هو الله
تعالی
شانه

جلد سوم
حبیب السیر فی
اخبار افراد البشر تالیف
غیاث الدین بن همام
الدین الحسینی المدعو
بخواندامیر علیه الرحمه

ان الله
علی کل شیء
حفیظ

[illegible]

UNIVERSITY LIBRARY
ABDUL HAI FIRANGI MAHALLI COLLECTION
M UNIV... ALIGARH

هو الغنی

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE9866

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن در گلشن حمد نغمه پردازم کن با نعت حبیب خویش همرازم کن در ملک سخن وری سرافرازم کن بر چهره خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه والتباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت انتساب حبیب السیر مشتمل بر بیان وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از انقضاء زمان عباسیان و ایضا محتوی است بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تاییدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است بر چهار جزو جزو اول در ذکر آبا خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران عنوان نامه نامداری مبنی بر سپهر شوکت جهانگشای و طغرای صحیفه کامگاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که بمقتضای حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آیین منوط و مربوط گردید کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مؤکد این معنی است و حسب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت مبارزان جهاد و فارسان معرکه اجتهاد باوج رفعت و استعلاء رسید و آیت وافی عنایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة مؤید این دعوی است مضمون مقام وجعلناکم خلایف فی الارض در بارگاه جلالش کلمه همایون و نحن له عابدون ورد زبان زهاد لاجرم منشور اقتدار ایشان بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء صفت تکمیل می یابد و همگنان مکان و لقد مکناهم فی الارض بر درگاه بارگاه نقش یا النقلین عند الله بر لوح دل میگارند بنابراین انوار عنایت آثار ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر وجنات احوال ایشان هویدا باد

رباعی

ای خاص تو منصب شاهنشاهی
موجود بحکم تو ز مه تا ماهی
چون هست ترا از همه کس آگاهی
شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی

و فهرست اوراق سخن بانی محبر آثار مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعه نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال صحایف صلوات عالی مقدار سیدیست که نظام تواریخ نبوتش از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء والطین پیداست و نفاد مناشیر رسالتش بمقتضای وما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا از عنوان دعوت کریمش بر وفق کلمه بعثت الی الاسود والاحمر جمیع جن و انس و معشر بشر محظوظ و از مشاهده آیت شفاعتش بطریق کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعا تمامی اصحاب معصیت بیمن عنایت محظوظ

ین پدید آورد و ممالک [illegible] از نواحی آنچه حاصل کرد آنگاه بتعیش و شکار میل نمود و در جائیکه حالا شهر ایلبالیغ است علم اقامت برافراشت او را دو پسر بود یارد و برطاس پس چین سمور به جانب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث دویست و چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت پسرش النجه خان قایم مقام گشت اما النجه خان پادشاهی [illegible] بتجربه اطوار بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند و الفزود و بعد از آنکه بسن پیری رسید امر سلطنت را به پسر خود دیب یاقوی تفویض نمود و عزلت گزید دیب یاقوی بمعنی دیب تخت و جاه و منصب است و یاقوی بزرگ را گویند و دیب یاقوی ملکی بزرگوار و فلک اقتدار بود [illegible] ت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر بر مسند جهانبانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را ولیعهد [illegible] و رخت سفر عقبی بر بست النجه خان پادشاهی عدالت شعار و احسان [illegible] بود و در ایام دولت او اتراک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول چون این پسران بسن رشد رسیدند النجه مملکت را میان ایشان تقسیم نمود تاتار و مغول بعد از فوت پدر هر یک در ولایت خود بفرمانروائی رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقه تاتار هشت نفر بسریر پادشاهی نشستند بدین ترتیب تاتار خان بن النجه خان بوقا خان بن تاتار ایلنجه خان بن بوقا اتسلی خان بن ایلنجه اتسز خان بن اتسلی اردو خان بن اتسز بایدو خان بن اردو خان و اردو [illegible] عالیشان بود و در ایام دولت او میان مغول را لشکر بسیار بود بسبب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سونج خان بن اردو خان که آخرین ملوک تاتار است و در زمان سلطنت او [illegible] عداوت ایشان بر سرینه افروخته گشت که دیگر به آب اصلاح انطفا نپذیرفت تا طبقه مغول شش نفر بودند و مغولان [illegible] و لفظ مغول در اصل [illegible] مغول خان بود [illegible] قراخان [illegible] کرخان اورخان و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قراخان بجای پدر بتمشیت مهمات سلطنت اورد و ذکر قراخان جد اغوز خان در مملکت ترکستان جهانبان شد و در قراقرم بجده و دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند چه یورت ییلاق و قشلاق [illegible] و در ایام دولت او مغولان در کفر و شرک بدرجه غلو میکردند که اگر پسری از آن طریقه مذمومه اجتناب میفرمودی البته بتیغ نامهربانی پدر کشته شدی قراخان را در زمان ایالت پسری بوجود آمد بغایت خوب صورت و آن طفل سه شبانه روز پستان مادر نگرفت و هر شب مادرش در خواب میدید که طفل با وی میگفت ای مادر اگر تو بخدا ایمان آوری و نیکوئی کنی من شیر ترا بخواهم خورد و آن خاتون چون از خوف شوهر ظاهرا ایمان نمیتوانست آورد در نهان مسلمان شد آنگاه کودک پستان مکید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود که تا یکسال از عمر فرزندان نگذشتی او را نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قراخان جشنی ترتیب کرده احضار امرا و اعیان فرمان داد و بمجلس مشورت بر زبان آورد که این فرزند بیکسالگی رسید او را چه نام نهیم ولد اعز بزبان صریح و لغت فصیح گفت که نام من اغوز است همگی از سخن طفل آمدند [illegible] نهادن اغوز نام من و حاضران از غایت تعجب شده نام او را همان قرار دادند و بعد از آنکه اغوز بسن بلوغ رسید تربیت نمود قراخان دختر برادر خود کورخان را با او در سلک ازدواج کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطه مخالفت در مذهب موافقت دست نداد و قراخان دختر برادر دیگر اوز خان را با پسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز بهمان واسطه التفات نکرد و در آن ایام اغوز روزی از شکار بازگشته گذرش بر در خانه اوز خان که عم [illegible] بود افتاد و دختر او را در میان کنیزکان که جامه میشستند دیده او را نزدیک خود طلبید و گفت اگر تو بخدا ایمان آوری ترا بعقد خود در آورم و از جان دوستدارم

نظم

چو بشنید زن گفته فرخش
چنین داد در زیر لب پاسخش
که فرمان برم چون شوم آن تو
نپیچم سر از حکم فرمان تو

و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان الفتی عظیم روی یافت و این حکایت بگوش دیگر زنان رسید و روزی که اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خداپرستی او و دختر اوز خان را بعرض قراخان رسانیدند قراخان [illegible] برآشفت و با فوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت و زن [illegible] مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از عزم پدر آگاه ساخت [illegible] قراخان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او چون [illegible] از جنگ باز ایستادند اغوز تاج شاهی بر سر نهاد و ذکر اغوز خان ایناق

اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود جمال حالش بانوار ایمان و اسلام [illegible] و بساط سلطنت و مملکت از [illegible] ذات شریفش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صواب‌نمایش پیوسته مقصور بر رعایت [illegible]

نظم

[illegible] از و فتح لقا زایکفش تازه بستان جود ز رایش منور سپهر وجود و اغوز را شاهزاده [illegible] سلطنت [illegible] داد و در جمیع معارک بسعادت نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انام برگشاد [illegible]

مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا مفتوح ساخت و [illegible] از آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران بهر ناحیت لوای استیلا برافراخت اکثر القاب که بر اقوام
غایت اطلاق می یابد اغوزخان اختراع کرده و او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال گذرانیده لوازم جهانبانی بجای آورد و اولاد ذکور اغوزخان
بود نه و از آنجمله دو نفر پادشاهی نمودند گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوزخان مغولان را بدان سرافراز گردانید و صنعتی که
ایشان اولا در آنجا و خود بتقدیم رسانیدند در آن اوان که اغوزخان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از اقربایش از اعمام [illegible] و در
بوی پیوستند و اغوز آن جماعت را اویغور لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانکه در مقدمه ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است و [illegible] و دیگری از
اغوزخان بر اصحاب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان جهة نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند و اغوز ایشان را ملقب بقانقلی
زیرا که گردون را قانقلی گویند در روضة الصفا مسطور است که در وقتی که اغوزخان را با ایت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و خان
شکست یافته روی بصوب فرار نهاده در میان دو رودخانه فرود آمد و ضعیفه حامله که شوهرش در آن جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع حمل نمود
پسری آورد و اغوزخان از این حال خبر یافته بر آن عورت ترحم کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قپچاق نام نهاد و لفظ قپچاق از قبوق سمت اشتقاق پذیرفته و قبوق
درخت میان تهی را گویند کنون قوم قپچاق را نسب [illegible] شمار [illegible] از نسل آن یک پسر و اغوزخان بعد از این واقعه بهفده سال بر ایت براق غالب گردیده
و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغوزخان از ایران بتوران مراجعت فرموده هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف بسیار می بارید بنابر آن بعضی
از سپاهیان در عقب اردو مانده با موکب خانی همعنان نتوانستند کرد و چون اغوزخان بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند
برف در مقدمه ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغوزخان جهة تسخیر بعضی از ممالک آن اقالیم مسافت فرموده حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف ننموده در اثنای راه
از منکوحه سپاهی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه بسبب ضعف آن قوت و قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده ناگاه شغالی دید که پرنده گرفت
و آن شخص چوب بجانب شغال انداخته پرنده را از وی بازستد و کباب ساخته بزن خود داد و با پسر خورده شیر پیدا آورد بدین ترکیب به مردو آمده اغوز چون
سخنهای ایشان شنید برنجید و گفت کسی که زن بزاید چرا باز ماند [illegible] مراد از خلج خوانده [illegible] زمان که [illegible] نیست کای زن بمان [illegible]
یکی از افاضل زمان پادشاه عالی مکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیک گورکان نوشته است بنظر این ذره حقیر آمده که خلج در اصل قلج بوده زیرا
که چون اغوزخان بر کیفیت واقعه مذکور مطلع شد گفت قال آج یعنی بمان گرسنه و لفظ قال آج بنابر کثرت استعمال بخلج تبدیل یافت و در مقدمه
نسب تمام قوم قپچاق بآن شخص انتقال یابد در روضة الصفا مسطور است که بعد از توالد و تناسل اولاد و احفاد اغوزخان به بیست و چهار شعبه منشعب گشتند
بعضی از ایشان که در ولایت ماوراء النهر و خراسان متوطن شدند بنابر اقتضای آب و هوا بلکه بسبب مشیت ایزد سبحانه اشکال اطفال ایشان از صورت
ترکیت بتاجیکیت [illegible] مردم آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علمای فن اخبار منتظم بود و در آن علم کتابی بنام میرزا
اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقول است که ترکمان قومی علیحده اند و با ترکان بصفت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفر
نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منسک بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه مجادله ترک بن یافث و غز بن منسک مسطور است
که از آن روز باز که غز در آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست والعلم عند الله تعالی نقلست که چون اغوزخان از تسخیر ممالک
ایران و توران فراغت یافت و بمستقر اصلی بازگشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاهی زرین در غایت
بزرگی نصب فرمود [illegible] در حوالی و حوض فراوان [illegible] بنا نهادند و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران [illegible]
طلبیده و بروایت مقدمه ظفرنامه نهصد تومان گوسفند و نهصد مادیان بکشتند و فراخور آن شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در
و اختراع [illegible] که اطعام و شراب بر آن نهادند و در آن طوی [illegible] اولاد و احفاد خود را نوازش نموده و تعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را
بعنایت خاص مخصوص [illegible] اولاد اغوزخان [illegible] که [illegible] یافتند [illegible]
[illegible] داشتند [illegible] و ایشان [illegible] را بسه پاره [illegible] ساختند بنابر آن بوزوق لقب گشتند [illegible]
[illegible] بدان [illegible] اوچوق لقب داد [illegible] اوچوق [illegible]

جزو اول از جلد سیوم

زیرا که کمان حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و در آن جشن اغوز بدین قاعده رعایت داشته وصیت نمود که دست راست لشکر که اعقاب آن سه پسر باشند و اتراک برانغار متعلق به بوزوق باشد و دست چپ که بعربی میسره و بترکی جوانغار عبارت از آنست مفوض به اوچوق بود و ایضاً ولایت عهد را باولاد بوزوق مخصوص گردانید فرمود که فرزندان اوچوق تابع ایشان باشند و چون اغوزخان از امثال این وصایا فراغ بال حاصل کرد سلطنت جهانی را بدرود نموده روی بعالم باقی آورد ذکر کون بن اغوزخان کون بلغت ترکی مرادف آفتاب است دولت کون خان بعد از فوت اغوزخان بر اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را در سایهٔ عدل و احسان و پناه لطف و امتنان جای داد و بموجب تصواب و رای پدر خویش ایل خواجه مشیر و کاتب اغوزخان را در میان برادران و برادرزادگان تقسیم نمود و جهه هر یک منصبی مناسب تعیین نمود و تمغای ایشان را مقرر ساخت و بجهت تمیز آن و بر وضعی که میان ایشان انقطاع مودت و محبت [illegible] گشته و بجهت اعلام و حمل کشیدن شیلان هر یک منجمه و سایر جهه را معین کرد و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریق موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کون خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید از دار الملک دیگر منتقل گردید ذکر آی خان بن اغوزخان آی ماه بلغت ترکی باشد یعنی ماه و مانند ماه رایات کشورگشائی آی خان بعد از افول آفتاب حیات برادرش کون خان پرتو سلطنت بر مفارق برایا و رعیت انداخت و چند گاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده بهنگام حلول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت ذکر یلدزخان بن آی خان ترکان ستاره را یلدز گویند و اختر طالع یلدزخان بعد از فوت پدرش بدرجهٔ شرف رسید چند گاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه بود و آخر الامر بسر ملک باقی انتقال نمود ذکر منگلی خان بن یلدزخان منگلی ولیعهد و قائم مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود ذکر تنگیزخان تنگیز بلغت ترکی مرادف دریاست و دولت تنگیزخان بعد از فوت منگلی در بحر دوام و مراد جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود ایلخان مفوض کرد و خود بگوشهٔ عزلت شتافته بتدارک مافات مشغول گردید ایلخان معاصر تور بن فریدون بود و تور با سونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود و کشتار در میان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون ذکر گریختن پسرش قیان در مصاحبت [illegible] بارکنه قون سخنان بلاغت نشان و سخن‌گویان فصاحت بیان آورده‌اند که بعد از فوت اغوزخان مدت هزار سال اولاد و احفاد او بدولت و اقبال گذرانیدند آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بمرحلهٔ زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوزخان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان استیلا یافت با سونج خان تاتار متفق شده عنان بصوب ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و غبار جنگ و هیجان [illegible] تور و سونج بپای مکر و فریب [illegible] ده روز [illegible] بعسکر ایلخان منهزم گردید و روز دیگر بیک گاه بر سر مغرولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساختند و کشش و کوشش و قتل و خونریزی بمرتبهٔ مبالغه نمودند که غیر از قیان بن ایلخان و پسر خالش نکوز و دو همسر حلال ایشان [illegible] از آن قوم زنده نماند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکنده چون شب درآمد بر [illegible] باد رفتار سوار شده راه گریز پیش گرفتند و بهنگام سپیده صبح بموضعی رسیدند که کوهها از اطراف و جوانب آن محیط بود و یک راه صعب [illegible] داشت

یکی کوه بد گرد چون باره‌ای
تو گفتی که بود از فلک پاره‌ای
برویش خدا آفرید آن چنان
درونش آب و علف چون جنان

و آنجا بمشقت بسیار بقلهٔ آن جبل برآمده در آن طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمه‌های خوشگوار [illegible] تا جلادت آثار و نخچیر و سایر [illegible] شکاری در اطراف و جوانب آن بسیار بود لاجرم بهمان مکان رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمر تند القصه قیان و نکوز مدتی مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی بی‌عدد در وجود آمدند و قبایلی که از ذریهٔ قیان بوجود آمدند موسوم بقیات گشتند در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که بلغت مغول قیان عبارت است از سیل قوی که از فراز کوه روی بنشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت و دلاوری باین اسم موسوم شده و قیات جمع قیانست و اقوامی که از صلب نکوز بوجود آمدند بدرلکین خوانند ذکر خروج قیات و درلکین بحکم تقدیر حضرت رب العالمین اشراف مورخین چنین آورده‌اند که چون کثرت قوم قیات و درلکین به نهایت رسید ارکنه قون بر ایشان تنگی نمود همت بر آن مصروف داشتند که از آنجا بیرون آیند و در منازل آبا و اجداد خود وطن نمایند و حال آنکه راه ایشان را کوهی که معدن آهن بود سد شده بود و از آنجا عبور [illegible]

هیمه بسیار جمع آوردند و انگشت فراوان با آن منضم ساخته از چرم گوزن هفتاد دم ترتیب دادند و آتش در آن [illegible] دمیدند چو آتش تاب داد اندر آمد
بتاب روان گشت بر خاک آهن چو آب و بدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته و راه پیدا ساخته از ارکنه قون بیرون خرامیدند و بجانب یورت مغول شتافته
وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار و قبایل دیگر بیرون آوردند و ساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون آمدن از ارکنه قون بوده خود را داخل مغولان گردانیده شده
بدیشان پیوستند و چنانچه جناب اشرف المتاخرین علی الیزدی در مقدمه ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردانیده اند یورت مغولان در طرف مشرق است از آبادانی
دور و در آن عرصه جهت [illegible] شهر [illegible] پیوسته بسرحد ختای و غربی آن متصل بحدود ایغور و شمالیش ملتصق باراضی قرقز و [illegible] جنوبیش منتهی بحدود تبت و
آنجماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بوده و لباس ایشان پوست سباع و بهایم والعلم عند الله الملک المنعم **ذکر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمورتاش که از**
نسل قیان بود و بیان آنکه آلانقوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود مورخان بزرگ و مستخبران احوال تاریک و ترک چنین آورده اند که بعد از
خروج اقوام قیان و در آمدن از ارکنه قون سلطنت مغولان بر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمورتاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت و عظمت
اتصاف داشت و مجموع ایل و الوس را معمور گردانیده و قوم مغول [illegible] بحکایت صحیح [illegible] نسب بیلدز خان می رسانند و آلانقوا که مادر بوزنجر خان
و نسب چنگیز خان و امیر تیمور گورکان بوی می پیوندد نبیرهٔ یلدز خان است زیرا که آلانقوا بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود و جوینه [illegible]
خان و این آلانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال پیوند دختر اختری از برج خانی گرامی گوهری از درج خانی و آن عفیفه خورشید لقا
در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت دوبون بیان و اجداد او بابان و کلوران
و طلوغلا بود و این سه رود از کوه برغاو بر میخیزد و آلانقوا از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکدای و بکجدای و چون دوبون وفات یافت آلانقوا بسرداری
ایل و الوس و پرورش اولاد امجاد اشتغال نمود در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد و [illegible]
و دهان او فرو رفت [illegible] بدان واسطه [illegible] حکایات مریم [illegible] آلانقوا همچنان [illegible] قوم چون از آن [illegible] خبر یافتند زبان طعن و تشنیع
بر آلانقوا دراز کردند و جناب عفت مآب اکابر و اصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابرای ذمهٔ خویش از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان فرمود و [illegible]
صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز
میگردد و گفت اگر شما را قول من باور نمی آید چند شبانه روز در گرد خرگاه من پاس بدارید تا حقیقت این سر ظاهر شود و جمعی از اشراف مغول چند شب مترصد کشف این مبهم
بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای خرگاه در می آید و بیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی رابعة النهار روشن و آشکار گشته
بدگویان و عیب جویان خجل [illegible] آلانقوا از آن نور موفور [illegible] در وجود آمد [illegible] بوقون قتقی نام نهاد و قوم قتقین از نسل
او پیدا شدند و پسر دوم را موسوم به بوسقین سالجی گردانید و قبایل سالجیوت بوی منسوب شدند و سیوم را بوزنجر مونقاق خواندند و جمیع خانان مغولستان از ذریت
بوزنجر اند و اولاد و احفاد این سه پسر را که بزعم ترکان از نور پیدا آمدند نیرون خوانند و مراد از لفظ نیرون آنست که از نسل طاهر [illegible] شده اند و ایشان را
بزرگ ترین اقوام مغول دانند **ذکر بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بن آلانقوا بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف
گردانید و او [illegible] معاصر بود [illegible] بلوازم عدل و انصاف قیام نمود و چون از دنیا رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که خلف صدق [illegible]
و قراچار نویان نسبت و دیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام بوقا خان قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد را به پسر خود دوتومنن
تفویض نمود و دوتومنن خان بعد از انتقال بوقا خان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت و طریقهٔ مرضیهٔ عدل و احسان شایع گردانید و او را
خاتونی بود بغایت عاقله منولون نام و [illegible] منولون را از دوتومنن خان نه پسر کرامت فرمود و پس از فوت دوتومنن آن [illegible]
که [illegible] همت بر تربیت اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار جمع آمد و در آن [illegible]
بهادر [illegible] از قوم جلایر که از جملهٔ قبایل [illegible] بوده اند [illegible] کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک یورت
منولون [illegible] زمین [illegible] منولون ایشان را از آن [illegible] گفت که [illegible] کار گرامی من [illegible]
[illegible] هر وقت [illegible] چو پر [illegible] حال [illegible] جلایریان [illegible]

جمعی رشته حیات منولون را از هم گسستند آنگاه سر راه بر اولادش گرفته ع از آن زن پسر کشته گشتند هشت و پسر نهم منولون که قایدو نام داشت در آن وقت
بخواستکاری دختری از خویشان پیش عم خویش جاچین رفته بود و چون جاچین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاد و باز خواست
بلیغ نمود آنجماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و هفتاد کس از طایفه را که خون منولون و اولاد او ریخته
بودند بقتل رسانیده و عیال و اطفال ایشان را اسیر کرده نزد قایدو فرستادند و قایدو داغ عبودیت بر جبین ایشان نهاده بتمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد
قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله جاچین سر و اسباب الوس خود شده و در ایام دولت و اقبال از زوجه خود [illegible] بیرون آورد
و آنرا [illegible] نام نهاد و بابیان جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت بایسنقر که جد چنگیز خان و قراچار نویان
و چرقه لنکوم که قوم تایجوت از نسل او پیدا شده‌اند و جارچین که قبیله بسجوت بوی منسوب اند و چرقه لنکوم را پسری بود سرقدنام و سرقدنا فرزندی داشت
موسوم به همیقا همیقا در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاهزاده را بر تخته چوبین دوخته
جانش بمیخ چوبین حزنی بر باد وخت که مسمار پولاد بر دل سوخت و چون ایام حیات قایدو خان بنهایت رسید پسر کلانش بایسنقر بر مسند سلطنت نشست
بایسنقر خان بعد از آنکه مدتی بامر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان پادشاهی عالیشان بوده
بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با محالات موروثی منضم فرمود و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمده و از دیگری دو
پسر بیک شکم متولد شد و از توامان یکی را قبل نام بود و دیگری را قاجولی و قبل جد سیوم چنگیز خانست و قاجولی جد هشتم امیر تیمور گورکان گفتار در
بیان خوابی که قاجولی دیده و تعبیری که تومنه خان را بجا [illegible] در کتب بعضی مرقوم گشته که قاجولی در زمان تومنه خان شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود
که سه ستاره متعاقب یکدیگر در جیب قبل طلوع کرده و اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب وی طالع شد که انتهای آفاق را
منور گردانید و از آن اختر چند ستاره دیگر منشعب گشت که هر یک پرتوی بر ممالکی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن
بود و بعد از آنکه از خواب درآمد لحظه در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت ستاره پی در پی طالع گشته غارب شد
و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم نورانی ساخت و از وی چند ستاره پدید آمد هر یک بر خطه پرتو انداخت و چون ستاره بزرگ
غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته تعبیر آن دو خواب
زبان بگشاد و تومنه از استماع این وقایع مسرور گشته احضار قبل فرمان داد و در زبان آن [illegible] تعبیر آن خوابها کردن ساخته گفت خواب اول
دلالت بر آن میکند که از نسل قبل سه تن بتعاقب بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بشمشیر معموره عالم را
بحیطه تصرف درآورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آنخان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و
مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر به تبعیت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبه هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نمود و بیشتر ممالک ربع
مسکون بتصرفش درآید و او را فرزندان باشند که هر یک والی ولایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران با بشارت پدر عالیشان
با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او بامر لشکرکشی و امارت قیام نمایند و
درین باب وثیقه قلمی کرده بالمغای تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامه مذکوره قبل بتخت خانی صعود فرمود
قبل خان ملقب بالنجیک بود یعنی رشید پر زور و النجیک خان بصفت نصفت و رافت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور
شوکت و مهابت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی نمود و بنابر آن خان ختا چنان خواست که رابطه مودت فیمابین ایشان بود و دوستی و صفا تمهید
بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعا حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام کرده بجانب ختا رفت
و التان بتعظیم و تبجیل او قیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه بهر دو شراب کشیدی اندک
بهر زمان از صحبت برخاسته بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می آمد و شراب می آشامید [illegible]
حقیقت الحال نمیدانستند متعجب شدند که کسی را چگونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب خورد و مست نشود و [illegible]

قبل در وقتیکه مست و بی شعور بود و التان ایستاده پیش رفته ریش خان ختا را گرفته دشنام داد و التان از این حرکت در خشم شده کینه او در دل گرفت و چون قبل از خواب مستی بیدار شد در غایت ندامت زبان معذرت بگشاد و التان عذر او را پذیرفته تاج و کمر مرصع بوی بخشید و رخصت مراجعت بوی ارزانی داشت آنگاه امرای ختا قصد قتل قبل خان نموده نزد التان خان آغاز بدگوئی کردند که او را چرا زنده کردی ما با چه نیکی طمع داری از [illegible] التان سخنان ایشان را بسمع قبول جای داده ایلچی از عقب خان ارسال داشت که باز گردد قبل خان گفت که من باجازت خان بیرون آمده ام باز گشتن نمیکنم ایلچی این پیغام را بالتان رسانید خان ختای فوجی از لشکر را بباز گردانیدن قبل مامور ساخت و بشتاب چون نزدیک بقبل خان رسیدند ایشان را فریب داده در خانه دوستی که در آن راه داشت فرود آمده و آن دوست که سالجوقی نام داشت قبل خان را گفت که صلاح در آنست که دیگر التان خان را نبینی و اسبی را که در طویله است و در سرعت و رفتار از برق و باد سبق میبرد سوار شوی و خود را بالوس خود رسانی قبل این سخن را بسمع قبول شنوده بر آن سمند خنگ ابقر تیز رو نشست و روی بصوب فرار آورد و مردم التان خان از عقب او در حرکت آمده متعاقب بمنزلش رسیدند و قبل بنا بر مستصواب قاجولی بهادر [illegible] ایلچیان ختای را [illegible] بهیچوجه پیوسته که قبل خان را زنی بود از قنقرات که او را قولقو نام داشت و از آن زن از خانش شش پسر آمده و نامهای ایشان اینست اوکین برقاق قوتوله [illegible] قدان بهادر تودان و تکین و اوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بود در تحت اطاعت [illegible] تاتار بدان شاه هزاره تا مادر رسیده او را بگرفتند و پیش التان خان بردند تا بر خر چوبین دوخته هلاک ساخت و قوتوله خان بکمال شجاعت و تهور موصوف بود و آواز او از غایت بلندی از هفت پشته کوه شنیده میشد و در جامع التواریخ مسطور است که قوت بازوی قوتوله خان تا بحدی داشت که هر چه شخص قوی [illegible] مانند چوبی ضعیف او را دو تو کرده پشت شکستی و قوتوله خان بعد از فوت [illegible] بر سر نهاده [illegible] ایشان را استمالت داده گفت [illegible] سپاه ختا و تاتار برادر و خواهم بردی و باید که ایشان بکشتند برقاق را [illegible] و مغولان خان را اطاعت و انقیاد نموده قوتوله بعزم انتقام التان خان را [illegible] ختا با سپاه بی انتها در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق افتاد و ختائیان شکست یافته همه مال و اسباب التان بکلی بغارت بردند خیل مغول و قوتوله خان مظفر و منصور بمقر خود باز گشت و چون اجل موعود دریافت متوجه ملک عقبی گردید

ذکر برتان بهادر برتان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل نداشت بنابران لقب خانی و بهادری یافت و در ایام دولت برتان عمش قاجولی بهادر فوت شد در آن منصب سرداری سپاه را بپسر او ایردمچی [illegible] برلاس [illegible] اتصال [illegible] و برتان بهادر را فرزندان بسیار بود از آن جمله ییسوکا بهادر بمزید مردانگی و تهور [illegible] داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت ییسوکا بهادر چون تاج خانی بر سر نهاد و سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایردمچی برلاس فوت شد از وصیت و نه سپهسالاری کار را ییسوکا بهادر منصب ایردمچی را بسوغوچیچن که ارشد و اعقل اولادش بود عنایت فرمود آنگاه سپاه بیدا [illegible] اموال و جهات آن طایفه را نهب و تاراج کردند [illegible] بولدوق شتافته در آن یورت فرخنده خاتون بزاد چنگیز خان شاه والا نژاد و سوغوچیچن با ییسوکا بهادر گفت که این آن کوکبی است که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و ییسوکا بهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر بود قاجیون و اوتچی و از خاتون دیگر یک پسر داشت بلکوتای نام و اصلا این چهار پسر چون تموچین بغایت شجاعت و عظم خلقت موصوف بود و میان [illegible] چون شیر [illegible] چنگال [illegible] حقیقت کمالی از آنکه [illegible] بدن او شد و از زیر پهلوی [illegible] بیرون رفت و ییسوکا بهادر [illegible] گذشته و هم [illegible] ایام سوغوچیچن که [illegible] امور مملکت بود عازم سفر آخرت گشت بنابران قوم [illegible] کردان شده بقوم تایجوت پیوستند نظم سپاه [illegible] با همه خیل خیل با قوام تایجوت گرفتند [illegible] بیان مجملی از احوال چنگیز خان [illegible] ییسوکا بهادر بن برتان بهادر [illegible] کما شرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی [illegible] چنگیز خان [illegible]

[illegible]

در آنسال چنگیز خان را سروری ایل و الوس قوم نیرون دست داده و باتفاق ارباب اخبار چنگیز خان در وقت ولادت مقداری چون خون بسته در مشت داشت
و این معنی نزد عقلا دلیل بود بر دلیری آن مولود بر سفک دما و بنابران در آن سال که چنگیز خان در وجود آمد نام حکومت حاکم قوم تاتار که تموچین نام داشت
بانتها رسیده بود و یسوکا بهادر پسر خود را موسوم بتموچین گردانید و چون تموچین سیزده ساله شد در تنکوزئیل پانصد و شصت و دو یسوکا بهادر وفات
یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم و قبیلهٔ او بر وی تایجوت پیوستند و تموچین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او دراز شده و بهر دستی شمشیری
دارد که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را با مادر گفت آنصورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد که از مشرق
و مغرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت ببلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است تموچین بعد از فوت پدر بسبب تعدی
دشمنان بدخواه چند کرت در مهلکها افتاد اما چون مقدر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا در نجات دست داد و در وقتیکه سال عمرش بسی و دو رسید بجای
پدر سردار ایل و الوس خود شد و بنابر مخالفت بعضی از حکام ترکستان مدت چهل سال که باتفاق قرار چهار نویان بن سوغوچیچن پناه با اونک خان برد و اونک
خان حاکم قوم کرایت بود و در آن زمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموچین مدت شش سال در مرافقت و موافقت اونک خان بسر
برده بعد از آن بین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموچین بروی ظفر یافته در تنکوزئیل پانصد و نود و نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در قوریلتای
ثمان کهره بر تخت خانی و مسند جهانبانی برآمد آنگاه متوجه انهدام بنیان عمر و دولت سایر حکام و خواتین مغولستان و ترکستان گشته باندک زمانی بر همه غلبه
کرد و در سنه ستّ و ستمایه یکی از معتمدان خود که او را بیت سنکری میگفتند تموچین را چنگیز خان ملقب گردانید و چنگیز خان بعد از تسخیر تمامی بلاد مشرق و شمال
بنابر اسبابی که در ضمن قضایای سلطان محمد خوارزمشاه گذشت در شهور سنه ۶۱۵ متوجه ماوراءالنهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ۶۱۷
بجیحون رسید و هم در آنسال تمامی آن بلاد را لوازم کشش و خونریزی بجای آورده جبه نویان و سوبدای بهادر را با سی هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه
ارسال داشت و ایشان بهر دیار که رسیدند از آن دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیز خان از مهم ماوراءالنهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده عنان
تسخیر بلخ تافت و تولی خان را با جمعی کثیر از سپاه بسر تسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ مکان متنفسی باقی نگذاشت
و چنگیز خان از بلخ بطالقان رفته بفتح [illegible] قیام نمود و بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از آنکه میان سلطان جلال الدین
بر رود سند که در آخر مجلد ثانی سمت ذکر یافت از هم گذشت آن خان بهرام قهر بار دیگر بماوراءالنهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در آمد و در ذو الحجه
سنه ۶۲۲ بمقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و شیدرقو که حاکم تنکت و قاشین بود محاربهٔ عظیم روی نمود و در آن جنگ نیز چنگیز خان را ظفر و نصرت دست
داد و اما بمقارن آنحال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه ۶۲۴ که موافق تنکوزئیل بود وفاتش اتفاق افتاد و اوقات حیات چنگیز خان
نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت و مدت بیست و پنج سال علم سلطنت برافراشت و چنگیز خان را خواتین و قمایان فراوان بود و در اقصر
از هر دودمان خواتین و حرمش را پانصد نفر [illegible] و سر آمد آن زنان پنج نفر بودند بزرگتر قوچین دختر دی نویان که حاکم قوم قنقرات بود کنجو بنت
التان خان و کوسی سودن دختر تایانک خان و ییسولون بنت جاکمبو و قولان دختر طایراسون و این پنج خاتون با تاج و کلاه قرقون بودند و هم رتبه
تموچین بودند که از ایشان فرزندان بسیار داشت چنانچه دختر و پسر چهار داشت و اولاد ذکور چنگیز خان بروایت ظفرنامه نه نفر بودند از آنجمله چهار نفر
که از بطن قوچین بوجود آمده بودند اعتبار بسیار داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای اوکتای تولی و چنگیز خان هر یک از این چهار
پسر را برجوع مهمی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس بزم تعلق بجوجی میداشت و یرغو [illegible] و سیاست کردن [illegible]
مفوض بجغتای بود و در تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور اوکتای اهتمام مینمود و تولی که او را الغ نویان میگفتند بمحافظت اردو و سرانجام مهم
لشکر قیام مینمود و در وقتیکه چنگیز خان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد و خوانین خود قسمت کرد و در باب [illegible] اتحاد و
و سلوک [illegible] میان ایشان پیوسته سخنان سنجیده [illegible] و چنگیز خان تابع هیچ دینی و ملتی نبود و از تعصب و جانبداری مذهبی [illegible]
بتعظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه میپرداخت و این معنی را بدرگاه پادشاه ازلی بنابر عظم سلطانه [illegible] وسیلهٔ تقرب میساخت اکثر یاسا و سوا
[illegible] قانونهای [illegible] که نهاده چنگیز خان وضع کرده [illegible] تا حال [illegible] تمام [illegible]

کما ینبغی از احوال و آثار چنگیزخان همت بر تحریر گماشت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صرف انعطاف خواهد پذیرفت انه هو الموفق
والمعین

گفتار در بیان رفتن چنگیزخان نزد اونک خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان

در زمانی که آبا و
واجداد چنگیزخان فرمانفرمای اقوام مغول بودند تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه نمی‌نمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله
حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده همت بر افنا و اعدام یکدیگر می‌گماشتند و چون چنگیزخان خردسال از پدر باز
ماند اکثر قبایل که متابع یسوکای بهادر بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه او را محنات بسیار و دشوار دست داد و چند
نوبت در مهلکها افتاد و بالآخره کارش بنهایت اضطرار رسیده باستصواب قراچار نویان بن سوغوچیچن باونک خان که حکومت قبیله قرایت
متعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی می‌بود پناه برد و در جامع التواریخ رشیدی
بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه فام داشته بجهة سواد لون ایشان را قرایت گفتندی یعنی گوشت سیاه
و تمامی قوم قرایت که اونک خان حاکم ایشان بود از ذریت آن جماعت اند و معنی اونک خان والی یک ولایت است و نام اونک طغرل بود و اسم پدرش
قورجاقوز بن مرغوز و سالها فراوان میان اونک خان و یسوکای بهادر قاعدهٔ محبت و اتحاد سمت استحکام داشت و چنگیزخان بعد از فوت پدر نسبت
بدو در مقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع حادثه بوادی هواداری می‌افراشت القصه چون چنگیزخان بمنزل قوم قرایت رسید اونک خان شفقت
واحسان و احترام در روی نگریست و نسبت بلوازم نوازش و کمال مرحمت و عاطفت زیست و چنگیزخان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست
ولطف گفتار و حسن کردار باندک زمانی امور ملک و مال اونک خان را بقبضهٔ اقتدار در آورد و اونک خان بنای سرانجام اکثر مهام بر اقتضای رای
صواب اندیش [illegible] نهاده [illegible] و در آن اوقات که چنگیزخان [illegible] اونک خان [illegible] اونک خان علیه باو
در مقام مقابله و مقاتله آمده اونک خان بیمن جلادت و شجاعت چنگیزخان پیوسته مظفر یافت و دوستان شادمان و دشمنان [illegible] حاکم
قوم کریت توقتای بیکی [illegible] در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک نمودند و اونک خان و چنگیزخان
متوجه ایشان شدند و در موضعی که [illegible] آن سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنگ یده کردند پیدا آمد
باد و برف شد و برف صحرا چون دریای ژرف [illegible] بسی کرده
افنا و [illegible] تیغ کرده [illegible] سال در پناه دولت اونک خان
بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر از بیشتر گردید نایرهٔ رشک و حسد در باطن بعضی بداندیشان در اشتعال آمده [illegible]
او گماشتند و در خلوت نزد اونک خان او را بداعیهٔ مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جملهٔ آن طایفه جاموقه که حاکم قوم جاجرات بود و بیشتر از
دیگران مبالغه می‌نمود اما اونک خان آن سخنان را بسمع قبول نشنود و جاموقه سنگون پسر اونک خان را که بعضی از مورخان از وی بسنکوم تعبیر کرده اند در وقت چنگیزخان
با خود در معاندت و مباحثت [illegible] با چنگیزخان دل [illegible] و چند نوبت پدر را بافنا او تحریص و ترغیب نمود و بالآخره بر قصد اعدام بهدف مقصود [illegible]
اونک خان خاطر بر آن قرار داد که سحرگاهی که چنگیزخان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و [illegible] بسیار و قضا را در آن روز
یکی از امرا صورت آن اندیشه [illegible] حکایت [illegible] کرد و کودک که [illegible] آورده بودند و بادای قشیلیق نام داشتند از بیرون خرگاه
آن سخن بشنیدند علی الفور متوجه اردوی چنگیزخان گشتند و [illegible] بعرض رسانیدند چنگیزخان از استماع آن خبر متغیر شده با قراچار نویان
طریق مشورت مسلوک داشته در اول شب خیام معسکر خود را بر جای بگذاشت و در موضع قلاطین [illegible] ولایت ختاییست [illegible]
نشست و همان شب اونک خان با سپاهی فراوان [illegible] چنگیزخان [illegible] چون خیمها را بر جای دید [illegible] تیر باران کردند و بعد از آنکه
در آن خیام کس نیست متفحص گشتند [illegible] چنگیزخان در حرکت آمدند [illegible] چنگیزخان با وجود قلت اتباع پای ثبات [illegible]
[illegible] باستعمال آلات جنگ اشتغال نمود و در وقت [illegible] بمنزل خویش فرود آمد چنگیزخان [illegible]
[illegible] کسانی را که [illegible] هر یک را منصبی مناسب [illegible] آن دو کودک که

[illegible]

باکه خبر قصد اونک خان بوی رسانیده بودند ترخان گردانید نظم ۲ هر آنکس که از نسل ایشان بزاد کنونشان پسند ابنای ما گزین پس نشینند بر جای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیزخانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ما وراء النهر و خراسان اقامت داشتند از نسل باتا و قشلیق اند و نسب باتا و قشلیق بکلیکتای بن بوزنا و تمیر سد القصه چنگیزخان از سر چشمه بالونه بسر حد ختای رفته بر لب رودی فرود آمده از آنجا با چهار هزار و ششصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع ناور شتافت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده و بطلب صلح ورا غافل ساخته بیت چنان غافلش کرد بر لشکرش که ویران شد آباد بوم و برش و در آن جنگ قراجار نویان تیری بر اسب اونک خان زد چنانچه بسر در آمد و اونک بر اسب دیگر سوار شده باتفاق پسر خویش سنکون قرار بر فرار اختیار کرد و بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امراء تایانک خان اونک خان را کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیچ قرا که یکی از امراء قوم خلج بود رشته حیات او بگسیخت ذکر وصول چنگیزخان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی چون چنگیزخان بر اونک خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع و منقاد ساخت در تنکوز ئیل پانصد و نود و نه در موضع نمان کهره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار برافراخت و بسیاری از اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بخط متابعتش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان بن اینانج خان رسید خیال قتال بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد و تایانک خان در آن زمان پادشاهی بزرگ بود و تابوقا نام داشت و خان ختای او را تایانک لقب داده بود و بعضی پسر خان چون چنگیزخان از عزیمت تایانک خان خبر یافت در باب دفع اعدا با اولاد و امرا جانقی نمود برادرش تمکوتی با قراجار نویان گفت بیت که در جنگ اگر شد بود پیش دست یقین دان که بر دشمن افتد شکست بنابر آن چنگیزخان بتاریخ منتصف جمادی الآخر سنه ستمائه موافق سیچقان ئیل با لشکری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانک خان نیز سپاهی فراوان جمع آورده بمیدان مردان جنگ رسید و در روز جنگ و هنگام تلاش با وجود آنکه تایانک خان چندین جراحت کاری یافت خود را بکمر کوهی رسانید و بعضی از امرایش بپای آن کمر شتافته هر چند او را بر قتال تحریص نمودند جوابی نشنودند بنابر آن از حیات پادشاه خود نومید گشته بمعرکه مراجعت کردند و دل بر مرگ نهاده فدائی وار بسپاه چنگیزخان تاختند و مغولان در مقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و چون شب در آمد تایانک خان بمشقت فراوان از آن کوه پایان رفته خود را بامنی رسانید اما هم در آن چند روز در جنگ اسیر دید و پسرش کوشلوک نزد عم خود بویروق رفت و مقارن این احوال نوکران جاموقه خدمتش را که از بیم چنگیزخان در صحرا و بیابان سرگردان بود گرفته پیش آن پادشاه کامران آوردند و چنگیزخان آن جماعت را بواسطه غدر و بیوفائی که با ولی نعمت خود کرده بودند معاقب گردانیده بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان و سنکون بتقدیم رسانیده بود پاره پاره کرد و بعد از این واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیزخان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتا بیکی بود و چنگیزخان بجانب ایشان حمله آورد توقتا بیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند و چنگیزخان از آنجا بمملکت تنکت که آن را قاشین نیز گویند شتافته باندک زمانی آن خطه را نیز مسخر ساخته بیت ولایات قاشین همه کرد پست ز غارت لبی مالش آمد بدست و بتاریخ رجب سنه اثنی و ستمائه مطابق پارس ئیل در وقتی که نیر اعظم بیت الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه ریاحین و ازهار رشک گلزار ارم می‌نمود چنگیزخان بتهیه اسباب قوریلتای فرمان داد و ترکان جمعیت بزرگ را قوریلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امراء عالیمقدار و اکثر صغار و کبار دیار مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم فرمود که طوق سفید نه پایه منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند بهجت و کامکاری نهاده جناح مرحمت و عاطفت بر مفارق همگنان گسترد و اعیان و اشراف کمر جان سپاری بر میان بسته و زبان بدعا و ثنا گشاده هر کس در آن انجمن بود لوازم نیاز و نثار بجای آورده و در آن اثنا یکی از مستعدان مغول که موسوم بکوکچو بود و بت تنکری لقب داشت و دعوی میکرد که مرا بر ما فی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی بسماوات عروج می‌نمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم می‌نمایم بآن مجلس در آمده چنگیزخان که تا آن زمان موسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی شب مرا گفت روی زمین را بتموچین و فرزندان و خویشان او دادم اکنون من ترا چنگیزخان نام نهادم نظم نهادیم نام تو چنگیزخان تو من بعد خود را تموچین مخوان همه

سبک

بت تنکری متردد گذاشت اما دران صلاح وقت در تعرض او ندانست و بعد از چندگاه بت تنکری هوس سروری کرده نوبتی جهت تمشیت امری از امور با برادر چنگیزخان جوجی قسار آغاز بحث فرمود و جوجی قسار او را گرفته و از جا برداشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست و در جامع التواریخ مسطور است که بت تنکری ولد منکلیک ایچکه بوده و نسب منکلیک ایچکه بقونکیان بن ازیادت [illegible] پیوسته و بعد از فوت پیسوکا بهادر مادر چنگیزخان اولون ایکه در حباله او بعد میرده از غرایب آنکه بت تنکری از گرما و سرما متضرر نگشتی و برهنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا اوتان کاوران میگفتند منزل گزیدی و از هیچکس خوردنی نجستی **بیت** برهنه بکوهی بدی مسکنش نه سرما و گرما نخستی تنش القصه پادشاه کشورکشا بعد ازین قرلتای بجانب بویروق خان ایلغار کرده بیکبار ناگاه در شکارگاه الغ تاق بسر وقتش رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از حال عم خبردار گشته باتفاق توقتا بیکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیزخان از عقب رفته در اردیش ایشانرا پیش آمد و توقتا بیکی به نیش قهر کشته گشت و کوشلوک پناه بکورخان برد و بعد ازین وقایع **نظم** سپاه شهانی که کردیم یاد یکایک بچنگیزخان رو نهاد دگر صنفهای قبایل همه بدان شاه گشتند مایل همه و حاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیزخان شنید ربقه اطاعت کورخان بر آورده با غرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیزخان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت **نظم** چنین گفت کای شاه گردن فراز بریدم ز مهر تو راه دراز چنانست امید این هواخواه را که پنجم پسر باشد آن شاه را ز روی کرم چون پسر خوانیم بوجه دگر خویش گردانیم بدانست شه کو چه گوید همی بگفتا اندرون جفت جوید همی مر او را پسر خواند و جفتش بداد بدامادی خود دلش کرد شاد

ذکر درآمدن ختا بتصرف پادشاه کشورکشا

چون میان خواقین قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود درین اوان که عدد لشکر سپاه چنگیزخان از قطرات باران زیاده گشت خیال تسخیر آن مملکت فرموده نخست جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخندانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاد و او را بمتابعت خوانده مال و پیشکش طلبید و چون جعفر خواجه بملازمت التان رسیده از اداء رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا معموره ایست که هرگز خسارت بهیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسه ایست که در هیچ وقت پای هوسی بادیه آنرا نپیموده **بیت** ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری باید که چنگیزخان ما را بمغولان بی سر و پا قیاس ننماید و ابواب تعب و بلا بر روی خود نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ظفرپناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیزخان سخنان التان را بزبان آورد آنگاه چنگیزخان تنها بپشته بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و بهروزی طلب داشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشته پایان آمده فوجی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین نموده بجانب ختا نهضت فرمود و پیش از وصول بحدود آن ولایت باندک زمانی معموره جورجت را که هفتاد هزار تومان است مفتوح گردانیده چندین شهر دیگر نیز در حیز تسخیر کشید و التان این خبر شنیده با لشکری که سپهر اخضر با هزار دیده هرگز بآن عدت و کثرت سپاهی ندیده بود از چکیده بیرون آمده و بر سر دره منزل گزیده فوجی از سرداران را با جنودی فراوان پیشتر فرستاد تا از حدود مملکت باخبر بوده اگر فرصت یابند دست بر روی مغولان نمایند و آنجماعت منتظر نشسته ناگاه شنیدند که چنگیزخان یکی از بلاد را فتح نموده و بتقسیم غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدانجانب[3] کردند و وقتی که مغولان به پختن آش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیزخان فی الحال سوار شده و فرمود تا دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختائیان تاختند و در حمله اول لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان خسته تیر تقدیر و بسته کمند گرفتار شدند و بعد ازین واقعه میان چنگیزخان و التان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد و التان خان گریخته روی بدار الملک خود نهاد و چنگیزخان نیز بدانجانب روان گشته التان در دفع آن حادثه با امراء خود کوکینک و دوبونکشاه و جنکسانک طریق مشورت مسلوک داشت و جنکسانک گفت انسب آنست که درین ولا از راه صلح و صفا درآئیم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد بتقدیم رسانیم التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید بساط مصالحه نزد چنگیزخان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیزخان مخدره التان خان را در آغوش کشیده بازگردید آنگاه التان خان چنکیدو را به پسر خود سپرد و از امراء بزرگ کوکینک و جنکسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و بنفس خود بشهر نمک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعه سپهر دعوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است

[3] ایلغار

دور آن بلده چهل فرسنگ است و سه بارو دارد و در یک طرفش رودیست عریض بمرتبه که از صبح تا شام بسعی تمام کشتی یک نوبت از این طرف بدان طرف میرود و می آید و در آن شهر میوه سردسیری و گرمسیری می باشد القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یافت و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شور و شر باطراف آن کشور تافت و کار بجائی رسید که پسر التان خان حکومت جنکیدو را بامرا گذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورجه که او را ابوکه میگفتند ایلچی بسمعان بر قاو با دز نزد چنگیز خان فرستاد و اظهار اطاعت نموده و از خلو دار الملک خبر داد بنا بر آن چنگیز خان مع و امیر توقان ملکان سامو قه را بالشکر فراوان بتسخیر ختا نامزد کرد و ایشان بجنکیدو رفته چندگاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد زمان قوت محصوران باتمام رسیده **بیت** بجنکیدو خورش آنچنان تنگ گشت که نانی بجانی نیامد بدست والتان از اضطرار مردم خود خبر یافته از امرا توقان یونکشا را باسه امیر دیگر مقرر کرد که تغار بجنکیدو برند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران لشکر بایرج و هر یک سه قفیز غله بردارند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل الشنک سی رسیدند بجمعی از امرای چنگیزی باز خوردند چنگیزخانیان ایشان را گریزانیده و علفات را متصرف گردیدند این خبر بجنکیدو شیوع یافت و فوکینک چنکسانک از غایت غصه زهر خورده بمرد و سونک جونک گریخته روی به بنمیک آورد و آنگاه تختگاه ختا بتصرف امرای پادشاه کشور کشا درآمد و چنگیز خان بر فتح مطلع شده قتقو نویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و بنقل خزاین دفاین فرمان داد و ایشان از آنجا نقود نامعدود و اجناس نفیس را با خازن التان خان که قدا نام داشت بنظر چنگیز خان رسانیدند و خان مبتهج و مسرور گشته **بیت** بلشکر ببخشید آن جمله مال که او را بدی بی رنجش حلال و در تیقان ئیل موافق سنه ۶۱۲ هجری چنگیز خان ضبط ولایت ختا را بعهده مقلی گویانگ جلایر کرده از سرحد جنکیدو رایت مراجعت بجانب اردوی خود برافراشت و چون بمقصد رسید روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کوشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید

گفتار در بیان شمه از حال قراختائیان که گورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست

مولد و منشا قبیله قراختای است و ایشان از جمله معتبران آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را گورخان میگفته اند چنانکه ختائیان التان خان می نامیدند و در ولادت چنگیز خان هشتاد نفر از اکابر آن قوم با اقربا و عشیرت خود بروایتی باگروهی انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قرقز رفتند و میان ایشان و قرقزیان منازعت اتفاق افتاد از آنجا بایمیل شتافتند و در آن سرزمین شهری بنا نموده قریب هزار خانه وار از اتراک ایل و یاغی در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آن وقت در بلده بلاساغون که مغولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب با چندان مکنتی نداشت و مردم قرلق و قنقلی بجهة ولایت او روزه غارت و تاراج میکردند بنا بر آن ایلچی نزد گورخان فرستاد و التماس نمود که بدانجانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی را کفایت نماید گورخان ببلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از نبیره افراسیاب انداخت و او را ایلک ترکمان موسوم ساخت و اقوامی را که مخالف او بودند مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاد و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد و آنگاه حکام ممالک ماوراء النهر و فرغانه را نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت و در شهور سنه ۵۳۶ با سلطان سنجر حرب نمود و او را منهزم ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کویونک قایم مقام گشت و قراختائیان مادام که کویونک میل فسق و زنا نکرده بود متابعتش می نمودند و چون هوای نفس بروی غلبه کرد او را با معشوقش از میان بر داشتند و لقب گورخانی را برادر گورخان سابق اطلاق نموده نقش اطاعتش بر لوح خاطر نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنگ دست میداد چنانچه شمه از این حکایات در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق و بقتل رسیدن توقتا بیکی پناه باین گورخان آورد و گورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بتزویج دامادی خویش سرافراز کرد **نظم** ورا گورخان خواند فرزند خویش بیفزود جاهش بفرزند بیش دلش کرد خرم بدختی چو ماه تنش را همیداشت از بد نگاه و در آن اوان که چنگیز خان بجانب ختای رفته بود کوشلوک خیال استقلال نموده در پی بعرض گورخان رسانید که در پیش بالیغ و قیالیغ مدتی شد که سپاه نایمان مانند رمه بی شبان گردانند و حالا **بیت** که چنگیز خان رو بکار ختاست همه کار ایشان توان کرد راست اگر رای صواب نمای اقتضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کرده ایشان را استمالت داده بخدمت رسانم **بیت** ز ساده دلی گورخان گفتش شنید و بهی دید در رفتنش و قامت قابلیت کوشلوک را بخلعت نفیسه

آرایش داد و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازه وصول او در آن دیار شایع گردید مصراع ع بر او جمع شد لشکر ناپایان و حاکم قوم مکریت توقتاقان نیز بکوشلوک پیوسته او را جمعیتی عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار با گورخان آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایاتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست که سلطان از آنجانب متوجه استقبال گورخان شود و من از ینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر گورخان را مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من درین امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد و آنگاه آن دو پادشاه از طرفین متوجه گورخان گشته کوشلوک پیشتر رسیده محاربه نموده منهزم گردید بعد از آن بر وجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و گورخان قتال اتفاق افتاده بسبب غدر سپهبد کبود جامه میمنه سلطان پشت بر مخالفان کرد و برانغار گورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رویت ابصار شده غالب از مغلوب متمیز نشد و مبارزان هر دو طرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند و چون گورخان ببلاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی قراختائیان به تنگ آمده بودند و می‌پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید دروازها بسته گورخان را در شهر نگذاشتند و با نداختن تیر و سنگ و فروختن آتش حرب و جنگ اشتعال نمودند و گورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرده بعد از شانزده روز قهراً و قسراً بلاساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده در سه شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند و چون خزاین گورخان در وقت تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود و محمود بای که مال بسیار داشت می‌ترسید که گورخان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی را که امرا در یغما و وقایع گرفته اند بخازن سپارند و گورخان این سخن را بسمع رضا جای داده چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک بهانه بطرفی رفته قدم از عصیان زدند و کوشلوک ازین حال خبر یافته فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد بیت چنان با سپاه آمد از روی شرق که گوئی همی آمد از میغ برق مانند بلای ناگهان بیخبر ببلاساغون آمد گورخان بغیر از تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک باین معنی راضی نشد و او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و گورخان بعد ازین واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون سنش بنود و پنج رسید بعالم باقی نزول گزید و او شصت و یکسال بسلطنت و اقبال گذرانید

ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلوک خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان

بعد از فوت گورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی الالیغ و کاشغر و ختن را تسخیر کرده باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمانها برآورد و آن بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری می‌نمود لاجرم هر دو پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هر کس از رجال شریعت قدم میزد او را بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بحیز تسخیر آن لعین بمکر و فن در آمد خواست که از روی حجت و برهان علما را ملزم گرداند و هذیاناتی که با خود مخمر کرده بود بمسامع معتقدان دین قویم رساند بنا بر آن فرمود که در شهر منادی نمودند که هر که در زمره اهل علم و صلاح است بصحرا شتابد و سه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان کرد و گفت کیست از شما که از خیر خدا نترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین و ملت از صدق نیت مناظره نماید قدوة العلماء المتورعین علاء الملة و الدین محمد الختنی کمر تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرموده در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین اقامت نمود و کوشلوک را ملزم ساخت و آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کلمات بی ادبانه بزبان آورد بیت چو عاجز شد آن بی ادب در جواب ببد کرد حاشا نبی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت دینداری بی تحمل گشته گفت خاک بدهانت باد ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام برآشفته فرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس گشته در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار بر افتاده دست تقدیر ملک قدیر ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقتاقان از کوشلوک جدا گشته بطرف قم کمکچک رفت چنگیز خان این اخبار استماع نموده فرمان فرمود که جبه نویان با چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک گردد و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوجی از مغولان کوشلوک را تعاقب نمودند و بهر کس از قوم نایمان رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی بدره رفت که آنرا سارق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشانرا گفتند که اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید صیادان از اطراف و جوانب کوشلوک و اتباع او درآمده همه را بدست آوردند و بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیزخان فرستاد و آنگاه جوجی خان بدفع توقتان که بطرف کنجک رفته بود نامزد فرمود و جوجی بر وجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزمشاه نوشته شده مهم توقتان و قوم او را ساخته بمراجعت کرد آنگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بما وراء النهر آورد گفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ما وراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد به تیغ خشم و قهر چون خاطر خطیر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر کانون درون مخالفان آن حدود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره در عدد و ذره در شمار بجانب ما وراء النهر روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکتای و جغتای را بمحاصره آن شهر باز داشت و جوجی خان را بجانب جند فرستاد و الاق نویان را بفناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبهٔ زرنوق رسید و اهالی آنجا نخست دروازها بر کشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا گشادند ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود گردانیدند و روی بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز اظهار اطاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بکالابد معاش و مصالح زراعت از تخم و گاو قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا باز گذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند آنرا بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمایه موافق بیلان ئیل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخار بلغت مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب اول امراء خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلیخان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجر گذار برسم شبیخون بر سر مغولان تاختند اما چون طلایه آن سپاه خونخوار پاسبان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریانرا بر خاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطه ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار در حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا دروب خلاف بستند ابواب شهر باز گشادند و سادات و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته امان طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار شده بآن بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدانست و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده شده بر منبر رفت و نشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبان را سیر سازید مغولان بموجب فرموده کار بند گشته در انبارها بگشادند و از صنادیق مصاحیف و اجزا را دور انداختند و آخور اسبان ساختند و افسار چارپایان بدست علما و مشایخ داده بایاغ داشتن مشغولی کردند و آهنگ مغولی بر کشیدند بعد از آن چنگیزخان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر بر آمد و نخست زبان بحمد و ثنای الهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آسمانیم بسوی شما فرستاد اکنون هرچه درین شهر ظاهر است حاجت بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم مغولان آغاز فرود آوردن مال کرده هرچه دادند مغولان از ایشان بستدند و بتعذیب و شکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم

برده بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانهٔ بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود و بنا بر آن بیک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیز خان جوانان بخارا را به جنگ قلعه مور کردانید و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهراً قسراً آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردان را که در قلعه بودند کشته عیال و اطفال ایشان را اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد از این واقعه یکی از بخاراییان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید که حال شهر بخارا بانجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصرتر از این در بیان آنچه از لشکر مغولان در بخارا بوقوع انجامیده بود نتوان یافت اما جغتای و اوکدای که بفتح اترار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایر خان با آنکه شصت هزار سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازها نشاندند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نموده کار بمحصوران با ضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومک غایر خان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازهٔ صوفی خانه بیرون رفت و همان شب جریک مغول در شهر ریخته غایر خان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و اوکدای قراجه حاجب را بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند و تمامی مردم را بصحرا رانده بر تیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ قلعه نمودند و غایر خان از آن حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان نبرد میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بعز شهادت میرسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه امتداد یافته و در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار درآمدند و غایر با آن دو یار پناه ببام برده بر قرار تجلد می نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیز خان چنان بود که او را زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایر خان را گرفته و بند کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و بغیر از ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی اعظم گشته در حدود سمرقند غایر خان را گرفته بنظر چنگیز خان رسانیده در کوک سرا او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیز خان می نمود آنجا فرستاد تا مردم را نصیحت کرده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر درآمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش تکبیر گویان او را بکشتند و جوجی برین جسارت اطلاع یافت فی الحال لسان شمشیر خشمناک روان شد و بظاهر سغناق شتافته لشکریان را گفت دست از جنگ باز ندارند تا آن بلده را مسخر نسازند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بیت

بدو روز زیر و زبر گشت شهر
همه خلق آن کشته گشته بقهر

و امارت آن ویرانه بپسر حسن حاجی متعلق شده جوجی خان روی باوزکند نهاد و اوزکند بصلح مفتوح گشته از آنجا باسباش رفت و اوباش اسباش آغاز پرخاش کرده اکثر کشته شدند این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنابر ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان جنتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قصد جانش کردند و جنتمور بلطایف الحیل خود را نگاه داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنه ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را ببستند و بسان نظارگیان بر زبر فصیل نشسته و مغولان پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای باره بر آمدند و از آنجانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده جند را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند

چو مردم نکردند در جند جنگ
بکشتن مغول نیز نگشاد چنگ
نشد کشته غیر از دو سه شوربخت
که با جنتمور گفته بودند سخت

و جوجی خان امارت جند را بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد اما الاق نویان که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلتکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نمود نظم

بپیکار سه روز برخاستند
بروز چهارم امان خواستند
ز شهر فناکت برون آمدند
همه غرقه در موج خون آمدند

و الاق نویان شعر

بشهر خجند آنگهی رو نهاد
مدارا و آزرم یکسو نهاد

و بعد از آنکه بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از مردان نامی بود با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه برد و مدتی با مغولان

وچون

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کار برش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در هفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون آنها بگل و سرکه اندوده بودند نشاند و خود نیز بسفینه در آمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک اطلاع شده شتاب کنان کنار آب میرفتند و تیمور ملک تیر دلدوز که هرگز خطا نمی کرد کفار را باز میداشت تا آنکه بساحل رسید از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعتی می ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقالش پیشتر میرفت آخر الامر اتباع او کشته گشته اموال را اعدا باز ستاندند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت سوار میراند و سه مغول از عقب می شتافتند تیمور ملک عطف عنان کرده تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر خوف خویش گرفتند و تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فی الجمله آرام یافت او را حب وطن بر مراجعت باعث گشت و بفقر و فاقه خرامیده گاهی بخجند میرفت و استکشاف احوال مینمود در اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجی خان بن چنگیز خان بخجند آمده و متصرف املاک و اسبابش شده لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را ببینی می شناسی جواب داد که طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم اما غلامی هست که او را بجا می آورد و آنگاه غلام را حاضر ساخته و غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در ترکستان شیوع یافت و او بامید لطف و مرحمت بجانب اردوی اوکتای قاآن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شده در اثنای راه قدغان اوغلان بدو رسید و چار جوزه فرمود تا دستهای او را بستند و از مجاری بالی که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت در آن حین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک کور شده بود بآن مجلس رسید و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود بر آمده قدقان در غضب رفت و تیری جان گزا بر تیمور ملک زد که دیگر نفس از وی بر نیامد القصه الاق نویان چون از مهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما قصه سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول متفرق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار سوار جرار در سمرقند گذاشت و غلبه خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که محاسب وهم خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت احتیاط چند فصیل بر گرد شهر کشیده بودند و خندق را بآب رسانیده بنابر آن چنگیز خان نخست به تسخیر بخارا و سایر بلدان ما وراء النهر و ترکستان پرداخت و چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلده فاخره بر افراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان و لشکرها که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیز خان در کوک سرای فرود آمده دو روز آسایش نمود و روز سیم طایفه از سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بیکبار هجوم نموده تند راندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمره ملاحظه حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازه افق مشرق بسبب طلوع تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان ایشان را از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند باز گشته دروازه نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مرحمت گردانیدند و باقی خلایق را بصحرا رانده دست بغارت و تاراج بر آوردند و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جمله محصوران الب خان با هزار کس از شجاعان دل از جان بر گرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را از اخبار حالات ما وراء النهر مکدر و سراسیمه گردانیدند و در همان روز که الب خان از قلعه سمرقند بگریخت بواسطه ۳ چنگیز خانیان بر آن حصار استیلا یافته قرب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که پیشه ور بودند جدا ساخته چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اقرباء خویش تقسیم کرد و از بقیه مقتولان مبلغ دویست هزار دینار خون بها بستاندند و زیاده از این تعرض نرساند ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان شمه از قتل و غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران در آن زمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با عدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسله جمعیت او بدست بیداد دوران از هم گسیخته بنابر آن

جبه نویان و سویدای بهادر و توقچر را با سی هزار سوار خنجر گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا حسب فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الاخر سنه ۶۱۷ موافق ییلان ئیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سویدای متعرض آن بلده نشدند اما توقچر از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع نداشت در آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بمقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سویدای شتافته در نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امراء از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان بر جناح استعجال بودند متعرض آن جماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند و در عرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال که نتوانستند برد بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مردم آنجا بصلح از مهم برگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سویدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جویباران انهار آن ولایت او را خوش آمد بنا بر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته بنوعی آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شد و سویدای بدو پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود و بنابر آن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سویدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان نخست حنفیه را بی تیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سویدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را باغوای بعضی سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکزرود و خرم آباد نهادند و دود از کزرود و خرم آباد در اعکنده ساخت و مردم نهاوند را بشست کمند گرفتار گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آوردند و سویدای در قزوین برآورده قرب پنجاه هزار مسکین را به تیغ کین کشت بعد از آن آن دو صاحب ضلال بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار شقایق بجوش از بستر خاک برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهت بقیه جوانان از بی رحمان امان خواست جبه و سویدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلو ریز روی بسوی تبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز در گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سویدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از گرجیان بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه بهم نرسید و تنگی اندیشیده قاصدی سخندان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه جمعی از مردم زیرک بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را با یکدیگر مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص معتبران نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده بانه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا شما نیز بر خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان بجز حرج کشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقه خون و گرفتن مال بندگان خدا شده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه هم مردم الان و قبچاق را بسان ساکنان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه نامرضی خویش پرداختند آنگاه بچنگیز خان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام قحب

ایام قرب صد حاکم صاحب جود با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بود و هیچکدام تاب نیافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نکارخانهٔ چین بلکه غیرت فزای بهشت برین بود ویران کشت و چندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم کذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار **کفتار در بیان توجه اولاد چنکیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنک و رزم**

چون چنکیز خان از مهم سمرقند فارغ کشته روزی چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح ممالک خوارزم مامور کردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان آنرا اورکنج کویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صنایع و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادکان بموجب فرمان چنکیز خان با سپاهی چون نجوم آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانکشای چنکیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی پیشتر بظاهر جرجانیه خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول کردیدند خوارزمیان ایشانرا اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آنجماعت انعطاف دادند و مغولان طریق مکر و فریب کاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنک میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند ناکاه سایر سواران منقلای که در کمین کاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنکام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب کریختکان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره کویند شتافته تنور حرب کرم ساختند و هنکام غروب خورشید بازکشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادکان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بکرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب نکشت بترتیب اسباب قلعه کیری مشغول شده و دست بانداختن تیر و سنک برآوردند و سکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قارورهای نفط و زخم سنک رعد بسوخت و منهدم کشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیکر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جدید خوارزمشاهیان در محافظت شهر بیشتر مستظهر شدند و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولانرا تسخیر خوارزم میسر نکشت و این خبر بسمع چنکیز خان رسیده یرلیغ داد که سرور آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز ندارند و اوکدای برادران را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را انتظام کردانیده باتفاق جنک پیش بردند و یکبارکی متوجه اهل خوارزم کشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میکرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنکاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و جوانان و کودکان را به بندکی کرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند کویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از پنجاه هزار متجاوز بود و یکی از شهدا خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود قلم شکسته رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود **ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی**

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب کشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بر وی غالب می آمد و بدین سبب او را طامة الکبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری کفتند و بعضی بر آنند که لقب آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر و الصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و سبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی **مصراع** سک که شد منظور نجم الدین سکان را سرور است

جبه نویان و سوبدای بهادر و توقچار را با سی هزار سوار خنجرگذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را
بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا بموجب
فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الاخر سنه ۶۱۷ موافق بیلان ائیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و
چون ملک هراة پیش ترکس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقچار از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع
نداشت در آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمرفرسا بمقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در
نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان
بر جناح استعجال بودند متعرض انجماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب بازگشتند و در عرض سه
روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مهم مردم
انجا را بصلح از هم بر گذشت و از انجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطوس رفته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان
انهار آن ولایت او را خوش آمد بنا بر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته [illegible]
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شد و سوبدای آمده بوی پیوست و در آن اوقات پیوسته درمیان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنا بر آن
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان
نخست حنفیه را بر تیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت
آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را باغوای
بعضی سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکرزرود و خرم آباد نهادند و دود
از کرزرود و خرم آباد در افلاک ساخت و مردم نهاوند را بسته کمند گرفتار گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آورد و سوبدای در قزوین برآورده ۳
قرب پنجاه هزار مسکین را به تیغ کین کشته بعد از آن آن دو صنا [illegible] ضلال بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که سیلاب
وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاک برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن زبان جهت بقیه جوانان از
بی رحمان امان خواست جبه و سوبدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلو ریز روی به
تبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز در
گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از
گرجیان بقتل آوردند و در سنه ۶۱۸ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان
بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمیدانستند و تدبیر
اندیشیده قاصدی سخن دان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض ملک تو نشویم و مناسب آنکه
جمعی از مردم نیک بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را با یکدیگر مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص
و معتبران نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده باقی را گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید و الا شما نیز
بیار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان بخرجی گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقه خون و گرفتن مال بندگان
خدا شده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قبچاق را بسان ساکنان عراق و خراسان ساختند در ولایت اروس بهمان شیوه تا
بخویش پرداختند آنگاه بچنگیزخان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال
قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر گردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام حب

ایام قرب صد هزار صاحب جود و با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام تأیید نیافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانهٔ چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و قریب چندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیزخان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم

چون چنگیزخان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان آنرا اورگنج گویند دارالملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صنایع و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیزخان با سپاهی چون نجوم آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیزخان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بیشتر بظاهر جرجانیه خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشان را اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آنجماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق مکر و فریب گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند ناگاه سایر سواران منقلای که در کمینگاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قریب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و بامحلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند و هنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره های نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت شهر بیشتر تشمیر شده و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولانرا تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع چنگیزخان رسیده یرلیغ داد که سردار آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز جایز ندارند و اوکدای ایشان را با هم در مقام صلح و صفا آورده مهام سپاه را منتظم گردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و یکبارگی نکبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قریب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و جوانان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از پنجاه هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود قلم شکسته رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بروی غالب می آمد و بدین سبب اورا طامة کبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی برآنند که لقب آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجنابست و بسبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی **مصراع** سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

ذکر شیخ نجم الدین

وکنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که در ایام جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علمای آنجا رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدثان اسکندریه نیز اجازت حاصل کرده در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید و از آنحضرت استدعاء کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ابو الجناب پرسید که ابو الجناب مخففه حضرت فرمود که لا مشدده و شیخ چون از خواب درآمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب باید نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت فرمود چون بخوزستان رسید در خانقاه شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بود و شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می باید رفت شیخ نجم الدین گفته است که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد چندگاه آنجا بود و شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار او را گفت که نجم الدین برخیز و بمصر رو و پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که با آب اندک وضو می ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که با این قدر آب وضو جایز نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضوی شیخ که بر روی من رسید بیخود شدم شیخ بخانقاه درآمد من نیز در رفتم و آنجناب بشکر وضو مشغول گشت من بر پای ایستادم و از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میگیرند و بآتش می اندازند و بر ممر آتش پیری بر زبر پشته نشسته و هر کس که میگوید که من تعلق بوی میدارم او را میگذارند تا گاه مرا گرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون گفتم که از جمله متعلقان ایشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی سخت بر قفایم زد چنانکه بروی درافتادم و گفت بیش ازین اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم و روی بر پایش نهادم شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب عجب از طبیعت من زایل گشت شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی نوشت که هرچند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت شیخ عمار بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد و نقل است که در آن زمان که سپاه مغول بجانب خوارزم توجه نمود چنگیزخان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چندنوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از خوارزم بیرون رود تا آسیبی بذات بابرکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرمود و فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک بخوارزم رسیدند شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضائیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد اصحاب گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر مرافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده بهرطرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر درآمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله آنگاه بخانه رفته خرقه خود را افکند و میان محکم بست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میزد تا سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیزخان آنجناب را تیرباران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای درافتاده کس نتوانستند که آن کافر را از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر را بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است

رباعی

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند
نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند
بیکی دست می خالص ایمان نوشند
بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

وکانت شهادته قدس سره فی شهور سنه

ثمان عشر و ستمائة من الهجرة النبویة

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شمهٔ حالات مردم آنجا بسمع خوانندگان

این قصهٔ پر غصه چنان بزبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکر یا را بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید آنگاه خیال تخریب ترمذ نموده نخست نخشب مضرب خیام عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمذ آورد و ساکنان آن مکان **بیت** به پشتی باروی شهر و حصار که میکرد جیحون بگردش گذار پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند و مغولان بجد هرچه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده **بیت** بده روز کردند ترمذ خراب فکندند باروی ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مرواریدی بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان در حال شکم او را شکافته مروارید را بیرون آوردند **بیت** از آن پس همه کشتگان را شکم بامید گوهر دریدند هم و چنگیز خان از ترمذ بحدود لنکرت و سمان رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز با سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابهٔ بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جامع جمعه بگذارند و هزار و دویست حمام راحت انجام در آن بلده بمقام موجود بود و زبدة الاولیا خواجه ناصر الدین ابو نصر پارسا قدس سره تقریر نموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند باساوری و پیشکش باستقبال شتافتند و بنابر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری پرخشم و کین جمع آورده در میدان خلاف و عناد جولان می‌نمود بلخیان اظهار اطاعت و انقیاد فایده نداد و هر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای درافتاد **بیت** همه بلخ را چون کف دست کرد عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفته و اهالی طالقان در حصار برکشیده بقدم جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پیش از مراجعت تولی از خراسان و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی ننموده هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف غزنین در حرکت آمده بهر شهر که رسیدی از آبادانی اثر نگذاشتی و در بامیان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم تیغ اهالی آن مکان کشته شده بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و قتال او را بموجبی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت تحریر یافت بتفصیل رسانید بلا نویان را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در اعمال و مضافات لاهور و ملتان بغارت اقدام نموده بازگشت و بچنگیز خان پیوست

تقرب

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان حال بعضی دیگر از ولایات ایران زمین

در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خورد ترش تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجهان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می‌نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمتش بسر می‌بردند و آلات و ادوات حرب و قتال بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک مغرور شده در مقام مقاتلت و ممانعت آمد و بروایتی در روز اول گروهی از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هرچه تمامتر مباشر حرب شده و بنفس خود با طایفهٔ از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر گریزانید و تا مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مؤلف مقدمهٔ ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود تا شش روز جنگ تاخیر نموده در روز هفتم **بیت** چو خورشید تابان ز آمد بلند بیفکند بر چرخ رخشان کمند سپاه مغول مجتمع گشته بدروازهٔ شهرستان آمدند و جنگ آغاز نمودند و از مرویان مقدار دویست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس خویش **بیت** یکی بر جهید و شد چون پیل مست سپر بر سر آورده بنمود دست و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او بطرف دروازه شتافتند و

حملهٔ اول حصار را منهدم گردانیدند و چون نماز درمصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشیده مغولان تا روز در گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سپاه حبش از جیش روم انهزام یافت و زمانه تیغ زراندود خورشید فرق شب زنگی بشکافت مجیر الملک بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندیده عالی جمال الدین نام را که از تمام دانشمندان و متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بمواعید دلپذیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بیقیاس از نقود نامعدود و نفایس اجناس ترتیب داده ببارگاه سپهر اساس شتافت و تولی مفصل متمولان شهر از وی طلبید فی الحال دویست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل رسانیده بشهر خرامیدند و آن مردم را گرفته مطالبهٔ مال نمودند آنگاه لشکریان بموجب اشارت تولی خان چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهارصد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران را بجان امان داده بقیه را از نساء و رجال و پیران و اطفال بر لشکریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهارصد کس حصه رسید هر یک رسید خود را بقتل رسانید گویند که سید عز الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد سید حیرت نموده زبان باداء این رباعی عمر خیام گویا ساخت

رباعی

ترکیب پیاله که درهم پیوست
بشکستن آن روا نمیدارد دست
چندین سر و پای نازنین از سر دست
از مهر که پیوست و بکین که شکست

و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود و بواسطهٔ عزلت و انزوا آفتی بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سرداری کند و بارماس بداروغگی آن دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از نقبها و سوراخها بیرون خرامیدند فی الجمله جمعیتی دست داد ناگاه بعضی مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیدند و حصهٔ مردم کشتی خود طلبیده گفتند تا هر کس جهت ایشان یکدامن غله از شهر بصحرا برد و بوسیلهٔ این حیله خرمن زندگانی ایشان را بباد فنا دادند پس از آن تابین نویان که از جبه نویان جدا شده بود بمرو رسیده مرهمی بر جراحتها نهاد و مقارن آن حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه برانگیخته بود متوجه آنجانب شد و بارماس روی بصوب بخارا آورد و خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان رسیده که شهر باز میگذارند بی تأمل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگرچه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و ببخارا رفت و در این اثنا کوشتکین با زمرهٔ از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده دو سردار با پنجاه هزار مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند و در حملهٔ اول شهر را گرفته قریب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده آق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشهٔ بیرون آید ابواب بلا بر رویش بگشاید و آق ملک بهر حیله که توانست طایفهٔ دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرتبهٔ روی نمود که از تمامی ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس زنده نماندند لا مرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه

ذکر واقعهٔ نیشابور

و آن چنان بود که تولی خان واعیه نمود که ببلدهٔ مرو عبور نماید و از چنگیز خان تغاجار کورکان را که بروایت امیر زیرک خجندی پدر جد قراچار نویان بود با ده هزار سوار از طرف نیشابور فرستاد و مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرای سلطان و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان کار آزموده و وفور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند و خاطر بر مقابله قرار دادند و تغاجار شهر را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره فرمود و در روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورده در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفهٔ بسبزوار شتافته عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه با مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشته با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل سنگ پاره جمع کرده با خود بنیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون اهتمام لشکر مغول را بدین مثابه مشاهده کردند و دانستند که این جماعت مانند جمعی که بهمراه تغاجار بوده‌اند زود باز نخواهند گشت با وجود آنکه آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند بترسیدند و قاضی ممالک رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

ملتبب
مراحت

در آن تاریخ و آن

تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی را بسمع قبول جای نداد و بلکه او را با شهر باز فرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از طرفین آغاز حرب و جنگ نموده تیر و سنگ پران کردند و تا روز جمعه زمان مقابله و محاصره امتداد یافته در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق انباشته و بخاک ریز برآمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و روز شنبه لشکر تاتار یکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول گشتند و مردم پناه بکوشها و ویرانها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم بود بنقبی گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت شنیده بصعب‌ترین وجهی بقتلش آوردند بعد از آن زن و مرد نیشابور را بصحرا راندند و چهل نفر از پیشه‌وران جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق را برانداختند و دختر چنگیزخان بشهر در آمده بانتقام شوهر خویش از جنبنده اثر نگذاشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساختند جو کاشتند و در تاریخ خراسان در حینی بیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولی عازم هراة گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر جانی گرفته پیدا شود بقتل رسانند **ذکر واقعه هراة حرسها الله عن الحادثات** جمهور مورخان آورده‌اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در مرغزار شتر تو فرود آمده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلده فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن باشند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین در هراة حاکم بود قرب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز مباد که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان باطراف و جوانب شهر در آمدند و هر کس را که یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر سفر سقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر مشغول استعمال آلات کارزار گشته در اثنای گیر و دار تیری بدو رسید و شهید گردید آنگاه مردمان متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و ملازمان ملک محمد جورجانی گفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله باز نداریم و قضات و علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان را عذوبت آب و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود نمیخواست که بلده هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنابرآن در آن روز که هریان بمصالحه میل نموده بودند با دویست سوار نزدیک بخندق دروازه فیروزآباد شتافت و خود از سر برگرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیزخانم اگر میخواهید که بجان امان یابید دست از محاربت باز دارید و براه متابعت پیش آئید و نصف آنچه هر ساله از خراج و مال بعمال خوارزمشاه میداده‌اید بنواب ما برسانید تا بلطف و رحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازه بگشایند نسبت بایشان طریق عدل و احسان مسلوک نماید و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج داده نخست امیر عز الدین مقدم هروی که پیشوای جامه‌بافان بود و با صد جامه‌باف که هر یکی نه جامه قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشده ملک ابوبکر را بحکومت و منکتای را بشحنگی باز داشته علم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتای در هرات برعیت پروری و جمعیت گستری مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بعمارات و زراعت پرداختند اما چون خامه تقدیر بتخریب آن بلده نیز جاری شده بود در آن اوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز حکم سایر بلدان خراسان گرفت و در این باب در کتب علماء بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمده فضلاء کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و منکتای در آن بلده دلگشای بحکومت و دارائی قیام نمودند ناگاه خبر غلبه سلطان جلال الدین منکبرنی بر امرای چنگیزخانی در ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته نظر تصور کردند که دیگر مقابله و مقاتله چنگیزخان با سلطان صورت نخواهد بست و مغولان فرار بر قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سر و سامان حکام

وعمّال چنگیز خان را بقتل رسانیدند و هرویان نیز ملک ابوبکر و منکتای را از پای درآوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا بصحت آن
حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هر چند سعی نمودند قلعهٔ کالیوین را که حالا بنیره
تو اشتهار یافته نتوانستند که مسخر گردانند و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که هرویان ترتیب اسلحه و آلات
گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند که هرگاه ما را پادشاه گیتی ستان بتسخیر نیره تو اشارت فرماید بیت بکوشیم بر سان ژنده پیل بجوشیم مانند دریای
نیل و تا بدست همت کمند اسفندیار برکنگرهٔ آن قلعه نفکنیم از پای ننشینیم و متوطنان کالیوین از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب
آنست که تدبیری اندیشیم که سواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بر وجهی در هیجان آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تامل و تدبیر صاحب نامی
که در جلادت و تهور بی مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنهٔ هرات فرستادند تا بهر نوع که توانند ملک ابوبکر و منکتای را از پای درآورند و صاحب
با مصاحبان خود در زی تجار بشهر درآمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک ابوبکر و منکتای در پای حصار سوار دیده
یکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان بمقتضای این مصراع که عشاق ترا بهانهٔ بس باشد شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و جماعت
تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخر الدین عبد الرحمن
غیرانی تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیز خان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشتی این قضیه وقوع نمی یافت ایلچیکدای
نویان را با هشتاد هزار مرد خنجر گذار بجانب هرات فرستاده او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود فرود
آمده لشکر را از مدت یکماهه مهلت داده تا بترتیب جنگ حصار پرداختند و از بعضی بلاد خراسان که داروغه نشین بود بفرمان چنگیز خان و طلب ایلچیکدای پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آنحضرت
جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و ارذال و اوباش عهد و پیمان در میان آوردند که در تهیهٔ جنگ و پرخاش اصلا از خود بتقصیر راضی نشوند و مانند کرت
اول و درنگی نکنند و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازه های هرات را تقسیم نموده بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هر کس در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید
و هر که باظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان مضمون من یتوکل
علی الله فهو حسبه را بخاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت
و خون ریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمائه چند روز پی در پی ایلچیکدای سخت پیش برده در هر حربی قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و خسته شدند با آنکه جنگهای
سنگ منجنیق جدار باره سوراخ سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خرکها میزدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید روزی بیکبار ناگاه پنجاه گز
دیوار افتاده و در زیر خرکها آمده چهار صد مرد نامدار از سپاه تاتار ناچیز گردیدند و بعد از این واقعه بسبب قلت ذخیره کار هرویان انجامید بانهطراز
و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخر سنهٔ مذکور ایلچیکدای نویان از برج خاک بر سر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته
قهراً قسراً هرات را بگرفت و خاک ادبار بر مفارق متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار رشتهٔ حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت هفت شبانروز
آن لشکر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار و کسری از هرویان بدرجهٔ شهادت رسانیدند
آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات رفته چون بقصبهٔ اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات باز گردانید تا اگر کسی از گوشهٔ بیرون آمده باشد بیاران سابق
لاحق گردانند و آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آنجمله مولانا
شرف الدین خطیب قریهٔ جغرتان بود که در نقبهٔ گنبد مسجد جامع پنهان شده بود دیگر هیچکس زنده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود
شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش خوان دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریست هیچ
کس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن
شانزده کس پیوسته مدت پانزده سال بغیر این چهل نفر احدی در آن بلدهٔ فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنب مسجد جامع که مقبرهٔ سلطان غیاث
الدین است بسر می بردند و مدت مدید بگوشت قاق کشتگان تغذی میکردند و در انبارخانها و طویلهٔ اسبان گشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان در می آمد یک
یک میچیدند تا چند منی غله جمع ساختند و اندک زمینی را بحیله که توانستند شدیار کرده آن غله را کاشتند تا سال دیگر درو رفت از آن محصول هر یک را چند مشت

مشت گندم و جو رسید و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بر خود حاکم ساخته و باین سختی گذرانیدند تا آن زمان که اوکتای قاآن بن چنگیز خان متوجه تعمیر بلده فاخره هرات گشته امیر عز الدین مقدم و بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بمعموری آبادانی آن خطه مثال داد **ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با شیدرقو حاکم قاشین** * چون پادشاه پرخشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران بر منهجی که مرقوم خامه فصاحت آیین شد زیر و زبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش شنید با قراچار نویان و سایر امراء عالیمکان طریق جانقی مسلوک داشته رای جهان آرا بر آن قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود مکران و هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوکتای بشیب آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این دو شاهزاده آن ولایات را بر وجهی ویران گردانند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا ماده معاش و انتعاش نیابد و فرمان واجب الاذعان در این باب نفاذ یافته جغتای و اوکتای هر یکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایت آورده در اول فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار از زمستانخانه حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین و ازهار روی توجه ببساتین و مرغزار نهادند چنگیز خان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود باز گشت و در بقلان باغرق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکتای که بتاخت ولایات مکران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم غارت و قتل بجای آورده شهرها و ولایات خصوصا غزنین را خراب کرده هر یک براهی متوجه درگاه پدر گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار کردن اشتغال می نمودند و هر هفته پنجاه خروار قو نزد چنگیز خان میفرستادند شتر نسخه والعهدة علی الراوی و چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** برخاست بعزم گشت لاله شد عازم کوه و دشت لاله * چنگیز خان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا ترکان خاتون والده سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه پیشاپیش لشکر بروند و باواز بلند **بیت** بر ایام سلطان با تاج و سریر همه وقت نوحه کنند و نفیر و ترکان خاتون آن خیل ترکان در تمامی آن راه **بیت** همی ریخت آب و همی کند موی جهانی از آن قصه در گفت و گوی و در کنار آب سیحون جغتای و اوکتای باردو پیوستند و چون از آن آب عبور کرده بصحرای قلان باردو رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنابر نقاری که از برادران در خاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بموجب طلبی که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرگه کرد و از این جانب چنگیز خان و اولاد و امرا نیز جرگه انداختند و در موضع قاریر که بهم رسیدند چنگیز خان بنشاط صید و شکار سوار شده در میان جرگه تاخته آهو و نخچیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان و امرا نیز بدان امر پرداختند و چون از گشتن شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آنجمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن اسبان خنگ یکرنگ بودند و چنگیز خان آن تابستان هم آنجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرد و جمعی از امرا ایغور را سیاست فرموده آنگاه جوجی خان را بدشت قبچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذی الحجه سنه ۶۲۱ موافق لوی ییل در اردو فرود آمد **نظم** جهاندار ایران و توران زمین که داد این جهانش جهان آفرین باردوی فرخنده آمد فرود بدخواه او گشت چرخ کبود خواتین و نویان و امیران بر اوش زده حلقه لشکر بگرد اندرش بدین گونه بنشست با گلرخان بشادی بسر برد چنگیز خان و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما دست و پای تا فرق برایا می فسرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنکت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان بر آورده و جنود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمده **نظم** بمیدان مردان کشیدند صف بر آمد غریو از هر دو طرف بر آن هر دو لشکر زمین تنگ بود که پهنای شان بیست فرسنگ بود بفرمان شه شیرگیر ز پشت تکاوران گشت تیر ز پرنده پیکان بر آن روی یخ بشد سیاهی چو مور و ملخ و لشکر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیز خان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند و در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صد هزار کس بقتل آید یک قتیل بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو سه کشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو بارتاقیا گریخته **بیت** از آن نامجو لشکر کامیاب والایا

ماشین همیشه خراب. چنگیز خان چون از قتل و غارت و شکست فراغت یافت بطرف جورجه و تختاس شتافت حاکم جورجه لوای اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله بیت ز اجناس نفیس یکی طبله پر / فرستاده بود از شب افروز در چنگیز خان فرمود که این مرواریدها را ببرند و می‌دهند گوش ایشان سوراخ داشته باشند خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد و جوالدوز گوشهای خود را سوراخ کردند و مروارید ستاندند مع ذلک بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو از تنقوت مصحوب ایلچیان سخن و آن پیشکش فراوان فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آرد نظم شتابم بر آن بارگه شاهوش / بیک ماه با تحفه و پیشکش / بیایم ببندم بخدمت کمر / نهم چون قلم بر خط شاه سر / جهان جوی چو سوگندها یاد کرد / بد اندیش را ایمن و شاد کرد / چو ایلچی بتنگت ز در دور شد / چو چشم بتان شاه رنجور شد

ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران

چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیک است فرزندان و برادران و خویشان و قراچار نویان را طلب فرمود و شرایط وصیت بتقدیم رسانید و در باب پیشینهای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه چغتای و اوگدای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت اگر مصلحت می‌بینید که ولیعهد و قایم مقام من باشد آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند بیت پدر شهریار است و ما بنده‌ایم / بفرمان او سر افکنده‌ایم چنگیز خان منصب ولایت عهد و سریر خانی را باوگدای مسلم داشت و فرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد برآن و اخوان او را بخط نهادند که از متابعت اوگدای گردن نپیچند و سر بر خط فرمان او نهند و بلاد ماوراءالنهر و ترکستان را بچغتای خان عنایت کرده او را بقراچار نویان سپرده گفت تا عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمغا تومنه خان رسیده بود بمجلس آوردند آنرا بچغتای تسلیم کرده فرمود که باید بمقتضای این وثیقه عمل نموده از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال شریک خود شماری و چغتای متقبل آن وصیت گشته چون خاطر چنگیز خان از این وصایا فارغ گشت گفت نظم چو مدت تمام حیاتم رسید / نهان داشت باید ممات مرا / نباید که از کس بر آید خروش / همان به که باشد همه کس خموش / چو از شهر شیدرقو آید برون / مر او را بماندم بریزید خون / برآرید از لشکر او دمار / که تا بر شما ملک گیرد قرار بگفت این و دیده بهم بنهاد و گفتی که چنگیز خان خود نزاد و این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تنگوز ئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو از تانقیا بسان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیز خان رسیده شاهزادگان و امرا وصیت چنگیز خان را بجای آوردند و حاکم تنگت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از آن بطرف اردو باز گشتند و چنگیز خان را در پای درختی که روزی در اثنای شکار جهت مقبره خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باد را از آنجا مجال گذار محال نمود و قبر چنگیز خان از نظرها نهان شد و هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم

ذکر طایفه از اولاد چنگیز خان که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند

خواقینی که در الغ یورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قراقرم است و بار دو بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته دوازده نفر بوده اند و بقول پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان اوکتای قاآن است و آخرین ایشان بروایت اول یازی اوغلان و بقول ثانی اوای بن و کتمور و چون رقم حروف در باب عدد اسامی سلاطین چنگیز خانی اعتماد بر روایت الغ بیکی بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود والعلم عند الله الموصل الی طریق المطلوب والمقصود

ذکر اوکدای قاآن بن چنگیز خان

اوکدای قاآن به صفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار موصوف و عدل و احسانش شمول بذل و امتنانش از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیوم چنگیز خان بود و بعد از فوت پدر دو سال در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق اوداقوی ئیل بر تخت جهانبانی نشسته بانتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرمود و دین اسلام از سایر ادیان ترجیح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می‌گماشت باران انعام و عطایش متواتر بر مفارق فرق برایا بارید که آوازه آن باقصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسید هرگز هیچ زایر از خوان احسانش بی حظی تمام باز نگشت و در جواب سؤال هیچ سایل کلمه لا و لم بر زبانش نگذشت

رفتن جرماغون نوئین بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و ایلغار الی بلده فاخره هرات

هرات و فوت تولی خان بن چنگیز خان در ایام دولت آن قاآن کامران وقوع پیوست و چون چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه رخت سفر آخرت بر بست و اوکدای قاآن را چهار خاتون معتبر و شصت قما بود و بخشنده بی منت هفت پسر بوی کرامت فرموده خاتون اول بوراقچین نام داشت و ازو فرزند نبود دوم توراکینا و سیم موکا خاتون و نام خاتون چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوکدای قاآن برین موجب کیوک کوتان کوچو قراچار قاشی قدان ملک مادر قدان و ملک در سلک سراری انتظام داشت و والده پنج پسر بزرگتر توراکینا خاتون بود والله تعالی اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب

گفتار در بیان کیفیت جلوس اوکدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

بدل
اوکتای

راویان اخبار آفاقی و حاویان اسباب سخندانی آورده اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی متعلق بآن شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت آبادانی تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان از مشرق عاطفت و امتنان بر وجنات احوال سالکان مسالک مسلمانی تابد چنگیز خان در وقت سکرات موت اوکدای قاآن را ولی عهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوئینان از لوازم تعزیتش باز پرداختند بی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یک علم عزیمت بطرف اوروت خود برافراشتند اما بعد از انقضاء دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض مرور کار سلطان گل پرده از روی جمال برداشته بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلانتران الوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قوریلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد جوجی باتو و شیبان و جمیامی و تنقوت و برکه و برکچار و از جانب شرق برادران چنگیز خان اوتکین و بلکوتی و ایلچیدای و از پیش بالیغ جغتای خان از اردوی خود قراچار نویان و اوکدای قاآن و تولی خان و سایر اولاد صغار چنگیز خان خود در اردو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا و نوئینان و تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایای چنگیز خان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتحمل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریض کردند و اوکدای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگتر من جغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قیل و قال امتداد یافته در روز چهلم بحکم که خسرو خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکدای قاآن رفته بزبان آوردند که خلاف وصایای چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار ترا احتیاج مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوکدای سر رضا جنبانیده چنانچه آیین مغولانست شاهزادگان کلاهها از میان بگشادند و جغتای دست راست اوکدای و اوتکین دست چپ او گرفته باختیار سعادت و قاآن آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و زر و گوهرش بر سر افشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار و امرای نامدار یکبار زانو زدند آنگاه بنابر عادت آبا و اسلاف خویش از اردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانو درآمدند و ببارگاه عالم پناه بازگشته ببسط بساط عیش و نشاط و تجرع موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام نقود نامعدود و اجناس بی قیاس مبتهج و سرافراز ساختند و چون پادشاه و امرا از امثال این امور باز پرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت از آنجمله جرماغون نوئین با سه تومان از لشکر ظفر آیین جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت و از آن جنود هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آن زمان در شهر نمکینک بر سریر سلطنت تمکین داشت و نقش تدبیر تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خان را با دو تومان لشکر برسم منقلای از راه تبت ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست ببلده که بر کنار رودخانه قرامران بود رسیده بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح تیسیر گشت و سپاه مغول به تیغ خشم و کین جمعی کثیر قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان عزم بیمک آورد التان خان صد هزار سوار جلادت نشان بدفع او مامور ساخت و آن لشکر بملازمت در عقبه تولکقان قهلقه تولی خان و متابعانش را در میان گرفتند و بجانب ختای راندند و تولی بنابر استعمال سنگ یده و پدید آمدن برف و باران سرما برایشان غالب گشته اکثر ختاییان را بقتل آورد و بعضی را اسیر ساخت با ایشان عمل قوم لوط کرد و پس از آن سالما غانما عنان عزیمت بطرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد و چون بپایه سریر

نقش

سلطنت مصیر رسید قاآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده از اعاظم امرا قوتوقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح ممالک و فیصل مهم التان خان مامور گردانید و خود بطرف یورت اصلی بازگردید و در اثنای راه تولی خان بمرض صعب گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و الغ نویان لقب داشت و همیشه در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبلای و اریق بوکا و هلاکو خان از سورقوقتی بیکی بنت جاکمبو که برادر اونک خان بود و قوتوقو و موکا و بوجک و سبوکتای از خواتین دیگر اما قوتوقو جربی چون بنواحی ممالک رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانیدند و قوتوقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بعدد ریگ بیابان بمدد وی فرستاد در این کرت قوتوقو بدین لشکر بفتح و ظفر فائز شد و ختائیان بیمک گریخته مغولان بگرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هراس بیقیاس ضمیر التان خان استیلا یافته و در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشکر مغول او را تعاقب نمود التان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد و امرای چنگیزی اطراف آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات مسدود یافت و یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکنده و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیز تسخیر قوتوقو در آمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست مغولان افتاد و چون خبر فتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلاء چنگیزخانیان بر ممالک التان خان در جمادی الاول سنه وقوع یافت و هم درین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که باردو آمده بودند در قراقرم قصری سپهر انتما بنا نمودند و نقاشان و مصوران مانی آسا سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی ابنیه رفیعه ساختند و بفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت برافراختند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوک پسر خود و منکو ولد تولی و سورکان و بوری و بایدار ولد جغتای را با سپاهی کشورگشای باستخلاص بلاد اروس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاده ایشان بمدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالما غانما بازگردیدند و در سنه مذکوره ارغون آقا از قبیله اویرات که بخشی گری آموخته در سلک بتکچیان انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد و بعد از آن بنابر تقریبی شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی دار السلطنه هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بهمگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولی خان او را با پانصد نفر از جامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران آنجائی روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرلق نامی را با دو علی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده فاخره از خود تقصیر راضی نشوند و در سنه قرلق و امیر عز الدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساخت در امر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود بسیار قاآن پسندیده اطوار اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد اوکدای رفته گفت دوش چنگیز خان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که قتل مسلمانان تقصیر جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان ترا باین پیغام اختصاص داد آن شخص جواب گفت که خان بی واسطه این راز با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهر است که از جمله دروغ گویانی زیرا که چنگیز خان غیر لغت مغولی بهیچ زبانی دانا نبود آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را معذب گردانیدند و مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح انجامید حکایت دیگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان هیچ کس در آب ننشیند و دست در جوی نشوید و بظروف زر و نقره آب بر ندارند و جامه شسته در صحرا نیندازند و سایر خلایق را نیز از این منع نمایند چه بزعم آن طایفه این افعال موجب آنست که باران و رعد و برق می شود و در منازل ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان تصادم رعد و برق بسیار است غرض از این مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن و جغتای خان عنان بعنان یکدیگر از شکارگاه باز گشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که در آب در آمده غسل میکرد و جغتای متوجه سیاست آن بیچاره شده خواست که بضرب شمشیر آتش فعل خونش را بر خاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن در اهتزاز آمده برادر را گفت که روز بیگاه است و حالا مجال پرسش جریمه این شخص

سورقوقتی

قاآن

از حرص

شخص ندادیم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب در آنجا نگاه دارد و تا فردا بمقتضای یاسا عمل نمائیم و جغتای دست از آن بیچاره بازداشته بدانشمند سپرد تا او را بخانه خود برد و قاآن هم آن شب یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی از نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که باو آموخت که در وقت پرسش بگوید که من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گرد سواران دیدم ترسیدم که جمعی باشند که آنرا از من بستانند لاجرم بآب درفکندم تا پنهان سازم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را ببارگاه قاآن رسانید بعد از آن از وی پرسیدند که بچه سبب خلاف توره و یاسا کرده و بآب درآمده بودی آنچه بدو تعلیم شده بود عرض کرد و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمائید تا صدق و کذب مقال این شخص ظاهر گردد و آن جماعت بدانجا شتافته و بالشی نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقر کرده بود پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش کرده بآن مسلمان داد و او را مبالغه فرمود که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت فرمان قاآن برین جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر حیوانات نراند بلکه بعادت مغولان سینه و پایچه را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده در را محکم بسته کارد بر حلقش کشیده قضا را قفچاقی که در بام کمین کرده بود کیفیت آن حال بدید و در ساعت پایان دویده و دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانید و بوسیله بعضی از نواب جریمه او را معروض داشت قاآن فرمود که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که نهان گوسفند را کشته و ترک یاساء ما جایز داشته که ببام خانه او برآمده مسلمان را بگذارید و قفچاق را بیاسا رسانیدند دیگر آنکه عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس بیش قیاس و امتعه نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و بهر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی ازین اشیا بردار و تا بخود ببرد روزی مثل این انعام نسبت بجمعی فرمود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصله قماش از دستش افتاد چون بسیاری قماش بر گردن خود داشت باز آمد که آن وصله را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت بازهر مقدار که توانی ببر و ببر دیگر آنکه شخصی در شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد و بنابر آنکه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود قاآن بموکا خاتون اشارت فرمود که درهائی که در گوش داری باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این در شاهوار نداند مناسب آنکه بدرگاه عالم پناه حاضر گردد تا آنچه مدعا داشته باشد از زر و جامه بستاند قاآن فرمود که این درویش را آن حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن تقاضا میکند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت و مشقت باشد و این مروارید باز بدست ما افتد آنگاه درها را تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک بازگشته آنها را ببهای اندک بفروخت مشتری با خود اندیشید که امثال این جواهر گرانمایه لایق پادشاهانست روز دیگر بهر دو را پیش قاآن برد قاآن فرمود که نگفتم که این درها عاقبت بما خواهد رسید و آنها را بموکا خاتون باز داده آن شخص را باصناف عطایا خوشدل و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم بر زبر پشته کوشکی بنا کرده آنرا ترغو بالیق نام نهاد و شخصی در حوالی آن پشته نهالی چند بید و بادام بنشاند و طالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد فرمود تا بعدد هر درختی بالشی بدان شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارتست از هشت مثقال و دو دانگ است و بالش نقره کنایت از هشت درم و دو دانگ دیگر آنکه در روزی که قاآن بجشن و عشرت نشسته بود شخصی جهت او طاقیه آورد بهیات طاقیهای اهل خراسان قاآن حکم فرمود که در وجه انعام آن شخص را مبلغ دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه درین باب از خاصیت شراب است امضاء برات را موقوف داشتند روز دیگر آن شخص را بپادشاه عرض کرد و حکم فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین امضا آنرا در تاخیر میانداختند و قاآن بالش را می‌افزود تا ششصد رسید بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا مؤبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلطست چه نام نیک و ذکر جمیل ابدی خواهد بود و شما بحقیقت با من عداوت میورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی در عالم باقی ماند و بتصور آنکه از سرمستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق می‌افکنید و ارباب حاجات را انتظار میدهید تا یکی دو کس از شما را برای اعتبار نکشم ترک این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت نظرش بر عناب افتاد بخوردن آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخرد و بیاورد دانشمند ببازار شتافته و ربع بالش یک خوان عناب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بها این قدر عناب یک بالش کم است دانشمند تتمه بالش را بقاآن نمود و گفت این عناب بها

بربع بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف ثمن این عنابست قاآن او را رنجانیده فرمود که مثل من خریداری مدة العمر از دکان آن بقال نگذشته ده بالش
دیگر بعناب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی صد بالش بمستحقی انعام فرمود نویسندگان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش را صد درم پنداشته و بالشها را بر سر
راه ریختند تا چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیز است جواب دادند که بالشهاییست که بفلان درویش عنایت فرموده اید
گفت صد بالش اندک چیزی بود این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچکس کمانهای او را از غایت رداءت
نمی خرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قاآن بایستاد قاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و غرضش چیست کمانگر عرض کرد که من
غیر از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کمان نیک نمی سازم بآن جهت هیچکس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته ام و این بیست
قبضه کمان را برسم پیشکش آورده ام قاآن فرمود که آن کمانها از وی ستانند و بعدد هر یک بالش زر بوی انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی اناری برای قاآن
آورده و قاآن دانهای رمان را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان مکنت و کامرانی و اوان سلطنت
و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطر بیگانه و خویش و ضمایر غنی و درویش را خرم و مسرور میگردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتمتع شراب
ارغوانی و استماع الحان اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید که بیکبار ناگاه هادم اللذات دو اسپه بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل
گشاد یافته او را از پای در انداخت **بیت** اینست همیشه عادت چرخ کبود چون بهتی بدید زوال آرد زود در روضة الصفا مسطور است که گرگی شبی
خود را بر رمهٔ گوسفند مغولی زده بیشتر اغنام او را تلف کرد روز دیگر صاحب رمه پیش قاآن رفته شکستی که بر او رسیده بود معروض داشت قاآن گفت
که گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایهٔ سریر اعلا می آمدند گرگی گرفته بدرگاه آوردند قاآن آن گرگ را از ایشان
بهزار بالش بخرید و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی نباشد و فرمود تا هزار گوسفند بوی دادند گرگ را آزاد کرد فی الحال سگان شکاری
که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره پاره اش کردند قاآن از مشاهدهٔ این حالت متغیر شده فرمان داد تا کلاب را بقصاص گرگ کشتند و بعد از آن ببارگاه و متغیر
در آمده ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون ذی حیوانی را از هلاک خلاص
سازم شاید خدای جل و علا مرا صحت کرامت فرماید و چون گرگ ازین جهان نبرد ظاهر است که مرا نیز می باید مرد و در آن ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت و درظلم
هستی بباد فنا داد **رباعی** می خوار اگر کلی میسر بودی مردم بجهان لذت دیگر بودی این کهنه سرای زندگانی ما را خوش بودی اگر نه مرگ بر در
بودی

ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران

کیوک خان بن اوکدای قاآن در زمان حیات پدر مصحوب
بعضی دیگر از شاهزادگان بجهد و بلاد روس و چرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قاآن بسه چهار سال باردو رسیده در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و
واربعین و ستمائه باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی صعود نموده در اشاعهٔ عدل و رعیت پروری و افاضهٔ فضل و مرحمت گستری تقلید اوکدای قاآن فرمود اما
باغوای قداق که اتابک او بود و چینقای که در سلک امرای کشورگشای انتظام داشت ملت عیسوی بدین محمدی مرجح میداشت و در اواخر ایام حیات مایل بسیر بلاد مغرب
گشته با لشکر بسیار بدان جانب روان شد و چون بسمرقند رسید باجل طبیعی در گذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مالش را قداق باتفاق چینقای
سرانجام مینمود از اولاد کیوک خان اسامی سه تن بنظر در آمده برین موجب خواجه اغول ناقو و هوقو و ازین سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند

گفتار در بیان تسلطی که توراکینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد

مورخان سخن دان اخبار جهان
آورده اند که اوکدای قاآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوجو را که مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخته اما مدت عمر کوجو در زمان
حیات پدر بسر آمد و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولیعهد شد و چون قاآن وفات یافت بنابر صغر سن شیرامون و غیبت کیوک خان
بن قاآن توراکینا خاتون که والدهٔ کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای رزین و عقل و رزین
و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بطاعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از
جملهٔ اسیران مشهد مقدسه بود در نزد توراکینا تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی گشت و بدین سبب در امور ملک و مال نیز
دخل نموده افراد حشم بچشم دیگر بدان عورت می نگریستند و این معنی بر خاطر بعضی از امرا و نوئینان گران آمد و بعد از سه سال که توراکینا بامر و نهی الوس چنگیزخانی

چنگیزخانی پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده باردو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضهٔ اختیار مادر گذاشت و تورا کینا خاتون مسرعان باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بقوریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و بغداد و منتهای اقصای ولایات دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان باندک زمانی در اردو مجتمع گشتند و غیر از باتو بن جوجی که بحکومت کیوک ناراضی بود و به بهانهٔ درد پا تخلف نمود تمامی متعینان ایل و الوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه جهت مهمانان مرتب گردانیده بودند و ماکول و مشروب بنهایت عزیز الوجود گشت و بعد از آنکه جمعیتی چنین دست داد خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعهٔ مشورت در میان انداختند و چون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهدهٔ آن امر بیرون نمی توانست آمد و تورا کینا خاتون اتقلی خاتون و سورقوقتی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند و امرا و نوئینان و اعیان هم با ایشان متفق گشته منصب قاآنی بر وی مسلم داشتند و در ساعتی که قامان اختیار نموده بودند تمامت شاهزادگان و معتبران در کریاس دولت اساس جمع آمده افسر از سر برداشتند و کمر از میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکو قاآن بن تولی خان و دست چپش را دیگری از دو داماد چنگیزخان گرفته بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن مذکور شد بسایر رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان متعاقب حال صغار و کبار از شاهزادگان کامکار و امرا نامدار و حکام ولایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان فراوان سرافراز نمود و بساط نشاط گسترده چند روز بتجرع اقداح رغوانی و استماع الحان اغانی اهتمام نموده آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و اولا حساب فاطمه خاتون که ببعضی از جرایم متهم شده بود برانداخت تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد تورا کینا خاتون پیدا کرده بود چندگاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نموده این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمد آن ضعیفه را بامور ناملایق متهم داشتند و مقارن جلوس کیوک خان برادرش کوتان بیمار شده یکی از اتباعش خاطرنشان او نمود که این مرض نتیجهٔ سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بسوی بیت خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام بر مزاج من استیلا دارد اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادر ساحره را بقصاص رساند و متعاقب این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و چینقای که بر دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب رسیدن آن عجوزه مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش مادر فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و تورا کینا خاتون نخست بعذری تمسک جست و چون الحاح بیش از حد اعتدال تجاوز رسید طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم کسان کیوک خان کرد و در همان چند روز تورا کینا خاتون وفات یافت یرغوچیان در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمدند و چند روز او را گرسنه و برهنه داشته لوازم تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیزخان اوتکچین نویان که هشتاد پسر و نبیره داشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیزخانی گشته بود و منکو قاآن و دیگر شاهزادگان بپرسش این مهم مأمور گردیدند اوتکچین بجریمهٔ خود معترف گشت لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و نسبت ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال باز گردانید از جمله برادر پادشاه روم و حاکم حلب را یرلیغ و پایزه داد و خلیفهٔ بغداد را سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شرامون ولد جرماغون نوئین از وی شکایت کرده بود و نسبت بایلچی علاء الدین محمد طریق کم التفاتی مسلوک داشته سخنان وحشت انگیز بر قلم نمود و چون از مهمات مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید بساط عشرت و انبساط تافت بنا بر آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیر الامرایش چینقای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی ترجیح نهاده همت بر ترتیب نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و دین اسلام ضعفی تمام یافت در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبود که با ترسائی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد قداق و چینقای نشانی حاصل کردند که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلانتران ایشان آن نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند همان زمان سگان درنده در وی افتادند و خصیتین او را کنده بیک لقمه تمام ساختند بعد از آن نصاری از اعدای ملت مصطفوی ترسیده دیگر نام آن نشان نبردند و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر نسب و قوافل عیش و طرب از اردو بالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر هر شهر و قصبه که عبور فرمود ساکنان آنجا را بانعام زر و جامه خوش دل و مسرور ساخت و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیتش بحدود سمرقند پرتو انداخت ناگاه او یحیی بحد مقتش رسیده و روح

و خاتون

فرمود

او را نیز بباقی دیگران مفوض کرد انتهی نظم درین ره خواه سلطان خواه درویش باخر عقبهٔ مرگ آیدش پیش درین بستان که جای خرمی نیست گیاهی بی تقاضا زادمی نیست

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خواقین الغ یورت چنگیز خان

بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولی خان بسعی باتو بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر مسند جهانبانی و سریر خاقانی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا میگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخت و بهمین منوال سجال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزهٔ هر طبقه پرداخت اما از جماعت یهود کسی اسیورغال نداد و بیمن اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی بآبادانی نهاد و رفتن هلاکو خان از ایران بتوران و استیصال ملاحدهٔ بی ایمان و واقعهٔ بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید و مهم صدارتش را امیر عماد الملک ختنی باتفاق امیر بولغای منتظم گردانید و در جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن را چهار پسر بود برین موجب بالتو و اورنگ تاش از بزرگترین خواتین او قوتوقتی بنت اوکدای بن قاکو نکان از قوم ایکراس و اساس حیات این دو پسر در جوانی اندراس یافت شیرکی از باوچین که در سلک قمکان قاآن انتظام داشت استوتای از کوئی که او نیز داخل قمکان قاآن بود والعلم عند الله المعبود

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت قراقوم و کلوران از اولاد اوکدای قاآن بمنکو قاآن ابن تولی خان

نسخه قراقورم

نسخه تولو

چون مدت حیات کیوک خان در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته هر یک از شاهزادگان بخیالی متوجه یورت خود گردیده بنابران که در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخانی بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شدند تا باتفاق هر یک از شاهزادگان که شایستهٔ سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقرم و کلوران است ما را هیچ ضرورت نیست که بدشت قبچاق برویم و زمرهٔ دیگر بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند سیورقوقتی بیگی که خاتون تولی خان بود و جمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان در مزارع ضمایر اشراف و اعیان میکاشت در آن اوان پسر رشید خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتو اقا تخلف ورزیده اند از انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و شرف ملازمتش دریابی و منکو قاآن سخن مادر عمل نموده خود را ببارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید باتو آثار اقبال در ناصیهٔ احوال منکو مشاهده کرده گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت و کمر از میان کشاده منکو را زانو زد و کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای سازند و منکو را بار دیگر باتفاق سایر اقاوانی بر مسند قاآنی بنشانند انگاه طایفه که از اطراف و جوانب بدشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه اغول و بوقاتیمور را با سپاه گران در مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشیید بنای دولت او قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امرا و نوئینان اعلام دادند جمعی از آن طبقه مانند بیسو منکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوچو و باتو اغول ولد کیوک خان از امتثال آن مثال سر باز زده گفتند که شایستهٔ سریر خانی کسی است که از نسل اوکدای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بسلطنت منکو راضی نیستیم و بنابرین مضایقه و مناقشه قریب بیک سال قوریلتای در حیز تاخیر افتاده بود که از طول مکث ملول شده کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی شوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف ورزد سرش از تن بر می باید داشت و چون این پیغام به برکه اغول رسید جماعتی را که درین امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و بساط عیش و نشاط و تهیهٔ موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن بعد از جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز از فراغت بی نصیب نمانند حکم کرد که در آن روز مرکبها از رکوب و حمل و قید معاف دارند و خون گوسفند و هیچ ذی حیاتی بزمین نریزند و صید نکنند و از گوشت اغنام و افراسی که در رمه پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب ساختند و فرمانبران یکچند برین موجب عمل نموده منکو قاآن با امرا و شاهزادگان

نسخه بیسو منکا

شیرآب

وسایر اشراف و اعیان مدت یک هفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز از بهر جهت خرج شیلان دو هزار گردون قمیز بار بود و سیصد سر اسب و گاو و ده هزار گوسفند و چون طایفهٔ از اهل اسلام در بعضی از آن مجالس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام ایام جشن و سور و تفرق زمرهٔ مردم نزدیک و دور اولاد اوکدای قاآن شاهزادگان که بسلطنت منکوقاآن اتفاق نداشتند بالمره خود جا نفی کرده عذری اندیشیدند و گرد و نهانی اسلحه همراه گردانیده بدان جانب اردو در حرکت آمدند و از ملازمان منکوقاآن جابوزداری که شتری گم کرده بود وجه طلب باردوی شاهزادگان رفت بر کیفیت حال مطلع گشت در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکوقاآن منکسار نویان را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشت منکسار با ده هزار سوار تحری کرد اردوی مخالفان را فرو گرفت و بدیشان اعلام کرد که از شما مثل این سخن نقل نموده اند انسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا از تهمت این تهمت نجات یابید شیرامون برادران متحیر شده گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بودیم فی الحال سوار گشته عنان منکسار باردو شتافتند و چون بآستان منکوقاآن رسیدند سه روز ایشان را طوی داده روز چهارم بنفس خود آن غور پرسید و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قداق که یکی از امرا بزرگ اوکدای قاآن و کیوک خان بود با هفتاد و نفر از بدآموزان بیاسا رسید و چون خاطر منکوقاآن از جانب ایشان بهمان فارغ شد برکه اغول و توقا تیمور را با لشکرهای شایسته در قوات جالیسه بجهت تاتار گردانید و حکومت دیار مشرق تا بحدود سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیک را بولایت ماوراء النهر فرستاد و دیار خراسان و عراق و آذربیجان را بر قاعدهٔ مستمره بارغون آقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسنده بود در کمال امارت [illegible] جهت تحصیل اموال آن ولایات صاحب ارغون ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده در هر کس که یک دینار از وی حاصل بوده ده دینار تحمیل نمود زیرا که از منکوقاآن تقبل بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته بحصول موصول گرداند و بدین جهت اسعد در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدس و طوس تفرقه و تشویش بسیار بحال ارباب ناموس راه یافت و در وقتی که آن منحوس در طوس و ترشیز [illegible] بهدف اجابت رسیده مرضی مهلک بر ذات نامبارکش عارض گشت و چند روز بر بستر ناتوانی افتاده بموجب [illegible] دیگر فتن بر زبان شومش میگذشت تا ابو یحیی قابض ارواح [illegible] پرداخت و در درک اسفل جهنم منزل معد و مهیا ساخت القصه چون [illegible] منکوقاآن قرار گرفت و مهم ترکستان و مغولستان و ماوراء النهر حسب المراد [illegible] سرانجام پذیرفت بنابر شکایتی که از قاضی القضاة شمس الدین احمد کافی قزوینی در باب تسلط و استیلاء ملاحده شنوده و شکایتی که از غرور و تعظم و تجبر مستعصم خلیفه استماع نموده بود برادر خود هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرد و هلاکو خان با [illegible] هزار کس روی بدان طرف آورد و آنگاه منکوقاآن برادر دیگر خود قبلا قاآن را بسپاهی فراوان بفتح ولایات چین و ماچین نامزد نمود و همت ساخته بنفس خویش روی بدان جانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که موسوم بچوکان بود ارسال نمود و پیغام فرمود که صلاح دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده سر از حکم و فرمان ما نپیچی تا گوی صفت بضربات سخت عساکر منصوره گرفتار نگردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسید و از رسالت فارغ گردید آتش غضب فغفور در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین و آئین مکلفین کشتن ایلچی جایز بودی [illegible] سر ترا مانند گوی در میدان گردانیدمی [illegible] هرچه تمامتر در پیش کلاب می انداختم اکنون با قاآن خود بگوی که طول و عرض مملکت چین از احاطهٔ فهم و اوهام بیرون است و کثرت جنود و ملوک این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود میخواهی باید که پای در دامن قناعت کشی و چشم تاتار و مغول را در دو در طمع چین نیندازی و چون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید در شهور سنه ثلاث و خمسین و ستمایه موافق [illegible] ئیل با شصت تومان از سپاه ظفرنشان متوجه خطهٔ چین گردید و بعد از وصول بکنار نهر قراسون فرمود تا شیرامون نبیرهٔ اوکدای قاآن و خواجه اغول با توابع کیوک خان را در آب انداختند و چون ماهچهٔ اعلام منکوقاآن برحدود ولایت خصم پرتو انداخت بعضی از قلاع و قصبات آن ولایات را مفتوح گردانید و آثار کمال تسلط و اقتدار بحیز ظهور رسانید و در آن اثنا

بیت

یکی سهمگین کوه آمد بپیش که روی هوا ز تیغ آن بود ریش

و بر فراز آن کوه قلعهٔ منیع ساخته بودند که با بیخ سپهر دعوی برابری کردی و با منزل ماه و مهر مقام همسری پیمودی و زحل بلندمحل از رفعت شرفات آن متعجب و قاعده [illegible] از رشک متانت اساس آن مضطرب با آلات حرب و ذخایر و اقوات مشحون و از آفات زمان و حوادث دوران مامون سپاه مغول در گرد آن نشسته آغاز محاصره کردند و مدتی مدید بکمر سعی و اهتمام بر میان بسته لوازم محاربه بجای آوردند

رسیدند
قاآن

اما فتح میسر نگشت و فصل تیرماه و تابستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد و بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون بر آورده نقد بقا را بباد فنا دادند منکو قاآن تصور دفع وبا بکشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض گشت و هشت روز صاحب فراش بود نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکو قاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی که از همکیشان وی در بیش بالیغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام با دا نماز جمعه مشغول باشند شمشیر غدر از نیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی بدین حضرت رسالت پناهی گرویده بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکو قاآن علی الفور باحضار ایدی قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمهٔ خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بر در همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بدار اعتبار کشیدند و از جملهٔ مشایخ اسلام و مقتدایان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شیخ ابو المعالی سیف الدین سعید بن مظفر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکو قاآن معاصر بود و سورقوقتی بیکی والدهٔ منکو قاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر هزار بالش نقره ببخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات را بشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازهٔ درویشی حاضر گشت گفتند شیخا تلقین فرمائید و پیش روی میت بایستاد و زبان بادای این رباعی بکشاد رباعی گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امید است که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستت گیرم عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکو قاآن به سه سال فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوسته و مرقد منورش در بخارا مشهور است

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران؛ چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق سچی ییل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد توره چنگیز خانی راه یافته میان اولاد مخالفت بوقوع پیوست موید این مقال آنکه در آن اوان که منکو قاآن بجانب چین توجه می نمود برادر خود ارتق بوکا را در قراقرم بمحافظت اردو تعیین فرمود و ارتق بعد از فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و دو کرت متعاقب قبلا قاآن ظفر یافت و سیم بار ارتق بوکا بدین پیکر نصرت فراز گشته قبلا عنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنا بر عدم مساعدت دولت اختلال باحوال ارتق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیز خان بر قبلا قاآن مسلم گشت و ارتق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهار دیواری که از خار مغیلان ترتیب داده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال درگذشت و چون کار مملکت قبلا قاآن از خار نفاق معاندان پیراسته شد چند نوبت لشکر بچین فرستاد و آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خانان ختا که آنرا جنکیدو میگفتند بنای شهری وسیع و رفیع فرمان فرمود نظم اساسی نزد جنکیدو نهاد مر آن خطه را نام دیدو نهاد در آن شهر رایکی قصر ساخت زخاکش بسقف فلک بر فراخت چو فردوس شد آن خجسته مقام ستونهاش سیم و زرینش رخام گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و مغولان آن بلده را خان بالیق گویند ایضا قبلا قاآن فرمان کرد که از دریای زیتون که بندر هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند و تجار بحار در سفینها نشسته از هندوستان بختای آمد شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بنا علی هذا باندک زمانی خان بالیق بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علماء اسلام معارضات فرمود و گاهی با ایشان در مقام عداوت و احیانا در طریق عنایت سلوک می نمود وفات قبلا قاآن در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه موافق ییلان ییل دست داد و مدت عمرش هشتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت و یکی از جملهٔ وزرا امیر احمد بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری و قبلا قاآن دوازده پسر بود و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده بدین موجب تورجی چیم کیم مسکمن توموغان انجابون خاتون نبت ایلچی نویان قبقرات قوریدای از تورقجین خاتون که از قوم مرکیت بود و هوکاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قورجی که مادرش دورماچین خاتون میگفتند باجی کوکجو که نسب مادر ایشان بهوشیجین بنت تورقولی نویان بود از قوم هوشین می پیوست که در سن بیست سالگی وفات یافت توقان که مادرش بابا خاتون بنت تولز قجین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا ارنسبو خاتون بنت ماجین کورکان بود والله اعلم باحکم **گفتار در ذکر اختلال احوال ارتق بوکا و بیان ضعف او بختای نزد قبلا** در آن اوان که قبلا قاآن از ارتق بوکا انهزام یافته بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس بکرار ممالک ختا طعام

نسخه قوبلا
نسخه تولو

خان بالیغ

طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبردند بدین جهت قحط و غلائی عظیم در میان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان نزد الغو خان که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان درگاه را بواسطهٔ فقدان قوت قوت فوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر یکدینار و یکمن بار بدان جانب نفرستاد و ایلچیان را کشته قاصد بدرگاه قبلا قاآن شد و آن کرد و باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بواجبی نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغو خشمناک شده متوجه دفع او گشت و قرا بوقا را که در سلک امرای معتبر انتظام داشت منقلای لشکر گردانید و الغو تیز روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمهٔ سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرا بوقا در معرکه کشته گشت سایر مغولان بوادی فرار شتافتند و الغو بجهت این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت نموده بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشکریان ارتق بوکا بر سر وی ریختند و خون بسیاری از متابعانش را با خاک برآمیختند و الغو گریخته از آنجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرا که فی الجمله آشنائی قبلا قاآن داشتند برآورده و فصل بهار بنابر قحط و غلا در المالیق شیوع یافت و اکثر چهارپایان لشکریان ارتق تلف شد و او در شراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثنا روزی بادی تند برخاسته طنابهای خیمهٔ هزار میخ ارتق بوکا را که بعینه بیت المعمور بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا این معنی را بفال بد داشتند و اکثر متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود قبلا قاآن رود و بقیهٔ ایام حیات را بفراغت بگذراند لاجرم روی بصوب ختای آورده پیشتر از خود ایلچی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست و قبلا قاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختا رسید قوبلا قاآن در کمال عظمت و حشمت بر تخت سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراست و برادر را مدتی مانند حلقه بر در بداشت آنگاه فرمود که ارتق را بر آیین گناهکاران در آورند بمجلس رسانیدند و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بر پای کردند در آن اثنا قبلا از ارتق پرسید که در این خصومت وجوه و تکاپوی حق بجانب ما بود یا از تو ارتق بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلا قاآن است بعد از آن [illegible] جا نویان زانو زده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود و بتمهید بساط نشاط پرداخته آن دو برادر در بزم عشرت و انبساط بتجرع اقداح می ارغوانی و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قوریلتای کرد و در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امرا و ارکان دولت او لوازم اهتمام بجای آورد و یرغوچیان در مقام استفسار آمده ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا در این گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکماء ختا که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز در دیار شما مثل این امر که اینی تیغ در روی آقا کشد و جمعی از بیگناهان بکشند واقع شده است یا نی ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطور است که دو برادر در ازمنهٔ سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل برادر از خارهای تیز چهار دیواری کشیدند و در آنجا مقید کرد تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بر وفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمرهٔ از خواص مقربان که باقی مانده بودند و خواتین و فرزندان بآن وحشت آباد فرستاد و طایفهٔ از غلاظ اتراک بر ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا در آن محنت و اندوه فی انتها آنجا بسر می برد و مطلقا بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزگار تیره بدین شیوه بگذرانید رخت بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نموده او را چهار پسر بود برین موجب یوبوقور ملک تیمور نیرابوقا تماجی و هیچ یک از این چهار پسر افسر سلطنت بر سر ننهادند **ذکر بعضی از مناظرات قبلا با متابعان ملت بیضا** در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفهٔ از تجار مسلمانان جهت قاآن شنقاری سفید که پا و منقارش سرخ بود آوردند و طعام بسفره پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاد و الوش خاصهٔ خویش بآن جماعت فرستاد بازرگانان دست از آن طعام کشیده قاآن سنگه ایغوری را که وزیرش بود فرمود که از تجار بپرسد که چرا چیزی نمیخورید و سنگه این سخن را از آن جماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما گوسفند را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست سنگه بنا بر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را بعبارتی عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه باعتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان

سختیها کردند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پسر خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم بسیار
از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از خان بالیق بیرون رفتند و قبلا قاآن بواسطهٔ سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جملهٔ مریدان
شیخ سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود بجمعی سپرد که تا بماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از تعفن هوا
مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری وغیرهم از سالکان مسالک پروری نزد آن وزیر بیدین رفته شریعت ۲
مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطهٔ منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و مصالح است ازین ممالک انقطاع یافته و قمشهٔ نفیسه مفقود
و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یکبار دیگر سوداگران بدین ولایت آیند و ابواب درون تحف
و منسوجات بر روی متوطنان اینجا بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلایق بار قول من اعتماد نمایند اما تو التمغاها باطراف و جوانب
ممالک روان کردان که اگر من بعد کسی متعرض سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب شود قیام نماید بسیاست رسد و بواسطهٔ صدور این حکم مسلمانان تسلی شدند و صدقها
بارباب حاجات دادند و خلال این احوال جهودی مطرود و قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکوخان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا
المشرکین کافة و بعقیدهٔ متابعان ملت محمدی هرکس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است
آنگاه آن آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد و قبلا باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین بهائی را بپایهٔ سریر
اعلی بردند و قاآن ازوی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمی نمائید
مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه و سلم که راه سخن داشتند معروض کردند
که پادشاه را درین باب تامل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیه مذکوره استفسار نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هرکس در خان بالیق بود به بارگاه
حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ هست یا نی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند
که از فحوای آیهٔ مذکوره چنان فهم می شود که تمامی مشرکان را می باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجب است چرا شما تخلف می ورزید و چون مشرکان را
نمی زنید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت میکشیم قاآن عذر ایشان را استحسان فرموده گفت اکنون بیائید تا از جانبین تعصب و عناد بگذاریم و شما کشتن ما را روا
دانید و ما خون شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهة استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را خدا ویال
دوست داشت گفتند خداوند تبارک و تعالی باز سؤال کرد که چنگیزخان را که آفرید جواب دادند که او نیز از جملهٔ مخلوقات الهی است گفت شمشیر و قوت و قدرت در
قبضهٔ اختیار او که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار می تواند که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه و سلم عنایت کرد بچنگیزخان هم عطا
کند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه
و سلم را بنظر لطف آفرید و چنگیزخان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر باو مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می نهید علما این سخن را جواب
ندادند قاآن گفت که در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوا الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چون نیست که شما از فرمان چنگیزخان که پادشاه جهان
صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز می ورزید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد قبول داریم و هرچه مخالف
بود قبول نمی نمائیم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر واعظان بمنبر بر نروند و موذنان بانگ نماز نگویند
و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قریب بچهار یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان آن منشورها را باطراف ممالک برند و علماء ختا آن شب
نزد وزیر مسلمان قاآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می ترسم که فردا خون همه مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدر الدین
بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نکو شمایل بود با وزیر گفت که فردا نزد قاآن بدان جواب شبههٔ او را بر وجهی عرض نمائیم که این فتنه تسکین یابد و قول آنکه مولانا حمید الدین
سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را روز دیگر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر برده قاآن باز سخن در میان آورده گفت مشرکان را می کشید
فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب اوست که مشرکان عرب و عجم را بکشند و چون قاآن و دودمان چنگیزخان بر سر یرلیغها نام خدای

خدای را می‌نویسد چگونه مشرک باشند این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت بدو مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانید و فرمان
داد تا آنها نهائی که جهة زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلا قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات
سلطنت پرداخته آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می‌نمودند و او باستماع مسایل عقلی
و نقلی رغبتی تمام می‌نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریة و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است
که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل باریده و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت
قدم رفته و در هر قدم او گنجی ظاهر گشته والله اعلم بحقایق الامور و هو علیم بذات الصدور ذکر بعضی از امرا و وزرا قبلا در دفاتر فصحاء القلم بلاغت نظام مرقوم
گشته که قبلا قاآن هم مانند ماضیان زمام اختیار ملک و مال را در قبضه اقتدار چهار کس از امرا نهاده ایشان را چنکسانک لقب داده بود و اسامی آن جماعت اینست هنتون نویان
اوجاجار و لجای ترخان و اشمن و [illegible] این چهار امیر تمامی ارکان و نقش بهم رسیده و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را طایقو میگفتند و جمعی که بامارت دیوان
و وزارت مقرر بودند فنجان می‌خواندند و عادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که کیش موافق یکدیگر نبودند تفویض می‌نمود
تا بواسطه اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جمله وزرایش یک پسرزاده سید
اجل بخاری است در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلا قاآن بنا بر فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجانک رسید
پسرزاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده باحسن وجهی لوازم خدمتکاری بجا آورد بنا بر آن قبلا در همان سال که بر مسند
استقلال نشست او را بپایه سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصرالدین ابوبکر را بایالت قراجانک فرستاد و نبیره سید اجل که او را
نیز سید اجل میگفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او
امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت که اسباب امارت و وزارت است از قبلا امتیاز و استثنا داشت بنا علی هذا قاآن بنظر اعزاز روی
نگریسته صورت مزید تربیت و رعایتش بر لوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایره حسد وزرای دیگر شده کاوفنجان که از اهل ختای بود و او
نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قبلا قاآن از خان بالیغ بجانبی رفته امیر احمد و وزیر ختائی جهة سرانجام مهم
مملکت در شهر گذاشته و وزیر ختائی با اتباع خویش قرار داد که شبی بخانه امیر احمد رفته او را از میان بردارند و رکابدار امیر احمد ازین سگالش آگاهی یافته ولی نعمت
خود را بکیفیت اندیشه ایشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب جل بر اسب صبا رفتار نهاده از طوطیه قاآن که رفته بود بار دو شتافت و طبقی سیاه که پر مروارید سفید بود و کاغذی
بر زبر آن نهاده و قطعه تعزیتی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین ترتیب چیست وزیر جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن
رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت آستان سلطنت آشیان این بام و ریش سفید گشته و اکنون کاوفنجان میخواهد که بکارد حلق مرا همچو تعزیتی سرخ
گرداند قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاوفنجان مثال داد و وزیر ختائی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف متعلقان حاکم ماچین
بود شتافت و اهالی حصار بوصولش مستبشر بقدوم او مستظهر گشتند و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصره آن قلعه توجه نمودند و طالب منجنیقی که در آن اوان از بعلبک
آمده بود همراه بردند و چون امرا بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند کاوفنجان خفیه بایشان پیغام داد که من بیاده گناهی ندارم بعلت آنکه با
امیر احمد عداوتی که در میان ارباب مناصب میباشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بوده‌ایم او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج را با من متغیر گردانیده اگر قاآن
مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما درآید امرا در ساعت فرستاده او را نزد قاآن روان ساختند و قاآن امان نامه و شمشیر جهة وزیر ختائی ارسال داشت
و وزیر بر ترویج خاطر گشته فرصت جست و خود را از سر دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه برین کیفیت اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آن قلعه بحوزه تصرف قاآن آمد چون
وزیر بپایه سریر سلطنت مصیر پیوست دیگر بمنصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی تفویض کرد و بعد از انقضاء اندک زمانی ازین حال اکثرت و دیگر باره جمعیت
ختائی را التماس آمده با یکی از سرداران ختائی بر قتل امیر احمد اتفاق نمود و بدان واسطه رشته حیات خود را بمقراض قطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان در ولایت
ختا زراقی مشعبد پیدا شده بانواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت او را مرید و معتقد خود گردانید
و وزیر ختائی بر وقع امیر احمد در خلوتی از روی اشتعال با شیخ زراق بادی دم از موافقت زد و در وقتی که قاآن بییلاق رفته بود چنان مواضعه کردند

می برد خیمه
شکامون

بهنگام

کرد و هزار کس از مریدان آن بدشعبده بدره که در چهار فرسنگی خان بالیق بود رفته در کمین نشستند هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر در آمده آوازه در انداختند که شاهزاده چمکیم با قاآن همین ماه می‌رسد چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن قوم رسید او را دزدانه گرد کردند بعد از آن قوم زره ختائی پوشیده و پنهان با آن قوم هزار جاهل نادان بدره مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد و تا آوازه وصول شاهزاده چمکیم را انداختند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و اینک شاهزاده چمکیم میرسد ما را از دشمنان روان کرده که تهیه اسباب تعزیت پردازید اما این راز پیشتر پیش هیچکس نگشایید و امیر احمد بترتیب احتیاج عزا مشغول گشته کسان می‌فرستاد که از ساعت وصول چمکیم آگاهی یافته باستقبال ختائیان ایشان را می‌گشتند چون زمانه لباس سوگواری بر افکنده پاسی از شب گذشته شیابد شموع و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینک چمکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه و زره ختائی بعادت سالکان طریق کشورگشائی در محفه نشسته می‌آمد امیر احمد باستقبال استعجال نمود چون نزدیک ختائیان رسید او را در میان گرفته بعز شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل و زره ختائی خورده او نیز بمرد چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت همچنان بخان بالیق فرستاد تا تمامی و زره ختائی را بردار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرموده تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز ازین قضیه بگذشت جهت ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض ارباب مدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش ازین بچندگاه لعلی که سی مثقال وزن داشت جهت خزانه عامره با امیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من ازین معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش تنکوجه امیر احمد انجه خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان ورثه امیر احمد در وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل بدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده ریسمانی بر پایش بستند و تا سر چهار بازار کشیده گردن نهادند می‌راندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و انجه خاتون را نیز کشتند و پسر منطرش را پوست کندند و چهار صد قتای آن وزیر مرحوم را بر لشکریان تقسیم نموده اختصاص املاک و اسباب گشتند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ گل بیغرت گشت پس از هفته میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد در جامع رشیدی مسطور است که بعد از واقعه مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می‌ورزید برتبه وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید روزی قبلا قاآن از وی چیزی مروارید طلبید جواب داد که ندارم مسلمانی دامغانی که مبارکشاه نام داشت نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید که سنکه نزد یک بقچه از جواهر و طلا آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده بهمین لحظه آن اشیا نفیسه را پیش سریر اعلی آورم و قاآن با سنکه تکلم کرد و مبارکشاه فی الحال بخانه او رفته و صندوق مملو از جواهر زواهر و مرصعات تا در بارگاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذ گشته بسیاست رسید و بجای او اولجای جنکسانک او زیر گردید و قبلا قاآن همدران اوان ناصرالدین ابوبکر را از قراچانک طلب فرموده با اولجای جنکسانک شریک ساخت که چون ناصرالدین مدت دو سال بامر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصرالدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده است قبلا او را مخاطب ساخته از حقیقت آن سؤال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطه آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را از رعایا حال گذاشتم تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت تا غم خویش شیخ زنند و ناصرالدین غمخواری ملک و رعیت می‌نماید آنگاه خلعت زردوزی پوشانیده او را قنجان لقب داد و زمام اختیار جزئی و کلی مهام وزارت را در کف درایت او نهاد و او با قنجان تا آخر ایام حیات قبلا قاآن وزیر بود و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسر انجام امور صاحب دیوانی مشغولی می‌نمود ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قاآن قبلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش چمکیم را ولی عهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده چمکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلا قاآن ولدش تیمور را که بصفت نسخه جمکیم عدالت و بنور انصاف داشت قایم مقام پدر ساخته و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن بحدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می‌نمود که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سر انجام امور سلطنت شده بایان قنجان را بطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع این خبر بجانب دار الملک ختائی مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید و از شاهزادگان کمکو و توقان پسران قبلا قاآن و کملا و یسون تیمور اولاد چمکیم اغول و لد نوموغان بن قبلا و از نوینان بایان جنکسانک و اوجاجار و الجای جنکسانک و التون جنکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را بر سریر

پادشاهی نشاندند و نامش را اولجایتو قاآن گردانیدند و چون اولجایتو قاآن بر سریر خانی برآمد ببسط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان بر روی خواص و عوام برگشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قاآن مقرر ساخت و بیان فنجان را بیشتر از پیشتر تربیت کرده رایت اختیار و اعتبارش برافراخت و فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب دانسته سید اجل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم منازل اصلی چنگیزخان را ببرادر بزرگتر خویش کملا عنایت فرمود و پسر عم خود اننده اغول ولد تموغان بن قبلا را بایالت ولایت تنکقوت نصب فرمود و کوکجو کورکان را بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرد و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و بصحت پیوسته که تیمور قاآن از مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی بغایت مشعوف بود و هر چند جد مادرش قبلا قاآن او را از ادمان مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد را بر آن فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و بر لب جام نهد و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب ننوشید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بسبب قرب مشرب نزد او مقرب بود حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب ریزد و هر روز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خمار می نمود آخر الامر موکلان بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رسانیدند و قاآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را بهانه از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانه حیاتش را ساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه او را هلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنا بر اسباب مذکوره تیمور قاآن در زمان زندگانی قبلا قاآن نمی توانست که بموجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می گلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و جام بوده قبول نصیحت نیک اندیشان را بیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بخار شراب در مزاج موفور الابتهاج او تاثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملک و مال را بفیصل میرسانید و بعقیده صاحب ظفرنامه نام پدر قیدو قاشی اغول بود

گفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت اصح ولد قاشین بن اوکتای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز از متابعان اریق بوکا می بود و آنگاه که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال اریق بوکا ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که

مصراع ز بی دولت گریزان باش چون تیر

عمل کرده روی ببعضی از بلاد مغولستان آورد و نزد برکه اغول که در دشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخندان ارسال داشت و التماس فرمود که او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه اغول که بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود و منجمان را طلبیده فرمان داد که بر زایچه طالع قیدو نظر اندازند و سعادت و شقاوتش را از سپهر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنند و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض گردانیدند که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوتست و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت تمکین خواهد نشست بنابر آن برکه خان قیدو را از روی لشکر مدد کرد و قیدو باستظهار آن سپاه جرار بمحاربه الغو خان که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بر وی ظفر یافت و بلاساغون و کنجک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر درآورد و در آن وقت که خاطر قبلا قاآن از مخالفت برادرش اریق بوکا فراغت یافت فی سنه اثنین و ستین و ستمائه ایلچیان نزد تمامی خواقین و شاهزادگان الوس چنگیزخان فرستاده بقوریلتای فرمان داد و جمیع ایشان روی بخان بالیق نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو غصه بخاطر راه داده خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خود متوجه بدین جانب شتابد تا دیده بدیدار یکدیگر روشن کنیم و باتفاق پرتو اهتمام مهام بر انتظام امور ملک و دولت اندازیم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال الاغها حشم و خدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توفیق گردد سال دیگر بشرف ملازمت دریابیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال را باطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و باخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابر آن دغدغه خاطر قبلا قاآن از جانب قیدو خان افزون گشته فوجی از شاهزادگان و نوئینان را با سپاهی گران بمحاربه او نامزد فرمود و ایشان در کنار آب اردیش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف بمبادرت نمایند در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افساد زمره مفسدان نسبت

بمبادرت حرب

به قبلا قاآن به مقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذه و مقید گردانیدند و جمعی با نزد اولاد بایتو و قوتوقا را پیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد علو مرتبهٔ قیدو خان گشته بعد از آن هرچند قاآن سپاه به محاربهٔ او ارسال داشت منهزم باز آمدند و چون قبلا وفات یافت و پرتو انوار معدلت تیمور قاآن بر اطراف و اکناف ولایات تافت در سنهٔ تسعمائه موافق اوده ییل توقان لشکر مرتب ساخته به مقابله و مقاتلهٔ قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچیان نزد دوا خان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که به سرعت هرچه تمامتر با لشکر ظفراثر بدین جانب ملحق شوی تا باتفاق شر سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دوا بمدلول ای دردی قیدو خان نزد اخته بمعاونت او رنا دل پذیر متمسک بحجت و قیدو با لشکر و رقه با جنود خلاصهٔ خود بصوب سعد آقرم حرکت کرده با هستگی طی مسافت می‌نمود تا در برابر صد توقان لشکر تیمور قاآن رسید و با آنکه جیش و صد یک آن سپاه زیاده نبود دل بر محاربه نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخم دار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که هر یک از لشکریان او چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جانبی مدد رسیده و او خود همان شب کوچ کرده باز پس نشست و امرای ختائی بتوهم آنکه قیدو حیله انگیخته منجر بدانکه ایشان را از دنبال خود کشیده بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن حال دوا خان با شجاعان ایل و الوس جغتای خان بقیدو پیوست و هر دو پادشاه‌زاده بعد از تقدیم مشورت عنان یکدیگر روی بسپاه تیمور قاآن نهادند و در کنار آب اردیش بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که از خون بر زمین نشسته آمدند و ساق پای دوا زخم خورده چند نفر از خویشان او از پای درافتادند اما عاقبت قیدو غالب گشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثنا راه مصراع آتش تدبیر او وختند و علف زارها را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب نتواند نمود و بعد ازین فتح نامدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختا می‌گویند که او را طبیب می‌پنداشتند بیست و پنج حب بدو داده بودند و مرض منجر باسهال و موی شده قیدو خان فی سنهٔ اثنی وسبعمائه به رجب رخت بسرای عقبی کشید در روضة الصفا مسطور است که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و قمیز و نمک نخورده و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته با علما و حکما مصاحبت می‌نمود و ایشان را بمناظره و مباحثه امر می‌فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته بحجب تفکر فرو می‌رفت و بلطف طبع وجودت ذهن موصوف بوده با رعیت و زیردستان در کمال عدالت سلوک می‌کرد و گویند نوبتی بعضی از لشکریان او بی رخصت ولایتی از ولایات باغی را غارت نموده جمعی را کشته بودند قیدو ایشان را باز خواست بلیغ فرموده کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته سه کرت آفتاب را زانو زده آنگاه مناجات کرده گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای و از جملهٔ حکایات که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت دارد یکی آنکه دامادش دست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قیدو که حامله بود ازین معنی وقوف یافته موی شوهر را بگرفت و آغاز غوغا نمود شوهر کاردی بر شکمش زد که فی الحال افتاد و بمرد و پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را بر آن داشتند که داماد را طلب داشته و بسیاست رسانند و پدر داماد پسر خود را دست و پای بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش خونش بریزیم قیدو گفت خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه پدرش سالها ما را کوچ داده و حالا جهة طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند و بگذارند و قیدو پنهان از اولاد جلاد را گفت که ده شاخ چوب بر هم بسته ده بار آهسته بروی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و خشم پسران کمتر گشت قیدو خان ایشان را طلبیده گفت ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه پادشاه دختر دیگر خود را بآن شخص داد و او را خوش دل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جملهٔ افاضل مولانا زین الدین قدسی ملازم قیدو خان بوده بنظم این رباعی را بوی اسناد می‌نموده اند رباعی

اندر ره حق که بنده و شاه یکیست
محبوب و مقربان درگاه یکیست
بتخانه شدم دوش بتی را دیدم
انگشت براورده که الله یکیست

ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند

چنانچه در مقدمهٔ خانان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیک گورکان عدد آن سلاطین نافذ فرمان نوزده نفر است و از آن جمله پنج نفر مذکور شدند و بنابر آنکه احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن ششم قوشیلای بن خلبیک

داستان ۳

خلیلک بن ترتبه بلاء بن جکلیم است که قایم مقام تیمور قاآن بود هفتم توقتا بن قوتیلای هشتم تایزی بن توکاک که در زمان حکومت او را بیلکتو خوانند نهم اوتوشیر این بن اراک که باخلاق حمیده آراسته بود و فتور در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود دهم توقتیمور بن تیمور قاآن یازدهم میور دارد و ازدهم ایلبکه بن ... سیزدهم ایلبک قاآن چهاردهم تیمور پانزدهم ارکتمور شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بکلارست امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورتاق رفته بر مسند قاآنی نشست هفدهم والشاهی که از نسل ارتق بوکا بود هیجدهم اوردای بن ملک تیمور نوزدهم ادای بن ارکتمور و این دو کس نیز در سلک احفاد ارتق بوکا انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می شود که قاآنی که تا آستان امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بقراقرم رفته قاآن گردید تایزی تنقور نامی در ختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود و خبر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقرم است موضع تصرف تایزی در ستاد و بعد از اندک زمانی تایزی کشته گشته امرا دیرات بر قراقرم و قلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال **ذکر شمه از احوال جوجی خان بن چنگیز خان** و اولاد او که در دشت قبچاق بلوازم شاهی قیام نمودند مستحفظان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشان را مکریت گویند وضعت یافته اردوی چنگیز خان را غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بحکم شفقت در آنچه حیف بکرسیه نسبت بوی و مقام حرمت مرعی نسبت تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود او را نگاه داشته به شوهر فرستاد و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوجی شد یعنی مهمان نو رسیده و چون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان و آس و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوجی و جغتای و اوکتای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنابر قضیه مذکوره در نسبش طعن می کردند و جوجی پیش از چنگیز خان بشش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت برین موجب اول اورده که مادرش سرقان ایچی بود از قوم قنقرات دوم باتو که مادرش ارکی قوجین بنت ایلجی نویان قنقرات بود سیم برکه خان چهارم برکچار پنجم شیبان ششم تنگقوت هفتم بوال هشتم جیلاوقون نهم شینقور دهم چیمپای یازدهم محمد دوازدهم اودور سیزدهم تقا تیمور چهاردهم سینکوم و از جمله این چهارده پسر باتو که او را صاین خان نیز گفتندی بحکم وصیت قایم مقام پدر شد و اوکدای قاآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانید تا تمامی ولایت آس و روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و باتو همعنان شاهزادگان و لشکر فراوان بدان جانب شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید و شهر ملکس را بعد از محاصره و قهر افتتاح کرده بقتل عام فرمان داد و گفت قتلان گوشهای راست را برید و بعرض رسانند و دویست و هفتاد هزار شمار در آمد و چون باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلار و باشغرد که متصل ببلاد فرنگ بود و متوطنان آن دین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از آنکه ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند بمقابله و مقاتله ایشان اهتمام نموده ساخته چهار صد هزار مرد بمیدان نبرد شتافتند و باتو از کثرت عدد خصم واقف شده از اهل اسلام هر که در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسألت نمایند و خود تنها بر پشته رفته یکشبانروز بتعبیر مناجات و عرض حاجات با هیچ سخن نگفت تا آنکه از اندیشه پایان آمد و بتعبیه سپاه پرداخت و در شب جمعی از شجاعان را از آبی که میان او و مخالفان واسط بود گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان درآیند و روز دیگر بهادران هر دو کشور آغاز استعمال تیر و خنجر کرده باتو بنفس خویش روی باعدا آورده و در آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری درآمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و باتو آن ولایت را نیز مسخر کرده بدشت قبچاق باز گشته و بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا کرده دار الملک ساخت و وفاتش در سنه اربع و خمسین و ستمائه موافق لوی ئیل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خداپرستی شیوه نمی دانست و مسلمانان را می بخشید هر چیز که می توانست بامسح سلاطین روم و شام احکام و بروات می نوشت و بمواده نعم انعام و احسان مقتضای خواه اطوار ایشان بکشت و بعد از فوت باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری به سنه تسع و عشرین و الف رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد جوجی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس اربعه که بعد از فوت مؤلف مقدمه ظفرنامه تألیف یافته نامهای سی و نه نفر نوشته شده برین موجب که سمت تحریر می یابد و پرتو تفصیل برین اجمال می تابد اول جوجی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوجی که مجملی از احوال او در حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته تر اوغالی که از هلاکو خان در بغداد صدور یافته ...

نام داشته و کوچکتر قبل از سلطنت تایزی ۱۲

منقوتیلان ۱۲

می شود چهارم تیمور بن طوغان بن باتو که در زمان پادشاهی ملقب بملک شد پنجم تودمنکا بن طوغان ششم توقتا خان بن منکو تیمور که مادرش اولجای خاتون نسخه مونکا ۲
نبیره قلمش آغا بود هفتم اوزبک خان بن طغرل بن منکو تیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن اوزبک خان که پادشاهی
عدالت شعار مرحمت آثار دین دار شریعت دثار بود و در ایام دولتش اشرف بن تیمور تاش بن چوپان بر ایران و آذربیجان استیلا یافته آغاز ظلم
و تعدی نموده چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از انجمله قاضی محی الدین بردعی بسرای که دار الملک جانی بیک خان بود
رفت و بنصیحت و موعظه مشغولی نموده در روزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد
که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر درین باب غفلت ورزند و رعایت نمایند مواخذ خواهند بود
و این سخن با ثر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمائه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه
آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را در خانه شیخ محمد بالیجی که در نزدیک خوی بود دستگیر کردند و بتبریز برده بقتل نسخه بابنجی
رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجبه علف و علوفه متعرض ساکنان آذربیجان نشده خزاین اشرف را تلف
کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال
درگذشت مختصر تلخیص از مولفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة و الدین تفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال النصفت و فتو
لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین است نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر
یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیک خان یازدهم نوروز که بتزویر خود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد
دوازدهم چرکس خان که امرا او را بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرید بن خضر خان پانزدهم
بازارچی شانزدهم توقای بن سباشی هفدهم تغلقتمور خان که برادرزاده توقای بود هجدهم مراد خواجه برادر تغلقتمور خان نوزدهم قتلق خواجه برادر او
بیستم اروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت بآنحضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست و یکم
توقتا بن اروس خان بیست و دوم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده
مرتبه وار از مرتبه آبا و اجداد درگذشت بالاخره با آنحضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرموده چنانچه در جزو سیوم ازین مجلد مذکور خواهد گشت
انشاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلق بن تیمور بیک که او نیز بکار دست امیر تیمور گورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک
بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سیم کبک خان بن توقتمش خان
سی و یکم جکره سی و دوم جبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سیدی احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن قاشی
تیمور سی و هفتم براق که در حین که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین شادی
بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابو الخیر خان است
که سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان بامداد او فتح سمرقند نمود ابو الفتح محمد خان شیبانی فی نسخه که در اوایل
سنه ست و تسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابو الغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت و ولد بداق سلطان بن
ابو الخیر خان بود و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ما وراء النهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند
در ضمن وقایع آینده از مساعدت وقت مامول است

ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران

جغتای خان
که پسر دوم چنگیز خان است بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان بهنگام قسمت ممالک
حکومت ما وراء النهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرموده و در وقت وفات مقرر
ساخت که قراچار نویان بن سوغوجیجن بن ایردمچی برلاس که پنجم جد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است مدبر امور ملک او باشد و جغتای بعد
از فوت پدر پسرش بایقو را در دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضه اقتدار امیر قراچار گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت نسخه بالیغ

و خدمت او کدامی قاآن بسر می برد با آنکه او کدامی بسال از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجا می آورد و چون چنگیز خان رعایت رسوم یاسا و تورهٔ مذموم خود را بعهدهٔ جغتای کرده بود خدمتش در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعید می نمود داشت نسبت بطرق انام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را باکل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز با آب روان در آیند و گوسفند را ذبح شرعی نمایند و در قضیهٔ کشتن گوسفند بمرتبهٔ مبالغه نموده بود که در ایام دولت او هیچ آفریده در خراسان بر ملا بکارد بر حلق اغنام نمی توانست کشید تا بما وراء النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که در آب نشیند یا خلط منی در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جملهٔ افاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاهی در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش را حبش عمید سرانجام می کرد در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل و ترتیب اول موچی و مادر این پسر کنیزک بود در خدمت یسولون خاتون بیت قیان و بار قفرات و یسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان تقدم داشت دوم مئوکان که از یسولون خاتون در وجود آمده بود و در ظاهر قلعهٔ طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود سیم بلکشی که ایضا در زمان حیات پدر در سیزده سالگی فوت شد چهارم ساربان پنجم بیسو منکا ششم بایدار هفتم قداقی هشتم تابجو چنانچه عنقریب در قلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان سی نفر از اولاد و اقربای او را در ولایات توران سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لوای اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عمر فرسا در شهور سنهٔ ثلثین و ستمائه

در قریهٔ تاراب که از آنجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام آغاز شیوهٔ زرق کرده بتزویر مسالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا از مغیبات اخبار می فرمایند و بواسطهٔ استماع امثال این خرافات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی آمد شد نمودند و بعضی از مرضی بنفس آن بدنفس تیمن و تبرک می جستند و بحسب اتفاق در آن ایام چند کس شفا یافتند و این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بآن جاهل داده گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد و معمورهٔ عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی در خاطرش قرار یافت و زمرهٔ از امرا مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی متوهم شده بهیات اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدم شریف خدام بی نصیب نماند تارابی این ملتمس را اجابت فرموده متوجه شهر گشت و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار دادند که چون بسر پلی که در آن راه بود برسند تارابی را بکشند و شیخ زرّاق بسر آن وقوف یافت پس از وصول بدان موضع داروغهٔ شهر را گفت از اندیشهٔ فاسد باز گرد و الا بی آنکه دست مردمی در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا از کاسهٔ سر بیرون کنند داروغه بعلت امرا از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانهٔ مناسب فرود آمد و ازدحام خاص و عام در آن منزل بمرتبهٔ رسید که با وجود مجال عبور نبود و داروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زرّاق را از میان بردارند اما بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فایز نمی گشتند در آن اثنا یکی از مریدان او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از روی غیر ظاهر از سرای بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هرچه تمامتر خود را بتل ابحفص رسانید و عوام بخارا چون شیخ را آنجا دیدند آغاز غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بلطافة الغیبی بتل ابحفص رسید آنگاه وضیع و شریف عنان شکیبائی از دست داده روی بتارابی نهادند و چون شب در آمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کار مبتنی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات نبرد بر داشته در رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و داروغه و امراء مغول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در بخارا متمکن گشت و روز جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر کس قمع همی داشت حکم فرموده دست رنود و اوباش را قوی کرد تا بمنازل اغنیا در آمده هر چه می خواستند بر میداشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه با ما خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشاده

بپلی تربین ۴

باخراجش ۲

چهار خروار از شمشیر بنظر آوردند و این اتفاق بسبب ازدیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود داروغه و امرا که از بخارا بیرون رفته بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال فرموده چون بمغولان نزدیک رسید صف لشکر بیاراست و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنابر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که بعضی جنود ظاهری تارابی از جنیان سپاهی دارد که در میان زمین و آسمان طیران می‌نماید و هر کس تیغ و تیر در روی او میکشند دستش خشک میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و کمان و تیغ و سنان می‌بردند و عاقبت دو تیر غدر از شست قضا گشاد یافته بمقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما بسبب ندیدن آن دو نفر هیجان گرد و غبار هیچکس بر این حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای خان این طور را بر کرامت شیخ حمل کرده بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب نموده قریب ده هزار کس بقتل آوردند و چون بعسکر باز گشتند تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه غیبتی فرموده‌اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت نشاندند که مطاوعت بر میان بستند و این اخبار بعرض امیر قراجار رسید و دو نوئین شجاعت آئین را با سپاهی سنگین نامزد دفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی بیک هفته خود را بآنجا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرای گشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد قریب بیست هزار کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی نیز از پای در آمده مریدان بعضها ببعضها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند و طایفهٔ از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی تخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه بعرض امیر قراجار رسد و خبر باز آید و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین بر این حال اطلاع یافت حکم فرمود که امرا و لشکریان باز گردند و متعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراجار نویان بخاریان هم از شر فتنهٔ تارابیان هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند

ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جملهٔ مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت اجسام ارضی و اجرام سماوی وقوف تام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید وزیر و دیگر مخاذیل نواب پایهٔ سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آنجناب را طلبید و انیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا بپادشاه می‌نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه روزی که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضای هوا طیران می‌نمایند و دست به تیر و کمان برد سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک از این کلنگها را میخواهد که بر زمین افتد جغتای بانگشت گفت اولین و آخرین و یکی از آنها که در میان آن بود سکاکی خطی بر زمین کشید و فسونی خواند و بانگشت اشارت کرد فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتاد و جغتای انگشت تعجب بدندان گرفته بمرتبهٔ مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع در آن فرصت که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده آتش را ببستم چنانچه هر چند سعی می‌کردند افروخته نمی‌شد و بعد از سه شبانه روز فریاد از نهاد خلایق بر آمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت نیست لاجرم مرا طلبیده گفت که آتش را بگشای گفتم وقتی میگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صادر یافته و وزیر بوسه بر کون سگ دهد و همچنین کردند تا آتش را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در ضمیر حبش عمید مشتعل گردید و همت بر استیصال آن زبدهٔ اهل فضل و کمال بست و سکاکی بر این قضیه وقوف یافته بر وی مسابقت جست و با جغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجهٔ هبوط و همود و نحوس رسیده و از آن می‌ترسم که شقاوت و ادبار او بسعادت و اقبال تو سرایت کند جغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع مردم دوام ندارد شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت می‌تواند بود و جغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرمود و او کمر قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیبت بگشاد و در آن اثنا سکاکی تسخیر مریخ کرده لشکری از آتش و سلاح آن نیز آتشین بود و در خرگاه جغتای ظاهر گردانید و جغتای از مشاهدهٔ آن حال اندیشناک شده حبش مجال سعایت یافت و گفت چون سکاکی بایجاد امثال این امور قدرت دارد می‌تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکری آتشین کشد و این

سخن مؤثر افتاده جغتای خان یکای را محبوس گردانید او سه سال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد **ذکر سلطنت
بیسو منکا و قرا هلاکو** در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراجار نویان که مدبر امور مملکتش بود قرا هلاکو ولد میتوکان
بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه حال قرا هلاکو کشیده بیسو منکا بن جغتای
خان را در آن الوس والی گردانید و گفت **بیت** پسر تا بود چون نبیره کلاه بسر بر نهد تا نشیند بجاه و روزگار اقبال بیسو منکا باندک سپری شد
زمانی
از جهان بی ملال انتقال کرد و قراجار نویان بار دیگر قرا هلاکو را بر تخت خانی نشاند **بیت** آب اقبالش بجوی بخت باز آمد دگر بر سریر پادشاهی
سرفراز آمد دگر و در ایام دولت قرا هلاکو امیر قراجار بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمائه موافق توشقان ئیل بدار القرار خرامید و ازوی زوجه و چهل سریه
و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراجار بچند گاهی قرا هلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل
و الوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بود و بقول مؤلف الوس اربعه بنت تورالچی کورکان
و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قرا هلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و برعایت حال مسلمانان
پرداخته ایل و الوس را استمالت داد و کماینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو بر الوس جغتای خان استیلا یافت او را
با خود عقد فرمود **ذکر الغو خان** الغو ولد بایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود بنابر کثرت استعمال این لفظ بالغو تبدیل یافت
و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشته و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت منکو قاآن بوده رایت اخلاص هواداری افراشته
لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان امتیاز یافت و چون منکو قاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را از
مصاحبت خویش گردانید و در وقتی که میان قبلا قاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان هواداری قبلا قاآن
با وراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و جدل بر روی روزگارش بگشاید و درین باب با امرا اتفاق نموده رای جمله بر آن قرار گرفت که یکی از
شاهزادگان را بسلطنت آن ولایات فرستد تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنابر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای بالغو تفویض نمود
و الغو بجستی هر چه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک به بیش رسید ارغنه خاتون طوعا او کرها امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از المالیغ
بالیغ ۲
تا کنار جیحون بحیز تسخیر در آورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن ولا که در اردوی ارتق بوکا بلا قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان
نزد الغو فرستاده غله طلبید و الغو اگر چه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نکردانند جمعی از محصلان تعیین فرمود
که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی قیاس جمع آورند و باردوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمه فراوان الغو خان
طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند و در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفت که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا بستانیده ایم
الغو بآن چه کار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته بحبس و قید ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نموده قاصدی نزد قبلا قاآن ارسال داشت
و بیرلیغ و پایزه مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت حال وقوف یافته از و اقوام بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق ایجل بن قراجار
صحیح
ایجل
نویان که امیر الامرا ایلش بود در روی بمیدان نبرد آورد و مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بنفس نفیس رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر
گریخت در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت بار دیگر بدار الملک خود بازگشت و ارغنه خاتون را در حباله نکاح کشید و بنابر استصواب او امر وزارت
را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض گردانید در خلال این احوال قیدو خان بامداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت
بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال از دار جهان بمرض طبیعی انتقال
نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قرا هلاکو** چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون
و بیمن اهتمام امیر ایجل فی سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق اود ئیل پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره
مغولانرا از حیف و تعدی منع می نمود بنابر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و همت بر نصب
دیگری بگمارند در آن اثنا براق اغلان بن ییسونتوا بن میتوکان بن جغتای خان منظور نظر عنایت قبلا قاآن گشته منشور سلطنت الوس جغتای حاصل

گردانید و بدار الملک جد خود شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند به تواضع و چاپلوسی گذرانیده در خفیه امرای مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمام بود با دو هزار سوار خروج کرده بیک ناگاه او را اسیر و دستگیر گردانید و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و گله و رمه و حوشی چند مبارکشاه را بحیطه ضبط در آورد اما بجانش آسیبی نرسانید ذکر براق خان باتفاق مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف بشجاعت و تهور مشهور و بجلادت و تکبر مذکور و در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق پارس ئیل جلایر بامی را که بمزید جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب امیر الامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیک یلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت و محاربت اتفاق افتاده آخر الامر بسعی قپچاق اغول بن قدان بن اوکدای موافقت بمصالحت دست داد بعد از آن براق خان لشکر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده و با اباقاخان که در آن زمان قایم مقام هلاکوخان بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون به بخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان و ستین و ستمائه موافق توییل نزد قیدو خان رفت و بشربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود

گفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق

در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان در الوس جغتای بر مسند ایالت تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان از ظلم و اعتساف منع نکرد و مغولان کافرکیش در بلاد ماوراء النهر و ترکستان شیوه ناستوده خویش پیش گرفته رعایای بیچاره پایمال رنج و عنا و دست خوش مشقت و بلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی در هم کشیده بجانب ختن تاختن کرد و گماشته قبلاقاآن را از آنجا گریزانیده دست بأسر و نهب برآورد و در آن ولایت مغولی بیضه ئی در رخنه آشیانه خطائی منظرش درآمد و بتقریب تیری بر آن زده در یشا هوا از آنجا نازل گشت و در چاه مستراح که در برابر آن آشیانه بود افتاد و مغولی با آن چاه فرو رفته صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق تیشی در باغی بوده اسبان خود را بر درختی میان تهی بستند ناگاه اسبان از چیزی رمیده آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی را از امارات قوت دولتش انگاشتند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازگشت بیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسیده دفع شر او را بر ذمت همت واجب دانست و بالشکر فراوان متوجه او گشت براق نیز بر تمام مستعد جنگ و پیکار شده در کنار آب سیحون بناء حمله مبارزان هر دو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری تیغ و سنان خون چون رود جیحون در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری بر خاک هلاک افتاد آخر الامر براق ظفر یافته با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد از این واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده دشمنی مقابله و مقاتله دست داده در این کرت قیدو خان چهره عروس فتح و نصرت را در کنار دید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران باز نکشید و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ماوراء النهر را پاک سازد و براق لشکر کرده بار دیگر علم جنگ و جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل آید قپچاق اغول که در سلک نبایر اوکدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بزلال نصایح سود مند و مواعظ دل پسند آتش قهر او را منطفی گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر و عداوت قیدو درگذشت بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهد گردید و بدین جمله مقرر گشت که قیدو براق را یراق و لشکر دهد و او از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد از آن سلک احوال براق خان منتظم گشته در شهور سنه ست و ستین و ستمائه موافق ییلان ییل مسعود بیک یلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکوخان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار مخالصت و اتحاد کرده ضمنا تخمین کمیت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع فرماید و مسعود بیک مصلح بعزمی لسان عقیدت درست و دلی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سه اسب صبا رفتار معتمدی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق امرا و نوئینان او را استقبال نمود و خواجه هر چند که مرکب سرکشی در زیر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیت بتقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیک

ستیال ۲

حاصل

بیک بهجیان سوآخباب صاحبی را درکنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان لوتی نامست زنشان خوشتر خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمّال بر
خود را قرینه آصف برخیا می پنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت امّا بنا بر آنکه محل مقتضی باز خواست نبود دم درکشید و چون مسعود بیک ببارگاه
اباقاخان درآمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب اداء رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه اختصاص یافت و بنابر آنکه مهم او به حیله و فریب مبتنی بود بعد از چند روز اثر بدگمانی در حق خود مشاهده کرده در طلب رخصت مسارعت فرموده
اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیک بی توقف و اهمال بر تکاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه در هیچ مرحله از حرکت باز نماند
و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنگ و قتال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیک جهة تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی قرمسی باز
گردانیدن وی ارسال داشت هیهات هیهات مسعود بیک را کسی چگونه در تواند یافت و مردی عاقل کار افتاده و منزل بمنزل اسبان تاریخ و هیها
در عرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید و چون ابر و باد بر آب گذشت و بخدمت براق پیوسته هرچه مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح
خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهة مایحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند مسعود بیک عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی
که وجه تصرف پادشاه است بتصور تسخیر مملکت موهوم از مقتضاء خرد و کیاست دور می نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر عیاذاً بالله چشم
زخمی رسد رعایا بترتیب نزول و ساوری قادر باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیک را هفت چوب زدند لیکن از نهب
و تاراج متقاعد گشت و قیدو خان قپچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر لشکریان بمعاونت براق نامزد کرده در خفیه
با شاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات اباقا و براق مراجعت نمایید و چون ایشان بماوراءالنهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در سنه سبع و
ستین و ستمائه موافق ایت ئیل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات
بود با براق دم از ایلی و انقیاد زده شهزاده تبشین اغول و ارغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراءالنهر عاجز گشته و انهزام یافته
روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربایجان
بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بخطه ری رسید تبشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوسته حقیقت حال و کثرت ابطال رجال براق را عرض کردند
باتفاق متوجه جلکاء هرات شدند و خبر توجه اباقاخان در اردوی براق خان تواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدو خان کمر معاونت براقیان بر میان
بسته بودند هنگام فرصت عنان یکران بصوب ماوراءالنهر تافتند و این معنی موجب دلشکستگی سپاه جغتای گشته براق شخصی را برسم جاسوسی بعسکر
اباقاخان فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان استفسار یکی از ایشان موجب آمدن خود را بر سبیل
راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب تاختن سپاه دشت قپچاق بلاد آذربیجان نیروز برگشت و بر علانیه فرمود که مصلحت دولت ما در
مراجعت است آنگاه کوچ کرده در وقت سوار شدن باواز بلند گفت که جاسوس را بقتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آمدن
خود را بر زبان آورد بگریزانید و دیگری را بکشید و فرمان بران بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفت و آنچه
دیده و شنیده بود باز گفت و گفت حالا صحرا از جهت خیمه و خرگاه و مفروش و ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربیجان در آن دیار دیار نمانده
از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته مرغادل و جلایرپایی که کلانتران امراء ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه درآمدند و رسم
تهنیت بجای آوردند نظم

سرافراز مرغادل جنگجوی بیامد پاپی پر از گفتگوی
که اقبالتای شاه پاینده باد سپهرت چو ما بندگان بنده باد
بگفتم که نبود کسی مرد تو نیارد کسی تاب ناورد تو
شنیدی که بی کوشش جنگ و کین گریزنده شد پادشاه زمین

القصه براق و امرا بمجرد استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق بتکامشی اباقاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای هراة جیب عنان باز نکشیدند
و آن سرزمین را از خیمه و خرگاه مالامال یافته شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو شرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخته
رایت نهضت از عقب مواکب کواکب برافراخت براق خان بسان سیل غران بتکامشی اباقاخان در حرکت آمد و چون نزدیک بقریه سکبدیا و ناز رسید
فضاء صحرا و بیابان را از لمعان اسلحه مبارزان عراق و آذربایجان مانند عرصه آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد براق

سه سد
اسود را
ایستاده کرده
بیچ وجه تابی
و توانی نکرده
جان مستعجل رانده
که برید فلک از
سرعت آن حرکت
حیران اند باعتقاد
صاحب
۳

رابا امراء
و لشکریان بمحاربه
نامزد کرده قرا
ولان سپاه آذر
بیجان جاسوسان
را گرفته پیش ابا
قاخان بردند
و بعد از
۳
قتل
براق
۳

شعاعی بیاراست لفظ اند و پادشاه ۳

خان آه سرد از دل پر درد برکشیده گفت ظن ما خطا بود امرا و مقربان او خصوصا مرغاول و جلایر پای زبان به تسلی خاطر پادشاه گشاده در آن شب دل بر تهیهٔ اسباب جنگ بسته روز دیگر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سورن برخاست و جمشید خورشید بعد که سپهر را باسنهٔ خطوط از لمحه بیاسا سپاه پر دلخته از صدای کورکه و کوس گوش کردون کر گردید و از آوای نفیر و کرنای زمین و زمان بخود بلرزید و از غمام کمان بسهام اجل بسان باران نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان و تیغ خون و رسیلان آمده روی زمین صفت رود جیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور آغاز درخشیدن کرد و از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران بر جوانغار مخالف تاخت و هر کس را که در برابرش بود بزخم شمشیر خنجر منهزم ساخت و نزدیک بآن رسید که جیش اباقاخان از هم فروریزد و آن پادشاه کشور کشای از دست برد لشکر جغتای بگریزد اما سوبیای بهادر همت بر دفع آن واقعهٔ هایله گماشته در آن حین از اسپ پیاده شد و بر صندلی نشسته عزا قبیار از مجاربه و ستیز تحریض کرد و اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش راند و حمله فرمود و از سپاه براق مرغاول در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خونریزی دلاوران هر دو کشور بمرتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام بخنجرگذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر بدمهر در گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم از مهابت آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون سالکان مسالک پهلوانی دامان افق را رنگ شقایق نعمانی داد براق خان امارات عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نمود و روی بصوب ماوراءالنهر آورد و بعد از وصول ببخارا بنور توحید دلش برافروخته مسلمان شد و سلطان غیاث الدین لقب یافت و بمدد آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم بگسیخت و مسعود بیگ یلواج از وی جدا شده باردوی قیدو خان گریخت و براق نیز بامید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراغت گذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و غدر قیدو شربتی مسموم در کشید

رباعی

در گردش این سپهر ناپیدا غور
جامیست که جمله را چشانند بدور
نوبت چو رسد بعربده نتوان کرد
با ساقی این بزم که دوریست زجور

نقلست که از براق خان چهار پسر ماند و بزرگترین ایشان بیکی تمور نام داشت و بیکی تمور باتفاق برادران خود و اولاد الغو خان با قیدو اظهار مخالفت کرده از سرحد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیگ یلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنایرهٔ قتل و غارت بسوختند و چند نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربه دست داده هر بار گریز بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایای بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار شدند در آن اثنا آق بیک ترکمان که کوتوال قلعهٔ آموبه بود نزد اباقاخان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمهٔ از وقایع مذکوره معروض داشت و گفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می‌شود مانند براق بخار پندار بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض خراسان می‌گردد مناسب آنست که حالا که بسهولت تسخیر می‌پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدانجانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیار دیار نمانند اباقاخان را این سخن معقول افتاد و بیکی بهادر را با یکتومان لشکر در مرافقت آق بیک باین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافتند و قتل عام نموده آتش در مدرسهٔ مسعود بیگ یلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آق بیک سیاه روزگار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه هزار پسر و دختر ماه پیکر را که باسیری گرفته بودند پیش انداخته علم مراجعت برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود و بعد از آن مسعود بیگ بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا و توابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت **ذکر نیکپی خان** بعد از وقوع فراق براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنا بر اشارت قیدو خان نیکپی خان را که پسرزادهٔ جغتای خان بود و بروایتی پدرش سرامون و بقولی سارمان نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون نیکپی بروز بد مرگ پیش آمد علم متابعت بوقا تیمور بن قداعی بن بوری بن متوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقا تیمور نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی دوا و بروایتی دواچین نام داشت در ماوراءالنهر و ترکستان پادشاه گردید و امیر الامرا و لشکر کش دوا امیر ایلچیکتای بن ایخل نویان بود و دوا مدت سی سال سلطنت نمود **گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ یورت و خانی یعنی تیمور قاآن** دوا خان باتفاق قیدو خان پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از قاطبهٔ امثال و اقران ممتاز و مستثنی می‌نمود و در ایام دولت او بیمن تدبیر امیر ایلچیکتای خلقی کثیر در ظل رایتش جمع آمده بود القصه بعضی از شاهزادگان که بمحافظت حدود مملکت تیمور قاآن مامور بودند کمر بست و بجانب ایشان ایلغار کرده شبهنگامی که

همه بجرع اقداح دوستکامی اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسید و بغیر از کورکوز کورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سواران نتوانست که در برابر دوا خان آید و کورکوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد و دوا خان او را مقید و محبوس گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و دو چند قراقرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون گریختگان به تیمور قاآن پیوستند برآشفته بعضی از امرا سرحد را بند کرد و روی بتدارک اختلال احوال سپاه آورد و در بین اثنا الوس بوقا و دوردقای با دوازده هزار مرد جرار از دوا خان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند که ما بر بد و نیک سپاه جغتای اطلاع داریم و بنهایت شجاعت او را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد برزم ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را بمرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم تیمور قاآن آن دو امیر را بانعام کلاه و کمر سرافراز و مفتخر ساخته دوا عارضهٔ دست برد و از انحصار در آن دانست که فوجی از امرا و لشکریان مصحوب ایشان بمحاربه آورند و بر این موجب حکم فرموده الوس بوقا و دوردقای آن سپاه را سر کردند و در وقتی که دوا خان بمقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع تیمور قاآن بود ایلغار نموده بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای بکشتند و دوا خان عنان بصوب فرار گردانید و داماد وی اسیر شد و دوا خان چون بدار الملک خود رسید ایلچیان سخن دان نزد تیمور قاآن فرستاد و پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بجزای او بسزا رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند تا ما نیز کورکوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن داماد دوا خان را سیورغامیشی کرده بشرف رخصت ارزانی داشت اما قبل از وصول او دوا خان کار کورکوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب وی آمده بودند گفتند که ما کورکوز کورکان را بجانب اردوی شاهزاده قیدو فرستاده بودیم و او در اثنای راه وفات یافته و بعد از این واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر میان دوا خان و لشکر تیمور قاآن محاربه روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قیدو خان و دوا خان را بود و چون دوا خان بمرض موت گرفتار گشته طبیب طبیعتش از دوای آن عارضه عاجز شد پسرش کونجک خان بر مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد آنکه کونجک خان نیز رخت بکنج لحد کشید تالیغو خان بن قداعی بن بوری بن مئیتوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده ایسنبوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت

ذکر سلطنت ایسنبوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان

چون ایسنبوقا در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کبک خان و شاهزاده یسور بن اردکتیمور بن بوقا تیمور بن بوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه فراوان از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایات مشغول گشتند امیر یسادل و بوجای ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کبک خان و یسور ظفر یافتند و لشکریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان تافته امیر یسادل و بوجای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یسادل با هفت نوکر جان از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران بتمام کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ما وراء النهر بزخم تیری جان گدای آن بود را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کبک و یسور [illegible] از عقب خراسانیان می تاختند و بر سر پل گرفته مردم می انداختند و کبک خان متوهم است که در ظلام لیل عنان بازکشند اما شاهزاده یسور مانع آمده گفت بیت

چو فیروز گشتی مشو سختگیر
مکن بسته بر خصم راه گریز

بنابر آن کبک خان ترک تکامیشی سایر گریختگان داد و شاهزاده یسور جمعی از اسیران را زاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلاء شاهزادگان و فرار امراء خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کبک و یسور از توجه او واقف شده عنان بصوب ما وراء النهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسنبوقا رفته سیورغامیش و التفات یافتند و ایسنبوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید

ذکر کبک خان بن دوا خان

باتفاق مورخان کبک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و بعد از فوت ایسنبوقا بر تخت سلطانی و مسند جهانبانی صعود فرمود و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شده در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که در مغاکی بر زبر خاک ریخته بودند عنان کشیده لحظهٔ در آن عظام پوسیده بنگریست پس

روی بجا آورده گفت بیدار باشید که این استخوانها با من چه میگویند و ایشان سر در پیش انداخته کبک خان فرمود که مظلومی چند بوده اند و میخواهند که همت بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیرشاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص سر در اصده رجوع نموده سر دار صده دست و دعجه زد و بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ به سه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده بوده آنجماعت را بیشتر کشته اند و مال را برده و بعضی از آن اموال موجود است فی الحال کبک خان چون برین حال وقوف یافت جمع اموال و قید خونبهای ایشان فرمان داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه آن کشتگان هر کس باقی مانده باشند ارسال دارد چون آنجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند کبک خان خونبها را با اموال بدیشان سپرد و نیک عدل بی کران و غایت انصاف و داد استخوان مردگان را داد و در سنه احدی و عشرین و سبعمایه بسبب حلول اجل طبیعی کبک کلنک وار لال گشته برادرانش ایلچیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاکت غنودند پادشاهی الوس جغتای خانی برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهانداری مقبل مرحمت شعار بود و چهره دولت خانی را بگلگونه سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا مساعی بپیوستند نظم

چو از نور دل شمع دین برفروخت
در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت
الوس میل کردند بتکبیر دین
بدین شاد پادار کوشش آفرین

و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالما غانما بترکستان بازگردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوی ئیل برادرزاده ترمشیرین خان بن بوران بن دوا تیمور بن دوا خان که جمال حالش بحلیه اسلام تزیین نداشت از آنجهت لشکر بماوراءالنهر کشیده در منزل قوزی سنداق با ترمشیرین خان حرب کرده او را بعز شهادت رسانید و بوران اگرچه در الوس جغتای متمکن گشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا و اعیان را به تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین خان در سنه تسع و عشرین و سبعمایه در نخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دوا خان بعد از مراجعت بوران بجانب جنه متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش سیسو تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و سیسو تیمور شهریاری دیوانه سار بود و چنانچه هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن جنکشی را گفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا علی سلطان که نسبش باوکدای قاآن می پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر را که بالتمغاء تومنه خان موشح بود و چنگیز خان و قراچار نویان نیز خط بر آن نهاده بودند ضایع ساخت و چندگاهی پادشاهی کرده او نیز با دیگران بعالم آخرت شتافت محمد خان بن پولاد خان بن کونجک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته برد مظالم پرداخت و نوبت دیگر بیمن معدلت او الوس جغتای معمور ساخت نظم

جهاندار شاهی که از عدل او
درآمد دگر آب دولت بجو
خللهای پیشین تدارک نمو
شب فتنه را عهد او صبح بود

ذکر قزان سلطان خان

قزان سلطان ولد سیسور بن اوکتیمور بن بوقا تیمور بن میتوکان بن جغتای خان بود و در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق قوی ئیل بر تخت سلطنت صعود نمود و لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوئینان برانداخت و از هر کس اندک جرمیه در وجود آمد مصراع مطموره خاک زندانش ساخت سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال را وداع می نمودند و مهابتش بمثابه که صقربان و الجکیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحبت زن و فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجا می آوردند و نذر و صدقات بمستحقان میرسانیدند آخر الامر بقیه اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم امرا براس انتظام داشت موافقت نمودند و امیر قزغن بسالی سرای المعسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت کرد در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه در دشت قریه دره زنگی آن دو گروه جنگی را ملاقات اتفاق افتاد و در میدان دار و گیر تیری بچشم امیر قزغن رسید قزان سلطان را ظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشکریانش روی بچراگاه عدم آورد و امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته ببر وقتش شتافت و بار دیگر میان آن دو سپاه رزم ساز محاربه روی نموده درین جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بر مفارق بازماندگان قزان

بن یسوری

قزان سلطان مسموع کردانید و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراءالنهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و پنج سال بوده سلطان
بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن دانشمندچه را که نسبش با وکدای قاآن میرسید بخانی الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان
بگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت وی امیر قزغن بسط
عدل و کرم گسترده بدانهٔ انعام و احسان مرغ دل طوائف انسان را صید نمود و در سنهٔ ستین و سبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت
نسبت با امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قندز گریخته یکی از
مقربان امیر شهید با ملازمان خود از عقبش روان گردید و در بلدهٔ قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و دو کام بازگشته علم
عهد و وفا برافراخت آنگاه پسر امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شد سمرقند را دارالملک خود گردانید و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت امیر قز
او را بقتل رسانید تیمورشاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر یسور تیمور بن ابوکان
بن دوا خان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف سلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد یسونتکا بن قراچار
نویان بود لشکری بهم کشیده متوجه سمرقند گشتند تیمورشاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمورشاه
و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند امیر بیان سلدوز بار دیگر ماوراءالنهر را بحیز تسخیر در آورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم النفس کم آزار
بود و در شرب مدام و مصاحبت سروقدان سیم اندام افراطی می نمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی
بدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایبوغا سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان بودند لوای استقلال برافراشتند و امیر حسین بن امیر مس
بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده و پیوسته حدود آن ولایات را تاخته نقش سروری بر صحائف ضمایر می نگاشتند **ذکر تغلق تیمور**
خان بعد از شهادت امیر قزغن تغلق تیمور بن ایلچی خواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراءالنهر بسمع او رسید
همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنهٔ احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امرا سرکش را بحیز اطاعت در آورد
و در هر بلده حاکمی و داروغهٔ تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام ولایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره
پایمال فتنه شدند بنابران تغلق تیمور خان در سنهٔ ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل
رسانیده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراءالنهر باز داشت و رایت معاودت برافراشت الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان بعد از مراجعت
پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان بروی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمرالدین دوغلات رشتهٔ حیاتش را
از هم بگسیخت عادل سلطان بن محمد پولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز بگذرا
نید خیال استقلال نمود و این معنی بر امیر حسین ظاهر شده او را گرفته در آب چکا انداخت آنگاه قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای را بخانی تعیین
نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرمود و سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت
امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکدای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان
محمود خان را قایم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان در شهور سنهٔ ست و ثمان مائه در بعضی
از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاءالله تعالی **ذکر طبقهٔ از اولاد**
چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و همت بر تمشیت امور سلطنت و استقلال گماشته اند طایفهٔ از چنگیز خانیان
که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند هفده نفر بوده اند و از آنجمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده و هشت کس دیگر اختیار
و استقلال نداشته اند و بموجب تعیین و تبعیت امرا خود را پادشاه و فرمان روا می پنداشته اند و اول این طبقه هلاکو خان بن چنگیز خان است بن تولی خا
و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان او را بالسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل ایام دولت ؛

برادر خویش منکوقاآن فی شهر ذیحجه سنه ثلث وخمسین وستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان وخمسین وسبعمائه رخت بقا بباد فنا داد و پس از آن اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می یابد وهو الموفق والمعین

گفتار در بیان تسلط هلاکوخان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

شهریاران ممالک سخنوری و شهسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارت آراسته اند که چون منکوقاآن بن تولی خان در منزل قراقورم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست بایجو نویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و بایجو بعد از وصول بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت بسیار عرضه داشت کرد و بهمدران ایام قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوش بود در باب دفع وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابر آن منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعه اختیار از برای این کار بر هلاکوخان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بیت

ز توران گذر کن بایران خرام
برآور بخورشید رخشنده نام

و باید که بیمن جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف در آوری و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیزخان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمانبرداری پیش آید او را رعایت نمائی و هر کس تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفال و اقربا بین بکشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاد و مدتی بکیاه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان اردو را بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکوخان با خمس لشکر چنگیزخان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی وخمسین وستمائه موافق اودئیل از اردوی قاآن بقشلاق خود شتافت و بترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار خانوار منجنیق ساز و نفط انداز که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلاث وخمسین وستمائه موافق توشقان ئیل در ظاهر سمرقند بمرغزار کان کل منزل گزید و مسعود بیک یلواج که در آن زمان صاحب اختیار ماوراءالنهر بود در ترتیب اسباب طوی قیام نمود و هلاکوخان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید انگاه از آنجا بشهر کش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس موکب گردون اساس باهستگی طی مسافت نموده در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکریاس فلک التباس می شتافتند و بعنایت و سیورغامیشی اختصاص می یافتند و هلاکو در ذی حجه مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شبرغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار هنگام ظهور سپاه ریاحین از مرغزار شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد ارغون آقا بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکوقاآن آورد و پسر خود کرای ملک و احمد بتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکوخان که او را و اولاد او را مورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان بزاوه رسید کیتوقا نویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر کما ینبغی بهلاکو را طوی دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصرالدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سرتخت بود رفت و بعد از ادای پیغام ناصرالدین در مقام فرمانبرداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون بآستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکوخان پس از طی منازل و قطع مراحل بحدود ولایت رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع وخمسین وستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دارالسلام بغداد گردید و بروجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه سمت تیسیر پذیرفته هلاکوخان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست وخمسین وستمائه بدارالخلافه در آمد امرا و اعیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که سعید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما مهمان آنچه دست مکنت تو بدان رسد و در خور ما باشد بیاور مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده دو هزار جامه نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض

نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغداد یاعی در تصرف
بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست وظیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند
حوضی مملو از تنکچات طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه ناکام در دست مغولان
بی اسلام اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو
خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید
گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی
و بسپاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت با دلی چون کوره زرگران گرم
آه سرد بر کشید و از حدقه دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن عمر مستعصم باتش غضب ایلخان سوخته اولاد
و اخوان و اقربا و امراء و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دواتیان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته شدند بلکه حکم قتل عام
صدور یافته بنا بر روایات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف
و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهره حساب از حساب آن عاجز آمدند و چون
لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان بتخریب برج و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین گرفته از بقایا برایا که
نموده در نقبها و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتگان را از شوارع بر داشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض ننمایند
و چون مهم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید داشت که بنا بر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی
عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر
شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی با ولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باسقاقی بغداد را بعلی بهادر که بخت او بیاروی
بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را با بن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر
آن مبادرت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده
بخدمت عامل یعقوبیه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بیکسال عامل یعقوبیه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پایها در کنار ابن
ازوی عمران نهاده و شرائط دلک بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت از وی واقع شد عامل پرسید که چرا دست از مالیدن
کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس نوردیده
و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و وقتی
که هلاکو خان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته
بعرض ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه بمضمون این مصراع را که مصراع کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی بخاطر گذرانیده ابن
عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم هر چند این
سخن بعیدی تمام داشت اما هلاکو شحنه جهت این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم یعقوبیه و توابع آن غلات خود را در کدام موضع
و در زیر زمین مستتر ساخته اند باتفاق شحنه بیعقوبیه رفته بترتیب سر چاهها میگشاد و غله بمغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکر کلان آن
کثرت را بغله احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید
عنان و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از این غصه بیمار گشته در همان چند روز در گذشت **ذکر مراجعت هلاکو خان از
دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام** چون خاطر ایلخان از فتح بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان
تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لولو که بسبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

ذکر اکثر سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنگی‌اند عنقریب مسطور شده بدرگاه گیتی‌پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل تافت بعد از آن هلاکوخان ایلچیان بولایت شام فرستاده حکام آن دیار را بمطاوعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بگماشتگان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بر وفق مدعا باز نگردانیدند بنا بر آن هلاکوخان عزم تسخیر ولایات شام کرده نخست قاصدی نزد بدرالدین لؤلؤ فرستاده پیغام داد که ما ترا بواسطه کبر سن از یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورگشای گردانی بدرالدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیاربکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز گویند فرستاد و بنفس خویش بروها رفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بجنگ فتح نموده در قتل و غارت از خود بتقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرمود و دیگر دروازهای اطراف شهر را بر امرا و نوئینان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شد و باندک زمانی از باب العراق بشهر حلب درآمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده صناع و محترفه را اسیر گرفتند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ گشت کمر همت بر کنگره تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود انداخت و آغاز محاصره و محاربه کرده کار بر ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخرالدین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشکریان متعرض مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم مینمائیم و فخرالدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشته و در آن ایام بملازمت هلاکوخان قیام می‌نمود و فخرالدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته عهد و پیمان درمیان آورده آن طایفه نادان پایان آمدند و هلاکوخان فرمان داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره بقتل آوردند و هیچکس از آنجماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگر که در آن فن ماهر بود آنگاه ایلخان فخرالدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخرالدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا در صحبت طایفه از بلغاء بآستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کیوقا نوئین را نامزد ضبط دارالملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکوقاآن رسانید و هلاکوخان محزون گشته بجانب آذربیجان باز گردید و کیوقا بفراغ بال در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قطز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را بر انداخت و ذکر سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلاء مغولان پرچشم و کین

چنانچه سابقاً مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیاربکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مأمور گردانید و چون شاهزاده روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نموده او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد در نخست بامان مطمئن گردانیدید و آخرالامر جمعی بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده‌ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم ازین حصار دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام بسمع یشموت رسید مستعد محاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبارخانه موجود است از سپاهی و رعیت دریغ نیست و لله الحمد و المنه که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نگردانم آنچه ضرورت دارید بستانید و در محافظت این بلده از خود بتقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته مستشعر پیکار لشکر تاتار شدند و از جانبین عراده و منجنیق بر کار داشته آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایره قتال می‌افروختند و خرمن حیات

جمعی از مغولان را می سوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت
ظاهر میگردانیدند که داستان شجاعت رستم دستان و اسفندیار روئین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که بزخم سنگ او رخنه در بنای
زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان در دفع او چاره جوی گشته منجنیق بدرالدین لؤلؤ را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند چون
آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرد و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشاده داده هر دو سنگ در فضای هوا بهم بازخورده
ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصّه[۲] میافارقین مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر
قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود را کشته خوردند و بعضی از اقویا از گوشت ضعفا بنوعی تغذی میکردند و آخر الامر هفتاد هشتاد
صعلوک در خدمت ملک کامل ماند کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند و شاهزاده ارقیونویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را
و گردن بسته باردو رسانند و سایر مردم را بتیغ کین بگذرانند ارقیو بشهر در آمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال بر نوعی دیگر دیدند بر بام خانه
بر آمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فایز گشتند و همان لحظه
تمامی متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل
مسلمان بریده در دهانش می نهادند تا در گذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبهٔ بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید
و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامن خاطر عاطرش نمیگردید و چون مغولان میافارقین و اعمال و مضافات آنرا بسان سایر بلدان ویران کردند روی
بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین
و نهایت کار ملک سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلاء غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید
ملک مظفر از عناد و لجاج پدر بتنگ آمده او را زهر داد و با یشموت صلح کرده ابواب شهر باز گشاد و قول ثانی آنکه چون امرای ایلخانی ایلچی نزد ملک سعید فرستاده
او را بایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشت ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید ملک
مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او
بر دست مغولان ظالم جاهل چون عمر بدرالدین لؤلؤ به نود و شش سال رسید و ازین جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید بقول
امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش
ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت
و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایت و التفات دید آنگاه با هزار سوار بمقر خود مراجعت نمود تا خزاین
و دفاین موصل را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده با امرای آن دیار پیغام فرستاد که محافظت طرق[۳] نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای
در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سنداغو نویان را با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد
و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود بنای و نوش اشتغال می نمود بیکبار آواز کورکه و کوس بگوشش رسید لاجرم از آمدن
سنداغو خبر یافته دروازها بربست و ابواب خزاین گشاده لشکر شول و کرد و ترکمان را که در شهر بودند بالعطایا خشنود ساخت و سند
اغو آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول ببالای سور بر آمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را بکشتند و سر
کشتگان را بزیر انداختند بدین جهت در منازعت مجدتر شدند و چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت
یکی از امرای عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامهٔ در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که هیچ
وحشت بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا را کبوتر
غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیقی کبوتر را گرفته و نامه را از بال او باز کرده نزد سنداغو[۳] برد این معنی را از علامات فتح و ظفر دانسته علی الفور
یکتومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده بسه قسم منقسم شدند و در کمینگاه نشستند و در وقت وصول لشکر

[۲] قضیّه ح

[۳] وشوارع ح

[۳] برد وسند اغو ح

شام یکبار دیگر تا چاشت باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمده بادی صعب جهیده چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سنداغو جامهای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد سوار گشته روی باطراف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بندقدار بمدد می آیند لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازه بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعد از این وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو فرستاد و امان طلبید و سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان برند هلاکو خان چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا اندامش را در دنبه گرفتند و نمدی بروی پیچیده بر رسن محکم ببستند و در آفتاب انداختند گاهی اندک غذائی بوی میدادند و پس از چند روز آن دنبها مستحیل بکرمان شده اعضاء ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رودخانه موصل بضرب تیغ جان گسل بدو نیم زدند و هر نیمه او را بر یک جانب رودخانه بیاویختند لا مرد لقضائه ولا معقب لحکمه

گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول ¶ چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب فرموده برادر بزرگ خود باتو در باب تمشیت مهم سلطنت منکوقاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان برتر میدانست و پیوسته بهرگونه محکمات مشوش اوقاتش گشته بروی تفوق میجست هلاکو از این معنی بتنگ آمده روزی بر زبان آورد که هرچند برکه آقاست و من اینی اما از سنن طریق عقل سلوک نداشته و همواره در تکلیفات نامناسب می نماید بعد از این با وی قاعده یگانگی تبدیل خواهم داد و این سخنان بسمع برکه خان رسیده برآشفت و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت آقا و اینی بکشت اگر خدای جاوید تایید دهد خون بیگناهان را از وی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو توتار اغول را که خویش برکه خان بود متهم گردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکرکش او بود با توتار قراچی دهشت با سی هزار سوار بمقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف گشته در شوال ششصد و شصت از الاتاق در حرکت آمد و شیرامون نویان را برسم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیک ناگاه بر وی تاخت و از اعیان امرا سلطان جوقدا با بسیاری از دلیران ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع شر نوقای گردانید و اباتای در ذی حجه مذکوره در دو فرسخی شابران خود را بر سپاه برکه خان زد و درین نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه ستعشر و ستمائه ایلخان بنفس خویش از حدود شماخی گذشته عازم رزم برکه خان گشت و روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بچاشتگاه بدربند شیروان رسیده گروهی از مردم باغی بر زبر دربند دیده لشکریان ایران بزخم پیکان ایشان را براندند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند و هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاد و ایرانیان دست بقتل عام بر آوردند و در غره صفر از نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود اثری نماند آنگاه اباقا خان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح استعجال عازم دشت گشتند و از آب ترک عبور نموده منازل الوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم سپاهی بسیاری ندیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمدند و با دختران گلعذار ماه رخسار دست در آغوش کرده بنای نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیک ناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن زمین دشت پیدا گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب اباقا خان و امرا بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمد و ترکان ایلخانیه ترک محاربه کرده بگریختند و در زمان عبور از آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و از این چشم زخم حزن تام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام برکه خان گردد اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو تافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق اود ییل روزی بحمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطبا مسهلی خورد و آن دوا موجب غش شده مرض بسکته انجامید و در آن لیالی ذوذوابه مهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن ذوذوابه غیبت نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را پدرود فرمود و امرا و ارکان

قبچاق
نوقای ۳

قبچاق ۲
گذاشته ۳
لاجرم ۴
سپهبدان ۵

وارکان دولت جهت مدفن سردابه ساختند و چند دختر ماه پیکر با انواع زیب و زیور آراسته با آن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهائی و مشقت جدائی متألم نگردد و زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که بهمت بر امثال این افعال بیحاصل می گماشتند و آنرا سبب مسرت و حضور اموات خود می پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو ز مراغه بزمستان که شد کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر حال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر مدت عمر هلاکوخان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال و هلاکوخان چهارده پسر داشت اول اباقاخان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جومغور از کویک خاتون بنت تورالچی کورکان از قبیله اورات سیم یشموت که مادرش قتائی بود و بوقاجین ایکچی نام چهارم تکشین که از قوتوی خاتون قنقرات در وجود آمده بود و در خورد سالی بعلت استسقا بمثانه از عالم انتقال نموده پنجم طرقای که مادرش نیز قتا بود و بورقجین نام داشت ششم تبشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم تکودار که ایضا از قوتی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش اربقاق ایکچی بود دختر تنکر کورکان نهم قنقرتابی که مادرش کنیز ختائیه بود نام او اجوجه ایکچی دهم ییسودار که مادرش یسجین بود از قوم کورلوت یازدهم منکوتیمور که مادرش اولجای خاتون بود دختر تورالچی کورکان دوازدهم هولاجو که مادرش ایل ایجاجی بود از قوم قنقرات سیزدهم شباوجی که برادر اعیانی هولاجو بود چهاردهم طغاتیمور که مادرش در سلک قمکان انتظام داشت واز این جمله اباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند

صح
یشموت

گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از احوال وزراء و عمال آن سالک مسالک طریق جهانبانی ∴

چون منکوقاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع مآثر بحل بعضی از اشکال اقلیدس می گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر سلطنت مصیر طلبیده فرمود که ببناء رصد پردازد و جمال الدین محمد از سر انجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار میگذرانید تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکوخان را بایران می فرستاد با وی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دز خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش رضا نداده و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنا بر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و استنباط زیج فرمان فرمود خواجه نصیر الدین ∴ مراغه تبریز را جهت بناء رصد اختیار کرده حکم شد که هر چه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند و خواجه هر کس و هر چیز که در بایست بود طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع به بناء رصدخانه اشتغال نمود و مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل و دوایر موهومه و صور و بروج دوازده گانه و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه قبه بالای سطح عتبه می افتاد و درج و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلاد و هیأت جزایر و بحار جیحان وشن و سیر بس کرده بودند که هیچ چیز نهفته نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکوخان بقاطع رسیده اجل موعود از رصد تقدیر بکمین بگشاد و چون هلاکوخان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در آلاتاق قصری رفیع ساخت و در حوالی آران و آذربایجان بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگتر خویش اباقاخان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار آران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت رجوع نمود و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهده امیر توداون کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکوخان در بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بیتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه که هلاکوخان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شابران جمعی از مقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند و هلاکو بپرسش آن یرغو فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوه اصحاب قلم و ملاذ

ارباب کمال بخواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشا تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد و زبدهٔ احفاد و بیان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و آبا عن جد مناصب بلند و متقلد مراتب ارجمند بود نام مادرش که ایضا شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی بر همان کار مشغولی می نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و مشکور السعی و الاثر در گذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود شرط متابعتش بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین متین و تقویت شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظهٔ فارغ نشست و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت در بارهٔ آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت ممالک ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجهٔ عالی مقام غنچهٔ آمال اهالی زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوی در چمن اقبال شکفته گردید امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر بی مهر از سر ایذاء فضلا و قصد جفای علما بتمامی درگذشت بیت نهال باغ دولت در بر آمد جفا خار محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدسهٔ اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جاری فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند اما خواجه شرف الدین هارون بر برادر در سبقت گرفته در صنوف علوم بهره در فنون دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رسالهٔ شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقاخان در خطهٔ اصفهان رایت حکومت برافراخته از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتفاع اساس دولت و انخفاض لوا حشمت ایشان خواهد تافت ان شاء الله تعالی

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان

از جملهٔ مواهب سنیه و عطایای جلیه که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتاخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الملة و الدین الطوسی در آن عهد و با وی مصاحبت می نمود کنیت آنجناب ابوجعفر است و نامش محمد بن حسن خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شده نشو و نما یافت بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای ادوار رتبهٔ تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بقلم جودت طبع و حدت ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعهٔ میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامهٔ عالی مقدار گشاده آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیدهٔ عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت موافق مزاج نازک نیفتاده در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفهٔ روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات فرموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و وقتی که نزد علاء الدین محمد بقلعهٔ الموت یا میمون دز میرفت آنجناب را همراه برده باو سپرد بنابر آن آن علامهٔ زمان چندگاه بحسب ضرورت در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک

در سلک خواص و مقربان منتظم شده بنابر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکو خان را بر آن داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا مهم بغداد بپایان بد آنجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جملهٔ مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و هیئت و اوصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامهٔ ایلخانی مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامهٔ پسندیده صفات از این قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذوالحجه بروز هیژدهم درگذشت در بغداد در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرمود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطرفشان جهت او آغاز حفر قبر کردند ناگاه سردابهٔ کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بود والعلم عند الله المعبود و دیگر از افاضل آن زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه‌ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلای هلاکو خان بر بغداد در مصاحبت سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم بسر می‌برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید قطعه ای آنکه داشت قضا مرگ وی اندر تأخیر که بر بد اجلش می‌نماید تعجیل لیک در تیه ضلالت نخیان کم گشتست که بصد سال برد ره بسرش عزرائیل و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود تأثیر نموده چهل نوبت سورهٔ انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرد و بعد از آن نزدیکی به تبریز رسید و هم اثیر درگذشت و از آن جمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادوار موسیقی در عرصهٔ گیتی دوار بی بدل بود و مانند فیثاغورس وقوف بر شعبات اصول مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می‌بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه‌ای خزیده و نیم روزی خود را بنواحی خرگاه هلاکو خان رسانید و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنابر آنکه آن نوای روح افزای اصلا در مغولان بی سر و پا تأثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از فضایل آن استاد بمسامع ملکوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان آنجناب را بنوازش از بطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان اباقا خان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان شتافت و وزیر صافی ضمیر ولد رشید خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رسالهٔ شرفیه و از آن جمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکو خان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر و یحیی معصوم را سلام الله علیهما بقتل آوردند و هیچ یک از این حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بر خونریزی آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان پیش از این کشته اند نه آفتاب منکسف شده و نه قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکا خواست که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور نپیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه بیستم محرم سنهٔ احدی و ستین و ستمایه حسام الدین بتیغ مغولان خشم و کین کشته شد و دیگری از آن جمله نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از افاضل زمان گوی مسابقت می‌ربوده و در وقتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی می‌کرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط استمداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته بشمسیه نام فرمود و شرح حکمت عین و جامع الدقایق نیز از جملهٔ تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محیی الدین اخلاطی نیز با هلاکو خان

کشف

معاصر بوده و در وقت بنا رصد خواجه نصیر الدین را امداد می‌نموده و دیگری از جمله فضلاء زمان هلاکوخان صدر الدین ساوجی است و او بحدت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موازی بیجزو کتاب را بیک خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکوخان بسحر متهم گشته شربت شهادت چشید و قصیده حسنا در علم عروض و قوافی از جمله منظومات اوست و دیگری از انجمله محی الدین مغربی است و او در اوایل زمان هلاکوخان در شام مقیم بوده و در علم تنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب السبق می‌ربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بر السنه و افواه مذکور ذکر اباقاخان بن هلاکوخان در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکوخان بجهان جاوید شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود امرا و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما مسرعان بطلب او فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسید و نخست باقامت تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره بموافق اویل باتفاق شاهزادگان و امرا و اعیان بموضع جغان ناور از حدود فراهان بر سریر خانی نشست و تمهید بساط عدالت و تشیید قواعد مرحمت پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی را در قبضه اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان را ببرادر خویش تبشین اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور زمان بیدر خواجه شمس الدین محمد باز گذاشت و خواجه علاء الدین عطا ملک بهمان منوال همت بر تعمیر بغداد گماشت و ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد و در اثناء داروگیر تیری بچشم نوقای رسیده هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرموده بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفت بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایرانیان آرد اما در اثناء راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طبیعتش دست از تدبیر شهرستان بدن کوتاه کرده درگذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند و در ذی حجه سنه ششصد و شصت و هشت در پنج شش فرسخی هراة بروجهی که سابقا مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشت اباقاخان بدستور پیشین تبشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ئیل ارغون آقا که قریب سی سال بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه ششصد و هفتاد و نه اباقاخان برادر خود منکوتیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکوتیمور با سپاهی پر تهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب سنه مذکوره او را با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور است بالفی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه مصر ظفر یافت و بروایتی منکوتیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغداد رفته در همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهت انتقام بجانب ولایت مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه متوجه ملک عقبی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش تکودار بن هلاکو پادشاهی نمود ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را بر انگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنا بر آن ابواب عفو و اغماض بیکبارگی بربست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمیل بار گران بشکست و در اظهار قدرت و اجرای سیاست قاعده چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاجش شنیدی با بچه صغیر و کبیره چه رسد خاندانها بر باد داده

نسخه در شام مقیم بود
نسخه اتفاق
نسخه سیم
نسخه اغول را
نسخه عشرین

داده مال و جان مسلمانان را هباء منثور گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شبی یک لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام دمیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از خشم قهر او بچه تدبیر نجات توان یافت و بار شرار خشم آتش بارش بر روزگار کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت می نمود و اوباش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد شدند که زیاده از آن متصور نتواند بود ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث و زراعت بوکیل سیاستش می سپردند و اگر چه جنسی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از وهم مهابتش دست بدانجانب دراز نمیکردند محافظت محلات و اسواق اصفهان بداروغه و سپهسالاران مفوض گردانیده بود و دکانداران بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین را باز گذاشته بخانه رفتندی آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهاء آن بجا گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد و مضطرب شده روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید تا ساعت عسس از در همان دکان مصلوب گردید نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت نیکپی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری بتحقیق نمای نیکپی شرایط احتیاط بجا می آورد چون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان عرصه حصار حرم اطراف و جوانب اسواق و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراس تمکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش تغلب کرده عمل حواس ظاهری او را از اعمال معهود معزول میداشت و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود و سزاوار اجتناب اقارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید جاه ساسان شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نمود شحنه قهر خواجه بهاء الدین باشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده اند این عزیز که بمقتضی لوازم مهم خود قیام می نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهة آنست که نیکپی را که در نیمه شب دزدیده بسر وقتش رسید چرا نگرفت و نپرسید که درین وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزش خواجه بهاء الدین از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دلسوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال داشته ولد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نموده و در خواست عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلفه پیغام فرستاد اما خواجه بهاء الدین اصلا متنبه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود در نگذشت مصراع پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را آخر الامر زبردستی روزگار در استرداد مواهب خویش سعی در پیوسته و عروض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین اوقات حیاتش بثلثین نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه

فغان ز آفت این چرخ ساز راحت سوز
فغان ز گردش این جان فکار جور سرشت
که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد
که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست

در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه لا کلام داشت باضعاف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام فرمودی و هرگز در باب تعظیم فضلا و علما دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشتی اوقات خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه در صفه بار نشستی آنگاه با طایفه از اصدقاء و اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی بتجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال و استکشاف احوال تغافل ننمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی در سلک نظم کشیده رباعی

فرزند محمدا مهی فلک هندو بیت
بازار زمانه را بها یکمو بیت
تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر
خم گشت چو ابروی بتان بی روی تو

گفتار در بیان حصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد بحدود و بال

چو در گلشن سپهر مهر گل دولت بدست که افتاد که از عقب خار ناکامی در پایش نشکست و در شربتخانه عالم پر بهانه پیمانه اقبال بکام که رسید که از دور دهر خمار دلش نخست مثنوی

سر سبز نگشت بوستانی
کآزار نیافت از خزانی
سروی بچمن نخاست از جای
کآخر بر

از شرفا

نخورد برپای هر ما ز زمانه را بنا ریست هر شمع مراد را گدازیست   در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست ز پی شب سیاهی مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانست که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقاخان چند سال بکمال استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقرب مجد الملک یزدی باقتضای تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تعدی بر ابواب نصب برودی روزگار برادرش خواجه عطا ملک برگشود تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود و در سلک وزرا و ارکان یزد انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی برنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار کرده چون اورا لیاقت درشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد تبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی در عهده او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد و علت شد تا اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت بمجد الملک مغشوش گشت و لیضا دو حرمان بر روزگار میگذرانید و نزد اباقا تردد نموده مسالک معرفت مستحکم میگردانید در اثناء آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطا ملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن دیار ببعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آغاز خیانت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض اباقاخان رسانید که مجد الدین اثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و استصواب اخوین با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید از استماع این حدیث نایره خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و اورا ایذاء بسیار نمودند تا بمدعاء مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افتراء صریح بود مجد الدین بقر نیامد و پادشاه او را بصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون غماز مجد الملک را باین تهمت مشاهده فرمود او را نامزد ضبط اموال سیواس کرده مبلغی گرانمند تردد وی فرستاد مجد الملک بنابر آنکه همچنان بهتانی گفته بود و مجدد این انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقاخان متوجه خراسان گشته بقزوین رسید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود مفاخر گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک خاصه صاحب دیوان است که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت می کوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد مینوشد و برادرش عطا ملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان اورا بمرتبت تربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر و کله و رمه قرب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه دانسته که مرا بر سعایتش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط و حکومت اموال سیواس بنام من نوشته و مبلغی گرانمند بطریقه رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقاخان بر زبان آورد که حالا با فشاء این سر مبادرت منمای تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی ازین قیل و قال در وقتی که صاحب دیوان در اردو نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب‌تاج و سریر تأثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بدمزاج شد و مجد الملک را بعد از آن مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک خرابی و آبادانی بلاد و هر دیار استفسار فرمود و او بعبارت روشن کیفیت آن حالات خاطر نشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف جمع و خرج قلمرو ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس در مهم او دخل نماید و علاوه این احکام پایزه سر شیر که پیش ازین بهیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و هم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بروی افتاد شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و غلامان پری وش با جامهای زرکش بر اسبان تازی و بادپایان شامی و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا ذروه آسمان و ایوان کیوان برافراخت جهة استحضار وکلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بود ایلچیان تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود رباعی در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن خصمی تو

خصمی تو بس تو کیست خواهم کردن   یا سرخ کنم روی بدان یا گردن   چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان گردانید

رباعی   ای غور بر شاه چون نشاید بردن   پس غصه روزگار باید خوردن   این کار که پای در میانش داری   هم سرخ کنی روی بدان هم گردن   القصه

چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت بر میان بسته در بادیه کوچ وادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزیین گرفت بیشتر از پیشتر درباره تو عاطفت بظهور رسانید و ضبط اموال تمامی ممالک محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بشمار خصم صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود مجال تکذیب را محال دانسته بتلقین ملهم سعادت و تایید مرشد عقل و هدایت شفیع جنان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد و وفور نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیا گستر را نابود که تواند انگاشت هر آنچه در دولت ابد پیوند من و برادر و فرزند بستدیم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و بردیم چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف ماست از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آباء و عبید نواله از خوان انعام پادشاهانه و هرچه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده عن صمیم القلب بآن همراه است بیت خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان   هرچه بود مراد تو هست مراد من همان   هرگاه فرمان شود هر وقت مصلحت باشد هرکه اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاید بیت تا جام اجل در نه دهد ساقی عمر   دست من و دامان تو تا باقی عمر   اباقاخان سخن دان چون این سخنان دل نشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار از خاطر دریا آثار محو نمود و اصناف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکر ۲ آورده بایفاء نذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاده و تجدید عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعه را که در آن باب ببرادر خود عطاملک نوشته مصدر باین آیه ساخته که یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه کرد بیت امروز بحمدالله فارغ دلم از دشمن   کاندر دل شکست من خرده دست نگنجد   در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید بر حسب استحضار پادشاه ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت اما مجد الملک بنابر کمال اعتبار و اقتدار در قصد آنجناب همچنان مجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اباقاخان لحظه تقاعد نمی‌نمود روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک یزدی را احضار فرموده فرمود که مشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسمست هر دو پهلوی یکدیگر زانو زدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فرود تر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را درکشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود و صاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنابر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته تبرکا لقمه بصاحب داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده درکشید و اباقاخان گفت این تازیک عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و خاطر چنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسر این کار درخشم خانه بیرون کشم القصه چون مجد الملک دید که مکاید او در شان صاحب آصف نشان چندان تاثیر نمیکند در غمز و سعایت برادرش علاء الدین عطاملک سعی نمودن گرفت و نایبا و مجد الدین اثیر را بمرافقت تا در برابر صاحب علاء الدین آمده تقریر کرد و فرمان اباقاخان باخذ و قید عطاملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تازگی آن مهم مشاهده نمود برادر پیغام داد که هرچه متعهدان گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

۲ سجات

سعید تومان متقبل شد که زود آورد و مع ذلک معاندان خرسند نگشتند و مهم بجائی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال درکرده ببغداد میگردانیدند و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت وقایه جان خود ساخته بفروخت و بها بتسلیم نمود و اعدا بعجز و مطالبه اکتفا نکرده صاحب بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که اباقاخان در همدان بود مجد الملک از غایت اختیار و اعتبار کس ببغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را باردو آرند و محصلان او را با بند گران همراه داشته متوجه گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شد و ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد **ذکر وفات اباقاخان** در روضة الصفا مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان از دست بر و لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب ماده عارضهٔ قوی بر مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بیستم ماه مذکور فی الجمله خفتی احساس فرموده بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان آنرا پرانیدند و در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفس قالب تهی ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسم و آئین مغول چند روز عزا داشتند آنگاه قوریلتای کرده نقش اطاعت تکودار بن هلاکو بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از قتمش خاتون و کیخاتو از تودان خاتون و این هر دو پسر بمرتبهٔ سلطنت رسیدند

ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جملهٔ اجلهٔ مشایخ عظام و اعاظم عظام الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی با اباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نمود در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بود بولد دختر زادهٔ سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابر خوابی که دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر ادای وظائف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائه اتفاق افتاد و آنجناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلدهٔ لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهژده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه آنجناب را پسری متولد شده آن مولود را عاقبت محمود در اسلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد باولاد و اعظام از لارنده بقونیه رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ بسید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و ترقی تمام کرده در خامس جمادی الآخری سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بروی نماز کرد و از مولانا جلال الدین رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه اثنی عشر و سبعمائه بجنات عدن شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد را نیز بر وزن حدیقهٔ شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جملهٔ مشایخ آن زمان و یکی جامع سعادات دنیوی و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامهٔ شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود و در نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر سببی شیخ محیی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او را نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة الکتاب و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جملهٔ مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بود و هم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آنجمله دیگری

شیخ اوحدالدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحدالدین بدیدار جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابران وقتی شیخ شمس الدین تبریزی از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس گردن دنبل نداری چرا بر آسمان نمی بینی نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهدباز است اما پاکباز است فرمود که کاش کردی و بگذشتی و از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بشاهد صورت بغایت مقید بوده رباعی زان منگرم بچشم سر در صورت زیرا که ز معنی است اثر در صورت این عالم صورتست و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت و کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات بلاغت آیات شیخ اوحدالدین است و از انجمله دیگری **شیخ عزالدین نظری** است که شارح یکی از قصاید ابن فارض مصری است و از جمله علمای زمان اباقاخان یکی مولانا **قطب الدین علامه شیرازی** است و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بود و در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرمود و بر مزاج او مزاح غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان مینگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیرالدین بمجلس هلاکوخان درآمد و ایلخان بنابر آنکه در آن ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد نا تمام نمی ماند ترا میکشتم مولانا پیش رفته گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش همچنین مغول نااعتقادی مثل این سخنی میگوئی شاید که او ندانستی که تو هزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل نمیکردم و از روی جد آن سخن بر زبان می آوردم و از جمله مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات دقایق آن کتاب افادت انتساب بر السنهٔ اطبای عظام مذکور و دیگری از انجمله **حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ** بود و او در سنهٔ اربع و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جملهٔ شعرای زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو بیت از غزلیست که در آن قصیده مندرج گردانیده نظم بدیدم خود سر وصلم نداری ندارد عهد تو هیچ استواری ز تو جز سرکشی کاری نیاید ز ما جز خوی نرم و سازکاری و دیگری از انجمله **جمال الدین شفیق القطنی** است و شفیق القطنی اسم محله ایست از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور از منظومات اوست که رباعی ای زر توئی آنکه جامع لذاتی محبوب خلایق بهمه اوقاتی بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا ستار عیوب و قاضی الحاجاتی دیگری از شعرای زمان اباقاخان **سید جمال الدین کاشی** است و او را اشعار لطافت آیات بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات اینست که مطلع من مستم و رند و لاابالی وین شیوه درست لایزالی و بند ترجیع اینکه برخیزم و دست یار گیرم می یار چراغ را گیرم و دیگری از شعرای آن زمان **ملک رضی الدین** است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چند گاه حاکم دیار بکر بود و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت ظربت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شاها ستدی کشورت از بیچو منی دادی بمخنثی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب روشن گردید پیش تو چه مرد و زن چه شمشیر زنی و از انجمله دیگری **عماد الدین فضولی** است که مشهور بود بعماد لر و عماد لر در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه با وی شطرنج می باخت در آن اثنا بزبان مطایبه میگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی هر چند سخنهای چو در میگوئی سنجیده که با عماد ز میگوئی عیب تو همین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ بر میگوئی و دیگری از انجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجد همگر از سرآمد افاضل زمان خود بوده در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چند گاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقلست که
در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود را که بغایت مسنه بود در یزد گذاشت و بعد از چند گاه خاتون از عقب شوهر
باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسید و یکی از تلامذهٔ مجد از قدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی
وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از
من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من علی الخصوص از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد در تاریخ گزیده مسطورست که در زمان
اباقاخان میان فضلای کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساختند این قطعه بدو فرستادند
قطعه ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه خجسته منظر و خورشید انوری جمعی ز ناقدان سخن گفتهٔ ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار
انوری جمعی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یکطرف تو بدیشان نما که هست زیر نگین طبع تو
ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده اند از ارباب فضل و دانش گوی سخنوری کردند
بحث در سخن فلیتان بنظم تا خود که سفت به دُرّ دری دری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مرکراست پایه برتر ز شاعری
از آب فاریاب یکی عرضه داد دُر وز خاک خاوران دگری زرّ جعفری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی حور بر پری
انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه من بنده را گزید نظر شان بداوری در کان طبع این چو بگشتم گران گران در قعر بحر آن
چو نمود وهم شناوری شعری یکی برآمد چون دُرّ شاهوار نظم دگر برآمد چون مهر خاوری شعر ظهیر اگرچه سرآمد ز جنس نظم با طرز
انوری نزند لاف همسری بر اوج مشتری نرسد تیر نظم او خاصه که شاگردی مدح گستری طبع رطب اگرچه لذیذ است و
خوش مذاق کی بود بخاصیت از قند عسکری بید ار چه سبز و نغز و لطیف است و آبدار چون در چمن تجلوه کند بید عرعری
هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند به بهی با گل طری اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو مقلد سخن مجد همگری زام
این نسخه منتسخ ز اخر رجب در خا و عین و دال ز هجر پیمبری و دیگری از آنجمله **امامی هروی است** و هو ابو عبد الله محمد بن
ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بوده و در مدح سلاطین آنجا اشعار نظم مینمود و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جملهٔ منظومات
اوست قطعه ای سالک مسالک فکرت درین سؤال معذور نیستی بحقیقت چو بنگری تمییز از دهد تناسب درین دو طور هیچ
احتیاج نیست باین شرح گستری کاین معجز است وان سحر این شمع و آن چراغ این ماه و ان ستاره این حور و آن پری

ذکر نکودار بن هلاکو خان بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین
وستمائه باتفاق اعاظم امرا نکودار پای عزت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان
برگشاد و چون او معتقد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود نقش نقد بلقبش را سلطان احمد تحریر نموده زمام وزارت بدستور
معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانیده خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد شیخ
کمال الدین عبد الرحمن الرافعی را بمرتبت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکفایت شعار آن جناب مفوض
گردانید و وظایف اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش از آن از اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان
رسانید و بتجهیز قوافل حاج و ترتیب مونات سبیل بیت الله الحرام تاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات
موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو توجهها در تقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت
انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرای کافر کیش
نبود با برادر سلطان احمد قنقورتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و بار دیگر در اطفای انوار ایمان
و عرفان کوشیده رسوم عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافته امرای مفسد را سیاستها

بپایان رسانیده پشت قنقوربای را شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید شهادت سلطان احمد بر دست ورثهٔ قنقوربای بحکم ارغون خان بن اباقاخان فی شهور سنه ثلث و ثمانین و ستمائة روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود

گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آئین

چون سلطان احمد بتائید سرمد بر تخت بخت قرار گرفت و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطا ملک را باز آوردند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایرهٔ بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت و چون میداند که من بر آن سر وقوف یافته‌ام قصد سر من دارد و سعد الدین برادرزادهٔ مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشته بنا بر آنکه مجد الملک او را از منصب خزینه داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند و یرلیغ نافذ گشت که آنچه در زمان اباقاخان بجز از علاء الدین عطا ملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطا ملک بمسمع اشرف اعلا رسانید که هر نعمتی که ما درین مدت ملازمت یافته‌ایم از فواضل صدقات حضرت سلطانی است و حالا من بنده همه را درین قوریلتای ایثار میکنم و اشارت نمود تا آن اموال بتمامی که با وی رد کرده بودند حضار درگاه پادشاه از یکدیگر بربودند آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امراء عظام بتفتیش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در آن اثنا از میان امتعه و اقمشهٔ مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامفهوم بران نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر می باشند از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غسالهٔ آنرا مجد الملک بیاشامد تا نتیجهٔ سحر بدو عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکیدتیست و گناه مجد الملک به ثبوت پیوست اباسونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغها نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشن است که این مدبر مدت ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذا و آزار فرو نگذاشت و در روزگار عمل خود مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هر آینه باز عالمی را در سر پنجهٔ ظلم و شکنجهٔ جور گرفتار پسندد و فرصت فوت نباید ساخت و بناء حیات دشمن را از بنیاد بر انداخت بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ ؛ نه ز دانش بود فسوس و درنگ آنگاه اعوان صاحبی مجد الملک یزدی را از مجلس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند هر عضوی از اعضاء او را بمملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بود تسلی دادند سرش ببغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را بشیراز و دستش بعراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمود بیت میخواست که او دست رساند بعراق ؛ دستش برسید لیک دستش برسید نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرده رباعی

روزی دو سه سر دفتر و دبیر شدی ؛ جوینده ملک و مال و توفیر شدی
اعضات تو هر یکی گرفت اقلیمی ؛ فی الجمله بیک هفته جهانگیر شدی

القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد خواجه عطا ملک هر چند با خود مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشهٔ منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی‌همتا نجات داده خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد را با هر چه از اموال او گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده با وی عنایت نموده از بنیاد بر انداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت رد فرموده و منع آن جائز نبود بنابر آن از اشتغال آن امر خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده

روزی چند تمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن خواجه فاضل عادل را از تخت بخت بر تخته هلاک انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است بلوازم مراسم تعزیت قیام نمود **قطعه**

علاء دولت و دین آن وزیری
که حاکم بود اندر ملک بغداد
چو مخفی گشت زیر پرده خاک
خفا از سال تاریخش خبر داد

گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون

در آن ایام که بحسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد و یمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون سینه بعضی از شاهزادگان و امرای ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده طغاجار نویان منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند در تابین او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و جهت امتحان باحضار او فرمان داد الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جاده موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت و الیناق مبانی عهد و میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داد و بپایه سریر پادشاه اسلام بازگشته درباب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد و صاحب دیوان بر مواضعه شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق گماشته او را بازدواج دختر خود سلطان کوجک سرافراز گردانید تا شجره مخالفت از فضای سینه برکنده متفق گردید چون ارغون خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی بدرگاه سلطان فرستاد و قصه تقریر مهم الملک و اشتعال نایره غضب اباقاخان و رحلت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داد و پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد و جنس و ضیاع و عقار هرچه در قبضه تملک و اقتدار اوست همه تعلق بایلخان دارد هر وقت فرمان شود هرگاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد بی مجال تأخیر و اهمال بسپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدینجانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و یراق دیده بیتکچیان از حقیقت حال بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطه کفایت و توفیر می آرد اگر او از درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و معرض اختلال می آید و رسول نامه مطلق التفات نفرمود و جوشی قرین ناخوشی باستان ارغون مراجعت نمود و این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پرده پوشش درگذشت شاهزاده لشکرها باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را متصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را از شروع در مهمات و معاملات باز دارند و بنابر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان هراسان گشته هر کس از وکلاء صاحب دیوان آنچه در قبضه اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده بازگذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد حرکت نمود و عمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید و در ماه ایل سنه اثنی و ثمانین و ستمائه با لشکر حاضر عازم بلاد قومس شده گشت و بسرعت تند باد و داعیه فتنه و فساد بر آن بلاد گذشته همه وقت درین اندیشه که سریر سلطنت پدر را از قبضه اقتدار عم نامدار بچه تدبیر بیرون آرد شب و روز درین فکرت جانسوز بسر میبرد که سلطان احمد را از میان چسان بردارد و در آن اثنا ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده التماس تومانات عراق و فارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار محل جلوس سلطانی را شاید هر آینه با ما نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر این ملتمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال تا ابدی تابد و الا بعد الیوم **بیت**

مرا تخت زین باشد و تاج ترگ
قبا جوشن و دل نهاده بمرگ

سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و ملکت ابوی ارغون خطه خراسان است و ما از روی شفقت آن ولایت را با مسلم داشته ایم اگر توقعی دارد که چیزی دیگر اضافه نمائیم باید که بقوریلتای حاضر شود تا التماس

او در جواب اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان رود و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورد. ایلچی بازگشته امرا و قراوناس که در ملازمت ارغون میبودند مواخذ شدند و ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال آن حال زیاده و تدارک درگذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود و نصرت لشکر مشغولی فرمود و بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صف در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای آق خواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد از این معنی خبر یافته بسرعت برق و باد روی بخراسان نهاد و ارغون جهة دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعه کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار سوار بپای آن حصار رسیده شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهة ملاقات الیناق از قلعه پایین آمده الیناق اسپی خنگ پیشکش کرد و در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات واهی الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان احمد رسید و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خرجان تابستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدتی دیدار شاهزاده سرافراز را در نقاب باز داشت آنگاه بار داد و او را در آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و بتفویض مملکت خراسان امیدوار ساخته جهة تسکین برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را بمصلحت کوچ دادن اردو بی حیات شاهزاده ارغون معین ساخت بیت

بیخبر زانکه نقش بند قضا
در پس پرده نقشها دارد

و چون سلطان از غایت خفت طیش بخیال عشرت و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان را هوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا بقوت برادر خود که رغبت تقرب داشت صحبت شاهزادگان و امرا انگاشت که احمد الوس چنگیزخان را ویران ساخته از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان بتعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که هولاجو را ایلخانی و احمد را از سریر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه هژدهم ربیع الاخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه موضوعه را بنهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان جمع آمده بر بادپایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در پشته خانه خفته یافتند و میرعلی تمغاچی از ملازمان بوقا بسر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل افتاد و اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشته یکی از آن جماعت بر مرکب خود سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود رسید و از خروج ارغون و حادثه شبیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض رسانید سلطان از این خبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد امرا و سرداران و ایچکیان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند بیت

کامی ز کامی دور همی ماند
ز محنت ابیتی مسطور میخواند

صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان گردید و بعد از آنکه ارغون از غیبت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را بخدمت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده زبان بتهنیت بقاء زندگانی و وصول بمرتبه جهانبانی گردان ساختند و بوقا جمازه سواری فرستاد تا لشکر قراوناس راه

بر سلطان احمد گریخته اساس دولتش را پست گردانیدند و مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که باز همت در هوای صید نوکران آن پادشاه بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدان جانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه کرد توقی خاتون گفت انسب آنست که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت روی می نماید و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خاتون در لباس التباس محتجب بود و هر کس بحسب غلبهٔ ظن سخنی بر زبان میراند و صباحی قرابوقا و اوشیکتو نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهت سرانجام اوزوق و مایحتاج لشکر عزیمت این جانب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را لباس پادشاهی بر داشته اند و بهمم عالیه بر آمده و قتل سلطان احمد کماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امرا بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قرااوناس در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و اوشیکتو سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغلوب را ببینید دست و پای افشاندند لفظ مریو بر زبان راندند ارغون در آن گریسته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه در دست لوای عشرت برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنیده و نه چشم دولت دید و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده بود که بر ابقاء دشمن فایدهٔ غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را باولاد قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت او را بالقصاص پدر خود شکستند اهل اسلام شکسته شدند قطعه سپهر عدل نکو دار مشتری دیدار که بود سرور جانان خطهٔ ایران ز دست برد قضا پشت او شکست ولیک نمود سال شکستن ظهور از لب خان و از احمد خان سه پسر ماند قپلانچی و ارسلانجی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قورقوچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند

ذکر ارغون خان بن اباقا خان

هر چند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد و باردو رفت خواتین و امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در بیست و هفتم جمادی الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حدود بوز یغاج بر تخت خانی نشاندند ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور کشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت گهی بربط زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور بازپرداخت بعطایا اموال اشراف و اعیان را از عطایای خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضهٔ اختیار بوقا که مجدد ریاض زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش آروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانهٔ انعام و احسان رام گردانید و رقبهٔ سایر شاهزادگان بالملطف و عنف در ربقهٔ اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعدالدوله یهود بر مرتبهٔ تربیت در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست. مدت سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعدالدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود

گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان

چون صاحب سعید در عاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشته

و کشایش سلطان آن استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بدیار هند رساند اگر چند روزی از حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوته ایذا و عذاب نتوان گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام مشیب رسانیده اگر سپهر بدمهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که از متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بندد و چه گشاید الانسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه عالم پناه برده از اندیشه انواع اندوه و ملال در نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمه ناکرده بنده درگذرد ع زمشک بوی و زخورشید نور نیست بدیع و الا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمه شریفه و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و در اثنای راه امیر بخاری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق آقا و اینی ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جراید خطایا ایشان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هرآینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت نمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده دعای دوام دولت بادا رسانیده بمنزل خود بازگشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت و اگرچه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد هرگاه متمکن گردد تو را نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری ور بگذاری و دست یابد بر تو سود نکند ندامت و غمخواری بنا بر علی هذا بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در باره پدر نیک نهاد پادشاه بد اندیشد و بر کفران نعمت اقدام نموده او را زهر داده از خدمت تو پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر و فنای وزیر پر تزویر قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و مغزش بر برون آر بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را موقوف بیرغو دارند و امرا و نوئینان همت بتحقیق آن مهم گماشتند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بدیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق را چرا بسته‌اند و خواطر بی‌نوایان و مسکینان را چون دل هنرمندان از چه جهت شکسته‌اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب اغراض عرض کردند یکی را صد اعتراف می‌آرم اما از تهمت اندیشه غدر و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده‌ام نه بر خاطر نه در عقیده این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده نداد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل و معالی را خراب کنند و سرچشمه جود و احسان را سراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورده دوگانه از برای یگانه حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بگشاد این آیه بر آمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ع هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر از سرپنجه جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز همان شربت چشانید نظم

تیغی کشید بر همه این چرخ گوژپشت کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دو رنگ را سهلست خوب و زشت اگر نیزم یاد رشت

و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بتحت تصرف

درآوردند و اساس خیرات و مبرات او را مندرس و منهدم کردند نقلست که هر روزه حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد بصد تومان میرسید و اکثر آنرا در امور خیر مصروف میکرد و یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات آن خواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک نظم کشید قطعه نظام عرصه آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یگانه دهر بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار بوقت عصر دوشنبه برود خانه اهر ز دست ظلم نه از روی اختیار بجبر نه جام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی و را آن واقعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت یافت در صحرای نوشهر بقصد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دور این شربت قهر تو در دنیا مشو بد را معامل که دارو در ترازو نوش با زهر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقا در حکومت تمامت ممالک ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان او را چنکسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب نماید در یرغو پادشاه کسی گناهش را نپرسد و بی التمغا او احکام یرلیغ را مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند و بوقا چنکسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فیصل مهمات ملک و دولت بر نهج عدالت ید بیضائی مینمود روایتست که در ایام حکومت او یکی از ساربانان اصطبل خاص سیبی از دکان بقال برداشت، و دکان دار بمقتضای عادت جبلی خود در مقام مناقشه آمده ساربان مشتی بروی زد و بازاری با ناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا خربنده را بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم در محقرات افعال مواخذه ننمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلک مهام جمهور از هم گسیخته ضبط ممالک بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند و بس رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود جنبه لطف و عنایت ارغونی تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتهز فرصت میبودند و در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا چنکسانک را داده بود سعی فرمود و تبیین این مقال بتفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله ولد صفی الدوله بن هبة الله بن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود و در زمان ارغون خان خود را داخل اطبای ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیک هر بلاد و بار آغاز اختلاط و انبساط کرده بهمه لغات دانا شده بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود و در آن اثنا جمعی از ایکتیشان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطه بغداد دست در دامان فراغت استوار گردانیده و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز باخذ علوفه و انعام مدام از بارگاه سپهر احتشام مبادرت مینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد و بیت هر شکست و بدی که در شمار است تا در نگری صلاح کار است و حسب الاتفاق بعد از آن اوقات پادشاه مریض شده سعد الدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داده نافع افتاد و ازدیاد مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دافع ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کتاب هر بلاد و دیار خصوصاً خطه بغداد بتقریر دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت اموال مملکت بوقا و خویشان او بقبضه تصرف در می آرند و جهت خزانه عامره پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیگذارند و آروق که برادر اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آن ولایت صورت عدل در غایت مانده رونق مهام اهل هنر در کم و کاست افتاده و تظلم گشاده بر خلایق دست بیداد ز دست ظلم او عالم بفریاد بچرخ از ناله بیداد و شب آهنگ نه بارش قامت مظلوم چون چنگ بنابرین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و سکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق ایشان الیهامی اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایا رسال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورده و

بجانب اردو بازگشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بیقیاس از نظر ارغون خان رسانید درباره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمیع
و خرج بغداد تعلق بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر ببغداد رفته از هر جهت که توانست خزانه باضعاف کرّت اولی بهم رسانید در قنقورالنک که حالا بلده سلطانیه
در آن موضع است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که هر
سال همین مقدار مال را آرد و هیچ از حاصلات بغداد میبرده و باین واسطه اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعد الدوله درجه اعلی یافت و اردوقیا
نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در مدت اندک
دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط
اموال جمیع ممالک محروسه در عهده او باشد کار خزانه و ملک را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت
عقل حیرزده و انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان بتصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار نویان و اردوقیا و جوشی را بمنصب امارت معین
دارند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال شناخته بی استصواب او امرا سخنی بموقف عرض نرسانند اما سعد الدوله هر وقت و هر جا که خواهد اگر مهمی داشته باشد
بمشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعد الدوله از روی قدرت و اختیار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا
روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوات نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند و طوغان نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را مشفق
دولت و محرم سر سلطنت میشمرد مع ذلک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت
امروز که خزاین نامحصور و عساکر موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام در روی نگریسته هر چه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد
و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نایب طغاجار نویان بود جهت آنکه بوقا از وی بقایا اموال فارس
مطالبه در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال
ممالک ایلخانی را بر وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التمغاء بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین
عنایت امیر علی تمغاچی نمیگردد و بنا بر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را سخنان
خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را بازخواست نکرد و بدین جهت بوقا از ارغون برنجید و متعاقب این قضیه حسام الدین قزوینی که از راه نیابت
بوقا پیشتر ازین رفته بود در سر دیوان ایلخان مقرر ان صد و پنجاه تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده بهانه وجع المفاصل در کنج خانه
خود بنشست و ارغون خان تمارض او را دانسته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشند بنا علی هذا خاطر بوقا بر مخالفت
ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جومغار بن هلاکو خان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنا بر سخن اهل حسد
از من رنجیده است و جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشتند بمنصب تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و رایت
هواداری تو افراخته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من گلزار سلطنت را از غبار تعرض معاندان مصفی گردانم شاهزاده جوشکاب
چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه تامل کرد آنگاه ایلچی را گفت که مرا بسخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل شود
اسامی آنجماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با چلکا بیاور ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید و آن خاین آنچه شاهزاده طلبیده بود
ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود متکفل باشند تا مهم ارغون را فیصل دهیم و ایلچی مراجعت
نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی اسرع الحال بارغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بروزگار سرایت نکند لاجرم بر جناح استعجال بجانب اردو
روانشد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر بملاقات ارغون خان فایز شد کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون نخست آن حدیث را
بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و چلکا ایشان بود بوی نمود ارغون بر آشفت و همان لحظه گفت که سلطان ایداجی
و طولدای و طوغان با لشکر فراوان بصورت بوقا روند و دست و گردنش را بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه آنجانب
گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار اختیار کرده باردوی الجای خاتون گریخت امرا پی بدانجا برده او را گرفته بدرگاه رسانیدند

و در روایتی آنکه ارغون خان بنفس نفیس جهة اخذ و قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون یافته بعقوبت رسید و بر حسب تقدیر بعد از بوقا
کناره شاهزاده جوشکاب در مجلس شمشیری چون قطره آب بدست گرفته بوقا را گردن زد و لشکریان اردوی او را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند
هر کس که بوی اندک تعلقی داشت بیاسا رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون خان صانع بیچون خاطر از دغدغه غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی
بتربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سرفتنه
اهل ضلال باوج استعلاء و استقلال صعود نمود دست افرازی رایت اقبالش بر فراز فلک فرق فرقدین بشکست و کمین کشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا
و دبور راه آمد شد بربست عتبه جهان وزارت او را بطوع عنان داده فلک سعادت او را بنفع گشته ضمان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون
خان را باقربای خود داد از آنجمله فخر الدوله را که برادرش بود و در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل بود ببغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم
دیار بکر و ربیعه ساخت و ولید بن ابی ربیعه و بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت
فارس آورد و اگر شاهزاده غازان و کیخاتو خان در خطه خراسان و روم والی نمی بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز باقربای خود تفویض میکرد و حقیقت حال
آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس از امرا و ملازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و
تعدی نمی توانست نمود هیبت نکردی هیچ آب از باد فریاد قبای گل نگشتی پاره از باد مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان اشغال اعمال
اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر در خزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک خللهای چندساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت آیین زمان زمان
بر وجنات احوالش میتافت و بهر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیاده می یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان
نرد میباخت و از غایت تقرب و عظمت پا دراز کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت درین حال قجقبال درآمده بران ترک ادب بازخواست بلیغ نمود و فرمود
که هر چند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود هیبت شاه اگر لطف بی عدد راند بنده باید که
حد خود داند سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سلب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال اعتبار
و اختیار سعد الدوله بدین درجه انجامید نایره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید و طغان که از وی رنجش بیشتر داشت جمیع
اعیان حضرت را بر رفع او متفق ساخت و با قونیبان صغها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنابر مصلحت وقت آن سر در گنجینه سینه مخفی
میداشت تا آنزمان که فرصت یافته سرچشمه حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار بخت بحسب ظاهر در باب
ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی نمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهة رعایت و معاونت حجاج کتابتی بدار السلام
بغداد ارسال فرمود اما آخر الامر بکمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال مغرور گشت و نخوت و جبروت او ابهت و باد بروت او از حد در
گذشت بی دولتان قوم یهود زادهم الله نکالا پای بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت نسبت با امت حضرت رسالت علیه السلام
و التحیه گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت از چنگیزخان بحسب ارث و استحقاق بحضرت آفاق پناهی
و بعنایت الهی جناب پادشاهی را بتمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت باکمل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه و اصحابه
و انصاره او دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان بقتل آورده قلاده انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام
نهادند اگر ایلخان عالمستان بمقتضای همت عالیشان این کار فرماید و بلطف موفور و عنف غیر محصور نسبت بارباب موافقت و اصحاب مخالفت بازنماید ملتی
جدید در روزگار پایدار پدیدار توان ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان بر انداخت ارغون خان که بسبب حب
مال دشمن جان مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه بر قتل بیگناهان اقدام نمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن
طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام گرداند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از معبود
حکیم رحمان بعبادت اوثان رسانند و بدین اندیشه با اعراب یهود دین پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه

بجانب ملک اعلام ضلالت اعلام برافراشت و درین اثنا نجیب کحال را که هم کیش آن بداندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان و متمولان آن دیار را مفصل کرده بدو داد که ایشان را از فضاء عالم بقا و حیات بسر حد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر تملکات همه را واصل دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله که بکشتن هفتاده تن از علماء بزرگوار شیراز تعیین نمود و آن جماعت را بجز شهرت در جهان و قدمت خاندان و خرده ریزه در خان و مان گناهی نبود و چون حرکات ناشایست و افعال ناپسندیده سعد الدوله یهود از حد اعتدال درگذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته متوجه جان او گشت ع یکی بد کند آتش که خلقی بداغ و ارغون خان را بسبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و در آن اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب باو داد و علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوا اطبا و حکماء درگذشت مثنوی از قضا سکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی مینمود امراء و مقربان از صعوبت آن حالت حیران مانده صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان گردانیدند سعد الدوله و دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشیدند و از نیتهای جفاپیشان گشته آه از جگر پر سوز میکشیدند از مشاهده صورت صحت ایلخان بغایت نومید و از وخامت عاقبت اندیشها ناره و ترسان و لرزان بسان برگ بید بیت منم امروز دلی زار که کس بد و نیم ترسم آنست هنوزم که بجان باشیم جهت رفاهیت رعیت و استمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالتمغا بهر طرف ارسال نمود و دیگر وزیرها دستان فتنه نشان مشتمل بر اظهار عدل و داد و در رفع ظلم و فساد بهر مملکت فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون محالست که حکم محکم قضاء مبرم سمت تقدیم و تاخیر گیرد دعاء اهل زبان ما دعاء الکافرین الا فی ضلال شرف قبول و اجابت نپذیرد و بر ایثار بذل فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از حیز تدبیر بیرون رفت و پیر و صغیر و کبیر درگذشت غیر از سعد الدوله و جوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و ایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که بتعجیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بآنجا رسانیده ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص سازد امرا و نوئینان بر این کیفیت اطلاع یافته در خانه طغاجار نویان اجتماع نمودند و نخست جمعی از اتکیجیان و اعوان سعد الدوله را گرفته بعالم دیگر روان فرمودند و چون اختر بخت سعد الدوله نیز رجعت نمود گرفتار شده دو سه روز در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از آنکه فنا خودش بعین الیقین مشاهده افتاده در غایت اندوه و کلفت رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که بخدای لم یزل و لا یزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمن دشمن بوده والله علی ما نقول وکیل یعنی اگر در عهد ملکی افتد هم بر این نمط طریقه اخلاص مسلوک خواهد بود و المعلق بالشئ المحال محال روز دیگر سعد الدوله منحوس طالع منکوس خبر را از آب تیغ آبدار شربت فنا دادند و مغول و مسلمان گلدسته صلوات طیبات بروضه عنبرین ساکن خاک یثرب فرستادند و لباس دین احمدی از خزانه لطف احدی قبای بقا پوشیدند و اعدا ملت محمدی بآن جام قهر انجام قضا رسمی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب غیبت سعد الدوله و اتباعش استفسار نمود یکی از حاضران عذری نامسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال را دانسته در روز شنبه هفتم ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه در باغچه ایمان متوجه عالم آخرت گردید قطعه چنین است آئین چرخ بلند گهی پادشا سازد و گهی پا کند و ارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان که از قتلق ایکاچی بود و ییسو تیمور و اولجایتو سلطان که از اروک خاتون که خواهرزاده امیر ایرنجین و والده ایشان بود ختای اوغول که مادرش قتلق خاتون بنت تو تیوق بوقاچی گفته‌اند و از جمله این چهار پسر غازان و اولجایتو سلطان بسلطنت رسیدند

ذکر بعضی از افاضل دانشمندان و فضلاء زمان ارغون خان

یکی از جمله علماء معاصران ارغون خان رضی الدین محمد بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم لغت عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و ثمانین و ستمائه علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از آنجمله محدث شهیر یوسف بن محمد الکاتب المورخ المجود است و او در سنه خمس و تسعین و ستمائه بجهان جاودان پیوست و دیگری از جمله اعیان علماء اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین عبدالله البیضاوی با ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی مینمود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد بن صدر الدین علی الشافعی است و آنجناب نزد والد امجد امام الدین بتحصیل علوم دین فرموده بود و سند امام الدین بده واسطه بحجة الاسلام امام ابی حامد الغزالی میرسد و قاضی ناصر الدین بیضاوی را مؤلفات مفیده و مصنفات پسندیده بسیار است تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالع

و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از انجمله است ارتحال قاضی ناصر الدین بیضاوی مصنّفات عالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنهٔ خمس و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و بقول امام یافعی این صورت در سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه دست داد و دیگری از انجمله علامهٔ کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی** الخوئی و او در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات بتصنیفات افادت آیات تحریر نمود و نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست وفاتش در سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه واقع شد و از انجمله دیگری فاضل مفسّر جمال الدین **محمد بن سلیمان بن النقیب** المقدسی است و او را تفسیری است در صد مجلد فوتش در سنهٔ ثمان و تسعین و ستمائه اتفاق افتاده و دیگری از انجمله عالم عابد زاهد **زین الدین علی بن الصاعد** است و آنجناب دمشقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعهٔ سعد الدوله یهود در اردوی ارغون خان استماع نمود قصیده بنظم درآورد که مطلعش این بیت است شعر نحمد من دار باسمه الفلک هذا الیهود القرود قد هلک و از جملهٔ شعرای آن زمان یکی **نجم الدین زرکوب** است و این قطعه از ابیات اوست که قطعه منم زرکوب و محصولم ز صنعت بجز فریادی و بانگی نباشد همیشه در میان زر نشینم ولیکن هیچ زرم دانگی نباشد **ذکر کیخاتو خان بن اباقا خان** کیخاتو بخط اکثر مورخان بجای آخر حروف و خاء معجمه مشاهده افتاده و بعضی از کتّاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرموده که غالباً نام کیخاتو غیقاتو باشد چه مغولی معنی دارد و بعضی در تعجب اند از و کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ و المعنی لکزی گورکان را بدان مرزبوم فرستاده از حدوث واقعهٔ ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی جهانبانی اعلام کردند و استدعای حضور فرمودند و بعد از توجه لکزی اختلاف در آرای امرا پیدا شده طغاجار و طوغان و قنچقبال بپادشاهی بایدو اغول که حاکم بغداد بود مایل گشتند و مکتوبی مبنی ازین معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظهٔ جانب کیخاتو فرموده ملتمس آنجماعت را اجابت نکرد و چون لکزی بروم رسید و کیخاتو را از حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از خواتین و شاهزادگان تا الاتاق او را استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود خلاط قوریلتای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنهٔ تسعین و ستمائه کیخاتو بر سریر جهانبانی نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امرا بسبیل طوع و رغبت و زمرهٔ از سر ضرورت و کراهت پای در دایرهٔ متابعتش نهادند و کیخاتو بعد از چند روز که انجمن عیش و نشاط بعیوق رسانید بر خرامید یرغوی امرا بد اندیش را پرسید هریک از طغاجار و قنچقبال را سه چوب یاساق زده توغان و قنچقبال را بشکتور نوین عنایت کرد و توقان طغاجار را بدیگری از امرا بخشیده طوغان را باولاد اردوقیا سپرد تا بقصاص پدر خویش بقتل آوردند و منشورها باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده راه و رسم نیابت خود را بشکتور نویان تفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الاخری سنهٔ احدی و تسعین و ستمائه از آن سفر منصور و مظفر باز آمده بتجدید پرتو التفات بر سر انجام مهام سلطنت انداخت و بخلاف منصور جمعی را که اندیشهٔ مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف بنواخت منصب امیر الامرائی به آقبوقا بهادر داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد خالدی متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورّخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اجداد خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر زواهر که سلاطین سابق آنها را مانند گوهر دل در گنجینهٔ سینه محفوظ میداشتند افتاد تمامت را بجز بها و نبات بخشید و گفت امثال این امتعهٔ نفیسه لایق بحال این جماعت است که خود را ابدان بیارایند و الا آنچه در خزانه محبوس داشتن و چه در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن و آن پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت در باب اقضیه سجّل ادرارات و اشاعهٔ بر و صدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام ترخانی ارزانی داشت و بتخلیص محبوسان زندان حکم فرموده مهما امکن همّت بر ترفیه احوال عامهٔ برایا گماشت و کیخاتو بالطبع از ریختن خون افراد انسانی متنفر بود لاجرم در مدت سلطنت اصلاً بر قتل کسی اقدام نمود و در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد و در روزگار سلطنتش بجز دف و چنگ هیچ فردی طپانچه و گوشمال نخورد و الحق با وجود این صفات پسندیده بلذت مباشرت شغف تمام داشت و همواره رایت عیش و عشرت می افراشت متصل دست تصرف بپسران و بنات خرد

غالباً

خرد و بزرگ و تازیک و ترک دراز میساخت و بهتک پردهٔ عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی شرمی طرح می انداخت بنا بر علی هذا نوئینان و امرا بر سلطنت بایدو اغول متفق گشتند و مسرعان ببغداد فرستاده و او را باذربایجان طلبیده بیکبارگی از مقام هواداری کیخاتو درگذشتند قتل کیخاتو در موغان بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه روی نمود و مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمانروائی کیخاتو اتفاق افتاد چنانچه خامهٔ عنبرین شمامه ابواب تحریر آن حکایات باز خواهد گشاد

گفتار در بیان شمهٔ از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن

در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در اوایل حال چندگاه ملازمت طغاجار نویان نمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشید و هرچه از هر ممر پیشش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعت خیرات و مبرات میگماشت و یکی از شعرا ایران ولا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت قطعه کسی صدر نتوان شد در آفاق که صدر نامور در هفت کشور کسی باشد که باشد پیش جودش چو خاک راه یکسان کوه و گوهر اگر صدری بمن بنماید کردن بیاموزید از صدر طغاجر سپهر مکرمت احمد که زیبد کلاه سروری از چرخ اخضر القصه چون کیخاتو خان بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعهٔ مشورت در میان انداختند و اسامی جمعی از اکابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلی حضرات خواتین و امرا بودند قلمی ساختند هرچند که در آن مفصل نام صدر الدین احمد مسطور نبود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نموده بود در عرض مفصل در آئینهٔ خاطر نورانی ایلخانی بی سابقهٔ اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین احمد زنجانی را وزیر میباید ساخت شاهزادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال ایلخان را مستحسن نمود و کیخاتو خان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و شرف لقب صدر جهانی مخصوص فرموده و انعام التمغا زرین و توق و کورکه و یک تومان لشکر را بر منصب افزوده صاحب را جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و رفعت نهاد ابر از شرم ایثار دست گهربارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر نمود نظم هیچ سایل بگوش دلی بخشم لا در ابروی او ندیده بچشم تا نیاید بدر سائلان تشویر همه پیش از سوال گوید گیر و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید ولی باستصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بتفصیل میرسانید بنابران حسن تایکجو در ماه ذیقعده سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه جمعی از معارف تبریز ابراز داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردو با مهمل و مختل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عظمت آن شنوده را ناشنوده انگاشت و بتازگی حکم یرلیغ نفاذ یافته از کنار آب آمویه تا حد و مصر منظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضهٔ اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از چند روزی که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان درگذشت و چون بواسطهٔ اسراف کیخاتو خان در انعام امرا و اشراف و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و بحسب اتفاق در آن سنوات وبا در میان گله و رمهٔ مغولان افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان را بکراگاه عدم رسانید و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سرانجام اخراجات ضروری ایلخان متحیر شده هرکس در آن باب نقشی بر لوح خاطر مینگاشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عملداری تبریز بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آنست که بدستور ولایت ختا و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان گردد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر تمام داخل خزانهٔ عامره شود و پادشاه را دست کامی پیدا شده هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنا بر آنکه در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود و مطلقا از جهت دیوان تیسیر نمی شد و هر لحظه خرجی دیگر روی مینمود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داد و باتفاق پولاد چنگسانگ که ایلچی قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانید و کیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا زر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسیج ثیاب زربفت کشند مگر جهت خاصهٔ پادشاه و زرگران و زردوزان دیگر بحرفهٔ خود مشغولی ننمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

و دیار بکر و خراسان چاو خانه بنیاد نهند و عمال جهة تمشیت آن کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار بخارا و سوداگران ولایات یاغی نداده وقت سفر عوض چاو زر دهند و وجه علوفات جماعه زرگران و صرافان و زر دوزان هر ساله مبلغی معین از چاو خانه مجری میدارند تا دیگر آن صنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلی در مؤنت بنا و چاو خانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود و چند کلمه بخط ختائی بران نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرنجین تورچی که قاآن ختا آن عبارت پادشاه را ملقب گردانیده بود مثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنا بر اختلاف چاو رقم زده و ایضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود و مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر و تبدیل کننده با زن و فرزند و خویش و پیوند بیاسا خواهد رسید از اشتهار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهة میلان خاطر پادشاه و صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از انجمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد بیت چاو اگر در جهان روان باشد رونق ملک جاودان باشد القصه در ماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورت به بیع و شری اشتغال نمودند بعد از آن طایفه از تبریز بیرون رفتند از این زیان بی تحمل شده روی بسفر آوردند و زمره اگرچه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند اما اقمشه و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنابران در یک روز جمعی عوام الناس زبان بنفرین و فغان گشاده بر عز الدین مظفر لعنت مینمودند و اوباش قاصد جان آن شریر گشتند بروایتی او را کشتند و آمد شد کاروان و سوداگران بالکلیه از طبقات انسان منقطع شده امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا و سبب فقدان حاصل معاملات است و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد کیخاتو خان چون این سخنان بشنود با بطال چاو حکم فرمود و مردمی که جلا گشته بودند بتبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود

ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن کیخاتو

در آن ایام که امرا و نوئینان بواسطه شرب مدام کیخاتو خان و دست رسانیدنش به بنین و بنات مسلمانان بر خود می پیچیدند و خواطر بر خلاف او قرار داده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند شبی در الاتاق پادشاه با بایدو اغول بن ترغای بن بالاکو خان آغاز بدمستی کرده اهانتی بسیار فرمود و تا مشتی چند بروی زد و صباح که از خواب خمار بیدار شد از حرکت شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست و بایدو را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و عذر بخواست بایدو اغول هرچند غبار اخلاص را منقشع گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار غبار نقار ندیده و آن روز بعیش و طرب گذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند بتحریک خاطر بایدو را و آنسته بنهانی بملازمتش رفتند و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی کیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر معاونتش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخان بگشایند بعد از آن شاهزادگان که در اردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند و در میان زمستان منهی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی مشتمل بر اسامی بداندیشان و مواضعه ایشان نزد کیخاتو خان فرستاد و ایلخان ایلدار و قنقبال و طولادای را مواخذه کرده مقید ساخت و طغاجار که خمیر مایه آن فتنه بود قاصدی همعنان برق و باد ببغداد ارسال داشته بایدو پیغام داد که بر جناح استعجال بدینجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو در جنبش آمده چون این خبر بسمع کیخاتو خان رسید از اران به تبریز خرامید و قیتاق را با پنج هزار سوار منقلای ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر بعقب روان گردانید و بنفس خود در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه از رود خانه اهر بعزم حرب و قهر متوجه گشت و میان قیتاق و قراولان بایدو محاربه روی نموده فوجی از سپاه بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا و طغاجار چون دو روزه راه رفتند سحر یک صبح صادق در دمیده بود طغاجار بمشورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شده آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار متعجب گشته چون در منزل نزول نمود کس فرستاده سبب آن معنی را استفسار نمود طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت قلت علفه و ضیق یورت بود آقبوقا این سخن باور کرده سحر دیگر باز طغاجار بر آقبوقا سبقت گرفت و مانند روز گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه آقبوقا در دغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاجار بخلاف یاسا درین دو روز پیش از کوچ منهیان طغاجار نقاب ارتیاب از چهره اندیشه برگرفته در جواب گفت که تا امروز بحکم کیخاتو خان آقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبه تقدم داشت و حالا بفرمان بایدو خان آن امر بمن تعلق گرفته چون این جواب بگوش هوش آقبوقا رسید متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاجار آوردند و آقبوقا با معدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتو خان انعطاف داد و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرد کیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف اهر گشته در اثنا توکل نویان که بلشکر گران بگرجستان رفته بود مراجعت نمود و جمعی از امرا که در تبریز مقید بودند که بعضی بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند و [illegible]

تا بدین بهانه پرکین درساخته ناگاه پادشاه را گرفتند و بامرای جاجی سپردند و ایشان او را در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه هلاک کردند و کیخاتو
خان را سه پسر بود آلافرنگ و ایرانشاه از دندی خاتون بنت اتبوقا جلایر و جینک پولاد از بولغان خاتون و بهیچیک ازین سه پسران بسلطنت نرسیدند و از جملهٔ مشایخ
زمان کیخاتو خان یکی شیخ احمد قزوینی است و او در زهد و عبادت درجهٔ اعلی داشت و در سنهٔ تسعین و ستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعرا آن
یکی نظام الدین عثمان قزوینی است و او اشعار نیک دارد و این مطلع از آنجمله است مطلع صبحدمی که از رخت برفکنی کلاله چشم و رخت خجل کند نرگس مست و
لاله را **ذکر بایدو خان** چون مهم کیخاتو خان بضرب تیغ نویان فیصل یافت طغاجار و سایر امرا از صغار و کبار به بایدو پیوسته در ماه جمادی الاخری
سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه در حدود همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته تیغ زر و گوهر بر سر افشاندند
و بایدو بعد از چند روز که بشرب می ارغوانی و استماع الحان اغانی قیام نمود روی بسر انجام مهام سلطنت آورده منصب امیرالامرائی به طغاجار داد
و خواجه صدرالدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایضاً حکومت روم و دیاربکر را
بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و قومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده قتقبال را حاکم شبانکاره ساخت
و اوقاف ممالک محروسه را از مؤنات دیوانی ترخان گردانیده در آن باب نشانها باطراف و ولایات فرستادند و نواب کیخاتو آقبوقا و تایجو را بیاسا
رسانیده حسن بکجان را امان داد و ایت قلی را که در مجلس الاتاق بفرمان کیخاتو او را در مستی مشتی زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت قلی جواب داد که
چون در آن زمان کیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل پدر یا پسر خود مامور ساختی بشرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب و شتم چه رسد امروز
نیز بنده و خدمتکار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را بر ذمت همت خود لازم دانم بایدو این جواب را پسندیده ایت قلی را
در سلک مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان
گردید و بایدو مغلوب شده از شربتی که کیخاتو چشانیده بود جامی لبالب درکشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش در حدود تبریز روی نمود **ذکر
مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود میان آنجناب و امیر
نوروز غازی** خامهٔ پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان
بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاخر سنهٔ سبعین و ستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و شهریاری از ناصیهٔ
آن درّ درج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد و مدتی یکی جشن فرمود با زیب و ساز که در وصف
آن قصه گرد دوران و غازان تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر و پدر بسر برد آنگاه اباقا خان آن شهزاده و انیمه را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنهٔ ثمان
و سبعین و ستمائه که اباقا خان جهت دفع شر لشکر قراوناس متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهوئی را تیر
زد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقا خان چنانچه رسم مغولانست برای ماغولامشی آنفرزند ارجمند سه روز
در دامغان توقف نمود و بطوی و جرغامیشی اشتغال فرمود و در سنهٔ ثمانین و ستمائه که سن غازان بده سالگی رسید اباقا خان وفات یافت و شاهزاده به پدر خود
ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت و ولایت خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش
مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آغاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز
بزیور ایمان و اسلام و حلیهٔ متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام
ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت و از غایت جلادت و فرزانگی همواره در معرکهٔ غزو بکفار
ستاره اعلام جهد و اجتهاد می افراشت و در آن اوان که ارغون خان افنا بوقا را بر ابقا ترجیح کرد امیر نوروز بنابر اتحاد و صداقت بوقا مستشعر گشته در ذی حجهٔ
سنهٔ سبع و ثمانین و ستمائه بدره چشمه که جای قشلاق او بود برفت و شوهر خواهر خود شهزاده کنشو و بعضی از امرای خراسان را در خلاف غازان با خود متفق ساخته
رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنهٔ ثمان و ثمانین و ستمائه که شهزاده در کشف رود نزدیک پل معین منزل گزیده بود امیر نوروز با
سپاهی عالم سوز ناگهان بگرد او در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید بولاجی که امیر نوروز هم از نواحی

دست

ادو میرزا گرفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع گردانیده روی بنوروز نهاد و در پانزدهم ربیع الآخر سنهٔ مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و این کرت نیز غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان درگذشت و شهزاده غازان در آن انهزام بجانب لیوش استراباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان بایدو اغول و نورین نویان با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار دیگر عزم رزم متوجه نوروز شد و سپه نوروز نیز از رادکان در حرکت آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتواند زد لاجرم عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاه زاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب فرموده هر یک منصور غنیمت موفور بدست آورده و از صحرای هزار جریب جبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در بغشاپور قشلاق کرد و در بهار سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه در فضای چمن رادکان ییلاق نموده در فصل شتا بطرف آن خرامید و بایدو اغول را با سپاه عراق رخصت معاودت فرموده در اواخر زمستان بقراتپه سرخس که آن را شیر سبیل نیز گویند منزل ده بود و در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان متواتر پیوست و کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان را در نظرش آسان نمود و قیدو خان داماد خود اتکتمور را با سی هزار سوار بهادر نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز روان گردانید و ایشان در شهور سنهٔ تسعین و ستمائه از آب آمویه گذشته این خبر در اردوی غازان خان شایع گشت شاه زاده غازان و امرا مجال قتال با آن سپاه محال دانسته تا ولایت سمنان عنان یکران باز کشیدند و اتکتمور و نوروز تا جوربد ایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که مسکن مشتی پهلوانان خراسان در دیده برو و پوشیده بسبب مغولان یلاجان راهی گشتند بشأنه که چون آن سپاه بباد غیس رسیدند قریب پنج هزار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین جهة اتکتمور در خشم رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در خلال این احوال خبر فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا بسلطان دوین رفته در آن منزل شاه زاده انبارجی و طولادای و قبجقتال با طایفه از ابطال رجال بهم کومک از نزد کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چند گاه بفراغبال اوقات گذرانید و در بهار سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه بعزم ملاقات کیخاتو خان و عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتو خان وصول شاه زاده را باردو از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را ارسال داشت تا او را بطرف خراسان باز گردانیدند و غازان خان نوبت دیگر کار بدان شتافته در اواخر سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در آن ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت اتکتمور از یورش خراسان بجانب مغولستان مراجعت نمود و در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود پادشاه زاده خویش طغان خاتون که ضعیفه عاقله بود کرت دیگر ملازمت غازان کرده از خواص ملازمان ساتلمش و اسینبوقا را نزد شاه زاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت ملخص پیغام آنکه تا کی از جانبین طریق مخاصمت پیمائیم و قصد جان و عرض یکدیگر نمائیم اکنون وقت است که شاه زاده جرائم این کمینه را بآب عفو و اغماض بشوید و من بعد بتقدیم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده بپذیرد تا بنده بدرگاه عالم پناه آمده طریقهٔ عبودیت و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جملهٔ مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد و ریاض آمال ایلچیان را برشحات سحاب عواطف و مراحم خضرت و نضارت داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و انوار مرحمت غازانی از مطلع مهربانی طلوع نموده در قلب زمستان عنان باستقبال نوروز برتافت و بر سر چشمهٔ مرو مرد در فرموده در حدود شبرغان بتقبیل نوروز رسید و او در ساعت بسجده مبادرت کرده سر اسب صبارفتار پیش کشید و زبان اخلاص و نیاز بعذر جسارتی که تا غایت ازوی صدور یافته بود بگشاد و دست امید در ذیل عاطفت شاه زاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت

ذکر سلوک شهزاده غازان نسبت ببایدو خان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف

در اوایل سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین شده بود در اثنای راه خبر قتل کیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و همگی بر خاطر شاه زاده گران آمده بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر

ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقهٔ مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنان است که عنقریب شاهزادهٔ عالمیان را بر سریر سلطنت
و جهانبانی ببینانم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانم بشرط آنکه شاهزاده باطن خجسته میامن را بانوار ایمان و
عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوای متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاده رایت نهضت بصوب
آذربایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفر اثر ساخت بنابر صوابدید نوروز بیک مولای نخشی را برسم رسالت نزد بایدو
فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امرا و قراجو متعرض اروغ چنگیز خانی گردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتو خان بوده اند
بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بعد از آن بقضیه رسیده در زمرهٔ کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در هشترود مراغه بپایه سریر بایدو
رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و برین موجب جواب یافتند که امر الموجب فرموده ما کیخاتو را کشته اند و حالا تمامی آینی و آقا بر سلطنت ما متفق گشته
بنابران مناسب چنان می نماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای نخشی بر وفق مدعا معاودت کرده در سغورلق
بملازمت غازان خان رسید و سخنان بایدو را معروض گردانید غازان خان از آن جواب برآشفت و بجانب هشترود روان گشت و بایدو از این
حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به
رودخانه قریه شیرکیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنگ طبل جنگ بگوش طالبان نام و ننگ رسد امیر قتلقشاه از برنغار غازان
خان بر توکل و ایلدار که در جوانغار بایدو بودند حمله نمود و توکل عنان ادبار بوادی فرار گردانیده ایلدار با قرب دویست سوار تا مدار القتل رسید بنابرآن
بایدو متوهم شده بوقدای اختاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخات و موالات همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک
و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده بروجهی که رضاء جانبین و مصلحت ایل و الوس بآن مقرون باشد با یکدیگر صلح نمائیم و برغم
روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشائیم و غازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخنی که در دل داشته
باشند بی توسط غیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده غازان هر یک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند
و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس اینجو فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدو خان این ملتمس را
بحسن قبول تلقی فرمود و قرار بر آن افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امرا او بخیال آنکه فردا در حین
آش کشیدن مهم غازان را فیصل دهند روی بمنازل خویش آوردند و بعضی از ضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقمتور ولد بوقا و
ایرنجین را جهت اطلاع بر سرایر ضمایر امرا و ستاندن یرلیغ اینجو فارس و کرمان و عراق همانجا بگذاشت و خود بنفس نفیس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران
روان شده و بتعجیل هرچه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود اتکمتور را برسالت باز فرستاده بایدو پیغام داد که من با تو از سر یکدلی در آشتی
لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده بر حضرت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر اینجو ارغون خان مصحوب
نوروز بیک نزد من ارسال نماید تا انهدام مبانی عهد و پیمان راه نیابد و بایدو آغاز تواضع فرموده یرلیغ داد که ملک اسلام جلال الدین که حاکم فارس بود
محصولات اینجو آن ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز و رنه اختجی خبر گذاشته او را بتکلیف ملازمت خود نمود نوروز در خفیه با طغاجار
عهد و پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو را در نوردند و شاهزاده غازان را مطیع و منقاد گردند و بشیوهٔ مکر و خدیعت نزد
بایدو سوگند خورد که اگر غازان را بازگردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایدو بدین افسون فریب یافته یازدهم ماه مذکور نوروز و توقمتور را رخصت
داد و ایشان بسبان تیر از خانه کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزاده کوه شکوه رسیدند و گفت و شنیدی که با بایدو کرده بودند
مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی را بسته پیش بایدو خان فرستاد پادشاه و امرا از مشاهدهٔ این حیله در حیرت افتاده از کشتن
نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقا با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ
سعد الدین حموی کلمهٔ توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را بپذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم اسلاف
گرفت و در آن روز قریب صد هزار مشرک متمرد مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته بانوار توحید و عرفان

رسیدند درین اثنا ایلچی که نشان اینجوی فارس را بشیراز برده بود باز آمد و بعرض رسانید که حاکم فارس منشوری بقتیق بدعای باطل بر ساخت و طریق عناد مسلوک داشته بانقیاد فرمان شاهزاده نپرداخت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و تومانان را بتهیهٔ اسباب مقابله و مقاتله امر فرمود مقارن این حال صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی که مأمور بضبط ولایت روم بود از راه عنان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان خان شد و در هفتم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بی نهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آئین آئینهٔ دل را بصیقل توکل روشن ساخته نیت کند که چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایه سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه در ممالک مقرر داشته اند از شوائب تفتیش مصون دارد و املاک طائفهٔ که گذشته گشته اند بورثهٔ ایشان گذارد من متکفل میشوم که نوروز بیک را باشلامیشی گرد از راه گیلان مغافصةً بسر بایدو رسانم و غازان خان متقبل این امور شده در روز جمعه پانزدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در مقدمه بفرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نمود و بمثابهٔ بموضعی رسید که از آنجا تا اردوی بایدو دو روزه راه بود و این خبر را طغاجار و بعضی دیگر از امرا کبار شنیده یکبار اقبال وار از بایدو روی بر تافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و بایدو در روز جمعه یازدهم ذیقعده از کنار سفید رود که معسکرش بود فرار بر قرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد و نوروز بوغدای اختاجی را جهت رسانیدن این خبر نزد غازان روان ساخته خود بسرعت باد صرصر از عقب بایدو در اهتزاز آمد و قورمشی که مقدمهٔ سپاه نوروز بود در حدود نخجوان بآن جهانبان بی سر و سامان رسید و او را گرفته در تبریز بنظر نوروز رسانید و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که در آنزمان باوجان آمده بود ارسال نمود و غازان خان سوتای اختاجی را باستقبال فرستاد و در روز چهارشنبه بیست و سیم ذیقعده سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه خرمن بقای بایدو را بباد فنا داد بیت بر هیچ آدمی اجل ابقا نمیکند سلطان مرگ هیچ محابائی کند از بایدو سه پسر ماند قبچاق علی محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسید

ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بعضی از وقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی آن سالک طریق جهانبانی را بخزان مرگ مبدل گردانید در ذوالحجه سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی طلعت روح افزا بمردم نمود و تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود همایون خود زیب و زینت دیگر افزود در همان روز یرلیغ همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هر کس از انقیاد ارکان دین قویم گردن بپیچد سرش بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم متقن قوانین شریعت نیازارند و بمدد آن ایام پادشاه اسلام بقراباغ اران رفته قوریلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و تومانان بر سلطنتش مچلکا دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشست چنانچه معهود مغولان است طوی نمود و غازان خان هم در مبداء جلوس میمنت انجام بجهت تیمن و تفأل التمغا را که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند و فرامین ادرارات و سیورغالات اهل اسلام را بامضا مقرون دارند منصب امیر الامرائی و باشلامیشی سپاه را بجناب نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را باستقلال امر وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی قتقبال و ابلدی و طغاجار و بعضی دیگر از امرا منافق شیوه غدار که بایسار ایلخانی اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز بیمن جلادت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت چشید و در سنه سبع و تسعین و ستمائه صدر جهان نیز از همان شربت جام لبالب درکشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داد غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهدهٔ یکی از امرا کرده مراجعت فرمود و آن امرا بواسطهٔ خونریزی و فتنه انگیزی متوطنان بقاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری در نوشتند و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب پرداخت آنگاه استخلاص آن ولایات را بعهدهٔ جلادت و کاردانی امیر قتلغشاه و چوپان بیک گذاشته باز گردید مقارن آن حال پادشاه مصر ملک ناصر بسر آن تومان جلادت آئین تاخت و بسیاری از سپاهیان غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و او مدت هشت سال

هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که اجای ولد براق خان و دوا و ساربان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان آن حدود تاب مقاومت آن جماعت ندارند و بامداد خدام موکب غازانی امیدوارند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز و شمشیر نخواهد پذیرفت او را با سپاه بلا انتها بجانب خراسان روان فرمود و قبل از آن لشکر ماوراء النهر تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت نموده بودند تا چون از وصول نوروز بیک خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز در عقب آن جماعت طی مسافت کرده در حدود هرات بدیشان رسید و بضرب تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف را گریزانید و متعاقب در حرکت آمده و بیکامیشی قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه گذشتند بازگشت آنگاه مظفر و منصور باستان غازان خان شتافته بتشریف تشریر سیورغامیشی یافت و مقارن آن حال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید و در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوئینان مانند سوکا و برلا و ایسنتمور بن قنقورتای و ارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت خیر الانام علیه الصلوة والسلام را کنایس و بیت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسد امیر نوروز بنوبت دیگر جهة بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و برلا در آن سفر مرافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بد اندیشان باهم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بوقت تعیین خاطر از نوروز فارغ گردانند و ایسنتمور و ارسلان غازان خان را در اذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا معتمدی پیش شاهزاده تایجو فرستاده او را از اندیشه خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و تایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیک ارسال داشت از باب مواضعه که آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمین گاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان بهیئت مصلح و مکمل گشته بمخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را بسان سراچه دل خود از نوروزیان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند و در آن حین امیر جلادت آیین کمین گشاده راه نجات بر آن قوم بی دین ببست و جمعی را از تیغ بیدریغ گذرانیده زمره را اسیر ساخت و سوکا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر تند باد قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان ایسنتمور و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر ستیز تیز بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل تغان بین الجانبین مهم به استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و ایسنتمور با چند کس از سنجقان بر پشتو گشته بقیه معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست قضا رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل اینجهانی رخت بساحل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقویان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و او را بمحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جرم حکم سیاستش حاصل نمودند اما مرقداق نوئین از کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بد اندیشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت و در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود دیده بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان بیشه بغایت مخوف موقوف داشتند تا گاه شخصی نورانی از میان بیشه با شمعی افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای این راز مگشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سر رشته اختیار بدست عنایت پروردگار دادم

بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی
بگذاشتیم تا کرم او کجا برد

و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسب پالانی سوار کرده به بیشه بردند و جابران که در عهد کیخاتو خان در باره ایشان صنوف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تاخیر میکردند و در آن اثنا هیات شخصی که در واقعه بحقیقه حال

ارتشاحی یافته بود بنظر من در آمد و از غایت فراغتی روی نمود و در آن حال سرقداق نوئین از شکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من صدور یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مأمور گردانید و چون از ایشان اندک افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قتل من مانع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر سرقداق صورت بیگناهی مرا برای انور ایلخانی بگذاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت و در بیست هشتم ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسای ایلخانی اختصاص یافته در اوایل محرم سنه ست و تسعین و ستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی را در سلک نظم کشید رباعی با صدر جهان فلک چو همساز آمد شهباز سعادتش بپرواز آمد تا تهنیت روز و مه و سال کند اقبال ز در تسبیح کنان باز آمد طوایف انام بار احرام ملازمت آصف جم احتشام بستند و از یمن عدالتش عتبت جمعیت خواطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و هم درین سال امیر نوروز غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدر الدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن شد بنابر آنکه سابقاً نوروز بیک در عزل او دخل داشت همت بر انحطاط مرتبه اش گماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکوره که غازان خان در ییلاق همدان بود نقشی بتدبیر بر لوح خاطر خطیر همایون نگاشتند که نوروز بیک با پادشاه مصر زبان یکی دارد و میخواهد که باتفاق مصریان خسرو جهانبان را از میان بردارد و از زبان سلطان مصر بنوروز بیک مکتوبات مزور قلمی کرده آن نوشته‌ها را در مجلس شراب در کیسهٔ قصیر نامی از ملازمان امیر نوروز بیک که بمصر آمد شد مینمود در دول میان حاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهادند و چون پادشاه این سخن را بشنید و متوجه تحقیق آن گردید علی الفور قصیر و حاجی بیک را بپارگاه طلبیده نامهای مزور را از موضعی که نهاده بودند بیرون آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که اساس وجود قصیر را بضرب چماق نابود گردانیدند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانیدند و امیر سوتای و سرقداق نوئین تعیین کرد که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را بآتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر امیر قتلغشاه را با طایفهٔ از سپاه بکومک ایشان نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان مینماید که بهراة رفته پناه بملک فخر الدین کرت برم زیرا که او داماد منست و حقوق تربیت در ذمهٔ وی ثابت دارم طایفهٔ از اهل عقل و تدبیر بر زبان آوردند که قلعهٔ معقول فضای هراتست الانسب آنست که امیر خود را در چهار دیوار هراة مقید نگرداند و بر جانب ملک فخر الدین اعتماد نفرماید و لیکن نوروز بیک بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکریان از وی جدا شدند و او با چهار صد کس بهراة شتافته ملک فخر الدین که برادرزادهٔ امیر نوروز را در حبالهٔ نکاح داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرموده آنجناب را در قلعهٔ اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه نوئین با سپاه جلادت آئین در ظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول نموده بجد هر چه تمامتر آغاز محاصره و محاربه کرد و امیر نوروز بمتانت و حصانت حصار و کثرت غوریان هراة مغرور شده روزی با مصاحبان و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که ما را هیچ پناهی و ملجائی بهتر ازین شهر نیست و مقرر است که قتلغشاه هر چند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت سمنان گفت از جانب قتلغشاه دغدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان اعتماد نمیتوان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملک فخر الدین را مواخذ و مقید گردانیده بنفس نفیس متصدی محافظت شهر گردد و هر گاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بتربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذ الله که من غدر اندیشم و در مقام قصد داماد خود در آیم یکی از سرهنگان سیستان که در پس آن خرگاه گوش میکشید این سخنان را بشنید و فی الحال بعرض ملک فخر الدین رسانید و ملک با خواص خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه نزد او رفته گفت بهتر از هر صنف مردم قلعه مبادا که جمعی اتفاق نموده دروازه‌ها را بر روی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند برجهٔ محافظت دروازه‌ها بمعتمدان خود باز دارند تا این دغدغه از خاطر مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را بر دروازه‌ها فرستاد و چون اندک مردمی پیش او ماند ملک فخر الدین تاج الدین یلدز و جمال الدین محمد سام و سراج الدین عمر و قطب الدین را با طایفهٔ از سپاه [illegible] امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان [illegible] بر دست گرفته در وقتی که زیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیک نبود در او حجره سپاه قتلغشاه [illegible] انداخت تا بالا رفتند و در آن زمان کمند تقدیر زه کمانش بگسیخت و بدست [illegible] را بر زمین زده در آن اثنا پیشش بر دو زانو افتاد و [illegible] شده [illegible] که ملک ما را فرستاده

باز فرستاد که بدین در باید پیش امیر چپر بندیم تا از زخم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را برداشته بزه بستن مشغول شد و ملازمان قدم پیش نهاده گرزی بر قفای او زدند و دیگران آن امیر ستم نشان را فرو گرفته با دست بسته و سر و روی درهم شکسته در خانه باز داشتند و همان لحظه ملک فخرالدین با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت دروازها مشغول بودند بهبهانه طلب نمود و سی و نه نفر از آن جماعت کشته و اسیر ساخته نوروز را با نه نفر نزد قتلغشاه فرستاد و قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش را بدو ارسال داشت و غازان فرمود تا آن سر را بر دروازه بغداد آویختند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی

با عیش شها طبع تو آمیخته باد
وز خنجر تو خون عدو ریخته باد
هر سر که نه همسر مرادت باشد
همچون سر نوروز در آویخته باد

و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف گردانیده باستان سلطنت آشیان شتافت

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان دیگربار بجانب شام

در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام مینمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه خطی بستانند که اگر بار دیگر بفعل مذموم قیام نمایند گناه خون ایشان بر دیوانی باشد [illegible] راه [illegible] میبردند و سپیدار و عکان نکودریان رای گرفتند که این کار را انکار گرده و آن جماعت از این معنی بتنگ آمده بی اجازه از عراق بقهستان رفتند و از آنجا بهراة شتافته سپاه ملک فخرالدین کرت بردند و ملک آن قوم بیباک را باسپ و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان مامور میساخت و آتش نهب و تاراج در دودمان مسلمانان می انداخت و بدین واسطه دود از خاندانها برآمده فوجی از خراسانیان بهم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالیشان رفتند و غازان خان متوجه دفع نکودریان شده فی شهور سنه ست و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده اغول را که اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت از وست و در آن زمان در مازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی نکودریان را از ملک فخرالدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هراة پرداخته بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر از وجود نکودر اثر باقی مگذار و رعایا و سایر فرق برایا را امان ده و چون اولجایتو سلطان بنیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخرالدین فرستاد و طلب آمدن خود و ایلچیان فرمود و ملک در ارسال نمودن نکودریان اهمال نموده بین الجانبین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و هرویان مبلغ صد هزار دینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در سنه مذکوره یکی از جهلاء انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد بشاهزاده تایجو گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو زینت خواهد گرفت و بمجرد شنیدن این سخن بخار پندار بکاخ دماغ تایجو تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و تایجو را با امرا و مقربان که [illegible] بیاسا رسانید و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی بامداد بعضی از امرای غازانی انتهاز فرصت نموده شمه از تصرف و تقصیر خواجه صدرالدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر شده مقارن آن حال قتلغشاه نویان که جهت استخلاص اموال گرجستان رفته بود در موضع والان ناور باردو رسید و از صدر جهان جواب سخنان مقربان پرسید صاحب دیوان متوهم شده در خلوتی بر رای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلغشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده اند و پادشاه قتلغشاه را معاتب ساخته امارت پناه از خدمت وزارت دستگاه سوال کرد که آیا حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طبیب زیرا که چنان گمان برده بود که سید قطب الدین و معین الدین باغوای خواجه رشید بر آن تقریر اقدام نمایند القصه امیر قتلغشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب را از موجب شکایت پرسید و آن جناب انکار بلیغ نموده [illegible] کیفیت آن بهتان را بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلغشاه نویان را حاضر ساخته فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را در غیبت تو که بهمت نموده گفت که صدرالدین احمد زنجانی و پادشاه بغضب رفته روز چهارشنبه نهم رجب ببند و قید صاحب دیوان فرمان داد و در جمعه نوزدهم او را در موقف یرغو احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سرچشمه جود و احسان را نمودار سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و یکم در جوی جاندار یکدست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگر را پهلوان ملک غوری گرفته قتلغشاه او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ جنایت نداشت در روز دوشنبه بیست

و یکم شعبان در تبریز از عقب انجاب روان گردید و در اواخر همین سال در وقتی که آن پادشاه با استقلال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب اوجان نهضت فرمود رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی سیما در فن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت ید بیضا مینمود مفوض گشت و آن دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر چنانچه ینبغی بسر انجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر سدید بخت جوان ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال بسمت نظام پذیرفت اما بهمدران اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چندگاه انقطاع یافت چنانچه در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط و غلا کانون درون بی نوایان را فروتافت و از عقب عسرت بلا و وبا رشایع شده در بلده شیراز بمرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار کلفام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند در خلال این احوال وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده و بیکبارگی خود را در ماردین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج برآورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب اشتعال آتش غضب غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه روز جمعه با نود هزار سوار اسعد یار آتشه که هر یک آذوقه شش ماهه همراه داشتند از دار الملک تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و چون حدود نصیبین محل نزول جنود ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه را طوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آن شهر را تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امرا و سرداران و لشکریان و بهادران جبه پوشیده و با اهبت تمام و مهابت لا کلام در فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام برابر ایشان گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط درآورد و در وقتی که بقوم سیدوز رسید امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده دعای دولت ابد پیوند پادشاه رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر مراکب ما می افتد اگر اجازت باشد اسپی باو رفقا پیشکش نمائیم و این سخن گفته اسپی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و همین معنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد سایر امرا درین امر با امیر چوپان اتفاق نمودند و اسپان کردن توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده حمص روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و بباد حمله دلیران میدان نبرد نیران تنگ تیز گشته خرمن حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی بحملات متواتر قریب پنجهزار سوار از لشکر ملک ناصر بخاک هلاک انداختند و سلطان مصر پای آب رو گشته پشت بمعرکه گردانید و در وقت فرار در قفار بمرتبه سرعت نمود که چون بدار الملک رسید زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانید و متوطنان آن بلده را شربت امان چشانید و قتلق قیا بتمغچی بشهر موسوم شده بلارغو بضبط مقارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقا از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق بشکرانه امان بمبلغ صد تومان قبول نموده جهة تحصیل آن وجه سید قطب الدین و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلقشاه نوئین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارتست از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حماه و عقبات و جبل اللکام و بیره تا حتیة الشام که از شام سفلی گویند بتکتمور مقرر گشت و برلای روی بحکومت غزه آورد و مثبت خویش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند و بعد از مراجعت غازان خان قتلقشاه نوئین بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسر انجام مایحتاج استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزاء آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم بعضی از دلیران قوم گفت که هر کس سر آن منجنیقی را از تن جدا سازد هزار دینار بوی دهیم یکی از عیاران مشهور آن خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه

و از قلعه با پایان شتافته نازشامی که استاد منجنیقی از وثاق خویش غایب بود بخانهٔ او درآمده در گوشهٔ تاریک نشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهاد آن بهمان بود و زخم خورد زدن بجان و آن مقهور سر استاد را از بدن جدا گردانید و کاغذ پنبه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید بانواع آفرین و تحسین بهره ور گردید بنا علی هذا فتح قلعهٔ دمشق در توقف افتاد و قبچاق با مصریان در ساخته اهالی قلاع پنهانی بروز در دیده و در شب از مواضع خویش بیرون می آمدند و اسپان مغولان را دزدیده هر که را میبافتند می کشتند لاجرم قتلغشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا و ارکان و حکام شام همراه او روانه شدند و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر بگرداب فنا فرو رفته شعلهٔ حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه پنجم رجب امرا مقرون باصناف تعب در ولایت موصل بملازمت غازان رسیدند و از آن بکلفت غبار کساد بر حاشیهٔ خاطر دریا مقاطر نشسته رایات منصور جمعه غرهٔ شعبان از دجله عبور فرمود و بصوب آذربایجان نهضت نمود پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و تا ذی حجهٔ مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی بتبریز آورد و چون خیال وصال عروس مملکت شام همواره همخوابهٔ ضمیر منیر غازانی میبود در غرهٔ محرم سنه احدی و سبعمائه باره دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم تخلیص آن بلاد شد و بعد از وصول بظاهر حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آنسال بقدم قتال از مقر عز خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین خراسانی و امین الدین انداجی و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تقریر وزرا اعظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در مجلس شراب سید قطب الدین شمهٔ ازین معنی ظاهر ساخته غازان خان برآشفت و روز دیگر تمامی نام بردگان مؤاخذ گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین و سید قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیهٔ مقرران بشفاعت بعضی از خواتین مقبلیس از آن خلاص گردیدند و بتجدید عنایت غازانی شامل حال وزرا شده و خواجه سعد الدین بانعام آلتمغا و استغنا یافت و در غرهٔ محرم سنه اثنی و سبعمائه غازان خان از بلدهٔ اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی نظام الدین تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاد و زبدهٔ پیغام آنکه اگر [illegible] خطبه و سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گردند و الا بمصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزمشاهیان از چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر و ادای سفارت ملک ناصر فرمود که جواب ایلچیان را معتمدان ما نزد غازان خان خواهند برد و قاضیان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در وقتی که حدود حله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند و در جمادی الاولی مذکوره رسولان مصر نیز بشرف ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بر بالا تحریر گشته بود و نسبت بایلخان طریقهٔ ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد و از آن چیزی فاضل نمی آید که ادای آن را التزام توان نمود اما قضیهٔ استعمال سکه چنان بخاطر رسید که بر نقودی که درین دیار جاریست بر یک جانب نام امیر المؤمنین و سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت ایلچیان صندوق مقفل مختوم نظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر مطلقا اطلاع حاصل نشده و ملازمان آن صندوق را گشاده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهدهٔ آن غضبناک گشته پس از آنکه ایلچیان را طوی داد کرت دیگر علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که از مستحدثات ایام دولت روزافزون بود توجه فرمود و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت حایریه علی راقدها باتحف السلام و التحیه مشرف گشته نقبا و مجاوران آن مکان فردوس نشان را بانعامات فراوان خوشدل نمود و روز دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر سلب بعانه رسیده اغروق را بموصل ارسال داشت و خود برحبة الشام شتافت و بیست و ششم ماه مذکور لوای منصور پرتو وصول بر نواحی آن قلعه انداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین نزدیک حصار رفته و حاکم رحبه امیر علم الدین را باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر علم الدین لشکر ظفر قرین را بعلوفه و نقل امداد کرده در تسلیم حصار باین عذر تمسک جست که چون این قلعه سرحد بلاد شام است مناسب نمی نماید که قبل از آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد این بنده مسبقت نموده بواسطهٔ سپردن رحبه رخنه در ارکان حکام آن مملکت پدید آورد و هرگاه که خاطر خطیر از مشغلات مهمات شام فراغت یابد بنده مقالید شهر و قلعه به تسلیم خدام پایهٔ سریر اعلی خواهم نمود و جبین اخلاص بر فرمانبرداری بر خاک آستان

سلطنت آشیان خواهیم بود و غازان خان بدین عذر معقول افتاده بی آنکه متعرض رحبه گردد در روز سه‌شنبه ششم شعبان بطرف حلب کوچ فرمود و چند روز در آن حدود بعیش و طرب گذرانیده قتلقشاه نوئین و سوتنای و الغو و چوپان و قتیاق را بفتح بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراخت و از آنجانب ملک ناصر با عساکر آسوده تا سرحد دمشق شتافته انتظار وصول مغولان میکشید و قتلقشاه نوئین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر نگشت مجموع همت بر آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان بقوت و اجناس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع آنکه اول فتح بلده حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بموضع مرج الصفر بر سر پشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحری مواج دید زیرا که همان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول فرموده بود و لشکریان بافراختن خیام و تعیین یورت و مقام قیام و اقدام می‌نمودند صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلقشاه را متزلزل گردانیده عزم مراجعت کرد اما امیر چوپان او را ازین حرکت مانع آمده خواطر بر اشتعال نایرهٔ حرب و قتال قرار گرفت و قتلقشاه و بولای با دو تومان لشکر آهن خای بر سر پشته متوقف گشته امیر چوپان و قتیاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه بمرتبه‌ای در هیجان آمد که چشم روشنان فلک تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله زار گردانید و امیر چوپان و قتیاق بیاد بر جمعی دیگر انداخته لیکن پهلوانان مقدار کارزار نمودند که میسرهٔ ملک ناصر منهزم شد و بنای حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار ارسال داشته و در آن اثنا از لشکر غازان از عداق و طغا بهادر بی جهتی روی گردان شده و سپاه بهم برآمده هرچند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند تیسیر نپذیرفت و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر مانند گرگ که از عقب رمه پویه کند مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بیک جان بسلامت بیرون برده در تخلیص برنجکان سعی فراوان کرد اما قتیاق با زمرهٔ از امرا آنچه بتقدیر گردیده بود و قتلقشاه و چوپان و سایر نوئینان آنشب بانواع تعب در آن پشته گذرانیدند و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر برزده بانوار اقتدار آثار حوالی پشتهٔ فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر گرد آن پشته درآمده و لشکر غازان بر پشته در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید و سپاه حسب فرموده بتقدیم رسانید قتلقشاه با موافقان از آنجا پایان آمده و دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج الصفر آن را یافته بود و اکثر برنجکان با اسب و سلاح در زیر گل منزل گزیدند و سوای کشتگان معرکه پیجاده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضهٔ تصرف مصریان درآمد و ملک ناصر بدین قانع نشده امیر دمشق را بتعاقب سایر برنجکان مامور گردانیده و او تا حیثیه باخته رخنه در حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر بدین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتح نامها باطراف بلاد و امصار ارسال داشت و تیغ ظفر میهمان نصرت اندر رکاب و رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امرای مغول مغلوک و بدحال در نوزدهم رمضان بموکب ایلخان پیوسته غازان روز دیگر بصوب بلدهٔ اوجان روان شد و پنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قوریلتای ساخت و قتلقشاه نوئین و چوپان بهیک و سایر سرداران را در موقف یرغو باز داشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نموده چند روز تحیک را و راه دور در راه بداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود و آقا و اینی موافقت کرده بخوردن سه چوب مودب گردید اما بالطاف و اصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمائه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لوای کشورگشا ارتفاع داد و در اواسط ربیع الآخر بحدود حومه سرای رسیده بواسطهٔ ظهور شدت برودت و وفور باریدن برف عزیمت بغداد فسخ فرموده بکنار مولان موران توقف نمود و در آن منزل امری در غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر روزنامهٔ حیات جمعی از اصحاب خدیعت را درنوشت خامهٔ بدیع مقال کیفیت این حال بدین منوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق مولان موران رحل اقامت انداخته بود دبیر یعقوب باغبانی که بواسطهٔ شید و زرق جمعی از تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود و شهزاده آلافرنگ را بافسر و اورنگ بشارت داده و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باردو فرستاد تا بطریقهٔ خفیه بعضی از ملازمان آستان ایلخان را بسلطنت آلافرنگ دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی با فوجی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که

شخصی که چهل گز بلندی قامت اوست و پنج زرع پهنای سینه او و ابدال مرید زند شیخ یعقوب می آید و چنان فرا می نماید که او اولیاء الله شهزاده آلافرنگ را پادشاهی برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت کیفیت حال بعرض رسانید و جانی اختاجی حسب الحکم جهة احضار مردم فتنه انگیز به تبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنگ و پیر یعقوب و ناصر الدین یحیی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه پادشاه آورد و غازان بنفس خود بپرسش القضیه عزیمت نموده جریمه آن جماعت به ثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود بپایان انداختند و کار مریدانش را به تیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت اما بالاخره او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب نمای غازانی از مهم دشمنان باز پرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان معطوف ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که سبب سعایت جبلیه آن امرا بر اندیشه شان ظاهر شده بود باعلی مدارج اعتبار و اقتدار رسانید و طبل و علم ارزانی داشته یک هزار لشکر مغول را تابعین او مقرر گردانید و آن جناب را جامع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه انجمن طوی کرده پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد

ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان

غازان خان که بواسطه غلبه مصریان الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق حومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی بر تافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و در اوایل فصل بهار که سبزه چون دل عزیزان از جای برخاست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده در اثنای راه اشتداد مرض بجائی رسید که توسن ماسکه از مسالک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آئین بتیغ توکل قطع رشته علایق کرده خواتین و نوئینان و وزرا و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد خدابنده را بتفویض منصب ولایت عهد برافراخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه توحید گردان داشت قوت محرکه انسانی از تحریک باز ایستاد و لوای توجه بعالم عقبی برافراشت امرا و ارکان و وزرا و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملتبس نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که در شنب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود بر نهج شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن قبه عالی و سایر عمارات غازانی عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر شمه از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیده آن بانی مبانی جهانبانی

واقفان اخبار اخیار سلاطین و عارفان آثار اشراف خواقین غبار صحایف را بخط مشکین چنین تزیین داده اند که سلطان محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم با خبر و از مخفیات فنون بهره ور طبع پاکش در ادراک غوامض مسایل و ذهن دراکش حاوی و مصنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بتشیید قواعد ملک و ملت مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت جلیلش موجود و همواره نظر مخیله اثرش بمضمون کلمه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم مانند شیر بیشه غیور و در ایوان بزم بسان ابر نیسان گوهر ریز تکلم بلغات مختلفه نیکو دانستی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمودی بدان مقدار که توانستی کیفیت انساب و آداب سلاطین اقوام مغول بغایت دانا بود چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع بیشتر وقایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود و آن خسرو مؤید عادل از شیوه فصاحت و بلاغت نصیبی کامل حاصل داشت و هرگاه افاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر شدندی نقوش نصیحت و موعظت بر الواح ضمایر ایشان نگاشت و در تقویت ارکان دین نبوی و تمشیت امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد نمودی و در تاسیس مبانی سلطنت و سپهداری و تمهید مراسم عدالت و رعیت پروری هرگز از خود بتقصیر راضی نبودی و دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی بسبب حکایتیست که خامه بلاغت مآب از کتاب جامع نقل نماید و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید

حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه بنسبت بعترهٔ طاهرهٔ حضرت رسالت پناه

نقلست که غازان خان بعد از تحلی بحلیه اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم در عالم رؤیا مشاهده نمود و در هر کرت امیر المؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه تعریف عترت طاهره کرده فرمود که میباید که نسبت با ایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار برگشائی لاجرم

محبت اهل بیت پیغمبر آخر زمانی در ضمیر منیر غازانی جایگیر شد نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام مینمود و جهت آن زمرهٔ عظیم الشان در اطراف بلدان چند دار السیاده بنا کرده وظایف کرامند تعیین فرموده گاهی بر زبان می‌آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و به بزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت مآب میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد مؤکد گردانیده هر آینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه مقدورست نسبت با آن طبقهٔ کریمه لوازم نیازمندی بجای می‌آرم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد مقدسهٔ حایریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند **حکایت ثانی در باب نصایح غازانی** سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قوریلتای بزرگ فرموده اکابر و دانشوران و سروران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته طوی نمود روزی باصحاب علم و تقوی و ارباب زهد و تقوی آورده بر زبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت برافراخته باید که نیکو بیندیشید اگر از عهدهٔ لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون میتوانید آمد نهایت مستحسنست و تفوق درجهٔ شما و خلایق بر سایر خلایق مقرر و معین و الا نتیجهٔ افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و بتحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانیده که امتثال فرمان ان الله یأمر بالعدل و الاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند برگشایم و بر من واجبست که حق گویم و طریق حق پویم مجرمان را بجزاء اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را بیش بود حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبهٔ ظل اللهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار شما را منظور دارم که بواسطهٔ صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم بهین النسب آنست که از سنت سنیهٔ خیر البریه علیه السلام و التحیه اصلا تجاوز جایز ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت خود را نیکو گردانید و سجل بدعت و متابعت هوای نفس در نوردید و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت بپاشید هرگاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صادر شود بشرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید و بدانید که سخن شما وقتی تاثیر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه بر عکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شما را محترق گرداند باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر پروای این اقوال ننمایید و مرا دشمن دارید بر طبق فرموده ان القلوب علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آینهٔ دل من عکس اندازد و شما را مبغوض من بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید آید و پیکر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره کشاید آن طبقهٔ عظیم الشان که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و فطنت و درایت متعجب گشته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خواطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند

حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فصل قضایای دینیه و تقویت امور شرعیه از سیاق کلام قدوهٔ وزرای آفاق خواجه رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف و تمیز عالم از جاهل نمیتوانستند و هرکس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی بر طایفهٔ از جهال و سفها ظاهر شده و دراعه و قبا بر دوش افکندند و امرا و مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز کشادند و رشوتها داده منشور قضا و دیگر مناصب شرعی درست کردند و در انحطاط مرتبهٔ اعاظم علما کوشیده کار بجایی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چندگاه مردم جاهل امر و فصل قضایا فرق میپرداختند میان ایشان بمخالفت اتفاق افتاده بمعارضهٔ یکدیگر برخاستند و بمقدار منازعت نمودند که مغولان را خساست نفس و خباثت طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت بآن طایفه داشتند فاسد شده و احوال اصحاب علوم را بر آن قیاس کرده دیگر باحترام هیچیک از علما قیام ننمودند و بنهایت کار بدانجا انجامید که بعضی از عالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت و گذرانیدن گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و مفسدان محتال و مزوران بد افعال کهنه قبالها بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی میکردند و بقاضی و وزرا و غیره رشوت داده و در ثبوت مدعای خویش شرط اهتمام بجای می‌آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب بتقلید خطوط مسکات

مشکلات متقدمین قبالجات می نوشتند و تاریخ آن صد سال یا صد و پنجاه سال باز پس می بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می شدند و هر یک از مدعی و مدعی علیه بمغولی صاحب اختیاری متوسل جهة مخاصمت بین الجانبین بتطویل می انجامید و هر یک را مبلغها خرج شده آن قضیه بمقطع نمی انجامید و گاهی میان حامیان هم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می افزود و قاضی را خود در حین اشتغال بدان مهم غرض گرفتن رشوت کاری نبود بنابراین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سؤال می نمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات همایون صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده همت عالی نهمتش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور مزوران مفسد و حقیقت بطلان کاتبان مقلد برای عالم آرایش ظاهر گشته جمعی از مردم بداعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکواندیشه برگماشت تا آنچه از اهل تزویر در هر جا یابند عرضه داشته ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از تزاویر مفسدان بسر تحقیق انجامید و قبالجات در دست ایشان باطل شده دیگر کسی پیرامون دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده در آن باب چهار مثال لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** در باب تفویض منصب جلیل المراتب قضاة **دوم** در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاة مرافعه آن نپردازند **سیم** در باب اثبات ملکیه بایع قبل البیع **چهارم** در باب تأکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک از این فرامین مطاعه برین موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امرا و وزرا بخانه خود نطلبد و همه کس جهة فیصل قضایا بدار القضا روند و قاضی بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هر گاه حجتی نو نویسد قباله کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد هم در آن طاس نابود کرداند و از هر کس تلجیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده بر گاو نشانده گرد شهر برآرد و مردم را از نوشتن محضر منع کنند و محضر هیچکس را اعتبار ننمایند و اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اختیار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند مرافعه آن قضیه نپردازند دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول یا یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و بتکچیان و قضاة و علویان و دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده بمقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند و کیفیت را مسجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن گفت و گوی باشد مادران و دبیرکان و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان و امیران تومان و هزاره و صده و ده و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان نباشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره ننویسد و اگر بداند که دیگری می نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی معتمدی تعیین منصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا رهن کرده بار دیگر نفروشد یا گرو ننهد و اگر ظاهر شود که شخصی بدین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت ما مقصور بر آنست که امور جمهور رعایا بعدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و تزویر بسته گردد و چند کرت بحضور قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایای برایا بر وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه معرا بود و امعان نظر کنند و قبالجاتی که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آنرا دستور ساخته خواهد که بحمایت قوی دستی ادعاء باطل خود را به ثبوت رساند اصلا مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده را مجال تمرد ندهند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید کیفیت عرضه داشت کنند تا بروجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشان را غازان خان در منزل کشاف از حدود موصل در بیستم رجب سنه تسع و تسعین و ستمائه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط ایشان گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلجیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده

دعاوی سی ساله را مرافعه کند مستحق تهذیب و تادیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل الحکمی نشود رسم آن بود که از جمله معظمات امور که در میان عالمیان وقوع می‌یابد یکی دعوی باطل است بعلت قبالجات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه بر این وجه می‌توانده بود که بعضی از مردم بزور قباله اسناد ملکی خود را اکثر می‌سپارند و گاهی بعضی از آن قبالجات مکرر را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده دیگری را نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال می‌یابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکنند و بگواهان دروغ ملکیت خود را به ثبوت میرسانند و چون بمطلق مثل که مشهور است قاضی بد و گواه حاضر است بصحت آن قضیه حکم میکنند ما در این ولا همت عالی نهمت بر دفع امثال این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد مبایعه ملکی آید نخست بدار القضا رفته و مرافعه نموده بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد و حکام آن ملک را بمشتری بیع کرده اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این هر قباله که در این باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه را سجل ساخته مشروح بنویسد و تمسک بیع را در تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقراری کند هم بر این موجب بتقدیم رسانند و در این نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را منحصر سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یک درم حق الکتابه بستانند و اگر معامله از صد دینار زیاده بود یک دینار اجرت گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهد و هر دعوی که منقطع باید صکوک قدیمه آنرا در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیل از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده تعزیر و تشهیر کنند و هر قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب پادشاهی معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت بر تاکید احکامی که در نشانهای مذکوره اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة ممالک از کنار آب آمویه تا حد و مصر در باب تعدیل و تزکیه شهود زیاده بر معهود اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله بیسند قناعت ننمایند و در هر قضیه گواهان را تفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان بتحقیق نینجامد بر ثبوت مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب مهر کردن سجلات و قبالجات نهایت رویت بکار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شائبه بطلان و تزویر مبرا نگردانند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه اگر دو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم مناقشه شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء دار العدل ساخته کما ینبغی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت هر یک از آن دو تمسک که بظهور پیوندد بصاحبش داده قباله باطله را در طاس عدل بشویند و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را بامینی سپارند و بخصمان باز ندهند تا وقتی که شبهه و التباس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی را فروخته و پنهانی در باب وقفیت آن ملک وقفیه نوشته یا بحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده و بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن وقفیه یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته و داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاة اصلا آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت هر آنکس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان بالتمغاء همایون رسید غازان خان فرمان داد تا از آن سوادها گرفته بتمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پیدا شد و متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند

حکایت چهارم در بیان رنجهائی که از ممر زر بسود دادن واقع بود و غازان خان آن رسم را منسوخ ساخت

تا بسود خامه عنبرین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه تحقیق آورده که سبب شیوع قرض بسود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقاخان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا قورچی نزد اباقاخان آوردند و بهای آن را بر وجهی ستاندند که مرابحه تمام بحصول پیوست و آن حال را جمعی از مفلسان مشاهده کرده زر بسود قرض نمودند و مانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلخان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که اباقاخان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر سند قورچیان بدیوان برد ثمن اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان بر محل النقد براة نویسند و بسبب این حکم آنجماعت را توفیری تمام بحصول موصول شد لاجرم جمعی کثیر از ترک و تاژیک بتمشیت آن مهم پرداخته پیوسته زر بسود می‌ستدند و اسلحه ساخته نزد قورچیان میبردند و ایشان نیز از آن طایفه رشوت گرفته بموجب مدعا سند میدادند و چون آن سند بنظر دیوانیان میرسید بکیفیت توفیر آن وقوف یافته در نوشتن براة طریق اهمال مسلوک میداشتند و

سوداگران جنسی دیگر حق السکوت بدیشان میدادند تا مهم کفایت شد و آهسته آهسته این سودا و معامله بدانجا انجامید که زمرهٔ از سوداگران بعضی از بتکچیان نزد که خط مغولی می توانستند نوشت خدمتی کرده التماس مینمودند تا از زبان امراء قورچی مسندا بیلیغها بی کلی در قلم می آوردند و بتدریج در دست هر یک از مزوّران آن مقدار مسند و براة جمع شد که اگر اموال تمامی ممالک را بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشر عشیر آنچه با قبچه داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و آنجماعت هر روزه بسر دیوان رفته وجوه نابود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از ادا عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگرانرا طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما تحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که امراء قورخانه و بتکچیان را کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من می توانم که در عوض هزار دینار که براة بدست دارید دویست دینار بشما رسانم مشروط بآنکه از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آنرا مضایقه کرد صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ میباید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب و املاک تو در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا درین شهر سرائی هست گفت بلی مختصر حجرهٔ دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانهٔ من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جهات کسی را که سرائی نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا بتمام بسرکار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال و جواب و سؤال سوداگران بشرط مذکور صلح نموده خواجه وجوهی را که تمسک در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار بر مواضع مرجو الوصول برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته حصه سوداگران از جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید **حکایت دیگر** درین باب که در زمان سلطنت کیخاتو خان بود و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بودند و هر گاه که بدرگاه پادشاه می آمدند و صاحب دیوان از ایشان مال میطلبید می گفتند که اینجا چیزی میسر نمیشود مگر آنکه زر یا جنس بسود قرض کنیم و برین تقدیر با زیان کلی می افتد خواجه صدر الدین احمد بواسطهٔ اخراجات ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض باید مع مرابحه در حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و مقاطعان جنسی را که بده دینار می ارزید بسی دینار قرض میکردند و بچهل دینار بصدر جهان می دادند و نواب دیوان آن جنس را بده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهت خود بر میگرفتند و [illegible] میگفتند که از این جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه براة دار پادشاه می نشست لاجرم تمامی اموال ولایات بالایعنی مصروف گشت و اختلال بامور ملک و مال راه یافته مهم کیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صدر جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازرگانان چند هزار گوسفند جهت خاصهٔ صاحب دیوان بخرید گوسفندی به پنج دینار مقرر آنکه بعد از انقضا دو ماه از روز بیع زر جواب گوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندانرا فروخته بتاجر دهند و حال آنکه بعضی از آن تلف شده بود و باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرابحهٔ دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرگان آن وجه را ستانده بطریقه که معهود بود قبالهٔ اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب این همه فنا آنست که قرض عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنهٔ ثمان و تسعین و ستمایه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ آفریدهٔ زر بسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زر بسود دادن بسیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر محدث ننهاد **حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفر آمیز و زجر مردم از ارتکاب امور قبیحه** که در جامع رشیدی مسطور است که در اوان که غازان خان بانهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیر ایشان هر گاه بر مخالفان ظفر می یابند یا کاری از پیش می برند زبان لاف و گزاف گشاده میگویند که بواسطهٔ شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صائبه که انگیختیم این مهم تیسیر پذیرفت و اگر قضیه برعکس میشود بر زبان میگذرانند که ما بقدر مقدور لوازم سعی و اهتمام بجای آوردیم اما فرمان آلهی برین موجب نبود و بایسته بود که مغلوب و منکوب گردیم و این سخن عموم تمام پیدا کرده در اکثر امور کلیه و جزئیه دور و نزدیک و ترک و تازیک بامثال این مقال تکلم مینمودند و این معنی بر مزاج ایلخان گران

آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده واست و سخن کفر میشود میباید که هر نیکوئی که بما رسد آنرا از عنایت ایزد تعالی دانند و هر بدی که وقوع یابد آنرا نتیجهٔ افعال سیئه خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که منشاء آن عجب و کبر باشد تکلم ننماید و همه کس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجهٔ گناهان خویش دانند و منشیان آستان ایلخانی درین باب یرلیغها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند و هم دران اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریدهٔ را که در شوارع و اسواق مست یابند گرفته برهنه سازند و در میان بازار بر درختی بندند تا هر کس بر وی عبور نماید زبان ملامت و سرزنش بر گشاید و بواسطهٔ صدور این فرمان طوایف خلایق که از وهم عربدهٔ مشغولان مست مجال تردد نداشتند در مهد امنیت آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد شد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند و هم دران ایام آن خسرو پرویز احتشام فرمان داد که هیچ منکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اگر میان زن و شوهر طریقهٔ محبت و موافقت مرعی باشد هیچ کس ایشانرا از یکدیگر جدا نتواند کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس در گرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد و ناکح را از آن مضرت متصور نیست و اگر بین الجانبین اتفاق و اتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زر زن را طلاق نتواند داد و این معنی بخشم و غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بود و هر دو در محنت اوقات گذرانند اما چون کابین اندک باشد و بگفتن لفظ طلاق مرافقت بمفارقت انجامد هر یک از زن و شوهر از جنگ و عربده نجات یابند و جفت خویش جفتی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه من الصلوة اتمها وانما مهر اندکی می بوده چنانچه در کتب مشهور مسطور است و مذکور والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور و هم دران اوان فرمان آن پادشاه عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در خرابات ننشانند و جمیع اصناف خلایق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب و لازم دانند

حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین عدل و انصاف

اشراف مورخین باقلام بلاغت آئین بر اوراق روزگار و دفاتر لیل و نهار نگاشته اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال و جهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان داد و ستد هر بلده را در قبضهٔ اختیار حاکمی می نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بر وی مجری داشته جهة تحصیل تتمهٔ وجوه ایلچیان و براة داران متعاقب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و حاکم در اول سال مال و جهات دستوری را از رعیت مستخلص میگردانید و آنرا نتیجه ساخته هر گاه ایلچی یا براة داری بدانجا میرسید گاهی ببهانهٔ ضیافت ایلچی و احیانا بعلت قلة و علوفهٔ برات دار مبلغهای کلی توجیه میکرد و بعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود میبرد و بدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی و عجزه و ضعفا در دست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان درگذشتی و در اکثر احوال براة داران بحصول مقصود بازگشته براة بدیوان آوردندی و عوض طلب نمودندی و دیوانیان گفتندی که مال در ولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براة شمارا نداده اند و کرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشتندی که وجه ایشانرا بزودی وصول دهند و عذر نگویند و باین بهانه حاکم کرة بعد اخری مبلغی توجیه کردی و هر براة داری بیچاره را در تعذیب کشیده بنهایت تشدد بجای آوردی و بنابر آنکه حکام و وزرا و اصحاب دیوان اهل برا پیوسته بخدمات لایقه و تبرکات رایقه ممنون میساختند اگر مظلومی بدر رفته دادخواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنابرین جهات ویرانی ولایات در حد کمال یافته بود و شرار آتش ظلم و بیداد بهر شهر و کشور تافته و رعایای بیچاره از کثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم و اصحاب علوفه کمال از وصول ادرار و سیورغال محروم چون در اوایل سال مستحق نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتی که چندین برات دار دیوان در ولایت اند انشاء الله تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آنکه چند گاه آن فقیر بحال تباه اوقات گذرانیدی بار دیگر طلب حق خود نمودی زیرا حاکم براة بر بقایا رعایا نوشتی و بنابر آنکه تا آنزمان اضعاف مضاعفه مال و جهات دستوری نقد و جنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نگشتی لاجرم اکثر ولایات از حلیهٔ عمارت و زراعت عاری و عاطل شده مردم جلاء وطن اختیار نمودند و بعضی که بسبب عجز و ضعف در مولد و منشأ ماندند در بام سرایها راه آورده و در نقبها بسر میبردند و هرگاه محصل بقریه یا محله رفتی بوزیرا که صاحب وقوف بودی دلیل گرفتی و براهنمونی او درویشانرا از سردابها و خرابها بیرون کشیده تعذیب نمودی و اگر از جنس مردان کسی نیافتی زنانرا بدست آوردی و دیده بانی تعیین کرده بودند که هرگاه کسی پیدا میشد ایشانرا خبردار میساخت تا پناه بچاهها و کاریزها میبردند نقلست که در سنه احدی و تسعین و ستمائه که حاجی خواجه ولد عمرشاه سمرقندی حاکم و مستأجر یزد بود صاحب ملکی بفیروزآباد که از مضافات قصبات آن ولایتست رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجا چیزی از مال الغایه خود توان ستد و مدت سه

[illegible]

و مدت سه شبانه روز هر چند سعی نمود هیچ آفریده ندید مگر محصلی را که در میان ده نشسته درشت بانی و دو رعیت را چوب میزد و قولقه میطلبید و یک حبه حصول موصول نمیکرد. بالقصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و حیات خافقین را طراوت و نضارت بخشید آن پادشاه عالیجاه متوجه تدارک اختلال احوال رعایا و دفع ظلم و تعدی ایشان شده فرمان فرمود که وزرا هیچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و دست حکام را از داد و ستد کوتاه ساخته عمال احتیاج انکار را در تقبله قسط از ایشان ننهند. آنگاه وزرا اعظام بر حسب یرلیغ مطاع بهر مملکتی از ممالک محروسه نویسنده با دست قلم ارسال داشتند که تمامی قری و مزروعات آن ملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نمایند و واجبی هر یک را علاحده بر سبیل عدالت قرار دهند و املاک اینجو و اوقاف را بنام متصرفان مثبت سازند تا معلوم شود که هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام اینجو و کدام موقوف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقف را یا ملکیت تصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هرگاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون بر موجب دفتری که مشخص گشته و قانون مال جهات هر ولایت مقرر شد بمقتضای فرمان غازانی جهت داد و ستد هر ملکی نویسنده تعیین نمودند که در آن ده باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کسی در دفتر مثبت باشد مفصلاً در وجه ارباب حوالات براة نویسد و بر ظهر آن نشان نوشته آلتون تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا رعایا واجبی خود را مع وجه حق الخزانه بدو قسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصه براة داران را وصول داده تتمه را بخزانه عامره رساند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که حکام و باسقاقان و بتکچیان ایشان اصلا بر رعایا براة ننویسند و اگر بخلاف حکم قلم برکاغذ نهند حاکمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده نویسنده را دست برند و بعد از این حکم یکچندگاه داروغه رود آور از عمال همدان پروانه داد تا ایلچی برای بر ولایت نوشت و کیفیت این حال بعرض رسید ایلچی متوجه همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید داروغه و بتکچی بر وصول ایلچی اطلاع یافته بگریختند پس از سال حاکم در زاویه که مختفی بود از عالم انتقال نمود و اما نویسنده در نهاوند گرفتار گشته مقطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یک دینار و یک من بار بر رعیتی حواله نماید و جهت علف و علوفه و ساوری دست توجیه برآورده ابواب تخصیص بگشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون در گذشت و معموری ولایات سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه بتمام واصل گشت رای صواب نمای غازانخان چنان اقتضا کرد که آن قاعده پسندیده را بوجهی مؤکد گرداند که بسبب تبدل زمان و تغیر دوران و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند پیمود و بدستور سوابق ایام ابواب توجیه و تخصیص بر روی رعایا نتواند گشود بنابران فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت که از تمامت ولایات دفاتر قانون مذکور را بکتابخانه که در تبریز بنا کرده بود جمع سازند و بمعتمدان سپرده ایشان را از اوقاف بقعه مذکوره وظیفه دهند تا در محافظت آن بتقصیر راضی نگردند و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تخته پاره یا سنگی یا صفحه که از معدنیات باشد مرتسم و منقش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و بطبعیت مؤکد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهور و اعوام هیچکس از فرق انام تغییر و تبدیل بآن قانون راه ندهد و هرگاه که آن صفحه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده از محافظان کتب نقل بستانند و درین باب یرلیغ مطاع موشح بالتون تمغا صدور یافته سواد آن را باطراف ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان باید که بمقتضای قانون و آلتون تمغا دفتر واجبی که مقرر شده بی زیاده و نقصان بحضور سادات و قضات و ائمه عدول آن را بر نسخها به رعایای هر قریه و مزرعه دهند و ایشان را الزام نمایند که در عرض سه بیست روز آن نسخه را بر لوح نقش کرده در موضعی معین مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی و پایدار باشد و از صفت تغییر و تبدیل محروس و مصون ماند و هر کس را از وجوه العین و اجناس بر حسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معین گردد ادا نماید و همچنین ماخوذات تمغا را نیز بر تخته مرتسم گردانند و باید که هرگاه محصلی بشهری یا قصبه بتحصیل آید جهت او خیمه در میان آن موضع نصب کنند و رعایا از روز اول تا آخر میعاد هر روز آنچه نقد شود با خرج و خزانه داری بوی رسانند و او را بعد از آن باسم علوفه و قولقه چیزی ندهند و نگذارند که نوکران خود را به محصلی بهیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده و رعایا طریق اهمال و تغافل مسلوک داشته میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل ایشان را گرفته جریمه ستاند و هر کس را که بتقصیر متهم باشد بمقتضا چوب زند میعاد وجوه العین و اجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده میشود مقرر بود میعاد وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا بهر موضع آن نوع بر وجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب گویند قبچور و متوجهات رعایای دهنشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرانشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند

ماخوذات تقتضا بنوعی که مناسب هر ولایتی بر طرز علمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعی استوار کرده اند تا بر آن موجب بقسط وصول دهند بزیاده و نقصان
خلاف ننمایند حرف اول از جمله موجهات یکساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند حرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز
نصفی دیگر جواب گویند خراج تونالی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج و وجوه العینی که مقرر بوده که
بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند [illegible] و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری
شتوی و صیفی و از بعضی مواضع که صیفی نباشد بموجب دفعه ولایت گرمسیرات از شتوی و صیفی شتویه از گندم و غیره آنچه مقرری هر موضعی باشد بیرون از [illegible]
بچهارپای خود نقل انبار کنند که در آنجا معین شده بقابض تسلیم نمایند و غایة مهلة آن هشت روزست صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از [illegible]
مقرر شده بچهارپای خود نقل انبار کنند که در آنجا معین گشته و بقابض رسانند و غایت مهلة آن چهل روزست دفعه سردسیرهای صیفی و آنچه صیفی نباشد
باشد شتویه بموجب قانون مقرر تمام و کمال بچهارپای خود نقل انبار کنند که در آنجا معین است در مدت بیست روز صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از
موضوعات تمام و کمال نقل کنند بانباری که در آنجا معین است و غایت مهلة آن هشت روزست **حکایت هفتم در کیفیت آمد شد**
ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان در زمان چنگیزخانیان جهة سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آمد شد
ایلچیان باطراف و اکناف بلدان بسیار وقوع مییافته و تا غایت خواتین و شاهزادگان و امرا و تومان و هزاره و صده و بتکچیان ممالک و قوشچیان و پارسچیان
و قورچیان جهة جزوی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هر کس که در شهری با شخصی خصومتی داشت و حاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع
بدرگاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان توسل جسته آن ولایت میبرد تا خصمش را کفایت میکرد و با آنکه در هر یامخانه قرب پانصد سر اسپ می بستند گاهی کثرت
اینطایفه بجائی میرسید که آن الاغان بسواری ایشان وفا نمی نمود لاجرم هر ایلچی که در اثنا راه بکسی میرسید یا بکاروانی بازخوردی الاغ گرفته سوار شدی
و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا و بیابان اسپان سادات و قضاة و علما را که متوجه اردو بودندی بگرفتندی و آن زمره واجب التعظیم در مواضع مخوف پیاده
و تنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طایفه از راه زنان خود را بصورت ایلچیان بمسافران نموده الاغان ایشان را بارخوت میگرفتند و بهر طرف میدوانیدند
میبردند و گاهی ایلچیان حقیقی نیز بمجرد گرفتن الاغان قانع نمیشدند و بهر قریه و حیلخانه که میرسیدند باضعاف آنچه علفه دستوری ایشان میشد از مردم علوفه میستاندند
و قولچیان ایشان جامه و عمامه بیچارگان میبردند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم او در ولایت زودتر کفایت میشد آن زمره
بسیار جمعی کثیر از رنود و اوباش با خود میبردند بحیثیتی که بعضی از ایلچیان که ایلچیان و نوکران او را نمی شناختند و بمصلحت جزوی مهمی بجائی میرفت دویست سیصد
سوار همراه داشت و مصارف آن طایفه را قرب هزار سوار لازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدویست تن ایلچی
جهة علوفه ایلچیان مینهادند و حاکم مملکت بمهمی دیگر که در سرانجام آن قدغن بیشترست نمیرسید هر یک از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورتست و بدین سبب
میان ایشان نیران نزاع ملتهب گشته هر کس غالب می آمد دار و گیر را از پیش میبرد و دیگران نجات میدادند و اکثر ایلچیان بی آنکه کار ایشان سامان یابد باز میگشتند
و بدین جهة اختلال در امور ملک و مال پدید می آمد و بزرگترین ضررها که از جهة ایلچیان بمردم میرسید آن بود که در میان ولایات ایشان را در خانهای مزارعان
و محترفان فرود می آوردند و آن مخذولان با مسلمانان هر چه در آن خانها مییافتند از فروش و اوانی و خوردنی و پوشیدنی ملک خود تصور کرده تصرف مینمودند
و گاهی دست بزن و فرزند مستضعفان دراز کرده ابواب فسق و فساد میگشودند نقلست که نوبتی پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته بزبان عجز
و نیاز گفت که ای امرا و وزرا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من کدبانوان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و دو
دختران نیز هستند و چند گاه شد که جماعتی از ایلچیان خوبصورت در خانه من فرود آمده اند و آن نسوان را می بینند و مرا غیرت میشود که پیوسته در خانه
بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بلیه واقعست اگر چند سال دیگر حال برین منوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیدا شود و
بدانید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی در نیشابور بهمین دستور اتراک بیباک در سرایهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی طمع در نوعروس صاحب خانه کرده
او را گفت برو و اسپ مرا آب ده آن مرد چون بغرض آن مفسد مطلع بود با آن سخن التفات ننمود و ترک بایذاء او مشغول گشته آخر الامر نوعروس جمیله که از [illegible]
در پرده داشت افسار اسپ را گرفته بکنار آب برد و در آنحین سلطان بدانجا رسیده و آن صورت دیده از آنصورت پرسید که سبب چیست که تو بدین جمال و لطف

ولفریب و لباسها پر زینت و زیب اسپ باب آورده جواب داد که ظلم و بیداد و تو پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود که من بعد هیچکس از لشکریان در خانه شهریان نزول ننماید اکنون شما نیز اقتدا بآن پادشاه عادل نمایید و بغور بیچارگان رسید آن پیر فقیر هر چند از این نوع سخنان بر زبان آورد هیچکس جوابش نداد و تا زمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر نیفتاد القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع مذکوره اطلاع یافت عنان توسن همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهة ایلچیان خاصه ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد شد نمایند در شوارع بزرگ در سه فرسنگ یامخانه بنا نهند و در هر یامی پانزده سر اسپ فربه نگاه دارند و هر ایلچی که نشانی موشح بآلتون تمغا داشته باشد از آن یامخانها الاغ دهند والا فلا و یامخانها را بعهده یکی از اعاظم امرا کرده وجه اخراجات آن مواضع معهوده تعیین فرمود و چون ضرورت بود که امراء سرحد با اعلام احوال ملکت و مال ایلچی از آن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوئینان را چند کاغذ سفید موشح بآلتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان الاغ نویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته مهر کنند و بیامچی سپارند تا او بر اسپ یام نشسته بیامخانه دیگر برد و از آنجا یامچی دیگر تاخته بیامخانه دیگر آورد تا آن مکتوب بپای تخت رسد و چون این حکم بعمل درآمد بتجربه معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی شصت فرسنگ مسافت میتازند و اخباری که در وصول آن تعجیل بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان به تبریز میرسید و اگر ایلچی خود متوجه میشد در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمی‌توانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعضی اخبار را ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسنگ راه میرفتند و چون یامخانها خاصه ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت غازان خان بابطال تمامی یامهای تومان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانه عامره فرود آمد و بهمدران اوان یرلیغ واجب الاذعان نافذ گشت که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را علفه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را محبوس گردانند بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزانه عامره علوفه دهند تا در دیه ده مزاحم رعایا نشوند و چیزی نطلبند و بهمدران ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهر ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر مایحتاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ ایلچی در خانه رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا نگشاید و بواسطه نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و فراغت آرمیدند و بیشتر از پیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند

حکایت هشتم در دفع شر دزدان مفسد و تتقاولان بیهوده

پیش از آنکه همای دولت غازان خان جناح امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد بسیاری از اشرار سر بدزدی و قطع طریق برآورده بودند و در شوارع خود را بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را میبردند و جمعی از آن طایفه در میان روستائیان و صحرانشینان دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را بر چگونگی حال سوداگران اطلاع میدادند و زمره تتقاولان در راه با ایشان طرح محبت و اتحاد افکنده بودند بنابر آن چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه عادت داشتند بهانه راهداری از آن بیچارگان میگرفتند بعد از آنکه گفتند دزد و حرامی همراه شماست یا آنکه راه مخوفست از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه گشته بکمین گاه می‌آمدند و هیچ کاروانی از راه زنی نقد مخلص نمی‌یافت که از تتقاول زیرا که قطاع الطریق گاهی بکاروانی باز میخورد و تتقاول در هر معبری در جنب موضع مردم را گرفته بهر بهانه مال ایشان میبرد و چون غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت بکلی همت متوجه امنیت طرق گشته نخست حکم فرمود که هنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان بطریق انهزام پیش نگیرد و همگنان در دفع دزدان متفق بوده هر کس مخالفت نماید از عهده تاوان و مال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هر قریه و قصبه و منزلی که بموضع راه زدن نزدیکتر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند و دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی از خیل ترکان با دزدی طریق محبت مسلوک میدارد در حال او را بسیاست رسانند آنگاه امیر تقی را که از نوکران امیر ابو بوده بدفع شر آن طایفه مأمور فرمود و در آن باب غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق را بتیغ سیاست بگذرانید و زمره را دوشاخه بر گردن بدرگاه پادشاه آورده محبوس گردانید بعد از آن خان عالی مکان یرلیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راهداران امین بنشینند و از هر چهارپا و از گوسفند که رخت تجارت بار داشته باشد نیم آقچه گیرند و از هر دو نفر شتر نیم آقچه و از چهارپایان مثالی و آنچه ماکول و غله بار داشته باشند اصلا چیزی

نشانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد هر راهدار که با آن نزدیکتر بود دزد را پیدا کند و اگر نه از عهده مال بیرون آید و جمیع راهداران را با امیر بورالغی ولد منقوبلک که در زمان ارغون خان سرور تتقاولان بود سپرد و او را در باب تمشیت آن مهم تاکیدی تمام کرده فرمود که شوارع را بمردم معتبر سپارد و بر سر راهها میلها از سنگ و گچ بسازند و لوحی که عدد راهداران و آنکه از هر چهارپای چه چیز گیرند بران مثبت باشد در آن میل مستحکم کنند تا هر گاه کاروانی بدانجا رسند و بر مضمون آن اطلاع یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براهداران ندهد و امیر بورالغی حسب الحکم بتقدیم رسانیده مسافران از قطع طریق و جور تتقاول فراغت یافتند و آغاز آمد شد نموده جهت تجارت بهر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند **حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در بوته خوف و بیم** در روزگار قدیم هر یک از حکام روم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیاربکر و گرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابران ارغون خان در ایام فرمانفرمائی خود یرلیغ فرمود که در تمامی ممالک باید عیار نقره ده نه باشد و گیخاتو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بران مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبود و از زر و هم از هر ده دینار بیش از دو دینار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایض الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش و بینش مانند طلای تمام عیار مینمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون ارتسامش مزین و محلی شد صیرفی طبع نقاد به سرانجام آن مهم گماشته سکه وضع فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه با آن سکه که کلمه توحید در آن منقوش بود زر زنند و هر زری که آن سکه نداشته باشد رایج ندانند و اصلا تنگجات طلا و نقره مغشوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقره خالص مضروب و مسکوک را یکدرم خرج کنند و تنگجات جمیع ولایات را شکسته و بخلاص برده تمام عیار ساختند و بهمان وزن و سکه موزون و مسکوک گردانند چون بفرمان آن مظهر امن و امان در ولایت روم و اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان و گرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت و از بیم سیاست و فرط مهابتش ضرابان و قلابان را مجال آن نماند که طلا و نقره مغشوش را سکه زنند فرقه برایا خصوصا تجار بغایت مرفه الحال شدند و بفراغبال آغاز سوداگری و معامله نمودند و بعد از آن ایام غازان خان فرمان داد تا از طلا مهری تنگجات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه آن تنگجات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام و نام آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و هر یک از آن که بدست مفلسی می افتاد چندی کار بفراغت مینمود **حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان و تعیین سنجات ولایات بر یک میزان** قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنگ زر و بار و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در تسعیرات بوقوع می پیوست و هر کس را از مردم روستا غله بتغییری میبایست داد چون بکیل و پیمانه برده بودی البته هر صد من بهفتاد من یا شصت من بودی اما مردم قوی دست آنچه ایشان را بایستی گرفت بضرب چوب در هر صد من سی چهل من زیاده می ستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان برادران و مزارعان خصومت و منازعت وقوع مییافت و چون کیفیت حال بر آن خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب یرلیغ مطاع بنفاذ رسانید و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل الفحوای آن یرلیغ این بود که درین اوقات که نواب پایه سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و اردو بازارها هر کس جهت مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینمایند و بدان سبب درویشان نقصان مییابند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگ زر و نقره و بار و کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بران نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بقوانینی که تفصیل مییابد عمل نمایند اول بدانند که استاد فخرالدین و بهاء الدین خراسانی را تعیین نمودیم که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه امینی از هر بلده بحضور محتسب سنجات را با آن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشارالیهما برند تا مهر بران زنند و هیچکس دیگر بآن مهم نپردازند و هر آفریده که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمدین مومی الیهما سنگ سازد و سکه بران نهد مجرم و کشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که هر کس سنگ مسکوک دهند نام او را در دفتر نویسند تا دیگری سنگ نتواند ساخت و در هر ماه یکنوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد کیفیت ظاهر گردد و بسیاست رسید

رسد دیگر فرمان دادیم که وزن سنگ بار در هر موضع که هست از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان دستور مقرر دارند لیکن باید که تمامت آن سنجات را بشکل معین از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان نشان الیهما سکه بران نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من تا یکدرم پانزده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یکمن نیم من چهاریکی نیم چهاریکی ده درم پنجدرم دو درم یکدرم دیگر حکم شد که جهت بارهای گران کپان که آنرا میزان خوانند بسنجند تمغاچیان بلاد قپان نصب نمایند و بار بدان کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک محروسه کیلها مساوی سازند بر وجهی که دو من تبریز که دویست و شصت درم است در کیله گنجد و ده کیل از آن خروار باشد و بغیر از این کیل هیچ پیمانه در اصطلاح درمیان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود و باقلا و کنجد و جاورس و غیره با تفاوت ظاهر است باید که جهت هر یک از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته باشند در آن گنجد و بر چهار جانب کیله بهر ثبت کنند که کیله فلان دانه مقرر ساختیم که بهمان معتمدان بوثوق نواب دار القضاء و محتسب احتیاط کیلها نموده آنها را نشان کنند و در شهرها چوب آن علامات را منظور دارند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان یابند او را شکنجه سیاست نمایند تا دست برند جریمه ستانند دیگر باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که در پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته باشد با نیمی بسنجد و باید که خیک شیره که جهت آش آرند ساوری او ده پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای حلوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من دیگر باید که تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مکرر کرده ایم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه در هر دو سر جمیع چوب گزها نمودار استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید والسلام علی من اتبع الهدی **حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت در مزارع و اقتضای تحصیل سعادت جاوید بحصول رسانیدن** چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بردوام در ایام استیلاء مغولان بسیاری از قری و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون بهارستان جنان نضر و ریان مینمود و در دور آن پادشاه عالی مکان ضمیر آفتاب تاثیر متوجه معموری خرابات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ بنام امرای الوس و تمغاچیان صادر فرمود مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان با او چگونه معامله کنند و آن حکم چنین بود و از این معنی که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهری جاری متصل باراضی بایره باشد و بی ارتکاب مشقتی آب بزراعت رسد مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سیم مال خود را بموجب راستی جواب گوید نوع دوم آنکه مزارعی را که آن مجلّه خرجی باید کرد تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر آنکه کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بدستور نوع اول در سال نخست از مال و جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدستور سایر رعایا مال جواب گوید نوع سیم آنکه بواسطه حفر نهر یا بیرون آوردن آب کاریز مزارع را زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد بدستور دو نوع مذکور سال اول یکدینار و یکمن بار بدیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانگ بوصول رسانند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید و نصفی دیگر را در وجه حق الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه هرچند دیوانی باشد و در املکیت آن مزارع مقرر دارند چنانچه اگر خواهد آنرا بفروشد کسی منع ننماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایره آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آباد گشت و خلایق در رفاهیت افتاده خصب و سعت معیشت از حد در گذشت و بعد از آن بمسامع نواب غازان خان رسید که مزروعات خاصه ایلخانی که در ولایات بوده اکثر روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست اندازی عوامل و بذر پادشاهی را تلف کرده اند بنا بران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا از جهت هر ولایتی مبلغی معین در وجه بهای عوامل و بذر زراعت خاصه سلطانی مجری دارند و سال بسال بوقت ادراک محصول حاصل آنرا از حاکم آن ولایت طلب دارند تا او ضرورة در باب زراعت مواضع اینجو اهتمام نماید و چون بر این موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام ببهانه آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول محصول میخواستند که بذر غازانی را بوی جواب نگویند و این عذر بسمع قبول راه نیافت املاک آن جماعت در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن حکام ولات و ولایات در باب آبادانی مزروعات اینجو طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقدار کلی از آن محصول موصول گردانیدندی

تجمل نیکنامی گذاشتند **حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن ایلچیان و خربندگان از آزار کاسبان و زنان**
در جامع التواریخ رشیدی بنظر در آمده که غازان خان ملاحظه حال رعایا و زیردستان بمرتبه مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر میشد که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان
از رعیتی چیزی گرفته فی الحال مقرر نمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثنای شکار یا اسفار بقریه میرسید مقرر نمود تا گوسفند
و مرغ و سایر مایحتاج را بتسعیر وقت از مردم آنجا میخریدند و بهای آن اشیا را نقدا ادا کرده زیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثنای آن اوقات
بعرض رسید که جمعی کثیر از ایلچیان و استربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر متمولان
میگیرند و بلطف یا عنف میگویند که امروز جهة خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در ادای آن اندک اهمال مینماید او را [illegible] میسازند
و بسیار بسیار چنان واقع میشود که یک کس در یکروز به سه چهار طایفه از آن جماعت دوچار میخورد و هر کرت مبلغی فرو دهی آورد یا بی عرض میشود و همچنین از مردم
بیباک در ایام عید و نوروز بدر خانه بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را با ایشان ننماید انواع اهانت کشیده ضرورة آنچه میخواهند
و الا هر چه در خانه او بیابند برگرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر برده متاع خود را طلب مینماید او را المقدار ایذا میرسانند که قابل تشریح نیست
و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده گدائی ننماید و کمین با جماعت ایلچیان و ساربانان
و استربانان ندهد و هر کس ازین طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده دست از اضرار خلایق باز کشیدند و دیگر
از آن جمع منتشر متفرق و پریشانی ندیدند **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت
آن پادشاه عالیجاه عموم لشکر مغول را مرسوم و جامکی و تغار مقرر نبود و بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان می ستاندند و چون سریر جهانبانی بفر
وجود غازانی زیب و زینت پذیرفت جهة لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرموده بتدریج هر سال چیزی بر آن می افزود و بنا بر آنکه برات
غله را بر ولایات می نوشتند بواسطه سرانجام علوفه عملهٔ رعایا تشویش بسیار میرسید و گاهی براة راجع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی
بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را ضبط کرده بتنخواه سپارند تا هرگاه که برات بآنجا
رسد آنچه او را باید گرفت بی مزاحمت رعیت بستانند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمائه فرمود که این مقدار تغار که جهة سپاه ظفر شعار مقرر فرموده ایم
از هر ده نفر زیاده نمیرسد و مناسب چنانست که انعام ما عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بیورش از افلاس و عدم یراق
شکایت نتواند کرد آنگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مندرج
گردانید ملخص مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش ازین پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میدادند و اکثر ایشان از
مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشتند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام دادیم
و مقرر فرمودیم که از کنار آب آمویه تا حدود مصر از قری و مزارع هرچه بیورت هر کدام از هزاره چریک مغول نزدیک باشد باسم اقطاع بر ایشان مسلم داشته
تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجبست که مشروح میگردد اول آنکه از آن موضع آنچه بانجو و دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه
از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و اجرة آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید
که لشکریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از آن عمال و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوانی
بایر باشد داخل یورت هر یک از هزاره ها شده باشد اگر از آن گوچ خود صالح زراعت ساخته باشند ملکی یا متولی پیدا شد حقیت خود را بملکیت یا وقفیت ثابت
سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان
مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعه قدیمه خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایای مواضع دیگر را از خود راه ندهند و حمایت
نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باز گردانند و مال و جهات دیوانی را براستی
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک مضبوطه
در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا دخل ننمایند و زراعت نکنند و از مقدار علفخواری که چراگاه اغنام و عوامل مواشی مردم آن مواضع

گردانیده مزروع سازند و مجموع ارتفاعات آن را جهة خاصه خود تصرف نمایند دیگر آنکه زمینی را که چریک صالح زراعت

آن مواضع را اولی باشد باز گذارند دیگر باید که از هر ناحیتی که باقطاع مقرّر شده جماعتی از اهل حضرت باتفاق بیتکچی که بتعیین یافته آن اقطاع را بقرعه در میان صدها هزاره تقسیم نمایند و آن بیتکچی حصهٔ هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره مفروز ساخته نام بنام بر دفتر نویسند و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری با میر هزاره سپارند و دفاتر صدها را با امراء صده دهند بعد از آن بیتکچی عارض هر سال کیفیت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یابد و هر کس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذ گردد دیگر باید که چون این اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم نفروشند و نبخشند و باندا قودانی و اقاینی تکلف نکنند و الا مجرم و کشتنی خواهند بود دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نبود در میان صده هر کس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگرگون کند امراء هزاره و صده او را گناهکار دانند اقطاع او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال دفتر را بعرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم هر یک آنچه در دفتر قانون قرار یافته چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض علاحده مقرر شده باید که در اقطاع هر یک تصرف نکنند و براة ننویسند و هر یک نیز باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که لشکر تواچیان سپاه ساز یاده کرده در خانه واری یک و نفر بفزایند و مجموع آن طایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات باز داشت و لشکریان تازیک را نیز جامگی و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه کیفیت عرض کرده یراق آن جماعت را ملاحظه نمایند نقلست که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطهٔ منازعت و مخالفتی که در میان الوس جوچی خان و جغتای و اوکدای واقع است بهر وقت چریکهای یکدیگر را غارتیده عیال و اطفال را اسیر میگیرند و بتجار و مردم تازیک میفروشند عرق غیرت و عصبیتش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین گاه چنگیز خان را کوچ داده در پیش تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که بمعرض بیع در آورند جهت خاصهٔ ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر زرخرید بتعیین یافته امارت آن تومان بپولاد چینگسانک مفوض گشت

حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب

قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جیباچی را علوفه تعیین کرده بودند که جهت خاصهٔ ایلخانی اسلحه ترتیب نمایند و آن جماعت احیاناً بواسطه عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلت اهتمام امراء قورخانه در سرانجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه نمیرسانیدند و نوبتی که از سلاطین چنگیزی تحقیق احوال آن جماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی کلی در وجه علوفهٔ ایشان بر متصرفان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبّل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنابر آن جمعی از بیتکچیان مؤدّیات را بقتل رسانیده و امراء قورچی را نیز مخاطب و معاتب گردانید مع ذلک فایده بر آن ترتّب نپذیرفت و اسلحه که مقرّر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن زمان که غازان خان همّت بر ضبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که هیچیک از زمرهٔ مذکوره را جامگی و علوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جیباچی و غیرهم هر سال صد دست سلاح جهت خاصه و سایر بقورخانه آورده بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از آن جماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحهٔ مقرر از ایشان بوصول رسانند و یافتچه از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهند و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهة تحصیل آن براة دار بولایت رود و موجب تفرقهٔ رعیت شود و باین تدبیر در سالی ده هزار مرده سلاح مکمل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرده حصول نمی یافت حال آنکه در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقاً در وجه علوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهای آن ده هزار مرده سلاح مصروف گشت لاجرم آن قاعده سمت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تضایق پذیرفت حکایت پانزدهم

در ازالت مهم قوشچیان و پارسچیان و صید شدن مرغ دل خلایق بسبب دفع و ابرام مضرت ایشان در زمان اکثر سلاطین چنگیزخانی جانورداران بسیار متفرق بودند که هر یک در موضعی معین ساکن شده جانور گیرند و با امرا قوشچی سپارند و جهة هر یک از آن طایفه در ولایات مبلغی باسم علفه و علوفه و جایگاه و طعمهٔ جانور تعیین کرده بودند و ایشان هر ساله فوجه را مع ده یازده قوللقه از نقد و جو تحصیل نموده و اندک جانوری بدست آورده متوجه درگاه شده در اثنای راه بهر شهر و قریه که میرسیدند الاغان مردم جهة سواری و برنول میگرفتند و مبلغهای کلی بعلوفه و طعمهٔ جانور جی ستاندندی و چون آن طایفه را استیلاء تمام بود هر مفلوکی گرسنه که از سر انجام وجه معاش ناچار شدی بهر حیله که متیسر گشتی جانوری بدست آوردی و نزد ایلچیان برده یرلیغ ستاندی که در سلک جانورداران منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد بنابر آن عدد آن جماعت بغایت کثرت انجامیده بود و هر ظلم و زیادتی که از ایشان نسبت بطوایف انسان وقوع مییافت هیچکس بازخواست نمی‌نمود و بسیاری از مردم اوباش و فتان بحمایت جانورداران بندگان خدای ظلم و تعدی میکردند و اگر کسی بسهو از نواحی قرق جانور میگذشت از وی اسپ و جامه و زر گرفته انواع حیف و جور بجای می آوردند و با وجود این همه استیلا که آن جماعت را داده بودند هر سال چند جانور معدود بنظر امرا قوش میرسانیدند و پی چند از تیجوغه و بحیثه و جلسه بر میان زده بهر نوع میخواستند میراندند و حکم یوزبانان نیز همین صورت داشت و هیچ آفریده نقش منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نمیتوانست نگاشت تا آنکه غازان خان برای پیر و بخت جوان در آن باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در سرکار سلطنت سالی هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز کافی است و اشارت کرد تا امرا قوش و پارس اسامی کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشند مفصل کنند و حکم شد که بعدد جماعتی که نام ایشان را مفصل نویسند بتحکیس گرفتن جانور و یوز قیام نماید و مقرر کرد که جهة علوفه و علفه و طعمهٔ جانوران و خرج الاغ جانورداران و یوزبانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب یرلیغ بالتون تمغا موشح گشت و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان بهیچ علت و شلتاق چیزی از رعیت نگیرند و مزاحم و متعرض الاغان مردم نشوند و باین تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر از مضرت آن جماعت خلاص یافته حسب المقرر هر سال هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز وصول یافت و آنچه سابقاً در وجه علوفات جانوران جاری میشد بنصف رسید والتأیید من الله الحمید المجید

حکایت شانزدهم در ضبط سرکار غانات و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات قبل از نضارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان ایلخانی بتحویل غانچیان میبود و هیچکس هرگز بافراغ محاسبه و طلب نتاج با ایشان گفت و شنود نمی‌نمود و چون غازان خان بر سریر سروری نشسته بتفحص حال آن جماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا بنتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جواب دادند که امسال هر یا بوت موجب اتلاف اغنام و مواشی بود غازان خان فرمود که تفحص نمایید که غانچیان را شتر و گوسفند خاصه هست یا نی و بعد از تقدیم لوازم تفتیش بتحقیق انجامید که هر یک از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم ایلخان بر زبان راند که بچه جهت برودت بوت در جمال اغنام ایلخانی تاثیر نموده و مواشی خاصهٔ شما را سالم گذاشته آن جماعت بگناه معترف شده غازان خان غانات را از ایشان باز گرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هر سال از نتاج چند راس بر اصل افزایند و خطوط قبول از آن طایفه ستانده ایشان را از تکالیف دیوانی برکنار گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آنمقدار شتر و گوسفند در مواشی ایلخانی افزود که قبل از آن هیچ یک از چنگیزخانیان را عشر آن میسر نبود

حکایت هفدهم در بیان قوانین پایزه و احکام و در ابطال فرامین مکرر خاص و عام در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نامضبوط بود و هر کس مهمی داشت بیکی از امرا و وزرا التجا کرده حسب المدعا ایشان درست مینمود بنابر آن در آن اوان طوایف انسان خصوصاً امرا و اعیان یرلیغهای نقیض یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزها مکرر بدست آورده بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل مینگاشتند و چون نشان عالیشان انا جعلناک خلیفة بنام نامی غازان خان امضا یافت فرمان فرمود که هیچ یک از امرا و وزرا و مقربان پایهٔ سریر اعلی در مجلس شراب از مهمات ملکی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرسانند و هرگاه حکمی در باب مهمی صادر گردد یرلیغ مطابق آن حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد فلان نشانست که در فلان روز عرضه داشت شده بود تا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل کرده و غازان کلید صندوقچه را که تمغا بزرگ در آنجا بود بخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هرگاه چند یرلیغ مجتمع میگشت کلید را به بتکچیان معتمد میسپرد تا تمغا بیرون آورده بر نشان زنند و بازسپارند و آن پادشاه عالیجاه چهار کس از نوکران بزرگ برگزیده هر یک را قراتمغای عنایت کرده بود که

کرده بود که بر پشت نشانها نهند تا معلوم باشد که فلان نشان بی وقوف ما نفاذ یافته و ایضاً غازان خان نویسندگان معتبر نصب فرموده بود که هر نشانی که بالتماس رسد سواد آنرا لفظاً بلفظ بدفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام بیتکچیان حتمی شده و مضمون را که بعرض رسانیده بود و در چه محال درین باب دفتری مجدد وضع نمایند تا همواره سرکار یرلیغ منتظم بوده در آن باب ضبط و صیانت کلی یابد و غازان خان جهت نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم و امرا کرام تمغاء بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بود و برای قرابین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغا از یشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغاء اول در نظر کوچکتر مینمود و جهت متوسطات امور سلطنت تمغائی بزرگ زرین داشت و نشانهای مهمات جزئیه را تمغائی دیگر که یشب بود و [illegible] و برای یرلیغ برنشستن هر یک و فرود آمدن لشکر بزرگ و تازیک تمغائی مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صورت کمان و چماق و شمشیر منقش میفرمود و مقرر چنان بود که تا لشکریان آن تمغا بر یرلیغ نبینند بسخن هیچکس از امرا و نوئینان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت [illegible] بسفر بازگشته بهویت خود روند و بدین قیاس آن پادشاه [illegible] جهت بروات خزانه عامره و متوجهات ولایات و [illegible] و مفوضات و مکتوبات و مقاصد دیوانی التون تمغاء کوچک نگاه میداشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها نیز بر دفتر علی حده ثبت نمایند تا وقت احتیاج بدر آورند و تا التون تمغا نرسد بعد از چندگاه که این قواعد مضبوط گشت بر ضمیر نورانی غازانی چنین گذشت که چون مهمات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و هر ساعت محل آن نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تفحص و تشویش بسیار یافت بنابراین فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهت هر یک از مناصب و مهمات محتمل الوقوع که بجا حکم کنند و بحیز ضبط در آید نشانی مشتمل بر ترتیب و دقایق و قیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته آن را قانون الامور نام نهند تا هرگاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود کاتبان یرلیغ و بیتکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی زیاده و نقصان از آنجا نقل نمایند و اگر احیاناً بسبب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری بزیاده و کم در آن نشان باید کرد آن الفاظ و عبارات متغیره را انگشت بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون بعمل در آمد اختلاف عبارات که جهت اغراض در نشانها وقوع مییافت منسوخ گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه برین وجه صفت انتظام پذیرفت که جهت سلاطین و ملوک و حکام معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام آن کس را بر آن ثبت کردند و بعرض پایزه از آن میدادند و نامش را بر دفتری نوشتند و مدت العمر با وی میگذاشتند و بعد از عزل میستاندند و در ازمنه سابقه رسم باز ستاندن پایزه نبود لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پایزه کوچکتر از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه بیک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که نقشی غریب بر آن منقوش بود ترتیب نمود و هرگاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهت ایلچیانی که بالاغ بهر طرف میرفتند پایزه علی حده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس که ایلچی گری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزه هائی که پیش از آن در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا بود بتمام ابطال یافت و برین قیاس غازان خان بعد از آن احکام واجب الاذعان باطراف ولایات و بلدان فرستاد که حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که بامضاء همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت نکنند و باین تدبیر مناشیر مزوره و احکام مخالف که در تصرف خلق منتشر بود بتمام باطل و منسوخ شده و پایزه هائی که در مدت پنجاه سال هر کس بهر علت و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و زیادتی مینمود منسوخ گشت

حکایت هژدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

در ازمنه سابقه در بارگاه سلاطین جهت ماحتاج شیلان و خرج مجلس تمام و طوی مبلغ کلی جمع شده بود در ابتدا خواتین و شاهزادگان و صدقات و سوانح و عمر سطلچیان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال جهات و ولایات حواله مینمودند ایلچیانی که بتحصیل آن برفته میرفتند حکام ایشان را بحیله و بهانه هر روز مدتی مدید معطل میساختند و در بسیاری از اوقات بحصول مقصود باز گردانیده [illegible] مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی یافت و چنان میشد که اکثر احیان اسباب شیلان و صحبت را بنسیه قرض مینمودند و شراب را که صد من ده دینار قیمت نهاده بودند به پنج دینار [illegible] بود

که خرواری گاه بسبب دیناری زیاده بخریدند لاجرم هر وقت که ایلچی چیزی از وجوه آش بوصول میرسانید صرف مرابحهٔ قرض انداچیان میشد و بدین واسطه بهنگام افراغ محاسبات میان بتکچیان انداچی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا برسیدن دعوی ایشان مدتها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی و اجناس انداچیان واقع شدی که انداچیان از قصاب گوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بها بدیشان نرسانیدندی و آن جماعت پیوسته بسر دیوان آمده دادخواهی نمودندی و هیچکس بغور نرسیدی و چون فساد این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان ضروری را برآورد کنند که در مدت شش ماه چه مبلغ میتواند بود و در هر شش ماه آن مبلغ را نقدا از خزانه تسلیم انداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر ثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و صحبت این مقدار اجناس و گوسفند باین تسعیر خریده شد تا هیچ آفریده نتواند که بتغلب تفاوت تسعیر چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح حلویها و شربتها فی الحال باحسن وجهی مهیا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت این اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال النقد فاضل آمد که با پانصد سر شتر و با پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آخورسالاران سپردند تا جهة حمل چوبخانه و سوچیخانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش و مایحتاج خواتین پرداخت و مقرر فرمود که جهة شیلان هر یک از حرمها از انجو ولایات موضعی معین گردانیده آن را از سرکار دیوان مستثنی کند و بتصرف دیوانیان ایشان گذارند و بنده از عظام ضروریات شیلان و مایحتاج ملبوس و مرکوب و جامگی دختران و فراشان و بلجیان و ساربانان و سایر خدم و حشم هر یک از خواتین بالتفصیل آیین مفصل نمایند که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره مجزا نموده اگر چیزی فاضل آید جهة ایشان مخزون سازند تا هنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از انجو که وجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملک آن خاتون بود و بعد از وفاتش بر اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف ننماید بنا علی هذا در سرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شده ضروریات ایشان صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک مخزون گشته امور جمهور خدام اردو باسمت انتظام گرفت

حکایت نود و نهم

در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزین سریر سلطنت جهانبانی

در جامع رشیدی مسطور است که در زمان استیلاء سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود و هر یک از امرا و مقربان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را بتصرف می‌نمود لاجرم هرگز بتکچیان بافراغ محاسبه خازنان نمیپرداختند و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بآن وسیله مهم خود میساختند و هرگاه از ولایتی مالی بخزانه نزد خازنان آوردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون نوبت دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلا آلات و مرصعات را از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از اشیاء مرصعه مفصل کرده غازان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر خازنان و فراشان مطلقا پیرامون آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جامهای خاصه را در عهدهٔ معتمدان و شخص مقرر فرمود و خزانه نقدینه و اقواب تشریفی را بتحویل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد وزیر حکم حاصل نموده پروانه نویسد و بنظر انور رسانیده که بقلم همایون جاری یابد آنگاه نایب وزیران پروانه را بر دفتر ثبت کند تا بتمغا موشح گشته بتحویلداران شود و حکم عالی صادر شد که وزرا در هر شش ماه یکبار عرض خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نه و اگر خیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند و همچنین حکم نفاذ یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بر آن زنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند گردانید و مقرر شد که بیک صد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نماید و بعد از آن هیچکس چیزی طمع نکند و همچنان غازان خان خواجه سرائی تعیین کرده فرمان داد که از هر ده دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یک دینار و یک ثوب بآن خواجه سرا سپارند تا در وجه تصدقات خرج همایون مصروف گردد و بنابرین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست گوهربار زر سرخ و سفید و نفایس اجناس بامرا و خدام بارگاه سپاهیان می‌بخشید نقصان در آن خزاین محروس نمیگردید و کیفیت بذل و جود آن پادشاه عاقبت محمود برین موجب بود که نوبتی در قوریلتای اوجان فرمان داد که بارگاهی بزرگ نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود در آن جمع آوردند و انواع اقواب را

اثواب را جنس جنس و دفعه دفعه ترتیب دادند و صرها از نقود احمر و ابیض را جدا جدا نهاده بر هر یک نوشتند که چه مبلغ و معداست آنگاه بنفس نفیس با چند نفر از مقربان بارگاه درآمده آغاز بخشش کرده مردم بزرگ و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه‌ای که در مرتبه پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه نسبت بامرا هزاره‌ها و برانغار و جوانغار لوازم انعام بتقدیم رسانید و مدت پانزده روز باین قاعده سخاوت ورزید و در آن ایام مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزار جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده بامرا و لشکریان بخشید و بدین قیاس همواره انعام آن پادشاه سپهر احتشام بتقدیم میرسید و هرگز رسم بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی‌نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات بشری خصوصا سالکان مسالک سروری تخلق باخلاق الهی است و شیوه ستوده بذل و جود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسبست که پادشاهان در سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی چند هرچه بدست افتد ببخشند و چندگاهی دیگر نه وجه انعام یابند و نه ما یحتاج طعام و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضا فرمود که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان انوار جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از موائد لطف و عطیه خویش محروم و بی‌نصیب نگرداند و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که هرچند آنکه از آن برگیرند دیگر برجوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملکت و عدل و سیاست پس لایق آنکه از طریقه مرضیه عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هرچه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق دهیم نه آنکه زر و جامه بر زبر یکدیگر نهیم و بدانید که خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشند و چیزی اضافه آن کرده مثال مرغی که صیاد از برای دردامگاه گذارد و تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن میسر نشدی و حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند مراسم دعا و ثنا بجای آورده لوازم اخلاص و عبودیت افزودند

حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی خیرات

چنانچه از ضمن قضایای سابقه مستفاد میگردد سلاطین مغول را مدفنی معین نبود و هرکس از ایشان فوت میشد جسدش را در موضعی که از عمارت و زراعت بعدی داشت دفن مینمودند و نواحی آن را قرق میکردند و چون جمال حال غازان خان بحلیه اسلام و ایمان مزین گشت و مشرف بطواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه از زمره اموات توان شمرد و هرچند ما را درجه ایشان حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نمائیم و ابواب البری ساخته درهای صدقات جاریه بر گشائیم تا انوار منافع خیرات بروح جناب عالی سادات و علما و فقرا تابد و ببرکت آن رحمت بی‌نهایت حضرت ایزد تعالی ما را دریابد آنگاه فرمان داد تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبه عالی جهت مدفن همایون بنیاد نهادند ثقات استماع افتاده که پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار هژده گز است و در تاریخ وصاف مسطور گشته که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آن ها پانزده من بود از آن عتبه منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان پیرامون آن متصل آن بقعه رفیعه دیگر بقاع نفاع تعمیر نمود بر این موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دار السیاده رصد خانه دار الشفا بیت الکتب بیت القانون و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملک و مال را که غازان خان جهت رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود در آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوض خانه سقایه حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود و جماعت کاملت قضاة و علما صحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در چند بقعه چند حافظ مقرر کرد که هر روزه بتلاوت کلام مجید اشتغال نمایند و از اوقاف آنجماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان و حلوا اضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در هر یک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دار السیاده نقیب و خدام و باورچی که جهة سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصد خانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دار الشفا طبیب کحال و جراح و باورچی و فراش و بیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سرتراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف گرانمند نواخت

نمود و جهة فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در باجی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز وجه ایشان اطعمه و حلاوه دهند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و ادویه و سایر مایحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء نسخ بیت القانون و جهة بهای ابریق و سبو و خم و کوزه و حوض خانه سقایه و اخراجات حمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عمله اوقاف سال بسال و ماه بماه بشایستگی تفتیش سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمه شروط مذکوره فرمود اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف کرده و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امرا مغول و اشراف تازیک او را زیارت کنند خدام مقبره منوره آنکس را بکوشک عادلیه که نزدیک بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزیکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا جهة ساکنان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلاوه و اطعمه لذیذه ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخشش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته سیصد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ معلم را هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهة کتبخانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج صحیفه را جهة غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع شنب و سر راهها می اندازند بردارند و دایه باجرت گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر مایحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد نیز سر انجام کنند دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی که هوا سرد باشد چندین خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور برچینند و همچنین آن مرغان را نگیرند و هر که قصد نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجزه را دو هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهة آب کشیدن برداشته باشد بشکنند و از مالک خود بترسد آن را عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و بر انهار کوچک پل بندند تا فقیران بسهولت عبور توانند کرد و هفت وقفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده اسناد را بخطوط قضاة و علما مسجل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده دیگری را بمکه معظمه زادها الله تعظیما ارسال داشت و وقفیه سیم را در دار القضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نمود و چهارم تعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاه دارند مصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز بموجب مرافعه شریفه شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع بتسجیل آن وقفیه پردازد آنگاه فیصل سایر قضایا را پیش نهاد همت سازد و پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات و ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلده فاخره شیراز باروی رفیع باوج فلک منیع بر افراختند اکنون وقت آنست که قلم فرخنده شیم طناب اطناب درین باب کوتاه سازد و بنان بیان شمه از حالات مشایخ و فضلاء زمان غازان خان طرح اندازد

ذکر شمه از حال صلحا و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام

یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت اشتمال رسیده و از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره ور گردید مولانا هبة الله است و او مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف بلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش نصیحت و موعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت و مولانا هبة الله ترکستانی الاصل بود و در آن اوان که غازان خان در خراسان بحکومت مشغول بود از بلاد توران بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرموده ایلچی بخراسان فرستاد و جناب مولوی را باعزاز و احترام تمام بار دیگر طلبید و بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ

در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا رحمه الله بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان او را بمن سپارش فرموده حکم کرد که رعایت حالش واجب دانم و آنچه مدعا داشته باشد بوی رسانم و من حسب الحکم باحتیاج او را مرتب ساختم و بقدر مقدور در استمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا رحمه الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و بین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان عجیب مذکور میشد و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر دیگری فایق مییافتم و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تعمق در سخن دانی بچه سبب بصحبت او شعوفست و مجال استفسار این معنی نداشتم تا روزی که در غیبت مولوی پادشاه سخنی در غایت دقت بر زبان گذرانید و فرمود که این مسئله ایست که فهم هرکس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی بدان سر منزل شریف نبرند و عوام از دور در و دیوار آن نگرند مانند شیخ رحمه الله که او را آن مرتبه نیست که خود درون خزانه رساند لاجرم هرچه در بیرون آستانه باشد داند من که این سخن از غازان خان شنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ رحمه الله را این مقدار تعظیم مینمایند و بصحبت او اظهار میل و رغبت میفرمایند غازان خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان مطلب نمییابد اما فسان در حدت و جوهرش می افزاید بدین قیاس هرچند که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز در فضای ضمیر شیخ رحمه الله پرتو نیفکند لیکن بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا از پیشتر بیشتر میشود گویند که مولانا رحمه الله هم در زمان غازان خان درگذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت **مولانا محیی الدین** مدتی مدید در زمان چنگیزخانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته بر نهج امانت و دیانت بفصل قضایای برایا اقدام مینمود و **شیخ عثمان ساوجی** در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود و در بیستم رجب سنه خمس و سبعین و ستمائه در بلده ساوه از عالم انتقال فرمود **شمس الدین عبیدی** در سلک اعاظم علما انتظام داشت و همواره بنقش افاده و تالیف و تصانیف روزگار میگذاشت از مولفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهورست و نکات و دقایق آن کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور **رفیع الدین ابهری** در اصل ابهری بود اما در کرمان اقامت مینمود این رباعی از اشعار اوست که رباعی با چرخ ستیزه با فلک جنگ مکن وز غم زمانه ما زچون چنگ مکن در خاک تر زند آب دریا گوهر ضایع مگذار نقد تو دل تنگ مکن رفیع الدین را پسری بود در کمال علم و تقوی **رکن الدین** نام و او نیز اشعار دلفریب بر اوراق روزگار میگذاشت و در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان در گلشن حیات نشیمن داشت **شمس الدین کاشی** ناظم تاریخ غازان خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید و وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید وقوع انجامید اسکنه الله الحمید المجید

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان

ولادت با سعادت سلطان محمد خدابنده در دوازدهم ذی الحجه سنه ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش بحلیه اقبال بالا کشید بفرمان برادر عالی گهر خود غازان خان روی توجه بحکومت خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان رسید بعضی از شاهزادگان و برخی از نویان را که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه تبریز گردید و در پنجم ذی الحجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسیده در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام علیه الصلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در ظلم و بیداد بربست و منصب وزارت را بدستور زمان برادر بخواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مزین ساخته اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت و او اول پادشاهی است از چنگیزخانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسیده نام نامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج کرد و امور ممالک محروسه را در عهده قتلغ قیا و بهاء الدین یعقوب کرده ایشان را بر سبیل تاکید گفت که [illegible] حاصل شود و فوات [illegible] بعد از رعایت شروط و اقدام بجای آرید و در بهار سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در قنقور النگ شهر سلطانیه را طرح انداخت و در باب ساختن و زینت آن بلده اهتمام کرد و چون تمام شد دار الملک ساخت و در ذی الحجه اولجایتو سلطان جزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود و در میان او و حکام آنجا محاربات دست داده و در بعضی از معارک قتلغشاه نویان از عالم انتقال نمود و آخر الامر حکام گیلان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند جهت خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده یسور که پسر [illegible] خان بود باتفاق [illegible] از آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نموده در ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار [illegible] گشوده چنانچه در ذکر [illegible] خان سمت گزارش مییابد و بعضی از امرای خراسان جنگ با ایشان [illegible] کشته شد و امیر [illegible] فرار نمود و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته

اوقاف ۴

سنه [illegible]

حکم فرمود که امیر علی قوشچی بدانجانب شتافته شاهباز همت در هوای صید مرغ روح مخالفان بپراند و هرکس از آن جماعت در خراسان یابد بمنقار عذاب معذب و مبتلا گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ یکدلی بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس جغتای رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بیورت خویش آورد بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذاشتند جای دگر نیز در رفتن امیر دانشمند بدار السلطنه هراة و کشته شدن در قلعهٔ اختیار الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه تفصیل این حکایت در اثنای قضایای ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلدهٔ سلطانیه در شب اول از ماه شوال سال هفتصد و شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت از گاه و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بهو فرا بگذاشت آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و اوقات حیاتش سی و شش سال

گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح و وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده

خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود آفتاب اقبالش از منقصت وبال و زوال محروس و مصون می‌نمود بیت تا گل بشکست عهد گلزار بشکست زمانه در دلش خار و در سنهٔ احدی عشر و سبعمایه خواجه سعد الدین محمد بواسطهٔ تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بران داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک قبول کردند امرای عظام بموجب اشارهٔ پادشاه گردون غلام مقرران را با وزرای کرام در موقف یرغو حاضر ساختند گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از کمین غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین ماستری و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسیدند و حمد الله مستوفی در تاریخ آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید رباعی عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا و الف در محول شد بفرمان خداوند جهان بدر عمر خواجه سعد الدین محمد منخسف و مبلغ پانصد تومان که مقرران ملتزم کفایت آن شده بودند از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد بعد از آن ایام در قید مصادره و مواخذه افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار را از اموال نقبا و مشایخ معصومین و سایر اشراف مسلمین بغصب و شلتاق گرفته بود بنابران او را بسادات صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را از وی ستانده بجزای کردارش رسانند و آن زمرهٔ واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط برده بضربات متعاقب بقتل رسانیدند و چون سید عماد الدین سمنانی در آن امر با نواب خواجه سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا نور باصره‌اش تمام زایل گشت و چون بهرهٔ قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت را باغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت پیراست جهت تعیین وزیری صایب تدبیر که باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسر انجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرای عظام مشورت فرمود و خاطر انور بران قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت شریک شد و در وقتی که نو رسیدگان انجمن چمن در نظر سلطان گل جلوه گر گشته از اوراق شکوفه درم و دینار بصورت نیاز نثار کردند خواجه علیشاه پادشاه و نوئینان و ایناقان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن دکلهٔ مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسری مکلل که قطعهٔ لعل بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای زرنگار و نه اسپ عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش گردانید و بعین عنایت ملحوظ گشته هر دو وزیر صاحب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که بدستور غازان خان همت بر فتح بلاد مصر و شام گمارد اما در آن اثنا بخاطرش رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان نمینمایند لشکر بدیار دور دست بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مراسم جانقی مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب و الا جهت تادیب ایشان توجه نمایند و در آن ایام گیلان را حکام متعدده بامر ایالت قیام می‌نمودند و تا غایت هیچیک از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند امیره دباج از حکام

و چنگال عقاب ۴

از سایر ولاة آن ولایات معظم تر میسر نیست بنابر آن اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاد و امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت و باصناف الطاف الجایتی اختصاص یافت اما از کثرت [illegible] تکالیف و توقعات امرا بتنگ آمده نیم شبی بی رخصت عنان عزیمت بطرف وطن خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب گسکر رود و امیر قتلقشاه از طریق طلوان متوجه فومن و رشت و تولم گردد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه شمتدار و کلار و دشت بدانولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیک هفته از بلده سلطانیه متوجه لاهجان گشت و امیر چوپان حدود گسکر را غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهجان سالماً غانماً باردوی حضرت نشان ملحق شد اما امیر قتلقشاه چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده بزبان دولتخواهی بمعروض جناب امارت پناهی گردانید که درهای تنگ و راههای صعب در پیش است و هنوز مهابت سپاه پادشاه در دل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تأنی طی مسافت کرده شود امیر قتلقشاه چون دندان طمع باموال ملوک جیلانات تیز ساخته بود و بکثرت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولادقیا را منقلا گردانیده برسبیل عجلت رایت نهضت برافراخت و اتباع امیره دباج در عقبهٔ تنگ سر راه بر فولادقیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین زد و خورد واقع شد هر بار فولادقیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحه نمود و فولادقیا این التماس را عرضه داشت قتلقشاه کرده امیر عنود پسر خود از قبول صلح سر باز زد و پسر را نیز بشمشیر فرستاده و امیر زاده بجا سپیدار بدباغ را مدد داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع معارکه انهزام یافته اکثر لشکریانش در گل فرو رفتند و چون این قضیه بکرکنکان قتلقشاه و نویان رسیدند ملازمان موکب او نیز روی بهزیمت آوردند و امیر قتلقشاه ساعتی پای ثبات بفشرده و زخم [illegible] یکی از پیخجان گیلان نقد جان بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مؤمن چون بحدود آن ولایت رسید امیر سپهبد شاه که حاکم سرحد بود بتقدیم مراسم اطاعت امرای پادشاه را استقبال نموده ایشان را مصحوب خود گردانیده باردوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات ظفرآیات اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهجان انداخت والی آنجا غاشیهٔ فرمانبرداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان قاعدهٔ صلحی در آن بلده گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلقشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر ابابکر را با سه هزار سوار [illegible] جهت کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب ایشان امیر حسین و امیر سونج را مدد فرستاد و امرا بعد از کشش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان بکشتند و رشت و فومن و تولم را غارت کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلقشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانیان چوب یاساق زده چوپان نویان را قایم مقام قتلقشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین افرم که از اعاظم امرای مصر و شام بودند از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط خلافت مناط سرافراز گشته باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و الجایتو بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت بدان جانب برافراشت و بیامن اهتمام وزرای عظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بکمال وجهی مرتب گشت از انجمله هزار و پانصد زره و دیگر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسید و دویست و شصت سر اسب کوه پیکر هامون نورد با جلهای گوناگون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع آراسته گردید و دو هزار و پانصد شتر بر سبیل تحمل جهت حمل سلاح آوری در قطار کشیدند و نود چرخ دوراندازی و یازده هزار کسری تیر پولاد و صد قاروره نفط آتش سوز و صد خروار کوس رعد آواز و صد علم زربفت مرتب گردانیدند و سیصد و شصت نقاب تیز چنگ با بیل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و اکثر سپاه با این ترتیب و آیین در سلخ رجب سنهٔ مذکوره از موصل براه سنجار عزیمت فرمودند و در روز جمعه ششم ماه مبارک رمضان برحبة الشام رسیده متوجه فتح آن گردیدند و آن قلعهٔ متین دوازده برج داشت و خندقی در عمق سی گز و در عرض یازده گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس جدارش را بسنگ استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال الحصار که بدر الدین موسی کرد نام داشت بسر میبردند و ذخایر وافره و اسلحه و اسباب جنگ حصار بسیار داشتند القصه چون سپاه عراق و آذربایجان لشکرآرای بقلعهٔ آسمان بنیان رسیدند بدر الدین موسی پای در دامان تحصن کشیده ابواب قلعه را مسدود ساخت و افواج اهل حصن [illegible] آغاز حرب و جنگ کردند و نقابان دست بنقب بردند و برادر و پسر [illegible] خندق بدان قلعه نظر تهمت کرده بودند و چون نقبچیان [illegible] که او نیز سالکان قلعه را [illegible] سپاه سلطان [illegible] خندق را [illegible]

قلعه از جهات خویش بادم گردانیدند و بواسطه آمد شد قاضی نجم الدین و مساعی جمیله خواجه رشید الدین سلطان مظفر قرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بر وجهی مشیّت پذیرفت که مقرون برضای جانبین بود آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده از آب فرات عبور نمود و بعد از طی منازل و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمائه اولجایتو سلطان پسر عالی گوهر خود سلطان ابوسعید را حاکم ولایات خراسان ساخته بدانجانب روان نمود و امیر سونج را اتابکی شاهزاده تعیین نمود و جمعی کثیر از امرا را بر اعتصام بالالتزام آن دری اوج سلطنت گردانید و چون چتر زر نگار شاهزاده کامکار سایه وصول بر آن مملکت انداخت امیر یسایول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و ریاض مملکت و دولت از سحابات عدل و مکرمت خضرت و نضارت یافت در خلال این احوال میان کبک خان و شاهزاده یسور که شمه از حال ایشان در اثنای قضایای اولاد جغتای خان مذکور شده غبار نقار مرتفع گشت و یسور صلاح در آن دید که از آب آمویه گذشته در سرحد ولایت خراسان ساکن گردد بنابر آن یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاد و داعیه که نموده بود پیغام داد سلطان محمد ایلچی او را بعواطف بیحد نواخت و جهت یسور تشریفات لایقه ارسال فرموده شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از آن ولایات خواهد توطن نماید و یسور بباد غیس شتافته در صحرای قادس علم اقامت مرتفع گردانید

گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان

سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی بشکار سوار شد و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه باز گشته چون دو هفته بر این قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند عارضه روی بانحطاط آورد و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده باکل اغذیه غلیظه مبادرت نمود و مرض نکس کرده درین کرت مرض از حد اطبا در گذشت و ارکان دولت از صحت مایوس گشته رسولان جهت طلب شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تا قبل از حلول واقعه ناگزیر بدار الملک پدر رسیده مالک تاج و سریر گردد و اتفاقا این مدعا بحصول نپیوست و در شب عید فطر سنه ست عشر و سبعمائه سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت بربست امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه را در بلده سلطانیه بگنبدی که از مستحدثات او بود دفن کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح شریفش ختمات کلام ملک علام بجای آوردند از جمله آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلده سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بوده و یک هزار و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده بمرتبه پهنا آورده که بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میرانند و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالیجاه است و در درون آن شهر ساخته شده قطر آن شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و ایضا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مسجد و خوانق و دار القراء و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه بتکلف ساخته و پرداخته آمده و در آن بقعه شریفه شانزده مدرس و معید و دویست طالب علم موظف بوده اند و ایضا شهر سلطان اباد در پای کوه بیستون و شهر اولجایتو اباد در موقان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتما است و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثه مسائل شرعیه بغایت مایل بود در ایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و حجرها ترتیب دادند و در اسفار آن را همراه خویش میگردانیدند و مولانا بدر الدین ششتری و مولانا عضد الدین ایجی از جمله دانشمندانی اند که در آن مدرسه کرباس مدرس بوده اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند و ماکول و ملبوس و الاغ و سایر مایحتاج ایشان از دیوان اعلی سرانجام مینمودند و از جمله اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب رشد و ارشاد مظهر فیض جلی **شیخ جمال الدین مطهر حلی** با سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آن جناب بمتابعت مذهب علیه امامیه گرائید و فضائل و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه بسیار و کتاب نهج الحق که مشتمل است بر اثبات حقیت ملت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و التحیه از آنجمله است و قواعد و شرح تجرید و رسائل مؤلفات آن فاضل امجد است [illegible] علیه رحمة واسعة کامله و از جمله مشایخ آن زمان یکی **شیخ عبد الرحمن خراسانی** است که او برقت قلب و کثرت عبادت از ابنای زمان ممتاز بوده و در ست عشر و سبعمائه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جمله افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتبحرین **مولانا قطب الدین محمود** شیرازی است که ولد مولانا مسعود بن مصلح بوده او در هفدهم ماه رمضان سنه عشر و سبعمائه در تبریز از عالم انتقال نموده در جرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت الاشراق

اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جملهٔ مورخان بلاغت انتما مولانا **شهاب الدین عبدالله الشیرازی** صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بوده در ایام دولتش آن کتاب با فادت انتساب را تالیف نموده و از انجمله دیگری **ابو سلیمان فخرالدین داود بناکتی** است و فخرالدین داود در ان ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضهٔ اولو الالباب نام نهاد و همان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار یافته و دیگری از انجمله **محمد بن اسعد بن عبدالله الحنفی التستری** است که منتخب جامع الحکایات از مؤلفات اوست و از جملهٔ شعراء آن زمان خجسته نشان یکی **سعد بهاست** و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جملهٔ خوش نویسان آن عصر یکی **سید شرف الدین خطاط** شیرازی است و اولجایتو سلطان در ان اوان که سلطان ابوسعید بهادرخان را بحکومت خراسان میفرستاد آنجناب را بمعلمی ولد خود تعیین فرمود و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه مینمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانو می‌نشست

ذکر سلطان علاء الدین ابوسعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده سنه اربع و سبعمائه بمقام تورقوی از بلاد اذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش در گذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلث عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آن مقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قوریلتای فرمودند و در غرهٔ ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیکان و امرا امیر چوپان یک بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جواهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت داد و امارت دیار بکر با میر ایرنجین سمت تعلق پذیرفت و امیر تیمورتاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان بواسطهٔ صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنها انگیختند و در آن ولایات محاربات و مکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابناء روزگار را بر خاک هلاک ریختند و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال آشیان او را روی نمود لاجرم باندک زمانی نائرهٔ فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاهزاده یسور و انهدام بنای حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابوسعید خان بوقوع پیوست و انقضاهم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلانی وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابوسعید بهادرخان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بود مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو سال بوده مدت سلطنتش نوزده سال

گفتار در بیان شمهٔ از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید

جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر میگاشت از رشحات خامهٔ گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از قطرات خامهٔ درر نثارش حدایق انشا و بلاغت از زهر و ازهار پر طیب بود بیت خامهٔ او چون گهرافشان شدی نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی از جملهٔ مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرابت آیات و مسائل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر منقوش و مسطور و چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت از بیم قهر او دل بر دشمن هراسان شد ولی زامید لطفش دوستان را کار آسان شد و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برد و چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضهٔ اقتدار در آورد و بیشتر از برادر در بارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجهٔ او را از اشباه جنس طبقه برتر

بقاع بآن

محمد خدا
ده رخت
الم باقی کشید
و سلطان

کرد و آن وزیر نصفت نهاد با تامل مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهة ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات بقاع وقف نموده پیوسته عام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بیکرانش مایوس و محروم نمیگردید آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است و زبان ارباب نظم و نثر بشمول مراحم و عواطفش مدح گوی و شکرگذار شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل میداد و ازین جهة حزن و ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه با شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یابد بنده را روی بسرانجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوزرا میباشد به بنده بازگذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده آن مهم بیرون آیم سیوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سرکار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و بحسب فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته گرگ آشتی کردند و بار دیگر بسبیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام آوردند تا چون سلطان ابوسعید مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد و درین اثنا جمعی از عمله دیوان چنانچه عادت ایشانست از خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایند ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم تا مبلغی از تصرفات بروی ثابت گردد خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشد و گفت من خواجه علیشاه را بگویم که شما را استرضا نماید و آنجماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوتها داد تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آنخواجه افاضل نهاد را معیوب ساختند در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمایه رقم عزل بر ناصیه حالش کشیدند و امیر سونج اگر چه بر عزل صاحب سعید راضی بود اما در آن اوان مرضی صعب داشت و سلطان ابوسعید خان در آن زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرین ذیقعده سنه مذکوره در منزل محول بعالم آخرت انتقال نمود و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی و رعیت بی دخل رای صواب نمایت بغایت معیوب البته کرت دیگر ملازمت اختیار میباید کرد و روی بفیصل مهمات مملکت میباید آورد خواجه در جواب گفت که عمرها در ملازمت گذرانیدم و شام اوقات شباب بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی بسمت انحنا گرفت قطعه بسان پشت کمان گشت پشت من ز آرزوی که تیر عمر گرانمایه در گذشت از شست بپای خاستنم شکست و میگوید زمانه خبر که این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هرگز هیچ وزیر را اتفاق نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید برشد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده شما رقم نسیان بر ورق حال من کشند بیت رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده ابوبکر آقا را که نفس ناطقه امیر چوپان بود با نثار درم و دینار بفریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگر چه با خواجه نیک بود اما لوح دل ساده داشت که هر کس میخواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجایی رسید که اعداء خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغوای پدر خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد و امیر

و امیر چوپان انجدمیش را بعرض سلطان ابوسعید رسانیده ده امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل نمودند و در هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی ابهر بقریهٔ خشکدره جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت با علیشاه بگوی که بی جرم قصد جان من کردی زود باشد که روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو نو خواهد بود و بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امرا املاک خواجه و اولاد و غلامانش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت رشید ملت و دین چون جمیل کرد بعقبی نوشت نعشی تاریخ او که طاب ثراه

ذکر مخالفت شاهزاده یسور و بیان قتل آن خسرو پر تهور

شهزاده یسور که در اواخر ایام زندگانی اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز را با امیر مکتوب ولد اولدور نویان در میان نهاد مکتوب گفت تدبیر چنین باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایات کسی نمی ماند که با ما مقاتله نماید و روزی چند درین فکر بسر برده در آن اثنا یساول بهانهٔ آنکه شاهزاده یسور را طوی میدهم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد از آنجمله پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراة رقم فرمود و در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه پنجاه سوار خواجه آن تحصیل را بهراة آورده بضرب لت و شکنجه در عرض دو سه روز وجه مذکور را نقد فرمودند و برین قیاس در تمام بلدان محصلان بیداد فراوان بتقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند و تیر دعاهای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده یسور و مکتوب با هم گفتند میتواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بلای جنایت شوم متهم او شویم تعجیل نماییم و امیر یساول از وجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین و سیمین و اسپان تازی نژاد و غلامان پری نژاد و سیصد خروار از جنس ماکولات و چند خیک شراب و دو هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و نخست بمجلس خانهٔ مکتوب رسیده بساط نشاط بگسترد و بشراب خوردن مشغول شد ناگاه شخصی با وی گفت که کسان مکتوب جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد و هنوز نیم فرسنگ نرفته بود که شاهزاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون یساول بحدود جاجرم رسید مبارکشاه بن بوجای که از وی کینه در سینه داشت با پنجاه سوار سر راه بروی گرفت و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید قطعه بهفتصد و هفده دهم ماه محرم سال تاریخ نه نقصان نه زیادت شد میر یساول سحری پیش اجل پا بنهاد سر آنجا که قضا بود ز ارادت چرخ فلک را که برافراخت برانداخت این است مر او را صفت و سیرت و عادت سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهة انتظام مهام خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر مکتوب از جانب شاهزاده یسور پیش او رفت و گفت یساول بی جهتی قصد شاهزاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلغ بخلاف تصور مردم مکتوب را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امرای خراسان مطیع و منقاد او باشند و یسور عهدنامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در اثنای راه بعلت فجاه در گذشت اما شاهزاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد مکتوب را بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر فرمود و فرمود که در بادغیس متوطن گردد و خود روی بطرف گرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بنابر رعایت غایت حزم آغروق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید و روزی چند بعشرت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید پیش او روان گردانید و ملک در مبادی حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که بیتمور نکودری با یسور داعیهٔ سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر بحلقهٔ متابعتش در نمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نمود و یسور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج بر آورده از توابع ملک جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر نکودریان تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود بر خاک هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته قاصدی نزد بعضی از امرای ابوسعیدی که در رادکان اقامت داشتند فرستاد و از عزیمت یسور اعلام داد و امرا با هم گفتند که این تازیک میخواهد که ما را بترساند

بیت
[illegible]

شاهزاده یساور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و یساور بعد از
جمع ساختن لشکر بهتور اردوی خود را بجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الآخر سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بعقبه چشت رسید بکتوت و بیات
امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بر یورش مازندران قرار داده نخست کتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت کردند
و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته یساور از اطاعت هرویان نومید شد و در ماه رجب از الکای هراة گذشته بسرعت برق و باد بکتوت را که از کان که محل اقامت
امرای ابوسعیدی بود بغنیمت نمود و بیکبار ناگاه بر ایشان تاخته تمامی یراق و گله و رمه آن غافلان را متصرف گشت و بکتوت تا دامغان راند و یساور تا وسط مازندران عنان
باز کشید و خرابی بسیار کرده قریب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین کورکان
و امیر قتلغ قاجلار را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده یساور از توجه امیر حسین کورکان خبر یافته در فصل زمستان عنان مراجعت انعطاف داد و امیر
حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون یساوریه بنیشاپور در آمده آغاز مطالبه و مواخذه مسلمانان کرده بودند تا پیش از آنکه چیزی معتدبه حاصل کردند خبر
وصول امیر حسین شنوده پرتلهای خود گذاشتند و چون یساور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت
فوجی از مشهوران غور را بجانب بادغیس فرستاده و جهات بکتوت و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت در آن حین سید بدر الدین
با سایر سادات مشهد اندک تنساوری ترتیب نموده بملازمت شاهزاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب یساور مشتعل بود و لب بجواب نگشود
و سادات را رخصت جلوس نفرمود ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر بر پای ایستاده بعد از آن شاهزاده نازنین سر برآورد و گفت سپاه را تغار میباید و مطبخ را
گوسفند امیر بدر الدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمایند تا بزودی این مهم ساخته شود یساور سیصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند
و سیصد خروار آرد و پانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده باردو رسانند و خود متوجه جام شد و نقیب آن سیصد کس را همراه بشهر برده هر جماعتی را در محله فرود
آورد و همان شب همه را با جمعی دیگر از یساوریان که جهت سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانیدند و از اسبان و اسلحه ایشان پیشکش ننکین مرتب ساخته چون امیر حسین
بدان حدود رسید باستقبال برد و امیر حسین زبان تحسین گشاده سادات را بعواطف پادشاهانه بنواخت و شاهزاده یساور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام
شهاب الدین اسمعیل جامی را به مجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما هرچند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گشته
فرستادگان را بغیر تیر و لگد چیزی نداد و بنا بر آنکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود در روزی چند جهت آسایش در الکای رادکان توقف نمود و در آن ایام بکرات
یساور و بکتوت نواحی دار السلطنه هراة را تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب
مردم و جهاتی که ملک و غلبت ایشان از بادغیس بهراة برده بود نمودند تا آن وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان سخنان ملتفت نشد و هیچ چیز و هیچکس باز پس نداد
و یساور و بکتوت حاضر گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین متواتر انجامید و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اواخر سنه
تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را باصناف انعام و احسان بنواخت و باتفاق او از عقب یساوریان در حرکت آمده جمعی از
ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کبک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال یساور خبر یافت و بنا بر کینه
که از وی در خاطر داشت شاهزادگان عظام الجیکدای و رستم و منکلی خواجه و قولاور را با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که تا مهم
یساور و بکتوت بانقطاع نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنکه شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نمائید
تا علی اسرع الحال مهم یساور فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون این لشکر بحد نسف رسیدند
شنیدند که سپاه جغتای یساور و بکتوت را بدست آورده کشته‌اند و کیفیت این واقعه چنان بود که امرای کبک خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی یساور رسیده
مهمیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر
پیوندند و بعد از آنکه شهزاده یساور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را اولکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقرر
بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتای بر یساور تاختند و اول بکتوت رسیده سرش از تن دور انداختند و یساور چاره بجز فرار ندید و النسقه الجیکدای هزار سوار از عقب
او ارسال داشت و آن سواران سه روز طی مسافت نمودند تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر اولاد شاهزاده

یدو هزار کس
نمود که مال
از مستوطنان
بستانده بد
ند و آن مردم
نا پور
۳

شاه زاده تیمور جکی و قران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر کرده و غنیمت بی نهایت تحت تصرف در آورده روی بدیار خود نهادند و غبار آلام و خواطر خراسانیان را اطمینان دادند

گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان

در اوانی که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاه زاده تیمور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیرحسین حسب الحکم جهت دفع شر او روان گردید بعد از چند روز امیرچوپان نیز بعزم امداد امیرحسین از قراباغ آران نهضت فرموده به بیلقان شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب دشت بدربند آمده جمعی از امراء بزرگ را که آنجا بودند بزخم تیغ و سنان بگریزانید و چون گریختگان بسلطان عالی الشان پیوستند با یکصد و بیست هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاگرد پیشگان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آیند تا در نظر باغی بسیار نمایند و در آن طرف آب سپاه اوزبک نیز اعلام و رایات را علیا ساختند و هرچه یافتند میبردند و امیرچوپان آن خبر را در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بغزا اهم و اولی دانسته با ده تومان سوار جرار ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بدین منوال دیدند بمضمون کلمهٔ العود احمد عمل نموده باز گردیدند و امیرچوپان از آب بگذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر کرده بنظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان بیش از پیشتر در تربیت چوپان نویان کوشیده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گردانید آنگاه امیرچوپان بعضی از امراء و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک بدربند گریخته بودند بموقف یرغو باز داشته قورمیشی پسر ایلنیاق را با زمرهٔ دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینهٔ چوپان در دل گرفته خواطر بران قرار دادند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند بعد از آن سلطان بمقر عز خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و پسر خود حسن را بر سر اغروق گذاشته بجانب کوچه تلنگیز توجه فرمود و بدخواهان فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب رمهٔ چوپان پویان شدند و منهی این خبر بچوپان نویان رسانیده او را باور نیامد و بنابر رفع مظنه ابوبکر و ایسنبوقا را جهت تحقیق آن قضیه باز گردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوپان بعد از قتل ابوبکر و ایسنبوقا قبقول خود باز گذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان همشب بدانجا رسیده او را هرچند جستند نیافتند و یورت را غارتیده روی باردوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان را بیک سر استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون امرای مخالف نشانی بتدبیر مبنی از صدور حکم سلطان بر قتل چوپان در نظم آورده بودند و بمردم مینمودند آن حدیث را چوپان شنیده خاطرش دغدغهٔ تمام پیدا کرد بنابران تأنی در طی مسافت میفرمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از وفور عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیرچوپان فرستاد تا زود خود را بسلطانیه رساند و امیرچوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از آن جانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمیشی و تغاق و ایسنبوقا و بوقا ایلدورجی و غیرهم از امرای مخالف سپاه بلا انتها از حدود آذربایجان فراهم کشیده و از سفیدرود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید و امیرچوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار گردانید و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید ایرنجین بدختر خبر فرستاد که اگر سلطان با ما در مقام عنایت است باید که فردا علمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفید را دیدند در جنگ دلیر گشته باهم گفتند که ابوسعید از ما ترسیده و بغرور موفور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده ازین جانب نیز سپاه پادشاهی بر ایشان حمله نمودند و در آن اثنا سلطان حکم فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد بر آوردند بیت

که هرکس بود دشمن شهریار
بدین گونه بیند سرانجام کار

و نایرهٔ خشم و کین پسر ایرنجین از مشاهدهٔ سیاست آن جوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوحهٔ خویش شاه زاده کیجیک مانند سیل خروشان و دریای جوشان عنان بگردان بمیدان تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی روی نماید درین حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را در بحر محاربه انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظهٔ جرات پادشاه عنان تماسک از دست داده یکبار بر مخالفان حمله کردند و تیر تقدیر با جوهر شمشیر آن پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان با گردن دشمنان مصاحبت مینمود نظم

تیغها در مغزها کرده مقر همچون خرد
تیرها در سینه‌ها کشته روان همچون روان
حلقهٔ بند اجل در پای عدادان رکاب
رشتهٔ دام فنا در دست مکاران عنان

در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزید و بموافقت دولت ابوسعیدی بادی برخواست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول گردانید بیت یکی باد برخواست زان کوهسار بزد بر رخ و چشم دشمن غبار و امراء عاصی از دیدهٔ دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغماق و اسنبوقا در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده از داری بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات آن بدبختان را سوختند و قورمیشی پسر عبد الرحمن و بوقا ایلدرچی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سوتای عبد الرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را بتیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در آن محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادرخان و فتحنامها نوشته باطراف و ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیر چوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان شاهزاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود و در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و بهمدرین سال امیر تیمورتاش بن امیر چوپان باغوای جمعی از مردم نادان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده در ممالک روم خطبه و سکه بنام خود گردانید و بدعوی آنکه مهدی آخر الزمان است لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا ممالک عراقین و آذربایجان را تحت تصرف در آورد و با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمهٔ از این معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد و تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت و چوپان نویان امیر تیمور کاچی و قاضی نجم الدین طبسی را که خمیر مایهٔ آن فتنه بودند کشته تیمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید بملاحظهٔ خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه تشلتاق اسباب نارخاتونی در ولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب اوجان بود بنابر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نارخاتون بنت امیر کردستان بدست آورده و آن را بنزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان هلاکوخان نارخاتون را اسیر گرفته بود و بحکم یرلیغ اسباب و املاک نارخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نارخاتون بسیار است و امیر چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را بصحوبت آن قاضی متدین بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان بتحت تصرف در آوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت یافته هر زرگری که از مالک مزرعه نفری داشت میگفت این موضع داخل املاک نارخاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق بر آمد و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان بنصیحت امیر چوپان گشاده طوعاً و کرهاً او را از مقام خرخشه درگذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوپان بمرتبه کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطه کهنه که دویست تمسک مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قبالجات را که بنام نارخاتون نوشته یافتیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلال تر تصور کرده وکلاء او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجائی رسید که اسبابی را که بدوسه هزار دینار بیعی ارزید مردم از بیم آنکه بگویند ملک نارخاتون بوده بدوسه دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نارخاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلاء امیر چوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب درگذشت و نشانی موکد بلعنت نامه در قلم آورده القضیه بالبلیه از مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نافع نیفتاد و خواجه در اوجان جان بازپسین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد نعش او را بآئین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطهٔ تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده معمار همتش بود دفن کردند از وزراء هلاکوخان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچ یک باجل طبیعی فوت نشد و خواجه علیشاه با اصابت رای و تدبیر و فطانت و توقف و کاردانی در سر انجام امور

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیهٔ رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت بایکی از دو پسر او دهد و در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تعرض نمودند و مهم بدانجا انجامید که هرچه پدرشان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان داده منکوب و مخذول در کنج خانه نشسته در فکر سرانجام قوت لایموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعد از فوت خواجه تاج الدین علیشاه جیلان تعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان یوماً فیوماً در تربیتش مساعی افزود تا او را بوزارت سلطان نصب فرمود

گفتار در بیان اسباب تغیر مزاج سلطان ابوسعید نسبت بامیر چوپان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش باتش خشم جهان سوز

خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن حور پری نژاد را در شهور سنهٔ ثلث و عشرین و سبعمایه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارتست ازو انتظام داد و در سنهٔ خمس و عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعلقی پیدا شده عنان صبر و قرار یکبار از دست اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چو دل در سر زلف مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بیت که ثبت می افتد از خامهٔ عزّت نسبت که جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت صبا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون یاسای چنگیز خان چنانست که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار محرمی نزد چوپان روان ساخته شمهٔ از مافی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی نه بر وفق مراد پادشاه گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیهٔ ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در آخر تابستان در ییلاق اوجان واقع شده و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظهٔ آنکه مبادا که بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد و سلطان را طوعاً و کرهاً بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق کوشیدم ز سفر خیزد چه دانستم که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل لقب یافته بود تغیر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمهٔ از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار داد و ستد تمامی حاصلات و ولایات در قبضهٔ اقتدار چوپانیان است و با وجود او هیچیک از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت زر و زور و عز از یکی فرباق و بس ندارند اندیشه از هیچکس سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمهٔ الم عشق بغداد خاتون گشت بنابران از خرگاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد بیت جهاندار در کنج ایوان خویش همی کرد فریاد جانان خویش و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که اکثر معمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی نگوئی سخن بکن هرچه خواهی که گوید مکن سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمائی که من بفراغت متنعم بوده و تا اکنون یاری روزی بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان بنیابت و سرانجام مهام خاصهٔ سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت گونه کرد و چوپان متفکر و حیران از خرگاه سلطان بیرون آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاده گفت باید که تو در نیکو خدمتی بشایسته مساعی جمیله مبذول داری که اگر از من جریمهٔ در وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آن را بر روی من نیارد نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داد که من روز و شب بپای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش باشارت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته ام اما چندگاه شد که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر مییابم و سبب آن معنی را غیر خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نویان بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گردنش را از بار سر سبک سازد و بنابران در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانهٔ ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان از سلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر ارکنج و امیر محمود و ایسن قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور در خانه بگذاشت و سلطان بعد از او آن از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در غزنه و کابل منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابران پسر خود امیر حسن را با سپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داده کر و فرها در آن پرخشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و اوراق مصاحف و صحف فرار را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمائه از آن ولایت مراجعت فرموده بخدمت پدر پیوسته کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی از پیش خود گرفت و در غایت استقلال بسر انجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی تتمهٔ از ما فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان در میان نهاد و یکی از ایشان مجال جسارت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از حرمکان اولجایتو سلطان که در قلعهٔ سلطانیه میباشد تعلق میورزد سلطان فرمود که هرگاه دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و بعد از آن ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمائه بود علبهٔ عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که بدین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق گردن آورده بودند سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده‌اند دمشق خواجه از شنیدن این خبر عنان شکیبائی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بتکامشی او فرستاد و تا آنکه دمشق خواجه در آن روز اسپی را که بهترین اسپان الوس هلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیزتک مانند اسپ چوبین در بساط شطرنج از رفتار باز ایستاده هرچند دمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آن را برانگیزد متغیر نشد لاجرم خیال جنگ نمود و قبضهٔ شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از نیام بیرون نیامده مصر خواجه بوی رسیده خواست که جهتش را باخر رساند آقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خاتم را با آقا لولو نموده بضرب شمشیر مصری روز عمر دمشق را بشام اجل رسانید و در آن روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت مفلسی که بامداد آن روز نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از پیش بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرای خراسان فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف و دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان اثر نگذارند و بنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان [illegible] همراه باردوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را پنهان با امرا رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت حال باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابرا ذمه کردند و در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر جزع و فزع نموده چون مجلس برگشت ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید درنمیگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نمیتوان کرد مصلحت دولت در آنست که هرکس که سلطان ابوسعید را ایشناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطهٔ ضبط درآوریم اگر سلطان ابوسعید بدین جانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا هرگاه ما را مکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل خود ازو بستانیم چوپان این[٢] سخن ندانست و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را که خمیرمایهٔ آن فتنه میدانست بحضور طلبید و جلاد را گفت که باتمام مهم این ناتمام پردازد و وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست گفت ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته نظم بدو گفت زیرا که پشتی که آن کند بر شما اعتماد از جهان سنا شد بحبر تیغ فرجام آن همین است آخر سرانجام آن بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

٢ سخن نپذیرفت

عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و تومنیان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون منازل مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رفته نوبتی بمجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از وی روگردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده بزلال موعظت و نصیحت نایرهٔ غضب سلطانی را فرونشاند تا بار دیگر نسبت با او در مقام عنایت و تربیت آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده اند بوی سپارد و شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانبان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام بتعظیم و احترام شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایرهٔ نزاع و فتنه سخنان بر زبان آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امراء آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دم و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود و چوپان بضرورت موفور از سمنان روان شد و چون بمنزل قوبار رسید و میان او و اردوی سلطان یکروزه راه بیش نماند امیر محمد بیک چنگ که خال سلطان بود و امیر سیکرور و غیرهما از امرا با سی هزار سوار نقض عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان به بقایای امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان روی بولایت خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته چوپان شاهزاده ساتی بیک را که زوجهٔ او و خواهر سلطان بود اجازت داد که پیش برادر رود و خود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان بازکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که در آن ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد. یکی دولتخواهی فریاد برآورد که این چه رای ناصواب است ملوک هراة با که وفا کرده اند که با ما کنند

بیت
صحبت گیتی که تمنا کند. با که وفا کرد که با ما کند

دانشمند بهادر را بشمشیر غدر قتل نمودند و امیر یوزور را گرفته تسلیم قتلقشاه فرمودند چون نامهٔ عمر چوپان بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رساند بمواصلت حرمش کرد و چنین و اخذ اموال اتابکت فارس مفتخر و سرافراز گردد ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد در اخذش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل بر واقعهٔ ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و اگر نشانی باردو فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاوخان که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان ابوسعید دولندی بنت الجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نماید شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده جرمش بخشد سیوم آنکه کالبد او را بمدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برده در مزاری که در آن بلدهٔ طیبه ساخته بود مدفون سازند ملک غیاث الدین بزبان قبول این ملتمسات را شنوده اشاره نمود تا جلاد چوپان را بخبه هلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه باردو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفرقرین کرده و در اثناء راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه در آمده و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلاوخان را بقتل رسانید و خود باستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد اما بواسطهٔ اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک را در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاوخان را باوجان آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار در خرج محمل افزوده حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در سایر مناسک حج تابوتها با محمل بوده و در روز عید ضحی حاجیان بر آن جنایز نماز گذاردند و همراه خود بمدینهٔ طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالی مقدار حسن بن امیر المؤمنین علی علیه السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در قبلهٔ مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود و در مطلع سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاء طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در راه مصر و شام عمارات عالیه که ماحی آثار قیاصره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکهٔ معظمه آورده بآن واسطه آن بلدهٔ مکرمه را مزروع و معمور ساخت. ذکر اولاد امیر چوپان چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آنجمله یکی موسوم [illegible] بتالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابو سعید بهادر خان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت مینمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بمازندران افتادند و از آنجا بخوارزم رفتند قتلغ تیمور که از قبل پادشاه اوزبک در آن ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را بمرتبت تربیت سرافراز ساخته با سپاهی بحرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی بلند آمده درگذشت و بعد از آن اوان تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن که حاجی بیک و عوج حسین نام داشتند حاجی بیک را پسر عمش شیخ حسن کوچک زهر داد و عوج حسین را سلیمان خان بجهان جاوید فرستاد و پسر سوم امیر چوپان امیر تیمورتاش بود و او خبر اندراس اساس حیات پدر و برادر در سیواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم متحصن بود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافته التجا بملک ناصر کرده مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر چند روزی نسبت به تیمورتاش در مقام عنایت و التفات سلوک نمود و چون دید که بیشتر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند ترسید که مبادا خروج نماید بهنگام فرصت سر تیمورتاش را از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابو سعید فرستاد و این امر در شوال سال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق اوجان بعرض رسید و تیمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف و ملک اشتر و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت مامول است و پسر سیم امیر چوپان دمشق خواجه بود و کیفیت کشته شدن او در حیز بیان آمد و دمشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد خاتونست که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان محمود بود که در کرجستان حکومت مینمود و محمود هم در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلاو خان است که ذکر شهادت او سابقا مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان سیورغان بود و مادر این پسر ساتی بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان که سیو کشاده و یاغی باستی و نوروز نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان ممکن که من بعد بتقریب در حیز بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ربع مسکون

نظم

عشقست که شیر زبون آید ازو
ور مهر چه کمان بری فزون آید ازو
که دوستی کند که جان آساید
که دشمنی کند که خون آید ازو

مشاطگان عرایس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد و اشتغال و انطفاء نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون بنت چوپان همان دستور در ضمیر منیر صاحب تاج و سریر متمکن بود و بهیچ وجه پادشاه روی زمین بدون مواصلت آن زهره جبین شکیبائی نمی توانست نمود بیت

هر کسی در پی کاری و غم یار همان
دل بجان سرو همان عهد همان یار همان

آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حیله که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی حسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعبارتی که دانست شمه از میلان خاطر پادشاه بدان مغازلت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس جان و خوف جان از جان و مال پرداخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و غلبه شهوت مقتضی گشت سلطان او را بحباله نکاح درآورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت بیت

بلی عشقست پر افسون و نیرنگ
گهی صلحست کار او گهی جنگ

و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بخشید اما او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چندگاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانبان بتحقیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد و حکومت روم را با امیر شیخ حسن تفویض فرمود

گفتار در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابو سعید بحیز ظهور رسید

خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله بود و مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود تا بمدت زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت فهم مشهور گشت و در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده از ارتکاب منهیات درگذشت و در آن اوقات که سلطان ابو سعید بهادر خان امیر دمشق خواجه بن چوپان را بعالم بقا فرستاده عنان توجه

بجانب قزوین انعطاف داد با استصواب امراء ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملکت و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاده از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضاء هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بسبیل استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین جد و جهد تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحائب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علماء ربانی از قطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت و نضارت گرفت نظم تا هاتف دولت نو در داد آواز بر عالمیان گشت در رحمت باز پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان نوجوان گردد باز و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی بی ادبیها کرده بودند متوهم شدند و آنخواجه نیکو سیرت بخلاف عقیدهٔ آن جماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت دشمنان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلاء آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که نارین طغای ایلدکوچ بقابن که در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید میبود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیهٔ احوال او مشاهده فرموده چنان ساخت که بانواع نکبت و ادبار از آمد شد اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و نارین طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان از غایت نیکنفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر بملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت میبود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج را نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم برحسب مدعای او از پیش رفت و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او بگرفت رایت نخوت برافراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده میخواست که تومان هراة را نیز تحت التصرف در آورد اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراة میرفت نارین طغای یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر همراه فرستاد تا یراق و جهات ملکت را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایات خراسان دست بظلم و بیداد برآورده اموال مسلمانان را بناحق میستانید و هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر میرفت چون خبر این اعمال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در غضب رفته تاشتمور را جهة کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و نارین طغای قبل از وصول تاشتمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده بوجه تدارک متوجه گردیده در اثناء راه آن دو امیر تزویر پیشه بیکدیگر رسیده با هم خلوت کردند و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آوردند و [illegible] بر آن قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند و چون میدانستند که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود قاصدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشه خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند که نارین طغای بسلطانیه رود و اگر تواند که پادشاه را در قضیهٔ آن دو عزیز با خویش موافق سازد فهو المطلوب و الا کمر بانهدام بنای حیات سلطان بربندد و کار او را مدد باید دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتمور در قزوین متوقف شده نارین طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده بود او را بارگاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را بشامت او میدانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم نارین طغای نا امید شده با امیر تورین ملاقات کرد و حقیقت اتفاق خود و تاشتمور و علی پادشاه را بزبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال با خواجه غیاث الدین محمد بازگفت و سلطان ابوسعید نیز از بعضی ایناقان شمه ازین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقدهٔ مشکل را بانامل تدبیر چگونه بگشاید در آن اثنا نارین طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل سرای خواجه غیاث الدین محمد بود بازداشت و ایشان را گفت هرگاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست برد نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت میخواهم که خواجه را در خلوت ببینم برادر وزیر با او گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود اسلحهٔ او را بازستاندند و نوکرانش را نیز از دخول منع نارین طغای تنها بخانه دررفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی میباید ساخت که نوبت دیگر پادشاه باین ابواب الطاف مفتوح

وخباثتش صح

گردانند و خواجه این معنی را قبول فرموده فرمود که شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض نمایم نارین طغای بیرون رفته با نوکران خود بسوی میدان بدر مدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد دری دیگر نیز داشت خواجه از آن در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید که چند روز شد که نارین طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوس میکشد پادشاه از غایت سلامت نفس و نیز متعجب شده فرمود که هیچ میدانی که نارین طغای در حق تو چه اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس هیچی در باره من بد اندیشد بمقتضای و لا یحیق المکر السیئ الا باهله باو عاید گردد و سلطان بهمان لحظه باخذ و قتل نارین طغای فرمان داد و آن حرام نمک از آن حکم خبر یافت و بصوب قراباغ شتافت بخیال آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان ایلخانی را جمع گرداند و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و لیکن خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم ایلچیان با مثال واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا نارین طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوه رود فرود آمده یکی از نوکران را جهت آوردن طعام بیورت حاجی ایتمیاس ایغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی ایتمیاس کیفیت واقعه دانسته با جمعی سوار شد و او را گرفته دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد از آن سلطان حشمت آئین کسان بقزوین فرستاد تا تاشتیمور را نیز بدار الملک رسانیدند و هر دو در روز غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه که عید فطر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بامارت خراسان و خواجه علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد نارین طغای را بمراهم مرحمت مندمل گردانیدند و باندک زمانی بار دیگر آن بلد الخیر بسر حد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بوده در فارس حکومت مینمود از آن منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر ایناق در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز و توابع آن مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت آزرده گشته امیر محمود ایسن قتلغ و امیر سلطان شاه بن نیکروز و امیر محمد بیگ و امیر محمد پیلتن را که از جانب مسافر ایناق نقاری تمام در خواطر داشتند با خود متفق ساخت و با جمعی کثیر سوار شده ناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بچوه محیط دیده بهر حیله که توانست گریخته خود را بخانه سلطان رسانید و امرا تا درگاه پادشاه رفته تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بدیشان سپارد و در آن اثنا امیر سیورغان بن امیر چوپان و خواجه لولو با غلبه تمام بدر سلطان عالی مقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیک ایشان را گرفت و حکم قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون آن جماعت را درخواست کرد و امیر محمود و ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستاد تا مقید نگاه دارد و سلطان شاه بن نیکروز در قلعه سیرجان محبوس شد و محمد پیلتن در بم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در تبرک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن فرستادند و تمامی ایشان در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید در گذشت مگر محمود شاه که بعد از آن از جریمه او بعفو و اغماض مقابل گشت

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابوسعید

در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوشن در تن مبارزان صف شکن سیماب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان ابوسعید بهادرخان خبر توجه پادشاه دشت قپچاق استماع نموده بحدود اران نهضت فرمود و در آن سفر مزاج پادشاه بحر و بر از نهج استقامت انحراف یافته بسر حد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکس کرد بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان در سکرات افتاده کار از تدبیر باو پیر در گذشت مصراع بر خیز ای طبیب که بگذشت کار از آن در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابوسعید چه در آخر اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را در سلک خواتین خویش انتظام داده و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنابر آن بغداد خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش بمتنزهات آنجهانی پرواز نمود و عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را معا از جمله ازواج سلطان ابوسعید بهادرخان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس باین معنی قایل میباید شد که سلطان ابوسعید نخست بغداد خاتون را مطلقه گردانیده بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره تدبیر طبیعت سلطان ابوسعید دست از تمشیت امور بدن

کوتاه کرد و روح مطهرش روی بجانب ریاض قدس آورد افسر پرنور سلطانی که سر بسر قیصر فرو دمی آورد روی بر زبر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجه سکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید امرا و ارکان دولت در لباس سوگواری فغان و فریاد و افغان و زاری جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در نواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنا فرموده بودند بخاک سپردند بیت روانش بمینو پر از نور باد بباغ جنان شاد و مغفور باد

ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالی مقام

از جملهٔ عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادر خان بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی می‌نمود دیدهٔ بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی مثنوی امامت نژاد و کرامت سیر ملاذ تمام کرام بشر ز بطن بطول و ز پشت امام ز نسل محمد علیه السلام یعنی سلطان النقباء معارف شعار مقتدای اولیا مواهب و ثار قبلهٔ اصحاب علم و عرفان قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تاییدات لم یزلی شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین الاردبیلی روح الله تعالی روحه و زاد بین الصدیقین فتوحه و در آن اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبهٔ حاجات میدانستند و بهوس تنقیش ارادت و اخلاص خدام عتبهٔ علیه‌اش لازم الاحترامش را بر الواح خواطر میکاشتند طبقهٔ اتراک با وجود کمال ابا کی هرگز از فرمودهٔ آن مهر سپهر ولایت تجاوز نمیکردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می‌آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلد الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمهٔ از احوال آن قدوهٔ اولیاء ستوده خصال که پدر ششم آنحضرت است مرقوم کلک بیان خواهد گشت درین مقام خامهٔ مشکین شمامه از سر اطناب در آن باب درگذشت و دیگری از مشایخ آن زمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی** است و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا میشنید و وفاتش در سنهٔ اثنی و عشرین و سبعمائه در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آنجمله **شیخ سعد الدین قتلق خواجه خالدی قزوینی** است که در سلک اخفاء شیخ نور الدین کبیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالمی متبحر بود و بزعم حمد الله مستوفی غازان خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و وفاتش در ماه محرم الحرام سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال بود و از آنجمله دیگری عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی** است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده نقل نموده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل منشیه بود و پدرش در مرتبهٔ وزارت بعد از آن تایب شد و در عبادت درجهٔ عالی یافت در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت اشتغال گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در سنهٔ سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی رسید و در سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنهٔ عشرین و سبعمائه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده بود وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیرهٔ قطب زمان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از آنجمله **شیخ اوحدی اصفهانی** است در نفحات سمت تحریر یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف درج کرده است و در سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغه بتربت مدفون شده رحمه الله و غفرانه علیه و از جملهٔ اعاظم علماء آن زمان یکی **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار الایجی** است و آنجناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود و در مبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافادهٔ مشغول میبود

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک میداشت پیوسته بمدح و ثناء جناب صاحبی را بر دیباچه مصنفات خود مینگاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی بیان از جمله مؤلفات آن فاضل نحریر صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و الحق کمال علم و دانش خود را در آن رسایل بر فواید بلیغ عبارتی ظاهر گردانیده و وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ست و خمسین و سبعمائة روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از آنجمله واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین رازی** است و آنجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تالیف نمود و از آنجمله دیگری **حافظ عبد الرزاق الغوطی** است که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و فاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمائة اتفاق افتاد و از جمله شعرای آن زمان یکی مولانا جلال الدین عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع از خاک کف پایت سر گرد که برخیزد جانهاش فرو بارد دلهاش فرو ریزد و از آنجمله دیگری **فخر الدین فتح الله** بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جمله منظومات اوست که مطلع صد گره باز بر آن زلف معنبر زده عالی را چو سر زلف بهم برزده و از جمله مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب زاده سعید تصنیف کرد و از جمله مؤلفات حمد الله دیگری نزهة القلوبست و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد

نسبت ارپاخان
۳

ذکر ارپاخان ۲ که او را قبل از وصول بمرتبه سلطنت ارپاکاون میگفتند و باریق بوکا بن تولی خان می پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن سوسه بن منکقان بن ملک تیمور بن اریق بوکا و سلطان ابوسعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایسته امر پادشاهی باشد نمانده این کار بارپاکاون میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بتعجیل جانب ارپاخان فرستاده او را باردو طلب نمود و چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشان است ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند و امرا جوزا وار کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند آن روز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بخرگاه ناهید رسانیدند و روز دیگر ارپاخان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتجمل و تنعم مقید نیستم عوض تاج زرنکار کلاه نمد روسی و بجای کمر زرکار میان بند شمشیر اکتفاست از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت و روز جمعه در مسجد رفته در خطبه او را لقب معز الدین و الدنیا خواندند و بی شائبه تکلف و غائله تصلف شیوه سلطانی قبائی بود در بالای او زیبنده و شیمه جهانبانی خلعتی بود بر قامت قابلیتش برازنده بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو اما چون رشته دولت افتاده بود بروزگار ناساز کار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلاثین و سبعمائة بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپاخان منهزم شده وزیر نیز بطرفی گریخت و بخت خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپاخان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم شوال همان سال در مقام اوجان از عقب وزیر روان گردید

گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپاخان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان چون ارپاخان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر بوده اند معدوم نشوند نام امور مملکت در قبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن اغوای بعضی از امرا و اعیان دولت پیش نهاد همت ساخت و بغداد خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابوسعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاولی سنه ست و ثلثین و سبعمائة بقتلش فرمان داد و خواجه لؤلؤ در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه ارپاخان در میان زمستان لشکر بجانب دربند شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپاخان طایفه از سپاهیان را از آب گذرانید تا از عقب اوزبکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و همین معنی موجب انهزام مخالفان شده ارپاخان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرمود و شاه زاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه

یکی از اولاد هلاکو خان را در خانه خود پنهان کرده داعیهٔ خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحق از تبریز پای در وادی گریز نهادند مسعود شاه بر دم پیش امیر شیخ حسن رفت و شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافته بامیرعلی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بهادر خان بود و از مخالفت ارپا خان دم میزد ملحق گشت و بعد از آن ارپا خان توکل قتلغ را که نسبش باوکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید منظر لی جبی سیاست کرد و مقارن آنحال زمرهٔ از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز و محمد بیلبن که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان معتقد بودند از بند نجات یافته بملازمت ارپا خان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی ضمناً در اشتعال نیران فتنه سعی مینمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابوسعید بهادر خان حامله بود از اردو گریخته نزد امیرعلی پادشاه رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت ارپا خان رضا نداشت خواجه لؤلؤ را نزد امیرعلی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپا خان تحریض نمود و حال آنکه امیرعلی پادشاه از قوم اویرات بود از نسل تنکز و تنکز در زمان هولاکو قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جد اعلی ارپا خان است مقابله و مقاتله مینمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث امیرعلی عداوت ارپا خان را پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی برگرفته

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیرعلی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپا خان و جناب وزارت شعار

چون امیرعلی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپا خان مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و این خبر بارپا خان رسیده بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرای مخالف ایلچیان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه بامیرعلی پادشاه تفویض باید تا این فتنه تسکین گیرد وزیر باین سخن التفات نکرد و بر زبان آورد که قطعه نشوم خاضع عدو هرگز گرچه بر آسمان کند مسکن باز گنجشک را برد فرمان شیر روباه را نهد گردن در خلال این احوال ارپا خان قصد کرد که زمرهٔ از امرا و خاصان را که بهواداری امیرعلی پادشاه متهم بودند از میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت غرور وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای قصد که اندیشه هم کری نکنند و در روز چهارشنبه سابع عشر شهر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمائه در حدود جغتو و تغتو آن دو لشکر را با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد در اثنای استعمال تیر دلدوز و سنان شعله فروز محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز از ارپا خان روی گردانیده بامیرعلی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین سبب بظفر فایز گشته پادشاه و وزیر هر یک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیرعلی پادشاه بردند امیرعلی پادشاه اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آنخواجه عادل عالم فاضل نواز را شهید گردانیدند و ارپا خان نیز در همان چند روز در ولایت سجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی آیهٔ کریمهٔ من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً ظاهر گردید و بعد ازین وقایع بایلیه ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمانش بغارت و تاراج رفته چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر وافر منقبت علمای اعلام را تاج مکرمت از سر بیفتاد و فضلای کرام را صبوری از خلعت شکیبائی دست داد و یکی از ایشان بیتی چند در مرثیهٔ آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید قطعه جای آنست که اختران امروز بر سر از دست چرخ خاک کنند دردمندان مهر از سر درد جامه بر بر چو صبح چاک کنند الغیاث الغیاث در گیرند ناله و آه دردناک کنند که وزیری بآن عزیزی را بچنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخاوت و ترتیب و رعایت علما ثقات روایت حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از آن جناب پرسید که اهل فضل در تبریز در ایام سلطنت سلطان ابوسعید بهادر خان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین متبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطا بخش بجانب من اشاره کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که هر سال حالا نود

دیوان شاعشر حاصلات آن را سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند و امیر شیخ ابو اسحق التفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات آن وزیر پسندیده صفات آن بود که در هر شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفای باطن فرخنده میامنش حکایت کردی می‌نشست و بجهت رعایت اختلاف مراتب هم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی سنجیده میشنید او را بجوهره نزدیکتر میگردانید و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا یافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و آن معنی بر آن مرتقی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر مقامی که در آن صفه جای دانشمندان مقدم نشستم و بار بحثی در میان افتاده بار دیگر مرا غلبه دست داد و وزیر اشارت کرد که بصفه دیگر نشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علمای آن مجلس فایق آمدم اشارت نمود بی واسطه مرا پهلوی خود نشاند و فرش و اوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را درباره من مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع الحکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال برسم مال و جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه هذا من برکات البرامکه بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افادت دثار بانعام عظیم بهره ور گردید رباعی

ای گشته ترا مسند اقبال مقام
رای تو امور ملک را داده نظام
خواهی که شوی در دو جهان نیکونام
در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم اربا خان باز پرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شروانی نهاد و لوای اعتبار افراشته بی استصواب او امور ملکی و مالی را فیصل میداد و بنابر آن نوئینان از متابعتش تنفر نموده پای در دامان انزوا پیچیدند و مخالفتش را با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلای علی پادشاه و قوم اویرات در اطراف ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عمه سلطان ابوسعید بود شتافت و او را بمخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن بولی قتلغ بن ایسن تیمور بن انبارجی بن منکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روانشده در چهاردهم ذی حجه سنه مذکوره در موضع نوشهر باقراوره از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که دو پادشاه بر سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرورتست که ما و تو درین خونریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان می‌نماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآییم ایشان را بهم گذاریم هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرمود با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور نموده بنهب اثقال و کنار آبی نزول نموده بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیرزن از پشته فرو تاخت و بزخم تیغ تیز امیر علی پادشاه را از زین برساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی با امیر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشانده بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود بحباله نکاح در آورده نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید تا بهم در آن ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوه نامستوده خویش چنگ مخالفت ساز داده هر یک خیالی کرده روی بطرفی نهادند از آنجمله امیر محمود ایسن قتلغ بخوزستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطر نشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغا تیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن ایمکان بن توبن جوجی قسار بن یسوکا بهادر را بخانی برداشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیدند آن ولایت را

آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از این حال خبر یافت از تبریز جلوریز بایشان شتافت و شاهزاده ساتی بیک و پسرش سیورغان را بعهود و مواثیق با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال گشتند و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان پیش از اشتعال سیف و سنان عنان بگردانیده بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بر دست امیر شیخ حسن کشته گشتند موسی بمیان ملک بزاره گریخت و جمعی از امرا و لشکریانش بیکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در روز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بجد و بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز و غازی که در سلک امراء خراسان انتظام داشت و در آن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست و امیر شیخ علی را در روز عید اضحی بی جهتی بشمشیر غدر بگذرانیدند و دیگر روز دو دشمن امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه امیر محمود ایسن قتلغ و امیر اکرنج را که سرمایه انواع فتنه و فساد بودند و در آن ایام از روی وی در زی اهل تصوف سلوک می نمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند

ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع آن حال

امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که بشیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر می برد و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خواطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشید و غلامی ترک نژاد قراجری نام را که ببدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود نزد خود برده جامهای نفیس در وی پوشانیده آوازه در انداخت که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورده و تا مردم را این سخن باور آید مادر را بخانه قراجری فرستاد و در رکاب او پیاده میرفت و چون این خبر در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا اویرات و بعضی دیگر از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه مذکوره در حدود الاتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله و تزویر مفطور بود در حین تسویه صفوف آتشی بلند برافروخت مردم تصور نمودند که جمعی با وی مواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان از امیر شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بعمزاده پیوست و بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد و در کنف صحبتی رخت هستی بباد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست تظلم و بیداد برآورده در اثنا قراجری تیمورتاش را بخاطر خطور نمود که تا بنای زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشود او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد منتظر فرصت بوده بیک ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیک و امیر سیورغان پیوست و حال بدین در کت را اظهار نمود و تیمورتاش مزور بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت او از هم بگسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجانب بغداد گریخت

گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعاء امیر شیخ حسن ایلکانی

چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از تمرد پدر مزور تمشیت نپذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود از آن خبر شده عازم قزوین گشت و ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بسلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی را بوزارت مقرر ساختند و علم توجه بطرف قزوین برافراختند و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح گونه واقع شده شاهزاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بآران و آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنابر آنکه بمصالحه ایشان اعتماد نداشت آتابک خود و تاش تیمور و دیگری از خواص را نزد طغاتیمور خان که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان حکم فرما بود فرستاد و التماس نمود که بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه

علاء الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنه مذکوره ببغداد رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بران مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز بر ایشان قرار نیافته بود آغاز کفایت کرده بتغییر و تقلیل مضایقه مینمود چنانچه بر بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا این زمان از مال و جهات معاف بود خراج حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت ولیکن بغیر از اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیورغان از اران بآذربایجان آمده مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراجری تیمورتاش شده را بند کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردانیدند بعد از آن امیر شیخ حسن چوپانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صایب اندیشیده بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود وضمناً بطغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت درآورم و بنده وار طریق خدمت مسلوک دارم این مغول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آمد شد سفرا وثیقه مبنی از آنکه چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس بر ایشان مسلم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرخناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص بکنار اردو امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوابش را طلب داشته گفت هر چند شیخ حسن آقا با دشمنانی که در باره او این نوع خیالات فاسده دارند دم از دوستی میزند ما نمیخواهیم که ضرری بوی رسد و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او تصاعد کرده فی الحال یکی از مخصوصان طغاتیمور خان را طلبیده و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید آن شخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را بازگفت طغاتیمور از حیله شیخ حسن چوپانی انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال بی مناسبت عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی بآلاتاق رفته در حدود تلمیار نزول گزید

ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن آلافرنگ را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در حیز بیان آمد فیصل یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن آلافرنگ را بپادشاهی برداشت و بجانب عراق عرب رفته بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق تحت تصرف درآورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمایه بخاطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش ضعیفه تمشیت نخواهد پذیرفت بنابر آن سلیمان خان را که از احفاد یشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزیده و ساتی بیک را طوعاً و کرهاً در سلک ازدواج خویش کشید و در ماه شوال سال هفتصد و چهل در اوجان منزل گزید سپاهی یکدل در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آن حال امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن آلافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی بآذربایجان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه سنه مذکوره در نواحی جغتو مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیرحسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه سوتای و اردو بوقا و نورجینی و حاجی یعقوب شاه ۳ و محمود شاه ذکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیدند امیر محمد بن قتلغ و امیر مسافر اینباق را که در میمنه سپاه جهان تیمور بودند تیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان هزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی منصور و مظفر به تبریز شتافته امیر سیورغان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر پیرحسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان را نامزد حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید و خواجه سلمان ساوجی که در آن اوان ملازم شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار از آن انهزام قصیده بنظم فرمود که چند بیت از آن این است قصیده

خسروا لشکر منصور اگر رجعت کرد نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار
عقل داند که در ادوار فلک رجعت استقامت بپذیرد بنجوم سیار
این یقین است که در عرصه ملک شطرنج برتر از شاه یکی نیست بتمکین و وقار
دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد بیدق بی خرد کم هنر بی مقدار
وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی زند شاهش و یکسو شود از راهگذار
نه از آن عجز فزون بود و پایه بیدق را قدر نه از این حزم بود منصب شاهی را عار
اخترا دست برآر و اثر دولت شاه نهادش بسم اسب و پی پیل و باره

و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده بآذربایجان درآمد و در ذی حجه سنه مذکوره سلیمان خان باتفاق امراء و نوئینان جهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر یاغی باستی ولد چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده شش هزار اسب را که در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذار او بچ

۳ جولاقشی

بر جانی افتاد که نزدیک بمعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان میآید متوهم شده بمنازل خویش بازگردیدند و متعاقب آنحال برادر طغاتیمور خان امیر شیخ کاوون باستصواب طغاتیمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و از آنجانب ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در حدود ابهر بین الجانبین مقاتله دست داد و شیخعلی کاوون انهزام یافته بخدمت طغاتیمور خان پیوست و بموجب فرمان او عنان بحرب سربداران تافته در جنگ آنطایفه کشته شد و سنه ثلث و خمسین و سبعمایه طغاتیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی سردار بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در اثنای ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید

ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و حدود روم و بقتل رسیدن او بعد از مراجعت بنابر اقتضاء قضاء حی قیوم

امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر کشید و در ولایت موش خرابی بسیار کرد آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان بسوخت و چون بحدود دیار وین رسید حاکم آنجا بملازمت مبادرت نموده بسیورغامشی اختصاص یافت و از آنجا حاجی بیک بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر یحیی جعفر و قراحسن را با طایفه از مردان شمشیر زن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون ایلچیکان بحاروین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق با امیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از مغولان ارزالروم زینهار گرفته علم معاودت برافراخت و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات را با تمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر منهزم باز آمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشته مقید و محبوس گردانید خاتون امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید بتصور آنکه شوهرش بر آن امر مابین وقوف یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را بفشردن خصیه بعالم آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشا انتظام داد قطعه بهجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چهار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن زنی چگونه زنی خیرات حسان بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت زهی خجسته زنی خایه دار مردافکن و چون از آن مخدره نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دارالاماره گریخته با هم پیکان خود بحمام رفت و بنابر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را یارا نبود که بپیرامن حرم سرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و در روز سیم امرا کنیزکی پیدا کرده بدارالاماره فرستادند تا معلوم نماید که بچه سبب امیر از خانه درین دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا هیچکس ندید لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جست و جوی عزت ملک و دستیاران او را بدست آوردند و بخواری هر چه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند

ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیر شیخ حسن چوپانی

مورخان سخن ور آورده اند که از طبقه افاضل دانش اثر خاتمة الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان امیر شیخ حسن چوپانیان را از نتایج طبع خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی سیما فن حدیث بمرتبه که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از مثل او دانشمندی پیدا نشده و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار ملال در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه دست داد و از جمله اعاظم علمای آن زمان دیگری قاضی القضاة عبد الله بن محمد العبیدی الفرغانی است و او صاحب منصب قضا ولایت تبریز بود و تا آخر عمر بدان امر قیام مینمود و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تألیف و تصنیف بر لوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست و فاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را بتدریس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود و از غرایب حکایات آنکه در روزیکه منتهی بشب رحلت امیر شیخ حسن چوپانی میشد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثنای محاوره از آن عالم نحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان راند و معنی آنرا نیز بر دل گذراند آیا حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد مقتضای

والتقات

حدیث انما الاعمال بالنیات حکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد و چنانچه مذکور شد بهمان شب امیر شیخ حسن بر دست آن زنان طریقه کشته گشت و در تاریخ امام یافعی مسطور است که احمد بن حسن تصانیف بدیعه است منها الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و شرح المنهاج للبیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه و شرح الهدایه و شرح التصریف لابن الحاجب و فات مولانا فخر الدین در سنه ست و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از جمله افاضل آن عصر مولانا شمس الدین محمود بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد و شام و مصر بدرس و افاده قیام نموده ذکر الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و هو من [illegible] و شرح منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه درگذشت و از جمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی نویان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال ذمد شب روز معراج بر دست زنش تباه شد پنهانی **ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش** ملک اشرف حاکمی بود بافروختن آتش ظلم و بیداد معروف و بانگیختن غبار فتنه و فساد موصوف دوست و دشمن از وی هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر و فساد برافراخت اعلام جور و عناد و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادی طریق موافقت سلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت منازعت می افراشت و در اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشیده و بی آنکه مهمی سازد بسلطانیه باز گردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی بدار السلام فرستاده یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی بملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما را العقد احد ابد الجانب ارسال داشته انتظار میکشیم که مهمی را که متقبل شده اید بتقدیم رسانید تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت آنکار نمی یابید اعلام نمائید تا تدبیر دیگر کنیم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده بعضی ایشان را از آن خیال خبر داد و آن دو امیر بسان تیر از خانه کمان گریزان شده جان بتک پا بیرون بردند و بعد از مشقت خود را بابهر رسانیده در آن قصبه شنیدند که رای ملک بن ایسن قتلغ با احتشام بسیار در آن نواحی منزل دارد و با مغولی چند که همراه داشتند بسرای ملک شبیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بی نهایت گرفتند و باصفهان شتافته بمعمولان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند چون بیک منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی شنیده بسرعت هر چه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول آن مملکت سلیمان خان بطرفی بیرون رفته بعد از آن ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از دودمانها برآورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانید و بتیغ بیدریغ بگذرانید و این واقعه در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود و وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبدالحی بود **گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال** ارباب اخبار آورده اند که بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان و قوچ حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان را کشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه مولای و چوپانیان حاجی را بمنصب ایالت رسانیده یعقوب شاه را از قید خلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق جست و سلیمان خان از مشیت امور ملک و مال عاجز آمده کس باستدعاء ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در روز نوروز بسلطانیه درآمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آنحال امیر سیورغان که بفرمان امیر شیخ حسن کوچک در قعر حصار [illegible] بهم رسانیده و بجانب تبریز در حرکت آمد و یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند

بعد از
اقعه امیر شیخ حسن
پانی بدو سال

که در آن
ان پادشاه
وزبکان
ملک اشرف

محبوس بود
کوتوال القلعه را که
زوت نام داشت
شته از ذخایر حصا
براق

آورده بودند و در معموره میان ایشان ملاقات واقع شده از انجا بقصر تاق و کوتچه بیکیر که ییلاق امیر چوپان بود رفتند و قریب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را
جمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا آنزمان در قراباغ بود و می‌پنداشت که امرا غاشیه اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس پروای او نکرد بطرف
دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی ازوی جدا گشته بملک اشرف پیوستند و در ان اثنا عماد الدین
بار دو ۲
سراوی را خیال نیابت بر ان داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باستی که بیکدو فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت
و گفت که ملک اشرف نوکران خود را جبه پوشانیده قصد شما دارد و بنابران یاغی باستی و سیورغان با اتباع مکمل و مسلح شده منتظر ایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف
رسید که اعمام تو سلاح پوشیده خیال غدری نموده‌اند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سیورغان فرستاده
پیغام داد که تا هنوز مخالفتی نگرفته ایم که بسبب شئامت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شغب چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی
گفته ملک اشرف سعد کنندان باید کرد که من ازین معنی خبری ندارم و اصلا خیال اضرار شما بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستید
تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقبول ملک اشرف رسید مقتول شد انگاه امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتند
و بنابر آنکه یاغی باستی و سیورغان پسران بواسطه چوپان بودند تبریزیان ایشانرا بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و ازین جهت ملک اشرف در حرکت آمده از
تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی و سیورغان داعیه دارند که شبخون بر وی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر مکمل شده متوجه شهر گشت و در اثنا
راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته اند و ملک اشرف ایشانرا تعاقب نموده در صحرای اغتاباد تلاقی فریقین دست داد
و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سیورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف در تاتیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قپچاقی ابو
سجانی برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان چون بموضع بالی رسیدند
قاضی محیی الدین بردعی و فخر الدین جلبش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشانرا قبول نموده گفت که مناسب آنست که امرا
تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را تفصیل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرده بدیار بکر شتافت و در آن دیار بر دست امیر ملکان
امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی به تبریز آوردند و ملک اشرف بعد از ان اوقات یاغی باستی را بوجهی هلاک
ساخت که هیچکس از کیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بفراغبال دست بظلم و ضلال برآورده در سنه ست و اربعین وسبعمائه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قفص
وسبعمائه ۲
آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و الکنیز بهادر را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین در تبریز وبائی عظیم علاوه پیدا و ملک اشرف گشت و بدان
جهت هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بکامی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین وسبعمائه ملک اشرف با سپاهی جلادت آیین بعزم رزم امیر شیخ حسن
ایلکانی کرده روی بعبداد آورد و بنابر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون
حرارت بر جوهر هوا استیلا یافت و دانست که کاری ازپیش نمیتواند برد مراجعت کرد و بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم بمؤاخذه رعایا
و فقرا اقدام نموده از هر کس هر چه توانست بستاند و در بهار سنه احدی و خمسین وسبعمائه نجیب الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی
۳ بانجاه هزار مرد جرار متوجه تسخیر صفاهان گشت امیر
که در ان زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته
بعد از ان بمصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده و دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و
ملک اشرف ازیشان بهمان مقدار راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد از ان ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر
کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا مزارعان و محترفات در ان مکان رحل اقامت انداخته هر کس تواند جهت خود عمارتی بنا کند
و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید که زیاده بر ان نتواند بود و چون ملک اشرف
وطازیان
از خویشان و قرابتان امرا کسان کشته اموال ایشانرا گرفته بود در ان اوقات هراس عقابیل بر ضمیرش مستولی شده در خانه تاریک نشست و در ماکول
و مشروب غایت احتیاط بجای می آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده در خم حبشی میریخت و پنج هزار مرد را مرسوم
بیشتر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف آن بسته بودند از در کریاس نکبت اساس خویش بیاویخت

آن زنجیره عدل نام نهاد و هر کس بداد خواهی می آمد آن زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش میپرسید و هر سال امرا و وزراء او را مواخذه کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز میساخت و در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه دختر حاکم ماردین را خواسته به تبریز آورد و در ربع رشیدی آئین بسته طوی سکین کرد اما بعد از ملاقات آن دختر را نپسندیده زیاده از یکشب او را ندید

گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از وزرای آن سردفتر اصحاب ظلم و عصیان

چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان شرح وفور جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر بملک اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده در شنب غازان نزول نمود و چهار صد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لولو و خواجه شکر خازن را گفت که شما خزاین و خواتین را سر کرده در کریوه مرند بروید بر سر چشمه خواجه رشید توقف نمائید تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید به تبریز باز گردید و الا روی بخوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بجانب مرند برده ملک اشرف در کنار عهران سعد فرود آمد و اخی جوق و امرا و لشکریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان بر بالای پشته بر آمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا بشرقی ورا اوجان جانی بیک خان از راه سراو رسید و فرمود تا عساکر منصوره جرگه کرده ایشان را در میان گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هر طایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن حالی اتفاق گشته تنها بشنب غازان مراجعت کرده یکشب آنجا بود و آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شده عدتش با دو غلام گرجی در مرند باغرق پیوست و مردم آنجائی بر کیفیت شکست آن خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلای تفرقه در داده ملک اشرف بجانب خوی روان شد و در خانه شیخ محمد بالیجی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد و از جهة اعلام آنحال قاصدی بعنان برق و باد باردوی جانی بیک خان فرستاد و امیر یاصی بحکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن بد اختر میپاشیدند و او را دشنام داده لوازم شکر بتقدیم میرسانیدند و امیر یاصی آنشب اشرف را در خانه والدهٔ خواجه شیخ کججانی نگاه داشته روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند و جانی بیک خان از اوجان بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیک خان با ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز باعدا بگذارد و حکومت آن مملکت را به پسر خود بیردی بیک خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دختر او سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت ندیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و جانی بیک زر و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالما غانما بدشت قبچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بیردی بیک خان این خبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و اخی جوق با سلطان توابع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوه ملک اشرف بظهور رسانید ثقات رواة آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما بود خواجه عبدالحی بمنصب وزارت تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهاتش را ستانده بقلعهٔ الموت فرستاد تا کوتوال آن حصار کیا اسمعیل رودباری جناب وزارت شعاری را مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل تعظیم و اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی بکار بسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه عبدالحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام گیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار میگذراند از ارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد شاید کیا اسمعیل دست رد بر سینه التماس او نهد لاجرم آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول الطاف و انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستادند که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفات است مراجعت میباید نمود و بعد از آن ملک اشرف مصحوب بحری فراش نوازش نامه نزد وزیر فرستاده التماس حضور او کرد خواجه عبدالحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روح او طیران نماید لاجرم همراه بحری عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل

کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست تو درین ولایت بفراغت اقامت نمای بجائی رسید و چون خواجه نزدیک به تبریز بمنزلی که بدیجبری پیشتر بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن منع و دل عبدالحی آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را در منزل خود فرود آر و بگوی که فردا امیر ترا طلبیده خلعت وزارت خواهد پوشانید و بجری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبدالحی را بقلعه النجق برده مقید سازد و بجری خواجه مظفر الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بقلعه النجق برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چند گاه ملک اشرف عادل آغاچی را به النجق ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورده بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش گشاد و در آن اثنا وزیر بی تدبیر عرضه داشتی پیش ملک اشرف فرستاد بمضمون آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل میورزد پیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری میباید نمود بیت چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای العریضه موسی را طلبیده در شکنجه عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جرم خود پرسید عرضه داشت عبدالحی را اظهار کردانید و موسی بدلایل معقوله خاطرنشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی با مضا رسانیده بدانجا بازگشت و خواجه کامل العقل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخته در آن را بسنگ و گچ برآورد و سقف خانه را سوراخ کرده هر روز دو نان جهت خواجه نادان از آن سوراخ پایان می انداخت و حال عبدالحی برین منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود خواجه مسعود دامغانی داماد خواجه عبدالحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمائه او را گرفته در قلعه رویین دز مقید گردانید مآل حال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح نه انجامید والعلم عند الله الحمید المجید

نزد راقم حروف

ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی

چون امیر شیخ حسن نوین در دار السلام بغداد چند سال بتمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمائه مریض شده بجوار بهشت انتقال فرمود امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که از دلشاد خاتون بنت تیمور تاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت نظم فرموده و مطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده اینست قصیده مبشران سعادت برین بلند رواق همین کنند ندا در ممالک آفاق که بسال پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلایق بپایه عملاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق خدایگان سلاطین معز شیخ اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق و بی‌شایبه تکلف و تجوزی آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال علما و شعرا میگماشت و رایت امن و امان اندر ممالک برافراشت بر در و دیوار گیتی نقش نیکوئی نگاشت و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین و اران و آذربایجان مسخر فرمان او گشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد در گذشت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه بفردوس برین شتافت

جلال الدین

مدت

گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذوالمنن

در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمائه که خبر مراجعت بردی بیک خان بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی جوق تا کوه سنقای لوای جهانگشای را استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت آثار روز دوم اخی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و سلطان اویس تبریز عنان ریز بدان صوب توجه نمود و اخی جوق چون بر وصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدیه نزول اجلال فرموده امرای اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز عذری اندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف با اخی جوق پیوسته از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیلتن را بتعاقب ایشان نامزد کرده خاتمش بنابر نقاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزید و منهزم باز گردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را با اخی جوق بازگذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بر آن ولایت استیلا یافته بعقد و نیران ظلم و عدوان مشتعل گردانید و در بهار سنه

نسخه تکاهل

ستین وسبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید مقارن آنحال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید و سلطان به تبریز در آمده خانه خواجه شیخ کججی را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت واخی جوق با جوقی از اهل فساد در پناه صدر الدین قبانی که پدر خوانده او بود بر در سلطان اویس ایلچیان بعتبات فرستاده او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسود باتفاق علی پیل تن و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنه قهر آن هر سه مفسد را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی وستین وسبعمائه بیرام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از همنشینان جنگ کرده خشم نمود و ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه اثنی وستین وسبعمائه سلیمان بیک دایه سلطان را که امرا عظیم الشان در تفصیل مهمات باو احتیاج داشتند در حباله نکاح کشیده و بنابر آن وصلت بمنصب امارت رسید و در همان ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت قطعه امارت بسلیمان شد مقرر وزارت بنجیب فلک حیران فلک را زو همی گوید جهان را که اینکت آصف و اینکت سلیمان و در سنه خمس وستین وسبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت مینمود لوای خلاف و عصیان ارتفاع داد و سلطان بدانجانب نهضت فرمود خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیمت غنیمت شمرده بجانب شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و روز دیگر عنایت لطف و رحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دار السلام باز گشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف را باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان ببغداد در آمده از جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت نظم باز بگشادند گیتی در دار السلام در طواف آرید غلمان را بکاس من مدام زاده خار است گل را زان نمیآیدش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشنید ز ابنای لئام لاله لالا سیه روی و زبان در کام دل زان سیه روئی سر اندر پیش چون اهل غرام بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت انچنین باشد چو بر مولی برون آید غلام و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرد و روی توجه بصوب موصل آورد و آن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان بسمت انتها پذیرفت قصیده موصل بشیر آورد اخبار فتح موصل باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل رسید که از قدوم امروز نیل و مصرش چون آب دجله افتد در پای شهر موصل و سلطان اویس از موصل بصحرای موش رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل و الوس او را بباد غارت و تاراج داده از آنجا براه قرا کلیسا به تبریز رفت و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که آبا عن جد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آن ولایت بایالت اشتغال دارند و نوبت بقرا باغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس بآذربایجان رسید و این خبر شنید بیرام بیک را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لاتعد و لاتحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس در بعضی از قلاع تحصن جست و امرا در آن بلاد دو سه ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت مسلوک نمیدارد ملک موروث بکلی ویران میشود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیک رفت و بیرام بیک او را بند کرده پیش سلطان اویس برد پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع وستین وسبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش اینست دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی و هم درین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام گشت و در همین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان در آن مصیبت جامه سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه بیرام شاه قصیده نظم نمود بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان را سینه پر آتش و پشت دوتاه شد بهایا یای گریبان بر سر بیرام شاه و در سنه احدی وسبعین وسبعمائه در تبریز وبائی صعب دست داد و قریب سیصد هزار کس بر خاک هلاک افتاد و در سنه اثنی وسبعین وسبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغا تیمور خان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان متوجه حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاد امیر ولی منهزم گردید و سلطان تا سمنان او را تعاقب نمود و جمعی کثیر از لشکریان جرجان بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلقشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

ولد [illegible] شاه

[illegible] نسخه

معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال قتلغشاه اندی باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را سارق عادل گویند در مبادی احوال شحنه دار السلام بغداد بود و بعد از آن نوکر سلیمان بیگ شده روز بروز حشم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه امیر زاهد که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک اوجان مست افتاده جان بباد فنا داد و از مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته سه بیت بخاطر بود خامه بتقریر آن زبان گشاد مرثیه دریغا که بار بهار جوانی فرو ریخت از تندباد خزانی دریغ آن سهی سرو بالا که او را ز بالا فتاد این بلا ناگهانی تو دانی چه افتاده است ای زمانه فتاده است قصر کرم را مبانی و در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمایه امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود در روزی چند روی نهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و هم در این سال مبانی زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمایه والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسرانجام مهام آن مملکت آورد و در سنه ست و سبعین و سبعمایه آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت دجله با امثال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور از الم ویرانی دار السلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت

ذکر انهدام بنای زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

در اواخر ربیع الآخر سنه ست و سبعین و سبعمایه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شده بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیه احوال سلطان ستوده خصال ظاهر نمود ارکان دولت بمرافقت قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن بانی مبانی جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و ایالت بغداد بشیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود فرمود که شما گذارید امرا این سخن را اجازت حمل نمود و شیخ حسن را مقید ساختند و در شب دوم جمادی الاولی سنه مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را در پیران شروان و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان در مرثیه آن پادشاه عالیشان گوید قطعه الفلک آهسته رو کاری نه آسان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت گل بصد خواریش پنهان کرده نیست کاری مختصر گر بحقیقت بنگری قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده زین مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تر آسمانا زان زمان کاغاز دوران کرده روزگارا روزگار دولت سلطان اویس یاد کن وان بر خلایق حسرت سلطان اویس

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری از رفتار قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچه سوری منفعل بچه لوای کشورگشایش ثالث ماه و مهر و غبار موکب گردون سایش ثامن هفتم سپهر بیت خدیو جهان بخت فرخ لقا معلی سریر مظفر لوا بفرق و قدم زیب تاج و سریر ز دست و دلش بحر و کان در نفیر سلطان حسین در آن ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت بلاغت در باب تهنیت جلوسش نظم کرده سه بیت از آن ثبت افتاد قصیده ای در پناه حضرت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی هم ملکت ایمن از صدمه تزلزل هم دولت فارغ از صدمه تباهی از رای تست عالی رایات کامکاری در شان تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین پیوسته اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه رایت ظفر پیکر بقصد بیرام خواجه و قرا محمد ترکمان برافراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرمود آخر الامر بصلح انجامید و امرای ترکمان بتسلیم پیشکش هر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان بازگردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین بوادی استقبال نموده بعد از وقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی بتبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط برگشاد و شهادت امیر اسمعیل بن زکریا

حبیب ج ۳

در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوسته و بدان سبب شاه زاده شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران یکبار نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید **گفتار در بیان مخالفت زمرهٔ از امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا** در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیارات از زمستان خانهٔ حوت جهت اظهار عمل ببرج حمل انتقال کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمید و فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد و سلطان حسین از تبریز باوجان شتافت و عادل آقا از سلطانیه باردوی همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفهٔ از امرا مانند اسرائیل و عبد القادر و رحمن شاه و درویش قاصد جان عادل گشته قاضی شیخ علی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته بود که مدت العمر آنجا باشد باز آوردند و روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده بر زبان گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی بما تعلق میداشت دیگری را قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخواسته بمقبول خود رفت و روی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهت عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند عادل آقا بسخنان ایشان ملتفت نشده و تا فرق سلطانیه عنان باز نکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد و آقا او را در همدان حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آورد و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده بر سبیل شکار سوار گشته از اوجان بیرون تاخته عنان ریز به تبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا چون این حال مشاهده نمودند خزانه و جبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی ببغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با نه هزار سوار از عقب ایشان ایلغار کرد شاه منصور منقلای روان شده در نواحی التون کوپروک بدشمنان رسید بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفهٔ پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امرا حاصی را بجان امان داده بمقبول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بمراغه رسیدند بموجب فتوی که سلطان حسین بخط خویش تاب ندر علی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هر چند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخ علی را زنده گذاشته از وی صد تومان خون بها بستاند و شاه منصور گرفته خاطر بهمدان رفت عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیش از پیشتر بعواطف خسروانه محظوظ گردید **ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاه زاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر** چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاه زاده شیخ علی بن سلطان اویس که در اوایل حال بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد آنجماعت را استیصال نمود تا در روز جمعه از جمعات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل با کس اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی که ترکش او را بر داشته بود پیش دویده شمشیری بر رویش زد چنانچه از پای درافتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل آوازه برآورد که ای عم مرا دریاب و امیر مسعود بجانب برادرزاده روان شده مبارکشاه و شخص دیگر که قراتخته نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و نزد شاه زاده شیخ علی رفته کیفیت واقعه باز گفتند والده شاه زاده بقاتلان گفت که اگر راست میگویید سر اسمعیل را بیاورید و ایشان در ساعت سر او جدا بریده پیش باز و بسپردند و از عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود آویختند از غرایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان کار میکردند نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آنجا آویختند القصه چون این خبر به تبریز رسید امیر زکریا که در تبریز بود بر فوت پسر و برادر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین منشور سلطنت بغداد را بنام شاه زاده شیخ علی در قلم آورده نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرا را نزد خود نگاهداری تا بلوازم سیاست رعیت و سپاهی قیام نماید اکنون هر یک از نوئینان را طلب کنی بدانجانب فرستیم و شاه زاده شیخ علی فرستاده برادر را خوشدل و مسرور باز گردانیده بر سریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعبد الملک تتماجی تفویض فرموده قاتلان امیر اسمعیل را باوج عظمت و اقتدار رسانید و چون دید که مشیت امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی بادک که از ملازمان قدیم آباء او بود و در آن زمان از قبل شاه شجاع در شوشتر حکومت مینمود فرستاده او را ببغداد طلبید و پیر علی بدار السلام شتافته سرانجام تمام مهام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را بتحت تصرف آورد و چون امیر

اینخبر بمسامع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پائیز سنهٔ اثنین و ثمانین و سبعمایه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاهزاده شیخعلی و پیرعلی تاب مقاومت نیاورده بغداد را بازگذاشتند و علم توجه بجانب شوشتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هرچند عادل آقا گفت مناسب آنکه بسبب اجتماع بشوشتر رویم و مهم شیخعلی و پیرعلی را فیصل دهیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و با مخالفان صلح کرد بر آنجمله که شیخعلی بشوشتر قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل نکرده نماید و از آنجا ببغداد رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنابر رنجش مذکور پادشاه را همانجا گذاشته با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسر انجام امور ملکی و مالی مشغول گردید و در همان زمستان عبدالملک قتقاجی و بعضی از اعیان بغداد مبلغی با توقان نزد شاهزاده شیخعلی و پیرعلی فرستاده استدعای حضور نمودند و ایشان متوجه دارالسلام گشته سلطان حسین محمود دوانی و عمر قپچاقی را بمقاتله مخالفان نامزد فرمود و آن دو امیر بردست پیرعلی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع اینخبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب تبریز انعطاف داد و در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حیله بمقصد رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شقاق و کشته شدن سلطان حسین** دران اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدارالملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آنولایت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهت استمالت خاطر آقا بکومک نامزد کرد چنانچه اندک مردی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنهٔ اربع و ثمانین و سبعمایه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او جبابکی در خطهٔ خاک پیدا نگشته خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود پیش گرفت سلطان حسین هرچند کسان از عقب او فرستاده التماس مراجعت نمود بجایی نرسید و سلطان احمد از اردبیل باران و موغان شتافته لشکری فراهم کشید و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنهٔ مذکوره بیکبار ناگاه بآن بلده درآمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشهٔ خزید تا هم در آنشب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید بیت

تیغ نیلوفری آخر چکند بر تن او
که طلاش بدمی از رایحهٔ نیلوفر

و بعضی از مورخان گفته‌اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و گاهی بر افعالی که مناسب مرتبهٔ سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام مینمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین بلغر بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و معموری شهر و ولایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل مینگاشتند نقلست که خواجه جمال الدین بلغر مقید بود باینکه بعبارات مغلق تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبدالله و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهت طلب کاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون آنشخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که بسر عبدالله و جان فیض الله که در تبن با چندان تبن موجود نیست که عصافیر بمناقیر بر سطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت بیک سمان تیلامی دور خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولوالالباب بعید است و آن ترک چون دید که هرچند می‌ایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت هرچند من از خواجه کاه میطلبم او قرآن میخواند **ذکر شمهٔ از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد** سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف اما از بعضی اقسام فضایل بهره ور بود و در علم موسیقی پیش ادوار باب هنر **نظم**

ز خونریزی سر کم نمیداشت هیچ
ز پیچش ولی پیچ بودی دو نیم
بدی زهر و تریاق در کین و مهر
بدیدار او معتدل قهر و مهر

و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دولتخانهٔ تبریز بتیغ تیز مهم سلطان حسین را بفیصل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسپ کله‌بانی بدستش افتاد و پای در رکاب آورده تا زمان وصول بسلطانیه هیچ جا نایستاد و عادل آقا او را بپادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعهٔ کرا او معتقد گردانیده با سپاهی جنگجوی تندخوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه یاغی باستی و لیو شیخعلی ایناق و ابوسعید ولد پیرملک از عادل گریخته بسلطان احمد پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد [illegible] تمکنی ندید [illegible] شهر باز گذاشته هزیمت غنیمت شمرد و عادل آقا بتبریز رسیده عباس آقا و مسافر اینوداجی را حاکم ساخته بر بند رفت و محمد دوانی و قرا بسطام را بکنار آب [illegible] فرستاد و ایشان پل ضیاء الملک را محکم کرده رحل اقامت انداختند و سلطان احمد در خفیه قاصدی نزد دوانی و عباس و مسافر روان گردانیده پیغام داد که شما نوکران منید بچه جهت خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان مایل شده چون اینمعنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا خبر یافته محمد دوانی و یاغی باستی و ابوسعید را بتبریز ارسال داشت و چون ایشان نزدیک بآن بلده رسیدند از دور سپاهی عباس و مسافر را دیدند که بسو حاجرده

سلطان آمده باهم گفتند که بیرگاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند یکی گر از ما بشمشیر اعتبار ببیند اولی آنکه هم اینجا خاطر از دغدغهٔ ایشان فارغ
گردانیم و در مبدأ ملاقات پیش از تکلم بی توقف و تامل شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته گشتند حمزه و باقی بستی سرهای ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند
این معنی موافق مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر
متواتر شد که شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک با غوار عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده‌اند بنابر آن سلطان باستقبال ایشان روانه شده در حوالی
هفت رود محاربه دست داده عمر چپاقی از جوانغار سلطان احمد صف ویران کرده و شاهزاده شیخعلی بپیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده از راه
خوی بنخجوان رفت و در مرابیچه پیر محمد نخجوانی با قرا محمد ترکمان ملحق گشته از و استمداد نمود قرا محمد گفت این مهم وقتی میسر شود که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو
با نوکران خویش در موضعی که تعیین نمائیم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهدهٔ صورت فتح و ظفر در غنیمت طمع نکنی سلطان احمد قبول این دو شرط نمود هزار
و پنج هزار مرد ترتیب داد و بر سیصد کس را یک قشون ساخت و هر قشونی را سی دسته کرد مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون خصم قصد
ایشان نماید گریزان گشته ده نفر دیگر قدم پیش نهند تا سپاه اعدا از هم فرو ریزد و باین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک حرب کرده شاهزاده و پیر علی
در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل استهزا نزد عادل
آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته درین اثنا بین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا مبانی پیمان را
با ایمان موکد سازند و منتظر مراجعت ایشان میبود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابر آن متوهم شده از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و
شیخعلی را بطلب هوشنگ که حاکم ابخاز بود فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا بخدمتش شتافتند و بنوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنگ و اکا سلطان
شده بین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر موجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا و عراق عرب شریک سلطان
احمد بود و آقا برین قرار بسلطانیه بازگشته امرا بغداد بوی گفتند معتمدی بفرست تا ما از قبل تو دارالسلام را ضبط کنیم و عادل آقا توکسون را که سرداری صاحب
وجود و سپهسالار او بود بحکومت و قوام الدین النجفی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا بدان جانب روان نمود و چون توکسون در دارالسلام بغداد فرود آمد عبد الملک
تمغاچی که صاحب اختیار آنجا بود با طایفه که میر اسمعیل را بشمشیر حیدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دو هزار تومان از منزل او
واصل مفلسان شد و بغداد در فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان
احمد رسیده به جناح استعجال روی ببغداد نهاده در اثنای راه شاه منصور از حبس قلعه کراد تو خلاص شده بموکب سلطانی بپیوست و چون توکسون از قرب وصول سلطان
خبر یافت از راه یعقوبیه بوادی فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان بر آن پس از روزی چند توکسون را با قوام الدین
النجفی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد همدران ایام امیر علی و هندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند بتیغ بیدریغ گذرانیده و شاه منصور
را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و
ثمانین وسبعمائه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دارالسلام نصب کرده خود روی به تبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران بهم
آویختند و جمعی کثیر کشته گشتند طایفه بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نمود سلطان از مراغه باوجان رفت و از آنجا بنخجوان شتافت و چون عادل از قرب
وصول سلطان بدو اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرده روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه
شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و عنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه
شجاع فرستاده پیغام داده که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و مرا ملک و مال از و دریغ نیست و هرچه شاه در آن باب میفرماید اطاعت مینمایم اما عادل بنده ما
ماست که روی بآن درگاه آورده و مطلوب آنکه او را تقویت کنند و مجال التسلط ندهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و ثواب
خویش دید و عادل آقا را مغلوب سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاده صلح برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امرا تبریز ملازم سلطان
بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امرا خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع بسلطانیه آورد
و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار امرا فارس گذارد و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند امرا سلطان بایزید عمر چپاقی و

۳ آوردن [illegible] قصه ارسال [illegible] وجود

۳ ملک و مال در قبضه اختیار

عمر چپاقی و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امرا شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبدالکریم را در شهر فرود آورده اندک زری بایشان دادند و جمعی بحصار درآمده دیگر التفات بدیشان نکردند و عبدالکریم و ابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج شده در میان زمستان بشیراز بازگشتند و سلطان بایزید قریب بیکماه دیگر در سلطانیه حکومت نموده ناگاه بی جهتی عمر چپاقی را بقتل آوردند و امرا دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته مضبوط ساخت و سپر جوداق توقار اکه ده ساله بود بحکومت نصب فرمود و زمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خویش به تبریز برد و درین اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و چون طلیعهٔ اعلام آنحضرت به تبریز رسید و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد ببینند و ایشان را بدانجانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده و عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را تحت تصرف درآورد و دو هزار کس بخدمتش پیوسته اطراف قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع در هیجان آمده از جانبین طریق مخالفت می‌پیمودند که ناگاه رایات آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر حدود ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجائی رسید که بعد از آن هیچیک از آن دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان احمد مدتی متمسک بنسبت بصاحبقران و امر منقبت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و در روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید روزگار میگذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چند روزی در مقام تربیت ایشان درآمده بالآخره هر دو را محبوس گردانید و مجوز است که بند کرده نزد حضرت صاحبقران فرستد در آن اثنا خبر فوت آنحضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخته سلطان و قرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بعراق عرب استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشیده و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان بنا بعهدی که میان او و قرا یوسف بود منهدم تصور کرده به تبریز خرامید و بر آن خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش بازگشت روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داد و فرار بر جانب سلطان افتاد و در تبریز مختفی شده بعد از آن روز امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد بقضاء الهی در ضمن قضایا با حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوشخرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیزخانیان باز پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان بوده‌اند معطوف خواهد ساخت

[illegible]
اوقات که امیر تیمور
گورکان عازم روم
شد سلطان احمد
بر افقت قرا یوسف
ترکمان که او نیز
در ظل عنایت
ایلدرم
بایزید
ع

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام
قصهٔ شاهان چنگیزی نژاد
تا نماید از سر رافت نظر
مشتری کردار خورشید اقتدار
ترک خونریز فلک روز ستیز
می نویسد حشمتش از روی مهر
در کرم بی مثل آمد زان سبب
جز حبیب الله نامد بر زبان
تا کند کلک سخن در گفتگوی
مرجع اهل فضیلت بر دوام

جزو اول زین مجلد شد تمام
بلکه از بحر ضمیر خرده بین
جانبش آصف پناه داد گر
روشن از دیدار او چشم امل
میزند بر فرق خصمش تیغ تیز
زهره در بزمش بود خنیاگری
ذات او را شد کریم الدین لقب
بست باید چون ثنای ذات او
تا بود طبع سخندان نکته جوی
خامه دایم در ثنایش نکته زای

گرد کلکم از سر دانش سواد
گشت این اوراق پر در ثمین
سرور دریا دل عالی تبار
دیده‌بان قصر اقبالش زحل
کلک زرین عطارد بر سپهر
ماه بر فرق لوایش پیکری
هر کرا دادند از نامش نشان
ختم بهتر بر دعای ذات او
یا رب آصف عالی مقام
نام او هر نامه را زینت فزای

* * *

تمام شد جزو اول از مجلد سیم بتاریخ
غرّه شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۷۳ هجریه
علی ید اقل خلق الله میرزا محمد علی [illegible]

جزو دوم از مجلد سیوم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سیوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیز خانیان بوده اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت بی نهایت الهی نوشیده

یارب ز سخن قدر مرا عالی ساز ۔ وز غیر حدیث خود دلم خالی ساز ۔ پیوسته چو از ثبات ملکت گویم ۔ در ملک سخن دری مرا والی ساز ۔ بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بنگارندهٔ منشی تقدیرش منشور عهدهٔ اسلاطین بکامکار بتوقیع وقیع والله یؤتی ملکه من یشاء موقع میگردد جل جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت ملت مستقیمش سرگشتگان بادیهٔ ضلالت راه وصول بدرجهٔ بلند من یهد الله فلا مضل له بحصول می پیوندد صلی الله علیه و آله نموده میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه مطرای این ذرهٔ احقر در آمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک رستمدار ملوک طبرستان ملوک سربدار ملوک کرت و کلک سخن گذارش شمه از احوال این ملوک نامدار را درین جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک ازین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید و من الله العصمة و التأیید **گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر** بر الواح ضمایر مهرهٔ آن احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در آخر ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان خود کشته گشت آنگاه غلامان ملک صالح که زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والدهٔ ملک معظم که ملقبه بشجرة الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجرة الدر ضعیفهٔ عاقلهٔ جمیله بود و قریب دو سال آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امر سلطنت بعز الدین متعلق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بغلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت **ملک معز الترکی الصالحی** پادشاهی شجاع خردمند بود و کماینبغی رعایت احکام شریعت مینمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش در آورد و ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند **ملک منصور** علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باتفاق امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعهٔ مصر بحلق برکشید و چون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین که اتابکش بود بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند **ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیبوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر** نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت امام یافعی قطز بود بالقاف والطاء المهملة والزاء و در بعض از کتب تواریخ نام او برانقوز نوشته اند بهر تقدیر چون ملک مظفر بر سریر سلطنت مصر تمکن یافت استماع نمود که هلاکو خان بلاد شام را استیلا تمام یافته و کیبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته عنان بصوب آذربایجان تافته بنابر آن دفع مغول را از مطمح نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیبوقا نیز جازم مهم قتال گشته در اواخر

و در اواخر ماه مبارک رمضان سنهٔ ۶۵۸ در عین جالوت تقارب فریقین دست داده و ملک مظفر طایفهٔ از ابطال رجال را در کمینگاه باز داشته با سایر سپاه در برابر ایستاد و کیبوقا بغرور موفور بر آن ایستاده تاخته ملک مظفر بموجب کلمهٔ الحرب خدعة پشت بجانب او گردانید و روی بوادی فرار آورد و کیبوقا بی اندیشه مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید ناگاه سپاه مصر اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکهٔ هیجا در هیجان بوده آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کیبوقا در جنگ اسیر گرفتار شده هم آنجا بقتل رسید و ملک مظفر اگر چه منصور و مظفر باز گردید اما بعد از آن ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نمودند بهادر معزی در موضع مطیه بزخم تیری جان گرامی او را از پای در آورد و بعد از آن غلامان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را ملک ظاهر لقب نهادند **ذکر ملک ظاهر** نامش بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جملهٔ ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال در ناصیهٔ حالش مشاهده کرده او را از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعدهٔ سنهٔ ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود نمود بصفت شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزهٔ اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت بر غزا و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بالله الناصر لدین الله العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲ محرم الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید **گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمهٔ از احوال علما و افاضل آن روزگار** در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنهٔ ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لوای سلطنت بر افراخته بود احمد بن الظاهر بالله العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط مبایعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را لقب برادرش المستنصر بالله گردانیدند و بعد از آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید بیعت ملقب و ملک ظاهر و قاهرهٔ معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر بر آمد آنگاه مستنصر اتابکی و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود و صد سر اسپ و سی استر و شصت شتر و چند غلام بملازمتش باز داشت و مستنصر بجز این قدر جمعیت خود را خلیفهٔ اسلام تصور نموده بجانب بغداد روانه شد تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف و جوانبش در آمده آغاز قتال نمودند و طایفهٔ از اعراب و تراکمه که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص کشته شد و از جملهٔ مردمی که از آن غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت بیعت مقام و چون او بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قائم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند در گذشت و در سنهٔ ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعهٔ متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعهٔ اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۹ حصن عکه در حیطهٔ تصرفش قرار نسخه ۶۶۹ گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس خفا بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورد و بدار الملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقاخان فرستاد و پیغام داد که ما بجهت نظاره و تماشا بولایت روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را بر سر مقدار طعام گرو کردیم مطلوع آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقاخان از کمال تهور و جرأت ملک ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود بروایت تاریخ وصاف آنکه بتحریک روی بنا بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتا

و روم محاربات اتفاق افتاد و صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا
خان از کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام برکشیده معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان نمازگذار شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود بازگردید طایفه از ابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن
جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بالغلبه و القهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیره خود را اعلام نموده آن نامه را بر بال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا بر فور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم ازین تاریخ از افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند و سیاح فضاء هوا الطیر نقیبکه آمده بود بازگشته بندقدار با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و بنفس نفیس با هفت غلام
بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع یام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان هما موکب ظفر انتما پیوستند و در وقتی که خسرو انجم بر قلعه چرخ چهارم
بر آمد بکنار آب فرات و بیره حایل بود بر پشته رفته علامات سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان
رسانیدند مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هر چه تمامتر رسیدند و تا
شط از آب فرات گذشته مغولان چون آن حال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذی الحجه سنه ۶۷۶ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه
مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در ۲۷ ماه درگذشت و ازوی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده و در صغر سن از حفظ قرآن فراغت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و اندک زمانی آنجناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه مشرب عشق گرفتار
شد آنگاه ع بباد داده و ورقهای درس و فتوی را سر در پی قلندران نهاده همراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریای مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد و او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ
عراقی گشته جهة آنجناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش میپرداخت روزی مبلغی زر بسبیل نذر نزد شیخ برد و شیخ فرمود که ما
نذر نتوان گرفت بفرست و حسن قوال را بیار حسن قوال در آن وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست نظم ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز زخمه او نه فلک اندر تک
و تاز است و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر گرد کوچه و بازار سیر مینمود
روزی شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیفست که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این
حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من

که میان او

که من هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی چون این خبر بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چند گاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن انتقال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد نظم

در سابقه چون قرار عالم دادند
مانا که نه بر مراد آدم دادند
زان قاعده و قرار کان روز افتاد
نی بیش بکس وعده نی کم دادند

وفات شیخ عراقی در هشتم ذوالقعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شده و مرقد ولدش کبیر الدین هم آنجاست و از علماء زمان ملک مظفر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبدالکافی** است در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داده و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبدالله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ٦٧٢ از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه ❀ حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه ❀ در زمان سلطنت بندقدار در سنه ٦٧٤ از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام شیخ محی الدین النوویست و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن حسن و ولادتش در عشر اواسط از ماه محرم الحرام سنه ٦٣١ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواحیه قریب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ٦٥١ مصحوب والد خود بمکه رفته بگزاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ٦٦٥ آغاز تصنیف نمود و تا سنه ست و سبعین و ستمائه که وفات یافت بآن کار مشغول بود در روضه منهاج المناسکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر و التقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات امام نووی است

ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قریب دو سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند و ملک سعید منفی را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساخت و بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافته و در سنه ٦٧٨ در آن حصار وفات یافت و خضر نام حکومت کرک را بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ٦٨٥ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون او را طوعا و کرها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند

نسخه
سنه ٦٧٩

ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ٦٧٨ پادشاه گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند آقاسنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در سنه ٦٧٩ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بعضی از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح وقوع انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی باز گذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ٦٨٨ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطه تصرف در آوردند و در سادس ذی القعده سنه ٦٨٩ در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود و مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود

ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی و در تاریخ امام یافعی مسطور

که ابن خلکان در سنه ثمان و ستمائه تولد نموده و در موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت و چند گاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء بلاد شام منصوب
گشت و تا ده سال بآن امر اشتغال فرموده و در فصل قضایا بشرایط دیانت و امانت تقدیم رسانید و چون سلطان رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
در مدرسه امینیه و نجیبیه بتدریس و افاده میپرداخت تا در سنه احدی و ثمانین و ستمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله مصنفات ابن خلکان کتاب
وفیات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جمله مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد
الجعبری است و شیخ ابو اسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود و در سنه ۶۸۷ در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی
الحجام
وفات یافت و شیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت و بواسطه آنکه احوال خود را در پرده خفا مستور میکرد ابدا بامر حجامت اشتغال مینمود
و شیخ محیی الدین امام نووی را نسبت بشیخ یاسین قریب بهشتاد سال بود و هم درین سال ابن النفیس العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در
ارادت تمام بود و پیوسته بزیارت او رفته طریق تلمذ مسلوک میداشت عهمه شیخ یاسین
دیار مصر بلکه در سایر امصار مثل او طبیبی نبود از عالم رحلت نمود و از تصانیف آن جناب موجز مشهور است و بسیاری از اکابر علمای آن کتاب را شرح
نوشته اند و دیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاوون ابن البخاری المحدث است و ابن البخاری در سنه ۵۹۵ تولد نموده بود و در بغداد تحصیل کرده
و از مشایخ آن بلده اجازت روایت و حدیث یافته و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیه دمشق فی
سنه تسعین و ستمائه بجهان جاودان نقل نموده سبب شهرتش بابن بخاری آنکه پدرش چند گاهی در بخارا بسر برده بود و هم درین سال شیخ عفیف الدین
سلیمان بن علی تلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرمود و آن جناب منازل السایرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری است
شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی از فقها شیخ عفیف الدین را بزندقه و الحاد نسبت
مینمودند ظاهرا بنابر کمال حسد بوده والله اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون

بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش ملک اشرف را در ذیقعده سنه ۶۸۹ بر تخت سلطنت نشاندند و او پادشاهی
صائب رای گیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین سلعوس تفویض نمود و منصب سرداری سپاه را ببدر الدین بیدرا
رومی
متعلق گردانید و باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ در آمده بود آورد و پس از وصول بظاهر آن حصار در امر محاصره و پیکار غایت سعی
و اهتمام بتقدیم رسانید و در کمتر از یک ماه آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفره فجره را به تیغ بیدریغ بگذرانید و اساس قلعه را انهدام داده متصل بآن
شهری نو بنا کرد و آن را نیز اطرابلس نام نهاد و بعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور و جنود غیر محصور که از آنجمله هژده هزار غلام زرخرید او بود
متوجه آن حصار شد و در چهارم ربیع الآخر سنه تسعین و ستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره و محاربه نمود و مخالفان دین مبین که در آن قلعه متین مسکن داشتند
در مقام دفع و منع آمده از جانبین تیر چرخ و سنگ منجنیق پران گشت و در آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانان را که باسیری گرفته بودند عوض
سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و جسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته از مشاهده این حالت آتش غضب ملک اشرف
و عصبیت
در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاک راه یکسان نسازد و خرمن حیات متوطنان آنجا را باد قهر نابود نگرداند دست از جنگ باز
ندارد و نقابان تیز چنگ را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی شب
قلعه را مجوف ساخته بیکبار آتش در آن ستونها زدند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزید و بعضی از جدار حصار بیفتاد و در صباح روز جمعه هفدهم جمادی
الاولی سنه مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن بی دینان را بر خاک هلاک ریختند و بعد از دو روز از وقوع
این صورت مدینه صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف در آمد زیرا که حکام و لشکریان آن بلده چون از صعوبت قضیه مردم عکه خبر یافتند فرار بر قرار اختیار نمودند و
رعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده داروغه طلبیدند و هم در آن سال ملک اشرف بتایید ایزد متعال حصار
صیدا و عثلیث و طرسوس و طباخی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را تمام از آن دیار اخراج فرمود و ابواب فتح و سرور بر روی روزگار اهل
اسلام گشود و هم درین سال ملک عادل سلامش بن ملک ظاهر بیبرس وفات یافت و چون مدت هزار روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق
اهل اسلام تافت بیدره بروی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنه ثلاث و تسعین و ستمائه نقش وجود آن سلطان عادل را بیدرا بنوک شمشیر تیز از لوح

از لوح زندگانی استره و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و ابن سلعوس وزیر را مؤاخذه کرده متعهد شکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود

ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاچین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام مهمات را از پیش خود بر گرفت و ملقب بملک قاهر شد چون یکسال از شوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمائه کیبوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیبوقا نویان باسیری در دست مصریان افتاده حال بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در سنه ست و تسعین و ستمائه اعاظم امرا بنیان دولتش را بسرپنجه بیوفائی در هم شکستند و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاچین لاچین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه سرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغتش را بهم رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند و بعد از اداء نماز خفتن در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین حنفی و امیر عبدالله و یزید البدوی و امام ابن العسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاچین رفتند و قفس قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستادند او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه اثنی و سبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق القشیری در مصر فوت شد و در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تالیف کرده نشده و در همین سال کیبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سرخد بود از عالم انتقال نمود

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او ظاهر

چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بماردین و راس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آن موضع را بباد غارت و تاراج داد و بنابر آن هیجان او و سلطان محمود غازان بمواد نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانیده و ایالت آن بلاد را به بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابر آن غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را بعهده قتلغشاه نوئین و چوپان بیگ کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته جمع ایشان را بر حسب دلخواه منفصل و از غنیمت بی‌نهایت گرفته قدم در مسند حشمت و عظمت نهاد و امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به بیکتمور تفویض نمود و منصب وزارت را بفخر بیکتمور الدین عمر الحنبلی مشغولی فرمود و قراسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقرم در حلب روی بتمشیت امور سپاهی و رعیت آورد و صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقادش گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت در سنه احدی و سبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر و امرا و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند چون تا هشت سال از رشحات سحاب عنایت الهی ریاض ممالک ملک ناصر ناضر و ریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده صرصر آزار خلاف روزی چند بهار دولتش را بخریف خزان تبدیل نمود تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بیبرس چاشنیگیر که از اکابر امرا بمزید جاه و جلال امتیاز و مستثنی بودند بهوس استقلال انجا خطر گذرانیده در سنه سبع و سبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه غدر دشمنان وقوف یافته با هفتاد خروار زر و جواهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر شبی از قلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را استحکام داده مطمئن خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنیگیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را مجتمع ساخته در تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خواهم

همگنان بر سلطنت چاشنی‌گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش را مظفر ساخته خطبه بنامش خواندند و چاشنی‌گیر زمام حل و عقد مهام را بکف کفایت سالار داد و منصب نیابت را به پیرعلی قبچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاوون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را با سی کس از سرداران سپاه فراوان جهة محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و حماة را بقبچاق و حلب را بقراسنقور و طرابلس را باسیتمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیتی بی‌نهایت داشت بنا بر استصواب امرا قاصدی سخن‌دان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجبی طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده مملکت را باز گذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان این کمینه را بر تخت سلطنت نشانده ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه مصحوب سلطان است و ما را جهة تجهیز لشکر اسلام و اخراجات راه بیت الحرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت آستان سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهده خدمات ضروریه آنحضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر آن جماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگران در آنجائی بامر غزو و جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که محقر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر عشیر آن موروثات و مکتسب نیست که در مصر گذاشته ایم و اگر آنرا باز فرستیم هر آینه جهة احتیاج وجه معاش دریوزه باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نمک نموده مصحوب اینجانب آمده‌اند غایت نا انصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده‌اند و ما بسبیل اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آن جماعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهة این حقیر ذات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بچاشنی‌گیر و ملازمان او رسید دم درکشیدند و دیگر از ملک ناصر چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرموده سراً و علانیه باهدام بنای زندگانی ایشان جسارت نمود و منکوتمور از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعهٔ کرک رفته بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یکیک و دو دو تقلید منکوتمور نموده بملازمت ملک ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزدیک ملک ناصر فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در آن حدود بودند بتغییر عقیدهٔ قراسنقور نسبت بملک مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و جهات ایشان را گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافت هراس بی‌قیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت و ملک ناصر بلطف پادشاه قادر واثق گشته با سپاهی بیشمار از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بظل رایت آفتاب احتشام التجا کرده ملک ناصر همهٔ ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانیده لوای توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه ۷۰۸ با عظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد و چون چاشنی‌گیر سیل بلا را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بضرورت داغ وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه خروار از خزانه بار کرده با چهار صد غلام خاص براه صعید طریقهٔ فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقور و منکوتمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا بآن تیره روز ذلیل شتافته راه بیرون شد او را مسدود گردانید و بنفس نفیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهرهٔ معزیه رسید و همان شب بقلعه خرامید و روز دیگر مصریان را دو عید روی نموده بنشاط و انبساط بساط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید خبر آمد که قراسنقور و منکوتمور در منزل چاچاپابک بسر وقت چاشنی‌گیر رسیده و او را دستگیر کرده می‌آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقور فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و چاشنی‌گیر را بپایهٔ سریر سلطنت مصیر ارسال نماید و قراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون چاشنی‌گیر در غایت خجالت بمجلس همایون در آمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی‌حمیت با وجود آنکه من بارها ترا غایت رعایت و عنایت بتقدیم رسانیده‌ام از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی‌گیر از آن خطاب زهرآمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا برین

مرا برین حرکت باعث شد ملک ناصر با امرا گفت که من بواسطهٔ سوگندی که خورده ام احترام نمک ترا می کنم اما دیده شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم بینا نباشد کور بهتر و امر او بقصد میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع و زاری التماس قتل نمود و امرا و ارکان دولت این ملتمس را مبذول داشته او را بزه کمان از میان برداشتند و چون نوبت سیاست بسالار رسید حکم شد که بقلعهٔ شوبک تتمهٔ عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین اقوش ترک سپاهیگری کرده دیگر بر اسب سوار نشود و اگر بمرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه ۷۱۱ ملک ناصر قراسنقور را از حکومت دمشق عزل کرد و این معنی موجب آن شد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقوش با پانصد کس از اهل جلادت بآستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام بسیار یافتند و سلطان بنابر اغواء ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت بر اهل رحبه صلح کرده بازگردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر بمکهٔ مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بقاهرهٔ معزیه بازآمد و در سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخری بآن سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان مصر و شام تافت

اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام

بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار و آثار و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ مرآت الجنان حالات ملک ناصر تا این مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام دارد و بر راقم حروف کیفیت انجام روزگار آن پادشاه ذو الاقتدار و آنکه بعد از وی سلطنت آن دیار بکدام ملک از غلامان آن روزگار رسید بوضوح نه پیوست بنابر آن پیرامن ذکر آن نگردید و آنچه از السنه و افواه مسافران آگاه استماع افتاد آنست که از آن زمان باز همواره ممالیک زرخرید سلطان مصر بوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و تقدیم غزو و جهاد سعی و اهتمام نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع السعدین تحقیق می انجامد و در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق ببرقوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد از فتح روم ایلچیان بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چند تنکچه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال فرمود و در اوایل زمان فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان ششی علم سلطنت برافراشت و ظقمق و تاتار که در سلک اعیان امرا کبار منتظم بودند صاحب اختیار شده برتق و فتق و حل و عقد امور آن مملکت قیام نمودند و بعد از فوت سلطان ششی چقماق بیگ که میرآخورش بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نمود و قاعدهٔ اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بتفصیل این حکایات خواهد تافت ان شاء الله تعالی و از جملهٔ ملوک مصر دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود و از آنجمله دیگری ملک قنصو است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه عالمپناه شاهی سلطنت نمود و چون چند سال از حکومت قنصو درگذشت ملک الامرا حلب خیربک نام باوی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان سلیم بنابر تحریض و ترغیب خیربک بالشکر مصر کشید و قنصو را شربت شهادت چشانیده خیربک را قایم مقام گردانید و ظاهرا تا غایت که تاریخ سنین هجرت بجمادی الاولی سنه تسع عشرین و تسعمایه رسیده خیربک در آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل این حکایات ان شاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد بوضوح خواهد پیوست

ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده و بامر شریف درس و قضا و تصنیف مشغولی می نموده اند

در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر در شهور سنه ۷۱۱ حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضاء ولایت مصر اشتغال نمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انتظام کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی که قاضی بلاد شام بود دار فانی را وداع فرمود و هم درین سال سید فاضل و عامل کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد درگذشت و در سنه اربع

سنه و سبعمایه ۳

وقایع

و سبعمایه ۴

وسبعمائه وثلثین صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس وثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان وثلثین وسبعمائه قاضی حماه شرف الدین هبة الله بن القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم ائمهٔ حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاویست در ده مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی نود و سه سال بود و در سنه ۷۳۹ قاضی القضاة دمشق جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بتفصیل قضایا و فرق برایا پرداخته در اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقران را آن مرتبه میسر نشده بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است که وکان فصیحاً حلو العبارة یعرف العربی والعجمی والترکی ملیح الصورة وله من التصانیف المفیدة الکتابان المشهوران فی علم المعانی والبیان المسمیان بالتلخیص والایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و درهمین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ۷۴۰ در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز مجد الدین السنکلونی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسر حد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم الصنافی اخذ علم حدیث و فقه نمود و آغاز تالیف فرمود و منها انتخاب الکفایة التنبیه فی اربع مجلدات و منها الملح العارضة فیما بین الرافعی والنووی من المعارضة فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه ۷۴۸ محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و در سنه تسع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و لادتش در سنه ۶۷ در دمشق اتفاق افتاده بود و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات جلیله بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الآیات والاحادیث والمتشابهات و منها ترتیب الام فی مسائل الروضة فی اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و مفصلها و له دیوان خطب یوم الجمعة و له فی علم الحدیث مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفونی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست و او در سنه ۶۷۷ متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ۷۶۴ خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد و در سنه ۷۶۸ عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود و کنیت آنجناب که در تصحیح تصریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات ابو السعادات مکتوبست و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهرهٔ تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت المصابیح منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب در النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کلیات وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب در مکه مبارکه ساکن بوده و در آن بلدهٔ طیبه از عالم انتقال نموده و در سنه ۷۷۱ قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ۷۷۲ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و بعد ازین سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته

شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ۷۷۸ ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیلة المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست و کان صالحا خیرا ثقة حافظا للقرآن ذاکرا للحدیث و در سنه ۷۹۹ برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قرائت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور بابن الملقن و تصانیف کثیره کبیره دارد وفات یافت و در سنه ۸۰۶ در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری و هو احد حفاظ الحدیث و حملته جامع انواعه و المؤلف فیه و به ختم هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار **گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان** از جمهور مورخان سخندان بتحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختائی ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که ازین طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق کلید ور است و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلید ور در مبادی حال بملازمت پادشاه قراختائی کورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش او را اجازت مراجعت نداد و چون از ملک خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت ثانیا امر پرسیدن یرغو و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیرشاه را علاوه این منصب گردانید و دران وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را ببراق حاجب داد و مقارن اضمحلال خورشید جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیزخانیان در مغرب زوال محتجب گشته براق اجتناب از ملازمت ایشان واجب دانسته و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و مواشی براق سر راه بروی گرفت و میان الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق بسمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشر و ستمائه براق بکرمان درآمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانیکه اوکتای قاآن در قراقرم و کلوران قایم مقام پدر شد براق ایلچی سخندان با پیشکش فراوان بآستان دولت ایشان فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سایس بود و قریب یازده سال باقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت و از وی یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه جق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمیتیر تانیکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه جق در آن زمان در اردوی اوکتای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه تکین الدین ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه تکین الدین در اوایل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت سلطان رکن الدین خواجه جق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدانجانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲۸ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانیده قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید در آن اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود یلواج بسر میبرد و چون منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهت او حاصل کرد و رکن الدین ازین معنی خبر یافته جهت استمداد روی ببغداد آورد و ازآنجا کاری نگشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکوقاآن رفت قطب الدین از عقبش شتافته قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه تکین الدین بود و آخر الامر خواجه تکین الدین بواسطه قصد و غرض بعضی از اهل حسد مواخذه گشته آنگاه ظافر الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت و بعد از انقضاء دو سال قلم قضا رقم عزل بر صفحه حالش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک محمد بن تاج الدوله قایم مقام گشت و او نیز در سال اول ببلای معادات گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از آن

ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان

کار معاف شده باز بخواجه ظفر الدین ظهیر الملک و در آن امر شروع نمود تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود و قطب الدین محمد سلطان بن حمیتمر تانیکو در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلغ ترکان که از محکمان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در آن اوقات در حرم قطب الدین جای داشت با صابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قرب پنجسال سلطنت بفراغ بال کرده و در ماه رجب سنه ۶۵۶ مریض گشت و در شهر رمضان همان سال در گذشت با مر وزارتش خواجه ظفر الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک محمد شاه بن حاجی زوزنی بمشارکت یکدیگر قیام نمودند و آن هردو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران را مورخان چنین نگاشته اند پادشاه خاتون بی بی ترکان ارد و قتلغ و تول قتلغ پادشاه خاتون و بی بی ترکان از قتلغ ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقا خان در حرم خویش جای داده بود بسبب مادرش بعد از فوت شوهر پای بر مسند رفعت نهاد و قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکو خان ارسال داشته کیفیت واقعه عرضه داشت کرد هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان شرایط نیکو بندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان خورد سال اند باید که قتلغ ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید بنابر آن قتلغ ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد بر و امتنان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبه اهتمام فرمود که تا غایت عشر آن از هیچ پادشاه ذو شوکت بوقوع نه پیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهره احوال حاویان فضائل نفسانی بسترد و در آن اوقات که اباقا خان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقا خان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بیحرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم از ملکه التماس نمود که رقص نماید و خواص و ندمای آن محفل با این بیت ترنم نمودند بیت چرخ شست پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد و ترکان خاتون از این حرکت ناپسندیده متوجه اردوی گشت و حجاج سلطان هراس بیقیاس بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تا مملکت موروث را تحت تصرف در آورد و حجاج سلطان با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکر رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین و ستمائه وفات یافت او را چهار پسر و هفت دختر بود اسامی پسران اینست سلطان مظفر الدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران معلوم نیست و بعد از فوت اباقا خان در سنه احدی و ثمانین و ستمائه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بمملکت موروث آورد و چون بسیاه کوه رسید که ترکان بجانب اردو میرود با وی ملاقات کرده آن نشان را بر وی خوانده ملکه از وقوف بمضمون آن چنان متاثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت سرعت باردو شتافت اما هیچ نتوانست ساخت و آن زمستان در بروع گذرانیده تابستان به تبریز رفت و از غایت حزن و اندوه مریض شده وفات یافت و بحسب همان جا مدفون گشت و آخر الامر دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش بود دفن نمود زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان نزدیک به بیست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک فخر الدین یحیی و عمده الملک منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلغ ترکان و حجاج سلطان نمودند و خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام این قتلغ نوشته شده بتصنیف ناصر الدین است سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمائه بکرمان رسیده بلا مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت باستحضار سیورغتمش فرمان داد و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافته امرا او را در موقف یرغو باز داشتند آخر الامر بوقا جنکسانک خواهرش خاطر بر سرانجام مهمش گماشت و

منتخب
بکره

و خواهرش پادشاه خاتون را که منکوحهٔ اباقا بود در سلک ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده کردوچین را بسیورغتمش داده و فرمان حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش دست مرافقت حرم محترم بملک موروث خرامیده بر مسند دولت و اقبال صعود نمود و خانزاده کردوچین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان بود و مادرش ابش خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است و کردوچین با وجود علو نسب بحسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعهٔ خیرات و مبرات و ارتکاب طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع نفاع پیوسته سعی و اهتمام تمام مینمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیورغتمش در گذشت ارغون فوت شد و کیخاتو عزم انتقام برادر جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود بستاند و بعجلتی هرچه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده در شهور سنه ۶۹۱ سیورغتمش راند و او را گرفته در قلعهٔ شهر محبوس گردانید و شاهزاده کردوچین و بعضی دیگر از هواخواهان در مقام استخلاص سلطان شده طنابی در میان مشک سقائی که آب بقلعه میبرد پنهان ساختند تا سیورغتمش بان وسیله از دیوار قلعه پایان آمده بگریخت اما چون رشتهٔ عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد و در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه ۶۹۳ در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر عصمة الدین شاه عالم نام داشت و وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین و پسرش یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوائل حال معزول شده یمین الملک از روی استقلال بتمشیت امور ملک و مال قیام نمود **صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان** ملکهٔ فاضلهٔ زیبا صورت نیکو سیرت بود و در ایام دولت بتمهید بساط عدالت و نصفت اقدام نموده بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار آبدار بر ورق روزگار بنگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت و در نوروز سنه اربع و تسعین و ستمائه که کیخاتو خان کشته بایدو اغول بر سریر فرماندهی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حبالهٔ بایدو بود و از استماع آن خبر شاهزاده کردوچین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بشیراز رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایات بوی پیوستند و کردوچین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نموده بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و متابعان طریق بیوفائی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او در ضبط آن بلده عاجز آمده بقضا رضا داده دروازه بگشاد و کردوچین بشهر خرامیده او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان بایدو خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از همان شربت که برادر را چشانیده بود جرعهٔ درکشید ع چو بد کردی مباش ایمن ز آفات این رباعی نتیجهٔ فکر آن خاتون فاضله است رباعی بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم جانا که خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست قطعه درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست مسافران هوا را گذر بدشوار است همیشه باد سر زن بزیر مقنعه که تار و پود وی از عصمت و نکوکاریست فخر الملک خواجه نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان** در اواخر ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و آن خورشید طلعت گردون همت وافر سخاوت بود و وزارت قاضی فخر الدین و شهادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شعف تمام داشت و در ایام جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه احدی و سبعمائه بعالم جاودانی انتقال نمود مدت حیاتش بیست و نه سال بود و در اوائل حال بوزارتش محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن کفشار

در بیان وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنتزهات اخروی

قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حاوی فنون محسوس و مفهوم بود و در جمع فضائل نفسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی مینمود و انتخاب در سنه خمس و تسعین و ستمائه منظور نظر تربیت سلطان محمود غازان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد و با یرلیغ و پایزه بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطنت

۳ از روم بآذربایجان آمده پادشاه گشت و پادشاه خاتون ۳

۴ سیورغتمش ۳

محمد شاه برکرسی نشست و روی بتنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالمپناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزرای عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعید الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سر انجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذهٔ قاضی فخر الدین میشمردند رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و تسعین و ستمائه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور وجهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفاکار در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه باتفاق جمعی از مردم تراکمه و اوباش بنیم شبی خروج نموده و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورده در خانهٔ یکی از کرمانیان پنهان شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا بر داد و چون صبح صادق دمید غمازی آغاز نهادی بسر منزل جناب مولوی برده و او را شهید کرده من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر متحصن گشت ساداق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت سگ و گربه میخوردند و بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک فاتح شهر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازان خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی و سبعمائه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک سوار بود اما از تجربهٔ روزگار عاری بود و در ادای مال مقرر اهمال کرده ایلچیان را حمایتی رعایت نمیفرمود بنابر آن چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته در زاویهٔ مساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر باز ماند مسمی بخان قتلق که او را مخدوم شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حبالهٔ نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمائه بدان ولایت رفت و مدت سی و چهار سال زمان ایالت او و پسرش قطب الدین نیک روز بسمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه آن مملکت در حوزهٔ تصرف امیر محمد مظفر در آمد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس

آغاز گفتار خامهٔ سخنور در ذکر احوال مظفر

مبارزان معرکهٔ اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست و سوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت بروایت مطلع سعدین در تشتقان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای چنگیز خانیان بروایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطهٔ یزد رفت و او بمرتبهٔ عظیم خلقت بود که در یزد موزهٔ که گنجایش پایش داشته باشد پیدا نشد و شمشیر یکه بر میان می بست بسنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دیدهٔ بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابو بکر و محمد ملازمت علاء الدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار باردوی ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسر حد مصر فرستاد و ابو بکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از این دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بوده امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در مبادی

ایلچیان ۱۵

تشتقان

۳ ابو بکر و محمد و منصور ۴

او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دید و بجهة تعبیر آن بوصول مراتب علیه امیدوار گردید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانهٔ اتابک علاء الدوله برآمده بگریبان او فرو رفت و او برپای خاسته آفتاب قریب بنجاه پاره شده از دامانش بیفتاد و امیر مظفر این خواب را بعرض شیخ داد رسانید شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید و بعدد هر قطعه که دیده سالی بماند و بعد از این واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قائم مقام پدر گشته بود شده روز بروز مهمش در ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه بوناکی که در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک یوسفشاه مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقلهٔ جبل گریختند امیر مظفر از بارهٔ جهان نورد پیاده شد و بپای جلادت بمصاعدان ذروهٔ رفیع تصاعد نمود و جمعی از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را برسن آسیر مقید گردانید و اول شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید و بوسیلهٔ امیر محمد جوشی منظور نظر تربیت ارغونی شد و بمنصب یساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود گیخاتو خان زیب و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الاخر سنه سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت امیر مظفر همت گاهی در زمرهٔ پادشاه اوقات میگذرانید و احیانا در میبد مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانید تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قریب سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی اضداد سقمونیا در نخود آب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت و در مدرسه میبد که از جملهٔ مستحدثاتش بود مدفون شد و از امیر مظفر سه پسر ماند و دختری دختر را ببرادرزادهٔ خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود و شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از وی در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر است و از آل مظفر هفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت نصفت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت انصاف داشتند تا چون بقطع صلهٔ رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام نمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و چهار سال امتداد نیافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید والتأیید من الله الحمید المجید

پرداخت و
اورا بمحافظت
شوارع ابرقوه و یزد
و ایالت میبد منصوب
ساخت و امیر مظفر
۱۲

بشیخ
داد

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقاً کلک سخن آرا ادا نمود امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی الاخر سنه سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور موفور دست داد و در سنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته ملحوظ عین عنایت گردید و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه ۷۱۷ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادرخان بریاض رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیزخان بنیاد پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین محمد خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملک ستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در محرم الحرام سنه ۷۵۱ زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر شیراز بر روی روزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شائبهٔ تکلف و تخوف امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر زبان ظرفاء شیراز ملقب بمحتسب و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع مواد ظلم و اعتساف از خود تقصیر راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در نظم امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشتی گوئی و قساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت

در سفک دما و خون ریختن چنان بی پروا حریص و مشعوف بود که هیچ مجرمی را بالمره زنده بنگذاشت از مولانا لطف الله والد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نموده ام در وقتی که جناب مبارزی قران میخواند جمعی از عاصیان بدر خرگاه آن پادشاه جالیجاه آوردند و او ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آنجماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایت است که گفت آقا ام شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هر کس بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آن است که عدد مردمی که بتیغ من مقتول شده آمده به هشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه شجاع و شاه محمود را که بهر یک سپهر مملکت را خورشید انور و ریاض سلطنت را سرو سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بزبان میرنجانید و از شاه شجاع انواع تکبر منظری تعبیر کرده در مجالس آن شاهزاده عالم عادل را بدشنامهای صریح متأذی میگردانید بالاخره برادران از ایذا و اضرار پدر نامهربان بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذه و مقید گردانیدند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ۷۶۰ جهان بینش را میل کشیدند رباعی یکچند شکوه هیبتش پیل کشید یکچند سپه ز هند تا نیل کشید پیمانهٔ دولتش چو شد مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند در اواخر ربیع الآخر سنه ۶۵ درگذشت خواجه تاج الدین عراقی و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کما ینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می نمودند

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از حالات آن مهر سپهر سروری

در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادرخان ایالت خطهٔ یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق برآوردند و امیر مبارز الدین محمد خبر شده با شصت نفر از دلیران شجاعت شیم عنان یکران بجانب منازل نکودریان معطوف ساخت و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود هم از گرد راه بر ایشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند و بغتتا تیری بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در پناه جُنّهٔ عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت گر از گردون ببارد خنجر و تیر نیاید کارگر بی حکم تقدیر و در اثناء اشتغال نیران قتال بار دیگر امیر محمد بزخم تیری از پای در آمده میراخوران اسپی دیگر کشیدند آن نیز به تیر دیگر سقط شد و در آن اثنا جمعی دیگر از عساکر مظفر لوا از عقب جناب مبارزی بمعرکه رسیدند و اقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته نوروز را که او از اکابر القوم بود و در هزیمه بپهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و کربه را که یکی از رؤسای ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان نبرد بازگشته کربه را در قفص آهنین کرده و سر نوروز را از گردنش آویخته باردوی سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاد و سلطان محمد دیگر بار التفات بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان در قبایل خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده با چهار صد سوار شمشیرزن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بدکردار بسمع جناب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت نکبایت کرد و آثار بر چهره رونق کار آشکارا پاشید و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و تومن که سرخیل نکودریان بود با فوجی از لشکر دشمن کشته گشته بقیهٔ ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان مستقر دولت معطوف ساخته رؤس ناپاک و قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر از بیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد ازین واقعه چند کرت دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و مادهٔ فساد آن جماعت در مدت سیزده چهارده سال به بیست و یک مصاف منقطع گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه امیر محمد مخدوم شاه بنت شاه جهان را در حبالهٔ نکاح کشید و در سنه ۷۳۳ شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد گردید و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخته که

ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آسا ملازمت موکب اعلا اختیار نمود و از بغداد بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و در سنه ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادر خان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی الاولی سنه سبع و ثلاثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شد بر افق ظهور جلوه کرد

ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحاق

بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان و فقدان پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی رایت علم انا و لا غیری برافراشت و در هر گوشه بی توشه سر حکومت برآورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر گزیری خواست که امیری کرده و هر فقیری در فکر آن شد که آیا نعمت ثروت او چگونه بحصول پیوندد اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و تسلط ملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که از برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بجانب دار العباده یزد آورد و امیر محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیه حال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نمود و بزبان آورد که ما بواسطه امیر مسعود شاه بدینجانب آمدیم و الا ایمکی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جبلی نهمت بر حصول کمالات انسانی محصور بیت حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود من از کجا بحث سر مملکت ز کجا و جناب مبارزی بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را بکسیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد باز روی بمملکت یزد آورد بخیال آنکه بمکر و حیله و تدبیر آمده بمصوبه انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آن ولایت آویزد جناب مبارزی این معنی را دانسته دروازه یزد مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی باعمان که امیر مظفر بهر کو از صوابدید او تجاوز جایز نمیداشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بر لوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز نهاد.

که از سایر سروران آفاق ۱۲

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر

در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روانه شد و در صحرای فارس اجتماع سعادت دست داد و چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنا بر صواب امیر پیر حسین او را تعاقب نمود و امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ آرمید و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو سپاه اختر باتفاق یکدیگر بظاهر شهر شیراز مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه بطریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و نقبچیان تیز چنگ کار کرده چون بنیان سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را ثبت نموده بنظر امیر محمد فرستاد بیت مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازه ها باز گشادند و امیر پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر در آمده ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را با عساکر ظفر مآثر بدانجانب فرستاد و جناب مبارزی در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آنوقت حاکم آن مملکت بود گریز را بر ستیز اختیار نمود و بجانب هرات توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مظهر امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک قطب الدین نیکروز در هرات اقامت فرمود تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک داود

با فوجی از سپاه عوزبهد داو تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مختفی می‌شد و شب مسافت می‌پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنا بر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سرحد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز عنان ملک داود بشهر درآمد و ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سرحد سپاه بجد جمع ساخته نوبت دیگر لوا توجه بصوب کرمان برافراخت و تا دروازه چهار طاق راند و در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان بکمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده عوزیان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین بشتاب محکمه مرد کار از محل نزول زنده دلان ساخته در محاصره شهر با این تقدیر امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب الدین نیکروز خود را بدروزه دیده و دیده بخشش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانید منصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک داود روی گردانیده با امیر محمد می‌پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر باز گذارد و روی بصوب وطن مالوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود باز گشت و امیر محمد در جمادی الآخر سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر بکرمان درآمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و انحصار آن از زمان سلطان ابوسعید بهادرخان تا آن زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود و جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعه آسمان کردار لشکر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع الدین با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد نخست طریق عفو و اغماض مسلوک داشت اما بعد از آن او را از روی خیال مخالفتی متهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت

ذکر حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شر غبار نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر بجهة دفع مواد نزاع و شین او را بشیراز طلبید اجابت نفرمود و هم درین سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت اصفهان را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت بنشست ملک اشرف روی به تسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر پیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرا نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند تا که مولانا شمس الدین صاین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیرزاده علی پلنکین از وی گریخته بملک اشرف ملحق شدند و ازین جهة اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و قبل از وصول مقصد امیر شیخ تدبیری انگیخته شعبده و نیرنگ صاحب افسر او زنگ شد بیان این سخن آن که چون امیر شیخ ابو اسحق را بملک شیراز اختصاص تمام بود و در آن هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر درآید بترتیب نزل و ساوری پردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که از هر صنف فراهم آمده بودند بنات النعش متفرق شدند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را باتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بدانجا کسیل فرموده و امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت به برادر بزرگ باز گذاشته شیراز را بیمن آستان جلالت آشیان ملاذ و مرجع خود دانسته

دانستند باغی باقی از مشاهدهٔ این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی با امیر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه جانب باغی باستی گرفتند و چند روز میان الجانبین غبار نزاع و شین مرتفع بوده بالاخره باغی باستی بجانب آذربایجان گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمام بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را بنام و لقب خویش زیب و زینت داده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بیزد و نائین رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم الحرام سنهٔ اربع و اربعین و سبعمایه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهت تاراج و غارت بجانب قصبهٔ نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نائین انداختند و روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ برآورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از بهادران از دروازه بیرون تاخته بزخم شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانید که ایشان را یقین شد که آن قلعه نمیتوانند گرفت بنابران در وقت طلوع خورشید سپر طلا خنجر ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شده و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاد و طلبید جناب مبارزی جواب داد که خاطر شریف حضرت اشرفی مایل آنست که مابین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان حقیقی میگشاید ماخوذ و مقیّد بدین جانب فرستد و ملک اشرف بنابر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدانجا رسید شفقت انگیخته منظور نظر عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته لاجرم جناب مبارزی چون مملکت را از غبار تسلط اعدا پیراسته دید فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آنجناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم مؤکد شده براینجمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعه سیرجان را که در تصرف گماشتگان او بود بتسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد و بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیهٔ ضمیرش فرو شوید و بر توقّف شبانکاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید. و خدمت مولوی نقض عهد و پیمان امیر مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبّل فرموده بود تغافل نمود ای عهد من و عهد تو سراسر همه باد وچون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین بامیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء او متقبّل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در آن حین این بیت بر زبان آورد بیت بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا و جناب مبارزی او را ترحم فرموده بخشید و بمنصب معهود وزیر گردانید اما بعد از چند گاه دیگر خواجه بجرمی متهم شده شهید گردید و الحکم لله العلی الملک المجید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر مهیمن رحمن

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت در سنهٔ ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه خرابی بسیار کرده یکچندگاه در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی دارکی که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از خوف جان در قلعه تحصن فرمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن خاک ریز الحصار نمیرسد بنابران آتش قتل و غارت در محلّات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریهٔ بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمانی و اعراب و حشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و از این جهت اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ سبق معرفتی داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانید و فرمود که من نیز عنقریب بدان صوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

مظفر شاه

بر کوه

رفتن شیراز طلبید و مرخص شده متوجه مقصد گردید و بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین و مولانا شمس صاین را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال با امیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بی بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امرا و ارکان دولت را بر گی از رنود را در طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته بزخم تیر جناب وزارت مآب را بقتل رسانیدند و دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هرگاه در میان آن دو وزیر منازعت روی مینمود سید غالب می آمد مولانا بهانه استخراج اموال ولایت هرموز رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل زده فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بخار پندار بکاخ دماغ راه داده خود را اسفندیار شجاعت آثار تصور نمود و در آن اثنا پسرش عمید الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت ننماید بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابواسحق و دو هزار از مغولان اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جائی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر برآشفته با وجود عارضه درد پای با هزار مرد رزم آزما متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین پشت بمعرکه گذاشته روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظماء آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و بعضی نفیس را کشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بتکامیشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست آنجماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابواسحق بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار همچون کوه آهن سنگدل و پولاد پوش و چون سیل تند و با فغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و هژبری بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابوبکر اختاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و این معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند روزی از جانبین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد

ذکر شمهٔ از حال هزاره اوغانی و جرمانی و بیان غلبهٔ ایشان بر جناب مبارزی کشورکشائی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش قراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مرابع آن ولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا کردند و چون شجاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت اما آن قوم که صورت بیگری داشتند و آن را تعظیم مینمودند بواسطهٔ عداوت ملی و شرارت جبلی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان در آمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه که امیر شیخ ابواسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده تعرض بجانب آینده و رونده دراز ساختند و با علان شعار عصیان مبادرت جسته لوای مخالفت افراختند و چون جبهٔ فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع بیداد ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید از پیکار ارل او با چندان حسابی بر نداشت ولی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت و در صحرای خاوران بر سر دشمن تاخت و در حملهٔ اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیأت اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند و چون در آن زمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مستطاب مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورده فرداً وحیداً با اعدا کارزار میکرد تا هفت زخم بر بدنش رسیده از اسب خطا شد در آن حال پهلوان علیشاه که از سر جان که متابعت بس گران برخواسته اسب خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران بادگیر باد رفتار سوار شده جان از غرقاب بلا بیرون برد و مخالفان پهلوان علیشاه را با قرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند بیت

زمانه نیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمن است

و آنخبر بسپاهی که از آن بدتر نخواهد بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهت تحقیق اخبار مسرعان بهر طرف دوانیده دروازه های شهر را مضبوط گردانیده و روز دیگر مژدهٔ سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین بلند قطار شتر و استر داد و ا

الدین

انجماعت

اقوام

و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصهٔ خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کرة بعد اخری بر نقض قواعد میثاق

پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی بوساطت میر سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بتغلیظ ایمان تأکید یافته بود و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده بنابر آن چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابو اسحق توقع میداشت که او را بلشکر و یراق مستظهر گرداند تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانید و همت بر استیصال اهال و اعیال امیر محمد مصروف داشته در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمائه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت و بنفس خویش با لشکری از قطرات امطار بیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه بآن طایفه گمراه پیوسته باتفاق ظاهر کرمان را محل اقامت ساختند و بمحاصره و محاربه پرداختند و امیر شیخ بیزد رسیده بنابر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را تحت تصرف درآورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت محافظت اهل و عیال خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدان جانب شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابو اسحق محمدی و زرد از اصفهان را روانهٔ میبد گردانید و آن دو سردار بظاهر آن حصار [illegible] آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر اثر از دروازه بیرون تاخت و در حملهٔ اول هفتاد نفر از نامداران اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر بشیخ ابو اسحق رسیده با بیست هزار سوار بظاهر آن قلعه استوار شتافت و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابو اسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر متیسر پذیر نیست لاجرم قاصدی بطلب صلح فرستاد و سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه یافته بود آن ملتمس را بسمع اجابت شنود و آخر الامر امیر شیخ روزی یکسواره بدر قلعه رفته و از اسب پیاده گشته گفت بیت بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت انگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک بمنزل خود بازگشتند بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره اوغان و جرمان مهم کرمان را فیصل نتوانند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محسود برنا و پیر بودند و در شیوهٔ تقریر و تحریر مقتدای پیر و بیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را باز طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره جرمان و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان باعتذار و استغفار بگشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جراید جرایم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشت در یک روز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید تا بعد از چند روز بار دیگر مخالفت از آن خون گرفتگان سر بر زد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از رؤسای ایشان را بقتل رسانید و در سنه تسع و اربعین و سبعمائه بسمع شریف جناب مبارزی رسید که [illegible] بقیة السیف جرمان و اوغان در گرمسیرات کرمان خرابی فراوان میکنند بنابر آن شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب جیرفت و رودبار روان فرمود و اوغانیان بقلعهٔ سلیمانی تحصن جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصرهٔ آن قلعه کرد و مقارن آن حال بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بکرمانات و حدود آن فرستاد و با او مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق بتنگ آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص امرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالماً غانماً از ظاهر قلعهٔ سلیمانی بازگشته بپدر پیوست و در سنه ۷۵۱ امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل شیراز بیزد رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هر چند سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگرهٔ آن حصار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد از یزد برخاسته بشیراز شتافتند و در سنه ۷۵۲ امیر شیخ ابو اسحق امیر پیلچار را که از امرای معتبر مملکت روم بود با جنود نامعدود بجنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی غریق

کوشش

با آستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاده زبان

و در آن اوقات از ملک اشرف چوپانی گریخته و بوی پیوسته

شاه مظفر

در پای بیجا گشتند و آخر الامر بهمین مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شد و بیکبار آن جار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت و انکسار با امیر شیخ ابو اسحق پیوست

گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز

در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر آن داشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت و سپاهی که از غبار سم سمندشان آئینه سپهر تیره میشد و از روئیت شعشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشورة عمدة المتاخرین قاضی عضد الدین الایجی را که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرا دشت بموکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار جهة خاصه آنجناب و ده هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد شاه شجاع مفصل ابن حاجب پیش قاضی بنیاد نموده و بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه برآسود و در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بران مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق مطلقا اعتماد نیست زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نمود و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده بعرض امیر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده بالشکری چون سیل پر جوش همه خنجر گذار و جوشن پوش پنج فرسخی شیراز را محل نزول ساخت لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم بر او غالب گشته بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بقدر امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ متصاعد و هابط گردید چند ماه هر روز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب بنیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته در خلال آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آنجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدة الام صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا آنکه از شربتخانه و اذا مرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما همدران اوان شاه شرف الدین مظفر مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور [illegible] سوار شده بمیدان مردان جای آورد و نعش شاهزاده را بیزد و بمیبد ارسال فرمود و اولاد امجاد او را تسلی و خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی

از این مجلد

ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سرگردانی

چون مدت محاصره شیراز امتداد یافت در سیم شوال هفتصد و پنجاه و چهار امیر محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی ظاهر امیر حاجی ضراب و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان در اراضی دل شیرازیان میکاشتند بقتل رسانید و بدین جهة رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم از [illegible] او متنفر گردید دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعه سربند سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی حصار حصانتش با انهدام داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کما یجب و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوه علمای اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهة مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود و او در شیراز آن مقدار اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا خصم ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است بیت

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

دیگر آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام رو بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام و مشاهده رخسار خوبان سیم اندام مشغولی می نمود و در ارتکاب شرب مدام مرتبه مبالغه میکرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر درآمد امیر شیخ در غلو مستی آواز طبل شنید گفت این چه غوغا و آشوبست جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان هنوز اینجاست دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرمود و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محله موردستان که مسکنش بود خود را محکم ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی در اندازند دروازه موردستان را بگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ ابو اسحق و جهت دولت امیر محمد بود دست در هم داد در سیم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت کلو عمر بموجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته دروازه را بگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر درآمده امیر شیخ بطرف شولستان گریخت و از آنجا بقلعه سپید که در زیر چرخ کبود نظیر ندارد در رفته متحکم شد و قاصدی ببغداد فرستاده از امیر حسین ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیر زن بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر بامیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آن حال امیر علی سهل لله امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل پهلوان سکجار و درویش تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شده و هم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برد و در منزل رودان و قحجان آن گل نو شکفته بصرصر بیداد بخاک هلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر بمثابه مبالغه کرد که ظرفای شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزاست * ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در سنه ۷۵۵ امیر محمد مظفر خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفرآیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بمدد آمده در قصر زرد بپدر پیوست در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که امیر تیمور که از جمله امراء امیر شیخ ابو اسحق [illegible] بود بشولستان شتافته و با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنابرآن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود تا قبل از وصول شاه زاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده استیلا یافتند و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در اثنای راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بسبیل استعجال ایلغار فرموده بیکناگاه با سپاه ظفر پناه بشهر درآمد و مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در حین اشتعال نایره پیکار امیر تیمور خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان باد پیما سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر به اصفهان برده بمحاصره امیر شیخ ابو اسحق و جلال الدین میرمیران که از کلانتران اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابوبکر المستعصمی العباسی که دعوی خلافت میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکر برد دست برسید او برادر امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته بهنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شنود که امیر شیخ ابو اسحق در لرستان با اتابک نور الورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب کندمان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان به پسر نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ توجه سپاه شیراز استماع نموده از آنجا بشوشتر خرامید و نور الورد نیز از رهگذر سبیل برخاست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی ماربین لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان برسم نعلبها بیرون

اسباب نکبت امیر شیخ ویران گردید و هر یک از متابعان او سلوک طریق دیگر گزیدند

فرستاد و تا از در شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمایه ملک اردشیر که با امیر محمد حکومت ایک و شبانکاره تعلق بوی میداشت بسبب بد بودن مان مظفری در مقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود باشارت جناب مبارزی با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهراً قسراً آن ولایت را بحیطهٔ تصرف در آورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمایه امیر محمد شنود که امیر شیخ ابو اسحق کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنابران با سپاه فراوان ظاهر آن بلده را مضرب سرادقات جاه و جلال گردانید بعد از چند ماه که در تضییق اهل شهر کوشید و برودت برج هوا مستولی گردید آن مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت تا هوا در انتعاش نوا لور درا ازان دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هرچه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میر میران در مضیق حصار محنت روزگار میگذرانیدند و چون خسرو انجم منزل کوتوال حصار هجم خرامید و قلعهٔ طبری بسبب هبوت نسیم سحری مفتوح گردیده کار محصوران اصفهان بجان رسیده فوج فوج از شهر میگریختند و دست خلاص در دامن شاه سلطان آویختند دران اثنا پیشوای قلعهٔ طبرک قاصدی نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نموده هرکس روی بمامنی آورد از جمله میر میران فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان عنان بگردان بازنکشید اما امیر شیخ بواسطهٔ قرب اجل فرار ننموده و شتافته در خانهٔ مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان در آمد چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان برگماشت تا پی بمقر او بردند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوتی طایفهٔ از اهل اعتماد را بگرفتن امیر شیخ فرستاده ناگاه مردم بوثاق شیخ الاسلامی در آمدند و امیر شیخ ابو اسحق از انطفاء نایرهٔ حیات ترسیده در تنوری تخفی کرد و دشمنان آن پادشاه بی استحقاق را از انجا بیرون کشیدند از وهم هجوم اصفهانیان در غرارهٔ پنهان کردند و بقلعهٔ طبرک بردند و در آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری امیر شیخ را شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر از معتمدان آن خسرو بی سامان را بدانجانب روان ساختند ایشان او را در روز پنجشنبه از ایام اواخر جمادی الآخر سنه ۷۵۸ از راه مجهول بتختگاهی که در ظاهر دروازهٔ سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات و قضاة و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهت شوکت و استکبار ساخته بود در تذلل و انکسار دیده روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب را تو کشتی جواب داد که بلی بموجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن پادشاه عالیجاه را باولاد امیر حاج سپرد و پسر خورد امیر حاج در همان ساعت نایرهٔ زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و آتش [illegible] تیغ شعله کردار منتفی آن مهر سپهر تقدیر بدست تدبیر نتوان تافت و از قضای نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی را از طبع امیر شیخ ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید بهیچ خویش و بیگانه نماند
دردا و دریغا که درین مدت عمر از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند

باچرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر مبا ستیز و برو
یک کاسهٔ زهرست که هرکس خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اسحق و اکابر زمان خجسته نشان گوید

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به ازان آسمان ندارد یاد
دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف ؂ بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریادل که نام نیک ببرد از جهان بخشش و داد
نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

و از جمله افاضل آن زمان دیگری مولانا عبید زاکانی است که بعضی از رسائل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیهٔ شیخ ابو اسحق از منظومات اوست قطعه

سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کاوازهٔ سخاوت و جودش جهان گرفت [3]
وز عیش و ساز عادت جمشید را بنا نهاد در عدل رسم شیوهٔ نوشیروان گرفت
بنگر که روزگار چه بازی نمود نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت
در کار روزگار و ثبات جهان عبید عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت
بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال نه بر ستاره دست و نه بر آسمان

کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانیده او ۲

نسخه مجد دولت و دین

۳ - [illegible]

اسمان گرفت. و از مشاهیر شعرای آن اوقات خواجه کرمانی است و او ملقب و موسوم بکمال الدین محمود بود و خواجه را فضلاء سخن آرا نخل بند شعرا لقب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ مینمود و دیوان خواجه مشهور است و خمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمایه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بتاریخ هفت صد و چهل و چار کاین نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار

گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد آنجناب را در بلده اصفهان

در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمایه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر ما یحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر نشان بصوب مقصد برافرازد بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند شیخ ابواسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص تقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع اصطناع یابد و پرتو عنایت خال بر چهره حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق بتصرف نموده بنظر شفقت در روی ننگریست شاه سلطان پس از دو سه روز چند طوی گرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد و چون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایره حسد او باشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود تا هر چه بهم رسانیده بود تاراج نمودند و بسبب این حرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند و مقارن آنحال سیصد سوار از نزد جانی بیگ خان که به تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بود باصفهان رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده ییساول سازند و جناب مبارزی سخنان درشت در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهت تغیض بسیار رسید و چون اوزبکان از آذربایجان معاودت نمودند خبر فوت جانی بیگ خان و رفتن پسرش بردی بیگ بطرف دشت قبچاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجر گذار بدان جانب در حرکت آمد و اخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده در موضع میانه کردان هر دو لشکر با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان تکاور باز کشیده سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند و آنجناب پسران را بسخنان درشت و دشنامهای ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهت شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند چون جناب مبارزی مدت دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنا بر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که تو را از جوانی ترک چهره بلند بالا ملالتی روی خواهد نمود آنجناب مصداق این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان نمیبرد که آن آفت بجهة مخالفت شاه شجاع بدو خواهد رسید تبریز را باز گذاشته روی باصفهان آورد و در اثناء راه بیشتر از بیشتر اولاد را بخاینده بکشتن و میل کشیدن تهدید کرد و بلکه گاهی سخنان نسبت بانجوانان عالیشان بر زبان می آورد که استربانان از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنا بر علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده شمه ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و سلطان بایزید را بر تخت نشاند خود لشکرکش باشد آنگاه آن سه سرکش با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته مقید سازند و بعد از وصول آن بلده منشی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرا طلبید شاهزاده از سبب تجاره پرسید جواب داد که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و میثاق تخلف یافته اگر این سخن راستست فردا امیر را آسیب باید گشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح خاطر از مهم پدر فارغ گردانند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان را با خود متفق گردانیده بدر وثاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی در آنوقت در بالاخانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود و شاه محمود با نوکران خاصه بر در بیرون بنشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران در پای نردبان بایستاد و مسافر ایواجی با شش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید جواب دادند که شاه شجاع فرجی ندارد و جناب مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد و مسافر ایواجی خود را بر بالاپوش افکند آنجناب از زیر آن برجست و بجنگ مشت مشغول گشت و شاه

نسخه اختصاص

نسخه تردی

نسخه میکشتید آورد

سپر باز پایهایش را گرفته بکشید تا بیفتاد و فی الحال آن جماعت شیر بیشهٔ شجاعت را درهم بسته در خانهٔ مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده تا هنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان چنیبه پوش گشته جناب مبارزی را بقلعهٔ طبرک بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمأیه شاه سلطان بموجب اشارهٔ شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنحضرت حشمت آئین را بمیل کشید و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه اوراق هستی را بباد فنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در انحصار بسر برد و با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنابر آنکه اولاد و احفاد از کردار خویش پشیمان بودند در استرضای خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذر خواهی بتقدیم رسانیده بر آن جمله قرار دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر هیچ کار را در عمل نماید و جناب مبارزی بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا ننمود و بعد از چند گاه امیر محمد مظفر باغوای طایفه از مردم بدگوهر همت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشکرکش گرداند شاه شجاع از این معنی وقوف یافته معتمدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ گرمسیر فرستاد و آنجناب در انحصار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطهٔ نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ بم بردند اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمأیه مدت حیات جناب مبارزی بپایان رسید نعشش را بمیبد نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند و جهت ترویج روحش ختمات کلام و اطعام فقرا و ایتام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه شجاع شاه محمود و سلطان احمد سلطان بایزید و از جملهٔ اعاظم فضلاء و مجتهدان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بزبان اهل خبر بسیر کازرونی مذکور وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمأیه بوقوع انجامید و از شعراء آن زمان یکی مولانا رکن الدین هروی است در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته و در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از آن بالاخانه پایان انداخته زبان بدشنام و سفاهت بگشاد و روی بگریز آورد و در آن اثنا شاه شجاع شمشیری بر کمرش زد و خدمت مولوی از پای در آمده احشا و امعاء وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرمای شاه شجاع در خنده شد گفت معذور دار که این امر را دانسته واقع شد و جراحان را طلبید تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه شجاع به یزد میرفت در یکی از منازل با رکن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آن واقعه را بیادش داده پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی مولانا گفت ده سال دیگر همان شب مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد

الدین

ر شاه شجاع
شته از غایت
ن و حیرت شاه
شناخته بحسن آن
مرا میگفت

ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع

شاه شجاع

طبع آفتاب شعاع مرآت صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الاتباع بر فراز آشیانهٔ سدره پرواز مینمود طینت طیبه‌اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته‌اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده و حاتم و در احیاء مراسم عدل و انصاف با کسری معادل و در تحصیل مسایل محسوس و معقول و منقول سرخیل ارباب فضایل قوهٔ حافظه‌اش بمرتبه‌ای بود که هفت هشت بیت عربی را بیک خواندن از بر میکرد و جهت انکار صاحبان این شایبه که مراد آنجناب بر علما را از معضلات عبارات مجرد دانی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بذروهٔ مهارت علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون عقلی و نقلی بهرهٔ کامل حاصل ساخت رباعی

ذات او کامل و در ادراک علوم
وز کمال عقل و ادراک علوم
پیش طبعش الجوان مرده دل
فهم تیزش کرده آتش را خجل

اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود لآلی آبدار بیت

نظم و نثر در عالم علم بود
نیز پناه اهل شمشیر و قلم بود

و چنانچه سابقاً پرتو اشارت بر آن تافت ولادت با سعادتش در سنه ۷۳۳ وقوع یافته

یافت و در سنه ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه ۷۶ میان او و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنه خمس وستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنه سبع وستین بار دیگر صورت نصرت شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنه ثمان وسبعین وسبعمائه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت و بلده اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنه ۷۸۶ شاه شجاع نیز از عارضه قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱ شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت بیست و چهار سال و دو ماه سلطنت نمود پرتو اهتمام خواجه قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش میتافت چنانچه شمه از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء **گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی از در خلاف و نزاع** چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خاطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و زمام ایالت اصفهان و ابرقوه در قبضه اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت و جلوس شاه یحیی در قلعه فهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر زیلوچه وزارت بنشست بعد از دوری چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان و طغیان هزاره جرماوا و غان و تحصن در قلعه سوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی یکدل منازل و مراحل قطع کرده ظاهر القلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان بوده بالاخره اعیان جرماوا و غان از مقابله عاجز گشتند و طالب مصالحه و مهادنه شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب الدین تورپشتی بود شفیع جرایم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پیرا بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ۷۶۴ بنابر بعضی از ضرورات ملکی گماشتگان شاه شجاع مال ابرقوه را بحیطه ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ جلادت آخته خطبه بر در امشتهر ساخت و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بجانب دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید در حمله نخست شاه محمود پشت بمعرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از غرور و غفلت بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه عبور نمود شاه محمود بازگشته آغاز حرب فرمود و آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک بر سر شاه سلطان تاختند و او را باین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانید و از همان شربت که بامیر محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جمله هواخواهان امیر محمد بود در واقعه شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی گر دست قضا چشم تو را میل کشید ور ذات شریف تو نشان نقص پدید آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند او نیز بعینه مکافاتش دید بعد از آن میان برادران صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگتر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه فهندز جمعی را با خود متفق ساخت و همانجا متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیلها انگیخت و بدست تضرع و نیاز در دامن عم بزرگوار آویخت شاه شجاع بنابر کرم جبلی از سر جریمه برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بجانب یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره بر یزد استیلا یافت خواجه بهاء الدین را که گماشته شاه محمود بود گریزانیده بار دیگر عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخته تا

شاه شجاع از سر جریمهٔ او درگذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا مستاصل نکردانی و تا پایهٔ سلطنت بدیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی بنابران شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرد و بجرم ملایمتی که از آنجناب واقع شد. خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعدهٔ همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت با امرا و اعیان تعظم و تکبر مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بتفصیل مهمات اقدام مینمود مواخذ و معاتب گشت و بعد از تعذیب فراوان در دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید و از سر وقوف و اهتمام بتمشیت امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود ایلچیان سخن دان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا از امرا خاصهٔ وی اقچه باشی و ساتی و مبارکشاه و دولی و از ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق و امیر غیاث الدین منصور شول و سلغرشاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی ایناق روی باصفهان آورده شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز آمد و شاه یحیی را لطمع ابرقوه از راه یزد باستظهار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوچک و قم و ری و کاشان و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته منشی آستان سلطنت آشیان را بپیش خود طلبید و گفت مثنوی بمحمود بنویس کای ارجمند رساننده بر دولت خود گزند نه محمود بینم بجنگ آمدن مرا و ترا تیغ بر هم زدن تصور کن ای نامور شهریار که گر زانکه هر دو بباشیم یار که یارد کشیدن سر از پیش ما چو آگه شود از کمابیش ما اویس ار بتارک تازی کند مگر با سر خویش بازی کند ز فردوسی پاک دین یاد کن نگر تا چه گوید در اینجا سخن که گر دو برادر نهد پشت پشت تن کوه را باد ماند بمشت وچون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت خراب کرده هنوز از مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم که شاید ایمن توان بود و شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از غیر صرصر حملهٔ مردان ولاور صفت انقطاع نگیرد بنابران سپاه فراوان مجتمع ساخته از شیراز بجانب بیضا در اهتزاز آمد و این قطعه گفته نزد برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالم گیر چو عقل راهنمای چو شرع نیک نهاد کمال صولتم از خیل کسان ایمن شبانی بهمتم از منت خسان آزاد نبرده حاجت بدرگاه هیچ مخلوقی که بر خدا توکل نهاده ام بنیاد بهیچ کار جهان روی دل نیاوردم که آسمان در دولت بروی من بگشاد تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من که شوهریست نیاید ز دختر دلشاد مکن مکن که پشیمان شوی بآخر کار ز مکر و به پیروی لشکر بغداد القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت ارس یا صحرای خانسار و سرچاه بهم رسیده دست بآراستن سپاه صف شکن بر آوردند شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و بنفس نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی ایناق و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکمان را در میمنه باز داشت و ضبط میسره را با میر ساتی و سلغرشاه ترکمان باز گذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ جنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی بر افروخت که تاثیر دخان آن کرهٔ زمهریر را بجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در حرم فلک اثر کرد و هر خدنگی که از شست زرین چنگی گشاد و یافت آهنگ جان پهلوی نمود و هر تیری که از ترکش روشن ضمیری در پرواز آمد در فضای سینهٔ میری گشود بیت چکاچاک خنجر ز میدان کین بهفتم فلک شد ز روی زمین عاقبت شاه محمود غالب آمد چون خسرو ثوابت و سیار بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم بیوفائی بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و روایتی آنکه قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز در سر فسا را معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود با امرا عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرموده و شاه شجاع در شهر متحصن شد و زمان محاصره بتطویل انجامیده آثار عجز و انکسار بر صحائف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهت طلب محاصره جمعی از

کرت

از اشراف و اعیان از متعاقب یکدیگر بر در شاه محمود رسیدند شاه محمود بر وفق مطلوب ایشان جواب بما داد و انوار الامر توقف تا [illegible] آن ملتقی شد تا [illegible]
مولانا معین الدین یزدی جهت سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنابر استیلاء امرا و سلطان اویس مرا چندان
نمانده اکنون مناسب چنان است که اقوام شاه شجاع بابرقوه روند و انعقاد تحمل نمایند که من مراد بجایه ابوطن ایشان بازگردانم تا گاه مخالفت نموده شاه
بر سبیل [illegible] قسمت نمائیم و چون مولانا معین الدین بازگشت و این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعه برادر نوشته التماس نمود که بپای قلعه قهندز آید
تا بمشافهه گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که بیت اگر چه دل بکسی داده ایم است هنوز بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز
و شاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت قران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود بیت جنایت از طرف آن شکسته پیمان است دگر از
طرف ما همان صفاست هنوز و روز دیگر در پای قلعه قهندز قران سعدین دست داد و مقرر شد که شاه شجاع از راه چهار سربند امیر بجانب ابرقوه رود
و آنجناب در وقتی مناسب با بعضی از خواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت بابرقوه شتافت
و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بمتابعت شاه شجاع روی براه سربند امیر آورده بودند چون در آن طریق از وی اثری ندیدند
رفیق با بیم و حرمان بازگردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز درآمد و اخبار این فتح نامدار را بتحف و هدایای بسیار نزد سلطان
اویس فرستاد و شاه شجاع چون بمرحله جانکشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت
و شاه بنظر عاطفت در وی نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضاء دو سه ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه
محمود بلوازم محاصره قیام می‌نمود بخاطر ستوده مآثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینه ازقبلش در سینه دارند
در این محل جمعی را اضلال کرده فتنه انگیزند بنابران هر یک از آن جماعت را ببهانه از شهر بیرون فرستاد از الجمله ملک محمد و دولتشاه بجمع مال کرمان
روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال
خیال استقلال نمایند بنابران مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قائم باتفاق امیر باکو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته
از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده
امیر غیاث الدین حاجی میرآخور را که در کرمان حاکم دیوان بزرگ بود و خواجه بدر الدین بلال را که با اتابکی سلطان شبلی قیام می‌نمود ببهانه بدیوانخانه طلبیده فی
الحال اختر زند کالی هر دو را باحراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه بلال فرار نمودند
امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر حسنکی محبوس گردانید و رسولی از عقب
امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود دانسته حال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول قبول کرده
مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون
خواجه مجد الدین و امیر باکو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بر آن منوال دیدند امیر باکو بازگردید و خواجه مجد الدین وسیله انگیخته بشهر درآمد
و این اخبار متعاقب و متواتر بشاه شجاع در شیراز می‌شد و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل می‌فرمود و چون از شیراز
بابرقوه رفت و هجوم لشکر سرما کمتر گشته سلطان گل روی بدار الامان باغ و بستان آورد در شهور سنه ۷۲ شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک
در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثناء راه شاه پهلیان برادر شاه سلطان با دویست
سوار و بعضی از امراء عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عنبر افشان گشت
دولتشاه با چهار هزار مرد خنجر گذار در برابر آمده تاب یک حمله نیاورده بچهار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او التجا بآستان
خسرو گیتی ستان کردند و بعد از آنکه باینچه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بر خطا هر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال
تورانشاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را نصیحت نمودند تا از مقام قلعه داری درگذشت و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته

اختیار
صح

واضح باد
که در تاریخ الفی
روضة الصفا
کوشک سبز مرا
است [illegible]
[illegible]
۱۲

الدین
صح

الطاف
۳

با اشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه درباره او اصناف مبذول داشته آن بلدهٔ فاخره را بیمن مقدم تشریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین اتابک این قطعه را بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق دعا گویند بعد از هر نمازت اجل را دست کوته باد یا رب ز عطف دامن عمر درازت بزودی باد در ملک سلیمان سلیمان آصف و محمود ایازت و در آن ایام که شاه گردون احتشام بکرمان در آمد دو لشکر گمراه قصد غدری کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه در آیند و تیغ تیز از جفون حولی بحمت بیالایند امیر درسون از این مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه شجاع آن حرام نمکت را با جمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم امانم چون خواست فرمودم امانش چو مجرم آورد بخشیدم بجانش دگر چون عذر در دل داشت غدار سر انداز ان شد این شمشیر خونخوار سگ مکار دون بی وفا بود مکافات جفاکار ان جفا بود گفتار

در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر

چون خسرو عالی مکان از تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته کوتمال هزاره جرماوا و غان را وجه همت ساخت و در اثنا طی مسافت در هر منزلی مقبلی بشرف ملازمت میرسید و بهر کامی کامی مشاهده میکرد و چون امیر سیورغتمش و اعیان هزاره جرماوا و غان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال تحصن جستند و عساکر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشستند دلیران جرماوا و غان بهنگام جدال پای در میدان جدال نهادند و متانت و حصانت مواضع اذلال آن گروه ضلال ایشان را آسان تسخیر نپذیرفت و زمان محاصره سمت امتداد گرفته اوغانیان از شاه محمود استمداد نمودند و او شاه یحیی را بمدد ایشان نامزد کرده چون بحد سیرجان و دگر مسیر رسید مکتوبی نزد عم بزرگتر فرستاده و اظهار اطاعت فرموده بر طبق دلخواه جوابی یافت و ترک امداد اوغانیان کرده بدار العباد یزد شتافت و در آن حال عارضه در پای شاه شجاع مستولی شده یکدو کوچ پس نشست و دشمنان دلیر گشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی از مسافران علمی بر سبیل تحفه از مدینه طیبه بیار پادشاه آوردند و آنجناب دست اعتصام بذیل آن رایت متبرکه دراز کرده عنان مراجعت انعطاف داد و ایلغار فرموده بر سر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار بدره و جبال نیافتند و ناچار حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده امیر سیورغتمش با سایر رؤسا آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود و مقارن آن حال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه را بپادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادرزاده مبذول داشته مخدره نشستن تتق عصمت و جلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور استقامت تمام مهام خسرو سپهر احتشام پیدا شده فوج فوج از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه آوردند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمد در آن اثنا اصول و اعیان فارس از تحکمات تبریزیان بجان آمدند و کلو حسین را جهة استدعای الویه کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو حسین بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهار گنبد از نزول همایون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال او در توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف یافته از دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود بجمعی دانسته بنیرو روی بسوی شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزیده بیت برابر نشستند دو گیتی فروز چنین تا بر آمد برین چند روز آنگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم بر خواسته صف قتال بیاراستند و بیاد حملهٔ ابطال رجال در حالی آتش حرب فتایره طعن و ضرب شبانه زدن گرفت و از هیجان عجاج معرکه پیکار آئینهٔ نورانی خورشید فایض الانوار صفت تیرگی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع بنصرت و ظفر مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمد و بعد از سه چهار روز بعضی از اعیان فارس نهانی قاصدی بآستان اقبال آشیان فرستاده پیغام دادند که هر گاه اعلام ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر شهر اندازد ما دروازه‌ها را بنا بر ابواب دولت و سعادت بر روی روزگار همایون آثار خواهیم گشود و شاه محمود این مواضعه اشنوده در اواخر ذیقعده سنه ۷۶۷ که پرده ظلام نور باصره از رؤیت اشباح مانع بود با طایفه از خواص بصوب صفاهان نهضت فرمود در اثنا راه سلطان احمد از روی تخلف جسته ببرادر بزرگتر پیوست و دیگر روز که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ فیروزه رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع بحشمت و عظمت بسیار بدار الملک فارس در آمده تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انسان رسانیده ابواب نصفت و احسان بر گشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله علیه و آله المطهر مبالغه بسیار نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول داشته قضاء شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه گیلوئی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه با خواجه محمود و کمال رایت وزارت بر افراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و سبعمائه بالقاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد بشرط مبایعت بجای آورد و در همین سال بنیت تسخیر اصفهان بجانب قصر زرد توجه فرمود و شاه محمود

ملازمت مجلس علما
لزام احتیاط فرمود
منصب
۱۲

وشاه محمود ایلچیان فرستاده که من شیراز را بتحت تصرف پادشاه گذاشتم اگر آنحضرت نیز در اصفهان با بنده مضایقه نفرمایند از کرم بدیع بعید نخواهد
بود شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضاء فصل عازم یزد شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد
و شاه شجاع بشهر درآمده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود

ذکر کشتنهٔ خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب خلل و قتل او

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که بصفت سلیطهٔ جبلیه بود و در حبالهٔ نکاح شاه محمود
بسر میبرد جهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیلتی انگیخت که بدان واسطه میان آل مظفر مواد
جنگ و نزاع در هیجان می‌آمد در شهور سنه ۷۶۸ مکتوبات مهرانگیز و مراسلات محبت آمیز پنهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب
همایون بطرف اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روان شد
و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بوسیلهٔ ایشان سخنان نیازمندانه بعرض رسانیده و شاه شجاع بر بیچارگی برادر ترحم فرموده او را
طلب نمود و شاه محمود بار دوم بآنجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمان برداری بتقدیم رسانید
قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد و آنگاه روی بولایت خود آورد و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان
شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسن را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و معروف
بود بمرتبهٔ وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بمسند
وزارت نشاند در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتبات عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع
طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه برادر امسال از مال اصفهان
مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس بل معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرت است و بواسطهٔ عبور لشکر با ویرانی اصفهان
بمرتبه رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حملی که لایق خزانهٔ آنحضرت باشد ترتیب تواند داد و شاه شجاع چون این جواب شنید
گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز نماید اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان
باید کشید و سپاهی مرتب ساخت و بآنجانب روان شد در آن اثنا شاه محمود از منهی استماع نمود که منبع آن فتنه کیست و منشاء خیال برادر
چیست بنابر آن خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون مادهٔ وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه
بر سر عنایت آید شاید و بار دیگر میان برادران کرک آشتی وجود گیرد شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده
شبها و روزها از هجران طلعتش مانند کانون در درون آتش حزن و الم می‌افروخت و از اشتعال نایرهٔ محبتش بر اعضاء خویش داغهای سوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتلهٔ او با شاه شجاع بمعاونت مردان شمشیرزن

در سنه سبعین و سبعمائه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بر آن قرار داده که نوبت دیگر از سلطان
اویس استمداد نماید و از این جهت اندیشه‌ناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخدره از مخدرات
سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهت همین مهم خواجه تاج الدین مشیری را که مشیر و ندیمش بود و باصابت رای و تدبیر محتاج الیه بود بنزد
آنجناب ارسال داشت و چون این دو قاصد بپایهٔ سریر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در
کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود و غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را مطرز باین دو مصرع کرده بود که شعر العبد و ما فی یده کان لمولاه
ما آن توایم و هرچه داریم و شاه شجاع در نامهٔ خود سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین
حسن هم عنان یأس و حرمان بشیراز بازگشته خواجه تاج الدین [illegible] ایلکانی را در حبالهٔ نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل
و حشمت باصفهان رسانید و خواجه سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفت که چند بیت از آن ابیات ثبت افتاد نظم آسمان ساخت در
آفاق یکی سور چنین که از آن بود نشاط [illegible] چندان سوار و سروری که اگر [illegible] خانهٔ زهره بود از آن عالی سور

اجتماعیت منور قمری با شمس اتصالی است مقرر ملکی را با حور جهد بلقیس مکان داشته است ارزانی بسیار پژه جم دولت تشریف حضور
قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست بهمه سیرت محمود و محامد مذکور ای به پیش نظرت گشته ملازم هر بکر کوست در پردهٔ غیب
از همه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعیها کرد و درین باب بعنایت مشکور و دری از بهر زر کی بکنارت آورد که جنبان و دشوان
یافت در اطراف دهور و چون این مواصلت دست درهم داد سلطان اویس لشکری بامداد دانا دفرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده
درهم شکست و میسرهٔ شاه محمود نیز بر میمنهٔ شاه شجاع غالب گشته و هر دو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله را بالتمامی بچیدند
و هر یک بطرف مملکت خود گریختند

سـ۷
با سپاه
برآراز شیراز بیرون
آمد شاه محمود
نیز عازم میدان
قتال گشته در صحرای
چاشت خوار غیا
معرکه پیکار را التماع
یافت و شاه منصور
نیز بر لشکر شیراز
حمله کرده میمنهٔ
شاه محمود را
۵

ذکر حیلهٔ شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بدودمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم و علیه التحیة والتسلیم انتساب
داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوهٔ تکبر و نخوت سلوک کرده بجمیع از اشراف و اعیان بالکلیه ملاطین نافذ فرمان را اعلیا
ننموده و چون آنجناب بعد از جلس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطهٔ تهمتی که از خواجه جلال الدین
تورانشاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون
کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر درمی آوریم و التماس نموده
بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که فلان روز موکب عالی انشاء الله بشیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما
امیدوار بوده در سرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه همام الدین
را طلب نموده در موقف عتاب باز داشت آن دو بیگناه روی بر خاک راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه

سـ۳
خطاب
۴

شجاع پرسید که این رقعه خط شما هست یا نی جواب دادند که بمرتبهٔ مشابه خط ماست که انکار نمیتوانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه
در غضب شده گفت چون اقرار مینمائید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن امید
واریم که پادشاه بحکم طبیعی تحقیق این صورت نماید و در آن روز شاه حسن جهت درد پا مسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او
فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدواتدار خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را ازو
گرفتم فی الحال دواتدار را در لت و شکنجه کشیدند اما هر چند درین امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته
فرمود هر ایذائی که مقصور بود نسبت بدواتدار بجز قوت بفعل آمد اقرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجگان را شکنجه ملیا باید نمود تا بجرم
خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرجست این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی
تا در مدرج دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قورچی بخانهٔ شاه حسن رفته او را بزجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است

سـ۷
رکن الدین
۵

امیر حسن بتلبیس شاه حسن در مقام تشدد درآمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی را بدان داشتم
که بسبیل تقلید این رقعه را در قلم آورد زیرا که ازین دو شخص پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل
نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر بی تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایرهٔ غضبش اشتعال یافته فرمود تا او را
بزه کمان برداشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد بنماز

سـ۳
اشرف
۲

جنازهٔ پسر حاضر نگشت و گفت که هر کس سخن پدر خود نشنود و متابعت جد بزرگوار ننماید هر آینه بامثال این بلاء مبتلا گردد و سادات را با ظلم و عدوان

سـ۴
وفسق
۵

چه کار جد ما را جهت رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی
معذب و معاقب شود بیت فرزند خوش است اگر خلف زاد ور ناخلفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال
الدین تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد

ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بهمن اهتمام علیشاه فرهتیانی

شاه شجاع از جملهٔ سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بنظر التفات ملحوظ و محسوب الطاف

اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید که برکنار جوی نشسته یخ میشکند تا وضو سازد و بواسطهٔ مشاهدهٔ این معنی اعتقاد شاه
شجاع نسبت با سه مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید رباعی از کرمی که هست شاه شجاع مهر این مرد در دلش رسته است زانکه در فصل
دی بوقت سحر یخ شکست و دست تیمم شست و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد و زمام ایالت آن ولایت در
کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش و غانی برادرزن شاه شجاع و شاه یحیی بنابر اغراض فاسدهٔ خود
پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و باو می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع [illegible] اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میباید نمود
و از خویشتن غافل نمیباید بود و بنابراین پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والدهٔ شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت
داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد و در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدومشاه و نوکران
اسد نزاع واقع شده مخدومشاه بمرتبهٔ آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد شمهٔ بسمع پسر رسانید شاه شجاع این
سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد عقیدهٔ
او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس شاه
شجاع بنام اسد نوشته مضمون آنکه بلدهٔ کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه
نشانی هست انشاءالله هرگاه آن نشان ظاهر شود بی بهانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد الا فلا و سلطان اویس با طائفهٔ از سپاه جرمان و اوغان بنواحی کرمان رفته
چون دید که کاری از پیش نمیتواند برد باصفهان رفت و بشاه محمود پیوست و باین سبب نخوت و استکبار اسد یکی هزار شد [illegible] استقلال او بتحقیق
انجامید بنابراین شاه شجاع در شهور سنهٔ اربع و خمسین و سبعمائه بآنجانب خرامید و پهلوان اسد روبه وار در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه
و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد استشفاع بشاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب ظاهر هر وقت امداد اسد نداشت اما
پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قائم مقام او بود چندان اغوا کرد که ببهانهٔ توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه
شجاع رسیده بر سبیل حزم دانست که خرم خیال دارد لاجرم طریقهٔ حزم مرعی داشته سلطان عمادالدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصرهٔ کرمان
تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشا نمود رباعی من جرعهٔ صبر میکشم فرزانه وین غصهٔ هجر میخورم مردانه نومید نیم که
عاقبت حق ز فلک روزی بمراد پر کند پیمانه و سلطان احمد در محاصرهٔ اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و اطراف
کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یک من بار بشهر برد و بنابراین قحط و غلای عظیم بنصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار
انجامیده فرمود تا هرکس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قرب صد و بیست هزار کس بچند دفعه از کرمان بیرون آمده طایفهٔ
باصفهان و زمرهٔ بآذربایجان رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را از نزدیک بآن رسانید که فیصل یابد
میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد و در ضمن عریضهٔ شمهٔ از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عریضه
داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصهٔ جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت هیچ همین ممکن که جاویدان
مدد باد از توفیقات و صولتی که بواسطهٔ برادر اسد فی جیده حبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب اخوی است آثار سعی که از آن برادر
یوماً فیوماً ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد و هرآینه چون از سر اهتمام امری خطیر با تمام رسانند آن را بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارند
و اگر تقدیراً منصب حکومت کرمان نباشد بر مواجب و ملوک و اقطاع او افزوده آید ع مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان
احمد ازین جواب و عتاب بالکلیه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سدهٔ سلطنت
بر مقاصد و مآرب دارین مرجح است و بیش ازین تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصرهٔ کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت
شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه فریانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته بظاهر کرمان
روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان مجدداً بکرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر

در کرمان
۴

شجاع از پدر متوهم شده بمیان هزاره گریخت و مکتوبی مزور از زبان شاه
۴

شاه شجاع
۴

اضافه فتی کرامند
۴

مردم بمغز پنبه دانه و تخم سپیوش و پستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب صلح گشته بعد از آمد و شد پهلوان علیشاه و پهلوان خرم خراسانی مهم بران قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بخدام درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده یکمن غله بصد دینار میدادند و دشمن بسه دینار میستانیدند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و هر لحظه اندیشه غدری بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهام اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین مرام متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده باهم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را امتحان کنیم اگر چنانچه تأثیر نماید بخورد او دهیم آنگاه اندکی از آن چاشنی کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنابر آنکه پهلوان اسد زرد فام بود مولانا صدر الدین شاعر این بیت نظم فرمود

بیت ز نیسان که گل سرخ فرو ریخته باد یا رب [illegible] و فرو ریخته باد

پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع ملازمان را به تیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تندخوی و سراسیمه شده بود و بمجرد وقوع اندک امری که مخالف مزاجش بودی نزدیکان خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را طلبیده گفت که در نظر او حلوا بپزد و پیش [illegible] حلوا اگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید در اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود به مجلس درآمده گفت [illegible] دم پهلوان بی تأمل گفت [illegible] سازید و حلواگر بیچاره را برهنه ساخته چندان چوب زدند که بیهوش گشت درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان بصورت [illegible] پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شما که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کمال عقل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من مست پنداشتم آنگاه دویست دینار بحلواگر نیم جان داد و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند القصه چون مهمانان پهلوان مصلحت در آن ندیدند که او را زهر دهند رای ایشان بران قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بود جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند کیفیت این اندیشه پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز گردانند و از مجموع سپاه هشت مرد مصلح و مکمل را از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد [illegible] عمارت بیرون می آمد که بحمام رود یکبار بشجاعت بسر وقتش رسیدند و بیک لحظه او را قطعه قطعه ساخته [illegible] بپایان انداختند و گرسنگان کرمان که از تعدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی مینمودند چنانچه در تاریخ مسطور مذکور است که قصابی گوشت مشتری در صد دینار فروخت و گوشت اسد در آمده مبلغ دویست دینار از بهای آن حاصل کرد و این واقعه در چهارم [illegible] شنبه بود و چون [illegible] آنجا رسید روز دیگر حسام الدین که [illegible] پهلوان اسد کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان مستحکم گردانیده مفاتیح حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاد و بیست سال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی حسب الحکم روی بولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی اصحاب رایات سلطنت و استقلال بمغرب وبال قضیه ایست محتوم در شهور سنه سبعین و سبعمائه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار رحمت ایزدی آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسید شاه شجاع بر فوت برادر و دیگری اظهار حزن و ملال نموده بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود رباعی محمود برادرم شه شیرکمین میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم دو بخش تا برآساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین و چون طائفه از اشراف و اعیان

واعیان صفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را بپادشاهی برداشته بودند و زمرهٔ مایل بفرمانبرداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت مینمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم غزا لواء کشورکشائی بصوب صفهان برافراشت و در هر منزلی جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند و در مقام جوئی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب ایاب نزد اصفهانیان تحقیق پیوست سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضهٔ مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد با مدار فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین از جادهٔ مستقیم اطاعت انحراف ورزید اما محبت پدری و عطوفت غریزی ذیل عفو بر جریمهٔ او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته با اصول و اعیان صفهان رکاب نصرت انتساب را چند میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را مخصوص مزید عنایت گردانیده بکلمهٔ عفی الله عما مضی تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان شرف انتظام یافت و بروایتی بعد از ایام شربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه شجاع بدولت و استقلال در صفهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و احشام و صحرانشینان و حکام جربادقان و قم و کاشان با تحف و پیلاکات از روی بآستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی ببستند نام آوران سربسر باخلاص در پای تختش کمر گشادند بهر دعایش زبان شدند از عنایات او کامران

ذکر مراسلهٔ شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

در آن اوان که در بلدهٔ صفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمد این خبر متواتر پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفر اند و وصول موکب کواکب را بدان جانب انتظار میبرند بنابران شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان از این واقعه وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روان ساخت بیت جناب حضرت جلالت بلند باد چنان که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر گشت و ملکت بر سنن استقامت بر روزگار آن یگانهٔ روزگار برگزیده و در تکت تخلیق باشیا و تحیات حلیه الله ظل معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مغبوط اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و تمنی بکر دون مرادات و مرامات حایل هیچ چنین خود هست و تا باد چنین باد درود و ثنا و اداء محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض نفحات الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی و معرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لوایح اشتیاق و بیان نوایر فراق که شیوهٔ ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع نمیرود و کان جود الطاف تو بی پایان است که محققان اخوان صفا و خوانندهٔ بنیان بقعره سوی نکته اشارتهای پنهانی مقصود آنکه تا کی دیوار در لباس ملک آئین دادن و تاجها مقنع در معرض بدر فلک آراستن و چشمهٔ خورشید را بگل تلبیس و تمویه انباشتن و در محاضر و نوادی بجواهر و بوادی لاف انا خیر منه زدن چرا بنیاد که و چرا نه حکمت و انصاف و نقد خزانه را بر محک صراف عقل بدان چه از غل و غش و رذایل مشوش آمیخته بود در بوتهٔ مصابرت گداخته شود تا عیار البیت آن پیدا گردد و اگر خلاف این رود و فرمان هوس نافذ الحکم دارد بزبان قلم و دو زبان نتوان نبیند نتیجهٔ آن باشد و العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه مرد از حکم و فرمان مخاطب و معاتب و فردا بعذاب و عقاب ابدی ماخذ گردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت بجز عاشقان داری دلبری مکن جانا که عاشق هم شجاع است بندهٔ مخلص ترین بندگان و معتقد صادق ترین چاکران بیت آنکه تا بود بود بندهٔ تو و آنکه تا باشد اینچنین باشد عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد بمعرض عرض و موقف انهاء میرساند اشتیاق بمطالعهٔ طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته ورای آنست که به پیرامون کام وهم و فهم بسر حد عد بادیهٔ آن رسد یا شاه باز بلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلهٔ قاف آن تواند نشست سعادت ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبدهٔ آمال و امانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه این عتابات نخستین آنکه هیچ بار غباری بر خاطر فاتر ما ننشست چرا که بنا بر مدعای آنحضرت وجه قاعدن العذر بود را در لباس ملک آئین دادن و تاجها مقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعه و خزانه بر فرق شاهانه انداختن و پیراهن مزار و دلها پوشیدن بیت نه اینست آئین شاهنشهی شهنشه نه اینست آئین بهی حمدا لله تعالی که بقوت قاف و توفیق

چه محقق است
خلاف و وفا
بنظر بصیرت و بین
بصارت هر نقشیکه
منشی تقدیر بر ناصیهٔ
احوال کاینات کشیده
بدانند تا نوشته
نخوانند بیت برون
از عالم حسن است جان
خوردهٔ بینان
۵

ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و دراعهٔ فضیلت[۲] بهوش و تیغ بیدریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان است — بردوش
همواره بیت بجای می سزد گر کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم و عرصهٔ مملکت بمعاونت رجال که بیت قلم زن نگه دار و شمشیر زن نه مطرب که مرد
نیاید زن و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضهٔ اقتدار در آورد و میگوید که بیت هر از حملهٔ دشمن نرفت پای از جای که
شرط کوه نباشد ز جای جنبیدن آنچه در باب تخویف و تحویل الجهانی فرموده اند از آن روز باز که نقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی و بدی
با مر ایزدی ثبت فرموده اند کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن بیت مائیم کز آن سموات منزل
آیات عز و علم و شجاعت نشان ما بر ذروهٔ معارج دولت کند قیام هر طایری که بر پر و از آشیان ما و آنچه در باب اشفاق مشتاق و بر تبلیغ
همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامهٔ دو زبان[۲] باستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود و هر چه آنحضرت کند شیرین بود بیت چه حاجتست به لشکر بهر — سلطان
کشتن عاشق بیا که از صف خوبان پسنده است سواری والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر بدفع
او بکشید لا جرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و ستین و سبعمائه با دوازده
هزار مرد جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روان شد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت آثار او را استقبال نموده در صحرای جرباد خواران
بیت خروش کوس و بانک نای برخاست زمین چون آسمان از جای برخاست غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت — بهر سید
لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزیدن و دبور ادبار و نکبت یکبار خاک خست
و خسار در دیدهٔ بخت تبریزیان پاشید احمال و اثقال با سیوان کوه مثال در عرصهٔ قتال گذاشتند و مضمون من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت پنداشتند و
سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبدالقادر دستگیر شدند شاه شجاع بتیسیر این فتح
سجدهٔ شکر بجای آورده امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرمود و اسیران آذربایجان را امان داده
بصوب تبریز نهضت فرمود و در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی استسعاد
یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهرهٔ خنیاگر را برقص می آورد
و مجلس همایون را بنغمات دلگشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشید و بلبل طبع خواجه سلمان همدران اوان در مدح پادشاه کامران قصیدهٔ
سرایید که مطلعش اینست شعر زهی دولت که از اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بودش رو بویرانی شاه شجاع را این مطلع بلکه تمام
ابیات این قصیده مستحسن نیفتاد و سلمان قصیدهٔ دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف خودش چون ز خاطرم سر زد
مطلع نجم آفتاب سر بر زد و بسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیدا شد بر زبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازهٔ سخن شعرای این
ولایت را شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه خواننده مبادی خواجه
شیخ کججانی متضمن و چون مدت سه چهار ماه شاه عالیجاه بدولت و کامرانی بگذرانید مسموعش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد و این
بر خاطر عاطر شهریاری گران آمده مقارن آنحال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان شبلی دا نام داشت و دیگری دا
عمر چوبکشی و بقول طرب چوب دستی صبحگاه بر سر امیر اصفهان شاه که در آن حدود بود تاختند و او را اسیر کرده آوازهٔ وصول سلطان حسین در انداختند
و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع در دیار داشت با وجود غایت برودت هوا لواء مراجعت بر افراشت و بعد از رفتن شاه
بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسید ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر از امراء ما در آن جانب گرفتار شدند اگر ایشانرا بفرستند ما نیز اصفهان شاه را مطلق
العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده بتبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان شاه را تشریف
پوشانیده اجازت فرمود

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر از حوادث خجسته اثر

چون شاه شجاع
از یورش آذربایجان بفارس رسید بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود و طایفه از ابطال جبال را بمحاصرهٔ یزد نامزد فرمود
شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن سنگ و تیر کردند و شاه

و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مسارعت ننمایید که من ایلچی بشیراز میفرستم تا هر چه حکم شود از جانبین بدان عمل نماییم امرا و لشکریان
اعتماد برین سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید و شیرازیان سراسیمه
شده هزیمت غنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس
لشکر بیزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول مقصد آغاز محاربه ۲ و آن ضعیفه
پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد
فرمود که به یزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی با این همداستان نشد و شاه منصور در غرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه
در آخر جزو اول این مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه برین قضیه اطلاع یافت بانهضت علم آفتاب شعاع بصوب
یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهة اظهار اعتذار و استغفار بیرون
فرستاد و ایشان بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند تا سوگندان بزبان
راندند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید و این واقعه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمایه روی نمود
و در سنه ۷۷۸ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که ابواب تعرض
بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابر آن با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب دست
داد و شکست هزیمت بر شیرازیان افتاد ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزیده و سارق عادل روی از معرکه برتافته
در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم بمصالحه انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت
تافت و در سنه ۷۸۴ سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان
اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمایه شاه شجاع موجب استدعاء عادل آقا نوبت
دیگر عازم سلطانیه شد در اثناء راه بواسطه سعایت مفسدان و خیانت منافقان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته او را
بقلعه اقلید و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت بیشعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی آن حصار نشانه چشم شاه زاده را میل کشید و چون از
خواب مستی در آمد بنابر التماس خواجه تورانشاه وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که بچشم قرة العین سلطنت آسیب نرساند تا قبل از وصول او
آن شخص قضا کار خود کرده بود بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن
سفر بنواحی سلطانیه رسید و آن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف ششتر آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم ششتر بود
نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت
بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر ششتر قرین فتح و ظفر
بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشید و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی به
کف گرفته لحظه لب از لب جام دور نگردانید و در آن ایام غذا بسیار اندک شد ۳ ضعف قوت گرفته دست تصرف اطبا از دامن معالجه و مداوا
قاصر آمد و فایده بر استعمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیکست زلاتی را که
بقلم تقدیر در جریده اعمالش مثبت گشته بود بمقتضای نص و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات تدارک نمود و از کاسات ایام
شباب و اوان کهن سالی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقرا تلافی نمود اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده حافظ را با انعام کرامند مسرور
ساخت ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت دولتخانه اقدام نماید و هر روز یکنوبت بختم کلام ملک علام قیام
فرماید و درین اثنا امرا و اعیان متفرق بدو فرقه شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العا
بدین آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده صاحب تاج و مسند فرمود و منصب ولایت عهد را بوی تفویض نمود و اصفهان را براد

۲
محاصره کرد
شاه یحیی را در یزد
که والده شاه منصور
نیز بود جهت تمهید
بساط مصالحه نزد
برادر فرستاد
صح

نسخه
فلک ارتفاع

۳
[illegible]
و بنابر آن حرارت
باده در مزاج با
استیلا یافت گردید
علل مستفاده
عن [illegible]
سستی قوت
ضعیف
صح

خود در خویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلبداشت و چون چشمش بر وی افتاد مرتبهٔ گریه بر ایشان غالب شد که هیچکدام را مجال تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا وقت شاه شجاع تسکین یافت و پسر شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبید و گفت از زبان من بسلطان احمد بگوی که وجود ما بمثابهٔ سایه است بظل عنایت و حلم ما پناه نه آن سایه بر یک جا قرار گیرد و نه از انقلاب ساعتی تمشیت پذیرد و من درین شهر فتنه بسیار می‌بینم و مقام اصلی دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن ولایت روی و درین بلدهٔ پرآشوب توقف ننمائی و در تهییج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت را قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از وصیت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و دیگر بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هر یک مصحوب معتمدی روانه کرد و یکی از علمای متقی را جهت غسل تعیین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسین قورچی را از کرمان طلبدارند تا نعش او را بمدینهٔ طیبه نقل کنند و از برای مجاوران حرمین شریفین بخشی کرامند تعیین فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع ۷۸۶ بوضوح می‌پیوندد ازین خارستان پر اذیت بگلستان استراحت رحلت نمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند و از جملهٔ علماء اعلام و فضلاء لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبد الله فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه ستوده مآثر شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی عضد الدین است نزد آنجناب مطالعه مینمود و از شعرا در زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و آنجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند خواجه عماد هرگاه نماز گذاردی گربهٔ او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل نمود و پیوسته بقدم اخلاص بملازمت آنجناب سعی نمود خواجه حافظ که برین معنی رشک میبرد این غزل نظم آورد غزل

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد   آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه   زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان   آمد دگر بجلوه و آهنگ ناز کرد
این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت   و آهنگ بازگشت بره حجاز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم   زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت   عشقش بروی دل در معنی فراز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست   غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید   شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل   ما را خدا ز زهد و ریا بی‌نیاز کرد

کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه و افواه مذکور و دیگری از آنجمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطهٔ بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان مناظم سخنوری ندارد و بماهتاب چه حاجت شب تجلی را و در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف اشعار مندرجست روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شرابست و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقهٔ بلغاست خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صوابست اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازهٔ شیراز بیرون نمی‌نهد بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شد و حسب اتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این بیت است شعر

گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد   وای اگر از پی امروز بود فردائی

و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقها حسود قصد نمودند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از این بیت آن معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفته کیفیت قضیه را بایشان بعرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم برین مقطع درج کنی مشعر باین معنی که فلان چنین میگفت تا بمقتضای آن مثل که نقل کفر کفر نیست ازین تهمت نجات یابی بنابرین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل

که اسرار ۲

غزل مندرج ساخت بیت این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت ✱ بر در میکدهٔ با دف و نی ترسائی ✱ و باین واسطه از آن دغدغه نجات یافت و خواجه حافظ در سنهٔ اثنی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه احتیاط تمام پیدا کرده سلطان بایزید را از رفتن اصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان اصفهان کس بیزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر اصفهانشاه سرانجام کلیات و جزئیات امور مملکت فارس را پیش خود گرفته امیر علاء الدین اینانق و خواجه نورانشاه را معذب و معاقب ساخته و بترتیب الآت و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حبالهٔ نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحهٔ یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را فریفت تا در ماه رمضان سنهٔ ۷۸۶ او را زهر دادند و امیر اصفهانشاه امیر حسیب و نسیب بود و با علما و فضلا باحسن وجهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمد روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز کرده با سپاه عراق روی بآنجانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آئین او را استقبال نموده در اثنا راه عمش سلطان بایزید بنفاق بعضی امرا که بشاه یحیی پیوست و درآنجانب نیز طایفهٔ از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل نو تلاقی فریقین دست داد و پیش از آنکه غبار جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی زده دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذر خواهی نموده التماس فرمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید برادر آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی عجب از وی برگشته بود این ملتمس را مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان بایزید بابرقوه رود و شاه منصور از ششتر لشکر بدانحدود کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی فرار آورد و سلطان زین العابدین در عنان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش این بیت است

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ✱ تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانهٔ سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید و حیران باصفهان بازگشت و در سنهٔ ۷۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور را این معنی موافق مزاج نیفتاد و ببهانهٔ استخلاص اموال سربستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روان شده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز پس نشست تا باصفهان آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز در اهتزاز آمده از نصف النهار تا وقت عصر بلوازم پیکار اقدام نمودند و چند روزی حال بدین منوال گذران بود فتح تیسیر نپذیرفت و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و بعد از یکسال اشراف و اعیان اصفهان بواسطهٔ بخل و امساک شاه یحیی از اطاعت و فرمان بر داری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت بود آمدند و بیک ناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح گرد قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب انحراف پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بودند امید چنانست که حالا نیز سخن ما قبول کرده از این شهر بیرون روند که بعد از این اصفهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول ملتمس کشاده همان شب رخت سفر بیزد بست و مردم اصفهان جهة ایصال این مژده امیر علی میر میرانرا بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین را بانعام خلعت خاص مرصع و کمر سرافراز گردانید و بسرعت هر چه تمامتر متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و روسا و اکابر و اعیان اصفهان مراسم

ونسبت

الکاه میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که شاه

استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود سید مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم نطنز شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال تعرض مملکت فارس بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابک که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید

ذکر شمهٔ از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود بوفور لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهرهٔ غرا و چنانچه سابقا مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدانجانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد نزدیک بدار الامان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نمود مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین تسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد مانع آمد گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه برسد آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم و اگر مهم نوعی دیگر باشد تو مارا بجای پدری از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسن معزز و مکرم همانجا توقف کرد در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد سیورغتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماو اوغان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یک دو نوبت بین الجانبین ستیز و داوری نموده در معرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاد و منصب پیشوائی جرماو اوغان بتعلق پهلوان علی قور گرفته و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان بایزید در ابرقوه از مقدم خویش اعلام داد و سلطان فرمان فرمود که محمد حسن فراش که در سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نموده ما یحتاج نوکرانش مرتب دارد و چون سلطان بایزید در شهر بابک فرود آمد لشکریان او که چند مردک گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آن ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سرحد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه یزد شد و سلطان احمد نیز بدان جانب توجه نموده چون سلطان بایزید بیزد رفته ملازمت شاه یحیی پیش گرفت

گفتار در بیان وصول رایات آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطهٔ عناد و شقاق

در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاد و بسلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود و بنابر آن در وقت وفات با فتن بکتوبی در باب سفارش تو ارسال نموده بیاید که بدرگاه عالم پناه آئی تا ترا بنوعی منظور نظر گردانیم که علم مفاخرت و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع در توجه آستانهٔ جاه و جلال طریق اهمال و اهمال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشهٔ بعضی ضلال بخاطر گذرانید و چون این خبر بخاطر عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه آب فرق را در ری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول بحدود آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر مراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر ایکو تیمور برلاس جهت تحصیل آن وجه بقلعه طبرک درآمده امیر ملک تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد سلطان شاه بشهر در رفته محصلان و نوکران امرا بر رعایا آغاز تشدد کرده و مقولان بلباک متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آن مردم بر اشتعال نایرهٔ فتنه مجبول بود در بیطاقتی گشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا و محصلان بجوار هرچه تمامتر بقتل رسانیدند بشمشیر خونریز آشفتگان شبخون درآمد شبخونکان قریه اول شب بهجوم عام و خروج لیام باردوی سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام بر ابرش تیزخرام سوار گشت و بدروازهٔ توقچی شتافت و طالبان نام و ننگ از اطراف و

سنه ۷۸۸ مظفری چند در سنه کشیده بیزد و کرمان در آمده و خواجه تاج الدین سلمانی را پیش سلطان احمد فرستاد ص

سنه شهر دسبود بیزد ص

سنه تبریز ص

سنه ولد تیمیه ص

اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد
بیرون ریخته بمیدان نبرد آمدند نظم هراسنده ترکان بی ساز و برگ سراسیمه گشتند از ترس مرگ بسی نامور باز و شاهین شاه ز منقار
زاغ و زغن شد تباه ز ترکان جنگ آور نامدار بکشتند آنشب سه باره هزار اما علی الصباح که حشر کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده
خفاش وار فرار بر قرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز کرده روی بگریز آوردند و شهر مسخر شده صاحبقران فریدون فر از غایت غضب سپاه را
بقتل عام فرمان داد و فرمود که هر کس از اردوی همایون شمار از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده در آن روز هفتاد
هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران بودند و نمیخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از سپاهیان میخریدند مظفر لوا
و نزد خدام بارگاه سلطنت میسپردند و در اول وز سری به پنجاه دینار بود و در آخر تنکه دیناری میفروختند و عکس منجر بد القصه در اصفهان غیر از زنده رود
و سادات و قضات و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی بیک جونی قربانی و یوسف شاه را
بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعهٔ اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب شوشتر گریخت
شاه منصور که حاکم آن دیار بود خطاهر او را بامداد امیدوار ساخت و ضمنا نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر جماعت خاک بیشرمی
در دیدهٔ مروت پاشیده حلقهٔ اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعهٔ سلاسل محبوس گردانید و
صاحبقران بی مانعی و منازعی بشیراز در آمد و سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستقبال سپهر ارتفاع
شتافتند و در آن اثنا از جانب ماوراء النهر خبر ایلچی رسیده خبر رسانید که توقتمش خان لشکر کشیده سمرقند و بخارا را کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج
مشتعل گردیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه نصیر الدین عنایت نمود و کرمان را بدستور سابق بسلطان
عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان بسلطان ابو اسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما
سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دار الامان شتافت و در آن موضع هزارهٔ
اوغان بوی پیوسته چون سلطان احمد این خبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر محاربت قرار داد و بعد از نماز
عصر برسم تفال مصحف مجید گشاده آیهٔ بشارت بر آمد و سلطان همچنان روی بقبله کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که بپیغمبر واجب التعظیم علیه مناجات
التحیة والتسلیم نازل گردانیدهٔ بایزید برادر مرا بدست من گرفتار ساز تا در برابر بدی که در حق من اندیشیده نسبت بوی نیکوئی کنم و همان
بآن مقدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورده و بین الجانبین محاربه روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر یزد
گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر در گذشت و مشمول رحمت و مکرمت گردانید بعد از مراجعت داورا
بکرمان بمنوجان فرستاد و سلطان بایزید بدانجانب رفت و قلعهٔ منوجان را بصلح گرفته از ساکنان آنجا مبلغی گرامند بستاند و بخدمت برادر
فرستاد و سلطان احمد ببسط بساط عیش و نشاط اشارت نمود و این ابیات نظم فرمود نظم باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش کردیم ز آفتاب
قدح اقتباس عیش ساقی بگیر قدح عشرت بریز بر عاشقان غمزده پیمانهٔ کاس عیش بنشین بخرمی که برآریم بیخ غم از سبزه زار گلشن گردون
بداس عیش بیدار چشم بخت کسی کو زمان گل دارد بجام بادهٔ گلرنگ پاس عیش هر کس قیاس کار ببازی همی کند بازی همیکند دل ما جز قیاس عیش
احمد بملک دنیی و عقبی ز لطف دوست دارد بقدر همت خود التماس عیش یا رب بفضل خویش که در کارگاه عمر خالی مدار از قد بختم لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور

شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید
شجاعت و کینه وری از همتایان مستثنی بود از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات و محاربات مینمود در آن ایام که سلطان زین
العابدین را مقید و محبوس ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب
مقاومت برادر خود نیاورده دار الملک فارس را بازگذاشت و شاه منصور بآسانترین وجهی بآن بلدهٔ فاخره در آمده رایت عدالت
برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشاء انتظام داد و بیت از آن بخاطر

بود ثبت افتاد بیت بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز بانتظام امور اصاغر و اکابر میپرداخت یکی از وزراء دست همت بدارات پیشوا ارباب عمایم را که مبلغ هفتاد تومان بود وجه اظهار کفایت ناصفه ساخت و چون شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیدهٔ او اطلاع یافت بروی غضب فرمود و فرمود که چگونه سیورغالی که آبا و اجداد ما مقرر ساخته اند ناقص گردانیم فرمود تا ادرارات پیشوایان را صد تومان ساختند تسویت در میان سادات و علما تقسیم نمودند از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده باره دیگر بلبل طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا نهاد که بیت چو آصف بنهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم

و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز خرم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید واقعه چنان بود که پس از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعهٔ سلاسل باهم گفتند که غدار وانداره و که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت بسبب عم خویش آورده او را سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس گردانند آنگاه بجماعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق موکلان گریخته ببغداد میرفت با وی دوچار خورد و خال و خواهرزاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان آورده بی کلفتی بران بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیگ و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین استماع نموده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بآنجا محاصره پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارت نموده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او و سلطان احمد محاربی در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریدهٔ جرایم او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱ سلطان زین العابدین با عم خویش نیران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بدین پیکر بنصرت فایز گشته سلطان احمد روی بکرمان آورده و سلطان زین العابدین بری گریخت و موسی جوکار که مشهور بود عذار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور او را عذاب قیامت بند کشیده در شهور سنه ۷۹۲ جهان بین آن حضرت و حشمت آیین را میل کشید و هم درین سال لشکر بیزد برده دست بغارت و تاراج برآورد و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح گونه کرده بلای ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما ایمن نیستم و الا بجز این که کرمان با عم خویش چگونه مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر در طریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نماید سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجهٔ ضعف دماغ و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکر است که هر یک ده و صد از من و منصور زیاده و سپاه کشورکشای آنحضرت از ری تا سمرقند در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال ما ضعفا بکدام استطاعت با چنین پادشاهی صاحب شوکت در مقام مقاومت توانند آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود حدود کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و در شوال امسال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی با طلعت پسندیده بود و مدت سی و شش سال و هفت ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار آبدارش این رباعی یادگار گذاشت رباعی

از درد قصهٔ ترا آخر خواهم کرد
وانرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت
وز مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم دیگر

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته اند که در کرت ثانی که ماهچهٔ رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر حدود عراق و آذربایجان انداخت استماع نمود که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین دل ایشان می کاشته دفع شر او را بر ذمت همت

۵ سلطان زین العابدین با سلطان احمد اتفاق کرده عازم تخلیص شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نمود و در موضع خفر لشکر ایشان خویشان ۴

۷ بطرف اصفهان شتافته شاه منصور دست قتل بجود و اصفهان مسخر شد سلطان زین العابدین بطرف ۴

شهور سنه ۴

برذمت همت عالی نهمت واجب داشت و در تحصیل تعیین و تعبئه باعساکر ظفر مآثر از راه شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت اشتغال مینمود گریخته بشوشتر رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نامداری خواجه مسعود سبزواری را با هزار مرد کاری بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و صیت غایت متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ و در جوانب آن آب روان چپاپان و در درون آن قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان از جبالش بشدت آمده ننگ و از سپهرش برفعت آمده عار و پیش ازین به پنج سال شاه منصور سعادت نشناسی شقاوت فرجام را کوتوال آنحصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد بموجب فرموده صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی به تسخیر آن حصار آوردند و قریب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از هول جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفرنشان سپر جلادت در سر کشیده دلهای دشمنان را به پیکان دیده دوز میدوختند و سه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهرا قسرا آن قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع به تیغ انتقام در گذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران کشور نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که بعنایت الله تعالی داد تو از منصور مقهور خواهیم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و دران ایام هر چند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور میپرسید هیچکس جوابی نمی شنید که موقوف بخبر محقق است که مملکت باز گذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سرفراز استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز طریق گریز پیش گرفته بیرون رفت و در پل فسا منزل گزید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که آنان که ترکش هفده من و چماق ده من داشتند اکنون باشند که از پیش گرگ بگریزند میگریزند عرق حمیت شاه منصور از شنیدن این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بر آن داشت که علی الفور بشیراز باز گشته باستعداد و پیکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد شمشیر زن یا چهار هزار بهادر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و در روز جمعه در سه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گداز رسیده از جانبین تعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان دو قول ترتیب داد و یک قول از فر وجود همایون آرایش بخشیده دیگری را با میرزاده محمد سلطان که نبیره و پسری آنحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاهرخ را هراول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد با آن هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و انبوهی را بر هم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن مردانگی و خنجر گذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحبقران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات میگشاد نظم

برانم که گردن فرازی کنم
بشمشیر با شیر بازی کنم
من امروز کاری کنم بیگمان
که بر نامداران سرآید جهان

و دلیران ستیزه دران ستیز و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود بیت

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای

و عادل اختاجی سپر بر سر آنسرور گرفته خطای یساول و محمود شاه و محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شد و عثمان بطرف تومانات میرزا شاهرخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزاده سعادت خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از اهل تشیید اعدا را شبه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و امیرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان ثبات قدم نمود که لشکریان ظفرنشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثناء گریز دستبر از اسب در افتاد و از دست برد بهادران شاهرخی مات گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسپ پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاهرخ آنسر را پیش پدر برده در پایش انداخت بیت

هرکه سر در قدم او با ادب ننهاد
تیغ بیداد فلکش داد سرش را بر باد

امیر علاء الدین ایناق در واقعه شاه منصور

قلعه

گوید نظم شهریار عصر منصور آنکه او · در زمین ملک تخم داد کشت · ملک هشت از دار دنیا چون برفت · لاجرم تاریخ او شد ملک هشت القصه چون قضیه شاه منصور برین نهج مسطور فیصل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه نصیر الدین یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت بهادران روز تمامی آن جماعت را مقید و محبوس کرد و جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانید و جهة ایشان وجه معاش تعیین نمود آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه با ماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاسا رسانیدند و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال بیکبارگی مستاصل و نابود گردانید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر · شهانی که گوی از سلاطین ربودند · که در هفتصد و خمس و تسعین بهجرت · دهم شب ز ماه رجب چون غنودند · چو خرمابنان در زمانها برستند · چو تره باندک زمانی درودند

داستان اتابکان لرستان

در کتب راستان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این قسم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از آن ولایت ایالت می‌نمود و نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را بمحمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائه صد خانه وار کرد از جبل السماق شام بسببی از اسباب جلاء وطن اختیار کرده بلرستان درآمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله‌کاوی پیش ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن بدین معنی تفال نموده گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو بازخورده میان ایشان مناقشه دست داد و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان پنداشتند که مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب درآمد و همه بخواب رفتند خایه مهتر قوم را بخایید تا بمرد و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعه پیش آمده و سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی درگذشت پسرش محمد بخدمت سنقریان شتافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود بشجاعت تاتر ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت نمود ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بفارس بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نمود گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یکسر اسب خاصه التماس نمود اتابک اسپی نیک بوی داد گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر از اتابکی خواست و این ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهة اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری بمصحوب ابو طاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود

ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی

چون ابو طاهر از اتابک سنقر مستظهر گشته بجانب لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین سلسلت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امرا سرحد بوده‌اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان سپرده‌اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک میگفته‌اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو طاهر درآمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از وی پنج پسر ماند و بزرگترین همه نصرة الدین هزار اسپ بود

اتابک نصرة الدین هزار اسپ

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز بحیطه تصرفش درآمده خلیفه بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودانی

جاودان نهاد **اتابک تکله بن هزاراسپ** که نسب مادرش بسنقریان می‌پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک سعد بن زنگی بسیار کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتوقا نویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو ازین معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشهٔ پادشاه خبر یافته بیرخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیتوقا نویان را با دیگری از امرا بدانجانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و دران ولایت درآمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند و او را بپایان طلبیدند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکو خان انگشتری خود را بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بران اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز برده بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسید **اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزاراسب** چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند عماد الدین پهلوان و یوسف شاه **اتابک یوسف شاه بن الب ارغون** بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و اتابک یوسف شاه در بعضی از معارک و اسفار بنسبت باباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جرباذقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می‌بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنای راه خواب هولناک دیده بازگشت و هم دران ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب بن یوسف شاه** بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقهٔ ناپسندیدهٔ ظلم پیش گرفته هر یک از نواب اسلاف خویش را بهانهٔ مواخذه و مصادره نمود و عاقبت آن جماعت را به تیغ ستم بگذرانید و طایفهٔ از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند و اتابک عم زادهٔ خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هرکس که گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنهٔ اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاه باستقلال پنداشته طایفهٔ از خواص را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکله بلدر بند کرده رود وار ارسال داشت لران دران سرحد با صد [illegible] مغول دوچار خورده دست بجنگ بازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر برآوردند گویند که دران جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون گیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و گیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محتشم رقم عفو بر جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفهٔ از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف بساط بوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان بوی مفوض گشت و در سنهٔ ۶۹۵ که غازان خان به بغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بشرف ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نویان که از فارس متوجه اردو بود دوچار خورده بهرقداق او را طوعاً و کرهاً باز گردانید و بعد از وصول بپایه گاه غازان اطوار ناپسندیدهٔ او را بتفصیل عرضه داشت کرد و دران باب آنمقدار مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید **اتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون** بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بمسند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهرهٔ اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور

شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه ۷۲۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسف شاه** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزیده با رعایا بر وجه احسن معاش فرمود و وفاتش در ششتر فی جمادی الاول سنه اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمان تابوتش را بایدج برده در مدرسهٔ که برکن اباد مشهور بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او ماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخر و مفتوح ساخت و تلک الایام نداولها بین الناس بقا بقای خداییست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سالهای بسیار تعلق باولاد عظام کاوپاره میداشت و نسب کاوپاره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادلست می پیوست تا در اثنای سلطنت طایفه عباسی نواب خلفاء بغداد و خدام سادات عالی نژاد در آن مملکت استیلا یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند ایالت نشست الثائر بالله ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی بن عمر الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و سلطنت الثائر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن بام آور بن بادوسبان بن کاوپاره اتفاق افتاده کاوپاره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز الملک و چنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرد الثائر بالله روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل بن محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نموده الثائر بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگرباره در ایالت رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمد بن شهریار اصفهبد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید سی و چند سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله باحرب بیست و هفت سال پادشاه بود و ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و چند سال سلطنت نمود و پس برادرزاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عز الدین هزاراسپ چهل سال روی بتمشیت مملکت آورد و بعد از فوت هزاراسپ پسرش شهرنوش بر مرکب سروری و شوکت سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همت صاحب حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت مازندران در آن عهد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین جهة هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن اوان قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست **بیت**

جنت عدنست گوئی کشور مازندران در حریم حرمت اصفهبد اصفهبدان

مدت سلطنت شهرنوش سیزده سال بود و بعد از وی برادرش استندار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسپ جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد و بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار روی بمملکت خود نهاد و در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نمود و پسرش علاء الدین حسن قائم مقام شد و زمان اقبال علاء الدین حسن بزودی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمائه بملک عقبی توجه نمود مدت دولتش سی و هفت سال بود استندار هزاراسپ بن شهرنوش بن هزاراسپ بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضا می نمود اما بخلاف پدر و عم تقویت شریعت نداشت و با ملاحده رودبار صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابران اعیان از وی رو گردانیده بملک اردشیر کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی سخندان نزد استندار فرستاده او را بر دوستی ملاحده و دوام ارتکاب مناهی ملامت کرده بطریق سلوک پسندیده ترغیب نمود و هزاراسپ همچنان بر اشهب غرور سوار شده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنابران ملک اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزاراسپ جنگ و جدال [illegible] آخر الامر هزاراسپ [illegible] حاضر گشته بپای خطر از ارد و اردشیر فرستاد و اردشیر او را اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادر هزاراسپ بمرض قلیل درگذشت پسرش هزاراسپ فرستاد و خود نیز بقصد تعزیت منزل تشریف برد اما فرود نیامد و همچنان سواره بازگردید این تعظیم بر خاطر هزاراسپ گران آمد و خیال کرده ما فی الضمیر او بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقید گردانید

الاشرف بن

بعد از آنکه

بعلت خناق در
ملک اردشیر امرا
و ارکان دولت را

۱۲
۹

گردانید و خواست که در قلعهٔ محبوس سازد اما عز الدین خورشید که یکی از اعمام او بحکم هزاراسپ از مرکب اندکانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده بیکضربت
هزاراسپ را بقتل رسانید مدت ملک هزاراسپ بیست و شش سال بود

ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار بزرین کمر بن جستان

در تاریخ سید ظهیر مسطورست که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند مشهود شد که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لایح گردیده دختر بدان قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشیده زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضهٔ اختیار او نهد و اعیان رویان بر مافی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه بیعت بیکدیگر داده بیستون نامی را بحکومت برگزیدند و پادشاه علی را بزخم زوبین از میان برداشتند و بسبب زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشه گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را تیغ بیدریغ گذرانید و بیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین کمر نهاده او را بمقداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانیده در سنه عشر و ستمایه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر باخرت پیوست و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان خلاص نمود و او در سنه عشرین و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود **فخر الدوله نام آور بن بیستون** بعد از پدر بتخت حکومت نشست و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسمت زوال رسیده ماه جاه و حشمت چنگیز خانیان از افق ولایت ایران طالع گردید و چون نام آور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش **حسام الدوله** اردشیر در حدود گیلان لواء حکومت افراشته و لد خوردترش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات یافت استندار شهراکیم که برادرش بود قایم مقام گشته مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانیده در سال پانزدهم از سلطنتش در الوس چنگیز خان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکو خان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار شهراکیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آنزمان حاکم مازندران بود بمحاصرهٔ قلعهٔ گردکوه رفتند تا قبل از آنکه بتسخیر حصار تیسیر پذیرد هر یک متوجه ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکو خان رسید یکی از امراء بزرگ را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب شمس الملوک و استندار شهراکیم نامزد فرمود و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشته شهراکیم نیز بخیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیرات خود لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان آمد دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرموده خود در آمل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شمس الملوک و شهراکیم مخالفت وقوع یافته شمس الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و از آنجا رخت هستی بباد فنا داد و حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاء الدوله علی گرفت و وفات استندار شهراکیم در سنه ۶۷۱ اتفاق افتاد و پس از وی پسرش **فخر الدوله نام آور** بن شهراکیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و داد پادشاهی عادل شریعت پرور و مرحمت گستر بوده پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریض نمودی بمرتبهٔ که اشارت فرموده تا در دار الملک منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیهٔ کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت نماز جمعه هیچ آفریده به بیع و شرا و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید و جمعی از ضعفا و صناع و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهة کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول میباید بود تا وجه معیشت بهم رسد و اگر حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر میشویم از خدام سلطنت آشیان امیدواریم حکم چیست شاه غازی فرمود جهة مردم ضعیف شهر و بازار وظیفهٔ معین سازند تا هر ساله از دیوان اعلی بگیرند و جهة کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد ننمایند دیوانیان حسب الامر فرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن بتجسس معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد و بتادیب آن مشغول گردیدند آن شخص گفت آنچه ملک ابن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

۳۰ فتح ۲

۳۰ شتافت غازان از ۳

میخواهند که وضو سازم چیزی دیگر آن کار متعذر نماید و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده در خنده شد و شاه غازی مدّت سی سال در اقبال گذرانیده در سنه احدی وسبعمایه متوجّه عالم باقی گردید و از و پسری ماند اسکندر نام مؤلّف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جدّ مادری ملوک زمان است ملک شاه کیخسرو بن شهراگیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بمسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش اغش که در خدمتش تربیت و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قریب صد فرزند کرامت فرمود و فوتش در سنه احدی عشر وسبعمایه روی نمود آنگاه آفتاب دولت شمس الملوک محمّد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش پنج سال امتداد یافت و در سنه سبع عشر وسبعمایه عنان بعالم جاودان تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بسر نهاد و مدّت هشت سال باقبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیک ضرب تیغ آبدار او را متوجّه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریاری برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدّه سه سال باستقلال حکومت نمود و فاتش در موضع کوپر در سنه ۷۳۴ اتّفاق افتاد و جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایت تامان و رستاق را بپدر و خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادر خان وفات یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار خروج حال شده در اواخر سنه ۷۴۳ لشکری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت بقتل رسید و غنیمت بسیار بنهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد و تجمّل و حشمت و مکنت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بحدود ری کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید و در ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستارچی میبستند تا بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران او سر تراشیدند و دستار پیچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۲ ذوالحجه سنه ۷۴۶ قلعه و شهر نور را طرح انداخت و باندک زمانی آن عمارت عالی ساخت و چون مدّت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضای قضا در سنه احدی وستین وسبعمایه بزخم خنجر بیاولی متوجّه عالم عقبی گردید تفصیل این مجمل آنکه جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آئینه خاطر میزدود و در اثنا یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی را احتمال آن دانی بر آن داشت که کارد از میان کشیده برخواست که بر آن شخص زند و بدین جهه مردم بهم برآمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضارا کارد مسخره بی اختیار بر دو سینش خورد و رستمداری فریاد برآورد که ملک را بزدند یعنی ملک را بزدند و در انحال ملک پای از خانه بیرون نهاد و بیاولی که حاضر بود تصوّر نمود که آن شخص است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد که بگریزد و بنا بر آن خنجری به پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد و فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین وسبعمایه بملک عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام بود و بیست و یکسال در آن ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در محاربه لکنور بر دست سیّد فخر الدین بن سیّد قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاد و او بصفات وجود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران بملازمتش شتافت تربیت نمود

نسخه ۳ برای مزد ۳

نسخه ۳ فرمود تا ملک آنجا جهت گذاردن نماز برای اشخاص معین ساخته بودند در وظیفه او افزودند

نسخه ۳ دهچون ۳

نسخه زیاد

تاریخ رشید ۳

نسخه ع لکیور

نسخه ع ششم

گفتار در بیان شمّه از حال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بناء دولت او بمحض قدرت صانع کن فیکون

ملک بیستون که ولد گستهم بن تاج الدوله زیاد بود در سنه سبع وثمانین وسبعمایه در طالقان بدست جمعی از ملاحده افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را دزده و از منظور نظر آفتاب آثار پادشاه کامکار گردانیده بگوتوالی قلعه نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار باقبال گذرانیده در آن اوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او مأمور گشتند ملک کیومرث بنابر نزاعی

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه این معنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی قلعهٔ نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن تو را گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را درباره خود معلوم نمائی و من بعد بادیه مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخن اصلا التفات نکرده ملک کیومرث را اسپ و خلعت داده گفت بهر طرف که میخواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی که از میرزاده رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زبان بملامت میرزا رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد رسانیدند که کیومرث داعیهٔ خروج دارد بنابر آن ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بکر بخت و در زی قلندران با جمعی از آن طائفه خود را بنواحی قلعهٔ نور رسانید و در هر چند روز یکبار بهانهٔ دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا بین الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که پاسبانان دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشهٔ خزید و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در نیمشب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحهٔ او بود کرده بخواب رفته و خنجر نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته خنجر را برداشت و کوتوال و همشیره را کشته و سرهای ایشان را برداشته برجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعهٔ نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که بقلعهٔ نور درآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکرزادهٔ من و پدران منست تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود بتقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بسر دربان دویده او را بقتل آوردند بعد از آن شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی را از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبتی دیگر بتحت تصرف کیومرث درآمده باندک زمانی بلدهٔ رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را تسخیر نمود چند کرت تاخت بحدود ری و دماوند و قومس برد گویند که رستمداریان تا غایت سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم گردد بمذهب علیهٔ امامیه درآید بنابر آن درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعهٔ علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب کلمهٔ الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با میر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چند گاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان باستان شاهرخی فرستاده از خویش عذرخواهی فرمود و مقبول افتاد فوت ملک کیومرث در سر راه بالو در ماه رجب سنه سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را هشت پسر بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند

اختتام حکایات ملوک رستمدار چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعهٔ نور و توابع آن را ملک کاوس متصرف شده سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بعظم النفس و سفک دما موصوف بود همیشه مردم مایل سلطنت اسکندر شدند و تدریجا میانه برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک شد بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی مینمود بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد و وفات کاوس در سنه ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند نسبت با عم خویش طریقهٔ اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطهٔ افساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت و در آن سال که امیر حسن بیک از دفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک

دربان

از اندازه جرات

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برین منوال بگذشت باید
دیگر نایرهٔ خلاف مشتعل گشت مؤلف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک اسکندر از حضرت
سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و آنجناب مرا با هزار کس بدانجانب فرستاد
و من بکجور شتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را با یکدیگر طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ در تصحیح
هجری بماه شعبان سنه ۸۸۱ رسیده بنا بر مصالح بین الجانبین انهدام نیافته و بدین واسطه پرتو امنیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت تا اختتام این
اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال تحقیق پیوسته این بود که خامهٔ بلاغت شعار مذکور
در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد گردید ان شاء الله وحده **ذکر ارتفاع طبقهٔ ششم
از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند** مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس
و ثلثین و ستمائه که معمورهٔ جهان سیما بلاد ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کینخوار
بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیرونیه بن سرخاب بن مهرمردان
بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط
نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در
شهر محرم سنه خمسین و ستمائه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید **حسام الدوله اردشیر** ابو الملوک
لقب داشت و او در سنه خمس و ثلثین و ستمائه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هرچند بواسطه قتل و غارت چنگیز مغول رواج
و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امراء چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین باوند بود
بسیار روی می نمود بآمل رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمائه هادم اللذات دو اسپه بر سرش تاخت مدة دولتش دوازده
سال بود و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد** بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان همت بر تخریب قلاع
ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهراکیم بمحاصرهٔ گردکوه باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشته بنابرین بحکم
در سنه ۶۶۵ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و او مدت هژده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید **علاء الدین علی بن
حسام الدوله اردشیر** بعد از برادر باتفاق امراء مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس و سبعین و ستمائه
دست قضا روزنامهٔ دولتش در نوشت **تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر** قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او در
مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هشتاد مدرسه معمور گشت
و در هر مدرسه عالمی بدرس و افادهٔ اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال افسر اقبال بر سر نهاد وفاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش
نصیر الدوله شهریار قایم مقام شد و شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود و فوتش در سنه اربع عشر و سبعمائه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله
رکن الدوله شاه کیخسرو بر مسند حکومت نشست و بجهة تردد و آمد شد امراء ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را برستمدار فرستاد و در آن
ولایت قریهٔ خرید مسکن اتخاذ گردانید وفات رکن الدوله در سنه ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش ⁂
شرف الملوک بن شاه کیخسرو شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش ⁂
فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باوندست بر تخت حکومت نشست و قضیهٔ میر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و مقارن
انحلال بلاء وبا در مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد صغار او از القوم
شخصی بتعین زنده نماند و در آن اثنا بسبب سعایت زمرهٔ از مردم مفسد حسن کیا چلابی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین
واسطه تفرقه بسیار بأهالی مازندران رسیده کیاییان چلابی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک بود سر انجام

سر انجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواجه فخر الدوله حسن بمباشرت ربیبه رغبت کرد از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نموده در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعمائه فخر الدوله بحمام رفته چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب جلابی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بکمال الحان بنفس خود شاهنامه بر ایشان میخواندند در سر حمام هر دو را طلبید و شاهنامه را گشاده خنجر خویش را بر بالای کتاب نهاد و بیت بیت ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو غدار خنجر برداشته بر سینهٔ ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان بر مازندران تسلط تمام یافتند و چندین هزار خون ناحق ریخته اکثر خاندان قدیم را برانداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچکس رایت ایالت نیفراشت

۳ و اربعین ۴۳

ازان قوم ۴۳

گفتار در مجملی از حال قدوهٔ اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلابی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت نصابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر نموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن محمد بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوائل ایام صبی و ابتداء اوان نشو و نما تتبع سنن سنیهٔ آباء بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقهٔ صلاح و رشاد مشغولی فرموده بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مألوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بآنجناب داده یک اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر توجه جانب سید عز الدین آن قدوهٔ اولاد سید المرسلین بخود کشید و سید قوام الدین باز بخراسان رفته بشرف طواف روضهٔ منورهٔ رضویه علیه الصلوة و التحیة مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد فرقهٔ عباد مشغولی فرمود و در آن زمان افراسیاب جلابی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را بتیغ غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی میکرد و هیچیک باطاعت دیگری فرود نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران را بحیطهٔ تصرف داشت دفع طایفهٔ که در آن ولایت آتش فتنه و فساد برافروخته بودند نمیتوانست نمود و در آن اثنا کیا حسن ضمانداری که همشیرهٔ افراسیاب در حبالهٔ نکاح داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن در لارجان حکومت میکرد بافراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخر الدوله ملکی را کشتی و مع ذلک پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی بنابر آن مرا و سایر امرا و ولایات را شرعاً و عرفاً متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن توبه و انابت زنی و من بعد بر جادهٔ شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود بحسب ظاهر قبول فرموده بپای نیازمندی خود را بزاویهٔ سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمهٔ استغفر الله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد رباعی

از شرب مدام و لاف مشرب توبه
وز عشق بتان سیم غبغب توبه
در دل هوس گناه و بر لب توبه
زین توبهٔ نادرست یا رب توبه

و جناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشرهٔ افراسیاب جلابی مشاهده نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیهٔ درویشی بر فرقش نهاد و مردم چنان پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده و سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد او را شیخی ملقب ساختند و یکی از آنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت کرد القصه چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آن دیار هر روز فوج فوج بعتبهٔ علیهٔ سیادت پناهی شتافتند و بدست نیازمندی در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسلهٔ خود میپنداشتند گاهی بخانه اش رفته بر

۳
فائده چون جلابیان
نمود که سپاهیان
مازندران تیغ
بر سر کشته از
کلالک خواندی
و خود را کلالکه
وار گفتند و آن
مفاخرت مینمودند
نسخه
۴۳

باری از روی احتیاج خود مطلبیدند و بدست گستاخی جامه او را بر تن داشتند و بپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمائی و نه افراسیاب از این معنی تنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علمای آمل را که بر آن سید حسود بوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد و آنجماعت گفتند که اگر حال سید قوام الدین بر این منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد مناسب آنست که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس ما حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر روی او ثابت سازیم که مبتدع است و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خدمتش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب تشریف حضور ارزانی داشت هرچند فقها جهد و سعی نمودند که چیزی که مخالف شریعت مطهره باشد بر روی او ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که باو بمقتضای شرع عمل نمایند و آنجماعت در میان بازار دستار از سر آن زبده ابرار برداشته بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط نشست

بیت

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست

اما بحسب اقتضاء قضا همان شب که سید سعادت اثر بزندان رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم این معنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد از این واقعه مازندرانیان بیشتر بیشتر کمر متابعت سید قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و بمقام فرمانبری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال بی تحمل شد در شهور سنه ستین و سبعمایه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش درگذشته بود و آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عورتی اطراف آنرا شاخهای درخت استوار ساخته بود و با بیستاد و آب در حوالی آن موضع سر داده و چون زمین آن منزل در غایت لینت بود و لای گل بمرتبه رسیده که سواران را بر آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود تا اصحابش قصد سید و یاران بتیرباران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست به تیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی سینه افراسیاب خورد و چنانچه از اسپ درگذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان یکبار حمله کردند و سه پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را همدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیده تا دروازه آمل از عقب گریختگان یافته بسیاری از ایشان بتیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نبایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون آنحال مشاهده نمودند بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بلارجان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان را در پناه دولت ملوک گاو باره گذرانیده از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب

چون افراسیاب بجزاء سیئه اعمال خود گرفتار گشت و سپهر ستیزه کار از مقام معاونت جلابیان درگذشت قدوة اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد منسوخ گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین مشید و مستحکم ساخت و آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان گشته و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ دستان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته آبادان کرد و آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال

حصار در ولایت بارفروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت
آن دیار باولاد و احفاد و اعقاب عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات صاحب سعادت سالهای فراوان
صفت ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سید قوام الدین در سنه ستین و سبعمایه بود و چون بیست سال با اقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنه
احدی و ثمانین و ثمانمایه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت
مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجمادی الاخری سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی
ننموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام
الدین اتفاق افتاد و ذکر صور فتوحاتی که آنجناب را در ایام کامرانی دست داد** چون غازیان قدر و قضا از جانب تؤتی الملک
من تشاء خلعت سلطنت و ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند افسر پر نور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق
مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن مملکت نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود
و فرمود که مناسب چنانست که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما همه
بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده آنجناب
جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد و مناسب آنکه دیگری از برادران
متعهد این امر گردد آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوایی برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمایه
ریاست آمل را ببرادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از ممالک مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم
زد و چون کیا فخر الدین جلال که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در ولایت
آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول را معسکر ساختند و از
جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بسر جلابیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاک معرکه
را رنگ گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان
از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروش ده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف
جلال آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سیدزاده
عبدالله شدند و آن [illegible] رفته بدر خانه آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بپای ارادت باستان سیادت آشیان آمده متوجهیم
که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سیدزاده عبدالله ردا بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت چماقی بر سر آن زبده اولاد
خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقب آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از آن حال خبر یافته سلاح برداشته و از عقب
آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدست یاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ ساختند و این خبر بعرض
سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلال و کیا وشتاسف
آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلال در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال جلال بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده و در دره
محکم که عبور سپاه بران دشوار بود تحصن جسته بار دیگر متوجه جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را
بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلال پردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا وشتاسف ارسال
داشت و سید عز الدین شبی بکمینگاه خود را بر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده سالماً غانماً مراجعت نمود و بموکب عالی قوامی پیوست
آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفت و کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و قریب
شصت کس از اهل اعتماد [illegible] حصار را استوار کرده بمدافعه مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند قطرهای سحاب و رشحات سحاب بی حد و عد بالقطع

نسخه نظام

روان

بحسب تقدیر هفت پسر کیا وشتاسف بضرب تیغ قتیل گردیدند و آخر الامر بحلقوم او تیر تیزی رسیده از پای در افتاد و شخصی علی کرباوه رودی نام جوی را
از بار بر انداخته کیفیت حال معروض سید ستوده خصال گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا بیکبار عساکر نصرت شعار از اطراف بحصار در آمده خندق را انبا
و بدر قلعه رانده در را بزخم دهره پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانه کیا وشتاسف در رفت و منکوحه کیا وشتاسف که همشیره ملک
فخر الدین حسن بود چادری بسر کشیده بسید بهشت آثار سید زاده سلام کرد و گفت چون کیا بیان جلالی قدم از حد خود فراتر نهاده بدست غدر برادر تو را از پا
در آورد تا جبار شدید الانتقام ایشان را مستاصل گردانید اکنون کیا وشتاسف و هفت پسر من درین خانه افتاده است و من از وجه حلال چند گز
کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقه سنت بتجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سید زاده کمال الدین
از کمال تهور آن عورت تعجب نمود جمیع تملکات او و دختر انش را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند و
بخاک سپردند بعد از فتح نوچی از فرزندان و قرابتان کیا جلالی هر کس مانده بود که بحیله در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در کوه
جمول ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در سنه ۷۶۹
از ولایات آمل و ساری مردم مدد طلبیده فرمود تا خندقی عمیق دور کرد بلده ساری کندند و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات طرح انداخته
و استادان بنا بنیاد کار کرده و در سنه ۷۷۲ آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران تمام در حیطه تصرف سادات عظام قرار گرفت
سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت دوان پیش آمدند و
کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعه فیروزکوه که کوتوال آن کیا جلال متمرد دم از استقلال زد و چون در آن
اوان بواسطه دم سردی محاصره آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوائل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروز
کوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم صورت نیافت و کرت سیوم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعه فیروزکوه تشریف برده
آغاز محاصره کرد و کیا جلال متمرد مضطر گشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اراده را بیمن مقدم شریف مشرف داشت
شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا بر گشاید و از مضیق حصار بپای خدمتکاری بیرون آید و سید علی کیلانی
مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی مواعید میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانید و سید علی کیلانی
آنخبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمده و شرف ملازمت سادات دریافته با عیال و اطفال و اموال و جهات خاصه خود متوجه ساری گشت
و ایالت فیروزکوه تعلق بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنازل خویش مراجعت کردند

ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردکار

چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت
سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار
عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله اقدام نموده در منزل هیرانا دشت تلاقی فریقین واقع ومقاتله
گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد بقریه کلیس گریخت و از آنجا بکجور نقل کرده در فصل بهار وقت ظهور لشکر سبزه و ازهار
سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل الکیران دو لشکر بهم رسیدند
و حربی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند تا آنکه از کمین انشصت قضا تیری جان گزار بر گردن قباد خورده از اسب در افتاد
و رخت بقا بباد فنا داد و آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بپای قلعه کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک
قباد را چه پیش آمده امان طلبیده و پایان شتافته مفاتیح ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین قیاس تمامی قلاع و بلاد دشت رستمدار اندک زمانی بحیطه
تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایات قاعده عدل و داد ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید
فخر الدین موضع وانا شان را دار الملک خویش ساخت و بر گرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام
و ثبات جمیع ممکنات از مقوله محالاتست و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آن حال که کوکب سعادت و اقبال سادات ستوده

ستوده خصال بدو فوّه بکمال رسید آفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض گردید و اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام که این خبر استماع نموده بودند از مقرّ عزّت خود نهضت کرده ببارفروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت غرّا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرّم الحرام سنهٔ ۷۸۱ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام فرمودند نعش آنجناب را بآثار فروشهرده بر دوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام و التحیه بخاک سپردند و بر سر مرقد منورش قبهٔ عالی بنا کردند

ذکر تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد

باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبدالله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت نمود و سید فخر الدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات ولایات آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیر الدین که در ولایت میان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بایشان متعلق بود و سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست نمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت صاحبقران ظفر قرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقرّ عزّت خود شتافتند تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایات بر ایشان مسلّم بود و در سنهٔ اربع و تسعین و سبعمایه آنحضرت باغوای اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربای او در دست اتباع سادات کشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین ازینمعنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشورستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابد بنظر شفقت در سید غیاث الدین ننگریست بلکه او را مقید ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آن زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاوباره بود در حدود رستمدار میگشت بنابر آن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو باز گذاشتند و او را سوگند دادند که پیرامن خلاف نگردد اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره جز آن نداشتند که قلعهٔ ماهانه سر که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر را از ساری و آمل بدانجا نقل کردند و لشکریان ولایت را جمع گردانیده دل بر حصار نهادند و در روز دوشنبه سنهٔ ۷۹۴ بصحرای قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالیمکان بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان گردیدند و بسادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفتند و روز دیگر متعاقب بمقابله و مقاتلهٔ پادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاهیان مازندران کشته گشته شب سیم بقلعهٔ ماهانه سر گریختند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول صاحبقران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر حصار ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را بتیغ بگذرانیدند و حتی خواجه ولد شیخ علی بهادر که از عظماء امراء صاحبقران ظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران هفت کشور همان روز بظاهر ماهانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را مرکز وار در میان گرفته مدت محاصره بدو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علما انتظام داشتند با تحف و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را از بند نجات داد و فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گردانیده بمجلس همایون رساند

بیست و سیم ذی قعده

بیست و پنج

و سیّد غیاث الدین بموجب فرموده عمل نمود و در هشتم ذی حجّهٔ مذکوره سادات صاحب سعادت بپای خود از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا ببارگاه صاحبقران مظفّر لوا شتافتند و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرمود و همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سیّد کمال الدین را بسوء مذهب و فساد اعتقاد سرزنش کرده سیّد در برابر سخنان درشت بر زبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در برابر بارگاه بنشاندند در اینحال اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد که این جماعت پدر مرا کشته اند بمن سپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک طوس نیز حاضر میباید کرد تا ازین طایفه هرکس خونی او باشد باو سپاریم و هرکس خونی تو باشد بتو تسلیم نمائیم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحبقران از وی کیفیّت حال پرسید جواب داد که ما با هیچیک ازین مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نتوانیم ساخت که خون آباء ما را ریخته اند تا دعوی قصاص نمائیم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرّف اند و هرکس در قتل ایشان سعی نماید با یزید لعین محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خویش بنار جحیم رساند آنگاه سادات را بجان امان دادند و از اتباع ایشان قریب هزار کس کشته شد و بنقل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بجانب سر شتافته بیک لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازرگانان بباد غارت و تاراج رفت سیّد ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سیّد نصیر الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصّهٔ پدرم سیّد کمال الدین آنچه بخزانهٔ عامرهٔ امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنگهٔ سفید و دویست هزار تنگهٔ سرخ بوده از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیا برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر از این امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان را با جمعی از معتمدان از راه دریا بماوراء النهر و ترکستان فرستاد و از جملهٔ اولاد سیّد قوام الدین و سیّد رضی الدین و سیّد نصیر الدین و سیّد ظهیر الدین و بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات یافتند و سیّد فخر الدین در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سیّد زین الدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر ایالت سیّد علی ساری

چون امیر تیمور گورکان از روی غلبه و قهر سادات مازندران را بماوراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس بایالت رستمدار سرافراز شده اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری با شمس الدین غوری بازگذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجّه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفّر لوا مذکور خواهد گشت بتفصیل انجامید ایالت آمل بسیّد علی بن سیّد کمال الدین بن سیّد قوام الدین مفوّض گردید و سیّد علی باتّفاق برادر خود سیّد غیاث الدین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بی همال بسر حدّ زوال رسید و از احفاد سیّد قوام الدین هرکس در ماوراء النهر بود عنان عزیمت بدار السلطنه تافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد رسیدند پیرک پادشاه که حاکم آن خطّه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آن ولایت بحمایت سادات هجوم نمودند و یکبارگاه بشهربوان شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند بجهة مخلص مخادیم خود خاطر بر سفر استرآباد قرار دادند و کیفیّت حال بسیّد کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روانه شدند و از مردم آمل نیز بسیاری باهل ساری پیوسته چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید بترسید و سادات را از حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید مردم ساری بیاری حضرت باری در اثناء راه باولاد سیّد قوام الدین رسیده و دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت

المنّة لله که نمردیم و بدیدیم
دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم

و آن فرقهٔ واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری درآمدند و بعد از روزی چند اولاد سیّد رضی الدین بن سیّد قوام الدین بآمل شتافتند و بسیّد علی بن سیّد کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صواب دید پدر ما مدار شما آمل تعلّق بپدر ما گرفته بود و سیّد کمال الدین در ساری حکومت مینمود اکنون انسب آنست که همان دستور مرعی باشد سیّد علی جواب داد که مرا درین باب مضایقه نیست امّا چندان صبر میباید کرد که

آمدن سید علی ۳

سید علی بن ۴

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا رسید و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده درمیگذرد یا نی و من کس بدرگاه فرستاده ام لکن که عنقریب باز آید و بعد از ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد و مضمون آنکه باعنان اختیار ساری و آمل القبضه اختیار سادات بزرگوار باز گذاشتیم و جریمهٔ قتل شمس الدین غوری را که بواسطهٔ هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی بساری رفته بارفروشده را ببرادر خود سید غیاث الدین مسلّم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال ازین قضیه درگذشت آملیان از سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود آمد سیاست نمیفرمود متنفر گشته بحکومت سید علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمهٔ ازین معنی بسید علی عرضه داشت فرموده سید قوام الدین را از آمل عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر مطاوعتش بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید رضی که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده در سنه ۸۱۲ دختر او را بعقد خود درآورد و بعد از آن سید علی آملی بنابر اغوای سید غیاث الدین سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمده از سید عزّ الدین هزارجریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید و در موضع سروکل منزل گزید اکثر ذریت سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون ازین معنی خبر یافت مانند شیر خشمناک با هزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک هلاک انداخت اما چون عدد سپاه بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی باستراباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال الدین را در ساری بریاست بنشاندند و هر یک بمقر عز خود بازگشتند اما سید علی ساری چون باستراباد رسید برادر خود سید نصیر الدین را که پدر مؤلف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین بملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته کیفیت حال واقعه بمعروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته باستراباد آمده و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی با اندک مردی در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول می پیوندد بنابران سید علی با دویست کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول او را شنیده از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید عبد الله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و بعد از آن ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ مخالفان کشیده بواسطهٔ وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع عشر و ثمانمائه در رودبار یاقلابزان بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی ساری بآمل درآمده بار حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داده بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنه ست عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بی شائبهٔ توقف فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی بآمل درآمده بنابر آنکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین درآمده ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی رفتن ساری را قبول نفرموده از وی بترسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضاء شش ماه سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل زاغ سر بجانب آمل ایلغار فرموده و با پنجهٔ علم او بر موضع میان رود پرتو انداخت سید قوام الدین از غایت بزدلی و پهلوانی پای در رکاب فرار آورده و تا بلدهٔ ساری در هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر عز خود آمده بواسطهٔ میمنت قدوم او امور ملک و ملت سمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه ۸۲ بتقدیر

بن سید قوام الدین صح

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر دغدغه که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بیکناکاه بیار فرو شده ده فرستاد تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و بعد از آن دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود و مدت سلطنتش یازده سال

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در ان ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر سید نصیر الدین با سید کمال الدین بعد از فوت برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشاندند و بآمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات التجائی جهة او بجهت بنشانند و مقضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلاً شائبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود امّا در آن وِلا سید مرتضی اسکندر روز افزون را که سابقاً نوکر سید غیاث الدین بود ترتیب فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر توهّمی که از سید غیاث الدین داشت در غلوای خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر الدین را بارتکاب این مهم مامور میباید گردانید و اگر قبول ننماید او را نیز بقتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر در میان نهاده آن ضعیفه بر این حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور بیار ازکاکاو لکار او بود رفت بنا بر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر شکست یافت و در کرّت سیم از موضع لبور که محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاکله رود رسید سید محمود کیا که حاکم آن دیار بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی توانند بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود امّا در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نفاق ارتفاع یافته و سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سرا نشیمن دارد و در انتظار لطیفه غیبی روز میشمارد و بنابر آن سید نصیر چنان فرمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد عیال و اطفال و اثقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند و چون سید قوام الدین از این اتفاق آگاه شد ساعی بعنان برق و باد بساری فرستاد و قضیه توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید نصیر بعد از استماع این خبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود گیلان بوثاق خود پیوستند و پس از این واقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر سید علی با اندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون با غرق خود پیوست بعد از ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای در افتاد و روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز ببهشت برین خرامید مدت سلطنت سید مرتضی هفده سال کشید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنابر اقتضاء قضا چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق بگشود و از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب میکرد و باشنادبگا مراسم عواطف و مراحم بجای آورد امّا بر شرب خمر حرص تمام داشت و پیوسته همت بر بسط بساط عیش و نشاط میگماشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد غیاث الدین بن سید کمال الدین در محبس وفات یافته آنجناب اولادش را مطلق العنان گردانید و بعد از آن اوقات والی آمل سید قوام الدین ببهشت برین خرامید و پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید و سید محمد را از عنایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در وجود آمدند و دخل ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روز افزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنکه سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از مخدوم زادگان را بجایش نصب فرمائی تا توسعه در سرکار تو پیدا شود و سید محمد باین امر

سید مرتضی

در التماس نمودن سید محمد سید کمال الدین

باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه متمسک جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت می شتابم خروج نموده بر آمل استیلا می یابد لاجرم صلاح دولت که مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین این نوبت ما فی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا یکتن از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد و مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرند و یقین دانند که حیلهٔ ایشان از پیش نخواهد رفت چون این خبر بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه به انهزام یافته بگیلان شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بقریهٔ لنگرود مقیم شد و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبدالکریم ارزانی داشته بساری بازگشت بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظهٔ رعایت عهد وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند جهت اعلام این معنی کس بلنگرود فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبدالکریم روی بساری نهاد و آنجناب بمقر عز خویش در آمده بعد از آن سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مأمور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیکبار آنگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی در آمد بنابر آن سید مرتضی منهزم گشته تا ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندوکه که حاکم جرجان بود فرستاده مدد طلبید و امیر هندوکه با لشکر جرجان و قومس بساری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع هزارنک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین لحظهٔ ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم باو رسید بمتابعت سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر هندوکه و سید محمد نزدیک بآمل رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستمدار شتافتند و در مقام میرانالو اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندوکه سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هر یک بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطهٔ آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون مستدعی آنکه رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل سلطنت سید کمال الدین بودند بعد از ایام بر وی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند سید مرتضی بما فی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریهٔ لنگرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگر چه نخست او را غلبه دست داد اما بالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب فرموده قریب هفتصد کس از مردم رستمدار به تیغ بیدریغ بگذرانید و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعای آملیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبدالکریم بن سید محمد

سید عبدالکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده ببسط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قایم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبدالکریم کرده روزنامهٔ زهد و تقوی در نوشت لاجرم هرج و مرج باحوال آن دیار راه یافت و قافلهٔ امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شرر شر بناصیهٔ احوال همگنان تافت و متعاقب آن

ان احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشته چون سید عبد الکریم نه سال باقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبد الله قائم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبد الله علی بن بهرام بن اسکندر روزافزون صاحب اختیار امور مملکت و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار نمود و بنابر آن سادات بایلکائی که بکثرت تبع از امثال و اقران امتیاز داشتند بهجوم روزی در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را گرفتند و گردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری جسدش را بر زمین کشیده انجا از داری آویختند و سید عبد الله از غایت شعف بشرب شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امثال این امور نداشت و علی بن بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید و در آن اثنا سید عبد الله از پسر عم خود سید مرتضی متوهم شده بدست خود میل آتشین در چشم قرة العین سیادت کشیده و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و آخر در زندان بیمار شده بمرد و بنابر آن سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبد الله در حمام بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش بریخته رخت بقایش را بباد فنا برداد مدت دولت سید عبد الله مقتول هفت سال بود و در سال شهادتش میرزا سلطان ابوسعید بجانب آذربایجان شتافته پسر سید عبد الله سید عبد الکریم در سن چهارسالگی ملازمت موکب همایون می نمود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آیین چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را برنهج دلخواه بپرداخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلطان گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید و کیا جلال شغادل را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سیدزاده عبد الکریم را طلبید و میرزا ابوسعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده سیدزاده[۲] را بدان جانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روزافزونی و سادات بازواری بر وی جمع گشتند و بتوقع امداد سید اسد الله آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه در ساخته و در حقوق سید عبد الله مقتول را بیکطرف انداخته در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فنا غروب کرد و ابوالنصر حسن بیک ممالک عراق و آذربایجان را تحت تصرف درآورد و والده سید عبد الله مقتول باردوی میر حسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطرار پسرش سید عبد الکریم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد از وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل نامزد امیر عبد الکریم گردانید و ملک اسکندر بن کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سیدزاده عبد الکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزارجریب[۳] سید عبد الکریم بگذشت سید هیبت الله بایلکائی از ساری فرار نموده بسید زین العابدین پیوست و میر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع پنجاه هزار میان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار گردانیده مستعد طعن و ضرب گردید اشراف و اعیان ساری این خبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارساکیا گیلانی و شبلی ترکمان بطرف تاخلند و بین الجانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید هیبت الله بزخم تیر و سنان مخالفان را منهزم ساختند و سادات بازواری بساری رفته سید عبد الکریم را از آنجا ببارفروشده بردند و پارساکیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارساکیا پیغام فرستاد که در حصار بگشائید تا شما را بسلامت رخصت گیلان دهیم و پارساکیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله بایلکائی بحصار درآمد و لشکر گیلان را بغارتید و در مذمت پارساکیا بگیلان روان گردانید و چون پارساکیا برستمدار رسید بنابر قضیه مذکوره مدتی سید زین العابدین متهم شده بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لامیر مقید گشت در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شد و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسد الله را از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله

عبد الکریم ۲

گریخت و سید عبد الکریم بدار الملک آباء خود رفته رستمداریان را رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون روزی چند بسلطنت ۳

اسد الله برستمدار گریخته سادات بازواری سیدزاده عبد الکریم را نیز بآن ولایت بردند و از ملکت نادکان برستمدار ملک جهانگیر بالشکری در مقام امداد سید اسد الله آمده ایلچی بساری فرستاد و میان او و میرزین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت آمده آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میر ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میر اسد الله بآمل در آمده بنسبت بمیرزین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید ابراهیم بسید عبد الکریم ملحق گشته برافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده و یراق داده بملازمت امیر حسن بیک که در بلدۀ قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرا خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که میرزین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانۀ عامره میرساند اکنون اگر سید کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبد الکریم نویسیم و الا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم مقدور نبود مشار الیهم بگیلان بازگشتند و سیدزاده عبد الکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم برستمدار شتافت

ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله و بیان تتمۀ احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه

سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سید اسد الله آملی را دو پسر بود حسن و حسین نام و چون اسد الله حسین را دوست‌تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود بنا بر آن حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من سمع تخیل مزاج نازنین میرزین العابدین بر سید اسد الله متغیر شده ضمناً نامه بسید هیبت الله بابلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده عمل نموده روزی بخانۀ سید قوام الدین رفته سید اسد الله را بهانۀ طلبید و اسد الله که از دو بازی زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله گرگ صفت در او آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسد الله را تصرف نموده ایالت آن ولایت را بسید حسین بازگذاشت و خود دیگر بار فروش ده رفته سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از این واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود بجهتی آغاز مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعای حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم میرزین العابدین سید اسد الله را در بار فروش ده بمعتمدی سپرده عزیمت ساری کرد و بغیبت او مردم بار فروش ده هجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم دانستند و سید حسن این حال مشاهده کرده بطرف جلاو گریخت و سید اسد الله بآمل در آمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید ابراهیم و میر عبد الکریم را بمبالغۀ تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از آنکه سید عبد الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت و سید اسد الله بغرور موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که ناگاه سید زین العابدین بدانجانب تاخت و نایرۀ قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثنا کر و فر اسیر سرپنجۀ تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در ذی القعدۀ سنۀ ۸۶۸ دست داد و سید ابراهیم چون حال بآن منوال دید بجانب آمل بازگردید و بعد از وصول او سید عبد الکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بار فروش ده بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزار جریب شتافت و سید عبد الکریم بساری در آمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الاخری سنۀ احدی و ثمانین و ثمانمائه رسیده سید عبد الکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دارد و سید حسن در هزار جریب بنسبت بمیرزین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته آنکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوة الله علیه و آله اجمعین بسنۀ ۹۲۹ رسیده سید عبد الکریم در قید حیات است و در بار فروش ده بامر حکومت

مشغول دارد و نسبت بخدام عالی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطهٔ تصرف آنجناب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان ملایک آشیان میشمارد و کیفیت مآل حال سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر تحقیق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق من الله الحمید المجید

ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده‌اند که در باشتین که قریه ایست از قرای بیهق خواجه بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلوات الله علیه منتهی میباشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبدالرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر نصرالله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تایید بود و در آن زمان علی میرخوافی که ابومسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبدالرزاق نام که با ابومسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهة آوردن عبدالرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضاء دو ماه او را بپایهٔ سریر اعلی رسانید و شکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و بعد از ان دو سه روز امیر عبدالرزاق بدار السلطنه در آمده دید که کمانی و بدرهٔ زر از طاقی آویخته‌اند و از حقیقت آن امر استفسار نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هر کس آن را بکشد صرهٔ زر از وی باشد امیر عبدالرزاق کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشید و زرها را بستد و این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبدالرزاق از پیشتر بیشتر گشت و فرمود تا با ابومسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبدالرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل شد و سلطان فرمود که عبدالرزاق را بوزارت مهمی نامزد فرمایند و دیوانیان بتحصیل مال و جهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را بجهة خاصهٔ خود تصرف نماید و صد هزار دینار را بخزانهٔ عامره فرود آورد و امیر عبدالرزاق تمامی آن وجوه را در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یک دینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد و امیر عبدالرزاق روی بوطن مألوف آورده چون بباشتین رسید مشاهده نمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمد و از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران شمشیر کشیده گفتند ما سربداریم و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود در قریهٔ فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبدالرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بروفق مرام باز گردانید و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم بباشتین روانه کرده امیر عبدالرزاق در مقام خلاف آمده بین الجانبین مصاف واقع شد و دو سه کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبدالرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنهٔ عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما ساکن نشینیم کشته شویم و بمردی سر خود بر دار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهة این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه رایت اقبال امیر عبدالرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهة حفظ ناموس از فریومد متوجه استراباد شد و امیر عبدالرزاق بعزیمت وزیر خبر یافته تعاقبش شتافت و در درهٔ شهرک نو نوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گشت و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبدالرزاق سالماً غانماً بباشتین مراجعت کرده بمقصد و جرار بجهة تسخیر کمر بستند و سربداران در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائه سبزوار را مسخر ساخته چون در آن ولایت کسی که با ایشان

مقاومت نتوانند نمود و سبزوار را تحت تصرف در آوردند و امیر عبدالرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحبالهٔ نکاح در آورد و دختر چون میدانست که غرض عبدالرزاق ازین وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشده و شبی از سبزوار گریخته بجانب نیشاپور توجه نمود و امیر عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مأمور ساخت و امیر مسعود در شکلیه بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد و آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گردانیدن من میدانی بدوستی حیدر کرار که طریقهٔ مروت پیش گیر و از سر من در گذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هر چند اسپ تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبدالرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت در تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فسق نهاده است عبدالرزاق خشمناک برجست که با برادر در آویزد امیر مسعود شمشیر حوالهٔ او کرده عبدالرزاق خود را از دریچهٔ بالاخانه پایان انداخت و امیر مسعود خود را بر زبر برادر افکنده شر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره دست داد و امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد

ذکر امیر وجیه الدین مسعود

امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرأت و فرزانه از غایت تهور جوشن بیباکی پوشیده و مانند سیل تند رو از فراز و نشیب نیندیشیده چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعدهٔ دولت مستحکم کرد و در اوایل ایام ایالت میان او و ارغونشاه جانی قربانی که حاکم نیشاپور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را ضبط فرمود و در سیزدهم صفر سنهٔ ثلث و اربعین و سبعمائه میان امیر مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در روفرخی زاوه حربی صعب دست داده نخست امیر مسعود ظفر یافت در اثنا شیخ حسن جوری کشته امیر مسعود گریخته عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سربداران اتفاق قتال افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم امیر مسعود وزیده و شیخ علی در معرکه کشته غنیمت موفور نصیب سبزواریان گردید و امیر مسعود بغرور موفور باستراباد در آمده طغاتیمور خان بلار قصران شتافت و امیر مسعود خطهٔ جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشت و در اوایل ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایاتست هفت سال بود و بعد از وی محمد آیتمور چند روز حکومت سبزوار نمود

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویهٔ محجوری

واقفان اخبار نو و کهن و عارفان غث و ثمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوری از قریهٔ جور بود و در عنفوان ایام شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرموده در آن اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع بباد داد ورقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال بمازندران دست ارادت بشیخ بالوی آملی داده بود و بعد از چند گاه در عقیدهٔ که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبهٔ بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین هبة الله حموی ملاقات فرمود و از آنجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و بآواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنابر آن جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمی نمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و منع اصحاب علم نمیپذیرد و اصرار مینماید اینچنین کس مستحق کشتن باشد یا نی اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادرخان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهة مهم او ترقی کرد تا مقارن آنحال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنهٔ ۷۳۶ مریدان شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن ببلدهٔ نیشاپور و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدس رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت نمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت

اختفا است و میفرمود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشند و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب با مردم میگفت در مدت اندک خلق بسیار مرید و معتقد او گشتند که مریدی بر آن تصور نتوان نمود بنابران امرای خراسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که پدر محمد بیک و علی بیک بود و نیشاپور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را گرفته بولایت یازر در قلعهٔ تاک که آنرا طاق یزر گویند محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین مسعود در مسند ایالت استقرار نمود جویان سندی شد که بآن وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تأمل و اندیشه خاطر بآن قرار داد که شیخ حسن جوری را که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بودند از حبس بیرون آورده مقتدای خود سازد و بنابران چند سوار از سبزوار ایلغار کرده بیازر شتافتند و شیخ حسن را از حبس نجات داده بمقر عز خود رسانیدند و در روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت متفق گشته بحیله که توانستند شیخ حسن را از قلعهٔ طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنای موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در ظل رایات نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت وسعت مملکت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان بسمت تضاعف می‌پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشاپور را بازگذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان رفت و پسرش محمد بیک و بعضی از ولایت خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانید

ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن بمعظم ترین آفات و بلیات

چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشاپور انتظام یافت تسخیر بقیت ممالک خراسان در نظر همتشان سهل و آسان نمود و ده هزار مرد شمشیرزن هریکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب دار السلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت ملک معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساخر و خیسار مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعد آوای گوش گردون را کر ساخت و آواز غریو و شور و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **نظم**

چنان شد ز بانگ کوس و نعرهٔ جوش
که گردون پنبه محکم کرد در گوش
غبار خاک زیر پای باره
شده چون سرمه در چشم ستاره

بهادران تیز جنگ بی لبث و درنگ در هم آویختند و بزخم سهام و ضرب حسام خاک راه با خون برآمیختند **نظم**

زمین از خون مردم موج زن گشت
سپر با خشت و جوشنها کفن گشت
تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد
زمین دریا فتاد صحرای خون شد

در ابتدای حال سربداران غالب آمده بسیاری از هرویان کشته و خسته گشتند و ملک حسین با اندک مردمی بر سر پشته رانده و تدبیری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها بر پای کردند و نقاره باز فرو کوفتند بعضی از گریختگان چون آن صدا شنیدند باز دیده رایات را بر پای دیدند روی بملک امیر مسعود یا بخشتی خود زخمی بشیخ حسن زده او را هلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنابران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف ساخت و ملک معز الدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لوای فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفهٔ از ایشان را بتیغ بیدریغ بهلاکت رسانیده و بعضی را اسیر گردانید یکی از شعرا در آن باب گوید **رباعی**

گر خسرو کرت بر دلیران نزدی
در تیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران آن حشر
یک ترک دگر خیمه بایران نزدی

ذکر محاربهٔ امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار

چون خبر استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفهٔ از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال مبادرت نمود چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسرهٔ هر دو لشکر مرتب گردید سنان دلیران بجان ستانی زبان دراز کرده و ناوک بهادران روی بدلربائی آورده خنجر جگر بسیاری از جوانان ماه پیکر برید و گریز کردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد کرد و امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت یار نبود کوشش مردانه چه سود در اثنای کر و فر تیری بجان بر مقتل او خورد و از اسپ در افتاد و از ضرب آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه [illegible] سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بی نهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار برافراشت و امیر مسعود [illegible] باستراباد در رفته منشوری باسم اهالی و اعیان استراباد

[illegible]

قصبه

مازندران در قلم آورده و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کار دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر نمی‌پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود بشنید که مبادا ناگاه در ولایت تازد و دست بیداد برآورده بسیار حیات صغیر و کبیر الخطر را براندازد و بنابران با دو برادرزاده کیا تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن الخاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم آن دیار جلال الدوله اسکندر که سابقاً شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان دلیر برستمدار درآیند ع رو بمیدان کارزار آرند و بموجب تقدیم رسانیده امیر مسعود در سیزدهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمائه بآمل نزول نمود و صحرای تو را معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوبها و دربها دیوار کوته بنا فرمود و سپاهیان سکندر و شاه غازی شبها بر اسپان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مردم قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابتان خود و سایر مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و جمال حال خود را بحلیهٔ مردانگی بیارایید و در دفع سربداران بقدر امکان کوشش نمایند از شنیدن امثال این سخنان اکثر مازندرانان کمر سعی و اجتهاد در میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت میکردند و فریاد زده بزبان می‌آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشهٔ شیر ژیان است و مسکن شیران گردون توان شما بدست خویش ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده اید عنقریب رهگذار عدم خواهید یافت و هیچکدام ازین مهلکه نجات نخواهید یافت امیر مسعود از شنیدن امثال این مقالات مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه حرکت میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد ع نی رای سفر کردن و نی روی اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریهٔ یاسمین کلاته رسید از پیش لشکر رستمدار و از پس شیران بیشهٔ مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آورده خود را باطراف و جوانب سربداران زده در کشش و کوشش بتقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال را برین منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاونج روی بوادی گریز نهاد خورد و بزرگ و خاص و عام مازندرانیان آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاد و سربدار بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردیدند امیر مسعود با چند نوکر معدود براه رودبار بالو روان شده چون نزدیک شهریان بالو رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیاد در آن موضع بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش متحمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در قریهٔ باوور بدست ایشان افتاد و جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشته بروز سیم حسب الحکم بقتل آوردند در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورده بیفتاد و شخصی او را برداشته نزد ملک فخر الدوله [برد] خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از کمیت لشکر امیر مسعود سؤال کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصهٔ امیر مسعود چهارده هزار اسپ بود و ششصد سر استر و چهارصد شتر که هر شب بقلم من علیق آنها مقرر میشد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود

ذکر محمد آیتمور در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاوون برافراشت محمد آیتمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار بنیابت خود تعیین نمود و چون محمد آیتمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خواطر کوشیده از روی استقلال بسرانجام امور ملکی و مالی قیام نمود بعد از آنکه مدت دو سال برین منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آیتمور درآمد و او را مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمتی نمانده با وجود آنکه جد تو و خواجهٔ تو همیشه بتقویت این فرقه و [illegible] پیوسته ارادل و اوباش را بر ایشان تقدیم مینمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد آیتمور [illegible] آغاز ملامت کرد و گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده‌ام و در ضبط این مملکت لوازم

برد فخر الدوله صح

سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آنچه مآل اصلاح باشد آنچنان میکنیم ایشان گفتند برخیز و باین خانه درآی که ما حکومت تو را میخواهیم محمد آیتمور بالضروره بخانه درآمده مخالفان در بروی ببستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان تا همگنان در ملازمت تو کمر بمیان جان بر بندیم خواجه شمس الدین علی هر چند که ضمنا طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آیتمور را حمل بر غرض وی ننمایند گفت من درویشی و گوشه نشینی را بسلطنت ربع مسکون برابر نمیکنم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمائید و محمد آیتمور را بقتل رسانیدتا از شر او ایمن باشید و آن جماعت در ساعت بموجب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد آیتمور در شهر سبزوار سردار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه فضل و نه ادب بنابرآن چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد لاجرم سربداران از حکومتش ملول گشتند و چنانچه محمد آیتمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادرزاده وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود و بنابرآن خبر فتور ملک سربداران بطغاتیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده با خود گفت **بیت**

دلا گدائی و رندی به از پادشاهی به دمی فراغت خاطر ز هر چه خواهی به

و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین علی نهاده به بسط بساط فراغت و انبساط مشغولی مینمود زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از مورخان او را بخواجه علی شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده که خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف داشت و در زمان دولت همت بر اجرای سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را بمرتبه رعایت مینمود که خوردن بنگ و شراب از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قریب پانصد زن فاحشه کشته دفین تیره خاک ساخت شبها تنها گرد محلات طواف مینمودی و اخبار کلی و جزئی را معلوم فرمودی و چون طغاتیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکرکشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت نقلست که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که متغلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی شد و خواجه محصلان تعیین کرده تا هر چه حیدر اندوخته بود از وی بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت یافته شمه‌ای از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی بروی فحاش و دشنام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در خرابات نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مقرر گردانید و از آن باب شمه‌ای با خواجه یحیی کراوی اظهار ساخته رخصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود و زبان دادخواهی برگشاده گفت ای خواجه بحال زار ترحم نمای و پیش دو دیده خنجری بسینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را زخمی زند خواجه یحیی آواز برآورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ای خواجه بدانستم که این امر بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که **بیت**

ای در سر حیدر کرار روزگار وی کرده راست خنجر تو کار روزگار

قتل خواجه شمس الدین علی در شهور سنه ۷۵۳ بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و اصالت و پرهیزکاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغبال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور مبذول فرمود و از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر محظوظ و بهره‌ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سپاهیان بساط احتیاج درنوشتند و در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت سربدار بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت فرمان خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمائه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی عالی گشت و بعد از وصول اصلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی و یکی دو طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غیر یحیی و فراش و خواجه سرا کسی نبود به بارگاه درآمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تیری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرد و غوغا در میان مغولان برخاست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده هیچکس را ابقا نکردند و با اموال بسیار

را کشتند

سنه
واقعه یحیی

بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران باردوی طغاتیمورخان رسیدند سه روز بشرط ملازمت بجا آورده در روز چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمورخان را بباد فنا دادند و علی کلا التقدیرین سربداران عداوت آثار کالای از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنه ست و خمسین و سبعمائه برادرزنش علاء الدین فرصت نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود درآمد برجست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برده خواجه هم در آن گرمی دست پس برده او را بگرفت و هر دو راکب از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند **خواجه ظهیر الدین کراوی** بروایت مطلع سعدین خواهرزاده خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربداریه شد و او مردی حلیم کم آزار بود و همواره بنرد و شطرنج اشتغال می‌نمود و حیدر بسرانجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضاء چهل روز حیدر خواجه را معزول گردانیده خود متعهد آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوغا نام بنابر اشارت خواجه خویش در ربیع الآخر سنه ۷۵۷ او را بقتل رسانید **امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود و بعد از آن میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعهٔ دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از وی این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنه ۷۶۲ در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر وی جمع آمده و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعهٔ طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدان جانب کشید و طوس را گرفته چند جوال ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین قضیه خواجه علی مؤید سبزواری در دامغان خروج کرده امیر نصر الله را که گماشتهٔ پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود دهدار را گفت که ترا باصفهان میباید رفت و درویش عزیز را آورد محمود گفت این خدمت را بتقدیم رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه این معنی را قبول فرموده محمود باصفهان رفت و درویش بوالفضول را بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهت بسیاری از مردم آنجا کمر خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعه شقان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را خالی گذاشته بدانجانب شتافت و بمحاصرهٔ مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصهٔ سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهت توجه نمودند و بی مشقتی بشهر درآمده بدارائی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر از اطاعت چاره ندید بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسپاه دلیر سپاه مکتوبات نوشت که تخت حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آن مردم در سبزوار بودند بازنامه بازگشتند و بیکناگاه اثناء راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسب پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** چون بتائید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده باقصی الغایة در تعظیم سادات عظام کوشید و بامید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مسا انتظار میکشید لطف و کرم آن خواجه حشمتم را نهایت نبود و جهت رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب مناهی و شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش بنیشاپور رسید خواجه تغیر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روان ساخت که درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایند آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمره از مریدان عزیمت عراق فرمود خواجه طائفه از عقب او ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه ملک غیاث الدین پیر علی نیشاپور را که داخل قلمرو

خود را زخمی زد و فی الحال قاتل

خواجه علی مؤید بود و تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی داد و در سنه ثمان وسبعین درویش رکن الدین که از جملهٔ مریدان شیخ حسن جوری بود درویش عزیز بود و بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد فراوان بخراسان در آمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در تسع وسبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین وسبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغا تیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده بموافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر قرار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضهٔ اقتدار در آورد و در سنه ثلث وسبعین وسبعمائه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحب قران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی مؤید بمراسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشاپور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمهٔ ایام حیات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید **ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان** پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغا تیمور خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در بشرهٔ او مشاهده می افتاد و در آن روز که طغا تیمور خان بغدر سربداران جهان گذران بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشاپور شتافت و امیر شبلی جاونی قربانی که حاکم آنجا بود خواهر او را در حبالهٔ نکاح کشیده امیر ولی بعد از چند روزی با امید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید از هزاره امیر علی شیخ هندو قریب دویست سوار و پیاده کمر بخدمتش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استراباد بود با غرور بسیار و پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیر ولی راند و امیر ولی پای ثبات افشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان از شمشیر تیز گذرانیده لشکریان امیر ولی از اسپ و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند و انهزام و انعدام سربداریه در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغا تیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایات امیر ولی جمع آمدند و ابوبکر شاسمانی که از قبل حسن دامغانی در شاسمان حکومت مینمود با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن بخیار مرد شمشیر زن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استراباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفهٔ از شیران بیشهٔ یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم امیر ولی بیکبار فریاد بر آوردند که مات قاشی یعنی تازیک بگریخت و سربداریه روی بگریز آورده ابوبکر شاسمانی خود را در آب گرگان زد و از آنجا بیرون نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزوار کشته گشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استراباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز تحت تصرف در آورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد **گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان شمهٔ از حال اجداد آن حکام عالی نژاد** بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نافذ فرمان بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه ربیعی پسر قاضی فوشنجی در مدح ملک فخر الدین گفته که بیت قاعدهٔ دودهٔ سنجر توئی * واسطهٔ ملک سکندر توئی * دودهٔ سنجر ز تو خواهد نوید * ملک سکندر ز تو دارد امید * و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که شعر ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم * به نال فخر آل کرت بن سنجر * و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دختر زادهٔ ملک رکن الدین بود و نسب ملک رکن الدین بعز الدین عمر مرغنی می پیوست و عز الدین عمر از اعاظم سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنهٔ هراة علم ایالت می افراشت و در اوان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جملهٔ اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین عبد الله حامی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با عز الدین عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیده نظم نمود که پنج بیت اول آن این است بیت

در عهد عز الدین عمر آن شاه مرغنی * فرخنده خسروی که زکحل سخای او * دارد همیشه دیدهٔ حاجات روشنی * خورشید با ترفع و گردون با علو * با جاه او محقر و با قدر او دنی * از رفعت چرخ همتش ارچه بلندتر است * هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی * بی هیچ شبهه روز سخاوت که مصاف

* [illegible]

او راست بزم حاتمی و رزم بیژنی و در آنوقت که عز الدین عمر بحکومت دار السلطنه هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیسار را ببرادر خویش تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت خیسار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیه حال آن نبیره دولتمند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق منفرد و ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیزخان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده بسلک ایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیزخان برلیغ شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطه حدت فهم و وقوف بر یاسا و یوزه مغولان نزد امرا و ارکان دولت چنگیزخانی اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنه ثلث و اربعین و ستمایه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکوقاآن بترکستان رفت و در یکی از معارک که قاآن را با مخالفان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت مملکت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنه هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکوقاآن تا محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین

فرستاده
حکومت خیسار و غور
و توابع را بوی تسلیم
داشت و ملک سرکار
باردوی سلطان
سلاطین چنگیزخان
میرفت

ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت

چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکوقاآن بخراسان بازگشت بلده هراة را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام نفاق زندگانی مینمودند بدست آورده بکشت و قلعه تکبر را که در غایت حصانت و متانت بود فتح فرمود و بعد از فوت هلاکو خان باردوی اباقاخان شتافته در معرکه برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردانگی بتقدیم رسانید که اباقاخان او را منظور نظر عاطفت گردانیده و تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک بمقر عز خود خرامیده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنه ۶۶۷ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان در آمد ملک شمس الدین محمد طوعا و کرها بملازمت شاهزاده رفت و بسیورغامشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعه خیسار تافت و چون براق از دست برد لشکر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگر هراة آبادان نبودی و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در آنولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابر آن اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده تبشین اغول و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند که مناسب آنکه نخست ملک شمس الدین محمد را بچنگ آوریم بعد از آن فکر هراة کنیم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا و لشکریان را بمحافظت هراة بازداشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورده و آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید قطعه فروغ ملک شمس الدین محمد کرت توئی که همچو ملک سر بسر همه جانی مشفقی که بهجرت رسید بر دل بکند آن نرسید هم انسی و جانی بچشم من که درو هر دو کون در ناید غبار موکب تو هست کحل انسانی ز رای روشن باریک بین تو الحق حیبان سزد که چو این شوق نامه برخوانی زباد پای برانگیزی آتش عزمت بآب خرم غباری که هست بنشانی چه رنجها که رسد بر دل غمین ضعیف اگر تو هیچ بدین قدم رنجانی چه فتنها که ز روی زمانه برخیزد نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها بنماز و روزه و استمداد همم و دریوزه صحبت مخلص خواسته تا باز لقای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم شمس الحق و الدین زید قدره ببینید و عنان نو و کهن باز گوید فاما رباعی با دشمن من و دوست چو بنشست با دوست نشایدم دگر باز نشست پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت بگریز از آن مگس که با مار نشست و این رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی آن به که خردمند کناری گیرد یا گوشه قلعه و حصاری گیرد می نخورد و لعل بتان میبوسد تا عالم شوریده

و بعرض
رسانید

قراری گیرد و در شهور سنه اربع و سبعین و ستمائه اباقاخان نوبت دیگر منشور ایالت هراة و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامه نیز ارسال داشت و در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنابران ملک از قلعه خیسار بیرون آمده بهراة شتافت و بعد از چند گاه بسبب سعایت امرا و ارکان دولت اباقاخان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از آنجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان باذربایجان خرامید اما منظور نظر التفات اباقاخان نشد و پادشاه اورا در تبریز نگاه داشته پسر و برادرش را بجانب دربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ۶۷۶ بسبب شرب شربت مسموم رحلت بملک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جمله فضلا مولانا وجیه الدین نسفی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه

بسال ششصد و هفتاد و شش بشعبان
قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت
برآمد آیت و الشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر مدتی در اردوی اباقاخان بسر میبرد در اثنا تبشین اغول بر ویرانی بلده فاخره هراة اطلاع یافته شمه از آن معنی بعرض برادر رسانید و سعی نمود که اباقاخان در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنة هراة فرستاد و فرمان داد که اورا بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلده فاخره را معمور و مزروع ساخته در شهور سنه تسع و سبعین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ۶۸۰ لشکر نکودار پا کشیده آن مملکت را مسخر گردانیدند و سالها غائبانه بدار الملک خویش باز گردید و چون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضای روزگار پسر خود علاء الدین را در هراة بحکومت باز داشته بقلعه خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را گماشته پناه بملک شمس الدین برد و ملک اورا گرفته نزد ارغون خان روان ساخت و اگرچه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهه ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاد و زبان غمز و سعایت گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعه خیسار پایان نیاید و همانجا روزگار میگذرانید تا در شهور سنه خمس و سبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جمله فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود قطعه

ز پنجشنبه از صفر ده و دو
سال هجرت رسیده هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق
شد بفردوس از این سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریعان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر و کاردانی موصوف بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشا و ابداع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و پدر همواره اورا مشمول عطوفت کرده دایما بتهمت بدبینی میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادبی جسارت نمود و پدر از پسر رنجیده خاطر گشته اورا حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در حبس ماند در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه فرصت یافته و بند خود را درهم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن شد و هرچند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاده اورا بپایان طلبید بقول پدر اعتنا نکرد و امیر نوروز که در آن زمان بیمن دولت غازان رتق و فتق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد و نوشت که اورا بجانب ما باید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلم در آورد که از ناصیه حال فرزند فخر الدین چنان تفرس مینماید که اورا نه قابلیت ملازمت آنجنابست و نه صلاحیت خدمت آنجناب امید آنکه از سر این سخن درگذرند و اورا بحال خود گذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخر الدین را بعهد و پیمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه پایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید بانواع اعزاز و احترام مخصوص گشته امیر نوروز برادر زاده خود را باوی در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده اورا

او را باطبل و علم و منشور حکومت بصوب دار السلطنهٔ هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمتی هرچه تمامتر بان بلدهٔ فاخره در آمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشیده مملکت را معمور و آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنه ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد حقوق تربیت امیر نوروز را نابود انگاشته اورا بقتلقشاه نویان سپرد تا بقتل آورد و لشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او در قلعهٔ اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخر الدین روی نمود و بعد از آن ایام در شهور سنه ۷۰۶ ملک فخر الدین در حصار اشکلچه بعالم آخرت توجه نمود قلعهٔ اختیار الدین و خانقاهی که در درون دار السلطنه هراة ببازار ملک و [illegible] از جمله بناهاء ملک فخر الدین است و ربیعی شاعر با وی معاصر بود و کرت نامه بنام او نظم نمود و ملک فخر الدین بهنر کاردانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و در طریق بزم و رزم از رستم و حاتم راجح نمود بیت دست رستم ببست کوشش او نام حاتم ببرد بخشش او و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنیکه روز از خانه بیرون آید چادر او را سیاه کنند و سر برهنه کرده بازار بازار آورند و سر و ریش مقامران را فرمود که بتراشند و شراب خواران را بعد از اجراء شرع در زنجیر کشیده بخشت و ناوه کشیدن تکلیف نمایند و در انشاء و اختراع نظم و نثر از ابناء ملوک سمت امتیاز داشت و بجوز و ورق الخیال گاهی باشتغال مینمود و در وصف آن ابیات بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی

هرگه که من از سبزه طربناک شوم شایستهٔ سیر خنگ افلاک شوم
با سبز خطان سبزه خورم بر سبزه زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم

گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث آن بلدهٔ جنت صفات

چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین محمد کرت بردند و اولجایتو سلطان بنابر فرمان برادر جهة طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بمبلغ صد هزار کپکی صلح اتفاق افتاد و چون غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خاقانیت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامان استغنا کشیده باردو نرفت و بلوازم تهنیت نپرداخت بنابر آن اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هراة روان ساخت که ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا بعنف بدرگاه عالمپناه رسانند و چون دانشمند بهادر بحلگاه هراة در آمد و هم او و ملک فخر الدین بصلح فیصل یافت حکام فراه و اوق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات نزدیک او طلبیده بظاهر شهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضاء بلدهٔ هراة تعلق بوی داشت و قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهة تهنیت بنشاپور رفته بود و در آن بلده برسبیل اختیار یا اضطرار با دانشمند بهادر پیوسته در این ایام از غایت دیانت بعرض رسانید که هراة را آسان میتوان گرفت مشروط بانکه شوارع را چنان مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران بهر طرف گماشت و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند و ملک فخر الدین بساط مصالحه ممهد یافت بموجب که ملک فخر الدین بقلعهٔ اشکلچه که از امان کوه میگفتند رود و تا مغولان در اثنای راه مضرتی بملک نتوانند رسانید و از آنجا دانشمند بهادر لاغری با جمعی همراهی نماید و طغای ببلدهٔ فاخره هراة در آید و چون ملک بحصار رسد لاغری را باز فرستد و بموجب عهد و پیمان در میان آورده عهد نامها نوشتند و بغلاظ ایمان تأکید یافت آنگاه با معدودی چند بشهر در آمد و ملک فخر الدین قلعهٔ اختیار الدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت و بقوت اتصاف داشت سپرده در محافظت حصار و نگاه داشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و شمشیر خاصهٔ خویش بوی داده گفت هر کس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن بپیچد سرش بدین تیغ بینداز و جمال الدین محمد زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور در لوازم جان سپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک بزرا جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون ثلثی از شب گذشت بقلعه در آمده روز دیگر لاغری را قرین انعام و اکرام باز گردانید و بدانشمند بهادر پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارد و چون لاغری بپدر پیوست دانشمند عازم شهر گشته فرمود تا نائیان در دمیدند و کوس [illegible] فرو کوفتند و رایات آبها بکنگره افراختند و بغرور موفور از کهندستان سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول از شکوه خاکریز و فصیل بتعجب افتاده بتخریب سور فرمان داد و دو دروازه را بمعتمدان خویش سپرده دور و نزدیک کس نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که حالا ملازمت نمای و از فرموده تجاوز جایز مدار محمد سام در برابر کلمات خشونت آمیز بر زبان راند و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصرهٔ قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را باطوطک بملازمت ملک فخر الدین بامان کوه روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان استماع افتاده که فرزند لاغری باردوی همایون فرستم تا عرضه

طغای

وار دکر ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلده محروسه را بدیوان اعلی باز گذاشت و از آن می اندیشم که پادشاه بپرسد که ملک قلعه اختیار الدین بتسلیم کرد یا نی و این سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان می نماید که ملک رقعه بمحمد سام نویسد که مرا بحفظ قلعه راه دهد تا بعد از انکه مقام را نظاره کرده بیرون آییم و به پادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد و چون آنحضرت برای انور سلطانی روشن کرد البته یرلیغ جهان کشای نفاذ یابد بار دیگر حکومت این ممالک بتعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطلک بلا این ملتمس را بعرض ملک فخر الدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانم که این مغول بکیش و بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان به نصیحت گشاده و طوطلک بلا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشای حصار خواهد آمد باید که در انشراح خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل خواهیم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین پنهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده او را برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود القصه چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با اولاد خویش طغای و لاغری گفت که در حصار مترصد من باشید و هر گاه که کمان خود از قوچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه بهندوی نخجیر را طلبیده گفت رمل بکش و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست یا نی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید دانشمند بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر اغواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده نخست پسر خود لاغری را با بیست کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داد و کاسه داشت و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه درمی آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه با صد و هشتاد کس که جبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورده امیر دانشمند گفت که ای تازیک بو الفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در سلک منازعان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت از تن بیندازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که خدمتکار را شایسته آنست که باوامر و نواهی مخدوم خود قیام نماید و پیمان نشکند و در امانت خیانت نشود و سبب تاخیر در احراز شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت هیچ آفریده نروم عذر محمد سام بمقبول افتاده دانشمند او را پیش طلبیده در آغوش کشیده گفت تو را بفرزندی قبول کردم و جرات و جسارت ترا بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد پای نخجیر دیدبان بنهاد و تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود پیش آمده او را بوسید دانشمند گفت پیش رو و ما را دلیل باش تا به بارگاه ملک فخر الدین رسیم بلی گفت راه نزدیک است و تاریک نیست امیر دانشمند بخندید و روان شد و همانجا بلند بیکدست گریبانش را گرفته بدست دیگر تیغی بر سرش زد و ابوبکر رسید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت از جانب بالا در رسید شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال بر این منوال دیدند باز پس جسته خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یمانی غوریان آغاز سرافشانی کرده آنمقدار از مغولان کشتند که صحن حصار از خون در تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان غنیمت گرفتند که شرح عشیر آن بخاطر خیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با سرهنگان غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغولان پرداختند و بعد از آن حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل دروازه آوردند و از حکام و ولایات خراسان و لشکر اولجایتو سلطان هر کس از تیغ سرهنگان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در تاریخ آن واقعه گوید قطعه

بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراه
بحکم لم یزلی کردگار بی مانند
ز دست برد قضا از کف محمد سام
کشید جام شهادت امیر دانشمند

و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان بملامت و سرزنش بگشاد

بلکشا و ضمنًا مبتهج و مسرور شده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید باید که در محافظت شهر و قلعه از خود بتقصیر راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراة فرستاده ایشانرا بمطاوعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای ولد دانشمند بالشکری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضهٔ اختیار امیر یساول داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیهٔ سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی با بان کوه ارسال داشته بملک فخر الدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر مرا بفرمودهٔ تو کشته اند اعلام نمای و الا نامه بمردم هراة نویس که قاتلان ایشانرا بمن سپارند ملک فخر الدین سوگندان بر زبان آورد که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام و بمردم هراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با میرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مسلح و منقاد محمد سام اند و اکثر لشکریان درین قضیه با او شریکند و سهیم چون این جواب ببوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غرهٔ شعبان سنه ست و سبعمائه با سی هزار کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان اعلا بهر هراة شتافته بپای برج خاکبرسر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هزار و نهصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال مییافت و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابرآن از در شهر برخاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلدهٔ فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ کس بکمین بار بشهر نتوانست برد و در خلال این احوال ملک فخر الدین مریض شده درگذشت و این خبر ببوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بظاهر شهر هراة خرامیده آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن ایام پهلوان بابا احمد که بهمین ترتیب ملک فخر الدین از مرتبهٔ کشتی گیری بدرجهٔ جانداری ترقی نموده بود و قریب دویست نوکر داشت با محمود و نهاد و نیک پی تبرکه متفق گشته اندیشید که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل سازند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسد نیک پی تبرکه از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام در میان نهاد و محمد سام بابا احمد و محمود و نهاد را گرفته بچاه سو فرستاد تا گردن زنند و قریب دویست کس از نوکران مقتولان خود را از باره وا افکنده ببوجای پیوستند القصه چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده قریب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طایفهٔ از گرسنگان در مسجد جامع تخت منبر برآمده گفتند ای محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب صلح گشته بند از پای ملک قطب الدین تولکی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید ملک قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بجهت خراسان و هراة میرسد و میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهدنامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص بقلعه رفته شهر را بگذاشت و در روز یکشنبه ۱۲ ذی الحجه سنه ست و سبعمائه لشکر بوجای بهراة در آمده دست تخریب برج و باره برآوردند و خلایق از شهر بیرون کرده گفتند که در کاروبار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشید گفت از سر انتقام تو درگذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من بآنجا روند و محمد سام سر قبول جنبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین یلدز بهادر کاهس خرامید و آنگروه قرین اعزاز و احترام بازگردیدند برین قیاس سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسپ و حاجت گرفته باز میگشتند مقارن این حال امیر یساول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب توجه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام برو اعتماد نموده با جمیع سرهنگان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آن جماعت را

بوجای

گرفته بوجای سپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زد و محمد سام را با بندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول ایلچی شوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب باز گشت آنگاه بوجای از تکلیف کرد تا آن خون گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة در آمده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنجا بود تا زمانیکه اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت مشغولی مینمود بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندماء خواص ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنا بر اشارهٔ ملک کرت نامه بروزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم در آورده و در آن مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و هرچه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده چیزی میطلبید و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میخورد و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنا بر مباینت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته عذرش برخصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت و در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین بگشاد و بدین جهة شاه علی از وی برنجیده دویست دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمیتوانی بود و بعضی نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب مینماید که چنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هر چند ربیعی فوشنجی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده عیبش مینماید و هیچ شک نیست که هرگاه از ما نیز برنجد جای دیگر رفته زبان خباثت خواهد گشاد **بیت** هر که عیب دگری پیش تو آورد و شمرد ـ بیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد ـ القصه ربیعی از قهستان به نیشاپور رفت و از آنجا عزیمت عراق کرد و ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبتها کند بنابران مکتوبی بربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی از مطالعهٔ آن نامه مسرور گشت اما جهة رعایت حزم عزم جزم نکرد که بهراة رود و عریضه مصدر بقطعه که بیت اول و آخرش این است نزد ملک فرستاد **قطعه** سلامی که بر قصر ادراک او ـ نیفگند فکرت کمند گمان ـ بآن شهریار جهان گر فلو ـ چو صد سنجر است و چه صد اردوان ـ و پیغام داد که اگر جواب عریضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراة میشتابم والا فلا و چون نوشته ربیعی بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از آنکه قصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی از مطالعهٔ نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراة رفت و ملک او را بپرسش گرم کرده در سلک ندما انتظام داد و اما طالب بهانه میبود که نهال حیاتش از صرصر بیداد بخزان ممات رساند و در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بیجا گشاده و هر یک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند **بیت** یکی گفت من پیل شیر افکنم ـ بیک حمله کوه از زمین بر کنم ـ دگر گفت چون من خروش آورم ـ زمین و زمان را بجوش آورم ـ یکی گفت خورشید رای منست ـ سر آسمان زیر پای منست ـ دگر گفت گور سم زابلی ـ که بلند زگند آوران پردلی ـ و مطایبات لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد شهسوار اعظم و سام و دیوبند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش از جملهٔ آن جماعت که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی از وی برنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین بپرسیدن دعوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندند و قوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت

نسخه بیگمان

نسخه بعد از

ملک گفت که مذیل باین دو بیت بود بنظم تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است آفریننده میان من و تو خصم و حکم در پناه تو کریمیم تو به به
ازانکه گوشهٔ دامنت از روز بگیرم محکم و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضاً چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز
خویش بنظم آورده ارسال داشت و بران نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربعی در آن محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع نگردید

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین

در آن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان درآمده متوجه
دار السلطنهٔ هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنابر آزاری که از برادر در خاطر داشت بار دوم باولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شده در
وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتلهٔ دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور
و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنهٔ هراة شتافته پرتو انوار معدلت
بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امرای خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان
متهم داشتند بنابرین اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین طلب فرمود و او باردو رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس
عشر و سبعمایه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهور سنه عشرین و سبعمایه قلعهٔ زره را
فتح کرد و متمردان او قات حصار تولک را نیز بتحت تصرف درآورده در سنه احدی و عشرین با دویست مرد جلادت آیین بمکهٔ شریفه و مدینهٔ منیفه زادهما الله
تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مکرمهٔ خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت
مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادرخان سمت ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین
برده از دست بیوفایی ملک کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید شتافته بنابر [illegible] بغداد
خاتون بنت امیر چوپان نویان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنهٔ هراة بازگشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده درگذشت و ملک
غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود
بنابران در آن بقعهٔ متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضاً مدرسهٔ غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده معمار همت
آن پادشاه وافر مکرمت است از جملهٔ مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات و النقباء امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آن
جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از گزیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت در نفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیر
حسینی آن شد که روزی بشکار بیرون رفت و باهویی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن درآمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا
برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهة شکار بنابران آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده با جماعتی از جوالقیان بمولتان رفت
شیخ رکن الدین ابوالفتح بن شیخ صدر الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرد و همان شب رسول عرب را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند
مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که درمیان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ
رکن الدین آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلدهٔ
فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هرویان مرید و معتقدش شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفور است کنز الرموز
و زاد المسافرین از جملهٔ منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جملهٔ منثورات او و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد
و هفده درگذشت و در مصلی هراة در بیرون گنبد عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت

ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد

ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست
و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام هروی در آن باب این قطعه نظم نمود شعر اضاءت
بشمس الدین کرت زماننا واجری فی بحر المرادات فلکه و من عجب تاریخ مبدأ ملکه یوافق قول الناس خلد ملکه و ملک شمس الدین برادمان
شراب شغف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان حکومتش بود ده روز هشیار نبود و وفاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمایه روی نمود

بهادرخان

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب می‌نوشت بعد از فوت برادر خویش ملک
شمس الدین والی هراة گردید و در زمان ایالت او غوریان بر مملکت استیلا یافتند بی استصواب ملک مهمات را فیصل میدادند و در شهور سنهٔ ۷۳۲ در حجرهٔ
حصار او را بقتل رسانیدند **ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین** ملک حسین خلاصه و زبدهٔ ملوک هراة بود
و نقاوهٔ سلاطین فرخنده صفات بصفت نصفت و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرافرازی معروف بتقویت ارکان شریعت
غرا بغایت راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل بیت چو اعلام دین پروری بر فراخت   تا جهان و دل خلق را شاد ساخت
بعدلش نبود مر شاهان کسی   رعیت نوازی نمودی بسی   و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حاکم
ملک موروث گشت و با وجود صغر سن بتدبیر پیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف یافته بودند بمجال اعتدال باز آورد و در شهور
سنهٔ ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بعالم جاودان انتقال نمود و اختلال باحوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان باوازهٔ
عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی ببلدهٔ فاخرهٔ هراة آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان و
اکرام بر روی همگنان بگشاد و بعد از آنکه امرای خراسان طغا تیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور و مهام
هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دختر سلطان خاتون را بحبالهٔ نکاح
در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنهٔ ۷۴۳ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت
ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس با سپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید چهل روز هراة را محاصره کرده
بمصالحه باز گردید و در سنهٔ تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و تیلمش بیک و محمد خواجه ایردی محاربه دست داد و در آن جنگ
تیلمش کشته گشت لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنهٔ احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش
سی و نه سال بود و خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة واقع است و مدرسهٔ سبز فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه سر خیابان
از جملهٔ ابنیهٔ ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبهٔ کاریز که داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان
بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود **ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنهٔ هراة
و بیان کیفیت مصالحهٔ او با ملک حسین بعد از وقوع محاربات** مستحفظان وقایع اخبار و مستخبران حوادث و آثار آورده اند
که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داد و بترفع چتر سلطنت و نکش نوبت جسارت نمود و چند
کرت لشکر بتاخت حدود اندخود و شبرغان فرستاد و امرای ارلات و ایردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده
علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهة دفع آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول [illegible] جمعی مخالفان
چندان از ایشان بقتل آورد که از رؤس کشتگان دو منار در برابر یکدیگر در کوچهٔ خیابان بلند گردانید و چون در آن اوان سرداری الوس جغتای و ایالت
بلاد ماوراء النهر با میر قزغن قرار گرفته بود و بیمن دولت حسن معدلتش مهام خاص و عام آن دیار بسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که
خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بود و با ملک حسین عرق خویشی و سببی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجهٔ ایشان نبود نزد
امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند و امرای ارلات و ایردی نیز در این باب مبالغه نموده بر زبان آوردند بیت که گر نسل چنگیز خان بر فتاد
کسی کو بهر شاه نامد بیاد   چنان غره شد غوری بدگهر   که خود را نیارد کسی در نظر   امیر قزغن فرمود که تازیک را چه حد آن باشد که خیال
استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش طغیان او را فرو نشانم و از صرصر حملهٔ مبارزان جنگی قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم آنگاه
سی هزار مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو ایردی و امیر بیاول ملدوز و امیر تیلمش و شاهان بدخشان در سنهٔ اثنی و خمسین و سبعمائه موافق
قوشقان ئیل بصوب خراسان روانه شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از
قریهٔ مویمرغ تا الناک کهدستان دیواری بنا در کشیدند و مخارج شرقی هراة مسدود گردانیدند و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب بهم

و کنیت و لقب ملک حسین معز الدین محمد است اما بشهرت ملک معز الدین حسین یافته صح

دفع خواجه صح

از جملهٔ انها صح

و مدخل صح

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار تشنهٔ جنگ و کارزار گشته ایستادند و از آنجانب امیر قزغن با مردان صف شکن از راه درهٔ باشتان درآمده بالنگ کهدستان نزول فرمود و روز دیگر همعنان بیان قلی و طایفهٔ از سرداران سوار شده در دامن کازرگاه بر بالای پشتهٔ بلند برآمد و معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط درآورده گفت که این تازیک شیوهٔ مقابله و مقاتله میدانند زیرا که این موضع که جهت کارزار اختیار کرده‌اند دو حیثیت موجب فرار خواهد گشت اوّل آنکه بهنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشکر ما دیگر آنکه صباح که وقت استعمال آلات حرب است آفتاب از پس پشت ما طالع شده بر پیشانی شهریان خواهد تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هر دو سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب مواکب از افق مشرق طلوع نموده بنظارهٔ قاطعان شهرستان آسمان آورد امیر قزغن با مردان شمشیرزن سوار گشته عنان بادپای آتش نعل را بجانب قتال هرویان انعطاف داد و ملک حسین و سپاه او نیز مستعدّ پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند ز کین رشتهٔ مهر بگسیختند از غمام شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعلهٔ سنان خرمن زندگانی بسا لکان میدان پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک تا تمام قوّت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و بواسطهٔ آبی که جهت اضطرار مغولان در خارج شهر انداخته بودند بسیاری در عرصهٔ تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکریان در سر کوچه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی نگذاشته که بدواربست درآیند و ملک دروازه‌ها را مضبوط ساخته هر روز از طرفین بانداختن تیر و سنگ میپرداختند بدین گونه چهل روز پیکار بود و چون امیر قزغن دانست که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست مایل بصلح شد و امرا عرضه داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراءالنهر مراجعت نمائیم و سال دیگر یکباره جهت گرفتن هرات بیائیم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم دل بود گفت ما بر قول سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا بیچاره در مشقت افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود و آنگاه سفرا در تردد آمده ملک معزالدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاد و قبول نمود که سال دیگر بماوراءالنهر رفته امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بترجیح نهاد و شکوه او در دلها محکم شد و امرا غور بر او استیلا یافته در تمشیت امور مملکت بمقتضای رای خود عمل نمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر سلطنت نشانند و ملک این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی با هم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک بهنگام سواری از سگالش آن قوم بداندیش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از بادغیسیان افتاد که چند سر اسب ببازار آورده میفروختند غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرّض اهل بادغیس گشتند و ملک فرصت غنیمت شمرده بقلعهٔ اشکلچه رفت و در شهور سنهٔ ۷۵۳ بر حسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراءالنهر ۲ و وقتی که امیر قزغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات امیر قزغن در بارهٔ ملک حسین از پیشتر بیشتر پیدا اما امراء الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن بر کید بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که میترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح در آن است که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهدهٔ اجسام عاطل ماند بر اسپی سیاه بادپیمائی که همراه داشت سوار شده روی بدارالسلطنهٔ هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر مسند سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چندگاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و همانجا بسر میبرد تا وفات یافت

ذکر محاربهٔ ملک حسین با محمّد خواجه ایرکی

۲ شتافته ۲

و تیلمش بیک بن عبد الله مولائی و بیان کشته شدن آن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای چون بعنایت پادشاه ملک‌بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک معز الدین حسین کرت دیگر در دار السلطنه هرات بر سریر دولت متمکن گشت و تمهید قواعد عدل و انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امیر تیلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه اپردی که در ایند خود و بیشترغان حکومت مینمود اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنه هراة نهادند و در آن اوان شیخ محمود نامی که در جبابذ اقامت داشت بلبس و زرق تیلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و تیلمش در وقت توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود نامحمود گفت هر گاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی من دوازده هزار مرد سبزپوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خواف با امیر محمد خواجه پیوست و بمرافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک معز الدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زنه با امیر تیلمش و محمد خواجه رسید و بعد از تسویهٔ صفوف پیش از همه کس تیلمش و محمد خواجه شمشیرها کشیدند و در میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک از تن جدا نسازند باز نگردند و چون نزدیک بقلب سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و هیچکس دیگر را آسیبی نرسید بیت نه خاکی بخون کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معز الدین حسین بی از کار شقی بدین چهرهٔ فتح و ظفر فایز گشته سالماً غانماً بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود قطعه بهجرت هفصد و پنجاه و نه بود ربیع الاول آنجا جمعه که شد روز دوشنبه نیمه ماه تیلمش با محمد خواجه کشته

ذکر فوت ملک معز الدین حسین کرت

چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام هیچ فردی را از طوایف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و سبعین ملک معز الدین حسین کرت را مرضی روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق بدامان آن نرسید و ملک دل بر امری که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولد رشید خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خوردتر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود و در آن زمان بفرمان پدر در سرخس حکومت مینمود همان دستور مقرر داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گرانبار گردانید بیت بدو گفت کای چشم نامدار که هست از ملوک جهان یادگار بفرمانبری کردم و داوری در انگشت تو همچو انگشتری تو نیز آنچه از من حزم است و رای بجای آر تا دیر مانی بجای و در بیست و ششم ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبرهٔ سلطان غیاث الدین محمد سام بپهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت تو گفتی که آن شاه والانژاد خود از مادر دهر هرگز نزاد

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل از جملهٔ علمای تقوی‌شعار زبدة المتورعین **مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی** در عصر ملک معز الدین حسین در دار السلطنه هراة اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی منکر میپرداخت و سالها در آنکه در سلک امرای کبار منتظم بود و در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز آنجناب را حرمت بسیار میداشت بلکه فرمودهٔ او را نص قاطع می‌پنداشت و مولانا نظام الدین بیان را که علمای متقدمین و متأخرین بتصدیق تفسیر کرده‌اند بتسلیم تعبیر نمود و بدین سبب او را در هراة پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر الشریعهٔ بخاری معارضات بوقوع پیوست و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در شهر هراة بنتیجهٔ جهاد بست و آن امر محدث تا سنه ۸۷۰ باقی بود و از ثقات استماع افتاده که در اوایل ایام دولت ملک معز الدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غز و دیگر حشام ترک اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب ظلم و ضلال بر لوح خاطر مینگاشتند بنابر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سران آن جماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه بسیار اجتماعی لشکر بدار السلطنه هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در شهر تحصن نمود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال و

در بادغیس

که مال و جان ایشان در عرصهٔ هلاک نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بر وی بان باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و در محلی که حضرت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمد و غسل کرده و جامه‌های پاک پوشیده از شهر بیرون رفت و دشمنان در بیرون درب ملک او را گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترکان محاصره همراه کرده روی بمساکن خود نهادند و دیگری از آنجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و آنجناب جامی الاصل و نیشاپوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظمان مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی بود و خالی مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در طراوت جمال حالش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته و بهفت نوبت طواف حرمین نموده وفاتش در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمایه روی نمود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از آنجمله قاضی القضات **قاضی جلال الدین محمود امامی** بود و آنجناب بواسطهٔ عظم شان و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیاری نمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کرت هرگاه بجناب فتوی رقعه نوشتی بخط خود بر حاشیه ثبت نمودی که بندهٔ مخلص دولتخواه حسین کرت و وفات قاضی جلال الدین محمود در سنهٔ اثنی و ثمانین سبعمایه روی نمود و در گازرگاه مدفون گشته و دیگری از آنجمله مقبول درگاه حضرت سبحانی **امیر نصر الله سبحانی** بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است و در آن ایام طوایف انام باو ارادت تمام داشتند و پیوسته تخم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که شلمش بیک مولائی متوجه حرب ملک معز الدین حسین بود و چون بخواف رسید جهت دریوزهٔ همت بملازمت امیر نصر الله رفت و در مجلس آنجناب زبان بلاف و گزاف گشاده این بیت را خواند که بیت هری را بتازیم و تالان کنیم ملک را بگیریم و پالان کنیم امیر ناصر الدین نصر الله از این داعیه ناخوش آمده فرمود که الغوری کافر کیش را میگوئی و این بیت بر زبان راند بیت شهری که در آن شحنه شلمش باشد دانی که در آن شهر چه شورش باشد شلمش از سخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد نوابش مانع آمدند و چون از مجلس بیرون رفت گفت این مرد مزراقی است که خلق را گمراه میسازد و این معنی بروی مبارک نیاورده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید **خواجه معین الدین محمد جامی** نسب سامی آن قدوة اولاد الامجاد بحضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بآنحضرت میرسد بدین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب الدین اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق والدین احمد الجامی النامقی قدس سره و والدهٔ آنجناب صبیهٔ ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بوده و خواجه معین الدین از جملهٔ اعاظم مشایخ و اکابر علماء خراسان بود بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و کرمت اشتهار فراوان داشت و ملاذ اکابر و اشراف بوده و بقلم سخاوت نقش بر و احسان بر الواح خواطر طوایف انسان مینگاشت و در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین محمد بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ نبویه علیه الصلوة والسلام فایز گشت و منشآت نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از سحبان و منظومات افاضل سخندانان درگذشت فوت آنحضرت در ولایت جام در شهور سنه هفتصد و هشتاد و سه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است

رباعی
ای باد صبا دلم چو بوی تو گرفت
بگذاشت مرا و جست و جوی تو گرفت
اکنون ز من خسته نمی آرد یاد
بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات **خواجه ضیاء الدین یوسف** و مادر آنجناب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامهٔ تفتازانی باکتساب کمالات انسانی فایز گشت و بواسطهٔ تبحر در علوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران درگذشت انتقال آنجناب در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه بواسطهٔ ناسازگاری فلک پر تغیر در دار الملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را از آن دیار بتربت مقدسهٔ جام آورده در برابر سر پدر عالی گهرش بخاک سپردند و روح شریفش را بنکات کلام و اطعام فقرا و انعام شاد کردند و از جملهٔ شعراء آن زمان امیر **فخر الدین محمود** مستوفی است که ابیات و مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور مشهور است ابن یمین در وقت توجه امیر مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکر هراة گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانید و بنا بر آنکه دیوان ابن یمین در آن مصاف تلف گشته بود قطعهٔ در آن باب گفته مذیل بمدح ملک معزّ الدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است قطعه

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من　شکر ایزد آنکه او میساخت دیوان با من است
ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار　زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است
ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد　گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با من است
ور تهی شد یکصدف از لؤلؤ لالای من　پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان با من است
بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک　چون عنایتهای شاهنشاه ایران با من است

امامی هروی از مادحان ملوک کرتست در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او بمرتبه ایست که او را در برابر شیخ سعدی درآورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانهٔ روم و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این استفتا از مجد الدین همگر نموده ملک پروانه گفته شیخ فارس مجد ملت و دین سلطان سکندر پروانهٔ روم مولانا نور الدین رصدی رشاگردان تو هستند حاضر ربتی و افتخار و صاحب روم صاحب دیوان خود دولت حضرتت راست لازم دعاگو صاحب دیوان ملک روم ملک افتخار زاشعار تو و سعدی امامی کدا بهتر پسندند اندرین بوم تو کن بتفضیل این چو ملک انصاف بود در دست تو چون مهرهٔ موم جواب خواجه مجد همگر ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم بر شکر گفتهای سعدی مگسیم در شیوهٔ شاعری باجماع امم هرگز من و سعدی با مامی نرسیم

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک معزّ الدین حسین بر سریر سلطنت نشسته خطهٔ سرخس را بموجب وصیت پدر ببرادر خورد تر ملک پیر محمد مسلّم داشت و چند گاه مشرب عذب موافقت میان اخوین از خاشاک منازعت صافی بود آخر الامر ملک پیر محمد بنابر افساد اهل فساد نسبت بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمد نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهراة رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آئین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک پیر محمد اسباب حصارداری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصرهٔ برادر مشغولی کرد و یکبار لشکر رو دست به بیدا و برا ورده شدت سرما بمرتبه رسید که اشتاء آن چنین بتر کشید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان درمیان آمدند و بین الجانبین کرت آشتی واقع شد ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر سر خدمت فرود آورد و هر یک بمقام خود بازگشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی خواجه علی مؤید سبزوار قوی گشته شعار مذهب شیعه آشکارا ظاهر گردانید فقهای حنفی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه بر ملک اسلام واجبست و بان واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر به نیشاپور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و در کرت سیم در ویرانی نیشاپور مبالغه نمود و علفات مسلمانان را چرانیده باغات را بزمین هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ برکند و کاریزها بینباشت عجب آنکه این حرکات از فقهای آن زمان که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت خواجه علی مؤید بود دیده نامشروع می نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشاپور نشسته بامثال این امور ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل ساباین نیشاپور شخصی نظرش در آمد او را پیش طلبیده گفت ای مردک بنا مسلمانی به چند چیز است آن شخص بی تأمل جواب داد که بنیت ملک بر سه چیز علفات مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود تا در شهور سنهٔ سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشیده درین کرت او را فتح نیشاپور دست داد و زمام حکومت آن خطه در قبضهٔ اختیار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی نهاد و در سنهٔ ۷۷۸ ایلچی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آنحضرت ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقهٔ دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت گردد و بیگانگی بیگانگی پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت راسخ قدم دارم امید که فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب افتخار شود و چون این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسید خواهرزادهٔ خود سونج قتلغ آغا را دختر شیرین بیک آغا نامزد ملکزاده کرده در

و خواجه علی مؤید در جلد خزرهٔ (؟) ۳

سر منبر و درودی زر را باسامی ائمهٔ معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیاراید ازهر

و در شهور سنه ۷۷۹ ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور کورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چندگاه در اردو نگاه داشته بانعام اسپان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلا دوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلق آغا را بحبالهٔ زوجیتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود مصاحب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهار سوق درون شهر هرات چهار طاقها برافراخته چند روز بتمهید بساط جشن و سور پرداخت و امیر داود و امیر مؤید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شایسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات را مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهراً و عنفاً مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامیده در باغ زاغان بتقبیل دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و چند روز ملازم درگاه عالمپناه بود و در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هرات بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که باز صاحبقران سرافراز از ایران بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته بنابران در وقت معاودت امیر کیپتوکه توچین را بداروغکی هرات تعیین کرد و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا مقید ساخته همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقران مبین خواهد گشت دست قضا روزنامهٔ حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد ابی بکر کرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد خاصهٔ مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقای اعزاز جاودانی مخصوص بخطاب کبریای سبحانی است و بس کارپردازان قضا هر روز لوای اجلال بر درگاه پادشاهی منصوب میگردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایهٔ گردون خطبهٔ استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته بنام شاه دگر گوش کن چه داری هوش و لله الحمد و المنة که بتایید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامهٔ عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور کورکان معطوف گردانید

نسخه: و عیش و سرود

نسخه: تتوکه چاپین

مثنوی

چون قلم خوش رقم مشکسای
در ره اخبار و حدیث ملوک
تا شود این نامه بزودی تمام
از شرف فضل و هنر بهرهور
طبع منیرش بود آیینهسان
هست نمایان صور نیک و بد
چون ز کرم مرجع اهل وفاست
واقف اسرار جهان کهن
به که درین جزو همایون اثر
تا سخن از خامه مبین شود
کوکب آمال تو تابنده باد

گشت درین جزو بلاغتفزای
قصهٔ ایشان بهپایان رساند
در نظر آصف جم احتشام
در شب افروز دل عادلش
عکس پذیر صور بیکران
طینت در آیینهٔ طبعش پدید
اسم شریفش لقب مصطفیٰ است
خامهٔ نیکوروش نکتهدان
غیر دعایت نویسد دگر
نامهٔ ارباب فضیلت تمام
دولت و اقبال تو پاینده باد

کرد باقدام بصیرت سلوک
رخش سوی ذکر تمرخان دواند
سرور دینپرور عالیگهر
ابر درربار کف بازلش
لیک ورا آینه چشم خرد
خوش صور نیکبخت سعید
ای ز شرف سرور اهل سخن
کرد درین نظم چو نامت بیان
تا ز قلم نامه مزین شود
نامور از نام تو بادا مدام

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمهٔ از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور هرگز نشود کسی بافسر سرور تا دست عنایتت نیاید بر سر حمداً کثیراً مبارکاً
للملک القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی المبعوث خیر الانام ای فرق ترا تاج لعمرک زیور وی جیب ترا افسر دولت بر سر بگشاده زبان
بنعت تو نوع بشر بربسته کمر بخدمتت هفت اختر و تحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء العظام شاه ولی
سید اشرف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف دری که چو او نبود در بحر صدف یعنی امیر نجف و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و
علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر سالکان ممالک عقول و امانی و خواطر سالکان مسالک فضل و معانی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفهٔ
از شه سواران مضمار انشا و بلاغت و سرداران مملکت انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بنیزهٔ خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده اند
جواد خوشخرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و بانامل فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع با احسن عبارات
و امتن استعارات بر منصهٔ عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و ملتقطات غرابت آثار در دقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست که نوا
سازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ تیر دبیر بر صحیفهٔ زرافشان مهر منیر حالات کاینات تحریر نماید و دست تقدیر صانع
قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار ابکار اجزاء تالیف بمثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان چنان
عرایس تصنیف بچنین حلی عنبرآگین تزیین نگردانیده سیما کتاب ظفرنامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات منقحش
مانند عتاب نوش لبان حورلقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شورانگیز سوادش
که بحقیقت کحل الجواهر معاینت بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش اگر بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد

مثنوی

سوادش نور بخش دیدهٔ حور بیاضش چون رخ خورشید پرنور جهان افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو زلف زندگانی چو زلف مهوشان
نثرش دلاویز چو لعل دلبران نظمش شکرریز حروفش منتظم چون عقد گوهر عروسان سخن را گشته زیور بنابرین مقدمه مناسب آن بود و اولی
چنان می نمود که این فقیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعهٔ وقایع آن حضرت از آن کتاب

بدیع پیکان

افادت آیات حواله نماید زیرا که سها بپرتو آفتاب فروغ نیابد و هیچ عاقل خزف در برابر لؤلؤ مکنون ننهد و نقد مغشوش در جنب طلاء تمام عیار رواج نپذیرد و باوجود
ظهور گنج زر صراف عقل درم ناسره برنگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم همنفس اما تا سالکان سخن از یکدیگر الفضال ثا
و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت بر هوا داد و این حکایات پروان
داد و این روایات را بیت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد گوهر بر طبق عرض نهاد بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است مقتضی اطناب و املال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع مجاری
سزاوار نمود والتوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد والمقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید وش و بیان ولادت
با سعادتش در شهر دلکش کش هرچند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران را فخر بکرمت از شرح فضایل
آبا کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا امراء مغول همیشه سلسله نسب
آبا و اجداد را محفوظ داشته باولاد و احفاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب
امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان برین منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة والخلافة امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگیز
نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوچیجن بن ایردمچی بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومنین خان — صحیح تومنین
بن بوقا خان بن بوذنجر قاآن بن آلانقوا و چنانچه در جزو اول این مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت آلانقوا از نسل قیان بن یافث بن نوح علیه السلام — صحیح بود و نسب قیان
می پیوست و چون شمهٔ از حالات امیر ایلنگیز و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیزخانیان مستفاد میگردد تکرار آن مبادرت
نمینماید و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود بیت بغیر از حدود و نواحی کش نکرد از ممالک
دگر جای خوش و بنسیم عنایت خداوند جز و کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شگفت امیر ترغای و امیر بیتیه و امیر ترغای که پدر صاحبقران
کشورگشاست بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکوکار و دین دار و فرخ لقا و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف میبرد و نسبت
بسایر صلحا و فقرا طریقهٔ اخلاص و ارادت بجای می آورد مثنوی نشستی باهل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرو نامدش سر بچرخ کبود همین
بجز اینش آید فزود و در سنه ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابوسعید بهادر خان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در ممالک ایران
بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت — صحیح تکینه
غرا در حبالهٔ امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بود و در بیست و پنجم شعبان صورت ولادت
حضرت صاحبقران در قبة الخضرا کش روی نمود بیت یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق — صحیح در شب سه شنبه
خواب قاجولی بهادر و تعبیر که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول این مجلد مسطور گردید و چون مضمون و بعنوان
و جعلناکم خلائف فی الارض پرداخته رحمتنا من نشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای عزت انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح — صحیح نصیب
گردانیده بودند هم از اوائل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری
میدمید و از مجاری لطائف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچو شعشعهٔ برق از سحاب آذاری میدرخشید مثنوی بلی در سحر بر جبین سپهر نمایان
بود نور اقبال مهر دمد چون نهال بطرف چمن شود ظاهر از صورتش بی سخن که روزی بهار آورد کام دل شود حاصل از بارش آرام دل و
حضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسپ تاختن و صید انداختن مایل و مشغوف بود و باموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آنزمان
که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در مسالک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی ذکر شمهٔ از سیر ستودهٔ صاحب
قران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خرم و دلخوش
در بلدهٔ کش که آنرا شهر سبز گویند روزگار بجوانی بسر میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امراء برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب و
شبی بروز میرسانید در آن اثنا روزی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلال تشریف برد و در آن روز شیخ سر در جیب مراقبه

برآورده گفت که امروز در صحبت ما کسی است که بمرتبهٔ بلند پادشاهی خواهد رسید هر یکی را از امرا حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بود بخاطر
گذشت که صعود بدرجهٔ سلطنت مرا دست خواهد داد اما بر ضمیر صواب نمای صاحبقران سعادت نشان خطور نمود که با وجود این نوئینان عظیم الشان و فقدان
جمعیت اسباب چگونه این دولت در نظر من جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طنطنهٔ ظهور خلیفهٔ اعظم یعنی حضرت
آدم در گنبد فیروزه مفرش گردون افتاد و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفة گوش هوش نشینان عالم
علوی و سفلی رسید زمره که ثقلت حمل التصاف داشتند با خود تحکم کردند که خمیر مایهٔ طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و نجار بیه
بکاخ و باغ آتش و باد و آب صعود نموده آتش متنازعه کانون درخشان اشتعال یافت و هر یکی در باب ترجیح و تفضیل خویش با قامت دلایل پرداخته بهوای فضا
سخنان با دلگیر بر زبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از حلم و فروتنی زده با خود گفت مصرع
من خود چه کسم زمین که گویید با وجود پستی این سرفرازی مرا که دست دید و با این همه پستی و افتقار هستی خلیفه پروردگار ازمن چگونه صورت بندد و تواضع
خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا
بروید گل که بجز خاک نیست مظهر گل اکنون در مجلس ما نیز هر کس امروز دم از فقر و مسکنت زد و فرمانفرمائی او را میسر خواهد گشت قطعه چون خاک
باش در همه احوال بردبار تا چون هوات بر همه کس قادری رسد چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد امیر
صاحبقران از استماع این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لاکلام بترتیب
مقدمات جهانگیری مشغولی فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مراد که رخش همت جولان داد و شاهد مطلوب دو اسپه در
استقبال کرده در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهرهٔ مقصود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال روی بجانبش آورد و گویا هر عضو از ذات نفیس
عقلی بود مصور و هر موی بر عنصر لطیفش لشکری بود جوشن در بر و در شب دیجور حوادث هرگاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده صبح
گیتی را منور گردانیدی و در ... ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بهرام تاثیرش هر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردید
بیت رای روشن و شمشیر خونبار بیکدم عالمی را ساختی کار لاجرم در اندک زمانی سپاهی بیشمار با عدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت
شعارش مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی خنجر گذار و معاضدت افکار صائبت آثارش بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را بر
طبق الهواء در نوشتند مثنوی بگردش نگردان هر کشوری باندک زمان جمع شد لشکری بگستر و سرخیل کارآگهان بساط بزرگی برسم جهان و
آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان ستوده مآثر در قبة الاسلام بلخ در سنهٔ احدی و سبعین
و سبعمایه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سرپنجهٔ قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضهٔ
درایت او داد و ماهچهٔ رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای کشورگشایش از افق حشمت
نورافشان شد و لات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بیت چو خورشید بردارد از رخ نقاب ستاره
نهان گردد اندر حجاب از ابتداء زمان اقبال تا انتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بلشکر آنحضرت و فریدون فر نیفتاد و همواره همین دولت شوکتش طرازان
موکب همایون از فیروزی و ظفر دست داد و قلاع و حصون که از غایت رفعت سر شرفاتش با آسمان بسودی و کنگرهای آن از فراز فصیل آن کمتر از ذره نمودی
به تیر قهرمانان صف آرای و گرز گران گردان قلعه‌گشای مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که تحت تصرفش درآمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را
کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراءالنهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی بفتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان
و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان و مفسدان پاک ساخت در اواخر سنهٔ اثنی و ثمانین و سبعمایه
از توران بایران شتافته در سنهٔ ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمایه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن وسبعمایه
ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم گردانید و در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمایه میرولی را مقهور و منهزم ساخته در استراباد لوای اقبال برافراشت و
در سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمایه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آن مواضع مصروف داشت چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است

مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرچه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورده در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت و درین سفر تنبیه حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیاربکر را بر نهج دلخواه ساخت در جمادی الاولی سنه ۷۹۷ از راه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه بآذربایجان بازگشته ایالت آن مملکت بمیرزا میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع و تسعین و ولایات خراسان را بامیرزاده شاهرخ سپرد و در سنه ثمانمایه میل غزا و جهاد فرموده لشکر به هندوستان کشیده در روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود و ملو خان جنگی عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از آن عنان مستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه شنبه ۱۲ شعبان در ضمان حمایت رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در هشتم محرم سنه اثنی و ثمانمایه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از توران بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمایه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود قهراً قسراً انتزاع نموده در بیست و هفتم ذیقعده سنه مذکور بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آن شهر بایران و آذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنه اربع و ثمانمایه بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانیدند و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست قضا بساط امنیت و فراغت را از آن مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که باز حکومت روم را بایلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را در آن دیار برافرازد و لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمایه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت را به پسرش بازگذاشته عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمایه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که حشر ثوابت و سیاره به بیت الشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمایه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید

ملخص سخن آنکه صاحبقران استقلال در مدت سی و شش سال از سر حد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین با فرهنگ بحیطه تصرف و حیز تسخیر در آورد و جبابره و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردن کشان قبچاق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد مثنوی

امیر جهانگیر عالی نژاد
چو پا بر سریر ایالت نهاد
ز سر حد چین تا باقصای شام
غلط میکنم ربع مسکون تمام
که از راه صلح و که از روی جنگ
در آورد از لطف ایزد بچنگ
سلاطین ایران و توران زمین
سران دمشق و بزرگان چین
بدرگاه او با نیاز آمدند
بالطاف او سرفراز آمدند

حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده با وضع کرد که دستور وزراء کامل عقل و منشور حکماء صاحب تجربه را منسوخ گردانید و هنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای نص و شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا بر سر انجام مهمات بر مقتضیات رای صواب نمای خود و بمفاد نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد و پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود مثنوی

چو بنشست بر مسند سروری
برافراخت اعلام دین پروری
بتعظیم سادات کوشش نمود
در انعام و اکرام ایشان فزود
کرم کرد با اهل فضل و هنر

بدانشوران یافت اثر در سفر و حضر همواره زمره از آن طبقه عالی که در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته و بتفتیش و تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجا می آوردند بیت

طبیعت بدانشوران بود مایل بسی
بیاموخت زیشان مسائل بسی

و آن پادشاه در اوایل ایام اقتدار سیورغالات و انعامات جهت ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزراء جلیل حشم و علیه و خدم رایت اهتمام برافراخت

بنسخه قمش

و سبعمائه

و بتعمیر مدارس و خوانق و رباط و مساجد غایت سعی و جهد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر وقف گردانید غایت و نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا نبودی که سر راه بر وی گرفتی تا بازرگانان و تجار و سوداگران هر بلاد و دیار نفایس اقمشه و امتعه جزایر و دریا بار باقطار امصار بردندی و مرابحه بسیار بر سودا و معامله ایشان ترتب پذیرفتی بیت میشدی یک تنه از معدلتش چهر فلک قاف تا قاف جهان گشت زر افشان ز بس و امیر صاحبقران را بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر میشود و بهر مملکتی که فتح میفرمود تخت شطرنجی میطلبید و جهة آن صنعت را مشمول انعام و احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس بآن لعب مشغول میفرمود شطرنجیان دیگر نیز بآن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود قطعه زمانی بحث علم و درس تنزیل که باشد نفس انسان را کمالی زمانی نرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص را دفع ملالی خدایست آنکه ذات بیمثالش نگردد هرگز از حالی بحالی و چون هر کمالی را زوالی مقدر است و هر بهاری را خریفی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار در انزار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود رباعی سلطان تیمور آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا عبید الله در ایام دولت آن پادشاه جمجاه لواء صدارت و تولیت اوقاف می افراشتند خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین توتی در سلک وزراء صاحبقرانی انتظام داشتند و چون خامه شکسته عامه بسبیل اجمال شمه از احوال صاحبقران ستوده خصال در سلک تحریر کشید موجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات معطوف گردانید و من الله الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق **گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلا** ناصبان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده اند که بعد شهادت امیر زاده عبد الله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ما وراء النهر و توابع آن راه یافته در هر شهری متغلبی بنا بهانه همت در هوای استقلال پرواز داده در هر قصبه متهوری بهوس و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسونتکا بن قراچار نویان بود در شهر کش لواء ایالت برافراخت و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانفرمائی نشست و اولجایتو عادل سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست و محمد خواجه اپردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگری فرو دنیاورد و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در حدود حصار شادمان لشکر با جمع آورده و هر لحظه تاخت بولایتی برده خرابی میکردند چون این اخبار بسمع تغلق تیمور خان بن ایمل خواجه بن دوا خان که در الوس جغتای جته پادشاه بود رسیده در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید بعد از وصول بمنزل چاناق بلاق که نزدیک آب خجند است الغ توقتمور و حاجی بیک ارکنوتی و بیکیچک را با فوجی از سپاه منقلای ساخت چون این طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تبع تیغ خلاف در غلاف کرده بایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس هراس عقیاس بخود راه داده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بوده جهة انتظام مهام ایل و الوس از آنجا مراجعت یافته باردوی امراء منقلا شتافت و اتباعت را که خاطر بر غارت و تاراج خطه کش قرار داده بود بتقریر دلپذیر از مقام خشم و کین بگذرانید و امراء آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیه احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده فرموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد تغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند تغلق تیمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که با عم یا امراء برلاس متعلق بود بامیر تیمور گورکان تفویض فرمود حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک زمانی لشکری بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمدند و در آن اثنا تغلق تیمور خان عازم تختگاه خود شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا در سنه ۷۶۲ از امیر بایزید جلایر و امیر خضر و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهة انتقام عم خویش امیر زاده عبد الله بن امیر قزغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشند و امراء ثلث ملتمس امیر حسین را مبذول داشته صاحب قران مظفر لوا منقلای آن لشکر گشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورد

عمادالدین ۲

دولت ذوالجلال بای دوادی طغیان نهاد امیر بیان سلدوز در شهر سمرقند با جمعی نوشخند مسلط با عیش ۳

یسوری

مصلحت ۲

طلبیده رخصت ۳

نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت واکثر بلاد ماوراء النهر تحت تصرف امیرحسین درآمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که خمیرمایهٔ شر و فساد و مبدأ فتنه
بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان بازآمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراء النهر نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور
گورکان روزی چند بنسبت با امیر خضر یسوری بشرایط یاری و هواداری بجای آورده و آخر الامر از و جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون ثانیا توغلقتیمور
خان از پریشانی ماوراء النهر اطلاع یافت در سنهٔ ۷۶۳ بدان جانب شتافت و پس از طی منازل امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان
بقدم انقیاد پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بجهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف گشته بر سبیل سرعت عنان عزیمت بصوب
خراسان منعطف گردانید و چون بخوزشاکه قریه ایست از ولایت جوین فرود آمد بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیر تیمور گورکان بواسطهٔ امیر حمید
که دوست پدرش بود در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در طلب
زمستان عزم رزم و استیصال امیرحسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش باو رسید و هر دو سردار بتعبیهٔ سپاه و تهیهٔ کارزار
پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیرحسین روی گردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیرحسین شده لشکریان خان حدود قندز
و بقلان را تاراج و تالان کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر باز داشت و طایفه از امرا و سپاه جته را نزد
او گذاشت و بیکجیک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن
توغلقتیمور بیکجیک دست عنان عزیمت بطلب امیرحسین منعطف گردانیده و در بیابان خیوق بسر چاه ساغج بوی رسیده امیرحسین از ملاقات
آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید

ذکر محاربهٔ امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر به تیر اجل

امیرحسین و امیر تیمور
بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند و قصد گرفتن ایشان کرد امرا با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف دادند
و تکل با هزار مرد مکمل گریختگان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات نبرد برده کشش و کوشش تا آن مرتبه
انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده گریز پیشه اختیار کردند آنگاه امرا به
بیابان درآمده تکل بخیوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیرحسین و امیر تیمور مانده بودند چهار نفر اسپان ایشان را دزدیده
بماوراء النهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمه باز خورد و آن طایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را
بشناخت و اسپ کشیده سوار ساخت و صاحبقران با مدار آن شب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشید
و حاجی محمد در برابر سه سر اسپ و مایحتاج ترتیب نموده قولاچی نامی را گفت تا آنحضرت را بامیرحسین رسانید و امیرحسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شدند
و بآن موضع رسیده و چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند

ذکر گرفتار شدن امرا بر دست علی بیک جونی قربانی و بیان بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی

چون علی بیک جونی قربانی که بر حدود مرو و ماخان مستولی بود از کیفیت حال
امیرحسین و امیر تیمور گورکان آگاه شد شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش حبس کردند بنابر آن برادر کهترش محمد بیک
برین جسارت اطلاع یافته از حدود خویش جهت امرا تحف و پیلاکات ارسال داشته زبان بسرزنش علی بیک گشاده او را باطلاق ایشان مأمور گردانید
و علی بیک از خست ذاتی هدایای محمد بیک را تصرف نموده اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بامیرحسین و امیر تیمور داده ایشان را مطلق العنان ساخت
و در آن ایام مبارکشاه سنجری بامیران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت با امیر تیمور گورکان داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در بدل آن کمر زر
بامیرحسین بخشید و امیرحسین بطرف گرمسیر هرمن روانه شد و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در آنجا بود در لباس اختفا
روزگار گذرانیده بخراسان رفته با ملک معز الدین حسین کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسپ خاص و مبلغ ده هزار دینار کپکی نقد
و دو دست جامه و غله از مال سرخس پیشکش کرد و در حضرت معاودت ارزانی داشت و امیرحسین از این معنی وقوف یافته او را نیز هوس اختلاط ملک در خاطر
افتاده بهرات رفته روزی چند آنجا بسر برده در آن اثنا توغلقتیمور خان ایلچی نزد ملک معز الدین حسین فرستاده امیرحسین را از وی طلب نمود و ملک امیر
حسین را بصوب قلعهٔ گزیو روانه کرده یکی از نوکران خود را برهان شاه نام مصحوب ایلچی توغلقتیمور خان بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشت و چون برهان شاه بمقصد

کنار آب خجند نزول اجلال فرمود

تظلم و بیداد برگشاده ابواب منافع امرا و انجکیات را بابت و حضرت صاحبقران توقف نکرده

امیر تیمور گورکان

رسیده خان حال با آن امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعه کرز بود که محبسش بود از عالم انتقال نمود و تغلق تمور این عذر را بسمع قبول جای داده به پادشاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراءالنهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و پنهان بسر میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانه خواهر بزرگتر خویش قتلق ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریه اجقی بود و از آن قریه بشت بکنار آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقند بادآوردند زیرا که امیر حسین از قلعه کرز گریخته بدانجانب رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در سرمن منزل تومن بکودری با امیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند و با آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قوی که در آن اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق غدر باعث آمده جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند همراه بر ایشان کمین بند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داد و سیستانیان در اثنای راه بدیشان بازخورده آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را بازپس نشانده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهة معالجه جراحات در خانه تومن بکودری توقف کرد امیر حسین با نود کس روی بصوب اغلان آورد و در راه از اجوئی براو بیلچیک شکست یافته دوازده کس بموضع سیر تو رفت و چون جراحات امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارهنگ معطوف گردانید و پس از وصول ملهم و توکری سویج نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارهنگ کنند و ملهم از دیر کوچ فرموده در اثنای راه قرابچی و لد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارهنگ بشرف نزول موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسیده و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر مملکت با وی آغاز مشورت کرد و خاطر بر آن قرار یافت که نخست بجانب قلعه اولاجو روند و منکلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت و درین اثنا ازیل بولان جاون با سیصد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و الطس ولد تومن با دویست نفر از سپاه رانده ضمیمه عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره کرز رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نموده شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن طوخان بن قادان بن شیر عبد بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال اسپند و کابر برلاس بترمد آمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن اینحال خبر رسید که منکلی بوقا و بوسعید و حیدر با ششهزار مرد صفدر بجنبال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نمودند امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده در آن اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمد در رسیدند امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتله دشمنان اقدام نموده بدین عروس فتح و ظفر فایز شدند و منکلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت دانستند

در سمرقند

منکلی بوغا و سعید و [illegible] را که [illegible] داشت از پای در آمدند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از منکلی بوقا و ابوسعید و حیدر فارغ ساختند روزی چند در حدود بلخ و قندز و بغلان و طالقان و بدخشان بسامان سپاه پرداختند و با پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ اینجانب نمودند و پس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم ختلان شدند و از چول عبور فرموده بموضع دشت کولک معسکر ساختند و در آن منزل تحقیق پیوست که تغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سرکرده بیست هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتائید سبحانی واثق بوده از آن شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا برافراخته در سر پل سنگین بسان شیر عرین بر ایشان تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه نایره محاربه اشتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجرگزار پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه بر حل این واقعه معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوج قرا بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آئین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش شمردند در برابر دشمنان باز داشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر دیگر بجانب بالای آب توجه کرده در جوف لیل مجموع آن خیل شبانه از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان اسپان دیده دانستند که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروه سپهر کنار علی علم نمایان شد

صاحبقران گیتی فروز فرمود که بر سر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر ورود و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان کجرای تعاقب نمود و در آن منزل آنحضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین نضارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیرحسین پیشی گرفته چون نوید آنچنین رسید اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگر از آنجا توقف نانموده ساخت و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو بند شاخ پر برگ از دو جانب اسپ در آویزند تا داروغهٔ کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت و وصول سپاه نماید و بگریزد و امرا برین موجب تقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاد و داروغه فرار بر قرار اختیار کرد آری چون ارادهٔ ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد گاه از انوار تدبیر ضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از اهتزاز نسیم رای صواب نمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهدهٔ آن سپاهی بگریزد

رباعی
هر کس که بفضل ایزدی بهره وراست
بر چهرهٔ او ز نور دانش اثر است
اندر نظرش عروس اقبال و ظفر
هر دم بهانهٔ دگر جلوه گر است

ذکر محاربهٔ قتی میتن و ظفر یافتن امیرحسین و امیر تیمور بر دشمن

امیرحسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغهٔ کش با خاطر خرم و دل خوش در آن بلده نزول اجلال فرمودند در آن وقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل تاش آریغ که در چهار فرسخی شهر سبز واقع است اقامت داشت و در خلال آن احوال توغلق تیمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و الغ توقتمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را بدانجانب برند القصه امرا بعد از اجتماع لشکر از کش بجز از حرا میدبند و در آن مقام بهزار خواجه تمش رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت بنا بر آن قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیرحسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیه سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع قتی میتن امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان دشمن شکن در هم افتادند و جمعی کثیر از جنود جته پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند و غازیان موکب عالی آغاز شبه کرده زمرهٔ از معارف خاص الیاس خواجه را جریح و قتیل گردانیدند آنگاه یکبار مردان میدان پیکار تیغ و خنجر در یکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیرحسین و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکریانش کشته گشته از اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر گرفتار شده و روزی چند مقید بوده بقتل رسیدند و امیرحسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهدهٔ صورت فتح و ظفر و تکاپوی دشمنان بر افتخار و اشتغال بنشاط شکار در موضع اقار در ضمان عنایت حضرت خداوند بدار الملک سمرقند شتافتند و کابلشاه اوغلان را که ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود بر پادشاهی برداشتند

گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر جغتای

در بهار سنه خمس و ستین و سبعمائه که خاقان گل باصناف حشمت و تجمل روی با چمن الوس ریاحین آورد و برجم پیکان خار جنود شتوی را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهت انتقام کار قتی میتن با جمعی کثیر از لشکر پرکروفر بجانب ایل و الوس جغتای نهضت نمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیرحسین را تنبیه نمود و آن دو امیر نامدار سر بر سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند و از آب سیحون گذشته طبقات حشم موچل خود و خیمه و خرگاه منصوب ساختند و از آنطرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب بادام را نیز معسکر گردانید و امیرحسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از التقای اعدا بتعبیه دلیران صف آرا مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده خود نیز با لشکری بهنگام کارزار از اسفندیار پیش در برانغار ایستاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه رزمجوی در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیرحسین در هر طرف از میمنه و میسره طایفهٔ از اعیان امرا و بهادران را بهراولی مقرر ساخت از آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جته را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداختند باد حملهٔ آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیرحسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور تهور موصوف بودند سرداران جته حیله گر و بمکر کشیده بعمل سنگ یده اشتغال نمودند بحسب خاصیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است

امیرحسین

بیت
و کنار آب بادام
از خون نوش لبان
گل اندام عنابی ساخت
از هر دو جانب داد
شجاعت و پهلوانی
دادند مثنوی
ز کیسو لشکر صاحبقرانی
عیان کردی طریق جانفشانی
ز پیکان خدنگ تیز آهنگ
زمین را دادی از خون لاله رنگ
وز انسو لشکر جرار خانی
نکردی کار غیر از تیغ رانی
زدی بر فرق دشمن تیغ خونبار
دو تا کشتی سر تا پا بیکبار

بیت
وان زمستان
از عمر و دولت
خطی تمام
یافتند

بی لبث و درنگ در فضای معرکه جنگ چندان اشک از دیدهٔ سحاب ریزان و روان گردید که گوییا از تاثیر کرهٔ اثیر جوهر هوا استحیل آب شده یکبار فرو بارید بیت ز آشوب باران و جوش حباب همه جوشن و خود گردیده آب تیر تیز پرواز در فضای هوا پریدن نتوانست کرده و کمان کیانی به علت استرخا مبتلا گشته روی بگوشه آورد نیام حسام از رشحات غمام گوهربار بسان ابر از نم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته بود خم گرفته سر بزانو نهاد و قوایم اسپان صبا رفتار بواسطهٔ وفور لای و گل از حرکت باز ماند و اثواب از کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را بگوشه تنگ آمد قطعه بیده کردند سروران جبه تا زمین همچو بحر اخضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای بط شناور شد و چون از سیلان باران آنچه مقصود مخالفان بود بحصول پیوست نمدها از سر انداختند و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکارا ساختند مع ذلک امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جملهٔ اعیان سپاه الیاس خواجه خان بود بکمر زانید و تا پایان نهار در و ملاک و همدمی رسل متعاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را با فعال سیئه تبدیل داده بود هر بار فرستادهٔ صاحبقران کامگار را با خوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک بقلم تیغ کوه زرانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز نخست سپاه جته بجملهٔ انهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفهٔ از مردم جلادت آیین بمعرکه رسید و کجکجان را چشم بر نقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با خجل و خشم پشت بمعرکه گردانیده اسپان ایشان بر بالای لای و گل افتاد و ده هزار از لشکر جغتای عرصهٔ تلف گشتند و امرا از آنجا الی سمرقند و شهر سبز شتافتند امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در شبرتو منزل گزید اما امیر صاحبقران تا آنکه شاید جمعی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان و چاورچی و عباس را با هفت قشون منغلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و آن طایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر باعدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتما رسید که روزی چند با روزگار بباید ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت لشکر منغلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده وجودش را نابوده انگاشت

ذکر سلوک مولانا زادهٔ سمرقندی و مولانا خردک بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری

چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطرار بنیاد ثبات و قرار متوطنان آن دیار منهدم گردانید مولانا زادهٔ سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریض نموده درباره وجوب حمایت نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضهٔ اقتدار مولانا زادهٔ سمرقندی و مولانا خردک بخاری که تیراندازی جلد بود و ابوبکر کلوی نداف که اوصاف سربداری بروی صادق می آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند کرده پیاده بمخالفت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند چون نزدیک بان رسید که سمرقند ایشان را مسخر گردد و اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای ایزد تعالی وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه افتاد چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پر زین بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند و چون سربداران سمرقند از جهت کلی ایشان پرداختند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار بمسمع شریف صاحبقران کامگار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد و از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور گورکان باستقبال روان شده و در حدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملک با یکدیگر سخنان گفتند و از فوت تور سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جهت مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند

مقرر کردند که زمستان امیرحسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید به بیت الشرف از دو طرف بسمرقند روند آنگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانازاده تبرکات و تنسوقات جهة صاحبقران حمیده صفات بطرف قرشی روان ساخت

گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیرحسین و حضرت صاحبقران

در اوایل فصل فروردین که فرش نامیه جهة نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از تقاضای هوای راحت افزای اردی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیرحسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانازاده سمرقندی که بنابر التفات خاطر صاحبقران بوده از آن مهلکه نجات یافت و دیگر بیرامی صوفی نکشته بکاشانهٔ انزوا و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد آفتاب اقبال امیرحسین بسرحد زوال رسید محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت نقصان پذیرد در خلال این احوال روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد و امرا عظام و مخصوصان صاحبقران گردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ لای دست امرا بچیزی نمیرسید از ادای آنچه امیرحسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست دریا نوال گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و اقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محصلان مستطیل طلب مینمودند اجناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید بر طبق عرض نهاد از آن جمله یاره و گوشوارهٔ حرم خاص خود اولجای ترکان آغا را که خواهر امیرحسین بود پیش برد امیرحسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا از خواهر اوست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور اسپان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیرحسین منفعل شده اسپان را قبول نکرد و اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نمائی و امیرحسین بسالی سرای رفته بواسطهٔ این افعال ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند که تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد پیرامن خلاف نمیتوانند گردید بنابر آن علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع لشکر و ترتیب اسباب شمشیر و خنجر مشغول است نزد امیرحسین فرستادند و امیرحسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید نشانی ارسال داشت مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته‌اند بزادره خاتون رود تا تحقیق آن صورت نماید و زادره خاتون دختر تیشرین خان و مادر زن امیرحسین بود القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیرحسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا اولجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت و علاقهٔ خویشی نسبی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در پاییز سنه سبع و ستین و سبعمایه صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین بعزم رزم در حرکت آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیرحسین بخیال آنکه مرغ دل آنحضرت صاحب حشمت صایب تدبیر را به مکر و تزویر در دام انتقام کشد ملک بهادر و عبدالله پسر او را با عهدنامه سست‌تر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان بوثیقهٔ امیرحسین و سخنان بیهودهٔ ایلچیان التفات نفرمود و امیرحسین با سپاهی فراوان بجانب آنحضرت عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و فریب کرد و خضر خزانه‌دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقهٔ سپاهی و رعیت است اکنون انسب چنان مینماید که چریک اینجانب در چغانیان و لشکر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک باهم ملاقات فرماییم و بی شایبهٔ نفاق قواعد عهد و میثاق مؤکد گردانیم هر چند بر ضمیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیرحسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد اما بنابر مبالغهٔ امرا سر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهة رعایت حزم در قریه توقف نماید و با صد کس بتنگ چکچک رود و امیرحسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقهٔ غدر و حلف و عهده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را دست بسته نیارند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ حرم بآنحضرت رسیده مایرهٔ قتال مشتعل گردید و دونان

۲ بخل خست که بدترین صفات ذمیمهٔ اصحاب ریاست بر مزاج او غلبه کرد و دنی همت و بخیل طبیعت

۲ امیرحسین

تاقتلغ جنبک کنان در عقب امیر تیمور گورکان بوده‌اند آنگاه باز ایستادند و این خبر بجزار رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران از قتلغ بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بصوب ماخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بحول در آمده سر چاه شوراب را منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی بتحویت برتق و فتق مهمات آنجا مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملک معز الدین کرت و محمد بیک جونی قربانی روانه گردانید تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آنحضرت در مقام وفا و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته و در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسمت آنجا میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مامور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه در انداخت که ملک هرات استدعای حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب بخارا آورد و چون بحوالی قرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکریان امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم خویش پیش ملک هراة رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار موضع یمراغ را منزل ساخت و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قراوناس در قرغاشون توپه و گنبد لولی علم اقامت برافراخت

ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده بسمت هراة روانشد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا بقرشی تواند رسید توقف فرمود آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدای دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند آنانکه در سلک عظمای امرا و شجعان انتظام داشتند مانند سیورغتمش و علان و امیر داود و خلات و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قبچاق و اقبوغا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس بشنا از آب گذشته و از قریه چنار کشتیها گرفته بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و از مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندید و سپاه را بتوقف امر کرده بهمراهی مبشر و عبد الله روی براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بحراست اسپها مامور گردانید و با عبد الله از جسر نازی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق گذشته بخاکریز بر آمد و بدروازه که بجانب خزار است رسیده بنفس نفیس دست بر دروازه نهاد و دانست که پس آن را بخاک انباشته اند حضرت فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعبد الله نموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه این است و از همان تر ناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست و بمرافقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و سه کس با بیش اسپان باز داشته صد نفر دلاور بازو با نردبانها که از بوزدالیغ برگرفته بودند بخاکریز فرستاد و تا اینها را برجهی که بعبد الله نموده بود نهاده بقلعه بر آیند و بنفس نفیس با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت فرازنده حصار اخضر بر همان نردبان وضع کرده بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافتند و همه را کشته درویش بگلنگ تبر قفل دروازه بشکست و ملازمان موکب همایون نعره کشیده بقلعه در آمدند مغولان شوله مست سراسیمه از خواب جستند و رعایای بیچاره حیران مانده باهم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازهای قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفر لوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود راه گریز دادند تا بپدر پیوندد غرض آنکه چون بیکباره این خبر بقبول امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافت و در همان شب محمد بیک نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده هزار کس بمظاهر قرشی شتافته آن بلده را مرکزوار در میان گرفتند و امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته بهمگی همت متوجه

۲
انجاست
در میان لشکر [illegible]
رفته امیر جاکو برلاس
در آن دیه شبخون
بر سر اعدا بردن
بردند و صاحبقران

۳
و زلزله در
قرشی افتاد

متوجه دفع اعداء دولت گشت و در آن روز امیر موید آلات با سی سوار که هر یک در میدان پیکار هژبری بود خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کاری نمود که داستان هفتخوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسپ اولجه کرده بقلعه در آورد و دو روز که بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر گریخته در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و آقتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون تاختند و علیشاه و درویشک رغوجی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوغا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا گشته بیک ضرب شمشیر آقتیمور بهادر را کشته گشت و ازبکی که یکی از نوکران امیر [illegible] بود بغرور سوفور پای در میدان نهاده قران بوغا بهادر و دستش بحکم [illegible] و بیکی بهادر چهره‌اش را بتمام رسانیدند و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای [illegible] آغاز شبه کرده طایفه از مخالفان را که تیرها و توبره‌ها بپای حصار آورده بودند بگریزانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد آغاز ستیز نمود و در آن محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت و بهر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار غبار بلا بر ناموس و ادبار بر فرق خویش بیخته از پیش اندک فوجی فرار بر قرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که شجاع بودند در طرف دروازه خزار پای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن موید بتایید ملک مجید بنفس همایون متوجه او است تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بمعرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس و تمنا تکامیشی فرمود جمعی را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزانید و اسپان کوتل ایشان را گرفته همچنان میراند تا بملک بهادر رسید و او همعنان آرزو و ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود طی مسافت نمود و امیر تیمور چون ایشان را دید او زه برکشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگرچه ریختنی است درگذشتم مشروط بآنکه از نسوان جدا شوی و ملک آن معنی را فوزی عظیم دانسته بمضمون کلمه من نجا برأسه فقد ربح عمل نمود و ضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران سرافراز از عقب شتافت و با آن زنان نوکری بود عاشق تاز نام تیر و کمانی بر دست و هرگاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تاز تیر را بزه میکشید و تا عدم وقوفش در آن کار ظاهر نشود نمی انداخت و امیر تیمور گورکان گمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد و تیرش نیز رفت تا بجهد طمع در عبور آن تیری بذات خجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد در این حین بارگیر صاحبقران گردون سیر پا بجو گرفت از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از پی رسید تاخته عاشق تاز بناکام تیری بینداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه بدیشان نرسید و عنان مراجعت بانعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قرلقاق بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که مخالفان را تا تنگ چکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را که گریخته میرفتند بازگردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران با دوستان بقرشی در آمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و این حکایت که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود بیشائبه تکلف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تامل در مضمون آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة والدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن عنایت تایید الهی که شامل حال آنحضرت در مسالک پادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست بر اذکیا و هو القادر علی ما یشا

ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله بین الجانبین

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته بامیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو [illegible] و جهانشاه ولد تایقو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت این خبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنا راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بی رخصت از موکب همایون جدا شده بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که برسم شبیخون بر سر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول نمود بنابر آن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امر از آب آمویه گذشته در ماخان بایشان ملحق شد و بهادران چند از لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه باتفاق پدر زن خود علی یسوری گریخته و از آب عبور نمود

بموکب عالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفراغت گذرانیده اسپان را فربه ساخت با ششصد کس از ملازمان ستم اثر که در آن سفر در خدمت سپهر مسیر بودند نوبت دیگر سرپنجهٔ علو همت عنان بارهٔ جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانیدند و از راه خزار بحدود قرشی رفت جمعی از نوکران امیر موسی را که آنجا بودند کشته در آن اثنا خبر یافت که پنجهزار نفر از لشکر قراوناس در قوزی منداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را هفت قشون ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس در آمده شور ان انداخت رعب و هراس بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوچ قرابهادر که از قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب جهت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر در آمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روز در ساغر فراغت آشامیده در آن اثنا شنید که امیر حسین جهة انگیختن غبار جنگ و شین با جنود نامعدود در قرشی منزل گزیده و منقلای لشکر او بشهر سبز رسیده بخاطر منیرش گذشت که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصد سوار اقبال که دست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکند شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر چنانچه باید و شاید بخدمتکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت امّا امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو تومان لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت روی نمود و سپاه امیر حسین هزیمت بر قرار اختیار کرده بجوی بهم پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده خصال امیر سار بوغا و ابتوقا بهادر را جهة استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاد و در بهار سنه تسع و ستین وسبعمائه ایشان باز آمده آوازهٔ وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین از این خبر متوحش گشته بعلما و مشایخ تاشکند و خجند توسل جست تا امیر تیمور را نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگردانند و بجادهٔ مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایرهٔ خشم آنحضرت را تسکین دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیر حسین را بآب مکارم اخلاق از لوح خاطر فرو نشست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشته نوکری تختیشنه نام را جهة اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قینیاز منزل گزید تختیشنه باز آمده خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان راند که بعد نسبت بصاحبقران وفق بیعت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین مصحوب تختیشنه بخدمت رسید و قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه توران شاه جهة همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی و اولجایتو اپردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روزی که امیر تیمور گورکان بعلیابا درسید امیر موسی بگوشش گفت که مزار علیابا اینجاست فرود آمده و سفره آغاز کرده همه بر آن قرار یافت که از طرفین هر سرداری با صد نفر پیش آیند و با هم ملاقات نمایند و بر موجب مقدم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول نموده وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل شد و امرا لشکرها را اجازت داده هر یک بیورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان نیز بقبة الخضرا کش خرامیده متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدالتش از نو جانی یافتند

ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان

مخالفتی که شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود و امیر حسین بعد از آنکه خاطر از جهة صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه غور و هرات را بحدود بلخ و شبرغان فرستاد تا دست بقتل و تاراج برآوردند و خبر تعدی غوریان بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسیده جهة تادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آن جماعت خبر وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هرات آوردند و امیر صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آنخطه را از حیطهٔ تصرف پولاد و ابتوقا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر مقضی الوطر مراجعت نمودند امیر

ساغرچ

اجلال

امیر حسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیرزاده عبد الله
در آن مسکن پدر خود گفته سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه در گذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا
نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش به بلخ برده آغاز عمارت کرد و در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول جته بتاخت و تاراج ما وراء النهر تا آب شیره آمده اند
و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در اواخر زمستان مغولان با یکدیگر
مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارتیده اند و امیر حسین با امرا و لشکریان عازم
دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نموده جهان ملک را که پسرش بود مصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایه
آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف
آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند آن نوشته بدست امیر حسین افتاده
بود و رایات صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشود
ازین جهت غباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آنحال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابران روزی
بر بارهٔ گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیلهٔ حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب سوار ایستاده
بود و پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیکست و امیر حسین روی بصاحبقران
جنگجوی آورده گفت باید که بی تأخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و باد حملهٔ گرز گران سنگ دشمنان خاکسار را ذره وار متفرق و پریشان
گردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیگر از خادم که پیش رفته اند عهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده چون
بامرا و منقلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقابله بر تافتند و کیخسرو از راه قیر تکنیر بطرف
الای رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را تا کامیشی گرد مظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلا کرت ثانی

چون بنابر سنت قادر
که کلام معجز نظام و الله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت میکند نزدیک بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران بشود
حصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر عزل و جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود و اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک
و دور میشد در شهور سنهٔ ۷۷۱ از امیر حسین سر بر زد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام عذر و خدیعت آمده خواست که بهنگام فرصت
دست بردی نماید و تواجیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطهٔ کش به بلخ برند و شیرین بیکی آغا که خواهر صاحب
قران والا گهر بود ببهانه آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر حاجی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک
مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات نالایق امیر تیمور گورکان از خبث باطن امیر حسین تحقیق نموده
همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت بدل قوی و اعلی فسیح شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امرا
و نوئینان اولوس جغتای که از کمال بخل و خست امیر حسین ملول و متنفر بودند و از بأس سطوتش لحظه بفراغت نمی غنودند درین معنی با صاحبقران گیتی
ستان همداستان شدند و قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشورگشای باجتماع لشکر یا فرمان داده هندو و قرقره را بطلب شیخ محمد بیان
سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطهٔ کش نهضت فرمود و امیر موسی را در قول [illegible] در مقدمهٔ سپاه و چون حوالی خنان
از غبار موکب ظفر آثار رشک گلزار گشت امیر موسی بجهتی هراس آنجو را داده بگریخت و صاحبقران کامکار گردون اقتدار وجود [illegible] مقصور
کرده بسور قمش اغلان و امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس را منقلای و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون بسور قمش
بتریدکنه رسیدند هندو شاه و خلیل که مقدمهٔ سپاه امیر حسین بودند سپاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا حاجی
جناب سیادت مآب ولایت انتساب سلیل [illegible] آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفاء مکه انتظام داشت

بیشتر از پیشتر

روان شد

ساخت

و در آن ایام جهت اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود و از آب آمویه عبور فرموده و در موضعی که بسه فرسخی ترمذ واقع است بملازمت صاحبقران خجسته صفات فایز شد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرد و بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجه حیث شئت فانک منصور حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل ما یعد من باب التبجیل دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف حرمین را بخدام سدره مقامش مسلّم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شاهنشه اورنگ و تاج نزول با اولاج رسید شیخ محمد بیان سلدوز و بسندوی قرقره بموکب همایون پیوستند و در منزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو اپردی که از قبل امیر حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو ختلانی و هر کس از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر باره گردون اساس آمده بتقبیل بساط بوس مستسعد شدند نظم

بدرگاه آن شاه والا نژاد
ز هر کشوری سروری رو نهاد
پی خدمتش بسته هر یک میان
برای دعایش گشاده زبان

و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش اغلان ولد دانشمندخان را که از نسل اوکتای قاآن بود بپادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چند روز بجشن و سور و لهو و سرور بگذرانید و بعد از فراغ از آن امور متوجه بلخ گشته در اثنا راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحبقرانی بتائید آسمانی در ظاهر بلخ خیمه بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده دست در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار فوجی پیاده و زمره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاهزاده شجاعت آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن نوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب تعجب دوست و دشمن شد و جهت صاحب عین الکمال تیری بشست پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آورد جراحان سیخی در آتش تافته جای زخم را داغ کردند و شاهزاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب ننمود و روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنگار افراخته بعزم تسخیر قلعه فیروزه کار گردون از جانب دروازه شرق نهضت نمود و راه فرار بر جسری که بر بروج انحصار قرار گرفته خودنمائی میکرد بگشود و صاحبقران کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه هندوان نهاد و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون تاختند و بعد از تقدیم لوازم ستیز و آویز بجای آورده آخر الامر سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته ام از کمال مکارم اخلاق توقع میدارم که بجان امان یابم تا بحجاز شتابم و بشرف زیارت بیت الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و آثام قیام نمایم حضرت اورنگ سریر این ملتمس را بسمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد ننموده میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمده نوکران را بجهتی مشغول ساخته ببالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت و چون صبح صفا رسم غمازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسب گم کرده و در طلب گم شده خویش بهر طرف میگشت بخاطر گذرانید که مناسبت که بر بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب را در نظر احتیاط نمایم شاید که اسب بنظر من درآید و باین خیال روی ببالای مناره آورد و امیر حسین را آنجا دیده و شناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت هر کس مشتی گندم بریان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف مشتی کفی مروارید غلطان در دست آن شخص نهاده بمواعید نیکو او را امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد و هیهات هیهات شتری تنومند بر زبر کوه الوند چه سان پنهان ماند و آتش سرکش بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته اند والحق بغایت نیکو گفته اند بیت

بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد
که نهان شدم من اینجا مکنید آشکارا

القصه چون آن شخص از مناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزید و بنابر آنکه گرگ اجل دست در گریبان جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش بیرون ماند و طلبکاران ببالای مناره شتافتند و او را نیافته مراجعت کردند و پی بشکاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین

نسخه افراشته

مکه مبارکه

و امیر حسین را که سر نخوت و ارادت همکنان فرو نمی آورد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جهانپناه در آوردند ع کدام سر که بران آستانه خاک نشد امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی بامرا آورده گفت که من از مقام ریختن خون او در گذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را بمن بباید سپرد تا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحبقران ظفرقرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمد و رقت فرموده قطرات عبرات بر رخساره مبارکش روان شد امیر اولجایتو اپردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود دگر باره آنحضرت را امارت نجات امیر حسین از گرداب بلا تصور کرد و بگوشه چشم بجانب امیر موید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان غرض پرگار دیده را دریافته در عقب امیر حسین شتافته باستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند قطعه کدام درخت اقبال سر بچرخ کشید که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او نفکند دو پسر امیر حسین خان سعید و نوروز سلطان با خانی که دست نشان او بود بدار و بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت گردیدند و جریک منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بایان سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سونج قتلغ آغا دختر شیرین خان را به بهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را بزنده چشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را با میر جاکو و دیگر قمایان و دختران امیر حسین را باز دواج امرا و مقربان نامزد فرمود و دنیا عروسی ست بدمهر که هر روز دست در آغوش شوهری کند و حریفی است پر چشم که هر ساعت چشم بر دیگری افکند بیت دل برین پیرزن عشوه گر دهر منه کین عروسی ست که در عقد بسی داماد است و این واقعه عظمی در رمضان سنه ۷۷۱ بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید

گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و امانی

قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

مثنوی مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بدین داری نیکبختی حمیده آثاری که ز فیض عدالتش عالم چون بهشت ارم شود خرم علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد زآب شمشیر عدل و تیغ جهاد گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد خرمن عمر دشمنان سوزد ز اهتزاز ریاح لطف کریم وز هبوب نسیم حسن شیم دوستان را دهد نوجوانی رسد از وی بهر یک احسانی نظرش خاک را چو زر سازد کار خلقی بیک نظر سازد اکرم اهل علم و تقوی را مقتدایان دین و دنیا را بر خلایق دهد سرافرازی خود بایشان کند همسازی بود عنبر مکرمت کامش پر بود از می وفا جامش در ره دین که هست بیجا پیچ نکند غیر خیر و احسان هیچ

و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان میمنت آیین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان کسی نبود در آن ایام که خراسان قدر و قضا بساط جهانبانی امیر حسین را در نوشتند منشیان دیوان و الله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معموره توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه موافق ئیل که سن شریفش سی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد خیر الانام سید برکه و قدوه احفاد ائمه اثنی عشر خانزاده ابوالمعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امرا الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر زنده چشم اپردی و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دغلات و امیر ساربوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بدخشانی و غیرهم از اشراف و اعیان طوایف انسانی که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود و زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی سراسر دلیران توران زمین کشیدند صف بر یسار و یمین پی تهنیت یک بیک همگنان زبان برگشادند زانو زنان که شاها بزیب و فر و تخت و تاج بمان تا بماند ز آدم نتاج ترا بندگانیم از جان و دل ولی بندگانی ز خدمت خجل نه ما چاکرانیم و تو شهریار که ما بندگان تو خداوندگار و چون حضرت صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالها بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع

ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوائف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران داد و طبقهٔ رعیت ز انصافش آباد شد ببخشش سپاهش همه شاد شد و هر یک از امرا و نوئینان را که لوازم خدمتکاری و مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناسب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و سرافراز گردانید و چون از مشاغل این مهام باز پرداخت حکومت بلخ را بامیر جوقام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلدهٔ فردوس مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده ابنیهٔ سپهر مقدار طرح انداخت

ذکر مخالفت زنده حشم اپردی و کشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در دشت ناکامی سرگردان بوده بالآخره از آب آمویه عبور کرده در شبرغان بزنده حشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران مظفر لوا باعث و محرض گشت و در سنهٔ ۷۷۲ که صاحبقران کشورگشای قوریلتای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور گورکان خواجه یوسف ولد اولجایتو اپردی و تابان بهادر را جهة نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن نصایح ایشان را مفید گردانید و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش خشم خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت بعد از محاصرهٔ آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اپردی و بعضی دیگر از اعاظم نوئینان را شفیع جرایم خود ساخت و ایشان زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید و سپاه دست از محاصره باز داشتند زنده حشم بی مروتی زنده از قلعهٔ شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده با ستادگان پایهٔ سریر سلطنت مصیر سپرد و پادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شبرغان را در قبضهٔ اختیار او نهاد و عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بشهر سبز رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت ایل و الوس او را بوی مفوض گردانید در سنهٔ ۷۷۳ کرت دیگر زنده حشم باغوای خانزادهٔ ابوالمعالی ترمذی یاغی شده بتمرد رفت و در تحدو و دست بغارت و تاراج برآورد و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده ختای بهادر و ارغونشاه بوردالیغی را با لشکری که همه با دل شاد و با ساز جنگ همه گیتی فروز با نام و ننگ بدفع شر مخالفان بد اختر نامزد فرمود و جنود شبرغان از وصول بهادران ستم توان خبر یافته بر آب آمویه از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب بپای فرار از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند و چون زنده حشم با سایر خیل و حشم سپاهی سپاه نصرت قرین دیدند برسیدند و روی بصوب گریز آورده بر سر جسر تاختند و بعد از آنکه بمیان پل رسیدند آن طرف را مانند حال خود خراب یافتند و متحیر گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت به تیر باران برآوردند و آن بدبختان خذلان نتایج روان در مهیب و اجل بشتاب خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان در میان آب جان دادند و زنده حشم با دلی پژمرده و زمرهٔ از مردم افسرده بساحل نجات رسیده خود را در شبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گران اساس بمحاصرهٔ شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن کار بپایان رسانیده چون طلیعهٔ لشکر بهار روی نمود زنده حشم بپای عجز و اضطرار از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش بپایهٔ سریر اعلی برده زبان شفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران کرت دیگر از سر خون زنده حشم در گذشته گوشش را بدر نصیحت و پند بیاراست و سرش را از افسر امنیت بلند ساخته کمر زرینش بر میان بست و خلعت فاخر در قامت قابلیتش پوشانیده اسپ تازی نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن دیار مظفر و منصور عنان مراجعت بسریر سلطنت مصیر معطوف گردانید در منزل آدون کوری شنیدند که زنده حشم و ابو اسحق ولد خضر یسوری و امیر موسی و خانزادهٔ ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با هم عهد کرده بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آن آفتاب آسمان جهانبانی گزند می رسانند و امرا حسب الحکم آن جماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرای ملک خانم که خواهرزادهٔ او بود و پسر خضر یسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حبالهٔ نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خان زادهٔ ابو المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلای وطن اختیار نموده روی بهزیمت آورد و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه ابو اللیث مستولی بود مقرر شد که بمکه رفته ساکن گردد و تا بواسطهٔ شدت حرارت هوای آن سرزمین اعتدالی در افعال او پیدا شود و زنده حشم را مقید

سقید بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت بیت بنزد خرد این سخن دور نیست که زندان دشمن بجز گور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحهٔ آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم

حسین صوفی قنغرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت انداخته علقه بوآجی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد باید که آن را بدیوان سیورغتمش خان بازگذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرد و گفت که من این مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته‌ام بمجرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علقه این جواب را بعرض صاحبقران کامیاب رسانید آنحضرت خواست که علی الفور عازم خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل بشرف ملازمت صاحبقرانی از اطراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی متبدل باید و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدان جانب شتافت چنانچه سزاوار علماء دین دار تواند بود در طایف نیکخواهی و خیراندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در سیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه سنه ثلث و سبعین و سبعمائه بود و بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین با سپاهی ظفرقرین عازم خوارزم شد و چون [illegible] رایات نصرت آیات پرتو وصول بحد کات انداخت داروغه القلعه پیر خواجه یساول باتفاق قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال مآثر روی توجه بقلعه نهاده و دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عطیت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه عالمپناه فرستاده طالب مصالحه شد در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشائبهٔ نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته‌اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آیی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید لشکر خود را یساميشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام بتاخت رفته بودند و صاحب قران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و سفیر تیر آغاز آمد شد کرده چون نایرهٔ قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون اتابچی کلته و جرغتو و شیخ علی بهادر و امیر موید و اقتیمور بهادر و ختای بهادر و ایلچی بهادر در میان آتش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای فنا شد و دیگران در ضمان صحت و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و متعاقب آنحضرت صاحبقران عالی مرتبت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بدشمنان خاکسار آورد و انعقاد کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار فرموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شده بعد از آن دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و از کرده‌های برادر اعتذار نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بعز اجابت اقتران داد و مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که سوین بیگ نام داشت و از دختر خان اوزبک در وجود آمده بخانزاده مشهور گشته بود بامیرزاده جهانگیر دهد و یوسف منت داشته قبول نمود که بدرگاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت کش رسید کیخسرو ختلانی را بموقف یرغو حاضر گردانیدند گناه بر آن جوان گرفته ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری بخوارزم شتافتند و یوسف صوفی را بنقض عهد وسوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفهٔ عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت ولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان بهار عدالت شعار در فضای دشت و کوهسار اعلام خضرت آثار برافراخت با سپاهی افزون از ریگ بیابان بخوارزم بعزم رزم یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسایل و هر گونه وسایل توبت دیگر صاحب قران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نمود .

آنحضرت را

و سبعمائه

صوفی

در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس ئیل هنگام بهار که نسیم اعتدال آثار نوید آوردن عماری عروسان گل و ریاحین بامرد کرد صاحبقران
ظفر قرین امیر یادگار برلاس را که از اولاد لالادین قراچار بود و امیر داود و اولجایتو را جهت آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی مراسم اعظام
تعظیم و تکریم نموده خانزاده را با تحفی که از آن لایق تر نتواند بود مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران قتلغ خاتون را که عروس سیرقتید و خان بود با
دیگر خواتین حشمت آیین و نوئینان و امرا و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد و کوتبکان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و انگاه ۳
سرور قیام نموده رعایا و محترفات دار السلطنه سمرقند را آیین بستند و چون عماری آن گوهر کان عالی بشهر در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید
بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهت آن کار اختیار کرده بودند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجله عالی را
با خورشید سپهر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان بتهنیت و ثنا خوانی و دست نیاز بگوهرافشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم
رسانیدند بیت زبس گوهر و زر که افشانده شد خور چیدنش دستها مانده شد و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجله سپهر عروسان کواکب
جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر بامداری و مقارنه سعدین آسمان کامگاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موانست باکمل وجهی و احسن صورتی دست داد
مثنوی جهانگیر شهزاده کامگار گرفتش بصد آرزو در کنار چه خوش ساعتی کز سر کام دل نشینند با هم دو آرام دل چه خوشتر از آن در سرای سپهر
که گیری در آغوش ماهی بمهر خوش آن روز و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار **گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال علی
سبیل الایجاز و الاجمال** صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر مغولستان فرمود بروایت
ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه بدانجانب روان شد و چون رباط قطقان محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف و برد
در بسته دست استیلا بر آورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان بعالم عقبی و چراگاه عدم برد بنا بر آن حضرت بسمرقند مراجعت فرموده انقضاء توقف صاحبقران ۳
کرد که سورت برودت کمتر شد در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ئیل بار دیگر متوجه جته گشته جیبه و یدوا میرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و
عادلشاه و بهرام جلایر را منغلای کردانیدند و در آن یورش قمرالدین دوغلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتر نبود از دست برد سپاه منغلای شکست
یافته باهی ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع پای تاق رفته امیرزاده جهانگیر تا بمنزل اوج فرمان عنان باز کشید و قمرالدین را
در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا کردانید و تمامی منازل او را بغارت برد و خاتون میرشمس الدین بویان غارا با دخترش دلشاد آغا اسیر
ساختند بالای قراقسماق بظفر پادشاه باتحاق رسانیدند و صاحبقران مظفر لوا دلشاد آغا را در سلک سایر ازواج معظمات منتظم کردانید و چند روز بعیش وسور و جشن ۳
و سرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه عذری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش از آتش خشم دشمن سوز
محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه مطابق لوی ئیل بنا بر سببی که هیچ یک از مورخان باظهار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان
بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر ساربوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آیین جهت استیصال
قمرالدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون بانچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول بموضع سه پایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده
بگریخت و ان کریخت و پولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب قاراب بوی رسیده ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب پولاد
تیغ دلیران جمعی کثیر منهزم کردید و پولاد در تکامیشی ترکن بهر کشته خود را تنها بوی رسانید و رگ جانش را بر طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون
مراجعت نموده اجماعت مراکه بجانب جته رفته بودند ساری بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل
جلایر و قپچاق بقصد سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر اقبوقا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهت اعلام آن حال قاصدی همعنان برق و باد
نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بشرف بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنا بر آن رایات ظفرنشان بموجب کلمه العود احمد
معاودت کرد و امیرزاده جهانگیر برسم منغلای پیشتر روان گشت و شاهزاده در موضع کرامینه بدشمنان کینه رسیده بر ایشان غالب آمد و ساربوغا و عادلشاه
گریخته بدشت قپچاق رفتند و ملازمت اروس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که اروس خان بییلاق رفته بود اوچی بولا که در دشت قپچاق از
قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و بقمرالدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا اغوا کردند که بار دیگر

بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که متصرف امیرزاده عمر شیخ بود درآمدند و میرزاده قداق از شاه زاده روگردان شده بوی پیوستند و میرزاده عمر شیخ در کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهت اعلام آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمرالدین بازگردید و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین بایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیشی اعدا روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار آسوده از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام کشیده بغرور هر چه تمامتر باستیصال حیات صاحبقران عالی گهر را وجههٔ همت ساخت آنحضرت تلقین ملهم دولت مضمون کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بزبان الهام بیان گذرانیده بهادران موکب ظفرنشان را استمالت داد و بنفس همایون روی بر دشمنان دون نهاد لاجرم جنگی درپیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال صاحبقران شده ماثر گشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده بعاقبت آنحال امرا و لشکریان که بیلغون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساخته ایل و الوس از وی بازستاندند و بجانب اوزکند فرستادند و قمرالدین و سار بوغا و عادلشاه در سنگر یغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که باز جمعیتی سازند که ناگاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوچ قرا بهادر در عقب قمرالدین تاخته از پی او بازنگشت تا هر دو تنها ماندند و قمرالدین عطف عنان کرده تیری بر اسپ اوچ قرا زد که از پای درافتاد و اوچ قرا سپر در سر کشیده شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمرالدین او را بدانسان دیده گفت وظیفهٔ مردانگی همین است که بجای آوردی از همچو منی باین قدر راضی باش و بازگرد و اگر نه در ضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که پیکان و چوب در سنگ نشست اوچ قرا آفرین نموده پیاده بازگردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و درین یورش امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آنخطه را از خضرخواجه اوغلان و خدایداد دوغلات بستاندند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بارهٔ جهان پیمای بمستقر سریر سلطنت و استقلال منعطف گردانید جهت اصابت عین الکمال نابل زمانه غبار ذیل ملال بر چهرهٔ احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش بازداشته بود و در غیبت موکب همایون مزاج موفورالابتهاج شاه زاده از جادهٔ اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه خوابهای پریشان دیده و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشته چند روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده لباس عزا و ماتم پوشیده باخره دست تسلیم و رضا بر جیب شکیبائی زد و جهت ترویح روح شاه زاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر سبز برده در خاک سپردند و بر سر مرقدش بنفیس عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود و ازو دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاه زاده بچهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از وقوع الحادثه امیر سیف الدین از سر انجام امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان قراچق سرگردان است و آنحضرت براتخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در آغوش ما گرفته کشتند و سار بوغا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه خسرو گیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرم او در گذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیک ولد امیر موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و آقتیمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع آتی کول رانده بقمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان درین یورش تا موضع قوجقار شتافته توقتمش خان که از پادشاه دشت قپچاق اوروس خان توهم نموده گریخته بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزاز و احترام و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از قوجقار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق و صبران را بتوقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر بسر وی کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید با وجود آنکه قتلغ بوغا

انتقام

و در اثنای کر و فر تیر خورد و عزم عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان باز نزد حضرت صاحبقران بر سبیل فرار رفته کرت بعد اخری خدام سده اتمام اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بصبران فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان گریخته بر دست خود زخمی خورده پای در وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل درآمده و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرده در آن حین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه صبران بود بآن جنگل رسیده و آواز ناله شنیده و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجوئی نموده و همراه گردانیده بسمرقند رسانید و حضرت صاحب تأیید تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالمپناه رسیده بعرض نواب کامیاب از زبان خان بعرض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روی بمیدان کارزار آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای اترار مضرب خیام نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بصغناق رسیده فرود آمد در آن اثنا سپهر تیزگرد چنان اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند فرو نشیند ابر بی دریغ گنجینهٔ انعقاد برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال امکان نبود بعد از آن حضرت صاحبقران یارق تیمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان شب با پسر اروس خان قتال نموده بتیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خوردند و آغاز جنگ کرده یارق تیمور و ختای بهادر بمرتبه شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد یافته بران تیمور ملک اغلان رسید بنا بر آن عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد از آن اروس خان بی آنکه قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بازگشت صاحبقران گیتی ستان نیز خرم و دلخوش بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر روی بتاخت دشت قبچاق آورد و پانزده روزه مسافت قطع کرده صبح دوشنبهی بجیران قمش بسر ایل و الوس اروس خان رسید و ایشان را فرار دیده بازگردید مقارن آن حال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتیا قائم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تختهٔ تابوت را بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحبقران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و براهی خنک اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع باو بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید ع یکبار بمیرد هر کسی بیچاره عاشق بارها امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان را بر همین منوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارک حال احوالش انداخته تومن تیمور اوزبک و پسرش بختی خواجه اوزبک تیمور و غیاث الدین ترخان و بنگی قوچین را مصحوب او بصغناق فرستاد تا در اواخر سنه ۷۷۸ موافق تیلان ییل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم معمول را رعایت کرده ع نثارش بآئین برافشاندند

ذکر طلوع اختر میرزا شاه رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد

در اواسط ایلان ییل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران کشورگیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعدای دولت روزافزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخته هر یک را بمات خانه میرسانید بیدق ماه بطریق دلخواه بندگان آن درگاه سپهر پیکر دو رخ پیل نکث لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زینت تاج و تخت بمیوهٔ مرادی دیگر بار ور گردید و در چمن زندگانی آن دوحهٔ ریاض کامرانی گلی از نو شگفتید بیت چو بخشش باقبال کشور داد سپهرش یکی نامور پور داد یعنی طلیعهٔ طلعت همایون خسرو عالمیان معین السلطنة والدنیا والدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع وسبعین وسبعمائه از افق ولادت طلوع نموده دیدهٔ اقبال صاحبقران ستوده خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی در افزود و صیت این بشارت در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازهٔ سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید بیت ز نور طلعت آن دری سپهر کرم چه بوستان ارم شد ریاض جان خرم و هم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از صغناق لشکر بدشت قبچاق کشیده و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبهٔ کعبه مثال و استلام سدهٔ دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و هم درین سال صاحبقران بجمال مهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حبالهٔ نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ

بهشت داجهه او معمور گردانید

ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و درآمدن خوارزم بحیطهٔ تصرف صاحبقران خجسته صفات

در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابلهٔ سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری بنجارا فرستاد آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهت بازخواست این حرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آنحضرت نامهٔ عتاب آمیز تهدید مصحوب ایلچی بدان صوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابران صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق اوّل قوی ئیل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از افغان کورکه و سورن گوش گردون کر ساختند و نفیر کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ درانداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفهٔ از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ مینوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامهٔ نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصهٔ تلف آیند مناسب چنانست که ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده نظم ببینیم تا این شتابان سپهر درین داوری بر که گردد بمهر نیاید بچه چرخ گیتی فروز که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور گورکان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح و مکمل شده بر بارگیر فلک سیر سوار گشته روی بمعرکهٔ کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نفرموده تا جمشید خورشید که یکه تنه بفضای معرکهٔ آسمان شتابد بتنها بکنار خندق رانده آواز برآورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و ازین حصار بیرون آئی تا لحظهٔ با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفتهٔ پشیمان گشته دم درکشید و صاحبقران سرافراز دیگر باره آواز برآورد که هرکه بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی حفظ جان از رعایت ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان بشنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بلطف الهی مستظهر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت نمود القصه مدت محاصرهٔ خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر معارک سپاه صاحبقران والا نژاد را نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطهٔ کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جادهٔ صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهت خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی درانداختند و از اطراف و جوانب درآمده دیوارهای بلده را از کثرت رخنه مانند دندانهٔ شانه ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت برآوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند ولیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و نسبت بدیشان بیحرمتی بتقدیم نرسانیدند و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود حصار کش را بنا کرده در آن مقام قصری منیع که موسوم است بآق سرای تعمیر فرمود

گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران و ذکر استیلای خدام آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان

صاحبقران وافر مکرمت از کمال علو همت ملاحظهٔ معنی السلطان ظل الله کرده نمیخواست که هیچ آفریده در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بزبان الهام بیان میگذرانید که عرصهٔ ربع مسکون آنقدر وسیع نیست که در وی دو پادشاه باشند بیت جهان را بسندست یک شهریار زن را دو شوهر نیاید بکار بنا علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در تیرماه سنه ۷۸۲ موافق بیجی ئیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرای عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزادهٔ کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شاد بگذرانید و چون فصل شتا بآخر رسید و از مدد فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین بیت ز آب جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان فکند رستاخیز و ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال باستان جاه و جلال شتافت و بتقبیل بساط بوسی فایز گشته بسیورغامیشی و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آنحضرت سر یکدلی نداشت و قرابت سببی را نابوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سده رفعت مرتبت
مبادرت ننمود و امیر موید منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشاپور بممالک ملحق گردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد بقصبه کوسویه تافت و در
اوایل ذی حجه مذکوره بدان موضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد و عباد
از کوسویه بتایباد رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد مولانا زین الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد
و عساکر نصرت مآثر بنصف ذی حجه قلعه آن قصبه را در میان گرفتند و فوشنجیان بتقدیم مقابله و مقاتله پیش آمدند و کیفیته جنگهای مردانه کردند پس از آن
حصار مسخر گشته با خاک راه برابر شد نظم فرو ریخت آن ژاله در کشت زار نه گل ماند آنجا سلامت نه خار بباد فنا رفت چه که چه مه ز نادانی
پیشوایان ده آنگاه رایت ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره
و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیر علی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همه کس جهت محافظت عیال و اطفال با مغولان قتال خواهند نمود اتکال ملک
و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا هر یک منصور دیوار بارهٔ بیرون شهربند را انداخته در برابر شهر خندق کندند و حصار ساختند و از طرفین سه
چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عناد برافراختند عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان
طریق پهلوانی بنزدیک کوشک مرغنی از جری که آب انجیل بشهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازه که بر سر پل انجیل
بود برآمده و کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و بخت خلیل یساول بتفصیل برآمده امرا برانغار یکبار حمله نمودند و فرس همت تیز کرده در
عین ستیز خود را در شهربند انداختند و کار مخالفان را که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین منوال دید از
نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بگریخت و قرب دو هزار از غوریان دیوسار در جنگ اسیر گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان
در گذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل و باره ننماید اهل و عیالش
در امان باشند بنابر آن بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی هوس جنگ بیرون ننماید و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کردند و بساط
مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغاتمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی
نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملک زاده را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را
بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد و وزر
و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاه داشت و حقیقت حالت شهریان را از وی معلوم نموده بکوشک
باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه از شهر بیرون آمده عز بساط بوس دریافت امیر تیمور گورکان ملک را
باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان بسعادت ملازمت
رسیده صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان بالنگشت کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین
سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازها را آهنین که القاب ملوک کرت بر آن منقور بود بر کنده بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و
مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر بلده بکش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنت
هرات فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد بطرف نیشاپور و سبزوار تافت در نواحی نیشاپور بمزار ابومسلم مروزی رفته علی بیک جونی قربانی که حاکم
ابیورد و آتخند بود و خواجه علی موید سربدار از سبزوار بشرف ملازمت آن جم سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات
منصور از نیشاپور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی
حصار را هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال شتابد تا عنایت و التفات یابد و الا
ابواب تیغ و سنان بر روی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را بتعظیم و تکریم نموده بدریافت دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین
بییلاق اوغالجاتو رفته جهت آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد

نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخیر سرای قشلاق نمود و در آن اثنا نسایم را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمد و گرد ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشانده صبیه صلبیه آنحضرت که مسماة بطغی شاه بود و آکه بیکی لقب داشت وفات یافت و آکه بیکی در خانه محمد بیک بن امیر موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام از مفارقت آن مخدره بلقیس آیین بغایت حزین گشت و چندی روز باقامت مراسم تعزیت پرداخته جهة ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود بیت نه چندان عطایا بدرویش داد که از چند و چون بتوان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن زمستان که بخیر سرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی مؤید بسده سدره انتما رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اول شهور سنه ۸۴ بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازه عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چهارپایان الوس جونی قربانی بغارت رسیده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود صعوبت چون نگین در انگشترین فرو گرفتند و چندی در خیلهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک باظهار عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بتقبیل بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت طلبید که بحصار رود و یراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی بشرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرمود و حاجی خواجه را کوتوال آنحصار ساخت و امیرزاده علی پسر امیر مؤید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم هدم و تسخیر متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران الجائی را مشمول انعام و احسان بترکستان کوچانید تا محافظت قلاع الجائی نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیه و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل فرموده کریمه از خاندان مظفری جهة امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه را جهة اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه روغه تکبود جامه و شاسمان در آمده امیر ولی مقاومت با آن حضرت در خود ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخن دان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب بآستان بوسی شتافته بقیه اوقات زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحبقرانی گذراند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه شلقان و جرجان بجلگاه رادکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود شبی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعه کلات اندازد با طایفه از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمد و تغمرچی را غلط کرده جناب شجاعت پناهی در عقبه فرو افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیک بردند و امیر علی بیک شیخ علی بهادر را بتعظیم و احترام تمام نمود و خرگاهی بتکلف نزدیک اوتاق خویش برای او نصب کرده شیلان تعیین تیسیر نمود و زبان بتضرع بگشاد که خون مرا از صاحبقران مظفر لوا در خواه باید خواست امیر شیخ علی این معنی را قبول نمود چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت معذرت علی بیک و اتباع او را بعرض رسانید و گناهان ایشان عفو طلبید و صاحبقران پوزش پذیر گشته بعد از آنکه جریمه جونی قربانیان را بخشید امیر علی بیک بخدمت شتافت و بتشریف تربیت و اعزاز و حرمت یافت آنگاه امثال لازم الامتثال بسمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جونی قربانی بسمرقند کوچانند و بنفس نفیس متوجه ماوراء النهر گشته مملکت

غیاث الدین پیرعلی را با اولاد همراه آورد و امیرکه پسر تیمورکه را داروغه هراة تعیین کرد و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر غوری ولد ملک غیاث الدین پیرعلی و ملک محمد برادرش را مقید باندکان فرستاده و سایر جونی قربانیان را بتاشکنت ارسال داشت و ملک غیاث الدین پیرعلی را با پسر بزرگترش ملک پیرمحمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و همدران ایام از اقتضای تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره هراة صورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آن دیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و امیر مغلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیرعلی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هراة نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابوسعید سپهبد که قریب ده سال در زندان غیاث الدین پیرعلی بود بگذاشت و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه ملک محمد از غور با زمره از اهل شر و شور بهراة خرامید و ابوسعید بی سعادت با وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و اهل علم و صلاح در کوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعه اختیار الدین بردند در آن اثنا امیرکه داروغه وفات یافته بدین جهة هراة چون خانه بیکدخدا و کشتی بی ناخدا گشت و شیاطین انس از شیشه ضبط بیرون جسته اراذل بر افاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروزآبادی با جمعی از اشرار چند شبانه هجوم بدر حصار اختیار الدین برده آتش در آن زدند و مغولان از امید نجات درگذشته خود را از بالا بر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند و چون این خبر بامیرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوغا را با فوجی از سپاه ظفر شعار برسم منغلای روانه هراة گردانید و خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمده غوریان تا سر کوچه خیابان امرای منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرو ریخته هر طایفه بطرفی رفتند مقارن آنحال میرزا میرانشاه نیز رسیده سپاه ثبات اثر تیغ سیاست از ایشان انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر بقتل رسانیده از سرهای کشتگان مناره بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از انهاء میرزاده میرانشاه بر آیینه ضمیر صاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیرعلی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش میر غوری و علی بیک جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنگوز ئیل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر باره و بیان فتح ولایت اسفزار و سیستان و گرمسیر و قندهار

در پائیز سنه ۷۸۵ امیر تیمور گورکان جهة استماع خبر جسارت غوریان ظفر عنان نصرت ازین جانب متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت کشاده جهة اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه باسم مهر و بیان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند در آن اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور گورکان در اسفزار حکومت مینمود یاغی گشت و ماهچه رایت نصرت شعار پرتو وصول بسبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهراً قسراً قلعه سبزوار را که موسوم بسید آباد بود مسخر ساختند و قریب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد و در آن ولا اتفاقاً بلیه در هراة و اسفزار شر و شور غیاث ظلم و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچها مرده بر بالای یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمی یافت القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر از امر هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک نیمروز تافت شاه جلال الدین فراهی بپای دولتخواهی از قلعه بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهره ور گشت و سپاه جوش بجوش پرجوش و خروش از فراه بحصار زره رفته و جنگ در انداخته در روز الثانی مسخر ساختند و سپاهی از سیستانیان از تیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند و بعد از وصول شاه شاهان قراج قلعه کهی و سراج از شهر بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته آغاز جنگ و عناد باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندین اسب تیز از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از دست برد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر جستند و برین قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود ظفر اثر و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده آخر الامر شاه قطب الدین که مالک آن ملک بود بپای عجز و اضطرار روی نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی بر خاک نهاده زبان بمسکنت عفو و رحمت مسألت نمود و آنحضرت جسارت او را بلطف

از اینجا ن ۴

بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که بایکتا و کلهٔ برباره کوه پیکر نشسته بود و بنظارهٔ لشکر جوانغار مشغولی میفرمود ناگاه قرب سی هزار سیستانیان جهالت
شعار از شهر بیرون بجستند و تیرباران کرده تیری بر ران بادگیر صاحب تاج و سریر زدند و آنحضرت عنان یکران بقلب سپاه تافته ملک قطب الدین را بند فرمود
و جیبه پوشیده روی بمعرکهٔ کارزار آورد و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب بیکبار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته بیا
قیامت نهیب خلقی بنهایت بقتل رسانیدند و برج و بارهٔ سیستان را ویران کرده هرچه در اندیار بود از سیم و زر تا مس و نحاس و از نفایس و اجناس تا پوست
و پلاس بباد غارت و تاراج بر دادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجراء قوت غضبی بنام ایالت ویرانهٔ چیغهٔ سیستان از شاه شاهان بسپرده ملک قطب
الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بحصار فراه روان کرد و از صدمهٔ لشکر قیامت اثر زلزل در بند رستم افتاده و ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفرپناه بولایت بست و کرسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان نکودری و مفقود هرکس که هوس سروری و شرارت در سر داشت
درهم شکست بیت ز فرمان دهانش تهی کرد جای سر سرکشان کرد در زیر پای و اعلام ظفرشعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار آن دیار را نیز
بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار را از صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیرتیمور گورکان آنسال در قندهار قشلاق فرمود ۷
جاکو در مملکت قندز و بقلان و آنحدود حاکم بود فوت شد و صاحبقران والا گهر آن خبر شنیده مناصب امیر جاکو را به پسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل قرین فصل رو در کار باکوکبهٔ ریاحین و ازهار بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فرموده
ماسند فرمود امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار نصب نمود و بر جناح استعجال روی مستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهار ده روز آن مسافت دور
و دراز را طی فرمود بیت صعود سوی یمین و فتوح سوی یسار زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

۷
و تمام حدود
ایراد حیز التسخیر
آوردد و امیر
۴

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بنیان فتح جرجان و ولایت و مملکت ری

چنانچه سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که بآستان امیرتیمور گورکان شتابد تا تربیت یابد
از این وعده وفا ننمود بنابراین امیر صاحبقران در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل با سپاهی پیل تن و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد
برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و ایلچیانی که پیش از این جهت خواستگاری
مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهت شاهزاده پیرمحمد بن عمر شیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش و طرب
انبساط یافته چند روز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحبقران عالیجاه از
راه نسا و درون در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه درون را بجنگ گرفته بنیاد حیات
کوتوال آن حصار را برانداختند و رایات ظفرنشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان از یمن مقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت
و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود روز نهم امیر ولی با سپاهی بعدد
انجم پیش آمده بقدر مقدور کوشش و کشش نمود اما مغلوب و منهزم بازگردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبیخون آورد و بدست جرأت چوبها و پیهانی را که سپاه
صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار ساخته بودند درهم شکست و بمیان خیام درآمد و سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده
بسیاری از جانبین کشته گشتند و امیر ولی کرت دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها و چاههائی که جهت سقوط جنود منصور
کنده بودند افتادند و از امراء واقرسوا و تکیمور و خدایداد بهادر در عقب امیر ولی را تکامیشی کردند و او دل از ملک و مال برگرفته کوچ و متعلقان خود را در کرد
کوه دامغان گذاشت و خود بمملکت ری درآمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافتند بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و تنگنای اشجار از
چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بلطفاتمورخان لقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور
با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم مشک رفتار بهواداری
خضره و ثوابت و سیارات غنچه را باستعمال پیکان خار دست برد و سپر پنجه چنار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع
سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافته در آن وقت سپرش آقبوقا با بعضی از امراء در آن قلعه بود و چون امراء سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند
بی محابا تهیهٔ جنگ آقبوقا را برگرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش پیشتر

باز آمدند و
۳

سلطانیه رسید و قلعه مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران ظفر قرین سلطانیه در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در آمده ایلچی اصفهان برق و باد شیراز فرستاده عادل آغا را که شمه از احوال او در جزو اول از این مجلد مذکور شد بپایه سریر گردون مصیر رسانید و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهة کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه رایت ظفر پناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا مصحوب امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران در آمده ولات ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحبقران ملک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا گذرانیده در زمستان جهة قشلاق عازم بخیر سرای گردید

ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد آذربایجان و عراق

در آن زمستان که بخیر سرای همین مقدم صاحبقران کشورگشای عشرت افزای گلستان ارم بود توقتمش خان بتحریک سلسله مخالفت قیام نموده بیک پولاد و اغلان با عیسی بیک و یغلی بی و قراچی سرکرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بجلگاه تبریز در آمده و اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش امیر ولی و محمود خلخالی را که سپاه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قرب یکهفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت امراء توقتمش خان بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا بنهب و تاراج بر آوردند و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و بعد از آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند چون این خبر در بخیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم و بیدادیکه بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بتنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمانین و ثمان و سبعمایه توافق پارس ئیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس بضبط ماوراء النهر باز داشت و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان و سپاهی مانند آب دریای بی کران از جیحون عبور فرمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری بشرف بساط بوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر نصرت اثر از آنجا بجانب لر کوچک در حرکت آمده و بروجرد را از جهات و اموال تجرید کردند و خرم آباد را معکده گردانیدند و بسیاری از دزدان و مفسدان را بقتل آوردند و ملک عزالدین را که حاکم آندیار بود اسیر ساختند تا در بعضی از آن معارک اقتیمور بهادر و امیر عباس بهادر و خواجه علی مؤید سربدار بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آنحال ساربوق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشته بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانشد و سلطان احمد بغدادی رو نهفته که در تبریز بود و از آمدن عساکر منصوره وقوف یافته بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد و چون امیر صاحبقران بتبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه مذکوره مقید و مواخذ گردید و بعد از چند روز دست قضا نخل حیاتش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را بگرفت و با امیر قماری ایناق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر قماری سر امیر ولی را از تن جدا کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد و جثه آن نجاست حواله گاه سرهای سران بر سر که پای خود نیاید برند القصه آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در تبریز بپایان رسانید و چون خسرو ثوابت و سیاره در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطان شاه کرد و بصوب نخجوان روانشد و از مرند و دره در عبور نموده از آب ارس بپل ضیاء الملک بگذشت و بحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثر آن قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ حسن را که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارص را گرفته ویران کردند آنگاه رایات ظفر نشان پرتو عطوفت بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را بسبیل الهیا فرستادند و حاکم آن قلعه ملک بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع بر طبق شنید و الوثاق صادر شد که او را مقید نگاه دارند و بعد از آن خسرو جمجاه قصد نشاط شکار نموده چندان حیوان از گوزن و آهو و نخچیر در جرگه جمع آمد که سپاهی با آن کثرت پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست بتشت جانوران شکاری برده هر کدام که فربه بود میکشتند و هرچه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امراء نامدار و نوئینان کامگار اطراف و جوانب ولایت

سلطان

ولایات گرجستان را تاختند بنیاد کفر و ضلالت برانداخته سالماً غانماً بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت
عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام
بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد - فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر سپهر
دل بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانید و بصحت عقیدت فایز شده کلمهٔ توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تائید تالیف
دل بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیتش گماشت و حکومت ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت و مقارن
آن حال والی مملکت شروان امیر شیخ ابراهیم که بتعظیم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود باشارهٔ عقل نیک اندیش کمر اخلاص بر
عبودیت و صح
میان جان بسته از راه انقیاد و خدمتکاری بدرگاه عالمپناه شتافت و بمساعدت قاید توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات
رابع بعرض رسانید و از جملهٔ نکات بدیعه که بتعلیم خرد خرده دان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تقوزی پیشکش میکرد هشت غلام خوب
منظر بنظر صاحبقران والا گهر درآورد و خود در میان غلامان ایستاد تا تقوز تمام شد نظم غلامان ترکی زبان هشت برد بجای نهم خویشتن را شمرد
چو گل شاه بشکفت از کار او از آن گرم شد گرم بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز
او را باصناف الطاف اختصاص داد و زمام ایالت ولایت شروان و شماخی تا اقصی البرز کوه در قبضهٔ درایتش نهاد ذکر بعضی از وقایع یورش

سه سالهٔ صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهت عصیان و طغیان توقتمش خان

در بهار سنه تسع و
ثمانین و سبعمایه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان ستم بنیان بر صحایف حقوق امیر تیمور
گورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسید شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور و عثمان
عباس را بدفع باغی نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدانجانب فرستاد و امرا پیشتر بسپاه دشت قبچاق رسیده و دست بتیر و کمان
بازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاه
زاده بیک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر بردند امیر کبیر همه را خلعت
داده و رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگویید که چون بین الجانبین حق پدر و فرزندی ثابت است میباید که بر پیمان عهد و
پیمان ثابت قدم بوده دیگر بامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جهانگیر همت بر فتح قلعهٔ بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی
بدفع شر قرا محمد ترکمان آورد و ایل و الوس او را تاخته و حصار ایدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را
بطاعت خواند و او سر بحلقهٔ متابعت درآورده پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعهٔ وان بتحصن جسته
باغی شد و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربهٔ آن حصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و بیست و هفت روز زمان تمرد ایشان
امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان آن قلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی بتخریب آن حصار
که از امرا و توانا بود صح
که از ابنیهٔ شداد و عاد است مامور گشته هر چند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک
ابرو و بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی بیفکندند تا تمام لشکر بروی گذشتند
و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین بر تبت تربیت سرافراز شده بایالت ولایت کردستان
رفت و چنانچه در جزو ثانی از این مجلد سمت تسطیر یافت بعد از این وقایع صاحبقران منصور رایت جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت
آن ولایت فارغ شد عنان بارهٔ جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت مفتخر و سرافراز باصناف تنعم و ناز بساط نشاط گسترده بود که
ناگاه از ماوراءالنهر خبر ایلچی بهفده روز رسیده عرض کرد که توقتمش خان باغی گشته دخان طغیان باوج آسمان رسانید بنا بر آن حضرت صاحبقران جلو
بلاد عراق و فارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک

و وصول جته در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و قهر

چون قمر الدین اوغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال مشوش و بدحال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش خان را برانگیخت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لوای مخالفت برافراشت و ینک بارق اوغلان و ایلتمش اوغلان و علیبیک بیک و ساتقن بهادر را با لشکری گران بصوب ترکستان فرستاد و انکوجه اغلان را همراه سپاه جته و ختلانی کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراء النهر شتابند و در اندیار هرچه یابند بربایند و این اخبار در آن ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده نامدار لشکر بسر حد ترکستان کشیده از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلاک که از آنجا تا اترار پنج فرسخ شرعی مسافتست بباغی رسیده جنگی سخت درپیوست و میرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده بر عقب دشمن تاخت و از آنجانب بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد و سپاه بیابان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات یافت اما میرزاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق شده را جمع گردانید و در آن اثنا شنید که انکاتوره برادرزاده امیر حاجی بیک از کنوت سیرام و تاشکنت لشکر کشیده بتعذیب عباد و افروختن آتش عناد مشغول است بنا بر آن بخجند توجه نمود و آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب خجند که عبارت از سیحون است بمغولان رسید و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتوره متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید میرزاده عمر شیخ از عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود تولک بهادر خان اسپ شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و انکاتوره مصلحت محاصره ندیده راه کاشغر پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امرای عالیجاه چون از معرکه جوکلاک منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند چون بحدود بخارا رسیدند بخار پندار بکاخ دماغ راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و طغا بوغای برلاس و ایلتمش قوچین که در بخارا بودند قلعه مضبوط ساخته بمدافعه مشغولی نمودند و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراء النهر پرداختند و زنجیر سرای را آتش زده تا کوی تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری باعز همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی جوکار رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه تفویض فرمود و فیروزکوه و خوار ری و توابع را باسکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و هزار جریب را با میر عز الدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را باسم امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استرآباد را بپسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را بتمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده بتعجیل تمام متوجه خراسان گردید و بمجرد استماع صیت نهضت آنحضرت لشکر دشت دست از ماوراء النهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون رایت نصرت آیت از افق بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران بسعادت استماع امرا و سرداران واقعه جوکلاک را بموقف یرغو طلبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار نمود و جمعی که در آن جنگ سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرموده امیر خدایداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مأمور گردانید و ایشان تا منزل بولان شتافته جمعی از دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به ماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد

چون صاحبقران والا نژاد نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلتمش اوغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده درهای انصاف و آزرم فرو بسته اند بنابران دفع شر آن جماعت را بر ذمت همت پادشاهانه لازم نمود و در سنه تسعین و سبعمایه موافق اودی ییل بآنجانب نهضت فرمود و مخالفان بر معنی اطلاع یافته طریق صواب بجز فرار ندانسته بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر را با سپاهی پرشکوه بتعاقب مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد در سرعت سبق استعاره کرده بدشمنان

رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته سالما غانما باز گردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را بماوراء النهر کوچانیده عنان عزیمت بمستقر
سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال خرابه و ویران بود که هر چند سپهر دوار در گرد آن ولایت تا به ابد گردیده دیده احتیاط می نمود ساکن داری و نافخ ناری
در آنجا نمی دید و خسرو صاحب تایید بعد از مراجعت از دشت قبچاق در سنه ۷۹۳ همت بر تعمیر آن ولایت مصروف داشته موسی بیسر جکی قوچین را بدانجانب
فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت باز آورد و از جمله وقایعی که در اثناء یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور
گورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در حباله نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می افراشت بسبب تلقین بخت بد باغی شده و از سمرقند
بحصار شادمان گریخته خانه داد ملک برلاس و اقتیمور بهادر را غارت کرد و جیبه خانه خاصه پادشاهی را متصرف نموده جمعی از اوباش که بحبال پرخاش بر وجمع گشته
بودند بخشید و مستعد جنگ و قتال گردید و امیرزاده عمر شیخ بر این معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرکه
از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بختلان رفته از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینه امید او باز نهاده
میرکه خائب و خاسر از در دروازه باز گشت و در اثناء راه عثمان پسر اروغ میرکه بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میرکه را دید که با چهار نوکر بر [illegible] نشسته
و اسپان را بعلف گذاشته فی الحال او را گرفته بامیرزاده عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید دیگر آنکه در آن
ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت و نعش او را بجانب کش نقل کرده در گنبدی که از محدثاتش
بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید طوی عظیم فرمود و ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را
بخانی برداشت و اشارت کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی
فراوان متوجه ترکستان گشته تا سبی و صبران عنان یکران باز نکشید و منغلای لشکر او که سرکرده ایشان ایلتغمش اوغلان بود بزرنوق رسید و صاحبقران گیتی ستان
از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار
برافراخته متوجه مواکب کواکب بود ناگاه بر سر ایلتغمش و لشکر توقتمش راندند و ایلتغمش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود
او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان بی تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب انجمند انداخته خاک وجود شان
بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل آقار فرود آمده و چون از فر طلعت سلطان فروردین
و هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضای صحرا و بساتین رخت هزیمت بربست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل سیلان ییل حضرت صاحب
قران نوبت دیگر بر زین ملک ستانی نشست و در آب سیحون پل بسته عبور نموده تیمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منغلای پیش
فرستاد و ایشان شبیخون بر مقدمه سپاه توقتمش خان زده جمعی کشتند ایشان فزون از شمار و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده
و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرارش بصدمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و اهبت عنان
عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بکامیشی ایشان تافت و فوجی
سپاه منصور بجنداول توقتمش خان رسیده جمعی کثیر را از ایشان بقتل رسانیدند و سالما غانما باز گشته در اثناء طی بیابان بقیه درخان که با صد خانه وار نشسته
بود دوچار خوردند و او را گرفته در موضع اقتوبا بدرگاه پادشاه مظفرلوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آنجا کوچ فرموده بموضع آل قتون معسکر همایون
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیگ جونی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعه طوس حکومت مینمود و ملوک سربدار که بحکم امیر
زاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند یاغی شده اند و بواسطه شامت افعال ایشان دیار خراسان پر فتنه و آشوبست و صاحبقران والا نژاد امیرزاده میرانشاه
شاه را جهت دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده همعنان ظفر و اقبال رایت نهضت برافراخته چون بسمرقند رسید بنا بر ملاحظه ماده
فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانید آنگاه از آب آمویه گذشته
باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده مهم ایشان را بر طبق دلخواه دوستان ساخت و ملوک سربدار و حاجی بیگ فرار بر قرار اختیار کرده حاجی
بیک بدست سادات هزار جریب گرفتار گشت و مقید بدرگاه عالم پناه رسیده کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم

بهادر

انجانب بقتل رسانید و دود از دودمان اهل ناموس برآورده حکومت آن ویرانه را بپهلوان بایزید عسس که در زندان حاجی بیک معتمد بود تفویض نمود آنگاه بهرات رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شده در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید و در سنه ۷۹۰ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهة انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشیده الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما امرا و نوئینان از روی اتفاق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که بتخریب مغولستان رفته مواد استظهار و اعتضاد اولاد تغلق تیمور خان و خضر خواجه اوغلان و انکاتوره را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ما وراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحبقران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را از طرق متعدده با جنود نامعدود باطراف و اکناف ولایات خضر خواجه اوغلان و انکاتوره ارسال داشت تا تمامی صحاری و قفار را از نعل توسن عالم گرد و سم سمند جهان نورد پیموده بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امراء عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهة دفع قمر الدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای جلادت و پهلوانی پیموده چون بعرتاق که یورت انکاتوره بود رسیدند شنیدند که اولجایبوغا چلکاچی که با چهار صد سوار بشیر بخرکری رفته بود در شکارگاهی قمر الدین دوچار خورده جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و ایلیش و پیکیش را ارسال داشتند و ایشان تا بمکان شاقه کشتها و پشتها دیدند و از قوم مغول شخصی یافتند خبردار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین بعد از محاربه بصحرای ابخنی و جینی رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر باسند باد و صرصر از عقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ارتیش رسیده معلوم کردند که قمر الدین از آب گذشته و بطرف تولس که سمور و قاقم آنجا بسیار است رفته امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا نقشها باسامی ایشان را بر درختان آن بیشه نهادند آنگاه عنان مراجعت انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند و چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از آن ممر جمعیت کلی حاصل نمود رایات نصرت آیات در ضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در اثناء راه واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرفرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً صلی الله علیه و آله المعصومین الهادین این کلام معجز آئین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند الجنة تحت ظلال السیوف و از شعشعه انوار این فریده مجیده فروغ اینمعنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه میتابد که نضارت روضه دولت و اقبال از نهر چشمه شمشیر آبدار و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار بر روشنی دیده امید در غبار معرکه پیکار روان دیده و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید رباعی

شاهی که کشید از میان تیغ جهاد
پیوسته قدم بوادی غزو نهاد
گردد بریاض ملک دایم دلشاد
در سایه شمشیر بود باغ مراد

مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران ستوده خصالست که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهره مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید و پیوسته ابکار عزایم متوالی بدرجات مفاخر معالی فایز میگردید بیت

عروس ملک کسی در کنار گیرد چست
که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند

بنا بر علی هذا در اوایل سنه اثنی و تسعین و سبعمائه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر تبعان و لشکریان را بانعام اسپ و زره و جوشن و دیگر نواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکنت قشلاق کرده در آن اثنا مزاج بهجت امتزاج از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفاء کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجه دلو بود فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته مع بجنبید ایران و توران ز جای و با نجه لوای کشورگشای آغاز طی منازل و قطع مراحل کرده چون موضع قراسمان از فر نزول همایون غیرت فزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان بآستان اقبال آشیان رسیدند و بوسیله نوئینان عالیشان بپایه سریر سلطنت پناه درآمده یکدست شنقار و نه سر اسپ را هوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند ملخص سفارت آنکه توقتمش خان

اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض شسته نوبت دیگر بسر عنایت آیند تا پای در طریق اخلاص و بندگی نهاده من بعد رقبه از ربقهٔ انقیاد و اطاعت بیرون نیارد و عتبت یکی بنده باشد نعرات شاه نبیره ذکر سرزنجان شاه امیر تیمور گورکان بدان سخنان جهان التفاتی نکرد و بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و عواطف که از اینجانب نسبت بتوقتمش خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار و استعفا میگشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان ازو مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید عبث زبان و دل او بهم راست نیست فریبست این قول و درخواست و ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر بارگاه پیکر نشسته متوجه دشت گشت و در روز چهارشنبه ۲ جمادی الاولی بکچیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شد و امیر تیمور گورکان جهة نظارهٔ دشت قبچاق که ششصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندانکه چشم کار کرد علف زار بنظرش درآمد و فرمود که لشکریان سنگ آوردند و در آن محل منارهٔ بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بر آن مثبت ساختند و روز دیگر از آن منزل نیز کوچ بر کوچ انجامیده بکنار آب ییلان جوق شتافتند و از آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع انا قراغوی محل نزول دلیران رزمجوی گشت و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا آنغایت چهار ماه گذشته بود و بفضای تمام آبادی و لشکریان راه یافته آمدشد از آبادانی و زراعت بسیار دور در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه بهای یکسر گوسفند بصد دینار کپکی رسید و نصف قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرعیست بصد دینار کپکی ترقی کرده اکثر افراد لشکریان در آن بیابان تخم مرغان و گیاهی که شایستهٔ خوردن بود میکندند و این معنی بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی بسمت نفاذ پذیرفت که با امرا و تومان و هزارجات و دهجات جار رسانیده چهلکا ستانند که هیچ آفریده نان و کماج و تقرا و تماج نپزد و هر کس از مطبوخ به بلماق قناعت نماید و امرا بتجربه فرموده انکمن آرد بسنگ انجا که کنایت از هشت من شرعیست با صاع مقداری سبزی شصت کاسه بلماق از دیگ بیرون آمد و مقرر شد که هر یک از متعینان مانند سایر افراد الناس روزی بیک کاسه بلماق اکتفا کند لاجرم جمعی از گردن کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف میخوردند در آن ایام بظرفی بلماق سر فرود می آوردند مثنوی شکمها فتاد از پی خشک و تر
جوانان دریوزه گرد بدر
گرسنه شکم بر بند دوخته چشم
که همسایهٔ گوشت بود است پشم
و صاحبقران ستوده مآثر بملاحظهٔ آنکه توشه و ماکول در قشون ملازمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غرهٔ جمادی الآخر اختیار شکار فرموده امرا برانغار و جوانغار بجرکه روان شدند و آنمقدار صید راندند که چون جرکه بهم رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند با وجود قحطی چنان لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند و لاغر را میگذاشتند و در آن صیدگاه نوعی از آهو یافتند از گاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت آنرا بکمن گویند القصه مدتی قوت سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته آلاجوقی چند دیده متفکر بود که آیا کدام یک از امرا و سران لشکر را منقلای گرداند در آنحال امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن خدمت را بوی رجوع فرمایند و این جرات از آن شاهزادهٔ بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الآخری با جمعی از عظما امرا و نوئینان بتیز روانه شد و شب و روز کوهها در کرده تفحص کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب توبل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که در بعضی مواضع آتش افروخته دیدیم و هر چند تفتیش کردیم از فرودنده آتش نیافتیم ع اگرچه لشکر عشق آمد این چه آتشهاست و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران مظفر لوا اعلام نموده آنحضرت بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر در عقب آمده با تمامی لشکر از آب توبل گذشته بمنقلای پیوست و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم گیهان نورد آورده هر چند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان را که مردی جلد کار دیده بود بخبرگیری روان فرمود و او دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسپ رانده در شب دوم آلاجوقی چند دید و در پس پشته پنهان شده صباح شخصی از آن آلاجوقها بیرون آمده بطرفی روانشد شیخ داود او را گرفته بنظر صاحبقران والا گهر رسانید آنحضرت شیخ داود را کمر زرکش زرنگار و خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که یکماه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم

و مغول آنرا قندغای می گویند ۴

ستوران ۴

گرفته ۴

و از خان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عبد خواجه را
یاسی مرد تعیین کرد که مردم آن الاجو قهار اکوچانیده باردو رسانند و قماری بیاول را با بیست سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را بجنگ آورند
و قماری آن مردم حرب نموده بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و پادشاه جوان بخت پیر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نموده روا[ن] شد
و چند مرحله دیگر پیموده روز دوشنبه غره رجب صباح بکنار آب ایپک رسیده بر سر پل سوار بایستاد تا تمامی سپاه ظفر مآب طایفه بر روی جسر و زمره از میان آب
عبور نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر
خندق کنند و بر همین منوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیر تیمور گورکان جیبها بخش کرده
و در سپاه بسیرداران بخشید بیشتر ز امید و قراولان تحقیقی گرفته بنظر انور رسانیدند چون از و خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان
لشکریان شما آزوق نایابست لاجرم میخواهد که شما را بیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه راست گفت کشته گشت بعد از آن بشیر را بوفور انعام و اکرام مباهی
و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم آنگاه
امیر جلال حمید بقراولی رفته سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین
فرمود و ایشان بامتثال امر مبادرت جسته و از گل و لای عظیم گذشته بامیر جلال حمید پیوستند و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر پشته
ایستاده دیدند و امیر ایکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب آن جماعت روان گردانید و مخالفان از آنجانب پشته بپایان شتافته مردم ایکو تیمور
بجای ایشان برآمدند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکو تیمور امیر جلال را مطلع گردانید امیر تیمور بران پشته برآمد و بنابر کثرت
لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای باز پس کشید و اشارت فرمود تا مردم او بیشتر از آن آبها و لایها بگذرند اعدا چون بر قلت اتباع ایکو تیمور وقوف
یافتند عنان عزیمت بجانب او تافتند بیت ستیزه کنان در خروش آمدند چو گرداب قلزم بجوش آمدند امیر ایکو تیمور از غایت حمیت و تهور
پای ثبات بفشرد و بزخم تیر خارا گذار دشمنان را بمقداری باز داشت که اکثر سپاه از لای و گل بگذشتند آخر خود پای بند دام اجل شده بزخم تیری از اسب
بر روی زمین افتاد بیت پریشان شدش ترک و تارک بتیغ بگردون برآمد فغان و دریغ و در آن معرکه بهرملک سپهسالار کار برلاس و صفیان
خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آنحال بانچه علم همایون فال صاحبقران ستوده خصال با طایفه از ابطال جبال پیکر وصول بر کنار آب
انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیک حمله اوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور گورکان
باردوی نصرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید
و خویشان امیر ایکو تیمور را مشمول عواطف بیدریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک و لد قلتغای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بدو سپرد
و چون قریب شش ماه بود که رایات نصرت مآل بصوب شمال شتافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق لامع میگشت
و در آن موضع بهنگام بودن خورشید در بروج شمالی بحسب اقتضاء شریعت غرا نماز خفتن واجب نمیشود نظم بیابان نوردید و بیرون ز حد گذشت
شمار منازل ز پانصد گذشت در آن ناحیه آفرینش داد کام که بودی در آن توامان صبح و شام در آن بیکران وادی بوالعجب نمی بود در بعضی
اوقات شب القصه چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و تحقیق پیوست که توقتمش خان بعبور و برابری عساکر منصوره بجنگ نمی آید و ایشان را
بطرف خود میکشد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود
و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که منغلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند گفتار در بیان
تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزم خواه صباح روز استفتاح که لوای کشور گشای آفتاب از افق فتح و فیروزی
طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه
بتعبیه سپاه نصرت علامه گردید و در موضع قندرجه هفت قول ترتیب داد و زمام یاسامیشی هر قولی را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد قول
اول بنور طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم

بشیر بهادر بخبرگیری شتافته به بیشه کمینی از اوزبکان بخورد و چهل کس گرفته آورد و امیر تیمور گورکان

و ششم بهمین اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین تزئین گرفته او نیز بدست راست شتافت و
قول هفتم بقوت شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده و بجای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر بصولت و صلابت امراء عظام مستحکم و مانند در شکوه از البرز کوه درگذشت
مثنوی بیاراست صاحبقران هفت صف عنان همنان سعادت بکف بران هفت سد سکندر اساس مهندس شده هفت اخترشناس دران هفت البرز
پولادپوش نهان هفت دریای آتش بجوش و از آنجانب توقتمش خان بغرور فراوان لشکر بیشتر که در دریا و بر دریای برآورد آوازه روبه‌نمای
و قلب و میمنه و میسره سپاه را بشاهزادگان جوجی نژاد مثل تاشتمور اوغلان و بیک یارق اوغلان و ایلتمش و بیک پولاد اوغلان و علی اوغلان و امراء شجاعت
نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنقرات و اقتا و آقبوقه و اروس جوق قیات و عیسی بیک و نوروز قنقرات و حسن بیک و سرای دکو که بوغا
و بغلی بی بهترین و قونقور بی از سرداران الوس جوجی آراسته و مستحکم ساخته اعلام استکبار برافراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج محیط صلابت درآمد
بموج جهانی در آهن چه دریای قیر ز دستور چنگیز آیین پذیر ز ریگ بیابان فزون لشکری ز جوجی نژاد انس هر سو سری همه دشت زادان درنده
خوی ربوده ز شیران درنده گوی همه زود خشمان دیر آشتی بسرشته خشم بنداشتی و چون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف آن بیابانها
فروگرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و بهادری بشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند
و توقتمش خان که آن حال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن دشمن بند انگشت تعجب بدندان گرفت و مقارن دهشت و
حیرت صف آرای گشته بباد حمله ابطال جبال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که چون از غمام تیغ بلند سهام باران خدنگ فرو میبارید و
سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان هر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گزارد
روی نیاز بر خاک استکانت سود و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک الملک ملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض
حاجات مثنوی نشست آن تهمتن به پشت سمند برآمد چو خور بر سپهر بلند گرفته بکف تیغ خاراگذار عنان تافت سوی صف کارزار و در آن حین
ثمره شجره نبوت و شعبه دوحه فتوت امیر سید برکه که از مشایخ عظام جام نقاوه خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین
اسمعیل سرها برهنه کرده و دستها بدعا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسالت
نمودند و عالیجناب سیادت مآب روی بحضرت کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتدا بسنت سنیه قائد انبیا در میدان
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی علیه من الصلوة افضلها و اتمها پاره مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بزبان الهام بیان
گذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امراء ظفرپناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعدا
دارو اخگر تاختند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله درآمده زلزله در زمین و زمان انداختند شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و باد
حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلان خون فضای صحرا و هامون نمونه آمویه و جیحون گشت و از وفور کشته پشته‌ها بدشت بلند گشته از کوه الوند درگذشت
نظم جهان گشت بحری پر از خون ناب درو کشته سرها بسان حباب شده از کشته در هر طرف پشته‌ها بهر پشته افتاده سرکشته‌ها آخر الامر مبارزان موکب ظفر
پناه بضرب اسنه و سیوف صفوف لشکر دشت را در هم شکستند و توقتمش خان مقاومت با صاحبقران گردون قدرت در حیز مکنت خویش ندیده بر شاه
زاده و امیرتیمور عمر شیخ بهادر حمله کرده و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای برجا بوده زخم گرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را باز گردانید و توقتمش
خان از آن جانب تیز عنان برتافته بر سر میران باسلدوز شتافت و تیرباران کرده بشجاعت از پیش برداشت و در پیش لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردان
دلاور صف کشید و چگله تواجی از عقب صاحبقران مظفرلوا که برنجگان را تعاقب نموده تاخته این خبر بعرض رسانید و متعاقب چکر قاصدی از پیش امیر
زاده عمر شیخ آمده جهت همان مصلحت کومک طلبید بنابران امیر تیمور گورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان
حمله کرد و پای قرار و ثبات خان از مشاهده حرکت آن تندپور ستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن وحشیان دلیر چه نخجیر
روبه ز میدان شیر و لا عجب بیت چو خورشید رخشان برآرد علم سپاه کواکب بریزد ز هم و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تایید شامل حال
توقتمش خان گشته مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکر دشت بتیغ بیدریغ کشته گشته بمجوای سیهزم الجمع و یولون الدبر

وجیلیه اوغلان
اوغلان

[illegible]

بر صحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه روی نمود و صاحبقران ظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان باداء تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و بر غایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورد و شکر آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر هفت نفر برگزیده بکاهش دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک بآب ایل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان بر تیغ بیدریغ گذرانیدند و اوزبکان را از بیم شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی میسوخت و از پیش آب خونخوار شعلهٔ حیات فرو می‌نشاند بیت

سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل است
در میان آب و آتش زندگانی مشکل است

و توقتمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس با صحرای اورتوبه شتافته و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت

ز بس عیش و نشاط و کامرانی
جهان را تازه شد دور جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از پیش گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت سعادت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل را بیهوده لوازم نشاط و شادمانی بجای می‌آوردند و از جملهٔ مواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی خرگاه گوترمه است که در وقت تحویل و نقل از محلی آنرا از هم نمیگشایند و بر گردون بسته بهر طرف میخواهند میبرند بنابران هر یک از متعینان درهم چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل همت بر استیفاء لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب تیق صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق را بعهدهٔ امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانه شد و در ذیقعده سنه ۷۹۳ در ضمان دولت و اقبال بأترار رسید و از آنجا سیحون عبور فرموده بسمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که ببسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتماشای گلشن شتافته طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکنت رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان را در آن ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات به بیت الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان شده صحرای قار از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر با ایالت ولایات زابلستان سرفراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند باز دواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز در بساط جشن و سرور و نشاط و سرور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت

سعادت قرین توسن بخت رام
عنان ظفر جلوه گر صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجسالهٔ صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم

جمشید خورشید که اورنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نشتابد شب ظلمت اندود جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بپای ظلمت ساحت وسیع فلک نه پیماید هلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند گردانید مثنوی

خور که مسند ز چرخ چارم ساخت
هر سحر رایت سفر افراخت
تا ز نورش جهان ظلمانی
گشت همچون بهشت نورانی
ماه عالم نورد تا هر شب
ننهد پای در طریق طلب
نرهد از حضیض برج وبال
نرسد سوی خانهٔ اقبال

تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در غیبت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسرپنجهٔ غضب تادیب فرماید بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواچیان جار بلشکریان رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه موافق پیچی ییل نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج اشرف از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات بهمین مداواة اطباء مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا

موکب نصرت
نشان هیبت
سعادت سر اقبال
جنود فتح و فیروزی باد
و السلام

شفا بخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان و اذا مرضت فهو یشفین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل جوی نو که داخل ولایت بخاراست و در اوقات مرض آنجا اتفاق توقف افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود و جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم ظفر اعلام از آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استراباد معسکر اقبال مآل گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید که پیش ازین برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمد سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را ببارگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل است و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بما وراء النهر فرستاد و آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه خمس و تسعین و سبعمائه منزل شاسمان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت افضای بهشت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن تفویض گردانیده و آمل را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرموده از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابنا امیرزاده جهانگیر سپاه مغلای را همراه کرده پیشتر بعراق روند و ایشان بقزوین و سلطانیه رفته و کل آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی از آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که عجز جی بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را با میر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصالحه روی نموده عنان بکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال بپادشاه ستوده خصال شنود که ملک عز الدین والی لرستان حقوق را بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید بنا بر آن عنان همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد خبر آمد که ملک عز الدین دست از ملک و مال باز داشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر بشوشتر کشیده در روز چهارشنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهار دانگ عبور نموده بظاهر شهر در میان گلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر مغلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید مقارن نصرت و اعزاز بشیراز رفت و تمامی حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواخذ گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لواء کشور گشا در روز جمعه ۲ جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمده در موضع قومشه باباسیار فرمان شهریار کامکار بقتل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و در روز شنبه هشتم رجب الحکام عالیمقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران بهنیت تسخیر سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود بیت روان تاجران پایمال حادثه شد هنوز غمزهٔ خونریز یار بر سر جنگست

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان قیام نمود و سلطان احمد جلایر از دار السلام بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه نفرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نکرد آنحضرت کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه سبعمائه و نود و پنج از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در همدان حمایت همیون نشان بفضای دلکشای آن ولایت رسید چند روز بانبساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند باکو را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معز الدین میرانشاه بهادر نهاد و در روز سه شنبه ۱۳ شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند گاه بنشاط صید و شکار پرداخت و در اوائل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته بایسارق محمد ترکمان و حشم آق و حصار جلبی تحصن جسته بودند یلغار فرموده آنگروه را منهزم ساخت و غنیمت بی نهایت گرفت و شیخ تیمور بهادر کرنجیکان را تعاقب نموده جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و در روز یکشنبه دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قولاغی بازگشته باق بلاق شتافت و بقیه آن ماه در آن مکان بپایان رسانید و روز یکشنبه غره شوال به شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبد الرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت تشریف آورد و امیر تیمور گورکان تعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دار السلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش یافت

یافته عنان عزیمت بصوب دار السلام انعطاف داد و آنگاه تواچیان بموجب فرمان جهانگشا بلشکریان رسانیدند که مصلحت عبور از دجله هر یک دو شاخ ترتیب نمایند و در روز جمعه ۱۳ شهر شوال موافق توی ییل نهضت همایون از آق بلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روز طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی که بعقبهٔ ابراهیم لک مشهور است رسید و خسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبهٔ لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منهیان بخبر بوده سلطان احمد جلایر کبوتر بطرف بغداد پرانیده‌اند و کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده بنا بر آن فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود رقعهٔ دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه را بیت ببستند بر بال مرغی دگر که بغدادیان را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعهٔ رقعهٔ اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانیده و از دیدن رقعهٔ ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و ازینجانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست و سه فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال نظم رسید آن جهانجوی جم اقتدار ببغداد با لشکری بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر بدید از نهیب سپه ابر تیر سراسیمه گشتند بغدادیان ببستند بر عزم جستن میان و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت و بحکم انا ادبا فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آوردند تا لشکریان بسفینهٔ التفات نکردند و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصهٔ سلطان احمد که سمش نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بتکامیشی یاغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب می شتافتند تا دشت کربلا ایناج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان بحرب ایشان تافته ایشان از اسپ فرود آمدند و دست تیر و کمان برده شصت کردند بیت ز پیکان چنان آتش افروختند که پر ملک بر فلک سوختند گذر کرد تیر از زره همچنان که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را جی لغان زخمی بر دست زده بآن وسیله جان بتک پا بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبهٔ کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبد الله حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند بیت ز خاک درش چهره آراستند همه یافتند آنچه میخواستند و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانیده و داد عیش و نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق درکشید نظم وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ای پسر کشتی می بشط بغداد بیار دجلهٔ عمر سبک سیر تو تازه خوش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعهٔ تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاختن بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزهٔ تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد در آمد جمعی از منهیان بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان متمرد آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی بر انجاعت مستولی نگردیده و بکمند همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه و استیصال و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجهٔ سنه خمس و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف داد و در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعهٔ تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی القلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون از آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خورد خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفرپناه مشغول گردید و از اهتزاز نسیم این خبر شعلهٔ غضب جهانسوز برافروخته دلاوران قلعه‌گشای از اطراف و جوانب خنک

جنگ درانداختند و قلعهٔ بیرون را مسخر ساخته امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواچیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده با امرا و ارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان پرکار دیوار بروج آن حصار را مشبک سازند و آن جماعت بجد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهدهٔ این حال دانست که بهیچ حال از آن اشکال خلاصی نیست لاجرم مادر و برادر خود را مصاحب پیر فرستاد تا بزبان شفاعت جرایم او بخشایند اما فایده بر آن مترتب نشد و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد والا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیر حسن رسانیده پای در دامن صبر و شکیبائی پیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت اثر یکبار از اطراف و جوانب آن حصار در آمده شب چهارشنبه بیستم محرم آتش در ستونهائی که در زیر بروج قلعه بر افراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار بر اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم بیان نیز داشت درجهٔ قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی آوردند و رعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بقتل مبتلا شدند و تواچیان از برای عبرت نظار از رؤس آن قوم کله منارها ساختند و اکثر عمارات و بیوتات ایشان را منهدم ساختند و روز شنبه غرهٔ صفر المختوم بالخیر و الظفر صاحبقران والا گهر از ظاهر تکریت علم نهضت برافراخته امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرای عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد بپردازند و آثار اقتدار در آن دیار ظاهر سازند ایشان تا بصره و واسط شتافته هر کس بقدم انقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و از هر کس گردنکشی مشاهده نمودند از بیخ و بنیاد بر آوردند و سالماً غانماً مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند

ذکر نهضت لوای کشورگشا بجانب دیار بکر و رها و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا

صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون آنحضرت بظفر و نصرت بقلعهٔ کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال التمغا بامیر یار علی موصلی گرفت و صاحبقران دریا دل از راه اربل متوجه رها گشته در اثنای راه سپاه ظفر پناه در تاخت اموال ترکمهٔ قراقویلوق فرستاد و آن جماعت با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از طی منازل بظاهر رها رسید و گزل نامی که حاکم آنجا بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و این معنی بر ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده زمرهٔ از عساکر منصوره را ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در زدند و اموال ایشان را در ربودند و نفیس نفیس در و حاصل گرفتند گویند که آن شهر از بناهای نمرود است و تمامت عمارات آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیهٔ القای ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمهٔ آبی که از زمین مقدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقیست و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه امیر تیمور گورکان مدت بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لوای کشورگشا از رها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول بهفت فرسخی القلعه والی آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره باصناف تحف و هدایا باستانهٔ سدره انتما شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از آنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان القلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار حصار بکسی ندهند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و قید سلطان عیسی صادر یافت و بنابر آنکه در آن وقت آخر زمستان بود و علف در حوالی ماردین پیدا نمی شد بمحاصره مشغولی نتوان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عز الدین بخیال خلاف نمود تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه بسبب مصالحه ایالت آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت

ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گورکان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شده در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور گورکان

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی گشت و از کردستان گذشته بقلعه مختصر که آن را خرماتو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غله بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان طعام طلبید و ساکنان آن قلعه نوکران آنجناب را نومید باز گردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر سر پشته بر آمد تا بتهیه اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا تیری عمر فرسا گشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا گردید **نظم** پیوسته بقصد ما ازین دست بگشاده کمان کش قضا شست کس جان ز جفای او نبرده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان ساختند و هر کرا آنجا یافتند از تیغ فنا رسانیده تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود باتفاق امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبة الخضرا کش نقل کردند و چون خبر شاهزاده بعرض همایون امیر تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضه درایت ولد ارشد شاهزاده مرحوم امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه روی نمود و بنابر آنکه سنت سنیه قادر مختار تعالی شانه بر همین منوال جاری شده که در دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نور طلوع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه که در آن وقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحبقران ظفر قرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جریمه اهالی آن قلعه درگذشت و آن فرزند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد و آنگاه رایات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بو پیوست که متوطنان قلعه آمد که آن را عامد نیز گویند بمتانت حصن مغرور گشته سر بجیب اطاعت در نمی آورند بنابران حضرت صاحبقران در روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را که بواسطه کمال متانت مانند حصار گردون از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکز وار در میان گرفتند و آواز نفیر و سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفر نامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود بده و سه روز بقهر و قسر مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زدند و رایات نهضت بصوب الاتاق بر افراختند و در اثنای راه بدفع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور طی مسافت میفرمود و در هر منزل از حکام ولایات عراقین و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشه افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوچ کلیسا الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه خسرو صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلند پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه کشید و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آن حال خیال تسخیر قلعه اونیک که در تحت تصرف مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره با جنود تایید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه هجدهم همان ماه در ظاهر اونیک قبه بارگاه عالمپناه با اوج مهر و ماه بر افراشت و سپاه منصور جنگ در انداخته قلعه زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعه بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را نظر در نمی آورد شتافت و روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام داد که بنده را حد مقاومت با خدام سده سدره مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امید آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمه مصر درگذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه بخاطر نگذراند چون پسر و نایب مصر بازگشته نتیجه شنوده بودند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر آشکار گشت مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بجائی انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از

اندیوار قلعه می‌انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیدهٔ امید میساختند مصر چون حال برین منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بدر آمد و التجا با میرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که چون او از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاه زاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که عنایت عاطفت پادشاهانه گناه او را بعفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشاهزاده بخشید اما هم در زمان الحکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند و عیسی را در آن قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند برند و فرمان بر آن موجب عمل نمودند

ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام

صاحبقران گردون احتشام چون از فتح اونیک باز پرداخت آن قلعه را با میر تمش سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و بعد از ایام هجران بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ موشح بالتمغای همایون حاصل نموده روی باولکای خویش آورد و مقارن آنحال امیر ایزید حاکم قلعهٔ آیدین بخدمت خسرو روی زمین رسید و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوش دل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته در آن مملکت لشکریان نصرت نشان هر جا که با اهل کفر و انکار دوچار میخوردند چپاو میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در اسفار فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز سه شنبه بیست و ششم ماه مذکور و باب شکور در منزل قارص میرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انجام کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یکروز در آن منزل فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را باسم ابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد از آن از قارص کوچ فرموده مینگ کول محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه هیژدهم ذیقعده از مینگ کول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست

سیم ماه مذکور صح

فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاه زاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران شکارکنان بکوهستان گرجستان درآمد و در آن ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نواحی شکی خبر رسید که طائفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنابر آن رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکردهٔ ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و بغلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه مظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چند گاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهرهٔ مصر رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی سر اسپ تازی نژاد و سی و سه جامهٔ طلا دوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضای ایام ضیافت و مهمان داری در سر انجام امور مملکت قرعهٔ مشورت در میان انداختند و رای هر دو بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام بدان صوب گسیل گرداند چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنابران مصریان را باز گردانیده با نوکران خاصهٔ خویش روی ببغداد نهاد و خواجه محمود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۶ بار دیگر بمسند سلطنت دار السلام تمکن یافت

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان

چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطهٔ ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی شعار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای استظهار بر اثر آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید مثنوی سلطان بهار بتجمل آراست سپاه سبزه بگل برخواست بعزم گشت لاله زد خیمه بکوه و دشت لاله رای کشورگشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه قبچاق را جهد گوشمالی دهد بتاریخ روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمائه علم اقبال

اشراق برافراخت از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفر نما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان درگذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید چون دید زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحبقران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهت تمهید بساط مصالحت از محمودآباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین بوس نامه خان را بعرض رسانید و بنابر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت آمیز مرقوم بود دیگ برآشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود و برحسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بر دوش مردان کار زره‌های داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط بشور درآمد بموج علمها برآمد بچرخ بلند شد از نقشها مهر و مه پرده بند امیران شهزادگان بی درنگ کشیدند صفها بآیین جنگ ز کشورگشایان خود هر سوار رقم زد نویسنده ششصد هزار و کنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسنگ مسافت با وجیقول دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن کوه البرز بود و جیقول دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که عکس نشان میداد که هرگز لشکری بآن عده و عدد در یک موضع دیده نباشد نظم ز جنگی سواران پولادپوش ز البرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه درآمد در آن عرصه گاه بمقدار ریگ بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت و سیار تا هنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب اثر گردانید و بهر فوج که میرسید سرداران آنجماعت زانو زده لوازم دعا و ثنا بجای آورده پیشکش میدادند و چون از آن کار فراغبال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پردل منازل و مراحل پیموده در اثناء راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه بیکران افزون از انجم چند ساعت حساب را متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در یراق جنگ و تلاش نام و ننگ بودند نظم دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان رخت بر در نهد

گفتار در بیان محاربه امیر تیمور کورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش

روز دیگر که خسرو خاور کرد آهنگ لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغ دشت خیل انجم ازو گریزان گشت صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تسویه سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بزرگ با میرزا محمد سلطان سپرد و نفس همایون با بیست و هفت قشون از یلان دلاور و پردلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم ز شهزادگان قلبگاه سپاه جهان گشت در چشم مردم سیاه علم در پس صف زد آن سرفراز پس صف بود جای شطرنج باز و از آنجانب توقتمش خان باتفاق شاهزادگان جوجی نژاد و امرا غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند و باد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین تیز گردانیدند نظم وز آن سوی خان قیامت شکوه بپا داشت دریا برآراست کوه ز رستم کمانان پولادپوش درآمد بصحرای قبچاق جوش و نیران قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه اوغلان و بیک یارق اوغلان و اقتا و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفرشعار تاخته‌اند و صدای گیرودار و افغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بجانب میسره تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طایفه را با امیر تیمور کورکان رسانیدند و جمعیت قشونات بپریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر بیشه وغا امیر شیخ نورالدین سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قدراندازان رستم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان دیده دوز مخالفان را بر جای باز داشت بلکه نیست بهر تیر که شصت او درگذشت یکی نامور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل باورچی هر یک اسبی از اسبهای مخالفان گرفته و پیش امیر تیمور کورکان آورده مانند جسر بر هم بستند و متعاقب الله داد با قشون وفادار بمدد

بعد رسیده فی الحال از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاد تشبه غاز کرد و قشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتگاری بر میان بستند
و دست بانداختن خدنگ دلدوز بگشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از
جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که هنقبل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کوبچه اغلان در گذشته از پس پشت آمد که در برابر
تیمور گورکان ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز بکومک رسیده بیکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو نیز عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف برایشان حمله آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند بیت ز چوب
خدنگ آتش افروختند در آن جان بسیار کس سوختند و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش تغلی بی که از معتبران توقتمش خان بود بمیدان
شتافته زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بر وی تاخته آنقدر جلادت اظهار نمود که تغلی بی پشت بمعرکه کرده
روی بفرار آورد و این معنی موجب شکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوزبکان آوردند و بضرب پنجه
شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بکلیم مجروح و بیروح کردند نظم سر دیو جویان پرخاشجوی بمیدان بگردید مانند گوی تن نازنین پریچهرگان بیفتاد
بر خاک ره ناتوان آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری بکمال وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف
بعنایت کارفرمای قضا و قدر باتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از گریختگان بزخم سنان و پیکان
لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت ز کشته فتاده هزار انجمن نه تابوت نی نوحه گر نی کفن و صاحبقران عالیمقام از باره خوش خرام
فرود آمده بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده درباره ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت
آمده در کنار آب قورای قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نور الدین که بیمیان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص
داده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و اسپ و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و [illegible]

ذکر تاختن بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از مشاهده پیکر
فتح و ظفر تا کنار آب ایل از عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام پرتو التفات بر وجنات حال قوریچاق اغلان که پسر اروس خان بود انداخت
و اسباب عظمتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام فرماید و قوریچاق اغلان معبر بود تا گذشته در دشت
قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چندی نوکر بجنگلستان بولغار در آمد و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت
قبچاق دست بغارت و تاراج بر آورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور بأردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر پناه
دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک یارق اغلان و منور خواجه اغلان و قتاد را که در آن طرف بودند بگریزانیده و تمامی اموال و جهات
احشام ایشان در حیطه ضبط در آورده عنان همت بجانب روس تافت و آن ولایات را نیز زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران خورشید
منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغبال از قتل و غارت الوس صاحبقران نامور با لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای روس
قتل و غارت در آن ولایت نیز انداختند و از آنجا عنان باره پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثنای راه صاحبقران جهانجاه بواسطه تهمتی
که نسبت با میر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانید و چون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آن موضع را بتیغ آبدار
انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهرا قسرا گرفته ببرد و مغنیته را بتخت الثری فرستادند و قلعه پولاد و تمیم
نیز تسخیر نموده تر و خشک آن دیار را باتش غضب در هم سوختند و بموضع بوغار قم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که مقصود پیر
و برنا بجان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا حشمت آیین را در اغرق همایون
گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و نخست بحاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد
و امیر تیمور گورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آن موضع ویران ساختند در وقت مراجعت که از آب
ایل بر روی یخ میگذشتند محمدی را زیر یخ انداختند آنگاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات تاخت و تسخیر سرای که اوزبکان

سوخته بود و آتش در آن بلده زده بیورت قشلاق بازگشت و در اول بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمایه موافق پیچقان ییل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق براه دربند متوجه شروان گردید و در اثناء راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته متمردان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران رسوم نوازش تجدید نموده او را بانعام و خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت آمده بمنزل آقشام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از آقشام میرزا امیرانشاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاده بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده بآذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخچوان تا اونیک یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و درگزین تا همدان علم اقامت افراختند و امیر تیمور گورکان از آقشام بسلطانیه تشریف برده و در آن مقام برحال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهانمطاع ارزانی داشته اجازت فرموده و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در غیبت موکب همایون داروغه نهاوند میر مزید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده گردن از طوق معبودیت پیچیده بنابران فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بدان صوب نهضت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را زنده در آتش انداخته بسوختند و صاحبقران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت فزا بپایان رسانید

ذکر توجه صاحبقران سعادت مند از همدان بجانب دار الملک سمرقند

واقدام

پادشاه عالیجاه صاحب تایید در همدان بادای فرایض و سنن روز عید قیام نموده میرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر [illegible] بجانب فارس فرستاده فرمود که تا متوجه گردند و تمامی سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند و صاحبقران بی همال در یازدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت بجانب ماوراء النهر در حرکت آمده بهر دیاری که میرسید از کیفیت سلوک حکام میپرسید و ظلمه را تادیب نموده داروغگان عادل را بانعام و احسان خوشدل و بهره ور میگردانید و چون بولایت خراسان درآمد والی هراة [illegible] باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای لایق کشیده بمقر خود شتافت و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده بکشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بلقیس آیین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده لوازم تهنیت بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از ترمذ بکش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آنجا تشریف برد و درباره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و خراج سه ساله برعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و آن زمستان در غایت دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بسر برده و در اول فصل بهار بقصر باغ شمال التعمیر فرموده بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود نظم

خسرو تاج بخش تخت نشین   شاه دارا سپاه جم آیین
چند روزی بقصر باغ شمال   در کمال سعادت و اقبال
بگذرانید در نشاط و سرور   کرد از عدل مملکت معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت ممالک خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قراچار نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران بود در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمایه عنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه و ری تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق اودییل از آب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در اواخر همان ماه در الکای کهدستان نزول اجلال نموده قبه چتر و بارگاه برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت حضرت مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۲۱ ذی حجه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم

ببایسنغر گردید و امیر تیمور گورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک رمضان در آن قصبه بگذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان ارتوج رفت و دران مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرموز رفته بود و بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و در رسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بشرف عرض رسانید و دران اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال حال دختر خضر خواجه شمع جهان را که در بستان اقبال آشیان سپهر مهر با نواع عواطف خسروانه فروغ و زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و بعضی مبارک از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان کل خرامید و در پائیز همان سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمائه باغ دلگشا و قصر آنرا تعمیر فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد آنگاه رایت عالیجاه بتاشکنت رفت و از آب سیحون گذشته نزدیک قریه چیناس اساس قشلاق طرح انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمائه امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر خواجه اوغلان را که تکل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام باردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام بترتیب طوی فرمان فرموده بآئین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بیت الشرف خویش گردید آنحضرت نیر روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تائیدات نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رفع اعلام جهاد جهت تقویت دین و دفع اشرار کفار و متمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی صلعم که جهاد مفتاح علو مراتب جاه و جلالست و احیانا سبب وصول بدرجات عالی و آمال بنا علی هذا صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب ثمانمائه موافق پارس ئیل بنیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از اعداد امطار زیاده و لشکری قامع اصحاب شر و فساد روی بصوب هند نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا امیرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آمویه گذشته عنان تکاوران را باندراب انعطاف داد

نظم

بعالم فتاد چنین جنبشی کم فتاد
ز بانگ دهل هم ز نعره نای
فلک کر شد از نعره کرنای

و چون موضع اندراب مضرب خیام نزدیک خسرو عالیجاه گشت طایفه از مردم آنجا برسم داد خواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هر سال از ما مال می ستانند و هر کس که در ادای خراج اهمال نماید بکشته عیال و اطفالش را باسیری میبرند بیت زنان را بپیش کشتن کدخدای بیدوزند تا آتش هر جای از شنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت غضبیت خسروانه در حرکت آمده اغروق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار یلغار کرد و مواضع حصین و قلاع متین آن جماعت بی دین از رحم بی بهره در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشانرا بتیغ جهاد بگذرانید و اموال و جهات اهل ضلال را عرضه تاراج گردانید بیت پس از کشتن اهل بغی و ضلال نصیب سپه گشت بسیار مال و غازیان سعادتمند بر قله کوهی بلند از روس مبارک آن فرقه بی دین که هرگز بمعبود حقیقی تعالی شانه فرود نمی آوردند منارها برافراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافته تمام آنجا بر سنگی ثبت ساختند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آن قوم بداختر فراغبال حاصل کرد باغروق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بآن سرزمین چند روز در مرغزار دریقره بارگاه باوج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه سنه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده در روز چهارشنبه بنواحی قلعه ایریاب رسیده در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض چهار روز از آن امر فراغت روی نمود و صباح جمعه هفدهم ماه مذکور صاحبقران مؤید منصور بر اسپی بود که آنرا تختکه روان گفته سوار شده گرد قلعه میگشت و چون بمحاذی دروازه رسید از روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از آواز گذشتن تیر اسپ رمیده نا گزیر بآن خسرو سعادتمند رسید و نایره خشم پادشاهانه برافروخته و از دروازه دیگر بقلعه شتافته با خدوسی افغانی و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سردار آن حصار بود فرمان داد دلیران در ساعت آنجماعت را مقید و مغلول گردانیدند و هفت بی سعادت که تیر بجانب آنحضرت کشورگیر انداخته بودند آغاز حرب نمودند چند کس را

سمن
اوغلن
۳

رخنه ساختند آخر الامر کلکی سیستانی آن جماعت را بگرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ایریاب بملک محمد پاجی که برادرش به تیغ سید ادموسی کشته شده بود تعلق گرفت و در روز نهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده در روز سه شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق پارس ئیل از آب سند عبور نموده و کنار بیابان جرو که بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود براهنمائی طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالم پناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آوردند و شرایط مالگذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آن طرف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم صفر موکب منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ نورالدین را با فوجی از سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارک شاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرمود و خود نیز متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نورالدین و وصول صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشتی درآمد و تمامت جهات و متعلقانش بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او رخت هستی بباد فنا داد و بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمبی کوچ فرموده در روز شنبه غره صفر سنه احدی و ثمانمایه حوالی آن حصار مضرب خیام عسکر فیروزی اثر گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن وجه بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور با ذوق فرمان همایون نفاذ یافت که هرکس هرجا غله یابد بردارد و باین بهانه جمعی که دماغ را ما از غلبه باده سودا بهم برآمده بود لشکریان تلمبی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن بلیه نجات نیافت و در روز شنبه هشتم صفر رایت ظفر اثر از تلمبی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در اثنای راه نصرت کوکری را که با دو هزار کس از هندیان جهالت نشان در کنار کولی عظیم ایستاده بود که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هرچه یافتند نهبا ستدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوست و از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت

گفتار در وصول امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بموکب صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر

چنانچه سابقا خامه لطائف صریر در سلک تحریر انتظام داد صاحبقران کشورستان حکومت ممالک قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده فسیح مقدار پیرمحمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده چون آن ولایت را بحیطه ضبط درآورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهر اُچه را بجنگ بگرفت و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاصره و جنگ برافراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ بود برادر ملوخان و سارنگ و ملو در سلک امرای سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره شش ماه کشید اهالی ملتان از قحط و غلا تنگ آمده سارنگ ترک جنگ داد و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و پیرمحمد را فتح میسر گشته بدرون ملتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است برشکال عظیم روی نمود و اکثر اسپان لشکر تلف شد و حکام آنحدود و اهمیتی را دانسته شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان شبها در شهر آمده هرچه می یافتند میبردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران با دو پای بدفع ایشان قیام نمی توانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که ناگاه ماهچه رایات نصرت آیات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش اطلال آن دیار روشن ساخت و دیده بخت بداختران از مشاهده آن حال تیره شد و خفاش صفت در بیغولها خزیدند و امیرزاده پیرمحمد از مضیق دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴ صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و در روز شنبه پانزدهم لواء ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جنجان انداخته و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیرمحمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش کشید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه ۲۶ صفر لشکر قیامت اثر آن حصار را در میان گرفتند و بطنیر از مشاهیر قلاع هند است و از راه دور افتاده و اطراف آن بیابان است و آب آن از کولیست که بر در شهر از برشکال پر میشود و حاکم آن قلعه را راو دولچین میگفتند و راو بلغت هند بهادر را گویند و راو دولچین از غایت سر متابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده باج میستاند هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند از افغان سورن و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند

وعید تقریر

انداختند و هندیان نخست بقدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال تسلط و شهورت سپاه منصور مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال
ایشان شده در روز جمعه ۴ صفر راو دولچین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بعز بساط بوسی سعادت یافته سی فوز اسپ تازی با
زینهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت مقارن آن حال جمعی از اهالی دیبالپور که
پیش ازین از اتباع امیرزاده پیرمحمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر جفا کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و همین معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته برادر
راو دولچین کمال الدین و پسر او در سلخ صفر در دروازه بر بستند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو دولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار
آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال الامان
بشهر درآمده رایان آن ادای مال الامان نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز بقلعه بطنیر درآمدند و میان ایشان و هندیان جنگی صعب تیره رای
روی نمود و آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن
اشرار بآتش غضب محترق شده در آن دیار دیار نماند و الحمد لله الملک القهار

ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول شیران بیشه یکدلی بعد از طی منازل بدار الملک دهلی

چنانچه در مجلد ثانی سمت ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنه سبع عشر و سبعمائه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطه حلول اجل آن
پادشاه عدالت آیین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه تقدیر عروس مملکت دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی
پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه خمسین و سبعمائه لشکری جمع کرده کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایات خمسین
تا کنار دریابار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود
و مولانا جمال الدین بن حسام دهلوی بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش بیت شعر الهی تا جهان باشد نگهدار جهان
بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این
مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشانید
و اشارت کرد که خازنان صرههای زر بیاورند و در گرد مولانا چیدند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین
بلند شد برخاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آورند و بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنین
کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجه سنه احدی و خمسین و سبعمائه در وقتی که بگجرات بسر میرفت اتفاق افتاد و در
بیست و چهارم محرم الحرام سنه احدی و خمسین عم زاده اش سلطان فیروز شاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره
بدان بلده درآمده سلطنت بروی قرار گرفت و غبار آشوب و فتن بسمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نماند کار بجایی رسید که از قضا
او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروز شاه بود مزید اقتدار و اعتبار داشت صاحب اختیار ملک و مال گشت
و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافته باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و اهبت بیشمار مستعد جنگ و پیکار
گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از غرور و استکبار القوم واقف شده بعد از فتح بطنیر عنان باره گردون مسیر بجانب
دهلی انعطاف داد و در اثنای راه هر بلده و قصبه که مسیر سپاه بود خان و مان کفار و مخالفان را بآتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را اسیر
میگرفت و بعد از طی آن مسافت پرآفت و عبور از انهار و مخاوف بسیار شتافت در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه ۸۰۱ آب جون بگذشت
و متوجه حصار لونی گشت و همان روز بپای آن قلعه رسیده شیوهی که موسوم بمیمون بود و موکب همایون را بقدم اطاعت استقبال نمود و شیخ راشد بارشاد
عقل دور بین طریق ادب مسلوک داشته خود را بسده سنیه صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی بسر مخالفت بردی
کشیدند و لشکریان باطراف قلعه نقب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده طعمه تیغ جهاد
ساختند و غره ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لونی بطلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی

که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامنهٔ آن جبل میگذرد روز دیگر رای صواب‌نمای صاحبقران کشورگشای مایل به
تماشای قصر جهان‌نمای شده با هفتصد سوار رزم‌آزمای بدان صوب شتافت و آن منزل راحت‌افزا را نظاره کرده نظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست
و ملاحظه فرمود که جهة معرکهٔ پیکار کدام موضع لایق‌تر است مقارن آن حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن‌پوش نیزه‌گذار و پنج هزار پیادهٔ جرار و بیست و هفت زنجیر
فیل از میان درختان باغها بر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده به معسکر همایون شتافت و قراولان سپاه نصرت
نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت اثر به مقابله و مقاتلهٔ متقلای مخالفان قیام نموده حرب‌کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع
نائرهٔ قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر و الله داد را به مدد قراولان روان گردانید و ایشان چون باد از آب گذشته به زخم پیکان جان‌ستان شکاف
در صندوق سینهٔ بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پیل کوه‌پیکر که هنگام پیکار شیر فلک
را از روی خطر بود به عقب افتاده سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت به فتح و نصرت واثق گشته همدیگر را بشارت دادند و روز جمعه سیوم
ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی اولی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته
در باب توره و یاساق سلاطین با تحقیق کلمات خردمندانه بر زبان آورد و شرایط رزم و میدان‌داری و لوازم حرب و تیغ‌گذاری به عبارتی رایق
و تقریری لایق بیان کرد بیت ز هر دفتری نکته گفته شد ز هر نکته گوهر بسفته شد در خلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال به عرض آن نقطهٔ دایرهٔ جاه
و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندیان گرفتار اسیر شده‌اند و حالا در اردوی همایون مجتمع‌اند و ممکن که در روز
مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن پایهٔ افتاده فرمان واجب‌الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را به قتل رسانند و هر کس که در امتثال
این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ بی‌باکی آغاز سرافشانی کرده به روایت اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب عمایم
انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمهٔ شمشیر غزا ساخت و در بهار و زرلوای فرقدفرسای از آنجا به جانب
دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته از آن طرف رود چون معسکر نصرت
مآب شد و سپاهیان به موجب فرمان واجب‌الاذعان جهة رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و چپر حصاری
مرتب ساختند و در پیش خندق گاومیشان را بیکدیگر بستند و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند **گفتار در بیان محاربهٔ جنود ظفر ورود**
با والی هند و سلطان محمود صباح روز پنجشنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع تائیدات سبحانی طالع شد و تیغ فتح و فیروزی سر شب آهنگ
سلب را برانداخت و به اقتضای علیمی به لقاء فحوای بشارت‌نمودار آیهٔ ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد را
منسوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده بر بارهٔ بلند شوهمند برآمده برانغار
سپاه نصرت شعار را با میرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و امیرزاده کاربرلاس و تمامی سپاه اولجیتمور و خواجه آقبوقا
سپرده جوانغار را از صولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان
مضبوط و مستحکم کرد و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفرآیت خاصهٔ آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان
در گذشت بیت به قلب سپه شاه نصرت قرین برافراخت رایت به چرخ برین عنان تاب شد جانب رای هند به شمشیر کین ملک‌پیرای هند
از سوی دیگر خسرو دهلوی عیان ساخت آئین کیخسروی و خود باتفاق ملوخان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را به ملک معین‌الدین و ملک هانی مولتانی
داد و ضبط میسره را در عهدهٔ طغای خان و میر علی موچه کرد و با ده هزار سوار شمشیرگذار و بیست هزار یا چهل هزار پیادهٔ جرار روی به میدان قتال آورد
و نائرهٔ عناد و عمدهٔ اعتضاد هندیان فیلان کوه‌پیکر تیغ‌نظر بود که عدد آنها یکصد و بیست میرسید و در ظفرنامه چهل هزار مکتوب است و در مطلع سعدین
بیست هزار و از غایت هیبت آن افیال جبال مثال اسپان ابطال رجال میرمیدند و امرای کشور هندوستان فیلان کوه‌توان را به برگستوان و سلاح آراسته بودند
و بر پشت ایشان مانند آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر سر تختها و در هر صندوق چند ناوک‌افکن و تخش‌انداز نشسته و رعداندازان در پهلوی
صف پیلان آمادهٔ قتال و جدال ایستاده بیت صف بسته پیلان پولادپوش تهی کرده مغز سر از جوش و اگرچه لشکر قیامت اثر جنبانیدن

همین دولت صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی پنجه را شکسته بودند وعقدهای مهمات کلی بسر انگشت جلادت از هم گسسته تا چون پیش ازان جنگ پیل ندیده بودند ودر باب مهابت وبیداد وصلابت کردار آن جانوران غرابت آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند وتصور ساختن فیلان از جمله محالات می پنداشتند ودغدغه ضمایر اشراف واکابر ازین جهت بمثابه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علما وامثال ایشان وفضلاء متعالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه فضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی ومولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما موضعیست که عورات آنجا میباشند آری بیت گر بود بهرام با درد دل هراس   معجز ناهید سازد لباس   بنا علی هذا صاحبقران مظفر لوا فرمود که از آهن خارهای جنگ بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان نهاد اورده پریشان سازند وچون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل حال لشکر بود کار آن مؤید خجسته آثار بود پیش ازانکه احتیاج بکار خسک شود سپاه نصرت نزکت را گل نسیم فتح وفیروزی در چمن امال شکفت ودیده امال وامانی از طلوع ظفر وکامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح وظفر شد جلوه گر   دوحه اقبال آمد بارور   کیفیت حال مقابله جبال آنکه بعد از تساوی صفین وتقارب طرفین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از باره عالم نورد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد وجبین اخلاص برخاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر ونصرت مسالت نمود واثر اجابت دعا بر ضمیر منیر صواب نما ظاهر گشته بدلی قوی واملی فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورد وعلی سلطان تواجی والتون بخشی وپسر موسی وکمال را با چند قشون از ابطال رجال با بدا وامرا هراول فرستاد وحال آنکه پیش از در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقران جمعی از سالکان مسالک پهلوانی بمدد ما فرستد علامت فتح وفیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بایشان پیوستند مستظهر وقوی خاطر گشته سونجک بهادر وسید خواجه وشیخ علی بهادر واقتدا ونصرت تمارچی وجمعی دیگر از شیران بیشه کارزاری در کمینگاه نشسته وچندانی صبر نمودند که منقلای دشمن از ایشان درگذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند ودر حمله اول قرب بانصد کس را بر خاک هلاک انداختند واز برانغار میرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته شمشیر تفیل رسانید وقطغای خان را که برابر او بود منهزم گردانید واز میسره همین دولت قاهره شاهزاده خلیل سلطان وامیرزاده سلطان حسین وامیر جهان شاه وغیاث الدین ترخان میمنه خصم را که تکین ملک معز الدین وملک هاجی بستانی کوه آهنین مستوفی نمود درهم شکستند وسایر امرا ودلیران بر صف پیلان زده بزخم تیر ونیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب هیئت را مجروح ساختند وپیلبانان را از قلل آن جبال بر خاک انداختند بیت بگرزی یکی کرد پیلی زبون   بتیغ دگر پیلبان را نگون   وشاهزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده سالگی بود پیلی قوی بنیه اسیر کرده بنظر شاه والا گهر آورد وطلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران شه خصال رخ نموده فرزین بندهای اعدا بباد فنا رفت وسر پیادگان اهل عناد بسم اسپان تازی نژاد فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان ازان رستخیز   بود رسم هندوستانی گریز   وسپاه منصور رایات اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قلاده اسیر کشیدند وبسیاری از لشکر سلطان محمود وملوخان از تیغ بیدریغ گذرانیدند نظم سپاهان هند از بسا روبهی   فتادند چون سایها بر زمین   سر هندیان زیر پا گشت پست   فرو ریخته چون ز هندو درخت   زترکان صف پیل اندر هراس   بچرخ آمده همچو گاو خراس   وسلطان محمود وملوخان در شهر متحصن شده صاحبقران گیتی ستان کنار حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده وحوض خاص ساخته وپرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروزشاهست وامقدار وسعت دارد که تیر پر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نتواند کرد وآن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی دهلی ازان آب حیات میابند وگازران پیوسته در آنجا جامه میشویند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان وامرا ونوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند وآثار شجاعت وغزا که سپاه موکب ظفر ودولت قاهره از هرکس بظهور آمده بود عرض کردند وآنحضرت از روی نعم الهی که شامل روزگار ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود وزبان تحسین مراتب جلادت آیین گشوده در باره ایشان انعامات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود وملوخان ووقوع نهب وتاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم گسیخت ومهابت لشکر بی پایان ظفر قرین گرفت سلطان محمود وملوخان بشهر درآمده وطریق مشورت سلوک داشته جز فرار چاره ندانستند ودر همان شب که مانند باطن کفره تیره وچون ظاهر سپاه زنگ بود وشهر را گذاشته رایت گریز برافراشتند وشب

امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی‌نهایت گرفتند و دو پسر ملو
خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باز آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که بیرق زرنگار خسرو
ثوابت و سیار را بر بام این هفتم منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی ستان بدروازهٔ میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات
و قضات و اکابر و اشراف دهلی بنظر بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملو خان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و ملحوظ عین عنایات
خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لوای کشورگشا و نقاره‌های بلندآوازه را به پشت دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگون گردون
انداختند و صد و بیست زنجیر کوه پیکر عفریت منظر که تحت التصرف لشکر ظفر اثر درآمده بود بنظر صاحبقران والا گهر درآوردند و آنها مانند کسانی
که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد برآوردند و جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر درآمده خطبه را بنام
و القاب صاحبقران گیتی ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت دادند بیت شد از نام او قدر منبر بلند ز القاب
او روی زر ارجمند و چون بتاریخ این بیت تاب یاری دولت بباغ نصرت شاه بسال خارکل فتح هند شد بود یا صاحبقران مظفر لوا بزم
عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانهٔ ناهید رسانید و در نزهت آگوست کامی جامهای می ارغوانی در کشید و در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از تنکچیان عظام بر در دروازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه
نصرت شعار جهت تحصیل قند و غله به دهلی درآمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد بغارت
و تاراج برآوردند و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان هیچ برسم فریدون و آیین کی در بزم سرود و می نشسته
بود و کسی بدانجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فتنه در دهلی اشتعال یافته و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش
انداخته غبار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا دروازه‌ها را بستند تا تمامی سپاه
بشهر درنیایند و قریب پانزده هزار کس از نماز شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بیرونیان خود را در شهر انداخته
غارت عام دست داد و روز هیجدهم نیز همان شعلهٔ جهان سوز در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر
هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید بمقداری بدست سپاه قیامت آثار افتاد که هیچ
وصفش نگنجد در بیان و حصرش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان پناه میگفتند در تاراج
و تالان سمت مساوات گرفت و شرح انجال المسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را
از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگتراشان را جهة خاصهٔ همایون مضبوط دارند تا در ملازمت
موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات از هند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

ماهچه طوق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع و ولایات
شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحلهٔ وزیرآباد معسکر پادشاه
جلالت پناه گشت ایلچیان بهادر نهار که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آن زمان در مجلس ملوک
هندوستان سخنوری و شیرین گوئی میکردند بنظر آنشاه با رفعت و معالی رسانیدند و آن تحفه گرامی بنظر قبول افتاد آنگاه رایت منصور از آب جون
عبور نموده در موضع کته بهادر نهار با پسر خود قلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه
مخصوص گردید امیر تیمور گورکان از منزل کته بدولت آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برده دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعهٔ
میرت که از مشاهیر قلاع هندوستان است آوردند و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر ضابط القلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمی‌نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی بانیز بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قهرا و قسرا قلعهٔ میرت را گرفته صفی گبر را در عین قتال
بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را با آتشی که میپرستید بسوختند بیت اگر صد سال گبر آتش فروزد چو یکدم اندرو افتد بسوزد

وچند گردن

غرهٔ ماه جمادی الاول لشکر گران آن حصار بدست اهل اسلام گشته بروج قلعه با سمک خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه به
نیت غزو و جهاد کفار بد اعتقاد بکنار دریای گنگ رفته چند نوبت با گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را
بر ساحل آن آب و در درهٔ کوپله باتش دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب
گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندویان کافر پیشه بود
روان شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کوپله اوقات گذرانیده در آن مدت زیاده بر بیست
غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و گبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بر طبق کریمهٔ ان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان
لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده اموال نامعدود غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف می‌نمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعهٔ بابله معسکر
همایون گشته و در آن مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند و در بیستم
ماه مذکور دعاگو و ثناخوان باز گشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبهٔ جمو از غبار مرکب ظفر آثار مشکبو شد و در آن حدود چون حضرت در ورود مراسم تاخت
تقدیم رسانیدند و روز جمعه بیست و یکم امیر کشور گیر جمعی از بهادران موکب همایون را جهة قتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند
باز داشت و بنفس نفیس جلیل دولت و اقبال از آب جمو عبور فرمود و هندویان کافر پیشهٔ آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آوی
بیرون آمدند و دلاوران شجاعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دولتمور تواجی و حسین ملک قوچین رای
جمو را که زخمدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانیده و باکل
گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سدهٔ سنیه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
جهانگشای از آب چناب عبور نموده جمعی از آن جماعه غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و هفتم مخیم پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر تلی منزل گزید و در آن نوبت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان و سران سپاه هر یک از راهی معین روی بمسکن آرند و از ملوک و اعیان ممالک هند
طایفه که ظفر کردار ملازم موکب سپهر اقتدار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضر خان که از بند سارنگ گریخته
در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر میبرد منظور نظر عاطفت پادشاهانه شده حکومت ملتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاج‌بخش تاج‌ستان
ضبط اردوی همایون را در عهدهٔ امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه
پنجم هوای خلم از غبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت و هماندروز از آنجا ایلغار فرموده نیمشب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال آثار گشت و روز یکشنبه ۲۱
آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده آب بگذشت و در آن مقام دری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و محمد
تنق عصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر بمراسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بتهنیت و
مبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جواهر بسیار بصورت نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده
علاء الملک که صحت انتسابش بخاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشید و در روز سه شنبه ۲ از ترمذ کوچ کرده
روز یکشنبه ۸ موضع دوربلجین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دار السلطنه هراة و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحب
قران سعادتمند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز دوشنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نموده قبة الخضرا کش از یمن مقدم همایون فردوس نشان
آمد و در روز پنجشنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفر نشان از شهر سبز در حرکت آمده در کنار آب رود کلک عتبهٔ بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
یازدهم از آنجا نیز کوچ بوقوع انجامید و روز شنبه چهاردهم در باغ قراتوپه کوکبهٔ جهان‌نمای از طلعت عالم‌آرای رشک افزای گلستان ارم گشت
و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد درآید بنفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از
اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات ارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور
و نهایت بهجت و حضور بتمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان

و سیم رجب

یازدهم رجب
خان ایزد تعالی
دتعالی بشهر کابل
رسید روز سه شنبه
انجا نیز نهضت
کرده و در طی
و مراحل سرعت
بجای آورد
شنبه ۳

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و از تلقین ملهم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق الانام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام

ذکر شمهٔ از حال امیرزاده میرزا معز الدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه

در پاییز سنه ثمان وتسعین وسبعمایه شاهزادهٔ جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرید جرگه بهم رسید و در جوار مزار پیر عمر نخجیربان آهو و نخجیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده بهمتش تیز در اثنای تاختن و صید انداختن قوچ کوهی را زنده گرفته بقربوس زین رسانید و صید طپیده و اسپ رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بسر و گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد و از جهت شدت سقطه علتی فاحش بدماغ آن چشم و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه درآمد بسهو یا عمد در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد و اقوال و افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق مجال سلاطین کامل نبود از وی بظهور رسید گاهی بمجرد ادنی توهمی خون بیگناهی بر خاک میریخت و احیانا از راه اسراف و اتلاف گنجی بغیر مستحق میبخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطهٔ حرارت هوا جوشن در بر مبارزان در تاب میتافت بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت سرعت دو منزل یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصرهٔ دار السلام اشکال تمام دارد پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرف حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه بظاهر دار السلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که طایفهٔ از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیهٔ غدری دارند بنابران شاهزادهٔ عالیمکان بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز معاودت فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آنجمله بمنصب قضاء تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون گرجیان بسبب اختلال دماغ شاهزادهٔ حشمت آیین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات را بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید و در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را سخنی تهمت آمیز گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت به سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر درین اوان بانچه رایت نصرت آیت پرتو وصول بممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت پیش نهاد همت سازد بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات بتجمیع لشکر فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود

گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران بایران و بیان معزول شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان

بنابر اسباب مذکوره و حالات مسطوره بیش از آنکه امیر تیمور گورکان از نهضت یورش هندوستان بیاساید و پنج شش ماهی در مستقر سریر دولت و اقبال بتمهید بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد پولاد را بهراة فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنهٔ تبریز فرستد و شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه سمنان و قطع مسافت نماید که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب سمنان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۸۰۲ که اول روز پاییز بود مطابق توشقان ئیل صاحبقران بمدلول نظم

برای صواب و بتصدیق درست
بآهنگ یورش میان کرد چست
در آورد پا در رکاب سمند
شد آن آفتاب سعادت بلند
قد افراخت از هر طرف رایتی
خرامان ز هر سو سهی قامتی

و رایات نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید تا باتفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد بجانب بغداد در رود و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از راه نیشابور بسبطام شتافت و از بسطام بخوار ری رفته از آنجا عازم قریهٔ یوانک گشت و در آن مرحله میرزا شاهرخ که امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر

بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا میرانشاه نزد او بتحقیق انجامید وهم نموده به تبریز رفت و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جناب سیادت مآب بهمدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرد و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه بآستان اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید اما بنظر التفات در وی ننگریست و تیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام را جهة تحقیق مهماتش به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا میرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده دو و نکشا مال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده بر طبق مدعای خود بهر کس بخشیده بود استرداد نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزا میرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده مینموده اند نایره غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس میرزا میرانشاه را بر دار اعتبار کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاهکی که با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبدالمومن گوینده که هر یک در فن موسیقی و ادوار و در ترکیب بد و تار شبیه و نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار بردند مولانا محمد کاهکی بسبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده گفت مدت استادی تو پیوسته پیرو و پیش قدم ما بوده اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاحست و جلاد نخست ریسمان در نای قطب الدین نائی انداخته او را بر دار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید نظم

پایان کار ما آخر عمر است لحدا گر بایدت و گر نه بدست اختیار نیست

مردانه وار گر بزنندت بپای دار مردانه پای دار جهان پایدار نیست

و همان زمان سایر رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشانیدند لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایت صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهة قشلاق قراباغ اران را اختیار کرده روی توجه بان صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور گشت که یورت تمرتابان بود و مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار آن بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تموز قتلغ اغلان که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود بکفران نعمت اقدام نمود و فتنه و هرج و مرج باحوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک ظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت اختلاف پدید آمده دیگر آنکه میرزاده تغوز خان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش با هم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه میرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنجا را مفتوح گردانیده و سالما غانما باندجان بازگردیده و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه ظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بگرجستان شتافت و در دره چشتا لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده چشتا که حاکم گبران آن دره بود فرار نمود و عساکر منصور آتش در منازل او زده کلیساهای مشرکان را ویران ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار بکمال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا نوبنجان و شولستان رفته بهانه مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات مفسدان را برانداختند اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریک تا ریک دل خیال محال بدماغ راه داده بتهیه قاتل ترتیب کرد و هم از نوکران او جمعی کیفیت حال را با امیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته درین باب عرضه بدرگاه عالمپناه

بموکب گیتی پیوست نخ

استیفاء نخ

آفتاب اشراق نخ

باندگان نخ

فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید که یرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاه زاده را بد آموزی نموده اند بیاسا رساند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گرداند امیر الله داد چون بشیراز در آمد سید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیر مایه آن فتنه بودند کشته و مستوفی نوشیجی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و صاحب شربت دار و شیخ زاده فرید را مقید گردانید و نشان حکومت شیراز را از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در مندلی آن مثال با میرزاده رستم رسید شاه زاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد و امیر سونجک بجانب قراباغ روانه شده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر مندلی و بعضی دیگر از حدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آنحال از امارات قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورگشا حکومت خوزستان را بشروان نامی از امرا داشته بود و او از متمولان آن ولایت مال بی نهایت حاصل نموده با هزار سوار آراسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در خفیه با امرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را بمبلغی کرامند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت و از قضا و تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده شروان بیرون رفته بیکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را باز یافت و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحبقران والا گهر داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر را که در آن مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زد و در آن وقت شروان را با بعضی از امرا مثل قطب الدین حمید و منصور بتا ابروات فرستاده بود و بعد از این واقعه یادگار تواچی را نزد امرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آوردند و سرش ببغداد روان کردند آنگاه بلطایف الحیل در عرض یکهفته قریب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و ابواب قصر بر روی خود بسته بهیچکس بار نمیداد و با دو چیبان آش خاصه را که هر روز بدر خانه می آوردند بهیچکس می سپردند باز می گشتند و چون سلطان احمد وقت شب بیره جنید رور بدین و بیره بگذرانید شش نفر از محرمان را امر نمود تا هفت بادگیر از طویله خاص زین کرده بآنجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده برآنحال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش پخته بدرگاه میبردند و خانگیان آنرا ستانیده دعوت مستوفی میخوردند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد و رجوع انداخته بموافقت یکدیگر متوجه دار السلام گشتند تا بعد از وصول سلطان احمد تاراج آن بلده پشیمان شده مقداری زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از وی را گشت و در اواخر سنه اثنی و ثمانمائه بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سواس دارد و بنابر آن اندیشیدند که اگر لشکر ظفر اثر بجد و در روم و شام در آیند ممر مفر ایشان مسدود گردد بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهة ایشان مخرج موجب علوفه تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید قوریلتای فرموده با امرای مملکت آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بغزو گرجستان و تخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده نخست لشکر بر جنیم و کین بلاد ملک گرگین کشید و گرگین گریز پیش اختیار کرده سپاه خونریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانید آنگاه صاحبقران جهانگیر بجانب دره جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا بآستان دولت آشیان نمود و غازیان نصرت قرین در آن ولایت نیران نهب و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعدا دین را سوخته حصار زیت مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان بر انداختند در اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و در بالتقلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان عنان یکران بدانطرف انعطاف داد و چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آیین وقوف یافت سوانیت را باز گذاشته بوادی فرار شتافت و موکب ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالمپناه فرستاده و از

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب آلاتاغ کرجی اتفاق افتاد و اتحد و دیگر حکام سایر مواضع کرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد و در آن منزل ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحب قران رسیده از قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصرهٔ روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود و بخیال غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد ازین مال اخراج بخزانهٔ عامره ما ارسال میباید داشت و الا از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتن صورت حال بملازمان درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر افتاد خاطر عالی آثار متغیر و متأثر گشته اندیشهٔ توجه بجانب روم فرمود و نخست با ایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود و اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمهٔ از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان رسیدن سلطنت روم بایلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامهٔ بدیع نگار بتحریر نامهٔ مشکین شمامهٔ حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة و التأیید

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر شمهٔ از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمانفرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان روم و متفحصان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان معلوم نموده که در زمان سلطان علاءالدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیست داود نامی از ترکمهٔ دشت قبچاق با ده هزار خانه وار از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مألوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل اقامت انداخت و چون دو سال از اوقات فرخنده فال آن فرقهٔ اقبال گذرانیده روزی سلطان کیقباد در اثنای گذر بر نواحی منزل او افتاده جمعی کثیر بنظرش درآمده زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بگشاد داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دوید و مضمون این مقال ترنم نمود بیت که زد شاد بسر وقت کشتگان غمت هزار جان گرامی فدای هر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت صیت معدلت و سرافرازی و آوازهٔ مکرمت و غریب نوازی ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در ظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه بلحظهٔ کلبهٔ احزان فقیران ازین مقدم همایون خسرو کامران غیرت افزای روضهٔ رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد. کیقباد را استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیدهٔ داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق کلانتران قوم در جشن و کشیدن ساوری و پیشکش لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سرو قد گلعذار و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود حاضر گردانیده و پسر رشید خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از شجعان زمان می‌ربود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و تبرکاتی را که آن قوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود و قبیلهٔ او در حدود ادرنه و برسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود رحل اقامت اندازند و بامر عمارت و زراعت پرداخته آن ناحیه معموره و آبادان سازند و داود حسب المقرر نموده بدان جانب شتافته عثمان عطیه‌ای که سلطان باو عنایت فرمود بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت نمود و یراقی نیک بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنگ از همچنین تنگ آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره لشکر بدین حدود میکشد و هر کس مییابد میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استحکام داشت جنگ با اهل فرنگ مصلحت اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانهٔ داود نزول نموده داود از سیاق سخنان ایلچی در باب احضار عثمان اصل را یافته بود و دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنابران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدین جانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که هرآینه که از من صدور یافته بجهة تقویت اهل اسلام و حمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده و ظاهر آنست که این معنی موجب وفور غضب پادشاهان دین پرور نشود لاجرم مناسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان بجانب منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدانجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستوری که سابقا گفته بود فرزندم نسبت بما نسبت فرزندی دارد باید که بغایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و سبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود در کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بعرض رسانید که تعرض شخصی که در دیار کفار اینقدر آثار اعتداد ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو و جهاد و قلع بنیان شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره که در شبستان عفت داشت با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه درآید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بآن خانه رفته زیلوچه و توشکی و شامیانه و شمشیری بقبضه تصرف درآورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر نامعدود التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیه سلطنت دارد زیرا که آنچه از خزانه متصرف گشته از جمله اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیا نفیسه دلالت بر علو همت او میکند آنگاه سنجقی که در آن وقت صاحب آن بعرف رومیان خداوند پنجاه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوستکام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار ازونیک را با چند قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته لشکر بر برسا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرده و در آن اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حباله عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا و ارکان دولت روی بعثمان شتافته سر بخط مطاوعتش درآوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنتش اتفاق کردند مقارن آن حال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که نبیره دختری کیقباد بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمیفرمایند و مبالغه نمود که در تضییق و تعقیب کفار برسا کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند امرا و جماعت انگشت قبول بر دیده نهاده بعد از آن روز سه روز عثمان از جهان گذران رحلت کرد و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره برسا لوازم اهتمام بجای آورد و چون بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان بود و اهل اسلام آن را مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرده خطبه و سکه را اورخان باسم و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلدان فرنگ مراسم اهتمام بجای آورد و اورنه را نیز بضرب شمشیر تیز تسخیر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و چون مدت طبیعت او در شهور سنه ۷۵ دست از تمشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان کشورستانی او آق حصار و قره حصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از آنکه سی و هفت سال پادشاهی کرد درگذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۸۷ رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگونسار ساخت

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع طلیعهٔ رایت آفتاب عطیه از افق دیار سیواس و قسطنطنیه

چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسبب مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور [illegible] و خدم مغرور شده از طهرتن مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او را عرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم لوازم استشاره و استخاره خاطر عاطر باثر برین قرار یافت که فرمانفرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رسانند بنابران دبیری روشن ضمیر پیش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشیده و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد

نسخه قایتی

بتعدد طور ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب ما در گوش کشیده اند و غاشیهٔ متابعت استادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه بر همگنان روشن است که سلسلهٔ نسبت تو بترکمان کشتی بان منتهی میشود و پس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت بر نیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف نگشت به ملاحظه آنکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها ظاهر شده از ممر عساکر فیروزی مآثر گرد ملالی بر چهرهٔ حال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوهٔ آبا و اجداد خویش بتجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست که مرا داعیهٔ مقاتله و محاربهٔ امیر تیمور در سر و سودای مقاتلهٔ او در خاطر است و اکنون بفر دولت روز افزون نظم

برانم که رانم بسرحد خویش
کز او پیش باید نهم خیمه پیش
روم تا به تبریز بل بیشتر
زنم برگ عیشش بشمشیر تیر
بر هم آنچنان فتنه بر سرش
که تخم دهد باد و هم افسرش

و چون ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود اونیک مضرب خیام سرادقات عزت و جلال گشت امیر اقد داد که جهت دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود و شاه زاده را مقید باردو رسانیدند و امرا عظام در مقام پرسش یرغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب بایاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جملهٔ آموزگاران شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اوائل محرم سنهٔ ثلث و ثمانمائه صاحب قران کامکار ایلغار فرموده رخ سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازهٔ عراق مجوره ساختند بیت ز بسیاری خلق و جوش سپاه نواحی سیواس شد حشرگاه و سیواس را که بنا کردهٔ علاء الدین کیقباد سلجوقی است باروئی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره سنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بیست گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود بنقب زدن تسخیر می پذیرفت و از جانب دیگر نقب ابتدا پیش نمیرفت و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقاتله و معارضه جهد بلیغ مقصور میداشت مدت هیژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس از زخم سنگ اختلال پذیرفت نقبچیان تک دیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب گرفتند و دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خائف و بیم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمود.. و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و تواچیان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری حربی را بنیاد از نهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ بالات جنگ برده بودند و زمرهٔ از ایشان امان نداشتند در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریختند و حصار سیواس را با زمین هموار ساختند و فرمان بر این موجب بتقدیم رسانیدند و از ابنیهٔ عالیه اثر نگذاشتند بعد از آن صاحبقران نصرت عطیه ولایت ابلستان و ملطیه را تاخته و قلاع آنحدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

گفتار در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعهٔ بهسنی و عنتاب بهمین اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعدهٔ پادشاهان حرکت شنیع که بر ایلچی کشتن و بند نیست شیخ و رفیقان او را بشرف شهادت رسانید و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتله توقتمش خان مشغولی مینمود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعهٔ اونیک با اتلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و بحسب

تقدیم ایلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمهٔ جریمهٔ سابق گردانید و دران ایام که قطلیه و البستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان درآمد ایلچیان سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از وعده و وعید سخن رانده ایلمش را طلب فرمود و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والاگهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام از مسارعت تقصیر اولی ندانسته عنان ابرش گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داد و نخست بظاهر قلعهٔ بهسنی رسیده مقبل نامی مدبر فرجام که از قبل فرج کوتوال آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشت و در مقام مقابله و مقاتلهٔ سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ برآورده نقبچیان در بین جنگ باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانهٔ زنبور مجوف ساختند و بر ستونها گرفتند و در روز یکشنبه هفتم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در آن ستونها زده برجها مانند بنای دولت مقبل آفل افتاد و آن گرد و سیلاب رعب و هراس اساس وقار سایر ساکنان حصار را اندراس داده سادات و قضات و علما از بهسنی بیرون آمدند و بدرگاه عالم‌پناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و شاهرخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش‌پذیر رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ آن غلام کم‌بها کشیده از بهسنی عنان تکاور بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب تسخیر پذیرفت و رعایا ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای امانی در چمن کامرانی بشکفت

ذکر فتح شهر و قلعهٔ حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر سلب

در آن ایام که صاحبقران کامیاب بحدود بهسنی و عنتاب منزل گزید خوف و هیبتی عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام می‌نمود استیلا یافت و نامهٔ مبنی از استغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود و فرج بحکام اطراف دیار شام مثال فرستاد که جنود آن حدود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمورتاش از خود بتقصیر راضی نشوند بموجب فرمان سلطان سودون که ملک الامرای دمشق بود و جمع درآمد بتجملی عجب در حلب و برین قیاس بیت ز ترکمان و از بلد و از کرد   رسیدند گردنکشان یک بیک   و در آن بلده آنمقدار سپاه جرار جمع گشت که در ازمنهٔ سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود و آنگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهرهٔ تمام داشت با سودون و سایر امرای بلاد شام قرعهٔ مشورت در میان انداخته گفت نظم با آن کس که ما را بود داوری   نباشد باد و داوری سرسری   بلند اختری آسمان صولتیست   قیامت شکوهی قوی دولتیست   نماند بدیگر ملوک عجم   قوی‌تر بود از فریدون و جم   و چنانچه تحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا همت خود را بفتح این ممالک رسانیده بیت همان به که با او مدارا کنیم   همه بندگی آشکارا کنیم   سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم بیت با این حیله شاید که این ابر تیز   بصحرای دیگر شود ژاله ریز   و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا فارغ باشند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب‌نمای تمورتاش را مستحسن شمردند و بعضی از جهال رجال مثال سودون و دیگر اعراب جسارت آل از قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم که چندین تمور ز آسمان نیستند   بدیو و بدد توامان نیستند   ز سنگ و ز آهن نیند استوار   بر ایشان کند تیر و شمشیر کار   رعب و هراس بخاطر راه نباید داد و بدلی قوی و عالی فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید بسیار همه بر آن قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار اصرار می‌نمودند کار بدور و دراز می‌انجامید و از آنجانب صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل بشتاب طی فرمود و چون بر تحصن شامیان مطلع گشت عنان بارهٔ جهان‌نورد کشیده داشته هر روز نیم فرسنگ راه می‌رفت و هرگاه فرود می‌آمد می‌فرمود که گرد معسکر همایون خندق می‌کندند حلبیان که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تأنی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنابرآن دلیر گشته بپای حصار از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه ماهچهٔ لوای کشورگشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صائب تدبیر دو روز در جنگ تأخیر کرده بیت سیم روز کین شهسوار سپهر   برافروخت از آتش کینه چهر   بتعبیهٔ سپاه پرداخت و ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای

ظفرپناه باز گذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلندمکان و امراء عالیشان را بازداشت و قول را از طلعت همایون زیب و زینت داده صفی از فیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا اینجا در معسکر ظفراثر بودند بآراستگی هر چه تمامتر بر پیش صفوف لشکر فرستاد و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب حلب و حماه و حمص آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر صفها راست کردند و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم دو لشکر بمیعادگاه آمدند بجوش رزم‌جویان کینه‌خواه آمدند ز هر دو طرف سورن انداختند هژبران بر یکدگر تاختند و نخست از قبیل برانغار میرزا ابابکر و از قبیل جوانغار میرزا سلطان حسین بر میمنه و میسره شامیان تاخته رود حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر سودون و تمورتاش حمله کرده یکبار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشتند و سودون و تمورتاش با زمرهٔ از اتباع از دروازهٔ مخصوصه بطرف شهر گریختند طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تکامیشی نموده همه را از پای درآوردند مگر یک سوار که جان بتک پا بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید و از لشکر عرب جماعتی که به حلب میگریختند بواسطهٔ ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک پرتلبیس غضبان از عقب شتافته هر که میرسید به تیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندقی انداختند لاجرم آن مقدار از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق پر شد بیت یلان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد سودون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه روز بروج آن را غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید سودون و تمورتاش آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند و سودون و تمورتاش با هر کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت آن قلعه که بی‌نهایت بود در میان ملازمان سده سدره منزلت تقسیم یافت و فرمان واجب الاذعان بهمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بتیغ قهر از بالای برج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادتمند ایلچی بوغا دواتدار را که از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که سودون و تمورتاش در این جانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج رسیدن اتلمش است میباید که علی اسرع الحال او را بفرستید تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی‌ستان اغرق را در قلعهٔ حلب گذاشته سید بدرالدین هزارجریبی و شاه شاهان سیستانی و موسی توی بوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب اقامت نمود عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعهٔ حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلاد گسترده آنگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک شام آورد

گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف‌شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل

صاحبقران ظفرقرین چون از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه ازین زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت بروج و باره قیام و اقدام نموده و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما مشک‌بیز گشت پادشاه مصر شخصی از اهل شید و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و هر یک را خنجری زهرآلود داد تا در ساق موزه نهاده هنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بداندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت صاحبقران بلندمرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم مقصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزه‌های آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال را با میر تیمور گورکان عرض کرد آنحضرت بقتل شیخ زراق فرمان داد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبهٔ سیار اشتهار دارد منزل گزید

و کندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه را بچپر بسته و استوار گردانیدند و در اثنای آن میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه ظفر انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاکت رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان بریختن خون اسیران شد و تمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را بسبب طلوع ستاره مانی از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و بهمان شب امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر قبه سیاره در سیر آمده بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران یکی را نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر اقارب و اجانب وضوحی تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر رعایت ناموس و نام است وگرنه نیم نانی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اتلمش را طلبیده ایم فایده بران مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان سپاه قیامت نهیب را بدین جانب کشیده ایم آنچه بود درگذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اتلمش را ارسال نمائید و خطبه و سکه بنام و القاب همایون بیارایید تا بساط نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و مهادنه بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون پادشاه توران بدمشق درآمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان باستان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر اتلمش را بملازمت میفرستیم امید آنکه صحایف زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را بتشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم بازگردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نمود علف باتمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه چغتای از غایت ضعف و بددلی فرار مینمایند بنابران فرصت غنیمت دانسته حشری عظیم و لشکری بیش از حد و عد از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور درآمده بخیال تاراج و یغما اندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده بیاسامیشی برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعدا نهاد و در آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام بر قلعه ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت تا زرد گشته بسر رسید نظم نهان گشت از سختی آن مصاف   مروت چو سیمرغ در کوه قاف   سر نیزه پردلان سینه سوز   شده چاک شمشیر با تیر دوز   اجل آمده ز آسمان بیگمان   کمین کرده در گوشهای کمان   پذیرفته بنیاد مردم خلل   گشاده شده دستگاه اجل   آخر الامر نسایم صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان بنهایت پذیرفت و در اثنای گیر و دار میرزا سلطان حسین که بمیسره دمشقیان ازانجا علم آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده توبیلاق قوچین که از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والاگهر رسیده فرمان همایون بتقیید و حبس او نفاذ یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعه مذکوره در روز سه شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و امیر چقماق ازوی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال بازگفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفرلوا ارسال داشت اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفته بازگشتند و روز دیگر صاحبقران والاگهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته و قصر ابلق را که از محدثات ملک ظاهر است

ملک طاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا و دانا
گشادند و بقدم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر
اللهداد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمده بتخلص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و القاب
همایون تزیین ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال پشت بدیوار تحصن حصار استوار باز نهاد و دلاوران
جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی بروج القلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها کرده
آتش دران زدند و التهاب شعلهٔ غضب خسروانه موثر افتاد و بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده و برج دار از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران نموده ما ثر فرستاد و چون او در زمان حلول اجل معتقد بود از این اطاعت فایده روی ننمود و فرمان
واجب الاذعان بنفاذ یافته بسیاسا رسید و سپاهیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان
سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت
شعار و کتاب براعت آثار فتح نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت از آن ولایت

دران ایام که بلدهٔ
دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در ان
زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهرهٔ نبوی تخصیص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوة افضلها و من التحیات
اکملها عداوت میورزیدند و انچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل در بارهٔ آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در
افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بودند و خوارج را معاونت و مظاهرت می نمودند و عقل این معنی را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از
جملهٔ امت بهترین پیغمبران دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسر چشمهٔ معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب
اهل بیت او را فرو گذارند و با مخالفان ایشان همداستان گشته ستم و بیداد در بارهٔ اولاد و احفاد خیر العباد روا دارند هیچ ندانست این معنی
و اکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جرأتی از ایشان من بعمل سوء تجربه با ایشان حواله رفتی و چون این ماجرا از ضمیر صیانت
پذیر سر بر زد و در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارشنبه غرهٔ شعبان سنهٔ ثلث و ثمانمائه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خورد و
بزرگ دمشق اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسپ و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت
آن غنایم بمرتبه رسید که چهار پایان اردوی با آن عظمت تحمل آن وفا نکرد و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی و فرنگی را که در اوایل
حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین باز میگرفتند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود روز پنجشنبه
دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنابر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا
بیشتر از چوب میباشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده منارهٔ شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته بودند بسوخت و خاکستر گشت
و بعد از آنکه حال دمشق باین مرتبه انجامید امیر تیمور گورگان باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل تیلان ییل رایت
مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که نشان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان
که در سرحد مغولستان بود نشانی نوشتند مضمون آنکه خدایداد حسینی و پیر دی بیک ساربوغا را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درگاه عالم پناه
گردد که ایالت مملکت هلاکو خان نامزد اوست و دانه خواجه بایصال آن مثال مامور گشته موکب همایون از آنجا نهضت فرمود و در اثنای راه
شاهزادگان و امرای احتشام ذو القدر ترکمه کنار آب فرات را تاخته اسپ و شتر و گوسفند بینهایت اولجه کردند و چون ظاهر حلب محل نصب لوای
کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بسبب حمایت آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان و مان ایشان بنهب و تاراج
رفتند و بعد از آنکه بیچه اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعهٔ بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید وش آمد

محفوظ عین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته ضرری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امراء و لشکریان نرجرگه را جرگه انداختند و در چشمهٔ راس العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکار جمع آمد که هرکس از هر نوع جانوری که میخواست بدست میگرفت و بشمشیر میزد و از آنجا موکب همایون برو جار رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار رایات لوای نصرت انتما روح افزا گشت و چون بعلاقهٔ منصوره حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت ننموده هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاده بود امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عساکر ظفر بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قرا عثمان را بمحاصره الحصار باز داشت و بنفس نفیس بصوب ضیعتین خرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی الحصار باز رست بیان این سخن آنکه حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنگ و تدبیر تیسیر پذیر نبود بنا بران صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه شام بود از امرا امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت امیرزاده شاه رخ امیر فیروز شاه در ظاهر الحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات را بجوشانیدند و سد رمق میساختند و آخر الامر از آنهم نیافتند بنا بران معدودی که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار بپایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید احمد اغشائی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود و کوتوالی القلعه را بملک محمد اوبهی مرجوع نمود

ذکر فتح دار السلام و قتل فرج ارغام

صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امراء شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبله دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار بثبات قدم نموده دروازها بسته زبان بتقریر این معنی برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمایی والا ابواب دار السلام بر روی هیچکس نگشایی امرا سخن فرج را عرضه داشت استادکان پایه سریر اعلی کرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری بستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب گذشتند و از راه التون کوپرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریة العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبه بارگاه از آشیانه طاوس سدرة المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ تفسان میبود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و تفنگچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ روی بکار خود آوردند و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال ابطال رجال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافته یکی بمقتل خواجه عماد الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری مسکل خواجه را از پای درآورد و در آن ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله جهد موفور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم نبود که امیر تیمور گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق آورد و آن قاصد ببارگاه عالم پناه درآمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و بازگردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج درمیان نهاد و فرج از روی عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله بثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید در شهر بلاء قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج بلکه از شدت گرما گریزان گشته خود را از باروها انداختند و موکب همایون پیوسته بفرج فرج بعد از شدت میرسیدند و روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده باروها را خالی گذاشته بودند و خود را به چیزها

قتل

چو بها تعبیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه یکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار بازنهادند و طناب برکنگرها استوار کرده چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نور الدین بتعجیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر برج برآمده از آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای تیغ زن چون آسمان برخاست از جای و لشکریان رخنه در دیوار باز افکنده از اطراف و جوانب در بغداد ریختند و صورت فزع اکبر نمودار دشت محشر مشاهده بغداد ویران گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی مجال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعره هل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد و بسیاری از پا و پیاپیان خاکسار از بیم شعله تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای جان ستان کوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند و فرج در آن شدّه با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رفته بنوک پیکان آتش بار مادر و دختر را از کشتی برآوردند تا که از روی اضطرار خود را در دجله افکندند و شعله حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از تیغچیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از اجناد در وقت محاصره زخمها یافته و بسیاری باد فنا داده بودند قهرمان قهر بقتل عام بغداد و بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان سری بیاورد و سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان حضرت صاحبقران عالیجاه نهاده کمر اجتهاد بدست القضا در میان بستند و بمضمون این مصرع بیک اشاره ز ما سر دویدن عمل نموده پای اهتمام در طلب سرها زدند لاجرم صغیر و کبیر و برنا و پیر را بتیغ بیدریغ میفروختند مرد و زن غنی و فقیر را از داد میسوختند بیت بسوخت آتش عشق تو جمله تر و خشک چنین بود چو در افتد بر نیزار آتش از سادات و علما و فضلا و صلحا کسیکه توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه آنجماعت را بانواع ملبوس عنایت کرده بجائی رساند و چون کار ساکنان دار السلام بتمام ازهم گذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت صاحبقران بمدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود کسی در تخریب و انهدام آن سعی نمود و مضمون میمون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور و وضوح انجامید باد بلی بیازی بر آن دیار وزید و بمقتضاء فحوای و یهلک الحرث و النسل بظهور رسانید و ذلک تقدیر العزیز العلیم ع چاره کار چیست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد با آذربایجان و تقریر شمه از حال وزرا و دیوانیان

چون آب دجله از خون کشتگان لسان سرشک غم زدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دار السلام بغداد از نتن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل ذی حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنای راه بخشم ماده فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق آق شهر نزول اجلال فرموده و در آن مقام سادات عظام و علما کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند بشرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بالفرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده هر روز در پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی مسلک میگشت و از آنجا با بیچه رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک عادلی از فر نزول صاحبقرانی غیرت افضای بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید خرم و مسرور بتبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد فوت شده بود این هر دو خواجه بمنصب شرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نوپیوسته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزرای عظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک تحمیل شد محصلان جلال الاسلام را بتعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحتش را دوختند التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او سردار لشکر بازیک بوده دیگر در مهمات دخل نکند و هم خواجه محمود شهاب بعد از عقد و حبس که تسلیم نمود بر دو بیست سر اسب بطالقیمة قربانیا و خواجه اسمعیل خوافی زر قرار نام و ناموس آتاب بنزد الفت نشست و شوی داده هر روز بر در دولتخانه می نشست و بدانچه از مردم چیزی مطلبید دانچه از دوست و دشمن میگرفت از خرج محصلان فاضل می آمد و در آن اثنا صاحبقران کشورگشای از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قراتونه خواجه اسمعیل

کشته گشت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخچوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن بادلی پرداغ

بدیته امیر تیمور گورکان بعد از آنکه یکماه در حدود نخچوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب
گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالمپناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در ۲۲ ربیع الآخر
سنه با نخچه لوای جهانگشای سایه وصول بر آن دیار انداخته قبه بارگاه خسرو جم اقتدار و شاهزادگان کامگار باوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر
آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان بمرافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود
چون بنیشاپور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده و شاهزاده حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورده
حالا از اردبیل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تأسف نموده از وصول میرزا محمد سلطان
شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درة التاج دولت و اقبال مأمور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب
آق قویلون شرف تلاقی دست داد و از جانبین بطریق نثار و پیشکش بتقدیم رسید و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان
بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانو زده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش
مهربانی کشیده بسط بساط نشاط اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان بجای آورده از جمله
توی نه تقوز اسپ نقره خنگ مجموع مزین بزین زرین بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخجیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از
آثار شهریاران کامگار یادگار مانده بود بنابر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می‌کنیم باید که بعد از ما
نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس بحفر نهری فرمان داد و تواجیان زمین را برامر قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کنده شد که ده فرسخ
با میر تیمور طول داشت و آن را بنهر برلاس موسوم گردانید و چندین قریه و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر رسید که سلطان
احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم ببغداد آمده و همت بر زراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابر آن صاحبقران کامگار چهار فوج از شاهزادگان
و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم
امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی ببعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر بندق
بن جهانشاه با فوجی از امرای جلادت پناه تاختن جزیره را پیش نهاد همت کرد اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیک ناگاه ببغداد در رسیدند
سلطان احمد آنقدر سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بتوی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر بر دجله بطرف آب سیلیه
بادرفتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر را ببرید و بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت
و امیر جهانشاه عنان بازکشید و سایر شاهزادگان و امرا بهرجا رسیدند از مخالفان هر کس که یافتند بقتل رسانیدند و سرکشان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند
و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده در اول بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد واقعست بهم پیوستند و عازم اردوی همایون گشتند

ذکر شمه‌ای از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تأیید

در آن اوان که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد
شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت
و بشفاعت سلطان احمد از سر جرم طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد اما زن و فرزند او را برسم نوا با خود برد و در آن وقت که امیر تیمور
گورکان از تبریز بنخچوان خرامید طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرضه کرد و بر زبان آورد که ظاهرا قیصر ازین جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه
دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار ما فی
الضمیر زبان الهام بیان گشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه
ترغیب نمودند بنابر آن قیصر یکی از قضاة آن ولایت را بامیری جهة آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ از آن بآستان صاحبقران کامران رسیده

رسیده نامهٔ ایلدرم بایزید را که مضمون آن رعایت طریقهٔ اطاعت مفهوم می‌گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رومیان پیوسته با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و آن معنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده مناسب آنست که او را بکشد یا مقید بدینجانب فرستد یا از قلمرو خود اخراج کند تا بین الجانبین یگانگی بتبدیل یابد و در وقت توجه بغزاء کفار پرتو امداد ما بر وجنات احوال مجاهدان روم تابد ایلچیان بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داد و فرمود که من بر علانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بسرحد روم میشتابیم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهو المراد و الا بیت

بپیچیم تا آسمان بلند گر از گردن آرد بنجم کمند

و صاحبقران پیر بیکیار کیلم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند که اگر از صمیم طلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرا یوسف را چنانچه گفتیم بفیصل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شر و وغای مخالفت و غبار بر صفحات احوال بلاد و عباد نشاید والتوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التأیید

گفتار در بیان توجه صاحبقران عالی گهر بجانب ممالک قیصر

سلاطین سایه پروردگارند که دستوار جهان آسمان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر نباشد کارشان جز فتح کشور مخالف گر بود چون کوه خارا نگردد در دل ایشان مدارا بسان کوهکن سویش شتابند ز میدان دار پیش گردن نشانه بدام اهتمام و تیر تدبیر کنندش صید چون آهو و نخجیر نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار و تکرار مقابله و پیکار که در آن چند سال متعاقب و متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای رای امرا و صنادید توکل بر تایید ملک ملک بخش عزم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت و موافقت لوای اقتدار در آن دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه اربع و ثمانمائه نزدیک بپایان رسید و انجماد طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس شمهٔ از این معنی اظهار فرمود امرا کبار بحسب باطن برین عزیمت انکار کرده باهم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم بایزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش می کنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر که شمهٔ از این معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران ما از این داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطهٔ کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی پایهٔ سخن داشت برآن آوردند که هنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب مضای عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را مکروه میشمارند و چون این سخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران بشنود و حصال از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میگوئی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال الاسلام جرأت کرده فی الحال زایچهٔ نوروز معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و صواب اصحاب تنجیم اختیار می کنیم و بعنایت الهی و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران جهت رفع دغدغهٔ خاطر انور در ساعت مولانا شهاب الدین عبدالله لسانی را که مقتدای افاضل حکما دوران بود طلب فرمود و مبالغهٔ تمام از اقتضای اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در نهایت ضعف و چون در آن اوان ذوذابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب مینمود و بعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود و مولانا عبدالله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورده نقل ظاهر ساخت که ظهور ذوذابه در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت و در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق ایت ئیل از قراباغ اران متوجه بیابان شکور گشت بیت

میان بست ترک جهانگیر بهجوم بخونریز رومی و تاراج روم

برجنبید و جنبش آمد جهان فلک سای پر کلاه مهان

و چون حوالی منکول از فر نزول همایون رشک روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم بترتوم و قرب ده نفر از گرجیان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان جهانمطاع

ایلچیکیدا ۳

نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی تسخیر بحصار آوردند و مدت هجده روز بمحاصره و محاربه پرداخته روز نوزدهم فتح تیسیر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار غازیان بآتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم آن قوم پناه بدرگاه عالم پناه آورده عفو پادشاهانه او را بجان امان بخشید و صاحبقران کشورستان از آنجا باونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان خود را بجانب سلطانیه باز گردانید و از اونیک بنهضت همایون اتفاق افتاد بصحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت انجوم گشت شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت آن دیده فلک حیرانست و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار شده با طائفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامیده و آن قلعه را بنظر احتیاط درآورده کوتوالی آنرا بطهرتن مفوض گردانید و مابقی اعلام گردون مماس از آنجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید چمپای ایلچیکیده که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده فرستادگان بوسیله امرای عالیشان عز بساط بوسی دریافته چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعای صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و ببلاکات را رد کرده فرمود که چون سعادت مساعدت نماید نصیحت و نیکخواهی کسی را فایده نمیدهد ایلدرم بایزید را دم سخنی میگوید و بر نقیض طریق معقولی میپوید اگر قرا یوسف را امیر فرستاد و قلعه کماخ را بگماشتگان ما سپرد از آن مملکت بسلامت میماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان درآمد اکنون او را بگوئید که چون سخن نشنیدی مردانه وار پای ثبات استوار دار که من اینک رسیدم نگهدار جای

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیه سپاه و لشکر

صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس جیبه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه باروک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراشت و بعد از وصول برعایت رعیت آن بلده فرموده سپاه ظفر پناه را به برداشتن ذخیره اشارت نمود و از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشکریان روی بسوی دشمن بجوره فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد اردو خندق کندند و چپر و سنده مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نیز در حرکت آمده چون سایه وصول بر انکوریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال آن حصار بود برج و باره را مضبوط ساخت و دروازها فرو بسته ابواب عناد باز گشاد بهادران ظفر شعار روی جلادت بحصار آوردند و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنابر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انکوریه باز داشته یک اسپه تاختن پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته بجوره فرود آمدند و در آن شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از وقت جولان حبشی در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک رومی رو نقش خیالات عجیب بر لوح خاطر مینگاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه امیر تیمور گورکان از مدت سه سال باز لاینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور میگشودند و صاحبقران سعادت قرین بیشتر شب بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری باری مطلب میطلبید و وقت تباشیر صبح صادق که رایت زرنگاری آفتاب شرقی انتصاب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید و تیغ سیاست بر قصد بدخواه جست و بر باره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود دلاوران جوشن پوش و سپاهیان پرجوش و خروش فوج فوج مصرع چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از اشعه اسنه دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان گرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار انصار سپاه نصرت شعار از صولت میرزا شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از سهو امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و دولت تیمور و اعضای همت تضاعف پذیرفت و قبیل ایشان میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواجی و موسی و توموغا و در جوانغار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا امیرانشاه بذروه مهر و ماه

چهره ماه رسیده و نیروی شجاعت امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و علی سلطان توچین و مبشر و طهرتن و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و تابان و شیخ ابراهیم شروانی بدانجانب را مزید مکنت بخشیده و قبیل ایشان میرزا ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان و توکل برلاس و پیرعلی سلدوز بود و ما بقیه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم شجعان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون فال استظلال جستند بیت شد آراسته قلب محشر نهیب ز پیلان عمانان بهمن رکیب و براول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر در زمره دیگر از اهل تقور قرار گرفتند و امیر تیمور صاحبقران چهل فوج آراسته در پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف کومک احتیاج افتد فوجی از پردلان را بدانجانب فرستد و چند زنجیر فیل فلک شکوه منکلوس مانند را که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود برکجیم انداخته و باسلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان تیر قضا هرگز خطا نشدی معد و مهیا گشتند و مقدم بر صفوف جنود ظفر ورود بایستادند القصه بتعبیه ملازمان عتبه علیه بر ترتیب و آئینی صورت بست که کیمیای ظفر واله و شیفته پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلگام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی برآراست صاحبقران که از تیغش آسمان سراسر کمان دار و شمشیرزن یلان رزم خواه و بدل تهمتن زره پیرهن کرده آهن قبا در آهن نهان گشته سر تا بپا و از آن جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و در میمنه پسر لاس افرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیرزن باز داشت و نشان ایشان مجموع منقش بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگ خویش مسلمان چلبی با لشکری کثیر از رومیان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود و بکرنجی مشهور شده بود با سایر امرا و تمور مثل یال قوج پاشا و علی پاشا و عبید بیک و تمورتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و حمزه و مقبل و غیر ایشان از شجعان پردل در مواضع مناسب قرار گرفتند رباعی دو لشکر نگویم ز آهن دو کوه بدوران نبودند فر و شکوه میان دو دیوار آهن بنا یکی کوچه آمد بشهر فنا

نسخه عبید

ذکر محاربهٔ امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صفت محاربه

صباح روز جمعه ۱۹ ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه پرخشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمده غریو سورن و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانهٔ کمان پرواز آغاز نهاد سپر چینی چهره در ابرو افکنده بحث روی پیش آورد و شعله سنان پهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز گران سنگ سر گردنکشان نرم ساخت نظم چکاچاک شمشیر برنده فرق زمین را بدریای خون کرد غرق بسا خون که از تارک اهل روس برآورد سر همچو تاج خروس چنان ریخت کوپال بر مرد جنگ که گوئی ابابیل میریخت سنگ و در آن روز نخست میرزا ابابکر گوی مسابقت در میدان مبارزت ربوده از قبیل برانغار سپاه نصرت شعار جوانغار مخالف تاخت و از زخم پیکان تیر خدنگ اساس ناموس مسلمان چلبی را چون آبگینه حلبی از ضرب سنگ در هم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز بدانجانب حمله کرده دست چپ رومیان بر هم زدند و محمد چلبی که ولد ارشد قیصر بود و بکرنجی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه منصور مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بمدد جوانغار شتافته برق تیغ جهان سوزش بر فرق برانغار دشمنان تافت و برلاس فرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید نظم گهی تند دریای توران بموج رسانید آسیب طوفان باوج گهی آتش رومیان گشت تیز بعیوق بر کرد دود ستیز آخر الامر آثار ضعف در جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا یکبار جنبش پیش برند و شاهزادگان و امرا جمله حمله کرده بیت دو لشکر بیکبار آمیختند ز گیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بس که خون باران افشاند گرد از فضای معرکه یکجا فرو نشاند و شعله سنان جان ستان چنان و چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جو فضای هوا پر بسوخت بیت سنان آتش کین برافروخته پر مرغ را در هوا سوخته در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان پیش قشون از رومیان که بر زبر پشته ایستاده بودند راند و بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول

بر شاهزاده حمله کرده او را ببیابان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشکر روم را بچشم احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدان جانب تاخت و هر یک منصوری آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات بفشرد و هنگام عصر که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بنشیب آورد سپاه منصور کوچه دادند و دست به تیر و کمان برده شسته آغاز کردند بیت شتاب شتاب پیکان الماس گون بدریا رسانید سیلاب خون قیصر بسان باد صرصر از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هرچه تمامتر مسافت می‌پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم بایزید اسب برانگیخته بوی رسیده و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد بیت رسانیدش هژبر کیانی کمان بدرگاه صاحبقران زمان در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته ببنده منتظم حاضر گردانیده‌اند فرمود تا دست او را گشادند بتعظیم و اکرام هرچه تمامتر در آوردند و در مقامی لایق نشانیدند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه رحمة الله نقل نموده‌اند که سید احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه خجسته در آوردند و آنحضرت نخست قیصر را سخنان درشت گفت انگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشانیدند و باتفاق مورخان امیر تیمور گورکان در آن محفل زبان عتاب از روی رفق قیصر را گفت هرچند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر مختار و خالق البشر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قبول جزئیاتی که از تو التماس کردیم اگر مضایقه نمیفرمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی میبود و بواسطهٔ عجب و کبر منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دو بار نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه بعکس واقع میشد و تیر ظفر و نصرت بدست سپاه تو افتادی تا سخط و غضب تو چه امور ناملایم در باره من و منتسبان بوقوع می‌انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و اولاد تو جز نیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید و بوعده‌های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان درگاه تفحص حال ایشان مشغولی فرمایند و هرکدام را زنده یابند بمن رسانند و در ساعت تواچیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده باستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانید و نزد پدر فرستاده و در آن ایام در نزدیک بارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهت قیصر برافراشته بودند و حسن بیک برلاس و بایزید چپای بمحافظتش قیام مینمودند

ذکر شمه‌ای از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم

چون امیر تیمور گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغزار انکوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعه انکوریه باستانه علیه آورده و مال امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم در آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر نورالدین و امیر سونجک بسمت برسا که در آن زمان تختگاه قیاصره بوده بروند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا کنار آب اسریقه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغای بوغا و سید خواجه و پیر علی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه گردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال قسوت ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار آب اسریقه تاخت کرد و پسر کلان قیصر سلیمان چلبی را که بانجا گریخته بود و طلب از کرجیکان فراهم آورده بگریزانید تا از آب بغاز گذشته باسریقه رفت و کوچش اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در مرغزار ینگی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در ینگی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نورالدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه جلیله بر افق قیصریه بار

و میرزا ابابکر

صح جهانشاه و امیر شیخ صح

از برسا بطرف حلب شتافته بود القصه چون امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال برسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را با
منکوحه او دسپینه بنت لاس فرنکی و دخترش باردوی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال سلطان محمود خان در کیجیکیت یلغ وفات
یافت و امیر تیمور از شنیدن آن ماجرا مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای ترویح روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان
فرمای بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت افزای قلعه فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام
امیرزاده خلیل سلطان و امیر مبشر و دولت تمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر اقبوغا در هرات وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را
بجای او روان فرمود انگاه ماهچه رایت آفتاب عطیه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه آن بلده بلطافت
هوا و عذوبت آب موصوف بود مدتی آنجا مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور کورکان عزم تنقوزلغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود
و چون بحوالی التون تاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانیده ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان
صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشاء جام ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف در باره قیصر اظهار فرمود
از آنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهان گیر از مهمه بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام جهانبانی
انداخت و مولانا بدر الدین احمد و شیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که میباید خطبه و سکه در آن
دیار باسم و القاب همایون ما آرایش یابد و اطلمش از قید نجات یافته بدینجانب شتابد و الا همای لوای کشورگشا بعد از مراجعت از ولایت روم
متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آنحال ایلچی تاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالمپناه رسید و اشرفی بسیار و تحف
بسیار بگذرانید و خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت
و چون موکب همایون در تنقوزلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید بمنصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود از
پیش پسرش اصلان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جریمه قیصر زاده
کشد قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت سلیمان را بگوی که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد
مضی ما مضی ع که گفته اند بزرگان که از گذشته مگوئید بعد ازین باینجانب میباید آمد تا غبار مخالفت از آئینه موافقت بصیقل انجلا پذیرد و شیخ رمضان
بانعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خریف آغاز دم سردی کرد و لشکر برد دست برد
بغارت باغ و بستان برآورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت
بجانب دست راست برافرازد و هرکس سر خلاف داشته باشد از بنیاد براندازد و در شهر مغنیسیا قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرموده بآنطرف رفت
و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در جوانغار بود ولایت کرمیان ایلی مقرر شد و ماهچه اعلام نصرت انجام از تنقوزلغ در حرکت آمده و بعد از قطع منازل
شهر تیره که از مشاهیر بلاد روم است مانند فلک گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی
حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار باستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شاه
او را در لباس گناهکاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرد امیر تیمور کورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت
بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمستان
که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنیست بغایت حصین و سه طرف آن آب دریا اتصال دارد و یکجانب
خشکی و جمعی کثیر از کفار فرنک آنجا میباشند و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع متبرکه میدانند و بمسافت یک اسپ تاختن از آن حصار دو قلعه
دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانانست و آن را نیز ازمیر می نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و کبران دایم نیران قتال اشتعال دارد و بنا بر آنکه
فرنکیان آنجایگاه داشتن ازمیر کبران اهتمام بسیار داشت تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقرانی
منصور بچگونگی حالات آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر کبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار

با زمین هموار کرد و غایت استواری ازمیر و ایام محاصرهٔ آن از این قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح میپیوندد قطعه ازمیر خراب گشت از امیر تیمور جهانگیر و ان قلعه که هیچ شاه نفکند بر کنگره اش کمند تسخیر در جنگ که هفت سال قیصر ننشاند بران غبار تقصیر بگرفتش و کندش ز بنیاد زین شد بدو هفته یافت تفسیر امنیت بکمال کامکاری بازوی قوی و حسن تدبیر و چون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر کیران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحهٔ بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر اغا فرنک بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد مسلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسپان راهوار و جانوران شکاری و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیلهٔ امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی مسلمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسرنقیه و توابع و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغای همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسپ مکمل بزین زر سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و هم در آن ایام ایلچی پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بپابوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته باز گردید آنگاه رایت ظفرپناه از ازمیر مراجعت کرده سایهٔ التفات بر تسخیر حصار الغ برلق انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری بسینهٔ امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و همان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان انجا بتیغ القتل رسانیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ برلق با خاک یکسان شد بعد از آن کوز و نسبین نیز بیمن توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع آنحدود گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان پیبر بشیر بحضرت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضهٔ قوی طاری شده است و ازین جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته با آن بر جناح استعجال باردوی امیرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته خبر رساند تا کیفیت حال کما ینبغی باز نماید و موکب جهان کشای از ظاهر نیسین بطرف آق شهر در حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس در گذشت و امیر تیمور کورکان در اثنای راه اینخبر شنیده بغایت محزون و متالم شد و مقارن آنحال اوان خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داده و مفید نیفتاده بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید ملال خاطر همایون بسمت ازدیاد پذیرفته وان خواجه را دو اسپه بازگردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدانجانب خبری دیگر بیاورد و بنفس نفیس بآق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده جامها پوشانید و پسرش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص داد و یکصد سر اسپ با دیباهای نفیس بخشید و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصرزاده نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند بآئین سلاطین ببرسا برده در عمارتی که خاص از برای این مهم ترتیب داده بودند دفن کنند و چلبی بموجب فرموده بتقدیم رسانید و امیر تیمور کورکان آغرق را در آق شهر گذاشته بر جناح سرعت سوار و روی باردوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین جهت ملالی عظیم بر باطن صاحبقرانی مستولی شده همه روزه بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هیژدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع اینحادثهٔ کبری صاحبقران سعادت انتما عنان اصطبار از دست داد و لآلی آبدار از نرگس دیده فرو پاشید و فریاد و فغان از امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید بتبعیت سران ملک پیراهن دریدند و دم و یال ستوران را بریدند و آخر الامر همه بقضا رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزادهٔ مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برده در مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علیه السلام بخاک سپارند و مدت عمر امیرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده

بگذشت بهژدهم ز ماه شعبان
سلطان جهانیان محمد سلطان
چون نور قمر بکنجی جمع بنام
تاریخ وفات کرد دست جمله عیان

ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان اقبال آشیان امیر تیمور کورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدرالدین محمد ایلچی و سایر فرستادگان امیر تیمور کورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

که آفتاب [illegible] بود

یافته بود بر فتح روم و اسیری قیصر وقوف یافته بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران وافر حشمت صرفه ندارد بنابر آن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق تلمش فرمان داد بلکه او را بپیشگاه خود طلبیده مراسم تعظیم بتقدیم رسانید و از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه باسم صاحبقران کرده بمقام آراسته تلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و قنقته نام بجانب سدهٔ سدره مقام روان ساخت و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و عقود جواهر و خوت و اقمشهٔ فاخر و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد ازین باج و خراج بخزانهٔ عامره رساند و تلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب ببوسیدند و بترکان سلطان مصر را گذرانیده کیفیت طاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از حجر تربیت پدر مهجور گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هر آینه چون بر جادهٔ اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات او را بعز قبول رسانیده چنان خواهیم کرد که بعز اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً و تکریماً اقدام فرماید و احمد و قنقته را بانعام و خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داده مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویهٔ ظفر عطیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرای اماسیه و اراضی قیصریه بود حرکت نمود و قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود و جهت شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون سایهٔ رایت همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان اخی ترک و مروت بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و بعضی بماوراء النهر مامور گشته طوعاً و کرهاً زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را کرن کرن و جوق جوق ساخته بر امرای تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد تا شکیبا نشوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان نگیران صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده که والدهٔ شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا مد و قلعهٔ اونیک چتر همایون فال را استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خود رود و دیگر روز عزم بر طی بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده پیشکش کشید و یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و هم اندر روم دری سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعهٔ جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شده قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامکار فرو دوید حضرات عالیات در اونیک بموکب همایون پیوسته آن واقعهٔ هایله بوالدهٔ شاهزادهٔ مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بر وجهی تضرع و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر توانستی بر درد دلش اشک گلگون می افشاند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیدند بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشته جهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافته مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام خلعت و انعام بنواخت و جهت احراز مثوبت غزو گرجستان را پیش نهاد همت ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی مکان

چون سایهٔ لوای کشورگشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان انداخت ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال ننمود و عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت و در آن ولا امیر قیوقا گرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید و متعاقب او گوستندیل برادر ملک گرگین نیز ساحت آستان دولت آشیان را مقبل و ملثوم گردانید و همچنین در هر منزل سروران و حکام بخدمت میشتافتند

معول

و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند و چون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر رحمت صاحبقرانی بر حال میرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاد بار دیگر حکومت شیراز با تمکّن و اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد انجیر بشنیده عازم اردوی همایون گردید و در منزل خانسا را از اعمال جربادقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را بدان بلده فرست و خود بعد از نوروز علفه اسپان را بجانب تجارت باز آور و بعد از آن مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک روی بالکای خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع احمدی را بامیرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که شاهزاده نخست بدیار بکر شتابد و مفسدان آنجائی را بتیغ سیاست عبرت گردانیده در فصل پاییز بعراق عرب رود و دست قرا یوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود منع ساخته در عمارت و زراعت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در برساخیر وصول موکب صاحبقرانی بصوب تبریز استماع نمود بنا بر قیاس صحیح پیش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام ترکمه را جمع آورده در صحرای هیبت نشست و سلطان احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بجهت تنبیه پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروز را که جمله الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهت پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و شب از آب بگذشت و در روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید و قرا یوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که اسپ از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده بشغل حیات تن فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی مفارقت کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخّر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزیده شخصی قرا حسن نام او را بدید و در شب همدوش گرفته قریب پنج فرسنگ ببرد و آنگاه بجمعی رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بران گاو سوار گشته بتکریت رفت و سارق عمراویات که در آن دیار بود چهل سر اسپ و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند در هم کشیده از آنجا بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحلّه رسید و امیرزاده رستم از وجرد بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان دو فوج ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعم تلاقی فریقین روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا ابابکر ببغداد خرامید و بعمارت و زراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و انجاز و مراجعت نمودن از کرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت کرجستان درآمد و امراء ذوی الاعزاز قری و قصبات آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو دره عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوّار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و با ارتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پای مرد نردبان و ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه بالا نمیتوان رفت و آن جبل جز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطه تنگی دره جای نزول سپاه و نصب خیام نیست بنا بر علی هذا جمعی کثیر از کرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی دارند از انام و ذخیره بسیار جمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان که همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین بود انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار تیسیر پذیر بود و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی آنمقدار توقف که ذخیره اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه ماهچه علم نصرت شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان قطرات باران از ابر نیسان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند

بر افراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از لشکریان نشسته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته مهم جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه ۱۹ ماه مذکور بیکجیک نامی از قوم تکریت که در کوه روی نظیر نداشت بدان سنگ بالا دوید و بنشانی بگشت و بازگشت و هیچکس از کرجیان را بر آن اطلاع نیفتاد و در روز دیگر سرگذشت شب را در پایه سریر سلطنت مصیر تقریر کرد و رای قلعه‌گشای اشارت فرمود تا از ابریشم ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبهای سری در یکطناب و سری در دیگری تعبیه کرده نردبانی ساختند و حکم شد که شصت و چهار کس از لشکریان بدان کوه پاره برآیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بدان جبل صعود نمایند و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل هنر بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نورافشان برافراخت و کرجیان تاریک دل از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود دلی اختیار آواز بر آورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون کرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه از دلیران روزگار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دود حیرت بدماغ کرجیان کرتین بالا رفت و نمیدانستند که بدان فضا این مردم پرواز نمودند یا فوج جمعی که از بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر حسب مصدوقه الحق یعلو و لا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده نزال کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیساهای ایشان ویران شده شعایر شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیکجیک و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه پاره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانیده کامران و سرافراز بجانب ابخاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک را با دیگر امرای ظفر لوا برسم منقلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد کرجیان را با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز در آید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار باقی نماند ایلچیان سخندان بالتضرع تمام و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علمای اسلام بانگیز امرای ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آشیان ملازم موکب همایون بود ممنون گردانیده فرمود که جهت خاطر او از سر جرایم گرگین در گذشتیم و ایلچیان گرگین خلعت انصراف یافته آنخبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده بهزار اشرفی که بتشریف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسب با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و قطعه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران متوجه شد

ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار و گوهر نثار شد همایون خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر انور بانی مبانی عدل و احسان سرزد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطنابها پیموده بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون ارتسام کاری که از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار برآید بمدت یکماه تمام شده بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت و بعد از آن رایات همایون صاحبقرانی اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا موجب از دیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی که پنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده سعید مرحوم بدرگاه صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجالس پادشاهی فروزان از حضور جمعی کثیر از علما و نحاریر فضلا روشن ضمیر زینت یا

اضاعت می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور گورکان التماس
آن جناب عجز و کفشاد اختتام یافت بنا بر آن علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغگان فرمود و هر یک آنچه از نیک و بد خیر و شر مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور بتدارک اختلال احوال سابقه اشتغال نموده در باب رعایت رعیت و زیردستان نهایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و بعد از آن اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
بهر دو نفر از ایشان را بطرفی از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزای ایشان
برسانند و از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد معز الدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد بر حسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته
در جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمایه بشرف پابوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق بوی وراثت و تفویض یابد دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین قرمی صدر که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذ و معاتب گشت و دست
تضاعف صاحبقران خجسته اوصاف بحل عقبا را و را در نوشت چنین انتقال آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و فراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود و جناب مولوی بدان جانب شتافته بهانه نثار و پیشکش مبلغ سیصد
هزار دینار کپکی از رعایا و محترفه شیراز بستاند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده بود این مضمون را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش آلهی آنجناب را دو
شاخه و روانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را بتمام از وی بستانیده بصاحبان مال رساند و نوکرش ارغون نام که با مردم تعدی نموده بود از حلق بیاویزد
و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید نخست ارغون نام را بر دار اعتبار کشید و در روز جمعه که گروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر نشکین با دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر آمده شمه از عدل و احسان حضرت
صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه ولان
که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب غلغله دعا و ثنا بر پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیک
و دور مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را بوقوف قضاة و اعیان مملکت مقصور و کسور بخداوندان اموال رسانید
و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانید و میرزا پیر محمد عمر شیخ بند از مولانا
قطب الدین بر داشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه با دین و داد چون از مهم سلقان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم
همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان ولایات برسم قوریلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان با میرزاده عمر مسلمیت پذیرد و
در آن اثنا منهیان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود و خیال تمرد و عصیان دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را پیر خرد خضر وار هدایت نماید تا
بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند بیادکار آن تجاوز
جمع آورده بنیاد دولتش را بر اندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند و در آن اوقات قدوه اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود و بلاد ماوراء النهر خانزادگان ترمذ و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی پسران شیخ الاسلام
کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال و دیالمه و شهریاران
گیلان تا آن غایت بسده سدره منزلت نیامده بودند بتجهیز و ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده و در آن ولا بموجب اشارت علیه میرزاده شاهرخ
و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغای بوغا بصوب گیلان روان شدند و بعد از وصول بقرا تغاج حکام گیلان
مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب میر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بودند
بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع یازده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب
و سه هزار گاو فرود آرند و صاحبقران کیهان نواز مشار الیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از این جمله بسید علی میر رضا کیا و امیر محمد باشند

نسخه یغاج

باشند از قرار نصف مخلص گردانند و همه از انعام ایشان دانند و در سنه سابق ملوک گیلانات ثلثی معاف داشتند و سید رضا کیا و امیر محمد ناصری و مشاکر و مساعی و مقصود بدیار خویش بازگشتند و مقارن این حال سید ستوده خصال امیر سید برکه که ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس انتقال نموده از آن جهة خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند و دیگر از وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاج بخش باج ستان ایالت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع لر کوچک را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در اواخر زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین بار دیگر بملازمت خسرو حشمت آئین آمده مخدره را که نامزد میرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین و ایتام اقدام نمودند و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحه ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بسمرقند نقل نماید و همدران ایام پادشاه گردون احتشام شکار فرمود و اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داده رخصت انصراف ارزانی داشته آنجماعت دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر

چون خسرو گیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق نهضت نموده ۱۲ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرمود و قریه نهمت آباد را که از قرای شهر برلاس است بیمن همت خجسته نهمت مکرم ساخت و میرزا شاهرخ که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و همدران ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمینیه و منسوبات آن را با میرزاده عمر و میرزا امیرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغا همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بکار ملجا میرزاده عمر حاضر شوند و از امرا عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر توکل و دیگر امرا و جنید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید مبانی عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود و لاتجعل یدک مغلولة الی عنقک و لاتبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین زر مفتخر گشته عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و همچنین سایر حکام و ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورگان کنار آب اغلق که بیلاورد مشهور است محل نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر شیخی از میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه

سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه جهة تحقیق اخبار اسکندر شیخی متوجه می گشتند و ایشان بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والاگهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود بکوهستان هلاو و رستمدار گریخته بنابران میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان و آوه و ساوه جمع آورده بتعاقب اسکندر برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بود و بدیشان پیوسته گرفته نزد اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را مواخذه گردانیده و ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمائی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت واقعه از اظهار میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب اغلق بعرض امیر تیمور گورگان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب جاکو براه ساری آمده عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت و میرزاده اسکندر و میرزاده شاه ملک از حدود میانه بجانب ری روانه گشتند و آنحضرت از کنار آب اغلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بموضع سرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده ششم شوال سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای فیروزکوه مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد میرزاده ابابکر از بغداد و در سپاهان بوده

غلاف ۳

روز نهم بدان منزل رسید و بعز دستبوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش میرزاده امیرانشاه در بغداد با او باشد و ملتمس و مسئول او قبول افتاد صاحبقران دریا نوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و سه سر اسپ بمیرزا امیرانشاه بخشید و او را در کنار گرفته شرف عطفت ارزانی داشت و صاحبقران باستحقاق در سوق جلاق میرزاده ابابکر را دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جیبه انعام فرمود و فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شده با میرزاده رستم بپیوندد و شاهزاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده در بجور با میرزاده رستم و امراء الیغار ملحق گشت و شاهزادگان و امرا مبیت روز در بجور بودند چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت انداخته راه عبره ساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف میتاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه نهم ذی القعده بفیروزکوه رسید عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداختند و اهل قلعه را از صولت سپاه ظفرپناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود ساختند و پسر اسکندر باتفاق اعیان از آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمدند و در روز نهم ماه مذکور باستان اقبال آشیان شتافته امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفهٔ احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را بامیر زکی تولی مفوض گردانید و در خلال این احوال یک گروه از قوم قراتاتار در خطابر و دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان بر آوردند و تنکری برمش را که متعهد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغاز گریز کردند و چون این خبر بسپاه کر بهار رسید همین طریق مسلوک داشتند و امراء عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و التمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند و طایفه‌ای از آن قوم جان بتک بیرون بردند و زمره در جنگ اسار گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت

ذکر توجه صاحبقران والاگهر از عقب اسکندر

امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و اغروق همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر بر افراخت و در اثنا راه میرزا شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بجانب هراة یافت و حضرت صاحبقران در جمعه ششم ذیقعده بچلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر رو بتاشقی جهنم دره گریخته اند و آن عقبه ایست بغایت تنگ و پر درخت و پیوسته آنجا بارندگی میباشد و آب بزرگ عمیق که اسپ از آنجا بشناه نمیتواند گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطه آن صعوبت بجهنم دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر پایان بدره در آمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر ویران کرده لاجرم به بستن پل اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند روز دوشنبه بیستم ماه مذکور تخت چول بهادر که قراول بود و بنده بران پل بگذشتند متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزاده سلطان حسین و شیخ نور الدین عبور نمودند و ببالای کوه جهنم دره بر آمده سر جنگل میرسیدند و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر میطلبیدند و روز پنجشنبه ۲۶ ماه مذکور شاه ملک برلاس و صدر برلاس و غیرهما از قراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه کش خود پنداشته حمله کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبد الله عباس از عقب رسیدند و قیتول اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود دو پسر زاده اسکندر لهراسب و دیگر متعلقان او را باز خورده همه را اسیر کرد و میرزاده سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بباد حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست یافته بآهنگ مردی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و میرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امراء عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب جاکو که بر حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود بایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشه جلادت تا آن جنگل در آمده در طلب اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه بازگشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است یکشبانه روز در میان جنگل و آب و لای سرگردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

کلک بیان گردانیده که چون امراء ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر ایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا بازگشته در راه افتاده بولایت تنکابن درآمدند و پیش نزد سید هادی کیا که در آنوقت حاکم آنجا بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که بمملکت تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته بتسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مردک را نمیدانم و ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه شما در کنار نیکا رود توقف نمائید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال داشت و سردار آنجماعت را هزار اسپ محمد گفتندی سید ظهیر گوید که من هزار اسپ محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل بجست وجوی مشغول گشتیم جمعی از کانشان نشان دادند که حالا دو نفر مازندرانی با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و خوردنی خواستند و ما حضری بود خوردند و باین بیشه درآمدند لشکر سید فی الحال تاخته بآنجانب رفتند چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود هر دو طفل بکشت مادر اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل آورده خود با یک نوکر در پای درختی نشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بروی تاخته همانجا کارش فیصل دادند و سرش را نزد سید بردند و سید آن سر را بپیش امراء صاحبقران روانه گردانید تا بعسکر صاحبقران والا گهر رسانیدند مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن گیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود مع ذلک بواسطه کفران نعمت حالش باینجا انجامید چون اجل موعود فرا رسید از این همه پهلوانی فایده ندید رباعی بکون و مکان چیزی از خیر و شر ز کفران نعمت مدان شومتر ز کفران نعمت چه آید جز این که نقصان عمر است و خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال

چون خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم در مجلگاه کلاردشت شتافت و در آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را بر تبت تربیت رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد و آنگاه بر سبیل عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراقین و آذربایجان شرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای کشورگشای روز سه شنبه ۲۲ ذی الحجه پرتو وصول بر فیروزکوه انداخت و صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرموده بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائه بر پلشتا پور عبور نموده بکنار آب جرجان شتافت و در آن منزل میرزا شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و همانروز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایای آنجا از داروغه چیچکتو اباق تلبغه شکایت کردند و قهرمان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سرنگون آویختند بالجمله رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ بر آمویه عبور فرموده و بخانه خانزاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی و پیشکش بتقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشورگشا بکش رفته آقسرای را از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر خضرا ساخت چون باغ قراتوپه محل نصب سرادقات سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بعز بساطبوس رسیدند و آن سروچمن کامرانی از قصر باغ قراتوپه بباغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند درآمد و بمدرسه میرزا محمد سلطان که باتمام عمارت یافته بود و نظر کیمیا اثر بر آن نیفتاده بود در رفته شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود و در آن اثنا ایلچی ایدکو از طرف دشت آمده شنقار و سلاکات گذرانید و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان بآستان صاحب افسر و اورنگ رسیده تبرکات فاخر و تنسوقات نادر بعرض رسانیدند از آنجمله پردهای منقش مصور بود که نظیر آن در آئینه خیال هیچ مصوری هرگز جمال ننمود مصرع در لطف و صورت آن حیران بماند مانی والحمد والشکر لله لواهب المقاصد والمعانی

ذکر طوی فرمودن صاحبقران کامران جهت تزویج شاهزادگان عالی مکان

علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلاد جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان درآید و همای چتر همایون فالش در تمامی بساط بسیط

اسکندر

عنبر ابسان شامیانهٔ بلند پرتو آفتاب در فضای حضرت فزای سپهر خضرا بی مشارکت عنبری بال اقبال بگشاید بنابر علی بداد در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت
فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود و خاطر عالی مآثر بران قرار گرفت که لشکر گیتی‌کشای بجانب دیار ختای برود و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند
بکسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر دور که ارتکاب موجبات خوف و خطر به بمقتضای فحوای تناکحوا توالدوا
تکثروا بجای آورد و بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات سرادق عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنابران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواجیان
بسرعت باشراف اطراف ایران و توران جار رسانند که بقوریلتای حاضر گردند و از خسروزادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان
عرضه داشت کردند که چنان می‌نماید که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و مستظهر اند و ایلچی به
طلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام مهمات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از
برای آن کار تعیین یافت و در روز یکشنبه غرهٔ ربیع الاول سنهٔ سبع و ثمانمائه پادشاه دریادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاک جهت مسکن خاصهٔ
همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند و خرگاه و دو بیت سرای با اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند بیت یکی بارگاهی چو لیلای
سپهر کشیدند بر جام ماه و مهر و دوازده پای عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و طنابها بجای ابریشمین ستونها
منقش نگین تزئین داشت در عرض یک هفته برافراشتند و وسعت آن دوازده پای بمرتبه‌ای بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت
سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته و برین قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظمای امرا و خواص با آ
سرای اعلی النعمه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصهٔ زمین را مانند سپهر برین از کواکب پر ساختند بیت ز خیمه و خرگاه نو
گویی که سپهریست پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان و در آن مکان از انجا و اقطار ترکستان و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی
بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیرپذیر نیست و در آن ایام منکلی بوغا حاجب که از امرای ملک ظاهر سلطان برقوق که به
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام ربانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد سعادت
اصحاب ایقان و توفیق اتباع تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشهٔ فاخره بعز عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوهٔ آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادرش محمد سلطان بیاد
آمده مثال ابر فصل بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاهزاده را آفتاب وار جامهٔ
زرنگار پوشانید و لباس مشکفام او را چون پردهٔ ظلمانی شب بخنجر نورانی روز بر هم درانید و ایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش
خواص و عوام رسانید و صناع و پیشه‌وران ایران و توران و مصر و شام و ازان چهار طاقها بسته تعبیه‌های گوناگون ساختند و ابواب فرح و فتح گشاده
لعبهای غریب و شعبده‌های عجیب انگیختند مجلس انس و بساط نشاط باحسن وجهی انبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بابلغ صوری بروحانیات کائنات
تافت بیت نشاط و سرور آنچنان عام شد که رسم غم از دهر گمنام شد و از برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
و جمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی درپایهٔ سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان
پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده ایجل بن میرزا امیرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابنا میرزا عمرشیخ باکرایم دودمان سلطنت و
عفایف خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبهٔ نکاح بر سنت و قواعد ملت حنفی اشتغال نمود
و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و روزگار زبان بتهنیت و دست ثنا گشاده زر و گوهر نثار و درم و دینار
بسیار افشانده گشت بیت چنان افشاند گوهر بر دست مردم که گفتی از فلک میبارد انجم و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده خواتین
بلقیس آیین همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزئین را بفر حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاهزادگان جمشید قرین و نوئینان و امرای تمکین

و صفولستان ۳

۲ امیرزاده ۳

وافر تمکین و سادات عظام و قضاة اسلام و اکابر و اعیان در سایهٔ دوازده پایه مقرر گردانیدند و ثبت صف حاجبان مرصع کلاه بخدمت ستادند در
پیشگاه و سایر خلایق از امرا و اعیان روزگار و اشراف بر بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشستند و بیاولان بهرام توان
بساوری ٣
حلقه‌های طلا دوزی در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر با جلهای گوناگون آراسته
و بر پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشتند و خوان سالاران از شیرها زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردند که نطق ناطقه
از احاطهٔ آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و اصناف اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه و ثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که تحریر شرح نتوان داد
و سوجیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نمودند و بغیر شیره‌های سلطانی چندین خم خسروانی پر از باده صاف آماده کرده صلای جام در داده
انرمش ٣
و ساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت بادهٔ گلفام و فروغ جرعهٔ فرح انجام هر دل را سروری دیگر و هر منزل را نوری عنبر
تکریز بخشیدند و هر یک از مجلسیان واله و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دست نگار سیم غبغب چه خوش است هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است و در آن ایام از غایت الطاف
عام نظم بفرموده شاه صاحبقران منادی گری شد بشارت رسان که ایام سور است و هنگام عیش حق یاب نوشید از جام عیش درین
جشن کس را نگویند سخت اگر تیره روز است اگر نیک بخت چو این مژدگانی بمردم رسید گل شادمانی ز دلها دمید گرفتند از آن سور هر کس مرام
ز رود و سرود و ز ساقی و جام آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورد و نوای نای و قانون و صدای
عود و ارغنون و صفیر بر پیران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم نی نائی نگویم نیشکر بود ز نیشکر چو شیرین کارتر بود نوای ارغنون و
نالهٔ چنگ از آن منزل بر فتی تا بفرسنگ و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بهای و نوش و جوش و خروش گذرانیدند صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح
متصل گردانیدند صاحبقران دریا دل شاهزادگان و امرا و نوئینان و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قپچاق و سایر اکابر و اشراف
اتفاق ٣
را بخلعت گرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مسرور ساخت و بساط طوی و مناهی را طی کرده بتمشیت معظمات امور مملکت پرداخت و ارباب احتساب
را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود والحمد لله
المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهة یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و انحا

صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر خجسته
مآثر جهة احراز مثوبت غزا عزم سفر بر ظفر ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته
باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرا تواچی از میران هزاره و صده مچلکا ستانند که بیچه یراق و دستور یورش آیند و نوئینان
و تواچیان بموجب فرموده کاربند شده حکام و لایات و سرداران اطراف بعد از قرار سان جهة جمع آوردن چریک متوجه مواضع خویش گشتند معزز
انکه ایلچیان معین باردوی کیهان پوی پیوستند و امیر تیمور کورکان از کان گل بسمرقند در آمده در مدرسه سرای ملک خانم نزول اجلال فرمود و در آن بقعه امیر
زاده پیر محمد جهانگیر را با اسپ و کمر و خلعت و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را
که مادرش در خانهٔ شاهزادهٔ مشار الیه بسر میبرد و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه هرات متوجه قندهار
شدند و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ارزانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره‌ور ساخته دستوری داد و مولانا عبد الله
کشی را با جمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض سه گز و در طول هفتاد گز که آب زر طلی شده بود و بخط بدیع مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن
خط از سایر خوش نویسان آن زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد
جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده‌ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان
احمد را مقید بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف گرانمند و نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و برین قیاس
سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و آنگاه از مدرسه سرای ملک خانم بکوک سرای که بنا کرده معمار همت بلند نهمتش بود نقل نمود

و امر عالی نفاذ پیوست که امیر بردق بتنبیه لشکریان با نظر احتیاط درآورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت مآبی تفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سانی که در کان گل قرار یافته از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و تقابای قراتاتار دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه میفرمود که دفتر سان صاحبقران گیتی ستان پیش منست و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان خاص آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر دثار از هشتصد هزار سوار و پیاده میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهت یورش ختای بقشلاق آقسولات

چون بمقتضای قضای سبحانی و قضای تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملکستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور باطله مانند غارت و اسر و مقاتله نموده بودند در آنولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان و هندوستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهت تدارک جرایم و آثامی که از خدام عالیمقام در خلال اشتعال باشتعال نایرهٔ خشم و قتال و استیصال نهال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو و جهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا بر طبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات آن معاصی و زلات بعفو و اغماض متقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان گل و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمرهٔ دیگر از امرای ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در یسی و صبران زمستان گذرانند و ضبط سمرقند بعهدهٔ ارغونشاه شد و محافظت خزاین بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشای ۲۳ جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق آقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که عارض خیال از ادراک کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصای آن بقصور اعتراف نمود روی براه نهاد بیت

روان شد در آن راه چندان سپاه
که شد تنگ صحرا و کم شد گیاه

سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت بیت

نبد بر زمین ذره را جایگاه
نه اندر هوا باد را نیز راه

و ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق براه قرابلاق نهضت نموده بعد از قطع منازل بسایهٔ وصول بر تاملق انداخت و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجهٔ کمال یافته سراپردهٔ سحاب گران تا کران آسمان را احاطه کرد و باد تند وزیدن گرفت برف و باران عظیم باریدن بیت

طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز
وز دود آه چشم سحاب است اشک ریز

و موکب نصرت نشان از آنجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده بآقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاها که قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقاً مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامید و امیرزاده سلطان حسین بصبران و یسی منزل گزید صاحبقران پسندیده صفات در آقسولات امیر بردق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه کشورگشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بار ابها بار کرده همراه برده در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور جهت آذوقه تفحص بیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر قدر قدرت شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتبهٔ رسید که گردون کار دیده پیش از آن انعقاد سپاه باین همه استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کان گل و وفور جمعیت آقسولات دغدغهٔ عظیم در خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر دنی نقصه اندیشه تمام داشتند و از آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر نگار از آقسولات باترار

در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقرهٔ خام نمود و از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا و بساط هامون در

بر مطالعه کنندگان این اوراق پریشان واضح باد که در ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی ۲۳ مسطور است حرره محمد تقی شوشتری

و روی دریا بطحی شده بود با هم مساوی و از وفور طوفان و باران کره خاک غدیری می‌نمود و تمامی جبال و تلال از دریا کاهی صاحبقران مظفرلوا از غایت حرص بر احراز مثوبات غزا از آن قشلاق کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد و در روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار بسرای بیردی بیک برادر شیخ نورالدین از فر نزول همایون طراوت صورت خانه چین پذیرفت و معاودان حصول ان مقر بخاری آتش در سقف خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهت پریشانی خاطر روی در ازدیاد نهاد و چه در آن اوقات اکثر در صباح خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود بغایت متغیر میشدند و حضرت صاحبقران در آن اوان مولانا کمال را فرستاد که تفحص نماید که از راه سیل مهوان گذشت یا نه و او بامتثال امر مسارعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف بیرم و عقبه قلان بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده در این اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیر باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه تکیه بر مسند ابهت و کامگاری داشت و از شاهزادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و ناشمور اغلان و جکره اوغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از فروغ جو امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امراء عظام قراخواجه را بشرف پابوس رسانیدند و او بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر از آستان اقبال آشیان مرجعی نمی‌بینم امید آنکه مراحم خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات بتدارک ما فات قیام نمایم لطف عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش باز گردیم دشت قبچاق و الوس جوجی خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش را بسحاب شمشیر آب تیغ ظفر پیکر ناضر و تازه گردانیم و در خاطر خطیر خسرو زمانی ضمیر چنان بود که بعد از آن چند روز قراخواجه را با بیلاکات نامی و خصوصیات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از آنجا رایت ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آرد اما نگاشته قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر و الله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بی‌غایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران مؤید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب منیرش متوجه آن شد که من بعد اوقات خجسته ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارات آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه بیکباره تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزو اقالیم چین و ختا جزم کرده در وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرمود و چون صورت واقعه که هرگز هیچ ممکنی را از حلول آن گزیر نبوده و نیست آنحضرت را در آن سفر روی نمود و هر اینه بر طبق و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت بی‌غایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود مترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت. رباعی

گرچه ز گناه هیچ خواهد بود
و آن یار عزیز تندخو خواهد بود
از خیر محض جز نکوئی ناید
خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

کیفیت حال بسبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن قرار داد که خواتین و اطفال را بجانب سمرقند بازگرداند و بنفس نفیس از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا را مصمم سازد میل تفریح کرده چند روز پیوسته جام عیش از دست ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعاع ساغر صهبا صفت روشنی می‌پذیرفت و در آن اثنا رغبت عرق فرمود و چون مهیری آوردند برنگ آب صافی و بصفت آتش و ش بطور ذاب و در دو سه روز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغول بود که اصلا میل طعام نفرمود بنابر آن مزاج همایون متغیر شده عشرت اندیشان آن تغیر را حمل بر خمار کردند و یکدو جام دیگر دادند و لحظه حرارت تسکین یافته چون مدبر طبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرض صعب روی نمود و علامات امراض مختلفه مجموع که از علاج یکی دیگری بیشتر مجتمع گشت و با آنکه زمره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در تداوی ید بیضا

نسـ و معروض داشت

نسـ بصورت
نسـ بآنحضرت

علیه نمود و هیچ دوا نافع نیفتاد و اصلاح مواد فاسده منقطع گشت و بنابر آنکه اختلال بقوی و باعی راه یافته بود صاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال نوع دیگرست و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم به تیغ توکل قطع رشتهٔ علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع منهیات توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند آرایش داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نور الدین جهانگیر و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آوردند که از اطاعت شاهزاده گردن نپیچند و سر از حلقهٔ متابعتش بر آورده پای در دایرهٔ خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دهشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود بامیرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند و بواسطهٔ وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند هیچ از دیده بسی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نمی توانند شد و شما را نیز دیگر دیدار من میسر نخواهد شد بعد از بیرون رفتن امرا فواق عظیم بر خسرو هفت اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقراءت کلام ربانی اشتغال داشتند بشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله و مولانا عبید الله بدرون خرگاه درآید و بر بالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمهٔ توحید مواظبت نماید و چون بسبب غیبت خسرو خاوری کواکب لباس سوگواری نیلوفری و پلاس پوشید امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی والله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایهٔ امنیت بفراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاطفتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت مغمور بودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شادروان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای همای اساس صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه جناح حشمتش می آسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم

دریغ آن خداوند دیهیم و تاج
که او بود آیین دین را رواج
دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد
صلاح و پناه بلاد و عباد

و این واقعهٔ عظمی و داهیهٔ کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در ششم درجهٔ حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از جمله مولانا بهاء الدین حاجی گفته که رباعی

سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد
وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت
فی الحال ز صفوان سر و پا بیرون کرد

و دیگری گوید بیت

شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد
وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمانفرمای مشرقین و یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

و در آن شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزگار باز گرفت و رخنه آثار علامت روز قیامت و نمونهٔ صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم

برآمد ناله و آه از چپ و راست
ز مرد و زن فغان و نعره برخاست
ز فریاد و نفیر پیر و برنا
امارات قیامت گشت پیدا

شاهزادگان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین حشمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی برکندند هیچ مه روی بکند و زهره گیسو ببرید امرای ملک آرا یکجا جامه بر پردهٔ سینه چاک چاک ساختند و خواص پایهٔ سریر اعلی از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فوارهٔ دیدهٔ غمام تا صباح قطرات باران سیلان می نمود و چون بخیال محال یورش ختا اعاظم امرا نمیخواستند که آن واقعهٔ هایله ظاهر گردد بهنگام صبح خواتین و آغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر مرحوم هندو شاه خازن بامر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر بتعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امر نوئینان عالیشان دیگر بیک سار بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران در نگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

خلیل سلطان و امرائی که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان حسین باصبران و یسی فرستاده و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده بدرگاه عالی توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانه شد که میرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و وصیت بنصب ولایت عهد آگاه گرداند تا باستعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بجانب هراة و علی درویش که ببیتکچی اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و ارامور بهمین کار روی ببغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانه شد و در شب چهارشنبه هجدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر یخ گذشته در دو فرسخی اترار فرود آمدند چون گریبان افق بدست تأثیر صبح صادق چاک شد شعلهٔ اندوه در کانون درون محزونان مصیبت زده آن نوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بیکبار بسوخت نظم

آهی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت
مرغ سپیده دم که خبر دادی از سحر اکنون ببین که در غمش بال و پر بسوخت

صیحهٔ صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر بظهور انجامید و فغانی در جهان افتاد که صدایش از سقف گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال درگذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از وقوع مصیبت مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و تونلیان و مقربان حضرت با خواتین عتبات حشمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزوهٔ ختا بامضا رسانند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بان بلده در آمده جسد مطهر را بمرقد معطر رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود سید برکه را از اندخود نقل نموده برزبر حضرت صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با امیرزاده الغ بیگ بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی اترار فرود آمدند درینولا شعبده باز سپهر مشعوبه برانگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود را در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود فرستادند مبنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیگ و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیهٔ میرزاده سلطان حسین ایشانرا آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا اردو بدیشان رسد و برین قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان و امرا تاشکنت ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیک در اترار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته شتر خزانه با آنچه بار داشت در آب فرو رفت و در دو منزلی آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کرده روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر برداشتن امرا میرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امراء عظام که در آن زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت میرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خداداد حسینی و بیاد و کار شاه ارلات و شمس الدین عباس و بردندق برلاس باتفاق میرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان بیست و یکساله بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت بانجناب داده وصایای امیر تیمور کورکان را نابود انگاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بنام بغیمر و سیرنش نامه نوشتند و بجانب تاشکنت فرستادند و مخلص سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن تونلیان کاردان عرضه

نمود که بدین زودی دفتر حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این سخنی در میان آوردی بمنع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که بیعتی که با میرزاده خلیل سلطان کرده‌ایم بجهت ملاحظهٔ استدامت دولت و استقامت مملکت است و گمان ما چنان بود که شما نیز همداستان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و بهر چه شما در باب امضاء وصایای آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق از راه آقسولات باردو رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرده نامهٔ امیر خداداد و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت انتما در نگذرند و بغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت نشمرند و امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر در آن باب مکاتیب بامرا تاشکنت نوشته با امیر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرجق رسیده از آنجا امیرشاه ملک باستصواب همگنان پیشتر بسمرقند شتافت و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود و امیرشاه ملک بدروازهٔ چهار راهه که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس میرشاه ملک نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده‌ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهدهٔ امانت درست بیرون آمده باشم امیرشاه ملک دانست که ارغونشاه بوعده‌های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده و دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشمگین با چشم نمناک باز گشت و در صحرای قلیبا بحضرت عالیات رسیده کیفیت حال باز گفت و همانجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت در گذراند و امیر شیخ نور الدین نیز بدروازهٔ چهار راهه رفته و با ارغونشاه و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیرشاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود امیر برندق چون از آقسولات بتاشکنت رسید و مکتوب امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر متعینان امیرزاده خلیل سلطان رسانید آن طایفه باتفاق گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما تغییر قواعد وصیت آنحضرت راه نخواهیم داد و در همان مجلس در این باب عهدنامه نوشتند و امرا آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر خویش بر آن نهاد و ملتمس با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بایشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برد و بعد از آن زمرهٔ از خواص مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت ترغیب و تحریض نمودند و گفتند الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بانواع احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد ابی لیلی لمن غلبا امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شده و از اسپان و استرها و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دیده بود بتحت تصرف در آورده بر امرای خواص و طایفهٔ از مردم عراق که با او بشائبهٔ نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود و امیر برندق که منقلای سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل را ویران کرده باتفاق رستم طغای بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجتی فرکنت رفتند و با وجود این حال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد و بکنار آب شتافته ببستن جسر اشارت نمود و لشکریان همان روز بترتیب آن قیام نموده روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی ده‌بید رسید از جلال باورچی شنید که امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداد و خاطر را بطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنابر آن از اختیار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام نمود ذکر توجه میرزا

فتح الباب

میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در موافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهت اقامت مراسم عزا

رستم طغا بوغا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه از میرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه عزیمت خود را فسخ نموده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین آمد و کیفیت شعف میرزاده خلیل سلطان بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح بازگفت امرا عظام بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاهزادگان عالی مکان میرزا الغ بیک گورکان و میرزا ابراهیم سلطان بجانب بخارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیوم ماه مبارک رمضان میرزاده الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغا بوغا و الهمش و توکل قرا و قرا حسن جنبداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی کجال و سبتری و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند تکمیل نموده عنان بکران بطرف بخارا تافتند و در محل خبر یافتن مصیبت جانسوز حضرت صاحبقرانی از گشته فریاد و فغان از نهاد ماتم زدگان برآمده بعد از جزع و فزع بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا ابا بکر و ایجل و سعد وقاص علیها با دو لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه شتافتند و ارغونشاه و خواجه یوسف تومی جابجا یکباره بجو دراه و از نعش ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهارباغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب گذرانیدند بعیت روز دیگر که بار چرخ بلند پرتو مهر در جهان افکند بشهر در آمدند و بخانقاه میرزاده محمد سلطان که مرقد معروف بنا و تعظیم مخلد صاحبقران سعید بود آنجا محل نزول ساختند و با قامت رسم عزا ولوله در جهان سست عهد بیوفا انداختند و سرها گشاده و موها پراکنده و رویها خراشیده و خود را بر خاک افکنده و خاک زده و در قبه خانیکه سایر خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی گشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداختند مجمع اندوه میرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر که میر و دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره منوره رفته بر پلاس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و از گریه و فغان برآورده و ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند نوبت فتنه زمین بالا گر امروز فریاد و صدا در گنبد فیروزه افتاد اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که میرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه بقدم اطاعت استقبال کرده و بسمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرای سمرقند فرستادند و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغا بوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده و در مزار بوسعت بغیر با امرا عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند و چنان قرار یافت که میرزاده الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با نصف قلعه تعلق بمیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون است با نصفی دیگر خاصه تعلق بمیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و الهمش و توکل قرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و باره بلوازم سعی و اهتمام بجای آورند

ذکر وصول میرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بنیاد انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند

چون میرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید میر خواجه یوسف با پیشکش از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار فرسخی سمرقند واقعست بشرف بساط بوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوهک مضرب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و میرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فرود آمد و بقلعه که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در بیست و ششم درجه حمل منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمور گورکان نموده میرزاده محمد جهانگیر را که ولد میرزاده محمد سلطان و برادر زاده پیر محمد ولیعهد بود بخانی برداشت و فرمود که نام او را علی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز بخانقاه میرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید بود آنجا بود در قبه کلان تعزیت از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و اشراف و اعیان با لباس سوگواری در گریه و زاری در آمدند و بعد از اقامت لوازم مصیبت جهت ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام مجید و دیگر کارها بجای آورده خیرات و صدقات بارباب حاجات رسانیدند

و در آن ایام چندان حلوا و طعام بمحتاجان داده‌اند که قافله جوع از معده گرسنگان تا انقراض دوران رخت بربست بعد از آن گور که خاص را بفغان و ناله در آورده پوشش پاره ساختند و از کار بنیاد اختند آنگاه میرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوئینان را از کسوت عزا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره و جامهای طلا دوز و دیبا بیاراست و ابواب خزاین گشوده آنمقدار زر و گوهر بر مردم داد که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال اقبال او عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والا نژاد از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود بودند بموجب از نسل میرزاده جهانگیر یازده چه از اصل جوانغار [illegible] محمد سلطان سه پسر مانده بود و محمد جهانگیر نه ساله یحیی یکساله سعد وقاص شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هجده ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنگر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت میرزا الغ بیگ و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیگ پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود و بایسنقر هشت ساله بود و سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اوغلان دو ساله یازوی یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پرده عصمت میغنودند و صبیه صلبیه آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمانشاه پسر میرد و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان سه عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران است و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی والعلم عند الله تقدس و تعالی

ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری خامه عنبرین شمامه نسب نامه که در زمان خاقان سعید عالیشان میرزا شاهرخ تالیف شده نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحباله نکاح در آورده و اسامی ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی متولد شده خانزاده پاک سرای ملک خانم بنت قزان سلطان خان بود [illegible] آغا که مادر میرزا جهانگیر و آکه بیگی بود دلشاد آغا و غلات که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام توغدی بی بنت آق صوفی قنغرات تومن آغا بنت امیر موسی نایجوت چکل خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز خانی بیگ آغا موندوز آغا چلپان ملک آغا بخت آغا سلطان آرائی آغا بکور نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و دو نفر بنظر در آمده بدین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا شاهرخ از وی متولد شده جهان بخت آغا نگار آغا اوج برو آغا دلنیک آغا طیبی بیگ آغا ارزو آغا منکلی بیگ آغا جونی قربانی که والده امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا خدا داد آغا تولون آغا که والده میرزا عمر شیخ بود دولت بخت آغا ملکات شاه آغا قتلوق

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران معاصر بوده‌اند بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که از این زمره عظیم الشان و طایفه متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشتند و کیفیت حال تمامی مطلقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان راقم این نسخه را معلوم شده اختصار خواهد افتاد و من الله الهدایة و الرشاد

مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سعی بلیغ مینمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت

سه
آغا در سلطان
آغا دلشاد آغا
مراد بیگ آغا
پیروز بخت آغا
گلدربی آغا و
دل خوش آغا
برات آغا شیخ
ملک
۳

ستوده
خصال
۳

پریشان
۳

حی افراشت و فاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد و در مرغاب هراة مدفون گشت **امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی** کو سنگش بود
حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی نموده آنگاه
از شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب علوم طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرده گفت فرمان چیست شیخ متوجه شده فرمود
که حکم چنانست که در اقصای بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهار صد ولی
رسید و چهار صد ولی را در یک مجلس دید و مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه
و ذخیرة الملوک در میان عرفا اشتهار دارد و فاتش در سادس ذی حجه سنه ست وثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد مرقد عطر فشانش در ولایت ختلان است
بابا سنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات بظهور میپیوست و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان
از آب آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران این معنی
تفأل نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و وفات بابا سنکو در اندخود روی نموده و قبرش همان جا است و بجهان شد
مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بوده و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه
در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد النامقی جامی قدس سره تربیت
یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب زبان بنصیحت آنحضرت
گشود و سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحبقران مسعود خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا پیر کرت
ملک غیاث الدین پیرعلی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفت او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را بر او ابوبکر جوابداد
گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدای تعالی بر منهج عدالت سلوک ننمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را
بر من استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچیک از سلاطین را بر من ظفر دست
نخواهد داد و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابوبکر در یوم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود و ملک عماد الدین
زوزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده قطعه سنه احدی وتسعین بود و تاریخ گذشته بد نصف از سلخ محرم شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک
مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب گوید بیت تاریخ وفات قطب
اوتاد یک نقطه بنه باخرد داد **خواجه بهاء الدین نقشبند** نامش محمد بن محمد البخاری است و او را نظر قبول الفرزندی از خواجه محمد بابا سماسی بود و قبر آنجناب در قصبه تایباد است
و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت
خواجه عبدالخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما موروثست یا مکتسبی جواب داد که بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمود که نمیباشد گفت پس بنای طریقه شما بر چیست فرمود
خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه وتعالی بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات
خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک
نظم انتظام داد قطعه خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند آنکه مشهور ولایت شد بکمال الیقش مسکن و ماوی و چون بود قصر عرفان ذاتش قصر عرفان
زین سبب آمد حساب رحلتش **خواجه علاء الدین عطار** موسوم بمحمد بن محمد البخاری است و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام
داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدان جناب حواله نموده میفرمود که علاء الدین بار ما را سبک کرده است
وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمائه روی نمود و قبرش در ده نوچغانیان است **مولانا سعد الدین
مسعود بن عمر التفتازانی** ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در قریه الرجال تفتازان
که از ولایت نسا است روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و معقول کرده در اندک زمانی در زمره

دانش صیت السبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربوده شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مشتاقان روایح فضایل را معطر گردانید و فروغ خاطر افادت
مآثرش ریاض مستفیدان را بانوار کمالات نضارت بخشیده آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامه بلاغت انتما ساخت
بعد از آن مطول را باسم معز الدین حسین کرت تالیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیگ خان که
شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شایبه لاف و گزاف چنانچه از مولفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد
لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح خبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمه همت بلند نهمتش واجب
و حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود و ملک محمد سرخسی پسر خورد تر ملک معز الدین حسین برادر زاده خود ملک پیر
محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت رخصت طلبیده مولانا سعد الدین
را بسرخس روانه گرداند بنا علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان حضرت صاحبقران آنخطه را در حیطه تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از آنجا اشارت فرمود
ملک پیر محمد از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتران داده زانو زده
جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم
بندگان آستان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت مفصل این مجمل استفسار نموده آن جماعت عرضه داشتند ملکت
که علامه سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع
خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مولفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را حضرت
نضارت بخشیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور دقایق سخن او خفی است همچو سها ولیک گشته چو
خورشید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمه داود در اداء زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از شعشعه
ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف
روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهة استدعا حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست بهانه عزیمت سفر حجاز
آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عز و جلال در آن
شهر بافاده بالکمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه
علما و خسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش
خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلده سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمامی
علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و جزو جزو آن تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین
یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف
الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی
در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر بادمرغاب و بعضی دیگر از علما تقوی مآب رسید که مولانا
سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین باکل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند
چگونه جایز باشد که مقتدای علما روزگار لقمه شبهه خورد مولانا محمد از استماع این سخنان در تاب شده در آن باب رقعه بپدر بزرگوار خود نوشت
و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی
مکتوب مولانا زاده را با سایر مکاتیب در دول میان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول میان را بمجلس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران در اثنای مطالعه
مکاتبات چشمش بر نوشته مولانا محمد افتاده و مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چند
گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نموده

اظهار نموده در اثر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانا زاده نمای تا صرف ما یحتاج خود کند خواجه محمود بنا بر تعلقی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسیم امیر تیمور فرمود که از مزارعان آنوجه دیرتر بوصول میرسد و ما نمیخواهیم که مولانا زاده درین شهر تعویقش کشد خواجه گفت مبلغ مذکور از ممر تمغا در عرض دو روز بتحصیل می پیوندد اگر فرمایند آنوجه را تنخواه مدد معاش مولانا زاده نمائیم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کنند و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغای سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده برات را بر داشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحبقرانی کس فرستاد و تا خدمتش را ببارگاه در آوردند و بتهکم فرموده گفت مولانا زاده کسی که زر تمغا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش و کسی نسبت از خوردن طعام همو منع کند مولانا زاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشره شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودید آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحبقران در بلده فاخره هراة ساکن میبود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه اربعین و سبعمائه در قریه طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم الوجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما محترم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه هفتصد و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت میر سید شریف الدین بنواحی اردو رسیده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بواسطه کمال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعد الدین مسعود تفتازانی را دید که بخدمت پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان جلوه نموده گفت مردی غریبم و تیرانداز و از ولایت مازندرانم بآن داعیه آمده ام که در نظر اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه بنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده رفت مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنیم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف ببارگاه در آمده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعه آن صحیفه بکمال امیر سید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفا را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا زمان فوت صاحبقران آنجا میبود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد

بیت
خدائی که بالا و پست آفرید
زبردست هر دست دست آفرید

و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علما از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آنجا فی سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متأخرین حواشی و تعلیقات متین بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب تا غایت غالبا هیچ درسی از افاده حواشی و مؤلفات فصاحت سمات آنجناب خالی نبوده و نسبت مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبید الله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی نمود

بیت
همه پیچ فلک جدول بجدول
باسطرلاب حکمت کرده حل

و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت

و آنجناب نیز همواره بلسان بخت و دولت در ملازمت بوده و رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر مینگاشت مولانا نظام الدین شامی آنجناب را شنب غازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کامل است و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر به بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول من به بارگاه عالمپناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که بخدمت از متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا رعایت فرمود و ایضا در کتاب مذکور مذکور است که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح قلاع الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام بردند و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بلسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بوده در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلندمکان بود و بزهد و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را به بروسا فرستاد و جمعی از اکابر آندیار بطرف دریا به فرار نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بسیار آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آنجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایه سریر اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آن جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا در سلک تالیف کشید بعد از وفات آنحضرت بدار السلطنه هرات شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات یافت **قاضی قطب الدین عبدالله الامامی** بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بمنصب جلیله المراتب قضا قیام و اقدام مینمود و اختیار داد و ستد موقوفات آن ولایت نیز چندین گاه بتعلق مخدوم عالمیان میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و صحیفه خاطر می نگاشت نسب شریفش بابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبدالله الامامی مکتوب میگردانید **سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه** در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت و در سنه ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **شیخ کمال خجندی** در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم بلغا بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اظهار نقش مینمود و در نفحات مسطور است که ظاهرا اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید بیت این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای منست از حضرت ولایت پناه خواجه عبیدالله مرویست که فرمود شیخ کمال چندگاه در شاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحیوانی رغبت نمی نمود روزی والده من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکشتی تا که بخوریم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد شیخ جهت خاطر ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل گلستان نغمه سرای حقایق پناهی حضرت فضیلت الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن الجامی نور الله مرقده در بهارستان این نوا بگوش فضلای سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد اما لطف و در آن طریق شعر وی از سر حد سلامت بیرون برده است آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیفه که در نظم وی در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنا بر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دیوانهاء آنجناب این بیت مسطور است بیت کس بر شعر شیخ رخنه نگرفت مرا معلوم نمی شود که دزد حسنم از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا میرانشاه بنسبت شیخ کمال ارادتی

نسخ محققان

ارادتی تمام و عقیدتی لاکلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصعی برسم نذر بر سر شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته بخانه برد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را مغموم یافته پرسید که یاران چرا مغمومند یکی از حاضران گفت که دزد کمر دزدید شیخ تبسم کرده گفت کمر را بیارند و قسمت کنند وفات شیخ کمال در سنهٔ ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت را بر سنگ لوح مزار آنجناب ثبت کرده‌اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینیست و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر میبرد و در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را التعظیم بسیار نمود و معزز و مکرم رخصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده‌اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته‌اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم وفاتش در سنهٔ تسع و ثمانمائه روی نمود و مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان مینگاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثناء محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید و چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنهٔ ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده بعبادت اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین قاضی آنولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذراند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت گرداند اما بحسب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس که بر کنار آب بسته‌اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد فنا داد ع غرق دریای کرم بادا بگلستان جان او و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصلهٔ گرامند محظوظ و بهره‌ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود است که بیت بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد که بلطف ابن زنگی و گر ز عجم زاید مولانا علی پدر از جملهٔ شعراء دار السلطنهٔ هراة بود در سنهٔ ۷۹۱ که میرزا امیرانشاه جهت دفع فتنهٔ حاجی بیک جونی قربانی بهراة آمد در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی پدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست نظم ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو بر صفحهٔ کافور عذار آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صلهٔ مناسب عنایت فرمود خواجه عصمة الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیهٔ صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد میرزا خلیل سلطان گذرانیده مشمول نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیدهٔ مذکور اینست مرثیه ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست تخت کو بر خاک بنشین چون سلیمان غایبست و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرموده یکی از فضلا در آن باب گوید نظم میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب گفتمش عصمه ترا ایک خوشه چین خرمنت شعرا و چون بیشتر از شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعر او بجان شعر منست و تاریخ وفات خواجه عصمه شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواجه عصمه هر کس که شنید گفت آمت مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشاء علامهٔ ممتاز زمان خود بود و ملازمت میرزا امیرانشاه مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرمودهٔ شاهزادهٔ مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله علیه قرائت نموده و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج الغایة وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی ویرا مسلم

داشتند و غایبانه مانند حاضران بغایت نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور کورکان پیوسته بآن لعب میپرداخت مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می‌نمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می‌یافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف نجاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز از جمله شطرنجبازان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینموده اند

گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاه زاده عالی مکان

واقفان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف اخبار باین حکایت عارف و بر این روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملک ستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا الغایت میسر شده باشد چه آن شاه زاده والا نژاد از روی نسل و نسب نبیره و پسر صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر تومنیان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی نشان که در تاشکند بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان آن شهر بقدم فرمان برداری شاه زاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بلا مانع پیش نهاده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند در آن زمان شهری بآن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود و اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود که قوت دراکه مستوفیان از حصر و احصاء آن عاجز و قاصر می‌آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جیبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیله تحریر و تقریر زبان بشرح آن تیسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطه مشیت سبحانی قاعده قصر جهانبانی آن نوباوه ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف قضا نشان زوال آن دولت فرو خواند آری افول ماهچه آفتاب آثار لوای پادشاهی بغیر حسنات روزگار خواص بارگاه تحقیق بر حقیقت من بشارت نتابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد بیت

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروری داند

وسبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد از قضاء ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاه زاده در زمان حیات امیر تیمور کورکان نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقاً از جواری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرده پنهان از حضرت صاحبقران او را بحباله نکاح در آورده و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که هر جا شاد ملک را ببینند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که قشلاقات محل نصب رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاه زاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر باحضار او فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم بقتل او نفاذ یافته سرایملک خانم بنا بر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدر دانه از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنا بر آن امیر تیمور کورکان فرمود که او را به بیان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را بغلامی سپاه دهد و [illegible] آن احوال صاحبقران بمجال باز [illegible] آنجا وفات یافت و شاه زاده بعد از [illegible] آن گلعذار پر غنج و دلال را در آغوش کشیده بمرتبه شیفته حال و مشعوف وصال وی گشت که از استصواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضه تسلط آن سلیطه گذاشت محبت بجان بود و در بند اذعان او نیز نقش حجر بفرمان او لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز خزاین را که بمبالغه محاسب وهم از حیز تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر را بجمعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند و مقتضای آن روش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار دیناری نبود اشترواری میبرد و مستحقی که شایسته صنوف نوازش بود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه

جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قرینهٔ قارون ساخت و بدرجهٔ امارت و سروری رسانید از انجمله خاطر
امرا و سران سپاه ملال گرفته و دماغ آن فرومایگان مختبط شده مواد فساد سمت تزاید پذیرفت و چون حشمت ده روزهٔ شادملک در نظر مخدرات
سراپردهٔ صاحبقران مرحوم بی موجب جهت انحطاط مرتبهٔ آن عفایف میرزاده خلیل سلطان را بر آن داشت که هر یک از خواتین و سراری آنحضرت را طوعا
و کرها بیکی از ملازمان آستان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت با ورتبهٔ مادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین گردانید چون
فرشته سرشت را با عفریت زشت همدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با آشیانهٔ زاغ و زغن فرستاد و عندلیب
نغمه پرداز را با غلیواز در یکقفص جا داد و بواسطهٔ صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از میرزاده خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش
اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر خاقان
منصور مظفر لوا معین السلطنة والدین شاه رخ میرزا خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف
بکمال عدل و عبادت و شجاعت همتش بازهادت ابراهیم ادهم همعهد داشت و هرگز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا بر آن ضمیر منیر نمیگذشت مدة العمر
نماز چاشت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازرد و بکر بمقتضای شریعت مؤید
همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه‌نشینان می‌شتافت و هر دیاری که درمی‌آمد اول بشرف طواف مزارات اولیاء و
اتقیا را درمی‌یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خصم ثبات قدم مینمود و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند
برگ بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیر در ناتوانی نگرد و در اوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارا نداشت
که بساط ظلم گسترد نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش باز با گنجشک دمساز بصحرا گرگ و آهو شیر و نخچیر بهم آمیخته چون شکر و
شیر عوانی گر نمودی ظلم نیت طپانچه خوردی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع
الآخر سنهٔ تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنهٔ تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضهٔ
اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنهٔ سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت
و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنهٔ تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت و در اواخر سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه رایت نصرت آیتش بتسخیر ولایت
ماوراءالنهر تافت و در سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار یافت و در سنهٔ ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر
گردید و در سنهٔ ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر رجب سنهٔ مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه
اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم شاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنهٔ ثلثین و ثمانمائه بدبختی
احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی ببدن آنحضرت رسانیده بیان لحظه احمد کشته شد آنحضرت را حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنهٔ
اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدان جانب شتافته و در صحرای سلماس بین الجانبین
قتال دست داده باز اسکندر را انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و خوارزم
و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن نصفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور
و آبادان گشته رفاهیت خلایق درجهٔ کمال پذیرفت معمار همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق
و مدارس و ربط بنا نهاد و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بر آن بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال باستقلال
تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاده در ولایت ری در ذی الحجه سنهٔ خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد و اوقات
حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود و مولانا جلال الدین
لطف الله و مولانا صدرالدین ابراهیم و میر عالی گهرش مولانا محمد امین و مولانا عبدالحمید قزوینی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آیین
رایت صدارت می‌افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخرالدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

پیر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی البجه در سلک وزرای میرزا شاهرخ انتظام داشتند

گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان

خاقان سعید و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار تفاخر معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلده فاخره هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولاة ولایات انقیاد و مثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بپای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط چاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده درباره همگنان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و نصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مأمور گردانید درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را برانداخت بنابران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند رسیده بخدمت بشرف بساط بوس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهة تعمیر برج و باره دار السلطنه هراة که از ایام استیلاء امیر تیمور گورکان تا آن زمان ویران بود باز گردانید و اتیمر خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آنجا را تعمیر نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون لنگر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه قنقوقور را بسم رسالت نزد میرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی برابری و هرچه تمنا داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما کبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد و امرا بسبب بعد مسافت و توهم من آفت در غیبت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر آنچه متضمن استقامت مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسیده و در آن مرحله امیرشاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانیده و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آن حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیله امرا ملک آرا عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت تفقد فرموده حکومت آن مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و مادام الحیوة در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمود و امیرشاه ملک را جهة آوردن شاهزادگان ببخارا فرستاد و عنان تکاور بجانب دار السلطنه هراة انعطاف داد و چون باندخود رسید امیرزاده سلطان حسین بموجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت و بعد از آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را باز گذاشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیرشاه ملک بضبط کنار آب مأمور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان سلطنت آشیان آمدند و از آنجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفته و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و سلطنت ماوراء النهر

ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین بار دوم بی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهة آسایش ییلاق در اندخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ شنبه بیست و دوم ذی القعده در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود **ذکر شمّه از مکر و غدر میرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرمودهٔ خاقان جمجاه و بیان مخالفت و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه** امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاء جنون بهرهٔ تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر مینگاشت تهمتی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرده و لشکری را که با او بودند متفرق گردانید و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه نظر شفقت و عطوفت در روی می نگریست جنون او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده بار دیگر از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر اللهداد و ارغون شاه و تیمور خواجه اقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل به بلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهانه کنکاش امرا و سرداران را بخلوت طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر اللهداد و ارغون شاه چون آن حال مشاهده نمودند بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که [illegible] و نایب خویش گردانند مقارن آن حال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارت کرده متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر اللهداد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین میکردند از وی جدا شده نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابران در ششم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان بامیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بر آن داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره منحصر در گریز دانسته بهراة شتافتند بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسپ قیمتی بامیر سلیمان شاه عنایت کرده سرخس را سیورغال او گردانید و حکم فرمود که بامیر مضراب و سید خواجه که در سبزوار بودند پیوندد و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالپوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرای شاهرخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانستند نوشیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت پیشه را بیرون دروازه عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آنجا شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند امیر عبد الصمد با امیر شاه الیه ملاقات کرده سخنان دلخواه گفته بی حصول المقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب ملتمس امیر سلیمان شاه میر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد باز گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمانشاه بعد از تحقیق این خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هراة رسید و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت و صحرا گشت خاقان سعادت شعار جهة مصلحت ماوراء النهر به ییلاق بادغیس خرامید و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان متواتر انجامید **ذکر محاربهٔ میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان** در آن اوان که امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلب داشت و آنجناب به بلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق

سنه ست و ثمانمایه

نموده و ایلچی سخندان جهت گفت و شنید وصیت حضرت صاحبقران در باب ولایت و عهد و بیعت بسمرقند فرستادند چون آن قاصد بپایه سریر میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده. میرزا پیر محمد و امیرشاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را با خود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر روی خشم و قهر در هم آورده میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرده ایشان را از جای برداشته نخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین صحت و سلامت بآن جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک در اثنای راه بشرف ملازمت دریافته جناب امارت مآبی بهانهٔ ضعف الاغان رخصت یافت که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون منزل قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که ؏ ما بران عهد وفائیم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته متعرض حدود سمرقند گشت ضرورة پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مرید جوکی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز هیچ بر جائیم که بوده‌ایم و بجان خواهد بود لیکن بکنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی که باشد بگوئیم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً تشیید کردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق بورقان و بلبار توقف نموده و در آن یورت مزید بار آمده دولت خواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروض داشت که آنحضرت هرگاه مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر اقتدا و ارغون شاه را نامزد آنجانب کرده‌ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت پناه قاضی عبدالله را جهت تمشیت آن مهم ارسال نمود و در خلال این احوال بعرض رسید که امیرشاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت دلتابست و بدان جهت ضعف الاغان را بهانه ساخته از یورتش تخلف نموده است بنابر آن خاقان نصرت نشان سیفل تواجی را پیش امیر مشار الیه فرستاده و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون یکماه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد و الا درین مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنهٔ هراة گشت امیرشاه ملک از راه ایکه النک ببلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبدالصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی بیسران اوج قرابهادر و تیمور ملکت دولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام غرهٔ ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از چرغ النک سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روان شد و علی الصباح در صحرای نوبرکت بدیشان رسیده فرمود که بچه جهت خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت شاهرخی نهاده و بجریمهٔ خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب متوجه هراة گردید بعد از وصول بسر پل مالان خاقان کامکار پیشتر بمستقر عز و جلال خرامید و بعضی از موافقان سید خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمهٔ تو درگذرد ولی شهزادها فردا میرکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر همه متفق شده بعدم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کنند و باز گردانند و آن دو امیر صاحب تدبیر پیش سید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت درگذرد و گردن بحلقهٔ موافقت درآورد اما فائده بران مترتب نگشت و مقارن آنحال توکل تیمور تواجی را پیش امیر مضراب و قاضی عبدالله آمده معروضداشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و سیم ذی حجه سنه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت نموده روزی چند مرغزار مسرو مغرب مضرب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آنحال از جانب طبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود

نسخه حسین

نسخه ملازم

بود و در اتحاد گرگرده که عنقریب ممالک خراسان از جهت برادر شما مستخلص میگردانیم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه برگرفته بتاریخ غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمایه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف الصلوة والتحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه تحصن نموده بود روی بصوب استراباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پیش از وصول بیلغو نواحی خبوشان امیرشاه ملک از نتیج سید مشکور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از انجا نهضت فرموده بییلاق بیلقان نزول همایون عنبرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام خسرو جم احتشام مسکلی بیتوز نایان را که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاده پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدانجانب التجا کرده است طریقه آنکه عهد و پیمان قدیم با آب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خود بینید ورزیده نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و مسکلی تیمور نزد پیرک پادشاه رفته و میرزا شاهرخ در همان موضع چندروزی توقف نمود و دران ایام میرزا عمر بدرگاه عالمپناه رسیده اظهار اخلاص و یکجهتی فرمود و چون خامه دستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد انگاه پرتو اهتمام بر تقریر فتح استراباد تابد

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان میان میرزا امیرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد

صاحبقران والانژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را با میرزاده عمر بن میرزا امیرانشاه عنایت فرمود و ایالت دارالسلام بغداد را به برادر بزرگترش میرزا ابابکر مرجوع نموده مقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر پناه و ملجا میرزا عمر گشته از صواب دید او در نگذرد بنابران چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حسابی برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامرای میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور باغوای جمعی از اهل فساد بقصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولانا قطب الدین اوبهی و درابا فوبنجی و شیخ محمد تواچی و عبد الخالق ولد تیمور یسکوریچی را با بعضی دیگر از بیگناهان معروض تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی بسراپرده پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از انیاقان و خانه بچگان را مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه فلحظه مردم شاهزاده زیاده میشدند و مردم اتباع جناب امارت مآبی کمتر میگشتند بنابران امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بوی رسیدند و فی الحال بقتلش رسانیدند و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخت و بازماندگان امیر جهانشاه را بنواخت مقارن این حال میرزا ابابکر از کرمان بغداد بتنکشا آمده قصد ییلاق همدان کرد و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر برودی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر بدین سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و همان روز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا امیرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالیوش استراباد عنان بکران بازنکشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بفراغت هرچه تمامتر باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و دران اثنا درویشی باباتیکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بقتل درویش حکم فرمود و بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد ازین چه فتنها حادث خواهد شد چون از واقعه بابا سه روز گذشت در هفتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمایه خبر تخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تبیین این مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار کرده متفق ساخت و بنیاد حیات عادل اختاجی و علیسی توچی و شیخ حاجی را که از قلعه محافظتش بود برانداخت و قلعه سلطانیه را در حیز تسخیر آورد و خزانه و جبه خانه را متصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالیوش استراباد به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سهری باقا در حرکت آمده مقارن آنحال شیخ خسروشاهی از جانب سمرقند رسیده متقبل شد که هرچه میرزا ابابکر از خزانهٔ سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بر متمولان تبریز تحصیلات نامعهود نمود و میرزا عمر بداعیهٔ آنکه امیر بسطام جاکیر را که بادی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهراو فرمود و بسطام از راه قراباغ با امیر شیخ ابراهیم شروانی پیوست بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم نایرهٔ نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از مدتی خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعهٔ سلطانیه استیلا یافته هر کس که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرک آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از نزول بمنزل میانج کرد و عمر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عبدالرزاق جهت اولاد شیرساران قوچین و شیخ خسروشاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد اورا منظور نظر تربیت گردانید و شیخ ظالم را با سایر کرجیکان بیاسا رسانید آنگاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان تختی زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بران نشاند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاورود بمراغه رفته بعد امیر خالیق ترکمان و سایق برلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکه بن خالی بشیتری بتبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و ترکمه را از شهر بیرون کرده دروازها را مضبوط ساختند و میرزا عمر امرای ترکمان را اجازت حرب داد و در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی دقیقه نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اغرق میرزا ابابکر که در سوق بلاق غافل نشسته بود ایلغار کردند جهات و اموال فراوان بدست آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد اورا باعزاز و احترام تمام بشهر درآورده جشنهای خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتنعم و ناز اوقات گذرانیده در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست از آنجانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفهٔ حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا فرود آمدند و تفرقهٔ بسیار بعجزه و ضعفا رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از وصول بچرباذقان شنید که امیر بسطام جاکیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان گیران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند و چون این خبر در فرزان اغون بسمع میرزا ابابکر رسید لشکر باجیش را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آیین دست داده از هر دو جانب مردان مرد و گردان صف شکن در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته گشته هنگام شام هر یک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشتند روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ زراندود در میان مواکب کواکب تاخت باز از هر دو جانب افغان و غریو کوس برخاست و نایرهٔ قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و اورا از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاکیر بفراغت در تبریز نشسته اند و شیخ حاجی عراقی بمحاصرهٔ سلطانیه مشغول است بنابرآن با اصفهانیان صلح کرده در هم پیچیده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید شاهرخی آورد و در غرهٔ ربیع الاول سنهٔ تسع و ثمانمائه بییلاق بیلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او بانعام خلعت فاخره و اسپان تازی نژاد مفتخر و سرافراز شدند و مقارن آنحال سنکی تیمور که برسم رسالت نزد بیرک پادشاه رفته بود باز آمده

جواب بروفق صواب نیاورد و بنابر آن خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق بیلقان نهضت نمود **ذکر محاربهٔ حضرت خاقان سعید با بیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد بامیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه** در اوایل فصل خریف که حریف برد در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرد و از تیغ زرصرصر لشکر خزانی جراحت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتایید ملک مجید بجلگاه مازندران درآمد و چون موضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه بیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبد الصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوچ قرا قلب و میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشهٔ مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر برابر اعدا صف آرای گشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی کا در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهان ملک در جوانغار علم جلال برافراختند و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفتند و لشکر چون دو دریای خضر از صرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج آمد و غبار معرکهٔ پیکار بتصاعد نمود و شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردن کشان را بر خاک مذلت و هوان افکند نظم

زمین شد ز خون یلان لاله گون
بهر سو روان گشت دریای خون
ز شمشیر خون بار هر نامدار
بغلتید سر از بدن بیشمار

آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید و بیرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و بیرک پادشاه بخوارزم گریخته سید خواجه و عبد الصمد راه ورا سیر از پیش گرفتند و شمس الدین اوچ قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالم پناه التجا کرده عنایتها یافتند و تمامی خطهٔ جرجان بحیطهٔ تصرف خاقان ملک ستان درآمده سید عز الدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق بآستان معدلت آشیان فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنهٔ هراة برافراشت و در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و باورد و سبزوار و نیشاپور را بمیرزا الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا پیر محمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمام مهمات ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی میفرمود آواز دلربای نای از انتقال سلطنتش خبر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیه را بنوا میخواند و او بی شعور از شراب ناب میبود که گفته اند بیت

چو سلطان سرانداز باشد ز می
فتد بیخبر از سرش تاج کی

لاجرم تمکن پیر علی سمت ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانمائه که میرزا پیر محمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخت و از فروغ نایرهٔ ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی ناپاک با جمعی بیباک بر گرد سراپردهٔ پادشاهی محیط گردیده در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزادهٔ سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث این واقعه ترسان گشته بیابان باد و زان بجانب هراة شتافت و کیفیت جرأت پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه انبوه بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روانه ساخت و میخواست که بنفس نفیس نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی** چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استقلال برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاد تا بهزار خانه و ارمغول را که در آن ملک با اغرق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آوردند و همت میرزا عمر بدان واسطه سمت تضاعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد و مقارن آن حال شیخ حسن تختچی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هر گاه رایات ظفر پناه بدان جانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزا عمر این سخن باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان تکاور بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در هیژدهم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود و روز دوشنبه نهم ذیقعده در حدود قریهٔ زردویه از

آخر الامر

ولایت جام جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف پرداختند در آنچنین محلی تواچی که از اعیان عمر تابان بود بسیان دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا گهر آورد سایر امرا و لشکریان که آنحال مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی رفتند فتح و ان فتح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر بجانب مرو رود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و زخمی بر پای در منزل مرو باردوی اعلی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده محفه عنایت نمود و طبیب و جرّاح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روان فرمود و میرزا عمر در بیست و پنجم ذیقعده بمنزل تقوز رباط از رباط آزین رباط رود در روی بعالم دیگر آورد و در مقبرهٔ عمدة العلماء المتاخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غرّهٔ ذی الحجّه دار السلطنه هراة از وصول موکب خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه خاقان سپهر افراز

چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید در نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایهٔ وصول بر خطهٔ اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا سر پل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی ببادیهٔ ادبار آورد و حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بتکامیشی او روان فرمود و امرا به پیر علی رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او با اندک مردمی بجانب بکاولنگ بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و دران ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعهٔ هندوان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور گورکان بر امیر حسین تا آنغایت خراب و ویران بود انداخت و اندک زمانی آن حصار استوار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراة معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده تجدد و در قبة الاسلام خرابیها تا از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثنا گریز جمعی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که تا این کل نمک بحرام سردار ما خواهد بود بواسطهٔ کثرت ادبار و شبگیر و مخالفت با اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش بما خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سر دفتر اهل شقاق را از بدن جدا ساخته بدار السلطنه هراة فرستادند و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهان ملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

در آن اوان که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تائید بدار السلطنه هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف عرض رسانید که پیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونی قربانی و از ارازل توکلی در هم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال قلعهٔ استراباد است در حصن حصین متحصن و معرض خطر افتاده بنابران خاقان عالی مکان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراة بحکومت بگذاشت و در دهم جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیر شاه ملک بعز بساطبوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیک گورکان بشرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون بموضع خواجه قنبر از سعادت وصول چتر نصرت اثر غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم ولد ایچ قرا از مازندران آمده عرضه داشت که پیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه بدار الفتح استراباد خرامید و آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزار جریبی باستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و حفظ دامغان بسیورغال آن سید ستوده خصال شد و ایالت مملکت استراباد تعلق بمیرزا الغ بیک گرفت و عنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته در نهم ذیقعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراة در آمد و مقارن اینحال جهان ملک ملکت و بعضی دیگر از امراء بلند مرتبت باغی شده بجزاء اعمال خویش رسیدند تبیین اینمقال آنکه درآنسال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر جهت گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هر دانگی را دیناری اعتبار نمود و چون اجناس در ان اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی گهر رسد آنچه زیاده از موجب خود گرفته باشند بی تحجیر ایشان حواله خواهند داشت

نسخه مملکت

داشت و بنابر آن جهت بی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملک ملکت که از قوم قوچینان بود مدتی مدید در غایت اعتبار و اقتدار بملازمت حضرت خاقانی میبود باتفاق میر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمور تاش و برادرش بهلول بیان بود و سلطان بایزید عثمان و نهدکت با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند و بیکبار از شهر بیرون رفته در جرغ السکت بایستادند و خاقان سعید لشکر ظفر انتساب در رکاب آورده میر مضراب پیشتر بحوالی ایشان رسید جنگی عظیم کرده زخم خورد و چون همای چتر همایون فال با اقبال در فضای جرغ السکت بگستردند امیر جهان ملک و اتباع از آب گذشته آب را حصار ساختند و آنحضرت در این طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هر یک بطرفی جستند سعادت با تمغا دوت و برادرش واحمد و اقبوغا را مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بسیاسا رسید و برادرش و احمد و اقبوغا آزاد شدند و جهان ملک و نهدکت را امیر حرکس در ماخان بدست آورده و بندی برپا نهاده بجانب هراة فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل براه بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان

چنانچه بیمن وقایع نویس بهفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور کورکان مستفاد میگردد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم روی بمصر آوردند و چون در آنزمان ملک فرج نسبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزد آن دو سردار را گرفته هر یک را در برجی از بروج قلعه مقید گردانید تا ایشان را کسی از خلاص مانع نمی آمد و در انحصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور کورکان از انگشتر پائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه در محبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاه دارند و باحتیاج هزار کس از اسپ و سلاح و زر نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد فرزندکان و شاگردپیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصر گرفت بدیشان داد تا از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و او پانصد کس جلد بیکل ساخته هر روز که سوار میشد بجماعت در عقب آراستگی ملازمتش قیام مینمودند و از آن جهت شکوه ترکمه در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در روزیکه پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج در آمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد و نوکران میر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف تو هم نموده همچنان سوار نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدیم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون رخصت متوجه بلاد خویش میگردیم و عنان بگردان انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه گرفته روی براه آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن بجماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که ترکمه در کمال بیباکی و تهور اند و دست از جان شیرین شسته جدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان بتازد بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در صد و بیست موضع بلوکوتوالان قلاع سر راه بر وی گرفتند مقابله و مقاتله روی نمود و او در تمامی معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و بدلیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک دختر قرا یوسف را بحباله نکاح کشید و امیر قرا یوسف باغوای ملک شمس الدین لشکر بحدود دیوان و سلطان برد و دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بتاراج و بسا غارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس ترکمه که بوی پیوسته قلعه او نیک را بجهت تصرف در آورد و اما سلطان احمد بعد از رفتن قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آن مقدار پیراق نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کپنک پوش گشته با معدودی

چند از ممالیک وی بوجه شام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بحجاز شتافت و در گوشه بنشست مردم اوباش و فتنه جوی در ملازمتش آغاز تکاپوی کرده آوازهٔ وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان از حیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن موضع دولت خواجه اینباق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی میرزا عمر آورد و بعد از چند گاه از رفتن دولت خواجه سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در اواخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال داشت امیر شیخ ابراهیم شروانی بتسخیر تبریز در آمده همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی میگماشت سلطان احمد گروه انبوه اوباش کرد و ایرات و احشام ترا کمه فراهم آورده متوجه تبریز گشت و این خبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه بسمع امیر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرا خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده است و او ما نسبت بآن خاندان بوسیله طریق مودت و اتحاد مسلوک میداشته ایم و بنابر آنکه دست ظلمه از دامان عرض رعایا کوتاه کرده ایم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب آنست که ما نیز بولایت خود رویم و خواطر را بتجلد قرار داده امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد جلایر در دار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان شهر را آیین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی افعال ناهنجار کرده باشد و او اصلاً تغییر با اطوار خویش نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی و مصاحبت با پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شده قاصدان او از میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح گونه در میان بسته بعزم تسخیر روی به تبریز آورده سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون در آن سال نوایب فراوان به تبریزیان رسیده بود علت طاعون نیز روی نمود و مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول آن بلده در آمده هیچکس را ندید لاجرم اعلام عدل و داد کرده استمالت نامها باطراف و اکناف ارسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده به هیچ متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد ولد انتزاع نموده و بسیاری از تراکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین مقاتله روی نموده و در روز سیم میرزا ابابکر بیطالعی قدم در وادی فرار نهاد و تراکمه غنیمت بی نهایت گرفته میرزا ابابکر با مرند عنان باز کشیده و سپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج بر آوردند و چون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بود فرمود تا در صحرا آتش بسیار بر افروختند و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمانان بشبگیر ایشان آمده اند بنابر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سیدی محمد کججی که خلاصه خاندان مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از بلیاتی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانیده داروغه و استمالت نامه ستانده مقضی المرام مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاکیر بخدمتش شتافته منصب امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه احسن معاش کرده وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه گورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بجانب سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی جلادت آیین در هم کشیده بعزم انتقام و تسخیر مجدد بتبریز برگشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاکیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۲ ذیقعده سنه تسع و ثمانمائه در منزل سرو رود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول آراسته دلیران روزکار قدم در میدان پیکار نهادند نخست از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را اسیر ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که روی بصید آهو و نخچیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین زیرک را از پشت زین بر زمین انداخت تراکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیخته بیت ز تبریز تا دامن سرورود روان گشت خون سپاهی چو رود و میرزا ابابکر بیرک و برادرش یادکار شاه که در برانغار قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه نکرد تا در غیبت او تراکمه قلب سپاه را که بوجود میرزا امیرانشاه مضبوط بود در هم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسپ در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نجومی از عقب بیرک باز گشته از سپاه خویش متنفسی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم بقصاص فرمود

بقدر امکان

بوده و فرمود که اگر او را زنده پیش من می‌آوردی رعایت میکردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین خویش فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را ببدنش رسانیده بآئین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شیخ غوری استخوان او را بماوراءالنهر برده در قبة الخضراء کش مدفون گشت الحکم لله العلی المجید ومنه العون والتأیید

ذکر رفتن میرزا ابابکر به دارالامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بسامان

میرزا ابابکر چون از دست سپاه میر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت مینمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان آمده و سلطان اویس را بپادشاهی باستقلال یافت نایرهٔ رشک در باطن او مشتعل شده قصد استیصال سلطان اویس نمود و سلطان اویس نیز فهمیده و [illegible] شاهزاده را با خود متفق گردانید و در آخر روزی طبل جنگ فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بر آن قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته بی آنکه [illegible] نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقهٔ محبت و اتحاد پدید آمده همین معنی موجب آن شد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بهراة و سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الآخر سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه خطهٔ بم مخیم او شد و سلطان اویس از این خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری که بجانب گرمسیر فرستاده بود رسید لاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابابکر بدیدن پیکر ظفر مسرور میگشت و احیاناً سلطان اویس را صورت نصرت روی مینمود و در نوبت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و از این دار فانی بسرای جاودانی برد لله الحکم و الیه ترجعون

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر

در حین فوت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر در همدان و چون خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والدهٔ ش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در سلک خواتین حضرت خاقان سعید انتظام بود خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نیکوخدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج ساخت که بیت

همه بندگانیم شاهرخ پرست   من و رستم اسکندر و پیر محمدست

و حضرت خاقان سعید فرستادهٔ او را نوازش بسیار فرموده رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقهٔ یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنهٔ ۸۰۹ بواسطهٔ افساد مفسدان یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بندی بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در چهار دهٔ طبس بند را شکسته از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوز عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بقدم مخالفت پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را برسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافتند و عنان تمالک از دست داده روی بصوب شیراز نهادند و میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست گرمسیرات فارس را غارتیده عنان بصوب صفاهان انعطاف دادند و در سنهٔ عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بسیار جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود و در آن اوان میرزا رستم جهت سیب و باز(؟) از اصفهان بیرون رفته در گندمان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب نمودند جواب داد که خاطر جمع دار که قافلهٔ شیراز برای ما تبرکات و تنسوقات می‌آورند بعد از آن که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین تعبیهٔ لشکر پرداخته نخست میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران شیراز برد آن حمله مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویختند و نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده

آخرالامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیرمحمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیرمحمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند روز در مرغزار شهرکت و کندمان نشست تا الاغان فربه شدند آنگاه کاشان و جربادقان و سایر توابع اصفهان را بتحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود و قلّهٔ اصفهان را بواسطهٔ وبا تا آن زمان ندرویده بود بیمن مقدم میرزا پیرمحمد طاعون و وبا تسکین یافته بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بمیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیرمحمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفرالدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیرمحمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دارالملک شیراز نهضت یافت

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه کندمان عنان بصوب خراسان تافتند میرزاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدارالسلطنهٔ هراة خرامید و باصناف عوارف و عواطف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریهٔ احمد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه بافشاء آن راز زبان گشاد نیم شبی از سپاه بیم روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا بیدو که حاکم بلخ بود بقصد وی نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال بعرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیرمحمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام ۲۶ ماه رمضان سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیرمحمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام بازکشیده همان ساعت او را طلبید و آنقدر اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیرمحمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار

در شهور سنهٔ اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیرمحمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دوچاهه رسید حسین شربت دار که بهمین التفات پادشاه پسندیده اطوار از مرتبه طبابت بدرجهٔ امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بر آن خرگاه میرزا پیرمحمد را فرو گرفت و آنجناب شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانهٔ امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال باز نمود تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از میرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه شهد شهادت در کام جان میرزا پیرمحمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه او همعنان باد بشیراز رفته بود و امیر عبدالصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بتجلّی از احاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون بظاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایرهٔ حرب و جنگ پرداختند و هنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مشرف گشتند و روز دیگر آن غدار بداختر بطرف کرمان گریخته در اثنای راه با امرا میرزا پیرمحمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورده و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخسارهٔ او را غازه کرده و کلاه نکبت بر سرش نهاده گاوی را مرکبش گردانیدند و باین هیأت آن خر طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خود بپایه نیاید و نایرهٔ غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آن ملعون را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر پرشر او را بمملکت اصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد از دو روز در آتش سوختند

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست برد لشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت

ولایت اصفهان کرت دیگر و در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بماورا النهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال این احوال مذکوره از آن ولایت بآذربایجان شتافته محفوظ بعین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید. باتفاق امیر بسطام جاگیر و بدلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبانشاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر بیرون شتافتند اما بی آنکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که داروغه آنجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قصر زرد کیفیت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسانید و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان عزیمت بدان طرف تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر سایان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طائفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلبانشاه با ایشان پیوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آن شکار آن دو سپاه کینه خواه بهم رسید نائره آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بآن جهت اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند اما آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر دلاوران سپاه عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر شده سلطان معتصم منهزم بکنار جویی رسید و خواست که اسب از آنجا بجهاند چون از جوانی عظیم الجثه بود و خود را نتوانست نگاه داشت و بر قفا افتاد یکی از لشکریان شیراز بوی رسید و هم در کنار آب شعلهٔ حیاتش را بآب تیغ فرو نشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابهٔ عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد و بنابر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم محمود و شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دار الملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و معاندان نکال امرا او که بطرف یزد رفته بودند و بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف جلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح داند بدین جانب فرستند تا متحد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که مضمون همایون مشعر بعضی از امور نکات با حیثیت را ملاحظه فرموده برادر که آثار نجابت و اقبال از ناصیهٔ احوال خجسته مآلش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق آنکه بسنت لوازم اخوت و مودت بجای آورند تا عقد الفت انتظام پذیرد و جهات انجائی بر وفق مرام صمت التیام گیرد والسلام والاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان شمهٔ از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیداد آن

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت مملکت آذربایجان و اران را تحت تصرف در آورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیربداق را بهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثا و اکتسابا تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر و احکام چنین نویسند که پیربداق بهادر خان یرلیغیدن ابو النصر یوسف بهادر سوزمیز و هرگاه پیربداق بمجلس در آمدی قرا یوسف دست او در گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایان بدو زانوی ادب نشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و پیلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیربداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما او را عزیز فرزند بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا رای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیربداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بود اما بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و بسبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از شهر تبریز نجات یافته بآذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را محفوظ بعین عنایت گردانیده آخر الامر او را

که پیش پدر بود و علاء الدوله بنابر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز در آمد و طایفه از اهل شرارت جمع آورد و قرا یوسف این خبر شنوده کس فرستاد تا حاجی کوچک مکابدار که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادلجوز مقید ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید برج و باره بغداد را استحکام کرد اینده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در الکاء همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم التفات متاثر گشته چندان توجهی با ایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق آلاتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجیس و عادلجوز رفت و از آن طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان خرامید و گماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند وهم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر بسطام جاگیر که موسوم به معصوم بود در آن بلده حکومت مینمود اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان بهر روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و جمعی از اوباش بگردش در آمده اند لاجرم عنان بطرف دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته و طایفه از مفسدان را بقتل رسانید و در آن زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض اکثر عثمان بولایت آذربایجان و استغاثه ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدان جانب توجه نمود و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بخوی گریخته سلطان در غره ربیع الاول بتجمل و حشمتی هرچه تمامتر بدار الملک تبریز در آمد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه ارزنجان را بمصالحه مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان مراجعت انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شنب غازان بین الجانبین مقاتله صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی نادانسته ضربت بروی زد تا از اسپ در افتاد آنگاه جامه و اسلحه او را گرفته بگذاشت و سلطان از مجرای آب بباغی در رفته پیری کفش دوز او را شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان عالمیان این چه حالتست سلطان گفت که خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم و زر و اسپ و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و ترا رعایت کنیم و هرگاه به بغداد برسیم بلوک یعقوبه را نیز برسم سیورغال بتو مسلم داریم و پیر کفش دوز این سخن را قبول کرده بخانه رفت و حال آنکه او را عجوزه بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد پیر صورت واقعه را با زن خود در میان نهاد و گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال دیدن کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعید است و از آن حرفی بما نخواهد رسید و بهتر آنست که چون شب در آید آن مقدار مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود و مصلحت آنست که در ساعت پیش امیر قرا یوسف رفت و او را بسلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و قبای کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بر سرش نهاده ببارگاه در آوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را بپهلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت و بنقض بنیان عهد و پیمان ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون گردان فرود نمی‌آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی هزل با جد او را فرمود تا بخط خویش در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی باب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از همان مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف نمیخواست که بجان سلطان تعرض رساند تا امرا بغداد در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز بآن امر همداستان شده ستلمش سلطان احمد را بدر سرای قاضی شیخ علی برد و خواجه جعفر از سالکان طریق خونریزی او را بخفه هلاک ساختند و در پایان پای پدرش سلطان اویس که بشمشیر غدر او کشته بود دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند و علاء الدوله که در قلعه عادلجوز محبوس و مقید اوقات میگذرانید از همان شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هراة شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خود چه گفته خواجه عبد القادر این رباعی را درج کرده بعرض رسانید که رباعی عبد القادر در دیده هر دم خون ریز باد دور سپهر نیست جای آن

نسخه
پیش قرا یوسف رفته و صورت واقعه را باز نموده و او را مژده که از یقایت پیشانی امیرک داغ عجوزه مقبول افتاد ۳

نسخه
تبریزی و حبیبی و یک ۴

نسخه
گوسپیده

جای تغییر کان جمهور سروری یا ماکان · تاریخ وفات گشت قصد تبریز اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون ببغداد رسید اولاد صفا سلطان احمد در شهر متحصن گشتند و آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب متولی شد و خطبه و سکه بنام خود کرده دیگر پیش پدر نرفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت **ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خاقان سعادت بهر** در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسر حد زوال نهاد و میان آنجناب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمایه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بآنجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب خجند رسیده با برادران میر الله داد و ارغون شاه با سه هزار سوار با مرد آن طرف نموده هر دو لشکر در حدود دیزق سپاهی یکدیگر را دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا ایلغار کرده از میرزا خلیل سلطان کومک طلبیده شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روان شد و از سمرقند گذشته بقریه شیراز فرود آمد خداداد از قرب وصول شاهزاده آگاه گشته بیشی مانند باد بجانب شیراز نهضت نمود و روز دیگر نماز پیشین میرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بقلعه ویرانه شیراز برد و خداداد فی الحال حصار را گرفته بر شاهزاده مستولی شد و نشانها نوشته او را مجبور نمود که مهر کند و هر جا میخواست می فرستاد و تمامت ماوراء النهر بتصرف در آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خداداد در بیستم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمایه روی نمود و چون حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت نمود و در بیست و ششم ذی الحجه بکنار آب معسکر ظفر مآب گشت و امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود و بهواخواهی حضرت پادشاهی خود را انجا رسانید تا امیر خداداد از عقب او ایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانید و موکب شاهرخی بفیروزی و فرخی از جیحون گذشته میرزا میرک احمد و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعواطف خسروانه سرافراز گشتند و چون هوای خزار از غبار موکب ظفر شعار عنبر بار شد انجا خبر شیوع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید همراه برده و در بیستم ذی الحجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه تمامی اصاغر و اعاظم بشرف بساط بوس در یافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند در آن اثنا لدینار خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان پیش امیر خداداد رفته تا او را نصیحت کرده بملازمت رساند امیر خداداد جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت منست اما ظاهرا شیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت میخواهد که عن صمیم القلب کمر اخلاص برمیان بندم باید که او را مقید بدینجانب فرستند میرزا شاهرخ بهادر از استماع این جواب دور از صواب بر آشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمایه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منغلای از پیش روان ساخت درین اثنا صورتی بدیع که در آینه خیال هیچکس مصور نگشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باحضار سراج دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان در باره او بوقوع انجامید طریقه کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولادش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر بر قتل او قرار داده بتعلق تیغ تیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منغلای مراجعت نمود سر خداداد و سر پسرش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد بار دوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا میرک احمد بن میرزا عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت ولایت اوزجند فرستاد و بموجب ملتمس الی ایبل ارشاد **ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت**

حضرت خاقان سعید و تفویض یافتن ایالت ولایات بشاهزادگان صاحب تایید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خداداد موکلان را با خود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و با امیر عبدالخالق ولد امیر خداداد که در آن حصار بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و بنفس نفیس رایت نهضت بصوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم و امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی همایون گشت و در آن اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد بنا بر آن خاقان عالیشان مولانا قطب الدین قرومی و توکل قرقرا ایش را نزد او فرستاد تا استفسار نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف جوید و مشار الیهما با وی ملاقات نموده این جواب شنودند که الطاف خاقانی در باره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مرا حالا تکلیف ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید باستان بوسی شتابم و مقارن آن حال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه پایان آمده با امیر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحه مخالفت نموده عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت و در آقسولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کا نام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده سخنان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته مقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل با یحیی کا فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورد و هر کس از نوئینان اصلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کا قسم یاد کرد که مدة الحیوة قصد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کا روان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آورند و چون امرا نزدیک بازار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه ببازار شتافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند و در موضع اوزن آق شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته بتشریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شده آنگاه خاقان جهانبان عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت حصار شادمان بمیرزا احمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان داده میرزا قیدو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۶ شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامران بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقو و بیک پولاد و خضر اسپاهی و صدر حسن و خواجکی را با قریب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه توانند در حیز تسخیر آورند و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفتم ذیقعده سال مذکور بدان جانب نهضت فرمود

ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او بیمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هرات برافراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و مقاتله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه آقسراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده مقید گشت و جناب امارت مآبی بخیال در آمدن شهر روز جمعه هشتم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمائه بدروازه شهر شتافت و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین و خواجه عبد القادر و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین تجرا و ساغرجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند دل بمحاصره نهاده شیخ نور الدین بقدم یاس و حرمان مراجعت نموده بترمد رفت و حاکم حصار میرزا احمد جهانگیر را بدمدمه و فسون بخود ملحق گردانید و امیر وفادار را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید خبر طغیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هراة باز داشته در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرموده بعد طی منازل و مراحل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیک گورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دستبوس مشرف گردیده

استشمام

نسخه هفتم

نسخه هشتم

مشرف گردید و در روز جمعه ۲ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرک احمد و امیرشاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نور الدین بقدم
جسارت پیش آمده در حوالی قزل باد در آب بام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آنحین نسبت با میر شیر بدبجان شده کارش آخر ساخت
آنگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر برده آغاز کر و فر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزید
امیر شیخ نور الدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و دوشنبه یازدهم ماه مذکور رایات همایون خاقان
در دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف
گردانید و امیرشاه ملک را با لشکری جرار از عقب امیر شیخ نور الدین باترار فرستاده بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر در
دار السلطنه هرات نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و همدرین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلده فاخره هراة بمحاذی قلعه اختیار الدین واقعست
بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی آن عمارت باتمام رسید و همدران اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال هراة واقعست طرح انداخت
و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت
از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیرشاه ملک با وجد فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نور الدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و
میان میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشار الیه کرت دیگر جهت دفع شیخ متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال
بکجا منجر خواهد شد بنا برین مقدمات خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر دریا مقاطر راه داده باز بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل
و مسالک در ۱۲ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرمود و عنان یکران تا موضع قشقا باز نکشید و در آن مقام میرزا الغ بیک گورکان و اشراف
و اعیان سمرقند شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز و مفتخر گشتند و منزل کان گل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر
شاه ملک از ترکستان بملازمت رسیده و سر امیر شیخ نور الدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین چنان بود که در کرت
اخیر که امیرشاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن موضع تحصن امیر شیخ نور الدین بود رسیده امیر مشار الیه مضطرب گشته بعضی از امرا
پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیرشاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیرشاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر بی‌واسطه
با یکدیگر گفت و شنود نمایند و روز دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما هر چند امیرشاه ملک امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرد که از مقام
مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالمپناه بشتابد بجائی نرسید و حرارت هوا استیلا یافته امیرشاه ملک میل مراجعت نمود و امیر شیخ نور الدین
گفت که از برای ما شامیانه و مقداری طعام بفرست تا لحظه درین نواحی بیاسائیم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیر شیخ نور الدین همچنان سوار بر در حصار
ایستاده بود و امیرشاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان
سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا ما بآن بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیک امیر شیخ نور الدین رفته آغاز قیل و قال کردند
و در آن حال امیرشاه ملک سهرقداق را که دوست قدیم شیخ نور الدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرأت پیش نهاده بنحوی که ترا تعلیم نمایم بتقدیم
رسانی امید است که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند سهرقداق جواب داد که هر چه
اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیرشاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نور الدین باز گردند تو نزدیک او روی و
هیچ شبهه نیست که چون او ترا ببیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که در آن وقت او را از اسب بپایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم با تمام پردازیم
سهرقداق این جسارت را بطیب النفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیر شیخ نور الدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی آواز
برآورد که سهرقداق آقا خشتیرای و سهرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نور الدین از بالای اسپ خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای
سهرقداق بر پشت امیر شیخ نور الدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسپ فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون
آورد و نوکران امیر شیخ نور الدین که بر در قلعه سواره ایستاده بودند بر سر سهرقداق تاختند یکی شمشیری بطرفش انداخت و سهرقداق تیغ بطلبهای آنو رسانید
و امیرشاه ملک این حال مشاهده کرده تازیانه بر اسپ زد و با جمعی از مردم کاری بدان جانب شتافت سهرقداق چون دید که کومک رسید برجست و بسکید و ضربت

از ترکستان ۴

شیخ نور الدین ۴

شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک تیره انداخت و اینچنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملک سمرقند را از نوازش بسیار نموده در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستکام و مقضی المرام بازگشته در کان گل بشرف ملازمت خاقان وافر مکرمت استسعاد یافت و پرتو عنایات والتفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت

ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از مهم امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روز افزون آورد و بعد از وصول بلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعد از فوت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود متعاقب از سمرقند بدار السلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورد و قصبه کوسویه را سیورغال او گردانید و تا غایت آثار خیرات آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذیقعده سنه مذکوره خاقان سعادت انجام احرام طواف آستان ملائک آشیان عتبه شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص آن عتبه کعبه اختصاص شتافت و نقبا و کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دار السلطنه هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه همای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و مقارن آن حال ایلچیان خان ختای و امینکت خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و ستایش و محبت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاه زادگان و امراء عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده باج و خراج نمود و پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بدو عنایت فرموده و مهمات ایلچیان ختای را بکفایت اقران داد شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد

قبول

ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم

از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق عیان باد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه امیر ایدکو که امیر الامراء پادشاه دشت قبچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی کا بماوراء النهر گریخته ایدکو امیر انکا را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه ۸۱۱ که شادیبک خان فوت شد سلطنت و یاورنگ بفولاد خان رسید امیر ایدکو انکا را طلبیده تغلی را بجایش فرستاد و فولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قبچاق گشت و قصد ایدکو کرده و او بخوارزم گریخته در اوایل سنه ۸۱۴ در کنه و غازان بحوالی آن شهر آمدند و ایدکو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در گرد خوارزم نشستند خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را کشته داده بر تخت پادشاهی متمکن گشت و مقارن این حال آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست و غازان و کنه را بشراب مشغول ساخت و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرموده او تجاوز جایز ندارند و غازان با ایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا باو رسیده و زبان تشنیع گشاده گفت که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با ده هزار مرد هشت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم باز گشتیم مصلحت آنست که تو نیز بازگردی زیرا که با این چهار هزار سپاه کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی توان کرد قاجولی گفت من تنها بر ایدکو فایق آمده ایم و [illegible] خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کا را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آنجا بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند از این جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

شادیبخان

بیرون آمده یکروز تا بشب جنگهای مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابران بعضی از مردم احمال و اثقال را گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیرشاه ملک را بتسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنابر ظلمی که بجا آورده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیرشاه ملک را استقبال نموده مفاتیح شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم درآمده چندی در جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و بعد از آن در اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن با میر معظم الیه انتما تفویض فرمود تا اواخر ایام حیات شاهرخی آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت فارس فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بورزنه رفته قلعه آن را مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بنابر اختصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت شجاعت چون قوت مقاومت نداشتند پای بقلعه تحرز بردند و در آن اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر در کرد و کرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زرد رسیده و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نمود و در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آن لشکر خیمه و خرگاه برافراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده از وی التماس کرد که بادی مصالحه نماید بجائی نرسید لاجرم از وی نومید گشته ناگهان باصفهان درآمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روز بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر رود سول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در راه بمیرزا زاده آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره داده بدیار خویش بازگشت و در اصفهان بلا بجوع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آن شهر سیر آمده مراجعت فرمود تا میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها داشتند در باب انتظام امور مملکت سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن ممر یراق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد تا میرزا رستم این معنی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابران امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آنجناب بدانجانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمانان بازگشتند و میرزا رستم با خواصان خویش بجد و جهد باصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب بشهر درآمده مدت دو ماه بفراغبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات آنجا را بتفصیل بمیرسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم گردید بنابران اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده بموافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع عشر وثمانمائه بدست بوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید در این اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متألم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت ع داغی گذشته نیک که داغ دگر نسوخت

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغیگری ملازمان جناب اسکندری

در آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت

چون حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر منتقش و مرتسم گردانیده تا از جهت حدوث وقایع نیست از حیز قوه بفعل نمی آمد در شهور سنهٔ [illegible] که خاطر عالی را از مهم ولایات ماوراء النهر و خراسان دغدغه نماند و خبر استیلای قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق بمسامع همایون رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکر بممالک محروسه باطراف و اکناف بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته باجمعهم اعلام نصرت سلب بتاریخ سیزدهم رجب از دار السلطنه هراة بطرف مازندران نهضت نمود و چون پرتو وصول به نواحی نیشاپور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامه در قلم آورد و مضمون آنکه رایات عالیات جهت دفع فتنهٔ قرا یوسف ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته باعساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابوسعید ملک جهت رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزار جریب و گیلان آنکه بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام و احسان ساخته رخصت معاودت فرمود و ابوسعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری بگمان برد که آنحضرت قصد مملکت او دارد و رفتن آذربایجان بجهت مصلحت وقت بر زبان می آرد بنابران بمضمون کلمهٔ ان بعض الظن اثم غافل مانده ابوسعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد و ابوسعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را بپای بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان التفات نکرده فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت فرمود اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلافت پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را در قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب و ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آنحدود را بانقیاد و اطاعت دعوت کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امر المطاع و حاکم سلطان ملک قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سیورغتمش که در هراة نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد و میرزا سیورغتمش آن مختصر را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود و در اوایل بهار میرزا بایسنقر را بدار السلطنه هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنهٔ سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت ری آورده چون خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر فوجی از امرا و لشکریان را نامزد محاصرهٔ ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصر الله ساوه قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس داروغه نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسید امیر یوسف خلیل و جلبان شاه برلاس و بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله را نامزد فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از آنجا نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه اینیاق و امیر چهارشنبه را با ده هزار سوار بنصرت نصر الله و رعایای ساوه مامور گردانید امرای میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده و قید عهد و پیمان میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امرای الغ خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند در نواحی قلعهٔ شهریار بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه شتافته در آن مقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرای میرزا اسکندر را بملازمت خاقان ظفر مقرون رسانیدند و آنحضرت در بارهٔ آن زمره اصناف عواطف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه بهوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت

ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر شکار باز پرداخت شنقار همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرواز داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم که در دو فرسخی آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قرابت میر عباس و شیخ علی قزاق با قرب سیصد

سوار از میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل بسعادت بساط بوسی مستسعد باشند و بعضی از حشام و صحرانشینان آنجا و دیگر باردوی کیهان پوی شتافته و ملک
سایر بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صور در لجه اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک
داشت و خواطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته لشکری چون فیض سحاب بیحساب و مانند قطرات امطار از شمار افزون از اصفهان
بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش رعد خروش روی باصفهان آوردند
بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین الیقین مشاهده نمود و دانست که استقامت با آن حضرت
از حیز قدرت او بیرون است لاجرم میراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بمعرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب
نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را بشهر انداخته خاقان سعید در ۱۲ ماه ربیع الاول سال [illegible]
در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود و امرا و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر نمود و چون این خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران باتفاق موافقه میرزا اسان
شیخ محمد ساوه متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبدالصمد و شیخ ساوه را [illegible]
و ارباب کذا جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکوخدمتی عرضه داشت ایستادگان پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند حضرت خاقان سعید
چون این خبر بشنید مبتهج و مسرور گشته تکبه بخشی و لطف الله بیان را بامور ضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبان شاه برلاس را جهت [illegible]
میرزا اسکندر و اولاد عبدالصمد ارسال نمود و بعد از چند روز تکبه بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله مقصود آنکه امیر جلبان شاه را [illegible]
خواهد کرد و او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله را فرمان داد و تکبه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بکار [illegible] آمد که
قتل جلبان شاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصره اصفهان گذرانید و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر طاعت قبول
نگردید در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران عسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در کشیدند و از نفیر و نای رویین
غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت چنان شد ز جم کوس و نعره و جوش که گردون پنبه محکم کرد در گوش و از شهر نیز سپاهی بسیار
با ساز و سلاح بیشمار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالاخره هم بدست و گریبان رسیدند و سرهای سروران بسان
گوی در میدان غلطان گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار
فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام نمودند و جام تلخ مذاق بر یکدیگر پیمودند
فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و بیشه گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت حضرت [illegible]
ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و نکبا نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردید و میرزا
اسکندر با جمعی از خاصان و امرا و اعیان بقلعه اصفهان درآمده جنود نصرت در رود زرد با نهار دیوار با شهر نهادند و بعد از [illegible]
بجانب دیار مغرب مشعلها بر سر جیدان بر افروخته روی بفصیل آوردند و در آن اثنا امیر عبدالصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهت
میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهرستان آسمان [illegible] وصول موکب آفتاب تابان
بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان بخیمه خانه نهب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه
بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت سپاهیان از دلها برگشت و غایت نفاست آن غنیمت ابواب [illegible] بر خاطر با فرو بسته و میرزا
شاهرخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتعاقب میرزا اسکندر فرستاد و آنجماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم میرزا رستم [illegible] و میرزا
خاک سپهر [illegible] در چشم [illegible] باشید میل آتشین در چشم جهان بین او کشید بیت بکینه کشتن و کور بودن ازو منسد است زبان و گوش ای
کین حدیث گفت و شنید بفضل الله مایشاء و یحکم ما یرید **ذکر تفویض حکومت و لایات بشاهزادگان خجسته صفات
و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دارالسلطنه هراة** چون بسیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود و خطه اصفهان
بتسخیر خاقان عالیشان درآمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گستر و [illegible] مزارات کرده بود تعقد تحف

رسانید و ثلث مال اربعا یا آن ولایت بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع گورود و بروجرد و نهاوند و لرستان را بامیرزاده بایقرا بن عمر شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ایجل بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم روی بحکومت مملکت ری آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا سعد وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاه زادگان از درر نصایح خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و ابتهاج بدار الملک شیراز شتافت و حکومت آن تختگاه سلیمانی نامزد امیر مضراب شد و دران ایام بحسب تقدیر مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بینهایت گردانید و سلطنت مملکت فارس را در قبضه اقتدار شاه زاده نامدار و خلاصه نتایج خواقین بصفت ذات میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العباد یزد خرامیده از آنجا راه بیابان قهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنه مذکوره ببلده فاخره هراة در آمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام و اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف بدار السلطنه ما سند دولت و اقبال آن آستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش شتافتند و امیر بسطام جاکیر که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نصرا قد صحرای ساوه از آنجمله بودند و هم دران ایام سید عمید الملک کشف برادر سید عبد اللطیف از مکه مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بعتبه کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اخلاص محبت و مودت بود رسانید و من الله العون والتائید

وبعد از آن ۳

نسخه عبد الکشف

ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک گورکان باستان خاقان عالیشان

دران اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرک احمد که در اوزکند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته جناب الغ بیکی میر بایزید پروانچی را که در سلک خواص و مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه اوزکند گردانید و امیر بایزید بی‌ثمر مانند ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع اندکان را محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه حصین را مسخر کرده به پاینده بکاول سپرد و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مفری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را با جمعی از سپاه جلادت آئین در آن ولایت گذاشت و میرزا میرک احمد از مراجعت جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه پایان آمد و امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافتند ناگاه میرزا میرک احمد بر ایشان تاخت و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند و میرزا میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هراة در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفراغ بال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم دران ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاه زاده ستوده خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیورد و نیکقان و جرمقان و خبوشان و نسا و یازر و استراباد و شماسان و کبود جامه مع توابع و مضافات و منسوبات تعلق بنواب کامیابش گرفت و در سنه ثمان و عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آن را ویران کرده بود میل نهاد و همت بلند نهمت گردانیده باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه مشاهده میرود ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین مذکور است که هفتصد هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید والعلم عند الله الحمید المجید

ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب دار الملک شیراز در ضمان صانع بلاد و عباد

از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس

و فارس و ری بود یکی آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو به بستر ناتوانی نهاد و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه ازین عالم انتقال فرمود و چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید حضرت خاقان سعید میرزا ایلنکیر را منظور نظر عاطفت کردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاکیر در آن اوان بحکم خاقان کشورگیر در آن حصار فرمان فرمائی میکرد گریخته در بلده قم بامیرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده ساده امیر بسطام را بند نهاد و صورت واقعه را عرضه داشت پایه سریر اعلی فرمود خاقان جهانبانی میرزا را قید بسطام جاکیر موافق مزاج شریف نیفتاد و باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد لیکن میرزا سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه را در قم بر سر اغروق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود و امیر بسطام را از بند نجات داده بتوز شیر تربیت نمود و میر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمه بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغا بیکی بنت میرزا امیرانشاه را از آذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ به قم رسید آغا بیکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و ممکن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و حال ما در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همه ترکمه را بگرفت و ایشان را بتیمور شیخ و قتلق خواجه و شیخ علی بنده که بحرکت میرزا سعد وقاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیر زن تعجب نمود و فرستادگان او را رعایت فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر ولو کان النساء بمثل هذا لفضلت النساء علی الرجال

واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن قید عقل عاقبتش بسر میبرد یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته جمعی از سپاه اصفهان بسر راه برادران فرستاد و آن طایفه در حوالی جرباذقان بدیشان بازخورده اقتضای گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیات واصل گرفتار گردید و حشار الیها او را نزد میرزا رستم بردند تا محبوس گردانید بدین سبب میرزا بایقرا تیر قصد در جعبه توقف و تیغ سعی در غلاف تکلف نا و روزی چند درکشیده زمان گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمره نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل شیخ خواجه و امیر دوان و مرید بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان کردانید و بندیان در حبس خانه موکل خود را بقتل رسانیده کمند هان شتافتند و نزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند مدعی جهانگیری توقف بر نتابد بنابران بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته به استقبال شتافته در نواحی سفید یا بنجا الغان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند برانغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست چپ و دست راست میرزا بایقرا را پیش برگرفتند اما امیر ابو سعید جنگ که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنای گریختن بکرابان بطرف قول انعطاف داده بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشار الیه اسپ جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز تاختن و میرزا ابراهیم سلطان از ترس آن حمله عاجز گشته رکاب بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش در رسید در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز در آمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان گلعذار در کشید و میرزا رستم بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که خمیر مایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم آرای جهانبان اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا مزید قوت و مکنت حاصل نماید خطه فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابران باجتماع لشکر یا فرمان داد و بتاریخ ۱۷ جمادی الآخر نهضت لوای کشورگشا اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده هر چند امرا میرزا بایقرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب ننموده بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت قلعه و حصار نپرداخت و بجائی نرسید و جواب داد که خاقان سعید پادشاهیست در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود بدین جانب لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان را که ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعه سنان سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه ماه چتر علم ظفر پیکر خاقان جهان کشور در سیوم ماه مبارک رمضان از افق تنگه الله اکبر طالع شد لاجرم میرزا بایقرا اسراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابو سعید جنگ را نزد میرزا بایسنغر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

نسخه
خنک

درخواست فرماید که از سر جرایم او تمام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وافر مهر و محبت بسیار داشت متکفل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید را ببارگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر قلم عفو بر جریدهٔ جرایم میرزا بایقرا کشیده امیر ابوسعید را منظور نظر عاطفت گردانیده و قسم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید در بارهٔ وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید بمقتضی المرام از پایهٔ سریر اعلی برخواسته چون در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند نخست بنده را بسیاست رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر بسخنان شفقت آمیز زبان آورده امیر ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب امارت مآب از مجلس همایون بیرون رفت حضرت خاقانی فرمود که هر کس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بعتبهٔ علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت مهیمن کارساز دارالملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلدهٔ جنت نشان بپایان رسانیدند و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضهٔ اقتدار او نهادند و منصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود جیلان با میر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات از حضرت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت

ذکر نهضت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبهٔ سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام بلندمکان خاقانی بمقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس بملازمت پایهٔ سریر اعلی شتابد و چون ذره و را منظور نظر آفتاب کردار گرداند و در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقهٔ اخلاص عمل نموده در این مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجا نیاورد حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوهٔ اولاد انجاد خیر الانام سید شمس الدین علی بمی را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبهٔ سیرجان بآستان اقبال آشیان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنهٔ هرات شتابد سلطان اویس را بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران از ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس باز گشته مستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقاً با میرزا الغ بیگ گورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوئینان را کشته بود چنگ در کرم خاقانی عدالت نهاد کرده بدار السلطنهٔ هرات شتافت و منظور نظر عنایت بی‌نهایت شده با میرزا ایلنگر بن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده موافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منهیی شمهٔ از این معنی بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه رسید و عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفهٔ از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نمود بنابر آن او را گرفته مضبوط ساخته تا هر چه اشارت فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذرانند تا هر جا خواهد برود و میرزا میرک احمد روی بکعبهٔ معظمه آورد و میرزا ایلنگر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و مشار الیهما ع رفتند چنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو بجهت ملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب نگذرانید و در سنه ۸۲۰ که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را باردوی همایون فرستاد و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوب

سمرقند فرستاد و دیگر از روی جبری پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از غبار و خاشاک فساد اصحاب عناد بپیراست و مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بایسنقر بیاراست، اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوهٔ باغ پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایا و فرق برایا را بر نهج عدالت بتفصیل رساند و بمضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند تا هیبت بفریاد و فریاد خواهان رسد بدرد دل دادخواهان رسد و میرزا بایسنقر بموجب فرمودهٔ میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از نفحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت از سر گرفت و از لمعات نور مرحمتش نهال ملک و ملت بتازگی صفت خضرت پذیرفت ع ریاض ملک شد از فیض دولتش خرم **ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس بآستان اقبال آشیان سپهر اساس** افتخار العترة الطاهرة سید شمس الدین علی که سالک طریق مردمی گشته بتمشیت مهم کرمان را قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هر چند در ابواب توجه بپایهٔ سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابر آن جناب مرتضوی صفات بدار السلطنه هرات شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس بعرض رسانید و از اهتزاز نسیم این خبر نایرهٔ غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نمود و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضای مدتی سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاده پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد و شما مراجعت نمایید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان را نگیرند باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از جملهٔ ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر کرمان برخواسته عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بعز بساط بوس خاقان زمین رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تأکید قواعد عهد و میثاق کرد حضرت خاقان ملتمس شیخ حسن را بحسن قبول اقتران داده قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس مطمئن کرد و او باحرام عتبهٔ کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنهٔ عشرین و ثمانمایه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنهٔ ۸۱۹ خاقان والاتبار میرزا سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ عشرین و ثمانمایه ولادت باسعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد گیتی دهان و فلک از آفتاب پر در کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد **ذکر شمه از حال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صافی ضمیر** وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال و وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک اعاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود در دار الفتح یزد بنا کرده حسن اهتمام اوست ببلدهٔ شاهرخیه شتافته در سنهٔ عشر و ثمانمایه بر سید فخر الدین تقریر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد و اما با امرا و ارکان دولت بتقصیر و تقصیر مضایقه و مناقشه کرد بنابر آن اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستسقی بآب زلال مایل گشتند و پس از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت در گذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بر وی تقریر نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شد و امرای عظام تیغ انتقام از نیام برآورده آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلو همت و سمو منزلت اتصاف داشت و در قضای حوائج سادات و علما و اکابر تخم لطف و احسان میکاشت اما جبلتش بصفت ذمیمهٔ عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش می یافت تا بمثابه‌ای اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اکناف ممالک خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او

سعید

ارتفاع

امیدگاه صغار و کبار بهر بلاد و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار آمد بیت ز ایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرفتند پیشانیهٔ انتظار بیچکس را بار میدادند و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند دربند در گذشتندی غیر از معدودی که نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید آنکه سپهر سفله کار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی از اطوار ناپسندیدهٔ او را معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شریکش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بجودت طبع و لطافت ذهن اتصاف داشت باندک زمانی بر کلّهای مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته گاهی بجد و احیاناً بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب بسید میرد و دست سید از دور تقلب کوتاه گشته از غصه این قضیه بی آرام شد مع ذلک عملهٔ دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان وقوف داشتند از بیم سیاستش مانند برگ بید از تندبادی لرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند تا چون بتغییر مزاج میرزا بایسنقر نزد همگنان بوضوح انجامید امیر علی شغانی در مقام معارضه آمده خط سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر آغاز پرسش این قضیه نموده امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانهٔ عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید بر این سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه دار بمصیر و قرار شد جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد بازیدار که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزانه چی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز دفعی میگفت تا مهم بخشونت رسید و کار از پرده پوشی تجاوز کرده کیفیت آن بحث بمعروض خاقان سعید گشت پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید بر انکار اصرار نموده پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمهٔ سخن بتحکم بالظاهر منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه چی گرفته است باز دهد بعد از آن هرکس هرچه بر سید موجه سازد بستانند بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخر الدین باین عنایت مستظهر شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی را که تا غایت از بیم سیاست آهسته با خود نمی توانستند گفت باواز بلند در صدر دیوان بر زبان می آوردند بیت وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز وجمعی دیگر که رشوتها بسید داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح خویش در آن دانست که مبلغ دویست تومان قبول نماید و خود را در معرض معارضهٔ مقرران نیاورد و خط سپرد که دویست تومان کپکی در عرض یکسال بالقسط فرود آورد آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان بندی گران بر پای سید نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخر الدین باضطرار انجامیده عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاد و در حاشیه حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و سلم شفیع ساخته این بیت را در آن عریضه داشت ثبت نمود بیت جگر در تاب و دل در موج خونست گرامی رحمی و عقیقی گبونست شاهزاده جواب داد که هیچ شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه باین افعال نکوهیدهٔ ناپسندیده که از سید فخر الدین صدور یافته راضی نیست و آنچه بتو میرسد نتیجهٔ کردارهای ناهموار تست بیت ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال شربتی داری بمردم هم از آن شربت بنوش سید چون این جواب که حکم ستم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بوالدهٔ او مهد علیا گوهرشاد آغا برد و آن جناب عصمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم فرموده نزد فرزند زبان بشفاعت بگشود و بنابر آن حکم بر داشتن بند صادر شد اما محصلان بدستور هر روز بملازمت عتبهٔ سیادت و وزارت رسیده قسطی از جملهٔ دویست تومان مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از طلبکارات بهم رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و بجهد می آورد و با وجود این حال شب و روز در خیال وزارت میبود و گوش هوش بپنبهٔ غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز می نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از بهمان چنین و چنان حاصل میتوان کرد بیت خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده بر وی استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبای ماهر از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینهٔ پر کینه و دلی در کورهٔ انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از بیم او

مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بر مزد اشارت او بتهنیت مجمع و نوید امن و امان بخواص و عام میدادند

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیراحمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار

در سنهٔ عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر میر سید علی ترخان بپایهٔ سریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که پیر محمد قندهاری و ملک محمد گرمسیری با جمعی حکام که از نواحی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در زحمت و محنت می‌افتند بنا بر آن رای ملک آرای خاقان گیتی‌کشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و مفسدان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف و ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایهٔ وصول بر یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امرای بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجهة تحقیقی که از اوضاع و احوال میرزا قیدو تفرس فرموده متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور با جمیع اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده بیستم ماه مبارک رمضان اشراف و اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند و بتحقیق پیوسته از میرزا قیدو رسیده بعرض رسانیدند که شاهزاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و هیچ کس بتعاقب نفرستاد و بعد از ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثر نماند آنگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را در آن نواحی نصب گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را در حیطهٔ ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیلة المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بجانب میرزاده شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمانبری رساند و بیمن انفاس شریفهٔ جناب صدارت مآبی روسای افغان اظهار انقیاد و اطاعت نموده اسپان جبار و اشتران باربردار باستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از حدود و نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرموده در آن یورت روزی بر بهمن گیتی‌نورد سوار گشته فراز و نشیب کوهی می‌پیمود که بیک ناگاه اسب بسر درآمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و دو دست همایون که بوسه‌جای حکام ربع مسکون بود دکسری راه یافت که ایکاش راه گم کردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهة آوردن استاد میرو نگاری که در فن شکسته‌بندی ید بیضا می‌نمود بجانب دار السلطنه هراة تاختند و علی اسرع الحال استاد را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند تا بجبر آن کسر پرداخت و چون ذات اشرف حضرت خاقانی از حضیض علت خورشیدمثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میرو را بوجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صوابنمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که فکر ثاقبش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و تدبیر صائبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتفصیل رساند و بعد از تامل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیراحمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صناعات دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیراحمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی وفوری واقع میشد و مدت سی سال بیشتر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر رزین قلم طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانهٔ چین داشت و آن خواجهٔ والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه نصفت نهاد آن مقدار آثار خیر بر اوراق روزگار نگاشت که عقل دوربین حکایات عدل و احسان وزرای سابق را خواب و خیال پنداشت **بیت** وزیری چنین شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان

ذکر تتمهٔ وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق

چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرموده در پانزدهم رمضان سایهٔ وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در آخر همان ماه میرزا ابراهیم جهانشاه از جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوس مشرف میگردد و در آن اثنا میر شیخ لقمان برلاس جهة تحصیل اموالی که میرزاده تقبل نموده بود نزد ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آنجماعت در ادای مال اهمال مینمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کا و امیر توکل حسب فرمان واجب الاذعان بر سر میرزاده تاخته مهم ایشان را بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ پنجم ذیقعده با کرایم غنایم بازآمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رفیع مکان مانند خسرو ثوابت و سیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر و میرزا یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را در آن دیار بازداشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را همراه آورند و الا در دفع او مهم ساخته بدرگاه عالم‌پناه رسانند

و در منتصف ذیحجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد عنقریب ایام بکام و اختران فرمان پذیر افلاک نهاده بخط فرمان سر و موکب همایون معزز و محترم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را بیمن مقدم مکرم رشک گلستان ارم گردانیدند و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا سعد وقاص که قرار گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شد و متعاقب آن حال خبر متواتر گشت که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته خاقان سعید میر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاه زاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند و چون شاه زاده بمنزل کشم فرود آمده و شمامه این خبر بمشام بدخشانیان رسید سپهر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهریار عالی مقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جرائد جرائم شاهان کشید و شاه زاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر با زمرهٔ از شیران بیشهٔ تهور بتکامشی او روان شده در قریه سبز بمیرزا قیدو رسید و او را گرفته و مقید گردانیده بدرگاه عالم پناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داده گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گران بار گردانیده بدانجا فرستاد و در اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد مطهر و مشهد جنت آثار امام الجن و الانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما بسته بدان روضه منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورده قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بمحل بلند از سقف گنبد مقبره در آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه اردشیر تواچی که در شهور سنه عشرین و ثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دایمینگ خان و خان ماچین و غیرهما بدرگاه عالم پناه رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب دایمینگ خان را که مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید ایلچیان ماچین و ایلچیان ماچین را باصناف الطاف نواخته درباره ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و زمره جهت ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم آوردند و در سنه ثلث و عشرین همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیگ گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارغداق و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته ادای سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند ان شاء الله تعالی در خاتمه کتاب مبین خواهد شد و هم درین سال یعنی سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفر قرین در بلده مرو قشلاق کرده در اول بهار بفضای جان‌فزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه هراة خرامید و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید

ذکر محاربه و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشته حیاتش را بشمشیر قاطع منفصل داد از امرا و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و اران هر کس که در هر جا بود سر بر خط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توهم شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهت امداد بمعسکر بغدادیان روان ساخته بود چون مواد نزاع بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کستندیل با دو هزار سوار مکمل بوی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمده در کنار آب کر میان آن دو سردار پیکار آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار کرده در اثنای فرار خواست که اسپ از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش شکست و ترکمانی مجهول

چون بوی رسید اسپ و جامه خویش بستاند و او را بگذاشت و بطرف دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم بصعوبت در دست باضطرار انجامید و خود را بکلی از ترکمان ظاهر ساخت و آن شخص خود را در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی کثیر از ملازمان گرجستان در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شدند امیر قرا یوسف گرجیان را بتمام بعرض تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسید و چون تبریزیان بواسطهٔ حسن معاش پادشاه شروان هواخواه او بودند هرکس از ایشان که در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمهٔ از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید بنابران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جراید جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم کاسه داشتند و چون بخار بادهٔ خوشگوار در دماغ پادشاه شروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شیفتهٔ وی گردیده بند از پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و همدران محفل اخی قصاب و ارباب تبریز تشاور نموده در مجمع امیر قرا یوسف رسانیدند که هر مبلغی که امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان اعلی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فرو آوریم مشروط بآنکه محصلان در عوض زر جنس بردارند و امیر قرا یوسف این ملتمس بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت و شروان دار کسان ببلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان برات تقبل او را بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه برات داران داده از امیر شیخ ابراهیم عوض زر بال شروانات برات می ستاندند و باندک زمانی مهم هزار و دویست تومان از هم گذشته در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافته بمقر عز خود شتافت و چون طنطنهٔ کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید خصال ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی بپایهٔ سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالمگیر رایت ظفر نشان بعزیمت تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید

گفتار در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سر انجام عظایم امور گیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند زبدهٔ دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعالی مراتب کامرانی روی می نمود و چون آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه میفرمود جنود دولت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فال بجای می آورد و بقلم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از تهیهٔ اسباب حصول بمنصهٔ ظهور نمایان میشد و در نظر انورش باحسن وجهی جلوه گر میگردید نظم

چو آن زیبندهٔ اورنگ شاهی
نکردی نیتی جز خیرخواهی
بهر سو روی آوردی لوایش
شده تخت خلافت خاک پایش
بهر کشور که برافراختی سر
فدایش ساختی جان صاحب افسر

مصداق این سیاق حکایت نهضت آنحضرتست بعزیمت محاربهٔ امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان بتفصیل این اجمال آنکه چون ضمیر خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان را خود مصمم گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امراء نواحی سان عساکر ظفر مآثر را طلبند و سپاه ممالک محروسه از اقصای ترکستان تا سرحد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشتغال فرمود و امراء عظام عرض کردند که سی هزار دست جبه در توشک‌خانهٔ همایون موجود است آنحضرت گفت که ده هزار دست دیگر سرانجام مهیا باید کرد و [illegible] مسعود و میرزا الغ بیگ گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراءالنهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر [illegible] خان بحکومت دارالسلطنهٔ هراة مقرر گشت و همای چتر همایون فال در یازدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده بمرغزار [illegible] نزول اجلال دست داد و جهت شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر یا چند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسید و بشرف بساط بوسی مشرف گردیده در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منقلای لشکر نصرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکارکنان بولایت نیشاپور عبور کرده میرزا بایسنغر مقدمهٔ عساکر پیروز گشت و در بیست و نهم

صفه بحرآباد از فر وصول موکب پادشاه والااثر وغیرت افزای فضای بهشت شد وحضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه وسنت عید فطر پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت واقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود ودر آن مقام خیر انجام لشکر سیستان وفراه وقهستان وگرمسیر وقندهار وکابل وغزنین ضمیمهٔ سپاه ظفرقرین شد وهمچنین میر الیاس خواجه با اشراف واعیان قم وکاشان بآستان سلطنت آشیان شتافت وماهچهٔ رایت منصور بیستم ماه مذکور از درهٔ نمک عبور نموده وورامین ری را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلک ساخت ودر آن مقام میرزا ابراهیم سلطان از جانب فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت ودرین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان وامیر غیاث الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند وامرا وتواجی چند روز احتیاط سان لشکریان کرده دویست هزار سوار بحیز شمار درآمده یعنی لشکری بحر جوش وموج شکوه ثابت وپایدار چون کوه همه بهرام طبع وکیوان هوش همه پولاد ترکش وآهن پوش واز آنجا امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار وعدد بیشمار در مقام عناد واستکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ وپیکار از دار الملک تبریز بخطه اوجان آمد در خلال این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت وپیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه رفیع مقدار وقایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنابران مناسب چنان مینماید که ایشان زبان باعتذار واستغفار گشاده از اموری که سابقاً بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند وقلعهٔ سلطانیه وبلدهٔ قزوین را بگماشتگان اعلی بازگذارند تا حضرت خاقانی را از مقام انتقام گذرانیده نشان ایالت آذربایجان واران وبغداد را تا حد روم وشام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان وانصار وقوت بازوی شجاعت تا مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت وفرستاده را محبوس ومقید ساخته مضمون این مقال بزبان راند نظم

ببینیم تا اسب اسفندیار
سوی آخور آید همی بی سوار
ویا بارهٔ رستم جنگجوی
بمیدان نهد بی خداوند روی

وچون وفور جرأت وجسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز وافتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورد ودر مظان اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر ونصرت مسألت نمود وجماعتی از قرّاء وحفّاظ را فرمود که دوازده هزار بار سورهٔ انّا فتحنا ختم نمایند وبعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژدهٔ فتح وفیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد وقاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بسلطانیه شتافت ومیرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آن حصار قیام مینمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت وامیر یوسف خواجه بقزوین درآمده متوطنان آنجا را در ظلال امن وامان جای داد وطایفه از اشراف واعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاد وچون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج وبارهٔ قلعه کمر اهتمام بر میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز در رسیده وبعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده ووداع تخت وتاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد ودر همان ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفرقرین که در منزل آق خواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعده بدرگاه عالم پناه رسیده کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید وحضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید ومیرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت ومیرزا ابراهیم سلطان حسب الامر نموده روی بمراغه آورد وماهچهٔ طوق جهانگشای در پانزدهم ذیقعده پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخته رعایای بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی باستقبال نمودند وآنحضرت بحال آنجماعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چریک منصور بگذرند وامیر موسی که بمحافظت سلطانیه مأمور گشت وخاقان کشورگشا باردبیل تشریف برده شرف زیارت عتبهٔ علیهٔ حضرت سلطان الاولیاء وبرهان الاصفیاء شیخ صفی الحق والحقیقة والدین قدس الله سره العزیز دریافته بعز ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شده واز آنجا براه موغان نهضت فرمود در هشتم ذی حجهٔ مذکور از آب ارس عبور نموده روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده طرح قشلاق انداخت بیت

بهر مقام که اعلام او قرار گرفت
معین وحافظ او گشت لطف سبحانی

والحمد لله علی حصول الآمال والامانی

ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پرستیز ورسیدن میرزا بایسنغر بدار الملک تبریز

چون امیر قرا یوسف افسر غرور وپندار بر سر نهاده از روی عجب وانانیت خطهٔ اوجان را معسکر گردانید وسپاهی چون ذرات آفتاب وافر ومانند قطرات سحاب بیکرانه

منکوحه جوانان نوخواسته و سراسر بحجیبه بکثرت آراسته مجمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسید و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدتی علت بطبیعت دست انداخته تیر عمر شهزاده بدان کوتاه کرده در روز پنجشنبه ششم ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه ایام حیاتش باختتام انجامید نظم بساط جلادت گسترده بود ولی هیچ فرصت نداد اش حیات چنین طرفه سنبو نرگس ندید نکیسوی شوخ زنکیسوی ات و چون از اولاد امیر قرا یوسف در آن زمان اسپکند ام در اردو نبودند امراء ترکمان بعد از آن واقعه هایله پریشان شده هر یک روی بطرفی آوردند و میت را همچنان در خرگاه بگذاشتند و آحاد والناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش قرا یوسف را جهة حلقهای طلا ببریدند و روز جمعه هشتم ماه مذکور سیدی محمد گجانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیرشاه ملک دارالمجلس میت برین آورده لوازم غسل را و استغفا بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیش فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنقر در نصف ذیقعده دولتخانه تبریز را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه باسم و لقب والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیر علی بیک بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف معتقد بود از محصل خویش امیر قرا اجازت یافته بنیکت یورش بملازمت شاهزاده رسیده باصناف مراحم والطاف مفتخر و سرافراز گشته بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت استجازه نموده نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنقر از نسق مهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاورود رفته امیر باباحاجی را که تا غایت بپای اخلاص مساحت اردوی همایون پیموده و روی نیاز بدرگاه عالمپناه ننموده بدست آورد و شرح این سخن آنکه امیر باباحاجی ولد امیر شیخ محمد عراقی بوفور شجاعت و جلادت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر پدرش را امیر جهانشاه جاکو کشته بود و او بقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانیده و در زمان استیلاء امیر قرا یوسف میان او و ترکمه چندین مخالفات و محاربات بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و بایالت ولایت کاورود و عنایات دیگر سرافراز گشته بنابر علی هذا درین ولا که ماهچه اعلام خاقان گردون غلام پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر باباحاجی وهم کرده برادر خود را با تحف لایقه باستان خلافت آشیان ارسال نمود و نفس خویش پای در دامان تکاهل و توقف کشیده و این معنی بر خاطر خاقان ستوده مآثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاورود مامور گردید و در قلب شتا که مقلوب آن بعنوان پیر و برنا بود با جنود ظفر ورود بپای قلعه کاورود که موضع تحصن باباحاجی بود شتافت و ایلچی سخندان نزد او فرستاد و سخنان ملاطفت آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر باباحاجی چاره بجز در موافقت ندانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده در باره او باضعاف آنچه وعده کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر باباحاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه به مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردید و در سلک سایر امرا انخراط انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرتن و تسخیر قلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید برفیق توفیق در نهم ذیحجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بقراباغ اران رسیده جهة قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف باصناف تنسوقات و انواع پیشکشات متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی شتافته بشرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات همگنان تافته سر افتخار و مباهات باوج سموات برافراختند از انجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود و آثار نجابت و جلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا می نمود در چهاردهم ماه مذکور بشرف ملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد و سوابق اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد با وی در سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته بود مقضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دستبوس پدر عالی مقام مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان برسم پیشکش گذرانیده از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام استیلاء جنود زمستانی گذشته سلطان سریر فیروزه فام سپهر متوجه چشمگاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده در بیست و دوم ماه در بیلقان نزول اجلال فرمود و از آنجا نهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قراکول ملک بعرض رسید که یار احمد قرامان حدود گنجه و بردع را تاخته و لوای فتنه و فساد برافراخته [illegible] السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شر آن بداختر مامور گشته یار احمد بطرف دیار گرجستان گریخت و بنا بقلعه اسفرتن

که در [illegible] تصحیح [illegible]
آسونی [illegible]
در [illegible] الصفا
اسفرتن [illegible]
[illegible]
۲۳

بردو میرزا بایسنقر بظاهر آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزادهٔ عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمهٔ یار احمد گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن قلعه گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یار احمد را گفت که خود را بی اعتبار ساختی و با میر چهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمد سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون جلگای اذراب مضرب خیام سپاه ظفر مآب گشت بسامع علیه رسید که در نواحی حصاریست موسوم بقلعهٔ بایزید و بغایت رفعت و تشیید و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس بیشمار و ذخیرهٔ بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندش امیر سلیمان آن قلعه را بتصرف درآورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت بتسخیر قلعهٔ بایزید انداخت و بیست و سیم جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرموده کس فرستاد و کوتوالان را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و آن مردم از تسلیم قلعه سر باز زدند و لشکر قیامت اثر آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمانی کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود رخنها در برج حصار بایزید انداخته بتایید الهی پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب چریک ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقان سعید اغروق همایون را در دامن کوه نمر بجی توقف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برد و در آن مقام حاکم قلعهٔ اونیک امیر دولدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عز الدین شیر و امیر علی بن قرا عثمان بآستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از اخلاط با جیش خرامیده از آنجا بآق بلاق تشریف برد و در آق بلاق امیر قرا عثمان بموکب همایون پیوسته بشرف دستبوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روانشد

ذکر محاربهٔ خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از آق بلاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از حد و چند جبال سپر کرده بحدود عادلجوز و اخلاط آمده اند بنابر آن خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان یکران بصوب میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه مقدمهٔ سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمائه تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از جانبین بتسویهٔ صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکهٔ پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام مینمودند بیت

چو شب لشکر خود بهامون کشید   همه دامن چرخ در خون کشید

هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان مشرق انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب کواکب بر نقرهٔ خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورده و برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند نیز با سپاهی مثل لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر و سنان جان ستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابناء روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد را که در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رویت ابتهاج معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و دیدبانان نظاره کیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعهٔ صبح صادق دیده برهم نزدند صباح روز سیم که غرهٔ شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر مآل بهیأت اجتماعی عازم معرکهٔ قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران از آشیانهٔ کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خارا شکاف جهت گریز جانهای اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان گشود و بعد از آنکه شد سهام

بجای
خون آشام

سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسانی تیغ تیز گذرانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد و در آن اثنا خاقان دیندار که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه برافراختند و بعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تانی تمام وضو ساخت و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاده از درگاه پادشاه بی انباز ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگاه بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان بگیران بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش بایستاد درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک از مقتضای الحرب خدعة تدبیری بجا آورده فرمود تا نقاره شادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در میان جنگ به بند افتاد اسکندر از شنیدن این سخن متحیر گشته زمام عنان انصراف بسمت بوادی گریز گردانیدند و لشکر منصور دلیر گشته یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار اولاد قرا یوسف تزلزل پذیرفته باصناف تحسر و تاسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بیقیاس گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید مراسم محامد الهی و شکرگذاری بتقدیم رسانیده بامر پادشاهی پرداخته فتحنامها باطراف ممالک محروسه روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روانشده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه گردون ساخت و اهالی آذربایجان را بلباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت

ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات و لایات

چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت یافت عنان مراجعت بجانب خراسان معطوف فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمده و در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایت را اجازت انصراف ارزانی داشت و از انجا بنهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم رخصت یافته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفرنشان بمملکت خراسان درآمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت یافته و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و در نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض رضوان بخشید و درهمین ماه شیر محمد اوغلان و ستارق اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان باستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک کورکان آمده نوازش بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و ستارق اوغلان توهم بیجایگاه بخود راه داده باگروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیکی ایشانرا تعاقب فرموده تا کنجکسته ییلاق بکر بجکان رسیده شیر محمد و ستارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول ایشان رقم عفو بر جریده جرایم گرفتاران کشیده شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در هفدهم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمایه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنغر را پسری بسعادت تمام کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابوالقاسم کنیت داد و در سنه ست و عشرین و سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در مستقر ثابت ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط ساخته حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک کورکان را نابوده انگاشته رایت طغیان برافراشت بنابر آن شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در بیست و پنجم بیلاقول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان بجهت دفع شر معاندان متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در موضع قتوق سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شد و در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی در روی آورده صفوف بیاراستند و از غریو کوس که در عین [illegible] گوش گردون را کر ساختند دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیده و بفضای میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سر یکدیگر بشکافتند در آن اثنای شیر محمد اوغلان چنانچه اقتضا کرد که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هرچند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک کورکان تومانات برانغار بمدد جوانغار ارسال داشته شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان بگیران بصوب فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نمودند

نسخه
کنجبک

اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیگ مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته ایلچی به تبشیر بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان بدار السلطنه هرات رسید کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیگ عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ذیحجه دیده به دیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و لطایف عطوفت و عنایات اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض یکهفته از هرات خود را بماوراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۲۴ میرزا محمد جوکی از جانب الغ بیگی اجازت یافته بدار السلطنه هرات بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول این سال امیر کبیر سپهر و جلال غیاث الدین شاه ملک در مملکت خوارزم وفات یافت و او بتعظیم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امراء امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطانی ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباطها و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش میرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان که در سلک معتبران بارگاه حضرت خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت **قطعه** ایدل خسته چه حالیست که انجم یکسر همه در گریه زارند برین هفت اورنگ دامن چرخ چرا شد چو دل من پرخون چهره مهر چرا گشت چنین پر ز رنگ گر آمد خبر تعزیت میر کبیر آنکه در جنگ بکینش چو گور بود و پلنگ شه ملک میر جوان بخت جهان بخش که بود پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و سنگ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات باد در روضه مصاحب همه با شاهد شنگ مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه است در جوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابو الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما و همدرین سال پادشاه گیلان و سلطان تنکاجو و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش بلمس سیم و زر آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرموده و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمایه شاهزاده وافر تهور میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاوید انتقال فرمود و غره صفر خبر محنت اثر بهرات رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شد و لوازم تعزیت بجای آورده کاملت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ع بقا بقاء خدا یست و ملک ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیگی نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بهمین عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوائل سنه ثلثین و ثمانمایه بحدود سغناق درآمده قاصدی نزد میرزا الغ بیگ ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت بغایت شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیگی چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علف خوار سغناق شرعاً و عرفاً تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابران میرزا الغ بیگ گورکان اراده جنگ براق فرموده جهة استجازه قاصدی بدار السلطنه هرات فرستاد حضرت خاقانی از نزاع و خصومت که موجب ویرانیست منع نمود اما لشکری معین فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراء النهر گردند و شاهزاده در هفدهم ربیع الآخر از هرات متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیگ بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافته

بعد از وصول

[illegible]

خبر یافت و بی‌تأملی توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بعبور بر جیحون مترصد عزم رزم بر اقدام جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در حوالی مجتمع ساخت و بیکبار بر سپاه ماوراءالنهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شد غریو کوس و کورکه از سپهر نیلگون درگذشت بیت تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد زمین دریا فلک صحرای خون شد میرزا الغ بیک گورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود بر طبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف التفات ننمود اما آنجماعت را بمقتضای آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراءالنهر بدست صحرا عنان بوادی فرار تافته حیرت و هجرت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی غالب شد خواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکه مهالک نهند اما بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیله که توانستند از آن دریای ذخار بساحل نجات رسانیدند بیت چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که مسجد جامع درون بلده فاخره هراة را گذارده بعزم سواری از مصلی بیرون خرامید و در آن اثنا یک نمدپوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذ در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از نزدیکان را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافته و بی اندیشه پیش دویده ❁ کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نشد و جراحت زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین چون تشخیص حال آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوری که در ازمان معهود بود نقاره زدن گرفتند ناگاه آن خبر قیامت اثر شنودند و دست ایشان از کار باز مانده ازین جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقانی امیر فیروزشاه را طلب فرموده نقاره چیان سواره بمسجد درآمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی که در محفه نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند بر حیات و نجات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابر آن خاقان عالی امکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شد و نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند آنحضرت از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداختند در عرض چند روز شفاء کامل بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید قطعه سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات قصه‌ئی بس عجیب واقع شد در خراسان میان شهر هراة کجروی در بساط چون فرزین خواست تا شه رخی زند شد مات القصه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنغر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و بعد از فوت آن مردک کلیدی یافتند که در خانه تیمچه با آن کشاد یافت و مردم تیمچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طاقیه میدوخت و بسیاری از معارف پیش او می آمدند و از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود بانواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع مشهور و معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلا انام بود و مدتی علم پوشیدی و طاقیه نمد هم از آن جنس بر سر نهادی و الف نمدی برگرد آن پیچیدی در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر دولت او متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن زمان حاکم آن دیار بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و در آن اوقات دو روز کتابت ننمود و چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده و از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه و شامیانها برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محظوظ و بهره‌ور گردانید و حضرت خاقان سعید

و شاهزادگان چون خبر شکست شنیدند و براق خان در اطراف [illegible] آمده [illegible] ماوراءالنهر [illegible] بسیار کرد نسخه

در آن زمان نسخه

میل فرمود نسخه

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة کوچانیده در کتابخانهٔ همایون بکتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهة تعلیم خط و زمرهٔ برای مصاحبت بصحبت او مایل گشتند و او بمثابهٔ خویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهة کتابت خمسهٔ شیخ نظامی بوی فرستاده بود زیاده بر یکسال نگاهداشته نانوشته باز فرستاد و بدین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت اول حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آوردند و آخر الامر در چاه قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامد راست در درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست اما خواجه عضد الدین که دخترزادهٔ مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد مقتول گشته محروق شدند و در اثنای آن بعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراءالنهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست بیت نمیدانم چه افتادست قسمت از قدر ما را که زین درگاه میرانند دایم در بدر ما را و چون حضرت سیادت پناهی قرین تایید الهی ببلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید والتوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیگ گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات خجسته صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهة تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرموده غرهٔ شعبان سنه ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنه هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیگ و فرمان خاقان عالیمکان بصوب بلدهٔ فاخرهٔ هراة مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر کیچکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان سپهر جلال بعد از رخصت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان بلدهٔ جنت صفت رسید از کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرمود و زمرهٔ از امرا و سپاهیان را چوب یاساق زده میرزا الغ بیگ چند روز از درجهٔ اعتبار و اختیار افتاد و آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرد و آتش فتنهٔ او در ترکستان صفت انطفا پذیرفت و چون از آنجا خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراءالنهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در یازدهم محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسیده باغ زاغان از یمن مقدم شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید. در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سور و عشرت و سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین و ثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالیمکان باجتماع لشکرهای ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بغلان و بدخشان و سیستان و غزنین و کابلستان و خراسان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بیت باسپاه آمد جهان کدخدای بجنبید چون کوه لشکر ز جای و غیاث السلطنة والخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بر سبیل منقلای پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد در هر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزار مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایدهٔ انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام برافراخت جهة اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز در آن الکا توقف افتاده در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده بشرف ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لوای ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه

انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانیده با آداب روز عید قیام نمود و از آنجا به تبریز شتافته شنب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از تبریز رایات اعلی خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر بالشکری قیامت اثر متواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آیین بتعبیهٔ سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان را با شجاعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بفر وجود همایون مزین گردانیده و میرزا محمد جوکی را با چندهزار سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک تقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بکومک احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست که خیره ماند در آن دیده اولوالابصار و صباح روز شنبه هفدهم ذی حجه مذکوره بیت دو جیش کینه ور از پای تا فرق چو ماهی جمله در جوشن شده غرق بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بباد حملهٔ نیران مقابله و آتش قتال مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفهٔ از مردان شمشیرزن یلکه گردان لشکرشکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه بمدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بسمت تزلزل پذیرفت و اسکندر بمدد برادر مرکب برانگیخته خون بسیاری از دلاوران بر خاک خذلان ریخت و ازینجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون ریز در چادر ناهید گریخت ضربت شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد بیت چنین بود حال یلان تا سپهر بخون شفق لاله گون کرد چهر آنگاه هر دو لشکر عنان بمعسکر خود تافته آن شب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظهٔ از اندیشهٔ آنکه فردا مآل حال بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ خضر سپر انداخت و آفتاب بر سر کشید و از ناچخ خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید بیت برآمد ز هر سو صدای نفیر سلامت شد از مردمان گوشه گیر خاقان سکندر مکان با اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویهٔ صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه و سورن زلزله در کوه و دشت انداخت و حملهٔ مبارزان تهمتن تن شکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود بوقت استوا که خاقان مظفر لوا از ادای نماز چاشت و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد نیر فتح و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال گسترد اسکندر چون حال برین منوال دید دست از ستیز و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بر تحریر این فتح نامه که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود و شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان به تکامشی دشمنان توجه نمود تا ارزروم و صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود و از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفر آیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده منقول است که نوبتی تقریر نموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده اگر عشر عشیر آن مسموع میشد البته عقل معقول آن نقل زبان نمی گشاد رباعی در آیین ثبات شاه ابوالفتح بجنگ خون شد رخ سد بر در پیچاول سنگ احوال ز کوههای سلماس هنوز گر زاو صدا شرح دهند از دل تنگ و تاریخ این واقعهٔ عظمی از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد رباعی اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چو بگریخت ز جنگ تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید در خلال این احوال قاصد میرزا الغ بیک کورکان از جانب ماوراءالنهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانید بمضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و هم دران ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بیهمال از استماع خبر فوت دارای سپهر مدار اظهار ملالت فرموده جهت ترویح روح ایشان بتمهیدات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراءالنهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد خان سلطان محمود اغلان که یاغی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت کشتی تو و کشتند ترا هم بمکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

ذکر نهضت رایات ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعهٔ النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آنحصار درضمان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در ششم محرم الحرام سنه ثلث وثلثین وثمانمائه از طاق سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ النجق تافت وپس از وصول معقه متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصد نیاز متاع وپیشکش بیرون فرستادند وچون آن قلعه در متانت با سد سکندر برابر است خاقان والا گهر جهان قدر از منتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرمود ودر نوزدهم صفر آن منزل سیده مقارن آنحال امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست وبسعادت بساطبوسی استسعاد یافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت وحضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را با میر ابوسعید مفوض گردانید ودر پانزدهم ماه شعبان بیمن طالع مسعود وبخت میمون فال نهاد روی بسوی مستقر عز وجلال ودر هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانید وچون هلال شوال بسعادت واقبال جمال نمود بآداب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان ومیرزا رستم وامیر غیاث الدین چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی داشت ودوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد وششم ماه محرم الحرام سنه اربع وثلثین وثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت بیت خسرو جهاندار جمشید وش بتائید همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموماً واعاظم خراسان خصوصاً مراسم پیشکش ونثار ولوازم تهنیت واستبشار بتقدیم رسانیدند وزبان حال وقال مضمون این مقال مؤدی گردانید رباعی خجسته باد بتائید ایزد متعال وصول رایت شاهی بمستقر جلال بهر مقام که آید بهر کجا که رود معین وحافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنه والخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد وبیان بعضی دیگر از وقایع وحوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشورگشا جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر در سنه خمس وثلثین وثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید وامیر علاء الدین علیکه کوکلتاش وامیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند ومیرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطه جرجان معطوف ساخت وبعد از قطع منازل وطی مراحل بدار الفتح استراباد در آمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داد وطرح قشلاق انداخت ودر آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرتی دیگر لشکر بآذربایجان کشیده وبرادر خود امیر ابوسعید را بقتل رسانید وچون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بحضور پدر بزرگوار مشرف گشت ودر سنه ۸۳۶ پسر اسکندر امیرزاده یارعلی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت وشروانشاه میرزاده را بند فرموده بدرگاه عالم پناه فرستاد وحضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در جرگه شاهزادگان جای داد ودر آن اثنا روزی آنحضرت جهة نظارهٔ کمان رعد که استاد فرج ریخته گر ساخته بود وسنگ چهارصد من بدعوی می انداخت سوار شد ودر شمال کوه باولیگاه که محل سنگ انداختن بود خلقی از خواص وعوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید بر پشته سوار ایستاده تماشا میکرد ناگاه امیرزاده یارعلی بدان مجمع سلیح وچون او جوانی بود در غایت حسن وصباحت ونهایت جمال وملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ کمان رعد داده بسر در پی او نهادند وحضرت خاقانی از مشاهدهٔ آن صورت متغیر گشته پس از آنکه ببارگاه جهان پناه خرامید اشارت فرمود تا میرزاده یارعلی را بند کرده بجانب سمرقند بردند ودرین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد وبمیرزا عبدالله موسوم گشت ودر همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بشرف مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود وایضاً امیر محمد درویش که با آنحضرت دعوی خویشی میکرد وداروغه هراة بود راه سفر آخرت پیش گرفت وآن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید بهمت تعلق پذیرفت

ذکر شمهٔ از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر وبیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب واوان جوانی

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل وحاوی انواع مکارم وفضایل علو مکانتش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی ورفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالم علوی در رکاب سعادت انتسابش غاشیه چاکری بردوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان چنان بر وبال

پر و بال اقبال بگشود که کبوتر و قمری در آشیانهٔ شاهین بفراغت می غنود و غمام دست سخاوت پرورش آن سان گوهربار گشت که شعشعهٔ صحن زمین از اشعهٔ سپهر برین بمراتب درگذشت لمعهٔ از رای ملک آرای او اگرچه پیکر قدر سپهری سرمایهٔ نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تأثیرش چون در شب دیجور حوادث لامع گردیدی ظلمت مصایب نوایب را با نضارت حصول نوادر مآرب مبذول گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمینمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهرات آمده در آستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از فضلاء امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزادهٔ عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفهٔ گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد بهمگی همت بحالش میپرداخت تربیت مینمود

شه چو سلطان بایسنقر بعقل و عدل و احسان و هنر

و آن شاهزادهٔ عالیجناب در عنفوان اوان شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی و اوقات زندگانی بی راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی حرام می پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار می خوشگوار طلبیدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ مشکبار درکشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود و حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرف تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد و اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آن خسرو حشمت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنهٔ سبع و ثلثین و ثمانمائه از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازین حادثهٔ هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزادهٔ مرحوم بود شتافته و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام همیشه بهار آن باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گزارده حضرت خاقانی همانجا توقف نموده امرای عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی و اندوه نمونهٔ فزع اکبر و صیحهٔ صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز هر روز حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسهٔ شریفه بختمات کلام ملک علام میپرداختند و امرای عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوا محظوظ و بهره‌ور میساختند بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق را از جامهٔ کبود و سیاه و سوگواری بیرون آورد و بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین صبر و شکیبائی زد و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنهٔ هرات شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت را در نوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند

ع آیین جهان همیشه بود است چنین

مدت حیات میرزا بایسنقر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلای وقت این رباعی در تاریخ وفاتش نظم نمود نظم

سلطان سعید بایسنقر سحرم گفتا که بگو باهل عالم خبرم
من رفتم و تاریخ وفاتم این است بادا بجهان عمر دراز پدرم

از میرزا بایسنقر سه پسر یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید مناصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهة میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود

گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربیجان جهة دفع شر اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانهٔ غدار و مصائب سپهر ستمکار

در اوایل سنهٔ ثمان و ثلثین و ثمانمائه از انهای امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیهٔ حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن میر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و بتخریب قلاع و بلاد شروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود و اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب مینمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال میرزا بایسنقر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده‌اند که بدان جهة قصوری بحال عساکر منصوره راه یافته مناسب آنکه سفر آذربایجان بامضا رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر قرا بایشیخ بحکومت دار السلطنه

هراة مقرر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام در دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت نموده و مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عظام دین باستمداد همت نمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبه انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و ارکان دولت بوریاها ساختند و خود در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان باز گذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه سپهر پایه فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز بشرف بساط بوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و معارف آن حال امیر جهانشاه بن قرا یوسف برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضه دست داد که هر چند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزاده سعید از قفس قالب باشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان دانشور از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامه تحسین ابنای عالم بر زبان بلیغی در سلک انشا کشیده بهمین التفات آن خسرو فرخنده صفات بعرصه ظهور رسیده اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی بسبب تصنیف آن نسخه شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن باطراف آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تایید بحضرت خاقان سعید رسید نایره اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورستانی را محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبد الله نوشته سرانجام امور ملکی و مالی ولایت بشیخ محب الدین ابو الخیر تفویض نمود و هم در این اوقات امیر ناصر الدین خاوندشاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و در این سال در بلده و بلوکات هراة علیه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حال بمرتبه بود که در یک روز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و این خبر صعوبت اثر چون متعاقب و متواتر باردوی همایون میرسید موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسید کسی آن را مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبه اوکان بنابر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده اوکان را بپسرش سید یوسف خواجه برسم سیورغال عنایت فرمود

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر باذربایجان

چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانه حوت ملول شده متوجه منزل بهرام گردید و لشکر گل از طلیعه سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب نبات بنات دمید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمد و فارس مضمار تهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون بآهستگی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان از یمن مقدم مخیم صفات نضارت ریاض جنان را در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز بلوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرموده و آنحضرت تابستان و مهرگاه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما میرزاده محمد جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا آذربیجان عنان یکران باز کشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل مصاهرت انتخاب کرده کریمه از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان ملتمس را اجابت نموده زهره برج امارت قرین دُرّی سپهر سلطنه گردید

نسخه چهاردهم

گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه ۸۳۹ بینهما عقد مصالحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرمود و بمراجعت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس سعادت یافت و بعد از آن ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین سعید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و بپادشاه آمدیه سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرایوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می‌شود و چون جنود منصور دفع او می کردند فرار بر قرار اختیار می نماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید ملازمان او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایای آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند

گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه

نظم
چون باد بهار بر خواست
از سبزه و گل جهان بیاراست
شد برج حمل چو صحن گلشن
از پرتو آفتاب روشن

خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ آران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضهٔ اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دار السلطنه هرات معطوف ساخت و دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیدهٔ انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت همه را بنواختی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامهٔ رعایا و رفاهیت کافهٔ برایا بمرتبهٔ مبالغه نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد و بعد از آن ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد از این وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در منزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالامال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بد اختر

از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرایوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوب ترین مهکان پدر که مسمات بخان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق میورزید و در آن اوان که خاقان عالی مکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعهٔ النجق رفت و با قباد و لیلی آغا خشونت و بد مزاجی کرد بنابرآنکه شما بچه جهت ساوری و پیشکش برای مولانا جیح یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بودید قباد و لیلی هرچند باقامت عذرهای معقول زبان بگشودند معقول نیفتاد و ایشان را بقتل تهدید میداد بنابر آن قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر بی تحقیق نشان برده با یکدیگر بشرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا کشید و قباد بر بام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب در آمده بتصور آنکه متصدی قتل او بیگانه ایست زبان باستغاثت قباد را آواز داد و آن پسر بد اختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن ایلچی چیچکتو قانام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع شهور و اعوام

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود منصب آخوربیگی چقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاهرخی او را برداشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت تیقظ و انتباه آمده چون گل از نسیم سحری تبسم نمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بر آن قرار داد که هرگاه غنچهٔ مراد او در چمن امل از پرتو انوار ایزد عز و جل بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصافات مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جملهٔ عظام امرا چقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود بود که میر آخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سریر پادشاهی و سروری نشاندند و الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بسلطنتش نهادند چون چقماق بیک در مملکت داری متمکن گشت بنابر مقدمهٔ مذکور چیچکتو قا را که در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات نفیسه

جهت تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوهٔ خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و چیچکتو قا در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بعد از
سه روز بوسیلهٔ امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام یافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر از وی پرسید و اظهار محبت و ود
فرمود و جهت او در دست راست در جرگه نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و در آن روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف و اوانی که بمجلس همایون
در آورده بودند مجسم از طلاء احمر بود و بدر و گوهر ترصیع داشت و چیچکتو قا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام ❁
و امراء ذوی الاحترام بنوبت او را طوی دادند و اسپان تازی نژاد با زینهای زرنگار و خلع شاهوار جهت او فرستادند و در آن ایام چیچکتو قا بموقف عرض رسانید
جقماق پنج کتاب معتبر از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تاویلات اهل سنت و جماعت مؤلف شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح
تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود
حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم چیچکتو قا نمودند و در وقتی که چیچکتو قا اجازت مراجعت طلبید خاقان
سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهت سلطان جقماق تبرکات پادشاهانه و سلاکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود
و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی
بمصر رود و در دهم رجب سنهٔ مذکوره چیچکتو قا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که براه اصفهان و شیراز و
یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید سرعان بآن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت ورود ایلچی شهرها را آیین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی
باو رسانند و درین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیوم ماه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت
و جهت ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شد و شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر قربان شیخ که در آستان
سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار او در خیابان هراة مدرسهٔ متکلف
موجود است و [illegible] این اجزا ضیاء الدین محمود رزقه الله علماً نافعاً در آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه
امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته
معمار همت او است مدفون گشت از آثار خیر میر علیکه رباطی است که در ربع فرسخی هراة بجانب شمال آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که
سنین هجری بسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر بیوتات العمارت برجا است القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را با ولد
ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میر دریادل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان
شاهرخ سلطان لایک رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملک زان شد و تاریخ فوتت رحمة الله علیک و هم در سنهٔ مذکوره خبر بدار السلطنه
هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در عقبه که از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیچکتو قا نزد سلطان
جقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان
که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بسر میبرد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ
خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بریاض آنجهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام
بلخ مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفن آن خاتون محترمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة ملکت آغا خانقاه
و دار الحدیث و دار الشفاء و حمام ساخت و در ربع فرسخی هراة در میان دره زنگی و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت درین سنوات بواسطهٔ تواتر
فترات اکثر آن بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت نکرده و التوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء [illegible]

که سلطان

بنا فرموده

در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشابور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق جهت تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری
که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامگاری در طریق چاکری و فرمان برداری سلوک می نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه

از سپاه رستمدار را تاختند حدود ری بدوان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸۴۶ متوجه دفع شر مخالفان بد اختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور برتبت از سپهر خضرا در گذشت سیلاب غضب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه نصرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد و متابعت است بنده و خدمتگارم و اگر میل ولایت و مملکت بهر کس فرمان شود بسپارم امرا عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزبان حسن مقال نایره خشم خاقان ستوده خصال منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود بشرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هرات رسید چنین فرمود که در باب بقعه قزوین بر سر تربت حضرت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن شاهزاده جوان بخت را در آن ممالک برافراشتند بنا علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم بآن دری برج کشورستانی ارزانی فرمود و گوش شاهزاده را بدرر نصایح سود مند زینت داده بشرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام برفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لوای عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از اطراف بلاد و امصار روی بدرگاه شاهزاده آوردند و سرداران گردن کش و لشکرکشان رستم وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته خاک قدم همایونش را توتیای بصر کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجهت بعضی از اموال متوجه دراز نمود و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده خاقان گیتی پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین بسیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاهزاده باز ستدند متعین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان را [illegible] قلم بیان خواهد کرد

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید مینمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار در آورد و بی شائبه تکلف و سخنوری آن ده همچنین بسروری در ایام دولت و اقبال همیشه سر انجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب و لازم میشناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصاً لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون و بیرون دار السلطنه هرات و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و اربطه و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و باقامت بقاع و قری بسیار ارتفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگر چه مانند چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولت سرای او نهاد مانند گل جیب و دامن او از زر تمام عیار پر شد بیت دریا اگر ز دست تو یابد صفت عطا نهند دست تهی برون نکند هرگز از چنار و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را التجا بمهمی تعیین می نمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و این معنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون تمام می ساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروزشاه امیر عماد الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بجهت اموال بلخ معین گردانید و بعد از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود مجالی نرسید و بکراهیت تمام بموجب فرموده امیر سعید عالی مقام متوجه قبة الاسلام بلخ گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن ولا از دیوان بلخ بهرات آورده بودند چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف در آن جهات دراز کرده اند و ایضاً سید عماد الدین بافراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مأمور گشت و چون در آن سال بحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود و حضرت خاقان سعید [illegible]

که در اموال آن ولایت فوت و فروگذاشت بسیار واقع است و اکثر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد و سید نمیتواند که بی مدد آن مهم را تفصیل دهد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و شعور فرزندی میرزا احمد جوکی تحقیق نمایند و حال آنکه شاهزاده را نسبت با جناب امارت منقبت سوء مزاج تمام بود

وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارگی

القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا احمد جوکی بهادر بتحقیق معاملات و انواع محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت گردانید و تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلاء امیر فیروزشاه شده در آن باب دفتری منقح ترتیب داد و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در شهور سنه ۸۴۸ مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسر حد اعتلال رسید و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح آن در حیز بیان و اداء قلم و مداد تقریر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای مسیحا دم و حکمای خضر قدم جمع آورده در ازالهٔ علت و استرداد صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز بر آورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء ذات فایض البرکات خسرو آفاق را مسالت نمودند و عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و از دیار مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفور الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد والحمد لله العلی الکبیر و الصلوة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشانیدن خانهٔ کعبهٔ معظمه زادها الله تعظیماً و تکریماً و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زرعی را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایت شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنا بر این درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشید بتصمیم نهضت فرموده شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مأمور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آنکار پردازند و حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامهائی را که در دار العبادهٔ یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند بر داشته روی براه نهادند چون بمملکت شام در آمدند امرا و اعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان جقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگ را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان بشرف رخصت ارزانی داشت چون ایلچیان بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافته باهتمام شرفاء و حکام و خدام آن مطاف طوایف انام خانهٔ حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز گشته کیفیت حالات بعرض رسانیدند و در سنهٔ مذکوره یعنی ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا احمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایهٔ سریر اعلی آمده سید عماد الدین محمود جنابذی را همراه آورد و تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و از حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال و جهات آن سرکار مبلغهای کلی سر از گریبان قرتبار و وکلاء امیر فیروزشاه بر می آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن سخنان پرداخت امیر فیروزشاه را کجا بخاطر میرسید که امثال این مقال با وی میتوان گفت بنا بر آن متغیر گشته برخواست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهة تصرف اموال بلخ و کلاء و متعلقان او را بازخواستی کنیم اگر تو را چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روی مبارکت باد و الا باید که از غضب پادشاهی پرهیز نمائید و امیر فیروزشاه ازین مقام استشمام رایحهٔ انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه بر خاطر و ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود و نعش کنبد مدرسه که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بعمارات مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تدبیر متأسف گردید

میرزا محمد جوکی بهادر ۳

سکندر ۳

گردید و منصب او را بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید بهرز و در غایت اختیار و در آن کار دخل کرد **ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر** [۳] پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می‌نمود و سفیر تیرش خون از دیدهٔ سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر میبرد و آنحضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می‌آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را انجان خود نمی‌گذاشت و پیوسته در باب قبح اعمال شاه زاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه جمشید میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادرزادگانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات میگذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاه زاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود انحلال از غایت غیرت خود را نمی انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر می‌نمود تا در شهور سنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع این واقعهٔ هایله بغایت مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاه زاده را از سرخس بهراة آورده در گنبد مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امرا عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که سیورغالش بود در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمای آفاق و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق** مورخان پسندیده اخلاق و متبحران موفور الاستحقاق صحایف اوراق باین نقوش آراسته اند که چون فارس مضمار تهور سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بدرگاه شاه زادهٔ عالی مقدار جمع آمدند و مدخل آنحضرت و دریادل بخرج جیش وفا نکرد و بنابران بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبهٔ ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلدهٔ اصفهان و شیراز را تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خاوند شاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیکبار ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دروازهای شیراز را مضبوط و محفوظ کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود آثار نقاهت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم منقلا پیشتر روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصرهٔ شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز فرار شاه زاده را معلوم نموده از منزل کنده مان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر القوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهة مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاه زاده میخوانده که بیت چه خسپی پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت خود با جوان دهد و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه آنجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجا میگفتی که من باینجانب نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نگفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاه زاده نهالیست خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب حضرت عالی گهر از پای در نیاید و درج عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و عقدهٔ کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه تخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت

معارض آنجناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا را بشاه زاده سپرد و آنحضرت جناب مشار الیه را خفیه بجانب دار السلطنه هراة تکسیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در نساوکا قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاه زاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جد بزرگوار آید و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید و از جبر و تکلیف بملازمت رسانند و امرا متعاقب یکدیگر بدانجانب روان شده شیخ ابو الفضل پیشتر از رفقا بخدمت میرزا سلطان محمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید اما در آن اثنا صورتی دست داد که هر کس را در اردوی همایون بود روی بطرفی نهاد ۞ گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست ع از بیم زوال رعشه داریست * رباعی خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین هر روز کمالش بزوال است قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آنکه در آن ولا که بیمن دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نمود خدنگ بلا از شست جفا گشود و تبیین این واقعه عبرت نمون بتفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مرقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان بگردان بدان طرف انعطاف داد و در اثناء سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی کرده قوت ماسکه بامساک عنان وفا ننمود بنابر آن از استر فرود آمده بمحفه نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر درگذشت و بر طبق آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول ببارگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس مأوی گزید مثنوی دلا نیست دایم بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات رسد تخت بخت ار باوج کمال چو خورشید تابنده یابد زوال بیا تا بگویم بآواز نی که جمشید کی بود و کاوس کی

و در آن روز محنت اندوز از شاه زادگان گیتی افروز غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنغر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیگ و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امراء عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که سائر تومانیان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه نزد او بودند و در آن شب حقیقت آن واقعه پر تعب مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیگ گورکان شخصی نزد میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفرمآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او مبذول داشته از برانغار بپای طوق ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر که از هول این واقعه محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک زد و جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون گردون در بر افگنده ع افغان ز جهانیان برآمد صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم صغری ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت ماه رویان پلاس شبرنگ پوشیده و روزان بود و سلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند و مناسب حیات ننمود و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب که مخصوص او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاه زاده در اردو بازار که در رهگذر واقع بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته و در گرد اردو تاخته چند کس را سیاست فرمود و آب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داد و دو سه روز در رعایت سعی و اهتمام بدارائی رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام این واقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و در روز سیم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاه زاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امراء ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاه زاده از نشأه جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله میدانست

و سپهر چهارم که
حصار نیلگون حکم
خانه عزت و اقبال
اوست ع از بیم
و بال رعشه دار
یست
۱۲

الشحن باور کرده بمیان خوارزمی و سمنان در سلخ ذی حجه حجه مذکوره جهات مهد علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از مهرگسل امین بود او را بند فرمود و از جناب مغفرت حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبداللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمت مآب مرتبه مبالغه نمود که چون کوچ و عقبه آنجناب الاغی نیافت که سوار شود عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آن حال یکی از نوکران امرای برلاس بدانجا رسیده اسپ خویش پیش کشید تا مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبداللطیف بدامغان رسید داروغه آن شهر تحصن جسته آنجا مخالفت نمود شاه زاده بعد از محاربه و محاصره قهراً و قسراً شهر را گرفته و در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبداللطیف از دامغان به بسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر باستدعای امیر هندوکه بجهان شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم الصوب شد و بار فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمد در اثنای راه خبر رسید که امیر سلطانشاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت گشت مگر امیر شیخ ابوالفضل که هم آنجا توقف فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطانشاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبداللطیف از سبزوار بنیشابور خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده‌اند شاه زاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرموده و در نهایت غفلت سلوک می‌کرد تا صورت گرفتاری در روی نمود تفصیل این اجمال آنکه بعد از آن روز که در مملکت ری آن واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراة فرستاده کیفیت حال را اعلام داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضاء خاطر شریف عم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبداللطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بی حرمتی ورزیده میرزا علاء الدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیار الدین خرامیده ابواب خزاین برگشود و چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که پیش از آن در کان امکان نمی‌گنجید آنگاه میرزا صالح و لکز پیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان جمعی از مشاهیر سپاهیان بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرموده و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر پریشانی اردوی شاه زاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بقصد نیشاپور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر سنه ناگاه در قول میرزا عبداللطیف تاخته مهد علیا و امرای ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون فلک رسانیدند میرزا عبداللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب بود و چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود و متنبه گشته از بستر استراحت برخواست و از غایت تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر اعدا تاخته حمله‌های پیاپی کرده سر گردن کشان را چون گوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد و در آن اثنا شدید تیر زخمی از قفاش بسر در آمد و از اسپ زین بر روی زمین افتاد مراد مخالفان برآمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند گردانیدند قول شاه زاده را غارت کردند بیت همی تا بگردانی انگشتری جهان را دگرگون شود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهرشاد آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده امید از دیدار عفت شعار روشن گردانید و بعلت تعجیل آنجناب و گرفتاری میرزا عبداللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانید و بر تخت بخت و دوستکامی نشسته و اطراف بارگاه را بهجوم نیزه و تیغ آراسته باحضار میرزا عبداللطیف فرمان فرمود و فرمان بران شاه زاده را مانند گناهکاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپایه سریر سلطنت مصیر بردند میرزا علاء الدوله بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده خود چرا بی حرمتی کردی میرزا عبداللطیف جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی میرزا علاء الدوله جریده جریمه شهزاده را برقم عفو مرقوم گردانیده و خرگاهی خاص جهت او تعیین نموده و برای حراستش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار السلطنه هراة شتافته شاه زاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز بختمات کلام و اطعام خواص و عوام فقرا و ایتام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ گورکان میرزا ابراهیم سلطان میرزا بایسنقر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان و باردی جان اوغلان و باردی در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند و میرزا ابراهیم سلطان

و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاهزاده در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز بحکومت قیام مینمود و میرزا سیورغتمش دو پسر بیادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراجار اما میرزا بایسنغر سه پسر داشت میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بسر میبرد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

چنانچه از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین عبدالحمید بن مولانا قطب الدین قرومی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب صدارت رسیدند و در باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا لطف الله بر سایر ایشان رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و از آثار آنحضرت فضیلت شعار مدرسه ایست که در خطه هراة نزدیک بمزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بنا نموده است

نسخه عبدالمجید

جلال الدین

مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و ترتیب اکابر و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده بمقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمینمود لاجرم تا آخر ایام حیات شائبه نقصان بکمال جاه و جلالتش راه نیافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از پیشتر بر صفحات احوال آنجناب می تافت انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در سادس ذی في شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود و مولانا عبدالحمید ولد مولانا قطب الدین قرومی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبدالحمید در زمان سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سرانجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط اهتمام بجای می آورد مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام مینمود و چون حضرت خاقانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر بر این درگاه سلاطین عالیجاه نگردید هر چند میرزا ابوالقاسم و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف قبول منصب موروثی نمودند بجائی نرسید فعاش حمیداً و مات سعیداً فی شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هفتاد و هفت سال بود و از آثار آنجناب مسجدیست که درون بلده هراة واقعست تعمیر فرموده تقبل الله منه اما احوال وزرای خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة والمدد

جلال الدین

از جهان فانی

بیاض قبحا نموده [illegible] که در دو حاشیه [illegible]

ذکر شمه از احوال وزراء خاقان مغفرت انتما

از سیاق اوراق سابقه و فروع ابواب متناسقه خاطر انکسار یافته و بپرتو شعور برین معنی راه یافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند و در اواخر سنه عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال ید بیضا نمودند آن دو وزیر صاحب تدبیر همواره بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطر هم میزدند و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانیده انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع نفاع بنا نهاد و قری معموره و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر و گرفتاری میرزا عبداللطیف بدارالسلطنه هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردید و تا زمان استیلاء میرزا الغ بیک گورکان بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم در

روزگار

و درین مقام خامه خوش‌خرام از شرح تفصیل آن در گذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بنباهت ذکر و علو قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استثنا داشت و انتخاب در ماه صفر سنه ۸۳۸ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شده رایت لطف برافراشت و در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهة مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی که وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و جناب مولانا چند طبق تماج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در آن اثنا دست خواجه بطبقی خورده مقداری شوربا بر دستارخوان ریخت و روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم گفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بود و دستارخوانها چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آن آش آن قدر روغن نبود که بریختن آن دستارخوان چرب شود و فات خواجه سیدی احمد در پنجم شعبان سنه ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد نعش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض آثار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بخاک سپرد امیر علاء الدین شقانی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تصرف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج و سریر رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید و چون اتفاقاً خواجه غیاث الدین پیر احمد قریه یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بجزوی چیزی بصفی الدین ولد خواجه عبید الله در کوینه که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون نسبت با امرا و ارکان دولت مطایبه می‌نمود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت توفیر آن را دانسته نخست بتحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخته در قریه مذکوره صفی الدین آن وزیر بازبتین را بخانه خود فرود آورد و آش غاز طبخ کرده حقه معجون که یکجانب آن را بمسکرات و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت ممکن که نبات داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این نبات و هیچ مخدری ندارد و اشارت بطرفی کرد که نداشت و موازی یک دو جو از آن برگرفته بخورد بنابرین خاطر امیر علی اطمینان یافته قریب بنیم سیر از آن معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر دفترها نهاد صفی الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض گردانید که وزیر شما را که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول بمزرعه که من فقیر مستاجر آنم آمده بمقدار نبات تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را ببرید متنبه نشود و پادشاه باور ننموده از وقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهده حال امیر علی نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته و امیر علی را بیخود یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نایره غضب پادشاهانه اشتعال یافته اختاجی بطلب او ارسال داشت و اختاجی در قریه یحیی آباد در حالتی که کلمه لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می‌آمد او را بر اسپ نشانده بپایه سریر اعلی رسانید و امیر علی مخاطب بمعاتبات گشته و مبلغی برسم جرمانه جواب گفته بغایت بی اختیار و بی اعتبار شد و بعد ازین واقعه در تفصیل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می‌آید که در روز چهارشنبه آخر صفر سنه هشتصد و چهل و پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج مال ولایت جام سخنی بعرض خاقان عالیمقام رسانیدند خواجه شمس الدین علی بیجه که بضبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمده شمه از آن معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن مواضع را استفسار فرمود خواجه شمس الدین علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم نموده بود باز گفت و عرض نمود که با امیر علی شقانی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه تحقیق مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر را بر امیر علی شقانی ثابت کرد و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی بیجه بعد از عزل امیر علی شقانی در سنه ۸ بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ‌زادگان سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل علم و درایت می‌گماشت و چون نصب خواجه شمس الدین علی بآن منصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متأثر گشت و سه چهار روز در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایه سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون

آن کتابتها بعرض رسانیده و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد هر چند وقوع این حالت ضمیمهٔ کدورت خاطر جناب وزارت مآب گشت اما از منصب حضرت شاهرخی رسیده آن نشانها را مهر نمود و روز دیگر بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بمنصب وزارت متمکن بود و چون واقعهٔ هایلهٔ آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت تا آن حالش بوضوح نپیوست

گفتار در ذکر بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل

بر ضمایر اولی الابصار مخفی و مستتر نخواهد بود که بنابر اتفاق ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال می‌نمودند و بیان حالات مجموع آن طایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از احوال مشاهیر آن طبقهٔ عظیم الشان حلی می آراید و هر کس که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می نماید **خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت خواجه از اولاد عبد الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما متوجه گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی از آنکه در عماری نشسته طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینهٔ طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روزی اصحاب را طلبیده و یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را املی کرد اند که بسم الله الرحمن الرحیم جاءنی سید الطایفة الجنید قدس الله سره فی صحوة یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجة سنة اثنی وعشرین وثمانمائة عند انصرافنا من مکة المبارکة زادها الله تعالی کرامة ونحن نسیر مع الرکب وانا بین النوم والیقظة فقال فی زیارة وبشارة القصة مقبول فحفظت هذه الکلمة وسررت بها ثم استیقظت من الحالة والواقعة بین النوم والیقظة والحمد لله علی ذلک و آنجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله بر وی نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسدش را بخاک سپردند از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطابست و در آن نسخهٔ لطیفه از مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم ما طلعت الشمس والقمر اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات نکرده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهت تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا ثمرهٔ شجرهٔ وی خواجه حافظ الدین **ابو نصر پارسا** که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده در نفی وجود و بذل موجود کار از روی درد گذرانید و وفاتش در سنهٔ خمس وستین وثمانمائة اتفاق افتاد و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید نظم خواجهٔ اعظم ابو نصر آنکه شد تکیه گاهش مسند دار البقا سر او چون با خدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله** بن خواجه عزیز واعظی با علم و تمیز بود و سالها در مقصورهٔ جامع هراة بنصیحت خلایق مشغولی می‌نمود و وفاتش در سنهٔ ثلث وعشرین وثمانمائة بوقوع پیوست و در خیابان هراة در جوار مزار علامهٔ رازی مدفون گشت **امیر غیاث الدین محمد** عمدهٔ سالکان طریق یقین و قدوهٔ واصلان مناظم دین بود و باطن خجسته مآثرش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب تیقظ و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد بسمت بادغیس شتافته درین محل که حالا لنگر مقدسهٔ آنجنابست رحل اقامت انداخت و باندک زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر غیاث الدین بمرتبهٔ رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنهٔ هراة جهت ملاقات آن خجسته صفات بلنگر مقدسه می‌شتافتند و حضرت خاقان سعید نیز بعضی بلنگر تشریف برده یکدو روز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای آورده بثبوت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروزشاه را طلبیده مقالید انبار و حوایج خانهٔ لنگر را بدیشان داده فرمود که درویشان از عهدهٔ تقسیم چیزهایی که درین خانهاست بیرون نمیتوانند آمد امید که شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید از آنجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروزشاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب الامر نموده بتقدیم

۳ در ماه محرم سنه ۸۲۲

بتقدیم رسانید بنا بر علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه چندگاه
امیر عبد الخالق فیروزشاه صاحب عهدهٔ آن امر بود وفات امیر غیاث در شهور سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمائه روی نمود خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدین
عطار است و منتظم در سلک مشایخ کبار فوتش در اثنای سفر حجاز در سنهٔ ست و عشرین و ثمانمائه در بلدهٔ شیراز روی نمود و اصحاب نعش او را از آن ولایت بچغانیان
نقل کرده بخاک سپردند شیخ محیی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود با سلاطین و امرا در کمال ابهت و استغنا ملاقات مینمود
چند نوبت بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین و ثمانمائه درگذشت یکی از فضلاء آن
باب گوید بیت وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی میانهٔ حلبست و میانهٔ رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلاء زمان و افضل
علماء دوران بود و مدتی در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی بتحصیل فرمود و مهارتش در فنون معقول و علوم منقول
بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات اینجانب بر سهو بیان اطلاع یابد بعد از تامل و
احتیاط بتغییر بیانی و تغییر بنائی اصلاح فرماید در سنهٔ ۸۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ فاخرهٔ
هراة و محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت رقم تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز اجلاس بنفس نفیس بمجلس درس تشریف
حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضا حضرت خاقانی بعد از آن روز مرجع العلماء مولانا بالی مولانا جلال
الدین یوسف حلاج و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز الله را
در آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمود و امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که
بعد از چندگاه از نصب علماء مشار الیهم مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علماء شیخ شمس الدین محمد جزری
و از امراء امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آوردند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیهٔ شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط
درس گفت و فرمود که بر حاشیهٔ مولانا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمی کرد اعتراضات خود را
بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمایید تا امراء و سایر
حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بر شفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین
یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بوجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس روی با امراء آورده گفت چهار
سخن دیگر را برین قیاس نمایید و بدانید که اگر مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیهٔ او ده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش مشرق و مغرب
عالم را فرو نمی گرفت و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که حقی که مولانا سعد الدین در ذمهٔ تو داشت ادا
یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانهٔ او را بمژگان بروبم اندکی از بسیار آن ادا نمی شود
و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت تمام بود فوتش ببلدهٔ هراة در شب سه شنبه
پنجم شعبان سنهٔ ثلث و ثلثین و ثمانمائه روی نمود خواجه معز الدین خلیل الله حاجی ولد خواجه جلال الدین محمود ولبند بود و از سایر اولاد حضرت شیخ
الاسلام احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود وفاتش در ماه شوال سنهٔ هشتصد و سی اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آنخواجه
عالیشان خون جگر از دیده بگشاد کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین نعمت الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات
و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی مسابقت میربود و سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت شیانش
مینهادند و علماء اعلام و فضلاء کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبهٔ اشتباهش را قبلهٔ حاجات می پنداشتند و دیوان اشعار حقایق شعار
آن سید ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور انتقال آن صاحب کمال از دار ملال
بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه دست داد و طوطی طبع شکر افشانش بنظم این ابیات
لطافت آیات زبان بیان بگشاد قطعه نعمت الله جان بجانان داد و رفت بر در میخانه مست افتاد و رفت کل شیء هالک الا وجهه

مولانا یعقوب چرخی مولانا نظام الدین خاموش در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و همواره بمصاحبت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند می کاستند

یا بیان ها

اعاظم

نسخه ناصر الدین

واضح باد که در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی وفات میر مرحوم در شهور سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمائه مرقوم است حرره محمد تقی ششتری ۱۲

و در وقت سکرات

خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد و رفت نعمت الله دوستان یادش کنید تا مپنداری که که رفت از یاد و رفت **مولانا نور الدین لطف الله** المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیهٔ شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزادهٔ پسندیده صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را که مشتملست بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل تا شهور سنهٔ ۸۲۹ در آن کتاب افادت مآب درج فرمود بیت چو حافظ سخن را بدینجا رساند سمندش بساط سخن برفشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال درین بیت که نوشته میشود مذکورست بیت بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنهٔ هراة بدرس و افاده قیام و اقدام نمود علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گزاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استدعاء حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بلطایف الحیل رخصت حاصل نمود بحجاز شتافت و بگزاردن حج اسلام گزارده شرف زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت چون از آن سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین نپسندید وفات آنجناب در ۲۴ شوال سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نمود و مدفنش در ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقریهٔ غوره در دروازه واقع بود **خواجه ابو الوفا خوارزمی** بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته و از مبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود و از نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهورست و بعضی از رباعیات بلاغت آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی از آنجمله است که رباعی من از تو جدا نبوده ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدیدم ار معدومم و ز نور تو ظاهرم اگر موجودم و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنهٔ خمس و ثلثین و ثمانمایه درگذشت و هم در آن ولایت مدفون گشت **مولانا کمال الدین حسین خوارزمی** در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه عالم نهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو و طایفهٔ از اجلاف فقهاء حنفیه معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت را بعرض نواب پایهٔ سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند اما هر چند سعی نمودند مدعای خویش را بثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمهٔ مستقصی از جملهٔ مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب افادت مآب در غایت فصاحت و بلاغت واقع شده اما بعضی از حکایات آن از خلل خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم بزخم تیغ طایفهٔ از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه و ثلثین و ثمانمایه بوقوع انجامید قبرش در پایان پای پیرش خواجه ابو الوفاست **سید صدر الدین یونس الحسینی** از جملهٔ اجلهٔ سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک مینمود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین در نیمشبی حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بخواب دید پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شما هست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست و روز دیگر در تعظیم و احترام آن زبدهٔ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت در قبضهٔ اقتدار او بود نگذاشت که هیچکس از

در ایام دولت حضرت خاقانی

[illegible]

همچنین از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه ببلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة والرضوان من الله العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه ۸۳۰ بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود و در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق می‌نمود وفاتش در ۱۹ ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شأنه آن سرور را پایه نقابت عرفان از آن زیاده است که قلم و زبان شمه از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسبب الهام فراوان در حیز تحریر تواند آورد رباعی عالی گهری که قدوه احرار است وز نور ضمیر کاشف اسرار است حور سید جمال و مشتری اطوار است یعنی امیر قاسم انوار است از نفحات فوایح این ابیات بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسید که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چند گاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده نسبت بدانجناب نیز درست نموده اخلاص سلوک می‌نمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشأ خدام عالی مقامش بود بدار السلطنه هراة تشریف برده بارشاد فرق عباد مشغولی فرموده باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آن آستان هدایت آشیان انتظام یافتند و درگاه قبله اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش می‌شتافتند و چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات مینمود و از کمال علو شان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام نمی‌نمود از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنغر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام بر میان جان بست اما نتوانست که بی‌هنگامی بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه ۸۳۰ احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد و بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و دری برج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانید در حضرت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیده شخصی را باعلام عتبه علیه پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش این است بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و چون میر قاسم انوار نور الله مرقده با نور المراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهة ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیک را بملازمت آن سده سنیه امامت برند و چون حضرت میر بشهر سمرقند در آمد بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارک افتاده دانستند که میرزا الغ بیک اینجاست بی‌تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة والسلام من الله الملک الغفار فایز گردید و از زبان گوهربار سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید و از آثار قلم درر نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اسرار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضاً مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا بوفور علم و دینداری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می‌نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا به تکفل امری از آن امور راضی نشد و معتذر فرمود مع ذلک حضرت

[illegible]

شاه رخی اکثر قضایا شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیات فیصل میداد و مادام که از آن جناب استفسار نمی‌نمود بنفاذ حکمی از احکام و بقیه زبان نمی‌گشود و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد متجاوز بود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در منتصف جمادی الاخری سنهٔ سبع و ثلثین و ثمانمائه درگذشت و در گازرگاه در پایان مرقد معطر منور حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزادهٔ مولانا فصیح الدین خواجه ابو المکارم خواجه علاء الملک خازن زاده مجد الملک عنت خازن زاده علاء الملک ترمذی بود که از غبار تذبذب جاه و جلال ممتاز و مستثنی مینمود و خواجه ابو المکارم با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد و حدت ذهن وقاد موصوف بود و بتعلیم بلاغت رقم ابیات و منشآت فصاحت آیات براوراق روزگار می‌نگاشت بجود و سخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور و آن جناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات برسالت بنگاله مامور گردانید و خواجه ابو المکارم حسب الفرمان بدان خطه که منتهی ممالک هندوستان است شتافت و مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان مجهول که حاکم آن دیار بود رسانید و برطبق آیهٔ کریمهٔ و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات آن خواجهٔ خجسته صفات هم در آن ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را معلوم نبود خامهٔ سخن گذار بتحریر آن زبان نگشود از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الوفا و خواجه ابو القاسم در شهر بنگاله در ملازمت پدر عالی گهر بودند و بعد از آن در آن ولایت توطن نموده دیگر بوطن مالوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت جام قایم مقام پدر ذوی الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدی درگذشت **خواجه محمد اصغر** که از خورشید خاور در اطراف آفاق اشهرست پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و آن جناب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علماء افادت مآب بتحصیل علوم مخصوص و مفهوم قیام نمود و باندک زمانی بدرجهٔ کمال مترقی شده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف سمو نسب و وفور حلم و فضل و حسب اتصاف داشت اما درشت گوی و فراخ دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از رنجش ایشان اندیشه نمی‌نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بمنقصت امیر علیشیر میگشاد و بواسطهٔ آن خاقان منصور بجلاء وطن آنجناب فرمان داد و بنا علی هذا از جانب خراسان بعراق و آذربایجان شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده التفات و رعایت بسیار یافت و در شهور سنهٔ تسع و تسعمائه بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر بموجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات بتربت مقدسهٔ جام شتافته در محرم سنهٔ ۹۱ لوای بعالم آخرت برافراخت خواجه شهاب الدین ابو المکارم نسب شریف آن عمدهٔ اکابر و اعاظم بشش واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره اتصال مییابد و والد ماجدش مولانا حمید الدین علیق مقتدی بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بود و در آن زمان فرخنده نشان چند سال در بلدهٔ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود در شهور سنهٔ ۹۳ در صباحی که بادای نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یک شعبه از نسب مسود اوراق بمولانا موحی الیه اتصال مییابد خامهٔ مشکین علامه در تعریف خدمتش زیاده ازین مبالغه نمی‌نماید **شیخ زین الدین ابو بکر الخوافی** علیه الرحمة من الله الوافی از اجلهٔ اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیهٔ نبویه علیه الصلوة و السلام اعتنای تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و همت عالی نهمت بارشاد امت میگماشت و از جملهٔ خلفاء شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امرا و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تایید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و بصحبت حسب رتبتش بمیمن حسنه لوازم اعتقاد بجای آوردند وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنهٔ ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریهٔ مالین مدفون شد و از آنجا او را بدرویش آباد نقل کردند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارت عالی ساخت و هنوز آثار آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلاء وبا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید شیخ

نیز شنیده

شیخ جواب داد که منتقم جبار بمرتبه در قهر است که هرکس دست بدعا برمی آرد بر دستش میزند و اگر زبان بشفاعت گردان میسازد زبانش از کام می افتد
و آن جماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آوردند و شیخ زین الدین دعا کرده طاعون بر زبانش برآمد و بآن علت وفات
یافت **قاضی صدر الدین محمد** بن قاضی قطب الدین عبید الله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنه هراة و توابع و
مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام نموده و در فیصل قضایا فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه بخیر نمود و بجودت
طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار و لغز بیت نظم کرده بر لوح بیان می نگاشت و در ششم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون درگذشت و در کنار
گاه بحظیره قضات امامی مدفون گشت **مولانا ضیاء الدین نور الله الخوارزمی** عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلده هراة بامر امامت
و خطابت مشغولی مینمود و مشهور است که قوت عربیت و بلاغت آنجناب بمرتبه بود که هر جمعه در روز در مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید
و او نیز در سنه مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین برافشاند قبرش در کنار گازرگاه است در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
متصل بمقبره جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی **مولانا جلال الدین محمد قاینی** واعظی متورع و فاضلی متدین بود و چندگاه
گاه در بلده فاخره هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در صنعت حدیث از شیخ محمد جزری داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبه حدیث
می نگاشت و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب آن طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بر وی مستولی شده
روی بعالم آخرت آورد و مدفنش قریه خیرتانست و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسه چپتق برد **مولانا شمس
الدین محمد اوحد** مدرس مدرسه سبز و امام و پیشنماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکور بمرض طاعون از عالم انتقال نمود
شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزاده قاضی قطب الدین عبید الله بود و در سنه مذکور بعلت مسطوره از
جهان فانی رحلت فرمود **خواجه عبد القادر گوینده** در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از ابنای روزگار
با وی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت و در علم قرائت و شعر و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتابه بقاع خیر ید بیضا مینمود و در اوایل
حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از وی بسیار عزیز بغیر نمود و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون فراشان
قضا و قدر بساط دوران سلطنت سلطان احمد جلایر را در نوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و
پرتو انوار عاطفت شاهزاده عالی منزلت بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهت خبط دماغ
مرتکب امور نالایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بتادیب او و ندمایش همت ساخته بقتل ندمای شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر در
همان واقعه بگریخت و بعد از چندگاه در لباس قلندران بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بر وی افتاد باواز بلند خواندن
قرآن آغاز کرد و از مشاهده آن حالت حضرت حشمت منزلت متبسم گشته این مصرع بر زبان راند که ع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت
خواجه را بخلعت عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی
ستان در ملازمت پادشاه عالیمکان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنه ۸۳۸ بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد **سید نور الدین
محمد** بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمایه در خطه شیراز بنزهات جنات قدس انتقال فرمود **مولانا شمس الدین محمد** بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و
پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسرانجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفه ضمیر صغیر و کبیر می نگاشت در مطلع سعدین مذکور است
که مولانا محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعتست و منع مسلمانان از آن امر نامشروع آنحضرت در آن باب عذری
بر زبان آورد و خدمت مولانا در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایا می بینی که حکم ترا نمیرسانم و این معقول بچه نمیشود خاقان سعید مغفور از
شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را برانداختند و وجه تحصیل صابون رعیت را مواخذه ننمایند مولانا محمد در روز جمعه ۲۱
ربیع الاول سنه ۸۴۲ از عالم انتقال نمود و اوقات حیاتش صد و بیست و هفت سال بود **استاد قوام الدین معمار شیرازی** قدوه مهندسان

نسخه
صد و بیست
سال

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنهٔ هراة عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست حکایت مشهورست و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسبب عمارتی از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را رخصت در آمدن ببارگاه عالمپناه ارزانی نداشت و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بر وی خواند که بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنهٔ ۸۴۲ اتفاق افتاد **مولانا عماد الدین عبد العزیز ابهری** سرآمد علماء روزگار و اعلم فضلا زمان بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک به ولایت شام در قریهٔ علا بتاریخ ۱۸ رجب سنهٔ ۸۴۳ رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی سیبک** در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بقلم گوهرنگار نقش تألیف و تصنیف بر ورق روزگار می نگاشت منثورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطورست مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی را بفتاحی مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز تخلصهای آنجنابست از غزلی که فتاحی تخلص نموده این بیت بخاطر بود و ثبت افتاد بیت ایکه دور لاله ساغر خالی از می میکنی رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی همچو بلبل تا ببوی گل بر خواهد پرید مرغ روح از شاخسار عمر تا کی میکنی و از جملهٔ غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت اره برگ گلت تران تیز شد تا برد بیخ نهال عقل و ایمان شما و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت ای برون وصفت ز تعبیر و کلام واهب بیدار و حی لا ینام و از مؤلفات نثر آن فاضل نسخهٔ بدیع صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهورست و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور و وفاتش در سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد **مولانا شرف الدین علی الیزدی** اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود و بکمال دانش و سخنوری علم گشته و بجمال فطنت و هنر پروری از امثال و اقران درگذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خاطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران متصور بهتر از عقود جواهر روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز انجمن آرای و سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و محترم میبود و بقلم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود از آنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنّف فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد در شهور سنهٔ ۸۳۴ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد **مولانا شهاب الدین عبد الرحمن** لسان ولد مولانا عبد الله بود و نسبش از جانب مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید مینمود و بمیامن عاطفت آنحضرت آنجناب را چندان تمول حاصل گشت که هزار غلام زر خرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرائی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روزی که حمام مذکور باتمام رسید و مولانا بآنجا درآمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت و نیم آن شخص تعجب نموده از حقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند و سایر ممالیک پیشه ور مصالح آن را ترتیب نموده و بنابر آنکه غلام قفلی گر ندارم دی روز بیست دینار داده ام که زنجیر ابواب این عمارت را قفلی کردند وفات مولانا شهاب الدین در روز سه شنبه ۲۸ جمادی الاخری سنهٔ ۸۵۶ اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و پیوسته نقش تربیت و رعایت افاضل و علما بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد

صحیح
سنه ۸۴۸

می‌آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت تجمل و حشمت سلوک می‌کرد میرزا الغ بیگ تصور فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلی نیست بنابران طریقهٔ خدمت اختیار نموده از آن جهت نسبت بجناب صدارت منقبت بدمزاج شده روزی بملاحظهٔ آنکه او را امتحانی سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و این فن موروثی تست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا لحظهٔ در آن صحیفه نگریسته و سخن او را معلوم فرموده از میرزا الغ بیگ پرسید که نزدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل تحقیقست یا وقتی بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیگ آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیگ بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید وفات جنابش مانند پدر و برادر در شصت و سه سال بود مرتضی صحاف در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نموده پادشاه شریعت پرور دست تصدی او را بتمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوی و خمها را بر انداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاه زادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از شکسته شدن اندیشیده در شهور سنهٔ ۸۴۲ بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز در چشم مشکین خطان ختائی مشاهده نمی‌توان کرد اما خمهای شاه زادگان سعادت نشان میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشهٔ وصول بایشان جهت ریختن شراب امری محال ع آنجا که شمال ورزد یا صبا رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانهٔ آن دو شاه زاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابها را ریختند و بسیاری بادهٔ حمرا در آن خمها بمثابهٔ بود که از شراب ناب جوئی از یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می‌پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی کنت ترابا بر زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه بچند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در قریهٔ از بلوکات هراة صحبتی طرح انداخت و صباحی که شاه زاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاه زادگان داعیه دارند که در بلوکات شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بفرمائیم تا دیدهٔ او را از چشمخانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه در گذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هری رود بلحظهٔ تجرع بادهٔ خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست قهر شمشیر از نیام برکشید و آن جماعت گریزان شده شاه زاده از عقب ایشان اسب برانگیخت قضا را در آن وقت سید مرتضی جهت مهمی متوجه پل مالان بود ناگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده از مرکب فرود آمده کلمهٔ توحید بر زبان رانده بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرده از اسب پیاده شده زبان بادای سلام گشاد گفت سید تو می‌پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی‌نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین بس است که از اسب فرود آمدید و طریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می‌کوشیدند بوتیرهٔ ناچار ساحت مملکت سمت وسعت می‌گرفت و ساحت فساحت ریاض دولت صفت خضرت و نضارت می‌پذیرفت رباعی

سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک
بی رشحهٔ عیون شرایع طمع مدار
لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان
بی یاری سیاست شاهان کامکار

مولانا کاتبی نیشابوری محمد بن عبد الله نام داشت و از جمیع شعرا زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج می‌نمود و تجنیسین و قصاید و دیوان غزلیاتش بغایت مشهورست و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش مدح شاه میرزا بایسنقر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسایل در غایت لطافت و انتظام. مولانا کاتبی در شهور سنهٔ ۸۹۳ در ولایت استرآباد بمرض وبا مبتلا گشته ببستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد قطعه

ز آتش قهر و وبا گردید ناگاه خراب
استرآبادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک
اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند
آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک

بابا سودائی از ولایت

وفات مولانا مذکور در سنهٔ ۸۴۹ دست داد
ص

ابیورد بود و بخت خاوری تخلص می‌نمود ناگاه جذبه بوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا می‌گردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودائی تخلص کرد و پیوسته در مدح میرزا بایسنقر قصاید غرا نظم می‌آورد و گاهی بگفتن غزل نیز میل میفرمود و زبان با استحسان هزل آمیز می‌گشود چون عمرش از هشتاد متجاوز گشت در سنه بابیورد درگذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت عنبرست خال رخت و رو خطت ریحانست دهنت غنچه و دندان در و لب مرجانست **مولانا محمود عارفی** که از مشاهیر شعراء زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهورست و این مطلع در آن اوراق مسطور که بیت عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا پر شود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمی است در کمال جودت و این سه بیت در تعریف اسپ از آن کتابست نظم چون گوی سپهر گردشی میدان میدان چو گوی جستی هر گاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق آویخته صرصر از دم او بگریخته آذر از سم او وفاتش در سنه بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد **امیر شاهی** موسوم بآق ملک بود و چون نسبتش بسربداران سبزوار می‌پیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص می‌نمود نوبتی میرزا بایسنقر او را طلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بگذاری و در اشعار خود تخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد بنا بر آن حضرت بایسنقری با آن مهر سپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد گویند که روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ابناء جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت و میرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیر شاهی را بار نداد امیر شاهی در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد غزل ایکه در بزم طرب جام دمادم میزنی خون دل ما خورده چندان عاشقی دم میزنی حیف از آن نازی که با اهل ستم میکنی ضایع آن تیری که بر دلهای پرغم میزنی باز کن از خواب آن نرگس رعنا که عمر میرود چون دور گل تا چشم برهم میزنی میکشائی طره و دلها بغارت میبری میگشائی چهره و آتش بعالم میزنی میکنی محروم از این در شاهی درمانده را دست رد بر سینه یاران محرم میزنی از اتفاقات استماع افتاد که امیر شاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از آنجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهورست دیوان ساخته تتمه را بآب ابطال بشست و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول اصحاب کمال و اکابر فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت هر کس بمطالع آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان ببیان تعریف و تحسین گشاده انتقال امیر شاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد فی سنه ۸۵۷ روی نمود و نعش او را بسبزوار برده در مقبرهٔ آبا و اجدادش دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیهٔ آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته که یک بیت از آن اینست بیت گو شو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار زانکه شهر شاه بی شاهی نمی‌آید بکار **مولانا شمس الدین الهروی** شاگرد مولانا معروف خطاط بود و بهمین تربیت میرزا بایسنقر در حسن خط مرتبهٔ ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرد و مبصران نکته دان این معنی را قبول فرمودند **مولانا جعفر تبریزی** در تحریر انواع خطوط درجهٔ کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبد الله آشپز و مولانا شیخ محمود که از این مقوله صیرفی وقت و یاقوت زمان بودند در شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه اتصاف نمودند راقم حروف گوید که چون مشیت ازل افضل زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آنست که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة والتوفیق

ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله

اختر نور بخش برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله که از اولاد میرزا بایسنقر بود بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان تیموری ممتاز و مستثنی می‌نمود و ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شمایل اما آنجناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط بساط لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بوده همیشه خیال شرب صهبای گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ نقشی بر لوح ضمیر می‌نگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمهٔ الولد الحر یقتدی بابائه الغر عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر شفقت گردانیده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی

[illegible]

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بجایش باستقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان برگشود و نیت در گنج بگشاد و لشکر را بخواند بدامن زر و سیم و گوهر فشاند و بعد از آنکه آن شاهزاده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترناب از دست برد سپاه میرزا الغ بیگ گورکان منهزم شد و باسترآباد خرامیده چند ماه در ظل حمایت برادر خود میرزا بابر بسر برد و در اواخر سنهٔ مذکوره که میرزا بابر دار السلطنهٔ هراة را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چندگاه آنجناب از محبس گریخته بعراق نزد میرزا سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن فعل شنیع بود میل آتشین بر وجهی در دیدهٔ جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی مدید در اطراف عالم سرگردان بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنهٔ خمس و ستین و ثمانمائه بر کنارهٔ دریای قلزم در خانهٔ ملک بیستون رستمداری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمان نعش او را بهراة بردند و در تربت المغفرة مهد علیا گوهر شاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت می افراشت

ذکر میرزا الغ بیگ گورکان

که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید منفرد بود در عدالت و دادگستری از تمامی امثال و اقران منفرد دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده و در سایر فنون خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود قرآن مجید را بقراءات سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران منصوره خصال سبق ذکر یافت ولادت با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سنهٔ ۷۹۶ در قلعهٔ سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیگی در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنهٔ ۸۱۴ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی آن مملکت را در معموری بمرتبهٔ رسانید که برتبت از سپهر برین درگذشت و در سنهٔ ۸۲۳ الخیر ولی باشد در وسط بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند مدرسهٔ رفیع و خانقاهی منیع بنا نموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید انتما بران بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان در ظاهر آن بلدهٔ فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا اداء سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیگ گورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت مستعدی

باستقلال

امر جهانبانی گشته لوای جهانگشا بصوب خراسان برافراشت اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیگی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر آنجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیگ در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزراء میرزا الغ بیگ انتظام داشتند و بقدر امکان نقش کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند

گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیگ گورکان از آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله

میرزا الغ بیگ چون در سمرقند فردوس مانند از وفات خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند برسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود میپنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم مصلحت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا بابر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ و سالی سرای و ختلانات سیورغال او بود خبر واقعهٔ هایلهٔ خاقانی را شنوده دست تو خیال نا استقلال حدود بلخ و شبرغان و قندز و بغلان را ضبط فرموده بنا بر آن طریقهٔ رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل متعاقب

متواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بنصر مصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت در آن اثنا قصهٔ شیخون نیشاپور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف انتها یافت و میرزا الغ بیگ در باب حرکت و سکون با امرا و نوئینان قرعهٔ مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا در آید تا گوهر کان پادشاهی از قلعهٔ هراة مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا مبرک محمود را که بتعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجر نفاق فصلی مشبع پیغام فرمود و در آن ولا میرزا علاء الدوله با عساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت ایاب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده بسخنان مبرک محمود در انعقد قبول اذعان داد و بدار السلطنه هراة بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیگ فرزند بیگانه نبود بلکه دشمن جان گسل را در آغوش مهربانی کشید و زبان بتسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایات مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمهٔ از حال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر

میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط بغایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز بسخنی درشت خاطر هیچکس را نخست و در میدان رزم هژبری بود جنگجو گذار و در مجلس بزم ابری گوهر نثار و خورشید سخاوت زر تمام عیار و گهر بمقدار در نظرش یکسان بود و بواسطهٔ علو همت حاصل بحر و کان بخشش یکروزهٔ او وفا نمی‌نمود

رباعی دید دریا بخشش پیوست او زد کف خجلت بروی از دست او با کفش گو بحر در دعوی مپیچ زانکه نبود در کفش جز باد هیچ

و میرزا ابو القاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهة او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب بهمراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون ببسطام رسید قاصدان امیر هندوکه که در آن سال بموجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدانجانب بردند و امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و سخن مقبول افتاده آن مملکت در قبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته تابچه رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان دار السلطنه هراة تافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در موضع خبارن با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و وجه اخوت را از لوح دل بآب خنجر شسته بنیاد حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان باز گردید و وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمائه در مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف الصلوة و التحیة روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی ده سال بود در امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولتش شیخزاده میر قوام الدین و مولانا محمد بخاری معماری رایت صدارت می افراشتند

نسخه محمود

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فتح تساری و تولد میرزا شاه محمود بهادر

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت باختیار غایت تهور عنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله ازین خبر مشوش شده و با میرزا الغ بیگ گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد بعد از وصول آن مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن سپاه رزمخواه در برابر جنود ظفر ورود میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از هر دو جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر آنجمله قرار دادند

قرار دادند که فاصلهٔ میان مملکت برادران ولایت خبوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بتغلیظ ایمان تأکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت و میرزا ابو القاسم بابر عنان یکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باستراباد رسید خبر شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود گردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچد و سر بحلقهٔ فرمان برداری در نمی آرد بنابر آن در اواخر سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه با لشکری بیرنگ از ایشان چون شیر ژیان و پیل دمان از بیشهٔ جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار همه مازندرانیان دیوسار درهم آورده بقدم جرأت موکب همایون را استقبال فرمود و در منزلی که از تشابک اشجار و تداخل اوراق و از هبوب نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار آمد شد دشوار بود و رؤیت نور آفتاب جهانتاب در مضیق آن بیشهٔ پرپیچ و تاب محال می نمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داد و انامل عنایت الهی ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر بگشاد و سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب شهریاری در زمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو رایت علم کشورکشای آن مهر سپهر کامکاری اطراف آن مملکت اضاءت یافت آنگاه سید محمد از در تضرع و زاری درآمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از سر جرایم او درگذشت و نوبت دیگر سلطنت ساری را بر او مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه وهاب بی ضنت و عطابخش بی منت میرزا ابو القاسم بابر را مولودی عاقبت محمود کرامت فرمود و میرزا ابو القاسم بابر مبتهج و مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نمود و طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت و خرمی و نوای مسرت و شادکامی بمرکز ماهی رسانید بیت

بوستان دوستان افشاند زین بهجت نثار
آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیگ گورکان از آب آمویه بنیت کشورستانی

در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد ذکر کرد که زمرهٔ از نوکران ترا که در واقعهٔ تلشیاپور گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود و هرچند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجایی نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین جهة برآشفته بیکناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف گردانید بعد از وصول بحدود اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیگ آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سر بر زد مناسب آن بود که فرزند ما را اعلام کردی یا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داد و روی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هرجا هرچه یافتند بر بودند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمد سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید مرغان دستان بصید زبان صلای عیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین بر کف نهاد میرزا علاء الدوله جهة سنت ختان سپهر سنگ اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا و طراوت گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهة آن کار تعیین فرمود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبهٔ خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه برافراختند و مهندسان شیرین کار چهار طاقهای سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند پیشه وران هر صنف هر یک مناسب حرفهٔ خویش تعبیه در غایت غرابت بر روی کار آوردند و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر برنا و پیر ببسط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان مهرجبین شرابی صافی تر از ماء معین درکشیده نقش

عجم از لوح دل بسترد و از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لالهٔ سیراب مینمود و اقداح بلورین از لطافت بادهٔ گلگون در نظر بلندبینان بجسم یاقوتهٔ
ناب سامی بود و مغنیان بنغمهٔ ساز و سازندگان خوش آواز الحان دلکشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آوردند و خوان سالاران بارگاه
سلطنت آشیان بانواع اطعمهٔ گوناگون از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند در آن اثنا نیرنگ ناسازکار عادت دیرینهٔ خویش بظهور رسانیده
و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آن سور را بماتم و سرور را بغم و الم مبدل گردانید ع ای نعیم لایکدّره الدهر و در روزیکه مقرر بود که طوی جام دهند و وضیع
و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام نهند منهی بسان برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم ده قاضی
را که در دو فرسخی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بغم سرشته اند و رقم ثبات و نظم بر ناصیهٔ حال هیچکس ننوشته اند راحت دنیائی
جراحت نیست و رافت سپهر خضرا بی مخافت نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبّب الاسباب

چون خسرو
عالیشان میرزا الغ بیک گورکان از تمرد سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده بالشکری چون امواج دریای
بی پایان از آب آمویه عبور کرده ده قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی ازین حال واقف گشته
بساط بزم درهم پیچیده و باهتمام هرچه تمام تر زر و سلاح بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه را
بحکومت و دار و ملکی هراة بازگذاشت و مولانا احمد بیاول را که از جملهٔ معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعهٔ عماد که مخزن نقود نامعدود بود
ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیار الدین با قاحاجی بیک تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از
کوتل سنجاب بگذشت بعضی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر با عم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایرهٔ آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد و بنابر آن
جمعی از مخصوصان را بشهر بازگردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا بازکشایند
و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ
بیک گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت بهجوم اسباب آسایش در حرکت بودی و طی منازل بشناخت و مانند برق و باد از آب مرغاب
گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از اینجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف و تهیهٔ اسباب سنان و
سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بفر طلعت
میرزا الغ بیک گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبداللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم زرنگار میرزا عبدالعزیز باوج سپهر
دوّار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران سهم اثر مرتب و مکمل کرد که در هر طرف بمدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود
خراسان را از طرف قول حشم اسپهبد با پچه لوای میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح استحکام نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان
میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان نوبسون کومک علم شجاعت برافراشت بیت همه سر بسر پر ز خشم و دل پر ز کین با بروی مردی سلطان
برافکنده چین و چون آن دو سپاه کینه خواه بدین ترتیب و آئین برزمگاه رسیدند نفیر کرنای و سورن و غریو کورگه و شیپور از دروازهٔ منزل بهرام
در گذرانیدند بیت چنان آمد از هر دو لشکر غریو که از هول دیوانه شد نره دیو در آنحال میرزا عبدالله شیرازی صف سپاه خراسان ویران
کرده عنان بادپای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و این معنی بر خاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذلک
ثبات قدم نموده بیک حمله آتش کارزار تیز ساختند و سمرقندیان شمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند بیت
بسی کشته افتاد بر یکدگر ز تیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکهٔ هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما
چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک گورکانست علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان ع بیکبار
از هم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدس در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا بطرف
اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات فرمود میرزا ابوالقاسم بابر بهادر آنجناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش را بعنایت

تعطف
بمواعید دلپسند تسلی داد و اظهار تفقد و دلجوئی کرده ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعهٔ ترناب بدار السلطنه هراة رسید مهد علیا گوهرشاد
آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید داروغه بسبیل تعجیل آهنگ راه عراق ساز دادند و سلطان ابوسعید در اثنای
راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیگ گورکان چون صورت فتح و ظفر در آئینهٔ مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان
ممنوع منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان گردانید با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف بجا
پردلی و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام ولد خوردتر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و باین واسطه غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر شاهزاده نشست
اظهار
و این معنی منجر بآن شد که باخره مخالفت پدر بزرگوار کرده کمر عداوت بر میان بست القصه میرزا الغ بیگ گورکان کامران و کامیاب از منزل ترناب
بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمد و در منزل چهل دختران سپاه سمرقند بشیخ بهاء الدین عمر که جهة تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود
رسیدند و هر چه داشت عرضهٔ نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیگ نیز در آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیمی استخفاف آمیز بجای آورد و فرمود تا الاغات
مخدوم آنجناب را باز دهند و چون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر سرشت گشت سادات و قضات و موالی و اهالی مراسم استقبال
استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیگ نظر شفقت بر احوال آن طایفه انداخت و همه مشمول
الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت مقارن آنحال کوتوال قلعهٔ شیرتو مفاتیح قلعه و ذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضاً
آقا حاجی بیگ که در قلعهٔ حصار اختیار الدین بود طریقهٔ متابعت بتقدیم رسانیده شرایط نیاز و ثنا بجای آورد و میرزا الغ بیگ از ظاهر دار السلطنه هراة میرزا
یار علی ولد اسکندر بن قرا یوسف را که در ملازمتش میبود و سلطان ابوسعید داروغه را بند کرده بقلعهٔ شیرتو فرستاد و آنگاه بجهة دفع شوکت میرزا علاء الدوله
و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استراباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید داروغه و میرزا یار علی ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر بهادر پیوست لشکر جغتای که
ترناب عنان توجه بدانطرف تافته ازدحامی عظیم در پای علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیگ این خبر شنوده خواست که سنگ تفرقه در شیشهٔ جمعیت ایشان
اندازد بنا بر آن بدانجانب نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضهٔ منورهٔ رضویه علی صاحبها التحف الصلوة و التحیة
بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبهٔ کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بالنگ رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت
برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بپایه گاه عالمپناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا
الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت اسفراین عنان یکران
باز کشید و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ سرافرازی
بطرف بسطام روان ساخت و بنفس نفیس تا پل ابریشم رفته بی جهتی عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر بر آن قرار داده
بودند که هرگاه ماهچهٔ رایت میرزا الغ بیگ پرتو وصول بر النگ بسطام اندازد دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و بنتیجهٔ عجز و اضطرار در راه
متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت بی محل میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز بازگشتند
و میرزا عبد اللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل شهرستان بدنش گشته
جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعهٔ شیرتو مقید و محبوس بسر بردند یکی
از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی در میان کماچ تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیلهٔ آن سوهان بند پای را سوده و دور انداخته جمعی از
قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی مستحفظان را کشته زمرهٔ را تطمیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی ابواب خزاین
و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یار علی باستظهار آن مردم عازم تسخیر دار السلطنه
هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیگی در هراة بحکومت مشغولی مینمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی همعنان
شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرخ در آمد میرزا بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هر کس آلات

داشته باشد باوی همراهی نماید و جمعی از روستائیان هر جائی بلکه با اربابان سودائی همعنان او بجانب کرخ روان گشتند و سحری میرزا یارعلی بر ایشان تاخته تمامی یراق ترک و تاجیک را بگرفت و بیرونیان بشهر گریخته میرزا یارعلی در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت هفده روز تضییق و تشقیق بیرونیان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیک از جانب مشهد مقدسه بجد و جهد بهراة رسید میرزا یارعلی هزیمت را غنیمت دانسته بقلعهٔ نیره تو باز گردید و میرزا الغ بیک در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی نمودند او را محاصرهٔ این بلده میسر نمیشد و چندان اغوا نمود که باد خیانتش آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیک حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و لشکریان در اواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز بنهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هر چه اسم شی بر آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست بیرحمی آتش بیداد برافروختند گویند که در روز عید فقیری که هر چه داشت بباد غارت و تاراج برداده بود برهنه و گرسنه پیش اسپ میرزا الغ بیک رسید و بدوید و میگفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی مسلمانان دادی خدای بر عمر تو برکت کند و در خلال این احوال آوازهٔ توجه میرزا ابو القاسم بابر با سپاه پر تهور در دار السلطنه هراة شایع گشت و میرزا الغ بیک عزم توجه بجانب ماوراء النهر جزم کرده حکومت هراة را که بشرف زوال و صدد انتقال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعید را از جنت المعقرهٔ گوهر شاد آغا برداشته بماوراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبرهٔ صاحبقران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشت ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه هراة و بیان مآل احوال میرزا یارعلی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابو القاسم بابر چون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیک گورکان از سر پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشهٔ هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه سمرقند گرفته دست بردی نمایند و امیر خلیل هندوکه و بابا خواجه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانهٔ دار السلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان تکاور بطرف سرخس انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیک رسیده میرزا ابراهیم ایکو تیمور را که بر ساقهٔ لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هراة باز گشت و امیر خلیل و بابا خواجه چون بقصبهٔ فوشنج نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هراة حکومت کرده بود بیم بیشی هزیمت غنیمت شمرده روی بماوراء النهر آورد و امرای میرزا بابر بهراة آمده دست تظلم و بیداد برگشادند در آن اثنا میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر شهر هراة شتافت و چون سه روز هراة را محاصره نمود زمرهٔ از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند در سحر جمعه از جانب دروازهٔ عراق یارعلی را بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و با رستب بقلعه رفته و خزانه را بر گرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاه باستقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاط بگسترد و بشرب صبوحی گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد و چون قریب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه ناگاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازهٔ ملک در شهر تاختند و جلو ریز بباغ شهر شتافته یارعلی را شوله مست بدست آوردند و در سر کوچه خیابان بپای بوس میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بچهار سوی هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی ستردند بیت چنین بود آیین گردون سپهر که با نوش زهر است و با کینه مهر مقارن آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسیده میرزا ابراهیم ایکو تیمور را بپای سریر اعلی رسانید و زبان بتضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدین در گذشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زینت گرفت شهر کارتو برسم سیورغال بمخدوم میرزا علاء الدوله صفت تعلق پذیرفت و آنجناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدان جانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غرض و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرموده یکی از امرای معتمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید آنگاه

پادشاه جمجاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جام جهانی خویش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را با یکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایااند غافل ماند و امرا بلند مقدار از غایت ظلم و ستم و به تحمیلات نامعهود جمهور متوطنان بلدهٔ هراة و توابع را بیازردند بخلاف امیر هندوکه که ازان شیوهٔ ناستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم الکو تیمور عزیمت بادغیس فرمود و در سنهٔ ۸۵۲ سمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنا بر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک نیمروز برافراخت و چون قصبهٔ سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منقلای پیشتر روان شدند شاه حسین چون این خبر شنید دانست که از عهدهٔ مقابله و مقاتلهٔ آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استعفا برگشاد و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرائد جرایمش کشیده روی بدار السلطنهٔ هراة آورد در خلال این احوال امیر هندوکه ابواب مخالفت باز گشوده امیر ابراهیم الکو تیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابو القاسم بابر چون ازین حادثه وقوف یافت سلطان ابوسعید و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود خبوشان بهندوکه رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان بازیده نخست شکست بر جانب امیران افتاد و سلطان ابوسعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر امیر هندوکه مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و هم درین سال قلعهٔ عماد که گوییا آیهٔ کریمهٔ ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد و در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر و اموال وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنها را نادیده با امرا و ارکان دولت بخشید و مقارن آن حال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و از محبس گریخته از راه غور و خیسار به سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد بپیوندد و اما آنجناب تجویز ملاقات نفرمود و فرمود که باید که آن برادر در [illegible] توقف نماید تا در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر واژون اختر

بعضی از مهرهٔ علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچهٔ طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر از ممر پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیک نیز در آن فن مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت این حال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه فرستاده بهمه ازین امر بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسلسل و رمل وقوفی تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد در مجلسی که میرزا الغ بیک بر زبان میراند که عنقریب تاج ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهیم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد بنا برین مقدمات میرزا الغ بیک گورکان همواره نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بیعنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبد العزیز میگماشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف کینهٔ پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالآخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش برگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنهٔ هراة را باز گذاشته روی توجه بسمرقند نهاد و بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیک نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را عوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از آنجهت متعرض مردم نگردد و باعث برین [illegible] آن بود که میرزا الغ بیک در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیک متغیر گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب در رسیده [illegible] از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالا و پایان آب لشکریان گذشتند و باشتعال نایرهٔ قتال اشتغال نمودند اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد در خلال این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیک خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند

و میرزا الغ بیک این سخن شنیده بتهدید نامها بپسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بیطاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیک را گذاشته بمیرزا عبد اللطیف سپارند درین اثنا از پس پردهٔ غیب صورتی روی نمود که بر صحیفهٔ خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحهٔ خاطر مرتسم و منقش میگردانید در آن اوقات که پسر و پدر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورگشائی و جهانداری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر مضبوط ساخته تحصن نمود میرزا الغ بیک پس از آنکه این خبر محنت اثر شنید مضطر شده عنان بگردان بطرف دار الملک گردانید میرزا سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت ترک محاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف بعد از آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بسوی پسر آورده در قریهٔ دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر خونریز آن دو طایفهٔ فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر مالک قدیر عنان لشکر میرزا الغ بیک را گرفته بآنطرف پشته بپایان برد و آن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده بتعجیل تمام سمند مهمیز زد و چون بدروازهٔ شهر رسید میرانشاه قوچین که گماشتهٔ آنجناب بود دروب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیک با چشمی پرنم و دلی پرغم باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزگار بیاسایان براساید بعد از وصول کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای خویش بدام صیاد در رود نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بیواسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد تقلید حضرت صاحبقران کرده مغلولکی از اولاد چنگیزخان را بر مسند خانی نشانده و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان مرافعه زده گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه الله که بآن امر همداستان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب الغ بیکی را با میر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا از میر مشار الیه نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب بتعجیل و سرعت اسب میراند و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آید و چندان توقف نماید که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیک چون این خبر شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته در قریهٔ که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیک بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نموده ناگاه شرارهٔ از آتش بر جامهٔ پادشاه رسید و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که سن هم بیلدینک یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام با شخصی دیگر بآن خانه در آمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد بیخودانه از جای برجست و مشتی بر سینهٔ عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین التائی جناب پادشاهی از دوش او برداشت و عباس جهة آوردن ریسمان از خانه بیرون رفته من در را بستم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و در قریب محلی که میسوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش از این واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزاده بمعاقبت نتیجهٔ محبت سلطنت جهان پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک گوید قطعه الغ بیک آن شاه جم اقتدار که دین نبی را ازو بود پشت ز عباس شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت ۸۵۳

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیک کورکان چون پادشاه

عالیجاه میرزا الغ بیک بوفور علم و فضل از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت علما و فضلا میگماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر ازان طایفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می‌غنودند و ازانجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیات و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیک رصد میساخت آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بمهمات آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطبای آن زمان بود و در معالجه مرضی مسیحا من انفاس مسیحا ظاهر مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچه شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیک مسطور مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیک گورکان مصاحبت مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم بواسطه لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیک بغایت گستاخانه بحث میکرد و رعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای نمی‌آورد بنابر آن میرزا الغ بیک آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنه هراة آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که درگذشت این مطلع از منظومات اوست

که لبت ما بینیم و بدروزیم و اختر سوخته شمع مقصودی بدست خویش نفروخته

خواجه عصام الدین بمزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر علمای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در آن ولایات بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت خواجه فضل الدین کشی از جمله دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنابر آن میرزا الغ بیک منصب احتساب سمرقند را بدانجناب عنایت کرد و سید بمقتضای طبیعی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت بجا می‌آورد از ثقات استماع افتاد که در وقتی که میرزا الغ بیک جهت سنت ختان میرزا عبد العزیز در کان گل طوی فرموده و مردم را ارخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهرسوی میبردند روزی اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل در آمده روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیک ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تامل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بکبر سن رسیده ظاهرا میخواهی که بمرتبه شهادت فایز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از چند روز ازین قیل و قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گردان میساختند زنان مغنیه بسر حمام رفته در میان مردان نشستند و آغاز تغنی کردند و سید عاشق برین صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد میرزا الغ بیک رفت و بزبان دادخواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیک بواسطه استماع سخنان کان گل از سید آزرده دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمائیم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمائیم و روز دیگر آن زمره عظیم الشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح نایب که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیک او را اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن داشته باشد بیواسطه بعرض رساند بدار السلطنه درآمد و پیش از اکابر نزد میرزا الغ بیک رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر نهاده چنانچه در روز طوی کان گل ما را گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلا را طلبیده‌ایم تا مرافعه این قضایا نمائیم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم مولانا ابو الفتح فرمود که سید بیباکی نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری سلوک مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی را نوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده و ازوی دو فرزند مانده من میخواهم که زن برادر را بحباله نکاح خویش درآورم تا برادرزادهای من

نسخه
مساحت

ضایع نشوند اما آن زن میخواید که بعد از انقضاء عدت بنکاح برادری درآید و از وی نفقه می‌ستاند میرزا الغ بیک سیاول را فرمود که برو و آن ضعیفه را بگوی که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و برادر را از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته بود درواکار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بجهة آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد که بعقد هرکس خواهد درآید شما بکدام مذهب او را تکلیف مینمائید که زن برادر شوهر شود و بمثابه تحت این معقول رضا دهد آن پادشاه معدلت پناه ازین سخن بغایت متأثر گشت و سیاول را از آن کار مانع آمده فرمود که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آن جماعت مأیوس بازگشتند و بساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند مولانا محمد اردستانی اعجوبه زمان و نادره دوران بود و در علم رمل و طالع مسئله جهات کامل حاصل کرده احکامش اصلاً تخلف نمی‌نمود و در آن باب از آنجناب حکایات غرایب منقولست و قبول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مروی از مطالعه کنندگان این اوراق مأمول حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک نشسته بودم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیکی او را گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر منست اعلام نمای مولانا ملاحظه طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت سؤال از حرم است و خاموش کرد پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست میداشت استبعاد نمود و بعد از آن چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه شادمان شده چندان فرمود که میرزا الغ بیک در غضب رفته او را طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضاء سمرقند اقدام مینمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاده که میرزا الغ بیک گورکان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی گرامند یکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده مراجعه آنرا بخزانه عامره رساند بعد از چند گاه سفینه حیات آن تاجر غریق بحر فنا شده جناب الغ بیکی در متروکاتش طمع فرمود و فرمود که از نفایس خزانه ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت و چون ما فی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه و کدخدائیه گواه در این قضیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر جناب اعلی آنچه میخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم درین وقت که هوا در غایت برودت است مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بیطاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن نایب این سخنان را بعرض میرزا الغ بیک گورکان رسانیده پادشاه با دین و داد رقت فرمود و بر کمال دیانت جناب اقضی القضاتی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت و همچنین در آن وقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هرکس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف ازین فتوی انجاز کشتن میرزا الغ بیکست و حال آنکه اگر پادشاه وجهة مصلحت ملک یکی از آحاد الناس را بقتل رساند بروی قصاص نیست و هرچند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضی القضاتی را از آن مناقشه درگذراند تا بر آن فتوی خط نهد بجائی نرسید و التوفیق و التأیید من الله الحمید المجید **خواجه فضل الله ابو اللیثی** از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست و جمال حال خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی مینمود این مطلع از جمله منظومات اوست بیت قد چون سرو تو جانست مرا لیک روان سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان **مولانا علاء الدین علی قوشچی** اعلم علماء زمان و افضل حکماء دوران بود او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیک شده بیمن تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه تصاعد نمود و میرزا الغ بیک او را فرزند میخواند و بجهة کمال خصوصیت گاهی جانور بدستش مینشاند بنابر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است و مستحسن طباع جمهور علماء نزدیک و دور مولانا علی در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاد و در آن مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد **خواجه عبد المؤمن** ندیم مجلس خاص و امین زمره اختصاص میرزا الغ بیک بود و بلطف طبع و حدت ذهن از ظرفا و فضلاء سمرقند ممتاز و مستثنی مینمود از ثقات استماع افتاده که در زمان مجتبی نشان آن پادشاه عالیشان قاضی غرشتی یکی از قضاة شرعیه طریقه

شمائت
شمس الدین

طریقهٔ مداهنه بجای آورد و این معنی بر ضمیر انور میرزا الغ بیک ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المؤمن کرد آن جناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان بشفاعت بگشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسپ تسلیم نماید تا دست از ریش او بازدارند آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبد المؤمن سپرد و خواجه آنها را بگلهٔ خود فرستاد و آنگاه بعد از چند گاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد شاید که پادشاه بر وی غضب نماید بنابر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا نمائی تا اگر از غمرات آن مهم غباری بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نمود و چون چشم میرزا الغ بیک بروی افتاد خواجه عبد المؤمن را طلبیده گفت که بیست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه عبد المؤمن جواب داد که قاضی از سرانجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا خیالی** در سلک شعرای بخارا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمة الله در طریق نظم سلوک می نمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود ثبت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه که معتکف دیرم و که ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیک سرآمد شعرای سمرقند بود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر

میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هر چند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بتقریبی کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانید و پرسید که چون است که شما درین امر تقلید آنجناب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این گسسته مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات مدتی باستقلال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آن وقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزادهٔ صاحب تایید از خرم آباد لرستان بری شتافت و در یورت جد بزرگوار فرود آمده از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلدهٔ جنت نشان عنان یکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته پناه بقلعهٔ اصطخر برد و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا سلطان محمد مظفر و منصور بشیراز در آمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنابر استدعای میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود که در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبد الله باستصواب حضرت میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در روز واقعهٔ ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طغیان آن ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بهمان اسلوب حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد بدین منوال که شهریار اعظم میرزا جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند اگر این صورت بیقاعده واقع شده بباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهت او تعیین فرموده قناعت نماید و الا بمیدان قتال شتابد تا مقتضای قضای ایزد تعالی بظهور آید و مهر بر روی نشان زده بصحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکری بیقیاس در عقب ایلچی روان شد چون میر جهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد و مضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعتست یا از نشاء جنون بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان افتاده منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز بازگشته

امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار بخیال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده در سنه خمس و خمسین
و ثمانمائه در جنگ چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او در نوشت چنانچه عنقریب بسمت تسطیر خواهد یافت
و بزیور اهتمام بتفصیل این اجمال خواهد یافت

گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم
میرزا الغ بیگ بچه انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدانجانب توجه فرمود
و میرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از دار السلطنه هراة باستقبال او در نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان
هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن
گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا [illegible] پذیرفت و میرزا بابر با هفت نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده ابوالقاسم
خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت و تشیید
مبانی سلطنت روزی چند ببسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش
آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلده فاخره هراة قحط و غلائی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار از عراق
کپکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود و در آن اوان از سایر امرا میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار
و اعتبار ممتاز و مستثنی می‌نمود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه بیازرد و هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در
دیوان میرزا محمد در جرگه امراء عظام مهر میزد جناب امارت مآب را از اشتغال بامر جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک
و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چندی در
قلعه عماد بسر برد بدستور سابق اختیار را با میر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باسترآباد آورد و گماشتگان میرزا محمد را از ولایت بیرون
کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید باستیصال میرزا بابر مطمح نظر همت گردانیده میرزا علاء الدوله را
بحکومت گرمسیر روان کرده و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین را با سایر امرای جلادت قرین برسم منقلای پیشتر روان
ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد با امرای عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تا
بتیغ خون افشان ادیم زمین را از رنگ لعل بدخشان دادند و به نیزه ثعبان نشان روزنها در سینه یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا ابوالقاسم
بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امرا و نوئینان را در نوشت از آنجانب میرزا سلطان
محمد چون خبر فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آغرق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امرا ایلغار فرمود و در اثنای راه یکی از پیکان مشهد
رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از صد سوار کسی
در موکب همایون نماند چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عماد رفت و میرزا سلطان محمد بتصور آنکه
شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم
خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان
لشکریان افتاد و هر چند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود و تمکین را نگاه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید
و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله بهراة شتافته و گماشتگان آنجناب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرماندهی نشسته از گرمسیر
آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعه مشورت در میان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حالا در آن بلده
لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان می‌نماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان
نهضت فرمائیم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بلده هراة گشته میرزا علاء الدوله

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد بیاول سپرد و روی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هراه درآمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود آنگاه مولانا احمد بیاول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر بموجب تقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را بتعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سوداوی مزاج و تندخوی و درشت گوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت با شاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بروجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را بشربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امر تبلیغ نمازی پرداخت و در رعایت رعیت شرائط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان مثل امیر محمود دایبوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیک جماعتی امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمود را که بجانب میرزا عبد اللطیف می‌آمد کشته بودند القصه بنابر قتل امرای برلاس و ترخان سایر قولیان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام کوکلتاش میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بجد هرچه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه در کمینگاه حذر نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سار از چهارباغ بطرف شهر می‌آمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بهدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسپ زده فریاد برآورد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی را نشاید و گر شاید بجز شش مه نپاید از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بدست باباحسین نامی کشته شد و در طبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین کشت بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ۸۵۴ و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک بدار السلطنه خراسان

سابقا خامهٔ مشکین شمامه تحریر مشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر بشنید دار السلطنه هرات باز گذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بالمقصد فی الظهر در ظل رایتش مجمع آمدند و میرزا بابر آن شهر را تسخیر نموده با لشکر جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر پیش از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرموده اسباب جمعیت او را از بنیاد برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را بامیر پیر درویش هزار اسپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفت و سخا و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت چون بسعادت و اقبال بدین مستقر عزت و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون صورتی در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب شادی و صفا بر روی مردم گشاده شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیک سپرد و اویس چند روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصارداری مرتب

روزگار

ساخت و بدست بی‌شرمی علم فسق و فساد و ظلم و عناد برافراخت گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می‌نشست و شراب میخورد و بعضی از ارباب حسن و ملاحت را بجبر و تکلیف از میان بازار کشیده بحصار میبرد و با آنکه میرزا ابوالقاسم بابر مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرموده و بیمحابا در مقام عصیان و طغیان بوده اصلا از مرتبهٔ نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با قلعهٔ سپهر دوار لاف همسری میزد و در آن وقت به ذخایر بسیار و اسلحهٔ بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود و همت جهان‌کشای بر حل آن واقعهٔ مشکل گماشته یکی از محرمان را نزد اویس فرستاده پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه جهان‌بخشی بشهر تشریف آورده جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاده فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم و طائفهٔ از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا آمد و اویس تا بدهلیز حصار باستقبال آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی در وی آویخت و اویس بیک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیگر خود را باویس رسانیدند و بضرب تیغ بی‌دریغ روح خبیثش را بدوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود بپای اضطرار از حصار اختیار الدین بیرون آمدند و مقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه والاجناب سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری بنزدیک شهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بتفحص مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم ببعضی از اهل اعتماد سپردند و در شته میرزا ابوالقاسم بابر بنابر دغدغهٔ که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان‌نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر در منزل چناران کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرو ریاض کامرانی بصرصر قضا و قدر جناب سبحانی

در شهور سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر کرت ثانی لشکری بیشمار از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان بکران منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا که در اوقات والا بواسطهٔ استیلاء میرزا سلطان ابوسعید از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاده التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده عاقبت بنابر وفور الحاج و مبالغهٔ خواجه مولانا سر رضا جنبانید و مهم برین موجب قرار یافت که محقر ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا ابوالقاسم بابر پس از مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد نقض عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده از بسطام و دامغان گذشته بجلگاه اسفراین درآمد میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفت و مانند شیر دلیر از مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان بکران بجانب استراباد تافت و در موضع چناران آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حمله نیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته بهر سو که تیغ و سنان برافراخت سر و سینهٔ خصم را نورد ساخت و میرزا ابوالقاسم بابر نیز چالاکی گیر و دار در معرکهٔ کارزار انداخته بهر طرف که تیر و کمان و شمشیر تیز برآورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا امیر ابوسعید میرم از میرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد و مناسب آنکه لشکریان کوچ بار دهند تا او بمیان صفوف درآید آنگاه از اطراف و جوانبش درآمده نگذارند که بیرون رود مقارن آن حال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کاربند شده آنجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون بپیوندند و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمده جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمان‌فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت که از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را باین روز گرفتار گردانیدی میرزا

جلال

میرزا سلطان محمد نخست از قبول آن امر سر باز زده

میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت مثال این قضایا روی می‌نموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادری چنان که از شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند در اثنای راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود ببندد موکلان گفتند که هم ازین در گذشته آنجناب فرمود که بابر مروت نکرد جواب داد نه گفت پس مرا کجا میبرید و همانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیک ضرب شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی دردا که اساس چرخ را نیست قرار از دایرهٔ زمانه دوری سست مدار زنهار امان ز دهر امید مدار کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گوهر را بدار السلطنه هراة برده نزدیک پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع ساخت همان روز بتفصیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حلیهٔ رویت عاری گردانند تا شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر آنجناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورده و میل را بر وجهی در پلکهایش کشید که بمردمک دیده‌اش آسیبی نرسید هرچند مقتضای مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جرایم برادران را برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گرداند و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار بظهور رسانیدی اما چون سر رشتهٔ اختیار و قبضهٔ قدرت کار فرمای قدر است و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر بتوفیق ازلی رجال روزگارش نیافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم

گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بمستقر همایون کامکار

چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و عراق آورد و بنابر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود آن ولایت از امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین انبار و امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی مشغول گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم پناه رسیده منظور نظر شفقت گردید و موکب ظفر قرین از دار العباد یزد متوجه و سرافراز شهر شهرهٔ شیراز گردیده پادشاه دوست نواز نوای چنگ عیش و عشرت ساز داد و با جوانان ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار تجرع بادهٔ خوشگوار اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط بارگاه سلطنت ننهاد و در آن اثنا خبر استیلای سپاه ترکمان بر بلدهٔ ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم درنوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از فتح خیابان میرزا بابر هر یک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود و از آنجمله حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر و ولایت قم را با میر درویش علی تفویض نموده ایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیده بودند و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مصادره و مواخذه کشیدند و چون میر شیخ علی در استعمال نایرهٔ ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفهٔ از اعیان ساوه بجمعی از ترکمانان که در آن حدود بودند التجا نمودند ترکمانان بیکبارگی بر سر امیر شیخ علی ریخته و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بتحقیق کلید مملکت عراق است رایگان بتحت تصرف امیر جهانشاه ترکمان در آمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفهٔ از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته متحصن شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر مفوض داشت و بنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثنای راه ایلچی از جانب خراسان باردوی نصرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده‌اند بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده و در عشیهٔ شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمائه از کوشک زرد عنان کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه شعبان بیزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت آن نصب نمود و موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال مستقر جاه

وجلال از دل اجلال فرمود و بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بیمن شجاعت امیر پیر درویش بمرادی فیصل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف هری شتافته چنانچه مشروح مسطور میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی از وقایع و حالات

در آن اوان که دیده سعادت دیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدسه رسانید و از آنجا بمیمنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه عالی گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و بسلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی با لشکر طخارستان در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین حربی صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای در افتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لنگر مقدسه غیاثیه متوجه دار السلطنه هراة گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش در نواحی هرات رو بآن شهزاده بیطالع رسید و بیک حمله سلک جمعیتش متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هراة بسیستان گریخته از آنجا بری شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامید نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید تا شهریار آذربایجان میرجهان شاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابو القاسم بابر خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و گماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه وافر حشمت عاجز گشته روی بجانب خراسان آوردند و در شهور سنه ۸۵۷ میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغگان آن بلدان بپایه سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند و هم درین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر بخشی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانید و بجهت نقد مبلغ دویست تومان کپکی از او گرفته دیگر چیزی مطلبید تا آنجناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی طلب بجنات آنجهانی آورد و در عمارت مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده همت بخشش بود مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون

ذکر پادشاه صاحب تایید میرزا سلطان ابو سعید

میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سر آمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری نقد مساعی بمبالغه مبذول میبود که هیچکس زیاده بر آن مرتبه متصور نمیشود و فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و مانند آن چتر گردون سایش نور ماه و خورشید مفقود و نابود میپنداشت و فیصل قضایا از جاده شریعت نبوی سر مو تجاوز نمیکرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان ممدود و مبسوط گردید

نظم

معدلتش بست به نیروی خویش گردن ده گرگ بیک موی میش

تا در عدلش بجهان برگشاد بیضه نظر زد بیضه فولاد

میرزا سلطان ابو سعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه سعادت منقبت میرزا الغ بیک گورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای دمیدن صباح صبی و افتتاح اشتغال امر نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفه ضمیر منیر مینگاشت و منتهز فرصت بوده خود را از ابنای زمان بتکفل امر کشورستانی سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش لمعات انتباه استمداد همت مینمود و بزبان حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال از باطن فرخنده میامن ایشان استدعا مینمود و چنانچه سابقا مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت بر افراشته بودند آنحضرت باستظهار ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیک این خبر را شنود از برابر پسر برخاسته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابو سعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت و روزی چند پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه

میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید از حبس گریخته بجانب بخارا شتافت و حسب اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابوسعید که بعد ازین در اکثر اوقات از وی بسلطان سعید تعبیر کرده خواهد شد به بخارا خروج نموده داروغه بخارا آنحضرت را گرفته در مضیقی شکنجه از حوصله تخیلات باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار گشاده آنحضرت را از محبس بیرون آورده و بر مسند سلطنت نشاندند و نقد اخلاص و نیاز برسم نثار بر افشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که غایت علو همت آنحضرت عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت و لایت بخارا قناعت ننمود و کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شده برسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر سبز را بتحت تصرف در آورده روزی چند در آن بلده بفراغت بگذرانید میرزا عبد الله چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرا شجاعت پناه بدانجانب فرستاد و آن طایفه در طلب منهزمان عازم سبز گشته سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاد تا از دور سپاهی مخالفان نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکریان میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند در پیش و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم فرمود بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان سعید معتمدی نزد ابوالخیرخان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید و ابوالخیرخان آن ملتمس را بعز قبول اقران داده با سپاه فراوان در نواحی یسی بسلطان ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب حشمت بتایید عنایت ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی سپاه ابوالخیرخان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف قتال آراسته ساختند از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا نم قوت در جگر توانائی داشتند داد پردلی و پهلوانی دادند زمین از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار معرکه هیجا سمت تضییق پذیرفت آخر الامر تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد و میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنای راه پای مرکبش در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابوسعید جام شهادت در کشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنابر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد خواهند گشود دفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک بشهر رسیدند امرا ابوالخیرخان را که مصحوب موکب عالی بودند غافل گردانیده یکسواره بدروازه تاخت و متحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابوسعید دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند در آمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و برج و باره شهر را مضبوط گردانیده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد ابوالخیرخان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خان دار السلطنه آبا و اجداد بتحت تصرف اینجانب در آمد مناسب چنان است که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت نفرمایند که فایده بران مترتب نخواهد یافت ابوالخیرخان چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قپچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته بما ینبغی برفع قواعد عدل و انصاف و خفض ابنیه جور و اعتساف قیام نمود و رقاب نواصی ادانی و اقاصی را در ربقه طاعت کشید و قاتلان میرزا عبد اللطیف را سیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار معدلتش بر اطراف دیار ماوراء النهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود آذربایجان

در حضر و سفر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسمر حد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه روی بجانب عراق و آذربایجان آورد و در حدود قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه اسیر سرپنجه تقدیر گشت و دو سه روزی معتقد بوده دست سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب سمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادت در ضمن داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرخی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمة الله قهستانی و خواجه عبد الله اخطب در سلک وزرا سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف جهان میرک عبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند **گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر بهادر در ولا جرجان و مراجعت نمودن از جهة آمدن سلطان سعید بجد و در مملکت خراسان** پادشاه بهرام انتقام میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دار السلطنه هراة در حرکت آمد بعد از قطع منازل و مراحل بتغیر بنجاج خبوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاه زاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امرا عظام بلوازم تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن متحقق و بوضوح انجامید بدآموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاه زاده چند روزی معتقد بوده در ۲۲ ماه رمضان ع او نیز بسوی ملک عدم گشت روان و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال بالسعادت و اقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در پانزدهم ذیقعده سلطان آباد استراباد از یمن مقدم خسرو بادین و داد غیرت ساحت ایوان سبع شداد گشت و در آن زمستان در آن مکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا بآخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت امضاء یورش عراق در حرکت آمد و در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابو سعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نموده امیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله بسیار بود بزخم تیغ زمرد پیکر از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیاب است و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابو القاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع آنجماعه را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابو القاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورد و در غره ماه رمضان سنه ۸۵۸ از معبر ترمذ و بقبان عبور کرد و روزی چند در ارهنگ لشکر اقامت انداخت و امرا عظام را بجمع آوردن کشتیها مأمور ساخت **ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند و مصالحه کردن با سلطان عالیشان سعادتمند** چون امرا با فرهنگ بموجب اشارت خسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر ارهنگ جمع آورده بتدریج در آمد بکشتی نشسته پاک دین و امرا و لشکریان زمره بسیال و طایفه بکشتی از آب گذشته چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشور گشائی گشت آنگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بتونداکث رفته ملتجی شه و لشکر از رنج فرسودگی رسیده لختی بآسودگی و در تونداکث خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تایید رسیدند امرا و ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند و آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدام است گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این ولایت را کپنک پوش گرفته ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت و از هر چیزی نخواهم ترسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت امرا از استماع این سخن تند خوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه

وفات شاهزاده ۲

سلطان سعید ۲

سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهار
شنبه دوم شوال السعادت و اقبال و رایت فرخی بلده مذکور نزول اجلال فرموده قبه سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و از انجانب میرزا سلطان
ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بتحصن قرار داد و رعیت بیرون شهر را
درون آورده برج و باره را بمرتبه مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابوالقاسم بابر در قریه خسرو تو منزل گزید از دلیران سپاه
خراسان امیر خلیل و مولانا احمد بیاول و سید پیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه
تاختند و سوزن انداختند و از لشکر بهرام قهر ماوراءالنهر طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند خراسانیان شکست یافته امیر
خلیل و مولانا احمد بیاول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضه تیغ و تیر گشتند و چون سمرقندیان اسیران را نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا
احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد بیاول گفت امید است که بواسطه ما گرفتاران میان شما را در آن صلح واقع شود و این سخن
موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم مانند شیری خشمناک با بهادران بلیاک روی بتسخیر شهر
آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روز بیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و
در آن روز از امرای بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان کواکب
از نظاره آن معرکه پر ملال گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده بمنزلگه خویش شتافتند و برین قیاس قریب چهل روز
در ظاهر سمرقند هر روز نایره قتال التهاب می‌یافت و شرار قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون می‌تافت و در آن ایام از امرای سلطان
سعید امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد فضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر دی و سرما سر
برآورده دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنید
کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه اسیران را بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراءالنهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات
خراسان نگردد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد بیاول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت
داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امرای سمرقند را بلباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد
و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه حجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر
جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ
با میر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان و چاریکت شتافت و خطه اندخود با میر شیخ ذوالنون و برادرش
امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک‌بخش قندز و بقلان را با میر سلطان
برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم معزز و مکرم ببلده فاخره هراة رسید و زبان حال و قال متوطنان
آن دیار بمضمون این مقال گویا گردید بیت هزار شکر که باز بصد اقبال رسید رایت شاهی مستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنه مازندرانیان در قلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

در اوایل سنه
تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کماینبغی
مرعی نمیدارد و بخلاف آباء و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفه ضمیر مینگارد بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل هندوکه را
با طایفه از اتراک بلیاک بفتح سیستان نامزد نمود و امیر خلیل بعنایات الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت
نمود و شاه حسین بمقاومت آن شیر بیشه شجاعت در خود مکنت خویش ندید و تمامت ملک نیمروز را باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل
مظفر و منصور بسیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و بعد از آن سال شاه
حسین جمعی فراهم آورده عازم نبرد امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته یکبارگی از سر حکومت درگذشت و بدست یکی از نوکران

چهاردهم

جمعی کثیر از

خود کشته گشته سرش را نزد امیر خلیل بردند و او بدار السلطنه هراة فرستاد تا بر دار اعلیٰ آویزان کردند و در همین سال میرزا ابو القاسم بابر بجهة دید نظر التفات
بر حال میرزا معز الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق تیول امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از
دیوساران مازندران که بفرمان امیرزاده بابا حسن در قلعه عماد محبوس بودند و وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود دیگری از نوکران را با خود موافق ساخته خروج
نمودند و ناگاه بر سر داروغه قلعه که در سلک نوکران بابا حسن انتظام داشت تاختند و او را بقتل رسانیدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده
اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیرزاده بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه ساز و
و سعادت طالع همایون آواز فتح قلعه عماد در خم ایوان سمع شدا و اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلجور و سایر اسباب قلعه
گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهة تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی
از نوکران بابا حسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر بابا حسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته
بپایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کنگره غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیه آن طایفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز
آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان نهایت تنگ آمده بود شخصی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی است
که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر بیشتر منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج بینید بعد از
بپای قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد
طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمندها فرو گذاشته و قرب صد کس را بدان برج در آوردند
و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بتک پا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را
بهراة فرستاده میرزا ابو القاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه
بدستور معهود با امیرزاده بابا حسن مفوض گشت غلغله آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان در گذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج
شریف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آورده
بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور سکون گشت و چون آن برج طالع
دار السلطنه هراتست و هشتم خانه طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان اهل باب نجوم پیدا شده و از آن جهة وغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج
و سریر امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه هرویان گشته نایره اصناف نکبات بر وجنات روزگار همگنان
تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد**
و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در ۲۵ شعبان سنه ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی الرضا بن موسی بن جعفر علیهم السلام از باغ
سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام بادای طاعات و قضاء واجبات گذرانیده در روز عید بعد از اداء نماز جشنی پادشاهانه ترتیب
فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذیقعدة الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد و چهارم از
ماه مذکور چهار باغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته غسل فرموده بلوازم زیارت روضه
منوره رضویه قیام نمود و سده آن عتبه کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرده در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط
سعی و اهتمام بجای آورده و در آن زمستان یراق قشلاق در رجان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

امر عالی سهر صحیح

وارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و اینمعنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت میفرمود لاجرم امرای عظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید برادر امیر حسین علی خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منوّرهٔ قدوهٔ خاندان پیغمبر آخر الزمانی درآمدند و لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر بدنیت نشند و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست و میرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج و مسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین ایشان بگشاد و هریک از امرا علیحده برسم آشتی خواره جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تائب بود و اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر میفرمود و در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکوروی نزدیک بپادشاه و امرا بفراز سنگی پیدا شده و بیدرنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بند این بود بیت این همه طمطراق کن فیکون ذرّهٔ نیست پیش اهل جنون خاطر اصاغر و اکابر از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش تخمیناً به پنجاه میرسید محزون گردید و درویش بعد از اتمام آن شعر بدایت نظام از نظرها غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هرچند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا مانند ایام بصحبت و نشاط ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عنان التفات برادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجانور پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آق شنقار که شهباز عالیمقدار را بچنگال و ابهام سپار بود بشکست و اینمعنی بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه کردم و آمد بهار ساقی توبه شکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببسط بساط عیش و انبساط مامور گردانیده جامهای بادهٔ ارغوانی و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار درکشید و در صباح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد بمحفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج بسمت تغیر پذیرفت و بر بعضی امرا غضب کرده برخواست و بحرم درآمد و در چاشتگاه چهارم روز حیاتش بسر آمد آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و نیر آسمان سلطنت و استقلال از اوج عزت و اقبال بسر حد زوال انتقال فرمود از مشاهدهٔ اینحال امیر و وزیر صغیر و کبیر بناله و نفیر آمدند سیلاب خون از فوارهٔ دیدهها چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت برآمد ابری از باران اندوه فرو بارید سیل از کوه تا کوه روز دیگر امرای عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را گنبدی که در جنب روضهٔ منورهٔ مقدسه علیه السلام والتحیه واقعست مدفون ساختند اطبای دانا احساس سمّی از سموم میکردند و اکابر فراست اما قرب جوار امام هشتم علیه السلام را برین مدعا دلیل می آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبد القهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک بابر خان که کی چنان خورشید پنهان در خورست در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است چرخ از غمش جگر با چاک شد دیده از اشک و دامن پر درست این چه حالست چه تاریخ گفت موت سلطان مؤید بابر است و میرزا ابوالقاسم بابر را غیر از میرزا شاه محمود فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاء الله وحده العزیز

ذکر شمهٔ از احوال مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن پادشاه باذل

از جملهٔ اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و وی خواهرزادهٔ شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت و در وقتی که از راه بمکهٔ مبارکه میرفته در منزل موجان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه پیوسته در وقت ادای نماز کسی را نزدیک خود می نشاند تا او را بر عدد رکعات نماز صلوة تنبیه مینمود و سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بسلسلهٔ مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوندد و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان خاقان والاگهر میرزا شاهرخ فی سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گزاردن حج اسلام و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة

بغایت

والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین ظهیری و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرج و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلوة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه که مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جهت عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب را دیدم که بجانب محفه شیخ رفتند و چون بمحفه رسیدند تیز بگذشتند من آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در آن وقت که بمحفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آنجهت زود برفتند بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و خمسین و ثمانمائه در قریه جغاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر همان روز که این خبر شنود بقریه مذکوره رفته ولد آنحضرت شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و پیشتر از برداشتن جنازه بازگشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه عالیجاه از باره کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق جد اعلی مسود این اوراق سید برهان الدین خاوند شاه پیش رفته بر جنازه شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود نظم

پناه شریعت سر قاضیان محمد مقوم امامی امام

ز ماه وفات نبی ز دار القضا شد بدار السلام

بجای نبی بود و تاریخ اوست وفات النبی علیه السلام

مولانا سعد الدین الکاشغری در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نمود و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود و بالاخره بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان و خلفا مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت و اشعه لوامع معرفت باطن فرخنده میامنش را روشن گردانید و بر سجاده ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبه ولایت رسانید و در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلبات مرض و شدت ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر ساختند من بنابر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بده روز فی یوم الاربعاء سادس جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد **مولانا شمس الدین محمد عرب** در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را باغراض دنیویه کمتر می آلود و اظهار ریاست دوست میداشت و چون میرزا بابر بوی التفات نمی کرد پیوسته بزبان فریبنده نقش محبت میرزا علاء الدوله بر صحیفه خاطر مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت مینمود و از متابعت میرزا بابر منع میفرمود و در سنه ستین و ثمانمائه سید عبد الله نامی از جانب لرستان در شیوه سپاهیان بدار السلطنه هراة رسید و با جناب مولوی در هوای میرزا علاء الدوله همداستان گردید مقارن آن حال داروغکان هراة شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله آمده بود و بخدمت مولانا محمد عرب و سید عبد الله مکاتیب آورده بنابر آن میرزا بابر سید را بنزد خود فرستاد و جناب مولوی را بسیستان تسییر کرد و جاسوس را بکشت و مولانا محمد در سیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت

کسی محرم سر شهنشاه نیست ز احوال شه هر کس آگاه نیست

قاضی عبد الوهاب مشهدی از اصناف فضایل و کمالات بهره‌ور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا مینمود گویند نوبتی یکی از ظرفا را در صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندک تاملی کرده بهمان صنعت جواب داد که برآید یارب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از سایر وزراء میرزا بابر اعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است نظم

وزیری کز برای مسندش زیبد که هر روزی قضای چرخ دیوانگه شود خورشید قالیچه

اگر مقدار گردد کوکبش و انداز فلک سازد ز ماه چارده زیبد بمسندش نهالیچه

مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی وجیه الملک سمسین بن محمود بالیچه

مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی پیوسته بادای

وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام نمود و بواسطهٔ رعایت احکام شریعت و متابعت سنّت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار دران باب رجوع بوی کردی بنفس خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهة آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده است و میگفته است که هرگاه مرا مشکلی پیش می آید بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رجوع میکنم تا آن مشکل آسان میشود و وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنه اثنی وستین وثمانمائه اتفاق افتاد و در قریهٔ پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد مفخر السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر مزارش عمارتی عالی بنا نمود و اوقات حیات مولانا ابویزید از نود سال متجاوز بود خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بود قدس سره و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگر چه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما بصحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار میرفت و نسبت بانجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و بر سر منبر ببیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا جلال الدین ابویزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه ازوی می شنیدند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند و سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او در ضمیر منیر مینگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان ابوسعید در جمعهٔ اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و دران اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد و سلطان سعید ازان بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته ایم که موجب وجد و حال شود ظاهرا دل این عزیز جای دیگر است وفات آنجناب در چاشتگاه روز سه شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث وستین وثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرمود نظم

شیخ اکمل قدوهٔ اهل کمال که بود اهل صورت را معنی رهنمون
خواجه شمس الدین محمد کز غمش آسمان پوشیده دلق نیلگون
ساخت جا در ساحت قدس قدیم خیمه زد از خطهٔ امکان برون
چرخ دون چون پایهٔ قدرش نمود سال تاریخش برین از چرخ دون

مولانا شمس الدین محمد اسد بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت در اوایل حال چند گاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت نموده در شب جمعه غرهٔ ماه رمضان سنه اربع وستین وثمانمائه از عالم انتقال فرمود و قبرش در کارزنگاه در پایان قبر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری واقعست شیخ آذری اسفراینی از مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بسلوک طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آنجا جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق احترام مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آن ولایت ابا کرد و این بیت در سلک نظم آورد بیت

من ترکت هند و جبهٔ چیپال گفته ام بادو بروت چونه بیکجو نمیخرم

وازانجا باسفراین شتافته باداء طاعات و عبادات مشغول گردید و وفاتش در سنه ست وستین وثمانمائه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود و کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از مصنفات شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابناء روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک شعراء مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات بسیار مینمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت

جهان که حجرهٔ شش طاق و خانهٔ دو درست زجا برکن بساطش فغان الحذرست

و مولانا طوطی عنفوان جوانی بجهان جاودانی شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر جهة ضبط تاریخ وفاتش لفظ خروس یافت نظم

فصیح زبان طوطی آن شاعری که بودش بکر معانی عروس
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او را خروس

سید غیاث الدین فضل الله رادکانی بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران بود

و خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام معتبر و سرافراز گشتی و عاقبش در روز یکشنبه ۲۴ جمادی الاخری سنه ۹۰۸ در هراة روی نمود و بگورستان مصرخ در جوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید بکمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات از آن قصیدهٔ حکیم انوری که ع چون مراد خویشتن را ملک دی کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده مشتملست بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست بیت شاید اجلال را بی ملک او بود و لباس بلکش اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امیرزاده ابراهیم در بلخ مقیم بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود **مولانا سیمی** از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت نظم کرده نوشت بنابر آن این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت یکروز بهر شاه پاکیزه سرشت سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا سیمی نیشاپوری الاصل بود و بواسطهٔ علت جوع طعام بسیار میل مینمود و این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا سیمی بیست من خربزه میتواند خورد و دیگری این معنی استبعاد کرده با هم مبلغی شرط بستند و بیست من خربزه برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاقا در آن روز مولانا را ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خربزه را از دیک بفراش من بنهید تا ببینم که جهم بکجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و مشت مشت خربزه میگرفت و میخورد تا هیچ نماند ناگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس خربزه با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود **درویش بابا علی** خوشمردان درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و بعد از آن زمستان که میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایات بسیار یافت **درویش منصور** بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفهٔ خاطر مینگاشت در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست مینمود و در علم عروض دو رساله تالیف کرد و در جواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان بشرایط اهتمام بجای آورد و مطلع آن قصیدهٔ درویش اینست که بیت بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار از جملهٔ منظومات درویش منصور این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود چه ذرهٔ بجود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد چو بی قبول ممکن نبود آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود

در همان که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلدهٔ هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهت بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده پیر قوام که بعالی منصب امارت سرافراز بود بمصلحت استدعای میرزا معزالدین سنجر راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرموده در اثنای راه شهزاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیهٔ گردنکشی دارد و سر بحلقهٔ مطاوعت کسی در نمی آرد و اتفاقا قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعهٔ محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید امیر حبیب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از محبس بیرون جسته بخانهٔ احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بکنار آب مرغاب خرامیده و لشکر فراوان بر وی جمع گردیده القصه استماع این اخبار موجب دغدغهٔ خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و صدور و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند و داغ آن مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده نایرهٔ ظلم و عدوان بر وجنات حال هرویان تافت تبیین این مقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و بیباکی موصوف بود و از سایر امراء بابری بمزید حشمت و مکنت ممتاز و مستثنی مینمود بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید جهة محبت سیم و زر مصلحت چنان دید که برسم سر شماری مبلغی کلی از متوطنان آن دیار بستاند شهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم تحصیل بملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و در هفتم جمادی الاخری محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کمال ترکش و خواجه علی میر خواجه در دیوان میرزا شاه

قصیدهٔ که در جواب

[illegible] مولانا سیمی [illegible] هزار بیت [illegible] نوشته الله اعلم بحقیقة الحال [illegible]

میرزا شاه محمود دهی زدند و آن دو وزیر شریر آغاز کفایه کرده اولا از محصولات موقوفات را بتمام متصرف شدند و ثانیا آنچه بر هم سر شمار گرفته بودند بهر دیناری
ده دینار جمع نموده تحصیلات در قلم آوردند و محصلان غلاظ شداد رعایا بیچاره را گرفته بستند و هر چه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه مقدور مردم نبود

بستند ۲

دود جان سوز از دودمانها بر آمد و نایره جور و تعدی در خاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا روی در پرده اختفا کشید و صفت
رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان
در گذشتند عورات مستورات سر باکشاده و موها باد داده بر سر دیوان شتافتند و بزبان عجز و زاری دادخواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تاثیر از فریاد
و فغان آن بیچارگان اصلا متاثر نگردید اما بعد از آن ایام بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء پادشاه عطا بخش دستگیری در
ماندگان کرده داد مظلومان داده گرد از وجود شوم امیر شیخ ابوسعید بر آورد و شرح این واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر دفع شیخ ابوسعید بد اختر کمر بسته در ۲
جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بیرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سر شماری هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هر چه داده باشند
باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هر جا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیر حاجی متفق
گشته آن شب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف
و امیر شیر حاجی با خلقی بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که در میان کوه مختار و تقوز رباط واسطه است
بشیخ ابوسعید رسیده نایره محاربه ملتهب گردید خرمن زندگانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از متابعان امیر شیر حاجی سرش از بدن
جدا گردانید و بدروازه ملک برده عبرة للناظرین ساخت و برادر و نوکران بد اختر هزیمت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت
ع خاصیت ظلم اینچنین است مدام و در اثنای این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که ازدحام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاه زاده باتفاق امرا و نوئینان همت عالی نهمت بتسخیر دار السلطنه هراة بسته بنابران امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه
و امرای ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه ممهد یابد تا ابواب
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبه آن عفیفه
انتظام داشت جهه تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمره از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیر حاجی کردند
که شدت مودت مهد علیا با میرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و وفور اخلاص و
دولتخواهی امرای ترخانی نسبت بآن عفیفه عظمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سر رشته اختیار از قبضه اقتدار بیرون نرود بنابران امیر
شیر حاجی از روبه بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانه جانقی ایشان را بکوشک
باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و بهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه تون گشت
زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس که
کاردی در دست داشت و گوشت ریزه میکرد بلطایف الحیل خود را با امیر شیر حاجی رسانیده کاردی بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بروی در افتاده ملازمان
اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و خضر ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و همان
روز بطرف خواف که سیورغال او بود در حرکت آمد و در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دو چار خورده قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از
نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد سیاه از آن فتنه جان بکنار کشیدند و در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض

گردانید ۲

و امیر شیر حاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا گوهرشاد آغا را
فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر آن قلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا
ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دار السلطنه هراة است بنابران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برده بهراة از وجوه

امرا و ارکان دولت با بیچارگی ماند. قاضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعهٔ شهر را مضبوط ساخت و محافظان بر دروازها بگماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد ع تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیت حضرت احدیت عظمت سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمهٔ کریمهٔ ولقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و نشو و آرایش یابد و پرتو انوار خلت و اجتبا از مطلع واتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابد بواسطهٔ محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بیحساب در ظل لوای جهانگشای آنحضرت و صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنهٔ هراة شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنهٔ احدی وستین و ثمانمایه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعهٔ تره تو روان گشت و اقتضاء قضا و احدیت بساط جمعیت بادبار درنوشت در نصف النهار بهمان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بتکامشی اعدا روان فرمود و زمرهٔ از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفته بودند ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کیلدی طغایی و قرامان ترکمان و حاجی خلیل برادر شیخ حاجی عبد الله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده و سایر نامبردگان بقتل رسیدند و فوجی که امیر شیر حاجی را تعاقب نموده بودند باو رسیده بدست تیغ و سنان بازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار تره تو درآمد و میرزا سلطان ابراهیم بشکرانهٔ این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان بر گشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی

شاهی که بعدل دستگیر ملکست
چون دولت بخت ناگزیر ملکست
بنشست چو بر سریر شاهنشاهی
تاریخ جلوس بر سریر ملکست

و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد عنایت نمود و داروغگی شهر را با میر قراپهاور که از جملهٔ مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر و لشکر و مال و جهات او دخل بتاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد بیاول که اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرد و از آنجانب شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنهٔ هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود دگر گشته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقید و مؤاخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست و ایضا میر حسب که در زمان میرزا بابر داروغهٔ هراة بود و میرزا ابراهیم او را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیری که در آن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی بر افراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دو شاهزادهٔ رزمجوی بهم رسیده مثنوی صفوف برآراستند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند و تخت سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسرهٔ مخالف را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با بر دلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بینهایت گرفته دشمنان را تکامشی کرد و از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنهٔ هراة رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردید و بعد از لحظهٔ جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابوسعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفیروزی و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود و

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنهٔ هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات

سلطان ابوسعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطهٔ همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعد از شنیدن خبر

سلطان

خبر فوت میرزا ابو القاسم بابر انداعیه نهمت ازدیاد پذیرفت در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاد و عرضه داشت کرد که عرصهٔ خراسان از وجود نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدان جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینه مراد چهره خواهد گشود و بنده کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح و تائید از آب آمویه عبور کرده بسرعت برق و باد روی توجه بدار السلطنه هراة آورده در روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان به پشت قریه سالقلمان رسیده و قبه خیمه و بارگاه باوج مهر و ماه بر افراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید آن جماعت بقدم استعجال بآن پادشاه ستوده خصال را استقبال نمودند و شرایط سپاس و ثنا بتقدیم رسانیده زبان بدعا و ثنا گشادند کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغه هراة قراسها در نخست میخواستند که شهر را مضبوط گردانند و عاقبت بحسب اضطرار از سر آن کار در گذشته همت بر محافظت قلعه معقود ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دایرهٔ افق شهرستان آسمان در آمده قدم بر اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازه قبچاق بدار السلطنه هراة خرامیده باغ شهر را بیمن مقدم همایون زیب و زینت داد و بر تخت سلطنت و جهانبانی بر آمده بشارت امن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمکاری مرتفع گردانید و همان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعدهٔ عنایت و رعایت فرمود و مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آورده محالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین ژوبین و شمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد و ابواب حصار بر روی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده باغ زاغان محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیار الدین بر افراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از ایستادگان پایه سریر سلطنت مصیر آغاز محاصره و محاربه نموده بقدر مقدور لوازم کوشش و خونریزی بتقدیم رسانیدند اما چون تحصنها از کمال استواری عمارت قلعه شهر دوراست و در آن زمان مردان کاری و اسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فایده بر اشتعال نایره حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه و مقاتله در نگذشت و درین اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم بوسیله تعلیقه علیه مهد علیا گوهرشاد آغا می آیند و اخبار تحقیق نموده باز میگردند و ایضا ایلچی که از نزد سلطان سعید جهة آوردن امیر شیخ حاجی بقلعه تره تو رفته بود باز آمده عرض نمود که امیر مشار الیه میگوید که با وجود قتل امرا ترخانی مادام که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نتوانم رسید بنابرین در مقدمه میرزا سلطان ابوسعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعه شنیعه خالی بود که بر دیدهٔ دولت آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود و گوهرشاد آغا بصفت عفت و بصفت انصاف اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعه مبرات میگماشت از آثار او در شمال دار السلطنه هراة مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسه رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها القصه بعد از حادثه مهد مغفرت شعار امیر شیخ حاجی قلعه تره تو را بیکی از معتمدان خود سپرده بدار السلطنه هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و هم در آن ایام در آن حصار امری در غایت غرابت روی نمود کیفیت واقعه آنکه یساقی مجهول بیرکه نام روزی نماز دیگر گوسفندی چند بدر قلعه برده و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب آنجا باشد و ملتمس مبذول افتاده به بیرون در آمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشیده و باتفاق ایشان تیغ جرأت آخته تا مسند بلای کهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و بیرکه قلعه را مضبوط ساخته نام پهلوانی بر آورد سلطان سعید بعد از آنکه شرح این قضیه بشنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید و در نهم شوال عنان بصوب ماوراء النهر گردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهة دفع فتنهٔ اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که سپه مخالفت در میدان جلادت تاخت بازخورده از جانبین دست باستعمال آلات ستیز دراز کردند و میرزا احمد در معرکه کشته گشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود و میرزا سلطان ابوسعید در ضمان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده فرخنده قشلاق نمود میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان ابوسعید در هراه بولایت خواف و باخرز اوقات بسر کذرانید چون از معاودت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نقارهٔ شادیانه زده میر احمد ترخان بحکومت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا بکمال مرحمت و معدلت تقدیم رسانیده دوحهٔ امانی و آمال اکثر از صرصر حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و علیه صبحی جهة ترویج مهد علیا بنجمات کلام و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نمود و بساط تعزیت ممهد کردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم کشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

ارقام عنبرین فام فضلاء عظام شمایم انتخر مشام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آندیار امیر باباحسن بنسبت شاهزاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت دشمن مطلع شده از راه نسا و باورد رایت نهضت بدان طرف برافراخت و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال عم زاده توجه کرده عزم رزم با خود جزم کردانید اما در اثنا راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان بعقبهٔ صندوق شکن رسید بسبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدانصوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبدالکریم از تحکمات امیر باباحسن تنک آمده بود و پیوسته رسولان بدرکاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام مبشر بود که چون در خراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیکر در مقام نزاع بسر میبرند اکر لواء جهانکشا سایهٔ وصول بر حدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد باحسن وجهی طالع کردد و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک می پیمود سخن امیر عبدالکریم را بسمع قبول جا داده رایت عزیمت پادشاه سحاب قرین شتابنده شد بسوی جرجان زمین و چون از عقبهٔ صندوق شکن بکذشت و آن خبر بمیرزا شاه محمود متحقق کشت باتفاق امیر باباحسن عنان بکران بصوب فرار انعطاف داد و لیکن میرزا ابراهیم بشیوع آن حکایات را باور نکرد و قریب اعدا حمل نموده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت مینمود تا بیک فرسخی استراباد رسید و هرچند امرا نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه تحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را برسم منقلای پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنکل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بیدرنک عزم جنک نموده ناکاه از جنکل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسرپنجهٔ قدرت سلک جمعیت خراسانیان را از هم بکسیختند نظم

چو آمد برون ترکمان از کمین
بلرزید از هول ایشان زمین
قراول از آن جمع کردون شتاب
رمیدند چون سایه از آفتاب

در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم دو نیم به منقلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد و بدست اضطرار عنان ببیابان فرار انعطاف داد و دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ بکذرانیدند و فوجی از پهلوانان را اسیر کردانیدند و امیر شید یوسف ولد امیر شید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه از جملهٔ مردمی بودند که در آن معرکه کشته کشتند و امیر ابوسعید میرم پسر دیکر امیر شیرخواجه را زنده نزد امیر جهانشاه بردند و حسب الحکم او بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود مانند قمر در وقت سرعت سیر لحظه در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود در بهراه رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز بخیابان درآمد قلندری از دکانچه برخواسته کفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اکر یک یورش دیکر میکنی تخم جغتای از عالم برمی افتد القصه امیر احمد ترخان که حاکم هراه بود چون از قرب وصول شاهزاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود و اسپان بادرفتار و استران کابلی و قطار خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه و امتعهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده نوبت دیکر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن کشت و مولانا احمد یساول از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض سعادت یافت و چون خدمت مولوی با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابوسعید مقاومت نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش نپرداخت و از غایت غفلت آن همه جلادت را نابود پنداشت بنابران مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و هرچند امیر احمد ترخان جهة عذرخواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعدهٔ انعام و احسان بار دیکر آن صید وحشی را رام کرداند بجایی

بجائی رسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون بخرامید للاحترام میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین را از روی اضطرار با اختیار بتصرف او باز گذاشت

ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله بدار السلطنه هراة بعد از مدت مدید

چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا و ارکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت را موکد سازد و وصلت نموده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعهٔ اختیار بنام سه بزرگوار بر آمد اول شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه جد اعلی مسود اوراق است و امیر غیاث الدین کچکینه را که پدر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمتکاری آن سه بزرگ عالی گهر قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب صلح و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید الکلمات را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط بآنکه دار السلطنه هراة بتصرف اینجانب باز گذارد و هر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد بعوض متصرف گردد و در مرافقه لشکرکشان طریق اتفاق مسلوک دارد و بعد ازین قرار آن مخادیم عظام بشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه میرزا سلطان ابوسعید شنیده بود بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذفرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا جهانشاه از استراباد تا سبزوار بقبضهٔ اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ حکومت می نمود و میرزا سلطان ابراهیم در دار السلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرود نمی آورد و مولانا احمد یساول قلعهٔ اختیار الدین را مضبوط ساخته تحامی سلاطین را معهود می نمود و میرزا سلطان سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال می نگاشت و میرکه بهلول قلعهٔ نیره تو را مضبوط ساخته بود و [illegible] ❀ محافظت حصار عماد می نمود و ملک قاسم ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه [illegible] حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طلس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمهٔ اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعدین برین وجه مبین می گردد که در آن اوان که از دست برد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان بر افراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده آخر الامر بدشت قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد در آمد و قاصدی جهت بشارت وصول بقدوم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده سخنان محبت آمیز پیغام داد و تحف شایسته ارسال نمود اما بحکم الملک عقیم ضمناً از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه بلدهٔ هراة گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم مراسم استقبال استعجال نمود و در کنار آب انجیل میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد که الحمد لله که بعد سفر دور و دراز شهر آباد گردید دیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید بیت

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز

و پدر و پسر در باب مصالح ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب دوران بر آساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه منتصف جمادی الاخری سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائة بقریه سالقیلمان رسید سادات و قضات و موالی و اهالی باستقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهت تماشا آنمقدار کس از شهر بیرون رفته که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود بیت

در آن روز از کثرت خاص و عام
نبود می کسی را مجال خرام

و میرزا علاء الدوله بکوچه خیابان در آمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جدهٔ بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و تمهید بساط عیش و نشاط اشارت فرمود بیت

مجلس آرایان سبک برخاستند
بزم عیش و خرمی آراستند

و آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روز همدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بسر برد و حظی تمام از زندگانی برداشت و هنوز لذات کامرانی نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه بشکفته

واجب التعظیم

رایت هیبت برافراشت بیت

هر جام مرادرا که بر دست نهی
گردون ز حسد حسکی دران اندازد

ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه

چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات سلطنت گردانید با لشکر قیامت اثر با سند سپهر اخضر جوشن در توجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان هزیمت بصوب کوهستان غور تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلدهٔ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بقصد درد و داغ و وداع سلطنت کرده در غرهٔ شعبان سنهٔ اثنین و ثمانمائه روی باردوی پسر آورد و پس از فرار آنجناب کافهٔ ساکنان بلدهٔ هراة از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که زبان بیان از عهدهٔ شرح آن بیرون نمی تواند آمد و رنود و اوباش هر بقعه دست بغارت و تاراج برآوردند که قلم دو زبان متکفل تقریر آن نمی تواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسید و خبر تفرقه و فرار کبار و صغار هراة را شنیده بنابر آن استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر میرزاد بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایهٔ وصول بباغ زاغان انداخت و فتح قلعهٔ اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد یساول روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بامان بیرون خرامید و ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کماینبغی قیام نمود و بامضاء امثله و احکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود و روزی چند النگ کهدستان که در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال او گشت و صیت حشمت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین

وستین

مرحمت

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة

دران اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان بمنزل گزید و پسر در غور بالا خیمهٔ اقامت منصوب گردانید دران اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر سر قراهادر که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برد و تمامی جهات او را در معرض نهب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قراهادر که غلام مست غبار نفاق بر حاشیهٔ ضمیر انور نشسته بود و بنابر این آسیب بدو رسید و بدین جهة میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود و محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امرا ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آنحال امیر عبد الله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهة رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمد و از حبس شاه زاده متغیر گشته طایفهٔ ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی نقب کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب ساخر و تولک برافراشت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بعذر فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آن معنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد باردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امرا عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و زبان بتلطف و تفقد استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در همان ایام میرزا پیر بداق که ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت مینمود بملازمت پدر رسید سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطهٔ دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزندان ارجمند را طلبید

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه و اتفاق میان آن دو پادشاه عالیجاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت با لشکری که محاسب وهم و خیال از استیفاء اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی مساحت بیان کمیت آن بعجز و اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبهٔ بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه درگذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخت و اغا

و آغاز تأمّل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد و لحظهٔ خیال صلح پیش نهاد همت میساخت در آن اثنا در روز عید اضحی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آنحضرت و صاحب تاییدخان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه بدستور سلاطین ذوی الاقتدار با ایلچیان ملاقات نمود و جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده درباب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودّت آمیز بر زبان رانده میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده از الکهٔ کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لواء ظفر انتما ارتفاع داد و در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان میرزا ابراهیم روی گردانیده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه مجاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لشکر میر غیاث بولایت هراة رو در راه آمد و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا پیربداق را که ارشد اولادش بود برسم منقلای از پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته در قریهٔ یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیربداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفهٔ از سرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال بپایهٔ سریر پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدّتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرّف بخزاین دراز کرده لشکر جمع مینماید بنابر آن میرزا جهانشاه بهمگی همّت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهت تفصیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تأکید یابد که بمملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی بازگذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران بازدارد و بی آنکه خرابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان درمیان آمده میرزا جهانشاه از قریهٔ یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه صفر سنهٔ ۸۶۳ از جانب جنوب بلدهٔ فاخرهٔ هراة و پایان قریهٔ مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز پنجشنبه ماه مذکور امیر سید جلیل اغون و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنهٔ هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنهٔ هراة کرّت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیدهٔ دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از حدود هراة رود بهمعنان جنود ظفر ورود در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر والظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود و سادات و قضاة و علما و اکابر و اعیان بمراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعید نهاد بهجت و غیرت افزای فضای ریاض جنت گشت و قدم بر مسند عدالت و رعیت پروری نهاد و صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان درگذشت از غایت حرص باقتناء مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی نماز جمعه بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمد کوسوی را بیمن حضور شریف مشرف کرد و خطبه بزین القاب آنحضرت عالیجناب تبارک بلند آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرمانده کامیاب بزیب و زینت آمد نظم

تا همایون نام او را سکه بر دل نقش کرد
مهر از مهرش رخ از سکه پر زر میکند
منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت
مشتری گوهر نثار فرق منبر میکند

و چون در آن سال بواسطهٔ عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران نقصانی فراوان بغلات و حبوبات ولایت خراسان راه یافته بود در زمستان سنهٔ مذکوره در بلدهٔ هراة و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بسیار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاوید نهادند و سلطان سعید حال بران منوال دیده رفاهیت خلایق مطمح نظر عدالت اثر گردانید و شتر بسیار لشکر را بجانب ماوراء النهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان داد گستر خبر یافتند رسل و رسایل بیکدیگر روان داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان سعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبود و بمضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهة دفع شر معاندان بنهضت فرمود و در اثنا راه بمحض موهبت حضرت اله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد تمور تاش با سپاهی جویان پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا علاء الدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند و مدبران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز برانغار و جوانغار سپاه سلطان شجاعت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراء النهر عنان بگریز باز نکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و سلطان سعید بعد از گریز برانغار و جوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام برکشید و شبدیز گردون شتاب بمهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار رزم و تسخیر بظهور رسانید تیغ از سر اسب خون ناسب بسر مست گشته آغاز گردن زدن کرد و نیزه ع چو بالابلندان بیرحم دل رسوم تطاول بجای آورد **نظم** بخون ریزی روان شد تیر دلدوز ولی تیغست جانی می ستد مرد مبارز تشنه شمشیر گشته بخون آشامی از خود سیر گشته و هنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با پرچم لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نمود و میرزا علاء الدوله باتفاق سپهر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر گرفتار گشته از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بر الطاف نامتناهی الهی مراسم محامد تقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتعاقب میرزا علاء الدوله و ولدش میرزا ابراهیم که بطرف مزینان و سبزوار گریخته بودند مامور گردانید بنفس نفیس روی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرا ایلغار بتعقب گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از مزینان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برد و عیدگاه دار السلطنه هرات را طرح انداخته در اتمام آن بناء راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد

ذکر تسخیر حصار نیره تو و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد

از ریاض حکایات سابقه شمایم انجم مشام جان مستفیدان اخبار سالفه میرسد که پیرک بچه تدبیر حصار نیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه حدوث اضعاف قرانات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچیک از ملوک و حکام بتسخیر آن قلعه نتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر از مهم وارثان ملک خراسان فارغ ساخته کمند همت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد حسب الحکم بنواحی نیره تو رفته مداخل و مخارج آن حصن حصین را بنظر احتیاط در آوردند و فوجی از امرا و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن جمع منکوب بازداشتند و چون دانستند که بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب کشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست و بر استعمال تیغ و تیر فایده مترتب نمیشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روز افزون شعبده انگیزد و دست زمانه کینه گذار خاک ادبار بر مفارق پیرک غدار بیزد و در آن ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه [illegible] شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و پیرک بسبب متابعان بدگمان شده طایفه را بقتل رسانید و بقیة السیف از وی متوهم شدند و صبحی با تیغهای آخته بر سر آن کهنه بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهرات فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث و ستین و ثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بمشهد و دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از الوالایت سپاهی بهم رسانیده و

عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید اما در اثنای راه مریض گشته هر چند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در بیت المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپردند و سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال بخشنده متعال سلطان سعید را پسری عنایت فرمود و چون آن مولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان مسعود خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار سوار محمد دیوانه که از قبل امیر باباحسن مستحفظ آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باره قلعه عماد را بهمین قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان سید خلیل هندو که حاکم کابل امیر بابا روی نمود بشربت شهادت چشید و هم در آن معرکه شهزاده پیر قوام که در سلک اعاظم صدور بابری منتظم بود شهید گردید

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندو که در وادی عصیان

فروغ تفصیل الحکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۲ فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استراباد را بازگذاشت و رایت عزیمت بصوب اداق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد و در غیبت موکب همایون امیر خلیل هندو که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت مینمود بنابر دغدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه نیمروز علم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و سید نظیر میرزا اوغه باتفاق سادات و قضات و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطرات امطار روان و ادعیه مردم پرهیزکار هابط و صاعد بود و چون امیر خلیل یکموی بر سر نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب معسکر او انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت منفعل ساخت و قطعه اینست که قطعه یاران پیام ما برسانید با خلیل گوئید اگر ترا سر سرباختن بود بیرون روزه ده و سر او خود بده عیدی بیا که وقت قبق تاختن بود القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هراة آورده و مردم او بکمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و رخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که بر شهر استیلا یابند و هرویان بعد از اداء نماز جمعه بهیأت اجتماعی از دروازه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را با خاک راه برآمیختند و آوازه در انداختند و نقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام ثبات و قرار لشکریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هراة درگذشت و عنان بصوب فراه گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان سعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نمود اما پس از گریز سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسید و در باره جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه را باستیصال بنیان اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل نگردانند بازنگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار تحیر و انکسار از صفحات احوالش لایح شده حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشیده و روی نیاز بآستان خلافت آشیان آورده در نواحی اسفزار با میر کریمداد که متوجه دفع شر او شده بود دوچار خورد و امیر کریمداد بنابر حق صحبتی که با امیر خلیل داشت در طریق رفق و مدارا با وی سلوک نمود و او را همراه بپایه گاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جراید جرایمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده

در سلک سایر مرا انتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جملهٔ ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آنجناب بمملکت موروثی خود شتافته امور دولت و اقبالش سمت استقامت پذیرفت

ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلدهٔ استرآباد

در اوایل سنهٔ هشتصد و شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان سعید در اطراف کوه و بیابان بسیر و سامان میگشت بکنار دریای قلزم در خانهٔ ملک بیستون رستمداری درگذشت و شب جمعه ۲۱ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و صبیهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود و مقارن آنحال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف بمعاونت امیر نور سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان سعید بود در رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایات انداخته بنابر آن سلطان سعادت نشان در بیست و ششم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روان شد و میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه لوای کشورگشای سلوک طریق فرار اختیار کرده بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید بهمعنان نصرت و تأیید از جیحون گذشته بدار السلطنهٔ سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار اشتغال نموده مدتی از وقت دمیدن فلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دمدمه ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و نصرت برطبق مرام پادشاه مظفرلوا جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده بعرض رسانید که سلطان حسین میرزا خطهٔ جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متأثر گشت و امیر سید اصیل اغون و امیر سید مراد را جهت ضبط حدود آن مملکت روان فرموده و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بخراسان در آمده بجانب نیشاپور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از تحقیق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته منهزم بجانب دار السلطنهٔ هراة تافتند و مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب قلعه داری بوجهی بالتمام مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایرهٔ قتال و جدال در کانون درون مردم بیرون و درون تاب یافت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصرهٔ هراة شنید با میرزا محمد جوکی صلح گونه در هم بسته و از جیحون گذشته تا حدود میمنه و فاریاب عنان بکران باز کشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر هراة برخاسته و تا منزل سوکی باستقبال آن پادشاه ستوده خصال رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت استرآباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خراس خانه پیش آمد و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان بکران بصوب اتراق گردانید و سلطان سعید گل افشان استرآباد را بهمین مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولا امیر خلیل هندوکه بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بود التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود و پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را با خود مخمر گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت بصورت از حرکات و سکنات او بالغ وجهی ظهور نمود و سلطان سعید بملاحظهٔ آنکه شاید از بادیهٔ نفاق بجادهٔ مستقیم وفاق آید در تنبیهش تغافل فرمود و همین معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که لشکر سعادت موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافتند قصد کرد که مکنون ضمیر خود را بظهور رساند بنابر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب باغی نهضت فرمایید آنحضرت بنور فراست بر اندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل میباید دستور عمل باشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنابرین اسباب سلطان کامیاب در استرآباد امرای عظام را با خود در قتل امیر خلیل مأمور گردانید و ایشان او را ببهانهٔ کنکاش بایلچی خانهٔ همایون برده بیاسا بقتل آوردند و پسرانش را نیز در همان روز از عقب پدر روانه گردانیدند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان را بمیرزا سلطان محمود تفویض نمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرموده و در ۲۳ ربیع الآخر سنهٔ مذکوره باغ سفید را بهمین مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و در آن ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی ببهانهٔ تخریج زر لشکر و امیر داران اضرار بسیار بصغار و کبار دیار خراسان رسانیده نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که

جناب وزارت مآب را دست و پا بسته در دیگ آب جوشان اندازند تا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده زر لشکر و نامبردار از متوطنان هراة و بلوکات و ولایات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش کرده آن سنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و بعد از آن اوان خواجه قطب الدین طاؤس سمنانی و خواجه اسمعیل کرکت وزیر شده خواجه مظفر محمد بواسطهٔ تقصیر و تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسیده از هوش رفت مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد در میان غش میکند

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بگذرانید متعاقب و متواتر ایلچیان از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابران رای جهان گشای استیصال نهال اقبال شاهزاده را مطمح نظر همت گردانید ۲۷ جمادی الاولی از دار السلطنه هراة بصوب ماوراء النهر نهضت نمود و چون قبة الاسلام بلخ از فر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و رایات ظفر سلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایهٔ وصول بر سمرقند انداخته و از آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آن قلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود و بنابر آن جمعی از امرا و لشکریان را بساختن کوب مامور ساخته بسمرقند معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصا دار السلطنه هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلا و وبا طوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر مطمورهٔ خاک را مسکن ساخت و در اوایل سنه سبع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بظاهر حصار شاهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قریب یکسال فتح میسر نشد بعد از آن کار اهالی حصار باضطرار انجامیده ذخیرهٔ ایشان باتمام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قدس سره فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریمهٔ او را از سلطان سعادت نشان درخواست نمایند و خواجه ملتمس شاهزاده را مبذول داشته باردوی سلطان سعید تشریف برد و چون متوطنان آن قلعه امان طلبیده و میرزا سلطان ابوسعید شفاعت آنجناب را بسمع قبول جای داد حضرت خواجه بشاهرخیه رفت و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت درباره شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در چمن کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود و آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده در آن حصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بعالم عقبی آورد و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرموده نفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین طاؤس و خواجه اسمعیل و خواجه نعمت الله و مولانا میرد فارسی که متکفل گرده بودند عرض فرمودند سلطان سعید مهمات وزرا عظام را نپسندید و رقم عزل بر ورق حال خواجه طاؤس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت بپرسش مهم خواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تعریض آمیز معروض گردانید و آنجناب عرضداشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هر چه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که کار دیوان را منتصب من گرفتار میکردند و بسبب نیکو خدمتها که از تو صدور یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده و انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشهٔ تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است و در سنه تسع و ستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخره مرو قشلاق نماید و تواچیان بموجب فرمان جهان مطاع امرا و لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الآخر بجانب مقصد نهضت کرد و شاهزاده امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبهٔ پنج ده توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در ضمان عنایت

۳ مقابله ۴

ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار و زمان استواء اللیل والنهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرمود و در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در هفدهم درجهٔ حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت پروری برگشود و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از منهج اعتدال بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت مال سر و جست را در تمامی مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحهٔ آمال و امانی طوایف انسانی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و هم درین سال از فیض سحاب عنایت و آب متعال در چمن دولت و اقبال گلی نو شکفت و عقد مراد پادشاه ستوده خصال از درّ گرانبها صفت زیب و زینت پذیرفت در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نمود و بمیرزا بایسنقر موسوم گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجهٔ کمال یافت حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا بان تقریب درباره سایر شاهزادگان سنّت ختان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز برافراختن چهار طاق کرده آن روضهٔ بهشت آئین از قبهای رفیع و ایوانهای منیع که مزیّن بود بدیبای روم و زربفت چین آرایش دادند و هر طایفه مناسب حرفه خود تعبیهٔ بدیع ترتیب کرده هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال مهندسان جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و دقت طبع امور عجیبه ظاهر میکردند از آنجمله خواجه علی تارزه گر اصفهانی در یک شیشه سی و دو جماعت محترفه صنعت پیشه را که در کارخانهٔ آفرینش موجود بود بحیز ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هر پیشه وری بمهمی که مخصوص او بود مشغولی میکرد و بعضی از آن صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و ندّاف و نجار و حداد بهیات جنبش ایشان را مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آئینهٔ خیال صورتی از آن زیباتر نمی‌نمود سلطان سعید چون آن تعبیهٔ غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته درباره آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پردهٔ اندوه از روی دل خاص و عام برگشاد ساقیان سیمین ساق مجالس انس را از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیدند و بساغرهای مالامال پیران چنگ پشت را سرمست ساختند لباس ایام جوانی پوشانیدند چو خوانسالاران حضرت علیهٔ همایون اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب مینمودند و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا پیر و برنا در عیش و نشاط بودند و در آن روز طوی بزرگ بوقوع انجامید شاهزادگان عظام بآئین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جهان پناه پرتو اهتمام بر سرانجام عظائم امور سلطنت انداخته خدّام عالی مقام بساط لهو و طرب در نوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هراة اوقات همایون بجلال بگذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات بر تدارک احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادروان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و بتوز در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه متواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع دردا که دگر بار نخواهد آمد

گفتار در بیان شمّه از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیربداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان و عراق نیّر این اخبار عرصهٔ آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن بایسنقر از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و تند باد اجل دوحهٔ زندگانی آن نمرهٔ گلشن کامرانی را در منزل جناران از پای درآورد ماهچهٔ لوای جهانگشای میرزا مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمان برداری و لوازم خراج گذاری بجای آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیرعلی بن امیر قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت مسلوک نمیداشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفهٔ خیال مینگاشت و اینمعنی بر خاطر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطهٔ کمال متانت و حصانت قلاع و بازوی امیر حسن بیگ پیکر آن مراد بر وجه مدعا

دهم شهر

مدعا چهره نمی گشود و در خلال آن احوال از پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی در نوشت
تفصیل این اجمال را طوطی کلک شیرین مقال بر این منوال رقم میفرماید که میرزا پیربداق که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بنیابت پدر در ولایت فارس
در غایت اقتدار حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه ع در خراسان بصلح انجامید از راه طبس و یزد بشیراز بازگشت و بخیالات
باطل و تصورات بی حاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر در گذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاده او را نصایح سودمند فرمود
و بسلوک طریق رشد و رشاد مامور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا جای نداد و مطلقا پای از
طریق عناد بجادۀ صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والدۀ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرد تا فارس را باز
گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فراغبال حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر خود میرزاده یوسف عنایت
فرمود و میرزا پیربداق در دار السلام اساس جهانبانی طرح انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال ملک شیراز از دماغ
بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچند میرزا جهانشاه تغافل را
شعار خود میساخت و بوسیلۀ رسل و رسایل بنصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجائی نمیرسید و آن شاهزاده خویشتن دار خود را از مقام خلاف و شقاق
نمیگردانید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در شهور سنه سبعین و ثمانمایه با لشکر بسیار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا
پیربداق برج و بارۀ شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار السلام و شجاعت اتباع
شاهزادۀ بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان مشقت فراوان از صبح تا شام جنگ میکردند و میرزا
پیربداق و بغدادیان بقدر امکان در مخالفت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت مینمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی تافت
و قحط و غلای عظیم روی نموده بلای جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی تره نمیخوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفه که از روی
تکلف دست بحلوای نبات دراز نمیکردند جهت تغذی در کشتن سگ و گربه شرط اهتمام بجای می آوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده یکبار فریاد
و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی
دار السلام دروازها باز گشادند و گرسنگان محصور بفرح و سرور موفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما پیربداق میرزا پای در دامان تمکن و
وقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان میبرد که پدر در بارۀ او قصدی نیندیشد و بعد از ان ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا
بکشتن میرزا پیربداق مامور گردانید و ایشان بیکبار گاه بارو بهای بسته بر سر شاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر دوا
زده دیگران مهم او را انفصال دادند و این حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از متابعتش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر
از مهم پسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیر حسن بیک گشته رایت عزیمت بصوب دیاربکر برافراخت و امیر حسن بیک از توجه دشمن آگاه شده بنا
بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش در آمده شتافته نزدیک بمنزل امیر حسن بیک خیمۀ اقامت
نصب فرمود و امیر حسن بیک از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و
میرزا جهانشاه بعضی را بر عجز و ضعف اجتناب حمل کرده تابستان و تیرماه در همان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت سرما
لشکریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را بشرف اجازت ارزانی داشته با خواص و مقربان
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغول گرد و امیر حسن بیک از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده با دو هزار سوار مستعد جرار
بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفۀ از مردم شهریار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول ناجی اطلاع
یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب کردند و میرزا محمدی بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاورده بمعسکر بازگشته پدر را از آن واقعۀ هایله واقف ساختند
و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانوبند بسته بود که آن خبر مسموع شد و پیش از انکه زانوبند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید
و امیر حسن بیک همان لحظه باردو در آمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سروران آذربایجان را بر انداخت و در وقتی که

سنه عروس ۳

۳ و میرزا یوسف ۳

میرزا جهانشاه بگریخت مجهولی از لشکریان امیر حسن بیک اسکندر نام بوی بازخورد و بطمع اسپ و جامه او را کشته بازدو بازگشت و هیچکس برین قضیه مطلع نشد و امیر حسن بیک بتفحص حال خصم پرداخته دران اثنا سر قوربیشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیک آن سر را نزد میرزا محمدی و یوسف بیک فرستاده پیغام داد که این سر کیست جواب دادند که سر قوربیشی است که شبیه پدر ما بود و امیر حسن بیک را از آن فاخر حسبت وجوی بوده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه در بر دارد و ممکن که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیر حسن بیک اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیر حسن بیک فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر قتیل را از تن جدا ساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیک بلوازم شکر و ثنای آلهی پرداخت و محمدی را به تیر کشته میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت بیت چو دولت ازان خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد انجام گذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسینعلی که اکبر اولاد جهانشاهی بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد و ظاهراً هرگز هیچ شاهزاده را همچنین میسر نگشته و بزبان قلم هیچ مورخی مانند این قضیه نگذشته و امیرزاده حسینعلی با آن سپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالمپناه سلطان سعید پیغام فرمود و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد نجد آن آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان سعید اتصال یافت و حکم همایون باجتماع لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق آگاه خواجه ناصر الدین عبید الله فیصل میداد جهت طلب ملاقات آنجناب میرک کمال الدین عبد الرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه ملتمس حضرت سلطانی مبذول داشته بمرو خرامید و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آن حضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت و شنید بسیار خاطر بر امضاء آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بماوراء النهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و یراق در اواخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود و بهر شهر و ولایت که میرسید بطواف مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید خورشید تحویل التفات بدرجه شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای نگارخانه چین ساخت با چتر و توق ظفر نگار در النگ رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال آنچه از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو با استحقاق می‌آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده نیاز و ثنا بعرض میرسانیدند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمره از امرا و معتمدان را بضبط آن ولایات نامزد نمود بلکه همه را فرامین مطاع ارزانی داشته روان فرمود از آن جمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارس راه پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد را در میر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه را پیش نهاد همت ساخت همدان و دیگرینا را امیر حسین علی قوچین تعلق گرفت و یزد را امیر قربان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نامبردگان بهر ولایت که عنان عزیمت انعطاف داد اعنامیت خلایق بلاد و عباد نقد آن مقصود در آستین مرادش نهادند تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان گیتی قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و از آن وقت که امیر حسن بیک خاطر از امر میرزا جهانشاه فارغ گردانید تا زمانی که موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرّت ایلچیان امیر حسن بیک بدرگاه عالمپناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیله امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان عالیشان خصومت

فضای

حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان عن صمیم القلب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که آباء من جد بجد طریق مخالصت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهة امیر حسن بیک دگله زردوزی و کلاه نوروزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیک با سپاه خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر منصوره ازین جانب متوجه اند تا بیکبار مواد فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده حسینعلی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار باستان آسمان مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نموده و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن تا کنون در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک طلق آن پادشاه ظفر قرین میداند ع ما از آن توئیم و هرچه داریم امید آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و هم در آن ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفه از امرا برسم منقلای پیش روان شدند و عنان ریز بتبریز درآمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی ویران گردید والحکم لله العلی المجید

ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادتمند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر می نگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امراء درگاه را برسم قراولی ارسال فرمود آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابوده تصور نموده بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر وفای امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته مردم بنوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان بتیسیر نپذیرفت بعضی لشکریان باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربایجان بیشتر از پیشتر در ضمیر آنحضرت متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیک سر از ربقه اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که مراجعت باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود اغورلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات برین دیار اندازد تا صورت بهبود در آئینه مقصود چهره گشاید اما امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانیده هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف مکحول و جمعی کثیر از امرا که با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید درین اثنا امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بر آراسته امرا عظام بآئین تمام یوسف بیک را پیش بردند و او بموجب فرموده هفت و هفت جا زانو زده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیله امرا از زبان عم خود معروض داشت که قریب صد سالست که آباء ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز بهمان طریقه رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید آنکه درین زمستان مرا چندان مهلت دهید که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخاسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضا امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک عرضه داشتی مبنی برهمین سخنان ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده که بیت ورت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگهدارد القصه چون سلطان سعید پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردوی

رسید
نزد امیر حسن بیک

امیر حسن بیک رسید آنحضرت میرزا بارگاهی پادشاهانه بپا داشت و تختی بدین نصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بر آنجا نشانده و خود بتعظیم هرچه تمامتر بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش بایستادند و آنگاه میرزا محمود را با برادر و او در غایت دهشت تا آن مجلس درآمد چند نوبت زانو زد و باشارت امیر حسن بیک نخست میرزا یادگار محمد را دریافت بعد از آن بعز دستبوس امیر حسن بیک فایز شد و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید

گفتار در بیان انتشار صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرونشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال دار ملال باشد بمثال آفتاب سریع الزوالست و آفتاب جاه و جلال مثال سایهٔ غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن ببسیاری سپاه جز تشتت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالک الملک ذو الجلال بتفرق جنود گیتی ستانی متعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلا رکیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر اذا ما اراد الله تغییر دولة فان قضاء الحق لا بد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمه ولا ینفع التدبیر والحکمة قاطع تفصیل این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال آنجناب را در آذربیجان صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب وما النصر الا من عند الله بر شقهٔ لوای جهانگشای ابو النصر حسن بیک وزیده دست عنایت سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود و شرح اجمال بسبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میامن مضرب خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانهٔ دشت محشر ظاهر میشود و بیکبار جنود سرما و برد در عرصهٔ عالم دست بتاراج و یغما برآورد و خسرو سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابران سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بهفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و هر چهارپائی که خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه جلگای محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید که بهای یکمن غله بده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود و تا روزی چند از جانب شروان بکشتی اطعمهٔ فراوان باردو می بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بود و تراکمه که الاغان آسوده و فربه داشتند پیوسته بنواحی اردو ایلغار می تاختند و هر کس را که می یافتند بعالم آخرت روان میساختند چون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ وعید و تهدید امیر حسن بیک یاغی گشت و این معنی موجب آن شد که موکب همایون از محمودآباد بجانب اردبیل در حرکت آمد و در اثنای راه بمحلی پر وحل رسیدند و چهارپای بسیار در لای اجل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا بگذشتند و بموضع تابتان منزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیک روانشد و در اثنای راه چهارصد سوار آراسته بوی دوچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیک ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صدساله را دوست و دوستان صدساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ یا صلح کند بکجا میرود و باید که فردا امرای بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیک نیز جهت تمشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرای رفیع مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود را از تراکمه زیاده دید بغرور موفور بریشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هرچند امیر سلطان ارغون گفت که این جماعت کومک ندارند توقف میباید نمود امیر مزید سخن او را قبول نفرمود و چند فرسخ قفای گریختگان راند و در آن اثنا امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی برلاس و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی باتفاق

قریب بانصد نفر از متعینان بقتل آوردند و امیر سید مزید گرفتار گشته بقیة السیف باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسینعلی میرزا بطرف همدان گریخته آنجا کشته شد و پدرش در آن زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی نکبت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که در سلک ولات مازندران انتظام داشت جهت تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیگ فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والدهٔ خود را مصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال داشت امیر حسن بیگ نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت کوشیده بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سیدار دیبلی که قبل از این امیر حسن بیگ او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود بازآمد و معروض داشت که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار خواهند نمود بنابر آن امیر حسن بیگ مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را نومید بازگردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود ذکر **واقعهٔ هایلهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید** چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی معاودت فرموده مضمون سخنان تمام تقریر کرده بودند که طلیعهٔ سپاه ظفر پناه امیر حسن بیگ سیاهی نمود و بعضی از امرای خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابر آن سلطان سعید در نیمروز شانزدهم رجب همعنان محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و پسر امیر حسن بیگ بتکامشی شتافته آنجناب را گرفته نیمشب باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیگ بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید و چون نزدیک ببارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشانده سخنان شکایت آمیز بر زبان راند و سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا فرمود و بمجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیگ میخواست که بجان آن خسرو عالیشان آسیبی رساند بلکه داعیه داشت که او را یراق داده بطرف خراسان بازگرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شروان و بعضی از امرای ترکمان خاطر بر آن قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای در آرد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه در آمد محصلان سلطان سعید را بازگردانیدند و همانجا شربت شهادت چشانیدند نظم

دریغا که آن شاه عالی نژاد
که در عدل ثانیش گیتی نزاد
بتیغ ستم نقد جان را فشاند
ازو غیر افسانه چیزی نماند
بجز خاک خوبان درین دشت نیست
بجز خون شاهان درین طشت نیست
جهان با همه زینت و زیب او
نیرزد بآن رنج و آسیب او

گفتار در بیان شمه از آنچه بعد از قرار پادشاه سعید شهید نسبت با امرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز در معسکر نکبت اثر باکمل وجهی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه وصاحبته و بنیه جلوه گر گشته افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از ایوان کیوان درگذشت بیت

فرو ماندگان را درآن رستخیز
نه روی رهایی نه رای گریز

همان ساعت دلیران لشکر امیر حسن بیگ هر یک سنان جان ستان در دست و خدنگ خون افشان در شست بلشکرگاه تاختند و آغاز غارت و تاراج کرده نیام جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد برانداختند اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه برجای بود که ابو النصر مظفر الدین امیر حسن بیگ تشریف حضور ارزانی فرموده سواره بر در سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور ناشایست منع نمود و خواجه سرایان و محافظان حرم را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی بسرانجام سایر مهمات آورد و بفرمان مبارک منع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط مینمودند مشغول گردید و چندین کس را از آن مردم تیز رو بقتل رسانید و حکم شد که تراکمهٔ آذربایجان و یساقی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردند و اکثر متعینان را در سایهٔ عنایت بی غایت خویش ماوی داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن تباه کاران بگشاد امرای عظام و صدور عالی مقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد بایرو میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب جنابذی بسلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطهٔ بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود

اباعن جد

گشته کشته سایر هندیان بنجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و بقیه سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزرای سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد الحمید که در اردو بود بملازمت میر حسن بیگ رفته منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در صفاهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع این خبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال اولاد و امجاد سلطان ستوده خصال بسبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که دیوان قضا بمنشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود آنجناب یازده پسر نیک اختر بود بدین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیگ میرزا عمر شیخ میرزا ابا بکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمان روائی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا عمر شیخ میرزا الغ بیگ و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان سعید راقم حروف فقرا معلوم نبود خامه دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر بتقدیم میرساند معز السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در دار السلطنه سمرقند از دختر ارده بوغا ترخان که بحسب شریعت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دار الملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیگ دولدای برادر خوردتر سلطان بیگ کاشغری را باتابکی شاهزاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آنحضرت و صاحب تایید در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک مینمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلاء خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت بنابران عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال آن پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلافت محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خود در شیخ جمال ارغون که بعضت نام داشت در نواحی زامین و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و بعضت بکفران نعمت گرفتار شده بوادی نیستی شتافت دیگر بار با برادر خورد عمر شیخ میرزا در میان شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و در آن روز نیز پرتو فتح و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان بخانیکه مشهور است قصد سمرقند فرموده تا نواحی تاشکنت را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآوردند و سلطان احمد میرزا از بلده سمرقند بعزم مقاتل ایشان بیکبار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شد و بر پل بعضی مغولان جابعقوبجی را گرفته چون بکنار آب چرکه محل نزول جریکت سلطان محمود خان بود رسید هر دو لشکر از یکدیگر بی آنکه باستعمال آلت قتال پردازند هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده بسبب جلادت در میدان عناد بجولان در آمد و سلطان احمد میرزا با زمره از ابطال رجال دفع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان یکران بصوب معسکرش انعطاف داده در نواحی یاریلاق تلاقی فریقین روی نمود و حیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بدار الملک خود معاودت فرمود و در سنه ۸۹۹ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمر شیخ گورکان بغایت متضرر بودند بایکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقبال نمودند و سلطان محمود خان از جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند در آن اثنا واقعه در غایت غرابت دست داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۸۹۹ از بام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جان نازنینش در منتزهات بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه مجدتر شده و اراتپه و خجند و مرغینان را گرفته در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه در این اوراق ان شاء الله سمت تحریر خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح گونه کرده مراجعت فرمود و بعد از

قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اختلال مایل شده تب محرق قوی محرکه آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور بنواحی اماتیپه در کنار آب آقسولات شعلهٔ حیاتش بزلال اجل مقدر منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات گذرانید و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و سداد موصوف بود و در اداء صلوة بگونه شرایط اهتمام بتقدیم رسانید که در هیچ وقتی از اوقات ترک نمینمود و همواره مضمون آیت اوفوا بالعقود در مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد و پیمان بود پیرامن خاطر نمیگذاشت و اگرچه در معارک بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور میرسید در فن تیرانداختن و قبق تاختن بر اکثر قادراندازان زمن فایق بود و تیر گزیش در اکثر اوقات بر هدف مقصود رسیده خطا نمیکرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه روز در مجلس نشسته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان گلعذار درکشیدی و در محفل بزم در غایت انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته بمحوای کلمهٔ من صمت نجی نصب العین ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن اطناب و اکثار تجویز ننمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحبالهٔ نکاح در آورد و اورا ایزد سبحانه و تعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زبدهٔ تخت و تاج بدین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهر نگار خانم بنت یونس خان دوم ترخان بیگم که نسبتش با امرای ترخانی می پیوست سیم قتق بیگم کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خانزاده بیگم که نسبتش بخانزادگان ترمذ انتها می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزادهٔ سلطان ارغون آغا و اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و هر دو خورد سال از عالم انتقال نمودند و از جملهٔ دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق بیگم در وجود آمده بودند و یک نفر از حبیبه سلطان بیگم و بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم که اورا قراکوز بیگم نیز میگفتند و قراکوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالهٔ نکاح سلطان محمود خان در آمد و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان آن عفیفه را بسلک ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که اورا آق بیگم میگفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحبالهٔ نکاح پسر عم خود سلطان مسعود میرزا در آمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم پادشاه جمجاه ظهیر الدین محمد بابر بسر برد چهارم سلطان بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند اورا بعقد خویش در آورد و اما دختر پنجم که از حبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود و معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه دختر ازوی در وجود آمد و مادر بهمان ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت با سعادتش در سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف سرامد اساطین سلاطین بود و تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال آمال اعداء دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای ملک و ملت بود رای عالم آرایش خورشیدصفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صوابنمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع پاکش دراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف باذلش کافل مصالح افاضل و عوام و انعامش شامل شرایف اماثل نظم گشت ملک از عدالتش معمور ظلم شد از سیاستش مستور ذات او بود زیب تخت و سریر نور رایش چو مهر عالمگیر کف جودش چو ابر گوهربار جوهر طبع او نکو آثار و آن شاهزادهٔ عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرمود و در کمال صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بدارائی سپاهی و رعیت اشتغال نمود و در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعهٔ جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوست و طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند بیت بگردید عالم ز آئین خویش که آمد عجب مشکل صعب پیش و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعهٔ اختیار الدین باغی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از حیز تدبیر درگذشت بنابران در وقت استوار سلطان محمود میرزا بالتفاق

امیر یار معول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از دروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فردوس مثال میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چند گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی ببهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت و با خواجه احمد مشتاق و سید بدر و خسرو شاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آنوقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود را بسلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندز و بغلان و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان محمود غازی نوشت و آنحضرت در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا مکرر صلح و جنگ اتفاق افتاد چنانچه در اثنای بیان وقایع آید. خامهٔ دو زبان بتقریر آن مقالات زبان خواهد گشود و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا بنا بر استدعای اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و باستمالت امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برگشاد و میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا منوچهر بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از حوادث زمان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه از تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه شکست رسید و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت می‌نمود ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می‌گشتند و دست ظلم و تعدی بر بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس درهم نوشتند سمرقندیان که قریب بیست و پنج سال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغبال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور مضطرب شده زوال آفتاب اقبال آن پادشاه بی‌استقلال را از حضرت ذو الجلال سؤال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنهٔ تسعمائة سلطان محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت پناه عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام می‌نمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب‌نمای والد مسعود او خواجه نظام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و میرزا سلطان محمود پنج پسر و یازده دختر داشت پسر نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر امیر بزرگ ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از بطن پاشا بیگم تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغا است از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود همشیرهٔ امیر بزرگ مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار مغفرت حق اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والدهٔ میرزا سلطان نگار خانم

میرزا عمر شیخ

تولد آن شاهزادهٔ سعادتمند در دار السلطنه سمرقند فی شهور سنهٔ ۸۶۰ اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود دولتمند در مهد خلافت و کامرانی و حجرهٔ عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسر حد رشد و تمیز رسید بتفویض ایالت ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون منزلی ده کز مرکز رایت نصرت آیتش گذشت قاصدی از پایهٔ سریر اعلی باردوی همایون رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه در بنای آن جهت سنت ختان فرزندان عالیشان طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و صحبت جنت رغبت باشد بنا علی هذا عمر شیخ میرزا ببلدهٔ سنیه والا مراجعت فرمود و بعد از انقضای ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف اعلی چنان خطور نمود که همچنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بپسر دوم خود عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت آن ولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بر موجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی آن درج کشورستانی بامیر خدای بردی تیمور تاش متعلق گشت و شاهزادهٔ صاحب سعادت بعنان دولت و اقبال بمملکت فرغانه که تحصیل شتافت

که مشتمل است بر بعضی قصبه معموره شتافته اخسیکت را که ظاهرا نامش در سوابق ایام اخسی بکت بوده و بنا بر تخفیف و ترخیم حالا بر اخسی قرار یافته دار الملک ساخت و چنانچه از شیوه ستوده نواب کامیابش متصور بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه داروغه منصف تعیین کرده در انجاح ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورده تبعیت برحمت چاره بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطه علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و پیوسته بخیال کشورستانی متعرض مملکت سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و درین اثنا احیانا بطرف مغولستان لشکر می کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می گردید و بدین جهت میان آنحضرت و یونس خان غبار نقار ارتفاع می یافت و نایره خلاف و عناد کانون درون مغولان را می تافت مع ذلک چند نوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی نسبتی میرزا عمر شیخ گورکان را نزد خود طلبیده و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اضافه الکای موروثی آنحضرت گردانید اما چون مدعای عمر شیخ میرزا از آن زیاده بود بزلال انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزی صفت انطفا نگرفت و آنحضرت را سه نوبت با اقارب و اجانب مقابله و مقاتله سمت وقوع پذیرفت اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان بکنار دریای سیحون و در آن معرکه با آنکه از عمر شیخ میرزا غایت جلادت و بهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند آنحضرت را عرق شفقت ابوت نسبی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمر شیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت بولایتش باز فرستاد دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با اموال فراوان از جیحون و خجند بطرف منازل خود مراجعت کردند و این خبر بسمع آنحضرت رسیده با فوجی از شجعان کینه کوش و بهادران جوشن پوش بتکامشی اوزبکان توجه فرمود و از آب مرشی بر روی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسیده و آنجماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بیک حمله صرصر اثر نخل قامت بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ نایره خون از دیده و دل پهلوانان بگشاد و آخر الامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی بر شقه بیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال ایشانرا باز گردانیدند و بیشتری بنقصان مصاحبانش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا عمر شیخ نیز با لشکر بعزم ستیز در راه استقبال فرموده در قریه خواص که در میان شاهرخیه و اوراتیپه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد از انگیختن غبار جنگ و شین نتیجه توفیق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش انعطاف داد بیت

چنین است آیین گردون سپهر
گهی کینه ورزد گهی گاه مهر

بروجهی که سابقا مذکور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آنحضرت سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماند اما از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازیست که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان تولد نمود دوم معز الدین جهانگیر میرزا که دو سال آباستقلال خوردتر بود و مادرش در سلک بنات بعضی از امرا او تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش از اندجان بود و مسمات بامید و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیره اعیانی سلطان ناصر میرزاست چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قونجی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نمودند و میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد منکوحه و یک سریه داشت از جمله زوجات یک زوجه الوس آغا بنت خواجه حسین بیک بود و دیگری قراکوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و همانا نون سلطان بود از نسل مغولان وعلی الله الاعتماد والتکلان **میرزا الغ بیک گورکان** در زمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین تاریخ هجری از نهصد درگذشت آنحضرت بصفت آیین متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

شجاعت

از پادشاه

مقیم ولد شجاع الدین میرزا ذوالنون ارغون از قندهار لشکر بسر کابل کشید و شاه زاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید و بالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیر الدین و الخلافة محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادرخان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بعنان اقبال و تایید بجانب کابل شتافت و آن خطه را بصلح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف و ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی بنوی شد زعدلش چو شرب سبوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده آنحضرت معدلت آیین در آن مملکت بر مسند دولت و استقلال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی سنت تخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد چنانچه میرزا معز الدین جهانگیر و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند **میرزا سلطان محمد و میرزا شاه رخ** در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر حسن بیک گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بدحال و پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در شهور سنه تسع و ستین و ثمانمائه میرزا شاه رخ عازم دار السلطنه هراة گشته چون بولایت ساری رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و سلطان حسین میرزا باستقبال او کس فرستاد و نعش او را بهراة آورده بآیین سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر در مازندران مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود **میرزا ابابکر** اشجع اولاد سلطان سعید بود و در زمان جهانبانی پدر در مملکت بدخشان بامر فرمانفرمائی قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت بخدمت سلطنت میرزا سلطان حسین طریق مخالصت مسلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه در حدود استراباد گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش در نوردید تفصیل این حکایت در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت **میرزا سلطان مراد** در زمان ایالت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاه زاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص بر گشاد و در آن اوان که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد متوجه کرمان گردد و شاه زاده بدان جانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه هایله پدر شنید و آبی بر سر کشیده عنان بصوب گرمسیر بازگردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج برداد لاجرم شاه زاده بهراة رفته روزی چند در ملازمت معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالیشان او را بماوراء النهر نزد برادران فرستاد و میرزا سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاه زاده را در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه تیره تو فرستاد ع دیگر خبری ازو بمردم نرسید **میرزا سلطان خلیل** در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده هراة قایم مقام پدر بود و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین درآمد او را بسمرقند فرستاد و شاه زاده در آن ولایت خروج کرده بر دست یکی از امرای سلطان احمد میرزا بقتل رسید **میرزا سلطان ولد** بموجب فرمان پدر در میان امرای ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک زمانی شربت ناخوشگوار هلاکت چشید **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود و شاه زاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بحدود نسا و ابیورد افتاد و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاه زاده را نخست در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ۸۸۳ بقلعه تیره تو ارسال داشت ع دیگر خبری ازو نیامد

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری ازین طایفه عالیشان در ولایت ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیزگاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویلست لاجرم بر بیان شمه از حال زمره از ایشان اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة و التوفیق **مولانا فتح الله تبریزی** در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام می نمود با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس و افاده میپرداخت و طالب علمان از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور

و بهره ور میساخت و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدان صوب افراشت مولانا فتح الله را بستن تمغاء ولایت هراة رود باز داشت و مولانا کما ینبغی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنه هراة شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و نزد بعضی از علمای آن زمان در مطالعه از علوم بر آنجناب فایق مینمود و مع ذلک در غایت تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید وفاتش در سنه اتفاق افتاده جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده و دو مطلع بیت از آن اینست نظم

من بودم از جهان و گرامی برادری
در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری
زانسان برادری که در انواع علم و فضل
چون او نزاد مادر ایام دیگری

مولانا شریف الدین عبد القهار حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار از سایر طبعان روزگار در میدان تفوق قصب السبق می ربود آنجناب در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تحقیق اسباب کیمیا می گماشت بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة و السلام مشرف و معزز گشته بود و در رجب سنه ۸۶۹ در بلده فاخره هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خورد ترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ وفاتش خبر داد و نعشش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا معین الدین تونی از اکابر علمای زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش اتصاف تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب مینمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره مند میبودند وفاتش در شهور سنه [illegible] واقع گشت و نعشش در مزار جهل گزی بوقوع پیوست شیخ صدر الدین رواسی از خلفای شیخ زین الدین خوافی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوائل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانید و در ولایات مصر و شام اربعینات بر آورد و چون از عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشا و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنه هراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تایید آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت وفاتش در عاشر ماه رمضان سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید مشایعه جنازه فرموده بر و نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را بعزا رسانید و شیخ قطب الدین والد مرحوم خود را بجوی برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود وفاتش در بیستم ذیحجه سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنه هراة اتفاق افتاد و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب بمراسم تعزیت داری اقدام فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده ایشانرا پرسش نموده خلع فاخره پوشانید و نعش مولانا لطف الله را از هراة ببخارا نقل کردند و در موضع مناسب بخاک سپردند شیخ کمال تربتی سرآمد ظرفا و خوش طبعان ولایات خراسان بود و در فن شعر و معما وقوفی تمام داشت و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره رسول علیه السلام فائز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود بقصبه تربت که مولدش بود وفات یافت سید کمال کجکولی در شعر مرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفه روزگار بنگاشت و او را قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع از ابیات آن استخراج میتوان نمود حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیه خواجه ابو نصر پارسا قصیده در سلک نظم کشیده که بیت آن قصیده ازین قبیل بود که از مصراع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیتی دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود و این مطلع از جمله منظومات سید کمال است بیت

ای روشنی ز نور رخت دیده جان را
بر خاک نشانده قد تو سرو روان را

و سید کمال در بلخ ساکن بود و بهمدان ولایت از عالم انتقال نمود مولانا فاضل در سلک فاضل علمای سمرقند منتظم بود و بر شرح هیئت حاشیه تصنیف فرمود خواجه محمد دیوانه در سلک اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر انتظام داشت و بواسطه نشاء جنون همواره نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفه ضمیر مینگاشت و نزد خویشان و مریدان این معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بایشان می بخشید و در آن اوقات که میان خسرو منصور

سال

ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع نظم آورد بیت بچشم داریم از آن تیغ سعادت پرتو که جهان بدو پر روشنی از سر نو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه پنهانی خواجه را شهید گردانیدند **خواجه مؤید مهنه** بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی میبود و همواره بوعظ و ارشاد فرق عباد مشغولی مینمود و سلطان سعید نسبت بآنجناب بشرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظوماتش مطلعی بخاطر بود جهان هم شهر بر آن زبان گشاد بیت ای همه رو بتو آئینه جان ساخته اند و اندر آن آئینه جان را نگران ساخته اند **خواجه یوسف برهان** در سلک اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک مینمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی بنقش تالیف و نظم اشعار بر لوح خاطر مینگاشت از مصنفاتش رساله مشتمل بر بشارات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب **خواجه مولانا سمرقندی** ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت و در تفصیل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت بر سجل خواطر مینگاشت چون آنجناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال آنجناب در بلده هراة معزز و محترم اوقات گذرانید بنا بر استدعاء سلطان سعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمائه در مدرسه امیر جقماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین خاوندشاه** نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال مییابد و سلسله آبا و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن بود و بواسطه نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام هراة رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بی نهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستیم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والدهٔ مسود اوراق است و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمت الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود **شیخ نور الدین محمد** ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار میفرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و سیم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گذارد و در حظیره والد خود مدفون شد **قاضی قطب الدین احمد** بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود امامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علماء اقطار جهان بود و از اواخر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا بر دستور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود و مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه میپرداخت و همواره طلبه را از فواید ذهن وقاد و آثار طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت و وفاتش در غرهٔ شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه بحظیرهٔ والدهٔ سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بعلت فجاة اتفاق افتاد و در مزار علامه رازی مدفون گشت **مولانا قطب الدین یحیی** ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین مسعود تفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

روی نمود

شیخ الاسلامی مشغولی می‌نمود و از علوم دینیه بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه می‌نگاشت قضایای شرعیه را در کمال دیانت بتفصیل می‌رسانید و
هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بضمیر منیر نمیگذرانید و فاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذیحجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقربهٔ
حضرت باری خواجه عبدالله انصاری مدفون شد **سید صدر الدین ابراهیم قمی** از جملهٔ اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با آن سلطان سعید
میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت می‌نمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایهٔ سریر سلطنت حضور بهم رسانیده گریه کرده
خون آن پادشاهزاده را طلبید و سلطان بانگ بر آنجناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زبان بعذر خواهی بر
گشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضهٔ اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاق
سبب فتنه و فساد می‌نمود بنابر آن دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنودیم سید ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر
بوضوح پیوست اما نمیدانیم که آن پیرزال فقیر یعنی گوهرشاد آغا چه گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن
این سخن کنایت آمیز متغیر و متاثر گشته از مجلس برخاست انتقال سید ابراهیم بجنات نعیم در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود ۷
مولانا شمس الدین علی الفارسی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار میفرمود
و چون نسبش بمولف کشف کشاف میرسید بصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلدهٔ هراة در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و نقوش
دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد بر صحایف ضمایر طلبهٔ علوم می‌نگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا آنجناب مولوی چند
گاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالاخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت و در پرتو انوار عواطف میرزا سلطان محمود بکام
وجنات احوالش نضارت یافت و همدران ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود **مولانا عصام الدین داود خوافی** در علم و
کمال یگانهٔ زمانه بود و مدتی در دار السلطنهٔ هراة بلوازم افاده قیام می‌نمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل
دقیقه را بعبارتی قریب الفهم بر صحیفهٔ ضمیر طلبه می‌نگاشت در مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و این معنی موجب رشک و حسد سایر علماء
خراسان گردید و در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب
مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت مآب از تکفل
آن امر ابا نمود بجائی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان
محمود میرزا می‌بود و فاتش در سنه بولایت حصار شادمان روی نمود از مولفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است **مولانا قطب الدین
النسفی** در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بود و علم تقرب می‌افراشت مدتی بلوازم
شغل مهرداری قیام می‌نمود و در جبههٔ مهر کردن فرامین مطاعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت با آنحضرت ملاقات می‌نمود و بعد از شهادت آنخسرو جنت
سعادت چند گاه در مجلس میرحسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن ورطه نجات یافت بروم رفته مخصوص عنایت سلطان محمد رومی گردید و در پایهٔ
سریر قیصر در آستان دولت و اقبال بسر برد و چون بمقتضای اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد **مولانا لطفی** بلطف طبع و حسن خلق از شعرا سخن آرا
ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب بنظم می‌آورد و در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده در ردیف آفتاب
در سلک نظم کشید و شعرای زمان تتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهدهٔ جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست **بیت** تا نهی زلفت شبستان
سایه پرورد آفتاب شام زلفت را بجای باد در بر آفتاب و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که **بیت** گر کار دل عاشق با کافر چین افتد
چندانکه ببدخوئی بهتر چنین افتد منظوم ساخته بود بحضرت حقایق پناهی افضل الاناجی نور الدین عبدالرحمن الجامی برد و التماس نمود که آن را غزل ساخته
در دیوان خود درج نمایند و آنجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بسلوک طریق
درویشان آورد و در آن روش ثابت قدم می‌بود تا وقتیکه از عالم رحلت نمود **مولانا شمس الدین محمد بخاری** بمولانا محمد معمائی مشهور بود و سالها
در غایت اختیار صدارت میرزا بابر می‌نمود و در ملازمت سلطان ابوسعید میرزا اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ عذب آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح خاطر

بیت
اقبال

[illegible] مولانا عصام الدین [illegible]

بیت
سایه

مینگاشت و در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت

اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد
خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد

و در روزیکه حضرت صدارت مآبی میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت می‌کرد چشم پادشاه بران نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان درآمد مولانا محمد را جهة تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت و در اثناء راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند و پادشاه بنا بر شفاعت مولانا صدرالدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از مهم میرزا سلطان ابوسعید فارغ گردانیده آنگاه شرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهراة آمده با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکیچک میرزا اشتهار داشت بحجاز رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست

مولانا عبدالحی منشی در خط تعلیق سرآمد خوش نویسان متقدمین و متاخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر مطاعه قیام مینمود و بعد از واقعه قراباغ منظور نظر تربیت امیر حسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویونلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب می افراشت

مولانا کمال الدین شیخ حسین اشتهار آن افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و بیان ندارد و وجنات آن استظهار فضلاء بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دو زبان بتبیین آن کماینبغی محال می‌شمارد و در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب داشت و در تمشیت آن امر بوجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از سخن و صوابدید آن قدوه اهل کمال تجاوز نمیفرمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات صناع و محترفات میگماشت و امیر تومان دار السلطنه هراة در استخلاص مقرریات جماعات و حواله اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات بثبت آنجناب نرسد هیچکس از ارباب آن جلسی بکسی ندهد و این قاعده تا آخر ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضاً مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چندگاهی محتسب بوده میرزا کیچک جهة تلمذ بدرس آنجناب می‌شتافت اما بدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت و در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت

خواجه ناصرالدین عبیدالله از اعاظم مشایخ ترکستان و اکابر ماوراءالنهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و باندک زمانی پرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده میامنش را باشعه فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت و بهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن هستی ارباب بدعت از شعله لوامع شریعت بسوخت عتبه کعبه مرتبه اش ملاذ سالکان مسالک دین پروری گشت و آستان کرامت آشیانش ملجاء مناهج سروری شد سلاطین زمان و خواقین بلند فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بآنجناب ارادت و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که ازو می‌شنودند مانند دُر مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صواب نمایش را محال می‌پنداشتند بتخصیص سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته بحضرت خواجه مشورت می‌کرد و از غایت نیازمندی گاهی پیاده در برابرش رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد و اولاد امجاد آنحضرت نیز اقتدا بسنت پدر بزرگوار خود نموده از جاده متابعت حضرت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و پیوسته بهمم عالیه بر تعظیم شان و تمهید مکانش می‌گماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقاة مذکور که نوبتی عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا بایکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله برادران را پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصرالدین عبیدالله بدان معرکه تشریف می‌آورند و آن سه پادشاه جهة حرمت آنحضرت عنان کشیده دست از استعمال آلات قتال باز داشتند تا معلوم شود که سبب

آمدن خواجه چلبیست و بهمان لحظه خواجه عبید الله بدانجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داده هر سه پادشاه را بصلح و صفا ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه بر افراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدانجا رفتند و هر یک زانو چه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بپایگاه خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بلیات بروی ایشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجهٔ خواجگان عبید الله مرشد سالکان راه یقین شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بهدایت سیر یادگار ماند خواجه محمد عبید الله که بخواجه کلان اشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن گذار توفیق یابد در اثنای اخبار سلاطین ماوراء النهر احوال آن دو بزرگوار حمیده خصال ثبت صحایف روزگار نگارد **تتمه** چون قلم ستوده رقم بامداد در رشحات مداد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد امجاد آن خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و سلطان مؤید ذو الاقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مشتاقان ارباب فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گنجی از کان ادراک پر چو فیروزه فیروز و دری چو در و بنا بر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بوده در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد مصدر باوصاف و القاب مفضی بتطویل و اطناب میشود و بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از آن خسرو ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهت تکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نیفزاید و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبه آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه هم منصور بوده و ایضا در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بنصرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایون آثارش برگشود و چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض خواهد گردید و التوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء

ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن چهره منشور خاقان منصور را برین منوال بر منصهٔ ظهور جلوه آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مصراع چو خورشید تابنده وافر عطا و در آسمان مهر و وفا ع چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و فرخی هنگام سلطنتش ناسخ هنگام فرخی دوران جم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل با نضارت و ریان و از نسمات گلزار فضل و افضالش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ آمال عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلادت در میدان دلاوری روح رستم مخجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریز بنیاد تحمل اسفندیار توانا را برانداختی از سهم گرز گران شکنش کیوان بر سپهر هفتم مضطرب بودی و از بیم پیکان تیر جگر شکنش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت نهنگ دمار خصم سر بریده و شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا را محترق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش بجوانان حورا جمال آراسته و مجلس عشرت و انبساطش بیچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت غیرت افزای آب و آتش و نتایج ذهن وقادش در حسن بلاغت زبان سخندان سحبان مطبوع و دلکش بیت پیش طبع پاکش آب افسرده پیش فهم تیزش آتش مرده و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی سترده و هنگام اظهار تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت

۲ چون بهشت

و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و صدور سیورغالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علمای مجلس شریف اعلی طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین بتفصیل رسانیدی بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی بنای بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و اربطه بغایت مایل راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسا سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بتفصیل لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل تنسم نسیم صبای صبی و مبادی احوال نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت را معدوم و نابود انگاشتی بنا بر علی هذا در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند از بلده مرو بر زمین ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نمود و بواسطه بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه سنه ۸۶۲ دار الفتح استراباد را از حسین سعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آن جانب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندیده بصوب عراق توجه نمود و در سنه ۸۷۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید همعنان ظفر و تایید بدار السلطنه هرات شتافته تسخیر آن بلده فاخره ملازمانش را باسهل وجهی میسر گردید در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و بر شحات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون در هم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه هرات نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای چهل روز بار دیگر برافقت فتح و ظفر مستقر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب بیست و سیم صفر در یک نوبت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنه اثنین و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهت عارضه مفاصل جام پاهای پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و بدین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه ۹۱۱ خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت نمود و بعد از وصول بمنزل بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال در دار الملک اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت و اقبال برافراشت خواجه عبد الله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی مجال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمت الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین

باندک

منصور ۳

جلال الدین قاسم نخودی در سلک وزرای خاقان مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کرتکی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید و قاضی برهان الدین محمد هروی و میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از سیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور آنحضرت تافت ومن الله الاعانة والتوفیق **گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت باسعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا** از کرایم نعم و جسایم آلا که ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده بعنایت علیا انساب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب بمحافظت صحت نسب میل نموده اند بتعظیم شان و تمکن مکان آبا و اجداد مفاخرت و مباهات نموده اند و بی شایبه اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان صاحبقران بود و نقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد آنحضرت پسندیده اطوار خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان است و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود از قوم ایلچکدای که نسبش بواسطه چنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بود بنت امیر کیخسرو بن جغطل بن سودون بن بابت کیلکای بن تومنه خان و والده بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسن تیمور خان که از اولاد کیک خانست و مادر قتلق خانم بکینه خاتون بود که او را بی بی توختی بیگ میگفتند و بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب ولد شیخ عبد الواحد و شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادیست و انجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری و مادر آنحضرت خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیگ بن امیر موسی که از قوم تایجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم ارغون سلطان بود بنت سوغتمش خان بن دانشمندچه خان بن قیدو خان بن نوقدار خان بن اوکدای قاآن هیچ کس را نبود چنین نسب در عالم و ولادت باسعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هراة نزدیک بسر پل نوکلکی در سرای که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روزافزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضائت و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید دیگر از خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره ور گردید سرمایه سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم صبا صبحی بتمام نشگفته بود که شمایم فرمانفرمائی از احوال و اقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورگشائی از حرکات و سکناتش ظاهر میگردید نظم بمانده ام که گل بچه فروزد بباغ ز بوی او عطر تحقیق دماغ بمانده ام که نماید ز مشرق مهر کند عرب را روشن ز نور چهر و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد سعادت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از صفحات افعال و واردات اقوالش ظاهر میگردید و هر کس از اهل کیاست بدیده فراست در جبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب باوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده مینمود بخاطر میگذرانید که علی اصح الحال مفاتیح اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود بیت

آنرا که نشان ضرب اعلاست بر چهره او چو نور پیداست

گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاحبت میرزا سنجر در عین نشاط و کامرانی چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور ستوده خصال درگذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن در یتیم صدف شرف هفت ساله دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده در وقتی که مانند ماه بتمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نموده از زبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود

سلاطین ۳ بهادر ۳

نظم ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کارسازیست با والده و جدهٔ
خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بمجالست میرزا ابو القاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابو القاسم بابر نیز آنحضرت را
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده و مواجب مناسب تعیین فرموده و بهره‌ور لطفی مجدد و تفقدی ممهد بظهور میرسانید و در شهور سنه ۸۵۸ که میرزا ابو القاسم
بابر بهادر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابو سعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابو سعید میل فرموده و از
میرزا ابو القاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان ابو سعید بر وجنات احوالش تافت مقارن آنحال میرزا سلطان
اویس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابو سعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با چند
کس از قرابتان در قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباید شد از کید اخوان و قید زندان بمضرت
و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رتبت هب لی ملکا فرمان فرمای میباید بود از عقدهٔ دیو سیرتان و مکر بد اندیشان متأثر نگردد بیت نافه مشکین اگر
بندش کنی ده صد حصار سوی جان پرواز چو بوی طیب جان افزای او القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة بعرض مهد علیا فیروزه بیگم
رسید مصحوب قافله غم و اندوه و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول مقصد از سلطان سعید التماس مخلص ولد ارشد کرده ملتمسش مبذول
افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقدهٔ کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد بیت منت خدای را که همایون کامیاب
از عقدهٔ کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور والاجناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت
میرزا ابو القاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد و آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین
سنجر بدیدهٔ بصیرت ضوء دولت و اقبال از ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرد و نهایت اشفاق و عطوفت
ظاهر ساخته صبیه صلبیه خویش را که پرده نشین حجله عفت بود و بیگه سلطان بیگم نام داشت بحباله نکاحش درآورد و چند روز لوازم جشن و سور و
مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بار و بهار چون آفتاب جامهای شراب
ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید در گذشت از فروغ چهرهٔ ساقی بزم طرب گلزاری بود
پرآب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری می‌نمود و نغایت مضراب مغنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزای شان
چنگ پشت را بقانون جوانان چنگ زلف برقص درآوردند و سازندگان دلنواز و نوازندگان بهره پیما بمضراب نشاط در راه انبساط هر دم آهنگی
دیگر و نوای غیر مکرر دلهای مجلسیان را با ذوق عشق و محبت مقید گردانیدند نظم خوبی ساز و خوبی آواز میبرد هر یکی بتنها دل چون شود جمع هر دو در
یکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة و اعیان امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید
و میان خاقان منصور و آن غیرت افزای پری وجوه عقد الفت و موانست انتظام یافته باندک زمانی از نفحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود
بلقیس ثانی بدر و دانه آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و
نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدری و فرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین
صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامه مشکین عمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت

با میرزا معز الدین سنجر چون عنایت و تأیید بی منت عز شانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر از روی استقلال بر تخت سلطنت واقبال
بنشاند و تاج خلافت را بفرق فرقد سای او سرافراز گرداند در اوان آنکه در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت
میرزا سنجر بیچاره شده بر زین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو بنیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر معز الدین
میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از بزرگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود و معنی خیال باطل آن جاهل مقدسه
را بعرض رسانیده خاقان زنده دل با پنج سوار از جلادت آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت موکب کرده از مراتب جان علی بیاول [illegible]

یساول با شصت سوار از مردمان جرار بدان حضرت ملحق گردید خاقان عالی گهر بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته عنان نگران بصوب شهر انعطاف داد و بی
دغدغه بمرو درآمد و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زمین مقدم شاه جوان بخت   بر تهنیت بر گذشت از آسمان تخت
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرا ایل اوغلی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهة جانور زدن
از شهر بیرون رفته بود دیگباره شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدای شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت ۲ خواص
چشانیدند و علم بغی و طغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان در حصن
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بحیله که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانید و آنچه دیده بود عرض
داشت همان لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت
نفر از بهادران برجی که بطرف کاجنگ است بر آمد و مردمی را که در آن طرف متصل بودند بزخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابران در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان را دانستند خاک بیوفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیار از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج بپایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن چرکس و مرد مدار ایرانجی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل رایت جمع گشتند و مقارن آنحال میرزا سنجر مستعد عزم خویش ۲ نصرت شعار
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرو و تلخستان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ
و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بهیأت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جانعلی یساول را بدرجه شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته میدان کارزار بمخالفان کینه گذار بازگذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج
کس نماند مع ذلک آن شیر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان ۲ صائب
می تاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده دست اخلاص عنان توسن همایون را گرفتند
و بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند
و خاقان باستحقاق بجانب مروچاق شتافته پانزده روز در میان انجدوه و مرکناش رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده بموضع اخته
آخور را از عنان سمند جهان پیما سکیر ساخت و چون در آنوقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از اخته آخور
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخت بنابران توقف مناسب ننموده خاقان منصور از اخته آخور پای همایون
در رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا قنبر شتافت و از آنجا بجانب باغان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در بیابانی بسر برد
و بر شدت آلام ایام تا فرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر بعضی
ایلغار لشکر پی آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا اعدا را صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در فصل
شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان شکیبائی کشیده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید

گفتار در بیان توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرشز و ظفر یافتن بر امیر بابا حسن

چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطه هجوم سپاه شتا
در زاویه اختفا ناپیدا بود و بخت کاه ظهور خرامیده خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز کنگره خضر البیت
خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک گنبد
نهضت فرمود و از آنجا خواجه بردی یساول را با چهار نفر دیگر جهة طلب اسب به پایاب روان فرمود و ایشان از اسخد و بیست سر اسب رانده بنظر
آن شهسوار کامکاری آوردند و آنحضرت اسپان را بر خدام قسمت کرده بطرف طرشز روان شدند و بعد از وصول بدان موضع امیر خواجه عیش ۲ مسیدان
که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده نوای

جهان‌گشا بصوب بسا برافراخت و در اثنا راه مصرو میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل یحیی کولی محل نزول آن شیر بیشهٔ پردلی گشت خبر رسید که امیر باباحسن بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می‌آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز به سپاه شب تاختن آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم گردانید در منزل النبو با میر باباحسن رسید و آن پهلوان صف‌شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و بنوک شمشیر خونریز و رخش سنان فتنه‌انگیز جمعی از لشکر امیر باباحسن را مجروح و بیروح گردانیده بر خاک ادبار انداخت سپاه حمله دلیران نیران حرب افروخته گشت و بر تیر دلدوز نحشان با صرهٔ سلامت بر دوخته شد و گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتشبار از سوز دل سرکشان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت **بیت** تف تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمهٔ چرخ ماهی بسوخت **عاقبت** آفتاب حملهٔ خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان باباحسن را گرفته شعلهٔ حیاتش بآب تیغ آتش فشان انطفا دادند و طایفهٔ از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم‌پناه آوردند و لطف پادشاهانه شفیع جرایم خود کردند و بدست مواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت از النبو بولایت بسا رفته و مال پارین سال آنولایت را گرفته با امرا و سپاهیان قسمت فرمود و التوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت عجایب آفرینندهٔ بلاد و عباد

در آن ایام که ولایت بسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبدالله قمر الدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظهٔ حقوق پدری و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که بایلچی فرق مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد بمرو نزد شاه میرزا سنجر بی تأمل محمود را حبس نمود و حسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب بسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان مشتعل شده خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعدلو که بر اکثر عظما امرا ترکمان بسمت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطهٔ جرجان لوای حکومت برافراشته عنقریب [illegible] اگر همایون توجه خاطر همایون مغلوب گردد و در سایر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و کل از ممالک موروث از خاقانیان پیوسته گشته هر کس از امرا و الوس بمقتضای در هم جا باشد و درگاه عالمپناه را ملاذ و مرجع خویش دانند نقد این سخن بمحک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از بسا بجانب استراباد نهضت فرمود مقارن وصول الغیر و زغند محمد خدایداد که سابقا در سلک امرا میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت عنایت پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین درگذشت و در و بیرون از مردم دلو قمش و سیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت پیوستند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفرشعار سرمهٔ دیدهٔ بخت بیدار می‌گردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه عشر اول ذی‌حجه سنه ۸۶۳ خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیهٔ لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال جدال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو با یکجهتی غبار جنگ و شین پرداخته از نو گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سر چشمهٔ تیغ آبدار یکی از شجاعان سپاه ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری خود را پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار در کشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند **نظم** برآمد خروشیدن گیر و دار

بسـ منصور صح

بسـ شاید که صح

درآمد بر بهار از آن روزگار زخون یلان خاک آغشته شد توگفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران موکب ظفرنشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمانان بتیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعدلو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت مدبّر روزگار عظم سلطانه بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات و مستورات تراکمه را از ایذا و سخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مألوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر نماند از سپاه مخالف اثر باطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند بی راه رو زمحض عدالت ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت روی برافراشت سپه را زاضرارشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن

گفتار در بیان جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن

چون آفتاب عنایت بیغایت الهی از مطلع آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان ماهچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان براوج فتح و ظفر چهره گشود گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور بعنان دولت و اقبال گلفشان استراباد را بیمن مقدم شریف عزت افزای گلستان ارم ساخته و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان و اشراف را بمواید انعام و اکرام بنواخت و برشحات سحاب محاسن شیم نوایر ستم فرو نشاند و لمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید حبیب عنایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ جواذب حوادث که روزگار بر کمان ترکمان نهاده بود نجات داد و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت گشاد حشمت او دست عدل عالم گشت ببست او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی الحجه که مبشّر بقدوم میمنت مآثر عید بود در روی نمود محمّد خدایداد و دیگر امرا و الاثرا بعرض خاقان بادین و داد رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزیّن گردد تا مابین الجانبین طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام آنحضرت خواندند و روی زر از نقش القاب فرخنده انتساب بسکه قبول رسانیدند بیت خورشید در زر بانش میخواست عین باشد تا سکه جبینش سلطان حسین باشد مقارن آنحال قتلق درویش ایلچی از نزد سلطان سعید بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودّت و اتحاد بعرض رسانید و ایضا معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آن برادر باید که در دفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدای مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورد و در سلوک انهدام طریق مخالفت و معاضدت اینجانب خود را معاف و معذور ندارد مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آن جماعت استخلاص یابد بر ملازمان آنحضرت مسلم بود و هیچکس ابواب تعرض نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی فرمود و جهت سلطان سعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از ممر میرزا جهانشاه ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمّد مشتاق را بجانب سیاره و جمند که بتصرّف محمّد قوچین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمّد قوچین بقهر دولت قاهره بر محمّد مشتاق غالب آمده او را مقیّد و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بمقتضای کرم جبلّی محمّد مشتاق را بانعام و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمّد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده بولایتی که بضرب شمشیر از مخالفان مستخلص ساخته بودیم درآمد او را مشمول لطف و عنایت نموده بسدّه سدره منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرّت بخش مواخات و مصادقت را مکدر نگذاشتیم و چون محمّد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت و امیر سید را گرفته مقیّد و محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمیده روز بروز بآب یاری باغبان تقدیر نشو و نما می یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد

در اوایل سنه

بهادری وی

وآشکار
۴

اربع وستین وثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از احشام عرب که در حدود بیاره وجمند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده بسلب آینده و رونده نیز طریق بیراهی بجای می آورند بنابران عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مامور ساخت وعبد العلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی نیشابور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس وحسن شیخ تیمور وامیر نور سعید وامیر سید مزید را بدانجانب روانه گردانید وعبد العلی ترخان از توجه امرا خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود وچونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امرا سلطان سعید بعد از وصول بالنگ رادکان عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع توجه جنود گران عنان بجانب استراباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست وآنحضرت در غایت حشمت وعظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد ولوای استقلال افراشته غیر استراباد شهرهای بی شمار د و سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت وبا تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امرا سلطان سعید بالنگ رادکان استماع نمود با فوجی از بهادران خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرمود وبعد از آنکه نزدیک بمخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده باستراباد بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده دیوارها مضبوط سازد و از سر تمکن و وقار بمدافعت ومحاربت خصم پردازد ودر آن اثنا احمد بابا یاقوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن جهت فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت وقصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله ومقاتله ندیده مملکت استراباد باز گذاشت ورایات آفتاب اشراق بصوب اخوبجه وخطه آداق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان وافر منفعت محروم ماندند سیل سرشک از دیدهء خون افشان روان ساختند واز هجر بهاران دیار آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زیر کیا ظاهر گشته اشجار متحیروار سر بهوا برافراختند ودر آن شب بموافقت بازماندگان جرجان اشکباران از دیده غمام روان گردید وچشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانید وتا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بود ودر آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود وبنابران لشکر سلطان سعید را میسر نشد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند وابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند وخاقان منصور چون هفت روز طی مسافت فرمود با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی ودجله عبور نمود وسلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود بمیامن نصرت واقبال باستراباد شتافت وایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمهء از موافقت ومخالفت خاقان منصور با پیر بداق و مصطفی خان وبیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میرشاد وسلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان وخرم شده بعز بساط بوسی حاصل نمودند ودر آن منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبد الرحمن جاندور را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد واظهار اتحاد نموده استمداد نماید ومصطفی خان در آن زمان در سلک خوانین اوزبک انتظام داشت وبعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت برمی افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جاندور روی بدرگاه مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند وخبر رسیدن یاغی رسانیدند و نه کس از آن جماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق بر استکشاف احوال افتاد بوضوح پیوست که پیر بداق سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور آن مرز فرا گذاشته بر پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت وخواست که بنای مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند وگوهر حجره پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف رحمت الهی بود در حباله نکاح خویش رساند وچون قبل از این مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان والا نژاد این التماس کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمس

پیر بداق سلطان را قبول نفرمود اما بعد از الحاح و مبالغهٔ امرا بسر رضا جنبانیده درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و دُرّ برج دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نموده زمرهٔ از امرا مصطفی خان که همراه پیر بداق سلطان بودند پس از آنکه حال برین منوال دیدند ازوی جدا گشته بمحمد خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنا بر آن میانهٔ برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیر بداق سلطان پیوست و از جانبین مستعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملکش بود متحصن شده خاقان منصور باتفاق پیر بداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یکروز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت مخاصمت و محاربت بهم پیوسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر می گماشتند و در آن ایام بیست و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفهٔ از اهل بسالت را انهدام بنیان زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد و از در مصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده ما فی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصهٔ خود جهت خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت قوچخانی بهبود نام را که نظیر آن بارگیری در عرصهٔ جهان بجولان در نیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهر وزیر فراغت یافت بنا بر مقتضای سوابق صوفی بصوب آداق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنه ۸۶۵ بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از هراة جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصرهٔ قلعهٔ شاهرخیه اشتغال دارد بنا بر آن خاقان منصور فرصت غنیمت شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امیدی بسیار بجانب استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن ولایت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال خاقان منصور طلوع نمود و از امرا سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته شدند و او عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطهٔ جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای برج آسمانی گشت و خطبه کرة بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروهٔ منبر به پایهٔ گردون درگذشت و آنحضرت والا اثر در متنزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند بغایت فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید بعد از ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید بیت

سعادت هم رکاب و بخت همراه
طراز رایتش نصر من الله

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات

صاحب حشمتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقهٔ میم نماید بتجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی روزگار خود چه سان گشاید بنا علی هذا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب ضیا از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آن ولایات انداخت و این خبر بمسامع امرا سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنه ۸۶۵ مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب حصار داری بتکمل وجهی مرتب گردانیدند امیر علی نظیر که داروغهٔ آن بلدهٔ بهشت نظیر بود ضبط دروازهٔ ملک را متعهد شد و امیر عبد النصیر دروازهٔ عراق را تکفل فرمود و دروازهٔ فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ قبچاق با میر احمد یاسمت انتساب پذیرفت و دروازهٔ خوش بدامادی امیر سلطان حسین ابیکی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضرباش از منزل کوتوال حصار بچرخ درگذشت سید اصیل ارغون و سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده کماهی بمحافظان دروب و بروج بهنگام احتیاج معاونت می نمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارهٔ جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲۴ ذیقعده از راه کوه مختار بکوچهٔ خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن بها

اوج سلطنت ساخته و تصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت چون آنکه هرویان بهواداری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می‌افزودند در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم برابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامرا رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه باز ظلّه دولت و اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیار بتنهایی بر سر خنگ فلک سوار شده تیغ زرنگار برکشد از ازدحام لشکر ظلام نیندیشد و شیر ژیان هرچند تنها ماند نخچیر و آهو را اگر گله گله بهر سو دواند نظم

اگر چند بسیار باشد گوزن
ندارد بر شیر یکذره وزن
همائی که بر اوج عزت پرد
ز گنجشک بسیار کی بد برد

و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام در عروة وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر سکران تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پامال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال بر این منوال بگذشت و ساکنان هراة را خیال اطاعت و انقیاد در دل نگشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النگ کهدستان قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت با عساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش رانده جنگ در انداخت اما بنابر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از کهدستان در حرکت آمده و در خیچه باد نزول اجلال نمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر برج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را مجروح و مفروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم هراة نیز در اکثر آن ایام دروازه بازکرده جنگ پیش می‌بردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیر ژیان و پیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می‌آوردند و از ملازمان موکب همایون هرکس بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می‌فرستادند و از شهریان نیز هرکس در پنجه تقدیر اسیر میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از همان شربت جرعه میدادند درین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور فرموده بنابر آن ولیت بتقدیم مهمی جهة از خیچه باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت بادغیس منزل بوذران از فر نزول خاقان دشمن شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید فرید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه قهر و دلیران کشور [illegible]

همه تندخوی و همه جنگجوی
به تندی و جنگ آوری کرده خوی

بعزم تافتن تنور حرب بمنزل اکوزی آمده و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده خواطر اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که بیک حمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعله سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع بوذن کوچ واقع شده در منزل زرتاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفر مآب از زرتاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت و ادبار از موکب نصرت آثار بگریخت و بمرغاب شتافته در دامن دولت امرای سلطان سعید آویخت و چون منزل سرکی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت آن مقدار اختلاف در رای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ۸۶۶ علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد از وصول خاقان منصور آن قلعه را بامیر سید آقا سپرد و موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت مینمود طریقه نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط برگشاده باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمه عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد

بعزم حمام

عازم رزم آن پادشاه تا لب چاه سرشته صح

مثنوی بگردش درآمدی لاله گون • تا بآهنگ چنگ و نی و ارغنون • گرفته بکف ساقی گلعذار • شرابی به از لعل نوشین یار • مغنی بالحان مردم فریب
ببرد از دل اهل مجلس شکیب • ز بس خوردن رطلهای گران • نشد هوش دور از سر سروران • شه عشرت اندیش صاحب کرم • کرام سپاه و سران حشم • بقانون
جمشید و آئین کی • ببودند یکهفته غافل ز می • درخلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید چون از توجه موکب همایون بجانب جرجان اطلاع یافته نخست بقلعه سمر
شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده عنان تکاور بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردید و با امرا
و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی شجاعت متفق اللفظ والمعنی معروض گردانیدند که اگرچه اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت
پناه در غایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را باز گذاریم و دست در حبل متین شکیبائی زده مهم حرب و جنگ را چند
گاهی در توقف داریم و خواطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب آداق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام
رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود راه غلط شده عبور بر مری
افتاد که بواسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان موکب آنحضرت اصابت رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر
کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند مهر سپهر سلطنت از آن آب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امراء سلطان
سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آداق نزول اجلال نمود و ظلال
عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود • ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از
سوانح چرخ اثیر چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آداق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آنديار را در سایه
علم بلند پایه مجتمع گردانیده مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواجه اوزبک را که از زمره اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت باطرایف تحف
و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنابر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدان
جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشائی بموجب اقتضای رای صواب نمای عمل فرماید و دولت
خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند
ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر
درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهده
خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و همین معنی موجب طعن عیبجویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی قونغرات و یعقوب اوغلان را باستقبال موکب
همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه اوزبک را رخصت داد و نفس خویش روی باستقلال نهاد
و دولتخواجه بپایه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آداق در حرکت آمده کنار
جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان قونغرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد
بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابرآن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب اصفادکری مضرب خیام عساکر
نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور بمسامع اهالی شهر وزیر رسید جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده در میان بناها
قناته شهر تحصن نمودند و آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند و روز دیگر که شهسوار عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته
حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونغرات که بمیرزا ایاق مشهور بود از دیوار بست خارج شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار
بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر و شور برخاست از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروخته
گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکرده آن دولتخواجه
اوزبک بود در آمد و او را دستگیر کرده بقلعه در آورد و آنگاه مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند
و دروازه ها را استحکام داده به بروج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها بر سر کشیده

لما
باجنود نامعدود
صح

بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بخاکریز صعود نمودند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونغرات با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را باز گذاشتند و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب آن بلده در آمده رایت تسلط و اقتدار برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و برشحات انعام برواقتنان ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و بعد از آن ایام عثمان قونغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام خود گردانیده بعتبه سپهر احتشام در آمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانیدند که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده امید آنکه این بیچارگان بخان و مان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی معمار عدالت آنحضرت خرابه آن معمور و آبادان ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار سید زین العابدین جنوقی نهاد و به مصلحت یورش خراسان بار دیگر باواق خرامیده و مقارن انتقال متوطنان خیوق هواداری عدالت آستان خاقانی با قتلق درویش الهی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش را کشتند و کیفیت حال عرضداشت ایستادگان پایه سریر دولت و اقبال کردند و موکب همایون بدانجانب شتافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماهچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بحدود مرو رسید بوضوح انجامید که بتفصیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایت را مضبوط داشته‌اند عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت

گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امراء سلطان سعید در ولایت ترشیز

در شهور سنه ۸۶۸ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراءالنهر با سپاهی پر خشم و قهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم انگیختن غبار رزم جزم فرموده عنان باره جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد و مانند قمر سریع السیر در پنج منزل نیاسوده از راه نسا و یازر و ابیورد بحدود سبزوار و نیشابور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر بهر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس را دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت و از امراء کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امراء بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از بی باکان فتنه انگیز در نواحی ترشیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از شصت سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروه وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانید و با جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گله آهوان نیندیشد و مانند باز بلند پرواز که کثرت عصفور را بنظر همت در نیاورد بریشان حمله کرد و تیغ مینا رنگ را از خون اهل نام و ننگ گونه یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای آورد سمند برق مانندش سمندر مثال در میان شعله معرکه پیکار در جولان بود و شمشیر اژدها آهنگش همچون نهنگ در دریای هیجا شناور کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق می‌نمود و ناوک پیکان خون افشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان می‌ساخت و از طعن سنان جان ستان دوحه زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد بر می‌انداخت لاجرم گرد و غبار از بساط اغبر باوج گنبد اخضر رسید و سرهای سروران و تنهای دلاوران با خاک راه برابر گردید بیت

سرهای سران فتاده بر خاک
پهلوی دلاوران شده چاک

سواد اوراق بیاض سطر عنبری از نقط گوهر بار آنحضرت باستحقاق استماع نموده که فرمود که در روز محاربه ترشیز پانزده کس از دشمنان بتیر نصرت تأثیر و شمشیر خون ریز من مجروح و بی‌روح گشتند و در آن معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امراء سلطان سعید چون حال بر آن

ن خاقان منصور مظفر لوا

ن عنان تمالک از دست داده

ن تاب شمشیر غیبیه ستیز

ن همایون

بران منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت خسته و کشته صحرا با پشته برابر شد و وحوش و طیور را مائده مستوفی مقرر گشت نظم در مصافی که اندران دو نفس تیغ را با کفش قران بودی صد قران وحش و طیر را پس ازان فلک از کشته میزبان بودی و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشاپور و مشهد گذشته صحرای ماخان از فر نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از آنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا ابطال بمرو شتافته عساکر منصور بعضی جهة سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفهٔ بمصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند در آن اثنا امرای سلطان سعید که بعد از انهزام بیکیکر پیوسته بتکامیشی موکب همایون می‌آمدند سپاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسپ ارلاتی که از سایر اسپان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و جودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بهزار اسپ بخاطر همایون خطور نمود که بتعجیل بر سر آبا خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در جنیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته بسلطنت بقرابت امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آنحال بابرتن از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت و ممانعت برافراخت پس رای صواب‌نمای خاقانی اقتضا فرمود که چند کس را از شجعان بر بالای جنیبه جامهای کهنه پوشانیده و بر درازگوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان بحصار درآیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازد تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد و باین خیال هفده نفر از امرا جوشن در مثل امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدرعلی کوکلتاش و درویش مشایخ و شیخ ابوسعید جان درمیان و میر علی میرآخور و قلیعلی چهره و شاه قلی بکاول و آقاجان قولاس و یوسف طنبورچی و داود میرشکار و غیرهم بهیأتی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی جابر جوئی را خاقان مظفر لوا جهت استطلاع آنجماعت ارسال داشت تا هرگاه ایشان بخیوق درآیند باز گشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا درآمده اند و او نیز بی توقف بشهر درآمد و درین اثنا قاضی مویدا از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی باین بهیأت بخیوق درآمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدر قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را که آنجا بود بقتل رسانیده و بر بالای فصیل بر آمدند و همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و عبدالرحمن ارغون زخم خورده از زبر فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندیده فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را بار ستانند و جرادت آنجماعت مشاهدهٔ حضرت خاقانی گشته بنفس نفیس بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قادر بردی او را در جائی مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزار اسپ شتافته از آنجا بقلعه ترشک خرامید و آن را تجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید

گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهة استمداد نزد ابوالخیرخان

چون خاقان منصور چند گاهی دیگر با روزگار ناسازگار در ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیرخان که در آن زمان قاآن دشت قپچاق و عمدهٔ خواقین آفاق بود برود و از آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقهٔ از ابطال پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از قرب وصول بدشت ابوالخیرخان از توجه موکب ظفرنشان واقف گشته جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان نیکو خصال فرستاده ایشان در غایت تعظیم و حرمت تا آن نقطهٔ دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون آرایش داد ابوالخیرخان شاهزادگان و نوئینان و اشراف و اعیان را بپایهٔ سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه درآورند و مدعای خان و نواب نوئینان چنان بود که آنحضرت جهة تعظیم خان تابوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تابوغ آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر

اختصاص ۲

بر دارند و یک گوش را بدست نیازمندی گرفته مانند راکعان پشت خم کنند خاقان منصور بضرورت را قبول نمود و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر ابوالخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیشان بپارگاه سپهر اشتباه در آمد و چون چشم ابوالخیر خان بر بشرهٔ همایون و اسرهٔ میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات و تقلد امور شهریاری مشاهده نموده از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال قیز در گردش آمد و بعد از آنکه دماغ ابوالخیر خان از بخار بادهٔ خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان نهاده چنانچه آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نمود. و اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین گشاد و بمبالغهٔ تمام آنحضرت را بخود نزدیک تر کشید تا هر دو زانویش بتوشک خان رسید و بنا بر آن که در آن اوان ابوالخیر خان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما بمسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت و اقبال ترقی خواهد نمود امید است که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات علت است بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی منظور بود تا آنکه قلپاق از سر برداشته خاقان منصور را تابوغ کرده گفت تو هر چند ما را در وقت ملاقات تابوغ نکردی ما جهة احترام تو باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم تابوغ بجای آورد القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیر خان معزز و محترم اوقات گذرانید و ابوالخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما حسب تقدیر بعد از ایام اوقات حیات خان بانقضا رسید و علت فجاة ید طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس اوزبک مرتبهٔ پریشان شد که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق

نظم

سلاطین را بتائید الهی مرتب میشود اسباب شاهی
رسد امدادشان از عالم غیب مدد از غیر ایشان را بود عیب
اگر از محض تقدیر خداوند بماند کارشان در بند یکچند
چو فضل ایزدی یاری نماید در دولت برایشان برگشاید
بهر جانب عنان عزم تابند ز فیروزی و نصرت کام یابند

نظیر این تقریر و شبیه این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابو الغازی سلطان حسین میرزا تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابوالخیر خان پیش از آنکه جهة مدد آنحضرت لشکری تعیین نماید فوت شد و آنحضرت نظر از امداد سپاه اوزبک قطع کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر بسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود و بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروة الوثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار دانسته نه از مددکاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوشش رسانید بیت

بهر جانب که رو آری بتقدیر رکابت را شود دولت عنان گیر

و از هر مرحله که نهضت نمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید بیت

بهر منزل که گرد جلوه گاهست شود دیهیم شاهی خاک راهت

طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال را بدین سان رقم مینماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ اران بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بی دغدغه بابیورد در آمده اشراف و اعیان آن ولایت بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند با اظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنه هراة رسید امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر علی نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را [illegible] عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نمود و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت انتما که در آن اوان در سایهٔ لوای کشورگشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیک را

بطرف نیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جرو جام با میرولی بیک رسیده بین الجانبین صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهراة شتافت و حدیث واقعهٔ ناگزیر سلطان سعید از میرولی بتحقیق انجامید چنانچه سابقاً مسطور گشت الغرض خلایق شعار هواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آنحضرت آوردند بنابران میرزا سلطان محمود بطرف ماوراءالنهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبهٔ پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد و بعضی از امرا از نوزده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بران شاهزاده گیرند خاقان منصور از غایت جود و کرم جبلی تجویز این معنی نفرمود و فرمود بیت چه گیرم سر راه برگشته پدر کشته بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت حال باز گفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان دادند و از آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان منصور مظفر لوا چون از قصبهٔ پنجده کوچ فرمود بعد از طی یکدو مرحله سلطان ارغون با جمعی کثیر از دارالسلطنهٔ هراة بموکب همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت تخت جمشید و تاج افریدون آرزومند پا و تارک تست آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابو سعید خان دربیان را بداروغگی هراة ارسال داشت و چون مشارالیه بدان بلدهٔ فاخره در آمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرمود و بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهة مزاحم و متعرض کسی نشود و بیمن نصفت و رافت آنجناب هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند و در روز بیستم رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت همعنان اقبال و نصرت در رکاب بشمال کوه بولیکاه رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال نمودند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و تخت حاجی بیک از قروال همایون رشک افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسید و بسعادت زمین بوس مشرف گردید و روز جمعه عاشر در مسجد جامع دارالسلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب زینت پذیرفته زر بسیار برسم نثار پاشیدند و حضار آن بقعهٔ متبرکه غلغلهٔ تهنیت و مبارکت باد بگوش هوش خطیب منبر نه پایه گردون رسانیدند نظم

خسرو کامران عدل طراز شاه همای مکان بنده نواز
چون قدم زد سوی سواد هراة گشت ظاهر ز مقدمش برکات
روی زر شد مزین از نامش نقش سکه موافق کامش
یافت از نام شاه دین پرور سر منبر چو روی زر زیور
آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماند
از سحاب عدالتش عالم گشت چون گلشن ارم خورم

والحمد لله علی ما انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث بمکارم الاخلاق و محاسن الشیم

ذکر وصول آن شاهباز اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان خراسان

بروفق تجارب سالم و صدق تواتر اخبار عالم بیت شایستهٔ افسر کیانی زیبندهٔ تخت خسروانی سعادتمندی تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی را در سایهٔ لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب جور و اعتساف برهاند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت فزای امن و اطمینان رساند گلزار رایات و سرافرازی از آن درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیده بیرون آرد و در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایهٔ مکرمت و دلداری بر مفارق سرگشتگان گستراند معمار همت تعمیر قصور جهانبانی با آن قصد تشیید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت غرای راه نیابد و انوار همت از افق کشورستانی بآن نیت لامع گرداند که شرار شرور و جنایات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد نظم

بود مقصود از گیتی ستانی رواج ملت آخر زمانی
چو اعلام ایالت برفرازد رعیت پروری را پیشه سازد
پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر عدل و احسان

و چون در آن اوان که مهم میرزا سلطان ابو سعید گورکان در قراباغ اران بتفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که ما صدق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی انبار که کلام معجز طراز له مقالید السموات والارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت و لایات خراسان را بر طبق والله یؤتی ملکه من یشاء بقبضهٔ قدرت

نسـ ۲
هشتم ماه
مبارک
۱۵

نسـ ۲
استقبال
۱۴

آن خسرو کامکار داد تا در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث وسبعین وثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد وتختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت ودار الملک اقلیم چهارم از رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک هفتم درگذشت وآنحضرت پشت بر مسند حشمت وکامرانی نهاده بدلی قوی واملی فسیح روی همت بتشیید مهام جهانبانی آورده وپرتو عواطف واشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک ودور افکنده جناح مرحمت واحسان بر مفارق طوایف انسان بگسترد ودر تقویت ارکان شریعت غرا واستحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید ودر باب رعایت سادات وقضاة وفضلا وارباب درس وفتوی نهایت سعی واهتمام بتقدیم رسانید نظم

شد از انوار عدلش ملک روشن
ز فیض مقدمش گیتی چو گلشن
ز فتنه اهل عالم را امان داد
بعهدش عدل کسری رفت از یاد
اساس شرع از سعیش متین شد
دعا گویش همه روی زمین شد

وچون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری وبرگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا استوار داشت ودایم نقش محبت ومودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین صورت بر صفایح دل می نگاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت وشعشعه انوار دین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه وسکه را باسامی القاب ائمه معصومین مزین گرداند وصیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشم از ایوان کیوان بگذراند اما جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هراة بغایت معتبر وموقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آن جماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه گشود وهم در آن اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با ورقة التاج سلطنه شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر بر زد ومجلس شرف را بوجود سادات وقضاة وعلما واشراف زیب وزینت داده مهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا در حباله نکاح آورد ومحفل صحبت وشادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب ودامن پرورده بود بصورت نثار ساز کرد ودر وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجاه با طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت آیات خرامیده مقارنه برجیس کامکاری با ناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضا قضا میان حضرت اعلی ومهد علیا صورت الفت واستیناس اتفاق نیفتاد وبعد از چند گاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد وخواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و سلطان صح بین الجانبین محبت ومودت بوقوع انجامید وهم در آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس افکار مراد ومرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد از آن چند گاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود ومعماران مدقق ومهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد وچهل جریب وقصری رفیع در غایت زینت وزیب طرح انداخته استادان بناء عمله توانا آغاز کار کردند ودر باب تکلف ومتانت ونظافت ولطافت صح آن بوستان جنت صفت کمال جد واهتمام بجای آوردند ودر اندک زمانی باغ جهان آرا قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از باغ زاغان بدانجا نقل نمود وما دام الحیوة در باب تزیین وتعمیر آن گلشن فرخنده صفات نهایت سعی واجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل ورياحين شد وهوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض خضرت آیینش سبزه زار سپهر شرمساری برد واز لطافت آب عذوبت تابش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم

لطیف ودلگشا آب وهوایی
مبارک منزلی فرخنده جایی
درختان چون بتان قد برکشیده
ز یکدیگر بخوبی سر کشیده
نهال سرو گر جنت خبر داشت
خط طوبی لهم بر سرو کاشت

کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق وسدیر دراز کرده وقصورش از رفعت گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق ربوده بیت قصور عالی

انعکاسات اوست در تشویر
جنة نه سپهر وقصر سدیر

والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر

ذکر وصول زمره از امرا ووزرا وصدور بسعادت ملازمت خاقان منصور وبیان سرانجام بعضی دیگر از مهمات مهمات وعظایم امور

وهم در آن اوقات که دار السلطنه هراة بیمن جلوس همایون ... شد غیرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع علما واعاظم فضلا

فضلای روشن ضمیر نظام الدوله و الدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف
سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم
الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر
اولوا الابصار می نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان منصور لوا بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت
با میرزا ابو القاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور
از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر بهمان ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان
سعید بدار السلطنه هراة آمده روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب و رعایت نیافت بنابران
از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش
محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بود اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان
منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر همراه اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان منصور لوا
بر بلده فاخره هراة از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهراة آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت
و بعد از امتداد ۲ مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بینهایت شامل حالش شد و در [illegible]
روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که هر بیت از آن رشک لؤلؤ آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و [illegible]
از روی اعتقاد خاقان عدالت بنیاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجائی
رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله
تعالی و هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین
الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند
و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص
یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن آنحال میرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کچیک لقب داشت
با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هراة
رسیدند و خاقان منصور ایشانرا منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانید و میرزا کچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و
عنان اختیار مهمات ملکی و مالی را بقبضه اقتدار او داده کما ینبغی بتمشیت پرداخت و هم دران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه
عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و هم دران اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده
بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر بایکار شاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر یار علی
معقول که از قبل سلطان محمود میرزا در آنحدود بود مقاتله روی نمود و یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایات را تحت تصرف درآورد
یار علی معقول را مغلولا بشهر فرستاده شحنه سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانید و هم دران ایام خاقان گردون غلام امیر شیخم بدطاشی را
بایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادرزاده کلانتر سلطان سعید بود و بعد از [illegible]
قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخم بدطاشی آن خیال محال در خاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخته
تخت وجودش را از زوال حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان سان جریان دارد که هرگاه صبح بمصداق آن
دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال بر آید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوائب
نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید دران اوقات که نیر سلطنت و استقلال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا

اطراف ولایات خراسان منور ساخت و ماهچهٔ لوای کشورگشای آنحضرت سایهٔ حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۷۴ در گذشت و در بهشت برین بازمرهٔ حور عین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بخیرات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جهة مرقد معطر مهد مرحومه در کوچهٔ خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معمور است و زیارتگاه جمهور مردم نزدیک و دور انار الله بعفوه الغفور **گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان** در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیگ در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر از مهم سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امراء خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بغرور موفور علم جهانگیری افراشته بجرجان شتافت و امیر شیخ حاجی از صولت لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصر الدین عبدالخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر مبارز الدین ولی بیک را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشاپور بسلقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کیچیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلقان بامراء ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهنهٔ سنزاباد بیرون آمده بود نهادند بعد از وصول بمنزل شوراب بمقتضای نشانی که از پایهٔ سریر اعلی بدیشان رسید عنان از میدان قتال پیچیده در کوه خروس ییلاقی که برفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و میرزا یادگار محمد بپای آنکوه گردون شکوه رفته چون مشاهده نمود که کمند اندیشه بکنگرهٔ تسخیر آن نمیرسد دامن تمنی بر افشاند و بارهٔ کیتی مسیر بطرف اسفراین راند از آنجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه ۸۷۵ از دار السلطنهٔ هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدسه محل نزول همایون ساخت و بلوازم طواف مرقد معطر و روضهٔ جنت آثار امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا بجای آورده خدام و مجاوران آن سدهٔ سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا کیچیک و امراء ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خروس ییلاقی پایین خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و برالنک راه کان عبور کرده از حلکای جنوشان و پلغر بیغاج تشعب کوهی که در میان جنوشان و اسفراین حائلست در آمده و میرزا کیچیک و امراء ایلغار در آن منزل باردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اوغلانچی و میر علی امیر آخور و شجیم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منغلای از پیش روان ساخت و آن شب بتهیهٔ اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخت و امراء ایلغار با امیر علی جلایر دوچار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند

ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ لوای ضیا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم القطاع مواکب کواکب را انهزام داده صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا انداخت خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدن بی بدیل را بجوشن حمایت عنایت الهی بپوشید و بر بارگیر تائید نامتناهی سوار گشته در تعبیهٔ سپاه ظفر عطیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلادت آثار مبارز الدین ولی بیک مفوض داشت و ریاست میسره را بسر پنجهٔ شهامت میرزا کیچیک و امیر عبدالخالق بازگذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر مغول و امیر شیخ ابوسعید خان در میان راه هراول مقرر نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود سپاهی آراسته شد که بهرام تیر جنگ مراوح سماک و سهم پیکان خون افشان ایشان سپر زرین آفتاب بر سر کشید و نهنگ سهمناک دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوشی گزید

رسیدن خاقان منصور بر سر میرزا یادگار محمد

پوش کردند نظم خدیو جهانگیر دشمن‌شکن سپاهی بیاراست پولاد تن همه تندخوی و همه تیزچنگ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ گرفته بکف خنجر خون‌فشان ربوده به نیزه سر سرکشان و از آنجانب ابو المظفر میرزا یادگار محمد شدید عزم بهمنی پهلوانی تیز کرده بمیدان ستیز خرامید و در وقت تعبیه لشکر آورده خود در قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داده و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارسنکی بجوانغار فرستاد ایوب و یحیی جلایر و محمد کوکلتاش را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت والحق سپاه شاهزاده عالی‌گوهر در آن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بوده و بقوت از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند نظم همه تیز خشم و همه کینه‌کوش همه همچو دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه که حمله چون شیر غران همه و بعد از آراستن صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سورن انداخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زرافشان از نیام تهور برکشیده و مانند بهرام خون‌آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بزهر قهر آبدار و خدنگ چهارپر بر زه کمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب ظلمانی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید نایره حرب آتش فنا در خرمن جانها افکند و تند باد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند نظم دلیران بکین رایت افراختند بقصد سر یکدیگر تاختند جهان ریخت خون تیغ خاراشکاف که شد لاله‌گون خاک دشت مصاف و در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور میر مبارز الدین ولی بیک بیک حمله جوانغار مخالفان را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته بنیاد حیات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا یادگار محمد چون آن شیر بیشه تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار ندید بدان طرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب سپاه ظفرمآل گشت و خاقان رستم خصال الحال مشاهده نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا شبیه کردند و عقابان سهام خون‌آشام را از آشیانه کمان در پرواز آوردند نظم دلیران دشمن‌کش تیزچنگ سوی ترکش و تیر بردند چنگ بهر تیر کز شست انداختند یکی را ز زین سرنگون ساختند و با وجود وفور باران تیر مرگ تا تیر فوجی از شجعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفر اثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند و در آن محل خاقان پردل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حمله قیامت نهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت رباعی هرچند که نخجیر بود تند و دلیر فی الحال گریزان شود از حمله شیر تیهو ز مصاف باز بگریزد زود آهو ببر ببر کجا ماند دیر سنجانی که در تاب و توان خود را از رستم دستان زیاده می‌پنداشتند و در جرات و جلادت اسفندیار روئین‌تن را غاشیه‌کش خویش می‌انگاشتند مانند پشه ضعیف نهاد که با تندباد ستیز و مثال مواکب کواکب که از اشعه انوار آفتاب بگریزد از آن نهنگ صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه و لمعان تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تایید الهی و کارسازان تقدیر شاهنشاهی صیت روح‌افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمره‌ای از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت‌نشان بقتل رسیدند و فرقه‌ای بسرپنجه تسلط و اقتدار گرفتار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغائی و محمد کلتاش و امیر ایوب و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارسنکی از جمله اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیه نام‌بردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را بایالت ولایت استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدار السلطنه هراة در تخت حاجی بیک نزول نمود منتظران زوایای خدمتگاری و معتکفان خبایای امیدواری دیده انتظار کشیده از غبار موکب سپهر مراتب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده بایفای نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن زمستان بباغ سفید ییلاق قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلدان خراسان مبسوط فرمود والحمد لله الشکور المعبود

ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خلایق‌پناه خاقان آفاق و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق

در آن زمستان که خاقان والا تهور ابو الغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده بجرع اقداح افراح پرچینه غبار شداید سفر و متاعب حروب

و خضر ازبلوچ و ال بیستر و یار علی ترکمان و پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرای آذربایجان بودند بمیرزاده شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی
بن میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک روی گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکرباس که دون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف
سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه ۸۷۴ قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه
عالیشان بسمع اشرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آبا عظام شما و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای محبت و ارتباط استحکام داشته
چون بعنایت قادر مختار انجناب بدفع عناد میرزا جهانشاه مشیر گشت میرزا سلطان ابو سعید از شیوه ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان
کشید و هر چند ازینطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار اوبتا و نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود
ظهور فرمود اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد مهر و وفا مرعی باشد و جماعت تراکمه قراقوینلو را که پناه بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرای جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهة جواب آن
مهمات قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و در آن زمستان امیر مغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم
سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معرکه چناران بحدود دامغان و سمنان
رسید کیفیت واقعه را بامیر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که
در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو و دو هزار سوار مکمل مسلح بکومک میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده
آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داده در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهادند و همدران اوان جمعی از کلانتران ولایت
قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند و میرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند و
شاهزاده هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بحیله بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش را برانداختند و این اخبار بدار السلطنه
هراة رسیده بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر ایوب و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانیدند و بطرف اردوی میرزا یادگار
محمد گریختند آنحضرت بغیر از شجاعت التفات ننمود و امیر عبد الخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار
روان فرمود و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشابور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی
شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار بالنک رادکان رفته خیمه اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و چون
این خبر بپیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه یافته دانست که تا نفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روزافزون نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابر آن
در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هراة نهضت فرمود و در النک رادکان امرای ایلغار را بجنود ملحق گردانیده عازم سبزوار
شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی بیک که از سایر جنود او بمزید اعتماد امتیاز داشت سپرده روی توجه بطرف بسطام و دامغان
آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک
با جمعی از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده ماند و سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از ارباب آن ولایت سید نظر قند
کسکنی و خواجه معین مختار که دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب حضرت شهریار
بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون بموضع پنج دیهه پایان ولایت بحرآباد معسکر خاقان منصور گشت قراولان سپاه شاهزاده
بیار علی ترکمان و شیخم ایل و علی که برسم ایلغار از اردوی ظفر اثار بیرون رفته بودند دو چار خوردند و در سر پل جاجرم بشعله تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند و بیرام ترکمان ۲
و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امرا عظام نعمت خوارزمی و عبد الله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفه دیگر اسیر ساختند و بپایه سریر
اعلی آوردند و از جمله اسیران شخصی که نوکر خاصه امیر حسن بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر آن طایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه رایات
علم آفتاب عطیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه جاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار شیوه ناسازگاری ظاهر ساخت چه
کار فلک همچنین بود پیوسته گشاده بنیان تغییر یافتن نسبت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهة رعایت

ذکر رعایت حزم در آن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانهٔ بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرده ناگهان خبر در عسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در قلعهٔ استراباد نشسته بود بسرپنجهٔ شجاعت از هم بگسیخت و حسن بقلعهٔ شاسمان گریخته بعد از چند روز بیرون آمده و بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بمجرد انتشار این خبر فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب خاقان بجانب فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایهٔ فر الهی اعتماد کشت و جهة رعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم درگذشت و از جاجرم کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسهٔ رضویه شتافته التجا بعتبهٔ علیهٔ امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریة علی بن موسی الرضا علیهما السلام والتحیه نموده آداب طواف آن قبهٔ عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت را از بارگاه واهب العطایا مسالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول آغروق همایون بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنهٔ هراة غوغای عظیم دست داده و تقدیر مالک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار کشاده تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله اخطب بنسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانید و خواجه طاوس مواخذ و مقید شده مبلغ سیصد هزار دینار کپکی فرو داد و خواجه عبد الله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد و درین اوقات که هرویان از سایهٔ چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبد الله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هراة بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه و رعایا زر بسیار حواله کرده و باتش بیداد دود از سینهٔ مظلومان برآورده کار رعایا باضطرار رسید و چون بیداد بانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبد الله را بوقتی که در دار العدالهٔ میرزا شاهرخ نشسته بود ابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آن خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنهٔ هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار بشرف اصدار رسانید و امیر علیشیر بدان بلدهٔ فاخره شتافته بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت متظلمان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که آن نشان قضا نشان را در روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی کشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار معتمد و محل اعتبار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بمسند اشراف دیوان نشست بعد از آن آغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعهٔ تیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنهٔ هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی الحجهٔ سنهٔ مذکوره بباغ نظرگاه نزول فرموده در هفدهم ماه از آنجا بالنگ شترتو که در برابر پل سالار است شتافت و از آنجانب میرزا یادگار محمد چون از مراجعت موکب ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته از مشهد مقدسه عنان یکران باز کشید و در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر اثر اشتهار پذیرفته طائفه که پردهٔ شقاوت بصر بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بیپایان فرار نهادند و همین معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی اثقال و متعلقات [illegible] از النگ شترتو بدشت ساقسلمان نقل فرمود و درین منزل نیز بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساقسلمان براه مقورباط متوجه تیره تو گشت بمصلحت آنکه روزی چند آغروق همایون را در حصاری که مانند قلعهٔ سپهر دوار از کمند نوائب روزگار مصون و محروس باشد مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب که مناسب داند رایت توجه برافرازد و بعد از وصول بحدود آن موضع احمد توپچی که از خاک برگرفتهٔ نعمت آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بیکه و تو کر تشریف می آورند در قلعه را میکشایم والا طریق اطاعت سلوک نمی نمایم خاقان سعادت انتما از شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون بعضی از امرا که میرزا ابراهیم و پیر علی و بابا علی وفا تابع آنها

و ارکان دولت هم

و از مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اوغلان و سلطان ارغون دون و شیخ درویش قوچین بمسالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بضمیر خسرو جهانگیر طاری شد و متردد آنست که بکدام جانب توجه نماید درآن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه قومی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قضیار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماه چهره عالم انجم حشم میکشند امیدواری آنکه بعد ازین چهره مراد این مهجوران بر افق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای قضیار از غبار سم سمند پادشاه کامکار مشکسار گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده بحصول ثمره مقصود و تحصول شجره بهبود امیدوار گشت و از قضیار بحضرت همایون بمیان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر سدره انتما قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران مستسعد و مستثنا یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامیده چهارباغ قصبه میمنه از طنطنه کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانید و حضرت خاقان در میمنه منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب مستقر سریر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمه‌ای از حیف و تعدی امراء عراق و آذربایجان در آن اوان

که خاقان عالیشان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان از الکاء مشرق بصوب قلعه بتره توکوچ فرموده بود ابو المظفر یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود و عمه شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هراة داشت بشهر درآمده آن بلده فاخره را ضبط نمود و نقاره شادیانه زده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابو المظفر میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیده‌ای در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت

همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید
ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید

جهت برادرزاده
۱۵

و چون میرزا یادگار محمد از ولایت جام خرامید باسم اکابر و اشراف بلده هراة استمالت نامها روان گردانید و از شمال شهر گذشته از عقب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آنحدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت و عظمت برافراخت و از راه رباط سنجاب بسواد هراة درآمد سادات و قضاة و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام فرمود و همه را بنوازش بیدریغ سرافراز ساخت و از ورکه قهر در طریقه محرقه بود بالنگ کهدستان بمنزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم کرد و دیگر روز ترتیب تخمین بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربایجان که قراتیان ابو النصر امیر حسن بیک و کومک شاهزاده بوده بودند در خراسان میل اقامت نمودند و آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آیین فرود آورد و غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضه اختیار پاینده سلطان بیگم بازگذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشعوف بود و اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ صرف مینمود اصلا پروای ضبط امور مملکت نمی‌کرد و از هر کس خطایی صادر میشد بشرط بازخواست بجای نمی‌آورد امراء ترکمان در اطراف و ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد امیر حسن بیک در النگ رادکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آنحدود گشت و ظلم و تعدی امرای برادرش زینل بیک که در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت درخلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب تلقان و جرمغان که سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب

دولت خاقان منصور از افق دار السلطنه هراه طلوع فرمود

گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صایب رای و افر حشمت

دران ایام که قبهٔ میمنه از میمنت مقام معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا غیرت افزای فضای فردوس اعلی بود و علی التعاقب والتوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشأهٔ بادهٔ غرور بغایت بیشعور است و از تواتر تجرع شرب انگور گاهی مست و گاهی مخمور هرگز خیال ضبط ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکر کشی و کشور گشائی بر لوح دل نمی نگارد و از بطالت اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان مشهور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیک رسیده بنابر علی هذا حضرت منصور مظفر لوا بدین پیکر فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشای بران قرار داد که بیکبار ناگاه بجانب دار السلطنه هراه تازد و بصرصر حملهٔ قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد و شمه از مخطور خاطر خطیر آن میر صایب تدبیر در میان نهاد و آنجناب شرایط تحسین و آفرین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح درین باب چیست آن امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جملهٔ واجباتست زیرا که مردمیکه از موکب عالی گریخته نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه بی شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تأثیر واقف شد سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد القصه بنابر تاکید امیر مزبور حضرت شهریار بیهمال بی ازانکه این خیال را بسایر امرا ظاهر سازد رایت نصرت بر افراخته از میمنه کوچ فرموده بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل در بوکن نزول نمود و آنگاه امرای عالی مقام و نوئینان انجم احتشام را در مجلس جانفزا نشانده ما فی الضمیر خویش ظاهر ساخت و بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ و شاورهم فی الامر ۲ با امر مشورت پرداخت تمامی الجماعت متفق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار اطاعت و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتضاد لا کلام از بوکن روان شده سر پل بابان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت و در آن مرحله میر پیر محمد ارلات و امیر ساربان با چندی نفر بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت اغروق همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منقبت بتصمیم عزیمت جزم نمودند

۲ بجای آورند

ذکر نهضت رایت ظفر مآل بجانب دار السلطنه هراه بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال

مثنوی
سلاطین که کشورگشائی کنند ‖ بتوفیق حق پادشاهی کنند
چو تایید باشد از الطاف حق ‖ شود حال ایشان بهر کار نسق
نباشد چو دیگر کسان کارشان ‖ بود بو العجب حمله کردارشان
نترسند از دشمن کینه خواه ‖ ندارند باک از جهانی سپاه
چو سازند اعلام همت بلند ‖ به بندند خلقی بخم کمند
وگر عزم تسخیر کشور کنند ‖ بیک حمله ملکی مسخر کنند

مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمت مینمودند و از خراسان تا بغداد کومک پی در پی داشت و هیچکس خیال انتقال آن دولت پیرامن خاطر نمیگذاشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدد و عدد مخالفان نیندیشید و با اندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدان صوب منعطف گردانید مانند فلک الافلاک در شبانروزی عالمی طی نموده بیکبار ناگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود

قطعه
شنیده ام که شه مشتری حسین بهرام ‖ که داشت رایت او بر فلک سرافرازی
رساند بر سر خاقان چنین شبیخونی ‖ که تیغ او بسر خصم کرد سربازی
هزار بار ازان قصه این عجیب تر است ‖ که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی

شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب جیبه قسمت کرده با هشتصد و پنجاه سوار جرار که بنوک نیزه خار اشکاف کلف از روی ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده دور

خون از شمشیر بان شهاب ثاقب کشودندی بیت تیغ آختگان پاک عنصر بر تیغ نوشته یارب انصر در غایت استعجال بجانب سنقر بر چاه جلال
ایلغار فرمود و بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح
و ظفر که در اثنای راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوة اهل جذبه بابا خاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار
شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورگشای
همایون بشنود بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آنحضرت گردانید عسلی و گوسفندی و کدو ماجی پیشکش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانه درویش نشست که
ماحضری کشیدند آنگاه روی براه آورد بابا خاکی تا تل کوهی که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرد و نیزه خود را بدست خاقان منصور
داده در غایت غضب بطرف هراة سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوزن انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان سمند عالم نورد براه هوا دشتک انعطاف داده چون شب درآمد شیرم قراول را برسم زبان گیری پیش
فرستاد و در صحرای هوا دشتک شخصی که در نهار دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید از تقریر او بوضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پناه خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرمود
همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه خیر دوک رفتیم و غیر غفلت و عدم شعور از بیرونیان خبری نشنودیم و آن شب
سه شنبه ۳ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ماهچه علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمه خیر دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه
جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان درمیان و ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهت گشادن دروازه بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بمصلحت
زبان گیری از عقب امرا ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مانند
بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول بمزار علامه رازی میرزا بیچیک را با امیر مظفر ارسال نمود و دولتک اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی از اوزبکان
بدان دروازه باغ که متصل مدرسه مهد مرحومه گوهرشاد آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن در
که بطرف مزار پیر مجرد و خواجه ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبدالخالق و امیر ولی بیگ را بخانه امیر فیروزشاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و نفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار
میرآخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرا عظام دروازه باغ زاغان را بسان مبانی دولت دشمنان درهم شکسته درآمدند لاجرم
آنحضرت مانند شاه باز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران بازکشید و خرگاهی
در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت که بآن خرگاه درآیند و هرکس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت
سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان نوکرش بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمده
عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما هیچ
کس جوابی نشنود زیرا که وهم بر ضمایر اهل شجاعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را بامیر بابا علی
سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد از آن خاقان ظفرنشان امیر قلعلی را نیز
بآن مهم مامور گردانید مقارن آنحال جعفر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دسته شمعی بدست آورده روشن ساخت و بباغ درآورد
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از محال متعدده بران
قصر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر وساده تنعم و ناز خفته دستگیر کرد و امیر قلعلی شاهزاده را از روی ستانده [illegible]

فرمود

از راهی که امیر علیشیر صعود و هبوط نموده بپایان برده گلستان گلستان نظر پادشاه عالیشان آورد بیت تو را که گفت که در باغ عیش و مسند ناز می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بران مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او درگذرد اما امرای عظام که بقای شاه زاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز تجاوز ازین معنی ننمودند لاجرم همان لحظه مثنوی اجل جامه تن به پرداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار ازین گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد همان است این چرخ فیروزه فام که گردید گرد سر جام و سام همانست این زال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه میرزا یادگار محمد گوید بیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال بهادانش ده بار صفر و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع امرا رسید آنکه طایفه در باغ نو و زمره در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست تابیده طریق فرار در مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر بوصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ظلال لوای خاقان کشورگشا می گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر علی جلایر که رتق و فتق مهمات شاه زاده بود در روز دیگر بیاسا رسید و العظمة و الکبریاء لله العلی المجید

گفتار در بیان جلوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از سالکان طریق جنگ و جدال

نظم روز دیگر که سر از آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سر سریر سروری شد کامیاب خاقان والاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بهرام میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازگار که خار آزار در زمین دل صغار و کبار میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علماء روزگار و فضلاء عالی مقدار که در انتظار روزی چنین شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آسا ببارگاه سدره اشتباه شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان بادیه بیدادی و خاک شدگان وادی نامرادی بافاضه غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیه همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شایبه تکلف و سخنوری و غایله تصلف و مدح گستری مردم هراة را آن روز مانند عید سعید بود و بستان ایام نوروز خرم و فیروز می نمود نظم جهان کهنه از نو زندگی یافت ز فر طلعتش فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک اختلال احوال مظلومان شکسته بال گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات هراة مدت دو سال از وجوه خارجی و از لشکر معاف و مسلم باشند عمال و دیوانیان جهة طلب آن وجه نمک بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهة زیارت مقرب بارگاه حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بران سده سنیه سوده نسبت بسجاده داران آنجا لوازم نوازش بجای آورده و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک بمسند سلطنت طلبیده گفت که دار السلطنه هراة را بدستور زمان سلطان سعید ضبط میباید نمود و اگر بعضی من یا برادر من یا فرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نمیباید نمود و برین قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید و هم در آن اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده نموده از آنجا بجانب مرو تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان

والا گهر بدر اهتزاز آمده رایات ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون سید چرکس از نزول همایون رشک افزای سپهر فیروزه متوهّم شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روزافزون از توجّه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از جیحان عبره نمود باز از آب گذشته متوجّه مرو گشت و میرزا الغ بیگ و اتباع او تاب مقاومت با آنحضرت در حیّز قدرت خویش ندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریز پیشه اختیار نمایند عنان به صحرای فرار گردانیدند بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جای و بگریزند و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی به مرو در آمده آن زمستان در آن جا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات را به تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور جهانبانی و تربیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت

ذکر در آمدن قبّة الاسلام بلخ به حیطهٔ تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات متقدّمه شمایم این خبر به مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمّد ثانیاً بمدد امیر حسن بیگ مستظهر گشته روی به تسخیر خراسان آورد و حسب اتّفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همّت کرد امیر مغول و سلطان علی چکلینه که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که پروردهٔ حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نور افروز از شاهزاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهرهٔ مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت امّا از سرداران بلخ سلطان علی چکلینه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازهٔ خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسّر گشته امیر مغول را دستگیر و مصحوب یادگار آنکه از جملهٔ معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار آنکه در اثنای راه مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده قدر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاد و بمرافقت امیر مغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد بیت هرکه باشد ز هوای سرکوبیت خبرش نتوان برد بزنجیر بسوی دگرش از بدایع اتّفاقات آنکه خاقان منصور در شب اوّل جدی در مرو به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه اختصاص از هرجانب سخنی در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نمود و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدّین علیشیر به نیّت تخلّص او فاتحه قراءت نمود و همان لحظه امیر مغول و یادگار آنکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتّفاق حضار صحبت جنّت بهجت متعجّب گردیدند و در آن زمستان امیر مبارز الدّین ولی بیگ بایالت مشهد مقدّسه نامزد گشته رخصت توجّه یافت و شرر سیاست سلطانی بر وخامت احوال محمّد معین و عبدالهادی که دو عملدار شرارت نهاد بودند تافت و در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و بر امیر پیر محمّد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کرمداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیر محمّد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کرمداد را اسیر پنجهٔ قدرت گردانیده اند بنابر آن آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان نگران بطرف مرغاب تافت

گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن

چون خسرو خاوری پانزده درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی و ربیعی درهم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ لجه شجاعت و فرهنگ معز السلطنه والخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورده در اواخر ماه مبارک رمضان با اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان رمضان گشت آن ماه فلک سرافرازی بمنزل سارقیازی رسیده در آن مقام فرح انجام با داب عید صیام قیام و اقدام نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را درهم نوردیده رزم اعدای دولت وجه همت عالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت و کهسار کشیده و چتر لعل پیکر لاله برافراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم ز گل سپر ساخت افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیرگاه بلبل و چون منزل پنجده از فر نزول همایون نضارت مرغزار نعیم پذیرفت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلاء میرزا یادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر بشرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانیده و باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از پنجده بموضع گل تاقان شتافته از آنجا بچیکلتو خرامید و چند روز بجهت اجتماع جنود عالم سوز در چیکلتو توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله چتر همایون فال منزل بمنزل نقل نموده خاقان بی همال در المال جیبه بخش کرده روی بولایت اندخود آورد و موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از حد و بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته بمنزل [illegible] خیالش آنکه از عقب مواکب کواکب طنطنه درآید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اصحاب [illegible] چنان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب شنود این خبر بوادی که از آب و آبادانی دور است سرگشت یابد بنابرآن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دوکه معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته تعاقب بلخ را در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجه همت بلند نهمت ساخت و از خواجه دوکه کوچ کرده نماز شامی بدو فرسخی چکمن رسید و بنابر قرب جوار یاغی اشارت علیه بنفاذ انجامید که آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را بتشمیر معرکه کارزار گردانند صباح روز دیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید نظم صباحی کآفتاب افراخت رایت رسانید اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی مواکب بتیغ افشاند سرهای کواکب طنطنه کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر سورن کره زمین را متزلزل ساخت نظم غریویدن کوس درنده شیر ببای تکاور درآورد نفیر دو دریای خونین درآمد بجوش بدرید مغز سپهر از خروش خاقان منصور مغفر ظفر بر سر نهاد و جوشن حراست الهی در پوشید و بر بارگیر فلک سیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید و در برانغار خسرو فیروزی شعار با ابو القاسم میرزا که برادر بزرگترش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوفور شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام پذیرفت و شیخ عبد الله عباسی و امیر عبد الخالق امیر فیروزشاه با بسیاری از سپاه بمدد او تعیین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابو سعید خان درمیان و میر مغول و التون اشق هراولی

مقرر گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر بیاراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجر گذار و شیران بیشه کارزار
مستحکم ساخت و به فضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت نظم دم نای رویین برآمد باوج دو دریای لشکر
درآمد بموج یلان غرغه جنگ انداختند بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب به تیغ خون افشان پهلوی
پهلوانان لشکر سلطان عالیشان محمود و عاقبت خدنگ خاراگذار بدل شیران بیشه پیکار میرسانیدند بشمشیر الماس گون آن رگ
تارک اعدا میشکافت و تیر مرگ تاثیر آن چون سفیر اجل بسوی جانها میشتافت در آن اثنا قنبر علی میراخور بمعاونی فوجی از سالکان طریق تهور
از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرغان تیزپرواز تیر را از آشیان کمان رم داده بهم
در تشبیه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب بر سر کشید نظم یلان کمان دار
بهرام چنگ گشادند از شست تیر خدنگ چنان گشت بسیار باران تیر که گفتی کمان گشته ابر مطیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور
از غایت تدبر با مردم خود سپرها و تورها در پیش رو نگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نپرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان
مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی‌آورد بنابران برادر امیر
نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اتکه و بخشیکه و شاه ولی قبچاق و دوست محمد چهره و امیر قلیچ علی و علیکه کوکلتاش
را با سیصد نفر از بهادران رستم اثر برسم قشون تونغمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن
حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میراخور و موافقان او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکثرت جولان مانده ساختند
حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور [illegible] و چپرها را از سر دور انداخته شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشید و سنان شیر زبان
کرد و کله آهوان آورد بر دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند
بیت سیاست تجمل آن شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار و برین قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ
عبدالله و امیر عبدالخالق و ملک بدیع سلطان و دولتخواجه اوزبک و از هراول امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بر صف
اعدا حمله آورده آثار روز رستخیز ظاهر کردند و آن پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز
و خونریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند
که چشم سپهر از شدت صدمت سم ستوران بصفت هباء منثورا آهنگ هوا نمود و نقاب نعال مراکب مواکب آن مقدار گرد و غبار
انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب سحاب غبار مستور گشته چهره نگشود و لمعات سنان آتش فشان صاعقه‌سان خرمن زندگانی میسوخت و
پیکان سهام چون آشام برق کردار آتش جان سوز در کانون درون می‌افروخت شمشیر آبدار از ریختن خون بسان سحاب غبار صحرای پیکار می‌نشاند و گرز
گران سنگ گردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت
مریخ را زان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت نسیم اقبال مژده و ینصرک الله نصراً
عزیزاً بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای و ان
جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسرعت بایقرا میرزا
که با معدودی چند در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آنجناب
از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش شکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آنحضرت عالی نژاد را گرفته سوار
گردانیدند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا باز داشته
پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه چون خاقان
منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان و ادبار آنحضرت در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرمود و امرا و اعیان با آثار فوق نمایان

میسانیدند

عجز و انکسار به صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید جنود مظفر ورود خاقانی رایت صح

رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی
گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشان را بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرات
در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون
از منزل چلکین بنواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل **ذکر
وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تائید** چنانچه در اثنای
بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید میرزا ابابکر شاهزاده شجاع بلند همت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان
حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه
جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چلکین بعنایت پادشاه
ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه رایات نصرت آیات باطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا
ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد
ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و بهمه از مکنون ضمیر منیر نواب درگاه
عالمپناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد
که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت بیغایت خاقانی امیدوار گردانیده
نوعی سازد که بملازمت شتابد سدره مرتبت شعار امیر علیشیر حسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست
و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق آن مقدار بعرض رسانید که
شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته در ده قاضی بشرف تلاقی دریافت
و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و مشمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بجشن و سور و عیش و سرور پرداخت
و مجلس نشین حرم عفت و عصمت حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرحناک و خرم ساخت و بعد از انقضای
ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری
بپوشیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را
بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید
از امیر مزید بتحبیه و باغوای جمعی از انکچیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت
رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده
شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین
مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله
تعالی و تقدس **ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور**
در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا یادگار محمد بعضی از ملازمان خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف
نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان
باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت ساقلمان از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر
و قندهار آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایات امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندهار
حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای بر مسند سروری

میرزا

سلطان

نهاد و در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرر ظلم لشکریش بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافت و در وقتیکه خاقان منصور از اندخود معاودت کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکیتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان میرزا محمد عمر متواتر انجا میرسید خاقان منصور بسبب استیصال نهال اقبال او رایت پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل اخته آخور عنایت ملک وهاب خاقان بلند جناب را بپسری شایسته افسر فرمان روائی و فرزندی زیبنده تخت کشورکشائی عنایت فرمود و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا در حباله نکاح خاقان سعادت انتما درآمده بود تولد نمود و این معنی موجب فرح و انبساط خاطر همایون شده چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت یافت از انجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بهنداوین خواف محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن بموضع اسپند که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرمود و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد و تا نه کس را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبهٔ قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و اینخبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبهٔ فراه تاخت و اینخبر بسمع شریف حضرت خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امراء ظفر اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتما بدانجانب فرستاد و بین الجانبین مهم بمقاتله انجامیده در اثنای کر و فر تیر بمقتل شاهزاده رسیده و مملکت قندهار بتحت تصرف خاقان جم اقتدار درآمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ فرونشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت بتربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهدهٔ آنجناب کرد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده در شعبان سنه ۸۷۶ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا در جرگهٔ ایچکیان شده بمقام انتظام دارم و صاحب منصبی عظیم از جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می نشینم و هر گاه متقلد منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود پس بتکفل امارات دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بنهایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ کس از امراء عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی برطبق مدعاء خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلادوزی و کلاه توقوزی مفتخر و سرافراز شد و بتصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعی نیابت مهر نهند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن تا پایان تر هیچکس را جای نماند بیت هنر از نقش برآمد و زمانه ننمود یکی چنان نگار

یکی چنانکه در آینه تصور باست و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف انمو صنع آن نشان که مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیرا آمد بجائی رسید که بعد از آن هرکس را مهر داوند تلاش نموده استدعا کرد که آنجا مهر زند و حقیقت کلمهٔ شرف المکان بالمکین بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه

میر فلک جناب علیشیر کز شرف   عاجز بود ز درک کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل   از لطف شاه غازی والحق چنین سزد
چون مهر زد بدولت سلطان روزگار   تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد

نزد بعضی کیوان

و بعد از آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بمسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و هم درین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی بقضا بعضی از قصبات ولایت خواف قیام نمود و در اواخر همین سال خاقان بیهمال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر گردانیده حکم همایون بشرف نفاذ یافت که آن خواجهٔ افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع سخن داد خواهان و احکام که در باب مهم ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان میرزا سلطان ابوسعید چند گاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچک قیام نمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید باعزاز از شاهزاده طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم

شد از عدل آن یک و تدبیر این زمان تا زمان ملک معمورتر
ز تدبیر آن خواجهٔ پاک دین   اساس ایالت بغایت متین

و مقارن ترتیب و رعایت آنجناب امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روز نامهٔ زندگانی آن شیر بیشهٔ پهلوانی را درنوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بیساول بود و بواسطهٔ وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و امیر حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا عظام انتظام یافت و او اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مقصور بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنهٔ سلطان سعید روزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد و بجهتی قرار بر فرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعهٔ قرا باغ باز بآستان خاقان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جریدهٔ جرایمش کشید و ایالت ولایت استراباد را بوی مفوض گردانید و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب بولایت سلقان و جرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرّهٔ بعد اخری ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق غشاوهٔ کفران نعمت دیدهٔ بصیرتش را بپوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعهٔ خویشان را که تعلق باو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات قدم در وادی فرار نهد باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرمود و شخصی از نوکرانش مرد انشاه نام حقیقت این حالت را بوسیلهٔ یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعهٔ اختیار الدین مقید و بی اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار شرط مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبدالخالق گفت ع رخنه کز ملک سرافکنده به   و در روز که حسن بسوی باغی که یکی از دو

بدورسانیده بود بندخودراسوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه پایان گریزد بتیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت وخونش از شهر پایان درسرپایان آمده باخاک راه برآمیخت نظم

فلک کژرو پر مهر و زود کین است
درین حرمان سرا کار وی اینست
یکی را برکشد چون خور برافلاک
یکی را افکند چون سایه برخاک

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد احمد مشتاق

چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چندگاهی بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت بجد تمام و جهد مالاکلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خودرا درسلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هراة شیوع یافت رای جهان کشای چنان اقتضا نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را در قبضهٔ اقتدار او نگذارد بنابر آن امیر عبد الخالق را باجمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد وایشان را گفت که چون بآن بلده درآیید با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که مارا جهت مدد بدین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق با ایشان درآمیخته مطمئن خاطر شود وآنگاه فرصت نگاه داشته اورا مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل ببلخ درآمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم اورا تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایهٔ سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیهٔ خلاف و نفاق بجادهٔ مستقیمهٔ وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده مترتب نگشت تادیب اورا بر خاطر عالی ماثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هراة مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و بارهٔ بلخ را مضبوط و مستحکم گردانیده و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان متعاقب نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود و چون بانچه علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قهر بر جبین مبین افکنده بترتیب آلات محاصره و تنسیق ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر بر امرا تقسیم یافته هرکس بمحل خود نزول نمود و فرمانفرمای خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر در دروازهٔ شیرخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان دولت و عساکر مریخ صولت انحصار سپهر کردار را مرکزوار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بسیاقیان جهت هموار ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با لشکری از سپاه جلادت انتما بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ و جدال فروخته نهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از اینجانب هر صباح که شهسوار تیزگذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعهٔ آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت صدای نقاره و نفیر بذروهٔ کرهٔ اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها و چپرها

و چیرها بر کشیده پای در میدان قتال نهادند و بدست جلادت و جرات عقابان تیر دکت تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند و در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جرات از پهلوانان پیشتر نشان جمشانه و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر اثر خیک پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که بر زبر فصیل بانداختن تیر و سنگ میپرداختند منهزم ساخت که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله ترکمانی سنانی در دست با امیر بدر آغاز مقاتله کرد و آن سعید بلند قدر بسرپنجه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد و آنگاه بر زبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزه این شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای در آمد و هر دو را کشته و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن حضرت آن زبده اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و با انعام اسپ و زر و خلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانید و در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر و قلعه بلخ و بسیاری ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایره قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعره حاضرباش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بقراجاچی هر شب بر زبر برج شاه حسین بر آمده در برابر دولتخانه همایون می ایستاد و زبان بفحش و هذیان گردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام میداد و آنحضرت رای صائب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار کس از قدراندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک بیکدیگر بایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراجاچی آغاز سب و شتم کرد بهنجار آوازش کمانها بشست و شصت گشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا تحت الثری هیچ جا قرار نگرفت و همین موجب شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت او امر فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء ظفر مآب ارتفاع داده و لشکر ماوراءالنهر را از عبور مانع می آمد گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر هندوقا بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی مهم بر آن قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بواسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را مؤکد سازند و برین موجب تقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را بطرف مخالفان برد و چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغله فرح و انبساط باوج سموات رسانیده شور در انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی بار دوی خویش آورد و مخالفان آغاز شیبه کرده هر تیر که در ترکش تدبیر داشتند و بنابر آنکه مشیت ایزدی بمقتضی لطف آتش حیات جناب امارت مآب نشده بود هیچیک از پیکانهای ابدا سهام اعدا بوی نرسید و بوسیله اسپی که از اتحاف یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم

گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نیاید کارگر بی حکم تقدیر
دگر عالم سراسر آب گیرد
بی حکم یزدانی نمیرد

و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند و اختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بالتمام و کمال بپایه سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

و از خندق فصیل گذشته
پای همت بر سر ...
بکنار خندق شیخ حاجی
که در میان خاک
ریز است رسیده و
خواست

انداختند

و چون پرتو شعور خاقان منصور بمضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر بموکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهة عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود شد و هر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و باردو فرستد و آنجناب حسب الامر عمل نموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابو الخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده از هراة بگریخت و مقربان حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید

ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع کرماب

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند که بمرافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور کشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان بقر مسیر بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آنحدود را مجتمع ساخته علی سریع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر شتاقی بگذرد و باردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر برآرد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته گرد مورچلها بر می آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهر شتاقی افتاده بتخریب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با هزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل ویران است خیالیکه کرده بود بظهور نتوانست آورد و از همان جا سورن انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت بکلامیشی او فرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را بار گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرأت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان یکران بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره گزسان و چهاریکت خرامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند تا بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر بروی امید ایشان نگشود و برادران از تسخیر آن بلده مأیوس گشته بقصد دستبرد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند تا حرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جبه پوشانیده از کرماب بچیچکتو رفت و از آنجا متوجه سرپل تابان شده در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیدند موجب مزید استظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل اویماقات ولایات مروچاق و بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بخصب و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان بدعا و ثنا

گردان ساخته بشمشیر جنگ و پیکار میکردیدند نظم

زهر کشوری لشکری تیغ زن
یلان سرافراز و دشمن شکن
پی خدمت شاه بسته میان
کشاده بمدح و ثنایش زبان
بدرگاه عالی رسیدند شاد
سپه شد ز ریگ بیابان زیاد

و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرابه رسیدند و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند و بیمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آنحال از جانب ماوراءالنهر خبر آمد که میرزا ابابکر از موکب خاقان منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و بتسخیر حصار شادمان رایت نظر بهمت بلند گردانیده بنابر آن برادران از ملازمت موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراءالنهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگرچه بمیرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود نرسید اما پرتو بعضی از لشکریان ایشان متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده اورا نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نپیماید و بجاده مستقیم وفاق و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار ندامت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرات و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می آید امیر عبدالخالق تحقیق نموده اند که مرا بفریب و تزویر در قید بلا اندازد آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپرده روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرده چون آن عریضه در کنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرموده مقارن وصول به بلده فاخره هراة احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سجده گردانید انفعال بر جمال حالش مشاهده شده و همت آن مهر سپهر دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بی دریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی دیده عفو و بخشش بر جرایم او پوشید و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بیت

نبرد کسی کو بدانش براست
ز مجرم کشی جرم بخشی به است

عرض بعضی از احوال بسبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان مسعود از تسخیر بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و آنجناب بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس بآستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چند گاه بواسطه حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هراة خرامیدند و محفوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواچی و مال مقدم بر جمیع امرای عظام گردید و مقارن وقایع مذکور ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر مایل بآن شد که خانم بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابران بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده رعایا و صناع باغ زاغان را بساختن چهار طاق های رفعت نشان حیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنفی از اصناف محترفه نقلیه مناسب حرفه خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اخترشناسان حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نموده بودند سادات و قضاة و علما در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته عقد مهر را بستاره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت نشستند ساقیان حور عذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از حسن سار و آواز نشاط جمعی پریشان را زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنقدر معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام جشن و سور و لهو و سرور بیگاه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی مهمات ملک و مال نهاد و در شهور سنه ۸۷۸ خواجه فضل الدین محمد که از وزرای دکان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده باندک زمانی اورا ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه مجد الدین محمد مواخذ گشته

و امیر بدر الدین به محصلی او مقرر شد و بعد از آن ایام خاقان منصور بپرسش القضیه پرداخت و خواجه فضل در پایه سریر سپهر مقدار یکبار با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر برآمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یکیک با او سخن کنید و باتفاق تغلب نورزید و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخواست و زانو زد و بعضی از مقربان چون این صورت مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی اتکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید و تا شهور سنه ۸۹۲ حال خواجه مجد الدین محمد بر همین منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اختیار برافراشت چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامه بدیع البیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر شمه از کر و فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست برد زمانه بی مکر

میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر انتساب خاقان کامیاب تخلف جسته بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشید و متوجه خراسان گردیده بنواحی مرو شاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و مظفر الدین بساول و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و در زمستان عنان یکران بطرف کرمان تافت و بیکبار ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف شهر نفیر و کرنای در دمیده غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده میرزا ابابکر بشهر درآمد و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده بارغبت معاش پسندیده کرد یادشاه عراقین و آذربایجان پس از اطلاع بر این واقعه یکی از امرا با بیندر را با بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در حیز مکنت خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در وجود حضرت خاقان منصور استیلا دارد و بنا برین باتفاق بیرام بیک و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هراة گشت خیال آنکه همچنان که خاقان منصور از میمنه و فاریاب الیغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گردانید ایشان نیز آنحضرت را بسر پنجه تسلط و اقتدار به بند رنج و عنا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز فلک معالی را از قصد صعوه ضعیف نهاد مکروهی روی نماید بیت

عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کاینجا همیشه باد بدست است دام را

القضیه بعنایت حی بیچون غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان بملازم آستان اقبال آشیان بودند مستقر عز و جلال متوجه قصبه اسفزار شد و تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد و از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر دیر انشده عنان بصوب فرار تافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و بخردانی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر از نواب پایه سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نموده و در حدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر بازخورد و در ساعت او را گرفته پیش شاهزاده بردند چون انتخاب از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود و بالهام ملهم غیب جواب داد که درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته و پانزده هزار کس در نواحی بلده هراة در کمین نشانده تا هرگاه علم نصرت شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد چولی را بانعام اسب و جامه نوازش فرمود و عزیمت هراة را تغییر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد نسبت بشاهزاده

شاه زاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و آنحضرت لوازم تحسین و احسان درباره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود چون میرزا ابابکر از توجه موکب همایون وقوع یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب سپاه تخلف نمودند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل باردوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بشتابهٔ مسارعت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف بسبب ماندگی و کثرت باربدگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره آراسته راه می پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زر اندود خورشید در بحر اخضر فلک افکندند منقلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده نخست امیر علی میرآخور و پلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اوغلی و یار محمد سارقچی از آب گذشتند و متعاقب موکب گردون مراتب نیز عبور نمود و میرزا ابابکر تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد و یکسواره مجال فرار یافت و جمعی از بهادران موکب نصرت نشان به تکامشی او مامور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک میرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را تنها دید عنان بازگردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآنجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شده و میرزا ابابکر به بیستان شتافت و در خانهٔ یکی از کلانتران آنموضع فرود آمده اسبی طلبید که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند آنشخص انگشت قبول بر دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلادرا با فوجی از شجاعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت و آن طایفه به بیستان شتافته بیکبارگاه بگرد خانه که محل نزول شاه زاده بود محیط گشتند و در خمسه رجب سنهٔ اربع و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشتهٔ حیاتش را بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهقانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانهٔ خویش فرود آورده طریق غدر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراة برده خواطر اکابر و اصاغر دیار را که دغدغهٔ تمام داشت از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر بهجت و مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در صحن صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر مستحقان الوس تیموری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی مینمود در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و بهنگام گیرودار و ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد و بنابرآن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشت و به اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون بهراة شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنابران خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغنجاج خبوشان عنان بگردان بصوب دیار ماوراءالنهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امراء ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنهٔ هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آنولا قوم هزاره و نکودری بر آنحدود استیلا تمام داشتند و بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مینگاشتند و امیر ذوالنون

فی شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه با لشکری اندک وامید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آنجماعت محاربت
فرمود وبقوت دولت خاقانی وغایت شجاعت وپهلوانی در تمامی معارک بظفر ونصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر و تصرف در آورد
نظم اگر چند بودی بهنگام کار ازو یک سوار از هزاره هزار به پیکان خونریز وشمشیر تیز برآوردی از دشمنان رستخیز اقوام
هزاره ونکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد وطاعت گذاری بخط اخلاص وفرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف
نگشتند ومال وخراج برگردن گرفته از مقام عناد واستکبار درگذشتند ونیکوخدمتی امیر ذو النون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام
رتق وفتق امور مملکت قندهار وفراه وغور وساخر وتولک وزمین داور را در قبضه اقتدار او نهاد واگرچه چند سال بعضی از شاهزادگان را
نوبت حکومت قندهار میفرستاد وبالاخره امیر ذو النون در ایالت آن ولایت استقلال یافت ولوای ابهت وشوکت افراخته پرتو باسم
انوار عدل وانصاف بر ولایت شال ومستون وسیوی وتوابع ولواحق آن تافت وبغایت بی تکلف وغایت الصفات آنجناب شجاعتی کامل وعدالتی شامل
داشت ودر ادای وظایف طاعات وعبادات همواره رایت سعی واهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت نصفت واحسان
گذرانیدی واز بام تا شام در اقامت نوافل وقرائت قرآن بسر بردی در میدان مصاف وقتال روح اسفندیار ورستم بر وفور جلادت
وپهلوانی او آفرین کردی ودر محراب عبادت ونماز روان ذو النون مصری وابراهیم ادهم بر کمال اخلاص ونیازمندی او شرط تحسین
بجای آوردی نظم بروزش همه معدلت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود ز شمشیر خونریز او روز جنگ همه روی صحرا شدی
لاله رنگ وچون امیر ذو النون بجمیع نفایس اموال وافزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور
نموده در اداء مال متوجهات تغافل واهمال بجای آورد وحکومت قندهار را بپسر بزرگتر خود شجاع بیگ تفویض فرموده داور وعکی وساخر
وتولک را بعبد العلی ترخان عنایت نمود وریاست غور را با میر فخر الدین وامیر درویش مفوض ساخت وخود در زمین داور ساکن
شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت واهل غرض وسعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که
امیر ذو النون بوفور خزاین ونقود وافزونی اتباع وجنود مغرور گشته است ونخوت وعظمت وتکبر وحشمت او از حد اعتدال درگذشته لایق
دولت ابد پیوند چنان می نماید که قبل از آنکه کفران نعمت وسلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بآن اندیشه
آن ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابرآنکه در اکثر یورشها امیر ذو النون با لشکر قندهار وزمین داور
بموکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور مدتی بسخن اهل غرض التفات نمی فرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع یجل قصد کرد که بر حسب اقتضوا
آنجماعت عمل نماید ودر آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود وامیر ذو النون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت
هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله
تعالی **ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوب بحضرت شاه مردان در قریه خواجه خیران** در شهور سنه
خمس وثمانین وثمانمائه که معین السلطنة والخلافة میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت وحشمت بر وی مرتفع گردانیده بود
از ورای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود وشرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بحضرت زبده
اولیا کرام وعمده اصفیا عظام سلطان ابو یزید بسطامی قدس سره اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل وغزنین بقبة الاسلام
بلخ شتافت وبشرف ملازمت میرزا بایقرا در یافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده
بودند ودر آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا وعمده اصفیا مهبط انوار عواطف ومواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب سلام الله علیه در قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن بایقرا میرزا سادات وقضاة واعیان واشراف بلخ را
جمع آورده وبا ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف برد ودر آن موضع که در کتاب تعیین یافته
بود گنبدی دیدند که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند وچون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد

پیدا شد که در آنجا مسطور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان
روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات مستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف و ولایات اشتهار یافته
اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ از مجاوران آنجای بسیاری از آن طایفه صحت حاصل
یافته بمقتضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سدهٔ سدره مقام بمرتبهٔ واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتوان بود
و کثرت نقود و اجناسی که بر سبیل نذر می آوردند بدرجهٔ انجامید که عقل از وجود آن مقدار زر و جوهر تعجب فرمود میرزا بایقرا چون حال بر این منوال دید
قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنهٔ هراة فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از
اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبلهٔ آمالی و آمال بست با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت فرموده
پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبهٔ در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و
بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از انهار بلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است بر آن مزار
فیض آثار وقف ساخت امر نقابت آستانهٔ علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جملهٔ اقربا سید برکه بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف
داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زادهٔ بسطامی عنایت کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات عملهٔ امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه
عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و در ضمان صحت و عافیت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة شتافته ابواب لطف
و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پر نور شاهی بواسطهٔ رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات
در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب برافراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن عتبهٔ کعبه مرتبه
بمثابهٔ بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می آوردند و نقیب و شیخ و عملهٔ آن فرخنده مقام تمامی آن اموال صرف ضیافت
صادر و وارد و راتبه و عمارات می کردند و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی آن مقدار جمعیت
در نواحی آن سدهٔ سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکر و تدبیر که در سلک عراقچیان دار السلطنه
هراة انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزوّر زر و جوهر بدست آورده پای
بر مدارج عزت نهد نماز شامی در گازرگاه نزدیک بآستانهٔ انصاریه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع
شده پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی نژاد سوار در این صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضهٔ فیض بخش
حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام و التحیه در فلان موضع است و اشارت بتلی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین سنگ
تراش بود و مردم بموافقت عراقچی بآن تخت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و تریاکیان بروی جمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر
و دعا کردند روز دیگر که این خبر در بلدهٔ هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نسا روی بگازرگاه آوردند و خاک قدم عراقچی
را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیوان فرو برده آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزوّر از موضع آن قبر خاک برگرفته
بهر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز
خلقی بی نهایت خصوصاً معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین میسودند و چون لنگی یا کوری بسر
آن قبر رسیدی و خود را بر خاک افکندی قلندران و توابع عراقچی از وی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر میگفت بلی
صلوات فرستاده اوراد برداشته فریاد و افغان باوج آسمان میرسانیدند و اگر زبان می آورد که علت من بر حال خود است آنجماعه او را
در زیر لگد نرم میساختند که شکاک است و منافق و بقتل و حرق سزاوار است و لایق القصه عراقچی در عرض ده پانزده روز بدین وسیله
زر و جوهر و اجناس نفیسه دیگر زیاده از آنچه در خزانهٔ خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم را نیز این
هوس در سر افتاده امثال این واقعات دروغ ساختند و هر یک در محلتی از محلات درون و بیرون هراة و بعضی از ولایات قصبات

کیفیت حال

ظهور امام در اندخشنه غرابجی چون حال برین منوال دیدند از رسوائی ترسیده منهزم گردیدند و بطلان آنجماعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان بهراة ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شده و آنجناب اکثر آن فرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشه باطله بکانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانهٔ علیهٔ خواجه خیران تا غایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلایق به ذلک و دور والله اعلم بحقایق الامور گفتار در بیان شمهٔ از حال میرزا محمد سلطان که مشهور است بکیچیک میرزا و ذکر انتقال آن شاهزادهٔ فضیلت انتما از تخت سرای دنیا بجنت اعلی شاهزاده محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقای سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا الغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و منقول متفرد شرح فضایل عقلا نسبت بکمالات بسیارش رشحی از عمان و وصف مقالات بلغا نسبت بالفاظ آبدارش قطرهٔ از بحر بیکران نظم

روشن اندر دل چو مصباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش
عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل فزون

و آن دری برج کامرانی با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بشرایط مطالعهٔ کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید مظاهر شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از واقعهٔ قراباغ مصحوب والده و والدهٔ خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ از آن بهراة آمده در ظلال عواطف خال ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضهٔ اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت و اقبال بیمن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظهٔ خاطر همشیرهٔ عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و بتصور آنکه شاید میرزا کیچیک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جادهٔ مستقیمهٔ عبودیت انحراف ننماید بتادیبش نپرداخت بیت

هر شاخ پایداره که از رست سربلند مشکل بدست خویش که آنهم شکست نیست

در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزادهٔ مغرور بگازرگاه شتافت و لوازم طواف مرقد فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت در آن راه شاهزادهٔ جلالت پناه جهة دفع حرارت خورشید برقع چتر جسارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک باو در آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهدهٔ آن ترک ادب نایرهٔ غضب قیامت لهب مشتعل گشته و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون باخذ میرزا کیچیک فرمان داده کارداران دولت امرای عظام در ساعت شاهزاده را گرفته بقلعهٔ اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بحافظان هشیار سپردند نظم

چنین است رسم سپهر بلند فریبنده اقبال او را کزند
گل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب از خار نکبت ندید

و چون میرزا کیچیک چندگاه مانند لعل در صمیم کان و در در جوف صدف نهان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال بملازمت درگاه جاه و جلال میرسید و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجای می آورد ع اگر گنه ببخشند شرمساری هست عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شد و بمبالغهٔ تمام و الحاح لا کلام اجازت حاصل کرده با طایفهٔ از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافلهٔ توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقهٔ تایید مالک الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام گشت بیت

توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه

و چون آن شهزاده بتبریز رسید آن خسرو صافی ضمیر عنبرین سرشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بوجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچیک

میرزا الچیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته‌ام و زبان حال و قال بادای کلمهٔ لبیک اللهم لبیک کشاده مناسب نمیدانم که درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث خیر القادم زیاره عمل نمایند بیت از انطرف نپذیرد کمال او نقصان وزین طرف شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی این التماس مستدعی بقبول نگشت و میرزا الچیک نیز پای در دامن استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا الچیک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز درانجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا الچیک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت و احترام از تبریز بیلاد شام رفته از انجا بمصر شتافت و میان انجناب و سلطان ملکت قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا الچیک از مصر بتهیج و سرافرازی متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضهٔ طیبهٔ رسول علیه الصلوة و السلام عنان بارگی خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد و آکه بیگم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنیده دوحهٔ امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو معتکف زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت نظم بازآن مه طلعت خورشید سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما میرسد تا ابد باد انبساط روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد و سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت و ابیضت عیناه من الحزن گرفته بود بشمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و برسلامتی ذات خجسته صفات شاهزادهٔ عالی مقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علماء و موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا الچیک را استقبال نموده آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا الچیک در غایت فرح و سرور بوطن مألوف و مسکن معهود در آمد همواره در متنزهات هراة با فوجی از علماء خجسته صفات بفراغت صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی میگماشت نظم نشستی با رباب دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی حفظ جزو آموزگار بچشمش به از خط رخسار یار و چون محالست که سپهر غدار درین مرحلهٔ ناپایدار ارباب وفا را آسوده و برقرار گذارد در شهور سنهٔ تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزادهٔ بلند مرتبه گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی و الله یدعوا الی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش میرزا الچیک رسانید و شاهزاده خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بضیافتخانهٔ فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال ثمر بخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و دری آفتاب درخشش برج استقلال از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیده نهفت گشت پنهان والد بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاهزادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک راه فکنده سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیرهٔ عزیزه را پرسش نمود و بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود نظم ما اوفتادگان و فلکیان ایستادگان پایهٔ سریر آسمان

نشان با آئین سلاطین مکنت آئین بلکه بتجمّل و حشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازهٔ مغفرت اندازهٔ شاهزادهٔ کامکار در محفّه نهاده بر داشتند و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان پیاده مشایعت نمودند و از راه کوچهٔ خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت محفوف برحمت حق لاهوت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیرهٔ که در کازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بردند و بطریقهٔ سنّت سنیّهٔ حضرت خیر البریّه علیه الصّلوة و التّحیّة بخازن خاک سپردند رباعی ای چرخ جهان خراب از کینهٔ تست بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ای خاک اگر سینهٔ تو بشگافند بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست الحقّ آن مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز با طعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهّر شاهزادهٔ والاگهر را باصناف صلات و صدقات شاد کرده گنبد مقبرهٔ منوّره را باصناف تکلّفات زیب و زینت افزودند و حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدّین عبد الرّحمن الجامی نوّر الله مرقده در آن ایّام برای کتابهٔ آن گنبد قصیدهٔ در سلک نظم انتظام داد مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد بیت درخشنده جرم خور که برین سبز طارم است قندیل گورخانهٔ شاهان عالم است و ایضا جهت نقش سنگ شاهزاده امیر نظام الدّین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید که رباعی ای داشته از سلطنت عالم ننگ وی آمده از محنت ایّام بتنگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در بر آورده بسنگ

ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السّلطنهٔ هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که همشیرهٔ خاقان منصور بود در آن سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنوّاب سلطان ابوسعید باز گذاشته در خطّهٔ آذاق رایت آفتاب اشراق برافراخت در سلک ازدواج پیر بداغ سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیر بداغ سلطان احمد خان که از جملهٔ خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن درّة التّاج سلطنت را بحبالهٔ نکاح خویش در آورد و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولّد گشت انگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بر بست و مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مستقرّ سلطنت آبا و اجداد توقّف کرده ولد خوردتر بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم موافقت والده اختیار فرمودند و چون محفّهٔ زرنگار آن بلقیس عفّت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور مخدّره نشینان تتق خلافت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مأمور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هرچه تمامتر بمستقرّ عزّ و کرامت رسانیدند و لوازم ساچق و نیاز و نثار بجای آوردند و ستّی عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید و حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی در همشیرهٔ عزیزه و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون خاقان سعود خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا از بلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت امیر نظام الدّین درویش علی کوکلتاش نهند و بعد از وصول بایقرا میرزا جهت ختان شاهزادهٔ عالی مکان مظفّر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی و برافراختن چهارطاق فرمان داد و در باغ زاغان جهت آن کار تعیین یافت هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در گرد حوض آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهارطاقی که از غایت زیب و زینت غیرت رواق سپهر خضرا نمود برافراخت نظم بهر سو از آن حوض کوثر اثر شد افراخته چهارطاقی دگر مزیّن بدیبای روم و فرنگ ز اجناس زردوزی هفت رنگ بهر یک نشسته پری پیکری چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین همه فرح بخش جانهای غمگین همه و صنّاع سحر فن تا راست کوچهٔ در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهارطاقهای پر تزیین و دکاکین غرایب آیین غیرت نگارخانهٔ چین و رشک افزای بروج چرخ برین گردانیدند بیت بهر سو دکانی شد آراسته مهیّا در آن هرچه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلگشای نقل فرمود و قریب دو ماه هر روز نماز پیشین بارهٔ از مقرّبان بارگاه بهشت آیین در چهارطاق خاصّهٔ همایون که بطلا و لاجورد منقّش و مصوّر گشته بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهارطاقهای خود

قرار گرفته بجرع راح ریحانی و استماع الحان نواغانی قیام می‌نمودند و در آن ایام فرح و سرور در خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرد و چابکدستان هر پیشه و صناع نیکو اندیشه انواع نقشهای غریب و اصناف صور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفهٔ مناسب حرفهٔ خود صورتی نادر و پیکری بدیع مانند ظاهر گردانیدند و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه‌سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلگشای و ترنمات فرح‌افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می‌افزودند فروغ جامهای بلورین که از شراب ناب مالامال بود بزم می‌پرستان را نور و صفای جمشید و تاب عارض ساقیان زهره‌جبین که با نور آفتاب برابری می‌نمود محفل مستان را چون فضای سپهر برین روشن میگردانید نظم پری‌پیکرتان نغمه‌پرداز گهی از ساز دلکش گه زآواز نوای عیش و عشرت می‌سرودند نشاط باده‌نوشان می‌افزودند و در آن ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مائده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه‌فام معد و مهیا میساختند و از وفور اطعمهٔ لذیذه و کثرت اشربهٔ لطیفه رسم از وجوع از عرصهٔ عالم برمی‌انداختند مثنوی بزم خسروی هر دم مکرر شدی خوانهای نعمت روح‌پرور بهر جوئی ز نعمتهای شاهی مهیا بود هر چیز آنکه خواهی و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند نسبت بمظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان سده مرتبت را خلع نفیسه پوشانید و بعد از انقضاء اندک زمانی از آن جشن و سور و وصول مظفر حسین میرزا بحد بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع‌الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشد و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان از نصب چهار طاق و سایر موجبات سرور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بساعتی مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت شیخ‌الاسلامی مولانا سیف‌الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر برج کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نثار و ایثار و الباس خلعتهای بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و بعد از آن لیالی میان ابو منصور مظفر حسین گورکان و خانزاده خانم امر زفاف بوقوع انجامید بیت

چو جان و تن بهم پیوستند زانسان
که جان از تن نشد فرق و تن از جان

و چون سنت ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر محبتی مستلزم محنتی هر سوری قرین عزائی و هر سروری متصل بغم جان‌گزائی در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت‌داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذوالجلال و الاکرام اولاد و احفاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان بحضرت شاهی خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آن سال قشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و تربیت یافتن خواجه مجدالدین محمد کرت ثانی

در زمستان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت بآستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام‌الدین علیشیر بتقلد حکومت دارالفتح استراباد سرافراز گردد چون مکنون ضمیر منیر را با امیر صایب تدبیر در میان نهاد و بنابر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی نخست بقبول آن امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه عالم‌پناه امیر نظام‌الدین بابا علی و امیر بدرالدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و گلفشان استراباد از فر نزول امیر عدالت‌نهاد غیرت‌افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف مفتخر و مباهی شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند

خاقان

لوازم

حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقبه در ربقهٔ اطاعت در آورده رسل و رسایل باسترآباد فرستادند
وتحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استرآباد مستقر مسند عزت آن امیر واقع حشمت
بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان بخدمتش با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب
روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان
تمامی سالکان مسالک جهانبانی را با انعام اسب و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام
گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر
ایالت آن مملکت تمکن فرمود و جناب نقابت مآب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه
گوید قطعه آن میر علیشیر که دارد   اوصاف برون ز حد تقریر   چون کرد قبول باز امارت   تاریخ شدش امارت میر   و همدران زمستان
که خاقان منصور بولایت مرو رابعه حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار
و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه آثار نوزبازکه خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت
بخواجه مجد الدین محمد سخنان تفرقه آمیز بر زبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود
و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر
علیشیر بآن معنی متغیر بود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب
حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باسترآباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بران قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را
بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و حسب الاتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی
در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایهٔ سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی
جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین
محمد در نظر آن پادشاه مؤید بنور آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه
که هر یک سال مبلغهای کلی از اموال دیوان بتصرف مینمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته
بکلی همت بر تربیت آن مهر سپهر کفایت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و
هیچیک از امرا و صدور و وزرا و ایلچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و
رای صواب نمای او را در تفصیل ۳ مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در ۳ تمامی
فرامین مطاعه آنخواجه والانژاد را معتمد السلطنه و مؤتمن المملکه نویسند القصه هم خواجه مجد الدین محمد دیگر باره بانوار عاطفت خاقانی
شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده خواجه بزبان حال باداء مضمون این مقال لب گشاد نظم

شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید   یافت قفل غم او فاتحهٔ صبح کلید
دل اگر خار جفا دید حذار امنت   که گلستان وفا باز گل بخت دمید

و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بمطلع اشرف خویش گشته بصوب
دار السلطنه ۷ خرامید در ان اثنا خواجه افضل الدین محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید ۷ هراة
مصادره و مؤاخذه مبتلا خواهد گردانید جهة تخلص خود تدبیری اندیشیده بآن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسر کار استیفا
رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجد الدین
بنابر ملاحظهٔ آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را آسانتر خاطرنشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه

وخواجه فضل الدین محمد مانند تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته باستراباد شتافت و در غیبت آنخواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجهٔ کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر بملازمت آنخواجه عالی گهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران از دست عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان اشغال را بمصادره کشیده هر کس در وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشته و بر هر چه دست قدرت آن مهر سپهر فرود آورد. لاجرم در اندک مدتی قرب ده هزار تومان کپکی از بابت وزرا و عملهٔ دیوان اعلی و بقایای تحویلداران در خزانهٔ عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان بشتابی بآن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عمله را یارا نبود که یکمن باره و یک دینار از جهتی برشوت ستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت که بمقدار سر موئی آزار مسلمانی رساند نظم

پاس عدلش رسید تا حدی
که بروی درشت هیچ عوان
خورده از دست کس نیارد برد
مگر از دست زرگران سوهان

و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی میگماشت بعد از آن تا نزدیک نیمشب با طایفهٔ از افاضل بزرگوار و علمای رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه نمودی نزد خواجه مقبول تر میگشت و در دولتخانهٔ خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آنجناب در ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معهذا با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام می‌گشود. امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شتی میرنجانید و اثر بدزبانی او باکثر انجلیان و مقربان آستان خلافت آشیان میرسید از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس پیوسته عدول نمود بنا علی هذا اکثر امرا کمر عداوت او بر میان جان بستند و در کمین مکر و غدر منتهز فرصت نشستند و آنجناب بعد از آنکه سه سال و چند ماه بکمال اختیار و اعتبار و استقلال اوقات گذرانید مواخذ و معاتب شده از خراسان اخراج نمود و در راه مکهٔ مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون و التائید **ذکر فوت بیگه سلطان بیگم و بعضی از حالات** والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر ملکهٔ تند خوی و درشت گوی بود و بواسطهٔ علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور می‌نمود و هرگاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت ببعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کردی بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان والامکنت بجای آوردی و چون بعضی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش درگذشت بنا علی هذا آن ملکهٔ حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگاری گذرانید تا در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت اندازه اش را بتعظیمی هر چه تمامتر برداشتند و در گنبد مدرسهٔ بدیعه که بنا کردهٔ متعلقانش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام فرمودند و هم درین سال پهلوان محمد کبروست که داروغهٔ هراة و کوتوال قلعهٔ اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامهٔ برایا بر نهج رافت و نصفت سلوک می‌نمود عالم را وداع کرد و نزدیک بمزار سادات مصرخ مدفون گشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته و پرداختهٔ پهلوان محمد است تقبل الله منه **ذکر رفتن خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان** چون خواجه فضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و حمایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود در فرامین مطاع

در باب طلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت نماید بنایرهٔ غضب خاقانی که بسعایت خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تأمل و اندیشه بنا بر استصواب امیر علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل بشرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب در یافته مشمول انعام و احسان بیکران گردید و امارت قافلهٔ حاج برای صواب نمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطهٔ جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان والا مکرمت بر ضمیرش غلبه کرد بعد از استخاره امیر بدر الدین را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنهٔ هراة خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس کرد که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب بیش ازین از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرموده آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر را جهة عرض بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون امیر حیدر را از نشاهٔ جنون بهرهٔ تمام بود در وقتیکه کیفیت شراب آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی کاکا را تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او دهند لاجرم توهمی عظیم دارد و بعلم تدبیر اندیشهٔ مخالفت بر صحیفهٔ ضمیر مینگارد خاقان منصور از شنیدن این سخن مضطرب شده ایلچی همعنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون آن قاصد بشرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض دوازده روز از استراباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بواسطهٔ عرضداشت نمود که آنچه امیر حیدر بعرض کرده کذب محض و بهتان صریح است و هرگز این نوع سخن بگوش من نرسیده بنا بر آن امیر حیدر مواخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت بمبالغهٔ تمام استعفا نموده الحاح از حد اعتدال گذرانید و خاقان منصور ملاحظهٔ رضای خاطر امیر نموده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بعز اعتبار در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطهٔ ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب می‌نوشت و القاب آنجناب را بدین موجب در قلم می‌آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زبدهٔ ارباب دین و دولت قدوهٔ اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه نمود

گفتار در بیان تزویج شاه زاده محمد معصوم با دختر الغ بیک میرزا و آذین بستن ظاهر هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا

در خلال احوال گذشته بمسامع جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب گل وارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک رفتار قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشهٔ مشکین از غیرت زلف سمن سایش بغایت منفعل نظم

دو چشمش دو آهوی مردم شکار
دو ابرو دو فتنهٔ روزگار
زمین سا دو گیسوی عنبر نقاب
ورا تختهٔ آفتابی دو شب
لبش رشتهٔ جیب جان گشته زه
دهانش بر آن رشته مهره گره

در خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاه زاده محمد معصوم رساند و بواسطهٔ آن وصلت بنیان مودت با میرزا الغ بیک مستحکم گرداند بنا بر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیک فرستاد و ایشان

و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطهٔ کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهرهٔ برج سلطنت و جهانبانی را برای درّی اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعزّ اجابت مقرون گردانیده و بیراق مهد علیا اشارت علیّه مبذول داشته و درباره ایلچیان اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانیده و در اوایل سنهٔ خمس و تسعین و ثمانمائه محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت دثار بحشمتی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که پیر روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد الذین کفروا بر زبان راند بجانب خراسان روان ساخت و چون خبر قرب وصول آن دختر قمرپیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر ترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا کوچه و بازار را بآیین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس ختای و تاچهٔ هفت رنگ بیاراستند و انواع نقشها بصورتی بپیراستند که در تقریر چگونگی آن بنان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز و اکثر حجله نشینان تتق خلافت و جهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفهای نگارگر نشسته باستقبال شتافتند و در دوازدهم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره در سر مالان با آن ناهید شهرپاره ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آن مقدار زر و گوهر ساچق کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ جهان رخت بربست و دست عنایت بخشندهٔ کارساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقرا بگشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته و تمامی آن راه که زیاده بر یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه‌پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود و آوای تهنیت مسموع نمودند و در هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس نامحصور نثار عماری زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند و باین ترتیب و آیین او را بباغ جهان آرا رسانیدند قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرّا آن دو شاهزاده حشمت قرین را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پردهٔ زرد و زری روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنهٔ ایشان بصفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامیده و آن قمرپیکر زهره جبین را در برکشیده کام دل از وی حاصل گردانید بیت

بالماس تخیل گوهری سفت
که نتوان بقلم کیفیتش گفت

روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب در فضای بارگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منوّر و مزیّن ساختند بیت

روز دیگر که بارگاه سپهر
گشت روشن ز نور طلعت مهر

خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعهٔ رطلهای راح ریحانی بر صفحات خیال نکته‌دانان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده‌پرستان را زیاده گردانید نظم

چو گلگون گشت از می روی ساقی
نماند از هوش مستان هیچ باقی
مغنی از نوای روح‌پرور
برقص آورده گردون مدوّر

مطبخیان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان الوان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون و از آنچه باحاطهٔ دایرهٔ احتمال در آید بیرون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص و عوام انام بر وجهیکه رجوعی ممکن نبود می کوچانیدند بیت

ز جنس خوردنیها هرچه خواهی
ز مرغ آورده حاضر تا بماهی

و بدین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرّمی و دولتکامی نشسته بلوازم جشن قیام می نمودند و چون از آن کار ملالت دست داد بطی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی بگشاد

وسور

ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل در مملکت عراق

ایالت

سابقاً خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استرآباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت با میر مغول رجوع فرمود و در آن زمان که امیر مغول در جرجان بفرمان روایی اشتغال داشت در شهور سنهٔ ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی ایالت مآب افتخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة و الدین خواجه مجد الدین بتکچی که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود و بپایهٔ سریر جلالت

نشاید و چون مشار الیه برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هراة رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین مقیّد و محبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکانچی و امیر درویش محمد سوچی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه مجد الدین پردازند و اولاد و امرا و وکلاء آنجناب را مؤاخذ و مقیّد سازند و امراء عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نمود و آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد یحیی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گزند نجات داده بدست بیشرمی ابواب فتنه و فساد برگشاد و عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز شده هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ علیّهٔ شهادت رسانیدند و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و در آن ولایت بضبط سرکار خاصهٔ آنجناب اشتغال داشت از عقب سید اجل پای بستهٔ دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده

کمال الدین

نمودند از دار الفتح استراباد متوجه دار السلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نمود زمام سلطنت استراباد را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنغر میرزا بر تخت سلطنت نشسته به تبریز رسید و میرزا بایسنغر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امراء عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنغر بسر برد در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویهٔ صفوف خاصیت نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که رتق و فتق مهمات میرزا بایسنغر

کفران

بود کیفیت عزیمت او را استماع نمود و در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب عقش فرمان فرمود ع رخنه کند بالش سر افکنده

ذکر مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبهٔ وزارت خاقان کشورگیر

در آن اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل نکرد اما از درجهٔ اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چندگاه در تماشای نقش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکهٔ اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنابر وفور التفات و عنایت آن عریضه را بمجلس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و کید خواجه نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع شر او مقصور داشته جمعی از شرار عمّال را بر تقریر او اغوا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع مقیّد و مؤاخذ گشت محصّلان بهرام صولت آنجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت یکروز در سر چهار سوق بلدهٔ هراة متین کردند و چون ایذاء و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و متملکات او و اتباع بتنخواه وجوه بر اندازان گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او مطلق العنان گذاشتند مقارن آن حال نائرهٔ رشک و حسد در کانون درون امراء ارکان دولت آغاز اشتعال کرد و باهم اتفاق نموده و عهد و پیمان را بالفاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده بخاطر بس خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطانی باز دارد محتملست که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت بر میان بستهٔ انتقام در آید بنابر آن خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت

در صدد

که من کرّت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضهٔ درایت تو می‌نهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جادهٔ خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرد و

بیعت کرد و اساس معاهده به تقدیم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهمات وزارت آورد و بعد از آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میداشت بوقت مجال و هنگام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بتفتیش گشاده محاسن افعال ملازمان امیر صافی ضمیر بسوء خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه مینگاشت ۲ خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل ننماید و پیش از آنکه هم باضطرار اینجا مدار از روی اختیار از اشغال ملک و مال استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید و در روز عزل مبلغ صد هزار دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلادوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل کرد و خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تأیید حضرت پروردگار

چون امیر درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا بسخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه در هر مهمی که مقرب الحضرت دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چند گاهی حال بهمین منوال جاری باشد شاید که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه امرا شوکت دستگاه کوتاه نگرداند مهم بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آن اولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کنده نشانی در باب طلب شاهزاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین تصور فرمود که آن نشان از کمال عنایت خاقان منصور صدور یافته بنا بر آن عنان یکران بطرف دار السلطنه هراة تافت و بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد مهم بلخ را انفصال دهد لاجرم فرمان فرمود که امرا عظام براق سفر فراهم آورده بلشکر اشتغال نمایند در آن اثنا روزی از تمرد خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بزبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمه درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی بی وقوف برادرش امیر علیشیر نیست خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز در آن مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت و در آن حین آنجناب بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متغیر و متأثر گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمد برادر که بفرط دها و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات هزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما جهت بی ادبی این غلامک کتابدار را اینقدر الم بخاطر مبارک راه میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را باسلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمده کوچ بکوچ بر غاب شتافته از آنجا متوجه تخت خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را از اندیشه که کرده بود ملامت نموده از وخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب را از اظهار خلاف ندامت بنهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه و برادر پیشتر بملازمت شهریار عالی مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را از نوکت بپایه سریر اعلی آورده ام اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون

که خواجه ۲

ذکا نسخه

اگر حکم شود از اردو بازار هر ادای برده او را عمل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول عواطف خسروانه ساخته فرمود که قلم عفو بر جرایم جرایم درویش علی کشیدم باید که بیدغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه دهدار بروز دیگر در تخت خاتون میر درویش علی را بپایه سریر همایون درآورد تا شرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم امرا منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و عنایات نفحاتی که در آن ایالت شامل مراحم پادشاهانه عمر و نشست التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منور گردانند تا بأحسن وجهی مراسم صوری لوازم اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید در آن روز امیر نظام الدین درویش علی در اردوی خود ستره خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملون بود برافراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاههای پر زیب و تزئین آن منزل غیرت سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفای لذات گماشت درویش علی از اسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیده هیچ بیننده از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آن مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیت را شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود و امتعه و تنسوقات در آورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآن جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و آنگاه خاقان بهجا بکوچ بر کوچ متوجه بلخ گشته و بعد از وصول در چهار باغ امیر مزید ارغون که در خطه آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد و خیال یورش حصار در خاطر آفتاب آثار پیدا شد لاجرم ایلچیان بر سبیل تعجیل جهت اجتماع لشکر بجانب امیر ذو النون و سایر امرا و ولایات روان گشتند و باندک زمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن که هم با گهر بود و هم تیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور به عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذو النون بنا بر اقتضاء قضاء ایزد سبحانه و تعالی

در اوایل فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبارها نهاد و بلبل بی تحمل عشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا داد خاقان منصور مظفر لوا بعزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرموده امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور نهضت نمود و در منزل بابا شاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد و در آن روز بنابر فساد اهل فساد امیر درویش علی مواخذ شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید نگاهدارند و آنگاه رایات نصرت پناه عازم ارهنگ گشت و افغانها روا رو و غبار مراکب تیز رو از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا از حقیقت وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن در از حصار شادمان بیرون آمده بجبال چغانیان تحصن جست و خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبید و برادرانش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت و چون قصبه ارهنگ از نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان ویس میرزا و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا وخش عنان یکران باز کشیدند و اموال متوطنان آنجائی را عرضه نهب و تاراج گردانیده سالما غانما باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان تجلد و مقاتله نهند و حسام خون آشام از نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب عرض نقرس و وجع المفاصل صعب مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعه قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شده گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود زحمت پا بمحاربه سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقه حزم مستبعد است زیرا که بنگاه رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسرو شاه که در قندز متعهد فرصت نشسته اند گذر با آب آمویه را محافظت خواهند نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر از عبور مانع خواهند بود و بنابرآن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری در داد که اصابت رای میر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایات نصرت آیات بجانب قندز اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود و بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنگ با شتاب

اورهنگ ۱۲

امیر ذوالنون
۳

با آن بلده رسید و از غایت غرور و پیش از آنکه تتمه سپاه هزاره و نکودری باو پیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی بار بهنگ نهاد و خبر توجه و قلت لشکر بقندز رسید با هفتصد مرد مکمل مسلح سر راه بر آنجناب گرفت امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن نیندیشید و مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه رزم‌خواه قدم در میدان قتال نمی‌باید نهاد و بمقتضای الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید داد بجائی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بیکبار اختیار کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفته مهتوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از آهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب بیگی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه متقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که نیر عالم افروز بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تا وقتیکه سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می‌آراستند و مردم شهر بر برج و باره از سر جان که متاعیست بس گران برخواستند تیر و لدوز ترک بتارک سرکشان میدوخت و پیکان خاراگذار از شعلات جان سوز در فضای هوا می‌افروخت غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و تیر تخش مانند خون در شریان سریان کرده جان را از آمیزش تن میرهانید نظم ز باریدن تیر همچون تگرگ بهر گوشه برخاست طوفان مرگ ز غریدن کوس خالی دماغ نهان گشت از دیده روی فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از آن نهضت معلوم نمود و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد ایلچی بوغا که از سایر امرا حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبخون زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و بنا بر آنکه لشکریان مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فر نزدیک بیکدیگر فرود آمده بودند و خیمها را طناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر در آید و بخیال آنکه هرگاه سورن اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدین حیله آشوبی در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار با امرا و بهادران رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن شغب و غوغا مترتب نمیشود دم درکشیده عنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سروران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسپ کوه‌پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالحسن میرزا بحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت و ابوالحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان مآب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بپا و حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در حیز مکنت خویش ندیده عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای سیحا بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شست قضا کشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر زخم پیکان قادراندازان دلاور در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند دریای جیحون از خون کشتگان برنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری آن روز برگشتگان بالکوه و پشته سمت تساوی پذیرفت و شاهزاده مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را باتش قهر سوخته و چهره همایون بانوار فتح و فیروزی برافروخته بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

متبهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و خون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بود بخشید و از کنار آب بیلکی کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید **ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود** چون گریختگان معرکهٔ محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجدداً نزد آن پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست بیت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته جهة بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خانزادگان ترمذ بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت بمضمون کلمهٔ همایون و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی انتساب شرایط رسالت باداء رسانید و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنا بر کمال ارادت بمنتسبان دودمان سیادت التماس آن را بسمع قبول اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که درّ یتیم خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هراة فرستد و بحالة الوقت امرای قندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد بسبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذو النون را از قید غم نجات داده بتجمل و تکرم بدرگاه عالمپناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقر سریر جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد و چون این خبر بهجت اثر ببرادران امیر خسروشاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرتگاه ماهی رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذو النون را از محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و برسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذو النون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرموده و آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بشفاعت امرای قندز بگشود و ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از انفعال اقربا شرمنده و سرافکنده پیش افکنده عز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسروانه نوازش بدین خلعت عفو و امان زیب قابلیت امیر محمد باقر پوشانیده جهة امیر ولی و پیر ولی خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را بجامهٔ خاص و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و هم در آن ایام امیر بزرگ ترمذی بانعام اسپ و زر و نفایس اثواب و تبرکات دیگر مباهی و مفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور از این وقایع و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر برزده امرا و لشکریان تمام صحرای خلم و خرم و سایر باغ را احاطه نمودند و بجرگه روان شده چند شبانه روز جانوران شکاری راندند و در منزل بابا شاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو و نخچیر جمع گشت و شاهزادگان عظام و امرای مریخ انتقام حسب اشارت خاقان گردون غلام نوبت در آن جمهور تاخته از زخم تیر تیز و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان بآن امر پرداخته تمامی آن جانوران را غرقهٔ بخون ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدر برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد ولی بیک را جهة تمشیت مهمات اتالیقی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب از آب مرغاب عبور نمود و در پنج دهٔ ترناب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک زمانی از تقدیر ایزد متعال غبار ملال بر رخسار اقبال خاقان بیهمال کشید و سلطان ویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات

مبارز الدین

مهمات کلام ملک علام شاد بسا ختند و از سلطان ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والدهٔ خود در قید حیاتست و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و در روزی چند به منصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن در جرگهٔ امراء عظام مهر زد و دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و ایچکیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش بجا می آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده مثالها و فرامین مطاعه بتعقیبش را امین الدولة القاهره قلمی میکردند و بشائبهٔ تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود و هرگز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هر که میخواست نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت و از اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهیگری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر را مدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک ایچکیان و مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجهٔ کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی زبان بعیبش میگشادند و محاسن افعال آنخواجه مسوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت تمول او را شرح میدادند بحکم من سمع تخیل بعضی از آنها در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرمود منهیی از اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نمود و آنجناب متوهم گشته در گوشهٔ اختفا مستتر گردید و بعد از آنکه رایات علم ستاره حشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفیه با امراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد و برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تزویر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندهار امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایهٔ زرتاری سپهر خلافت و کامرانی را ارکان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درشت که در آن یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکوره ضمیمهٔ تخیلش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مخمر گردانید و چون آن دو امیر مهم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود تا خواجه مجد الدین محمد از غایت غرور آن بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاهیست البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در بارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بتقبیل بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد

بنور فراست در مجلس اوّل سوء مزاج شهریاری را نسبت بخود فهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت نمینمود و همدران هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک گرد حوض بزرگ باغ جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرمود و امرا عظام را بمؤاخذه و مصادره ایشان امر نمود و امیر محمد علی اتکه که بتحصیل خواجه مجد الدین محمد مقرّر شده بود آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیار الدین مقیّد و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدّت یکسال در حبس ماند بعد از آن خاقان عالی مکان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبّهٔ زردوزی و افسر زردوزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده در بارهٔ آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجد الدین محمد پس از روزی چند که در خانهٔ امیر محمد علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش مهمّ فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و امیر محمد علی فارسی برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقرّبان و اینجیان در دیوانخانهٔ باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی اتکه خواجه مجد الدین محمد را با بندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان بتقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجد الدین محمد کردند و آنجناب بدلی قوی جواب فصیح کافی سخنان بد اندیشان را جوابهای نیک گفت و هرچند اعدا سعی نمودند یکدینار و یکبار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته آخر الامر محمد عمرو آبادی را که عملداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدین محمد نشست و آنجناب روی با او آورده گفت کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید از وی تحمّل توانم کرد محمد عمرو آبادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من حرّ الاصل ام و مادر تو مملوکهٔ خواجه میر احمد بوده خواجه مجد الدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی با امرا و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورده گفت بانچه اعتراف مینمایم مرا از معارضهٔ محمد عمرو آبادی معاف دارید که بنابر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده و بگناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی اتکه او را به مجلس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی را که از خواجه مجد الدین محمد ستانده بود عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متملّکات آن خواجهٔ حمیده صفات پردازد و نوّاب و خواص او را در شکنجه و تعذیب کشیده آنمقدار زر و جواهر و کتب شریفه و اجناس نفیسه و فادزهرهای حیوانی و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقّش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در خزانهٔ جهانبانی مجتمع نگشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفهٔ نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن شنود بعرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدین محمد را شکنجه نکرده ایم این مقدار تنسوقات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نمایند دیگر اشیاء نادر ظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشد و آخر الامر بر طبق مدّعای خواجه نظام الملک حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هرکس در قطع رشتهٔ حیات خواجه مجد الدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد ازین سخن فهم کردند که رای همایون متوجه آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطّن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدّعیان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبّل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرود آوری ما تو را مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سر انجام آن وجه طریقهٔ امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدین محمد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دید برطبق مدّعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن هفته نظام الملک وجه تقبّل را

او حکم ۲

مدّعای تمشیت ۲

وجه تقبل التحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک و شاگرد پیشگان بحواله نمودند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه متعذر خواجه بود و جهتم بی ناموسی مرات میکرد کرت دیگر در گوشهٔ مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفهٔ از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و بمدد بی بال امیر نظام الدین درویشعلی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذیقعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة بازآمد و نوبت دیگر بر مسند امارت تکیه زد چنانچه رقم قلم حقیقت رقم خواهد گشت انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استرآباد و بیان شمهٔ از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزادهٔ عظیم الهمم بهر جهت تمامتر باسترآباد شتافته رایت دولت نصفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق باستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا ببسط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نموده بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایهٔ سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار ملکی و مالی و جزئی و کلی باوی داده زمام امر وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین عاوندشاه مفوض گشت و چون بهرج و مرج بامور دولت سلاطین آق قویونلو راه یافته بود و بسیاری از امرا ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنابر تحریض امرا آذربیجان فی شهور سنه ۸۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرده از استرآباد بری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ارجوفهٔ که استماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جملهٔ عظایم امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استرآباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد بلخی که از حبس قلعهٔ اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد بحکم شاهزاده که بنابر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مواخذ گشته کشته گردیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان بآن دو خواجه عالیشان وابسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امرا عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال یک دو روز را بمماطله و اهمال نموده آخر الامر حسب صوابدید زمرهٔ از امرا و خواص که اقتدار و اختیار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین علی جغاکش بموجب فرموده عمل نموده بند گران بر پای محمد امین نهاد و اورا مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هراة گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد امین شنود نشانی بنام امیر حسین علی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستند و این نشان در رادکان بامیر حسین علی رسیده حسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت خالی را کشته سوی شهر آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل میر محمد امین باسترآباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنابر فور اتحاد که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندهار برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن آن حال رایات همایون فال خاقان بیهمال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند

وحصار و نهضت رایات نصرت شعار بعزم تسخیر آن حصار. نظم: درین نوبت که صورت پرستی زند هر کس بنوبت کوس هستی زمستان از چمن رخت ار ببندد تا شه بهاران گل بخندد گر از گردون نگردد نور خور گم نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان ابوسعید بود در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت می‌نمود در غرهٔ ذیقعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه از دار غرور بسرای راحت وسرور انتقال کرد و این خبر که به میرزا سلطان محمود رسید میرزا سلطان مسعود را در حصار قایم مقام خود کرده روی بسمرقند آورد و بعد از وصول در آن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته حکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنقر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنه تسع مائه آن پادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی افراشت آنگاه بایسنقر میرزا باتفاق کاروا امرا از بخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و بتشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت و مقارن جلوس میرزا بایسنقر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید و بایسنقر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کتای تلاقی فریقین بوقوع انجامید و نایرهٔ حرب وشعلهٔ طعن وضرب اشتعال یافته در ان اثنا حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان بود با بعضی از جوانان هراول در میدان مردان فرود آمده وشبه نموده دلیران سپاه سمرقند سپر تهور در سر کشیده بجانب آنجماعت تاختند و کار حیدر کوکلتاش و سایر تیراندازان را بر نهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان شکسته گشته پشت بر معرکه گردانیدند و نسیم فتح وظفر بر پرچم علم بایسنقری وزیده لشکر سمرقند سه هزار مغول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند بایسنقر میرزا در غایت جاه وجلال بسمرقند خود خرامید و بدلاسای رعیت وسپاه مشغول گشته لوای سرافرازی مرتفع گردانید و برادر خوردتر خود سلطان علی را که داعیهٔ مخالفت داشت گرچه میل کشید اما بسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی بدیدهٔ شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان مسعود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف یافت در آن ولایت خطبه وسکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید مزید اعوان وانتظام داشت وبیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای به مدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز وبقلان اعلام ایالت می‌افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرد و اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال وافزونی اسباب حشمت واستقلال مغرور گشت واز حکم وفرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده بنخوت وجبروت و عظمت و باد بروت او از حد وعد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و بعد از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت می‌نمودند بتاریخ اوایل سنه احدی وتسعمائه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و مسرعی همعنان برق وباد بصوب استراباد فرستاد و بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی واهتمام بر میان جان بندد چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا نخست در اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده و آخر الامر ملاحظهٔ رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و زمام امور ولایت جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن میرزا نهاد و بساعتی مسعود از استراباد بیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع منازل ومراحل فرموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش ونثار بتقدیم رسانیدند وبشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز الکای آسیای ریگک که در یک فرسخی بلخست معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب ومرور بولایت حصار بمعبر سنگ ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسروشاه لشکری جلادت اثر بلکه حشری عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرده که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنابر آن خاقان عالی مکان با امراء عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد و آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را

شادمان بانجیر تسخیر در آورد و درین اندیشه بود که آنخدمت را بکدام از اولاد و احفاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسید و بشرف بساطبوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را با فوجی سردار فوجی از امراء ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و بنفس همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه بیا اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجا که بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند بباد غارت و تاراج بر دادند و از آنجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را با میر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانید و حیرت و بی سامانی شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از بیا بر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از قطع منازل در صبحی که لوای آفتاب در فضاء سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایت ظفر آیت بر النگ جوزی که از آنجا تا حصار یکدو فرسنگ مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره وزراب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا با جمعی از امرا و اینجیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کرد و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بچنداول جنود سلطان مسعود میرزا رسید و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما حسب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا از پای درآمده پسرش نیز دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بدره جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نمود و چون در ان کوه برف بسیار بوده از جنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته بر زبر برف گسترده و از ان جانب کوه پایان شتافته و عنان همت بطرف شهر سبز تافته بنا بر علی هذا ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور تاسف خورده اقربا و اتباعش را بپرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانیده و بهمانروز امیر عمر بیک و سلیمان برلکان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خواطر دور و نزدیک و ترک و تاجیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده سدره انتما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدانه جو و برگ کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت نزک از النگ جوزی کوچ فرموده موضع سمجک محل نصب سرادقات سلطنت و استقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید اغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه قندز را وجهه همت سازند و باطفاء نایره مخالفت و عناد امیر خسروشاه پردازند و در روز شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا مظفر حسین گورکان حلیمه نام بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و خاطر بر مقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انخفاض رایت شوکت او طریق اهتمام مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان

پیوند و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه رفتند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانیدند و در روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان ولد سیدک خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصهٔ آفاق بود با اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس و ولد امیر شیخ عبدالله که در دولت امارت سلطان مسعود میرزا مهر میزد بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت و در روز سه‌شنبه بیست و نهم موکب همایون از سمجک نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا السلطان بدیع الزمان با پیوستن خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان و نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته‌اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اتفاقا در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان اندک نقاری و انقباضی که چون خسروشاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان عنان از معرکهٔ قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت مینماید و میخواهد که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصار را بصلح منفصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد و من الله الاعانة و المدد

ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی دیگر از وقایع روزگار

درین اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان مینمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و درویشعلی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده و غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما جماعت را رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان استغنا چیدند و پشت بیدار الحصانت حصار باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنابر علی هذا صباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیدهٔ متحصنان قلعهٔ مستدیر را خیره ساخت و شعشعهٔ بیرق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که امرا از انجم سپاه ناصر الدین عمر بیگ و محمد علی آتکه و شاه حسین جانباز و عبد اللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف ابو سعید و امیر بیگ ترکمان و تنگری بردی سمانجی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه که قراول با غلبهٔ سپاه از پیاده و سوار گرد قلعهٔ حصار را محل نصب خیام ظفر انجام ساختند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پرداختند والحق آن حصاریست که در رفعت و حصانت شبیه قلعهٔ خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصهٔ همت ارباب کرم عریض و پهناور

نظم

قضا کنگرش را ز برج زحل بالا برآورده چندین محل

ته خندقش از زمین در مغاک دو چندان که از چرخ تا روی خاک

القصه سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکزوار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده لوازم محاصره و محاربه بجای آوردند [illegible] رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانهٔ کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال براین منوال بگذشت و از هر طرف طایفهٔ کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبدهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در چغانیان بر مسند هدایت و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید و بوسیلهٔ صدور و عظام بمجلس همایون خاقان گردون غلام درآمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و گناهان محصوران را درخواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژدهٔ امن و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرحناک و مسرور گشتند و اظهار طاعت و انقیاد کردند آنچه بحسب مکنت ایشان بدان میرسید بهم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بدرگاه گردون اساس شتافته بشرف بساط بوس

سپاه حصاریان

بساطبوس مفتخر گشت و بپوشیدن خلع فاخره سرافراز شده و دست مراحم پادشاهانه خلعت بخشش و بخشایش پوشانید و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد آن فرقه را فرو نشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شده خواجه حسن باصناف الطاف بدیع اختصاص یافت و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه شتافت **بیت** منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر و امرا حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار محذره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد سید محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا بسده سدره انتما کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را مشمول نظر لطف و اعتنا ساخته دیوان امارت بهر داد و مواجب شایسته تعیین فرمود و دیگر آنکه قدوة الصدور الاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد بن که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر فوتش متأسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الهادین تجهیز و تکفین کرده بدو سه سوار مسلح مکمل با نظر محمد قبادیانی بتشییع نعش او مسلح برده در مزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوة اولیاء الله بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود **بیت** چو رفت رو بجنات از جهان دعا خوانان بخوان سال وفاتش دعای روضات

ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان

چنانچه سابقاً خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در حیز مکنت خویش ندیده چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش داده شعله گیر و دار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوک دلدوز گشادند و بنا بر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مخدوم زادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافت و بهوای قبادیان از عقب موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شده امرا و تواچی کشتیهایی که در بالای آب آمویه جمع گردانیده بجانب اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا کشتی موضع بستن پل رسید و بشدت هرچه تمامتر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنا بر آن امر اعلی همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود ازین کنار آب تا جزیره جسر ببندند و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جایی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمام سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در آب افتاد و بسهولت بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان هم در زمان از آنجا عبور فرمود و شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز باشنا از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بنیمشب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده والا در آن شب در جزیره مذکور توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت و لا عجب **بیت** بود هر کرا لطف حق راهبر ز طوفان دوران نیاید ضرر القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود و علی التعاقب والتوالی قاصدان بسده آستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که عذر بنده از آن بارزتر است که باخدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله تواند آمد و جرائم و جسارت که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه غبار زلات این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرو شوید همراه بنده حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده مادام الحیوة قدم از جاده خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب همایون ازینجا مراجعت

در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیدهٔ امید دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهیم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسرو شاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود و آنگاه خسرو شاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیلهٔ امراء عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهة امیر خسرو شاه و برادران او نیز ثیاب خاصه ارسال فرمود و بنابر کمال مکارم اخلاق منصب امارت و دیوان اعلی بخسرو شاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوهٔ بخشایش جرایم آثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعهٔ قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد بکاول سپرده بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر سرشت گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هراة شده بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت و پس از وصول بمستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همشیرهٔ خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود براق نموده بجانب دار السلطنه هراة گسیل فرمود و خاقان منصور امراء عظام و وزراء کرام را بترتیب اسباب سور و تهیهٔ موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شد بغتها بعرصهٔ ظهور آمده و دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت با جلیس سپهر خلافت بمقتضاء شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین طریقهٔ محبت مرعی گشت و چون برحسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار ناپایدار فنا هر سوری را ماتمی در عقبست و هر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی در پی و هر بهاری آبستن بفصل دی همدران سال که تاریخ هجری بهشتصد و دو رسیده بود شاهزادهٔ جلالت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا صحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت فجاة درگذشت و بموجب کلمهٔ خجستهٔ اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان شد و چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن مملکت را در قبضهٔ اختیار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نبیرهٔ سعادتمند مسلم دارد و اندیشهٔ عزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید و بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصرهٔ قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد را متصور نمیبود ازین معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاد و به محمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بتهیهٔ اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتلهٔ او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنای اطاعت و خدمتگاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که باوجود

که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجانب بلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا را تادیب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیهٔ دلآزاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را معظم شمرد و در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجای آورد و امیر مشار الیه بشیرین تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تحریض نمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان مؤثر افتاده ملتمس است که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی با حصول آمال و امانی رخصت انصراف دید که ناگاه حسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی در گذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر سمت تیسیر پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال قلعهٔ بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه را بر کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضاء قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت در گذشت و مقرب حضرت سلطانی در تحت سفر بپایهٔ سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بران ترتب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا این خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان باز گشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعهٔ بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنهٔ اثنی و تسعمائه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنگی شتافته در دهانهٔ درهٔ پل چراغ نشسته رایت باوج مهر و ماه رسانید و از اینجانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته از طرف درهٔ مذکوره را معسکر همایون گردانیدند در آن شب رعب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشهٔ کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیهٔ اسباب مصاف پرداخته بتسلی خاطر اطمینان خواب لب بگشودند

ذکر واقعهٔ پایلهٔ پل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ

صباحی که از اهتزاز صرصر قضا و قدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکهٔ نام و ننگ فرستاد و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تأنی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بتعبیهٔ لشکر فتنه انگیز قیام نموده بتشدید عزم مهم ستیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان درهٔ پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و شور زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد حملهٔ یلان چراغ زندگانی پردلان فرو نشاند و شعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات شجاعان بسرحد احتراق رسانید که بهر حسام نمرود نام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحهٔ خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت نظم

ز خون یلان ساحت شد لعل گون
روان شد بهر سو زمین جوی خون
بهر سو سر سروران نامجوی
بمیدان در افتاده مانند گوی

در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون فال خاقان منصور ظل بال اقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچهٔ لوای کشورگشا افتاده عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر چنان پدری که بمقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار کرده روی بوادی فرار آورد لاجرم دلاوران موکب

نسان از سر اقتدار آغاز سر افشانی کرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاهزاده بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمرهٔ را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان گریزان بصوب فرار تافت بواسطهٔ تنگی آن راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بتعجیل سرعت از عقاب پیچاپیچ خود را بساحل نجات رساند و با طایفهٔ از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشتهٔ صعود نموده از طریق غیر معهود و قطع طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی تنگ اندر رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابو المحسن میرزا حسب الحکم خاقان مظفر لوا بقصد گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان رکاب عالی چند تو دستار بر سر هم بستند تا شاهزاده دست در آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطه از لفظ گوهر افشانش شنیده القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدهانهٔ درهٔ پل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی که در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از آن راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند اما هر اسپ و استر که از آنجا پایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساخت و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمائه دست داده بود و دیگر که چهارشنبه غرهٔ ماه رمضان بود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان تاشکربرکت و چهل دختران مغلوب شده بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب بسمت تحریر یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد تافت انشاء الله

ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخعلی طغائی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعهٔ پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازهٔ شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانید و خاطر بتحصن قرار داده مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پل چراغ نهضت فرموده چون سایهٔ وصول بر ظاهر آن بلده انداخت جریک منصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز بانداختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی ضبط برج چهل حجره را بعهدهٔ او کرده بود نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان را بآب بیوفائی از لوح دل بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبداللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید در فلان شب عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من ازین برج فوجی ازیشان را بالا برآرم و باین وجه لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آرم و امیر عبداللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در شب دیگر که شب موعود بود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینهٔ امیر عبداللطیف در سینه داشت و میخواست که تسخیر بلخ بوساطت او صورت پذیرد صورت مواضعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرد و او اول چند با مقاومت نموده آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخعلی بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند و باردوی همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم آن شب جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصرهٔ بلخ از چهل روز درگذشت در شهر قحط و غلائی عظیم واقع شد امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشته در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را ابتلاء غلا بسعت معیشت رساند و در آن اثنا رباعی

از مطلع لطف ایزدی ناگاهی
بنمود فروغ روی زیبا ماهی
شد مسرور اهل بلخ عالیجاهی
گوئی ز عدم بعالم آمد شاهی

یعنی نیر وجود فایض الجود شاهزادهٔ سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیدهٔ دولت و اقبال

و اقبال روشن شد طنطنه کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیر شیخعلی آن دُرّ درج کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده برسم نثار نزد جد نامدارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی ایلچیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی پرتکاول را نزد امیر شیخعلی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود و امیر شیخعلی از استماع آن حکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالمپناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط خلافت مناط مشرف شده پرتو انوار عواطف خاقان بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخعلی پنج شش روز در ظل عنایت بی دریغ بسر برد و رخصت حاصل نموده با شاهزاده نورسیده و والده او که صبیه صلبیه مهتر سیکبیا بود و سایر مخدرات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را با ابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و آقا بدیع الزمان میرزا از شهرکه پیل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسرو شاه تحف خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی با اعداد و استران برکابی و قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه آنحضرت عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرا شجاعت پناه در باب تسخیر ممالکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورد چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذو النون ارغون را ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجانب بحدود خراسان در آید و امیر خسرو شاه از این طرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا نتیجه مدعا بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده دیده اوج سلطنت را بپایگاه سپهر اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با جمله نشینان تتق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت میر شجاع الدین ذو النون و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و ثنا پرداختند و بقدر امکان در استرضاء خاطر عاطرش کوشیده بکلی همت بر انتظام مهام آنحضرت عالی مقام را پیش نهاد همت ضمیر اقبال آثار ساختند و هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا صبیه امیر ذو النون را که بانواع عفت و طهارت آراسته بود خواستگاری نموده بآئین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز در بساط سرور و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و بدین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت و قواعد عصر اقبال شاهزاده صفت ثبات و متانت پذیرفت اما در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت دست داد و آن بواسطه امیر شیخعلی طغائی در بند گردید اتفاق افتاد صورت حال آنکه و در روزی که امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آنحضرت را از تکفیر امیر شیخعلی دانسته و امیر ذو النون و اولاد قصد قتل آن بیچاره نموده امیر شیخعلی بسراپرده سلطان بدیع الزمان میرزا که محبت و ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپرده عالی را در گرد اگرد در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و هر چند بدیع الزمان میرزا در ابراز امیر شیخعلی سخنان پیغام فرمود سمع قبول نشنودند اما بعهد و پیمان ایشان را مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذو النون تسلیم نمود و بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر شیخعلی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالمپناه خاقان منصور شتافته در سلک سایر امرای عظام منتظم شد و هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور و گرمسیر بود حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه در کانون درون همگنان را فرو گرفت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه

نهال ریاض اقبال ابو النصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مؤمن میرزا شاه زاده بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی و ظلال معدلت روزافزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایستهٔ افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان بسرپنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم لبان ارباب امنیان از سحاب دست گوهر بار گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور نیکخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی گل باغ دولت در برج شاهی فروزنده شمع نور الهی ز انصاف و عدلش رعیت مرفه بجود و عطایش سپاهی مباهی چو آیینه مرآت طبعش منور بصور در صورت خیرخواهی و چون زمانهٔ ستمکاره و سپهر مردم آزار نمیخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دری آسمان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل از پای درافتاد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عز و جل از اوج کمال روی بسمت حضیض زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاه زادهٔ سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک و مال بوی باز گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرار فراهم آورده قدم در میدان مقاتلهٔ مظفر حسین میرزا نهد بنابر آن محمد مؤمن میرزا با لشکری جرار از استراباد بیرون خرامیده عنان یکران بصوب معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از آن طرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس چون ظفر اقتباس را یالمشی کرد و در روز چهارشنبه غرّهٔ ماه مبارک رمضان در میان دو لشکر بزرگ در آن انجمن تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیپور و نفیر سوران بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران ابواب طعن و ضرب بگشود نظم دو لشکر بهم و ند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان ریخت باران خون ز خون یلان شد زمین لاله گون در خلال این احوال امیر عمر بیک وفادار چون اتباع مظفر حسین میرزا بر اتباع محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست رایت شاه زاده را از پیش برداشته از پس پشت آنحضرت در آمد محمد مؤمن میرزا چون حال بر آن منوال دید با سپاهیان قول مانند سیلی که از فراز رو به نشیب آرد بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای کر و فر توسن کج روش سپهر بیمهر ناشکیب بارگیر آن زیبندهٔ تاج و سریر از هم بگسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان در وی آویخت و میرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر سر افراز گشته محمد مؤمن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریرش رسید و شاه زاده برادر زاده را تسلی داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد در آمده او را به بند تفرقه مقید ساخت و بعد از چند روز مصحوب امیر محمد برندق بجانب هراه گسیل فرمود و امیر محمد برندق میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمایه بمقصد رسانیده در قلعهٔ اختیار الدین حبس نمود و روی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا قتل شاه زاده را مستلزم بقای پسر خود تصور فرموده همگی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض دولت و اقبال ابو النصر را از پای در اندازد و سرچشمهٔ عدالت و احسان را بر خاک تیره انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور مشعوف بود حکم قتل آن شاه زادهٔ حمیده صفات حاصل کرده یار علی بخشی و عبد الواحد یساول و معتمدی دیگر را جهت آن مهم نامزد فرمود و صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان ثمرة الفؤاد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعه تا بکار بنابر تأکید خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده شبی با سه بهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او در آمدند و شاه زاده کیفیت حال دانسته بر حسب و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بمعاقبت آنچنان جوانی را که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت طعمهٔ هلاک ساختند و جهت مغالطهٔ مردم از برج قلعه بخاک اندر انداختند گل رخسار آن سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و نخل

قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد بیت هزار سرو که بر حد اعتدال برآید
بقامتش نرسد گر هزار سال برآید و ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بوده بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سر خیابان ایلچی
که نشان بخشش می آورد با ایشان دو چار خوردند چون قضا کار خود کرده بود و غیر از تأسف و تحسر فایده روی نمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب
نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته بانامل
اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هراة از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون
از فوارهٔ عیون روان ساخته از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند والدهٔ معصومهٔ شاهزادهٔ شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان
سعید و همشیرهٔ بیچاره اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامهٔ جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت
ظاهر ساختند رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در
گردن کرد و بیشایبهٔ تکلف و سخنوری اگر از حیرت آن واقعه بابله سپهر تیزگرد از رفتار باز ایستادی جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه منشا مله
ماه عالم افروز بر خاک می افتاد لایق می نمود و آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از وقوع طالع گشت و بهرام را شدید الانتقام نباید گفت که از سهم
خون قاتلانش درگذشت بیت اینچنین حادثه واقعه و آنگاه هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید افروز امیر ساربان جنید که در شهر
بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذوالجلال
والاکرام پرداخت و پس از سه روز از این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن
خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام
بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که میگفت واقعهٔ محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آن زمان آن کار
ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیزخان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطهٔ
شناعت اینحادثه فتنهٔ عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک
بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید چون خبر شهادت
ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر فرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بتعجیل بسیار

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط
مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزادهٔ سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور از هم بگذشت بسان جمشید خورشید که در اول ربیع بعزیمت بیت الشرف
خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد و مقرب حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف
و اعیان هراة تا رباط دره زنگی باستقبال رفته همگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند خاقان منصور مانند روح که بجسد درآید
بباغ جهان آرا خرامید و قریب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا
باتفاق امرای ارغون لشکری زیاده از حد و چون عدد انجم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد
بنابر علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای کشورکشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر نهضت
آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع درآورند
و مجموع حصون آن ولایت را بر دارن کاری استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعهٔ باشلنک که اگر مور بران صعود نمودی پای لنگ
شدی منزل گزیده بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع بیک در حصار قندهار مسکن کرده محمد مقیم
در ضبط قلعهٔ زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنک رود بدیع الزمان میرزا با بنگاه
جنگ از عقب عسکر ظفر اثر درآید و اگر علم نصرت شیم نخست بدیع میرزا بدیع الزمان بر دارد و امیر ذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت

محاربت برافرازد القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور فرموده و بزمین داور درآمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت آنحالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند دران اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ بست که ضبط آن در عهدهٔ عبد الرحمن ارغون است غلهٔ بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت متیسر میشود بنابرآن موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر دولت و عنایت یزدانی بنسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبد الرحمن ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری میپرداخت مهم اشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بست غله برگرفته از نقمت تنگی رستند خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنهٔ هراة بازگشت و در اثناء راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد دست و پا روی نمود و دیگی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه و مداوا کرده و در ترتیب اغذیه و اشربهٔ مفیده شرایط جهد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین انه دار الشفا و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشته سقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسازگار از سر اضرار صفحهٔ کینه درگذشت بیت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

خاقانی

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرأت ممتاز بود قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایت شکسته حال و پریشان حال اوقات گذرانیدند در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسیده فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آنحضرت باتباع مستظهر گشت و روی بوطن مالوف آورده بعد از وصول بحدود ولایت خراسان قاصدان بآستان سلطنت آشیان خاقان عالی مکان فرستاده و تمنای اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از مفسدان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال غدر و بد اندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابران خاقان منصور امیر نظام الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و بابا علی را با ده هزار سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید و بایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرمود و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش اشتعال یافته بنیت دست برد پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسهٔ میر سیدی خود را مضبوط ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان متیسر نپذیرفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا گهر شد حکم همایون نفاذ یافت که آن امرا با دو هزار سوار عازم استراباد گشته با بو المنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بصوب محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین باستظهار آن لشکر جرار بمقابله و مقاتلهٔ برادر که در حدود آن ولایت خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا [illegible] شد و بمیان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را بمشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد ذکر وصول

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد او بغضب آن بانی مبانی جهانبانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر جبین این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بعز اعمال و ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرسانند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذراند و خاطر آنجناب مایل بوطن مألوف گشته بمصحف مجید تفاؤل نمود و در سطر اول از صفحه بمعنا این آیت برآمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه درآنزمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه در درجهٔ کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلا اعدا اعتقاد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت نمود و در اواسط ماه رمضان سنه ثلث و تسعمائه بیکبارگی صباحی بباغ جهان آرا درآمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول آن صاحب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر نهایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورتی تمام در خاطر داشت و بعد از آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شده سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام که خال جمال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام نموده سمت نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الکاء باباخاکی از فر وصول آن مهر سپهر شرف فضای غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید و بعد از چند سال در امور ملکی و مالی دخل فرمود بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اتباعش درآمده هر روز امری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور نموده کیفیت آن بتصریح و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب الکاء نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی از هر جنس و چون مجتمع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بقصبهٔ استراباد آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت ع وای بر حال کسی کش غم کند عیسی زرکی و خواطر بر مصادره و مواخذهٔ آن جماعت قرار یافته مسرعی بعنان برق و باد نزد امیر عبد اللطیف شتافته نشان رسانید که در فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون ارسال نماید و بعقب حضرت سلطانی اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز موعود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و تابع ایشان را که خود پسرزادهٔ خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال در یک روز مشار الیهم در هراة و خواجه عمید الملک در استراباد و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در الکاء نشین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و تملکات آن طبقه شده چندان زر و جواهر و کتب شریفه و امتعهٔ نفیسه و اسپان و اشتران باربردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای نیکو و چهار ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر بنان خامه و تقریر زبان تیسیر نپذیرد و تمامی آن جماعت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین

حسین و خواجه عمید الملک شبی از حصار فرار نموده روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو وزیر اوج وزارت را در یک برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمین رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در روز وصول ایشان که داخل ایام اوسط ذیقعده سنه مذکوره بود سوار شده بر در قلعه ایستاده جلادی بالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عمید الملک را در نظر پدر گردن زد آنگاه خواجه نظام الملک را بپای قلعه آورده پوست کندند و همدران روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع الزمان میرزا اظهار یکجهتی و دولتخواهی بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه والا بر آن ایوان مرو بسیار بالا که ترسم چون از آن ایوان در افتی ز هم افتاده و محکم تر افتی اما خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا التعلق بوی گرفت و چون روزی چند بین الامرا والوزرا عهده بیشتر از پیشتر شرایط نیکوخدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم مرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امرای عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملکی و مالی گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرا نویسان بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطاعه آنجناب را باین عبارات سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنت والخلافه معتمد الملک صلاح اندیش خواجه فضل الدین محمد وفاکیش و خواجه فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن ایام از اکثر امرا التقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان مخالفت و منازعت دست داد و خواجه فضل جناب امارت مآب را بی اختیار و بی اعتبار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آنخواجه وافر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی‌نمودند و وزرای عظام جنابه علیه‌اش را مرجع و ملاذ خود دانسته هر روز کمر طاعتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می‌نشستند و خواجه فضل الدین محمد از صبح تا شام در باغ جهان آرا مقام فرموده بانتظام مهام انام می‌پرداختی و اسباب قضایا و مهمات خواص و عوام بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم محبت در در فضای دل همگنان کاشتی و باشاعه خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه ایوان روزگار باقی و پاینده ماند بیت در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ النگ نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین

بر ضمایر دانش مآثر ازکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندی را از مطلع فتح و فیروزی طالع گردانید تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم یزلی بانجح رایت صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رسانید تزاحم غبار نوائب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و بهنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم وایدناهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر عالم غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بروفق منطوق والله یؤید بنصره من یشاء افتاب عاطفت ۲ ایزدی بر درجات روزگارش تابد نظم ز لطف ازل هر که یابد سپر ز سهم حوادث نه بیند ضرر بیابد ز فضل الهی مدد نیندیشد از لشکر بیعدد بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو نیرو دهد از زمین نیزه وار ببندد بخدمت کمر بنده وار حکایتی که خامه سخن سنج شمامه ببیان آن زبان میگشاید نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در النگ نشین بر بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در النگ نشین بدولت و اقبال نشسته بود به

۳ عنایت حق باشد
ایزدی

بود و بمصادرهٔ خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او مشغولی مینمود خبر تفرّق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ ولد امیر ذو النون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خاطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیک ناگاه خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر بادپای قدم نشسته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار خود را در قلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه جمعه بیست و چهارم شوال الخبر بالنگ نشین رسید و بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان همعنان برق و باد بدار السلطنهٔ هراة ارسال نمود که جناب مقرّب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده گرد محلات درون و بیرون شهر بر آمده از عساکر نصرت مآثر هر کس آنجا باشد باردو فرستد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده و در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ قلعهٔ اسفراین التفات نکرده و از باغ دلکشن و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده آنشب بمعسکر همایون میرسید مهم آنحضرت را بی ارتکاب تعب بتفصیل میرسانید اما تائید نیافت و در سر کوچهٔ اسفراین مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعهٔ لوای بیضای آفتاب بیتاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن گسل بیت سپاهی همه یکدل و جنگجوی چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کینه ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتائید ربانی و امداد سعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان بر آمد بیت سلیمان صفت رخ بصحرا نهاد بر آمد بتخت سلیمان چو باد و عنان یکران همت بصوب تعبیهٔ سپاه انعطاف داد و مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله پا بیستاد بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه در بن تامل و تفکر که آیا وقت طالع همایون چه سعد بر انگیزد که خار آن اندیشه از شاه راه اقبال برخیزد و یاری عنایت ملک معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن دغدغه را بروشنی فراغت سازد در این حین نیر سعادت مآثر جبهتی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت و مانند رایت فیروزی آیت کوکب سلطنت بمفارق فتح طرازان موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنهٔ کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطهٔ عصیان خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر دشمن شکن مشغولی مینمود با پانصد نفر از هژبران بیشهٔ مصاف همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیک ناگاه باردوی همایون رسیده بیمن مقدم آن شاهزادهٔ مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خواطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی مآثر رسیدند و تمر خنگ و پیکار کشته صف کارزار مرتب گردانیدند نظم چو آن زیبندهٔ دیهیم و اورنگ بمیدان دلیران گرد کرد آهنگ ز هر جانب سپاهی در رسیدند بقصد دشمنان صف بر کشیدند بلی هر کرا خود بخت سرمد کند ایزد و سلطان مؤید هزاران عقده گر افتد بکارش بآسانی گشاید کردگارش و اما آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ بنواحی النگ نشین رسیدند بخلاف تصور اردوی همایون را از پیاده و سوار بسیار مشحون دیدند و در غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در خم طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی بر افروخت

که دل بهرام خنجرگذار بر کشتگان معرکه بسوخت چشمه نور بخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شد و چشمهای کواکب ثواقب از شعله تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت نظم ز جوش سواران در آن حیز گذرگاه شد تنگ بر عافیت ز خون دلیران گلگون عذار النگ نشین گشت چون لاله زار بگوش جوانان پولاد ترگ زبان سنان گفت پیغام مرگ و هنوز نصفی از روز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور روی نمود و بدیع الزمان میرزا از مقابله عاجز شده از راه بیبن بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرا و سپاهیان خاقان مظفر لوا اتکامشی شاه زاده عثمان عزیمت انعطاف داده تیغ خونریز بدست گرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر بیگ بدان حضرت نزدیک رسید و هر چند ملازمان رکاب سعادت مآب باز گشته بر وی حمله میکردند باز نمی گردید عاقبت شیر بیشه پیکار امیر یوسف اسفندیار نیزه که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی آنکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیر عمر بیگ زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاه زاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین گدا علی میرآخور از مردم مغول عنان تکجی خود را بشجاع بیگ رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر دوش او زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوا لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق چنان اقتضا کرد که مجملی از حالات ولایات ماوراء النهر در حیز بیان آید و خامه دو زبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد والا نژاد میرزا سلطان محمود بیاراید و من الله مکون الکون العصمة والعون

ذکر شمه از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امراء ترخانی روی نمود

چون فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر چند گاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود و بدولت و اقبال روزگار گذرانید و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را مضبوط و معمور گردانید ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده سپهر کج نهاد غدار ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاه زاده کامکار برگشاد و امراء ترخانی کمر مخالفت آن بانی مبانی جهانبانی بر میان بسته انواع پریشانی دست داد و کلک بدیع مثال در تفصیل این اجمال و تبیین این احوال بدین منوال شروع مینماید که بایسنقر میرزا در ایام فرمانفرمائی امراء حصار و نوکران قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید و نسبت با ترخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم نمیرسانید و این معنی بر ضمایر امراء ترخانی گران آمده والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز و استغنا داشت خاطر بسلطنت سلطان علی میرزا قرار داده آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده بباغ نو که مقر جلوس بایسنقر میرزا بود در برده ملازمان آستان بایسنقری را متفرق ساخت و هر دو شاه زاده را بارک سمرقند درآورد و مکنون ضمیر غدر پذیر آنکه چون خورشید عالم تاب بنهانخانه مغرب شتابد و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقر را در کوک سرای حبس سازد و میرزا سلطان علی را بر سریر فرمانروایی نشاند و لواء اقتدار برافرازد و بایسنقر میرزا از حقیقت حال اطلاع یافته بهانه تجدید وضو از مجلس برخاست و در خانه که در شرقی شمالی بستان سرا بود درآمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تیغه کشیده بودند و بایسنقر میرزا آن تیغه را انداخته با محمد علی قوچین و حسن شربت دار که در خدمتش بود طریق فرار پیش گرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانه حضرت هدایت انتما خواجه کا که در خواجه کفشگیر بود رفت و همان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقر را دانسته روز دیگر بهیأت اجتماعی متوجه عتبه کعبه مرتبه خواجه کا گشتند و شاه زاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آنخواجه عالی مقام با بودن میرزا بایسنقر بآنجا معترف نگردیدند و ترخانیان از سبکناه دانسته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت شاهی نشانده بمهمات آن جهان متحیر و متفکر بودند بعد از دو سه روز عالیجاه هدایت پناه افتخار الاکابر والاعاظم خواجه ابو المکارم که همه کس تعظیم و حرمت آنجناب بجای می آوردند و آنجناب را از اولاد صاحب هدایه میشمردند و از نجیب ترین اعیان و اشراف ماوراء النهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بدین خاندان عالیشان میداشت بموافقت امیر احمد حاجی و بعضی دیگر از شجعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهت مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب قلعه توجه

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنغر را از خانهٔ خواجه کا بیرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابران ترخانیان از محافظت قلعه عاجز گشته محمد مزید ترخان از شاه دروازهٔ چهار راه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر پنجهٔ تقدیر گشتند و در وقتی که بایسنغر میرزا خانهٔ امیر احمد حاجی را بحر وجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنغر از وی یکدو سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان بقتلش نفاذ گشت و بهمان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت تادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان بین شاهزاده را میل کشند فرمان بران آنحضرت او را از کوکسرای بیرون آورده بشخصی که مباشر آن امر بود به اختیار یا بغیر اختیار بر وجهی میل کشیدن بدیدهٔ آن قرة العین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصرهٔ او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار آن حالت ساکت بود و در خانهٔ حضرت ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشتهٔ لوازم اخوت بگسیخت زیرا که خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنغر میرزا بود و خواجه یحیی سلطان علی میرزا را تقویت و تربیت میفرمود القصه بعد از رفتن سلطان علی میرزا ببلدهٔ بخارا بایسنغر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی میرزا سپاه بخارا و حدود آنرا فراهم آورده باتفاق امرای ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب خجالت و شین بر گشود و سلطان علی میرزا بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بایسنغر میرزا بصوب سمرقند گریخت و امیر احمد با بسیاری از سمرقندیان گرفتار گردیدند و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا کمند همت بلند بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکنده از عقب برادر توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلدهٔ فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرمود و در شوال سال مذکور در قصبهٔ اندجان کیفیت این وقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دار الملک آبا و اجداد پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال طی منازل نمود و حدود آن شهر میمنت بهر را مضرب سرادقات بهجت آیات گردانید بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامهٔ عنبرین فام نخست از شمهٔ مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگاه تتمهٔ حالات اولاد میرزا سلطان محمود در اسماع سخنوران وقایع رساند و من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان مجملی از واردات احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت تا زمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند

در ششم شهر محرم الحرام سنهٔ ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ گورکان غیرت افزای ریاض رضوان بود دری نور بخش در عقد سلطنت و نامداری افزوده و دری خورشید درخشش از افق خلافت و کامکاری طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت و کامیابی از کتم عدم ببر ابستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت نظم بفیض کردگار لایزالی دری افزود در عقد لالی پدید آمد عجب فرخنده فالی جمالش آفتاب بی زوالی وجودش نور بخش چشم امید ظهورش موجب اقبال جاوید یعنی میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان از حضرت واهب العطایا از تعلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جمال حالش میدرخشید و هم از مبادی اوان نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح می گردید ضیاء بشرهٔ مهر تنویرش مانند تباشیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهرهٔ خورشید مثال تاثیرش بلسان لوامع ستارهٔ سحری مشعر بود باین معنی که بزودی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقاوهٔ اعیان خلافت و جهانبانی بروز بهجت و شادمانی تبدیل خواهد یافت نظم بلی بی سخن صبح گیتی فروز بود مخبر از روشنائی روز ستوده طالع از نور اقبال مهر که سازد نمودار تمام سپهر و چون بنابر تنسیم نسیم عنایت الهی غنچهٔ ریاض پادشاهی در گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن سپهر معالی گهر را

در گوش جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان لاله عذار بجرعه نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابلهٔ زهره جبین جهة ارضاع تعهد آن مولود سعادت قرین یقین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش می یافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید اتکه با بایت خطهٔ اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشان در عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود خبر حادثهٔ شاملهٔ مصیبت کاملهٔ میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و آنگاه امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان ولایت آنحضرت را بپای تخت شاهی بر داشتند و مراسم عبودیت بجای فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتگاری بر افراشتند و بنابر آنکه در آن ایام که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند و اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدر مقدور سعی و اهتمام مینمودند امیر شیرم طغائی آن وزیر اوج کشورگشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنهٔ جبال اوزکند برد تا اگر حکام ولایات طریق بیوفائی مسلوک داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لواء مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه جُند حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین قلیچ میرسید و از جانب مادر بسلطان ایلک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آنخاندان در اندجان شیخ الاسلام میبوده اند و اشراف و اعیان در تفصیل قضایا بدیشان رجوع کرده بسر انجام مهام فرق انام قیام مینموده اند از داعیهٔ امیر شیرم وقوف یافته خواجه محمد حسام که ناقل عنایت عمر شیخ میرزا بود و خلعت کسوت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از امضاء آن عزیمت منع نمود و سخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداختند و مقارن آنحال حسن یعقوب و امیر قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی بکمال اخلاص ظاهر ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اوراتیپه و خجند و مرغینان بچهار فرسخی اندجان شتافت و خیام اقامت برافراخت و در مقام محاصره ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت و در اثنا پادشاه سعادت انتما یکی از ارباب ولایت اندجان را که موسوم و ملقب به درویش گاو بود بسبب سخن مخالفت آمیز که از وی سر بر زد قتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن بلده خواطر بر محافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان احمد فرستاد و رعایت طریقهٔ ادب نموده پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان میل اقامت نخواهند فرمود لایق دولت چنان مینماید که حکومت این ولایت را باینجانب تفویض فرمایند و سد درب نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق و رافت برگشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابهٔ فرزند است مدت العمر بشارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف و نزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت پاک جبلتش بصفت مروت و انسانیت مفطور بود از استماع این پیغام متأثر گشت و خیال صلح فرمود اما تیسیر نگردید و در جواب سخنان سنجیدهٔ ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورد و کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزید و در آن اثنا بمحض مشیت ایزد سبحانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و متوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود اول آنکه در زمانیکه سپاه سمرقند در جسری که از سیه آب که نزدیک باندجان واقعست میگذشتند بواسطهٔ ازدحام خواص و عوام اسپ و شتر بسیار در سیه آب افتاده روی بچراگاه عدم آورد دویم آنکه در آن ایام در عسکر سمرقندیان وبا در اسپ وقوع یافته طویله طویله بارگیر لشکریان سقط شد دیگر آنکه بوثوق اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی بیشتر از بیشتر میگشت و هر کس از ایشان اندک جرأتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعهٔ سمرقندیان نهاده از سر جان درمیگذشت بنابر آن سلطان احمد میرزا التماس

۲ بروجهی ه
سبق
ازدو طرف ه

طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال حسام حالش بود از یک فرسخی اندجان جهت تمشیت آن مهم مأمور فرمود و امیر درویش محمد بعیدگاه شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب موافقت عم بزرگوار و برادرزاده عالیمقدار مذکور گردیده هریک بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت چنانچه نوشته شد در اثنای راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافته خیال محاصره نمود و در آن وقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت از امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشیک آغا و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن دری برج فرمانفرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب و هراس اساس ثبات امرا و نوئینان را اندراس داده از اخسی بکاسان که الکای ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا بمناسبت آنکه ویس اتکه او بود در آن حصار روزگار میگذرانید و خان از این معنی خبر یافته بدان جانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده ویس لاغری در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطان محمود خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چند نوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضه که دست داد راه ولایت خویش پیش گرفت و مقارن آن حال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت و سر نزد هیچ صاحب افسری فرود نمی آورد و در کاشغر و ختن حکومت میکرد لشکر بحدود اوزگند کشیده قلعه طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و اکثر امرا بدفع او مأمور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده میران سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی بحسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش را در قبضهٔ اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند و برین قیاس سایر امرا و اینچکیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدارالملک سمرقند آمده بود دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده مصحوب عبدالقدوس مرجی و اتا ساچوق بنظر پادشاه عالیگوهر فرستاد و سخنان عطوفت آمیز مودت انگیز پیغام داد و چون میان او و حسن بن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیه حسن بن یعقوب را بلطف و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانید و از جادهٔ دولتخواهی حضرت پادشاهی درگذرانید و پس از مراجعت عبدالقدوس به پنج شش ماه حسن اطوار مستحسن تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابراین خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه من باستصواب ایسن دولت بیگم که جدهٔ آنحضرت بست خواطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارک که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آن وقت بصحرا رفته بجانور پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکند بادام رسید بخیال فاسد و اندیشهٔ فساد عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عساکر منصور لوا متوجه استقبال او گشتند و زمرهٔ از ایشان برسم منقلای پیشتر روان شدند و حسن بر توجه مقدمهٔ سپاه صف شکن وقوف یافته نیم شبی بر سر ایشان تاخت و نوکران او آغانشبه کرده تیری که از ایشان بر مقتل حسن خورد و بجزای اعمال سیئهٔ خود گرفتار گشته از آن زخم جان نبرد و مقارن وقایع مذکوره ابراهیم سارو که از قوم منکلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطهٔ صد و در جریمه مردود شده بود بقلعهٔ اسفره در آمده خطبه بنام بایسنغر میرزا خوانده و حضرت پادشاهی بر این معنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اسفره شتافت و ابراهیم سارو باستحکام برج

و باره پرداخته عساکر ظفر مآثر بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست باستعمال آلت قتال برده ابواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران گشودند چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم خود ساخته امان طلبید و پادشاه گناه او را عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر پناه بجانب خجند نهضت نمود و امیر مغول ولد عبد الوهاب شغاول که در آن حصار متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیهٔ اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار بنواب پادشاه کامکار سپرد آنگاه پادشاه اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را بنزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهة دفع کدورات سابقه مایل به ملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قرب وصول قرة العین خواقین عالیشان خرم و شادمان شد و چون پادشاه بارگاه در آمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و پادشاه حمیده خصال دو سه روز در صحبت خال فرخناک و خوشحال بسر برده پس از آن بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت و همدرین سال آن دُرّ درج خلافت و استقلال با جوقی از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می‌پیوندد و اوراتیپه سالها داخل دیوان میرزا عمر شیخ گورکان بوده در فترات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنقر میرزا در آمده سلطان علی میرزا در آنجا حکومت مینمود و چون سلطان علی میرزا از توجه لوای کشور گشای پادشاهی خبر یافت شیخ ذوالنون را بمحافظت قلعه مامور ساخته بنفس نفیس بجانب کوهستان مسغر و مسیخا شتافت و پادشاه سعادتمند بعد از قطع منازل از خجند گذشته و از گریختن سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی خلیفه و میر عثمان را برسم رسالت نزد شیخ ذوالنون فرستاد و شیخ بنابر اقتضای بخت نگون و طالع واژون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب نمود و آن امیر ستوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر انتما رسانید و چون در ظاهر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حدود غله نایاب است امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانسته و حضرت پادشاهی باستصواب سالکان طریق دولتخواهی عمل نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید و همدر آن اوان سلطان محمود خان لشکر فراوان باوراتیپه فرستاده شیخ ذوالنون بگریخت و اوراتیپه بتصرف ملازمان خان در آمد حکومت آن ناحیه تعلق بمحمد حسین گورکان گرفت و از آن تاریخ تا شهور سنه ثمان و تسعمائه ایام سرداری او در اوراتیپه بسمت امتداد پذیرفت و در سنه ۹۰۱ حمزه سلطان و پسرش مماق سلطان و مهدی سلطان و محمد دوغلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک رمضان در قصبهٔ اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیدند و آنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشک بپایان آمده لوازم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا و سلطان علی میرزا دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید و پادشاه عالیجاه نیز بداعیهٔ تسخیر آن خطه لوای نصرت عطیه برافراخت و بعد از وصول بنواحی دار الملک آبا و اجداد سپاه شجاعت نهاد را بمحاصره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سه دُرّ درج شرف در تضییق سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعهٔ مدعیان نهایت مردانگی بظهور میرسانیدند در آن اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد سخنان معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول یافته موکب عالی پادشاه بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند بجانب سغد و سه فرسخ پایان تر رفته نزول اجلال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمده سپاه را در موضعی مناسب بکنار آب کوهک فرود آورد و با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک گذشته بر بالای اسپ بین الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک [illegible] در میان آمده چنان مقرر شد که آن تابستان

بهر یک از آن دو شاهزاده عالیشان بمقر عز خود روند و در اول فصل بهار که موسم نشو و نمای ریاحین و ازهارست بار دیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی میرزا بتجارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبدالله برلاس مشعوف بود او را در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون ماهچهٔ علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان مشمول عاطفت و مکرمت میرزا بایسنقر بودند از آنحضرت نیز روی گردان شده التجا بسایهٔ لواء محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه دارای سپهر کشورستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی و درآمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی

در اول فصل بهار که خسرو ممالک علوی از طول مکث در برج شتوی ملول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط گیتی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز با لشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامید و سرپل را لشکرگاه کرده در برابر او در قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه مبارک رمضان از بلدهٔ اندجان بدانصوب روان گشت و با سپاهی پردل طی منازل و مراحل کرده در یار یلاق قبهٔ بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان درگذشت در آن مقام بیرون آمدن بایسنقر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر او در بدروه بعرض رسید و تولون خواجه مغول را با قرب سیصد نفر از مردم قزاق و دلاور پیشتر روان گردانید و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه یافت و ویران شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با متابعان در شب بیگاه ناگاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ انجام مجروح و بیروح ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالماً غانماً لواء مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیراز رسید قصد تسخیر قلعهٔ آن قصبه کرد و در آن وقت شیراز الکاء قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار آن دیار قیام مینمود و در روز آخر ماه مذکور ماهچهٔ لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیراز انداخت و گماشتهٔ قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز برسم سابق بوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر بادای نماز عید و سایر واجبات و سنن آن روز سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قروق ربیا نزول اجلال فرمود و در آن روز قاسم دولدی و ویس لاغری و حسن نبیرهٔ سلطان محمد سیغل و سلطان محمد ویس با قرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنقر میرزا از سرپل کوچ کرده روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آنجماعت بدعوی محافظت شیراز از بایسنقر میرزا اجازت طلبیده بدانصوب شتافته اند و چون استماع نموده اند که آن قلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده بقدم اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل ربیا بقرابولاق خرامید و بعد از یکدو روز از آنجا کوچ کرده از آب کوهک بگذشت باغ میدان مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل تهور در سر خیابان بفوجی از لشکریان میرزا بایسنقر باز خورده اسب جلادت در میدان مبارزت تاختند و بباد حمله آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند در آن اثنا تیری جانگزا بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه همان ساعت از پای درآمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی بطلب علم پرداخته از فن لغت و استیفا صاحب وقوف بود و مکاتیب را نیکو انشا میکرد و مدتی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود و اما سلطان علی میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده بقصد دشمن داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت نزدیک سمرقند شتافت و میان آنحضرت و بهادرانی که از شهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت و سلطان علی میرزا از طول مکث در ظاهر آن بلدهٔ فردوس آثار ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در یام بوده بمحاصرهٔ سمرقند پرداخت و پس از آن از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر بحسب تخمین یک فرسخ مسافتست مضرب سرادقات عزت ساخت

و قریب بچهار روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و شجاعان سپاه بایسنغری محاربه دست داد و در بعضی از آن معارک امیر ابراهیم بیکچیک و ابو القاسم کوه بر و امیر شاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح و مقروح گردانیده لواء تفوق برافراختند و روزی که در سر خیابان در میدان مردان جولان می‌نمود زخمی بروی امیر ابراهیم بیکچیک رسید و بدان جهت بابراهیم چاپوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاد و ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت کرده سخنان عنایت آمیز پیغام داد و آن جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه شهر گردد تا ما که خدمت در میان جان بسته‌ایم آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنابرین شبی پادشاه کامران پای مبارک در رکاب آورده بپل مغاک شتافت و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر ازین معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان جرار بپای ممانعت پیش آمدند و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تائید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم پادشاه خجسته شیم بمعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ ماهچه رایات نصرت نشان روشن‌تر از مرغزار جنان بود تمام مردم قلاع و بقاع آنحدود قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین از محترفه و پیشه‌وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدند و اردو بازار بنوعی معمور و آبادان شد که حکم مصر جامع گرفت و در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شادوار قلعه‌ایست که آن را ازکینت گویند و جمعی آن قلعه را محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آن جماعت گشته چون نواحی آن حصار مطلع ماهچه رایت ظفر شعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی درآمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در النگ قبله که در نواحی باغ میدانست نزول اجلال واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک بلشکرگاه پادشاه بود عنان بازکشیدند و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و مستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان سلطان علی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر پادشاه سوار شده از آن منزل نهضت فرموده سر النگ قبله نزدیک آب کوهک محل نصب خیام سپاه ظفر نزول شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر شعور بخیال مراجعت آن منزل اختیار فرموده بنابر آن مردم فراوان از دروازه شیخ زاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ راند صف قتال بیاراستند سپاه پادشاه نیز بجهت ستیز مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و بزخم سنان فتنه انگیز و سهام خون ریز آثار رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد باوج فلک اثیر رسید و رخساره خورشید را تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن ور را خیره ساخته معنی آیت یکاد سنا برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانید و لشکر سمرقند عنان بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند کرند شده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ دولدای و دیگری برادر خوردتر محمد قاسم نبیره حسین بیبر بود و ایضا دیوانه جامه باف و کل قاشوق که از جمله لوتیان سمرقند و سرداران لوند بودند در آن روز اسیر پنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته گشتند و بعد ازین شکست دیگر لشکر سمرقند از دروازه شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را اولجه میگرفتند و در آن اثنا آفتاب عالم آرا از برج میزان تحویل کرد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سران سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خاطر همگنان بر آن قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار بروزگار گذرانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده النگی که متصل قلعه مذکوره بود از یمن نزول همایون حضرت نزهت آباد گردون شد و فرمان واجب الاذعان بساختن قوروبا و کپها در درون حصار نفاذ گشت و فرمانبران حسب الفرمان عمل نمودند

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه درآمدند و در همان روز که ماهچهٔ رایت عالم افروز از منزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی که بنابر استدعاء بایسنقر میرزا از ترکستان ایلغار کرده بود بدان الکا رسید چون دانست که حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار درآمده اند متحیر و متاسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه جهانبانان اندک مردی بودند تهیهٔ اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال بمیدان قتال مصلحت ننمود و از انجا کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنقر میرزا از خان مدعا داشت بحصول نپیوست کما ینبغی بمحالش نپرداخت و شیبانی خان نومید و حیران بصوب ترکستان علم نهضت برافراخت آنگاه بایسنقر میرزا که مدت هفت ماه در تضییق جهات حصار تصلّبی بسیار اوقات گذرانیده بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش نگشود با دویست سیصد کس از جنود متوجه ملاقات خسروشاه گشت و چون در معبر ترمذ نزول نمود سید حسین اکبر که نسبت بسلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در ان ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دستبرد روی باردوی میرزا بایسنقر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و با اندک مردمی در یورت مانده بدانجا رسید و طاهر محمد چهره میرزا بایسنقر را دستگیر گردانید و لشکریان او اندک پی گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسروشاه مراسم استقبال و لوازم نیاز و نثار بجای آورده بین الجانبین باحسن وجهی ملاقات روی نمود و بعد از ان اوان که بایسنقر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت پادشاه سعادت انتما از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب و التوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساطبوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ربیع الآخر سنه ثلاث و تسعمائه دار الملک آبا و اجداد را از فر طلعت همایون عبرت افزای گلشن گردون گردانید و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن مقدم میمنت شیم بسان بستان ارم خضرت و نضارت بخشید و تمامی اشراف و اعیان را در ظلال مکرمت لایزال از تاب آفتاب حوادث امین و مطمئن گردانید رعایای بیچاره را که پایمال فتن و دستخوش انواع محن بودند باشاعهٔ عدل و داد نوید داده سرپنجهٔ تعدّی ظلمه و متغلّبه از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امراء بابری را نیز بقدر مقدور رعایت کرده علم اقتدار هر یک کارزار برافراخت و مدت صد روز بلدهٔ سمرقند از غمام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فردوس مانند بود و بعد از ان بنابر اموریکه مذکور خواهد شد سمرقندیان از آن دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندجان توجه نمود و چنانچه عنقریب کیفیت آنحکایت بعرض خواهد رسید و خامهٔ شیرین مقال در باب تفصیل این اجمال لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید **ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنقر و امیر خسروشاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا از غایت اضطرار بصوب خراسان** چون میرزا بایسنقر روزی چند در قندز بسر برد امیر خسروشاه با سپاه باران عدد و جنود وافر عدد در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور بر آب آمویه و وصول بچغانیان قاصدان بخندان نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان غدر و فریب پیغام داد که لایق دولت چنان مینماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدینجانب تشریف آورند و باتفاق برادر خود فتح سمرقند را پیش نهاد همت بلند سازند مقرر آنکه پس از تسخیر آن خطهٔ دلپذیر یک برادر در آن بلدهٔ فرخنده متمکّن بوده و دیگری در حصار علم خلافت برافرازد سلطان مسعود میرزا این سخنان را شنیده میان رد و قبول متردد بود و از مکر و فریب اعدا غافل گشته در باب آن مقال تامل مینمود و در آن اثنا امرا و اتکچیان آن شاهزاده بسیاران که بواسطهٔ کمال اختیار و اقتدار امیر شیخ عبدالله برلاس آزرده خاطر بودند یکیک و دو دو باردوی میرزا بایسنقر توجه نمودند لاجرم آنحضرت بادراک فتح و ظفر واثق شده بمصاحبت امیر خسروشاه از چغانیان بطرف حصار ایلغار کرد و در وقت نقارهٔ سحر گرد آن قلعه فرود گرفته روی بمحاصره آورد و حال آنکه در آن شب سلطان مسعود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود و بدولت سرا موسوم گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت با پدر حرم خویش امیر شیخ عبدالله فرار بر قرار اختیار کرده از گذر اوباج بر آب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربهٔ سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالکانشین رسیده ملحوظ عین شفقت گشت و خسروشاه میرزا بایسنقر را در حصار بر مسند سلطنت نشانده ختلان را ببرادر خود ولی داد و بعد از چند روز بجانب تسخیر بلخ پای

در رکاب آورده نظر بهادر را به رسم منقلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور

چون خاقان منصور در الکاء نشیمن فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور گریخته بساط قتال و جدال در نوشت و حضرت خاقانی ادراک این سعادت را از یمن قدوم سلطان مسعود میرزا دانست و برعایت و تربیت او پرداخت آنمقدار که توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه شعبان مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاه زاده را به بارگاه جهان پناه طلبیده و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خطیرش را تسلی داده بازدواج کریمهٔ از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت طلا دوز زیب و زینت داد و بانعام اسپ و زر و ما یحتاج دیگر نقد مراد در آستین امل و آمالش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر محمل نشینان تتق عصمت جهة یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیهٔ صُلبیهٔ حضرت خاقانی بود و از مشرعالیه بابا آغچه در وجود آمده بود از اردوی همایون بدار السلطنهٔ هرات رفتند و در روز جمعه غرهٔ ذی القعده شاه زاده نیز بآن بلده خرامید ثبت مسند آرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراستند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاه زاده مسعود بود دختر سعادت اثر اوج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدرهٔ سراپردهٔ خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار تجرع کرده در تنزهات هراة عشرت نمود و از شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنچهٔ دل شاه زاده باغ باغ بشگفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه بهار رسانیده بزبان حال میگفت **نظم**

ساقی بنور باده برافروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

و سلطان مسعود میرزا چند گاه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاه زاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زد و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر اعتقادی که بکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را به باباش میرزا که داروغهٔ هرات بود سپرده و باباش او را شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش در آورد اما خسروشاه همدران سال که دیدهٔ میرزا سلطان مسعود را بنیشتر بیوفائی از حلیهٔ بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن حین در حصار حکومت مینمود پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آن شاه زادهٔ بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته مآل حالش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر مصالحهٔ حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا

در آنولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک از حدود قندهار بجانب الکاء نشین یلغار نموده امیر ذو النون ارغون در ییلاق ولایت غور بود بنا بر آن بدیع الزمان میرزا از الکاء نشین بطرف برسین شتافت و از آن جا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذو النون تافت و آنجناب شاه زاده را استقبال نموده بصحبت ذات خجسته صفات لوازم حمد پادشاهانه بتقدیم و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه همت بر زمین داور و غور و ساغر و تولک سرعان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل هزاره

نشیمن

هزاره و نکودری و قپچاق و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرّت دیگر ولد ارشد را گوشمالی دهد عازم هراة رود گردید امّا همدر آن ایام جناب حقایق پناهی شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح راضی شده خاطر جوئی شاهزاده را پیش نهاد همت ساخت تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع جنگ النک نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین مولانا احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از بادیهٔ مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان بر سبیل استعجال لشکر بر سر پدر بزرگوار کشیده است بنابران شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هراة انعطاف داد و آن شیخ جلال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند و هنوز انجا تشریف داشتند که بدیع الزمان میرزا در النک نشین شکست یافته با امیر ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنود نمود و آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی در آمده از ممالک محروسه بمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب بسهولت بگذرد من بعد طریق طاعت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیّت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الّا فلا شیخ اجازت یافته روز چهارشنبه بیستم ذی القعده که هنوز خاقان ظفر قرین در النک نشین بود بباره گاه حشمت آیین رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید و جهة تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت شده صدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده در اوایل ذی الحجه جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول اشنوده از النک نشین کوچ نموده بجانب هراة روی نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رو دشتافت و از آنجا عنان بکران بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمایه بنیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمهٔ کوبان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آن حضرت را باسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور میر شیخعلی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت در گذرد و آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بباغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روزافزون اطراف دار السلطنه هراة را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مواخذه و مصادره بمکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود و مقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والاگهر شده منصب ایالت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدین عبدالخالق جهره زد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفرینندهٔ عباد

در اواخر سنه ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا کرّت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذی قعده سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گرد نبرد باوج گنبد آبنوس رسانیدند در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطهٔ ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدت آنحالت بمثابه انجامید که لشکریان او دست از کار باز مانده از معرکهٔ پیکار روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد در آمده ابوالمنصور مظفر حسین گورکان تا ولایت سبزوار عنان بگران

بازگشید و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بعرض خاقان منصور رسید در اواخر صفر سنهٔ ۱۹۰ امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تا بموکب عالی مظفری پیوسته درباب تدارک اختلال انتحال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون خیال بود که بنفس نفیس نیز متوجه آنصوب گردد تا بسبب مخالفت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمروشاهجهان نهاد

ذکر در بیان سلوک ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مروشاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم در کانون درون دور و نزدیک و ترک و تازیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیهٔ از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یکانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خواطر بر مخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت پناه سلطنه شعاری میر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ عدوان میرزا ابوالمحسن را فرو نشانند و شاهزاده را بران دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان در گذرانند و امیر قوام الدین حسب الفرموده بتقدیم رسانیده فایدهٔ بر رسالت او مترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا بمعاذیر نا دلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف در نگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت نموده در تخت سفر نزول اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی میر بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوچه ساقسلماق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از یمن مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضهٔ رضوان گشت و آنحضرت از رباط پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آنحدود را مجتمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا که بکپک میرزا اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد و آنگاه لوای ظفر پناه از راه دهانهٔ کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابوالمحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت برج و بارهٔ مرو را مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین سفیر تیر آغاز آمد شد نموده نشتر پیکان خون از شریان بیرونیان و درونیان بگشود گاهی صدمهٔ سنگ رعد برجی از بروج القلعه را منهدم ساخته صفت هباءً منثورا می بخشید و احیانا وصول قارورهٔ نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان را محترق میگردانید مدت سه چهار ماه حال بر این منوال جاری بود و بعد از آن پدر و پسر بطول ایام جنگ و جدل ملول گشته بین الجانبین صلح گونهٔ روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر نهضت موکب حضرت سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

در آن ایام امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت که قدم از سر ساخته آن را سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و شرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسول علیه السلام دریابد اما هرگاه که احرام آنصوب صواب بسته در پایهٔ سریر سلطنت مآب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنا بر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود و بمحاصرهٔ ابوالمحسن میرزا اقدام می نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سدهٔ انتساب بجانب مشهد مقدسهٔ رضویه علی ساکنها التحف السلام و التحیه روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب زبانه‌گاهی را که در بارگاه حضرت

پادشاهی راه سخن داشت جهة استجازه بجانب سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید جهة وصول مولانا عبدالحی روزی چند در آن مقام
متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهة نبرد کپک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمدند و جناب
مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاهزاده و امیر شیخ احمد پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف و مهربانی
بر روی سایر حاضران آن معرکه بگشود مقارن آن حال مولانا عبدالحی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از عرضه
داشتی که مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید حیثیت توجه آن عالیجناب هدایت مآب بجانب مکهٔ مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت
خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه برای
حقایق نمای واضح خواهد بود درین اوقات بواسطهٔ تواتر قدرات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان مرتبه در هیجان است
که مزیدی بر آن متصور نیست اگر نوبتی دیگر بملاحظهٔ رضای خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد ملاقات
خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب
مرغوب عبارت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبای مشهد افتخار آل عبا و اعزهٔ اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک داشت دهشته ۲
مجموع آن جماعت متفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور
و ابوالحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب مرو شاه
جهان روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه
آنکه چون مدت محاصرهٔ بلدهٔ مرو سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و فیروزی در آئینهٔ مراد جلوه‌گر نیامد حضرت خاقانی مایل مصالحه گشته ابوالحسن میرزا
نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب
الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمهٔ من درگذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنهٔ هراة انعطاف دهد من ترتیب
پیشکش کرده روی توجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن ابوالحسن میرزا را بعرض رسانید
و ملتمس شاهزاده درجهٔ قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرگان توبه مقرب الحضرت السلطانی ببساط جلالت مناط سرافراز شده باصناف بیتقبل ۳
الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقیع منصب جلیل و کیتی مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره کرده
رخصت انصراف بطرف دار السلطنهٔ هراة طلبید خاقان منصور فرمود ما دام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمایید بعز اجابت
مقرون است آنگاه قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر مسکن معهود شتافته قدم
سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنهٔ هراة را در سر مزار فیض آثار گازرگاه جمع ساخت و آشی عظیم ترتیب
نمود و به نیت استقامت بر جادهٔ درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعهٔ متبرکهٔ انصاریه مصروف داشته ارباب
وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رابطهٔ درویشان و مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان در افزود
و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنهٔ هراة حکومت و داروغگی نمود و امیر ناصر الدین عبدالخالق بن
امیر احمد امیر فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت برافراختند و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام
و ختمات کلام حضرت باری پرداختند **ذکر طغیان امیر خسروشاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر**
در آن زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو نشسته بمحاصرهٔ ابوالحسن میرزا قیام مینمود امیر خسروشاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بی نهایت نامحدود
قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشکر طریقهٔ حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب مزید جسارت خسروشاه شده
جنود فتنه در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمهٔ اقامت افراشته از روی اهتمام
بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر گشودند و بامداد

تیر مرکب تأثیر و سنگ رعد پرداخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی می‌نمودند و احیاناً بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت از قلعه بیرون می‌خرامیدند و بضرب تیغ و سنان روزگار قندزیان را بشام اجل میرسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان قندز و بقلان ممتاز و مستثنی بود جنیبت پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی سمانچی از شهر بیرون بعزیمت مقاتله و دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی از غایت صعوبت دست داده امیر تنگری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان بمعسکر خسرو شاه تافت و امیر تنگری بردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر رسید و او بازگشته و شمشیر کین از نیام انتقام برکشیده بر آن پهلوان رستم توان حمله کرده امیر تنگری بردی بتأیید ایزدی تیغ خصم را بسپر رد فرموده بیک ضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و زخم دیگر مهم او را باتمام رسانیده دوست کام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت از وقوع این حادثه لشکر خسرو شاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر تنگری بردی اصناف الطاف تقدیم نمود و بانعام اسب و زر و خلع قیمتی آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بسبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را چنانچه بود عرضه داشت کرد و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین عمر بیک ببلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات بییلاق بادغیس خرامیده منزل باباخاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نمود و امیر سید آقا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر میرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانید در سلک ایلچیان آستان خلافت آشیان انتظام داد و در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایت استراباد سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت در وقتی که برسالت از جرجان بهراة رفته بود بواسطه نشاء جنون سخنی غیر واقع بمعرض حضرت خاقانی رسانیده مؤاخذ و معاقب شد و چون از آن قید نجات یافت از امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده امیر حیدر در عمارت سر چشمه ماهیان که نزدیک بعیدگاه هراة واقعست منزل گزید و یکدو نوبت بازارهای آن بلده فاخره را دوران چند زده زر و اجناس بسیار بکبار و صغار روزگار اخذ نمود و همه را صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه [illegible] متوطن شد و جمیع مهمات آن بقعه را پیش خود گرفت در اثنا روزی درویش علی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرمود و بی آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و این معنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش علی را گرفته دویست کف پائی زدند و بخدمت مطبخ باز داشتند بنا علی هذا ابراهیم حسین میرزا قصد ایذا امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت او را برسم رسالت روانه آستان خلافت آشیان گردانید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر در مجلس خسرو شاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالمپناه مینمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب میفرمود در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز مقید بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هراة این خبر شنیده بغایت متغیر و متأثر گردید و کس فرستاده جسد او را از منزل باباخاکی بفضای چشمه ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنه ۹۰۴ از میرزا بایسنقر متوهم گشت و بهانه یورش بلخ آن شاهزاده صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم نهضت برافراخت و چون باوباج رسید در اواسط محرم سنه ۹۰۵ آن خسرو صاحب کرم را بدرجه شهادت رسانید و ولادت میرزا بایسنقر در سنه ۸۸۲ در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و نصفت و فضل و رأفت سرآمد ابناء زمان مینمود و خط نسخ و تعلیق را

نیکو مینوشت و از تعمیر نقاشی وقوفی تام داشت و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار میپرداخت و از نتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت و محظوظ میساخت القصه چون خسرو شاه کافر نعمت بر چنان امری خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بغلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان بامر جهانبانی قیام نمود مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش به تیغ انتقام منتقم جبار در زبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت ان شاء الله تعالی

گفتار در بیان پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقان وافر حشمت و انهزام یافتن ایشان از دست برد ملازمان موکب ظفر نشان در موضع حلوا چشمه

در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابو المحسن میرزا که از امتداد ایام قلعه داری نیک تنگ آمده بود آن بلده را بیکی از امرای معتمد سپرد و بنفس نفیس کوچی از ابطال رجال و هزبران بیشه رزم و قتال از روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز و احترام استقبال کرده مراسم پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بمحاربه پدر بزرگوار قرار داده و پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرفناکی رسیده امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را باعلاء درجه رعایت و تربیت رسانیده و بمنصب حکومت دار السلطنه هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان جهة اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور باوجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لوای جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بارگی گیتی نورد بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثناء راه خبر توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز و تنفیر اختیار کرده نقش کلمه الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر مینگارند بنا بر آن ابو المنصور مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اقتباس بتعاقب ایشان روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت تأنی فرموده باهستگی رایت نهضت می افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بحلوا چشمه رسیدند بخلاف مقصود شنیدند که ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور وفور منتظر رزم و پیکار ایستاده اند قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال نهاده اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته تا بچه علم نصرت نشان مظفر حسین گورکان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزود و از آنجانب ابو المحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت بر افراشت و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و بدین ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه نهاده در دشت حلوا چشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و دلیران روز پیکار در هم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه چشمه خون از فواره دلها روان ساخت و شعله سنان سینه سوز جان جهوشان را در محاق احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار جوئی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار [illegible] دلیران کبک رفتار را از پای در آورده بر خاک هلاک خوابانید

نظم
ز تیغ جوهرفشان و خنجر تیز
ز پیکان خدنگ فتنه انگیز
چنان خون جهید از اهل تهور
که حلوا چشمه شد جوئی ز خون پر

و در آن روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان بگیران بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین گورکان که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بر معرکه گرداند آقا امیر سلطان علی قرا بتقل عنان بارگی شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیر تر شده حکایت این بیغیرتی بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده بثبات قدم ورزید و خاقان منصور در دره که منتهی بصحرای حلوا چشمه میشود وقتیکه در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میراخوران و اختاجیان و شاگرد پیشگان کسی نبود و از گریختن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایات ازلی از محفه بیرون آمده باوجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسپ دلدل تمکن آتش آهنگ سوار گردید و عنان گران بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داد

فرمود تا نقاره و کورکه همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و باین طریقه ازان دره بیرون آمده چون چشم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر پارچه علم ظفر شیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بر بارهٔ کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک ازان دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت ابو المحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون گریختگان سپاه خاقان جهانبان کیفیت واقعه شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالماً غانماً مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه عفو پرور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان رسانید و در بارهٔ جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید

ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان

ازان زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین کورکان انتزاع نمود پیوسته خیال توجه بدان صوب صواب بکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربهٔ چلو چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران اسباب محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داد و روی توجه باستراباد نهاد و در آن حین محمد حسین میرزا رسیده شاهزاده را و را اسباب اضطراب از سر گذشته با کپک میرزا و فوجی از خواص امرا طریق مشاورت مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک و میان ترکمان آن سرحد گذشت و در اثنای راه کپک میرزا اردو بازار برادر را غارتیده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آن ولایات درآمد و کیفیت حال با ابو المحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نویسانیده نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف و رحمت پیغام داد که هرچند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله درآمدی با قلم شفقت اصلی و عطوفت جبلی رقم عفو بر جریدهٔ تجربه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانی و آن مملکت را بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی و بعد از آنکه پیغام قضا نظام و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از وی امری که موجب انفعال خاطر خاقان آفتاب احتشام باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطهٔ استراباد را از یمن مقدم همایون عشرت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید و بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف آورده و دخان طغیان مرتفع گردانید و اکنون در ظاهر آن بلده قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذو النون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استراباد را بمصحوب مولانا شمس الدین علیشاه سمنانی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت بعد از وصول بسبزوار زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار امیر بدر الدین نهاد و کوچ بر کوچ بنیشابور شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را ابلاغ نموده و لوازم مصلحت بتقدیم رسانید بحضرت باز گشت و بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر جرار جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات

در آن اوقات که خاقان والا فر ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان بکران بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذو النون از زمین داور به ییلاق غور رسیدند و خیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکودر و قبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با جنود نامعدود به بالای ولایت هراة رود

بهراة دو شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کردند از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند و از آن سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه دار السلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلدهٔ فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته مردم بلوکات را درآورده خاطر بتحصین قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ اوبه رسید امیر ذو النون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذو النون بی مدد آنحضرت خیال محاصرهٔ هراة نموده لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ذو النون با لشکر اندک و عدد بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابند مقارن این حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چیچکتو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار آراسته مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دروازهٔ پست شهر بیرون رفته در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را بازداشت و خود در میمنه ایستاده و ضبط میسره را بعهدهٔ سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی بک لک خانه با امیر ذو النون پیوست و در محلی که اسب کشیدند قراولان خبر رسانیدند که سیاهی سپاه باغی نمودار شد و همان ساعت امیر ذو النون با لشکر از عقب پای در رکاب آورده و چون شیر غژان متوجه بیشهٔ پیکار گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان درگذشت از هر دو طرف شیران بیشهٔ نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکهٔ هیجا باوج فلک اثیر رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان بگفت و تیر مرگ تا پر دل پهلوانان را بسان لعل بدخشان بسفت شمشیر تارک شکاف بیک ضرب از فرق سر تا بناف بشکافت و جانهای پردلان از رخنه بیرون جسته بعالم آخرت بشتافت نظم

برآمد فغان از زمین و زمان
درآمد تزلزل بکون و مکان
ز تیغ سرافکن ز تیر خدنگ
هوا خون‌فشان شد زمین لاله‌رنگ

در آن اثنا الویهٔ کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت و نیروی بازو از مشاهدهٔ آن لیاقت دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر گریختگان بشهر درآمد و دروازه‌ها برکشیده برج و باره را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده و چند روز از آنجا بپل مالان نقل کرد و طمع میداشت که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد مردم این شهر بدو پیوندند بنابر آن بیدار و هوا ساکن گردانیده سپاه را اجازت محاربه نداد و چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتلهٔ پدر بترسانید و التماس فرمود که از ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان بپل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هراة انداخته امرا و عظما و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانید

ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریر خاقان مظفر لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلدهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چیچکتو در ظل رایت فتح آشیان گشتند و شجاع بیگ نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعهٔ مرو جاق تحصن نمود و تسلیم حصار ابا کرد و شجاع بیگ روی بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هزاره و تکودری و سایر افراد لشکر ظفر اثر یورت و چپر بر سر کشیدند و دست به تیر و کمان برده بتقدیم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بریده از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره از مقاومت عاجز گشت و شجاع بیگ قهراً و قسراً حصار مرو جاق را مسخر گردانیده امیر بریده را گرفته دست بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت حکم بیاسا اورا

سلطنت فرمودن

بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلدهٔ هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن اوان سپاه نصرت انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و تخیل میکردند که بی آنکه چند گاهی آسایش یابند مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارای استرابادی را جهة تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عبارتی ادای رسالت فرمود و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود و آنحضرت بملاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع آن از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق بسلطان بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن شاهزاده گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقهٔ ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنا بر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با خسروشاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده البته ببرادر بزرگتر تسلیم نماید و ازین جهت فتنهٔ دیگر حادث شود بنا بر آن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بر جناح استعجال ببلخ شتابد و تمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده بپیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبدالله بر حسب فرموده کار بند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا ببلخ رسید و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثناء راه آن دو درّی درج تاجداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجویی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید و امیر محمد بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون ماهچهٔ رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان بلاد طخارستان سایه گسترد امیر خسرو شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاد و اظهار مطاوعت و مخالصت نموده در ممالک قندز و بقلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون ولد او شجاع بیگ را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان را ببرادر امیر ذوالنون میر سلطان علی ارغون عنایت کرده در قاعدهٔ عظمت علم فرماندهی برافراشت

گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد و در اواخر سنهٔ خمس و تسعمائه با سپاهی شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیک ناگاه دایره کرد و منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بحلقهٔ مطاوعت شاهزاده در نیاورد و با اندک مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برد و سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله مینمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز روزنه در سینهٔ بهادران میگشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التعاقب و التواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بمواعید شاهزاده امیدوار میگردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بعنف در معرض هلاکت نیندازد امیر بدر الدین اصلاً آن سخنان را بسمع قبول نشنید و حرب میکرد تا وقتی که از ضربت تیغ آبدار شربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از سبزوار بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس ولد امیر شجاع الدین محمد بندق را با فوجی کثیر از سپاه جلادت شعار برسم منقلای پیشتر روانه گردانید و میان امیر محمد قاسم و منقلای لشکر

استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود بمحاربه روی نمود و آن امیرزادهٔ پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امجاد بود در اثنای قتال بزخم تیر از
پای درافتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر گردانید چون گریختگان بعسکر
شاهزاده رسیده کیفیت حال آنجوان بعرض رسانیدند مرحوم شاه بیگم بر آن شد که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت نساء آورده با قصبهٔ
عنان گریزان بکشید و کپک میرزا نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نساء و ابیورد برافراشت و از جانب
محمد حسین میرزا مملکت خراسان از خار مخالفان باقیه از استراباد تا ... پورو سبزوار جلوه‌گاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی داشته بتعمیر و عمارت و ترتیب شهر
و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنهٔ هرات شیوع یافت و بر ضمیر خاقان منصور کیفیت آن وقایع اطلاع یافت با وجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری
بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانواع فتح و فیروزی درآمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک را در هرات گذاشته و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استراباد برافراشت و در آن اثنا شاهزاده مظفر حسین میرزا
و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان گردیدند
و خبر نهضت رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسید مصلحت در توقف ندید و کرّت دیگر عنان گریز بوادی فرار گردانید و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل
دار الفتح استراباد را بنزول همایون التیام داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ
رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بنیان معمور و اساس سرافرازی و رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی
کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود و خاقان منصور ازین معنی نهایت مبتهج و مسرور
شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانید و مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق نمود و
محمد محسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاع بجانب اردوی همایون در حرکت آمده خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بزبان الهام
بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زرنگست مبادا که ناگهان خود را بکپک میرزا رسانیده دست
بهم دهند امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده پیشکش کشید و از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده
نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بعنان اراده رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع
منازل نمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمودهٔ پدر بزرگوار طریقهٔ حزم رعایت نمیفرمود و محمد حسین میرزا ازین معنی وقوف یافته بدانجانب
ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه و جو پریشان شده بودند یکبارگی بر اردوی برادر رسید و محمد محسن میرزا سپاهی سپاه محمد حسین میرزا
دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسپان و
شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور بیان
گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام سیاق میرزا کپک را از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال او
فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت یکی از امرای خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده با
آنچه محمد حسین میرزا از محمد محسن میرزا گرفته بود بیک ساعت در اردوی همایون سامان یافت و امرای عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم
استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سر پل سکین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استعفا نمود و بانواع شفقت و
عطوفت و اصناف مرحمت و رأفت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش در افزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده
تعلق گرفت و فرمان مطاع بمهر عالی آن در برج اوج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت و درین اثنا بتلقین ملهم غیب و ارشاد هاتف قضای لاریب
محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار ندامت دست داد و جهت عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان
بدرگاه عالم پناه فرستاد و خاقان معدلت پیشه معاذیر آن فرزند ارجمند را بحسن قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرّت دیگر سلطنت جرجان
بوی تفویض فرمود و بعد از آنکه شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان مجدداً نشان ایالت آن مملکت را نزد شاهزاده فرستاد

و عزم مراجعت مستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه قامت قابلیت میرزا محمد محسن را بخلع طلا دوز و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و بایزه و درون را برای صوابنمایش متعلق گردانید و او را بشرف رخصت ارزانی داشت و با وجود وفور سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رسانید

ذکر انتقال موکب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی

از مطلع ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخندانی نیر عالم افروز این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بتشریف خطاب سبحانی انی خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار و فضای اقتدار آن نوع گرامی گوهر این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار جای ایشان باشد بیت

دنیا بنزد اهل خرد بس محقر است
با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است

بلکه مقام علو شان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز شده آنست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة شنوند بی اهمال بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند بقدم همت از مضیق زحمت و تنگنای بسعت نامتناهی جنان و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند بیت

برین سرای فنا دل منه که جای دگر
برای مسکن تو برکشیده اند قصور

هرچند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این تشبیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین عمامه کسوت سوگواری پوشیده کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی از سراپرده اعلی بدار السلطنه هرات رسیده و این بشارت رسانید که موکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از استماع این خبر بهجت اثر در قلب ساکنان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار جمعیت و نضارت پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و در روز سه شنبه نماز پیشین مقرب حضرت خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید و روز دیگر از آنجا برباط بابا تشریف برده در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نموده و در اکثر آن شب از غایت شعف بادراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که سلطان انجم با جنود ثوابت و سیاره بر توسن سپهر دوار برنشستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافرازی گشتند و نوازش یافتند و در موضعی که مشهور است بخواجه عباس تحفه محفوف بدولت و اقبال خاقان ستوده خصال از دور بنظر درآمده عالیجناب معالی پناه خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر رانده و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی کشید و مراسم پرسش بتقدیم رسانید و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغیر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله از من واقف باش و مقارن این سخن تحفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده تا پیش رفته بفر معانقه پادشاه عالمپناه معزز گردد و چون پایهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست بر دوش خواجه عبدالله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم نهاده امیر انداخته بلطایف الحیل خود را نزدیک بمحفه رسانید و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلای ضعف همانجا نشست و هرچند خاقان سعادتمند بزبان تلطف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود درخوابانند و همان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن جوهر فضل و کمال بازداشته خود بنفس نفیس توجه برباط پریان گشت آنگاه علامات ناشایسته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند که همینجا مریض را فصد میباید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی قوتی که او نیز دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت که بعد از وصول بهرات و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبدالله رای ثانی را مستصوب شمرده و مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورده روانه شدند و بنوعی که غریق بحر نعیم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانیدند که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تأخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده کسی نزد خاقان منصور فرستاد

و کیفیت حال را پیغام داد و آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن فصّاد دو سه فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در همین شب جمعه آنجناب را بمنزلش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر قصد فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و در همان لحظه خاقان منصور بسر بالین هدایت قرین تشریف آورده او را بغایت بیشعور دیده و دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از دیده فرو بارید و در روز شنبه آن عارضه از پیشتر بیشتر شد و صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش از قفس قالب بگشت و از تنگنای هیکل جسمانی بتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود رباعی

دردا که پاکباز جهان از جهان برفت
پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت
روحش که شاهباز معارف شکار بود
آواز طبل شاه شنید و روان برفت

علی الصباح که خورشید خاوری از باطن نیلوفری مانند مشعلهٔ اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة اشتهار یافت و نایرهٔ حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را فروغ یافت آواز نالهٔ نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد خضیر دوّار انداخت و سپهر چنبری بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علما و اعلام را عمامهٔ عزت از سر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلا و لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد بمجلس که شتابند زهی سنگدلی کوه که از صدمهٔ آنحالت متزلزل نگردید و خهی بی‌مهری سپهر که از الم آنحادثه خیل نجوم را بسان اشک غمزدگان فرو نبارید نظم

چرا خون نبارید چشم سپهر
چرا گشت روشن دگر ماه و مهر
چرا سلک ایام درهم نشد
چرا ماه و سال جهان گم نشد

خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل آن مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدلش را بطریقهٔ شریعت غرا غسل دادند و جنازهٔ رحمت اندازه‌اش بعیدگاه هراة برده بعد از ادای نماز بگنبدی که در شمال مسجد جامع اضعاف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیهٔ خیر البریه علیه السلام و التحیه مدفون گردانیدند ع ای خاک چه دانی که چه در بر داری و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای آن مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر ایتام آن مصیبت مشارک بود و مساهم و از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر صاحب حشمت غمناک بود و متألم آن گاه بتهیهٔ آش هفتم اشارت فرمود امرا و تواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش آن کشتها و آن طعمه داشته باشد نیافتند لاجرم بحکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی فقرا و برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمهٔ دوازده پایهٔ همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست درهم داد که در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر آنچنان ضیافتی نیفتاده بود امرا و تواچی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران آش آغاز کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را از لباس کسوت تعزیت مأمور گردانیده لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر متعلقان آن جناب را نزدیک پایهٔ سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود و شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت شعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیهٔ آن ذات خجسته صفات قصاید و مقطعات منظوم گردانیدند از جمله میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت که قطعه

میر دین پرور علیشیر آنکه بود
عقل در آرایش ملک و ملت پناه
در هدایت بادی راه هدی
در ولایت والی دین اله
عاقبت زین تنگنا آمد تنگ
شد بسوی فردوس با صد عز و جاه
در جهان چون جست از تاریخ فوت
گفت عنوانش ولایت انتباه

و راقم حروف را در تاریخ آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه

جناب امیر هدایت پناهی
که ظاهر ازو گشت آثار رحمت
شد از خار زار جهان سوی باغی
که آنجا شکفته است گلزار رحمت
چو نازل شد انوار رحمت بروحش
بجو سال فوتش ز انوار رحمت

و بنابر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق آن امیر در رسالهٔ مکارم اخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب بیش ازین نگشاید و تابع زبان حضرت خاقان منصور بر گشود

گفتار در بیان آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم عفو

آن جامع

[illegible]

شاهزاده والاگهر معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده و ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و بازرود و درون را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت با زبانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص با دو شاه بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت و مهد عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاولی سنه سبع و تسعمائه شاهزاده سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده بالاخره زبان همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشاده و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال آن شاهزادهٔ مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داده و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانهٔ ستم آئین نیل ملالی دیگر بر چهرهٔ احوال خاقان حمیده خصال کشید شاهزادهٔ عالیشان میرزا حیدر محمد در اثنای سنه ثمان و تسعمائه وقت حلول اجل طبیعی در رسید و قمر نورافشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ای دل بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور است مقرون بملال هر کوکب مسعود که بنمود جمال پس زود کمال او پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داده لباس سوگواری پوشید و والدهٔ غمدیده‌اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید نظم ز مژگان دم بدم خوناب میریخت بلکه خوناب خون ناب میریخت ز دست جور دوران جفاجوی گهی بر سینه میزد گاه بر روی آخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبائی و اصطبار زده نعش شاهزادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانی دفن کردند و جهة ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادرزاده و داماد خاقان منصور بود اختیار سفر آخرت اقتدا بسعید محمد میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده و جدّه بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیگ حاکم یزد که در ولایت عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانیده و مهد علیا سلطانم بیگم را که سابقاً در حبالهٔ سلطان ویس میرزا بسر میبرد بنکاح باوی در سلک ازدواج کشید بیت درین صندل سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان

در سنه ثمان و تسعمائه حاجم حاجی لار که کوتوال قلعهٔ لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم امیر سلطان علی ارغون باغی شده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاهزادگان سایهٔ وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با ده هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آن حضرت بآن ولایت شتافته حدود سیستان را تاخته در اوق رایت اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع میر ذو النون رسید باتفاق ولد رشید خویش شجاع بیگ روی بطرف معسکر شاهزاده آورده و در طی مسافت مسارعت کرده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب سحر بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذو النون پرتو وصول بنواحی اوق انداخت شاهزاده متنبه شده با قریب صد سوار که در آن زمان در آستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از جانب فاضل کوکلتاش که منغلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و شمشیر و سنان بردند مقارن آن حال از یکطرف امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیگ با فوجی عظیم از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده را آشکارا در میان گرفتند و آن حضرت ساعتی مجادله اقدام نموده در اثنای کر و فر اسبش بزخم تیر مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت و امیر ذو النون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در سنه ۹۰۹ فریدون حسین میرزا بجهت خیالی گریز کرده بهانهٔ شکار از دار السلطنهٔ هراة

بیرون رفت و راه استرآباد پیش گرفت بعد از وصول بحدود آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده درباره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر بعد از آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری

ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزهٔ ظهیرالدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر باغواء بعضی از امرا در کابل

سلاطینی که کشورگشایند ز اخوان گوی دولت میربایند نباشد از خلاف ظلم کیشان بیک منوال دایم حال ایشان بیک ساعت گهی ملکی ستانند گهی در کار خود حیران بمانند گر نوشند گاهی زهر قند نه حالی بی ثمر یابند قند چنین باشد در اول حال ایشان بود در آفت و خیر اقبال ایشان ولی باشد آخر سرفرازی چو سلطان جهان خاقان غازی ظهیرالدین محمد پادشاهی که مانندش نبوده دین پناهی خدیو کامران پر شکوه ملاذ مملکت و ملت شاه بابر و کیفیت حال خجسته مآل آن پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت شده بودند چنانچه اکثر ایشان جهت زراعت تخم و تقاوی مسألت مینمودند لاجرم از همه رعایا و مزارعان آنخطه جنت نشان امرا و لشکریان پادشاه نافذ فرمان را چیزی نرسید و وجوهی که از هر طرف الجه گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی همگنان با تمام انجامید و اوزون حسن که در اخسی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفه ضمیر تحریر مینمود از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر مآل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر برگشاد و چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و بواسطهٔ افلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمینمود رشتهٔ اخلاص را بانامل عدم وفا گسیختند و یکیک و دو دو روی باندجان آورده از سمرقند بگریختند و خان قلی و بیان قلی و ابراهیم بیگچیک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت ایشان جماعت فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه ستوده خصال چون حال بر آن منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نمایند و گریختگان را بسمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرمایند، چون خواجه قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان فرمود و بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصدی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دارالسلطنهٔ سمرقند بتسخیر پادشاه سعادتمند در آمده لایق چنان مینماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد و پادشاه خورده دان این ملتمس را بدو وجه اجابت نفرمود اول آنکه در اوایل سلطان محمود خان بهمین توقع کرده بود و مبذول نیفتاده دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجهٔ قبول یافت مردم دور و نزدیک و ترک و تازیک حمل بر ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال مینمودند و چون قاصد امراء فرغانه حقیقت جوابی که شنیده بود بر زبان آورد تمامی مخالفان در اخسی که مقر جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوهٔ بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیدند ایلغاری بسر تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال فرمودند و آن طایفه ناگهی در میان دو آب ناگاه بسر تولون خواجه رسیده او را دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصه چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آنخطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا در آن اوان مواشی هژده هزار گوسفند از خاصهٔ خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون ایام محاصره بمدت امتداد پذیرفت و آتش فتنهٔ اوزون حسن و سلطان احمد تنبل بآب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جده حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود در پیغام دادند و در آن اثنا مواد فاسده حصن بدن پادشاه زمن را احاطه نمود و اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامید و مرضی صعب ابواب فساد برگشود و سلطان طبیعت در مقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت باز بیهوشی واقعه مرض نکس کرد و در بین کثرت شدت حالت بمثابه انجامید که آن نور دیدهٔ مردم را مجال تکلم نماند و هر کس بیماردار بوده بپنبه قطرات آب بر لب آنحضرت

۲
دلو از
۴

هیچکاه ارکان دولت ابدپیوند صلات و صدقات بفقرای سمرقند رسانیدند و اطبای مسیحادم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و صلحای
خضر مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بدعای لایرد لانه صلاح لاصناف البریه شامل و بیماران چند روز
از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آیین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دوری جسته غلغله
شادمانی مضرب بارگاه حضرت کشورستانی از ایوان کیوان درگذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی مبنی از جمعیت
مخالفان و مبنی بر استدعای لوای ظفرنشان وصول یافت بنابر آن پادشاه کامران بعد از آنکه صد روز خطهٔ سمرقند را بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل
نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرده در روز شنبهی که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز
سه شنبه هفته بخجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت همان ساعت قاصدی از اندجان رسید و بشرف عرض رسانید که قبل از این
بهفت روز علی طغائی با مخالفان موافقت نموده دروازهٔ اندجان را بر روی ایشان گشود و کیفیت این احوال برین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه دوست ۱۰
جهانبان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه آنحضرت صحت یابد او را رخصت
مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمین را باوزون حسن رسانید و اوزون حسن او را نزد علی دوست طغائی فرستاد تا کیفیت الحالت را
شرح داد بنابر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار او راه یافت و مایل بصلح گشته بعضی از مخالفان را بدروازهٔ خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد مقالید
قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت از تسخیر اندجان بتیسیر پذیرفت و خبر وصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند سمت شیوع گرفت خواجه مولانا
قاضی را که موسوم بعبیدالله بود و بدستور معهود در دولتخواهی حضرت پادشاهی ثابت بود بر در ارک شهید ساختند و تمامی متعلقان و منسوبان آنجناب را
غارت و تاراج کرده رایت بیباکی افراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جملهٔ تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله بود و بنا
بر وثوقی که بر عنایت جناب جلال احدیت داشت در معارک مخوفه کمال جرات ظاهر میساخت القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار
رسید از ناسازکاری زمانهٔ غدار و شهادت جناب شریعت شعار ملول و متاسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانید تا از سلطان
محمود خان استمداد نماید و ملکه خان را بر آن آرد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت
و التماس آنحضرت را معروض داشت خان ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی
خان وقوف یافته از خجند براسم استقبال استعجال نموده در جلکای آهنکران منزل کنند و نیک قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید
و چون مخالفان از این معنی وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل و رسایل با پایهٔ سریر خانی فرستادند و تقبل خدمات شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان از جلکای آهنکران
بطرف اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بیک را برسم رسالت نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان را بسلوک
طریق موافقت دعوت کرد و مشار الیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیز بر زبان آوردند و التماس مراجعت لوای خانی کردند و بنابر آنکه سلطان محمود
خان بغایت ساده مزاج بود و کلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول جای داد و در محلی که اگر یک منزل دیگر بجانب اخسی میرفت فتح میسر میشد روی بتاشکند
آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود از تسخیر آن ولایت مایوس گشته قریب ششصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند
و علی درویش بیک و علی مزید قوچین و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم ساروی و شیرم
طغائی و سید قرا و میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قاسم عجب و محمد دوست ولد علی دوست طغائی و محمد علی مبشر و خدابردی توغچی مغول و یارک
طغائی و سلطان قلی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و بابا علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه بکمر همت ثبات
قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان بجانب بصوب خجند بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در سنهٔ اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی
قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اوراتیپه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند که قابلیت بغایت مضیق تعیش متعینان بجند آدم موکب عالی نمیرسد
داعیه چنانست که این زمستان در قریهٔ ساغر قشلاق کرده شود و محمد حسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر بعد وصول بساغر انداخت و پس از روزی چند ابراهیم
ساروی و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه بابیلاق شدند بخیال آنکه بهر وجه که توانند قلاع آن دیار را مسخر گردانند و در آن اوان

اوان برادرزادهٔ سید یوسف اوغلاغچی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در قریهٔ یار ییلاق غایت سعی و اهتمام بجای آوردند و بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون از سمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت پادشاهی بجنبد بر آن بلدهٔ فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمناً در سلک دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد و لاجرم او را بجانب خراسان گسیل کرد و چون موسم بهار و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا از جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغرج روند و از پادشاه نیکو سیر طلب صلح نمایند و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته و همت عالی بر تأکید قواعد مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوهٔ اصحاب رشد و ارشاد را مغتنم دانسته بتعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتیپه بود منزل گزید و در تدبیر تسخیر ملکت توجه نظری که مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور ننمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام نمی‌گشود مصراع نی راه سفر کردن و نی روی اقامت و در آن اثنا قضا را عاظم خواجه ابو المکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر رسید و شرف ملاقات پادشاه والا گهر حاصل کرده بواسطهٔ اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات روزگارش نشست و به نیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحهٔ فاتحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیلهٔ نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت با زمرهٔ دشمن و مخالفت پادشاه تهمتن پشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس بانامل الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری شهریاری استقبال نموده من بعد از جادهٔ عبودیت بیرون ننهند و این سخنان بسمع پادشاه سخندان راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخ است در دو شب و یک روز طی کرده صبحی که علم بیضا خورشید عالم آرا از افق مشرق هویدا گشته تیرهٔ شب محنت منتظران زود ایام ناکامی را بنور بهجت و شادکامی مبدل گردانید بفحوای آنکه بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت دروازهٔ مرغینان افکند و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تأکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی ملازمان موکب جاه و جلال بازگشاده شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرد و عنایت پادشاهی شامل حال او شد و چون پادشاه و امرا و سپاه از تعب راه برآسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفرآیین متوجه کوهستان جنوبی آنجا شدند تا مردم آنجائی را از بادیهٔ خلاف بشاهراه وفاق آورند و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند بمصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سرگذارها نگاه دارند و بعد از رفتن امرا بخجند رود اوزون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت غنیمت شمرده و لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان تکاور بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بیک فرسخی آن قصبه رسیدند در قریهٔ سپیان که در شرقی مرغینان واقعست نزول کردند و اسباب قلعه‌گیری ترتیب کرده پس از یک دو روز روی بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت پناه فوجی از دلیران را بمقاتلهٔ مخالفان مأمور فرمود و آن جماعت از شهر بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر برآورده معاندان را نگذاشتند که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام آیماقات آنجائی را باتمام ایل و منقاد ساختند و ابراهیم سارو و رفقای او که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعهٔ پاپ و یک حصار دیگر را گرفته رایت نصرت را افراختند و چون مردم ولایت فرغانه خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافرکیش بداندیش بودند تنفر تمام داشتند و در آن ایام که امرای عظام پادشاه گردون غلام در حدود اخسی اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده بتسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اخسی حسن دیگچه نام فوجی از اوباش و ایتام جمع آورده قلعهٔ کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با شلیغ سپاه پادشاه بدان جا درآوردند و از اتفاقات حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی و لد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منغیت با لشکری که سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانبان تعیین نموده بود

بنواحی اخسی رسیده و این اخبار در اندک روزی بمیرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس و حرمان گشت و فوجی از معتمدان شجاعت پیشه و دلیران حرب اندیشه بکومک قلعهٔ اخسی ارسال داشت و آن جماعت صبحی که بحقیقت شام نکبت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرای سپاه پادشاه و نوغینان و لشکریان خان عالی جاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برق مانند نشستند و فوجی بسفینه در آمدند اما نهنگان دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفرلوا ایشان را فرصت نداده کشتی را بالا کشیده از آب بگذرانیدند بلکه آن جنود ظفر ورود در جوار اسپان برهنه سوار گشته و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه استعمال تیر و قتال نتوانستند گشت عاقبت آنکه قاربوغاج بخشی بطریقهٔ فریب یکی از اولاد امرای مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در مقابل آن زمره بشمشیر تیز سعی نمودند اکثر نوکران اوزون حسن ببلای قتل ممتحن شدند چنانچه از قریب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت از غایت غمگینی کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد ناصر بیک که بحکم جهانگیر میرزا والی آنخطه بود چون کیفیت این حالات را شنود دانست که بنای آن جماعت را از تار عنکبوت بی بنیادتر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده قلعهٔ اندجان را مضبوط ساخته و قاصدی جهت اعلام این حال بدرگاه عالم پناه فرستاده این خبر بجانب الغان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمده سلطان احمد تنبل بصوب اوس که اولکای او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول ایلچی ناصر بیک بپایهٔ سریر سپهر اشتباه پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان نگران بجانب اندجان انعطاف داده کار پیشین بمقصد رسید ناصر بیک و اولاد عظام او دوست بیک و میرم بیک بلوازم استقبال استعجال نمودند و از مراسم نیاز و نثار دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند و باصناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات افراشتند و دار الملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذیقعدهٔ سنهٔ اربع و تسعمائه از هجرت خاتم النبیین صفت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوس گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قزل ییلاق هجوم نموده ایشان را بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن خود را در قلعهٔ اخسی مضبوط گردانید و پادشاه مظفرلوا لشکر بدانجا کشید و اوزون حسن از مقاومت با خسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیلهٔ مراحم بی پایان طلبید و التماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نموده مهمات آن قصبه و قصبهٔ کاسان را بسر انجام اقتران داده امرای مغول را مشمول انعام و احسان ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی اخسی نصب کرده بیرق ظفر همعنان نصرت از پی روان علم نهضت بصوب اندجان برافراشت و اوزون حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت ز بی دولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب دولتان گیر عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن زمره از امرا و سپاهیان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردمی که درین فترت خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان پادشاه را عرضهٔ نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تا غایت بهر کس آمیخته اند سر رشتهٔ وفا و عهد را بانامل غدر گسیخته اند و هنگام مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده بگریخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن خلاف شیوهٔ اولو الالباب است و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن منافی شیمهٔ اصحاب آداب تربیت زبدهٔ عهد چشم بهی داشتن بود و خاک در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر که هر چه بیابد بستاند و بموجب حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اوزکند شتافتند و قاصدی نزد تنبل فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آن جمع بی بصیرت باصواب عالم امرا امیر قاسم قوچین را با فوجی از سپاه صف آرا بدفع شر ایشان نامزد فرمود و قبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشکر در کنار آب سکید بیکر رسیده نایرهٔ حرب و ضرب التهاب یافت و بتقدیر عز و جل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغایی و ابراهیم ساره و ویس لاغری و سیدی قرا و چهار پنج

و چهار پنج نفر دیگر از اتگلیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجه تقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه و طغائی بیک و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در النکی که متصل است به بیشه عیش و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمده و یکدو بار صف پیکار آراسته و در دامنه تل تیش آغاز طلیش کرده بخیال جدال جولان نمود و دلیران اندجان بقصد قطع رشته حیات دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضای صحرا خرامیدند و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیک بدار الملک بلاد فرغانه آیند و تنبل قریب یکماه در آن نواحی بوده از امرای گرفتار توقه و میرم لاغری را از صفحه حیات بری ساخته لوای توجه بجانب اوش برافراخت و خال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم ساروی والی بود و در آن محل از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در هشتم محرم الحرام سنه خمس و تسعمائه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ بیک از فر قدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت و یکروز در آنجا توقف اتفاق افتاده قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار بشیران بیشه کارزار استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی این خبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان بمجرد گوش از محاصره اوش نهضت نموده آهنگ رباط سرهنگ کرده اند پادشاه وافرهوش با بهادران جوشن پوش از قریه لات که در حدود اوش واقعست عنان تکاور عزیمت بصوب دشمنان انعطاف داده در اثنای راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته حیدر بیک بمضمون حسب در آن حدود دیدند غارتیدند آنگاه پادشاه ماچور بجانب قلعه مادو در آورد و آن حصاریست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت و محکمی بر السنه و افواه مذکور طایر وهم تیزپرواز از عروج بر برج حصینش عاجز و کمند خیال تیزچنگال از وصول بکنگره فصیلش قاصر مرغان هوای فضائش با نسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز

نظم

حصاری در بلندی رشک افلاک
به بی مثلی مثل در خطه خاک
زبان کنگرش همراز انجم
ز دورش قاصر کمند وهم مردم

و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل با قریب دویست و پنجاه نفر از مردان بی عدیل در آن قلعه اقامت داشت و اسباب حصارداری آنچه ضروریست فراهم آورده القصه چون ظاهر قلعه مادو مضرب خیام سپاه خجسته گشت حصاریان از بالای برج و بارو آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر بر سر کشیده روی بخندق آوردند و از اینجانب نیز تیر چون دعای مستجاب بعالم بالا روان نمود و از آن طرف سنگ حرکت آهنگ بمیان کار مخالفان پادشاه فیروزجنگ روی بنشیب آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بلال و جمعی دیگر از ابطال رجال بزخم سنگ پامال حریف اجل گشتند و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان درگذشتند و از صباح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند نایره محاربه و جنگ التهاب داشته روز دیگر خلیل و متابعان بدیده بصیرت آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه در بستن پیمان بر شکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران درگذشت تا خلیل را با قریب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفه از خدام موکب ظفر پیکر که مخالفان مقید داشتند بند کرده مصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه اکچو توبه که قریه ایست از قرای اوش مضرب خیام عساکر پرخروش گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمند حیله بدان بلده درآید و اندجانیان از اندیشه خانیان وقوف یافته بپای ممانعت پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته بمنزل آب خان که از اراضی قری رباط سرهنگست معسکر ساخت و آب خان در یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب علف از لشکرگاه بیرون میرفتند بهم باز میخوردند و دست باستعمال اسباب قتال میبردند و روزی سیدی بیک طغائی در مثل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد و غیر از او کسی را از متعینان آسیبی نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیک است و بعد از واقعه میرزا بانقیاد برادران و کوچ و متعلقان از قراتکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بشرف بساط بوسی استسعاد دریافت و مقارن آن حال امیر قنبر علی بیک که جهت عرض نو در اوش رفته بود بازآمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت شعار پناه قوی شد و صباحی که خورشید خاوری بعقد تفرقه خیل کواکب آهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سروری

روی توجه بصوب عسکر مخالفان آورده جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی از خیام و ثقل ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه آن جمع پریشان از فر نزول پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت و در آن شب خبر رسید که میرزا جهانگیر با تنبل در قریه خونان که از آن موضع سه فرسنگ بطرف اندجان بود منزل کرد روز دیگر که خورشید خاور علم ظفر پیکر از افق مشرق برافراخت و نصرت تیغ مدد اندود مواکب کوکب را سپهر علم ساخته صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت نظم صبح زده خسرو انجم حشم بر افق طارم خضرا علم کرد برون تیغ ظفر از نیام گشت روان جانب خیل ظلام پادشاه عالمپناه متوجه تعبیه سپاه ظفر دستگاه شده در برانغار علی دوست طغائی و توابع را که شیران بیشه کشورکشائی بودند مقرر ساخت و در جوانغار رایت شجاعت ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و محمد علی مبشر بیگ برادر کلانتر خواجه کلان بیگ را برافراخت و هراول لشکر ابد اثر بمیر قنبر علی بود و او با زمره از همکنان تکفل آن امر خطیر را اختیار نمود و لوای پادشاه کشورکشای از افق اقبال طلوع کرد و امیر قاسم قوچین با فوجی از بهادران چیره دست کین ور در ظلال آن رایت اقبال آئین روی باستیصال اعدا آورده سنجق خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب خلاف روانه شد و ایشان نیز صف قتال آراستند و اقبال سپاه ظفر مآل نمود چنانچه جناح ابرار از خاشاک جبن بپیراستند و در میان شرق و جنوب قریه خونان بموضعی که سقا نام داشت اندو لشکر بیکدیگر رسیده بهم جلادت بهمه بر ستیز تیز کرده از ضرب تیغ و تیر و زخم نیزه و شمشیر شکمهای خون در آن صحرا سرنگون کردند کیچک بیگ از جوانان برانغار داد مردانگی داد و نواحی قریه خونان از خون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز مضاعف کیچک بیگ حمله آورده بنوک سنان نقش وجود حبیبی را از صحیفه هستی بسترد و بهادران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور در کار کشش و خونریزی کوشیدند و گرد نبرد باوج فلک تیز کرد رسانیده آئینه خورشید را تیره گردانیدند آخر ماه همه شر اقبال دلیران موکب بابری را بخطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم اختصاص بخشید و بشیر آمال کوکب طالع آن جهانپروری را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردانید میرزا جهانگیر و تنبل شکسته در غایت اضطراب فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدار البوار آوردند بعد از آن روز قریه خونان از فر نزول پادشاه کامران در دلربائی بر عارض خوبان تفوق نمود و لوای حضرت کشورکشائی از آنجا باندجان شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و پس از آن اسلام پناه باستصواب امراء عالیجاه تعقیب مخالفان را که باوزکند رفته بودند مطمح نظر ظفر اثر ساخته بموضع رباط که بنواحی در میان اوزکند و اوش واقعست خرامیده طرح قشلاق انداخته چریک منصور را تاخت مواضع مخالفان مأمور گردانید و اعدا از مقاومت سپاه مظفر لوا عاجز شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب یراق لشکر بسیار از امرا رتبه تفوق داشت بمبالغه تمام طلب رخصت کرد و روی توجه بصوب خجند که الکاء او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید قنبر علی میل بجانب خود نمودند و نواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت غنودند در خلال این احوال سلطان احمد تنبل چند نوبت ایلچیان باستان سلطان محمود خان فرستاده مدد طلبید و بیک تیپه که برادر بزرگتر تنبل بود و در سده سنیه خانی منصب ... ثبت و احمد بیگ که خویش مشار الیه و آنکه ولد خان سلطان محمد خانیکه بود و اغوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمد را با پنج شش هزار مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه ارچه کینت لنگاهر بر کاسان شتافته علم محاصره و محاربه برافراختند و این خبر چون بسمع پادشاه جهانبانان رسیده پادشاه جهانبانیان در قلب زمستان که از شدت برودت در میان زمین و آسمان قطرات باران بسان لآلی عمان منجمد گشته مرغ اگر توانستی پرواز در یک شب پیچ کشیده از سر متاع جان میگذشت بصوب کاسان نهضت نمود و بحسب قرین سرما و تعب طی مسافت صباح در اخسی نزول فرمود و در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاسان آورد و چون فروغ رایت نصرت نشان پرتو وصول بیک فرسخی آن بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول از توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خود تافته‌اند اما تنبل در روزی که بمحاصره کاسان نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شد از آنکه سوار که در آن اوان محل قرارش بود بصوب کاسان ایلغار کرد و در روزی که بین الصلوتین بنزدیک باردوی پادشاه خلافت قرین رسیده چون معلوم نمود که حال چیست و سردار آن عسکر کیست متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود شدت سرما و صعوبت راه و در آن زمستان لشکریان پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد امراء دولت را طلبیده بر زبان الهام بیان راند که غنیم را چه دور کار کریم بهیجا رسانیده فی الحال بروی بلیبابد تاخت و مهم او را بنهج

دلخواه مهیا باید ساخت ویس لاغری و بعضی از امرا عرض کردند که روز بیگاه است انشاء الله صباح رایت اجلال برافرازیم و در استیصال نهال اقبال اعدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمرهٔ نیکخواه را بسمع قبول راه داد اما همان شب تنبل بصوب قلعهٔ ارخیان گریخت و روز دیگر پادشاه شجاعت سیر او را تعاقب فرموده در یک فرسخی ارخیان منزل غزنه عنگان را معسکر گردانید و قریب چهل روز آن منزل محل نصب بساط دوران پادشاهی بود و تنبل در ارخیان ثبات قدم نموده ابواب مطاوعت بر روی روزگار خود نگشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم مجم بود و بواسطهٔ وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبهٔ کلانتری آن قوم پای بر سریر سروری نهاده داعیهٔ امارت و سروری داشت تا کسی نزد تنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان نوید داد و پادشاه با دین و داد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت تا او را از امداد تنبل مانع آید و از یک فرسخی ارخیان شب در میان پشتهاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما تنبل از آنکه آن مهم سامان یابد سلطان احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر بآن قلعه در آمد و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاح که کاخ طینت ایشان از خاک و آب غدر و نفاق تخمیر یافته بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن دو امیر افتاد باطناً انکار نموده اما بحسب ظاهر ملتمس ایشان را بشرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی القدر اعتبار و اقتدار یافته بودند که در آن زمان پادشاه را قبول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج مؤکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا باشد و ولایات اندجان با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع او هرگاه کوچهای خود را از آنجا کنده بیرون برند آن ولایت را نیز بتصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشند و هرگاه آن بلدهٔ فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگیر آنجا بر سریر خلافت معدلت نشسته تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهر جان که بدرج قالب در آید باندجان خرامیده خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داد و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا نیز طغائی بیک و محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را که مقید داشت جامها عنایت نموده بشرف رخصت ارزانی فرمود و بعد از آن علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و غرور مرتفع گردانید عظمت و باد بروت او از حد و عد گذشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب بفیصل میرسانید بلکه مقربان حضرت را بخلاف رضای پادشاه ستوده اوصاف اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و ویس لاغری را بتهمتی مؤاخذه و مصادره نموده حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نباشند و این معانی بر ضمیر انور بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضی مدارا با علی دوست بود چند روزی صبر و شکیبایی فرمود نظم

بی صبر گشاد کار کم جوی
هر کار بصبر میگشاید
مقصود که گنج نهفته از خلق
رخسار بصبر میگشاید

ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان اویس بسوی سمرقند و بخارا

در آن اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل دست از حفظ بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند باز داشته لوای جهانگشا بصوب اندجان بر افراشت سلطان علی میرزا که در بخارا انتظار چنین روزی میکشید محمد باقر ترخان را بایالت آن خطه مفتخر گردانید و متوجه سمرقند گردید و چون بدار الملک آبا و اجداد رسید زمام مهام کار سلطنت را در قبضهٔ اختیار محمد مزید ترخان نهاد و امرا در مرعا بمقتضای کلام معجز نظام سبحانی حیث قال عز من قائل ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفت تا آنکه اموال و جهات بخارا و مضافات آنکه بنیاد و تکمیل آن بدیوان سلطان علی میرزا میداد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را پیش خود گرفته دست سایر امرا و سپاهیان از تصرف در مهمات سرکار سلطانی کوتاه گردانید بلکه از حاصل شهر فاخر بخارا آنچه صرف سرکار سلطان علی تعیین نموده اموال اکثر ولایات و توابعات سمرقند را با اولاد و متعلقان خود مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از سپاهیان اتفاق نموده قصد مزید ترخان کرد و جناب امارت مآبی از سر کثرت احتیاط ... سلطان حسین ارغون و برادر خود اوزون حسن با پسر جهید و قرا برلاس و جمعی دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و مقارن آن حال سلطان محمود خان محمد حسین

و تغلات و احمد بیگ را با سپاهی از مغولان بکومک میرزا سلطان ویس که بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بر توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آن صورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهة اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت کرد که مناسب چنان می‌نماید که بسرعت هرچه تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیاب است بحصول پیوندد و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی شادوار رسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده بتقبیل انامل شاهی سرافراز گردید اما امرای مغول چنانچه می‌بایست بجانب میرزا نپرداختند بلکه مؤاخذه و مصادرهٔ او را با خود مخمّر ساختند و منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانید آنجناب با سایر امرای سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شد. بنا بر آن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بیار ییلاق رفتند و خیمهٔ اقامت نصب کردند ناگاه سیاهی سپاه سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت خان میرزا ابواب مراد بر روی دل نگشود مغول عبدالوهاب را که سابقاً در سلک خدام سدهٔ سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر فلک‌سای سایهٔ وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح سمرقند سعی بجا آرم و حلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل می‌آسایم و مغول عبدالوهاب بعد از تقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنا بر آن پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبدالوهاب را نزد جهانگیر میرزا باخشی فرستاد تا آنحضرت را بتصمیم عزیمت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت ترغیب نماید و موکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی القعدهٔ سنهٔ خمس و تسعمائه روی بمقصد آورده چون حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ بیگ با برادران از اردوی کیهان پوی رسیده بعز بساط بوس سرافراز گردیده و لوای فلک‌سای از مرغینان باشیره رفته قریهٔ مجن محل نزول سپاه صف شکن شد و در آن منزل قاسم بیگ قوچین و علی دوست و سید قاسم با طایفهٔ دیگر از اعاظم بدرگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالیجاه از آنجا براه دشت خشلان طی مسافت کرده و از پل چوپان گذشته در اوراتیپه قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه برافراخت و در آن منزل این خبر شیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعهٔ دبوسی شکست داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه عالیمقدار از اوراتیپه بیکار رفته داروغهٔ آنموضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل گزید و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امرای سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست نواز در باب فتح سمرقند با جماعت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن بلده محفوظ در قبضهٔ اقتدار جناب ولایت شعار خواجه قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جملهٔ احباب نواب کامیاب می‌شمارد اگر قاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود ممکن که صورت مطلوب در آئینهٔ مقصود چهره گشاید بنا بر آن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان سخندان جهة آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاد و هر کرّت آنحضرت میان خوف و رجا جواب داد و علم نصرت شیم از یورت خان نهضت نموده در موضع ورغم یا دلشاد نزول فرمود و از آن منزل مقرّب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بهمان مهم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه ماهچهٔ رایت نصرت آیت بر ظاهر شهر پرتو وصول اندازد تا این محب در فتح الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب است بکفایت مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک بوقت شام [illegible] متوجه سمرقند گشته در آن حین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی فرار نمود و بشهر رفته کیفیت این مواضعه بعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید تا [illegible] صورتیکه در آئینهٔ ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشود و در خلال این احوال ابراهیم سارو و بعضی دیگر از امرا که بشآمت علی دوست بطرفی رفته بودند یکیک و دو دو مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و محفوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان رخصت طلبید مسئول او مقبول یافته با ولد خود محمد دوست بملازمت سلطان

طی منازل

سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سر برزد و بعد از یکدو سال حلی دوست بجزاء اعمال ناشایسته گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست ببعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک رعایتی یافت و عاقبت از آن طایفه نیز گریخته و خود را بکوه پایه اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا حلی دوست و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد عوزی برلاس با چند کس از جنود بی هراس حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آن دیار معلوم نماید و عوزی بزودی بازگشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند گردیده بنابران توقف در آن مکان مصلحت نمود و با بچه توق خود شتافته بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امراء سمرقند که بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صافی طویت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند ناگاه خبر رسید که سلطانعلی میرزا بلده محفوظه سمرقند را بمحمد خان شیبانی ارزانی داشت و بملازمت آستان خانی شتافته این حرکت موجب ارتداد و اسباب دولت شد اکنون سیاق سخن مقتضی آنست که شمه از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید آنگاه خامه نکته گذار بتتمه اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید و الاعانة و التوفیق من الله و هو الکافی لمن استکفاه.

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند بحیز تسخیر آن بانی مبانی جهانبانی

حاویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابو الخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و مادام الحیوة در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقاً مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را بهمین امداد آنخان عالیشان فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نموده فاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نموده و هنوز آن ولد امجد در حد طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده بر بستر خاک غنوده جدش ابو الخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب آتابکی او را بیابیقور بای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید چون ابو الخیر خان بداعی اجل رخت بعالم آخرت رسانید قراچین بیک که در سلک اعاظم امراء اوزبک منتظم بود بمحافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را متعهد فرمود و ان دو شاهزاده را بعد از غلبه ایباق خان بر شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جمله اعاظم امراء سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت برد و قاسم سلطان ایشان را به بتو بیک که امیر الامرایش بود سپرد مقارن آنحال ایباق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشتند و قاسم سلطان را چون با آن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشترین در میان گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان بعضی از قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی بشب خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر باستعمال شمشیر و نیزه و خنجر پرداخته بظفر از میان بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیه جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از واقعه مذکور طایفه از امرا و لشکریان اوزبک را با خود متفق گردانیده در هر چند روز فراهم ولایت یکی از سلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه در حدود صبران از حاکم آنجا ایراجی خان بن جانی بیک خان شکستی فاحش یافته ببخارا شتافت و عبد العلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرد و عرضه داشتی بسمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آن عریضه فشانی نوشته بملاقات خان اظهار اشتیاق فرموده باحسن وجهی بادی ملاقات کرد و مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فردوس مانند بفراغت گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبد العلی ترخان بدان خطه معاودت فرمود و زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مالوف گشت و چون بتجوق طوق خانی پرتو وصول بر جهه قلعه ارقوق انداخت قاضی بکیبیک که بر شایه قاطنان آن حصار رتبه تقدم داشت غاشیه اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امراء دشت قبچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لوای کشورگشای خانی سایه وصول بدین دیار اندازد بنده در مقام خدمتکاری ایستاده آنحضرت را بسریر جهانبانی نشانم و بکمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد باشد از نسبت خود ظاهر سازم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت

نسخه بداق

نمود و بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال فرموده از لوازم اعزاز و تعظیم دقیقهٔ مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن آنحال فرمانفرمای دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی بر صفحهٔ ناصیهٔ رایت محمد خان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعده که کرده بود نمود و موسی میرزا بنابر عدم رضاء امرا بتوقف از قبول خانی محمد شیبانی سرباز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدو نوبت میان او و حاکم سوزاق سلطان محمود خان بن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف داد و از منقشلاق براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود ساوری و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری سلوک نمود و شیبانی خان از خوارزم بقرابیغ کول و از قرابیغ کول ببخارا شتافته امیر عبد العلی ترخان بدستور نوبت اول بشرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده و آنجناب را بصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه تاشکنت گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که هراول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان محمود خان ملاقات نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا حیران شده عنان بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان اندک زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعهٔ ارقوی شتافت و قلاع اتحد و دربا را استحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان با اتفاق زمرهٔ از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی خان چند گاه فرمانفرمای بلاد ماوراء النهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبد الخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبد الخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر بهبود که بفرمان خاقان منصور متوجه کومک خوارزمیان بودند شنود و از آنجا کوچ کرده بنابر حصار بولدم رفت و با بابای القلعه صلح نموده اندک پیشکشی اخذ فرموده متوجه شهر وزیر شد و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست برد و از آنجا باداق رفت و از آداق راه استرآباد پیش گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعهٔ ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه برافراخت بعد از آن باستدعاء محمد خان سلطان محمود خان اترار را بتصرف شیبانی خان باز گذاشته بنفس نفیس عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن آنحال مردم صبران بهواخواهی شیبانی خان قل محمد ترخان ولد محمد مزید ترخان را که داروغهٔ ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و آنجناب بحصار صبران در آمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهادند اما در آن ولا برندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر بصبران کشید و ساکنان صبران با سند نصیبان عنان شکیبائی از دست داده و بیکبارگی جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند و قلعه را ببرندق خان داده محمود سلطان را با قاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آن زمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده مصحوب جمعی از مردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را بادکوز تاقی رسانیده جهت اعلام آنحال قاصدی نزد برادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و برادر را ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر باترار شتافتند و بعد از آن اوان برندق خان و محمد مزید ترخان باترار خرامیده شیبانی خان در حصار اترار متحصن شد و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده نعرهٔ داروگیر از ایوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهت کومکی که از جانب سلطان محمود خان باترار رسید برندق خان بصلح راضی گردید و از ظاهر اترار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم و بعد از آنکه لشکر از ولایت اترار خالی از سپاه برندق خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب یسی که مقر محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان گرفتار گشت و او را باترار برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان ازین حال وقوف یافته باترار شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

از شیبانی خان ستانده جهت خواستاری دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد

ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده بنابر مشیت ایزد سبحانه و تعالی

در سنهٔ خمس و تسعمائه که اختیار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با فوجی از ابطال دهر و سپاهی بسرانجام خشم و قهر عنان یکران بدانجانب منعطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبهٔ خیمه و خرگاه بلند ساخته قریب ده روز تمکن ورزید آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازهٔ شیخزاده رفته در کمینگاهی خزید و جوقی از اصحاب بسالت را پیشتر فرستاده از سمرقند طایفهٔ از اهل نجدت و باس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان ستیز بطریق تغافل گریز نمودند و سمرقندیان از کوچه باغها بفضاء صحرا کشیدند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و جمعی بسیار از ایشان را حسب المدعا ساختند و شیبانی خان چون آنجماعت را بگریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازهٔ شیخزاده بتقدیم رسانید بطرف دروازهٔ چهار راهه شتافت و در آن مقام نیز بلوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان بجانب اردوی خود تافت مقارن آنحال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید سلکوت بدرگاه خانی رسید و پس از ادراک سعادت بساطبوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا امیر محمد باقر ترخان قریب ده هزار پیاده و سوار جمع ساخته و بمصلحت امداد سلطان علی میرزا رایت نهضت بدینجانب افراخته بنابر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعهٔ دبوسی بین الجانبین جنگی صعب وقوع یافت بعنایت حضرت قدوسی شیبانی خان بفتح و ظفر مخصوص گردید و امیر محمد باقر از گردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار دبوسی در آمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول باغاز محاصره و محاربه نمود بخاریان سه روز شهر را نگاهداشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر انتقام بخاریان درگذشت و سادات و قضاة و موالی و علما و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته و بشرف دستبوس استسعاد یافته فتح شهر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با میر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول بقریهٔ تاتکند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر از قلعهٔ دبوسی بقرشی شتافته و عظماء بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه آنصوب شد بنابر رای عالی جاه شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر محمد باقر که نزدیک بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی بازگردید و خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات متقیان آن ولایت را عرضهٔ نهب و تاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود از دودمان رعایا برآوردند و دخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند و شیبانی خان بتخریب شهربند بخارا فرمان داد و زمام حکومت آن خطه را در قبضهٔ اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت بلند نهمت بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکند و با زمرهٔ سلاطین و امراء شجاعت آیین و فرقهٔ از سپاه اوزبک و مغولان متوجه ظاهر آن بلدهٔ فاخره خرامید و شهر را مرکزوار در میان گرفته قبهٔ خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنگ متعسر است بنای آن مهم را بر مکر و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل و خرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق نهانی قاصدی نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج درآرد من کمر خدمت بر میان جان بسته دروازهٔ سمرقند را بگشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه هرگاه خان سایر ولایات را بحیطهٔ تسخیر در آورد سمرقند را بسلطان علی میرزا مسلم دارد شیبانی خان از شنیدن این سخنان دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش خواهد آمد و دولت وصال معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید و لطف بفریب مغرور گردانید تا آغاز اغوا نموده میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان درگذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی چنان برده بود که عالیجاه ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند در آورده بر مسند سروری نشانند و در ظلال معدلت

جنگ [illegible]

انحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث بدر باشند لاجرم بعد از افسانه و افسونی که از زوال دولت شنود عزیمت ملاقات خان شیبانی را مصمم فرمود و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از مقدم خواجه بدایت خصال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین عاوند بخاری را با مفاوضات نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد و تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بالتفات علیا امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب بخت با عالیجاه بدایت آیاب ملاقات فرموده هر چند سعی نمود که آنحضرت بجانب شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه در خلوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح انجامید و همت عالی نهمت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاه راه موافقت ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایهٔ مرحمت و عاطفت بی دریغ فراغت فرمائی و آن شاهزادهٔ ساده باین سخنان واهی مفتخر و مباهی گشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که هنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیهٔ طاعت خان شیبانی بر دوش انداز و بتقبیل انامل بانی مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت بر افرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت اتکا دو سه روز در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند با طایفهٔ از مخصوصان دروازهٔ چهار راهه را گشاده عنان نگران بصوب معسکر شیبانی خان که در باغ میدان بود انعطاف داد و چون مرغ اجل آید سوی صیاد رود و چون ببارگاه سپهر اشتباه در آمد بملاحظهٔ تورهٔ چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی را دریافت و او اظهار عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جادهٔ موافقت تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریض و ترغیب فرمود. اما امرا مانند ابراهیم جانی و نبیت و تیمن سلطان حسین ارغون و عبد الوهاب تقاول و غیرهم مایل بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجه بخجسته شیم تابع قضا رضا داده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی گشت و بعد از وصول بسدهٔ سلطنت انتما لا یموت و لا یحیی بمجلس عالی در آمده خان بواسطهٔ آزاری که از آن هدایت شعار در دل داشت بتعظیمش نخواست و سخنان عتاب آمیز بزبان آورد تا در وقتی که خواجه از آن محفل بقصد بیرون آمدن حرکت فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که مضی ما مضی بازینک کدورت شما را بصیقل ارادت از لوح خاطر ستردیم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان وفا را که از قوم نایمان بود بداروغگی سمرقند تعیین فرمود و او فرمود که دروازهای شهر المحفوظ را مضبوط گردانید چنانچه هیچ آفریده بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده در آید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت تمامی جهات خواص و عوام سمرقند عرضهٔ نهب و تاراج می شد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزید و پس از دو سه روز بقصبهٔ فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال بر افراشتند و امیر جان علی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را جمع ساخته و یراق کرده بشهر در آید چون از کیفیت احوال خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت خان شتافت و بر بین قبایل افتخار الاشراف والاعاظم خواجه ابو المکارم و سایر علما و اکابر سمرقند و بخارا بسدهٔ سلطنت انتما خرامیدند و بنهایت عنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند

ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمهٔ از ظلم و تعدی اوزبکان ناحرومند در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند

چون محمد خان شیبانی در مملکت سمرقند بر سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراء النهر در پایهٔ سریر خانی جمع آمده مهمات آنجا بر حسب مدعا سمت سر انجام پذیرفت همگی همت متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنیاد حیاتش را منهدم گرداند یا آنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذراند و نخست

بخشت میرزا سلطان علی را با جانعلی از پای درآورد چنانچه بشی بتیغ بدعهدی نقش وجود آن دو جوان نیکوخوی را از صحیفهٔ هستی بسترد و آنگاه فوجی از معتمدان بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مأمور گردانید و در باب تاراج اموال و جهات طایفهٔ از اکابر که در امور ملکی دخلی داشتند احکام مطاعه نفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی انجرانی و کلی دخل نمود بضبط متملکات خیاسب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد و احفاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خرد قاضی پیش نهاد همت بزرگ ساخت بیک آقا اموال عبد الباسط را تحت تصرف درآورد و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را باخذ اموال یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد و عظام فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و مهمات احکام معاف میداشته اند آن طایفه را منظور نظر اعتبار ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند بخواجه خاوند مفوض گردانید و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر شریعت قضا اختصاص بخشید و بنابر دغدغه که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که آنجناب پیوسته در سفر و حضر ملازم اردو باشد و عالیجناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب بتهیهٔ اسباب سفر اشتغال میفرمود یکی از اسپان طویلهٔ خاصه را که بقوت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاد و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت طی مینماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقتدی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شما را بهر فرزندان و متعلقان مقید نمیباید بود و بسرعت هر چه تمامتر از آب آمویه عبور میباید نمود زیرا که مقررست که بعضی از وزرا و ارکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام تعاقب نمایند و بارتکاب امری که تدارک پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد و ضعفا را در میان اینچنین طایفه گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کرده نقش قرار بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دورست و از قاعدهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضای قدر و قضاست بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امراً کان مفعولاً آنگاه خواجه هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر نیک اختر خواجه محمد زکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و اسبابی که همراه داشتند عرضهٔ نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار هر دیار و شهر را صفت اضاءت بخشیده بود از جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاد و دوحهٔ گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال بالا کشیده سایهٔ لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای درافتاد نظم

دریغا و دریغا که آرام دید   کجا بود آنکه جاوید از و کام دید
کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد   که تیر بلائی نکرده درو
چه گویم که گردون دون با پاکباز   که با پاکبازان کند ترکتاز
فغان از سپهر شرارت اثر   که زو عالمی گشت زیر و زبر

و بیشائبهٔ تکلف انتشار این خبر بعد از آن حادثه منشأ ظلم و عدوان اوزبک در اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصاً در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم و تعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند از سر آفریده که حصول آن کیمیا بود و کیمیا بمقصود نبود او را بهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آیهٔ فاقاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً و لا امتاً وصف الحال گردید و بتشبیر قاطنان بنیاز از تلاطم امواج هموم و تراکم افواج غموم غریق گرداب اضطراب گردانید نظم

سر فتنه از خواب بیدار گشت   بساط فراغت قضا در نوشت
ممالک شد از جور غارتگران   پریشان تر از زلف مه پیکران
ز سیل بلا شد جهان مستخیز   نه روی اقامت نه راه گریز
نه در خانه بودی کسی را قرار   نه در کوچه دیدی طریق فرار
کس از خانه گر پای ماندی بدر   نه دستار بر جای ماندی نه سر

لاجرم معتکفان صوامع سعادت و مسندنشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن در باب نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلبیدند و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسألت فرمودند چه دران اوان تیرهای مظلومان بهدف اجابت رسیده بانجح لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق فضیل سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت افروز تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار و کبار کوتاه چند گاهی در گذشت چنانچه عنقریب صفحهٔ تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بتفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر نهضت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش

چون اخبار مذکور به نهج مسطور در اردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یافت نایرهٔ غضب [illegible] از فکرت پیشه را فرو [illegible] جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا

شده ملازمت امیر خسروشاه اختیار نمودند و پادشاه والاقدر بجهت تحریر افتاده بخاطر اقبال مآثر چنین رسید که از راه قراتکین و لای تند و الیغه نمان که خال آنحضرت بود رود داده شهر کش کوچ کرده روی توکل براه آورد و بجهتی ازین و کلفت خسروشاه عبور نمود و تا رعیت بطریق قراتکین تسخیر پذیرفت و از بالای کوه دلی بساط نموده راه سره تاق پیش گرفت و چون بنواحی نواندک مضرب خیام پادشاه شرفناک گشت قاصد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک تقوز اسپ و یک تقوز قماش پیشکش آورد و از نواندک آنسرور از لوراک در حرکت آمده در سه روز وصول بدیانه کهرو و شیر علی چهره فرار نموده نزد امیر ولی رفته نوکر شد و روز دیگر فوج بیک نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدره کهرو درآمد و بپای توکل سر بالا قطع مسافت میکرد و در راههای تنگ و کوههای پرسنگ اسپ و شتر بسیار از رفتار بازماند و سه روز از صبح تا شام بدین منوال راه درنوردیده روز چهارم بسره تاق رسیدند و کوتلی دیدند دامنش با قله الوند برابر و قله‌اش از قبه سپهر بلند برتر راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای پر دیده هم از اندیشه صعود بر آن لنگ و آن کوه گردون شکوه بانبوه انبوه مطوی شده نواحی قبان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک قباد بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت آستان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت پست زیاده از یک سر اسپ پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانبان خان را بر دست راست گذاشته بصوب قلعه کیشم توجه نمود و از کیشم بکنار آب کوکچه رفته نزول اجلال فرمود و از معبر باری آن آب کوکچه گذشته بایزیلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن این حال امیر قنبر علی ارسلان و ابو القاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بعز بساط بوسی رسیدند و بنوازش بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفر شیم از یایزیلاق بقلعه سفید کت شتافت و از آنجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند تافت **ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهت بدیدن صورت فتح در آئینه امید متیقن گردید** از جمله اشارات غیبی و بشارات لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده‌اند و اصحاب یقظه و انتباه بگوش هوش شنیده‌اند یکی رؤیای صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو نبوتست چنانچه نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر پیام علیای و لا انبیاء النبی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات میفرماید که الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بآنکه در اول بعثت مدت ششماه وحی بطریقه رؤیای صالحه بود چنانچه هر خواب که حضرت رسالت در آن اوقات میدید بتاثیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع امید میدمید و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام داور بیدار روحی لا پیام بذکر آن ناطق است مشهور و حقیقت خوابیکه آیت وافر عنایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق اثنان اجنابیاید بر السنه و افواه مفسران فضیلت پناه مذکور نظم خوش آن کز بند صورت بازرسته بسر چشم دل آن چشم بسته دلش بیدار و چشمش در شکر خواب ندیده کس چنین بیدار در خواب پوشیده نماند پاینده دیده و دلی هوشیار ازان دیده و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف حجازی ظهیر الدین محمد بابر غازی دیده و بآن بشارت مستظهر گشته بهمگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی یایزیلاق و قلعه سفید کت اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر مینگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله متوجه بارگاه سپهر اشتباه‌اند و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب انداخته شد و ازین جهت خاطر مبارک آنحضرت تغییری پیدا کرد و مولانا تغییر مزاج هدایت رواج را فهم کرده در پادشاه نگریسته بایمائی اشارت و ایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مراد و وقوع این امر گناهی بنسبت کسی که دستارخوان گسترده تقصیر کرده و حقیقت این سؤال و جواب بر رای حقایق نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روانه شدند و پادشاه مراسم مشایعت بجای آورده خواجه در دالان بهانجا یکی از دو بازوی پادشاه را گرفته و همچنان برداشتند که یکپای آنحضرت از جای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت گذشت که شیخ مصلحت پیروی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که عنقریب نسیم عنایت ملک ملک بخش غنچه امید در چمن مراد خواهد شکفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بر بستر استقرار بفراغت خواهد خفت و صبح فتح و فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم بالطاف الهی صبح امید دمد از مطلع اقبال جاوید برآید مهر از برج عنایت نهان گردد شب ظلم را نهایت از غرایب اتفاقات آنکه متجدد آن اوقات روزی

پادشاه فرخنده صفات با جمعی از خاصان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر ما را فتح سمرقند میسر شود و هر کس از حاضران در آن باب متکلم بکلمه گشت بر زبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند میسر می پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشد و الرشاد

ذکر فتح بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند بمحض عنایت سبحانی و افتادن محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی

مالک الملک علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید قدرت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضهٔ مشیت او چون در بارگاه کبریا و تختگاه یفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور تؤتی الملک من تشاء از آنجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک از آنجا صفت ظهور گیرد فرق فرقدسای کشورکشائی را بافسر پرزیور انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و قامت قابلیت عالم را بخلعت با بهجت آیهٔ آتیه الملک مزین سازد مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بروی عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالیا بروی روزگارش برگشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی اهنی البال مقرر گردد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم نظم

سریر آرای ملک پادشاهی
مدد یابد چو از فضل الهی
مراداتش شود در روز حاصل
برو آسان شود هر کار مشکل
اگر خصمش عدو باشد چو انجم
نباشد همچو خور او را تقدم
بلی هر گه برآید مهر انور
بود اختر برش از ذره کمتر
چو گردد رایت خور عالم افروز
شود بر قبهٔ افلاک فیروز

و از امثال این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه حقیقت گردد آنکه در زمانی که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیادهٔ جرار در نواحی قلعهٔ دبوسی نشسته بود و ایوان عظمت و اقتدار باوج فلک دوار برافراشته بود و جان وفا میرزا با قرب پانصد اوزبک که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش می پنداشتند در درون شهر اقامت داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قوروق بودند که در یک فرسنگی شهر است مقیم بودند از کثرت و استیلاء اعدا اندیشیده کلام معجز نظام و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانیده با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت و شبی بدان بلدهٔ محفوظه درآمده غلغلهٔ روز رستخیز در عالم انداخت خامهٔ مشکین علامه از شمامهٔ انتخیز باغ جنان جهانیان را بدین وجه معطر میگرداند که در آن فرصت که پادشاه بزرگ همت نواحی قلعهٔ سفید را مضرب خیام عساکر ظفر پیکر گردانیده بود و کمال خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس سواد و جعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام بپوشانید و پردهٔ قیرگون قوت باصره را از احساس صور اشیا معزول گرداند پنهان و پوشیده بجانب اسپاس
سمرقند درآید و شاتو بر فصیل نهاده و بالا رفته فضای آن خطه را بفر وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضهٔ نماز پیشین با فتح و دولت در رکاب عز و نصرت همعنان از یایلاق متوجه آن دیار گشت و همشب منزل جان از فروغ باغچهٔ علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان یافت چنان معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند بلند همت بتسخیر آن حصار [illegible] متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده اند لاجرم عنان مراجعت بطرف یایلاق انعطاف داد ع این بار برنیاید بار دگر برآید چون دو سه روز برین آمد شد بگذشت بار دیگر پادشاه عالی گهر عازم آن مهم خطیر گشت و از یایلاق بنواحی حصار سمرقند شتافته بمقتضای فرمان عالیشان و اذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت ملک ملک بخش نموده نماز پیشین پای مبارک در رکاب سمند تیزتک آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و در آن شب قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم که بسبب فتح و ظفر از سپاه شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود در موکب نصرت نشان تشریف داشت همعنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کمال دولت خواهی بر صحیفهٔ روزگار نگاشت و رایات ظفر نشان بعد از انقضای نصفی از شب بسر پل مغاک رسید و پادشاه صاحب تایید قریب هشتاد نفر از جوانان رستم اثر شمشیر فرسا را فرمان داد که در همواری غار عاشقان بسان عاشق پیشه بی تامل و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازهٔ فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سپاه گردون کوکب فیروز نشان بگشایند و بقصد تفتیش بی زهره دلیران شجاعت آثار بصوب دروازهٔ مذکور روانه شدند و آن جوانان شیر دل از میان آن جمع که پادشاه عالی

قرار داده بود بر بارهٔ حصار صعود نموده خود را در شهر افکندند و شمشیرها کشیده و بدروازهٔ فیروزه رسیده دیدند که فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود بموجب
نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه می‌نمود و با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است در ساعت آن جماعت را بشهرستان عدم
فرستاده دروازه را بگشادند شعر یا راقد اللیل مسرورا باوّله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران ظفر بمصاحبان
نصرت ازین روان بدانجا رسیده مانند حیات جاوید که بتن درآید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیاراید قدم در آن بلدهٔ محفوظه نهاد و زبان
لب بتکرار این کلمه بازنکشاد که سلطان البلاد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هر کس در آن وقت بیدار بود بچشم سر مشاهدهٔ آفتاب طلعت آنحضرت
نمود بی اختیار غلغلهٔ دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در
خانقاه معارف پناه نزول اجلال فرموده بطریقة العین تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت
مدهوش وار از خانه بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمهٔ وافر عطیهٔ ان لله الطافا خفیة نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان
بشکر همین نعمت گویان شد صیت تهنیت و مبارکباد از ایوان سپهر درگذشت نظم در شب ظلم کوکب مسعود ناگه رو نمود خلق از در شام
نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد بازرستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد
چونکه اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان بکان بکان در تکاپوی افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند و دلیران میدان جنگ
و بر شاطر و ایتام و اوباش آن روز برگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند جانوفا میرزا که در خانهٔ خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت
و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بلطایف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب
بپانصد نفر بودند کشته ببئس المهاد شتافتند و آن شب تا وقتی که مؤذنان ندای صبح در خم طاق مقرنس گردون انداختند آواز شیون و غوغا بدرون
گنبد خضرا میرسید و هر کس از سمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را عرضهٔ نهب و تاراج میگردانید و پادشاه عالیجاه در
پشت طاق خانقاه منزل گزیده و ارباب حرفه و کاشتران متعاقب یکدیگر شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه و پیشکش میبرد و چون خسرو
ثوابت و سیاره بر سمند خنگ فلک سوار گشت و خیل انجم را که بر دروازهٔ افق پای قرار استوار داشتند از دیدهٔ صغار و کبار پنهان کرد
خبر بپادشاه عالیجاه رسید که طایفهٔ از لشکر اوزبک میان بردو دروازهٔ آهنین را استحکام داده بجنگ و جدال ایستاده اند و حال آنکه در آن زمان در ملازمت
آنحضرت زیاده از هشت کس نبودند زیرا که سایر ملازمان بتاخت غنیمت و تفحص احوال خویش بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت وافر تهور
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازهٔ آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازهٔ آهنین همان بود و فرو ریختن
سلسلهٔ جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولادپوش تیغ گذار نزدیک بدروازهٔ
آهنین آمد و چون در آن زمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده از بیست کس نبود بمقابلهٔ خصم شتافتن مصلحت ننمود و شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که حیلهٔ ایشان پیش نمیتواند برد لاجرم روی بازگشت آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازهٔ آهنین ببوستان سرای ارگ رفته
ساحت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک رخسارهٔ خوبان چگل و بر تخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهت مراسم
تهنیت آمده بودند بار داد و آن جماعت دعاگویان و ثناخوانان بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته مضمون این مقال که
گویان گردیدند نظم که شاها بکام تو بادا جهان مرفه بدولت کهان و مهان ز عدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو بانصاف تو عالم آباد باد بالطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان اینش
پذیرفتنی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان با دویست و چهل کس پیش شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال دلخوشی چنانچه شمهٔ از آن قضیه در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته کیفیت
غرابت آن حکایه بصراحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف این دو حکایت را مطالعه نماید یقین داند که این حادثه و تسخیر که
در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را بچند جهت مزیت دارد اول آنکه در آن شب که

حالی زمانه

[illegible]

ساخت

[illegible]

در آنشب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی بود و از امراء امیر حسین بن امیر مسلا و امیر موسی و ملک بهادر در بیرون بودند و نبیره امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک موروثی خود می پنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون را بر صحیفهٔ خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آئین در ظاهر [illegible] خیمه و خرگاه باوج چرخ برین بر افراشته بود و جان وفا میر را که از طریقهٔ حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت و در میدان جلادت پهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی می ربود با قرب ششصد اوزبک دیوسیرت در شهر بود دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنهٔ بلاد ما وراء النهر است شهریست در غایت بزرگی و بوفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره بر السنه و افواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذو شوکت را صورت تسخیر آن بسبیل غلبه و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام از ایام بلدهٔ محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پیوسته داروغه نشین بوده و در متانت و محکمی در هیچ وقتی با سمرقند دعوی همسری ننموده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون خبر فرح اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ما وراء النهر اشتهار یافت متوطنان شادوار و سغد و تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آنحال محمد باقر ترخان بقرشی در آمده آن حصار و قلعه خزار را محکم کرد و پادشاه معدلت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید بساط رأفت و احسان و تأکید اساس نصفت و امتنان مبالغه نمود و در تربیت علمای اسلام و رعایت شعرای شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلائی مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن دانی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعرای زمان می ربود در زمان استیلای شیبانی خان بر خطهٔ سمرقند در بلاد ترکستان بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نواز را آن فتح میسر شد قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چندگاه پادشاه فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده و منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنائی در آن ایام بنام خجسته فرجام پادشاه عالیمقام عملی بسته این رباعی را در آن درج کرد که رباعی

نی غلّه مرا کزان توانم نوشید
نی جهل علّه تا توانم پوشید
آنرا که نه خوردنیست نی پوشیدن
در علم و هنر کجا تواند کوشید

و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواهر این کلام بلاغت نظام را در سلک بیان کشید که رباعی

اشلار باری کونکولداکی دیک بولغوسیدور
انعام و وظیفه باری بویرولغوسیدور
اوّل غلّه و جهل که دیب آمد تیک بیلدیم
جهل غه تونی و غلّه دین اوی تولغوسیدور

و مولانا بنائی قافیهٔ مصرع اول این رباعی را ردیف گردانیده دو بیتی در سلک بیان کشید که یک بیت آن اینست و بنظر پادشاه نکته دان رسانید بیت

میرزام که شاه بحر و بر بولغوسیدور
سیر جهل او چون موجب عنایت بولغوسیدور

در آن اثنا خواجه ابو البرکه فراقی تخلص [illegible] بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده رباعیات مذکوره را شنیده در تتبع نظم گوهربار پادشاه دُرنثار رباعی گفت که یک فردش بخاطر است بیت

بو جور که قیلدی دوران تولغوسیدور
سلطان کرم بو عذرنی قولغوسیدور

القصه در آن زمستان پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند که پسند سرافرازی مکن داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر می نگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعهٔ دبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را بقهر و قسر تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید و الحکم لله الحمید و منه الاعانة و التأیید

ذکر محاربهٔ پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن حضرت در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند

پادشاه صف شکن و دین پناه تهمتن بعد از فتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفهٔ ضمیر نورانی می نگاشت و چون شنید که بنابر تقادیر ربانی بتغیر حضرت قدسی شیبانی خان بر قلعهٔ دبوسی استیلا یافته و تمامی متوطنان آن را بقتل رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت امّا چون در آن اوان در آستان خلافت آشیان از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس حاضر نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکهٔ نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار می نمودند روزی چند امضاء عزم رزم در حیز تأخیر افتاد و درین اثنا سلطان محمود خان ایوب بیگچیک و قشقه محمود را با قرب پانصد نفر مرد دلاور بکومک پادشاه والا گهر فرستاد و ایضاً از نزد جهانگیر میرزا برادر سلطان احمد تنبل خلیل با دویست سوار شجاعت آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنهٔ ۹۰۶

بخیال قتال محمد خان شیبانی براق سالکان مسالک پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود و باغ نو از ماهچهٔ علم سعادت پرتو خضرت و نضارت یافته پنج شش روز آنجا توقف واقع شد و چون سپاه از سرانجام اسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف اعدا نهضت فرموده از سرپل گذشته منزلی را که شایستهٔ مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه نموده بقتال آمده در نواحی خواجه کاردزن که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه یک فرسخ مسافت بود رایات عالیات را فراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران سمند پهلوانی در میدان مردان بجولان در آورده گرد نبرد باوج سپهر تیزگرد میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کمال جرأت و جلادت ظاهر میگردانیدند و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبخون تکبار بر اردوی پادشاه سریع سکون آمد اما چون گرد معسکر خجسته اثر خندقهای دور و دیوارهٔ چپر استحکام تمام داشت کاری نتوانست کرد و کلمهٔ العود احمد بر زبان رانده روی بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که بر روی مقاتلهٔ خصم توجه فرماید و مجدداً ادیم زمین را از خون عدو گلگون ساخته طرح کین ستانی بخان شیبانی نماید و امیر قنبر علی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریض نموده میگفت دشمنان دون را بیش ازین مهلت نمی باید داد و علی اسرع الحال از زخم شمشیر و خنجر رخنهها در دیوار قصر وجود ایشان می باید گشاد اما چون در آنولا خبر رسیده بود که محمد باقر ترخان با دو هزار سوار آراسته متوجه کش آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان با هزار و پانصد نفر مرد دلاور در این دو سه روز بمواکب گردون مراتب ملحق میگردد و سایر امرا سرعت در محاربت مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در کمر نباید زد و حضرت پادشاهی بنا بر اقتضای قضای آلهی رای میر قنبر علی را بصواب اقرب تصور فرموده صباح که جمشید خورشید لوای ضیا در فضای سپهر خضرا برافراخت و مواکب کواکب را از تیغ زر رانده دیوشاهانه دفع جنود ظلمت درو در پیش نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه ضمیر مهر تنویر بتعبیهٔ سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانید مقرر شد که امیر قنبر علی و بنده علی و برادر خوردش میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قوچ حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران پرخشم و کین در هراول رایت توکل برافرازند و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی و ابوالقاسم کوه بر و جوقی دیگر از اهل تهور در برانغار پیکار اعدا را مطمح نظر همت سازند و ابراهیم ترخان و سلطان حسین ارغون و قرا برلاس و پیر احمد خواجه حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و ستیز در جوانغار روی بمعرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمرهٔ از اینکیان در سایهٔ علم بلندپایهٔ پادشاهی در قول توقف نموده و محمد سلطان را در برانغار باز داشته ضبط جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان تفویض فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاش خوی بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران پردل نوک پیکان جان گسل بارهٔ خونریز در جسم پرستیز گشادند و دلیران رستم توان بضرب شمشیر بران رخنه در جان خوبان انداخته خرمن بقای ایشان را بباد فنا بردادند نظم

تمام کمانها ز باران تیر
رسانید طوفان بچرخ اثیر
حسام دلیران چو خونبار گشت
ز خون رود جیحون پدیدار گشت

و در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب موکب عالی تاختند و پادشاه سلیمان مکان عنان نگران بجانب مخالفان تافته جوانان هراول که بمزید شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند در آن وقت در پیش روی آنحضرت جنگجوی کسی نمود با وجود این حال نزد حملهٔ اوزبکان قیام نموده بزخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانید بیت

هر که را شد یقین که حملهٔ اوست
پای سعیش بر مکان باشد

و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ و خنجر عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف محال دانستند و هراس تقبای این اساس ثبات بعضی از نزدیکان شیبانی خان را متزلزل گردانیده با وی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و مهم از اشتغال بنیران قتال در گذشت لایق بمضمون الفرار فی وقته ظفر عمل کنیم و بمقتضای فحوای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین تجاوز نفرمائیم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود و جنود خود را استمالت داده بتهییج غبار معرکه پیکار امر فرمود بار دیگر اوزبکان پرشور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از پس قول در آمدند و پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان نگران بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت آیات کسی نمانده بود و جنود اوزبک از اطراف و جوانب در آمده شبه کردند ایشان را استیلا میسر شد و از امرا عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند و ایضاً در آن روز جانسوز ابوالقاسم کوه بر و حیدر قاسم پسر کلانتر قاسم بیک قوچین و خداوردی توقچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بمقتضای حق عزوجل بمرتبهٔ شهادت یافتند و در آن اثنا مغولانی که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بودند مانند اشرار اوزبک بتاراج لشکر نصرت پیکر اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان

فتح جلی ۲

۳ شکست براعدام و افغان احمد انگ از آنجمله محمد خان شیبانی نیز صف سپاه آراسته خود در قول توقف نمود

داشت و در آن معرکهٔ هولناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک میپرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون زیاده از دوازده نفر
در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام باعلام فیروزی اعلام رسید از آن غرقاب بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف گردانید و با جنیبه کیچیم
اسپ در آب راند و بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و کیچیم را بریده بطرف شمال توجه نمود و در حدود النگ قلبه بار دیگر بر آب زد و عبور کرده میان
دو نماز از دروازهٔ شیخزاده بشهر درآمده و در ارک نزول اجلال فرمود و زمرهٔ از امرا و اینچکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبرعلی سلاخ راه قندز پیش گرفت و کریمداد و خداداد ترکمان و جانکه کوکلتاش و مولانا بابای ساغرجی بطرف اوراتیپه
رفتند و در روز دوم از آن حادثهٔ منکر خواجه ابوالمکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم معتبر که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در
مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خواطر بتحصن قرار یافته ضبط دروازهٔ سوزنگران بقرا برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی
هراس تعلق گرفت و دروازهٔ گازرستان بهمت شهامت شیرم طغائی و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر
قاسم قوچین و زمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کومکی باشند و در مدرسهٔ میرزا الغ بیک که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت بایشان بجمیع
بروج شهر علی السویه باشند و در هر طرف که مدد احتیاج شود زودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه قبهٔ خیمه‌گاه با اوج فلک مهر و ماه برافراشت
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان بنواحی بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آمده و در تر فرود آمد و ایتام و اوباش
بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدر مدرسه شتافتند و بعد از ادای دعای دولت پادشاهی التجا نموده از دروازه بیرون
میرفتند و بیاد جرات و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ گریز کرده نزدیک شهر نمی‌آمدند تا آنکه شهریان
دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی شتافتند و بسبخته هوی غارت میکردند آنچه مییافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازهٔ آهنین
جنگ پیش آورد و جمعی از سپاه را در کمینگاه بازداشت و پیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند [illegible] از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران
لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آوردند و بین الجانبین جنگی عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش و قل نظر طغائی و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو صاحب تایید
بحمایت پیادگان عنان بگردان بحرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان را
مغلوب گردانیده بضرب تیغ پولاد تا دروازهٔ آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر تاختند و در آن مقام قوچ بیک جنگهای نیک کرده پادشاه
عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه بانداختن خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از همانجا بازگشتند و روز
دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خروش بمیان دروازهٔ آهنین و دروازهٔ شیخزاده آمده آمادهٔ مقابله و مقاتله شده پادشاه عالیجاه با
جوانان صاحب سعادت بلند بخت بدروازهٔ شیخزاده شتافته بدستور معهود حق پرست بتیر و کمان پرداخت و از شست درست پادشاهی تیر مرگ کشاد
یافته بر اسپ نوز که یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای درآمده جان بسپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورد و جمعی از ایشان
در نواحی برج شترکردن خود را بپایان فصیل رسانیدند و زمرهٔ دیگر گمان بردند که اکثر شجاعان موکب عالی بدروازهٔ آهنین و دروازهٔ شیخزاده جمع آمده‌اند
و در بارهٔ دروازهٔ گازرستان و دروازهٔ سوزنگران کسی نمانده که نوک پیکان سوزن مثال قطع رشتهٔ حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه
راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند و قوچ بیک و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران
رستم سیر سپر ممانعت در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجماعت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بباره برآمده زمرهٔ بر نردبان بودند که آن یلان
فیروز جنگ خود را بانجا رسانیدند و آثار روز رستخیز ظاهر گردانیده همه را گریزانیدند و قوچ بیک از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر برده نقش
وجود جمعی را از صحیفهٔ هستی سترد و قرابرلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز مورچل خود را از تعرض اعدا
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین بالیلغ جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کفشکر راندند و چند نفر مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارکشان را بنظر انور پادشاه همایون
اثر رسانیدند و برین قیاس قریب چهار ماه میان آن دو سپاه نایرهٔ جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی نمودند و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود بتقصیری راضی نمی گردید در آن اثنا بلاء قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را فروغ یافت چند گاه جز قرص دمندهٔ خورشید که هر صباح از تنور فلک بر می آمد چشم شهریان بر گرده نمی افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود مگر در حجرهٔ سنبله و حصول آن هم دست نمیداد و گوشت و روغن مانند کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و ناپیدا گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه بدل ما یتحلل حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت در گذشت زمرهٔ از امرا و کلانتران از برگ درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند و طایفهٔ چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشهٔ چوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسپان میگردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بغلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک طلبیده و ولاة ولایات مذکوره در ارسال مدد اهمال و امهال نموده هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان یکیک و دو دو خود را از برج و باره انداخته باردوی شیبانی خان می پیوستند و عجز مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب تأیید در برابر آمده در کوی پایان قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید **ذکر باز گذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بابر دیگر سمرقند را با بو الفتح محمد خان شیبانی** چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود معلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط و غلا و عدم وجدان بدل ما یتحلل و غذا سمرقندیان بتضییق بسیار دارند و بحسب ضرورت نفس متابعت اعدا بر صحیفهٔ ضمیر ملکیا رند مصلحت چنان نمود که چند گاه دیگر با روزگار سفله کار روز سازد و آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکند برافرازد و در اوایل سنه سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آواز را کاخ صباح عنقا می نمود و بجز دیدهٔ روشنان فلک چشم هیچ پاسبان باز نبود پادشاه عاقبت محمود بهمعنان خواجه ابو المکارم و بعضی دیگر از ملازم و قریب صد نفر نوکر سعادتمند از دروازهٔ سمرقند بیرون رفته روی توجه باندجان آورد و در اثنای راه جهانگیر میرزا که بسعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت پادشاه گردون محل را دانسته بود از جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام آثامش بزلال عفو پادشاه سپهر احتشام از صفحهٔ ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه باستحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطهٔ وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل دخول در آن بلده متصوّر نیست بنابر آن عنان یکران بجانب تاشکند گردانید سلطان محمود خان و الیجه خان که اخوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را کرّهٔ بعد اخری فتح سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد برافراشت و خیال استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطر نگاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بیپایان اوزبکیه را بغارت و تاراج آن حدود مامور میگردانید و بباد حملهٔ ابطال رجال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید **گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون** چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ کلّ شیءٍ هالک الّا وجهه له الحکم و الیه ترجعون مدد دوام خاصّهٔ ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیاء دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمائه میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جز و کل پیوست و پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آنجا گشته بجای پدر بر مسند فرمان دهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم ترکه سر انجام تمامی مهمات جزوی و کلی را در پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم ترکه در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آش میکشید با سیصد مرد مکمّل بتسخیر کابل در آمده بر سرش تاختند و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال غبار حیاتش بباد انداختند و از این جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خورد تر امیر ذو النون محمد مقیم ارغون رسیده در اواخر سنه ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودر در هم کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همت گردانید و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرد و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیگ را در حبالهٔ نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون در کنار آب مرویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همگنان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان**

خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه

چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصد نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بمقابله و مقاتلهٔ خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از میرزا و از بکان بد نهاد استغاثه نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسیده شود با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته امثلهٔ واجب الاذعان بنام امیر ذو النون و اولاد و اخوان وی بقلم آورد و مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آماده و مجتمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ما وراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت شعار را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاد و در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن شتا بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرد و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب ترمذ روان شد و امیر عمر بیگ را بدار السلطنة هراة فرستاد و از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید و برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنهٔ کوس حربی باوج فلک هفتمین رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیر باقی اشتهار داشت فی الحال بدین جانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاد و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده فرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعدای ملک و دولت میسر گردد و امیر سلطان حسین و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه باردوی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر خسرو شاه بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن پیچید و بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته خلف وعدهٔ امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیگ از پایهٔ سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف مقصود لشکر کشیده منصرف شد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهارباغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آن جناب علم نهضت بجانب مستقر عز خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بتسخیر بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید

در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و نسبت بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک نموده از دیار ما وراء النهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی رو گردان شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بران سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتما ضمناً با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان شیبانی میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جملهٔ امرا و خواص بدیع الزمان میرزا ازانجمله سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قراچه و تینکت کیلدی اوزبک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند

که بهنگام فرصت دست بردی نماید و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش بگشاید و در آن اثنا از محمد باقر ترخان که سابقاً بواسطهٔ استیلاء محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت می‌نمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید سپنده قلعه اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شد و بنا بر علی هذا جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خواطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت دفع فتنهٔ محمد باقر بحدود اندخود ورود نماید شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان میرزا برنجید و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابو نصر پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک نداریم تا این مهم صورت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانهٔ خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا دامنگیر شده همان شب بچهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بد اندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآنجماعت انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه می‌بایست بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابو نصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون واضح گردد آنحضرت این ملتمس را بعز اجابت اقتران داد و مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان حسن علی را در یکی از حجره‌های جماعت خانهٔ آن عمارت نشاند و در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست و همان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده و بآن جماعت خانه رفته در قضیهٔ مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه و دیوان خانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان بدیع الزمان میرزا از امراء عظام عمر بیگ و شیخ علی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابو اسحق آقبوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور را بگرفتن عاصیان مامور گردانید و امرا همان ساعت آن زمرهٔ نمک حرام را مواخذه و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط در آوردند و از جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و تنبک کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر برلاس و قراچه محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما میر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیرمایهٔ این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بحلق برکشید و مقارن آن حال خان گیتی ستان از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچهٔ رایات نصرت آیات خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل پاییز سنهٔ تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده بنواحی اندخود در آمد بمقتضای مراد رایات سلطنت شعار و محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید و منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را بآن طرف آب کوچانیده و خبر عبور خان گیتی ستان در چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید و بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران نیکخواه مصلحت در توقف ندیده و نور حدیقهٔ سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین محمد و امیر شیخ ابو سعید عراقی و قراحسن الغوث نیز در آن بلده باشند و امیر قلیچان و الکه عمر بیگ بکومک قنابیک که داروغهٔ شبرغان بود در رفته در محافظت آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات غالیات سلطانی از راه دره گز سیاه و چهار بیک رفته از آنجا بقرابغاج شتافت و از قرابغاج عنان

عزیمت بجانب جبال غرزوان تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود در تحصیل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان نامزد کرده و چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیده میان آن جماعت و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده در اثنای ستیز و آویز تیری باسب امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بند گران بر پایش نهادند و باردوی خان بردند و ما بچه رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلیخان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خواطر بتحصن قرار دادند و ضبط دروازهٔ عراق تعلق بپهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصهٔ امیر سلطان قرار گرفت و دروازهٔ عکاشه بمیر جلادت و پهلوانی امیر جانقلی و جان احمد قلیخان و امیر درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی دروازهٔ شترخوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قراحسن العوت در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیخان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری محافظان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازهٔ شترخوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را در دروازهٔ عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوجی نژاد را بدروازهٔ عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و تومنیان فرستاد و نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا و میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن در سمع قبول قلیخان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چپر و تور بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه بخاکریز مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آواز سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق حصار انداختند و تا سه پهر و بلج روی بخندق بلخ آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح جوشنی سبز رنگ پوشیده برابسی کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک جبه پوش پیاده پیش روان گشتند و چپرها و تورها در سر کشیده بخندق دروازهٔ شترخوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و آنجناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاکریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بر چپری خورده بردارندهٔ آن را بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ گشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانهٔ کمان پرواز دادند و کمانهای رعد الغرش در آورده ابواب محاربت و مدافعت برگشادند نظم

بسان ژاله از ابر بهاران
بفرق اوزبکان شد تیرباران
سهام تحمش از دل گشت پرخون
ز سنگ رعد شد کر گوش گردون

و اگرچه در آن روز اوزبکان نیز بنهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مردافکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات است عاقبت انهزام یافتند و در آن جنگ قرب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و برین قیاس دو نوبت دیگر جریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند نوبت اولی بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مامور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا شبی امیر علیخان فرصت یافته بند بر پای گریخت و بکنار خندق دروازهٔ شترخوار شتافته فریاد برکشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران خواجه میرکی پایان دویده او را بالا بردند و بر مخلص او لوازم محامد الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و بآن وسیله آن خطه را بحیطهٔ تصرف در آورد بنابر آن امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد بسر میبرد و در آن اوان که ماهچهٔ رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسمت زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان بنوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج و عناد قیام نمایید و بدست متابعت دروازهای شهر را بر گشایید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم ادای

رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قرب یکصد و پنجاه سالست که ما آبا عن جد در ظلال رعایت و عنایت آبای و اجداد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا که حضرت میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نتوانست که بعجالة الوقت با حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که سلاطین بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان بساط اقبال برین حدود خواهد انداخت و بامداد تاییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر مغز گندم خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و منشاء این سخن آن بود که در آن ایام دراز گوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بصحرای عدم آورده بود القصه امیر درویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود بازگشته آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید و خان در اواسط ایام زمستان طبل مراجعت کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبتی دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنقدر رعایا از سپاه اوزبک و ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه

محمد خان چو از آمویه بگذشت
شراب عیش اهل بلخ شد تلخ
تمام شهر ویران گشت از جنگ
از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از احوال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیگ ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدیوچوز تحصن نمود و چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده کیفیت استیلاء لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح و اداء کرد و خاقان منصور چون آزار بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبد اللطیف خان و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو بروند بسر پل تابان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچیچکتو شتافته بقیه ایام زمستان آنجا بپایان رسانید و چون سلطان بهیج آیین فرودین سپاه سبزه و ریاحین بعرصه دشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جرجانان را محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسروشاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب استعداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود و امیر خسروشاه بار دیگر اظهار انقیاد کرد و برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روان ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود با لشکرهای حصار و ختلان و قندز و بغلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان بتقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بنظر همایون بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیگ خیالی باطل کرده نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از سیاست شاهزاده بترسانید تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته عنان او بشبرغان شتافت و عمر بیگ در آن بلده که در تصرف خواهرزاده اش حیدر بیگ بود توقف نمود و امیر ولی عنان گران بقندز تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیگ آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا شیخ نظام الدین محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانید زمام اختیار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیگ را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان در دیوان امارت جهت داد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیگ آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور نمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جرجانان خیمه اقامت بر افراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را برتبت تربیت سرافراز ساخت و در دیوان توچی مقدم بر تمامی امرا مهر عنایت کرد و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیگ و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا

بخلاف پیشتر بعضی از مهمّات بالی مشورت ایشان فیصل میداد و بنابر آن امیر عمر بیک شعار هواخواهی خاقان منصور را ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن
شب که بسان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی رایت اضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و همانا که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا
امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب امیر عمر بیک را در شب و بجو دیگر گروه مستحسن شمردند و روز دیگر خواجه تاج
الدین عبد الملک بن خواجه ابونصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشبرغان روان کردند امّا فایده بر آن رسالت مترتب نگشت و
امیر عمر بیک در مقام خلاف ثابت قدم ورزیده از سر عناد در نگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذو النّون فرستاد
و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ
کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایّام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که خسرو
محمّد خان بکیفیت حال اطلاع یابد و از آب گذشته بمعرکه قتال شتابد **ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت
فرمودن بسبب عرض مرض از منزل ترناب** چون خبر تحصّن امیر عمر بیک در شبرغان و توجّه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در هراة اشتهار
یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار
دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترناب را معسکر ظفر مآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحّت
بدن روی در نقصان نهاده کار از امضای آن عزیمت در گذشت حکماء مسیحا انفاس و اطبّاء حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کردند
و بکلّی همّت در ابرای آن عارضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آئین و شاهزادگان با تمکین و امرا و نوئینان
و خواص و مقرّبان صلات و صدقات بمستحقّان دادند و درویشان و گوشه‌نشینان صحّت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیّات مسألت
نموده زبان بدعا گشادند پس از روزی چند مسألت اصحاب عبادت بعزّ اجابت رسید دار و از الشفاء وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ
شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید ع دعای اهل عبادت بلا بگرداند آنجناب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه الموت رسید و نهضت و مرض
پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار
دیگر بشرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بکریاس گردون اساس فرستاد و بنوّاب بارگاه سپهر التباس پیغام
داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم و آثام این سالک مسالک سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه
هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشند حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی بیایم و غاشیه متابعت بر دوش گرفته در
ظلال عاطفت لایزالی می‌آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور
گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند امّا در آن
اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نوّاب را چنان بخاطر رسید که اگر درین محل که هنوز شمّه‌ای از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو نیست
بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکر بسایه لوای کشورگشایش التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعتش
را از لوازم شمرند و همین معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته
اجابت ملتمس ملاقات را در حیّز تأخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلده هراة کوچ کرد و خاقان صاحب حشمت قرین صحّت و سلامت بمستقر سریر
سلطنت رسیده لوازم نصفت و مرحمت بجای آورد **ذکر توجّه میرزا بدیع الزمان از الکه تمور بظاهر شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیک
باستان اقبال آشیان** در آن ایّام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت
ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا گلزار مملکت را از خار طغیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاونان پاک
گرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعه شبرغان متحصّن گشته بود بچه طریق از غنا گذرانیده بجادّه اتّحاد رساند مقارن آن حال مبشّر
خجسته مقال از نزد امیر ذو النّون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع یافت سپاه زمین داور

بن
ابونصر خواجه
نسخه

و فراه و غور و ساخر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان بفیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی بر گشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و ظفر واثق گردیده از آلهتور در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید و چون ماهچه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده انامل قیاص را بلب ادب بتقبیل ملثوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد و برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج بر گشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر را افراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته صباح روز یکه چهار شنبه بود از سه شنبه بازار بظاهر شبرغان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق را بطرفی دیگر افکندند و جهة پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن در خندق کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بآن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوکران میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهة تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذوالنون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدین قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند دروازه های شبرغان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا بگشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان سپاری سلوک نمایم امیر ذوالنون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و بنده نوازی تعلقه ابد و بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گردانند هر آینه در حصول مقصود دخل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا از صواب دید امیر صاحب تدبیر در نگذشت و بمعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنه نقاره بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و پل روان را انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک تیغ و کفن بگردن و شمشیر در دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا ذیل زلات و عثراتش را بآب عفو و اغماض فرو شست و او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایت بی غایت مستظهر و مطمئن خاطر ساخت و باردوی عالی معاودت نموده چهار روز از ظاهر شبرغان کوچ فرمود و نواحی سه شنبه بازار معسکر ظفر یار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی در گذشت

ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسروشاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنابر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر مهر تأثیر بر آن قرار داد که امرای عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین عمر بیک و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسروشاه رفته بهر نوع که توانند او را باستمالت مطمئن گردانند و باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشتند و اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روانه شد و مقارن آن ایام خسرو دوراندیش سید حسین ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان ستوده خصال رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد بالتفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب دره جز در حرکت آمد امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یک دو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که امیر خسروشاه را ملازمت کرده استعلام نماید که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پیش از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید و خسروشاه را بر توجه امرای عظام مطلع گرداند خسروشاه بحسب تقدیر ویران

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت درگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبد الرحمن بیک را که در سلک قرابتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال یاغی فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری برکتف عبد الرحمن بیک خورد و او روی بصوب انهزام آورد و گریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود بشهر درآمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسر حد نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب وصول امرا کبار عنان تمالک و تماسک از دست داده قندز را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امرا عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوه مردان مرد و شیمه دلیران صف نبرد نیست بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان بازنگذاریم و امرا طوعا و کرها در امضاء این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشه وغا همان ساعت جلیبه بخشش کرده آغروق خود را بطرف اردوی عالی بازگردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت هرچه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در دره جز بغز بملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی خسرو شاه و ملتمس امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود بدانجانب نهضت خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خواطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشانرا از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب حالت آنست که دروازها بگشایند تا من با سایر امرا عظام بشهر درآمده اطراف و جوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان بکمال شهامت و صرامت تقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازهای قندز نگشاد بنابرآن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در دره جز بغز بملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضا خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورده و بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطانقلی چاپان بازگذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراخت و بعد از وصول بچوبرچانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیخان ولد امیر عمر بیک داده و او را بقلعه شبرغان فرستاده از راه انخود بالنگ نیکی شتافت و در آن منزل امیر حسین با بیوی از پایه سریر اعلی بازآمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و همین موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون نضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامه سخندان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهة معاونت پادشاه بلندمکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن خواقین عالیشان و فرمانفرمای بلاد ماوراء النهر ابو الفتح محمد شیبانی خان

درین اوان که پادشاه موید کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دار السلطنه سمرقند بود و گرت دیگر سلطان احمد تنبل باشعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشوده و با آنکه جهانگیر میرزا میان دولت و اقبال از وی جدا شده بود او بدستور پیشتر تمرد نمود بنابر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان بازگذاشت و استیلاء بر مملکت موروث متیسر نشد بتاشکند شتافت

وچند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالچه خان مشهور است همت بران گماشت که لشکر باندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت را از حیز قوت بفعل آورد و بتاریخ سنه ست و تسعمائه با سپاه فراوان بدان صوب روان شد اما قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن عروس مقصود حمایل سازد شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه و الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانبانی عنان بگردان بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی همعنان برق و باد بتاشکند فرستاد و بمعمولان آنجا پیغام داد که خانیکه و الچه خان در دست ما گرفتار گشته و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر شما را تمنا آنست که نایره غضب قیامت لهب خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند باید که او را از گریز مانع آئید و خواجه ابو المکارم را هر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانید و مردم تاشکند خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت و پیاده از تاشکند بیرون آمده بجانب شاهرخیا را شتافت لیکن بواسطه کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر حساد ایمن ماند هم در نواحی آن شهرپناه بخانه یکی از مردم آنجائی برد و آن بیمروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون شیبانی خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که بیت

چراغی را که ایزد برفروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

و آن لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست آن خواجه عالی نژاد را بعالم آخرت فرستاد و بعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند دار الملک ساخت و برادرش سلطان محمود بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الچه خان باعمام کوچکونجی خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الچه خان عنان بگردان بصوب مغولستان گردانید یکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان دهانه دره که در آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بجنبان دست برد پای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر مسلوک بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نغنوده وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته با سپاه وری و پیشکش لایق بحضرت شتافت و آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی تافته مناسب آنست که چند روزی با رفع کار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم نظم

مداری اگر با عدو زور جنگ
طریق مدارا گزین بیدرنگ
ز ملکش بجائی نما انتقال
که یک چند ایمن شوی از قتال

پادشاه عالیجاه این رای را مستحسن شمرده در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بکابل آورد و بحسب اتفاق عبور موکب عالی بمنزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب بالتحف اللایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت بعد روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال شتافتند و حلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید بغایت متوهم گردید و شبگاهی

تمامی یراق و جهات خود را بر جای بگذاشت و با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت بنابر آنکه او را دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود بیت آئی بر آن در که شوی از همه فارغ آن لحظه اگر نیز بیائی چه کند کس و در قصبهٔ میمنه خبر وصول امیر خسروشاه بعرض آن خسرو عالیجاه رسیده بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمد و شاه زاده و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را در آن موضع بسعادت دستبوس رسانیدند و حالاتی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب مکنت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان راهوار و اشتران باربردار و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه نزد امیر خسروشاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده در النگ چچکتو قبهٔ خیمه و خرگاه بذروهٔ فلک مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بظاهر بلدهٔ کابل و مفتوح شدن آن خطه بمحض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه بی زوال و ارادت شهنشاه منفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیض انعام عدل و احسان خسروانه فرهنگ ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب‌تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن دُرّ درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان شکسته بال تابد آنحضرت را در معرکهٔ جان‌ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه جنّهٔ لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از ممر یراق و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولا پیش گرفت و بسرعت طی مسافت نموده ظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسألت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و حضرت پادشاهی ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان بر زبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گردانیده در دروازهای شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمائیم و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش کشید و محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن مألوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را بحیز تصرف درآورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دستخوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید نظم علم عدل و داد ساخت بلند پرتو لطف بجهان افکند بس که در ملک تخم احسان کشت گشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد ز فیض عطای او بارگشا

دربیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی

چون امیر خسروشاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاه زاده داعیهٔ ملاقات حضرت خاقانی را بادی ظاهر گردانید امیر خسروشاه مضاء آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرد و بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد که بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پی مبارک میمنت انتساب آورده از راه سرپل تابان بجانب لشکر مقدسهٔ خاقانیه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب بلدهٔ هراة شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید بیت ز شادی برافروخت رویش روان چو گل در بهاران بخندید از آن جهت

مقیم

در رکاب

مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان و امراء عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بود بجناب میر و سید غیاث الدین محمد بن میر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات و قضاة ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاده قواعد عهد و پیمان بالفاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و درباره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم انشاءالله ایلچی بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان ایشان نمایند تا غنچه عزیمت ملازمت را بانصرام رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لشکر مقدمه عنایت آیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکشی لایق کشیده کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانیده بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره و التفاتات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابوالمنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هراة توجه کرده بودند با حضرت خالی ملاقات نمودند و غبار نفاری که مابین الجانبین حایل بود بآب الفت و موانست فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الآخر سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند سعادتمند گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمده بوقت نماز پیشین نواحی غار عباس که نیم فرسخ از قریه کرخ پایان تر است از مقارنه آن دو نیر برج سلطنت غیرت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت روان والد عالیشان افتاد خواست که بشیوه ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور از مشاهده آن صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یکبار زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیدند و قطرات عبرات از فواره دیده انتظار کشیده روان گردانیدند تا پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار میگریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در روی یکدیگر نگریستند نظم

گاهی پدر از کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی
گاهی پسر از سر تواضع چشمان بخاک راه سودی

و بهمدران مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرا کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسروشاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص خدمت بقبل ملثوم ساخته لوازم اخلاص و عبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش مفتخر و سرافراز ساخت و مضمون کلمه همایون لاتثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان رانده بتسلی خواطر ایشان پرداخت و آنشب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در آن لشکر داعی بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند و بصبوح راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام از زندگانی برگرفته رایت شادمانی افرشتند روز دیگر که جمشید سیارات قضا و قدر بمحفه زرین پیکر خورشید خاور بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را باضاءت روز مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان نشسته با دوران روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین کورکان پیش پیش آنحضرت روان شده و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق انام غلبه تمام بانبساط و سرور لاکلام از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز و زمانه آن کسی مشاهده ننموده نظم

در آن روز از کثرت خاص و عام
زبسیاری ازدحام عوام
در آن راه بد انفس بسته بود
ز حمل خلایق زمین خسته بود

خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب و آئین از راه خیابان بمدارس سر پل انجیل که بنا کرده همت آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه دو پایه پس آن تخت فیروز بخت را برداشتند و بمدرسه شریفه در آمدند بیت

سران عساکر پیاده شتابان
چو انجم بپیرامن ماه تابان

خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال تحیت مآل خاقان منصور را از مشاهده آن صورت فریاد برآورده لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و جمیع اصابت حسن الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر را بمقدم سلطان بدیع الزمان میرزا

افرشتند
۳

میرزا بشارت سپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در منزلی بهجت افزا که جهة ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند **ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتیکه بدیع الزمان میرزا در هراة بود** در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابو المنصور مظفر حسین گورکان جهة برادر بزرگتر و امرا جشنهای خسروانه ترتیب نموده لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد روز افزون نیز رخی در غایت عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تازی راه وار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذو النون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا با پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان بطرف قندهار و زمین داور نهضت نماید بعد از ده پانزده روز که در هراة بود اجازت طلبید مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هراة تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خویش پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحباله نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرای عالیمقام تافت و هم در آن اوقات خجسته صفات خواجه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقانی سابقا مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آنخواجه عالی نژاد را مشایعه کردند و بگازرگاه برده در بقعه که جهة همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مؤاخذ گشته از آن جمله اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه فضل نسبت قرابت سببی داشت و بیمن اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آنجناب بر زلوچه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط مینمود در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند بعرض آوردند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان چیچاه و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسروشاه** چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و خسرو ثوابت و سیاره از منزل برجیس سعادت تلبیس رحلت کرده روی بسوی خانه بهرام شدید الانتقام آورد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی به نیت کشور ستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرماید بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در حظیره جنید کوکلتاش که در دامان کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آن حال از نزد خلیفة السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته بازگردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیره جنید کوچ کرده بچهل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون منزل موری از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه میرزا دران کامران بیکدیگر از راه پنج ده بمرغاب رفتند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنه هراة بازگردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جانبی بروی جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و تقیة السیف روی بانهزام آورده آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شد و سردار سپاه اوزبک او را بردار او

نشانده بقندز برد و فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند نظم همین دور سپهر و مهر گردش کی بی پیچ از کین گذارد طینت شرش بمهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام ننشست و امیر خسرو شاه امیری عادل عقیدت پرور بود و مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرماندهی باستقلال می افراشت و آن جناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب میبود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات مثنیات سبحانی قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بتجرد توهم انتقال ملک و دولت نقش کفران نعمت بر لوح خاطر مینگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدقه یکی از مخدوم زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام ذو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل شست نقش وفا نصیب محنت و درد شد مبتلا وفا کن بهر کس ولی نعمت است که در بیوفائی بسی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرض صعب گرفتار گردید معالجه و مداوای اطبا فایده نداد و در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرات از فواره دیده بگشود و بالآخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تسکین نمود و ولایت قاین را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود به برادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلجاب

بلجاب کوهستانیست که آب دره جزو مرغاب و هراة رود از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و بیشهای پر درخت مردم آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت احکام بجای نمی آوردند و در شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلادت انتما بتادیب متوطنان بلجاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بلجابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآبی منهزم باز آمد و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم درینولا که لب آب مرغاب معسکر ظفر مآب بود اندیشه تاختن بلجابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت افراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیک ناگاه اطراف و جوانب آن کوهستان فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داده و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات قدم ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز در حدود بلجاب معسکر ظفر مآب بود که از نزد امیر ذو النون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیدند و از زبان آنجناب معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله و الاقبال بابر میرزا با سپاهی بلا انتها لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته و نقش تسخیر آن ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول و چشم داشت چنانست که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال ریاض این مملکت از نکبات حوادث و نوائب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانسته فرستادگان امیر ذو النون را بمقتضی المرام باز گردانید و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد

گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

چون ماهچه رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذو النون و اولاد شجاع بیگ و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب و التوالی باردوی اعلی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشر سیستان و غور و ساغر و تولک و آواق و قلعه کاه و فراه و خشکرود و زمین داور بمعسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرای عظام جهت رسانیدن حکم بتواجیان باطراف و ولایات مذکوره روان ساختند امیر سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت

بیوگانه

نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان بار دوم بنصرت نشان فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرمود و عوافت مصالحه سمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار راه زمین داور پیش گرفت و در خلال این احوال صبیه جلیله امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره عاقله بود بعالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع این دو مصیبت که در عرض یک سال روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق بشرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان در قصبه فراه گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج حوت بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافته چون از رنج راه برآسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون را باتالیقی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا التعیین نماید تا شاه زاده را بسیستان برده بکلی همت بر تمهید حال خجسته مآلش مصروف دارد و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر و مبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرد و در روزیکه شاه زاده را بوی سپرد و نارساچقها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد **ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهة طلب حضرت خاقانی** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بمدافعۀ سپاهی و رعیت قیام تواند نمود نبود و محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر انجام امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدانجانب جیحون معبر ساخته با لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر میگردانیدند و در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهوا گاه مقصود میرسانیدند و در اواخر سنه مذکوره جمعی کثیر از آن لشکر بی اثر بولایت میمنه و فاریاب تاخته بنهب و تاراج فرق عباد پرداختند و اموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط بر افراختند و امیر ابوالقاسم اتالیق محمد قاسم میرزا که نسبش از جانب مادر بمیرزا بایسنقر می پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم چهره و امیر باباجان ولد خواجه جلال الدین میرکی که در اندخود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته اوزبکان را صورت ظفر و نصرت روی نمود و آن سه سردار بدرجه شهادت فایز شده لشکریان ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا علیه امور متوطنان آن ولایات بیکبارگی مختل گشت و تمامی صحرا نشینان جلاء وطن اختیار کرده دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبیده مراسم دلجوئی بجای آورد و آنحضرت را برسم منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب معالی ماب خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاه زاده فرستاد و فرامین عنایت آمیز ارسال فرمود و سخنان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در طلب شتابنده بسدره انتها رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانیده و بعبارات دلفریب ادای رسالت نموده ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا کلمات او را بسمع قبول جای داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر بشیر بهراة فرستاد و امیر ذوالنون را بشرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و توالک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان بکران بکنار آب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط اوزبکان رسید امرا عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل قرا بملاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاه زاده کامکار روشن ساخته غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکشها کشیده بتجدید نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود **گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب** همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن

پادشاه شامل رافت پیوسته بر دفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر والانژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام گیتی‌وری برفراشت بجز دفع بیداد کاری نداشت بنابر علی بهادر و آن ولا که خبر اسر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت مآثر اوزبک وقوع می‌یافت بدار السلطنه هراة رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات گرده بعد ما حضری بوضوح انجامید خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در دست و پا از کمال خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالکان عزیمت طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرمود و امرا عظام و وزرا عظام را احتشام بیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت نشان امر نمود و میرزا بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنه هراة نگاه نداشت و برفتن کنار آب مرغاب مأمور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت برافراشت و در اواسط ماه رمضان و اواخر حوت روی براه آورد و بجهت شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزید و تتمه آن ماه مبارک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال روی نمود آداب روز عید بتقدیم رسانید آنگاه از آنجا نهضت فرموده در قصبه مروچاق علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیخان را بنابر آنکه پدرش عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروچاق بسر پل بابا خرامیده در انتظار وصول چتر همایون حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایات صانع جزو و کل کرده دوازده هزار سوار خنجرگذار را کلکاه و مواجب داده باصناف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون خسرو مهر از سر نو برج حمل فکند پرتو افراخت برای پیکجاهی در اوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود و سپاه ظفر دستگاه و سیلان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر اخضر ز جا ز سر تا بپا غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و در اثنای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از آن عزیمت و ارتکاب ایوار و شبگیر درگذشت و غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ذکر انتقال خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور قاطبه علماء عالم را معلوم و طایفه فضلاء بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شأنه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سریر سروری که در تختگاه انا مکنا له فی الارض بافسر و زیور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردد عاقبت دست التسلیت امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره بر این منوال جریان پذیرفته که اقدام همت انجام هر خسرو احتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بتخت تهنیت تکیه زده و حکم و جعلناکم خلائف فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بمساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم و لا عمر ابدا امر محال بقای دنیوی ذو انتقال است نباشد خسروی در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید چه شد جمشید دارا کجا رفت سکندر سوی آن عالم چرا رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد اردشیر و ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری ز ایوان مهابت بر تخت آن عالم چرا برد از جهان رخت همیشه محکمی زندگی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه مسطوره مقصود چیست و غرض از عرض این تشبیب واقعه ناگزیر کیست خامه دبیر کیفیت حال را بر منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم آن ذات همت صفات سمت تداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد داشت شاهزادگان عظام و امرا ذوی الاحترام از تنبیه اطبا حاذق و حکما مدقق دانستند که آن عارضه شفاپذیر نیست و آن واقعه [illegible] بحکم الله سپری بیماران اندیشیدند که اگر آنحالت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد یمکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید لاجرم از خاقان استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان

عزیمت

امیر

منصور

و در اوایل ذو الحجه در سر پل بابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن اغروق را بهمدران منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم با هیچه علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بیک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیگ و ناصر الدین عمر بیگ وفادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم بمراسم استقبال قیام نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و نثار اقدام فرمودند و بدیع الزمان میرزا از روز همدران موضع توقف کرده از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را نحیف و سست و قوی ضعیف دید بنابر آن حزین و غمگین گردید و جهت رعایت حزم در آن روز توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل بابان فرستاد و تا اغروق بموکب عالی ملحق گردانید بعد ازان امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعهٔ ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بتغلیظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران دیگر رقبه از ربقهٔ اطاعت و انقیاد نپیچند و بشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجرهٔ خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و امیر ناصر الدین عمر بیگ و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی درآمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید دولدای و امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر میرزا علی بیگ و امیر محمد جعفر انبادار و امیر محمد برندق را بآن محفل طلبیدند آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر بجادهٔ مستقیمهٔ اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت بیت

ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت
زان حسن اتفاق خواطر قرار یافت

و در آن روزها که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت صعوبت انجامیده بود و ساعت بساعت شدت انحلالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیدهٔ معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاد و در روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجهٔ سنهٔ احدی عشر و تسعمایه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بحظایر انس پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عظمتش بفراغت بوده اند در مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از وفور معدلتش مرفه الحال زندگانی مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازهٔ کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید بیکبار فرونشست و آواز فغان رعیت و سپاهی که درین مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی

آن شاه که لطف حضرت سبحانی
کز شمع رخش بود فلک نورانی
افسوس که نور دولتش یافت زوال
فریاد که رفت از جهان فانی

و در آن شب بر حسب خواص شبستان سلطنت بر نهج سنت سید المرسلین بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده پرنم گشودند بیت

علم زد آتش از دلهای محزون
ز مژگان شد روان جوی پر از خون

ذکر نقل نعش مغفرت مآل مستقر سریر جاه و جلال

صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر محفهٔ جمشید خورشید را در شعار نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگیر تندرو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهانخانهٔ مغرب روانه ساختند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفهٔ محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلدهٔ هراة انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعهٔ نیره تو محل نصب سرادقات عزت گشت و کوتوال آنحصار استوار مسالک طریق نیکدلی امیر زین الدین علی با پابان آمده مقالید قلعه با مفصل خزاین بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین ملاطفت گردید و آنشب در آن منزل توقف اتفاق

افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار متانت آثار گردون را جولانگاه خویش ساخت و نقود نجوم را بحیطهٔ تصرف درآورده رایت حشمت برافراخت میرزایان بیج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعهٔ تیره صعود نمودند و آن حصن آسمان حصانت را از نظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین و ذخایر را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی ساچق و پیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی آن قلعه بدان جناب تعلق گرفت و بهمان زمان شاه زادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجلهٔ سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاه زادگان حشمت شیمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که آب چشمهٔ آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازهٔ رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عادل یکهفته متصل باطعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام نموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود آش بزرگ پرداختند و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند

ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور

عالی نژاد بخشندهٔ بی منت و واهب المواهب بی ضنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بدین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم که در اوایل حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بود و آخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی مینمود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچیک بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا از ستر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیفه سلطان آغا که نسبتش بامرای جهانشاهی می پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابنای میرزا الغ بیگ را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از ستر عالیه پاپا آغاچه ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا مریم سلطان بیگم که صاحبهٔ سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار فرخ میرزا شاه بود و از مهد علیا منکلی بی آغاچه که ترکیه بود و مملوکهٔ شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا و شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را بآنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان بروزگار میگذرانید از زبیده آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره نیز در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچیک بیگم فاطمه سلطان بیگم و از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و چولی بیگم و زبیده آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعهٔ آنحضرت باندک زمانی هر یک بکشوری افتاده اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم تا غایت در قید حیاتست

ذکر صدور خاقان منصور

چون در زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبهٔ رسیده بود که یک کس از عهدهٔ ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو سه کس از اعاظم سادات و فضلا را بتعهد منصب صدارت سرافرازی میساخت بنابراین در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام آن منصب مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بودند سید جلال الدین حمزهٔ اندخودی که در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بود و باز بدهٔ آل عبا سید برکه نسبت خویشی داشت و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

ومقدم بر تمامی صدور عظام توقیع کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت شغف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری سلوک میکرد تا زمانیکه معزول شده روی بگوشهٔ انزوا آورد **مولانا قطب الدین محمد الخوافی** بصفت فقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست معروف و در انشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان سلطان ابوسعید نائب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود و بعد از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنهٔ هراة شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست و سیم محرم الحرام سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب افساد اهل فتنه مؤاخذ و مقید گشت و در عرض بیست روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مهمات موقوفات و حاجات ارباب عمائم بکفایت مقرون میگردانید و فاتش در زمان اختیار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنهٔ خمس و تسعین و ثمانمایه روی نمود و چون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرموده سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنهٔ هراة در ان تعزیت سرا مجتمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد چلاوا و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین عظیم الشأن خلع فاخره و اثواب وافره بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند **حافظ معین الدین خلیفه** مدتی منصب صدارت خاقان منصور مقرر بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذ گشته در شهور سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه در سر خیابان کشته شد **خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین قنبر کیرنگی** عمدهٔ اکابر و قدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید مکنت و حشمت و افزونی جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و چندگاه در نهایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در ان اوقات یکدینار و یکمن بار از رسم صدارت طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد الخواجه مجد را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان بغمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون تأثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان فرود آورده بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در رمضان سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسهٔ که در جانب قبلهٔ مسجد جامع هراة که ساخته و پرداختهٔ اوست مدفون گردید **سید شمس الدین محمد اندجانی** ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت کنگر پسری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندرانی که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد و کلاهی سر برهنه با آن طایفه کوچه و بازار را دو میکرد و پیش صلوة شده رباعیات بنظم می آورد و این رباعی از آنجمله است رباعی آنانکه پرستندهٔ خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک نگهند کنگر اگر اینست که من می بینم خوبان دگرش بتنبک تعلیم کنند و میر سر برهنه بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و چون از جانب ترکستان بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شد و بمنصب شیخی و تولیت مزار حضرت عتیق الرحمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر و وارد پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعد از ان بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بتفتیش گشادند و همین سبب عزل سیادت مآبی شد میر سر برهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابر ان در جواب این مطلع آنجناب که بیت ایکه خاکستر گلخن شده آرامگهم شاه دیوانگی عشق نگاه کن سیهم این مطلع در سلک نظم کشید بیت آتشی بهر که در سایهٔ خود داد رهم گرد غمازی و بنشاند بخاک سیهم و امیر علیشیر ازین کنایت رنجیده چندگاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت و آخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کیرنگی در تقدیم و تأخیر صورت نزاع روی نموده میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده را حاصلست خواجه حسین داعیهٔ تقدیم دارد امید آنکه بیمن التفات شما مرا بروی تفوق میسر گردد در انحال امیر نظام الدین را از ایام گدائی و سؤال جناب سیادت مآب یاد آمده بر زبان راند که بیت درمقامیکه صدارت بگدایان بخشند

مهمات
سلطان سعید میرزا ۳

واعتبار ۳
سبعین

بزرگوار ۳
ونذورات ۳

چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی و کوکب آمال میر بیر بمنه بدرجه اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشیده بعد از چند گاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت و بقیه ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بگذرانید و در شهور ثمان و تسعین و ثمانمائه مریض گشته در عالم آخرت منزل گزید **خواجه غیاث الدین عمادلشاه** در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال با مر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت نشیاپور رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت ملاذ الاعاظم **میرک جلال الدین قاسم** در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال بر امر منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت نمود **قاضی برهان الدین محمد مروی** در اوایل حال بمنصب قضای ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود و بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که با شاه زاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت صعود نمود و در اواخر سنه تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده و مرخص شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بنابر ذخیره که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مؤاخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمائه درگذشت **سید غیاث الدین مشهدی** از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع نمود و تا وقتی که خواجه نظام الملک بدرگاه خاقان منصور لوا اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلث و تسعمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد گشت و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مؤاخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بالسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چندگاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و بد ذاتی سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابوالمحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهند آنگاه اولاد میرک شاه و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم از آن بلده عذر خواسته و ایشان بسید پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که بواسطه شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر بسجد و مشهد مقدسه رضویه آمدند میر مخدوم از دار السلطنه هراة باردوی تیمور سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب دار الملک خراسان ترغیب و تحریص نمود بنابر علی هذا چون نوبت ثانی ماند چه رایات جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لا زال ظل معدلته مصونة عن صدمة النقصان پرتو وصول بر بلده فاخره هراة انداخت سید با اولاد مؤاخذ شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ تحصیل خلاص گشت فرار برقرار اختیار کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنه مذکوره وفات یافت **مولانا غیاث الدین جمشید قاینی** پدرش مولانا سلطان بخت کاتب دار القضاة جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد امامی بود و نسب مادرش بجمشید قارن که در زمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلدان مازندران بحکومت قیام نمودمی پیوست و مولانا غیاث الدین جمشید از مسایل شرعیه و کتابت صکوک و سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت را بحیله شرعیه از شایبه شبهه و حرمت بسر حد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مؤاخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و فاتش در ولایت قاین در ششم رجب سنه تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت **خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد** برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می نمود در زمان وزارت و امارت **خواجه فضل الدین محمد** که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مؤاخذ گشته مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه

نظام الدین

انکه از چنگ محصل نجات یافت در زاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود و مادرش در سلک بنات سادات عظام نیشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس باذربایجان شتافته چندگاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی و تولیت موقوفات متبرکهٔ حضرت بابی خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید و در سنهٔ اربع و تسعمائه منصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان را نیز برای صوابنمایش تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آنحضرت عالی قدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش بر اوج صدارتی مه بدر قریش الصدر قریشی لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مؤلفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامهٔ سخن گذار یک بیت بر لوح بیان نگارد بیت ازین باغ جهان آرا چنان آدم قدم بیرون که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی** ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور و ذهن دراکش نقاد فنون علوم و منثورات مؤلفاتش مثال بیان سحبان بزیور جواهر آراسته و منظومات بیناتش مانند لآلی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته سحابت خامهٔ بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب و آثار کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و ترتیب در فن موسیقی داد ادوار بقانون ادراک خرده براستادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت نبی حجازی را پذیرفته نظم فضل را نوبت تو آیین زد چنگ دولت بدامن دین زد جز بقانون علم لب نگشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن دوحهٔ جویبار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و بر اکثر صدور توقیع تقدم کشیده چند سال در غایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله از روی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود و دو سه سال بی آنکه مقید بمنصبی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود و بعد از مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب آمال و امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید و پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگهٔ امرای عظام مهر زده جای امیر علیشیر نقش خاتم حاتم آیین تزیین داد و تا آخر ایام حیات خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و مکانت آن خواجهٔ فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف مینمود و وفاتش در رجب سنهٔ اثنی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در تعزیت آنحضرت عالیقدر در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده این بیت مطلع گردون که مرکز ستم و نقطهٔ بلاست یکدل که مبتلای غمش نیست در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد قطعه مخدوم اهل علم و پناه جهان فضل دردا که کوکب شرفش در وبال رفت آمد ز اوج عز قدم همچو روح قدس در عالم مثال ولی بی مثال رفت بر لوح دل نوشتا پی دو آه تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان قصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب و ترسلی که محتوی است بر مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب فطنه و انتباه مذکور و هو العفو الغفور **امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی** والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شانش در میان علما کالشمس فی وسط السما هویداست بثبوت پیوسته و یک شعبه از نسب صاحب هدایه بشیخ ابو العلا محدث القفال میپیوندد اما پدر والدهٔ سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحمان بن مولانا عبد الله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن جنیبهٔ سنیه از یکجانب بمقتدای اهل سلوک و سیر سلطان ابوسعید ابو الخیر قدس الله روحه العزیز می پیوندد و از یکطرف بامیر عبد الحی بزرگ که از نقبای مشهد مقدسهٔ رضویه بوده و سید کمال الدین عربشاه سبزواری نیز در سلک اجداد

عالیجاه

مادی آن ستوده انتظام داشته و جمال احوال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب آراسته است بنور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است و در حسن
سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی و ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجهٔ کمال
ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده و در شیوهٔ نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در تتبع جد و هزل بغایت بلاغت
معروف جواهر زواهر منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت و المرجان مزین جبین
ابکار عرایس افکار رباعی الطبع تو مشاطهٔ ابکار سخن از رشحهٔ کلک تو جهانی گلشن از نظم تو آثار فضایل ظاهر وز نثر تو انوار بلاغت روشن و آنجناب
در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاهزادهٔ ستوده خصال ابو المنصور سلطان حسین میرزا قیام نموده و در سنهٔ عشر و تسعمایه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر منیر خاقان
منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصهٔ همایون را بآنجناب تفویض فرموده و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اختیار صواب نمایش
بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت
و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابو الفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمؤاخذهٔ مولانا عبد
الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشهٔ انزوا و عزلت منزل گزیده در سنهٔ ست عشر و تسعمایه که ماهچهٔ لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت
بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات مفتخر و مباهی شده و در سنهٔ ست و عشرین
و تسعمایه از دار السلطنهٔ هراة باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت و تألیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب نمایش تعلق
گرفت و حالا بجد تمام و جهد مالاکلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت
دقیقه نامرعی نمیگذارد و از جملهٔ نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیاتیست که در ترجمهٔ دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق
و مغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان
در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جملهٔ مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رسالهایست که در معارضهٔ مهر و مکتوب بعبارت
خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته ع
طبع لطیف تو همه فکر نکو کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرم حضرت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود ممکن
آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از رشحات کلک گوهربار و
قطرات غمام خامهٔ گوهر نثارش ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و عونه و طوله **ذکر شمهٔ از حال بعضی از
مشاهیر وزراء ابو الغازی سلطان حسین میرزا** از جملهٔ عادات خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل و نصب وزراء و منصور
دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بنا بر علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت
مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثناء حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمهٔ از حال زمرهٔ دیگر اینست که مسطور میگردد **خواجه قطب
الدین طاوس سمنانی** بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در
زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید مدت مدید بامر وزارت قیام مینمود و پس از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنهٔ هراة شتافته
بنا بر التفات خاقان منصور در منصب اشراف وزراء عظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلاء یادگار محمد میرزا در جرگهٔ
امراء دیوان بال مهر زده اقتدارش از پیشتر بیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال
در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی فرمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی
قدم بر مسند جاه و جلال نهاد و بنا بر طمع اموال سلطنت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازالهٔ عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت
بصوب عراق تافته در آذربایجان مصاحبت کرده و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمهٔ اوقات حیات بپایان آورد و در سنهٔ تسعمایه که سن شریفش بهفتاد
و دو سال رسیده گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفس قالب بشکست بیت همای پر طاوسی بینداخت جهان از فر کاوسی بپرداخت خواجه

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراة آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت عافیت طلب شده از آنکار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره را مفوض برای صواب نمایش گردانید و آنجناب چندگاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده در ضبط آسیده ورزیده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و وفاتش در دهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰۴ در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد بدرود حیات نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و امجادش پرداخت و فرزند ارشدش خواجه عالیجاه خواجه شهاب الدین عبدالله را بپرسش و انعام خلع فاخره بنواخت **خواجه علاء الدین علی الصابغی** در سلک اشراف ولایت باخرز نسبت انتظام داشت و بواسطه انتساب بآل برکت همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ایثار درم و دینار موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر آنکه در صفت کفایت ظاهر شده بعجزه و رعایا حیف و تعدی جایز نمیداشت و پیوسته نسبت بسایر وزرا رقم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر میکاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر نسبت باوی متغیر گردید و در آن اوقات از روی جد یا هزل روزی خواجه صابغی این بیت در سلک نظم کشید بیت فردا که شود معرکه ضرب شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و این معنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب مدد و علت گشت و خواجه صابغی صباحی که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم القصه در آنروز خواجه صابغی مواخذه و معاقب گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرو داد و در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی غرا منظوم گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد منست وانکه هرگز نگذرد بر خاطرت یاد منست اما هیچ فایده بر آن مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذای او درنگذشت و خواجه صابغی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را تا مختصر تلخیص بنظر مطالعه در آورد و قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع شعری را بقلم پروی در آن قصیده درج فرمود و تا لحالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی **خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره** از بزرگ زادگان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر او بصنوف تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلده هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنه قهر تقبل او فرمان فرمود و چنان استماع افتاده و العهده علی الراوی که در آنوقت که نایره غضب خاقانی مشتعل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صابغی تاکی در زندان خواهد بود و خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند و در آنروز که داخل اوایل ایام محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صابغی را از طاق چهارسوق هراة و خواجه مظفر را بر دروازه ملک تحلی کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید رباعی ای دیده بعالم ستمکاره نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صابغی بدو تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر **خواجه امین الدین محمود** برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شغف تمام [illegible] و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال تکلفی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر مینگاشت و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسیده قریب پنج سال در سلک آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چندگاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذه و مقید گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته و بند عقوبات از بالاخانهٔ زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهراة در گوشهٔ مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطهٔ خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یافت و چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنهٔ عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت **خواجه علاء الدین علی میکال** بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدتی دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت **خواجه نعمت الله سرخ** در علم استیفا و سیاق بی‌نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال نمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را مؤاخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاهزادهٔ عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد بگشاد و خواجه مجد الدین محمد باخذ و قید خواجه نعمت فرمان داد و محمود حمال که یکی از اشرار عمال بود در روی تقریر نمود و خبایث وزارت مآب را بتصرف و تقصیر آن مهم منسوب گردانید و در شکنجه و تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکردند اقرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود حمال او را گفت کسی پیدا کن که صنادیق را بحضور آورد و خواجه نعمت الله در حال آغاز گفتن لطیفه کرده فرمود که مردکه حمال توئی مرا چه ضرورتست که جهت حمل صندوق کس پیدا کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بالکلیه از وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بود و او را چندان شکنجه نمود که رخت سفر آخرت بربست رباعی ای بیخبر از جهان بکس مهر مسل یا آن ننهی دل و نباشی غافل بس زلف چو مشک کز دست در نافهٔ گل بس روی چو گل از دست در پردهٔ گل **سید زین العابدین علی** پدرش سید زین الدین علی محمود مدتی متصدی مهمات دیوانی مدخل داشت و درخت نهال سیادت از دودمان سادات ارجمندی افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن شیم موصوف و مشهور بود در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام نمود و پس از آن که انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اختیار و اقتدار نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنهٔ ثلث و تسعمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات خواجه افضل خاقان بلندمحل کرةً بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد و آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام بی استصواب جناب سیادت مآب بتفصیل مهام دیوانی نپردازند و فرامین مطالعه را مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین العابدین از پیشتر بیشتر اعتبار یافته بجمیع امرا مقدم می‌نشست و برقم اطلع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود در هیچ مهمی مدخل ننمود و چون رایات نصرت آیات محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای گریز با فوجی از ازبکان بستیز دچار خورده مهم بجنگ و جدال انجامید و تیری جان گداز بمقتل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم

چنین است کردار گردان سپهر
گهش زهر قهر است و گه نوش مهر
بناز ار کسی پرورد در کنار
بخاک افکند آخرش خوار و زار

خواجه معز الدین حسین برادر خرد خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره بود و مدتی بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام نمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر صاحب دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت کمر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر

ساخت و بکمایبغی تربیت و رعایتش پرداخت و در روزیکه محمد خان در نواحی مروشاهجهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت همدران معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن   **خواجه جمال الدین عطاء الله** در زهد و تقوی درجه علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب مناهی و ملاهی بیکبارگی در گذشت و روی بمحراب دین داری و پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود بتقصیر راضی گشت در علم سیاق و فضل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه وفور فراست و کمال کیاست روز بروز حشمت او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلاع علیه توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی بید اندرونی کفایت و کاردانی بسر انجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل مهام ملکت و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال بورد که داشت مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب ۳ پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم عاطفت خاقان وافر رافت القابش را در فرامین مطاع عمدة الصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواجه صاحب سعادت از اولاد و احفاد پادشاه ولی نعمت و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در ایام استیلای لوای ظفر انتمای شاهی در بلاد خراسان روی بتکفل مهمی ننهاد و در این ازمنه مختلفه و انقلابات متنوعه امرا و وزرای دار السلطنه هراة هر گاه که هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آنجناب فیصل میدادند و در توجیهات و تحصیلات و قرار جهات و اخراجات و تحریرات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب آستان ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیرخان موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست که کار از مداوا در گذشت خاطر بحلول واقعه ناگزیر نهاده بنابر آنکه وقوع طمع امیرخان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را مفصل کرده مقرر ساخت که از انجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیرخان نمایند و هر یک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریق نسخت اسباب تجهیز و تکفین او را مرتب نموده بنظر آوردند و کفن را بریده و دوختند آنگاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز اول وفاتش تا روز هفتم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر مایحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از غسال و حفاظ و مؤذن و معرف را چه چیز دهند بعد از ان آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربای خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاولی سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعت کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش آنخواجه مغفور نماز گذاردند و جسدش را در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه

خواجه سالکان عطاء الله
که دلش داشت میل سوی جنان
جانب خلد رفت و شد تاریخ
میل خواجه عطا بسوی جنان

ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با مقر السلطنة و الخلافه سلطان حسین میرزا

مقدم این طبقه عالیشان و اشرف این طایفه معالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام جنت انجام بمنصب جلیل المراتب نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو منقبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این منصب واجب الترحیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج ۲ آن مزار قدسی آثار و ضیافت مجاوران و زوار میگماشتند و تفوق و تقدم ایشان بر صنادید اقطار جهان مقرر و مقدم و در زمان دولت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه و عتبه علیه تعلق باولاد و احفاد آن سه بزرگوار دارد و هیچ آفریده از سادات روضه با ایشان نقش مساهمت در آن لوح خاطر نمی نگارد   **سید غیاث الدین افضل بن سید حسین** بمزید علم و فضیلت از اکثر سادات مشهد مقدس ممتاز و مستثنی بود و سالهای فراوان در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

رسالت و ۳

و تقسیم ۲

و فیصل قضایا بر شرعیه اقدام مینمود و سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوک نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و بعد از الولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از همانخانه روح باز پرداخت قصیده شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنه هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر هری نیم و در سلک آدمی صفتان خری نیم امیر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دین داری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علمای عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی بود و زبان گهرافشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان بلاغت مبینش دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و در بی شایبه ترویج گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشا تالیف نفیسه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آنجناب است بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت هفته یکنوبت در مدرسه عالیه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و در هر ماه ربیع الاول بر بیان میلاد با سعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مولفات آن سید مسعود صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتویست بر سیر سنیه خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض بهشت برین در بعدهم ربیع الاخری سنه ثلث و ثمانین و ثمانمایه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و احفاد آنجناب توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد تبادکانی در سلک خلفاء شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند نهمت بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات مصروف میداشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان رشاد و هدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی عالی متعالیش معتقد و مباهی بودند از آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور بیت آنها که بجز فاقه سر وقت نگرانند گر راست بگویی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در سنه احدی و تسعین و ثمانمایه وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین کوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک نمود و در سنه سبع عشر و تسعمایه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ست عشر و ثمانمایه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میساخت و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قرارت رسایل میپرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و ثمانمایه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده بآن وسیله بشرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در آخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بیجانگر مامور گشته بجانب هند شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بصحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید بسبیل نوبت بعز ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شد و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع و ستین و ثمانمایه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا آخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی الاخری سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه روی نمود از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت انتساب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید گورکان مسطور و الله اعلم بحقایق

الاحوال و الامور **امیر محمد بن امیر هاشم** بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن امر قیام می‌نمود نسب شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف و نقبای خراسان انتظام داشت می‌پیوندد و سلسله آبای سید اشرف با مام عالی مقام ابی عبدالله الحسین بن امیرالمؤمنین علی علیهما السلام ملحق میگردد **قاضی نورالدین محمد الامامی** ولد ارشد قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام می‌نمود و در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دینداری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال بقطع و فصل مهمات دینیه پرداخت و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایا بفرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاوز نمی‌نمود و بعد از مدت هجده سال که آن بشغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در بیست و چهارم جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ثمانمایه دست قضا سجل حیاتش درنوشت و در گازرگاه بخطیره که جهة مصلحت ساخته بود مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعه نورالدین محمد و جناب فضایل پناه نباهت دستگاه جلال الدین محمود مدظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته سیورغالات و معافیات حضرت اقضوی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شد و در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیه آبای عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی خان انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصه ممالک خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی صفت اضاءت پذیرفت و قدم خاقان اعظم و دهان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه هراة و مضافات مفوض برای صواب نمایش شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسرانجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که بیت منصب روی و منصبی گر از هر منصبی و منصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر ادخار مثوبات اخروی گماشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در نهایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة حمیت عن الآفات تشریف دارند و از خواص و عوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می‌آرند **مولانا محمد بن حسام الدین** در میان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد و او را در نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم می‌نمود و آن ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده و وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه در قصبه خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست **قاضی مسعود قمی** از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مالوف بهراة آمده بملازمت امیر نظام الدین علیشیر اعتبار می‌نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی بنظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع کرد و خواجه در آن باب نزدیک بده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصه یوسف و زلیخا و مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بیت بی تو چون در گریه خوابم میبرد خواب می‌بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلده فاخره هراة روی نمود و در مزار پیر سیصد ساله مدفون شد **قاضی شمس الدین عبدالله** خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین عبدالله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چندگاه در بلده هراة بلوازم منصب قضا قیام می‌نمود و مدتی دیگر در مدرسه [illegible] سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود دررسید فی شهور سنه علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت **مولانا یوسف بدیعی** از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراءالنهر بهراة تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معمائیه رساله مفیده تالیف فرمود این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت گر بدین آب و هوا کویت بود منزلگهم نی زلال خضر باید نی دم روح اللهم وفاتش

سادات

طوایف انام

در نسخه [illegible] شمس الدین [illegible]

محمد تقی شوشتری

در شهور سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه در سرخس اتفاق افتاد و در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوهٔ ارباب علم و عرفان و عمدهٔ محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلدهٔ هراة بافاده قیام نمود و فاتش در سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصهٔ ربع مسکون و رشحات اقلام فیض انجام این زبدهٔ شیخ و شاب بسان قطرات سحاب حضرت نشاط بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب افروز و از لآلی نثرش عرصهٔ عالم خاک پر جواهر اند و ز تصانیف آنحضرت در اقسام علوم مجید و در بحر تصنیف خزاین معانی سعید لاجرم حاجت بآن نیست که خامه در زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان برگشاید نظم چه حاجت که کلک بلاغت مآب نویسد که عامست فیض سحاب چه حاجت که گوید از نور مهر منور بود عرصهٔ نه سپهر ولادت باسعادت آنجناب در شب بیست و سیم شعبان سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمایه بقصبهٔ خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطهٔ مناسبت اصلی و ملایمت جبلی در مبادی تنسیم صبا صبی نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم آنحضرت و نضارت بخشید و مهارتش در آن فن بمرتبهٔ رسید که دواوین متقدمین و متأخرین را از درجهٔ اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه وافر شعور حلیه حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت و سایر مؤلفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آثار و رسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعدهٔ مودت و ارادت ارتباط و استحکام مالاکلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آنجناب و کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس بمطالعهٔ کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی راستگوی پندارد و وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود و مدت حیات آنجناب هشتاد و یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و نعش آن افضل مآب را بعیدگاه برده نماز گذاردند و بتخت مولانا سعد الدین کاشغری بازآوردند و در پیش روی شیخ دفن کردند حضرت خاقانی و جناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما اطراف را در عیدگاه سبکی برای جمع ساخته جهت ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیب غرّا در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود ثبت گردید مطلع هر دم از انجمن چرخ جفایی دگر است هر یک از انجم او داغ بلای دگر است و تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن را افاضل آن زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از آنجمله مولانا انوری که شاعری ابدال روش بود و نظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه و من دخله کان آمنا **خواجه رضی الدین احمد جامی** مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی میداشت و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت و چون آنجناب از جهان گذران در سنهٔ ثمان و تسعمایه بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار آنجناب از اماثل و اقران درگذشت امّا بواسطهٔ وسعت مشرب گاهی با شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقهٔ آبا و اجداد بتجرع شراب ناب قیام مینمود و در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام الحیوة آنچه از هر جهة حاصل میکرد صرف آینده و رونده مینمود و تخم محبت و اخلاص در زمین دل همگنان میکاشت و در شهور سنهٔ عشرین و تسعمایه علم عزیمت بصوب عقبی آخرت برافراشت **خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی** بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد و همواره بر سجادهٔ پرهیزکاری و بیداری نشسته شرایط افادهٔ علوم ظاهری و باطنی

اشعار
صح

در زمان سلطان ابوسعید
و سلطان [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
بعضی از رسایل [illegible]
پرداخت
صح

در آن ولایت
صح

و باطنی بجای می آورد و در شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه روی بریاض رضوان آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جمال الدین مطهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثنای گذارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نه پسندید و آن امر را برای صوابنمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی هزل مینمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر با هم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت را آب و این امارت را آل آن کمال دین و دولت در همه بابی رشید وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال بسر بند از مهر و مه آن در علا وین در علو برتر بند از بحر و کان آن در سخا وین در نوال از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر آن بود محمود و طالع این بود مسعود فال ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب دولت این باد ایمن از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدتها مدید در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اخلاصیه بر اسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب را بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراة گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایای شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصهٔ امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنهٔ تسعمائه دست داد و راقم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد از صفحهٔ دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد **مولانا معین الدین الفراهی** برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود و در زهد و تقوی درجهٔ علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفهٔ تحریر مینگاشت و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصورهٔ مسجد جامع هراة وعظ و در کمال تاثیر مسکنت و درر غرر معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف میسفت با عاظم امرا و نوئینان که در مجلس وعظ می نشستند ملتفت نمیگشت و در وقت نصیحت آن طایفه سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا که مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر داده هر چند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنهٔ سبع و تسعمائه مریض شده درگذشت و در مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بپهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد اسفراینی** در ایام جوانی بتحصیل علوم بل بتکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نموده در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربوده و آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراة همت بر نشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخری سنهٔ تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان** در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سر آمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هراة رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و ملحوظ عین عاطفت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک با مضا رسانید و بعد از مراجعت در دار السلطنه هراة توطن نموده سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی مینمود و آنجناب که مولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

نسخه
اسفرازی

ربیع الاولی سنهٔ احدی و تسعمایه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب و عدم تعیین بر تمامی ظرفاء هنرور فایق می نمود و مدتی مدید بتدریس مدرسهٔ خاقان سعید مغفور و خانقاه خاصه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بقلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبهٔ علوم مینگاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آئین بخلد برین در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمایه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله ایست که در فن معما در زمان ابوالقاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانید **حضرت مخدوم امیر خواند محمد** از سایر اولاد امیر عظام خاوند شاه بلکه از اکثر علما و فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات در درجه داشت که بیان تصحیح و توضیح آن را کما ینبغی از جمله محالات میشمارد تالیف کتاب افادت آیات روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع آن مدعی دلیلیست مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردان منسلک میشمارد سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید و الاعاجیب بوالعجبی

نظم
چه نسبت ذره را با مهر انور
نشاید حرف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم
همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم
بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار در بین مقام بیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنسبت مذکور بجود و ستایی حمل نمایند و گفتار این مبتدی را از اهل لاف و گزاف دانسته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت مخدومی والدی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا نموده از اختلاط خلایق دامن همت بر چیده مدت یکسال در کازرگاه روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمایه بواسطهٔ عرض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعدهٔ سنهٔ ثلث و تسعمایه از محنت آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در شصت و شش سالگی دست داد و دفنش بمزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین محمد ادهم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل بایمنیت انفاس مسیحا ظاهر مینمود و آنجناب بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنهٔ اربع و تسعمایه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در مبادی احوال بعلاج مرضی دار الشفاء امیر هدایت انتما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله طاب ثراه بواسطهٔ عرض مرض کس بهراة فرستاده از عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود و بعد از آنکه ازین سفر دوستکام باز آمد بمزید عنایت و لوای اختصاص یافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بالا گرفته و ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش سمت استعلا پذیرفته تا کار بجائی رسید که منظور نظر التفات خاقان منصور پسندیده صفات شده در حرم سرا راه یافته محرم اسرار صغار و کبار گشت و تا آخر ایام حیات در اوج جاه و جلال بود **مولانا شمس الدین محمد روجی** مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قریب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه السلام و التحیة سعی نمود و جمعی کثیر از مریدان و طالبان طریقهٔ ایشان هر روز باستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده سیاقش اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات غایبه میگردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنهٔ اربع و تسعمایه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هراة نعش مغفرت مآبش را بعیدگاه هراة بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن کردند اما پس از روزی چند بعضی از مریدانش نیم شبی بآن مقبره رفته آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودند و در نزدیک مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نتیجهٔ طبع امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور

رسانیده قطعه آن میر که تیر عشق او را · از عین شهود بود مشهود · منسوب بروح و در حقیقت · زو نسبت هر دو کون مقصود · شد سوی جنان و گشت تاریخ · شنبه که ز صوم شانزده بود · **مولانا میر حسین معمائی** در تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بوده بتطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهرهٔ آن صنعت کشید و در سنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود

قطعه · مظهر خلق حسن میر حسین · سید فاضل فرخنده صفات · کرد رحلت بسوی خلد برین · یافت از حادثهٔ دهر نجات · نور رحمت چو برو نازل شد · نور رحمت شد و شد سال وفات · **مولانا کمال الدین مسعود شروانی** در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال قوت و لطف طبع ظاهر مینمود و سالها در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسهٔ اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده در مدرسهٔ غیاثیه علم افادت بر افراشت و در روزی که انجناب را در آن مدرسه اجلاس میکردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشند و آن روز مولانا کمال الدین مسعود بقصد تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیهٔ شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور · مطلع · بسوز سینهٔ مستان برقت می ناب · که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب · انتقال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار پیر سعید ساله مدفون شد · **مولانا خلیل الله** ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعهٔ شاهزاده بدار السلطنه هراة شتافت و آغاز درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هراة ببلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندز آورد و در ظل عاطفت امیر خسرو شاه میبود تا آنزمانکه از عالم انتقال نمود · **مولانا مسیح الدین حبیب الله** برادرزادهٔ مولانا عز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطباء زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول تقرب بر درگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بنفس نفیس و بشرهٔ شگفته بر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بتکلف در معالجهٔ درویشان و محتاجان بشرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه مزاجش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست · **مولانا حسن شاه** شاعری بود بلیغ و شیرین کلام و از حیثیت قوت بدیهه سر خیل افاضل شعراء انام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بیشائبهٔ تکلف در آن شیوه بی مثیل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نموده · بیت · در شعر و در ندیمی و در فضل و در ادب · لی در عجم یکی چو منست و نه در عرب · و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبرد و بلطف طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشورگیر میسترد و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ نقصی در ذات همایون پادشاه نیست گفت که کاهلی ما را از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانید گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید و نمی گوئید میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاده

پنجهزار دینار بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت از غایت کاهلی اینک در میان راه ماند مولانا حسن شاه بعد از شهادت میرزا محمد در دار السلطنهٔ هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو التفات عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهة تشحیذ خاطر ابیات بسلک نظم در می آورد از آنجمله آنکه نوبتی داروغهٔ هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمهٔ کبود را که ضعیفهٔ بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظهر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و طمعش مبذول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس درآمد و بیان التماس کرد متعهد حضرت سلطانی جواب داد که آنخانه تعلق بخواجه مظهر گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر مظهر عودی هست بر خود در فسق کس نیارد در بست هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسن ارهنگی مقرب حضرت سلطانی جهة ترویج روح او بترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بر آن نفاذ یافت سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانهٔ آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسیده قضا را در روزیکه آش میکشیدند او را مهمی روی نمود و در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام باتمام پیوسته بود لاجرم متأسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و غصه همی خوردن دانم بیقین که جان نخواهم بردن یک آش دگر برای من فکر کنید کز غصهٔ این آش بخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود **میر حاج** بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة قصاید غرّا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش انسی بود و قصهٔ لیلی و مجنون را بنظم آورده باین بیت افتتاح نموده بیت ای عشق تو را جمال طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی **مولانا کمال الدین حسین الواعظ** در علم نجوم و انشا بی‌عدیل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و بآواز خوش و صوت دلکش امر وعظ و نصیحت میپرداخت و بعبارات لایقه و اشارات رایقه معانی آیات بیّنات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را مبیّن میساخت صباح روز جمعه در دار السیادهٔ سلطانی که در سر چهار سوق بلدهٔ هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع میر علیشیر بلوازم آن کار بشرایط اهتمام بجای می آورد و روز سه شنبه در مدرسهٔ سلطانی وعظ میگفت و روز چهارشنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چند گاه در حظیرهٔ سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه بآن امر میپرداخت و چون بمقتضای اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار خامهٔ بلاغت شعارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور است مطلع سبزهٔ خطت ز مشک تر غالیه بر سمن زده سنبل تاب داده را بر گل نسترن زده و در تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه که این اجزا سمت ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فتوحات است بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازند و الحق در ان امر احسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازند و از سایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند و همواره نقش تتبع سنن سنیهٔ مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور **مولانا عبد الجمیل** در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چند گاه در دار السیادهٔ سلطانی بقلم دانش نقش افاده بر صحیفهٔ خواطر طلبه مینگاشت وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه زبان گشاد قطعه افسوس از آن بهر وفا نقش کش بود جواهر شیوهٔ اتفاق زان عبد جمیل گشت نامش کآراسته شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامهٔ بیمثال آفاق **مولانا نظام الدین عبد الحق** از اکثر مفتیان دار السلطنهٔ هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چند گاهی بمنصب قضا سرافراز شده بفیصل قضایای شرعیه قیام مینمود **مولانا سیفی** در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بماوراء النهر آورد و بشرف ملازمت شاهزادهٔ سعید بایسنغر میرزا مشرف گشته و سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنغر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید

چندی مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش درنوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این دو بیت بخاطر بود و ثبت افتاد بیت ای ترا چون دل عشاق پریشان کاکل قامتت فتنه و سر فتنهٔ دوران کاکل همچو دودیست که برگرد سر شمع بود حلقه حلقه بسر آن مه تابان کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب ارباب صناعات دیوانی اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده از جملهٔ آن ابیات این مطلع بغایت مشهور است مطلع تا نبندد جان بت خباز من نان میدهد عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد مولانا ریاضی از مشاهیر شعرا خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چندگاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشا و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطهٔ شکایت کلانتران ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک بشسته بآب خضر اگر دامان من بودی هنوزم دست دور از دامن جانان من بودی شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند و اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده از مجالس شریفش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را بالسنت اجابت گفته در گنبذ و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت خواجه منصور بیکچی مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم بمهم دادخواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این مطلع از جملهٔ ابیات اوست که مطلع پرتوه لاله تهی دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مرا رفته دل از پرده برون مولانا نظام الدین استرآبادی سرآمد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود و این مطلع از منظومات اوست که مطلع بباغ دل درین بستان سرای عالم فانی نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی مولانا محمد بدخشی بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جملهٔ معمیات آنجناب این معما باسم حبیب بخاطر بود و ثبت گشت معما ز آنجا که بر لبهای خندان حبابی شد بطرف آب حیوان مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دخترزادهٔ مولانا شریف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسهٔ اخلاصیه بتحصیل بوده بتکمیل ❀ علوم موفق گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنا بر آن فی سنه خمس و تسعمایه از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعهٔ آن بلده آغاز درس و افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان هفته دو نوبت تا آن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت التعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین محمد بواسطهٔ حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض گردد و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجایی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمهٔ اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذو النون بپایان رسانیده وفاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه در قندهار وقوع یافت و همانجا مدفون گردید مولانا معین الدین محمد اسفزاری عمدهٔ مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جملهٔ مؤلفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردمان مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور مطلع زنبر مه است آنکه می بینی بچشم هر پری پیکر که از غوغای حسنش میکند خاک سیه بر سر مولانا حاجی محمد نقاش یگانهٔ فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چندگاه همت بر ساختن چینی فغفوری گماشت بعد از تجربهٔ بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفایش چنانچه می باید نبود و از جملهٔ مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را یکنوبت بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت الی آخره حرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آنجناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا

علاحده ۲

محاصرهٔ بلدهٔ هراة اشتغال داشت بکر بخت و بشاه زاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی در گذشت **خواجه میرک نقاش** در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتابه نویسی رایت بی‌مثلی برافراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست وفاتش در زمان تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست **مولانا بنائی** ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود از علم تصوف و موسیقی وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و کرة بعد اخری از آن میر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطر عاطرش نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر جنبات احوالش تافت و چون آن ملک بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت انتظام میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با والدش پیوسته در سالی که امیر نجم ثانی بفرمان واجب الاذعان حضرت پادشاه دین پناه لشکر بماوراء النهر کشیده قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید بنای حیات مولانا بنائی بزخم تیغ غازیان عظام صفت انهدام یافت دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرموده **شیخ الاسلام امجد مولانا سیف الدین احمد** علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود و بغایت امانت و دینداری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف و در علم تفسیر و حدیث و فقه بی شبه و بدل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان افضل و آنجناب بعد از فوت والد و جد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورد و در ماه رمضان سنهٔ ست عشر و تسعمائه بواسطهٔ سعایت اصحاب اغراض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه و مصادرهٔ آنجناب صدور یافت و بعد از ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع هراة به نواحی درب خلیغان واقعست از آثار جناب شیخ الاسلام و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و سخنان آن رسایل بر الواح خواطر مسطور **امیر مرتاض** در علم حکمت و ریاضی بی شبه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق می نمود و بصیام دهر روزگار میگذرانید و بمواده وظایف طاعات و عبادات مؤدی میگردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت و کرت ثانی که ماهچهٔ علم ظفر پیکر نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت میر مرتاض بسبب تعصب در مذهب تسنن از هراة بطرف قندهار شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت **خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زادهٔ ابهری** عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت اما پیش از آنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر از وی خبر نیامد و در آن ولایات فوت شد **مولانا فصیح الدین صاحب دارا** بسجدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب از فضلاء استرآباد بود و در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات بنهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و داروغهٔ کتابخانهٔ همایون شده در سلک ایلچیان رایت تقرب برافراخت از جملهٔ نوادر اشعار مولانا صاحب قصیدهٔ ایست که در مرثیهٔ مقرب الحضرة السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف مصاریع آخر از تاریخ وفات آنجناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنهٔ سبع عشر و تسعمائه در ولایت استرآباد دست داد و از معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد پی تاراج دلم عشوه نما بکرا دل ویران مرا کان عیار در زاویه نهفت و بازش آورد بجا **مولانا محمد طالب** طالب علمی خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز

بامور جهانبانی

ممتاز و مستثنی میبود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن

امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از باورد بهراة آمده بتحصیل علوم مشغول نمود و در آن اثنا بمجلس شریف کیچک میرزا افتاد و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش بگشاد و اتفاقا در وقتیکه میرزا کیچک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت ننمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بلکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد و در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر مینمود آنجناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرموده مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه ببرد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار میستانید خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاطا ممهور نموده با دیگر تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده بر زبان مبارک گذرانید که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمائیم و امیر حسین کس فرستاده تا آن مجلد را بمجلس آوردند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از چند حیثیت منفعل گشت و ازین جهه دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانه علیه شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمایه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنه اربع عشر و تسعمایه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمایه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد معما شاهبازی که طرح عدل افکند نام خود در نگین دولت کند

خواجه ناصر الدین ابو نصر مهنه باصناف سیر ستوده و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی میبود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشت انتظام داشت و بنسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطه وفور علم و فضیلت رایت تفوق می افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغه مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات و تملکات خواجه مواخذه و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن جامع کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم از آن چون شعله شمشیر دمی صد بار برخیزم

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ و تعلیق استعداد مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشتغال نیز میداشت

میگشاد و این مطلع بیت افتاده مطلع کل و بهار از رخ گلگون نمونه ایست چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست و آنجناب فی سنه تسع عشر و تسعمائه در مشهد مقدسه در گذشت و بعد از آن بنقعه متبرکه مدفون گشت **امیر صدر الدین یونس الحسینی** ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان او را خامه مکسور اللسان در اثنای ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نموده و امیر صدر الدین یونس باوجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه شریفه سفیدرابان و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه بتعلیم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه مینگاشت و در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر دیار خراسان منصب احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخت بالآخره بطیب نفس از سر آن منصب در گذشت بعد از آن بموجب استدعاء قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بآنجانب توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان انتقال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان بتفتیش گشادند و خرمن هستی آن سید عزیز را با یک پسرش سید ابو الوفا نام بباد فنا بر دادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلده فاخره هراة تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون معقول و مفهوم میگمارند **امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی** عمده علمای زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی و مدرسه بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افادت قیام نمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و آن دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال میفرماید و امیر محمد حسین در مدرسه جلالیه بافاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال نمود **مولانا فصیح الدین محمد النظامی** جمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلای متأخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و آنجناب را آخوند تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی معا و احیانا فرادی تعلق باخوند میداشت و آنجناب در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که دامادش بود بسر برد و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مائة عامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها سابقا در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعه آن رسایل فایده تمام روی نمود **امیر برهان الدین عطاء الله** در عنفوان اوان جوانی از بلده نیشابور که منشاء و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی بتکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه رفیعه اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه صنایع و بدایع و صنعت تسمیط مذکور قطعه بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل بفر رافت شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هژبرآسا شوند از بیم او اعدا چو روبه خایف و بیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل و امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات دیده ظاهری از رؤیت اشیا عاطل گشت و از بلده فاخره هراة بمشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و تسعمائه در گذشت **شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی** نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و صفحه خاطر عاطر و تزکیه نفس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخوئی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بپوران رفته درباره وی شیوه

شرایط انعام و احسان بجای می آورد اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مواخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة نتوانست بود و بولایت قندهار شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه شبی از بام افتاده درگذشت **سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی** باظهار زهد و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت مشغوف بود و پیوسته جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر نمود و بنابرین بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید فضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چند گاه همت بپیشه یرغو میگماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه دست داد و انتقال سید فضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرماید قطعه سید عالی نسب سلطانعلی آنکه تلقینش خرد را اهل یقین میرا چون خواب بینی شده بود سال فوتش اوست میر خواب بین خواجه صفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام نمود و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرا در روزگار و فضلا رفیع المقدار و امتیاز تمام داشت گاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت و دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع لبی چو در از آب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا قلاب الفت را بکام خویشتن دیدم وفات خواجه صفی در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد قطعه چون صفی آن چشم خرد را مردم دید با اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم زبرات آمده روز دوم **شیخ فصیح الدین محمد** ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید بر سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام نمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین بهمان مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک اجله سادات و علما و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه میگماشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضا ممالک خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود و فاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه باین رباعی زبان برگشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم یگانه در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا هاتفی** از اقربای حضرت اشرف الاماجی مولانا عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرا زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد و در برابر اسکندر نامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید قطعه از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان داد و رو بروضه پاک رسول و گفت روحی فداک ای صنم بطحی لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان شه شاعران طلب **امیر رضی الدین عبد الاول** پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والده ماجده اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و چون از چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمائه از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود و پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشک باری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن عزیز مصر فضل و کمال در گوشه بیت الاحزان ملال نشسته زبان حال و قال بمضمون مقال یا اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بجوار

سهو
خواهرزاده

سفر حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ وفات امیر صفی الدین عبد الاول قطعه سید فاضل صفی الدین که بود زبدهٔ اولاد و امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول و این رباعی مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد ایمن رباعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد ایمن شد فانی از سال و مه واقعه پرسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می‌بود و در اوقات جوانی از ولایت زاده و محولات بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم دین پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات را پیش نهاد همت ساخت و در فن انشاء شعر و معمائیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت بواسطهٔ کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنه هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو التفات عنایت حضرت خاقانی کما یجب و ینبغی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه در گذشت و در تربت بقعهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلا رواج کار مشهور است و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از همت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سرکشیده هرگز کسی ندیده منبر بسنگ مرمر تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده **شیخ نور الدین محمد** در سلک احفاد قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود و مشار الیه بمزید تقوی و فضل و کمال از علماء ستوده خصال ممتاز و مستثنی می‌نمود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو تعلیم و نوازش گرانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل مآثرش بلآلی نکات دقیقه و جواهر دقایق انیقه گرانبار گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس و فتوی از امثال و اقران در گذشت و آنجناب مدتی مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع بقاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمنصب تدریس منصوب بود و در اوان دولت شاهی بنابر تعصب مذهب بستن زبان حقایق بیان از قیل و قال سد ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه ست و عشرین و تسعمائه از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بصوب ولایت گرمسیر و قندهار شتافت و بشرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه دریافت و چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانید و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمائه در بلدهٔ کابل بعالم آخرت خرامید و حالا برادرزاده‌اش شیخ زین که از اقسام فنون بهره‌مند است و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بی شبهه و مانند در آن آستان معدلت آشیان سپهر سیر و منظور نظر التفات پادشاهانه بوده در انجام مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضای خواطر میکارد و عطیهٔ کف بادلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولو الالباب **بیت** **شیخ ابو الوجید فارغی** خال جمال حال این دو برادر صاحب کمالست و بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب وجد و حال و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت آیت وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می‌آید و مدتها در دار السلطنه هراة در سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بود و هرگز قدم از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیه بیرون ننهاد و شیخ ابو الوجید بغایت درویش وش و فانی مشربست و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست مطلع چو تیر خود کشی از سینه‌ام بگذار پیکان را مراد دل ده که تا مردانه در راهت دهم جان را و آنجناب حالا در سدهٔ سدره انتما حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می‌آورد و از موائد کثیر الفواید نواب درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام وافر دارد **مولانا صدر الدین محمد** در سلک اعاظم علماء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف بوده همواره همت بر افادهٔ علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان ستوده مآثر و تحصیل آنجناب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و مولانازاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاده و در این

[illegible]

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاده **مولانا صدر الدین محمد** برادریست **مولانا زین الدین محمود** و **مولانا زین الدین محمود** در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرده از دار السلطنه هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده بصوب ولایت سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار بمشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند عارف صاحب کمال **شیخ جلال** بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده مبانیش از انوار فتوحات الهی صفت اضاءت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین فضل الله ابیوردی که در آن زمان در سایهٔ سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنه هراة تشریف آورده شیخ جلال را بجاذبهٔ شوق بجانب خود کشید و با بیورد برد و شیخ جلال هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانید و بعد از آن بوطن مالوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان مؤثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات هدایت میرساند **مولانا قاسم علی** از جملهٔ اجلهٔ علماء کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم محسوس و مفهوم میگمارد و از صنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوفست و بصفت زهد و رشاد و صلاح و صداد موصوف و معروف یکبار از حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایز گشته و از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانیکه امیرخان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنا بر استدعاء ملک سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن **مولانا شمس الدین بردعی** در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز بتحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرمود و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنه ست و عشر و تسعمائه از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده قیام مینماید **مولانا اسمعیل تبریزی** در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعیست و او نیز در سنه مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت **مولانا حاجی محمد تبریزی** در سلک علماء محقق و فضلاء مدقق انتظام دارد و در سنه مذکوره از دار السلطنه هراة بجانب ماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شد و بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه دست از تکفل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید **مولانا عصام الدین ابراهیم** ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون معلوم و منقول سرآمد علماء عالیشانست و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده بمراتب عالیه ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه بگشود و در ماه رجب سنه ست و عشرین و تسعمائه بواسطهٔ حدوث بعضی از اموری که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنه هراة بجانب بخارا شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از وفور انعام و احسان عبید الله خان محظوظ و بهره ور میگردد **امیر جمال الدین عطاء الله** سلمه الله و ابقاه سدهٔ سنیه‌اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه‌اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه‌اش بجواهر زواهر علوم مشحون و مملو و درر کلمات در مخزن باطن خجسته مبانیش مخزون نیر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال دین مبین ز اهتمامش علوم شرع واضح ز کلامش ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل ز هر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنه هراة بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطر اعاظم اشراف و اکابر می نگاشتند اما حالا بنا بر حسب عزلت و گوشه نشینی باشتغال این

امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته باذخار مثوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین انام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شائبه شبهه عقل دراک بنظیر آن کتاب افادت مآب را در آئینه خیال از محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت **امیر نسیم الدین محمد** که بمیرک شاه مشهور شده اند ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف اسرار الهی پادشاه در بقعه منوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده قیام مینمایند و بسیاری از طلبه ملازمت آنجناب درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند **خواجه عبد الرحمن** والد ماجدش قاضی خواجه کلان سالها فرمان در بلده فاخره هراة بنابر فرمان خاقان منصور بتفصیل قضایا شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوی علمای اسلام بسرانجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بود و در مدرسه گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد و اما بواسطه کمال حلم و تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بینوائی اوقات میگذرانند **مولانا شمس الدین محمد البخفی** بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسائل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و معقول مثیل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دین داری دقیقه نامرعی نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق بآنجناب است و اکثر طلبه دار السلطنه هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند **خواجه ضیاء الدین میرم** پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادر زاده امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و هنروری در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سرانجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و بهزل و مزاح بغایت مشعوفست و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف اشعار آبدار خواجه میرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه مذکور بیت بالله تحت العرش ماه را مطلع خود کرده سحرگاه را **مولانا کمال الدین شاه حسین کامی** در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و پایه قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلای سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبه اوبه توطن دارد و از ممر زراعت همت بر کسب وجه معاش میگمارد و این مطلع از جمله منظومات اوست که مطلع چه سان بود شب غم روز من چنان باشد مرا که روز چنین است شب چنان باشد و ایضا این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات آنجنابست معما رند خود را بدر انشاندی الصنم عاقبت از شیوه باز بجای هم **مولانا جلال الدین محمد الهی** از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام و احسانش بهره ور میگشت و بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاهزاده او را از خدمت معاف داشته جناب مولوی چند گاه در اطراف بلاد خراسان سرگردان و بینوا اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب علیه علیه شاهی در آمد مولانا الهی بهراة شتافته ساکن شد تا کسی بحالش نپرداخت بنابران در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه قصیده شهرآشوب در مذمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیرخان که در آن زمان والی خراسان بود رسید بسعی بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا الهی حکم فرمود از غرایب آنکه با وجود وقوع آنحال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار جد و هزل میگشاید از ابیات قصیده مذکوره بیت اولش بخاطر بود و ثبت افتاد بیت عرصه شهر هری فوق سپهر اخضر است در کهش از شمسه خورشید گلیم زر است **حافظ علی** ولد مولانا نور الدین محمد غوریانی است که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابوتراب میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت شعر موصوفست و اکثر خطوط را خوب می نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که مطلع حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت

مقلوب مستوی که مشکل‌ترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده که مطلع داد ما را در دو درد آرام داد دارم آرامی دو وی ما را مراد و در صنعت مقطوع و موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحهٔ بیان نگاشته که رباعی ای در دل زارم زده در دست آذر خالت بر جنت بر گل نو نافهٔ تر خطت لب شکر شکن مشک ختن حشمت عنبر شمیم گیسو عنبر و این رباعی دیگر نیز از جملهٔ منظومات حافظ علی است رباعی در وقت سحر که نرگس و لاله شکفت مرغ سحری ناله کنان این میگفت می نوش که بی نشئه بسی خواهی بود برخیز که در خاک بسی خواهی خفت مولانا حسنعلی در سلک فضلاء فصیح زبان و بلغاء طلیق بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس همواره بنظم در آورده و از آنجمله این رباعیست که جهت امتحان مثل را آتش برگ دوان گفته رباعی تا آتش عشقت بدل افروخته‌ام چون شمع همه سوختن آموخته‌ام ای آنکه دلی چو سنگ و آهن داری میکن حذر از دود دل سوخته‌ام مولانا شهاب الدین احمد الحقیری بلطف طبع و صفای ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را بتحقیق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل داده و درین اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی اشعار غرا بر لوح بیان مینگارد و این غزل از آنجمله است که غزل ما را غم تو همدم جان حزین بس است درد تو مونس دل اندوه‌گین بس است گر با تو ام نماند کمان وفا چه باک شد قتل من بتیغ جفایت همین بس است که بر فلک بلند و سر از جاه و حشمتم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است گو در حرم مباش ز آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین سگان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است ما را چه حد آنکه نشینیم با حبیب تسلیم با سگان درش همنشین بس است زاشوب روزگار حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجهٔ دنیا و دین بس است و ایضا این معما باسم ملک از جملهٔ معمیات آنجنابست رباعی در هجر تو هست ای بَرخ مطلع نور صد داغ بجان عاشقان رنجور بنما رخ ماه خویش تا کی باشند زان زلف و کلاله داغداران مهجور مولانا نور الدین لالی زبدهٔ شعراء زمان و عمدهٔ بلغاء دورانست و قصاید و غزلیات او اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحهٔ ظهور می آید پرتو اهتمام آنجناب بر مطالعهٔ بعضی از متداولات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود در السنه و افواه مذکور مطلع آنکه میپرسی زمن کان ماه را منزل کجاست منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست و این رباعی نیز از جملهٔ منظومات آنجنابست که رباعی آنی که تمامت ز نمکت ریخته‌اند ذرات وجودت ز نمکت بیخته‌اند باشیرهٔ جانها نمکت آمیخته‌اند تا همچو تو صورتی بر انگیخته‌اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و در میان شعراء زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از سر چشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح میسازد و بنظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام شعر می پردازد و بخلاف سایر شعرا مضمون الذل مع الطمع را منظور داشته از شیوهٔ طمع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم شعری که مشعر بطمعی باشد متنفر بوده همگی بطلب نکشاید قصیدهٔ بال مرصع را تتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و سه بیت اول قصیدهٔ مذکور اینست که ابیات خورد بسی پیچ و تاب دلو طبع من تا بدر آمد ز چاه یوسف کلکم چنین کرد زلیخای صبح سیمبر صفحه چاک راز دلش فاش گشت بر سر هر انجمن داد بزال سپهر طرفه ترنجی ز مهر طرفه که شد هم ترنج بر کف او تیغ زن و این مطلع نیز از جملهٔ منظومات اوست مطلع نخواهی کرد باور خار سینهٔ چاکم مگر روزی که گیرد دامنت خار سر خاکم مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشربست و اشعار سلیس ازو همواره اتفاق می افتد و این مطلع غزل از آنجمله است مطلع مه‌وفا بودی من اول زر شناختم حیف اوقاتی که در دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده نیز از جملهٔ منظومات اوست که مطلع فیروزه سپهر انگشترین تست روی زمین تمام بزیر نگین تست استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صور است و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نشانش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم شعبهٔ موی قلمش از اوستادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بهمین تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام و بی شایبهٔ شبهه همچنین خواهد بود مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله عمدهٔ نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد و بتوفیق رفیق

حال او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در دار السلطنهٔ هراة و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت مشغول بودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل و اطناب و اجتناب ازین معنی شیوهٔ ستودهٔ اولوا الالباب لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمّهٔ از حالات اولاد و امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استعلاء لوای دولت محمد خان شیبانی را در ولایات خراسان بر طبق عرض می نهد مثنوی کار بسیار است و پیش قلم کشته لیکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم خامهٔ توفیق باد یاورم تا دهم این داستان را اختتام رو نهم سوی دگر حسب المرام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا گورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر انور عقلاء دانشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هر چه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ از آن در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بیمانند حضرت خداوند جلّ جناب جلاله از وصمت مشارکت منزه و مبرّاست میباید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و معرا باشد تا سایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی بس چو خدای جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس با شمشیر در یک شهر و کشور در دارائی رعیت و لشکر خواهند که شریک باشند هر آینه بر طبق آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال یابد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد ع غوغا بود و دو پادشاه اندر ولایتی کلمهٔ تحقیق لا یصلح سیفان فی غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند مشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلا متصدی منصب سلطنت سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمن ساختند بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خواطر نکته دانان نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد و امجاد خاقان منصور است و جبلت بی حیلتش بر تمهید اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوّت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلّم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال بر امین خواطر نگذرانند و زمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را نپسندیده و جانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید بیگانگان را در مملکت مجال مداخلت نماند مصراع آری باتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب بقال و قیل بسرحد تطویل انجامیده مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس خصوصا میرزا علی بیک اصلا باین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا مشار الیها و امرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضا در یک سکه اسامی ایشان را نقش کرده وجوه تمغاجات آن مرز کشت و ملوکات و محترفات آن بلدهٔ فاخره را حسب الجمع تقسیم نمود و بعضی تعلق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند بر همین منوال قسمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنه هراة از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا با میر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد لکور بنیابت امیر شیخعلی و محمود مزنگ باشارت امیر یوسف علی بامر شحنگی منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعهٔ اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار شیره تو بفرمان مظفر حسین گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امرا و وزرای خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین گورکان شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه

و خواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده مستمره مسعود اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هراة بدارائی رعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق کشودند اما چون این خبر بمسامع شاه زادگان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع جهات برادران بمرتبه تقدم دارد و باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما بغیر از سلوک طریق طاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا در این امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد حصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار بیگانگان درآمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ در قلعه اختیار الدین و فرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته هم در دیوان مال و هم در دیوان تواچی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هراة را علاوه آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود بیت بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی را بود اختیار بنا بر علی هذا آتش رشک و حسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلال است در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت و بکلی همت متوجه آن بودند که بصرصر غمز و سعایت نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و چون پای اعتبار و اختیار او را بخاک مذلت و ادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک و مال بقبضه اقتدار درآورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت غفلت زبان بطعنش گشادند و درین نوبت سخن ایشان را اثر اقتضا و سبب اقرب در تأثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امراء شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قائم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان بتقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امراء برلاس مد علت شد و شاهزاده باتفاق امراء مشار الیهم و سایر مردم که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیگ از روی اخلاص خدمت نمینماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هرچند حقیقت حال میدانست نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظه رضاء برادر و برلاسیه بآن امر همداستان شد و همدران هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن او فرمان فرمود و در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مواخذ گشته از روز دیگر در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون چهره سازان تقدیر مهر را از قصر سپهر مسند بنهانخانه مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیگ را از کوشک باغ جهان آرا بقلعه اختیار الدین بردند و بحاجی درویش بیگ سپردند و همدران روز امرا و دیوانیان هر دو سرکار نواب آنجناب امارت مآب را مواخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران بشجاعت نهاد از اکثر امراء ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباء منثورا گرفته ملازمانش که عدد ایشان بپانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست بکلی همت بر تخلص خود بست و در آن باب فکری بصواب اندیشیده یکی از دوستان پیغام کرد که طبقی حلوای قند بچند مخدرات در آن تعبیه کند و بقلعه فرستد و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلواها را نزد جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیمشب با یکی از کارداران یوسف نام خود را از زیر آن دروازه قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بازار است رسانیده و بطناب پایان رفته بر اسپی در کنار که بعضی از ملازمان او تعبیه نموده بودند سوار شده و از برق سرعت پیکر استعاره نموده روی توجه بمشهد مقدس معلی آورد و صباح

روز دیگر که محافظان قلعه غیاث الدین چشم از خواب ناز باز کرده از امیر محمد ولی بیک اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قائم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور همت آن شاهزاده مظفرلوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در مهر و دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرا و دیوان تواچی و مال بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بفر اقبال بنوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و زبان حال او قال بشکر قادر ذو الجلال گویا گردانید **ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و کشته یافتن بضرب تیغ امیر شجاع الدین ذو النون ارغون** در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار چنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بتاخت و نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی انبوه را از مرو رود گذرانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت اجمال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنا بر آن غبار هراسی عظیم بر صحایف ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه از ارکان دولت کسی متکفل آن خدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر از سپاه غور و ساخر و قندهار و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هراة رود بظاهر هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی همعنان شمال و صبا نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بتوجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و ازبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه از رنج راه آساید میر سلطان ابو یزید برلاس را بجوندلغی گردانیده بجانب مروچاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن امیر بهرام قهر وقوف یافته براه چول نزدیک علم عزیمت برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان در آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب صد نفر را از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و شصت هفتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود مقارن آن حال اولاد امجاد آنجناب شجاع بیک و امیر محمد مقیم میرزا از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند **ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله و مقاتله شیبانی خان** چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بعالم جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی را که مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة فرستاد و مولانا ختائی در الکای باغ جهان آرا بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث شما رجوع بخواقین و دودمان عالیشان ما کرده شرایط متابعت و یکجهتی می آوردند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیه پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید تا عرصه مملکت معمور و آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان چون میدانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله تلبیس است جواب آنخان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قبچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را بجزع مانده و فقدان قوت و قوت سپاهیان را بسرحد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه این حدود گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع

یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته خواطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند و مجدداً قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف و دیار خراسان فرستادند و در اوایل پنجشنبه مذکوره از دار السلطنه هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از گرد مراکب مواکب چهره مهر و ماه را تیره و دیده روشنان سپهر را خیره ساختند نظم روان گشتند شاهان کوکیش سپاهی بی نهایت از پس و پیش تایید الهی گشته همدم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشکبیز گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت اثر مصراع سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از بلده فاخره مرو شتافته آورده و دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا را که از همه جهتی از وی بزرگتر بود دستور در زانو زد و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از ابو المحسن میرزا خورد تر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نیاز و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بخون عدو تنگ بسته میان گشاده بمدح سلاطین زبان و بمجرد آن ایام که کنار مرورود مضرب خیام ظفر ورود بود روز بروز بتایید مهیمن منان جمعیت سلاطین خراسان بطبق دلخواه دوستان می افزود ناگاه مبشر خجسته مقال ببارگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید

گفتار در بیان پیوستن پادشاه عالیجاه بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب

در آن اوقات که طنطنه کوس شوکت و سرافرازی و شقشقه نفیر دولت و بزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه مؤید غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده و کیفیت محاربات و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسیده بنور فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال آن سرور بر ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجه کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سر چشمه عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده آثارش خواهد گشود بنا علی هذا سید افضل ولد سید سلطان علی خواب بین را که در مسالک صدق و فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاده و بزبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک مآرب و امانی بقوت بازوی معاضدت و مرافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی مرا بمثابه فرزند دلبند و برادر برابر با جان ارجمند است باید که در رفع بیداد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقه یکرنگی و وفاق نامرعی نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش از این در بلاد و امصار ماوراء النهر بتخت ابهت و جهانبانی دخل نیابند و چون سید افضل بپایه سریر پادشاه بلند محل رسید و این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آنحضرت مضمون کلام اعجاز انتظام [illegible] بتحیه محبوبانه احسن منهاج عمل نموده سید افضل را از اعطاف و افضال انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود و در آن اثنا جهانگیر میرزا بانحراف از رضای پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب ایماقاتی که در آن حدود بودند توجه فرموده بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران ایماقات سر بخط مطاوعت جهانگیر میرزا در آورند و او بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع برگشاید لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای ملکت فرسا برابر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفر خراسان تصمیم کرده آنگاه پادشاه عالیجاه حفظ دار الملک کابل بجمعی از امراء شجاعت نهاد که از اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده بتاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده نهضت فرمود نظم باقبال شاه فریدون صفات ز کابل روانه بسوی هرات ظفر بر یمین نصرت اندر یسار رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند بپای میرزا جهانگیر نگرده همگنان با نثار و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر وش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز بجهة بد غائله دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر باصناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون بهوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه داد و احسان مشک افشان شد خبر فوت

چه و پیشکش کشید

خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید و ضمیر الهام پذیر گذشت که مبادا در میان اولاد آنحضرت مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان بحیطه تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان درآید بنابراین رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدان صوب طی منازل و مراحل نمود و بعد از وصول بولایت خراسان کیفیت جمعیت شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب تحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیراندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان ایشان نماید و همت عالی سازد و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان انگیزان بطرف مرو انعطاف داد و وجهه رسانیدن این خبر بجهت اثر ایلچی قرشات بر مرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر و اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند نظم بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بمهر و ماه رسید جمال بخت زروی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان امیر محمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال موکب ظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل درهام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند و بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته بعضی اخوان برسم استقبال از مروچاق نهضت نمود و در منزل کل باغ عنبر شمام جان سلاطین خراسان انجمن ملاقات آمد و خسرو ریاض خلافت سمت عطوفت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی و اهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند قواعد اتفاق و یگانگی را باستیاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعداء ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و یمن مقدم آن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن بسمع دوستان مجلس التحریر ثانی و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آئین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض ازبکان مصون می ماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی نمود نظم چو دولت عطا نکند از کردگار نیاید ز بسیاری خیل کار سپه پر دولت نیاید بدست ز تقدیر دان در جهان هر چه هست خدا در ازل هر چه تقدیر کرد بتدبیر نتوانش تغییر کرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر در آمدن بلخ بتسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر خود یعنی مشهد مقدسه رضویه علیه السلام والتحیه ساکن بود و هیچکس از امرا و ارکان دولت را بمدد نفرستاد و از این جهت فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نمود و امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی و املی فسیح بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب میباید شتافت و از عنایت مالک ملک بخش فتح و نصرت مسألت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیه تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقه اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره هراة خواهد کشید و بنابر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک‌اند امیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را بحیطه تصرف درخواهد آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند عنان روی بگردانیده بهراة خواهند رفت انسب و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود از روی جمعیت خاطر قتال سپاه اوزبک اقبال نمائیم و در اثناء این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از محمد شیبانی خان امان طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و بموکب گردون مراتب خان پیوسته و سپاه اوزبک بکار و بار غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان

انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود و رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور سنگ تفرقه در شیشه خانهٔ جمعیت خراسانیان افتاد و ظهیر السلطنة والخلافه محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابو المحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذو النون و امیر سلطان علی ارغون روی ببلاد گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بمستقر سلطنت خرامیدند و بعد از آن چند روز بنا بر مصلحت فیصل مهم محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین گورکان بقصبهٔ کوسویه تشریف برده در آن مکان طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امراء ظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون و سایر نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هراة ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باقامت صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نمود و در ترتیب عید جهة ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان فرمود و چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز بادای نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی را از فر نزول همایون عزت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه هراة از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمهٔ لذیذه زیاده از چند و چون و حلوا و از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائدهٔ پر فایده بحظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردانیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام اطعام و ختم کلام ذو الجلال والاکرام بر ابرش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و ببسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغولی کرد بیت

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عزّ و جلّ

چون دوران اعتدال فصل شتا بنهایت و اختتام رسید و سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار بفضای بساتین صحرا کشید جنود برد و دست و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان شرقی انتساب آفتاب خانهٔ بهرام را مسخر ساخته رایت تحویلش از چرخ هفتم در گذشت نظم

سلطان جهان نورد ایام
زد خیمه بتختگاه بهرام
افراخت علم ز لاله در دشت
عالم ز بساط سبزه پر گشت

سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را در هراة گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و ابو المظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنهٔ نیّرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنا بر آنکه مقصود چنان بود که در ایام بهار محمد خان شیبانی بقصد مملکت ثانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزد شاه زادگان و امرای عالیشان فرستاده بتعجیل آمدن ایشان فرمان دادند از انجمله جهة طلب شجاع بیک این ذرهٔ بی مقدار را نامزد سفر قندهار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهراة شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و درین اثنا گوهر درج عفت و حشمت جوجوک بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بربست و امیر ذو النون و امیر شیخعلی بآیین سلاطین عظام تجهیز و تکفین جهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساختند و جهة ترویح روح پر فتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و احتشام طالع شده بر بکر خضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه او بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را باردوی همایون طلبید و ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلدهٔ هراة بدرگاه خلایق پناه شتافته و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و پیداست که تیر تقدیر را اسپر تدبیر چند تواند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را مشت خس و خاشاک باز نتواند داشت هیهات هیهات ع دافع تیر قضا نبود سپر چون ارادهٔ مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان شیبانی درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرای صاحب رای هیچ فایده مترتب نگشت و بعد از آن شهنشاه بهرام قهر ماورا النهر بسان سیلی که از فراز رو بنشیب آورد از آب آمویه عبور نمود و چون طوفان بلا از سر در گذشت نظم

چو تقدیر الهی بود زینسان
که گردد منتقل ملک خراسان
نیاید کار از مردان صفدر
نه از تدبیر دانایان کشور

شنیدم

این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند بر زین ملک ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بحدود اندخود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد با اقبال شمال ببارگاه سلطنت و استقلال خرامید و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بچاچکتو کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمانبرداری اقتدا بشاه منصور کرد و تا آنغایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه تحقیق نپیوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنیاد ثبات سلاطین و امراء خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذو النون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق تحصن در بلده فاخره هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خواطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهد صباح روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر لوا که سرکرده ایشان ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند ع بیت

دو لشکر روبرو صف برکشیدند
بقصد یکدگر خنجر کشیدند

خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تفسیر آیه یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین بساخت بیت

در گرد سپاه شعله تیغ
بنمود بسان برق در میغ

عقاب تیر جهت طعمه حیات برنا و پیر دهان باز کرد و اژدهای سنان بطعن زمره صفدر و کینه وران زبان دراز گردانید نظم

در آن میدان سنان آتش انگیز
ز خون جوشن کرد آن شد زبان تیز
عقاب تیر آمد سرخ منقار
ز خون پردلان روز پیکار

از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آسا و زخم تیر مرگ تاثیر ورق زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت اثر اوزبک باضعاف مضاعف خراسانیان بودند و مثل دریای پر موج فوج از عقب فوج بکمک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان و بیسامان هر طایفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذو النون که زبان حال و قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت

نه بینند ز من دشمن بدگمان
بجز روی شمشیر و پشت کمان

مانند شیر ژیان گاه برمیمنه و گاه برمیسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر ذو النون تن بقید در نداد و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیگر از معتبران خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشت و سپاه قدر قدرت اوزبک تا حدود نقوز رباط گریختگان را تعاقب نموده بمقداری غنیمت گرفتند که بنان بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد آن کماهی قاصر مصراع عاجز است از شرح آن اشیا قلم والله تعالی بحقایق الامور اعلم

گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنگ کهدستان

چون بحسب عنایت حق عز و جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل مرال نسیم فتح و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردیدند و سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود دستجرد بابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزیده لحظه غنوده ع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمده بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بجد و اهتمام ما فایده مترتب نمیگردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من بیائید و از سر نو کر باین بلده در نیائید اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان بصد هزار درد و داغ

وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و ملازمان از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد و صباح روز جمعه بیستم محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هراة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت در میان انداختند خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر باین معنی در قلم آورده آن نوشته را مصحوب برادرزادهٔ مولانازاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانازاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان نزدیک بقوزرباط خود را به محمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه پروانه در آخر همان روز النک کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال ساخت و خاطر بسلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی برافراخت سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی

در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را مانند ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند لشکر قیامت اثر ازبک در محلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته غارت و تاراج نمودند و امری در غایت غرابت دست داد و قتل طائفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین شبانکاره و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکه مرال گریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه از روی خیال فرار نموده جهت تخلص خود حیله اندیشیدند مسلح و مکمل بر اسپان بادرفتار سوار گشته آواز برآوردند که دولت دولت کپک میرزا است و هر کس که دوچار خود دیدند گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار در رسید و بعزم رزم و پیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردید نوید داد و باش هراة که این خبر شنیدند مانند تیر از خانهٔ کمان از دروازهای شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات خارج آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب بصد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر یقین پیوسته چون کشته شدن آن جماعت و غدغهٔ خواطر اکابر و اصاغر رو در ازدیاد نهاد خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر بار و بنه بگشاد سادات و قضاة و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجهٔ تحیر و تفکر سرگردان بوده برای تخلص خویش هر دم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادرم مولانا بنائی از اردوی آن سالک طریق جهانگشائی بهراة رسید و نشانی که بنشان آن سلطنت آستان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشا منهزم گردید و امیر ذوالنون ارغون کشته گشت و شیخ علی طغائی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده و النک کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند نهمت بر ترفیه حال عامهٔ سکنهٔ بلاد خراسان گماشته انهم میباید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خواطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد امجاد خیر الانام امیر جمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النک کهدستان گشتند و چون نزدیک بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بنهایت داشت و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بامر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقهٔ واجب التعظیم را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان حکم فرمود که نخست کمیت مال امان و پیشکش و ساوری هر دیار را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنگچهٔ کپکی قالی که هر تنگچه از آن در آن اوان شش دینار کپکی جاری بود سرانجام نمایند و اکابر و عظام و سیورغالداران تمام مبلغ بیست هزار تنگچه جهت پیشکش خاصهٔ خان فرود آورند و پانزده هزار تنگچه مولانا عبد الرحیم را خدمت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار داد و آن جماعت مذکوره میان خوف و رجا بدان خرگاه سپهر اشتباه در آمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان حضرت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفا میرزا را بمنصب حکومت و داروغگی هراة

مفتخر و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرده جان وفا میرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمد و مولانا عبد الرحیم در خانهای الامی دروازهٔ خوش نزول نمود

گفتار در بیان درآمدن وزرا عظام ببلدهٔ فاخرهٔ هراة و ذکر شمهٔ از شدهٔ مطالبات و صعوبت وقایع و حالات

چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک بلاد خراسان که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود مسخر فرمود و کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات خاصی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خرد مشهور است با طایفهٔ از تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنه هراة درآمدند و تحصیلات نوشته تقسیم شد تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و تملکات ظاهری از ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را تمام گرفته آنجماعت را باردوی همایون فرستادند و ایشان بشرف ملاقات خانی فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهر زاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و چون از مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این بتاریخ دو سال او را طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ مظفر حسین میرزا بود و از تسلیم عظمی مشار الیها وجود آمده بود عبید الله سلطان بحبالهٔ نکاح درآورد و محمد خان بقیهٔ مخدرات شبستان عصمت را باز بشهر فرستاد و جهت مطالبهٔ ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد و آنمقدار لآلی آبدار و درر شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ هیچ پادشاه باستقلال نگنجید و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و امتعهٔ فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیهٔ ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بالغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال حقارت و اذلال شده مال و نعیم صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان بیرحم اسیر گشته در تعذیب بودند و پرده نشینان حجلهٔ عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند لنظم

علم زد آتش ظلم اندران بوم
جهان تاریک شد از آه مظلوم
برآمد ناله و شیون ز مردم
نبود آن قوم را اصلا ترحم

بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آتش تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود لقبش را امام الزمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت فرمان داد که سیم ذلک بر تنکچات سابقه اضافه نمایند و چون بسکه همایون زیب و زینت یابد هر یک را شش و نیم کپکی جاری دانند و تنکچات کپکیهای سابقه را به پنج و نیم رسانیدند در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تازیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و تعدی اوزبکان در جبال حدود هراة تحصن جسته از غایت خشیت لحظهٔ بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین مطاعه در باب استمالت آنجماعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر مشمول نظر تربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند از آنجمله خواجه معز الدین حسین شبانکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواندامیر دیوان املاک و اسباب خاصی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود عارضت سد بسلطنت اختیار کرد و امیر سلطان محمود دوری متکفل مهمات جان وفا میرزا آورد

ذکر تسخیر قلعهٔ اختیار الدین و حصار شیر تو

چنانچه در ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین با میر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر سارابان جنید مفوض گردانیده بود و در وقت توجه بجرل حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید را با رقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت در ان قلعه گذاشت و از مهر کرمل میر عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بکاول و بعضی از افراد اجناد که مجال فرار یافته بودند بمحافظت آن قلعه اشتغال نمودند و ایضاً صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی با حصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از شدت محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون آنجماعت از سطوت اوزبکان

بهرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود بتقصیر راضی نمیشدند و محمد خان بهیکی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا آورا از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آورند و چون نتیجه بر آمد شد سفرا ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند و چون سه چهار روز بآن کار پرداختند قواعد برجی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهدهٔ آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم بدر قلعه رفته هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه میرکی پایان آمد و مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان متوکد کرد ایشا و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکابل روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که از قرابتانش بود بی شایبهٔ تنقیص نجات یافت و از روی پوشان سراپردهٔ عصمت کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحبالهٔ نکاح در آورد و عندلیب را تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوال قلعه اختیار الدین بهلوان درویش محمد تغلق گرفته جان و فا میرزا نیز از میران در ب خوش به انجا نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعهٔ تیره تو را که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آنحصار از بدایع صنایع قدرت آفریدگار و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز قدرت ملوک ذوی الاقتدار رای همگنان بران قرار یافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف کردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب امارت مآبی مقالید قلعه و ذخا تسلیم خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصهٔ خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد و از سایر تعرضات ایمن گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد و منشا مولانا عبدالرحیم صیرامست که داخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود مثنوی که حاصل کند نیکبختی بزور بسرمه که بینا کند چشم کور توان پاک کردن ز زنگ آینه ولیکن نشاید ز سنگ آینه طرفه آنکه بهر داند مسئله که از هر جا مولانا عبدالرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بدرس هر کس از علما شتافتم خود را از وی داناتر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند منشا آن دعوی را حمل بر خبط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بجدود ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدر و منزلتش ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت با وی بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت متقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا نظم دماغی داشت از افیون مشوش ازان رو قول و فعلش بود ناخوش ز طور عقل فعلش دور بودی ز قولش راستی مهجور بودی راقم حروف مکرر از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند بر همه فایق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابوعلی سینا زنده شود در حین مباحثه اورا الزام میدهم گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته اصلا اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهت تمشیت جزئی مهمی تکی پیراهن سوار شده در بازارها سیر فرمودی در مجلس شریف اکابر و اشراف بید بهشت پیراهن و تبان پوشیدی و بجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان

گذرانیدی اما پیش خان هیچکس را غیبت نکردی و در منع از ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گشت سادات
و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا او کرها در سر انجام مهام خود رجوع بمولانا عبد الرحیم میبایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه
مذکور شد پانزده هزار تنکچه یکمثقالی از آنجماعت طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود
و مشکل‌ترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم بمثابه غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب
او را ملازمت کردی و هر روز تحفه لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبد الرحیم
در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمینمود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمد شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان
فراخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورد و مناصب مناسب جهت هر یک تعیین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود
که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبد القادر تفویض فرمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان را
علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی را بر قاعده استمرار متصدی فیصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را
بلا مشارکت غیری به سید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید
زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقعه منصوب گشته
بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمان
داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت اقتران دهند اما آن جماعت را تکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود
و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی و مسوّد اوراق از سایر اماثل و اقران امتیاز تمام دارند در آن
اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پشت دروازه خوش
بپایان آمده در منازل جان فرید میر آخور که نزدیک بدروازه مذکور است منزل گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و محرّر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید
جلال را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکچه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد
جواب گویید و ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین
دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بها جواب گوییم این ملتمس درجه قبول نیافت و ما بناکام عوض عصاهائیکه بتکلف در ایام
صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه بمنازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از آن بچند روز ما را
در کسوت تجمّل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند آن حال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده
گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که در زمان اوزبک شبانی
کنیم اما نمیدانستیم که درمیان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت نظم ز دور کار همین حالتم پسند آید که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم
بر این صحیفه مینا بخامه خورشید نگاشته سخنی خوش بآب زر دیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر مباش غرّه که از تو بزرگتر دیدم و بعد از آنکه
هر یک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را
مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکچه شش دیناری طلب فرمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرّع و زاری بیشمار مهم بران قرار یافت که سیزده هزار تنکچه
از خاصّه ما دو کس و جهات سایر صدور و مباشران امور اوقاف گرفته زیاده تعرّض نرساند و حال آنکه در آن زمان بواسطه غارت و تاراج هیچیک از ما را پنج
تنکه نقد نبود و مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالک خراسان را درمیان اولاد خود
منصور و قاسم و یوسف تقسیم نموده فرمود که از حاصل آن ده دو جهت رسم الصدارة گیرند و ده یک برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانها
پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات منکسر افتاد و چون
بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان مال و جهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصانی تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد

تا دو بار باقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و سمتی و آبادانی او وقاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث بر تالیف این اجزا توجه خاطر ستوده مآثر اوست ابواب این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش بگشاید والتوفیق من الله تعالی وهو القادر علی ما یشاء.

ذکر پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر

فریدون فر اسکندر دستور معین الدین ابو المحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و اتصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب نمایش در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب بیت ز رای روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور وچون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطهٔ وفور معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایات ما وراء النهر را مسخر گردانید ابو المحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ سرخس را بکمال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنهٔ ثلث عشر وتسعمائه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اورق خود را در انحصار استوار مضبوط ساخته لوای توجه بصوب مشهد مقدسهٔ رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر خود را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته ببسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و نوای مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشرتخانهٔ ناهید در گذشت نظم شکر لب مطربان نغمه پرداز گهی از حسن ساز و گه ز آواز بهر مجلس نوائی می سرودند نشاط می پرستان می فزودند در آن اثنا گریختگان معرکهٔ مرو متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابو المحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان قوسیر جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنگ جوی درشت خوی بایراق بسیار و سلاح بیشمار آمادهٔ جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان یکران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان باین خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت مآثر بیت سپاهی همه پردل و کینه جوی بمیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسهٔ حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امراء عظام را طلبیده در باب مدافعهٔ آن حادثه مشورت نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک پهلوانیرا در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در الکای کهستان ایستاده و بنا بر علی هذا مناسب چنان مینماید که با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده دو اسبه ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بباد حملهٔ آتش جنگ برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر بزبان آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابو المحسن میرزا با اورق و طایفهٔ از سپاه بحصار کلاة رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعهٔ اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه سانح گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبهٔ سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بگشائیم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند وچون آفتاب اقبال آن دودمان بسرحد زوال رسیده بود از موضع سنگ بست بجهت مراجعت فرمودند و خاطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل معرکه بدفع سپاه اوزبک پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند آن سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در

صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلسی دیگر بر لوح
ضمیر منقش داشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراء النهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متحمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان گران بطرف
طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان
روز کار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و تشنه حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف
شور انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزمجوی اسب جلادت را انگیخته در میدان کین تاختند و از فور صعود گرد و غبار خورشید
فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپرهای زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده
دیده مردان خیره گردید نظم بپوست بچرخ گرد لشکر بربست نقاب مهر انور ازین سپری ولیک آن روز شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یلی آغاز سرافشانی کرده
مرغ روح المنایا را از تنگنای قفص تن فانی بر پرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سرگردان و سروران را طعمه گردانید نیزه خطی خط کل
من علیها فان بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمردی پیکر از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده ریگ بیابان را گونه لعل و مرجان کرامت فرمود
نظم از شعله شمع سرسنان شد سوخته جان پهلوانان از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری
داستان اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی در آن روز با طایفه از خواص خود که هر یک شیر
بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارزی را بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که با آن خسرو سلیل درآویخت اگر خود کوه آهن بود از هم
فرو ریخت و بر سر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود از جای خویش از یکدیگر بگسیخت نظم چو آن شیردل سوی میدان رسید بهر حمله
یلی را بهم بر درید بهر صف که آن پیلتن رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده
فایده بر آن کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده هم از حیز تدبیر رها و پیر درگذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها
در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از روسا لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر اوزبکان بر خاک هلاک
افتاد و بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر
روی ستیز و قهر شاهزادگان را در میان گرفته هر دو را اسیر پنجه تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو مشتری
ماهیت را از پای در انداختند نظم فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر زیست و در کین نکشت

ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین والتجا کردن او بدرگاه فرمان فرمای خافقین

شاهزاده سعادتمند ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از
اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه خبر مرال بخیال تخت
آرزوی دولت کشورگشائی بر زمین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشاپور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا
بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تام در ظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان
جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه
اعدا اطلاع شده بموضع بکدر را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس رویین
بنوعی صور اسرافیل در قالب جهان دمید و صوت کره نای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست
بتیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام چهار پر از آشیانه کمان گردان صفدر چنان و چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای
آبدار از شست دلاوران خنجرگذار در وی جبه ملتئم پذیر دل جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیداد می افروخت
ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید و بزخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت
اثر اوزبک مثال پلنگ زود آهنگ بصرصر جلادت آتش جنگ می افروختند و بخدنگ خاراگذار عقد ثریا بر کمربند جوزا میدوختند و دار و گیر بنیاد می

بهفت خوان ۴

[illegible] نشست ۴ [illegible] لبان

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسرهٔ سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبید الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بالجه مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسا و سپاهیان اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خود را بتلقین ملهم غیب و الهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح عمل نموده بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایهٔ عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بنهایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاهزاده فریدون فر از معرکه بکدیه بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند که چارهٔ کار منحصر در امضای این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمده و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب شاهی مفتخر و مباهی شده و بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر میبرد و لا عجب نظم

بر این آستان هر که ساید جبین • باقبال و دولت شود همنشین
که آمد بر این در بروی نیاز • که در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که تعرض بدان واجب است نزد مورخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه خلعت بابهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد والا نژاد خاقان منصور را پریشان گردانید هر یک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و درباره محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقاً مسطور گشت منصب حکومت و داروغگی هراة بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه ابو الوفا که او را خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت تیم چهره روی بداروغگی ولایت فوشنج آورد و سید هادی خواجه که پسر عمهٔ خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق بزمش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان در گذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در باخرز بفرمانفرمائی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشود و زمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزادهٔ ظهیر الدین محمد بابر میرزا بود در آمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی از امثال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان تکاور بدان طرف تافت بعد از وصول بحدود آن ولایت اولاد امیر ذو النون شجاع بیگ و محمد مقیم ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در خلال این احوال امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ روی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعهٔ طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیگ میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر تردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت مینمود و چون در نواحی مشهد مقدسه ابو المحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراء النهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیگ عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف متصور امیر تردی بابا اظهار عبودیت نواب

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر رویش نگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد و بهمدران ایام امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایا امراء خراسان بسفر ماوراء النهر مأمور گردیدند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و بهمدران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکهٔ یکه اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت و حریف خریف ساحت باغ و بستان را از برگ و بر عریان کرده مقدمهٔ سپاه دی و سم سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بماوراء النهر آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسین را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت با جماعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضاء خواطر ایشان سعی و اهتمام کرد و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکهٔ یکه بطرف ولایت دررون و نسا گریخته بود لشکری در هم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید و سید هادی خواجه بنا بر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرد محمد خان چون بر جرأت شاهزاده واقف شد عبید الله سلطان را بدفع آن حادثه مأمور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چهارجوی عبور نموده بمرو شتافت و قنبر بی و سید هادی خواجه را با خود ملحق ساخته بر جناح استعجال روی بمشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرک محمد قاسم میرزا در دوار بیست شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد و بعضی از ازبکان بشاهزاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسهٔ رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج بردادند و بهمدرین سال ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیگ با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بنا در حملهٔ شعبان نایرهٔ معرکهٔ جنگ مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزید و شجاع بیگ شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید و تمامی مملکت قندهار و زمین داور بحیطهٔ تصرف حضرت پادشاهی درآمده خزاین امیر ذو النون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیگ و محمد مقیم بالشکر علاوه بقندهار بازگشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافته هر یک از اولاد امیر ذو النون روی بسر انجام مهام ولایت خود آوردند مقارن آن حال محمد مقیم را مقتضای اجل طبیعی در رسید و مریض شده از عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید مصراع

آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مغفرتی از مسند سروری بجوار مغفرت مهیمن منان

در سحر روز پنجشنبه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة را وداع کردند آن یک از باغ نو و این یک از شهر براسپان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با شجاع بیگ که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیگ طریقهٔ نامرضیهٔ بیوفائی مشاهده فرموده رایت عزیمت بصوب مملکت نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده اختر برج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق مناسب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پیش از فوت پدر و برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته بود با مالیات ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هراة رسید جمله حجله نشینان تتق

سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تموری هر کس در هر بلده از بلاد خراسان مانده بود بدان جانب توجه نمود بنابر آن کرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در ابراء آن مرض و ازاله آن عرض سعی نمودند چون پیر ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف قوت پذیرفت عندلیب روح پر فتوحش از قفص قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد نهال ثمر بخش گلزار اقبال آن امیرزاده از صرصر بیداد عالم پر ملال از پای در افتاد و کوکب آفتاب درخشش بحجج جلال از اوج شرف و کمال روی بحضیض خانه وبال نهاد **نظم**

ز بیداد سپهر و جور ایام
بمرد آن خسرو نیکو سرانجام
هنوز از غصه آن جور بیداد
سیه پوشند اهل استراباد

سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن پسر خجسته سیر جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید **نظم**

بناخن روی خست و موی بر کند
ز افغان غلغله در چرخ افکند
ز سیلاب سحاب چشم خونبار
زمین را ساخت چون دریای زخار

عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش را شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال مستقل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یکسال تمام از وصول او باستراباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب والتوالی استماع نمود

گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران به ممالک ایران کرت ثانی

سلطان بدیع چون دگر بار
ز جمشید بطرف دشت و کهسار
از سبزه و گل سپه عیان کرد
آهنگ حریم بوستان کرد
از سرو سهی علم برافراخت
از غنچه دهل بسورن انداخت
از خنجر آبدار سوسن
بگرفت تمام صحن گلشن

سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بسان آفتاب شبخیزان و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نموده در غایت حشمت و کامرانی به بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول آن خبر یافت و دانست که باستطاعت سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله در نمی توان آمد احرام عتبه کعبه مرتبه نواب کامیاب شاهی بسته عنان یکران بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان بر عمش فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بعرض ملازمان پایه سریر سلطنت مصیر رسید بموجب فرمان واجب الاذعان بیرام بیگ قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نموده در روزیکه حضرت شاه جهانبانی بر تخت سلطنت و استقلال نشسته طرایف بارگاه جهان پناه را بوجود امراء عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیگ آنجناب را بمجلس اشرف اعلی در آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهة اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و خلو عرصه جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را بامیر خواجه احمد قنغرات که سالها در ملازمت خاقان منصور و مظفر حسین گورکان بسر برده بود و در روز واقعه مرلجوی بوی پیوسته تفویض نمود و کمند همت بر کنگره تسخیر بلده دامغان افکند پس از وصول بظاهر آن شهر چریک بهرام قهر ماوراء النهر آغاز محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتله دشمنان آوردند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان سخندان بآستان اقبال آشیان محمد خان شیبانی فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصد ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلعه دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرسانند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول الطاف بی پایان گردانند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازه های شهر بر گشاده ببارگاه محمد خان شتافته و محفوظ نظر شفقت شده عنایت و حمایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن آذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا الی استقباره از اردو جدا شده

بجنب کنار آب اترک و منازل ترکمانان بیقید توجه فرموده و چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشور
گشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرار گرفت تابستان در الکای رادکان قبه خیمه و خرگاه
باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراء النهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و احیانا بتاختن احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر
سنه خمس عشر و تسعمائه قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز و استغنا داشت شکست یافت و
در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره و نکودری
که در کوهستان گرمسیر و زمین داور طیو بند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود و در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد در اواسط
شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسب و یراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدار السلطنه هراة آمده و چون
روزی چند در باغ جهان آرا از رنج راه برآسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر بطرف خراسان
بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه قوت دولت شاهی لازال مصونة عن وصمة التناهی عقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع
آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین فام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اگرم یار شود الطاف
شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که گشت مجمل مذکور از نسخه کلک من نمودار شود اکنون وقت آنست که قلم سوده رقم مآل احوال اولاد خاقان منصور سلطان
حسین را در حیز بیان آرد و بعد از آن همگی همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد و منه الاعانة و التأیید انه حمید کریم مجید

ذکر مآل احوال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از رشحات
سحاب قلم و حرکات بنان مسوده رقم سابقا بوضوح پیوسته که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار
گذاشت از آن جمله ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابو المحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر
نام در سن سه سالگی و آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف باورد و نسا گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل
طبیعی از جهان انتقال نمود و ام ابو المنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در استراباد فوت گشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انگیز بیگم و مهر انگیز بیگم بعد از آن
ایام که محمد خان هراة را فتح کرد بحباله نکاح عبید الله سلطان در آمده و چون یک دو سال با وی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب
خراسان آورد در حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزگار
میگذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد مدتی بتراکمه رفت و در شهور سنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام
دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان در آمد و بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان
قنبر بی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز شده قنبر بی را
فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده درخت بقایش بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی
در غایت فراغت بسر برده در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاء روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون
سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن گردید و بنابر آنکه تحکمات سلطان بایزید
برلاس و شیخ عبد الله بکاول از سبک تنگ آمده بود داروغه آن ولایت پیر احمد و رساق باستقبال آمده میرزا اشاره نمود آنگاه باقی الجمله سپاهی که در ظل رایتش
جمع گشته بودند متوجه استراباد شده حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات در برابر آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داده محمد علی که نزد بدیع الزمان میرزا بمزید محبوبیت
خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در آن جنگ شهد شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاده آن
پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته رایات ولا بهندوستان پیش گرفت و با چند تن شتافته حاکم مملکت آنحضرت را استقبال نمود و مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته
فراخور همت خویش پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه
عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان باستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین التفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن

و در آن مملکت از ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنه را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت در گذشت رباعی ای دل نبود دولت دنیا جاوید زنهار وفا مدار از و بر امید انوار کمالست رسد آخر بزوال هر چند بر اوج فلک باشی خورشید ضیا خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود نور بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده باشد همه را بیک اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین و تسعمائه در ملازمت بوده مرتبت بسپهر میبرد و روز بروز التفات و عنایت بیشتر مییافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه با استقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بحدود هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجدادش ثابت داشتند مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با نیاز سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون این خبر بسمع پیر غیب بیگ تاش که از قبل برادر خود خلفا بیگ حاکم استراباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شتابزده استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود و از آنجمله خواجه غیاث الدین علی بیکچی را که برادر بزرگتر جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بود بمنصب امارت دیوان عنایت فرمود و پیر بیک اختر آنجناب ابن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با قامیر کفسگر داد و جهة طلب اطاعت و انقیاد نا رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمان برداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امراء ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سپاه پوشان جرجان غاشیه خدمتکاری آن دری برج شهریاری بر دوش گرفتند مکرر برادر دیگر جناب سلطانی سیف الانامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه با استقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آنشاه زاده بخت فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده بجرع مینمود و در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الانامی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلیدر خبر استیلاء میرزا محمد زمان را بر استراباد استماع نموده از آنجا باسفراین شتافت و برون سلطان را که حاکم آن ولایت بود بنحو دلجوی کرد اینده یوکدین بیک نیز از عقب رسیده بنابر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی سیف الانامی و سایر امرا بتانی طی مسافت مینمودند و چون بقریه خوراشار رسیدند قراویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الانامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر آن امراء عالیشان مبتهج و مسرور گشته باداء صدقات و نذور پرداختند و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند در اثناء راه قاصد داروغه بسطام رسیده سر خواجه میر کفشگر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم جلد سر راه بروی گرفته بباد حمله آتش جدال اشتعال داد و بیمن قوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سرش را بپیش جناب

سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تقاول نموده بدبانه استراباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر سمیع برادرش آقا میر رسید مضطرب
و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریض
نموده و امیر حسین هزارجریبی نیز مدد و علت شده آن دو خواجه عالیشان را مواخذ و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرا خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سرداران الوس صاین خان و کرایلی از استراباد
بیرون خرامید مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندزسکی با دویست کس و سید فخر الدین کیوسری و سلطان
قبول اوغلی با جمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمائه در حدود داق مشهد که از آنجا
تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت است التقای فریقین روی نمود و منقلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از هر دو طرف ده سه کس کشته شد و چون بواسطهٔ
غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش نوره باصره انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آنشب پاس داشتند و صباح
روز شنبه با صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزه خطی قصد [illegible]
احوال سروران کشیده لوازم تیزربانی بجای آورد و سفیر تیر کلک تاثیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله
زار گردانید آخر الامر بواسطهٔ قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الاماحی جلوه گر گشت و کار محمد
زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیر ملک قدیر روزنامه معیشتش در نوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مألوف خویش که بحیثه محمد زمان میرزا
بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الاماحی برطبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و چون بعوض سلطان
که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه والانژاد نامزد او شده بود از نیشاپور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الاماحی قاصد استیصال محمد
زمان میرزا گشت و صحبتی شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن
اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرا سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده
کوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و ایضا این خبر متواتر شد که امرا خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنابرآن
میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون بتکاب لوم که داخل ولایت کرزوان
رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت آنچه دست
مکنتش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن ولا از اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود روی نمود و اوراق در قریه پشت که داخل قرای ولایت غرجستان
است و بکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع
الزمان میرزا مقتضی آن گشت که خود را از ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت باد ا
رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بنده موروثی را نوازش فرموده فرمود که بدستوریکه در ملازمت آبا و اعمامی بوده من بعد خدمت ما میباید کرد
و بهیچ وجه مفارقت جایز نمیباید شمرد و راقم حروف هرچند بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجائی نرسید و مخدوم
زاده اسپ و زر انعام کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار
خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات هراه رود و شافلان را تاخت فرمود آنگاه لشکر بسر
اقوام هزاره و قبایل نکودر کشیده اسپ و گوسفند بسیار الجه کرد و از آنجا بغور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین اسپان
راهوار و اشتران باربردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هرچه تمامتر در رکاب مخدوم زاده فریدون فر از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در غرجستان
رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بمحمد بهادر سپرده و بنفس نفیس عزم درگاه
عالم پناه کرده بنابرآن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمائه از غرجستان با سپاه فراوان
عازم سان و چهاریک شدند و در اواخر ماه مذکور بقریه باد رسیده و در آن موضع بآداب و سنن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکوره در آمده طرح

و مباعدت

ولایات

طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوکت در جصوف و برادران حکام بلخاب عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و ایماقات شهر کار بلخ بتمام غاشیه متابعت بر دوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا بنهایت رسیده و قوّت نامیه سپاه سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین کشید نسایم سحری جهة گشادن قلعه غنچه طری جنبش نمود و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده دره جز را مرکز رایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهارلو روگردان شده باردوی عالی آمده دعاگو و ثناخوان بامر ملازمت پرداختند درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی که وزیر سپهر کار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین تعلّق بوی میداشت از محمد بهارلو متوهم شده قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاد و پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین را بخدّام عالی مقام بسپارم تا شهر مسخر گردد و بنابر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع الاولی سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو در نماز دیگر روز گذشته از آن مواضعه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی باتّفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه اردو گشت القصّه آن جماعت در سپردن بلخ موکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول بدرو رسیده ارباب و کلانتران گمان بردند که لشکریان غلات ایشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهارلو با خواجه ناصر الدین حیدر علی قرچی که او نیز منصب وزارت داشت اتّفاق نمودند و در روز دوشنبه سوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بعمارت مملکت آغا که نزدیک بدروازه عکاشه است شتافته بجنگ پیش فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان اردوشاه ببلخ در آمده امیر محمد بهارلو در ارک متحصّن گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمد قلیجاق که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران آن ولایت بآستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقالید بلده مذکوره را بخدّام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدّت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیک نهاد و ولایت شبرغان را در بسته بسپیر عمّ خویش ابن بیک عنایت کرده داروغگی ساسان و چهاریک را نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران آمد زیرا که مدّعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلّق بدیوان عالی گیرد و شبرغان بیکی از امرا خاصه سمت اختصاص پذیرد والقصّه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکراهیت تمام از آن بلده بیرون آورد و بمیان مردم تولکیچی که در حدود مکروهی بودند شتافت و از آن جماعت اسپ و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشان را همراه کرده بر سر مردم بکه الینک تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتیده عنان بکران بطرف ساسان و چهاریک معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده روی بجانب غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمه آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با خود قرار داد که بهنگام مجال با طایفه از ابطال رجال که با آنحضرت اتّفاق داشتند از وی جدا شود و در قریه چهاریک امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلانتر موضع اسفراب بود و تموّل تمام داشت فوت شده قوّت طامعه اش در حرکت آمده با سی چهل کس از مخصوصان به پرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذیقعده سنه مذکوره که موافق اوّل روز جدی بود با سی کس از خواص خود بهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه خرم و ساربا غ شد و بعد از رفتن امیر اردوشاه از اسفراب باز آمده چون بر هجران میرزا محمد زمان اطلاع یافت بغایت محزون و متالّم گردید و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک فرماید و بوی ملحق گردد تا او تدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس معقول نیفتاد بلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تا آنکه جمعیّت تمام در ظلّ اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از خرم و ساربا غ عنان عزیمت بطرف ساسان و چهاریک انعطاف داد و چون بدره جز رسید امیر اردوشاه که در قرا یغاچ بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی آغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت گردد و در آن شب امرا مغول غاچی بتمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه سحر دوم عید اضحی

که آفتاب در اواخر جدی بود و چشم سحاب مانند غمزه کمان اشک فراوان میبارید از قرا یغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و دوست کلکه از وی جدا گشته روی بسایهٔ دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیرار دوشاه از آق مسجد گذشته بعقبه که درمیان آن منزل و چرزوان واسطه است در آمد بیکبارگاه امرا الغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوز و میرانقلی و شاه حسین بایکی میرآخور و شاه مزید کوکلتاش و محمود ایشک آقاسی از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیرار دوشاه شاه محمد پیر که با ایشان متفق شده شمشیرها کشیده روی باردوشاه آوردند و او با هفت کس از قرابتان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر ایماقاتی که همراه داشت با اموال و جهات بحیطهٔ تصرف امرا محمد زمان میرزا در آمده و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر بآق مسجد بازگشته افراد حشم و احاد خدم را بلطف و عنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیرار دوشاه و اتباع او بدست افتاده بود برامرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهاریک برافراخت و در منزل قرا یغاج بوضوح پیوست که امیرار دوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بمصالحه قرار داده مسوّد اوراق را فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیرار دوشاه آن مملکت را که با عهد تعلق بآنحضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود رود و تا غبار نقار که بین الجانبین ارتفاع یافته بآب صلح و صفا تسکین یابد و درین باب نشانها بنام امیرار دوشاه و برادرش توام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این شکسته حسب فرموده بآن بلده شتافت و هرچند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرار دوشاه رسانید سعی تام نمود که از مقام مناقشه درگذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود و بجایی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت اگر مخدوم زاده با عدد اندک بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تأکید مییابد والا فلا و بنده از آنجا مایوس بازگشته در قریهٔ سان بآستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان میرزا فی الحال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت کرده ابواب شهر باز خواهند گشود و متوجه آنطرف گردید و قریب یکماه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و هرچند رسل و رسایل نزد امیرار دوشاه فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بران مترتب نیافت و در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیرار دوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده و استدعا حضور آنحضرت نموده تا مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون معلوم بود که عنقریب ماهچهٔ رایت نصرت آیت آنحضرت پرتو وصول بران حدود خواهد انداخت محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدرهٔ جز رفت و در آن منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر و کدای میر محمد بندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفتند و میرزا علی بیک متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده ببلخ رفت و با امیرار دوشاه ملاقات نموده بدلایل معقوله خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و هم برآنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیرار دوشاه با کس اندک در قریهٔ توخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده هم عنان یکدیگر ببلخ روند آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیرار دوشاه را در بلخ نگاهدارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک بازآمده خبر مصالحه رسانید شاهزاده از درهٔ جز بجانب ارز شتافت و از جانب امیرار دوشاه سید عبدالله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیرار دوشاه بد نیندیشند و از نیطرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد زمان میرزا منتظم بود ببلخ رفت و خاطر امیرار دوشاه را مطمئن گردانید و او در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاولی سنه ثلث و عشرین و تسعمایه با چهل کس از خواص خویش که همهٔ ایشان جهت رعایت حزم جبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رسم تکاول را نزد شاهزاده فرستاد که آنحضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قریب هزار نفر بود بدان دهانه از بر بصحرائی که واسطهٔ درمیان آن منزل و قریهٔ توخته شتافته آنجا لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شد و با امرا مواضعه نمود که آن مقدار در آن موضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بتوخته

لشکریان ۴

بتوخته سید امیرارد وشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده شرف تقبیل ایادی فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که من از جملهٔ نوکران فرمان بردارم و فتحی
که مرا از درگاه رانده‌اید بگوشهٔ رفتم و چون طلب فرمودید باز بملازمت آمدم و مخدوم‌زاده جوابی مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و
همان لحظه تمامی سپاه محمدزمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیرارد وشاه از آن کثرت نهایت هراسان گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم‌زاده
بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف سلوک دارد و این معنی از مراد آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بگذرگاهی تنگ رسیدند امیرارد وشاه را دستگیر
کرده بقتل رسانیدند و از آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده زمرهٔ ببلخ گریختند و کیفیت حال را بالقوام بیک باز گفتند و او برج و باره
شهر را مضبوط ساخته رسولان سخندان متعاقب و متواتر بکابل فرستاد و استدعا نمود که بمسارعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والاجاه بصوب
بلخ نهضت نماید تا محمدزمان میرزا مجال چرانیدن غلات نیابد و بعد از آنکه قریب یکماه مخدوم‌زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت
پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمدزمان میرزا بدره‌جز رفته باغروق خود پیوست و مقارن آنحال خبر رسید که فقیر علی بیک از درگاه پادشاه
عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ آورده و قوام بیک مقالید شهر و قلعه بدو سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایهٔ
وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابران محمدزمان میرزا ایلچی باقرن لاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث بآستان سلطنت
آشیان حضرت ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهاریک متوجه قرابیعاج گشت بعد از وصول آن منزل شاه میرحسین که بعلو
شان و قدم دودمان از سایر اعیان ماوراءالنهر امتیاز تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی مصحوب میرمحمد باقرن لاس بدرگاه سپهر اساس رسیده و
باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش‌نامهٔ آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده‌ایم
زیرا که اگر لوای کشورگشا بدینجانب توجه نمیکرد قوام بیک غاشیهٔ اطاعت حکام ماوراءالنهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان می‌سپرد و اکنون
انسب آنست که آن برادر بالتفات خاطر عالی مستظهر بوده بدرگاه جهان‌پناه شتابد تا زمام ایالت این مملکت را در قبضهٔ اقتدارش نهاده بطرف
کابل بازگردیم محمدزمان میرزا بعد از مطالعهٔ این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میرحسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید
اما قبل از تصمیم عزیمت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر نبیرهٔ سید مرتضی خواجه است و از جانب مادر نسبش بابوالخیر
خان می‌پیوندد و همشیرهٔ حضرت پادشاهی بابر میرزا در حبالهٔ نکاح او بسر میبرد و از منزل دره‌جز از آنحضرت روگردان شده نزد محمدزمان میرزا آمد
و مخدوم‌زاده را از توجه باردوی عالی مانع گشت بنا علیه محمدزمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه میرحسین بآستان
سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتافته
ان شاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده مشرف ملاقات خدام بارگاه
عالم‌پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میرحسین و شاه اسکندر محمدزمان میرزا عازم تسخیر شبرغان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت
امین بیک فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیک بمصلحت آنکه آنحضرت را از قرابیعاج که عقبه‌ایست در غایت استحکام
بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب التفات نماید بی‌شائبهٔ کلفت بدیدن عروس فتح و ظفر فایز گردد سخنان نیازمندانه پیغام
داده عرضه داشت کرد که اگر ماه چتر رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شبرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از مواید
انعام و احسان خدام آن آستان حظی تمام خواهد یافت و محمدزمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اغروق را در قرابیعاج گذاشت
و علم عزیمت بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بسرپل میر نعمت الله منشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون حشم
پس از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته و بر جناح استعجال عنان یکران بصوب قرابیعاج تافته بنابران میرزا محمدزمان براه کوه که نزدیکتر
بود عازم قرابیعاج شد بامید آنکه پیش از حضرت ظهیر السلطنة باغروق عالی رسد و آن عقبه را مستحکم گرداند اما در اثنای راه جمعی که دیوانه از قرابیعاج
رسیده معروض گردانیدند که حضرت پادشاهی بقرابیعاج در آمده اغروق را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده
است میرزا محمدزمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد و در اثنای راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی

ولد امیر بابا علی و خواجه حیدر علی قرچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت گریخته بطریق ایلغار رفتند و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان حرکت فرموده در پیل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده و راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید **امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران** آن ولایت شرط استقبال بجای آوردند و آنچه دست مکنت ایشان بدان میرسید پیشکش کردند و مخدوم زاده در قریه اسقو رحل اقامت انداخته بعد از دو سه روز رایات نصرت آیات باری بموضع آق گنبد که میان آن ولایت و چخچران واسطه است سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن کوهستان در نتوانست آمد و بطرف فیروزکوه عبور رفته از آنجا براه یکه النگ متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق و استعدادی بهم رسانیده از غرجستان بچخچران نقل کرد و در منزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته متردد بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نماید یا بار دیگر بجد و جهد بشتابد که ناگاه طلیعه لشکر امرای خراسان که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرمان والی هراة امیرخان لله بدانجانب شتافته بودند پیدا شد و مخدوم زاده امیر شاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیر اردوشاه میرزا بیک و امیر میر ایلقی و اسلام علی و لدایه علی بخشی و امیر شاه حسین یارکی را با اکثر مردم مغول قاچی و لشکریان در برابر امرای خراسان گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت از راه سوخ بصوب بندکی از ضیعه جات غرجستان برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک را با ده دوازده کس از کلانتران مغول قاچی و بسیاری از آحاد و اجناد بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف بمحمد زمان میرزا پیوستند آنحضرت از بند عزم قندهار کرده در اثنای عرض بسبب اتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده برو رسید شاه محمد بکر که از معرکه چراغدان بدان طرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغه بسیار آنحضرت را بران داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان بطرف ولایت سان و چهاریک انعطاف داد و لشکریان در نواحی تیزرو اغروق میرزا بیک را که عازم شبرغان بود غارتیده فی الجمله یراق بدست آوردند و بچهاریک رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و بابا علی بخشی و مردم مغول قاچی که جهت تجهیز و تکفین کشتگان خود در بند مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون امین بیک این خبر شنید کس نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا تجمع کنند بتعجیل متوجه آنحضرت گردیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته بین الجانبین حربی صعب دست داده در اثنای کر و فر اسب میرزا محمد زمان بسر در آمده در آن حین امیر ابراهیم جابوق تیز قیس رسیده و آنحضرت را دستگیر گردانید اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرمود و جریمه او را نابوده تصور نموده ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود **نظم** پادشاه کریم بنده نواز جرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش و بیگانه بگذرد ز آنکه هست فرزانه صد خطا بیند از جلیل و حشم کندش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان بنام ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از مخدرات سراپرده پادشاهی را بوی نامزد کرده راضی و شاکر و مباهی و مفتخر ببلخ فرستاد و بی شائبه تملق و غایله مدح گستری آنچه غایت کرم و رأفت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزاده عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان در اطراف و اقطار جهان اشتهار یافته هر کس زبان بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آیین گشود **رباعی** ای لطف تو سرمایهٔ انواع فرح مخبر ز عنایت آیت رب اشرح گویی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب فاعف عنهم و اصفح و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه سبع و عشرین و تسعمائه رسیده محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت بایستادگان پایه سریر خلافت مصیر

خلافت مصیر اعلیحضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آورد در جادهٔ واثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد. رباعی آن اختر نورگستر اوج امید. شایستهٔ افسر و سریر جمشید خواهم که بظل دولت شاه جهان بر مسند اقبال بماند جاوید وچون بمرافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشید و از رشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و امین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند

مثنوی

چون بعنایات خداوند کار
بخت موافق شد و توفیق یار
کلک سخن پرور معجز بیان
کرد عیان ذکر مؤید خانیان
بار دگر ابر گهربار شد
سحر فن و معجزه آثار شد
تا کند از ذکر شه کامکار
جیب فلک پر ز در شاهوار
گرچه مرا قوت این کار نیست
خامه باین کار سزاوار نیست
هست امیدم که بفضل خدای
کلک چو بر عاج شود مشکسای
فیض سماوی دهدش یاوری
کوکب طالع کندش چاکری
تا ز حدیث شه کشورگشا
قبهٔ افلاک شود پر صدا
صیرفی طبع جواهرشناس
خاطر نقاد هنر اقتباس
از در این جوهر حسن اثر
از صدف چرخ کند پر گهر
گر شنود گوش خرد این نوید
بشکفد این غنچه بباغ امید
گر نوزد بر چمن این رقم
تازه نیابی ز نکهت کرم
کی شود این عقد گهر با نظام
گر نکند معدن جود اهتمام
چیست همت کرم و کان جود
دست و دل آصف ملک وجود
اختر برج شرف سروری
دوحهٔ گلزار نکو اختری
ملک مداری که بتیغ و قلم
کرد خراسان چو بهشت ارم
شعلهٔ تیغش بظفر همدم است
ملک ز رشح قلمش خرم است
هست دربار کفش ابروار
غیرت ولی چون کفش ابر بهار
زانکه بود بخشش دستش مدام
کی همه که قطره فشاند غمام
ذات وی از عدل بود محترم
دست و دلش مظهر لطف و کرم
بهره ور از فضل دل آگهش
مرجع اصحاب شرف درگهش
رتبت اهل هنر کام اوست
زیور عنوان سخن نام اوست
جوهر نامش ز شرف با نصیب
نزد خداوند چو ذاتش حبیب
ملک ز عدلش شده پر زیب و زین
هست دعایش همه را فرض عین
هر که بود از کرمش بهره ور
غیر دعایش چه نویسد دگر
تا که ز رشح قلم مشکفام
جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش درفشان
بهر سرانجام امور جهان
بحر عطایش همه گه موج زن
بهر فراغ دل اهل سخن
سیر فلک باد بکامش مدام
نامهٔ امید بنامش تمام

قد تم جزو الثالث من هذا التاریخ بعون الملک الوهاب بید العبد الاحقر الاثم میرزا محمد علی الشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنه ۱۲۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو چهارم از مجلد سیوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای یافته از منزل مه تا ماهی ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و گدا هر که تو او را خواهی بر فرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح
اخبار فتح آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب اقدس الهی است و اولی فله الحمد فی الآخرة و الاولی له ملک السموات و الارض و ما بینهما رباعی
ای کشور دل ز نور حمدت روشن معموره جان ز فیض شکرت گلشن از حمد تو شد مزین آغاز کلام یابد شرف از شکر تو انجام سخن و انفتاح ابواب
بدایع وقایع شاهنشاهی بایراد نعت و درود حضرت رسالت پناهی لایق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما رباعی ای بر سر جمله سرفرازان چون
تاج یکپایه ز آسمان قدرت معراج شد از کرم عام تو عالم خرم شاهان جهان بلطف خاصت محتاج اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی و اولاد و
صل علی آله البررة النجباء و عترته نجوم فلک الغر العلی مثنوی شهریاران ملک فضل و کمال تاجداران شهر جاه و جلال خسروان ممالک دنیا
پادشاهان کشور عقبی یعنی آن دوازده معصوم انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاک نبی اولین آفتاب برج نجف
شاه دلدل سوار دریا کف پس حسن آن امام پاک سرشت که بدلها نهال احسان کشت بعد ازو نور عین حسین قرة العین سید الثقلین
بعد از ایشان امام سجاد است که پناه تمام عباد است پس محمد که باقرش لقب است میوه باغ سید عرب است باز صادق که بود در همه کار
چون زر جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی کاظم در ره علم شرع را ناظم فخر آل عبا امام رضا هادی سالکان راه هدا پس تقی آن امام
تقی قدوه خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار حسن الخلق حسن الآثار پس امام زمان که هست مدام ماحی کفر و حامی اسلام
یا الهی بحق آل رسول بعلو مکان زوج بتول بکمال پاکدامن زهرا که خجل کرد خلقش مه را بمحبان اهل بیت نبی بهداة شریعت عربی
که مدام ساز همدم توفیق تا نویسم بخامه تحقیق حال مهر سپهر عز و شرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت مسلمانی وارث حشمت سلیمانی
پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعدل علم تاج بخش شهان تخت نشین مشرق و مغرب بزیر نگین در عجم سربلند گشته بتاج از بلاد
عرب ستانده باج ترک و دیلم همه غلامانش قیصر از چاکران دربانش همه اجداد او خجسته شیم مالک تخت و تاج تا آدم پادشاهی که تابیده
لوای خورشید سمایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانید ظلام ظلم و عدوان از اطراف امصار بلاد

و بلاد روی بعدم آباد آورده سرگشتگان بوادی نامرادی بخجسته ساحت امن و امان رسیدند و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض احوال
و گلزار اقوالش وزیده و دمیده اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه اطاعت
در گوش جان کشیدند نظم سکه دولت چو بنام تو شد پادشه مصر غلام تو شد یافت ز اقبال تو قیصر خبر کرد برون نخوت افسر ز سر خسرو چین بنده دربان تست
خان ختا ریزه خور خوان تست شاه توئی جمله طفیل تواند از دل و جان تابع خیل تواند و دین پناهی که بمرافقت توفیق ایزدی و موافقت تائید سرمدی رسوم
مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچیک از اساطین سلاطین را رفع آن تیسیر نپذیرفته در عرصه هفت اقلیم منسوخ ساخت
و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت همت پایدار در باب تشئید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خواقین
رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سعادت هیچ گاهی نبوده همچو او گیتی پناهی رسوم بدعت از عالم برانداخت لوای کامرانی مرتفع ساخت
تعالی الله زهی شاه مکرم مباهی از وجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار پناه تاجداران جهاندار قبهٔ زرنگار چترش بنصرت شعارش منور عرصه
سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیده ماه و مهر از اشعه اسنه غازیان سپاه فراوانش آئینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و
از صفحه سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعه امانی و آمال چون ماه چارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشور کشایش ع غیرت افزای زلف پرچم حور و
خدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول غلمان دار السرور در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخه صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم نوای
غمزدای مرحمتش جان اولیای دولت را بهیج و مسرور گردانیده سموم قهر جان سوزش جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دلفروزش نضارت بخش ریاض
امید ستمدیدگان نظم سموم قهر تو هر جا که بگذرد گردد بسان آتش سوزان طبیعت کاه نسیم لطف تو بر هر گل زمین که وزد چو سبزه سر بدر آرند خفتگان گور سهم
خدنگ تیر آهنگش خون از دیده مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشه اضطراب انداخته خنجر سر تیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز
خون ریز و تیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قالع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز و ساحت مملکت اسکندر در نظر همت عالی ارتش کمتر از حوصله مردم بخیل و رفعت حشمت ساحت
قدر کسری و قیصر در برابر عظم شان عالی مکانش بی وقع تر از وقوع تخیل رباعی ای تختگه ملک تو را عالم تنگ یکپایه ز تخت قدر تو هفت اورنگ لطف تو نمود
سوی هر کس آهنگ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین ع سکندر سپاه ستاره حشم
سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر فریدون فر کیخسرو سریر قمر سیر گردون خدام [illegible]
همت سپهر احتشام مثنوی خسرو جم قدر منوچهر چهر چهره بخاک ره او سوده مهر ترک فلک بنده فرمان او هندوی کیوان ز غلامان او
معتکف چرخ ششم روز و شب جز بدعایش نگشاده است لب کلک عطارد ز سر اهتمام غیر ثنایش ننوشته مدام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنیزی
ز شبستان اوست ثابت و سیار برین آستان بسته بخدمت چو دو پیکر میان جمله حکام روی زمین سوده ز اخلاص بپایش جبین هست وجودش در درج شرف
دری تابنده برج نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر گشت متقاصد آن گهر مظهر خاک رهش بوسه زد از روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف
تا که برد از کرمش خصم بهر ظاهر ازو شد همه جا ضد قهر کردگار دشمن او را بجهان کرد خوار دید خداوند چو آن کردوکار خلیل میل دلش
بیشتر سوی لطف هست جلی فیض وی از روی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی براهش بنهاد مهر و ماه عالم نور دلش زد
چو بعالم علم حشمتش عدو گشت قرین الم شاه عزت تاج و شرف گاه ازو یافت بنا قاعده جاه ازو اسمعیل نام وی از عز بلا انتها گشت
در سلک در بی بها یافت چو این نظم بنامش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از شعشعه آفتاب سطح معلای فلک نور یاب باد ز عدل شه روشن
جبین روی زمین غیرت خلد برین اهل هنر از کرمش بهره مند مسند اقبال بذاتش بلند و چون بی شایبه تکلف و سخنوری و غایله تصلف و مدح گستری انشا
صادرات افعال و ملاحظه واردات اعمال این پادشاه دین پناه ستوده خصال واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار همای همایون بال جاه و جلال بر سر هیچ
تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایه سعادت و اقبال نفکنده و باز بلند پرواز تائید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمندی کامکار بسان
وجود فایض الجودش ننشسته بر ذمه همت هر یک از نساجان و سیاحان بیدای براعت و ناسخان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم مینماید که در نظم فراید
وقایع و نشر بدایع مآثر خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد در لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان و آیین جهانداری

و کشورگشائی و قانون دین پروری و ملک آرائی و رسوم رزم سازی و مخالفت گدازی و عادات دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر افرازی تا دامن روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا بر علی هذا این ذرهٔ احقر که خود را خوشه‌چین خرمن اصحاب فضل و هنر می‌پندارد جزوی از کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده و تحریر غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی را که شامل دولت ابد مدت نامتناهیست پیش نهاد همت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از نفحات خامه در ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بر وجهی نضارت یابد که طاوسان حظایر قدس را هوای تماشای آن از فضای دماغ سمت انتفا نگیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار بصورتی طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی بگنجد این سخن در طی نامه نباشد این تماشا حد خامه ولی چون با همت کرد پرواز رغیب آمد بگوش هوش آواز که کلک گرچه باشد بی بضاعت ز فیض شاه یابد استطاعت بطایر گر قلم افتد درین راه سخن گو یابد معنی ز دولت شاه ازان رو طایر طبع سخن ساز سوی این بوستان آمد به پرواز چو در ذکر شهنشاه این گهر سفت نخست از حال آبایش سخن گفت

گفتار در بیان شمهٔ از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق و مغرب را منور گردانیده محتاج نیست بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان عام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آباء عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسلهٔ نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف ثبت می‌ساخته‌اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آبا و اجداد بلند مکان رایت افتخار و مباهات می‌افراخته‌اند خامهٔ مشکین شمامه در تبیین سلسلهٔ نسب بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود و صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ از مناقب و مفاخر این فرقهٔ مسوده مآثر زیب و زینت وافر افزود در صحایف واقفان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار اخفاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به پنج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بامام همام هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم ملحق میشود درین موجب که ابوالمظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوهٔ اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله ابن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون شمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم علیه السلام در اوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام زبان بیان بتکرار آن مبادرت نمی‌نماید و رخسارهٔ این صحایف را به نور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه والانژادی آراید و منه الاعانة و التوفیق آرایش یافتن صحایف این اوراق

بذکر مجملی از احوال آباء شیخ صفی الدین اسحق عامهٔ علماء عالم و کافهٔ فضلاء بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن زمرهٔ کریمه را فایز بکمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دینی و اخروی می‌شمارند لوایح باطن هدایت میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده نظم از ایشان بوده هر یک دین پناهی سریر مکرمت را پادشاهی چراغ روشن از نور امامت مه تابنده برج کرامت شعر فهم من بین اصناف الانام کرام من کرام من کرام لاجرم حاجت آن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هر یک ازین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون باسامی سامی ایشان منتهی‌ست نغمه‌سرائی نماید اما بنابر تیمن و تبرک بذکر مجملی از احوال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد آن قدوهٔ آل رسول الله لسان مقال میگشاید فیروز شاه بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ مبارکش طالع و آثار جلالت و مهتری از بشرهٔ همایونش ساطع بوفور تمول و ثروت مشهور و بصفت نباهت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواشی و اغنامش بعدد ثوابت و سیاره و غلمان و خدامش زیاده از مرتبهٔ حساب و شمار نظم فلک احتشام معالی پناه جهان کرم میر فیروز شاه دری بود از درج عز و شرف گلی از گلستان شاه نجف قمر بود تابنده از خوان او جهانی مرفه باحسان او و چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز ابن بزاز شده فیروز شاه در کنار بیشهٔ جیلان

در موضعی که موسوم است بزنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام نموده و چون آنجناب از هاتف غیب ندای والله یدعوا الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل زنگین کوچ فرموده در قریه سفرانجان فارغ بال و شادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز درگذشت و عوض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری برج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق غایب شد و هرچند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعه جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیده منتسبان خاندان سیادت بگشاد و اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان بود و احیانا بزبان حال در گوش هوش هر یک مضمون این مقال ترنم مینمود بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضای هفت سال از این احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر در خانه پدر بزرگوار پیدا شد جامه عنابی در بر و دستاری سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان معجز بیان بزمزمه تلاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان مبتهج و شادمان از آنجناب کیفیت حال پرسیدند جواب داد که مرا طایفه از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند بمیان خود برده بودند و درین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریض نمودند و آنجماعت مستعجب و متحیر گشته غاشیه خدمت و ملازمت مخدوم زاده حقیقی بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقه فرمان برداری و اطاعتش را پذیرفتند و سید محمد الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان باحیاء گلشن سلسلهٔ آبا و اجداد شریف خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمد و علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراخت بیت روانش بلطف پر از نور باد در آن زینت آباد مسرور باد صلاح الدین رشید ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از پدر در قریه کلخوران اقامت فرمود و آنجناب از جمال صوری نیز بهره تمام داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید قطب الدین قطب فلک جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریه کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجیان باردبیل نقل نمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از رؤسای کفار گرجستان با لشکری از دو صد فتان بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمه علیکم بسواد الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس نفیس خود در گوشه نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب نزدیک بمدخل آن نشسته و انبوه لشکر گرجیان در اردبیل دست بقتل و غارت برآورده یکی از ایشان متوجه آنخانه شد و آن جوان در روی او جسته بر طبق مرویه الحق یعلو و لا یعلی غالب آمد و شمشیر آنکافر مقهور را بقبضه اقتدار درآورده بر حلق شومش کشید در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و آنجوان از آنکه کافران بر حال محله نشینان سرا پرده عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشید و بکندوی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود گردانید و کلمه توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و بیک لحظه گرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده شمشیر انتقام از نیام کشیده رشتهٔ حیات آنجوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویه اختفا متفکر بیرون آمد تا خبری از آن بهتر پیدا کند قضا را جمعی از گرجیان بآنجناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای درافتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین از روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهت تفحص حال شهیدان در بیرون بودند بسر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز ناله آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیک رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آنجماعت زخم را بستند و او را بدانخانه زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانبین لوازم حمد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون خرامید و بکلی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولی عهد ساخته جنت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن سلف

[illegible]

آباء کرام را احیا نمود و چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سید زاده بی عدیل در زهد و ترقی بسن شباب مخدره را که صبیه صلبیه عمر بارقی بود و از باره تمام عنایت ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش مید رخشید بعقد نکاح خویش در آورد و واهب المواهب و المعطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سراپرده سعادت بود و ولی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود و غنیت را آمد آفتاب از اوج امید و وجودش مظهر اقبال جاوید آثار رشد حقیقیه باطن از ناصیه خجسته میامنش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از مطلع جبین مبینش باهر امارات هدایت و ارشاد در بشره میمونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسره همایونش هویدا نظم

گلی بشکفت در باغ هدایت
دری افزود در درج ولایت
جهانی گشت از بویش معطر
ز رویش چشم اختر شد منور

و امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت و بایفا نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب آن فرزند سعادتمند را ابو الفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد و الحمد لله الواهب المواهب و العطایا و الصلوة علی محمد خیر البرایا و آله النجباء و عترته الاتقیاء **تزیین این صحیفه بلاغت آیین از تبیین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق** باتفاق اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پرتو بر روی درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تاثیرش بسان انوار عنایت الهی عرصه کون و مکان را اضاءت بخشیده گنجینه سینه اش از جواهر علوم لدنی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور لآلی کلام هدایت نظامش زیور گوش هوش اعاظم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای دامهای سبحه اش همواره در طیران و مشاعل کواکب در تمنای گشت شبه تعداد قنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت باستقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرآت رخسار مه رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام برکوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده مثنوی

همه ذکر او در رکوع و سجود
همه فکر او در قیام و قعود
شده چشم و ابروی محراب را
چشمی که نشناخته خواب را
بشستش چشم پر آب از بندگی
بظلمت نهان چشمه زندگی
لب و دیده آن سالک کامیاب
ببسته ز خوردن گشاده ز خواب
بشب زنده داری مدد بوده
همه شب ز قدرش شب قدر بود
قدم گاه او عرش را بوسه گاه
درش بود مر قدسیان را پناه
گذشته ز هفت آسمان منبرش
نمودار معراج پیغمبرش
گشادی چو گاه نصیحت لسان
فشاندی در و لعل بر مفلسان
ملک گفته آمین چو کرده دعا
شده از دعا حاصلش مدعا

و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در سن صبی بود که بمصداق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیا دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود و اوقات خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوابهای عجیب میدید و بازدیاد الطاف الهی و تضاعف اعطاف شاهنشاهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تامل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آنجناب خرم و فرحناک شد و در وقت تحریر این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا از آن زمان در عالم خواب آن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو خسرو آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچه رایت سلطنت او بسان خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان انداز و فی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده و محسوس میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت میپیوندد و همچنین منقولست که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته است و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بر سر نهاد آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر بر گرفته کره بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون اینمعنی سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد راقم حروف

راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر آن خواب تأمل نماید بیقین داند که آن شمشیر کنایت از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر و آفتاب تتماج و تاج فرق همایون آنحضرت اشارت نموده و ما احسن ما قیل بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جست و جوی نهاده بهانه ملاقات برادر خجسته صفات خویش صلاح الدین رشید که در بلده شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبد الله خفیف نزول فرمود و هر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خواست که آنحضرت را بخانه خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاید التماسش را بعز اجابت اقتران نداد و شیخ بهمان بقعه بادای وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از مقربان بارگاه احدی رسید اما دست ارادت بهیچ یک از آن جماعت نداد زیرا که مرتبه خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر نزد امیر عبد الله فارسی که فارس میدان هدایت بود شتافت و شمه از حال خویش عرض کرد امیر عبد الله رحمه الله آنجناب را گفت ایعزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی دیگر کسی نیست که ترا بمطلوب تواند رسانید بنا علی هذا شیخ صفی الدین اولیاء شیراز را وداع فرمود و بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت والده دریافته بتفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد از سید جمال الدین گیلانی رحمه الله یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی می پیوندد و سلسله مشایخ شیخ جنید قدس سره بامیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که او را محمد بن ریحان میگفتند و از اردبیل جهة آوردن برنج بگیلان رفته بود شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریه هلیه کران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الولی از غایت اشتیاق ملاقات شیخ زاهد بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما در درجه کمال داشت پیاده و تنها متوجه هلیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسیده در زاویه شیخ زاهد فرود آمد و بادای نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید هیچکس از طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته در ماه مبارک رمضان حال آنحضرت بر همین منوال جاری میبود اما چون در آن روز بنور کرامت از وصول آن قدوه خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان کپنک پوش را که در گوشه زاویه نماز میگذارد بخلوتخانه خاصه من در آر تا آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نموده بعد از آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبیده بارشاد و تلقین پرداخته بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده نمود و همگی همت در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان مجاهده و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در هفت روز یکنوبت افطار میکرد و بتدریج بهم بدانجا انجامید که در ماهی زیاده از یک کرت از جنس ماکول و مشروب چیزی نمی چشید و در شب اصلا پهلوی همایون بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهة مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال بهمین منوال از اکل دسوم و لحوم مجتنب و محترز میبود و در وقت افطار اندک برنجی یا گیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را نیز بتدریج از آن مجاهدات و ریاضات باز آورد و بخوردن گوشت اشارت فرمود و برین قیاس حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد قدس سره از درجه بدرجه تصاعد نمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی و ارشاد خلایق را مرجوع بآنحضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود را که هم نام فاطمه زهرا علیها السلام بود در حباله نکاحش در آورد و صحت این حکایت از روایت مؤلف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید و همگی همت در علو شان و رفعت مکان آنحضرت کوشید نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی نماید و او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هر آینه رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام سازند تا ما همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زاده خود زنیم و این سلسله از هم گسیخته نگردد شیخ زاهد رحمه الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

و زمام مهام ارباب ارادت را بقبضهٔ درایت او داد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد پس فرمود که من همین ایام چنان سازم که بر شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام مقام است جواب دادند که بر کنار دریاست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافت است شیخ گفت هر دو را آواز دهید هم مشاهده نمایید که کدام یک جواب باز داد پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود همگنان آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه شیخ صفی الدین قدس سره بدان خانه در آمد شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم و بجدیت توجه نمودم رباعی هر کس می عشق خورد در بزم شهود یکدم ز خیال یار غافل نغنود پیوسته بگوش هوش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی آنمقدار حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطهٔ مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را روی نموده ع با خود آورده از آنجا نه بخود بربسته لاجرم آنجماعت خجل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیهٔ ارادتش بر دوش گرفته از سر عناد درگذشتند و شیخ صفی الدین بعد از زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحهما رخصت یافته باردبیل شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هرگاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بروی غلبه میکرد بگیلان خرامیده شرایط کمال ارادت و اخلاص بتقدیم میرسانید و این معنی موجب مزید عظم شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد نسبت بآنجناب لوازم محبت و اتحاد بجای می آورد در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصهٔ اردبیل را بنور حضور منور ساخته در زاویه که مسکن من بود نزول فرموده در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه برآورده گفت که مرغ دل من هرچند بال همت در هوای فضای عالم طیران نمود جهت توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه عمارت نمایی که آستانهٔ سده‌اش آشیانهٔ طایران عالم بالا باشد و ساحت بارگاهش مطاف طواف سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام بشارع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت کنی و ندای اجیبوا داعی الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الخلق و خلق را بتو حواله کرده است روی اهل دل بسوی روی تست مهبط فیض الهی کوی تست و باید که احتمال اشتیاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت در آری و خلفا باطراف امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور نشماری و اکنون من امانتی را که از استاد ارشاد داشتم در قبضهٔ درایت تو نهادم و سررشتهٔ هدایت امت حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم

چو الطاف الهی شامل تست
ظهور نور عرفان از دل تست
گشادم پیش تو اسرار دین را
نمودادم همه گنج یقین را

و شیخ زاهد در سنه سبعمائه بموضع سور مرده که از توابع شروان است مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادتش را که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که بیک روز از اینجا باردبیل روی و روز دیگر صفی را بما رسانی و الیوانی این معنی را قبول نموده شیخ دست مبارک بپشت و هر دو رانش فرود آورد و صبحی از سور مرده متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق پرست شیخ که باعضایش رسیده بود هشت روزه راه را بیک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریه کلخواران بشرف ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب بتهیهٔ اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح بر اسپ چرده که داشت سوار شد و خضر در رکاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسور مرده رسیدند و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانهٔ عالم قدس است و هر یک از اصحاب در باب مدفن من موضعی را مینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان مسکن مالوف حضرت شیخ است جهت مقبرهٔ منوره از تمامی مواضع مناسب تر مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاده شیخ صفی الدین آنحضرت را بساور دکیلان برد و بعد از وصول بچهار روز آنمنبع حلقهٔ ارباب یقین ودیعت حیات بمتقاضی اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و حظیرهٔ متبرکه‌اش را تعمیر نموده عنان انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چون شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجادهٔ هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت و جهت دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت باندک زمانی صیت

کرامات و خوارق عادات آن سلطان نقبا و سادات در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفت و از اقطار امصار و بلدان مرتقیان مدارج سعادت روی بدرگاه کعبه اشتباهش آورده و از ازدحام خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خواجه محیی الدین که در سلک اولاد عظام آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان از ارباب ارادت آن مقدار کس بعتبهٔ امامت و کرامت آمده بودند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آنجماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جهت افطار هر یک از خلوت نشینان یکتای نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار کرده مهیا میبایست کرد تا بدیشان وفا کند ع وین هنوز از آفتاب قدر او یکذره بود و هم در کتاب مذکور مذکور است که نوبتی در قریهٔ دارور زاویهٔ پیر محمد داروری در یکروز قریب بیست هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیشنماز آن مقتدای اهل ارادت بود روایتست که گفت شبی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خیر انجام الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از راه برنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار درآمد و عدد مردمیکه از سایر طرق بدرگاه آن مشهور سجده منت شتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیداند و برین قیاس زیاده بر سی سال عتبهٔ علیهٔ آن قدوهٔ اولاد خیر البریه مطاف طوایف اصحاب مجد و جلال و مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار از طالبان ببرکت انفاس متبرکه اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان میگشود و چنانچه نبوت پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیهٔ همایون آن مهر سپهر دین پروری بمرتبهٔ لامع و لایح بود که هر کرا چشم بر آن جمال خورشید مثال افتادی در دم چراغ معرفت در کاشانهٔ دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش بنهادی و لوامع معرفت الهی و لوایح دقایق حقایق موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت میامنش پیوسته بمثابهٔ طلوع و ظهور مینمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت اضاءت پذیرفته طالبان را راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد سلاطین عالم هرگاه بعتبهٔ جنت مثالش رسیدندی از شکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم محال دانستندی و خواقین با طبل و علم چون در زاویهٔ سدره پیرایش راه یافتندی در پیش خدام ذوی الاحترامش بغایت تواضع و فروتنی نشستندی نظم در شب تقدیر فراشان انوار هدی شمع شاهی در سرای فقر او افروختند حلقه بافان قضا در کارگاه کاف و نون رقعهٔ فرماندهی بر خرقهٔ او دوختند و چون در اکثر بلاد اقالیم سبعه صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و خلقی بینهایت بواسطهٔ ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند بنابر اقتضای فحوای اذا تم امر دنا نقصه زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج یکی دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایکت صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که هاتف غیبی در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و هر دوائی که جمیع اصحاب امراض را دهند سود داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تراکم امراض و تزاحم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو میفرمود و در وقت ضعف اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد مینمودند و در اواخر اوان استقلال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد رشید خود شیخ صدر الملة و الدین موسی که بخیر نتیجه زاید بود تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمائه قریب بنصف النهار در غایت هیبت کلمهٔ الله گفته طایر روح مقدسش بجانب حظایر قدس پرواز نمود شعر و لو کان فی الدنیا شیء مخلد لکان رسول الله فیها مخلدا و ما احد ینجی عن الموت سالما فان المنایا قد اصابت محمدا اغلب اگر عمر بشر پاینده بودی حبیب حضرت حق زنده بودی از وقوع این حادثه شعلهٔ نایرهٔ حزن و الم بکاخ درون بنی آدم تافت و از حدوث این واقعه کارخانهٔ فرح اکبر در عالم اصغر بالکل روی بسمت فتور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون دل از دیده گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه سجده در خاک نهادند و چون غلطان ابو دیاده صعوبت آن مصیبت نه بمثابه بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان بشرح آن در این اوراق مبین تواند ساخت رباعی

دختری

یارب غم دل چگونه آرم بزبان / وز درد فراق چون نمایم افغان / افسوس که سایه برگرفت از سر خلق / خورشید سپهر سروری و احسان

و چون صفای فضای اوج سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر بکدورت تبدیل یافت و پردهٔ ظلمانی شب بکسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین صفهانی جسد مطهر آن مقرّب بارگاه سبحانی را غسل داده در وقت ادا رد واجبات و سنن اکثر جسد آنحضرت با بانگ اشارتی از پهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که بنشانند بی آنکه کسی ذات مبارکش را نگاه دارد می‌نشست و در آن اثنا زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر فرمود که و سیم بار بلفظی تکلم نمود که مفهوم نگشت و ارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیهٔ حضرت ختم المرسلین بر آن جنازهٔ مغفرت اندازه نماز گذاردند و در چاشتگاه روز سه‌شنبه در روضهٔ مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاقست بخاکش سپردند

یک نوبت

از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبدهٔ اولاد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والدهٔ ماجدهٔ شیخ صدر الدین است از غایت اندوه و اضطراب دست بدعا بر آورده گفت الهی بستر سلیمهٔ شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحهما که مرا پیش از آنکه یکماه ازین واقعه بابد بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسالت بعز اجابت رسیده بعد از هژده روز از آن مصیبت شامله آن مستورهٔ مستجاب الدعوه وفات یافت غ دوست بر دوست رفت و یار بر یار و بعد از آن اوقات شیخ صدر الدین موسی حظیرهٔ منورهٔ والدهٔ بزرگوار را تعمیر فرموده در زیب و زینت آن روضهٔ قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و نظافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام برافراشت مثنوی

برافراخت گرد مزار پدر / بانبگ زمان آسمانی دگر
پی مرقد آن امام زمان / زمین جمع گردید و شد آسمان
رسانید آن روضه سر تا به / دو شد کعبه و آسمان گشت ده

و الی یومنا هذا روز بروز جمعیت و معموری آن حظیرهٔ بهشت آیین از بیشتر بیشتر بوقوع می‌پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطرسا مهبط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهرتر میگردد مثنوی

زهی روزن آن روضهٔ دلگشای / نموده دو صد جام گیتی نمای
در آن کرده ارواح پاکان مقام / که مرغ حرم را کنند احترام
بآن بام مرغی که ارزنده است / یکی روح لقمان پرنده است
بسقائی آن مزار عزیز / خضر بوده الیاس نیز
ملک کرده این از ره و بر سپهر / که روید درش را بجاروب مهر

والحمد لله المستحق للحمد والثناء والصلوة علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیاء و عترته البررة الازکیاء و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا

عطرافشانی خامهٔ مشکین سواد در گلزار اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة والدین

پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویهٔ عرش پرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجادهٔ تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیهٔ طلب را از سرچشمهٔ باطن فیاض سیراب ساخت مثنوی

بگسترد شیخ معارف پناه / بساط بزرگانه در خانقاه
نشستند در مجلسش سالکان / همه ملک توحید را مالکان
براه هدایت فرس رانده / بتکمیل ناقص نفس رانده

در صفوة الصفا مسطور است که در ایامی که شیخ زاهد روح الله روحه صبیهٔ خود بی بی فاطمه را در حبالهٔ نکاح شیخ صفی الدین قدس سره در می‌آورد در اثنای مجلس عقد برخاست و باز بنشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزندی که صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهد نمود بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند کامل که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخواستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصهٔ عالم را بنور وجود همایون بیاراست و لوامع رشد و رشاد از ناصیهٔ حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهة اکرامش قیام نمود صدر الدین است و هم از کتاب مذکور مذکور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را انوّل و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه پیوسته مواد نزاع هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز بزلال موعظت و نصیحت آنحضرت نایرهٔ خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوهٔ اهل کمال کرت دوم مردم انوّل در مقام جنگ و جدال آمده یعقوب نامی را سردار خود گردانیدند و لشکر بالارق کشیده الارقیان بنابر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات پیره زکریا که در سلک خلفای شیخ انتظام داشت شبی آنحضرت را در عالم رؤیا مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفیدریش را نزد انولیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربهٔ الارقیان منع نمایند اگر آن سخن قبول کنند فبها و الا من دانم که با ایشان چه میباید کرد و پیره زکریا صباح بملازمت شیخ صدر الدین رفته پیش از آنکه از واقعهٔ خود چیزی ظاهر سازد از افتخار سالکان مسالک زهد و کرامت روی بدو آورده گفت که پیره احمد بافلانی و حاجی نجیب را که هر دو سفیدریش اند بنصیحت نزد انولیان

نزد تولیان روند اگر ترک مقاتله دهند فهو المطلوب و الا حضرت شیخ داند انگاه آن دو پیر عزیز نزد تولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الاتفاق از مصالحه مایوس گشته بجد هرچه تمامتر آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت عالی نهمت شیخ صدرالدین قدس سرهما غالب آمده سپاه تولیان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام را پرسیدند گفت در حین اشتعال آتش قتال سواری سبزپوش که بر اسپی نور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز آوردیم بیت با ملک آنکس که بستیزد اگر کوهی بود از هم بریزد بثبوت پیوسته که ملک اشرف چوپانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدرالدین لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در اواخر حال بواسطه شرارت نفس اماره وفاق را بغل و غش نفاق مغشوش ساخت و آن مرشد آفاق را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و باطنا در مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شده زهری جانستان بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدام عتبه علیه بوضوح انجامید و آنجناب از آن طعام اجتناب فرموده بعد از آن بنابر نقار بین الجانبین در سجاس آمده و ملک اشرف او را در شاه بخف یا در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد در آن اثنا یکی از نزدیکان او شیخ صفی الدین قدس سره را در واقعه دید که عصائی در دست مبارک گرفته در غایت غضب با اشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته من مملکت آذربایجان را بتو طلبوانم دید تو پاک بسپر مرا این نکوالی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن فرزند شما آنست که میخواهم بصحبت شریفش مستفیض و متبرک گردم شیخ باز دیگر گفت که او را رها کن تا بمنزل خود برود و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد و زبان باعتذار بگشاد و شیخ میگفت راست میگوئی او میگفت بلی آنگاه شیخ بجانب عصا اشارت نموده گفت تا باید بود اول درست شد و آغاز رفتن کرده متغیر بود و اگر فرزند مرا رها کردی فهو المرام و الا من دانم که چه باید کرد و صباح آن محرم کیفیت واقعه را بسبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شد و در خلوتی شیخ صدرالدین را طلبیده عذرخواهی نمود و رخصت فرموده آن حضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور شریف ارزانی داشته بدستور سابق همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون چند ماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر مشوم اشرف گشت و ارغونشاه نامی را جهة طلب شیخ صدرالدین موسی بجانب اردبیل فرستاد و آن قبله اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع باطن الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغونشاه روضه مقدسه را وداع نموده بطرف گیلان نهضت فرموده و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش فرستاده و زبان بنیاز و اعتذار بپیغام داد که مناسبت آنکه آن برگزیده پروردگار جلیل بخطه اردبیل آیند و در مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعده معهود ابواب هدایت و ارشاد بر روی روندگان طرق عباد بگشایند که این مخلص صادق العقیده غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب توزع خاطر فیض آثر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سرحلقه اهل ضلال بر رای حقایق نما ظاهر بود بر آن سخنان اعتماد ننموده بدیار دیار اوقات میمنت آثار باصناف طاعات و عبادات میگذرانید تا زمانی که ایزد سبحانه و تعالی آن شدت را بفرج تبدیل داده دوستکام مظفر مسکن مألوف مراجعت فرموده در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدرالدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود گاهی بعضی از ارباب اخلاص خوابهای صالحه میدیدند و بدفع اعداء خاندان ولایت امیدوار میگردیدند از جمله آنکه شبی مولانا یوسف بیتغی شیخ صفی الدین را بخواب دید که با لشکری عظیم که عمودها بر دست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند و از آنحضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد من مخالفت میورزیدند همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردم و مزقناهم کل ممزق و بعد از آن اوقات بر وجهی که در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر بولایت آذربایجان کشیده و چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدرالدین فرستاده والتماس ملاقات فرموده شیخ از گیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر سرپنجه تقدیر شده بود بمقصد رسید و جانی بیک خان آن برگزیده خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام تمام کرد و لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا

تألیف اوست گویند که در آن ایام که شیخ صدر الدین موسی در اردوی جانی بیک خان تشریف داشت قرار بر در خیمه که مجلس ملک اشرف بود که در افتاد و او مرا بقبض خویش آواز داده ابواب اعتذار و استغفار گشاده بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روی ندامت بر زمین انابت سود الآن وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین و من از پیش التعبة علیه بازگشته آنچه دیده بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدر الدین از غایت صفاء نیت و نهایت مروت و انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف را تلقی بقبول فرماید و نزد جانی بیک خان رفته زبان شفاعتش بگشاید اما جمعی از مشایخ اسلام و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان عرض فرمودند بنابر آن شیخ عالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار انکار در قبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت و کما یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و بعد از آن ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بود بتیغ سیاست جانی بیک خان درخت هستی اشرف از پای درآمد و شیخ صدر الدین در غایت حشمت و عزت مستقر بدایت و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل را نضارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم امر دین پروری قیام نمود تا وقتی که از دار ملال میل ارتحال فرمود و در ایام مرض بهار گلزار امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت ماثره در کارش گردانیده قلاده ارشاد و طوق عباد در گردنش انداخت بیت نمود آهنگ عزم دار السلام پسر شد بجایش بپایه کرام **شیخ خواجه علی قدس سره** چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشیده بر بیت از سدرة المنتهی در گذشت نظم چو منزل بپرداخت سرو کهن سر افراخت سرو نو از سرو بن اگر صبح فرخنده فر شد نهان منور شد از آفتابش جهان و شیخ خواجه علی در اواخر اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت غایه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات اجداد عظام شده پسر پاکیزه گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند نیابت شرف پروری مقیم گردانیده با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم و من دخله کان آمنا گردید نظم گرانمایه شیخ توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد دل و دیده اش پر ز نور حضور بیابان از آن دیده دریای نور و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر ستوده مآثر بی طاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر بر دلش کار کرد تمنای آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرموده هر دو کعبه را یکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده پدر و پسر در موافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله تحف الصلوة والتحیة مشرف گشته عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثنا راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت عهد را بشیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحله ناپایدار بمنزل ثابت جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود **شیخ ابراهیم** بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن و ملال طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و بآیین آبا بهدایت قرین بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین تمکین نشسته فروغ انوار باطنش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش را بحلقه ارادتش زینت داده زبان حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی ای بود ز فرقتت دل از غصه دو نیم از آمدنت فرح بجان گشته مقیم صد شکر که شد مشرف این خطه قدیم چون کعبه بیمن مقدم ابراهیم و چون آن دوحه چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراشت منصب خلافت و مسند ولایت عهد را به پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت مثنوی چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان بدستور آبا و جد یاد کرد پسر را بالطاف دلشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت **سلطان جنید** همائی بود که بجناح فر در هوای فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث امین غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی نظم قوی باطن از دانش معنوی برون نیز از علم ظاهر قوی پر از نور عرفان دل آگهش سر عارفان گشته خاک رهش شعله انوار ارشادش جبهه طالبان مطالب تحقیق و حقیقت را در بوته ریاضت و مجاهدت میگداخت و اکسیر صحبت با برکت ارشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیکدم مثال طلاء دهدهی تمام عیار میساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم باتباع آن مستظهر شده

لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سوده دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمودند نظم
بفیض ازل کرد سلطان جنید بسی کس ز اصحاب اقبال صید چو آهن که با مهرگاه میرسید دل خلق را سوی خود میکشید حسینی نسب بود حیدر سریر مریدش شدی مردم
بدم بشیر و ازدحام خاص و عام در سدهٔ سدره مقام آن ملاذ اهل اسلام بجائی رسید که میرزا جهانشاه که در آنزمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان
بود از زوال ملک خود متوهم گردید بنابرآن فرمان داد که آنحضرت در خطهٔ اردبیل توطن ننماید و از مسکن مألوف عزم سفر کرده بهر طرف که خواهد توجه نماید نظم
جهانشاه را در دل آمد هراس که بسیار شاهانه و بیقیاس ز ترس از دیار خودش عذر خواست که با هم مه و مهر نایند راست و سلطان جنید از اردبیل
با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیاربکر نهضت فرمود و چون حصن کیفی که بحصن کیفا اشتهار یافته مقدم همایونش عزت
افزائی کسب کرد پادشاه ابو النصر حسن بیک که در آنزمان فرمانفرمای دیاربکر بود و نسبت با میرزا جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک می نمود
از وصول آن سر خیل ارباب قبول بغایت مبتهج و مسرور گردید و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقهٔ حسن وداد را بتقدیم رسانید و خواهر
پاکیزه گوهر خود را که درة التاج صدف شهریاری و زهرهٔ اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد
و سرچشمهٔ باطن خجسته مبانیش اغتراف زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی برگشاد نظم حسن بیک از کمال حسن اخلاص فرستادش
بخلوتخانهٔ خاص سمن بر دختری صاحب جمالی زلیخا صورتی مریم خصالی باسم و رسم مانند خدیجه بعفت همچو فرزند خدیجه و سلطان جنید با آن
صاحبهٔ عصمت مرتبه چند گاه در حصن کیف قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه
اردبیل گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق جمهور سکنهٔ آن بلد مبسوط گردانید چون میرزا جهانشاه از مراجعت خدام عالی مقام در غایت
وحشت خبر یافت بواسطهٔ وصلت آنحضرت با میر حسن بیک توهمش از پیشتر بیشتر شده شرار شرکاوی در درونش فروتافت و بیکی همت قاصد استیصال
نهال جاه و جلال آن مرکز دایرهٔ هدایت و اقبال گشته گاهی در صدد اخراجش بود و احیاناً خیال اخذ و قتل در خاطرش سمت خطور می نمود و این معنی
نزد سلطان جنید ظاهر گشته انوار غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشید و از غایت حمیت نهمت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید و خواص اصحاب
و کرام احباب را طلب فرموده درین باب قرعهٔ مشورت در میان انداخت و آنطایفه را در دفع فتنه با عزیمت خود متفق گردانید و جمعی از
ارباب ارادت قاصدان باطراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش و نیزه گذار بموکب هدایت آثار پیوستند
و همگنان باظهار نیازمندی و اخلاص گشاده دل بر مقابله و مقاتلهٔ اعدا در دودمان و ولایت بستند و سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید ممالک پرواز داده
باستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله که در آنوقت شروانشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری
بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد نظم چو دانست شروانشه کینه کوش که دریای فتنه در آمد بجوش روان گشت با لشکری همچو کوه
که گیرد سر راه دریا چو کوه در منزل آن دو سپاه ستیزه جو بهم رسیدند و در برابر یکدیگر دست بنیزه و خنجر برده صف برکشیدند مثنوی ز یکسو کشیدند صوفیه صف
دلیران شروان ز دیگر طرف برآمد فغان نفیر و خروش هم آمد دو دریای آهن بجوش از جولان ستوران غبار میدان هیجان آمده از اوج آسمان
درگذشت و از غریو خنگ آوران زلزله در زمین و زمان افتاده کوس گردون گرشت نیزهٔ خطی خط فنا بر صحیفهٔ احوال پیر و برنا کشید و شمشیر مصری
بدن مردان صف شکن را غرقه بخون گردانید شعلهٔ پیکان از خرمن سینه ها ماهی حیات را بسوخت و زبان سنان ثعبان کردار در سر نیش تیز شده اسباب فنا
می اندوخت نظم دو لشکر بهم در خروش آمدند دو دریای خونین بجوش آمدند یکی را در افتاد از سر کلاه دگر را سر افتاد بر خاک راه چنان مشعل
فتنه بالا گرفت که آتش زمین چرخ را لا گرفت و چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفوی و شکفتن غنچهٔ مراد مصطفوی را هنوز هنگامی مقدر بود در آن
معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید
نظم رسید از گردون ناسازگار گرفتار شد آن شهی نامدار بشمشیر خونریز آن بی یقین شهادت نصیب آمدش چون حسین روان گشت سوی بهشت برین
شدش حیدر بر جانشین سلطان حیدر نیر سپهر سیادت و سروری و نخجیره گلشن امامت و دین پروری بود و مشعشعهٔ خاطر خورشید نشانش
نضارت بخش ریاض امید اهل عالم و ظل ظلیل لطف و احسانش آرامگاه اعاظم و اشراف بنی آدم بعلت بلی ملکیش با احیای سنت سنیه و متابعت

دار یمن

بر شیران

شیمهٔ مرضیهٔ آبا و اجداد بزرگوار مظهر انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیهٔ همایونش در کمال بروز و ظهور بود شکوفهٔ ثمر ملک و ملت شاه حیدر ولایت انتساب شیخ پرور سپهر معرفت را بدر و ماهی محراب امامت و دین پناهی دلش بروشنی انوار حقیقت زدوده و بینش ظاهر آثار طریقت و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزادهٔ امیر حسن بیگ بود لاجرم سجادهٔ امامت و دین داری و سریر سلطنت و جهانبانی را لایق و سزاوار نمود نظم بر افروخته از هدایت چراغ در اندیشه با دانشش بهم جمع درویشی و شاهیش ز شاهی و درویشی آگاهیش و سلطان حیدر تاجی از سقرلات قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک نهاد و هر کس دست ارادت در دامن دولتش می آویخت ازینجا چنین افسری بوی میداد و آنحضرت پیوسته وفور همت ارباب غزو و جهاد در مطمح نظر همت داشته با طایفهٔ از مجاهدان دین و زمرهٔ از اصحاب معرفت و یقین که بواسطهٔ تاج قرمز بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بهمه اقوام آن خاندان باقی مانده رایت مقاتلهٔ کفار می افراختند و بقوت بازوی حیدری و حدت شمشیر دین پروری قلع و استیصال اهل ظلم و ضلال را با خود مصمم گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون میساخت و چون امیر حسن بیگ بر میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیلهٔ حسن عقیدت و اخلاص که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیهٔ صلبیهٔ خود مهد علیا حلیمه بیگی آغا که رابعهٔ سجادهٔ عفت و بلقیس سراپردهٔ خلافت بود در سلک ازدواج سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را از آن مشتری طلعت ناهید سیما سه پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری نوربخش و برج خلافت را دری آفتاب درخشان بود تولد نمود و عمدهٔ آن اولاد کرامت نژاد پادشاهیست که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش برگشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق امید منتظران دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان امید سلطان حیدر از شمع رخسار نقاوهٔ خاندان صفوی

بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت آئینی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب المواهب و العطایا الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا هرگاه بابقای ذکر جمیل خلیل خلقی تعلق گیرد افق امید او را از مطلع خورشید طلعت اسمعیل نبی که داند که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا در ظلال عدالت هدایت مآلش از تاب آفتاب ظلم و ضلال بیاسایند بنا علی هذا حمد پیشینان بارها کف اضطرار بزبان مناجات از درگاه ایزد متعال مسئلت فرزندی دولتمند نموده اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته بشارت حصول مقصود می شنوده اند کما قال من قائل حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و با آنکه جامع اسباب سیادت صوری و معنوی سلطان حیدر الصفوی چند ولد رشید صاحب تایید داشت اما چون بدیدهٔ بصیرت انوار اقتدار در جبلّت او از ناصیهٔ حال کوچک آن فرزند اوج نامداری مشاهده می نمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن میبود که بخشندهٔ بی منت روضهٔ امید او را بدوحهٔ برومند که اغصان طوبی نشانش سایهٔ لطف و احسان بر مفارق عالمیان توانند گسترد بیاراید تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی آغا بمقتضای شریعت غرا در عقد ازدواج آن قدوهٔ اولاد خیر الانام انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همایون فتمثل لها بشرا سویا وصف الحالش بود و محتوای بهجت افزای ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را تعریفی لایق مینمود و خجسته اختری از برج شاهی رخ روشنش لامع الهی گلی بشکفت در باغ امامت که فایح شد از وی عطر کرامت برآمد آفتابی فایض النور که شد از پرتو خورشید مستور بلکه از غایت موهبت الهی که در همه حال شامل رتبت حضرت رسالت پناهست بر سپهر دولت لایزالی بدری در لمعان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت بگوش هوش محبان دودمان پادشاه تخت لولاک رسید تعالی الله بهی خورشیدی بود که نور روشنش آفتاب از ذرهٔ کمتر چو از اوج ولادت گشت طالع چنان بر خود رویش بود لامع که شرق و غرب عالم گشت روشن چو در فصل بهاران صحن گلشن مشام جان سلطان حیدر از شمایم اقبال آن شکوفهٔ بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل قرار داد و بلوازم ستایش و سپاس بی منت قیام نموده بزبان حال و قال بکلام اعجاز نظام الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل گشاد و همدران اوان که صبح زندگانی آن سرو ریاض جهانبانی از مشرق آمال و امانی دمیدن آغاز نهاد و لمعان تباشیر احوالش مستنیر می بود تا آنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصهٔ هفت اقلیم را در حیز تسخیر خود کشید و منشور آن بشارت نهال گلشن خلافت استقلال

و استقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت اوراق خلافتش دلالت بران میکرد که علی اسرع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد گردانید نظم

هماندم که خورشید گردد عیان
بگیرد جهان را کران تا کران
هماندم که گل بر فروزد بباغ
شود گلشنش عطر بخش دماغ

و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانسته بود که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مقصور ساخته و منصب ولایت عهد را بنام خجسته فرجامش رقم زده آرزوی جمعیت خاطر باحیای سنن سنیهٔ آبا و اجداد درپرداخت اما قبل از آنکه ثمرهٔ شجرهٔ منیتش از عهد طفولیت قدم بساحت سن صبی نهد بنیت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکهٔ قتال از کف ساقی اجل جام حیرانجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم سوده رقم بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قوینلو زبان بگشاید بعد از آن صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور و جهانگیری شاه عالم پناه بیاراید جهت اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سالکان طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسلهٔ سخن از یکدیگر ارتباط یافته از اخباری که موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهیست قضیهٔ مبهم نماید دیگر آنکه نزد یک سخنوران اخبار عالم تا این صورت بر منصهٔ اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون عیار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنای سلطنت ایشان بمتانت قصر حصری بنای انهدام یافته سمت سپاه منثور اپذیرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر سلطنت مظهر آثار امن و امان ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان

از ارقام عنبرین فام جزو ثالث ازین مجلد مشام اولی الفهم و خرد بشمایم این حکایت معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان و ولد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بوده اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون آن امیر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید پسر فرخنده اخترش علی بیک قایم مقام پدر بزرگوار گشته چند گاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیک ثمرهٔ شجرهٔ زندگانیش معز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیک بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده نسبت بامیر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوک مینمود و مدتها بین الجانبین نایرهٔ نزاع هیجان داشت تا بوجهی که سابقا مسطور گشت سرپنجهٔ اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات جهانشاه را در نوشت و بعد از آن پادشاه ماوراء النهر و خراسان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شد بروجهی که پرتو اهتمام بر تبیین آن قضیه تافته مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیک فیصل یافت آنگاه تمامی ولایات آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن زیبندهٔ تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده جهات طبقات انام در سلک نظام انتظام پذیرفت نظم

حسن بیک چون عدل بنیاد کرد
بخلق حسن خلق را شاد کرد
بفضل ازل بود آن سرفراز
موافق نواز و مخالف گداز
کرم بود رسم دل روشنش
بغیر از عدالت نبودی فنش
ممالک بدورانش آباد بود
رعیت ز بند غم آزاد بود
مزارع ندیدی بتحصیل خراب
نبودی ز توجیه بد در عذاب
باقبال او مردم آزار نی
ندیده زوال [illegible]

و حسن بیک را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنابران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیکی آغا را با سلطان حیدر عقد فرموده و بواسطهٔ این مواصلت همیمنت نشان و یمن همت آن دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایرهٔ دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایام حیات مقدر بسمت اختتام پذیرفت و این حادثهٔ هایله در شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه واقع بود نعش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه تبریز [illegible] و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیک انتظام داشتند و بنابر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند و امیر حسن بیک را هفت پسر بود بدین موجب اغورلو محمد مقصود بیک زینل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا ازین جمله اغورلو محمد و زینل و مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مآل حال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و از جمل

سمت ۲

تصنیف تألیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیرحسن بیک بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشاء نمود و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر نتوانست کشید **ذکر حکومت سلطان خلیل که مهین اولاد امیرحسن بیک بود و بیان محاربه که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود** سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمان فرمائی اشتغال داشت و در اوان اخبار وفات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنابر طلب امراء و ارکان دولت عنان عزیمت بجانب تبریز افراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بسط بساط نشاط پرداخته ایالت ولایت دیاربکر را ببرادر اعیانی خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه تکلف و خشونت و سوء تدبیر و عدم رویت که طبیعی ذاتی او بود از عهده دلداری رعیت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امراء و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته یعقوب میرزا آشکارا مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار سر از جیب خنجر کشیده از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز بقصد معرکه که تنور خونریزی شعله او رایت نهضت مرتفع گردانید در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران از جانبین دست باستعمال آلت قتال برده گرد نبرد تا اوج فلک اثیر رسانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاد و نهال اقبالش از پا درآمده مستأصل گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنابر مشیت حضرت علام الغیوب** چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مقتول گشت تمامی امراء و نوئینان آذربایجان بر سلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده پایه عظمتش از فرق فرقدین در گذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت برادر بزرگوار اختیار کرده دست بمبایعت بر او داده شرط ملازمت بجای آوردند و یعقوب میرزا از خاک دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت و از آن بلده فاخره پا در رکاب فرمانفرمائی نهاده چنانچه باید و شاید باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تمشیه امور عدل و رعیت پروری سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غرا کوشیده جمیع سادات و قضات و علما سیورغالات مقرر فرمود قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی ولد خواجه شکرالله وزیر که استاد پیش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید بلکه آنجناب را در مشیت امور ملک و مال دخل داده رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی مهمات ممالک سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امراء و ارکان دولت را بمتابعتش مأمور ساخته او را انواع اصطناع بر وی رونق کارش بگشود از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطالعه در برابر مهر بزرگ همایون برقم ختم توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشان با آن توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را انقیاد ننماید و منصب امارت و کارسازی سپاه بصوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک بیژن قرار یافت و انوار حشمت و کرمش از مطلع کثیر انوار طالع شده بر وجنات احوال سایر مقربان و ایلچیان تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت و جمال حالش بحلیه دیانت متحلی بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر مینگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی بلیغ مینمود و در گفتن کلمه الحق از ملامت هیچکس نمی اندیشید همواره زبان بنصیحت ایشان میگشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاءالدین نورالله استماع افتاده که نوبتی از طرف سلاطین مصر و روم ایلچیان بتبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت زینت و حشمت آراسته و کلهی زردوزی پوشیده بر سریر سلطنت نشسته ایلچیان را بار داد و چون هرکس در محل خویش قرار گرفت قاضی عیسی بمجلس در آمد و پادشاه را در آن لباس دید پیش رفت و گفت پوشیدن کلاه زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را امر نمود که آن کله را از کله یعقوب میرزا برگرفته فرجی التفات خود [illegible] و پادشاه بطریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب آن محل قاضی متغیر نگشت و بعین قیاس آن قضیه [illegible] پیوسته [illegible] ازاله مکاسب [illegible] که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و با فاحشه خیرات و اشاعه مبرات ترغیب و تحریض میفرمود اما شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن و انصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در زمان ایالت عاطفت مینگاشت و پیشانیها امراء و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم میرسانیدند و [illegible] اعلام انصاف مرتفع گردانیدند و چون زیاده بر ده سال حال بر همین منوال بگذشت و تمامی بلاد و امصار ایران از آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آباد گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل داده بسلطنت بحضرت سلطان حیدر [illegible] نمود و بدان واسطه اساس دولت

قابل شدن یعقوب میرزا

قتل سلطان خلیل
بتاریخ چهاردهم شهر
ربیع الاخر سنه ثلث
و ثمانین و ثمانمائه
بتقدیر ملک جلیل اتفاق
افتاد من لب التواریخ
حرره محمد تقی الششتری

دولت کوکبهٔ آق قوینلو روی بانهدام آورد و دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه بر گشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وتقدس

ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنای قتال به عتبهٔ عالیات ریاض رضوان

سلطان حیدر در اوایل اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر عاطر بامور افضلیت غزو و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت تا با کافرانیکه در آن طرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید و بمقتضای کریمهٔ اقتلوا المشرکین کافة عمل نماید و چون ضمیر شاه فرخ سیما امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته بیندیشید که غازیان عظام در وقت عبور بر آن مملکت متعرض تشویش گردند بمقتضای حدیث الحب یتوارث والبغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی بعنان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از قزلباش بعزم رزم و پرخاش متوجه شروان شد و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این ولایت میسر شود دعوی سلطنت و کشور گیری فرماید و بدین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایرهٔ استقلال راه یابد هرچه پدید آید از این خلل در کار همه اول علاج آن نا چاره پس انسب آنست که خدام بارگاه سلطنت لشکری ظفر نزدیک بکومک فرستند تا بنده مستظهر شده طایفهٔ قزلباش را نگذارم که پای در این دیار نهند و بتقدم مقابله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر آبدار تسکین دهم یعقوب میرزا بنابر استماع امثال این سخنان از جا در آمده امیر سلیمان بیک بیژن را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامهٔ در قلم آورده او را اجازت محاربهٔ سلطان حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه پیوندد سلطان حیدر از راه شکی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت در آمده بطرف دیار کفار لوازم تکبیر و ابواب سعی بجای آورده مردم آن بلاد و امصار طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از مواید انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور میگردانید و چون اراضی تمورقاپی معسکر حضرت سیادت مآبی و ولایت پناهی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده بمراسم تمرد و عناد اقدام نمودند و دروازه های آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست بانداختن تیر و سنگ گشودند سلطان حیدر را خاطر از انحراف آن زمرهٔ مدبر متغیر گشته غازیان نصرت نشان را بفتح القلعة حصین صفت مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان پولاد چنگ بی لشکر در آن کار بکار خود پرداختند و باندک فرصتی بنیان یک برج از بروج تمورقاپی را بسمت انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن آن حال [illegible] از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان بیک بیژن بنابر فرمودهٔ یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون آیهٔ کریمهٔ و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله را بر خاطر فیاض گذرانیده و از کثرت اعدا اندیشه نکشید و رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده در نواحی تبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان هیبت همه را تیغ کین بیرون از نیام همه خنجر گذار و خون آشام نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین بتسویهٔ صفوف پرداخته مستعد اشتعال نایرهٔ سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن متمکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان بمناجات بکلام اعجاز نظام ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردان ساخت و صفدران صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریض فرمود و صدای گیر و دار در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام وقاحت بر کشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند

نظم

دلیران سنانها برافراختند
ز هر سو بمیدان کین تاختند
کشیدند بر یکدگر تیغ تیز
گشادند درهای جنگ و ستیز
فلک گشت دریای قیر از غبار
زمین شد ز خون یلان لاله زار

و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بارها از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و بضرب دست شمشیر نیلوفری و قوت سر پنجهٔ حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترکمان را بیجان بر خاک هلاک انداخت

نظم

بشمشیر کین شاه حیدر مصاف
در افکند در جسم اعدا شکاف
بپیکان خونریز و رمح ستیز
برآورد از جانستان رستخیز

در فتوحات شاهی که ضبط فتوحات نامتناهی است بسمت تحریر یافته که در آن معرکهٔ هولناک هنگام جولان شجعان سلیمان بیک ترکمان با شاه حیدر نشان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت کشیده داشته او را بجان امان داد و بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامهٔ اجل او باختتام نرسیده

از منشور حیات من به قلم ختم مرقوم گردیده مرا درین معرکه شهد شهادت میباید چشید و او را چند گاه دیگر مقاسات دنیای بی‌وفا میباید کشید آنگاه کرّة بعد اخری آن سلطان کرامت انتما بر صف اعدا حمله نمود و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسر پنجه قهر اقداح زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیمود و چون نزدیک بآن رسید که شروانشاه و سلیمان ترکمان از معرکه ستیز عنان گریز بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیر عمر فرسا گشاد یافته سلک انقطاع رشته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت نژاد بدرجه بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید نظم

فغان از جور گردون ستمکار که جز آزار مردم نیستش کار
بجز رسم جفا او را هنر نیست ز آیین وفا او را خبر نیست
پی خونریز دایم در کمین است ز خون سروران گلگون جبین است
کمان کینه را هر گه کند زه نشانه گرددش قلب گره مه
شود گر همچو حیدر زابل باطن نجات از تیر قصدش نیست ممکن

القصه بعد از وقوع آن حادثه عظمی و داهیه کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیک بدیدن پیکر نصرت اثر مبتهج و مسرور گشته مسرعی جهة ایصال بشارت به تبریز فرستادند و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع تبرهیران بخاک سپردند و جماعت ویراقی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک روی توجه بمقر عز خویش آوردند

ذکر محبوس شدن درّ دریای ولایت و سروری در قلعه اصطخر شیراز و بیان انتهای عمر و دولت یعقوب بیک به تقدیر پادشاه بی نیاز

از مطلع کلام معجز نظام واهب المواهب و العطیات حیث قال سبحانه و تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات نیّر این معانی بر ضمایر خواطر اشراف طوایف انسانی مبیّن میباید که چون ابواب عنایت ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود نخست ابتلا را بکسوت بلا بدو نماید و چند گاه چشم تمنایش را از دیدن چهره عرایس آمال مهجور داشته بظهور صور مکاره و اهوال او را بیازماید پس اگر در مبادی طلب دست امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه غنچه مطلوب از انجا شکفتن گیرد و اگر در اوایل احوال پای سعی بر سنگ حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر طی طریق بهبود بسمت سهولت پذیرد ابراهیم خلیل علیه السلام تا اتقاد آتش نمرود را باقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت اسمعیل تا فرمان قربان را بنطق کریمه یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد در لوامع لطف یزدانی از افق و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت و یوسف صدیق تا بکید اخوان از حجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد بدیده عزت مملکت مصر نرسید و نبی عربی صلوات الله علیه و علیهم تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید نظم

براه عاشقی هر کس نهد گام نه بیند بی تعب روی دلارام
چو اسمعیل از فرمان نپیچید هر که سر گردد مکرّم
نه بعد ابتلای چاه یوسف برآید بر سریر جاه یوسف
بگلزار امید جمله اخیار نروییده هیچ گل بی خار آزار

پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز نظیر این تشبیب حال فرخنده مآل نقطه دایره دولت و اقبال نیر سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعه هایله پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن آن ابتلا بدان مصیبت چند گاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش شهید شده عنان اضطرار بصوب ارض استعطاف داد چنانچه هر یک از این وقایع احوال و حصول افسر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج آگاهی و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقه صوفیه در خطه اردبیل مجتمع گشته بنا بر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زده طنطنه سیادتش بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر زمره جهة ادای تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفه برای تحریض بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل تجمع آمدند چون این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید از ازدحام ارباب ارادت بترسید و یکی از امرای عظام را با فوجی از سپاه آذربیجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه و برادر کهترش سید ابراهیم و حضرت شاه واجب التعظیم و والده ماجده ایشان حلیمه بیگی آغا را گرفته بتبریز آرند تا کم مملکت منصور بیک پرناک سپارد و آن امیر حسب فرموده باردبیل شتافته سلطان علی پادشاه غیر رضا و تسلیم چاره نداشت و با والده و برادران مصحوب او کلان بتبریز رفته منصور بیک پرناک ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خورد سالی با آن مایه نشاط طبع گرفتار شده فغان از جان متکفان ملاء اعلی بر آمد که آیا آفتابی که عرصه سپهر بوقلمون جولانگاه بیکران همتش خواهد بود در محبس تنگ از دایره نون چگونه تحمل آرد

تحمل نماید و کامیابی که ماهچهٔ رایتش سایهٔ مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقدهٔ کسوف بچه طریق بپایهٔ تعظیم نشاید و در صدف وز شب اعمر فروز نرسید نور جوهر مستور در روزنه کسی کور اشهنشاهی نصیبت آ بکام دشمنان و قید بتن غریبت هرچند بعضی از سالکان مسالک هدایت میرزا یعقوب را از آن نا آن آدمی بمیح امامت منع نمودند بجائی نرسید و ایشان از هیجان محبوس میداشت تا وقتیکه حباب نظم اساس دولتش را در بر بر کرد امید و در زمستان سنه ست و تسعین و ثمانمائه که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن دیار متواتر گشت بخست یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده درگذشت و مادرش نیز از سوگواری پسر بانیز در داخته بود که مدت عمر عزیزش بسر آمده عزیمت عالم آخرت نمود و بعد از آن بهفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و مدبر طبیعتش از حفظ مملکت بدن دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد یکی از شعرا درین باب گفته بیت نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ار گمشد چه شد یعقوب را باری

ذکر سلطنت میرزا بایسنقر و کشته شدن مسیح میرزا و اکثر امراء بایندریه

چون سلطان یعقوب میرزا بملک بقا انتقال نمود صوفی خلیل از امراء موصلو پسر بزرگ پسرش میرزا بایسنقر را بپادشاهی برداشتند و نوئینان بایندری بسلطنت مسیح میرزا ولد امیر حسن بیگ اتفاق کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقر وزیده مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافتند مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنقر میرزا در نهایت ابهت به تبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام جمیع مهام ملک و مال را بقبضهٔ اختیار درآورده پایهٔ اقتدارش از اوج سپهر دوار در گذشت بنابر ذخیره که از دواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی روزگار ایشان برگشود و از آنجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگرچه از چنگ اجل جان برد اما جلای اختیار کرد و در خلال این احوال محمود بیگ ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیگ که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود نزد شاه علی پرناک که بعضی از ولایات عراق حکومت می نمود ملحق شده داعیهٔ استقلال کرده شاه علی با بسیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بدو داد و اکثر بلاد عراقین را بحیطهٔ تصرف درآورده با سپاهی جلادت آیین روی توجه بصوب دیار آذربایجان نهادند چون این خبر به تبریز رسید بایسنقر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردیده در صحرای گزین آن دو پادشاهزاده چشم و کین با یکدیگر محاربه نمودند پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنقر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیگ از غایت سرگردانی با سپاه پایمال برد و بسید نعمت الله سعدالی که در آن نواحی بود از صورت حال وقوف یافت و متوجه آن گردید و از حیاتش شده بیگ باکه چهار حا را فرو گرفت و محمود بیگ را بدست آورده در حوالی اندلال نزد بایسنقر میرزا روانه ساخت و بایسنقر میرزا بصواب دید امرا سر عم را خفه کرده تراب هلاک انداخت و بعد از این فتح عظمت و جبروت و نخوت و بادبروت صوفی خلیل از حد در گذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل در امور ملک و مال کوتاه شده و بعضی بسبب مخالفت سلیمان بیگ گشت سبب این سخن آنکه سلیمان بیگ که در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال استیلای صوفی خلیل و آزار خاطر امرای آذربایجان را استماع نمود خاطر بر مخالفت قرار داد و باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب تبریز نهاد پس از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنقر عنان توجه باستقبال اعدا منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امرای آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل در طریق نفاق سلوک مینمودند ناگاه شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار میرزا بدست آوردند و او را بطوع و اکراه باردوی سلیمان بیگ بردند لاجرم صوفی خلیل منهزم گشته در جنگ سلیمان بیگ گرفتار شده جمعش از هم بکند و سلیمان بیگ بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنقر اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز خرامید و سرانجام مهام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال مرتفع گردانید رباعی

هر روز یکی بدر درآید که منم
خود را بجهانیان نماید که منم
تا کار جهان چو قراری گیرد
ناگاه اجل از در درآید که منم

ذکر ارتفاع لواء دولت رستم بیگ بامداد ابه سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنقر و سلیمان ترکمان

رستم بیگ ولد مقصود بیگ بن امیر حسن بیگ که آثار اقبال از ناصیهٔ حالش ظاهر بود و بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نموده چون مسیح میرزا در معرکه سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیگ در قید اسر بدست صوفی خلیل افتاد و در قلعهٔ النجق که کوتوالش قرق سیدی علی بود محبوس گشت و ابه سلطان که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت همواره بقلم اندیشه نقش وصول بمنصب امیر الامرائی بر لوح خاطر مینگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیگ از قراباغ اران بعزم النجق شد و بمقدمی نزد قرق سیدی علی فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیگ را بپادشاهی برداریم

وجود این حدود در افراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و آذربایجان گماریم و فرق سیدی علی با مغنی همداستان شده و میان او و رستم بیگ قواعد عهود و پیمان بغلاظ ایمان بتأکید پیوست آنگاه رستم بیگ از قلعه النجق بیرون آمده با ابیه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم وش و سردار لشکرکش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشتند سپاهی بیشمار در ظل رایت ایشان جمع آمده و این خبر بعرض میرزا بایسنقر و سلیمان بیگ رسیده مخالفان باستقبال نمودند اما هر فوجی را که بقراولی فرستادند طریق بیوفائی سلوک داشته بنزد رستم بیگ رفتند لاجرم بایسنقر میرزا و سلیمان بیگ ویران شدند و میرزا بایسنقر بنا بر آنکه داماد شروانشاه بود باتفاق حسین علی بیگ و شیخ نجم الدین مسعود عازم شروان گشته سلیمان بیگ روی بطرف دیاربکر آورد و رستم بیگ عنان عزیمت بتبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت و همت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلک امور جمهور نزدیک و دور بیمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان نکته دان با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنقر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد و اعانت او در پیش نهاد همت گردانیده و ابواب انعام و اکرام مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در آن ایام که بایسنقر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنابر قصد بعضی از امرا منحوس طعامی مسموم خورده عزم سفر آخرت نمود اما سلیمان بیگ چون بدیاربکر رسید و روزی چند بتعلل عیش اوقات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاد یافته رشته حیاتش را منقطع گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل ازین سلیمان بیگ برادرزاده خلیل بیگ را بسببی از اسباب گرفته کشته بود و درین وقت که پریشان حال بدیاربکر آمد حقیقت نمود نور علی بیگ پسر خلیل که در آن ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت بوده سحری در حمام حصن کیفا بسر وقتش رسید و بزخم تیغ تیز صبح حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیگ بعد از استماع این خبر بهجت اثر خال خود قاسم بیگ را بوالی دیاربکر نامزد فرموده و او بدانجانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن ذراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر

بتقدیر حضرت باری چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت دُرّ درج امامت و ولایت چندگاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت بمشام ولا تیأسوا من روح الله از مهب الا ان لله فی ایام دهرکم لنفحات در وزیدن آمد بر طبق مرویه صحیحه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چنین صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه بدان یعقوب میرزا دست از حراست کوتاه کرد و داعی مرض بدانجا درآمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیگ برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا بود و خروج کرده با بایسنقر میرزا و سلیمان بیگ دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهت امداد و اعانت با رستم بیگ ابواب خلاف بازگشود و لشکر بمیرزا بایسنقر داده او را باستخلاص مملکت موروث ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیگ رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان گردانیده بمصحوب ابیه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر و شروانیان برآورند مقصود او حصول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنا علی هذا در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود آن سه کوکب برج امامت را از اصطخر بتبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس یراق سفر شروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشاد و چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادت دنیوی و اخروی در ظل رایت سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابیه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشتند چون بمعبر آب کر رسیدند در آنطرف رود دریای سپاه مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب را بتوره و جبر مضبوط ساختند چندگاه صفیر تیر از طرفین آمد و شد مینمود و هر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال یافته بیکدیگر فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نمیگشود در آخر الامر بی آنکه غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد و ابیه سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه بتبریز آورد و بعد از آن اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیگ اظهار خلاف نموده خطبه بنام میرزا بایسنقر خواند و میرزا بایسنقر نیز از شروان در حرکت آمده اسپ تهور تا منزل باره و مشکین راند رستم بیگ چون از دو طرف خود را هدف سهام طغیان مخالفان دید بار دیگر ابیه سلطان را بمصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید و قرا پیری تواچی را با جمعی کثیر از جوانان پرتهور تجربه بکوسه حاجی بایندر فرستاد و ابیه سلطان درین نوبت بر میرزا بایسنقر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانید و قرا پیری تواچی

نواحی در نواحی درگزین با کوسه حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی بروی غالب شد و کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر بهجت اثر در یک شب بتبریز رسید و رستم بیک فرحناک و مسرور گشت و تمامی گلزار ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان از خار معترضان معاندان مصون مانده دوحهٔ اقبالش از ذروهٔ آسمان درگذشت

ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و مشرف گشتن لاهیجان از یمن مقدم حضرت پادشاه دین پناه

چون رستم بیک بمساعدت طالع نیک از جانب اعیان بدکردار و مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید ابراهیم را از روی تجلیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بسجادهٔ امامت و دین پروری تمکن ورزند در صفهٔ زاویهٔ حضرت شیخ صفی الدین کوشیده بارشاد طایفهٔ صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مالوف و مسکن معهود شتافته معتکفان زوایای هجران و منتظران خبایای حرمان از عنایت مواکب هدایت مراتب روشنی دیدهٔ امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذو الجلال گویا ساخته غلغلهٔ نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیدند مسند اقتدا و متقین که چند سال از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود بار دیگر از جلوس همایون پادشاه رتبت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع نیر حصول آمال بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت غنچهٔ مراد اصحاب رشد و رشاد از تنسیم نسیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار این سعادت در گلبن مطلوب میوهٔ مقصود بار داد لاجرم در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطهٔ اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص در دامن متابعت [illegible] زده ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت پناه سلطان علی پادشاه بگوش هوش رستم بیک رسید از مخالفت آنحضرت اندیشمند شده بغایت بترسید و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن سه برادر عالی گهر را باردو برد و جمعی از معتمدان خود را تعیین کرد که ایشان را بچشم نگاه دارند و هیچکس را از طایفهٔ صوفیه و قزلباش در ملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن سه عالی مکان در اردوی رستم بیک تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود ابیض و احمر و اجناس نفیسه دیگر نذورات میگذرانیدند و چون نمیتوانستند که بخلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنازل خود منعطف میگردانیدند آخر الامر رستم بیک از هجوم آن زمرهٔ ناجیه هراس بقیاس بخاطر راه داده و در سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که از قشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد قصد نمود که قطع صلهٔ رحم کرده سلطان علی پادشاه را شربت شهادت چشاند و سرچشمهٔ هدایت و عرفان را بخاک بی مروتی انباشته ضمیر مکدر از آن دغدغه فارغ گرداند و منهی کیفیت این اندیشه را معروض داشته آن سرور آفاق بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده شبی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود ساخته تا خطهٔ اردبیل عنان یکران باز کشید

سلطان علی

از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آن حدود بود بموکب آنحضرت پیوستند و مستعد جنگ و جدال شده دل بر مقابله و مقاتلهٔ اعدا بستند و رستم بیک بعد از وقوف عزم سلطان علی پادشاه ایبه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مامور گردانید و ایبه سلطان حسب الفرموده متوجه اردبیل گشته در روزی که نزدیک آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن هدایت میامین دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز اتباع رستم بیک آنحضرت را از سرچشمهٔ تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بعد از آن باندک زمانی کارپردازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالمپناه را بذروهٔ ثریا رسانند بنابران امرای صوفیه را بعتبهٔ علیه طلبیده از ارتحال خود خبر داد و بارتفاع رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج و دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت نهاد و همان لحظه طلیعهٔ لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن مقتدای علی نام عالی مقام جامهٔ جنگ در پوشید و بدستور جد بزرگوار خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام با اهل ظلام قتال نمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید

شهادت سلطان علی پادشاه در اردبیل [illegible]

نظم

دریغا که سرو ریاض کرم … درافتاد از پا بتیغ ستم
دریغا که خورشید اوج کمال … پذیرفت از جور گردون زوال
دریغا که سیر کواکب مدام … بود بر خلاف رضای کرام
دریغا که یکلحظه چرخ نگون … ز خون یکیش می نجوید سکون
بود دامنش سرخ از خون ما … ندارد غم جان محزون ما
درین باب هرچند گویم سخن … نگردد ز دل دور زنگ حزن
همان به که سازم سخن مختصر … کنم عرض حال شه دادگر

شاه والاگهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدا دولت در مملکت رستم بیک مصلحت اقامت ندانست و با حسین بیک لله و خادم بیک و دده بیک و غیرهم از امرای صوفیه طریق مشورت مسلوک داشته همگنان عزم گیلان مستصوب شمردند و آنحضرت با قرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان متخصص برادر کلانتر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود و چون بلاهیجان رسید

فرمان فرمای آن دیار میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بتعظیم شأن و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن نقطهٔ دایرهٔ دولت و اقبال را باقدام تعظیم و
تبجیل استقبال نموده جهة مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده با حسن وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چندی
سید ابراهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست از سر برداشت و به تشویق آق قوینلو طاقیه بر تارک ترکمانیه
مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه زمانی که ضمیر منیرش باین معنی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی او وقت دمیدن است
و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطهٔ لاهیجان مقیم بود تا آنگاه دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت نهضت بجانب آذربیجان برافراخته
ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر شمهٔ ذکر ملوک آق قوینلو این حکایات مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان بر زبان خامهٔ بلاغت
بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء

ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک از ستم زمانهٔ فتنه انگیز

احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه
آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیهٔ حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را با وی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه
چند سال بفراغ بال در ظلال عنایت قیصر بدولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامعدود از مردم روم و ترکمان بصوب
آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله برافراخته موکب عم زاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال
یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم عنان عزیمت با یکدیگر
بطرف کنار آب انعطاف دادند پس از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتعال نایرهٔ جنگ بیشتر امرای عراق و آذربایجان بطریق هواخواهی سلوک داشته
ناگاه برگردیده سراپردهٔ رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند و احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک باعث استحکام
استقامت مبانی دولت خود می پنداشت هم در کنار آب ارس او را بزه کمان از میان برداشت و این صورت در ذیقعدهٔ سنه اثنی و تسعمائه روی نمود و مدت
سلطنت رستم بیک شش سال بود

ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنا بر مخالفت ایبه سلطان

چون بی شائبهٔ تکلفی و غایلهٔ مشقتی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره بگشاد و در کنار حشمت و اقبال آرمید رایت جاه و جلال
ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود قرین ساخت و رعایا و فقرا
را بتمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت و فرمان فرمود که زیاده از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت
باشد وزرا و دیوانیان یک دینار و یکمن بار بر هیچ آفریده حواله ننمایند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات و تکلفات
کسی را نیازارند تا آنکه قلم ابطال بر مقرریات ارباب سیورغال کشید و نشان معافی بجمیع اصحاب عمایم را با معتبران رسانیدند و همگی بدعای مبارکش زبان گشادند
که هم در اوایل اوقات سلطنتش ایبه سلطان و قاسم بیک پرناک باهم متفق گردیدند و لوای مخالفت و محاربت برافراخته او را هلاک گردانیدند مفصل این مجمل
آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین بیک علیخانی که بمزید تقرب و شوکت از سایر امرا و ارکان دولت ممتاز و مستثنی بود بنابر کینهٔ دیرینه که از مظفر بیک
پرناک در سینه داشت او را در مواخذه کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم پرناک که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد
رسید خاطر بر آن قرار داد که بهنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند در بین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت ولایت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از
آذربایجان بصوب کرمان روانه شد و بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم پرناک فرستاد و او را بطلب خون برادر تحریض نموده بین الجانبین قواعد عهد و
پیمان تاکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاهی بیباک بایبه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت این حادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت
بدفع ایشان منعطف گردانید در کنار النک اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکهٔ جنگ در هیجان آمد و زمانهٔ فتنه انگیز ابواب ستیز و خونریز برگشاد
سبزه زار کنار النک اصفهان از خون کشتگان رنگ لالهٔ نعمانی گرفت و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جثهٔ از پای فتادگان با کوه و هامون صفت
مساوات پذیرفت بنابر اقتضای قضا نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ایبه سلطان و قاسم پرناک وزید و احمد پادشاه که شش ماه سلطنت نموده بود دستگیر
گردید و بقتل رسید و ایبه سلطان چون چنین مهمی بر دست او پیش رفت روی توجه بقشلاق بلدهٔ قم آورد و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از

که بعد از قتل برادر خود بایسنقر در پناه شروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهة طلب او بشروان فرستاده در قم بارگاهی بتکلف در موضعی مناسب نصب کرده تختی
در پیشگاه بارگاه نهاده و دستاری بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بدستوری که امرا بسلاطین را ملازمت نمایند بدانجا میرفت و بسرانجام مهام پرداخته شیلان میکشید و حال برین منوال
جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید **ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ابیه سلطان بتقدیر مالک الملک بیچون**
اولاد یوسف بیک بن امیر حسن بیک محمدی و الوند در توز جنگ کیز النک در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک ستیز
کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباد یزد رفت حاکم آنجا یار مراد بیک بایندر باتفاق اشرف بیک او را بپادشاهی برداشت و الوند میرزا بدیار بکر
شتافته بمعاونت خال رستم بیک که پس از واقعه سلیمان بیک بحکم خواهرزاده خود رستم بیک بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون
ابیه سلطان فصل زمستان در بلده قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ابیه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف
ساخت و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را تحت تصرف آورده در ملک ری رحل اقامت انداخت و ابیه سلطان لشکر آذربایجان را فراهم کشیده بجانب او نهضت نمود
و محمدی قبل از استعمال آلت قتال آیه فرار خوانده نزد حسین کیا چلاوی بقلعه استا رفت و ابیه سلطان برادر خود کزل احمد را با اکثر لشکر در ولایت ری گذاشته بقم مراجعت فرمود و
بدستور سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برد باتفاق امیر حسین کیا و اشرف بیک روی توجه بری آورد
و شبخونی بر کزل احمد زده تمامی یراقش را بگرفت و کزل احمد مغلوک و پریشان حال ببرادر پیوسته ابیه سلطان در قم مصلحت اقامت ندیده در میان زمستان اسپ فرار
سوار شده عنان تا رباط دانک باز نکشید درین اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقابله و مقاتله مخالفان بست و محمدی را
در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امرا عراق بقدم اخلاص پیش وی رفتند و غاشیه خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا همگنان را
بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عدد بسیار و عدد بیشمار متوجه ابیه سلطان گردید و ابیه سلطان بمصحوب سلطان مراد روی بدو آورد و در عزیز کیمشی
آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند و هم از گرد راه در میدان تاخته بصرصر حمله قیامت اثر آتش کینه و ستیز تیز گردانیدند و محمدی بتایید سرمدی اختصاص یافته ابیه سلطان
بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت کزل احمد پشت بر معرکه قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد و آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور به تبریز خرامید
و بر تخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید **ذکر ابتداء سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها**
چنانچه سابقاً در حیز بیان آمد چون میرزاده الوند از معرکه کیز النک بدیار بکر رسید قاسم بیک اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث
الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ کار دخل نداد و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت و تکبر بر گشاده
بنا بر علی هذا الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کردند و شبی از اردوی قاسم بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا
چون از توجه برادر و بآن لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت در جوهر طینت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی درد سر شمشیر و آمد شد پیکان
بدار الملک آذربایجان در آمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیک را بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی
میرزا باتفاق بعضی از امرای عراق که بوی پیوسته بودند از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز ازین معنی وقوف یافته ابواب خلاف و نزاع بر گشوده
بلکه بعد از ایام با سپاهی نصرت انجام از شیراز عازم صفاهان گردید و محمدی میرزا باستقبال مسیر عم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن قاضی تقارب فریقین و تلاقی الجانبین
بعد از تسویه صفوف و تحریک رماح و سیوف محمدی میرزا بکمند گزند مقید گشت و سپاه او منهزم شده اقتضاء قضا بساط جمعیت ایشان را در نوشت از جمله امرا اعظم
پیر علی و پیر محمد و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی بیک ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نمود و قناق بیک در کاشان
رایت نخوت و مخالفت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر محمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیک را بایل
ساختن امرا مشار الیهم نامزد کرد و بیرام بیک بساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد
و قناق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته پس از تقدیم مراسم میثاق آن سه امیر بمصحوب بیرام بیک بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون هر دو برادر
در کزین منزل گزیدند بیم و هراس بیقیاس بخاطر راه داده شبی بیرام بیک را که در خواب غفلت تنها بود گذاشته هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد
بعد از اطلاع برین قضیه با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد پیر علی بیک اسباب قلعه‌داری مرتب ساخته کما ینبغی بحراست برج و باره پرداخته

وسلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هرچه تمامتر بامر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهرهٔ مراد فایز نگشت و قاصدان سخندان درمیان انداخته مهم بر مصالحه
قرار یافت بر موجب که از اولاد پیر علی ابدال بیک از ساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان مراد بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیر علی بیک بدستور سابق حاکم
ساوه باشد و بهمان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان یکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید **گفتار در بیان
مصالحه سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور ستان**
چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرموده هوس تسخیر سایر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی همدان ملتقی عسکرین ساخت
وسلطان مراد بچهار فرسخی اردوی بیرعلم رسیده بخیال قتال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی نیکخواه که موسوم بود به بابا خیرالله بان دو پادشاه ملاقات
کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل
اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر و اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد
و بر موجب عهد و پیمان درمیان آمده الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک
و قناق بملازمت سلطان مراد شتافته پیر علی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید که
که حاکم شیروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری پرخشم و کین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت
در حیز مکنت خویش ندیده و بقدم اعتذار و ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد باردو رسید سلطان مراد و امرا اطاعت او را بحکم امان پاس داده جمیع
امراء پرناک را گرفته ابواب بار بر روی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شتافته زمستان آنجا بپایان رسانید و در همین سال شاه مرتضوی خصال
ظهور نموده شیروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد در ولیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد
چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع
تباشیر صبح امید از افق عنایت بعنایت الهی** همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظهر السلطان ظل اللهی در مبادی سن صباوت و صبی و اوایل سن
نشو و نما همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک سازد و بآبیاری شمشیر زمرد فام چمن ملک و ملت را
صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشائی برافرازد مثنوی برافرازد لوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا بماهی براندازد به نیروی هدایت اساس دولت اهل
غوایت زند بر فرق اعدای بداختر بسان حیدر کرار خنجر بآباء و اجداد گرامی بگیرد عرصهٔ عالم تمامی کند خوشنود دشمن گدازی ببخشد دوستان را سرفرازی
نهد بر طارم افلاک مسند بنای شرع را سازد مشید ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو بلطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدای دین آواره
سازد دهد از عدل معموری جهان را خجل سازد ز بخشش بحر و کان را بنا بر علی هذا بعد از آنکه چند گاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان
میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت با الهام هاتف غیب و تلقین ملهم لاریب خاطر عالی مآثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطهٔ جنت آیت
اردبیل گردد و از ارواح مقدسهٔ آبا کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند و همین را
با طایفه از اعیان غازیان که اقبال امثال ملازم آستان جاه و جلال بودند ظاهر ساخته آنجماعت بنور فراست دانستند که تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن است
و ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان بر میان جان بستند و زبان نیاز بادا مضمون این مقال گشودند مثنوی که ای سرو باغ خیر الانام کواکب
سپاه و فلک احتشام وجود همایون تو زیب تخت ملازم بدرگاهت اقبال و بخت بهر سو که خواهی توجه نمای که گردی چو خورشید کشورگشای و بعد از تصمیم نیت
آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهة طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصد نهضت همایون را بوالی
لاهیجان درمیان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم شان اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که چند گاهی دیگر با روزگار ساختن
انسب است و این عزیمت را در حیز توقف و تاخیر انداختن بصواب اقرب نظم تحمل بود شیوهٔ دلپذیر خصوصا بکاری که باشد خطیر درین امر نیکو نباشد شتاب
ز راه تانی عنان بر متاب و این جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجاه جهة ملاحظه خاطر میرزا علی در آن دیار فی الجمله توقفی نمود و پس از روزی چند
بنفس نفیس همایون با سلطان جیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان باستجازه گشود و آنجناب کرت دیگر آن مهر سپهر کشورگشائی را بصبر و شکیبائی امر کرده در باب فسخ

قناق

و نسائم

فسخ عزیمت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورد تا التماس او درجه قبول یافت و پرتو اجابت بر مدعایش تافت لاجرم بشرف رخصت ارزانی داشته مثنوی پس از عرض خدمت بروی نیاز زبان کرد در عذرخواهی دراز که شاها بتقصیر بنده ام ز خدام درگاه شرمنده ام چه همت توان بست در کار تو بود همت تو همراه او ار تو برو ای سپهبد کیهان و جهان مرادت دهد کردگار جهان بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که نظم ظفر همره و اخترش یار بود سعادت چو دولت مددکار بود باهنگ رفتن میان بست چست برای صواب و بعزم درست گران کرد از پای دولت رکاب برآمد بگردون بلند آفتاب بتدبیر پیر و بخت جوان از گیلان بشهر کامران شد روان و میرزا علی با جمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را مشایعت نموده پس از طی مقداری مسافت اجازت یافته مراجعت فرمود و چون بموضع امرجوان که از بلوک هجان ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت لشکر شتا دست یغما برآورده تا تیرماه بجائی رسید که کار از تکاپ ایوار و شبگیر در گذشت بنابران خسرو باستصواب همدمان منزل مزبور را قشلاق کرده رحل اقامت انداخته و پس از آنکه سلطان ثوابت و سیارات منازل شتوی را طی نموده در اوایل برج بهیج منزل ساخت اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده با ملازمان یکدل طی مراحل فرموده قرین الطاف کریم عطوف بوطن معهود و مسکن مالوف رسیده و چنانچه لازمه اطوار گزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آبای بزرگوار خود تقدیم رسانید و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسؤال حاجات گشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده بی منت و واهب بی صنت مرادی که داشت طلب نمود مثنوی خدیو جهانگیر عالی حسب امامت نژاد و حسینی نسب در آن مشهد واجب الاحترام مطاف اکابر پناه کرام در افشاند از لب از روی نیاز به پروردگار جهان گفت راز که ای برتر از عقل و فهم و قیاس سزاوار حمد و ثناء و سپاس توئی تاج بخش ملوک عظام نیازمند حاجت خاص و عام کرم دستگیری شوم سرفراز ز امداد خیل و حشم بی نیاز و گر تاج شاهی بخشی بمن چکار آیدم مرد شمشیرزن الهی باعزاز خیر البشر بحق امامان اثنی عشر بسر دل شیخ صافی ضمیر برخ غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت کز شرف همی بود تابان ببرج نجف خدایا بعرفان اهل یقین بحق تمام بزرگان دین که بخشی مرا منصب سروری بر اعدا و دولت دهی برتری بملک جهان سرفرازم کنی همه کار اهل نیازم کنی که سازم اساس شریعت قوی دهم ملت احمدی را نوی بشمشیر عزم و حسام جهاد کنم دفع اصحاب شر و فساد و چون انوار اجابت دعا بر ضمیر منیر فیض انتما پرتو انداخت روی نیاز از زمین برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و دران زمان علی بیک چاکرلو بر اردبیل مستولی بود و میرزا محمد تالش با وی در طریق هواخواهی سلوک مینمود و بنابر لشکر بسیار آن دو سردار اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آنجا مناسب ننمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی خاص با زمره از اهل اختصاص مانند مبارز الدوله و الاقبال عبدی بیک تواچی و حسین بیک لله و خلیفه الخلفا و غیر ایشان از اعیان امرا قرعه مشورت در میان انداخت و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقه حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب آوریم که نتیجه حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که بر هر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تاییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود و بکلید عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید که انسب آنکه کلمه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة را مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان قتال اهل کفر و ضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقه کریمه من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهده چهره بهبود فایز گردیم امرای عظام بنابر آنکه در آن هنگام از غازیان علاوت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضاء آن عزیمت مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب چنان مینماید که بسنت سنیه حضرت سلطان حیدر قدس سره عمل نموده بخدمت سرعان باطراف ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جار بر ارباب ارادت رسانند که یراق جهاد مهیا و مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن بقبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی جارچیان جهت احضار غازیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع ماهچه رایت آفتاب شعاع بصوب قراباغ و گوکچه تنگیز برافراخته در اثنا در راه معلوم شد که یکی از شاهزادهای میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود گوکچه تنگیز اقامت دارد و بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده دیگری را بنیم چشم درنمی آرد و شاه دین پناه با امرا عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرموده در آنحین یکی از حجاب سراپرده سپهر آیین خبر رسانید که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده و حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود معروض

ستاره ده قشلاق
اسمعیل

نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون بظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان اینجا بی اندازد بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه جان سپاری در گوش کشیده بکمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت و چاکری از خود بتقصیر راضی نخواهم گشت نظم بدین بو عنان تا بدار شهریار بسجده منت نهادم کمر بندگی وار ز ملکت فراغت شوم گوشه گیر در آیم بچشم مخالف چو تیر کنم در اخلاص خیرش بری نپیچم سر از طوق فرمان بری و این مسئول از شرف قبول مهجور مانده چنان مقرر شد که همان منزل چنیدر روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از استماع این خبر یافته با فوجی از مردم یکدل بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و مکنت بزبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این محتن دولتخواه بیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد هیچ شک نیست که کرت دیگر قوم قراقوینلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بمهر از اضرار ایشان در خواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضاء وقت مصلحت در اجابت ملتمس آن دانست و در ضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود و در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که جا بجا بجهة احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و رسم عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایات نصرت آیات بصوب منزل سلطان حسین یکهزار و پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضاءت پذیرفت بنابر اقتضاء رای عالم آرای عساکر گیتی کشای از امتزاج با آن زمره غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در طرف دیگر افراخته نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادت شاهد روزی چند در آن موضع اوقات گذرانید سلطان حسین بارانی شرائط خیرباد بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که اصحاب موافقتش غیر از ایشان عذر متظاهر میگردد و از اقامت مجاورتش نضارت ریاض دولت بظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت از آن منزل جزم کرد و این داعیه مسموع سلطان حسین گشته امرا پایه سریر اعلی را طلب داشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلک احتشام چندی در موافقت بنده بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقه اتفاق بجای آورده در قلع و قمع اساس اقبال اهل بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفا و وفاق نموده بیمن دولت روز افزون هیچیک از اصحاب عناد و شقاق را آسوده و برقرار نگذارم نظم بمیدان کین برکشم تیغ تیز سر دشمنان افکنم در ستیز اگر شیر پیش آید و گر هژبر بر و سیل رزم چو غرنده ابر امرا چون شنیدند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نشاید بر وجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفر قرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایشان را تسلی کرده خاطر غدر مآثر بران قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت را بی اختیار ساخته در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده در صدف اعتقال از ظهور مانع آید و ندانست که طلوع تباشیر صبح صادق بر اعلام ظلام در ظهیر تاخیر نتواند انداخت و شمول شمائم مشک اذفر را شعبده ایام در نافه خفا مستور نتواند ساخت نظم اگرچه از ظلمت دیجور طلوع صبح را مانع نیاید وگر صد حیله سازند اهل دستان نگردد شمیم مشک پنهان القصه سلطان حسین بآن خیال محال صحبتی طرح انداخته حضرت شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلک اشتباه را استدعا نمود که منزل ظلمانی او را بیمن قدوم شریف حضرت افزای سپهر نورانی گردانند و باین التفات فرق افتخار و مباهات او را بفرق فرقدین رسانند امراء عظام چون مکنون ضمیر تیره اش را معلوم داشتند گلشن ریاض پادشاهی را بهانه عارضه که فی الواقع عارض ذات میمنت صفاتش نبود در دولتخانه همایون بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیک لله را در خدمتش باز داشته عبدی بیک و خلفا بیک نزد سلطان حسین رفته و عذرخواهی نموده گفتند که مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال بصوب انحراف یافته بنابران میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین آن سخن را مقرون بصدق پنداشته و با امرا لوای عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داد و چون عبدی بیک و خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای سلطان حسین از آنجا نهضت نموده چهره سعد را از انوار طلعت کوکب سعد سلطنت پر زیب و زینت گردانند و در وقتی که از حضور آفتاب انور فضای جهان بوقلمون بنهان خانه مغرب نقل نموده و در حجاب تواری مستور گردیده و در خیمه نیلگون سپهر گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخته سلطان صباح حواس آن بام را عاطل گردانیده پادشاه گردون غلام بر حسب صواب امراء عظام اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه پیکر و استران برق اثر را در تنگ بار کشیده رایت نهضت برافراختند نظم پس آنگاه خاقان والاجناب برآمد بشبدیز گردون شتاب روان شد از آن منزل پرخطر روان در رکابش سپاه ظفر و چون سلطان حسین بارانی از استماع

و اتباع او بجمع و شغل بسیار در اردوی نصرت آثار مشاهده میشود و دیشب از کیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل غنوده بودند و دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافتند دانستند که در تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابران پای شکیبائی در دامن اصطبار پیچیدند و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین بهجت و مستلذ بحبوحهٔ سعید رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل فرموده موضع دقوز الام را معسکر فیروزی انجام گردانید عنایت قادر بیچون در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال مستلزم حال خدام عالی مقام موکب همایون حبیب بخت و دولت همنشینش بدوام فتح و نصرت منظور هر صبح و شام والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام وآله الکرام

ذکر وصول قراجه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن ساکنان ظاهر قلعهٔ منتش از ضرب تیغ و سنان غازیان ستم وش

از عبارات دلکشای ثقات و مسودات نورافزای رواة بصحت رسیده و بتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازهٔ طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و ارادت میزد و قدم از سر ساخته بجانب معسکر خجسته اثر میشتافت تبعیت رسیدند از هر طرف سروران بدرگاه شاه ظفر افسران از آنجمله قراجه الیاس که لباس اعزاز او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فرقه از مردم روم احرام عتبهٔ علیه کعبه احترام بسته از مقام مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی و منازل بشوره گل فرود آمده بار گشاد منتش که بهادری بود سرکش و در آن نواحی حصاری داشت سپهر وش چون به مرور قراجه و فرقه رومیه مطلع گشت بقدم استعجال او استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده هر چند نفر از غازیان را در منزلی فرود آورد و آنگاه ملازمان خود را باغارت و تاراج ایشان مامور گردانید و نایرهٔ فساد بباد بیهودگی مشتعل کرد و بیم غازیان بقدر مقدور در دفع شجاعت کوشیدند و بعضی بسلامت جان از آن ورطهٔ خونخوار بیرون برده عنان بطرف اردوی نصرت نشان گردانیدند و قراجه الیاس در موضع دقوز الام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت واقعهٔ مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن ترکتاز ملتهب شد و شاه کامکار با عساکر نصرت شعار بجانب قلعهٔ منتش ایلغار فرموده و او از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که ایستادن پشهٔ ضعیف نهاد در برابر تند باد فتنه نادانست است و میدان دادن نخجیر مرغزاری با شیر بیشهٔ کارزار مباین سلوک طریق سلامت رباعی چو گنجشک با باز بازی کند بجز بیخ خود ترکتازی کند کبوتر که پهلو زند با عقاب بقصد سر خویش دارد شتاب لاجرم قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش گرفت بیت ز بیم سپاه شه دین پناه شد آواره از جای خود کینه خواه و سحرگاهی که تباشیر صبح فیروزی از مطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان در دمیدن بوده نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن شاه دشمن شکن با بهمنان تهمتن تن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر بهرام ماثر دست بنهب و تاراج بر آوردند و جمعی از متوطنان آن مکان بپای مخالفت پیش آمده از غایت جسارت رایت جسارت برافراشتند و قهرمان قهر پادشاه ظفر بهر بقتل آن گمراهان فرمان داده تیغ یمانی غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان اژدر پاسبان حجابان شرایط جانستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر از اعدای دولت در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند و فوجی که زخم خورده گریختند هر یک در بیابانی دیگر قرین حسرت و ندامت جان دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی با کرایم غنایم با تناهی عنان عزیمت از راه فاخرمان بصوب ترجان گردانیدند و از آنجا جهت مصلحت ییلاق قبارودخانه رفته قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه با اوج مهر و ماه رسانیدند مثنوی در آن مرغزار چو باغ بهشت شه کامران کرامت سرشت باقبال طرح اقامت فکند برشک از سر برش سپهر بلند رخ سرفرازان بخاک رهش سر سروران سوده بر درگهش دلش گشت فارغ ز بیم خطر جنابش پناه جنود ظفر و در آن منزل بعرض همایون رسید که درین نواحی خرسی بمغارهٔ وطن گزیده و پنجه بتعرض آینده و رونده یازیده شاه شیر شکار عازم دفع آن جانور نابکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد آواز تهلیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند و خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه سن شریفش هنوز از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده دو چوبه تیر از شست دستش گشاد یافته هر دو مانند تیر تقدیر بهدف مراد رسیده و خرس از پای در افتاده مقتول گردید لاجرم غلغلهٔ آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جهت دفع اصابت عین الکمال ان یکاد بر زبان فلک گذشت مثنوی تعالی الله زهی شاه فلک قدر چو حیدر در شجاعت منشرح صدر که زیان شیر گردون از خدنگش پلنگ چرخ را نی زور جنگش نهاده چون بمیدان دغا کام ز بیمش خون فشاند چشم بهرام که افتان بعطارد ستایش ملک از صدق دل گفته دعایش

گفتار در بیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعهٔ منتش و غزو دیار گرجستان

چون مدت دو ماه موضع سارقایه در سایهٔ علم ظفر پرچم سپهر قدر و بلند پایه بود پادشاه

دین پناه و پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از آن منزل بطرف ارزنجان نهضت فرمود و بعد از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امرای عالیشان کلانتران جنود ظفرنشان را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایات نصرت آیات بصوب کدام ولایت مناسب دولت است امرا و غازیان حسب الحکم بتقدیم رسانیده در آن انجمن هر یک از غازیان دشمن شکن رایی روی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن زمستان در ارزنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول جمشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافرازند و زمره زبان آور دیگر که بر آنست که رخش همت بجانب الکا و مواضع قرقره تازیم و بر سر کفار اندیشناک صدای گیر و دار در خم طاق سپهر دوار اندازیم فرقه دیگر را حرکت بصوب سعد مناسب نمود و طایفه از سفر دیار بکر ملایم مزاج بود و از جمله امرا خلیفة الخلفا و حسین بیک لله این سخنان را بعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفرلوا بزبان الهام بیان گذرانیدند که هیچیک از این آرا صواب نمینماید و در حیز قبول اصحاب عقول در نمی‌آید امشب در این استخاره بسر خواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد و صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار درخشیدن گرفت و بلوامع ضمیر الهام تأثیر آفتاب منیر عرصه آفاق صفت اضائت پذیرفت آن مؤید بتأییدات الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایه سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیه و السلام نزد ما بتحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایات عزیمت بصوب شروان افرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده مهم شروانشاه بر حسب دلخواه بسازیم نظم

بامداد توفیق پروردگار برآریم از شاه شروان دمار
حسام یمانی برافشان کنیم بیک حمله خیلش پریشان کنیم

و امرا این وارد غیبی را بمسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ و المعنی بر زبان آوردند بیت

زهی رایت افراختن ز نار صف دشمنان تاختن

و عزم یورش شروان جزم شده نظم

دم صبح کین مهر گیتی نورد بگردون برآمد بعزم نبرد
برافروخت از نور اقبال چهر برافراخت رایت بصوب سپهر
شه کامران فلک احتشام برآمد بشبدیز گردون خرام
سوی ملک اعدا عنان تاب شد زمین از تزلزل چو سیماب شد

در اطراف چمن سپهر اقتدار روان شد سپاه ستاره شمار و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل ایاسین رای صواب آیین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیک با فوجی از عساکر گردون تمکین عنان مکاران بصوب گرجستان منعطف گردانند و کفار آنجا را از سرچشمه شمشیر خونبار جرعه هلاک و بوار چشانند و خلفا بیک حسب فرمان واجب الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورد و جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال بتیغ تیز گذرانیده و غنیمت بیغایت گرفته بر طبق دلخواه بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نمود و کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و هم در آن ایام الیاس بیک ایغوت اوغلی را بفتح قلعه منقش ارسال داشت و امیر الیاس با زمره از سپاه بی هراس متوجه انحصار سپهر اساس گشته منقش گرت دیگر رایت هزیمت برافراشت و بعد از وصول جنود ظفرقرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنای ثبات و قرار قرابان و متعلقان منقش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و با تیغ و کفن باردوی الیاس بیک شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند و آنجناب قلعه متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان بگشاد و کلانتران ایشان را بآستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در آن جماعت نگریسته جامه قابلیت ایشان را بخلع فاخره بیاراست و ضبط قلعه منقش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت نصرت نشان شاه والا از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بمنزل احسن‌آباد انداخت منقش که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از سر ساخته و آن را سرمایه سعادت دارین شناخته بدرگاه عالمپناه شتافت و بعد از ادراک شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد و پادشاه پوزش پذیر جرایم منقش را بآب عفو و اغماض بشست و او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسپان راهوار سرفراز و مباهی گردانید و منقش بدست اخلاص میان خدمت جست بسته حسب فرموده متوجه قلعه خود گردید

گفتار در بیان عبور فرمودن آنفارس مضمار تفاخر از آب ارس و کر و درآمدن بولایت شروان

از کمال شجاعت و تهور فیاض علی الاطلاق هر ذوی اقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی سازد و در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر بغیر وسیله زورق و تدبیر او را بساحل نجات رساند و خلاف الانفس و الآفاق هر صاحب اعتباری را که پایه قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافراند بهنگام طوفان حوادث ایام جهد هادی توفیق رفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند مصرع هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است از آب ارس و کر در وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران ملاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بسمع اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا مقاطر

دریا مقاطر پادشاه بیهمال از جانب گوشمال گرجیان و فتح قلعه منتش فراغت یافت چنانچه در آذربیجان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون نفاذ پیوست که بیرام قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمره از قوم ذوالقدر لو پیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قوینغا اولی عبور نماید و گذر قوتی قعانج را ملاحظه کرده بیرام بیک را قابل گذشتن لشکر صف شکن یابد بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مامور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیک بر حسب فرمان واجب الاذعان بدان جانب روان شد و بعد از وصول بکنار آب و مشاهده آن دو معبر هیچیک را قابل عبور لشکر ندانست و هر چند در بحر تدبیر شناوری [illegible] ابواب رکوب بر سفینه مقصود بر روی خویش نگشود و آنگاه سپاه را دو بخش کرده حکم نمود که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال مییابد خیمه اقامت برافرازند و همت بر سر انجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان حسب فرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال ترتیب کشتی و سفینه مینمودند و جمعی در اندیشه ترکیب پل و کلک میبودند که ناگاه آنقدوه خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسید و بر تحیر و تفکر سباحان دریای هیجا اطلاع یافته بیشایبه تدبیر سمند خوش خرام پای اقدام را قدمی چند بجانب بالای آب راند آنگاه عنان بیکران بطرف دریا انعطاف داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بر آن محال مینمود بهدایت بخت سرمدی بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت عساکر بحر جوش رعد خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسپ در آب افکندند و مجموع در ضمان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح بابلغ وجهی ظهور نمود و بواسطه وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بدودمان اولاد صاحب مقام محمود بیفزود مثنوی

چو دیدند آن کرامت اهل ادراک ز دریای کرم شاه شرفناک
در اخلاص و هواخواهی فزودند زبان بهر دعاگوئی گشودند
که شاها حشمتت هر دم فزون باد رخت از نور دولت لاله گون باد
چو بگذشتی از این دریای زخار شدی مانند حیدر بحر آثار
نماند بر تو مشکل هیچ کاری شود حکمت روان در هر دیاری
توجه کن بهر جانب که خواهی که همراهت بود لطف الهی

و آن مهر سپهر پادشاهی آنشب در همان منزل توقف نموده روز دیگر خسرو ستاره سپاه از کنار دریا سپهر خضرا رایت نهضت برافراخت و از انوار تیغ زر اندود جنود ظلم را از فضای عالم انهدام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینه بحر اخضر بود بی دغدغه خوف و خطر عبور نموده آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داد و پیش از وصول بمنزل گل و نیکان شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملائک آشیان رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعه بیقله که قله آن شرفه همت از اوج سپهر درگذرانیده و کنگره سر تیغ رفعت بپیر زبر نکار آفتاب رسانیده شتافته و بتهیه استعمال آلات رزم و پیکار نشسته بنابر آن پادشاه عالمیان عازم قصبه شروان گشت و در وقتی که برید سریع السیر فلک بشهرستان آسمان در آید یکی از خدام سدره مقام را که موسوم بقلی بیک و ملقب بخوش میرزا بود فرمود که بشهر اندر رفته مژده امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند خوش میرزا بهمان شب بمقصد رسیده طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روان شده در اثنای طی مسافت جاده که منتهی بشماخی میشد پیش آمد و رای الهام نمای رفتن الطریق را مناسب دولت دانسته از راه شروان عنان بیکران بدان صوب گردانید و چون پیچه علم انجم حشم پرتو وصول بر شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کبار و صغار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال التحصن جسته اند و شماخی یکدو روز محل نصب خیام عساکر دشمن سوز بوده در آن اثنا خبر رسید که شروانشاه بیشه زاری که در میان قلعه گلستان و حصار بیغرد واقع است معسکر گردانیده و گرد اردوی خود را بچپر و شاخهای شجر استحکام تمام داده شاه عالی مقام بعد از استماع این خبر بیکباره دشمن را با خود مقرر ساخته از شماخی بدان جانب نهضت فرمود و بمجرد توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار شروانشاه متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعه گلستان کوچ نمود

ذکر محاربه شاه دین پناه با شروانشاه و اهتزاز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم پادشاه عالی گهر

سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار هواخواهیش از مطالع امن بشرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده صحایف احوال فرخنده مآل سعادتمندی را بمرآت ضمیر خورشید تاثیرش بر وجهی صفت اضاءت پذیرد که جز صورت صدق و صواب در روی چهره نگشاید و بر عکس این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بر ناصیه اقبال صاحب شقاوتی وزد و بصر بصیرتش را بمثابه تیره و مکدر گرداند که حقیقت آیه ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید نظم

چو از نور لطف حق اکبر ضمیر سروری گردد منور
بهر کاری صواب اندیش باشد ز هر فرزانه در پیش باشد
بعقل کامل و تدبیر صایب شود فتح و ظفر او را مصاحب
عدویش گردد از فهم و خرد دور

قوینغا

[illegible]

بحبیبش چهره بهبود مستور فتد و در وقت رزم وگاه جولان از اوج جاه اندر چاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بر آن منوال است جریان پذیرفته
بود که آفتاب اقبال شاه ستوده خصال از افق بلاد شروان طالع گشته بر عرصهٔ کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش
انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در آذربیجان از قبول آرای مختلفهٔ امرا و سرداران گردن پیچیده و بالهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی یورش
شروان را اختیار فرموده عنان گیران بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آنحادثه هر چند تأمل نمود ابواب سلوک طریق صواب بر روی روز
کارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی از شماخی بمرتبهٔ سراسیمه گشت که از بیشه که در میان قلعهٔ بیغرد و گلستان باستحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده
رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جبانی بعساکر نصرت مآثر رسید و در معرکهٔ رزم مرکب زندگانیش بسر در آمده
مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون رایت ماهچهٔ صفوی پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و قاید نکبت عنان مرکب شروانشاه را گرفته بی اختیار
بدانجا رسانید شاه صاحب تأیید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال بتعبیهٔ سپاه نصرت عظیمه که عدد ایشان بهفت هزار نمیرسید اقدام فرموده و شروان
شاه نیز با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیادهٔ جرار که همراه داشت بر سر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسرهٔ لشکر گماشت و بعد از
تسویهٔ صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سورن و غریو کوس و شیپور بلند گشت و اسپان تازی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای
گیر و دار از اوج فلک دوار در گذشت غازیان موکب همایون شاهی در پناه جنهٔ تأیید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و مبارزان لشکر والی شروان از جامهٔ
توکل عریان دست بتیر و کمان یازیدند نظم دلیران جنگی در آن رستخیز سنان بهر خونریز کردند تیز گرفته بکف تیغ الماس گون سترده ز دل نقش صبر و سکون
فرقهٔ ناجیه را گل رخسار و لب با لعل تبسم وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة شکفته و خندان و طایفهٔ باغیه را صفحهٔ چهره و جبههٔ بخت در غبار ادبار وجوه یومئذ علیها غبرة
ترهقها قترة محتجب و پنهان پیادگان شروان پیش صف آمده از فراز آن پشته عقابان تیر مرگ تأثیر را بقصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آوردند و
بهادران سپاه شاه جهانیان با تیغ بران و سنان جان ستان بسر بالا روان شده حمله کردند و تمام کمان بداندیشان را در باریدن باران سهام تأخیری و نه اقدام
جلادت نیکوکیشان را از مشقت صعود بر آن بلندی باز نداشت بیت فراز و شیب ره از رهروان گرم سیر پرس که پیش مرغ هوا کوه و دشت یکسان است پیکان دلستان
شروانیان که روی بنشیب آورده ترک بر تارک میدوخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی میسوخت در ان اثنا بواسطهٔ فوج — بر کار ایشان ۴
شبه میمنه و میسرهٔ جنود ظفر ورود بهم بر آمده شروانشاه خیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کرد و پیادگان شروان از دست و پای سواران در آمده و یکبار مجال تیرباران
نیافتند و غازیان رستم شیم از هم خدنگ تیز آهنگ این کشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند نظم گران شد رکاب و سبک شد عنان فرس خورد [illegible] و
دشمن سنان برانگیختند اسپ و انگیخت گرد بگردون برآمد غبار نبرد بدشمن کشی تیز شد تیغها برآمد ز دریای خون میغها و شروانیان نیز در مقام مدافعت
ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیر و خنجر و شکافتن فرق سر و حنجر برآوردند و هر دو لشکر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را از سیلان خون آمویه
جیحون کردند نظم شد از باد کین آتش فتنه تیز زمین فتنه خیز آسمان فتنه ریز سلامت برون برد رخت از جهان پدیدار شد سختی ناگهان در خلال آن احوال
پادشاه ربع مسکون بقوت باطن همایون شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام برکشید و بحملهٔ صف شکاف و صدمهٔ صرامت اتصاف زلزله در عرصهٔ کون
و مکان انداخته غایت قدرت دست ولایت ظاهر گردانید نهال حسام خون آشامش از کاسهٔ سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعلهٔ
سنان ثعبان نشانش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود ایشان صفت احتراق پذیرفت قطعه ز بسکه روز وغا ادهمش بجولان کرد سواد گنبد فیروزه گون
غبار گرفت نهال تیغ تو از بسکه لاله بار آورد بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت و چون شروانیان آن تهور و میدان داری و آن تجلد و خنجر گذاری
مشاهده نمودند دستشان از کار و کارشان از دست رفته پشت بمعرکهٔ ستیز کردند و کأنهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پای در بادیهٔ فرار نهاده روی
بصوب ادبار آوردند بشیر عنایت مهیمن بیچون صدای دلگشای وان جندنا لهم الغالبون در خم طاق گردون انداخت و نسیم روح گستر فتح و ظفر پرچم علم پادشاه
والاگهر و نیز مشام جان مشتاقان الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل بهار عطر پرور ساخت نظم چو گشت از خون زمین مانند گلشن
جدا شد تن ز مرکب سر هم از تن نسیم فتح آمد روح گستر مشام غازیان شد عطر پرور شکست از تیغ شاهی قلب اعدا کلید فتح بود آن تیغ گویا و شروانشاه
با بسیاری از امرا و سران سپاه در معرکه کشتهٔ تیغ خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور که [illegible] آن قوم مقهور را کامیشی گرده شمشیر کین درخورد و برگ

و برکت ایشان نهادند نظم فرو ریخت ازکوه ازان زلزله گسسته شد آن آهنین سلسله همه خیل شروان دران رستخیز فتادند در زیر شمشیر تیز بقیة السیف که ازان معرکه خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از خدنگ عزرائیل نیاسودند نظم ازان صیدگه هیچ صیدی نرست بنوعی تنی کش نشانی نخست شدند آن همه کشته یا دستگیر چه بر دل چه بر سینه چه بر پا چه پیر و چون خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید بمکان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید تخت دولت و کامرانی را بمقدم همایون مشرف ساخت و امرا و شجعان را بار داده تفقد حال ایشان پرداخت شجاعت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان باداء تهنیت گردان ساخته جواهر زواهر دعا و ثنا نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفات خاص اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت جمعی را که دران معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع آورده منارها برافراختند و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمه کلاب و ذباب ساختند نظم شاه چون تیغ برکشد ز نیام بهر خونریز اهل ظلم و ظلام آنقدر کشته گردد از اعدا که مناری شود ز سر پیدا گرد از کشتگان افتاده روزی وحش و طیر آماده یارب این پادشاه کشورگیر خسرو تاج بخش چرخ سریر تا ابد باد در جهان منصور چشم بد از جمال جانبش دور **ذکر توجه خلفا بیک جهة دفع شخیشاه بجانب شهر نو و متواری شدن او بدیار رشت و شمه آنچه اعلام سعادت پرتو** شاه عالم پناه بعد از فراغ بال از جانب شروانشاه سه روز در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ اوقات خجسته ساعات گذرانید آنگاه رایت ظفر پناه افراخته بلده شماخی را از فر طلعت همایون عزت افزای گنبد گردون گردانید و دران خطه بسامع جاه و جلال رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشخیشاه است در روز محاربه جان تنک پا بیرون برده بود و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست لنگر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهة دفع شخیشاه عنان بطرف شهر نو تافت و موکب همایون نیز متعاقب بدانصوب نهضت فرموده چون این خبر مسموع شخیشاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته و باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا درآمده بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیک از ین حال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را مضرب رایت نصرت پرتو گردانید و همان روز اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان بآستان امارت آشیان آمدند خلفا بیک ایشان را منظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آنشب در کمال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه دین پناه سایه وصول بدان دیار انداخت و منزل شخیشاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر شتافت و بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از اداء دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و این معنی موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلده بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند و حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دوست نواز جهة قشلاق عنان عزیمت بصوب محمود آباد انعطاف داده چون بدان منزل رسید یراق قشلاق فرمود بعضی از منهیان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف مسلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجا نمی آرند از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امراء عظام استاجلو محمد و الیاس الغوراوغلی با فوجی از سالکان مسالک یکدلی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بکردار بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدانصوب روان شده بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند که بروج آسمانی مشید جدار بلند مقدارش از سنگهای اطلس ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیلش چون سد سکندر صفت متانت و استحکام گرفته یک طرفش را دریای محیط آسا از حوادث دوران صیانت نموده و بجانبش را که متصل بصحراست خندقی عریض عمیق متانت در افزوده متوطنانش بوفور جلادت پهلوانی معروف و مستظهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر مظفر لوا آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و متحصنان در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار بجنگ از حیز امکان بیرون است و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت شاهی از افق آن دیار نیر فتح و فیروزی بر صفحات احوال آن عاصیان تافت چنانچه مشروح میگردد کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **گفتار در بیان فتح قلعه باکو بقوت دولت پادشاه نامجو** چون شاه مظفر لوا فضل شعار در منزل محمود آباد

با خاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات بگذرانید و نسیم روح افزای فروردین بر اطراف دشت و بساتین وزیده غنچه را مفتوح گردانید پیکان خار بقصد دیدهٔ اعداء دولت پایدار سرتیز شد و شاخ شکوفه و نسترن جبهه نثار خدام بارگاه سپهر آیین در هم برگشت نظم شد عازم باغ خسرو گل در غایت حشمت و تجمل افراخت علم بسرو آزاد عالم ز ظهور دولتش شاد پادشاه والا نژاد بر تقوا اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبهٔ سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت بدان جانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظهٔ خندق و فصیل آن حصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال بشعلهٔ پیکان دیده دوز آتش قتال را افروزند و دل مخالفان دولت ابدپیوند را که بر بالای آن قلعهٔ بلندپایه عنا و استوار داده بسوزند و زمرهٔ دیگر بمیتین و تیشه اندیشهٔ نقب زدن نمایند و جهت توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بگشایند و آن دو طایفه بجد تمام آغاز کار و بلیبا دیکار کرده خروش تکبیر و صوت نعرهٔ زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و نای رزمین گوش ساکنان قلعهٔ سپهر برین کر ساخت خدنگ بلند آهنگ بهادران فیروزجنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی کرد و جان بی تاب و توان مخالفان بی نام و ننگ از نهیبی که پیکان در چشم ایشان میزد روی بتحت الثری آورد نظم ز شست غازیان قضا در انداز عقاب جان پر آمد سیر وار ز مغز فرق اعدا جسته ز خون چشمشان منقار شسته چو پیکان خسته در تن میگشودی بجان راه برون شد مینمودی درآن اثنا رای اشرف اعلی چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر سازند تا سپاه پلنگ صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت و بنفس نفیس از بارهٔ کوه پیکر فرود آمده خود چیلی عظام و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و آن زمره باندک زمانی مقدار سنگ در خندق ریختند که مانند کوهی بلند گشت و هر کس بر آن صعود نمود بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجایی رسید که بجان آمده دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری زدند و بزبان تضرع امان طلبیده گفتند نظم که شاها ببخشای بر جان ما نظر کن بجمع پریشان ما بلطفت چو هستیم امیدوار امان بخش ما را بجان زینهار و عفو پادشاهانه شامل حال میگردد الا اختلال ایشان گشته در حال ابواب قلعهٔ باکو را بر روی غازیان عظام گشادند و کلانتران جمعی شمشیر بدست و کفن اندازی کردن بدرگاه سپهر اشتباه شتافته کمر فرمانبرداری بر میان جان بستند و خسرو پوزش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهت حکومت و نقل خزاین و ذخایر شروانشاه بقلعه شتابد و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس و اجناس و دیگر تصرف درآید باردوی همایون فرستد تا جمع و ضبط نموده و قسمت یابد و خلفا بیک بالشکر و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش و ساوری لایق از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال نمود و آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیدهٔ ایشان را بآتش انتقام بسوخت و عمارات عالیهٔ لطایف را انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت پس بمقتضی المرام بپایه گاه سپهر احتشام بازگشت و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از سایر امرا درگذشت

گفتار در بیان توجه آن ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بطرف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش اطاعت و فرمانبری بر صحیفهٔ ضمیر نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم انداختند و امرای کرام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در آن اثنا صورتی چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم گلپستان کشیده کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای درختی که نزدیک بآن قلعه بود نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر گلو نهاد و آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت فرماید و التهاب نایرهٔ غضب عالمسوز گشت زار اهالی گلستان را محترق نگرداند و همچنین بر ضمیر مهر تنویر که جام جهان نمای اقبالست ظاهر شده فتوری تمام با ابتهاجی که در محاصرهٔ آن حصار میفرمود بظهور انجامید و دیگر آنکه عزیزی از اهل عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلپستان گریه کنان با وی میگوید که ملتمس آنست که از زبان من این حدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی نظم کای شه کامران عدل سپهر قدوهٔ پاک آل پیغمبر حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی بر مرات

بر مرآت خاطر خطیر صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از آذربایجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمود در پیش خود مقرر نمود که چون بلاد شروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان پوشانم و آن عزیز علی الصباح بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته کیفیت خواب را بعرض شاه عالیجاه رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را با خود نذر کرده بودم و تا غایت آن راز سربسته را پیش هیچکس نگشوده ام اکنون آن نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ مینمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار ساکنان آن حصار نمیگشایم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب ظلم و ظلام بجانب قراباغ رفته بود رسید و بشرف عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از چون و چند فراهم آورده و نخجوان را معسکر نکبت اثر کرده و محمد قراجه را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف گنجه فرستاده تا از قومین ولی گذشته ببلاد شروان درآید و حسن بیک شکر اوغلی را بکرمارود ارسال داشته که از آن طرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه دین پناه چون بر خیال محال مخالفان بداخصال واقف گشت بیکبارگی از سر جرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعاظم امراء ارکان دولت عزم رزم الوند را جزم کرده بجمع آوردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داد و جوش میرزا بفرمان اشرف اعلی بترتیب پل مامور گشته بدانجانب شتافت و در همدر آن ایام پادشاه گردون غلام عنان ابرش خوشخرام بکنار آب تاخت و مواکب کواکب مراتب شاهی در ضمان تائید الهی از جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور نمود آنگاه بتدبیر دفع اعداء دین و دولت کرده قراول تعیین فرمود **ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادتمند** امیرزاده الوند که در آن زمان بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانبان را در ممالک شروان روی نموده اندیشمند گشته با خود گفت که چون خدام آن آستان از فتح شروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که قصد تسخیر آذربایجان نموده بدینجانب شتابند پس مصلحت آن است که پیش از آنکه این معنی از حیز قوه بفعل آید ما سپاه انبوه را جمع آورده در دفع غازیان اهتمام نمائیم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورگشائی سلوک فرمائیم و باین خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان اعلام نکبت اعلام برافراشت و حسن بیک شکر اوغلی را برسم منقلای بکرمارود روان ساخت و چون شاه عالیجناب از آب عبور نموده بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیک قجر را که پهلوانی بود شجاع و صفدر با فوجی از جوانان جوشن ور بدفع شر حسن بیک شکر اوغلی روان فرمود و پیری بیک بجانب کرمارود ایلغار کرد و حسن بیک تاب مقابله و مقاتله او نیاورده سلوک طریق فرار بر قرار در میدان پیکار اختیار نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از ماندگان او را بتیغ بیدریغ گذرانیده یراق ایشان را غنیمت گرفت و بپایه سریر سلطنت مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمه فتوحات دانست و خوشدل و مسرور عازم قراباغ شد و قرچقای بیک و بعضی دیگر از متابعان الوند که در آنحدود بودند از توجه پادشاه سعادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع فرار ایشان بصوب نخجوان حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک قجر برسم منقلای بر سپاه غازیان کشورگشای سبقت گرفت و از آنجانب عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمده پس از استعمال آلات پیکار در چنگ اسار گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد و قهرمان قهر بقتلش فرمان داد و این خبر بالوند رسیده از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و اقدام شجاعتش متزلزل شده متوجه چخور سعد گردیده در موضع شرور قرار گرفته سی هزار از اشرار فراهم کشیده دل بر محاربه پادشاه ظفر شعار نهاده اسباب کارزار معد و مهیا گردانید غافل از آنکه کاه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در نور آفتاب فروغ ندهد نظم

کوه را در دیده گرچه رفعتست
هست در پیش فلک بس پایه پست
نور اختر گرچه باشد جهانتاب
کی نماید پیش نور آفتاب

القصه چون شاه کشورگشا هوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت نشان عبیر بیز و عنبر افشان ساخت کیفیت فرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدانصوب نهضت فرموده آخر روزی نزدیک معسکر دشمن نزول اجلال نمود و خیمه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشته غازیان عظام را بحراست عساکر فیروزی انجام امر کرده از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظاره کیان آسمان بسبب ارتفاع علم نور افشان آفتاب تابان دیده بر هم نهادند از جانبین لوازم پاس مرعی داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار تأمل و اندیشه مینمودند **گفتار در بیان محاربه فرقه اخیار با زمره اشرار در مقام شرور و تنسیم نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور** علی الصباح که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب ناز باز کرده نقره خنگ گردون را بفر وجود همایون زیب و زینت بخشید و بتیغ قهر انجم فوج شب ظلمت سلطنت

انهزام داده اطراف آفاق بانوار فتح و فیروزی روشن گردید مثنوی صبح که شد خسرو بیضا علم عازم رزم شب ظلمت حشم توسن تند فلکش گشت رام گرد سوی خیل مخالف خرام سپهر بهر نگونساری اهل خلاف تیغ زر اندود کشید از غلاف پادشاه کشورگشای با بخت همایون ظلمت فرسای بر پشت ابرش جهان پیمای گردانیده از سر اعتماد بر قوت دولت روزافزون و وثوق بعنایت بی غایت قادر کن فیکون عنان سعادت نشان بتقاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرد و غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را برکوب امر کرده روی بتعبیهٔ لشکر آورد نظم بتوسن برآمد شه کامران چو خورشید بر بارهٔ آسمان ز هر سو هژبران میدان کین یلان جهانگیر نصرت قرین فکنده ببر جوشن زرنگار گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته بر اسپان صرصر اثر بخدمت رسیدند همچون ظفر و زبان بادای دعا و ثنای شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص و یکدلی در میمنه و میسرهٔ روزگار انداختند و از صدمهٔ قوایم مراکب تازی و ولولهٔ صهیل اسپان شاهی و حجازی کرهٔ زمین را متحرک و متزلزل ساختند و آنحضرت همگنان را بمزید تربیت و رعایت و وعدهٔ مرحمت و عنایت مستمال و امیدوار گردانیده برانغار و جوانغار لشکر فیروزی آثار را بشکوه طلعت اقتدار و هیبت حشمت استحکام داد و ماهچهٔ رایت نصرت آیت از مطلع علم طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد نظم صف جنگ آراست صاحبقران روان گشت با لشکر بیکران ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ز بخت جوان خوشدل و کامیاب و از آنجانب امیرزاده الوند نیز بتعبیهٔ صفوف شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کردند و بزنجیر بیکدیگر بسته در پیش صفوف لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هر کس از میدان ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمودار دشت محشر بود مرتب گشت و غریو کرنای و کوس و فغان نفیر و سورن از اوج فلک هفتم درگذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب بمهمیز ستیز تیز کرده دست بخونریزی گشودند و غبار فتنه انگیز بسم بادپایان سبک خیز فضای معرکه ارتفاع داده آثار روز رستخیز بعالمیان نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفهٔ زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز شعلهٔ فنا در خرمن فراغت و سلامت انداخت تیر مرگ تاثیر از شست درست دلیران گشاد یافته مانند نوید دلپذیر بی تعلل و تاخیر در دل جای کرد و نیزهٔ ثعبان مثال از کف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد نظم بچاچی کمان تیر گردید جفت ز پیکان همه چهرهٔ دشت سفت شده جان ستان نیزه هر کسی چو طوبی قد آن فتنه ور سرکسی و چون بجد آمد شد سهام دلدوز و استعمال سنان جان سوز هم دشمنان بدرود و فیصل نیافت غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و بضرب حسام خارا شگاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت جلادت ظاهر کردند و آنجماعت نیز پای ثبات افشرده بقدر مقدور در مدافعهٔ لشکر منصور میکوشیدند و در کشش و خونریزی غایت سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند نظم ز هر دو طرف مردم تیز چنگ بخونریز هم تیز کردند چنگ ز سرها که افتاد بر خاک راه سر از خاک برکرد یک حشرگاه بچون بس که جان رفت بیرون ز تن زمین را درآورد جان در بدن ز هر دو طرف ماجرا شد دراز نبخشید گرههای آن رشته باز در آن اثنا پادشاه سرافراز دشمن گداز مانند سحاب قطره بار که غبار بی اعتبار را از ساحت روزگار فرو نشاند یا آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابود گرداند صمصام ذوالفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت نظم بشمشیر کین شاه حیدر مصاف درافکند در جان دشمن شکاف ز جولان شبدیز عالم نورد برآورد گرد از زمین نبرد ولی ابر تیغش چو شد خون فشان فرو نشاند آن گرد را در زمان چو شه را با اقبال پیوند بود اگر خصم او کوه الوند بود بگرز گران پیکرش از پا فتاد قدم جانب ملک عقبی نهاد و متعاقب پادشاه ظفر مواکب غازیان جلادت نشان بهیات اجتماعی بر مخالفان حمله نموده بیکبار دست بتیغ زدن و سر افشاندن برآوردند و از اعاظم امرای الوند لطف بیگ نام و سیدی غازی و موسی بیگ و قرچقای را بنوک حسام خون آشام از صحیفهٔ هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت دشمنان نکبت قرین مانند زلف خوبان ختا و چین پریشان گشت و الوند از معرکهٔ جنگ روی گریز بصوب ارزنجان آورده از سر نام و ننگ درگذشت نسیم عنایت الهی گل مراد ملازمان موکب شاهی را در چمن دولت نامتناهی شکفته گردانید و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار و لا تیاسوا من روح الله دمیده مشام مشتاقان و ما النصر الا من عند الله رسید مثنوی وزید از غایت فضل الهی نسیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان شرع پرور شد از عطر ظفر چون گل معطر و چون اقبال عمر و زندگانی قوم آق قوینلو بسر حد زوال رسیده بود دگر نخجیگان آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه پادشاه صاحب تایید غضبناک درآمده آن زمرهٔ سراسیمه را بتیغ تیز بگذرانیدند و اندکی که از غرقاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در اثنای راه بآب سیاه رسیدند که هر کس اسپ در آن

دران زد و راند سفینهٔ حیاتش در گرداب فنا افتاده دست از جان شیرین افشاند مثنوی شاه صاحبقران کشورگیر خسرو دین پناه چرخ سریر روز هیجا چو قصد دشمن کرد معنی اینما مبین کرد در برابر کسی که کرد ستیز ریخت خونش بخنجر سرتیز وانکه بگریخت هر کجا که گریخت شیرهٔ جان او بزهر آمیخت هیبتش قضا را عدم انگاشت تیغ تقدیرش از میان برداشت و از یراق و جهات الوند و لشکریان او چندان اسپ و اشتر و استر و اجناس نفاست اثر و اوانی نقره و زر غنیمت غازیان وافر حشمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و حضرت شاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاسر بعد از آن نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملک بخش بجای آورده و دلاورانی را که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرد و آنشب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دارالسلطنه تبریز افراخت و بعد از طی منازل مثال روح که بجسد درآید قدم در دارالملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لواء ملت بیضا بیمن دولت روز افزون

چون تقدیر بی تغییر پروردگار جل ذکره الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بدان بود که بطبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی بتازگی از رشحات سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد و از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال هرگز پیکر نصرت و ظفر از ظلال رایات همایون فالش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال پیوسته صورت فتح و فیروزی در آئینهٔ ضمیر منیر مهر تنویرش باحسن وجهی چهره گشوده و میگشاید نظم جهانگیری که هست از بخت سرمد بتایید خداوند مؤید ظفر پیوسته باشد در رکابش شرف در موکب نصرت ایابش بهر کشور خرامد شاد و خرم شود تخت از قدوم او مکرم عیار زر ز نامش در فزاید بچشم از هرچه گوئی به نماید عطارد بر فلک گوید ثنایش خطیب منبر گردون دعایش و چون بدستور معهود این پادشاه مؤید منصور در موضع شرور لوای فتح و فیروزی برافراخت و غایت عنایت مالک الملک ملک بخش خلعت بابهجت والله یؤتی الملک من یشاء بر قامت قابلیتش مرتب ساخت از انتقام مبتهج و دوستکام متوجه دارالسلطنه تبریز گشته در روزی که داخل ایام سنه ست و تسعمائه بود و بستان امید دلگشا و مانند روز نوروز فرح افزا بود همای چتر همایون فال بظلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آن دیار مبسوط گردانید و بنور طلعت عالم آرای صیقل معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمه تا کمه زنگ جور از ساحت ملک آذربایجان و آئینهٔ ضمیر اهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف و انجلا رسانید و در ساعتی سعادت بخش و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد و افسر خلافت و کشورستانی بسبب وصول بفرق همایون آن زیبندهٔ سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی بر سر آمد رباعی افسر بسر تو گشت نامی شاها تخت از قدم تو شد گرامی شاها انصاف تو ملکت را حامی شاها زان ملک تو شد جهان بکامی شاها و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت مذهب علیهٔ امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه مصروف و معطوف است هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمهٔ اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند مؤذنان بمساجد و معابد لفظ اشهد ان علیاً ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان و لشکریان مجاهد هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن جدا سازند لاجرم صیت منقبت ائمهٔ معصومین و دعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت و روی زر بنقش اسامی سامی آن هداة راه یقین و القاب میمنت ایاب خسرو حشمت قرین مزین شده برتبت از همه اشیا در گذشت رباعی افسر بسر تو بر سر آمد شاها تخت از قدم تو برتر آمد شاها بر زر نامت چو زیور آمد شاها به از همه چیز باز آمد شاها ناظمان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان ائمهٔ هدایت نشان را [illegible] نام نمی توانستند برد زبان طعن و لعن بر ایشان گشادند و سنیان متعصب و خوارجیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر و خائب و حیران و هارب روی باطراف آفاق نهادند از فیض عام انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی شگفته گردید و از پرتو آفتاب عنایت پادشاهی درخت بخت [illegible] در گلشن مقصود بر نهج بهبود سر بفلک کبود کشید نظم شاه کیوان سریر برجیس سیر مشتری طبع آفتاب ضمیر چون بدولت نشست بر اورنگ جنبش عدل داد گرد آهنگ منصب کرد ابر رایت احسان بر سر مؤمنان لوای امان دوستان بلند شکوه چو بار

ساخت چون بوستان بفصل بهار   لیکن چون برکشید تیغ جهاد   رخنه در جان دشمنان بکشاد   از خوارج نماند هیچ اثر   مگر اندر میان نار سقر   منصب وکالت نفس نفیس همایون بحسین بیک لله قرار گرفت و مهم وزارت و صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین گیلانی بر مسند صدارت نشاند و موقوفات ممالک را بحیطهٔ ضبط درآورده ابواب دین پروری برگشاد و سایر امرا و ارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر و سرافراز گردیده در مسند اختیار و اعتبار تکیه زده بمرتبهٔ سروری رسیدند نظم چو توفیق الهی کرد یاری   برآمد شه بتخت شهریاری   امیران را بلطف خویش بنواخت   بانعام فراوان مفتخر ساخت   بهر کشور یکی را مهتری داد   سپه را جاه و تاج سروری داد   براهش هر که از اخلاص دم زد   بفرق خسرو خاور قدم زد   و در آن زمستان پادشاه عالمیان در دارالسلطنهٔ تبریز قشلاق فرموده متوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل و احسان از برودت جور و بیداد اصحاب طغیان محافظت نمود نظم خلایق را بنعمت رادیاری   ولایت را ز فتنه رستگاری   ز بس کافتاد کارا داد هی داد   جهان را عدل نوشروان شد از یاد

گفتار در بیان لشکر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی

شاه انجم سپاه چرخ سریر   مهر گیتی نورد کشورگیر   سوی مشرق چو کرد عزم خرام   خیمه زد در منازل بهرام   سر برافراخت رایت منصور   گل برافروخت عارض پرنور   بهر قتل عدوی شاه زمین   تیز شد باز خنجر سوسن   چتر معکوس لاله گلگون گشت   لشکر سبزه گشت عازم دشت   بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند در ارزنجان کرت دیگر سپاهی فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال مستعد و مهیا گردانیده و دفع شر آن بداختر بر ذمهٔ همت شاه والاگهر واجب نموده از دارالملک تبریز با لشکر بی ستیز عازم خونریز معاندان گشت و بطالع مسعود ماهچهٔ رایت نصرت آیت بصوب ارزنجان در حرکت آمده آوازهٔ نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان کیوان درگذشت نظم برآمد ز کوس بهوا بر غریو   غریوی کز افتد سراسیمه دیو   ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه   ز گرد سپه چهره گم کرد راه   و موکب همایون پادشاه آفاق از راه آلتاق بترجان شتافته چون خبر آن بسمع الوند رسید عنان تحمل و ثبات از دست داده متوجه کیغی گردید و از کیغی بنزپاره گریز پیش گرفته   شاه قوی بنیان در یایلاقهای ترجان و ارزنجان خیمه گاه بامر شکار پرداخته رایات عیش و نشاط افراخت در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه شکوه مند باز عزم رزم نموده و از تبریز باوجان نقل نموده از شنیدن صرصر این خبر آتش غضب پادشاه صفدر اشتعال یافت و دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم آورده عنان تکاور بطرف آذربایجان تافت و چون حدود دلغه الکو مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بر آن قرار گرفت که با

ایلغار فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال کرده ناگهان خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال رسانند و صید مقصود را بکمند گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر از آن مهم فارغ گردانند و باین عزیمت پای مبارک در رکاب اشهب گردون شتاب آورده عنان بزیر بجد و بتبریز شتافت و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر گریز بر ستیز اختیار کرد و از اوجان بهمدان رفته از آنجا روی توجه ببغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون باوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آن مقدار آنجا توقف فرمود که غازیان عظام احمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر بهوای تبریز عنان موکب کواکب مراکب عبیربیز ساخت و در آن زمستان نیز در آن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که از امرای بایندری بود بجانب دیاربکر توجه نمود و در آن دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضا بحل حیاتش درربود و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم

در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بحیز تسخیر پادشاه کشورستان درآمد سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد در مراحم تهی بود و باین سبب زبان الهام بیان شاهی ازو بنامراد تعبیر مینمود ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت و در آن زمستان که شاه عالیجاه در تبریز قشلاق فرموده نامراد در ولیجان اوقات گذرانیده در اواخر فصل شتا با قرب هفتاد هزار سوار جرار جوشن پوش خنجرگذار بصوب همدان لوای عزیمت برافراشت بنا علی هذا در وقتی که خسرو اورنگ نشین نیلی رنگ سپهر بر مرکب مزید شرف صدای نهضت بجانب برج حمل در عالم انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین و ازهار در وزیدن آمده فضای باغ و گلزار را از خار آزار جنود شتوی پاک ساخت نظم شد از فیضان ابر نیسان   اطراف چمن چو باغ رضوان   افروخت چو شمع عارض گل   پروانه صفت بسوخت بلبل   پادشاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیرخوی و لشکر پلنگ خشم جنگجوی که بکارزار پیکان چشم تیر میسفتند و بشعلهٔ سنان آتش افشان دل کیوان میسوختند لوای کشورکشا بصوب همدان ارتفاع داده مانند قمر در طی

در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر مراد در پیچ موضع بابا اقامت گشاد و روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله بر مرکب [illegible] برآمده و در اثنای راه بواسطه اشتداد حرارت هوا اتجاه طراز شرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف اندازد و چند ساعت دیگر خصم بد اختر را مهلت داده بوقت ظهور لوای بیضای صبح رایت محاربت برافرازد و بدین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در روی نایاب بود نزول اجلال فرمود و خدام نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب نظافت دور است و همچون سراب از شراب کامرانی مهجور و غیر چشمه آفتاب غدیری ندارد و چشم قطره فشان سحاب در روی بجز آب حسرت نمی‌بارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون شکوه آنست که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحله که نزدیک آب باشد معسکر ظفر مآب گردد شاه صافی ضمیر بزبان الهام بیان جاری گردانید که وهاب علی الاطلاق قادر است بر آنکه درین بیابان از فیضان بحر عطای بی انتهای خویش ملازمان را سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و سقایان سحاب اجتهاد را بسبب فقدان آب در ورطه عتاب نیندازد و آنگاه لشکریان را بحفر آن سرزمین اشارت فرموده و هر کس مقدار یک گز حفر نمود از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیوان موج پرور و بسان باطن ارباب عرفان فیض گستر جوشید و حقیقت آیه عیناً یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هر یک از آن عیون عیان گردید لاجرم بر طبق کلمه کریمه قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان بشری مسرت بخش بی پرده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند و زبان بدعای دوام دولت قدوه خاندان کرامت و امامت گردان ساخته تا آن عذوبت مآء نقیعش دغدغه از لوح خاطر پاک کردند نظم شاه عالم پناه شیر شکار با نهنگان لجه پیکار غرق بحر عطای ربانی حرم از فیض فضل سبحانی همه آن یورت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزدی بودند

گفتار در ایراد محاربه پادشاه عالیجاه با مراد بن یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب

صبح روز دوشنبه که لوای بیضای کشورگشا از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید و شعاع تیغ عالم آرا انقطاع جنود نجوم را انهزام داده مژده فرح افزای کریمه و ینصرک الله نصراً عزیزاً بگوش هوش خدام اعلی رسانید مثنوی صبح که خورشید علم برکشید تیغ زر اندود و سر شب برید نور ظفر کرد ز هر سو هجوم گشت گریزان ز فروغش نجوم شاه خورشید احتشام برابرش گردون خرام نشسته برای کشورگشای بر تعبیه سپاه انجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر را چنانکه باید و شاید مرتب ساخت نبردوران دلیران کینه کوش و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کره ارض را باوجود طول و عرض منطقه از پولاد پیدا گشت و از گوناگون سپرهای رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکه جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم درگذشت نظم جهاندار دین پرور نامدار بیاراست صفی ز مردان کار نه صف بلکه سدی سکندر اساس فکنده بدلهای مردم هراس علمها چو سرو از زمین خاسته سپرها چو گل عالم آراسته بدانسان روان گشت شاه جهان بجنبش درآمد زمین و زمان و از آنجانب نیز با مراد برانغار و جوانغار سپاه کینه گذار مردان کاری و شیران بیشه نامداری استحکام داده در دامن کوه پرشکوه صف کشید و چون بموجب کلمه وقذف فی قلوبهم الرعب باوجود وفور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان نصرت قرین بغایت خایف بود در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف از زنجیر و تختها در متانت درافزود نظم در آنسو مخالف ز خوف تلف پی کینه [illegible] برآراست صف به پیش صف از تخته و از زنجیر حصاری برافراخت آن بی هنر نه از قلعه راه پی جنگ ساخت که بر خود فضای جهان تنگ ساخت پس از هر دو طرف مردان میدان شهامت و شیران بیشه صرامت از صرصر خشم و کین نایره حرب و آتش طعن و ضرب برافروختند نوک پیکان دلدوز و شعله سنان جانسوز هنگامه قتال گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر را سوختند تیر خارا گذار در چشم هر یک از دلیران معرکه پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان ثعبان کردار بدن هژبران بیشه کارزار را چشمه چشمه ساخته از فواره هر چشمه جوی بظهور رسانید نظم ز تیر مرگ تأثیر دلیران جهان تاریک شد زو چشم روشن ولیکن در بنای عمر هر کس پدید آمد ز نیزه چند روزن و چون کار دشمنان بمجرد استعمال سیف و سنان منقطع نرسید غازیان جلادت نشان دست بشمشیر و خنجر و گرز و شش پر بردند و سپاه مراد نیز سپر تحمل بر سر کشیده و پای ثبات فشرده روی بدیشان آوردند هر دو طایفه در هم آمیخته و گرد بلا بر فرق یکدیگر بیخته صعوبت آن محاربه بمرتبه انجامید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولادفام مقام دارد در هیچ آفریده خونریزی چنان ندیده و گوش هیچ جهاندیده کوششی بدانسان نشنیده نظم یلان از دو جانب در آن رستخیز کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ز شمشیر شد سینها چاک چاک ز خون گشت رخساره از گرد پاک کثرت جثه کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانید و وفور سیلان خون روز برگشتگان نمونه آمویه و جیحون

و صحرا از جنگ بجنگ بحیز ظهور رسانید نظم در ان جنگ از دست بردیلان ز شمشیر مرد افکن پردلان بهر سو روان گشت جوئی ز خون بهنجار دریای جیحون فزون آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب و الله یؤتی ملکه من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مسکین فوایح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل الهی رسید آن آغاز نهاده و غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشتند و زبان حال و قال مضمون کریمهٔ فهزموهم باذن الله گردان ساخته بکین از سپاه دشمن در معرکه زنده و باقی نگذاشتند تا مراد با معدودی چند که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امرا و متعینان او را جهد ران میدان خون با خاک راه برآمیخت بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند غازیان از عقب شتافته گرد از وجود محنت فرسود ایشان برآوردند کرایم غنایم و نفایس اجناس که در آن مصاف بتحت تصرف غازیان در آمد بسیاری که و کثرت اسپ و استر و اشتر که ایل سهو لاز تا مراد و اتباعش گرفته بشایه بود که محاسب وهم تعداد آن نمی توانست نمود پادشاه ذو الاقتدار بعد ازین فتح نامدار مردان روزگار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتحنامها باطراف امصار و بلدان فرستاده و غازیان بهمنه تنومند بدامن کوه الوند معطوف ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی دادند و الحمد لله علی تواتر نعمائه و توافر آلائه **گفتار در بیان نهضت رایت ظفر طراز بصوب دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان** چون پادشاه سعادتمند روزی چند در دامان کوه الوند بفر اقبال بگذرانید چنان معلوم گشت که مراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته رای صواب انتمای چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بصرصر غضب نهال اقبال او را از بنیاد براندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة و الغفران روان شد و در آن اثنا بنابر وصول خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی بشرف نفاذ یافت که الیاس بیک ایغور اوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکجهتی متوجه دفع شر او شود و در فتح بلاد رستمدار آثار اقتدار ظاهر گرداند و الیاس بیک حسب فرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت و از اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته تا مراد بشوشتر گریخت و در شوشتر نیز مجال سکون مجال او نشد ببغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن گداز قرین اکرام و اعزاز بدار الملک شیراز در آمده سایهٔ عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضاءت گرفته ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند جمله پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مقالید حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی آن جماعت گشادند و زمام ایالت هر ولایتی را بقبضهٔ درایت حاکمی عادل نهادند پادشاه عالیجاه چندگاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از آن متوجه خطهٔ کاشان گردید و در اثنای راه بنشاط شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخچیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمال و امانی طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی بسمت نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد گل تمنای ایشان در چمن امید شکفته و خندان گشت و شجرهٔ مقصود ممکنان بثمرهٔ بهبود بار ور شده نوای فرح و سرور از طرب خانهٔ ناهید در گذشت اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلما مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال فرمودند و رعایا و بازاریان به بستن آیین و تزیین الحق جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق و دکاکین را بدیباهای هفت رنگ و اجناس روم و مصر و فرنگ آرایش دادند و در زیب و زینت غیرت افزای نگارخانهٔ چین ساختند جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی بآن بلده در آمده از آن ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته بسرانجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود و وکلای عظام و امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و فایت علو همت پادشاه فلک مکرمت را لایق نماید در تمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزاری روح افزا اختیار کرده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالمپناه باستصواب بندگان دولتخواه انتظام فرح انجام بزم را بنور طلعت خورشید مثال زینت سپهر خضرا بخشید مجلس عیش کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر بادهٔ ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید از تاب شراب ناب در باغ عارض

خوبان لالههای سیراب عیان بود و از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار نعیم و مغنیان خوش آواز بالحان بهجت افزای نقش غم از الواح خواطر سترده و سازندگان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون بردند مثنوی فروغ باده چون مجلس بیاراست ز مستان بانگ نوشانوش برخاست مغنی در مقام دلنوازی بآهنگ دعای شاه غازی کشید از دل نوای روح پرور برقص آمد ضمیر چرخ اخضر ز لحن دلگشای عود و قانون نشاط می پرستان گشت افزون ببزم پادشاه بهجت اورنگ بخدمت منحنی شد قامت چنگ و در روزیکه طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت بخت و سرافرازی بر آمده امراء تواچی هر یک از حکام بلدان و امراء و نوئینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند خواص و مقربان و نواب و ایچکیان در پایهٔ سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش باشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام و لشکریان در مقام فرمانبری و طاعت گذاری بیساوری نشستند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه سالها گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد هر چند گرد خاک ساحت پیموده شبیه آن مشاهده ننموده مثنوی مجلسی چون بهشت جان پرور اهل آن جمله صاحب افسر هر یکی پشت لشکر جرار چاکر پادشاه عدل شعار از دل و جان مطیع فرمانش منتظر و نور احسانش و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از خوانهای رنگارنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون آن نعمة المجلس بجائی رسانیدند که تشریح کمیت آن قلم و زبان عاجز است و از وصف کیفیت آن زبان فصاحت بیان قاصر مثنوی مهیا گشت خوانهای مرصع ز نعمتهای گوناگون ملمع ز ظرف سیم و زر گردید هر خوان سپهری پر ز ماه و مهر تابان بهر ظرفی طعام از رنگ رنگی دگر هم لیموی ترشی و حلوا و شکر ز اطباق برنج آمد دران سور کواکب سان هزاران قبهٔ نور ز بریان و کباب و بره قاز ز مرغ گشت پنهان صورت آن ندانم چون کنم وصف مزعفر طبقها بود پر از زر زرده زر جبین قلیه رنگی بود پر نور ز روغن چون سواد دیدهٔ حور چون خلق انام از اکل طعام فارغ گشتند و خدام بارگاه سپهر احتشام سفره و دستارخوان در نوشتند امراء تواچی خلع فاخره و اثواب وافره از پوستینهای کیش سنجاب و التائی و جامههای مخمل و اطلس و ارائی و چکمنهای سقرلات فرنگی و کلههای زربفت و زردوزی حاضر آورده هر یک از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز گردانیدند و این انعام عموم تمام یافته دیدار و اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بپوشیدن جامهٔ شاهی مفتخر و مباهی گردیدند و در آن ایام فرخ انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن عمدهٔ فضایل صوری و کمالات نفسانی مشمول الطاف بی دریغ گشته بمنصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور جهانبانی ید بیضائی می نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب و نیابت صعود فرموده پایهٔ قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت در گذشت القصه پس از جشن و سور مذکور و نوازش یافتن جمهور مردم ترک و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشورگشا بصوب بلدهٔ قم برافراخت و بعنان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده در آنخطهٔ شریفه طرح قشلاق انداخت

ذکر شهادت الیاس بیک یغورا و علی شمشیر عذر والی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار

چنانچه خامهٔ سخن گذار سابقاً در سلک تحریر کشید الیاس بیک یغورا و علی در وقتی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه شیراز بود با طایفه‌ای از غازیان عازم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آن دیار رسید امیرحسین کیا با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستان مازندران بر سر امیر الیاس ایلغار کرد و آنجناب بر توجه خصم اطلاع یافته و رعایت طریقهٔ حزم نموده از میدان مقاتله عنان بطرف قلعهٔ ورامین منعطف ساخت و اعدا متعاقب بظاهر آن حصار شتافته چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح القلعه بجنگ میسر نشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا سخن راندند و الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعهٔ ورامین بیرون آمد و با رستمداریان ملاقات نمود امیرحسین کیا طریق غدر و مکر مسلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانید و این خبر در قشلاق بلدهٔ قم معروض پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت لهب اشتعال یافت و در اول فصل بهار که از نوای فرح افزای هزاردستان سلطان گل خندان شده و خورشید تابان عازم تسخیر قلعهٔ برج الحمل شد بنیت الانتقام کشف اعلام ظفر اعلام بصوب قلعهٔ گل خندان که محل توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت فرموده آن حصاریست مانند برج سپهر دوار از سنگ حوادث مصون و بسان قلعهٔ گردون فیروزکار از کمند نوائب مامون خندق عمیقش چون میدان

اسل در غایت وسعت و خاکریز بلندش مثال همت خردمند در کمال رفعت **نظم** قلعه‌ای همچو قلعهٔ الوند کنگرش ایمن از کمند کمند ساحتش اوج سپهر مینا فام گل خندان گلشنش بهرام و چون ناچیهٔ رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بنواحی آن حصار انداخت کوتوال بدفعالش ابواب مخالفت و عصیان برگشاد و در روی قلعه را بروی خود و بسته از انداختن تیر و سنگ آغاز نهاد غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام القلعه را چون نگین در انگشتری احاطه نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه‌گیری پرداختند و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداختند فتح آن حصن حصین را پیش نهاد همت ساختند از بالای قلعه تیر تخش همچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورد و از پایان پیکان آتش‌فشان بسان دعوات مستجاب روی بسوی بالا کرد از هیبت صدای سنگ معار ارکان آن کوه همت تزلزل گرفت و از شعلهٔ قارورهٔ نفط نیاز زندگانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت غازیان عظام سپرها و چپرها در سر کشیده چون مور و ملخ از خندق گذشتند و بخاک‌ریز برآمده بسان کبک دری عازم فصیل گشتند و در وقتی که سحاب کمان ساکنان کلخندان همچون دیدهٔ عاشقان گریان گشته باران تیر فرو میبارید و بهر تیری مبارزی مجروح یا بی روح میگردید آن پهلوانان بیمن دولت پادشاه جهانبان پای بر زبر کشتگان نهاده صعود نمودند تا دست بکنگرهٔ قلعه رسانیده بر زبر باره برآمدند و حصاری بآن استحکام قهراً قسراً مفتوح گشت قهرمان غضب پادشاه عجم و عرب بقتل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضهٔ تیغ تیز شد و در آن دیار دیار نماند و زبان تقدیر ملک قدیر کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان آن مکان رسانید و الحکم لله الواحد القهار و الغرة للنبی الامی المختار و آله الاخیار و عترته الاطهار

ذکر فتح قلعهٔ فیروزکوه و حصار استا و وصول بعضی از حکام ولایات بپایهٔ سریر اعلی

چون پادشاه سکندرنشان از مهم حصار کلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب قلعهٔ فیروزکوه برافراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت بمثابه اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را بسبیل غلبه و قهر از جملهٔ محالات میشمارد و در آن زمان بمردان جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری و ذخیرهٔ بسیار مشحون بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول نمی‌نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل و جان آن گروه افتاده ستمکاریان دست به تیر و کمان گشادند و غازیان آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیده‌دوز نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی ستردند و مدت ده روز حال بر همین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم شاه کشورکشا وزیده سپاه بهرام انتقام قلعهٔ فیروزکوه را بطریقهٔ حصار کلخندان مفتوح ساختند برحسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان آنجائی را معروض تیغ سیاست گردانیده هیچکس را ابقا نکردند در روز دیگر پادشاه والاگهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعهٔ استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را غاشیه‌کش خویش می‌پنداشت و در آن اوان دوازده هزار سوار و پیادهٔ جرار در ظل رایتش بسر میبردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات بیکران جمع آورده هیچکس را مرد میدان خویش تصور نمیکرد بنابر آن چون حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد در کمینگاه منزل گزید و از نهاد در آن لشکر نصرت‌نشان زمره‌ای که حالت روز مصاف را بر لذت شب زفاف راجح میدانستند بسر وقت حسین کیا رسیده غبار میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفهٔ بزخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فروتافت بالاخره نکبای نکبت گرد ادبار بر مفارق سپاه ستمکار بیخت و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع القلعه ایست در غایت رفعت و استحکام و بسان سپهر فیروزه فام مستور و محروس از نوایب ایام بهرام خون‌آشام چون مشعله بر گرد برجش دایر و کمند اوهام از وصول بشرفات بلندش قاصر **نظم** قلعهٔ استوار چون چنبر گشته با ذروهٔ فلک همبر نسر واقع نشسته بر بامش جرم بهرام مشعل شامش ورودی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و ازین معنی در کمال متانت و حصانتش می‌افزود و چون شاه عالیجاه بظاهر استا منزل گزید و سپاه مظفر لوا چند روز بامر محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر همایون واضح گردید که بمجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار تیسیر پذیر نیست چه از سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل لاجرم رای عقده‌گشای بر حل آن واقعهٔ معضله گماشته خاطر دریا مقاطر بر آن قرار گرفت که آب آن رود را که مادهٔ انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازند تا ایشان بسان ماهی بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنگ و حرب پردازند و حسین بیگ لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بتمشیت آن مهم مامور گشته باندک زمانی نهری

عریض عمیق تا کنار آب حفر نمودند و راه جریان رود را بدان جانب گشودند و اگر چه آن آب در آن جوی افتاد بعضی از آن همچنان بسوی قلعه روان بود بنابرآن پادشاه گیتی ستان سپاهیان را فرمود که بسنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن رود سدی بستند و بدان جهة آتش محنت در جان محصوران زده بجماعت خشک لب و سوخته دل رسانیدند لشکریان قیامت اثر حسب الحکم بتقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده آن حال کشتی امید خود را غریق لجهٔ فنا دیدند و آتش عطش خرمن شکیبائی ایشان را محترق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر جد و اهتمام بر میان بسته شمشیر از پی شمشیر دست باند اختن تفنگ گشودند و در روز دویم از بستن آب که محصوران بی تاب شده بودند انحصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان استا را بقید اسر مقید گردانیده روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود آوردند و سه روز دیگر بین الجانبین غبار جنگ شین ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز سمت تسخیر پادشاه کشورگیر درآمد و تمامی اهالی استا و ارک آن موضع معروض تیغ بیاسا شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بحمایت زمرهٔ از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آسا در قفس آهنین محبوس گشت و بعد از چند ماه بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست و در روزیکه نایرهٔ غضب شاهی اشتعال یافته بود در میدان اصفهان جسدش با محمدکره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از فتوحات مذکور پادشاه منصور بتمهید بساط جشن و سور اشارت فرمود و روزی چند در اکل و شرب و لوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا شاهزاده سعادت اتسام محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر لوا سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن ولد میرزا علی از گیلان با تحف و تبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پابوس همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده مقضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفرلوا از استا بصوب عراق مراجعت فرموده ملک ری را از یمن مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت نشان بجانب ییلاق سورلوق برافراخت و در آن منزل خبر طغیان محمدکره و کشتن او سلطان احمد ساروئی را بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون متوجه اصفهان گردید

گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروئی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن جسد بیدین محمدکره بنابر غضب پادشاه سکندر شکوه

پیش از آنکه عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآید بسبب فتور امور دولت سلاطین آق قوینلو شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروئی جمعی از مردم هرجائی بخود متفق ساخته دار العباد یزد در تحت تصرف درآورد و چون پرچم علم آفتاب اشراق بر ساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد بحسین بیگ لله متعلق شد و انتخاب از قبل خویش شعیب آقا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت بداروغگی تعیین نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب بیزد رود و سلطان احمد ساروئی را از مقام خلاف و عناد بگذراند و بمساعی جمیلهٔ شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان درمیان آورد که تا مدة العمر از جادهٔ عبودیت قدم بیرون ننهد و از منزلت در نگذرد و نسبت بشعیب در مقام اتفاق و اتحاد باشد آنگاه شعیب بیزد درآمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد را غایت شرارت بر آن داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمانفرمائی مشغول گردید اما هم در آن ایام بر دست محمدکره که در کرهٔ خاک مثل او بیباکی نبود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمدکره در زمان بعضی از سلاطین آق قوینلو داروغگی مینمود و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانبان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کره ایلچی با تحف لایقه بعتبهٔ کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره سمت نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نمود محمدکره روزی چند طریق چاکری و فرمانبری مسلوک داشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت بجانب یزد برافراشت و از ابرقوه ایلغار کرده نیمشبی بدروازهٔ یزد رسید و بهر حیله که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروئی را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات را پادشاه فلک اقتدار شنود از سورلوق باصفهان شتافته عنان یکران بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکزوار احاطه کرده و اسباب قلعه گیری ترتیب داده دست باند اختن تیر و تفنگ برآوردند مدت یکماه هر روز از وقتیکه خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوا

بصنا مرتفع میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعه نیلگون گردون دایر میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون بپرواز میدادند و اتباع گروه بیراه آتش ستیز افروخته شست باندا ختن خدنگ مرگ آهنگ میگشادند و اخراج خستند بضرب سنگ و توپ و تفنگ بهادران تیز جنگ رخنها در برج و باره پدید آمد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران گروه بدکار را بخاک هلاک انداختند و گروه با گروهی که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بقلعه گریخته بار دیگر آغاز جنگ و جدل نمود و جنود ظفر ورود روی بتسخیر آن حصار استوار آورده بعد از آنکه مدت یکماه دیگر بامر محاصره و محاربه پرداختند بیمن دولت روز افزون آن قلعه نیز قهراً و قسراً مفتوح ساختند و گروه به برجی بلند که تا آنوقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند کشور گشایان ایمن بود و مردم یزد آن را نقاره خانه میگفتند پناه بردند و بمضمون آیه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده غافل ماندند و غازیان قلعه کشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مقر گروه بود هیمه بسیار جمع سازند و آن را بزیر هیمه چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر و شکیبائی گروه سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بران بموجب فرموده بتقدیم رسانیده شعله آن نیران سر بکره اثیر کشید و گروه از تاب حرارت در اضطراب افتاده بروزنه منزل که بود غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه مغلوک دیگر که آنجا بودند پایان آوردند دست و گردن بسته بپایه سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا گروه را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعله تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی آن قوم ناپاک را برانداختند و گروه در آن قفس بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش طبس معاودت فرمود آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلده اصفهان غازیان عالیشان هیمه فراوان جمع گردانیدند و آتش در آن زده گروه را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیگ از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند

گفتار در بیان نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس و معاودت نمودن بعد از قتل سه چهار هزار کس

دران اوان که پادشاه عالیشان بمحاصره یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسده سدره اقتدار رسیده بوسیله امرای مملکت آرا شرف بساط بوس دریافت مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب بعنوانی که مناسب سمت تحریر نیافته بود و ایضا تحف و تبرکات قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نمود امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاهانه نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه جهانبان گذشت بنابران بعد از آنکه فتح یزد تیسیر پذیرفت و گروه در محبس قفس قرار گرفت مبارز الدین عبدی بیگ تواچی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شد و پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه عشر و تسعمائه از یزد [illegible] بجانب طبس ایلغار فرمود و در آن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسورغال امیر محمد ولی بیگ بود و از طرف آنجناب میر تردی با محافظت آن سرحد قیام مینمود و تردی بابا ناگهان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام از گرد راه در شهر طبس تاخته هرکس را در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیدند و غنیمت بینهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم و عرب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننموده عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا باصفهان شتافت و پرتو انوار معدلتش بر وجنات روزگار متوطنان دار الملک عراق تافت در آن اثنا مبارز الدین عبدی بیگ که ابرقوه را مسخر نموده جمعی کثیر از اتباع گروه اسیر گرفته بود بدرگاه عالمپناه رسید و شرف بساط بوسی دریافته بواسطه آن مشکور خدمتی مجدداً ملحوظ عین الطاف پادشاهانه گردید و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی باستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورده بود و بسعادت تقبیل قوایم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانید و احراق جسد حسین کیا و محبس گروه و متابعانش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از وصول بروم شمه از اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلده فاخره اصفهان قشلاق فرمود و بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی از اوقات خجسته ساعات را بتجرع راح ریحانی و استماع

الحان و اغانی مصروف ساخت.

ذکر شکار فرمودن پادشاه سکندر اورنگ در فضای نشاط افزای کیزالنک

نظم فصل بهاران که ز فیض عام گشت جهان غیرت دار السلام روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان گل بقصد شکار دل بلبل پیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سر تیز گردانید و نسیم فروردین روایح مشکین فوایح ریاحین در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روحی تازه بقالب نبات نبات رسانید آهوان سیاه چشم از منازل زمستانی بساحت سبزه زار و فضای روح افزای مرغزار خرامیدند و پلنگان سیاه چشم در آرزوی وصال و مشاهدهٔ جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند نظم پی صید و شکار شهریاران کمان قوس قزح شد تیر باران ز پیکان نشاط انگیز ژاله چو صیدی غرقه در خون گشت لاله نشاط شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر بر زد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه شد و حکم همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده و جرگه کرده جانوران شکاری را بانجای کیزالنک که ساحت دلگشایش چون سپهر مینا رنگ وسعت دارد برانند و از جنس آهو و نخجیر و وحوش و طیور در آن صحرای جانداری را بر قرار نگذارند و جهت تمشیت این مهم تواچیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از صفهان بجرگه روانه شد بهر بیابان که عبور فرمود سرابش خاصیت آب زلال گرفت و قطرات ابر نیسان انتظام عقود لآل پذیرفت خار دل آزار چون شاخ شکوفه گلفشانی پیشه کرد و خس و خاشاک مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی بر راه گسترد و امراء و کلانتران ولایات نیز از قم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را رانده در النک مذکور جرگه بهم رسید و از آهو و نخجیر و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ آنمقدار جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر بارهٔ فلک اقتدار نشسته تنها بمیان جرگه در آمد گاه بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت کیزالنک را رنگ یاقوت رمانی داد و احیانا از ضرب سنان جانستان چشمهٔ خونفشان در جسم شیر و پلنگ بگشاد زمانی بگرز گران سنگ سر و گردن گوزن را نرم گردانید و ساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت و پهلوی نخجیر و خرگوش افکنده همه را بچراگاه عدم رسانید نظم شه پر دل بنوک نیزه و تیر گهی آهو فکندی گاه نخجیر گهی شیری به نیزه در ربودی گهی گور از خدنگش گور بودی بعد از آن حسب فرمان واجب الاذعان امراء و نوئینان نیز در جرگه تاختند و هر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک انداختند و آخر الامر اذن عام از مکمن عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکار افکندن کردند و در طرفة العینی تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند و در آن روز شش هزار و هفتصد جانور کشته و تواچیان آنها را بر امراء و اعیان و اشراف خدام آستان ملایک آشیان تقسیم نمودند و استادان بنا بر حسب فرمان واجب الاذعان از رؤس وحشیان منارها ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی از بنیانهای بلدهٔ اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته بتمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف ساقیان زهره جبین پیمانه‌های شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت

ذکر نضارت ولایت همدان از پرتو ماهچه لواء کشورستان و ارتفاع یافتن منازل روح افزا بمیامن توجه معمار همت پادشاه سعادت انتما

شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید بر حسب اقتضای رای صواب‌نمای متوجه ولایت همدان گردید بعد از وصول بدان مملکت و در مرغزار کره جنت آثار نزول اجلال فرمود و در تشیید اساس عدل و انصاف کوشیده در باب انهدام بنای جور و اعتساف اهتمام تمام نمود و در آن اثنا خاطر اشرف اعلی مایل بطواف مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیة و الثناء شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برده مجاوران آن آستان کرامت آشیان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص بجای آورد و بنابر آنکه عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون شرف نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد معطر عمارتی عالی طرح اندازند و اساس آنرا بسان گنبد هرمان مشید و محکم سازند و باندک زمانی آن بنا روح افزا بوجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و غرفات بی مانندش فرق رفعت از کنگرهٔ منازل ماه و مهر درگذرانید نظم بوستانیست که طاوس ملایک هر دم از سر سدره نماید بهوایش پرواز خم طاقش همه با سقف فلک باشد جفت لب بامش همه در گوش زحل گوید راز و بعد از آن ایام از اثر مقدم پادشاه بی عدیل مانند زمزم از یمن قدم حضرت اسمعیل چشمهٔ آب عذوبت مآب در آن عتبهٔ کعبه مرتبه ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبهٔ آن در بلندی از شرفهٔ خورنق و سدیر در گذشت و نزدیک

بآن چشمه حوضی کوثرمثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهار باغی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار برافراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمربخش و گلبنهای عطرپرور تزیین و معطر ساختند و حالا آن گلشن فردوس نشان بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساتینش افلاک از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآمد و عندلیب خوش نوای طبع دراک در وصف گلزار بدایع آثارش نغمه زن و زمزمه من ریاض الجنة سرا نیفشینه شکوی از حوالی لالهایش چون زلف دلفریب خوبان سر بر زده و سنبل سلسله موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی با لعل لبان خوش برآمده اثمار حلاوت دثار اشجارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل نظم چو خط نباتان سبزه اش دلگشا ز سرگشتگانش نسیم صبا درختان سروش همه دلپسند چو سبزان رعنای بالای بلند هوایش همیشه نه گرم و نه سرد نه دردی غم گل نه اندوه گرد القصه چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن فضای فیض تاثیر فراغت یافت عنان بادپای خوشخرام بصوب ییلاق سورلوق تافت و در آن بستان گاهی بصید شکار گور و آهو میل نمود و احیانا جام مدام از دست آهو چشمان سیم اندام تجرع فرمود و بعد از آنکه حرارت هوا برین منوال درگذشت رایات ظفر آیات متوجه ساروقورغان گشت

گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از مشاهده دستبرد

و در فصل خزان که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل و نهار فرمان داد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده گرمی تابستان روی در نقصان نهاد و بلبل از صعوبت هجران لاله و گل لال گشته ترک نغمه سرائی کرد و لشکر دی بنیاد دستبرد نموده دست بغارت نبات نبات برآورد نظم ریخت باطراف بساتین شجر از نفس سرد خزان برگ و بر گل زغم هجر نسیم بهار بر زبر خاک بقا دراز بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق کردستان در ساروقورغان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته دفع شر آن بداختر را همت پادشاه هفت کشور واجب نموده بدانجانب نهضت فرمود و صارم چون از توجه لوای کشورگشا وقوف یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته احمال و اثقال بر جای بگذاشت و بمضمون من نجی براسه فقد ربح عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و بیشهای پر درخت برافراشت غازیان عظام جهات صارم و اتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی ایمان که در آن دیار دیدند بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و مواکب کواکب مراتب از آنجا بقصد ییلاق اوزن رفته در آن مقام این خبر شیوع یافت که حاکم فومن و رشت امیر حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفرقرین سر پیچیده و گردن از جیب فرمان برداری و خراج گذاری در نمی آورد بنابراین تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی نهمت گشته رایات نصرت نشان بدانجانب روان شد و بعد از وصول عساکر عظام بآن ولایت عساکر بهرام صولت مانند شیر ژیان بجنگل و بیشه گیلان درآمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تحقیق مخالفان کوشیده ابواب قتل و غارت بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم رشت در بحر اضطراب افتاده از آن خوی زشت توبه کرده در سفینه اعتذار و استغفار نشسته ایلچی سخندان با اموال و نفایس فراوان بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشت و قبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد و سال بسال خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان عذر گنهکار شمارد عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش پذیر بر طبق کلمه خجسته اذا ملکت فاسجح از جریمه عظیمه امیر حسام الدین تجاوز فرموده قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده نشان حکومت مملکت گیلان عنایت نمود و ایلچی بتاج التفات شاهی مباهی گشته و منشور موفور السرور را بدست گرفته رخصت معاودت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت گیلان مراجعت فرموده بطارم شتافت و در آن زمستان خطه طارم از یمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بود و بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد کامرانی و حشمت می افزود و چون فصل شتا بر طبق مدعای خدام سدره احتشام بپایان رسید پادشاه ستاره سپاه از یورت قشلاق متوجه بیت الشرف خویش گردید فراش فرودین بسیط زمین را ببسط بساط زمردین آرایش داده و سلطان گل در کمال شوکت و تجمل پرده زرنگاری از چهره گلنار میگشود و روی بانجمن چمن نهاد نظم کرد دست سحاب عنبرافشانی در چمن باز گوهرافشانی ژاله بارید همچو در خوشاب لاله شد ساغری پر از می ناب رخ برافروخت غنچه مستور چشم بگشاد نرگس مخمور پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمد و بعد از وصول بمقصد چمنی را که از غایت نزاهت رشک سرابستان ارم است بیمن قدوم همایون مشرف ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند باسب تاختن و تیر انداختن قیام نمود و آنگاه

انگاه رایت عزیمت بصوب سورلوق برافراخت و در سورلوق بمسامع نواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد نوبت دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده و بموضع اورمی آمده و بافروختن نایرهٔ فتنه و فساد اشتغال دارد و بیرام بیک قرامانی و جناب خلیفة الخلفا با فوجی از مردان میدان رزم از مانی بدفع شان بداختر مامور گشته روی بطرف اورمی آوردند و صارم کرد از آنجا بکردستان گریخته پناه بقلعهٔ کوهی برد و دران موضع حصین بتشمر جنگ و پیکار گشته پای صبر و شکیبائی بفشرد و امرای عظام با سپاه بهرام انتقام او را تعاقب نموده بعد از وصول بدامن آنکوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند پلنگ خشمناک بر فراز آن کمر دویدند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک بلا از شست قضا گشاد و یافته از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتاد و کوه از خون کشتگان بسان کان بدخشان قطرات اشک لعل گون بر جبین آورد و چرخ اثیر از گرد معرکهٔ دار و گیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد و برق سنان عالم سوز شعلهٔ فنا در خرمن استقامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز حروف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت نظم دو دریای خونین برآمد بجوش بدریا مغفر سران زان خروش سر نیزه در سینه کاوش گرفت ز خشم زره خون تراوش گرفت ز نوک سنان لخت لخت جگر ترو زان چو از خار گلهای تر آخر الامر نسایم فتح و ظفر مشام امرای غضنفر اثر را معطر گردانید و صارم کرد روی ادبار بوادی فرار آورد و امرای عظام غازیان سپر و برادر و بعضی از سرداران لشکرش را کمند اسر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و تمامی ایل و الوسش را غارتیده سالما غانما عنان مراجعت بصوب اردوی اعلی معطوف گردانیدند و در خوی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بیرام بیک و خلیفة الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت کیفیت آن محاربت و شکست ادبار دولت را مشروح معروض داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص یافته رایت افتخار و مباهات برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب صادر گشت غازیان عظام جماعتی را که مامور بودند بار دوبادار برده هر یک را بعقوبتی که از آن بدتر نتواند بود بقتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان در خوی قشلاق کرده مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده در تمهید بساط انصاف و معدلت میکوشید و بنسیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی متنسم و غنچهٔ عاطفت پروری در چمن سلطنت و جهانبانی متبسم و الحمد لله المنعم المکرم

گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن جهت دفع شر علاء الدوله ذو القدر بمساعدت بخت فیروز

نظم چون ابر بهار شد گهربار پر گشت ز در کنار گلزار بشکفت ز باد صبح لاله آورد نسیم گل پیاله افروخت ز تاب می رخ گل برخاست فغان ز جان بلبل شد شاخ شکوفه پر ستاره صد چشم گشاد در نظاره پادشاه آفاق از یورت قشلاق بیرون خرامیده در مرغزاری که عذوبت آبش خاصیت چشمهٔ تسنیم ظاهر میگردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقالب پژمرده میرسانید منزل گزید و بترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آن روز جهان افروز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغرهای دوستکامی درکشید و طبقات انام را بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت نظم در آن روز شاه سلیمان سریر خدیو جهانگیر روشن ضمیر بیاراست بزمی گران بیشتر نظیرش نیاورده کس در نظر در آن جشن حکام روی زمین ولاة که بودند دولت قرین بزرگان ملک و سران سپاه سپهبد امیران حشمت پناه کشیدند هر یک بسی پیشکش بپیش شهنشاه خورشید وش شهنشه زبان ملتفت گشود مران سروران را نوازش نمود بانعام ایشان بازین و زر کمرها مرصع بدر و گهر قباهای چرخ افسر زرنگار ز نقد بیش از حساب و شمار مهان و کهان را سرافراز کرد بعالم در خرمی باز کرد نشستند اشراف عالی مقام بپای سریر سپهر احتشام بگردش درآمد می خوشگوار ز دست جوانان نسرین عذار رخ ساقیان از فروغ شراب برافروخت چون عارض آفتاب مغنی بصوت دف و چنگ و نی دعا گفت بر شاه فرخنده پی که شاها بلوای تو فیروز باد بعهد تو هر روز نوروز باد بفیروزی از بخت فرخ اثر بنوروز پیوست باد فتح و ظفر و بعد از انقضاء ایام جشن و سور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسید که نامراد از بغداد گریخته و بعلاء الدوله ذو القدر پیوسته و علاء الدوله دختر خود را با وی در سلک ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت خدام بارگاه شاهی لواء طغیان مرتفع گردانیده و اکنون با سپاهی از احاطهٔ دایرهٔ خیال افزون بدیار بکر شتافته و بسبب آتش از صرصر بیدادش در آن دیار آتش فساد اشتعال یافته سران لشکرش پردهٔ ناموس مردم میدرند و لشکر بیسیرتش هر جا چیزی میبینند بغارت میبرند نظم لشکر ظالم ضلالت کیش مردم بدنهاد شر اندیش جمله از شیوهٔ مروت دور یافته

از فریب نفس غرور کرده پیوسته عزم جور و فساد مال و ناموس خلق داده بباد از استماع این خبر نائرهٔ غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بفلک اخضر کشید و دفع
شر آن بداختر بر ذمهٔ همت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردید و تواچیان قمر مسیر جهة رسانیدن جار بروی باطراف و امصار ورود
باندک زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن پوش و خنجر
گذار و سراسر کینه کوش و ظفر آثار نظم سپاهی بلطف الهی همه سر افرازتر تاج شاهی همه کمر بسته هر یک بفرمان بری گشاده زبان ثنا گستری پس آنکه پادشاه
ربع مسکون بر نور فتح و بخت همایون اعلام زرنگار افراخته بدفع اشرار ذوالقدر راه پیش نهاد و همت ساخته عنان همه گیتی نورد بجانب ارزنجان انعطاف
داد افغان کورگه و نفیر باوج فلک اثیر رسیده هر کس در اردوی همایون بود و براه نهاد نظم روان شد باقبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان
نهان از غبار مواکب سپهر سه رایتش ثالث ماه و مهر جنیبت کشانش ملوک عظام بفرمان بری مفتخر هر کدام و پس از آنکه پنجهٔ بیرق خورشید اثر ساحت
ارزنجان را از نور وصول عزت افزای فضای آسمان گردانیده و علاء الدوله بر این معنی مطلع گردید بعضی از قلاع دیار بکر را که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان
قدیم خود سپرد و روی هزیمت بصوب البستان آورد کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسیده زمرهٔ از متعلقان را بجانب روم گسیل کرده فرقهٔ را بصوب
شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت رفعت قلهٔ آن سر باوج آسمان میساید و کرهٔ زمین از فراز آن کمتر از ذرهٔ مینماید پناه برد شهنشه
و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت و سرافرازی قطع منازل نموده بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و هر شهر و قصبه که رسید
ابواب عدل و احسان بر روی روزگار متوطنان آن برگشود و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش رعد خروش گشت جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر
اهل حشر آن و صفشکنان عرصهٔ منظر جامهٔ جنگ پوشیده و دست بشمشیر و خنجر یازیده در برابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند نظم صف آراست آنگه
سپاه گران گرفته جهان را کران تا کران همه آهنین درع و خارا شکاف همه جنگجو و همین تن اندر مصاف و غازیان عظام نیز بتسویهٔ صفوف پرداخته
غریو کرنای و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس گوش ساکنان گنبد گردون را کر ساخت نظم برآمد ز هر دو سپه بانگ کوس
هوا نیلگون شد سپهر آبنوس چو برق درخشنده از تیره میغ همی آتش افروخت از گرز و تیغ آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران تندخوی دست باستعمال تیر
و کمان و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده زخم نیزهٔ خطی قامت تیر مثال جوانان
نوخاسته را مانند کمان خم گردانید گاه از تحریک شمشیر خونبار سر سروران مردافکن و داغ بدن بهم نموده احیانا حدت پیکان خارا گذار راه بیابان
عدم در جسم دلاوران صف شکن میگشود لاجرم در هر دمی خون محترمی بر خاک ریخته و هر قدمی خاک وجود بهادری با خون برآمیخته بیت ز بس کشته
کامد ز هر دو گروه نه خون خواست دریا و نه پشته کوه و با آنکه در آن روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن خیل مخذول را
به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای قرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار بپا ایستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان
سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفت و شعشعهٔ تیغ آفتاب به نیام غروب درآمد از عکس خون کشتگان ساحت افق گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت پادشاه
عالیجناب در معسکر همایون نزول نموده سپاه ظفر اقتباس را باقامت لوازم پاس امر فرمود و لشکر ذوالقدر نیز مراسم طلایه پرداخته آن شب تا صباح از جانبین
طریقهٔ تیقظ و احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهداران قضا و قدر دیبای زرنگار بر فراز جوشن نیلگون گردون پوشیدند و لمعات تیغ برق کردار فضای
دشت و هامون را نور و صفا بخشیده در انهدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام بدن بی بدیل را بدرع زراندود آراسته بر بارهٔ تیز رفتار دلدل
آثار پولاد سم قطاس دم برآمد و بتسویهٔ صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را از نور طلعت همایون عزت افزای فضای سپهر بوقلمون گردانید و از آنجانب
اشرار دیوسار ذوالقدر در برابر آمده در این روز جنگی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بدستور پیشتر قدم ثبات استوار داشته
بهنگام هجوم سپاه ظلام هر یک از فرق ناجیه و زمرهٔ باغیه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم پرنور فتح و ظفر برافراخت و آتش قتال
اشتعال یافته و تیغ سپهر رفیع خیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت بار دیگر غازیان رستم اثر شمشیر و خنجر کشیده روی بقوم پرشر ذوالقدر آوردند و در این
روز نسایم نصرت و برتری بر شقهٔ رایات سالکان مسالک شریعت و دین پروری وزیده اعدای واژون اختر آغاز انهزام کردند تا مضمون کلمهٔ قل لن ینفعکم
الفرار ان فررتم شامل حال آن مردم گشت و سرپنجهٔ قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آن قوم بد دولت را در نوشت جهات و یراق

همان روز بیست
همایون انقلاب
مخالفان دولت
[illegible]

[illegible]

ویراق و متملکات ایشان تمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایرهٔ فنا در بیوتات و انبار غله الجمع خاکسار همت اشتعال پذیرفت مثنوی بباد غضب آتشی برفروخت که شهر و ده خاکساران بسوخت و پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم مدبر عازم دیار بکر گشته بر حدود شام عبور نمود و از حکام و سرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند نوازش فرمود و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار عنبر بیز و مشکبار گشت بمسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعهٔ خرپرت توطن دارند و حصانت آن حصار موجب اغترار ایشان گشته بشرایط فرمان برداری بجای نمی آرند موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه شمار عدد و بحر و بحکم سد محیط آسا بگرد آن قلعهٔ متانت انتما در آمدند و با فروختن مشعلهٔ حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون قبهٔ جوزا از وصمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شد حکم همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذو القدر هر کس یابند اسیر سرپنجهٔ اقتدار گردانند و فرمان را بموجب فرموده عمل نموده چون کیفیت فتح قلعهٔ خرپرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع از مقام سرکشی و عناد در گذشته مقالید حصون و قلاع را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب طاعت و خدمتگاری بر گشادند و پادشاه مخلص نواز در بارهٔ آن جماعت انعام و احسان فرموده زمام ایالت و ولایت دیار بکر را در قبضهٔ درایت محمد بیک استاجلو نهاد و طبل مراجعت کوفته عنان بطرف خلاط انعطاف داد و در اثناء راه شرف الدین بیک که حاکم تلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته شرف بساط بوسی حاصل نمود و جلیس سایر خدام عالی مقام گشته دست عنایت پادشاه برجیس قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگارش بر گشود و پس از آنکه ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط گشت مشاهدهٔ سیبهای حمرا از اغصان درختان و تلون اوراق باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوای نای و نوش از ایوان کیوان در گذشت و پادشاه گیتی فروز چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بجوی شتافت و فصل دی در خوی بوده پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت

ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر کرت دیگر و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر

در زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه گیتی پناه بود علاء الدوله ذو القدر لشکر جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و او را بجهة اتصاف بصفت شجاعت ساروقیلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف آرا گشت و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیک را صورت نصرت دست داد و ساروقیلان و جمعی از خویشان او را غازیان شیر شکار اسیر کرده و در قتل قوم ذو القدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نمود و ساروقیلان را با سایر اسیران گردن زده روس نامبارک ایشان را باردوی اعلی روان فرمود و قاصدان در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بنواب کامیاب رسانیده و بغریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک گردانید اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیر خورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون جگر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر باجتماع یراق جنگ و ستم پرداخت و پانزده هزار سوار عفریت منظر مریخ آثار فراهم کشیده دو پسر دیگر خود را که کلانتر را کور شهرخ و خردتر را احمد بیک میگفتند سردار آن سپاه گردانید و ایشان را جهة طلب خون ساروقیلان بحرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعدا شوم خبر یافته باستعداد قتال گشت و در ظاهر قلعهٔ حمید آمده تلاقی فریقین دست داده جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار چرخ بیرون رفت سیلاب خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان شده قافلهٔ امن و سلامت رخت از مرحلهٔ جهان بربست آخر الامر محمد بیک بباد حملهٔ صرصر اثر خیل بدخواه ذو القدر را چون غبار بی اعتبار از عرصهٔ روزگار برداشت و کور شهرخ و احمد بیک با بسیاری از اتباع در معرکه کشته شدند تا بهانه وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک کرت بعد اخری دست تمنا در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان را بر پشت ستوران بار کرده مصحوب قاصدی قدسیه پایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه جمجاه از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمد بیک

در ییلاق همدان سرهای دشمنان را بآستان ملایک آشیان رسانید کیفیت فتح را که تا غایت همین دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض گردانید و باصناف انعام و اکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیار بکر بازگردید و چون خبر شکست علاء الدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آن دیار که از روی کینه دیرینه در قصد استیصال لشکر بسر وی کشیده علاء الدوله را در میدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته رشتهٔ حیات بسیاری از قوم ذو القدر در آن معرکه منقطع گردید و بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده نامراد در خدمت قیصر زاده دیار روم پیش گرفتند و بی شایبهٔ کلفتی و غایلهٔ مشقتی گلشن ممالک شاهی از خار آن سالک طریق تباهی سمت امنیت پذیرفت و شاه صاحب تایید آن بهار و تابستان در متنزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم الدین زرگر منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار برافراشت

ذکر شمهٔ از حال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بمدرجهٔ شرف و کامرانی

بر ضمیر کیمیا تاثیر منصران معیار اعتبار و عیارشناسان کارخانهٔ روزگار در حجاب استتار مختفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود و بواسطهٔ کمال مهارت در صنعت صیاغت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و در آن ایام آن گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهجان بسر میبرد امیر نجم الدین مسعود بنابر ارادتی که نسبت بدودمان پیغمبری سیما انتساب بآن خاندان حیدری ثابت داشت نادیده نقش محبت آن قرة العین ولایت را بقلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال پیغام فرمود که شعر سلام علی من شاقنی بوصاله و ان لم افز الا بطیف خیاله عشقت و ما [illegible] غیر انّی سمعت من الحاکین وصف جماله نه بس وصف حسن تو بشنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دل و دیده جا کرده که گوئی ترا سالها دیده ام و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید و نقد اخلاص آن سالک طریق رشد و رشاد در معیار ضمیر پادشاه کامکار مانند طلاء دهدهی تمام عیار نمود بسکهٔ قبول مقرون شده قاصد بشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطهٔ اردبیل مراجعت کرد و صیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت امیر اسحق بود و در مذهب تسنن غلو مینمود دانست که امیر نجم الدین مسعود بملت علیهٔ امامیه عمل مینماید و نسبت بآن قدوهٔ اولاد خیر البریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوک میفرماید بنابر آن امیر اسحق را بر قتل آن جناب اغوا کرد و امیر نجم الدین از این معنی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورد و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته در سلک سایر خدام پایهٔ سریر اعلی انتظام یافت و پرتو لمعات عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون آن جناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و بحلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بود و همواره تخم جود و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت باندک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد و در خلال احوال مذکوره بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایهٔ قدر و منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام در گذشت و درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه و وفور عنایت آن امکان اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت مثنوی

بلطف پادشاه بنده پرور
خدیو دین پناه عدل گستر
پناه سروران درگاه او گشت
فلک حیران عزّ و جاه او گشت

و آن امیر صافی ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده بانامل معدلت ابواب مکرمت برگشود و [illegible] در جود و سخا بر خلق گشاده نمودش کام عیش از دفع بیداد همین التفات شهریاری بنای عدل بداد استواری ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

ذکر بغداد و بعضی از وقایع بغداد و درآمدن آن مملکت بحیطهٔ تصرف پادشاه والا نژاد

چمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از نفحات سحاب قلم این حکایت را بدین سان رقم میزنند که بعد از رفتن نامراد علاء الدوله ذو القدر یکی از امراء شجاعت اثر باریک نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت و استقلال انداخته بآستان ملک آشیان شاه جهانبان نشتافت بنابران در اواسط سنهٔ اربع عشر و تسعمائه که ولایت همدان از فروغ ماه چتر رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت رای باریک پرنک [illegible]

خسرو حشمت آئین متوجه انقیاد بکر بیک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیک سیاول را که از جملهٔ بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که ببغداد رفته بکر بیک را باطاعت خدام سدهٔ سدره منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند و مصحوب او تاج و خلعت جهة بکر بیک فرستاد و خلیل بیک متوجه دار السلام شده چون بکر بیک بر قرب وصول او اطلاع یافت جمعی از مردم نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیک را باعزاز و احترام تمام بدار السلام درآورده بکر بیک در باغ میر [illegible] با وی ملاقات نموده بلوازم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل اقدام فرمود و نسبت بنواب درگاه سپهر اشتمال اظهار اطاعت و انقیاد کرده بپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و درباره خلیل بیک طریقهٔ انعام و احسان بجای آورده جهة ایلچیان که از پایهٔ سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعهٔ شریفه را با ابو اسحق شیره‌جی که از جملهٔ اعاظم امرایش بود تسلیم نموده و او را مصحوب خلیل سیاول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رسانیده نشان حکومت بغداد بنامش حاصل گردانند خلیل سیاول و ابو اسحق شیره‌جی روی باردوی کیهان پوی آورده در میدان سعادت زمین بوس شاه جهان دریافتند و کیفیت انقیاد و اطاعت بکر بیک را بوسیلهٔ امراء ملک آرا عرض کردند و تحف و پیشکشی را که همراه داشتند بنظر انور درآوردند و بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که بکر بیک بار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقهٔ فرمانبرداری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بچشم التفات در پیشکشهای او ننگریست و نسبت با ابو اسحق شیره‌جی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که بکر بیک را بگوی که اگر صحیفهٔ ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی آراسته باستان اقبال آشیان شتابی هر آینه بعواطف بیدریغ باختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد را بغل و غش نفاق مغشوش سازی بشایبهٔ شبه در دار الضرب سیاست بمورد عقوبت بگدازی و چون ابو اسحق شیره‌جی رخصت انصراف یافته بمجلس بکر بیک رسید آنچه دیده بود و شنیده بکر بیک معروض گردانید بکر بیک تاریک دل بحسب ظاهر روزی چند تشبث بمتابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده بالاخره خیال قلعه‌داری کرده روی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع و مضافات دار السلام غلهٔ بسیار حواله داشت و آنقدر جو و گندم از مردم بستاند که اگر تا سه سال در آن بلده متحصن بودی آن ذخیره بآذوقهٔ او و لشکریانش وافی بودی در آن اثنا از قدوهٔ اولاد خیر البرایا سید محمد کمونه که آبا عن جد در سلک اعاظم نقباء نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک مینمود متوهم شده آنجناب را مؤاخذ و مقید ساخت و در چاهی که بسان حوصلهٔ بخلا تنگ و مانند فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمهٔ عصیان پرداخت و از این جانب فرمانفرمای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیره‌جی عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیک لله را با فوجی از شیران بیشهٔ رزم منقلای سپاه گردانید و مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله بیک باهستگی در حرکت آمد و بکر بیک این خبر شنیده اضطرابش از پیش بیشتر گردید پس از وصول حسین بیک لله بمنزل بغداد بکر بیک مصلحت جنگ و صلح ندیده در شبی که ابر چون دل و دیدهٔ عاشقان شعلهٔ برق می‌افروخت و باران اشک میریخت و مانند حال از مهجوران نالهٔ رعد با نوای گریه می‌آمیخت تنگ بر اسب فرا کشیده از دجله بگذشت و مقرون بانواع تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده باوج جاه رسید و انوار طلعت با بهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضاءت بخشید بغدادیان بسر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند و دو کس پایان رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند و زمام اختیار آن دیار را بقبضهٔ اقتدار آن زبدهٔ اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر کردند و لله بیک در روز جمعه بچهار باغ ظاهر بغداد رسیده سید محمد در آن روز نخست بمسجد جامع تشریف برد و خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجاه تزیین ساخته شرایط کمال اخلاص و اطاعت بجا آورد و بعد از اداء نماز خرم و سرافراز بیرون شهر شتافته با لله بیک ملاقات فرمود و لله بیک نسبت بآنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بر روی روزگارش بر گشود و چون خبر فتح بغداد از عرضه‌داشت سید محمد کمونه و حسین بیک لله بعرض نواب کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلفا بیک مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد گشته در ساحت سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و بتمهید اساس مرحمت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بربست

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام

در آن ایام که دست عنایت مفتح الابواب عزّ شانه و عظم سلطانه مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والا نژاد نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت بنشاط شکار اشتغال مینمود و هر روز بمساعدت بخت فیروز شاه باز همت بلند در هوای صید ملک پرواز داده بنای طی مسافت سفر مینمود و مقارن آن فتح عمده دار السلام از پرتو ماهچه الویه ظفر عطیه مانند فضای سپهر از فروغ چهره ماه و مهر صفت اضاءت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف در مصاحبت سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظاره موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب فرح و حضور بر روی خود گشودند چنانچه در آن دیار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاوان را از تن جدا کرده در پای بارگیر فلک سیر صاحب تاج و سریر افکنده مراسم ثنا و دعا بجای آوردند و تهنیت که این شاه فلک قدر جوانبخت از بابت سربلندی یافته تخت جهان گیر چون دار الملک بغداد از اضافت همیشه آباد براه بندگانت خصم مخذول بسان گاو قربان بادا مقتول. وفور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی اثر پادشاه والا نژاد مستحسن بوده بانامل عواطف بیدریغ ابواب شفقت بر روی امید ایشان بگشاد و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الآخری سنه اربع عشر و تسعمائه در چهار باغ میرزا بیر بداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغداد و بیان را در ظلال عدل و احسان ماوی داد و پایه قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف و مکرمت بلند ساخت و او را باعلی مراتب جاه و جلال رسانیده بزبان عنایت و مرحمت بنواخت آن شب پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب در آن مقام راحت انجام بسر برد و روز دیگر عزم طواف عتبه علیه حایریه کرده روی بدشت کربلا آورد و بعد از وصول بدان مشهد عطر سا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بر آن خاک پاک سود و بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه الصلوة والثنا استمداد فرمود و مجاوران آن روضه بهشت نشان را بانعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانید و از اجناس نفایس از نفیسه قبرپوشی ترتیب داده بر صندوق تربت جنت رتبت پوشانید ارکان و اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را پردهای زرنگار که منقش بنقوش بدایع آثار زیب و زینت درافزود و دوازده قندیل طلا هر یک چون مشعله آفتاب نورافزا بر قبه عرش فرسا وقف نمود و صحن آن گنبد فیض آیین را از گلیمهای بیش بها چون سپهر برین مزین ساخت و ساحت آن منزل فردوس قرین را ترکان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت در وقت شیلان خوانسالار آن آستان سلطنت آشیان از انواع حلاوات و اطعمه فراوان آنمقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران روضه بهشت آثار از آن محظوظ و بهره ور شده زلها بجا نهادند و نواب پادشاه حسینی نسب در سر مرقد جد بزرگوار سلام الله علیه بالعشی والابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بحله شتافته از آنجا لواء عزیمت بصوب خطه نجف برافراخت و التجا باستانه قدس منزلت و عتبه کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المومنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه من الله المواهب فرموده باقدام نیاز آداب طواف آن روضه عرش مطاف بجای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز که کعبه آمال و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین سوده مرادی که داشت از واهب العطیات مسألت کرد مناجات بگفت ای تاج بخش پادشاهان بسر افسر گیتی پناهان بر افرازنده رایات شاهی بامر و نهی تو شاهان سپاهی ز لطف تست ما را سرفرازی رعیت پروری مسکین نوازی بامیدت دل غمناک خرسند فرحناک از غمت جان خردمند ز فضل تست چون اقبال جاوید ز ذلت نیست کوته دست امید خداوندا باین شاه شرفناک وصی پادشاه تخت لولاک همایون دوحه باغ امامت نضارت بخش گلزار کرامت علی مرتضی سلطان کونین بچشم مردمی چون مردم عین که از عدلش جهان را خرمی ده اساس دین بتیغم محکمی ده بر ارباب حسد فیروزیم بخش کلاه سروری بهروزیم بخش چنانم سرفرازی ده بعالم که ننشیند بدل گرد ملالم. و از امداد دعا و همت حضرت شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن خجسته میامن آن قدوه دودمان امامت پرتو انداخته سر از سجده برداشت و سدنه آن سده سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا نوازش فرموده بکلی همت فیض اثر بر ترفیه حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه بحله بازگشته از آنجا

از آن مرحله عنان عزم جهاد بصوب منازل اعراب غزیه که در تیه جهالت سرگردان بودند تافت و بعد از وصول بسرقت الجماعت بسیاری از ایشان را کشته و اموال و جهات را غنیمت گرفته سبک عنان بدار السلام بغداد بازگشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته طنطنهٔ حصول آمال و امانی آن مهر سپهر کشورستانی از شرفات غرفات آسمانی در گذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بشرف طواف روضهٔ عطر بار و مرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی و اعاظم ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع اصحاب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار بکمال اخلاص آن پادشاه هدایت دثار بود لوازم نیاز بجای آورد و مجاوران آن خجسته مکان را باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان گردانید آنگاه بسامره خرامید و بسعادت زیارت عتبهٔ کعبه مرتبهٔ قدوهٔ اولاد رسول الهی هاشمی امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته پرتو انعام و اکرام بر وجنات حال سدنهٔ آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت نهاد از سامره ببغداد بازگشته در اثنا راه بشکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام عمارتی را که در آن ایام بموجب فرمودهٔ آنحضرت در فضائی که نزدیک بدروازه قراقابوست بنا کرده بودند بمیمنت مقدم شریف مشرّف ساخت و از آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرمود و پس از فراغ از آن امر قصد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران بیلتن و هژبران مرد افکن بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری که نوکر گردون از مهابت آن در صیدگاه فلک روز مختفی میبود آنروز نمودار شد و پادشاه شیر شکار که خم کمان ابرویش هلال مثال سوی گشادگی چهره اقبال اشارت میکند و صدای خدنگ دلستانش همواره نوای وصول بمنتهای مقصود در حرم طاق گردون می افکند تنها از دو یک آن در رفت و از بخت سرمد مدد یافته بیک چوبه تیر مرگ تاثیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رامی برج قوس این شاهد استجلادست انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از سهم آن سهم خائف گشته در بیشهٔ اختفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت فرموده کرت دیگر برواج و رونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت و جهت هر یک از آن شش عتبهٔ کعبه مرتبه نقاره و رواتبه مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلامی و ختائی در غایت تکلف و زیبائی ترتیب دهند و صندوقهای قدیم را از آن مراقد مطهر باش برداشته صندوقهای مجدد را بجایش نهند آنگاه خلیفة الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت بکنیت ابو المنصور و لقب بخلیفة الخلفا گردانید و بتجدید حکومت عراق عرب و تمشیت مهام مزارات ائمهٔ کرام علیهم السلام بوی تفویض نمود و آنجناب را بانعام تاج زر دوزی و خلعت خاص و اسب تازی بازین زرین و کمر شمشیر بند و بار طلا و صراحی و طبقچه و پیاله که آنها نیز مجسم از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ماهچهٔ اعلام ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان در حرم طاق آسمان انداخت

ذکر اضافات ولایت حویزه و شوشتر از شعشعه بانتیجه رایت پادشاه دین پرور و بیان وصول حاکم لرستان ملک رستم باستان خلافت آشیان خسرو عدالت شیم

از اعراب

بر طباع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ انجمنی نور گستر خواهد بود که جماعتی جزیره که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیه قایلند و چنان استماع افتاده که بعد از ممارست بعبادتی که معهود القوم است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضهٔ شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر راست کمان خم میشود یا میشکند و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات میبود و در اوایل طلوع آفتاب دولت شاهی از مطلع تاییدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان محسن مانند هر موجود و ممکن بعالم فنا شتافته و شعشعه انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بادیهٔ ضلالت و غوایت می پیمایند بنابر آن دفع شر آن جماعت بیدین بر ذمّهٔ همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آنزمان دار الملک حکام مشعشع بود توجه فرمود مثنوی

روان گشت شاه فلک مرتبه
حشم بود چاکر جم کوکبه
روان در رکابش کیان جهان
جنیبت کشانش ملوک جهان

در اثنا راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام مینماید و از توجه سایهٔ علم ظفر شیم استنکاف نموده ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود نمیگشاید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود و سپهسالار بیک قرامانی حسین بیک لله باقریب

بدار السلام

ده هزار نفر از سپاه رستم اثر جهت دفع شر ملک رستم لرستان گشتند و موکب منصور بدستور متوجه دار الملک مشعشع بوده چون این خبر مکرر بوضوح پیوسته سلطان فیاض با لشکری که بتوان سنان گذار مغفر مهر از فرق سپهر بوده و به پیکان خارا شکاف خون از شریان شیران بیشه مصاف گشوده اند از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال ایستاده پادشاه والا نژاد بعد از وصول بنواحی عسکر دشمنان بدانجا میمنه و میسره را بفر وجود امرای صف آرای کشورگشا و میر جلادت شعار یان رستم توان رزم آرای آراسته و مستحکم گردانید و انوار بوارق خورشید مخروق از مطلع قلب طالع گشته نور اطراف و جوانب مواکب ظفر مناقب از صفوف سنجقان فیروزی انتما حقیقت آیهٔ کانهم بنیان مرصوص بظهور انجامید آنگاه از هر دو طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمهمیز ستیز از جای برانگیخته و به یکدیگر آویختند و با برنده تیغ آفتاب نقش ترحم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیر مانند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد و پیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد نظم

خدنگ بلا فتنه انگیز شد
سنان تیز شد تیغ خونریز شد
ز خون یلان گشت میدان جنگ
چو بحری که آبش بود لاله رنگ
در آن ژرف دریای پر خون ناب
سر سرکشان گشت همچون حباب

و در آن روز وقتی که فضای معرکه سپهر پر از تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیار سمت اصفرار گرفت تا زمانی که اطراف افق از عکس خون کشتگان گونهٔ لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان جولانگاه از جانبین لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجای آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شعشعهٔ اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام و حامیان حوزهٔ اسلام بمبارزت اجتماعی حسام خون آشام انتقام از نیام انتقام کشیده بر ارباب ظلم و ظلام تاختند و بیمن دولت پادشاه اسلام بکمال سعی و اجتهاد تقدیم رسانیده فیاض را با جمعی انبوه بخاک هلاک انداختند باقی دشمن که بلشکر شاهی جنگ پیشه زمین از خون او یافته رنگ روبه بود در حرب سرپنجه شیر پنجه سپاهان زینهار میدان پلنگ و در زمانه دیگر آن روز پیکر فتح و ظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بمسامع جاه و جلال رسید و بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پشت ادبار بر معرکه فرار کرده اموال و دواب ایشان غنیمت غازیان گردید و شاه عالم پناه به تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امرای معدلت آیین مفوض ساخت و عزم شوشتر فرموده در ضمان عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخش بدانجانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم آنجا باقدام اطاعت و انقیاد پیش آمده بمبتابیه مجال و اموال مقالید شهر و قلعه بتسلیم نواب کامکار فلک اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف دزفول نهضت فرمود و حاکم شوشتر که در آن زمان در قلعهٔ سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمانفرمای ربع مسکون خبر یافت و دانست که روباه حیله ساز را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و پشهٔ حقارت پیشه را توقف در برابر باد صرصر از قبیل ممتنعات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه بکرو استیلا و آنچه میتوانست جهت پیشکش سرانجام کرده بارشاد ملهم عقل از آن حصن حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته شرایط انقیاد و بندگی بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه بحوزهٔ تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجنات روزگار رعایا ابتحالی تافت اما قضیهٔ امرای ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند بمنوال افضل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت چارهٔ کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال درگذشت و با معدودی از ملازمان پناه به بعضی از جبال حصین برد و امرای نصرت قرین بحدود الکوه رفته در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایهٔ سریر اعلی بدو رسیده مراجعت نمود و در ظاهر قلعهٔ سلاسل بشرف ملازمت پادشاه عادل کامل رسیده لب بادای دعا و ثنا گشود و پیرام بیک و لله بیک بعد از معاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر در باب ختم مادهٔ فساد رستم سعی فرمودند و بسبب آن ایام مهم او بغایت عجز و اضطرار انجامید و اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک اقتدار کرده قاصدی نزد امرای عالیشان فرستاده امان طلبید و ایشان ملتجی او را نوازش نموده عهد و پیمان درمیان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملک رستم میان خوف و رجا بجذبات امرا شتافت و ایشان مقضی المرام عنان مراجعت باردوی همایون در حدود شوشتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و رستم را بپایهٔ سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود انوار مرحمت جبلی بر حال او فرو افتاد و از اختلال حالش بخشود و او را بانعام تاج عالم خراج و خلعت خاص اختصاص داده محاسنش را بلالی آبدار و درشاهوار ترصیع نمود و ملک رستم مدتی بان هیأت ملازمت بسته مرتبت میکرد آنگاه بتفویض ایالت و ولایت لرستان سرافراز گشته روی بوطن مالوف آورد

ذکر نهضت رایات نصرت طراز کرت ثانی به مملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه

پادشاه عالی انساب شاه عالی که بعد از آنکه از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنا بر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خوشخرام بصوب ممالک فارس تافت و چون حدود قصبهٔ دارالجرد مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و نزد خسرو گردون غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت بز کوهی که فادزهر حیوانی ازو حاصل میشود بسیار است عزم صید و شکار از ضمیر فیض آثار سر بر زد و جنود ظفر شعار بر اطراف آن جبال و تلال محیط گشته چند شبانه روز جانوران شکاری را راندند و در جرگهٔ آن مقدار وحوش و سباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطهٔ کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه درمیان جرگه تاخته بزخم تیغ و تیر چندان بز کوهی و نخچیر را بخاک هلاک افکند که شرح آن بتقریر و تحریر تیسیر پذیر نیست و چون طبع اشرف اعلی از تیر انداختن و تیغ راندن ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بآن امر پرداختند و در آخر کار تمامی افراد اجناد و لشکریان در جرگه تاخته سایر آن جانوران را غرقهٔ بخون ساختند و ماهچهٔ اعلام هدایت اعلام از دارالجرد بصوب مقصد حرکت فرمود و مقارن آن حال اخی بیک که در خلال احوال مذکور برسم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خبر اطاعت ایشان را بمسامع ایستادگان پایهٔ سریر اعلی رسانید و نفایس و تبرکات بیقیاس را که پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقران یافت و پادشاه دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید و در فصل بهار نیز در منتزهات آن ولایت بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان عالم نورد بجانب قصر زرد منعطف گردانید و از جملهٔ وقایع لیل و نهار که در آن زمستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت در شیراز بمیامن اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از روی وقوف و کاردانی در سرانجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی محمد کاشانی که بعالی منصب صدارت معزز بود از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات امر کار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال نهاد و بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده نسبت با امیر نجم الدین ابواب مخالفت گشاد و در غیبت آنجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بتجرع میفرمود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی بتصرف در آورده اگر او را به بنده سپارند باندک زمانی آن مال را بخزانهٔ عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام مهام سلطانی ظاهر میگردانم پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرد و بعد از آن ایام کیفیت حال را با امیر نجم الدین درمیان نهاده قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم الدین او را مصادره و مؤاخذه نمود و در آن اثنا آن مقدار قبایح افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شد و کار از شفاعت امرا و ارکان دولت درگذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت با میر شریف الدین علی که از جملهٔ احفاد امجاد اعلم افراد انسانی سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی تتبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب بلند مرتبت دخل کرده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از ولایت فارس بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت منّان

چون پادشاه فلک اقتدار چند روز در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای خضرت قرار را از خون آهو و نخچیر سرخ ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان فرمود و بعد از وصول بمقصد میدان آن بلدهٔ جنت نشان در نظر همت آنحضرت تنگ نموده بگشاده ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند عرصهٔ امید وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یکدو هفته آنجا باسب تاختن و تیر قبق انداختن پرداخت و از اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان در صید و شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانید و در فصل پاییز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید و اردوی ظفر نشان از آنجا متوجه دارالملک آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور بآیین بستن شهر پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آورده مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانید آنگاه بجانب خوی توجه فرمود و در اثنای راه مزاج باابتهاج امیر نجم الدین از نهج اعتدال بمنهج اعتلال انتقال نمود و التهاب آتش تب اسباب حیات جناب وکالت مآب را در بوتهٔ مرض بگداخت و اشتداد حرارت سوء المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته آنجناب را از پای درانداخت تلطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بباغ خوب نه که بخجسته اشتهار یافته و در هشت فرسخی تبریز است روی بجنة المأوی نهاد و پادشاه والا نژاد در آن مفارقت

آن خدمتکار اخلاص آثار حزن و ملال بسیار روی نموده روح شریفش از لحمات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از انقضاء ایام تعزیت آنحضرت وصایای طوبیت میرزا احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید و نجم الدین ثانی لقب داده رایت اعتبار و اختیارش را بفرق فرقدین رسانید تمامی امراء و وزراء و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش باز گذاشته او را از زبان لطف و عنایت بنعایت نواخت و نجم بیک ثانی نیز امیری صاحب تدبیر بلند همت بوده در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود و بعد از آن پادشاه سلیمان مکان از خیمه الویه ظفر عطیه بجانب خوی برافراشت و تا وقت یورش شروان در موضع نزه آنولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا بیک علائی که از سایر وزراء نواب آستان کشورگشا بعلو قدر و وفور اختیار ممتاز و مستثنی بود به بعضی از جرایم متهم گشته و سعایت امیر نجم الدین ثانی بمد علت شتم عالم فانی را بدرود نمود

گفتار در بیان توجه موکب ظفرنشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی

در مبادی فصل دی و اوایل زمستان که چهرهای وی که عارض خوبان گلروی و رخسار بنفشه مویان فرشته خوی نیلوفری گردید جمشید خورشید بزمستان خانه جدی شتافته سحاب سحاب بر دنیا کشید نظم گلگونه عارض بتان شد از باد خنک بنفشه مانند خورشید ز بیم لشکر دی جوشن سحاب در برافکند پادشاه صاحب تایید شنید که شهنشاه کرت دیگر در شروان رایت طغیان برافراشته و باستظهار قلاع متین و اعتماد سپاه جلادت آیین نقش سلطنت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته در ادای باج و خراج تغافل و اهمال مینماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام میگشاید نظم برافراخته رایت سروری نموده خیال جهان داوری بخدام خاقان با تخت و تاج نکرده رسخوت ادای خراج بنا علی هذا پادشاه مظفر لوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایت هدایت آیت بجانب شروان برافرازد و آنولایت را در خیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید بتادیب شهنشاه پردازد با وجود شدت برودت هوا و هجوم جنود برف و سرما در اواسط سنه خمس عشر و تسعمائه لوا کشورگشا بدانطرف در حرکت آمده فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بجسر جواد شتافته جهة عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش رعد خروش در بلاد شروان منتشر گردید شهنشاه از مقاتله خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه بیغرد تحصن نمود و نواب کامیاب شاهی از یمینی وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آنولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنحصار بقدم اطاعت و انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال کرده باصناف لطاف اختصاص یافته مقالید سهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشابران رفته حاکم آنولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقتدا بشیوه ستوده کوتوال باکو نموده بعنایت عنایت شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش در افزود و برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیدند و منظور انظار مراحم و الطاف گشته فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوال قلعه دربند بابا احمد آقا و محمد بیک پشت بپناه حصانت آنحصار استوار نهاده با آنکه خود بخدمت نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه کامران در بند فتح القلعه بلند شده عنان بکران بدان صوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آن حصن حصین را که بروایتی از آثار اسکندر است بر امراء حشمت آیین و غازیان ظفر قرین قسمت نموده هر کس بمورچل خود قرار داده صدای کورکه و نفیر باوج کره اثیر رسید و خروش سورن و نای رزین بنیان حصار پایدار را متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر و سنگ بردند و غازیان عظام نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای آوردند اما چون آن قلعه در متانت بپایه ایست که دایره سورکوه مثالش با منطقه البروج دست تعصب در کمر دارد و کنگره فصیل سپهر تمثیلش رفعت قلعه سپهر متسدیر را پیش چشم در می آرد ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و قاطنانش هنگام احتیاج گوشت حمل را در تاب آفتاب کباب توانند کرد نظم کنگراو هست زبان جمله تن آمده با ماه سما در سخن خندقش از عمق بجایی رسید کز ته آن گاو زمین شد پدید فتح آنحصار استوار بجز باستعمال آلات جنگ و پیکار تیسیر نپذیرفت و پادشاه صاحب تدبیر در حل آن عقده تامل نموده نقبچیان آهنین چنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و آنجماعت آغاز کار کرده در عرض یکروز دوازده نقب ببرج قلعه دربند رسانیدند بابا احمد و محمد بیک و سایر اهالی آنحصار چون حال بر آن منوال دیدند و دانستند که هر چند در حراست آنموضع سعی نمایند موجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالاخره شاه ظفر قرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز و نیاز

و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه آویخته زبان بطلب امان گشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالمپناه آوردند از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و ابواب مرحمت آنحضرت در فتوح آمده صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه مشمول عاطفت بیغایت گردانیده قلاع و حکمت دربند را در گردن منصور بیک انداخت و ایالت و سایر مواضع شروان به لله بیک تفویض نمود و حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را که تا آن غایت در دیار تبرسران مدفون بود بمحروسهٔ اردبیل نقل کنند و زمرهٔ از خواص بارگاه سلاطین پناه فرمودهٔ مذکوره متعهد آنخدمت شده جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضای بیست و دو سال از قبر بیرون آوردند و در تحفهٔ محفوف برحمت حی لایموت نهاده بمقبرهٔ منورهٔ آبا و عظامش رسانیدند حال آنکه تا آن امتداد زمان اعضای روح افزایش از هم ریخته بود و رنگ بشرهٔ مبارکش در غایت لطافت و نضارت بود و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از فتح شروان و نقل نعش معطر آنحضرت و غفران فراغت یافت بهمدران زمستان بعزم مراجعت جزم فرموده از معبر جواد گذشته عنان جواد تازی بصوب قراباغ ارّان تافت و بقیهٔ ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار بمبادی آغاز ریاحین و از آنجا خورشید مثال متوجه بیت الشرف خویش گشت متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفرشعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده تمامی دکان و بازار را آذین بستند و چنگ عیش و طرب ساز داده بهمین مقدم بکرم فرمانفرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشستند و آنحضرت ببسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت و اقبال بگذرانید آنگاه بییلاق سروان آمده در مرغزاری بهشت آثار منزل گزید و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعدهٔ استمرار در آن اماکن دلگشا گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان ماه سیما ساغر صهبا میکشید و احیانا بر تخت عدالت و رعیت پروری برآمده مهمات رعایا و عجزه را بکفایت مقرون میگردانید و در موسم تابستان که اشجار باغ و بستان بمرتبهٔ کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه مظفرلوا زمان زمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهت مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان داد و بعد از طی منازل در الکای خرقان نزول اجلال فرموده روزی چند توقف اتفاق افتاد

آغاز داستان فتح خراسان

فرازندگان اعلام نکته دانی و برازندگان اورنگ سخندانی برین دقیقه عارف و از این قضیه واقف خواهند بود که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال را خاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای طویت روی اخلاص و نیاز بساحت آستان اقبال طراز آورد از پرتو آفتاب عنایت ملک لم یزلی نهال آمالش سایه گستر گشته غنچهٔ تمنایش در چمن مراد بنسیم سرافرازی شکفتن گیرد و بهره‌ور افر شوکتی که بکثرت اسباب حشمت مغرور شده رقبهٔ عبودیت در حلقهٔ مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت در نیارد باندک زمانی گرد عظمتش از صرصر ادبار بانقلاع یافته ریاض مکنتش صفت وادی غیر ذی زرع پذیرد و نظیر فقرهٔ اخیر از این تحریر صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح بلاد خراسان بسعت مملکت و بسطت ولایت و وفور خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال و بسیاری موجبات سلطنت و استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سدهٔ سدره منزلت در طریق فرمانبرداری و اطاعت سلوک ننمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ تکبر و نخوت او را از آینهٔ زمانه بصیقل تأیید ایزدی بزدود مفصل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصی ترکستان تا حدود دهستان بحیز تصرف و تسخیر در آورده و اولاد امجاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع کرد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار لوح ضمیر و صحیفهٔ خاطر مرتسم و منقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک نداشت بلکه اظهار خلاف و عناد کرده بمقابله و مقاتلهٔ پادشاه غضنفر نهاد را سهل و آسان میپنداشت از آن معنی غافل که باز هرچند بلند پرواز باشد با همای همایون فر سدرة المنتهی بال مساوات نتواند گشود و شغال اگرچه سریع شکار بود با سیمرغ قاف ولایت عرصهٔ معارضه نتواند پیمود و شاه سکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت قاصدان سخندان مثل فضایل مآب ارشاد پناه شیخ محی الدین احمد که در میان طوایف انسانی مشهور است بشیخزاده لاهیجانی و جناب شریعت مآب فضیلت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله نزد آن خان عالیجاه فرستاد و او را بسلوک طریق رشد و رشاد و لزوم طریقهٔ اطاعت و انقیاد دعوت نمود و از ارتکاب امور ناملایم که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع فرمود اما آن سخنان اصلا موثر نیفتاد و محمد خان بوفور جنود و اوزبک مغرور بوده قدم در وادی فرمان برداری ننهاد بلکه در آن اوقات که شیخ محی الدین احمد لاهیجانی از نزد ایستادگان پایهٔ سریر عظمت و جهانبانی برسم رسالت آمده بود امیر کمال الدین حسین ابیوردی را متوجه درگاه عالم پناه گردانیده و مکتوبی که مصحوب او ارسال داشت در قلم آورده که چون بعزم گذاردن حج اسلام :

ور خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود و اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و منشیان آستان ملایک
آشیان در جواب این بخان بوی نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده ایم که جهة طواف روضه رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه بدان صوب توجه فرمائیم
لایق آنکه در استقبال مواکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن گدازی بدلیشان نمائیم و محمد خان از نجوای
سوء بحر اضطراب افتاده در آن زمستان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه بیابان یجد و کرمان روان گردانید تا بعضی از
آن ولایت را غارت کردند و بسبب بعد مسافت و بیچارگان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنابرین مقدمه در اواسط رجب سنه ست عشر و تسعمایه که لوای کشور
کشای سایه وصول بخرقان افکنده و بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و اران و آذربایجان با سپاه
فراوان در اردوی نصرت نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم بخود و جهة استمالت امرا و نوئینان در منزل سلطان بلاغی
ترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادکاران پایه سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنمقدار که سزاوار
صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود سر انجام کردند و در تکلف و تزیین مجلس بهشت آئین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
و در صباحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار فلک دوار را بانوار طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود نامعدود انجم را نثار نمود
اهالی روزگار از وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تایید تخت ابهت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای اوج
آسمانی ساخت و امرا و حکام و سروران سپاه نصرت انجام بار داده در باب یورش خراسان و محاربه محمد خان شیبانی قرعه مشورت درمیان
انداخت اتجاعت متفق اللفظ والمعنی آنسفر مقرون بفتح و ظفر را مستصوب شمردند و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال بزبان آوردند نظم
کهای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر گیتی نواز قضا باد بر طبق ابتسام خلال عنایات تو مستدام قضای فلک تختگاه تو باد کرام ملک پاسدار
تو باد بغیر از تو ای شاه فیروز بخت کسی نیست شایسته تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدوم تو بود بیگمان ترا ای جهاندار حکم اقتدار
همه بنده گانیم طاعت گذار برانیم یکسر که هنگام جنگ شود دشمنت کرکسان پلنگ بسرپنجه چون شیر زور آوریم چو روباه او را ز هم بر دریم
جز این نیست ما را مراد دگر که باشیم در خدمت جان و سر و هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده
جواهر اخلاص نثار بر طبق عرض نهادند و کلای پایه سریر اعلی بموجب اشارت علیه تمامی حکام و نوئینان و سروران سپاه را در موضع مناسب نشانده صلای
عشرت و عیش در دادند اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرده جامهای رحیق عیش بسان ساغر سیمین هلال در
محفل ثوابت و سیار رسم دوران بجای آورد و نظم بزم خسرو عالی مآثر شراب روح پرور گشت دایر ز جام کامبخش خسروانی جهان کهنه را نو شد جوانی
نوای نی صلای عیش در داد و لب ساقی ز کام دل خبر داد سرود دلکشای بزم شاهی برقص آورد از مه تا بماهی و بعد از کشیدن اطعمه فراوان و
فراهم آوردن سفره و دستارخوان دست دریا بار و دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام
از اسپان زرین زین مرصع لجام و شمشیرهای مذهب مصری نیام و کمرهای مزین بدر و گهر و تاجهای مرزدوزی دولت اثر و کلههای مخمل فرنگ و قباهای
و جبه های رنگارنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بیحد و قیاس
را بر حاضران قسمت نموده سر افتخار و مباهات آن زمره حق شناس را باوج سموات برافراختند و فر انعام و احسان آن پادشاه عالیشان در آن بزم
بهشت نشان بجائی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع گردانید حقا که اگر ابر
نیسان مشعور بودی از بسیاری بذل وجود این مهر سپهر جود خوی خجلت بر جبین آورده ترک دُرّ افشانی گفتی و اگر کان بدخشان این بخشش خسروانه بپیش ما
معلوم نمودی از غایت رشک بجای لعل خون در دلش گره بستی دیگر چه و را جواد شمردی بیت گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد
و چون جمشید خورشید از استشمام روایح راح گلفام آن بزم فرخ انجام سرگران گشته در نهانخانه مغرب میل استراحت نمود هر یک از مجلسیان از جام التفات
شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست از سر نشاط و خرمی بر سر خلعت افتخار و دست کامی در بر نقد مرادات در آستین و مرکب سعادت
در زیر زین بجانب منزل خود توجه نمود و شاه عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب و استراحت فرمود و الحمد لله الملک المعبود و الصلوة و السلام

علی ناصب لواء الحمد و صاحب مقام المحمود

ذکر نهضت عساکر نصرت مآثر بنیت محاربهٔ فرمانفرمای اوزبک

علی الصباح که خسرو ممالک چرخ چهارم اعلام زرنگار اضاءت آثار برافراخت و بر نقرهٔ خنگ تیزرفتار برآمده دفع حشر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نهمت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای نای رویین زلزله در زمان و زمین افکند سپاه ظفر قرین هیونان کوه کوهان صحرانورد را در دریا بکشیدند و اسپان تازی نژاد گردون گرد را زینهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند شاه صاحب تایید پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده برپای ماند دولت ابدپیوند فوجی و بسیاران بخت ارجمند جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستوران و نعرهٔ دلاوران سواران از ایوان کیوان درگذشت نظم بتایید حق نقد شاه نجف گرامی در درج عز و شرف برآمد بشبدیز دلدل سپهر چو خور بر فراز سپهر اثیر روان گشت با خیل نصرت پناه شتابان بگردش سران سپاه سعادت مساعد ظفر همرهش فضای زمین تنگ بر لشکرش ثنا همه پیش از ملایک چیغول چو روح الامین در رکاب رسول و پادشاه ظفر عطیه از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطهٔ ری شتافت و آنجا نیز توقف نکرده عنان یکران بصوب ولایت دهستان تافت داروغهٔ آن بلده احمد سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و بر این قیاس خواجه احمد قنقرات که در استراباد حاکم بود سلوک طریق گریز اختیار کرده از دوبانه نزدره خاک بطرف بایدرودن رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود و اداب و کلانتران جرجان مثل سید رفیع و بابا نوذر و غیرهما با پیشکش فراوان باستقبال رایت ظفر مآل شتافته در بساط بعز بساط بوسی خسرو گردون احتشام سرافراز گشتند و مشمول عنایت و احسان شده بمنازل خویش بازگشتند و در آن وقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی که در کبود جامه بود چون خبر وصول چتر زرافشان شنود مانند فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته در خطهٔ جاجرم بشرف ملازمت خدام سدهٔ سدره حشمت دریافت و آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت بتمامی آنجناب التفات فرموده انوار الطاف بر وجنات روزگار خواجه تابیده اوصاف تافت در حدود اسفراین قامت قابلیتش بخلع فاخره زیب و زینت پذیرفت و منصب عالی مراتب وزارت خاصهٔ همایون بوی تعلق گرفت و با آنکه تا غایت هیچیک از وزرا رخصت مهر زدن نیافته بود حکم شاهی از مکمن عنایت نامتناهی بشرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه بعد از مهر شریف آن سالک طریق دولتخواهی رسانند و آنجناب را من حیث الاستقلال والانفراد متصدی امر صاحب دیوانی دانسته دیگری را با وی شرکت و سهیم ندانند و جناب سلطانی بتفویض فضل یزدانی بر مسند اختیار و اعتبار نشسته از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی و رعایت حال سالکان مسالک مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و از آنجانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره باولی صدپاره بازگشته در باغ جهان آرا مقیم بود چون از انهاء احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان استماع نمود با آنکه پیوسته زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بعراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر آن ممالک عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمهٔ سپاه دشمن سوز بمملکت خراسان درآید در اواخر رجب سنه ست عشر و تسعمایه در روزی که قمر در طریقهٔ محترقه بود و عاقبت بنیاد موسی بر فرق دولت خود ریخته از هراة بمرو گریخت و در آن بلده متحصن بوده مشغله در باب طلب جنود اوزبک نزد سلاطین ماوراء النهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او حاکم دار السلطنهٔ مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طایفهٔ اوزبک و مردم ماوراء النهر غیر خواجه جزو دیوانی در هراة نماند و خواجه مشار الیه بمرافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جان وفا میرزا بغایت معتبر بود در قلعهٔ اختیار الدین متحصن بود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق بر کمال عنایت ملک الملک ملک بخش عظم سلطانه از پیش بیشتر شده داروغگان جهت ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدسه گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز تمام احرام طواف روضهٔ عرش مطاف امام الانس و الجن خلاصهٔ هر موجود و مکمن ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و الثنا بسته با حسن وجهی شرایط زیارت بجای آورد و تقبیل آن عتبهٔ کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد مثنوی شه روشن ضمیر پاک باطن پس از طوف امام الانس و الجن زبان بگشاد از بهر مناجات بگفت ای کام بخش اهل حاجات سر افسر شاهان عالم بود شاهنشهی بر تو مسلم شه

تو بخشی سرفرازی کمتران را بلطف خویش هواداری سران را خداوندا بحق آل حیدر خصوصا این امام شرع پرور هدایت بخش ارباب جهان هم گرامی دوحهٔ گلزار کاظم که بر اعداء دین فیروزیم ده بملک سروری بهروزیم ده بتیغم زنگ ظلم از دهر بزدای بعدلم جملهٔ عالم را بیارای و پادشاه کشورکشا بعد از فراغت از مراسم مناجات و زیارت سادات و نقبا و سدنهٔ آن آستانهٔ سدره اشتهار را باصناف صلات و انعامات مفتخر و مباهی ساخت و نذور و صدقات بمستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عبیربیز گشت بنا بر آنکه داروغهٔ آنجا گریخته بود رعایا طریقهٔ خدمتکاری و فرمانبرداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفرپناه امان یافته معتقد مذهب علیهٔ امامیهٔ اثنی عشریه گردند و پادشاه مظفرلوا از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورکشا برسم منقلا بجانب مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد بر طبق کلمهٔ همایون ارباب الدول ملهمون بر ضمیر فیض تاثیر فرمانفرمای ربع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد بر زبان الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر باز نخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمهٔ جنود ظفرنشان وقوف یافت جان وفا میرزا و قنبر بی را با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریهٔ طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد و چنانچه ملفوظ گوهرافشان پادشاه عالمیان گذشته بود بزخم تیری از اوزبکان شریر دانه محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان عظام بقوت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیده فرق اوزبکیه را که حیز شده بودند بدیده درون مرو دوانیدند و مقارن آن حال رایات اعلام همایون شاه مرتضوی خصال پرتو وصول بر ظاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده قبهٔ خرگاه و خیمه مرتفع ساختند و آغاز محاصره و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مضبوط گردانیده هر برجی بیکی از امرای بزرگ سپرده خاطر بتحصین قرار داده در باب محافظت آن حصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد و اگرچه تسخیر آن خطه بسپاه کشورگیر بجنگ سلطانی بسهولت تیسیر میگرفت اما بنابر ملاحظهٔ تلف شدن مستحقان صنف سکنی حکم همایون برخصت آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اکثر آن ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته بنزدیک بارهٔ مرو میشتافتند و از شهر نیز طایفهٔ بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میتافتند بیشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفرورود را نصرت و فیروزی میسر میگشت و در هر معرکه فرقهٔ از اوزبکیه کشته دست قضا بساط حیات ایشان را درمینوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف ساقی اجل جام شهادت درمیکشیدند و احیانا جمعی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند چون چندروز حال برین منوال گذشت بیمن تدبیر جهان قدوهٔ آل مظهر العجایب صورت فتح جلوه گر گشت

گفتار در بیان وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر ظفر از مطلع آمانی

بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوة ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعهٔ لمعات رای منیر نشو و نما یافته بمقتضی فحوای کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة نقد حال بختهٔ آمال او شود هر آینه آئینهٔ بخت بلندش بانوار فیروزی آثار یهدی الله لنوره من یشاء ساحت عالم را منور سازد و پایهٔ گرانمایهٔ تخت ارجمندش از امداد عنایت استناد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت برافرازد گاه اشعهٔ شمشیر آبدارش بر طبق گفتار الجنة تحت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای دین و دولت بسمت نضارت گیرد و گاه از اهتزاز رای صایب نمایش موافق نص و ارسلنا علیهم ریحا صرصرا آیت خرمن عمر و زندگانی اعدای ملک و ملت کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف صفت هباء منثورا پذیرد مثنوی بود ظاهر فروغ این معانی که باشد مایهٔ کشورستانی گهی شمشیر ارباب جلادت گهی تدبیر اصحاب سعادت توان ملک جهان را کرد تسخیر گهی از تیغ گه از حسن تدبیر فروغ تیغ اگرچه خصم سوز است شعاع رای هم عالم فروز است جوانبخت را از رای پیر است ثبات ملک از رای منیر است چه خوش گفت آن سخندان هنرور که بودش کلک مشکین روح پرور بشمشیری یکی تا صد توان کشت برای لشکری را بشکنی پشت و لله الحمد و المنه که حقیقت این معنی از لمعات رای صایب شاه دین پناه همواره بر نهج دلخواه بتحقیق می پیوندد و حقیقت این دعوی از اشراق تدابیر ثاقبهٔ آن پادشاه سکندرجاه پیوسته نزد اصحاب فطنه و انتباه بابلغ وجهی ظاهر میگردد و نقش هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملک و ملت بر لوح ضمیر مینگارد موافق نسخهٔ تقدیر می آید و صورت هر اندیشه که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعدای دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد مطابق اقتضای قضا مینماید نظم هر چه پیش نقش بندد در ضمیر از قضا نبود جز آن صورت پذیر و آنچه تدبیرش نگارد بر ورق راست آید بنسخهٔ تقدیر حق

شمایم صدق شمایل از نسایم این حکایت اقبال مآل مشام جان جهانیان معطر میگرداند که چون بروزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود و محاصره و محاربه به اختتام فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع ننمود در مرآت ضمیر آفتاب تأثیر شاهی که مطرح انوار عنایات الهی است صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که یکدو کوچ بازپس نشیند تا محمد خان شیبانی بمقتضای کلمهٔ الانصراف قبل الحکم هزیمة معاودت موکب نصرت آیت را حمل بر فرار نماید و عزم تکامشی کرده بقدم جرأت از مرو بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف دهد و بضرب تیغ و سنان منزوی گرداندش در کنار بنهد و باین رای صایب که از جملهٔ الهامات غیبی و تلقینات لاریبی بود عمل نموده بی آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب و امرا ظاهر سازد در آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ست عشر و تسعمائه رایات نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمده و از نهر قریهٔ محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافتست گذشته نزول اجلال فرمود و یکروز و دو شب در آن منزل توقف نمود و بعضی از نوئینان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند و در بحر اندیشه افتاده از غایت غیرت اضطراب مینمودند تا آنکه زمرهٔ از خواص و مقربان که متانت رای رزین پادشاه هدایت آئین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که این قضیه بلا شائبهٔ اشتباه متضمن مقدمهٔ فتح و ظفر است و بر طبق آیهٔ کریمهٔ عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن جلوهٔ عنایات خالق خیر و شر و لا عجب مثنوی

آنکه دلش مهبط نور خداست
کی رود آن ره که مآلش خطاست
هرچه در آموزدش الهام غیب
رشحهٔ فیضی بود از جام غیب

از نواب حضرت سلطانی سیف الاسلامی لا زال کاسمه مظفرا علی الاعدا استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه مؤید منصور یکی از نوئینان آستان خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد و مضمون آنکه سابقا تو بما نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب جهت امضای آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا داریم و علی اسرع الحال همت بر توجه آن صوب صواب میگماریم و چون وعدهٔ تو بوفا نرسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العدة دین عمل نموده لوای جهانگشا بجانب مشهد مقدسه برافراختیم و لله الحمد و المنة که بشرف طواف آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی دیدهٔ امید حاصل ساختیم بیت

غبار کوی او را می شنیدم کحل بینائی
بحمد الله بمردم تا بچشم خویشتن دیدم

غرض از تحریر این مقدمه آنکه مقصود آن بود بلکه لایق و مناسب چنان مینمود که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون این معنی از حیز قوه بفعل نیاید ما جهت دریافت ملاقات تا بظاهر بلدهٔ مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آنجناب لوازم انبساط ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله و ازهار بمیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که پس پردهٔ غیب مستور است بحیز ظهور آید و السلام. این مکتوب همایون اسلوب بموجب فرمان اشرف اعلی یکی از قورچیان عظام گرفت و نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که خسرو بیضا علم بعزم تسخیر عرصهٔ عالم تیغ زرانداود از نیام افق بیرون کشید و مخالفان قلعهٔ افلاک را که بخیال دست و پای در فضای معرکهٔ سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تأیید امیر بیک موصلو مهردار را با سیصد سوار جرار بر سر پل نهر محمودی بازداشت و بنفس نفیس همایون با جنود عنایت ملک بیچون رایت نهضت بصوب قریهٔ تلخاب برافراشت ؛؛ مقرر آنکه چون امیر بیک سپاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا اوزبکان دلیر شده بی دغدغه از سیاهی که در آن راه است بگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر دور افتند و از آنجانب چون محمد خان معلوم فرمود که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان یکران تا حدود عراق و آذربایجان نخواهند کشید مع ذلک روز اول جهت رعایت حزم از شهر بیرون نیامد تا سحر روز جمعه با فوجی کثیر از بهادران جوشن پوش خنجر گذار که هر یک بنوک خدنگ مرگ آهنگ در شب تار دیدهٔ مور و مار بر هم دوختندی و بشعلهٔ شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و اسفندیار بسوختندی قدم از دروازه بیرون نهاد و خود در قلب لشکر بایستاد و جناحین را بوجود جان وفا میرزا و قنبر بی استحکام داد و بغرور موفور عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نمود و در اثنای راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسید و مضمون معلوم کرده بحضور فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقاتله بنابران در تعاقب مواکب کواکب مراتب از پیشتر اظهار اهتمام بیشتر نموده خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را اسیر برده مضبوط سازد و از لشکر کس

در شهر ماند تا بیرون فرستد و در طی مسافت طریق سرعت سلوک داشته چون نزدیک بقریهٔ محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار انعطاف داد و محمد خان بتجرد و مشاهدهٔ اینمعنی مسرور شده بدین پیکر ظفر امیدوار گشته در رفتار از بیشتر پیشتر تعجیل فرموده بسان برق و باد از سینهٔ آب بگذشت و از مضمون کریمهٔ همایون عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع ندای اندوه فزای ان هذا لیوم عصیب بغایت ذاهل بهیت از آن بیخبر که مانند آن دار و گیر بسر پنجهٔ قهر گردد اسیر اما پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته با سه چهار هزار سوار از امراء عظام و قورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان همت گیتی نورد انعطاف داد و مانند شیر ژیان که روی بصید نخجیر و آهو آرد و پادشاه باز بلند پرواز که شکار گنجشک و تیهو آسان شمارد روی بطرف دشمنان نهاد مثنوی چو شاه جهانگیر عالی مکان خبر یافت از جرات اوزبکان بجنبید دریای ظفر در رکاب روان گشت سوی عدو کامیاب لوای همایون فلک سای شد فروغ مهش عالم آرای شد یمین و یسار شه رزم خواه شد آراسته از سران سپاه ز بسیاری شوکت غازیان قوی شد دو بازوی شیر ژیان یلان زره پوش آهن قبا بدل حلقهٔ حب آل عبا ز پیش و پس موکب شهریار نهادند رو جانب کارزار سنان یلان فتنه انگیز شد بطعن مخالف زبان تیز شد بر آمد همه تیغها از نیام چو خورشید از طارم نیلفام و در نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از هر دو طرف آواز نفیر و نای رزین بلند گشت و صدای کورکه و سورن از ذروهٔ سپهر برین در گذشت نظم دم نای بر شد برین سبز کاخ وزان باد بشکست بر سدره شاخ شد آن صور غارتگر زندگی سرافیل را داد شرمندگی گرد معرکه بر زد باوج فلک تیزگرد رسید و غبار سم ستوران گیتی نورد نقاب رخسار آفتاب گردید نظم غبار سپه بر فلک بر دو راه شد انباشته چهرهٔ مهر و ماه جهان تیره شد مهر عالم فروز که شد آبنوسی چو شب عاج روز غازیان عظام نیزهای اژدها اندام بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند و اوزبکان بهرام انتقام سهام خون آشام بر زه کمان نهاده عزم رزم کردند از سحاب بنان شهاب سنان غازیان موکب همایون باران خون از شریان دلیران میگشاد و از آنطرف پیکان دل نشان سپاه محمد خان بر هدف سینهٔ شجاعان آمده نقد جان بباد فنا میداد نظم ز رمح غازیان موکب شاه روان شد خون دل از چشم بدخواه ز پیکان خدنگ جیش خانی سر آمد بر جوانان زندگانی و در آن اثنا که باد حملهٔ شیران بیشهٔ پیکار بشدت صدمهٔ نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال میسوخت و قطرات خون از تیر و تیغ همچون باران از جوف میغ فرو باریده و در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می اندوخت شاه کیانی مصاف حیدر اوصاف شمشیر ذوالفقار اوصاف از نیام انتقام آخته بمهمیز شجاعت کامل و تازیانهٔ شهامت شامل جواد تیز رفتار دلدل آثار از جای برانگیخت و بر قلب لشکر خصم بدگهر تاخته بهر حمله خون جمعی از فئهٔ باغیهٔ اوزبکیه را با خاک راه برآمیخت نهنگ سنان گران سنگش آهنگ هر کس نمود کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بفرق هر کس سایه گسترد کالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف برآورد شمشیر کین از غلاف بهر کس ز خیل عدو رو نهاد زمین را ز خون سرش رنگ داد ز تیغ بلائی عیان کرد جام تو گفتی که شد آب تیغش مدام بهر سو که ساقی گری ساز کرد سران را چو مستان سر انداز کرد و محمد خان شیبانی از روی اختیار یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست که از شدت ضربت حسام مغفر شکاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپر زرین آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سهام خون آشام سیمرغ توهم نموده در پس کوه قاف پنهان گردید نظم ز آمد شد ناوک جان شکار فلک خواست از پردلان زینهار ز الماس نوک سنان تیز هوا گشت پرویزن فتنه بیز ز بیداد شمشیر الماس گون ز چشم زمانه ببارید خون آخر الامر چنانچه لوای جهان آرای شاه کشور گشای را با اختر سعادت فتح و فیروزی مقارنه دست داد و نوای فرح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای فدمرناهم تدمیرا در عالم افتاد و جنود شقاوت ورود اوزبک پشت بر معرکه ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت شعار ایشان را تعاقب نموده اکثر گریختگان را بر خاک هلاک انداختند و از جملهٔ مردم خراسان امیر جلال الدین محمود کلانتر و سید غیاث الدین محمد باغبان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر از مرویان داخل مردمی بودند که در آن روز هولناک زخم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جان وفا میرزا و قنبر بی در پنجهٔ تقدیر اسیر گردیدند و بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غایت

نسخه بیشهٔ شکار

از غایت سراسیمگی و اضطراب در نواحی سیاه آب با پانصد کس که ملازم رکاب او بودند اسب در چهار دیواری راند که راه بیرون شدن نداشت و بموجب
سلطان باجوجی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند و ازبکان بر زبر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست
و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا بر زبر مردگان نهاده بسر دیوار آن محوطه بر می‌آمدند و ایشان نیز
بضرب تیغ تیز غازیان از پای درافتادند و چون تمامی آن قوم سر بر عرصهٔ شمشیر و تیر گذاشتند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان محمد
خان را طلبیده او را در همان محوطه در نشیب چندین جثهٔ خبیثه یافتند که بجهت افتادن کشتگان بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح
تسلیم کرده بود و غازیان عظام سرش را که از غایت نخوت غیر خود هیچ سری را قابل افسر نمی‌دانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر
پناه بردند و در پای همسند جهانبانی پیش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی
قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و امیر بیک موصلو و بعضی دیگر از شیران بیشهٔ یکدلی را که در آن معرکه آثار جلادت بجای
آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانید . حیات و یراق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از چند و چون و زیاده
از استیفای محاسبان ذوفنون بود بغازیان عظام مسلم داشت و برعایا و متوطنان مرو شاهجهان ترحم نموده از سرهای کشتگان مناره‌ها برافراشت
خواجه کمال الدین محمود ساغرجی که بدرگاه محمد خان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام کارهای ملکی و مالی از روی اقتدار و اعتبار
دخل می‌نمود بواسطهٔ مساعدت بخت و طالع در آن روز در مرو توقف داشت چون خبر قتل خان خود را شنود بخدام مرتبت مآب کشورستانی امیر نجم الدین
مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین بمقتضای وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض
نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود بجان امان یافت بلکه بعد از آن ایام آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بر
وجنات احوالش تافت و در مستوفیات و صاحب دیوانی دخل کرده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه
یافته مرتبه‌اش از مراتب سایر وزرا در گذشت و الحمد لله الملک المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله ذکر رسیدن
بشارت فتح و ظفر بدار السلطنهٔ هراة و منوّر شدن آن بلده از فروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات چون ماهچهٔ لوای
فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب در عرصهٔ مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان
شیبانی وزیده سلک جمعیت فرق ازبک متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان فتحنامه‌ها باقلام بلاغت
انتما بر صحایف املا و انشا نگاشتند و مصحوب ایلچیان قرمسیر باطراف و ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان
و مازندران و خراسان ارسال داشتند از آنجمله قلیجان بیک که از جملهٔ ملازمان ملاذ طوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دار السلطنهٔ
هراة توجه نمود و در شب هفتم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن نسایم آن مژده گلبن بر چمن آمال و امانی هرویان وزیده غنچهٔ مراد هوا
خواهان پادشاه صفوی بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ اقبال محبان خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود میوهٔ شادمانی بار داد بیت از بشارت
خرم که ناگهان آمد هزار جان غمین گشته شادمان آمد و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف
الملة و الدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین
محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن التربتی و غیرهم در دار السیادهٔ سلطانیه جهت یراق و پیشکش و ساوری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال قلیجان
بیک شدند و در آن اثنا زمرهٔ از مردم اوباش و طالبان فتنه در خانش هجوم کرده با تیغهای کشیده تا بمقصوره در آمدند و محمد لکور را که شحنهٔ
شهر بود و محمد علی عسس را که با مردم بر وجه احسن معاش می‌نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب و غوغا در هیجان آمده قریب صد
کس از جماعتی که اندک نسبتی بقوم ازبک داشتند کشته گشتند و در همان روز قلیجان بیک بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات
شاهی مستمال و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامهٔ همایون را که باسم هرویان صدور یافته باشراف و اعیان رسانید
روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی جهت خواندن فتحنامهٔ شاهی بر منبر برآمد و آن منشور موفور السرور را با آواز خوش

و لحن دلکش قرائت کرد اما با وجود تلقین غازیانی که در پای منبر بود بلب بطعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة و الغفران نگشود و بنابران مؤاخذه شده هم در مسجد بزخم تیغ قزلباشان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و ازین سبب رعبی تمام بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند و همدران ایام ایالت مرو شاه جهان بده ده بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمد و بحکم جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی بآن بلدهٔ فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف دودمان عبد مناف نشانی که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود رسانید و روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از ادای نماز امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بر منبر برآمد و آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه بر حسب اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه بر منبر صعود نموده خطبهٔ نماز جمعه را بذکر مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنی عشر و اسامی و القاب قدوهٔ اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس و القمر بیاراست و غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از چپ و راست جهان و جمال جهانیان برخواست در منتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم الدین ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هراة رسیده سادات و قضاة و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و امیر نجم الدین در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامه نزد خواجه خرد که تا آن غایت در قلعهٔ اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرموده خواجه خرد آن سخنان را بسمع قبول جای داده از قلعه بیرون خرامیده و بدست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم الدین آویخته در سلک سایر ملازمان آستان منتظم گردید و کوتوالی حصار اختیار الدین در عهدهٔ ویس بیک تکلو شده مقارن آن حال خبر قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت صناع و محترفات بآذین بستن شهر اشتغال نموده فروغ بهجت و شادمانی بر جنبات احوال همگنان تافت و در صباح روز پنجم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستقبال تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حدود چشمهٔ خیر دوک از غبار سم سمند گیتی نورد دیدهٔ بخت هرویان روشنی یافته جبههٔ عبادت و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری در نیامده بود از راه کوچهٔ خیابان بباغ جهان آرا خرامیده نزول اجلال فرمود و تختگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون عزت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف حکم نمود و قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هراة شرف قرار پذیرفت و از رشحهٔ انوار معدلت تا منتها روضهٔ امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نضارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسرو مالک رقاب سیراب گردیدند و مستسقیان فیافی جور و بیدادی از فیضان غمام عدالت و احسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند سادات عظام و علماء کرام و فضلاء لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از سیورغالات و مناصب حظی تمام و بهرهٔ لاکلام یافتند و اکابر قبایل و اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند بادرارات و انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر بمساکن و مواطن خود شتافتند و عامهٔ رعایا از التهاب آتش جور و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافهٔ برایا از اشتعال نایرهٔ ظلم و ضلال خلاص شده در سایهٔ اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب بهدایت آثار ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان صفت شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار متبدعان کرار منسوخ شده ارکان شریعت غرا سمت رسوخ پذیرفت مثنوی

شاه مالک رقاب خیر اندیش
خسرو دین پناه حیدر کیش
چون برافراخت رایت اقبال
زد قدم بر سریر جاه و جلال
از سحاب عطا و ابر کرم
شست از لوح دهر گرد ستم
کرد بنیان عدل و داد بلند
دوحهٔ ظلم از جهان برکند
تا بشمشیر غزو و تیغ جهاد
گلشن شرع را نضارت داد
کرد از ابر دست بحر اثر
جیب امید را پر از گوهر

منصب داروغگی و حکومت هراة بحسین بیک لله متعلق گشت و امر قضا و فیصل قضایای برایا بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر لب تشنگان ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه تشریف برده بآداب و سنن آن روز سعید قیام نمود و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده ببسط بساط عیش و نشاط

اشارت فرموده در آن زمستان پادشاه عالیشان در آن بلده فردوس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر بشانه مبالغه کرد که بعضی از اعیان ملازمان را که مرتکب شرب شراب شدند سرنکون آویخته معروض تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان باقطار امصار و بلدان ممالک جهان رسید ولات و حکام طوایف انام جهت اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام عتبه کعبه احترام بسته بدار السلطنه هراة خرامیدند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردانیده باصناف الطاف سرافراز و مباهی کردیدند از آنجمله میرزا اویس بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان بآستان ملایک آشیان بشتافته در باغ جهان آرا بشرف بساطبوس فایز کشت و در بزم خاص حریف مجلس اختصاص شده از وفور عنایت شاهی سر افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین در کذشت و بعد از چند روز رخصت انصراف طلبیده پادشاه ملک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بوی تفویض نمود و بانعام تاج زردوزی و کمر [illegible] مرصع و اسپان باسباب نقره و تمام عیار پایه قدر و منزلتش را درافزود و بهمدران اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان بدرکاه سلاطین پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت مآب امیر نظام الدین عبد الباقی که در سلک احفاد حضرت ولایت مرتبت هدایت انتباه سید نعمت الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستکاه قدوه اولاد امجاد بنی هاشم امیر جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و جناب شریعت مآب فضیلت ایاب قاضی عبد الرحمن ساوه از آنجمله بودند و مجموع آن زمره واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمره در ملازمت موکب همایون توقف کرده فرقه عنان مراجعت باوطان خود منعطف کردانیدند **ذکر طوی پادشاه کیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایات نصرت آیات بصوب میمنه و فاریاب** در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و ازهار ساحت عالم خاک را رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب دریا دل نیسانی از افاضه فیض ربانی درر آبدار و کوهر شاهوار در دامن انجمن و جیب و کریبان کلشن ریخت و مشاطه عام نوبهاری بیامن فیض انعام حضرت باری عقود لآلی خوشاب از کوش و کردن لعبتان کلزار و عروسان ریاحین و ازهار درآویخت سلطان کل بر تخت حشمت و تجمل پرده نکار از چهره کلنار بکشود و بلبل بتجمل آغاز نغمه سرائی کرده بهزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورکشائی ادا نمود **مثنوی** چون کشت بهار عالم افروز بشکفت چمن بباد نوروز سلطان کل از کمال اعزاز بنشست فراز مسند ناز از بهر نثار باد کلبیز از شاخ شکوفه شد کهر ریز نرکس بنوای بلبل زار از خواب خمار کشت بیدار از کوهر آبدار ژاله پر شد قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزئین بزم عالم افروز اشارت علیه صادر داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جان فزای حوض ماهیان که در بالای خیابان هراة واقعست بسرانجام اسباب طوی قیام نموده قبه بارکاه فلک احتشام باوج کنبد فیروزه فام برافراختند و از کثرت خیام کوناکون و شامیانهای اطلس اکسون آن مقام فرخ انجام را غیرت نکارخانه کردون بوقلمون ساختند **نظم** شد افراخته خرکه و سایبان نه چندانکه شرحش پذیرد بیان درخشنده شد قبه بارکاه چو بر چرخ فیروزه خورشید و ماه خوانسالاران درکاه عالمپناه از انواع اجناس اطعمه لذیذه آنمقدار ترتیب نموده بر خوان اظهار نهادند که هرکز در دیک وهم و خیال عشر عشیر آن طبخ نیافته بود و شیره جیان بارکاه فلک اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق رقیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تماشائیان آن فضا در نظر بیننده کلزار نضارت آثار مینمود و در صباح روز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر بارهء اقبال و کامرانی برآمده از باغ جهان آرا بطوی خانه تشریف فرموده بر تختی که در منزل مذکور با بشارت همایون ساخته شده بود بنشست و وکلاء علیه و حکام ولایات و ممالک محروسه و امرا و نوئینان و خواص و مقربان و صدور و صدر و جمهور بندکان نزدیک و دور هر یک در مقام خویش ایستادند علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه معهود است آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر بی نهایه و نقود و ثیاب بر منصه عرض نهادند و [illegible] تخم اخلاص در زمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایه سریر سپهر منزلت سوده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده لب باداء مضمون این مقال بکشودند **رباعی** ای قدوهٔ دودمان سلطان نجف استاده بخدمت سلاطین صف صف بادا همه سال کوکب اجلالت مانند آفتاب در عین شرف آنکاه از صرهای زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مروارید و اوانی زرین و سیمین و ظروف چینی و نفایس اقمشه مصر و شام و فرنک و چین و اسپان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب نیام آنمقدار پیشکش نمود که جهة

حمل آن اشیا نیز از کسی ضرورت بود و پادشاه دریا دل تمامی آن نقود و اجناس بی‌قیاس را در همان منزل بیوزچیان غلام و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید و همچنین سایر ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره در آن روز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کردند و مناسب منصب و پایه خویش مراسم مخالصت و نیازمندی بجای آوردند آنگاه دست بحر عطا پادشاه کشورگشا تمامی حاضران را از سادات و قضاة و علما و حکام و نوئینان و امرا و سایر خانه‌زادان بصد صدره انعام بپوشانید و از جامهای زردوزی و چکمنهای سقرلات قرمزی و جبه‌های کیش و سنجاب و القابی و قباهای قطنی و دراعی منقش سرافراز ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب گلفام اشارت فرمود و مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین در لباسهای گوناگون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و سازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن چنگ و عود و نی و ارغنون کردند مثنوی ز دست ساقیان ماه رخسار شرابی چون لب نوشین دلدار ببزم پادشاهی گشت دایر فروغش روشنی بخش همه سایر ز ساز مطربان زهره آهنگ برآمد صوت عود و نغمه چنگ مغنی در مقام نغمه سازی همی گفتی دعای شاه غازی که تا با طالعت فیروز بادا همیشه روز تو نوروز بادا بهر حضرت از فضل الهی فزون زیبا بادا پادشاهی ترا جام عشرت باد جاوید چو در بزم کواکب جام خورشید و در آخر روز که ساغر آفتاب از دیده جهانیان غیبت نمود و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود بیت چو ماه شد از دیده شیخ و شاب ببزم فلک ساغر آفتاب پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بباغ جهان آرا خرامیده و بپهلوی آرامش بر مسند آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و بعد از روزی چند از این بزم باز دیگر خیال رزم از خاطر الهام مظاهر همایون سر برزده عازم فتح ممالک ماوراءالنهر گشته موکب ظفرانتساب از بلده فاخره هرات متوجه میمنه و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت رنگ خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پس از قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان که ایالت قصبات کرمینه و توابع با او تعلق میداشت با یکدیگر پیوسته در تدارک آن مهم قرعه مشورت در میان انداختند و چون میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور فرماید یک اوزبک در دیار ماوراءالنهر و ترکستان مجال اقامت نیابد بخواطر ایشان چنان قرار یافت که دست در دامان متابعت و فرمان برداری زده از در عجز و نیازمندی درآیند و بوسیله فرستادن پیشکش و پیغام دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی بر روی روزگار خویش بگشایند و بر همین موجب عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امراء عالیشان شرف بساطبوسی حاصل گردانیدند و پیشکش کشیده شمه از عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند و نیر مرحمت خسروانه از مطلع و احسن کما احسن الله الیک طلوع نموده بمهمات احوال اهالی ماوراءالنهر التفات جهت تأکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال‌الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان مقدم شریف خواجه کمال‌الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی المیثاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون ایالت آنجا بما مسلم دارد هرگز قدم از جاده خدمتکاری و فرمان برداری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه شاهی باشیم و خواجه محمود ایشان را باصناف الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده بمقتضی المرام بحدود میمنه و فاریاب که معسکر ظفرمآب بود مراجعت نمود و کیفیت مهمی را که ساخته و پرداخته بود عرض فرمود و حضرت پادشاه تاج‌بخش باج‌ستان برحسب التماس محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان ممالک ماوراءالنهر را بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و غرقاب و غرجستان را به بیرام بیگ قرامانی عنایت کرد و خاطر همایون میل معاودت نموده روی توجه بمملکت قم آورد و طره علم ظفرپیکرش غیرت‌افزای زلف معنبر حور و صدای کوس رعدآسایش چون نوای نی و عود موجب ازدیاد فرح و سرور والحمد لله العفو الغفور والصلوة علی نبینا محمد و آله الی یوم البعث والنشور

ذکر فوت آقا رستم روزافزون و رسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون

بنا بر مشیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی و تقدس قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندرحشم آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت و طالع کما ینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی‌نمود و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی بر زبانش گذشت که دست عقیدت در دامن شیبک خان زده‌ام و این سخن مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بنا علی هذا در آن اوان که محمد خان شیبانی در نواحی مرو از پای درآمد حکم همایون شرف نفاذ یافت

نفاذ یافت که درویش محمد بیادل که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الانامی انتظام داشت یکدست اورا بساری برده در کنار آقا رستم افکنند و درویش محمد آن مسافت بعیده پیموده و بعد از وصول بپایگاه آقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری از مشاهده آن حالت نهایت بترسید و از انتقام پادشاه گردون غلام اندیشیده بتصور اشتعال نیران غضب قیامت لهب بهمان شب محموم گردید و اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست بهم داده بعد از سه چهار روز رخت هستی بعالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آسمان شان ملایکت آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطانی سیف الانامی بمازندران رفته و اموال چندین ساله آن ولایت مستخلص گرداند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه مرتفع ساخته پس از وصول بدان حدود امیر نظام الدین عبد الکریم که ایالت آمل و بارفروشده ارثاً و استحقاقاً تعلق بوی میداشت و پسر آقا رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعای امیر عبد الکریم آنکه حکومت تمامت مملکت مازندران چنانچه مفوض بآبا و اجداد او بوده بدو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی سیف الانامی ایشانرا همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض ایستادگان پایه اورنگ جاه و جلال گرداند و آن مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل دهد و در نواحی سمنان بمعسکر نصرت نشان رسیده امیر عبد الکریم و آقا محمد را بآستانه بارگاه سلاطین پناه در آورد و بهنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرد شاه درویش پرور بنظر عاطفت و احسان در حکام مازندران نگریست و فرق مباهات و افتخار هر دو سردار را بانعام افسر زرنگار و خلع شاهوار باوج سپهر دوار رسانید و حکم همایون از مکمن عدالت روز افزون نفاذ یافت که مواضعی که در تحت تصرف آقا رستم بوده متعلق بآقا محمد باشد و امیر عبد الکریم بر سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط آنکه مال جهات چندین ساله آن ولایت را ادا نکرده بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر امیر عبد الکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار تومان قبول نمودند و جناب سلطانی سیف الانامی نوبت دیگر جهت تحصیل آن وجه بمازندران تشریف برده در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام بجای آورده و بعد از فراغ از مهم مازندران لوای گردون فرسا بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلده قم از غبار موکب کشور کشا عطر سا گشت پادشاه عالم پناه زمستان همانجا طرح اقامت انداخته و اکابر و اشراف ممالک محروسه را که جهت اقامت مراسم تهنیت رسیده بسده سدره منزلت آمده بودند مشمول عواطف بی دریغ ساخت و همدران اوان ایلچیان سلطان مصر قنصوه و قیصر روم ایلدرم بایزید با تحف پادشاهانه جهت مبارکباد فتح خراسان بآستان ملک آشیان رسیدند و منظور نظر انعام و اکرام شده دعاگو و ثناخوان بازگردیدند

ذکر شکار فرمودن پادشاه آفاق و بیان بعضی از وقایع منزل قشلاق

چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا پیکر معشر بشر را از اشیا مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یک صفت خواطر محزون میگرداند و مواظبت بر یک نهج کد و کلال بر حواشی صحایف ضمایر مینشاند اگر مدتی اوقات جهت جد محض بگذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند بلعب مطلق مصروف گردد ابواب اختلال بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیه هدایت غایت و اذا حللتم فاصطادوا و فرمان الهی نازل گشته که چون سالکان طریق اسلام از احرام که دست منع بر سینه مشتهیات نفسانی مینهد بیرون آیند مطلق العنان شده بامر صید و شکار که از جمله مستلذات طبیعت انسانیت قیام نمایند بنا بر علی هذا در اوان زمستان که پادشاه مظفر لوا در بلده قم مستغرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بود و شاهباز همت عالی نهمت از صید ممالک خراسان فارغ شده توسن سرکش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سیر مینمود ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخچیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید وحوش مرغزار فلک از افق مشرقی در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بل صغار و کبار اندیار بصحاری و قفار نواحی قم مجتمع شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته و پره کرد انداخته پادشاه شیر شکار نیز عنان عزیمت معطوف ساخت و در کنار [illegible] که بهم رسیده بمعاونت تأیید ایزدی آنقدر آهو و نخچیر جمع گشت که کمیت آن از حساب و شمار مستوفیان فطنت آثار در گذشت و شاه فلک اقتدار و نوئینان کامکار چنانچه معهود و دستور بود تا خنجر و شمشیر و تیر بآهو و گوزن و نخچیر رسانیده در عرض یکدو ساعت بیست و شش هزار جانور بقتل رسید و از جمله آن کشتگان در میان زمستان

در نظاره بیرحم لاله زاری بنضارت آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملائک آشیان آن جانوران شکاری را بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از اندک زمانی بار دیگر پادشاه فریدون فر عازم شکار صحرای فراهان گشت و بدستور سابق امرا و عساکر نصرت شعار در عقب یاد و مردم جلادت آثار بطواف انجم انگار پرداخته مدت دوازده شبانه روز در بیابان وقفار اندازان جانوران شکاری نیاسودند و چون جرگه بهم رسید بیمن دولت پادشاه مسعود منصور انعداد وحوش جمع آمد که طیور هر چند طبیعه سپهر میپرید بر غیر شاخ نخچیر و گوزن آشیانه نمیدیدند و ازدحام جانوران شکاری و سباع برتبه رسید که گرگ و گور و آهو و شیر چون شکر و شیر بهم آمیخته از بیم میرمیدند و شاه صاحب تایید بخت تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن و صید افکندن کرد و بضرب نیزه و تیر چندین گور و نخچیر غرقه بخون ساخته نهایت جلادت بجای آورد و شیران صولت خدنگ خسرو پلنگ آهنگ در طرف آهو نمیتوانست کمر بست و آهو تا آنکه دم پناه پلنگ نخچیر بدانسهم تیر شاه عالیجاه بلحظه امین نمیتوانست زیست نظم ز تیر و نیزه شه شیر و نخچیر بهم آمیخت بهم چون شکر و شیر ولی شمشیر او طوفانی انگیخت که از آمیزش تن روح بگریخت و در آن روز چهل و پنج هزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالی مقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید و بیمن اهتمام تواچیان عظام منقسم گردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه سکندرمنقبت در حدود ساوه بامر شکار مشغول گردیده در کرت اولی شانزده هزار نخچیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید مثنوی چو رای خسرو بهرام تدبیر نماید عزم صید گور و نخچیر ملائک گو بیا نخچیر رانند بسوی صیدگاه او رسانند دگر نه امن و حمل نیست مقدور که آرند آنقدر صید از نزد و دور و در اثنای امور مذکور جناب سلطانی سیف الامامی از ولایات مازندران باز آمده امیر عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجوه بقتل ایشان نقد شده بود بدرگاه سپهر اشتباه رسانیده و مناقشه را که در باب ادای توجه در میان مشار الیهما واقع بود معروض نواب بلند جناب گردانیده و شاه مخلص نواز جناب سلطانی را باصناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نفاذ یافت که حکام مازندران چند گاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در آن وقت در قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمدجان ایشیک آقاسی نجم بیگ که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی بلاد ماوراء النهر را با مدد امرای عظام احمد سلطان صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار فتح نموده و بخارا و سمرقند و بلخ و باغ را از داده سر خلاف دارد و سپاهیان حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیگ با فوجی انبوه با ذخایر یعنی فوجی از سپاه قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته و بوسلطان را که در کال لیوی جهت قشلاق کرده بود دستگیر و ملحق گردانند و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رسانند مقارن این حال خبر فوت پادشاه مرحوم ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از بنایر او سلطان مراد نام که از بیم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود در گریخته التجا بدرگاه عالم پناه کرد بنا علی هذا فرمان اشرف اعلی عز صدور یافت که بوسلطان با اردوی همایون پیوندد و نجم بیگ با بعضی از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه ماوراء النهر گردد و در همان ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته حصه [illegible] داشت مقرر گشت که وجه بقتل آنکه مبلغ بیست هزار تومان بود وصول نمایند و ایشان در خدمت جناب سلطانی سیف الامامی که صاحب تحصیل آن مبلغ بود دعاگو و ثناخوان روی بولکاه خود آوردند و بدین ضراجوی آنجناب و سرانجام آن توجه مشغولی کردند **ذکر وقایع و مجاری باقی که میان ظهیرالدین محمد بابر پادشاه و سلاطین اوزبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء النهر** باقتضای قضای صانع بلاد و عباد در آن ایام که دارالسلطنه هراة مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرموده بنا بر آنکه نقد اعتقاد آنخسرو عالی تبار بر محک ضمیر مهر تنویر پادشاه کشورگیر تمام عیار نمود قاصدان آنحضرت را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون نفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراء النهر آنچه بحیز تسخیر در آورد بر وی مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه با لشکر ظفر بنیان متوجه ولایات موروثی شد و بعد از وصول بحدود بدخشان میرزا سلطان ویس را بخود ملحق گردانیده بجنبش علم نهضت بطرف حصار شادمان پرداخت حکام آن ممالک حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکرهای خود را فراهم آورده عنان بکران بمیدان کارزار تافتند و در نواحی وخش درفش آفتاب فر

درحش بابری مخالفان رسیده بین الجانبین محاربتی در غایت صعوبت دست داد و بمظاهرت عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی ظهیر السلطنه ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته و ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان بحیز تسخیر آن خلاصه دودمان امیر تیمور کورکان درآمد و بمقتضای شیوه ستوده خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه پادشاه جمشید آیین عرضه داشت نموده مرقوم قلم نیاز گردانید که اگر یکی از امرای عظام با فوجی از غازیان عالی مقام باین مخلص ملحق گردند امید است که علی اسرع الحال سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح گردد و درین ولایات خطبه و سکه باسم و القاب نواب کامیاب مزین گشته بنیاد مبانی جهانبانی سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد و چون ایلچیان آنحضرت بسده سدره مرتبت رسیدند و بوسیله امرای جمشید حشمت مضمون آن عریضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار با زمره از شیران بیشه پیکار بحصار شادمان رفته امداد محمد بابر پادشاه را پیش نهاد همت سازند و در موکب آن بلند سلاطین آفاق بمقابله و مقاتله فرق اوزبک پردازند و آن دو امیر پاک ضمیر بحصار شتافته محمد بابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آن دیار محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبیدالله خان چون از تخیل خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و رایت نصرت آیت بابری از افق دار السلطنه سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت و نصفت صفت نضارت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اسم و لقب پادشاه سپاه پناه سکندر آیین سمت زیب و زینت پذیرفت و محمد بابر پادشاه کرت دیگر بر تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق نشان همایون ولایت حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بخان میرزا ارزانی داشت و بر بلده فاخره بخارا و سایر اطراف آنجا که بحیز تسخیر درآمده بود حکام معدلت اثر گماشت احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک را بانعام تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه و اسپان گردون توان و صرهای زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانید و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت ایاب اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد اما در رعایت محمد جان ایشیک آقاسی نجم بیک که از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد او رفته بود طریقه اهمال و تغافل مسلوک داشت بنا علی هذا چون محمد جان در قشلاق قم بپایه سریر اعلی رسید عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد و چنانچه مذکور گشت نجم بیک با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیک و بادنجان بیک و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه بآنحدود رسد خبر شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده اند و محمد بابر پادشاه را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان بعد از استماع خبر مراجعت احمد بیک و شاهرخ بیک نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراء النهر نمودند و با جانی بیک سلطان و سایر قرابتان اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرار و لشکری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمائه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند و منقلای جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده بیکبارگاه بنواحی آن بلده رسیدند اما چون این خبر بسمع محمد بابر پادشاه رسید از غایت جرأت با اندک لشکری که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هرچند محمد مزید ترخان و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که همچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقه حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ باز پس نشسته اند لاجرم دلیر شده عنان بکامجوئی ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله مطوی گشت بیکبارگاه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان و جانی بیک سلطان با سپاهی بیکران صف قتال آراسته و خواطر از جبن و بد دلی پیراسته در آن صحرا پیدا نمودند ظهیر السلطنه محمد بابر پس از مشاهده این جلادت و تهور بتعبیه لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرقه اوزبک را قتیل و جریح ساخت اروس بی و خواجه احمد قنقرات و کوپک بی را در حمله اول بعضی از دلاوران سپاه جغتای بکمند اسر مقید گردانیدند و بنظر انور حضرت پادشاهی برده آن سه سردار بزخم پیکان شهریار بشمشیر بکار متوجه عالم آخرت گردیدند اما سایر امرا و بهادران موکب سلاطین اوزبک از روی اهتمام بعزم انتقام پای در میدان مردانگی نهاده دست باستعمال آلت قتال بردند و گرد نبرد باوج سپهر تیزگرد رسانیده بحدت پیکان آبدار و نوک شمشیر آتشبار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را

از لوح بقا سترد و آنحضرت بعد از امکان در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید و در آن بلده نیز اقامت مصلحت دولت نموده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند ارک را نجو و لحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت و محمد تیمور سلطان و جانی بیک سلطان و عبید الله خان را کرت دیگر بعد از اخری تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات میسر گشته هر یک بمقر خود خرامیدند و رعایت رعیت کرده بهیچکس از متوطنان آن ولایت تعرض نرسانیدند و در جمادی الاول سنه مذکوره بار دیگر بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر پادشاه چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا ارک حصار را مضبوط کرده فرمود تا بگرد شهر خندق کنند و محلات را کوچه بند نموده کسان خفیه بطلب امداد نزد والی بلخ بیرام بیک قرامانی فرستادند و بیرام بیک امیر سلطان محمد شیرازی را باسیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا چغانیان آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشتغال بنایره پیکار ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون اخبار بحکام خراسان و استیلای محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر بسمع نجم بیک رسید دفع اوزبکان پیش نهاد همت ساخته با ده دوازده هزار نفر از قزلباش که همراه داشت بجد و جهد از خراسان در آمد و حسین بیک لله از هرات و حکام و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روانه شدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از اطراف و امصار خراسان بملازمت امیر نجم رفته شرایط دعاگوئی و رضاجوئی بجای آوردند و آنجناب همه جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مهمی که داشتند بکفایت اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب عبا رفته از آنجا ببلخ شتافت و بیرام بیک قرامانی موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذر ترمذ جمع آورند و امیر غیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصار رفته محمد بابر پادشاه را بلطف و عنایات نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا با جنود و اسپاه خود بوی ملحق گردد و بعد از آن بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سال مذکور از آب عبور نموده بمنزل [illegible] نزول نموده بود که امیر غیاث الدین محمد جانب حصار باز آمده خبر قرب وصول موکب بابری رسانید و امیر نجم با بعضی از امرا و اهل ملازمان خاصه آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آنرا دربند آهنین نیز گویند بین الجانبین ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آنجانب چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیک خبر یافته غلات و حبوبات را اندرون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراء النهر یکی از سلاطین یا امرا متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند

ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن او بنابر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن بیانی و ناظم مناظم قصه پردازی این حکایات بر موجب مرقوم میگرداند که چون امیر یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی و صفت وقوف در سر انجام امور جهانبانی اتصاف داشت در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سرکار کشورستانی رایت بیمثلی می افراشت چنانچه سابقاً مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار مطلق گردانیده بر جمیع امرا و وزرا و اهل دیوان و مقربان تسلط و تفوق داد و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر جاه سلیمان حشمت پرداخته امور ملکی و مالی و جزئی و کلی معظم معموره ربع مسکون را بر نهج عدالت بسر انجام مقرون ساخت و بنابر آنکه در آن اوقات نفاذ احکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنمقدار در سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان در گذشت عدد ملازمان خاصه او نزدیک به پنج هزار سوار یراق دار رسید و وفور خزاین و اموالش از سر حد حساب و استیفاء محاسبان دانا متجاوز گردید هر روز قریب صد سر گوسفند شیلان او بود و تغار و حوایج آش را برین قیاس باید نمود و در سفر مذکور با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب نگذرانیده بود هر روز سیزده دیگ نقره تمام جهت طعام در مطبخ او بر بار می نهادند و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند از عزیزی صادق القول

استماع افتاد که در آن طرف آب بخشی که در وقت کشیدن شیلان در دو خانهٔ آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب از خویچه دار پرسید که هر روز در این قلعه مصالح را در ولایت یاغی چگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار بسیار است امّا هر روز ده من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیان و سیه دانه و بعضی دیگر از حبوبات و ادویه ضرورت میشود جهة پیدا کردن آن تفحّص می باید غرض از عرض این مقدّمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بلند شده و نظیر باین درجه ترقّی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه از پادشاه مؤیّد منصور رخصت یابد بتکفّل فتح ماوراء النهر کرد و مقاتلهٔ سپاه اوزبک را متعهّد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان شمرد و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السّلطنه رایت عزیمت بجانب خزار برافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود چون دانست که با غازیان عظام قوّت مقاتله و مجادله ندارد باتّفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و مهادنه درآمد و بعد از عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار را گشاده امیر نجم او را مقیّد ساخت و قلعه تو نوریسکی را با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرّض عیال ایشان شد و از آنجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیگ اطراف شهر را بامرا تقسیم فرمود و هر کس بمحل خود فرود آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و بزخم سنگ رعد برج و بارهٔ قرشی رخنه افکنده در عرض دو سه روز قهراً و قسراً بر آن بلده استیلا یافتند و شیخم میرزا با متابعان اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و هر چند امیر غیاث الدّین محمّد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس را از سپاهی و رعایا بتیغ بیدریغ گذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیگ سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و مجادله بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر نگاشتند و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمّد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان و لدکو بیجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بجبال دست برد متوجّه شده اند و خود در همان منزل توقّف کرده بیرام بیگ قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدفع ایشان مأمور گردانید و آن دو سلطان از توجّه بیرام بیگ و غازیان خبر یافته در قلعهٔ غجدوان متحصّن شدند و بیرام بیگ کیفیت حال را اعلام نمود و نجم بیگ با تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافت و محمّد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان جوقجوق بجنگ بیرون میفرستادند و از این جانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیاناً مغلوب میشدند و چون چند روز حال بدین منوال بگذشت و آزوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدّین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست که تسخیر آن قلعه بچاره بتیسیر پذیر نیست بعرض رسانید که درین زمستان فایده بر محاصرهٔ غجدوان مترتّب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیرهٔ بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار مشحونست و دو سلطان با بسیاری از شجعان در اینجا توطّن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهة فقدان حبوبات تنغیص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایت سرکار بلخ اردو بازاریان و سوداگران غلّه و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیرهٔ اوزبکان روی در نقصان نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجّه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعهٔ غجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم اوزبکان تصوّر خواهند نمود که این حرکت بنابر خوف و هراس از ما وقوع یافته البتّه موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام نرسیده بود که ظهیر السّلطنه و الخلافه محمّد بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجّه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدان طرف رویم و روز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارک رمضان سنه ثمان عشر و تسعمائه بود علی الصباح طلیعهٔ سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر غجدوان طالع گشت و مجمل از [illegible] در گذشت صورت حال آنکه چون در بلدهٔ بخارا بمسامع جانی بیگ سلطان و عبید الله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در ظاهر غجدوان از پیش نمیرود و هر روز لشکریان جهة بدست آوردن آزوق و علیق چهارپایان متفرّق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشری بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجّه غجدوان گشتند و بعد از وصول بغجدوان یار محمّد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکانیکه در آن حصار بودند بدیشان

پیوسته بهمعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی بعد از مشاهده این حال دل بر قتال نهاد و میمنه و میسره لشکر را بوجود امرای عظام مستحکم گردانید و خود در قلب بایستاد و مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با جنود خاص طرح باشند و در هر طرف که کومک احتیاج شود توجه فرمایند بعد از تسویه صفوف قریب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند بیرام بیک که در آنجا بود متوجه دفع شر آن جماعت گشته بزخم تیری از پای درافتاد و همین معنی موجب ازدیاد جسارت اوزبکان شده یکبار بر سپاه آذربایجان و عراق تاختند و امرا بنابر عداوتی که با نجم بیک داشتند پی از آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیک شکست یافته ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه با سپاه خاصه روی توجه بحصار آوردند و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب مواکب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی متوجه گذرگاهی گشتند و تا بچه رایت سلاطین . . یافت . نسیم فتح و ظفر شده سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با امیر نجم رسیده آنجناب را اسیر ساخته نزد پادشاه خود برده حسب الحکم اساس حیاتش منهدم ساختند و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان بهادران شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر که بکوهها و مغارها گریخته بودند مانند خواجه محیی الدین یحیی و خواجه شمس الدین مروارید و خواجه میرجان بن خواجه قوام الدین محمد بن استاد عبد الله معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاک درکشیدند و در نهم ماه رمضان این خبر بدار السلطنه هراة رسیده امیر عماد الدین محمود اصفهانی که بر حسب حکم جهان مطاع وزیر و صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی در ضمان صحت و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت آن بلده فاخره با احمد بیک انتقال یافته بود در قلعه اختیار الدین نزول نمود و بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید بساط معدلت و نصفت وعده فرمود و اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته بودند از آن حضرت عنایت و رعایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در یازدهم ماه رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود همانجا توقف کرد و امیر محمد بهراة شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام و محافظت مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسید و بار دیگر یورش خراسان در دفع بیداد اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید

ذکر نهضت پادشاه باستحقاق از قم بصوب اسفقان و پیش بارباق و توجه رایات آفتاب اشراق از آنجا بجانب دار الملک عراق

چون فرمانفرمای طوایف مردم زمستان سنه سبع عشر و تسعمائه در بلده فاخره قم بپایان رسانید و خسرو خیل انجم از بروج شتوی عنان بگرداند بمنازل ربیعی منعطف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله بر مرغزار سپهر دوار تفاخر نمود و مشاهده عارض رنگین گل و ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح و سرور برگشود مثنوی

سرو از علم بلند پایه بر فرق سمن فکند سایه

بید از سر خنجر گهربار شد بر سر یاسمین درربار

باد دیگر هوای صید و شکار و گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا مآثر پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم اسفقان گشت و چنانچه چند بار درین اوراق زیب بیان کلک لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و بیست و چهار هزار جانور بزخم تیغ و خنجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردیدند اعلام ظفر پناه از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش بارباق و سورلوق شد و در آن بهار و تابستان در مرغزارهای نزاهت آثار گاهی بجرع اقداح خوشگوار و احیاناً بصید گوزن و قوچقار که در آنجا و بسیار بود اقدام فرمود و در فصل پائیز که منازل ناهید از فروغ طلعت خورشید صفت نضارت پذیرفت و از تاثیر هوای خریفی لباس خضرت آثار اشجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه جهانیان عازم خطه اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داد و کما ینبغی بتفقد حال ساکنان دار الملک عراق پرداخته مجدداً ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برگشاد گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب و شعاع جام شراب ماهتاب مجلس بزم را ناضر و سیراب میگردانید و احیاناً بر تخت سلطنت و استقلال برآمده سرتشنگان بوادی جور و اعتساف را بچشمه سار عدل و انصاف میرسانید مثنوی

کشیده پادشاه هفت اورنگ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ

نشستی گاه بر تخت عدالت پی از

بی تأدیب ارباب ضلالت بنای عدل را آباد کردی و دل ستمدیدگان را شاد کردی و در تضاعیف این حالات خاطر انور همایون متوجه رعایت سلطان
مراد و تنبیه ایلدرم بایزید گشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بدو شده و سلطان مراد برحسب فرمان فرمای بلاد و عباد بجانب مقصد در حرکت آمد
در اثنای راه زمان حیاتش بنهایت انجامید و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گفتار در بیان ولادت

با سعادت شاهزادهٔ عالمیان ابو الفتح طهماسب میرزا و رسیدن اخبار ماوراء النهر و حالات خراسان بپایهٔ سریر اعلی

در آن زمستان که بلدهٔ محروسهٔ اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود واهب بی منت ابواب مراد
دیگر بر روی روزگار همایون آثار مهر سپهر سلطنت برگشاد و بخشندهٔ بی منت گوهری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه وافر احسان
نهاد و نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گلی عطر پرور گشت که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در
گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اقبالش جهانی را مهاد امن و امان رسانید مثنوی گلی بشکفت در گلزار شاهی وجودش مظهر نور
الهی نهالی رست از باغ امامت ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اقبال فروغش نور بخش چشم آمال یعنی حضرت شاه دین پناه را
در اواخر سنه ثمان عشر و تسعمائه بساعتی سعادت اثر پسری خورشید منظر متولد گشت و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده غلغلهٔ بشارت و غلغلهٔ
تهنیت از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت
کشورستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود و اجناس ابیض و احمر نثار مهد همایون آن شاهزادهٔ صاحب سعادت کردند
و خدام سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و
آن مولود عاقبت محمود بموسوم بطهماسب و مکنی بابو الفتح گشته چند قابلهٔ حور سرشت جهة ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطهٔ تولد آن شاهزادهٔ
دولتمند چند روز طویهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتضاد فرق عباد بسمت ازدیاد گرفت و بعد از آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست
سپهر بدفعال نیل ملالی بر چهرهٔ احوال نواب پایهٔ سریر جاه و جلال کشید و خبر شهادت امیر نجم و پیرام بیگ قرامانی و زین العابدین بیگ و کشتن سلاطین
اوزبک از آب آمویه متواتر انجامید بنابران یورش خراسان پیش نهاد همت عالی اثر گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نمود
غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلک دوار درگذشت **ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان** چون
امیر نجم ثانی از جام قضاء سبحانی شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا شد و نخست جانی بیگ سلطان از
آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هراة گشت امرا و اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیده
احمد بیگ صوفی اوغلی قلعهٔ اختیار الدین را مضبوط ساخت و حسین بیگ لله در برج میرزا سلطان احمد که درمیان شرق و شمال شهر است رایت اقتدار
بر افراخت امیر عماد الدین محمود دروازهٔ فیروزآباد را ضبط نمود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بر پشت دروازهٔ ملک منزل فرمود حراست دروازهٔ
خوش امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باعیان تعلق گرفت و محافظت دروازهٔ عراق بدیگری از اعیان خراسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیگ
سلطان در اوایل ذو القعده بظاهر هراة رسیده نخست در النگ کهدستان فرود آمد و یکدو نوبت زمرهٔ از لشکریان او بقدم محاربت از طرف
باغ سفید خود را نزدیک بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان دلنشان هرویان مجروح شده بازپس بازگردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازهٔ
فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست ملازمان امیر عماد الدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و در بعضی از آن معارک بابا عشقی بیگ شیرازی که معتمد لله بیگ
بود بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت چشید و مقارن آنحال عبید الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی قریهٔ آزادان و سالقان منزل
گزید و چند بار سپاهیان تکاپو تا کنار خندق دروازهٔ ملک و دروازهٔ عراق تاخته بافکندن تیر و سنگ پرداختند و بجد هر چه تمامتر بامر محاصره قیام
نموده علم جنگ و پیکار افراختند و چون در سال گذشته محصولات بلوکات هراة نیک نیامده بود در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نموده مع
ذلک امرا و عظام جهة آذوقهٔ غازیان بر محلات شهر غله حواله کردند و بدین جهة تنقیص بسیار بصغار و کبار رسیده در کمال اضطرار بسر میبردند القصه
ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بر صفحات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیگ سلطان

و عبید الله خان بجانب قرشی روی نموده در صباح سیوم محرم سنهٔ تسع عشر و تسعمائه که موافق اوّل تنگوز ئیل بود هر یک از ان دو سردار از ظاهر هرات بجانب دیار خود توجه فرمود و دران روز فیروز هرویان از نسیم عنایت ایزد تعالی گل امانی در چمن مراد شگفته از محنت حصارداری نجات یافتند و از محافظت برج و باره فارغ گشته بسر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیگ سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بکرمینه رفت اما بعد از ان ایام محمد تیمور سلطان بدین جانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو سردار باتفاق یکدیگر عنان یکران بطرف طوس و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین بتحت التصرف در آورده دل بر سلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید امرای عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده جهة ایصال بشارت مسرعان بمشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان طوعاً و کرهاً بلوازم استقبال بجای آوردند و کلید شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند تیمور سلطان در باغ جهان آرا فرود آمده خطبه بنام خود خواند و چون میدانست که در ایام دربندان تفرقهٔ بسیار بهرویان رسیده با مردم بر وجه احسن معاش کرد اما طایفهٔ از متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز تعرض بعضی نموده جمعی از موالی و مردم تبرائی را در دوام بلا و ورطهٔ رنج و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد یحیی و مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جامع را زخم کاری و بشمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنا بر التماس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنا بر اغراض فاسدهٔ خویش در مقام انهدام بنیاد زندگانی مردم شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر آن طبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف را که یکی دو شیعی زخم کاری داده شهید شده بودند سیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون قریب دو ماه محمد تیمور سلطان در دار السلطنه هراة و عبید الله خان در مشهد مقدسه و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول رایات اعلای سپاه کشورکشای شاهی بحدود خراسان شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا که بود عنان هزیمت بصوب ماوراء النهر تافت

ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب مناسب و معطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب

امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل و ادب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود بعد از واقعهٔ قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از ان امر استعفا جست و در وقتی که چتر ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت رخصت طواف عتبات عالیات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطهٔ نور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم عازم ماوراء النهر گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق انجامید و ماهچهٔ الویهٔ ظفر عطیه از اصفهان متوجه ساوه گردید در ره و دغانهٔ ولایت مذکوره پادشاه صاحب تأیید تجدید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده وکالت نفس نفیس همایون را در عهدهٔ آنجناب کرده پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و ایضاً سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور سرکار صدارت نصب فرمود و چون اعلام ظفر نگار پادشاه صاحب اقتدار سایهٔ وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که غازیان عالیشان جهة مصلحت یورش خراسان آذوق سه ماهه بردارند و با آنکه دران سال در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و بلیّهٔ قحط و غلا شیوع تمام داشت بهمین توجه خاطر عالی ماثر آن مقدار غله که دلخواه سپاه انجم جاه بود در تحت تصرف ایشان در آمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در ساوه توقف نموده از انجا بری شتافت و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروز کوه گشته جهة اجتماع جنود کوه شکوه ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت لوای فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعهٔ قبهٔ سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه کار سپهر دوار مینمود و پادشاه جهانیان بعد از

اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل بسلطان میدان خرامیده زینل بیگ را با بعضی از امرا و فوجی از سپاه کشورگشا منقلا گردانیده به بسطام فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثناء راه بنواحی دامغان جناب سلطانی سیف الانامی که جهة تحصیل وجوه تقبل امیر عبد الکریم و آقا محمد بمازندران رفته بود بمقتضی المرام باز آمده شرف بساطبوسی دریافت و بنا بر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود مجدداً پرتو عنایت پادشاه مظفر لوا بر صفحات احوالش تافت و چون النگ بسطام از فر نزول مواکب کواکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر و مشاهدهٔ یراق بهادران رستم نشان نفاذ یافت و صباحی که سپهر و ادوار قدر و قضا دیبای صفای آفتاب بر زبر جوشن مصقول جنود ثوابت و سیاره پوشانید و از لوامع تیغ برق کردار و اشعهٔ اسنهٔ مشتعله فضای بسیط زمین را مانند نگارخانهٔ چین روشن و مزین گردانید امرای عظام و حکام انام و قورچیان بهرام صولت و غازیان وافر شوکت و سایر هژبران کینه کوش و نهنگان پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده و بر اسپان صبارفتار سوار گردیده در آن صحرای دلکشا صف صف بایستادند و سیوف جان گداز آخته و رماح اجل نمود افراخته زبان سخن پیمایی بدعوی جلادت و سربازی بر کشادند و هر یکی از ایشان از جام انبساط دولتخواهی سرمست شده بمضمون این مقال مترنم بود که مثنوی برآنم که چون دشمن بدگهر کند عزم رزم شه دادگر بگرز گران سنگ و شمشیر تیز سر و دست او را کنم ریز ریز بزم عدم رهنمونش کنم قدح از سر وی زخونش کنم و دیگری بر جادهٔ اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده بفحوای این کلام متکلم بود که مثنوی در آید اگر دشمن تیز چنگ بدریای هیجا بسان نهنگ ز اقبال شاه امامت نژاد خدیو جهانگیر پاک اعتقاد بقلاب مردی زبونش کنم ز ضرب سنان غرق خونش کنم و در آن صباح پادشاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نورد بر آمده بر سبیل لی اختلال ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه و میسره و قلب و مقدمهٔ جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر در آورد و بهر طایفه از عساکر بهرام مآثر رسید سرداران ایشان پیاده شده رخ بر خاک راه شاه عالم پناه میسود و اسپی و فیل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز بادعا و ثنا میکشود مثنوی که شاها فلک نیکخواه تو باد جنود ملک در سپاه تو باد ظفر در رکاب تو باد مدام سعادت رفیق تو هر صبح و شام لوای تو پیوسته فیروز باد همیشه عدوی تو بدروز باد کران تا کران جهان زان تست سر چرخ در طوق فرمان تست همه تاجداران ترا چاکرند بجز راه اخلاص تو نسپرند نخواهند غیر از تو شاهی دگر ندانند جز تو پناهی دگر بهر جا که رزم آزمایی کنی چو خورشید کشورگشایی کنی ندارند جان و سر از تو دریغ چو از چشم و جان عدو تیر و تیغ و نقد اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا تاثیر بلند تاج و سریر تمام عیار نموده بسکهٔ قبول اقتران یافت و همه اضعاف مضاعف اسباب عیش و کامرانی بهجت و شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر بصوب دولتخانهٔ همایون شتافت

ذکر رسیدن منقلای ظفر لوا بنواحی مشهد و گریختن سلاطین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید

پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق شجاعان رزمخواه شاه سعادت پژوه از النگ بسطام به ییلاق کالپوش خرامید حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران آهن فرسا برسم منقلا متوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده بسان برق و باد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و عبید الله خان که در آن ولایت اقامت داشت چون از این معنی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چارهٔ کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان بیک فرسخی آن خطه رسید بعضی از اعیان و کلانتران مشهد را کوچانیده عنان هزیمت بصوب شاهجهان انعطاف داد و در آنجا نیز مجال توقف محال دانسته از راه شیر شتر معبر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و بر همین قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر تیمور سلطان که در هرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث الدین و خواجه جلال الدین قاسم فرنخودی و مولانا قاسم خواندامیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه برد و بر طبق حدیث نصرت بالرعب مسیرهٔ شهر هنوز موکب همایون پادشاه نصرت بهر در ییلاق کالپوش بود که نیر فتح و فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از فرق اوزبک دیار در دیار خراسان نماند و دست شفقت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را بر افشاند و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد استیصال ایشان زندگانی امیر محمد کرده و الغ بیگ جاه نقابت پناه بر باقی الضمیر او اطلاع یافته بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نمود و بامداد مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته پیاده بحصار شادمان شتافت و خطبة السلطنة و الخلافه محمد بابر

پادشاه کرت دیگران زبدهٔ اولاد خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب سفر عنایت فرمود و آنحضرت در زمان ایالت سلطان بدار السلطنه هراة خرامیده بدستور پیشتر ابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی بر گشود

ذکر فتنه که ابو القاسم بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی کثیر به خاک هلاک ریخت

ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک اعاظم امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی نیز در وقتی که خراسان را تحت تصرف در آورده بود در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضاً تیمور سلطان در آن ایام که بخراسان در آمده او را منظور نظر تربیت گردانیده در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشیده کلاه نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان از خراسان در هراة توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و هم در آن ایام خواجه عطاء الله شیعی و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء الاعاظم خواجه جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دولتخواهی نواب کامیاب شاهی لا زال ظلال اقباله معصوماً عن وصمة التناهی ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر گریخته و حدود بادغیس شتافت و از مردم مغول غانچی و احشام آن ولایات قریب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب دار الملک خراسان تافت و ارباب و کلانتران هراة از آنحادثه وقوف یافته دروازها و برج و باره را مضبوط ساختند و خواطر بر مدافعت و ممانعت قرار داده علم محاربت و مقاتلت برافراختند و ابو القاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافت است نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان بتحقیق جهات سالکان مذهب ائمه علیهم مشغول بود از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمهٔ از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سبق ذکر پذیرفت و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانهٔ خود را بحیطهٔ ضبط در آورده صدای هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم فتوری تمام باحوال هرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازهٔ خوش جنگ پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرأت از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند تا بواسطهٔ اشتعال نیران بشهر در توانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملک تعلق بدیشان داشت ازین صورت خبر یافته خواجه محمدی نخست اندیشهٔ فرار نمود و بالاخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز بر بارهٔ دروازهٔ خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را خایب و خاسر باز گردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و با ابو القاسم پیوست و او هشت روز دیگر در ظاهر هراة نشسته در تضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول امرای عظمای پادشاه مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق بوی داشت و بر سایر قراولان از النگ رادکان سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور صباحی بنواحی دار السلطنه هراة رسید و هرویان را تقویة نموده بی توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و خواجه مولانا امیر و میرزا قاسم و غیرهم از دروازهٔ ملک بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم بر جماعت پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی با زمرهٔ که در عقب مانده بودند از پیش ابو القاسم بباغ سرافراز در آمده دست بتاراج بر آوردند و سلک جمعیت آن گمراهان از هم گسیخته امیر عبد القادر بطرف آب گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان عنان یکران باز نکشید و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و سنان خون آشام راست ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کرخی با سیصد کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بیدولتان را از بدن جدا ساخته اجساد ایشان طعمهٔ کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر ازین فتح مبین جناب سلطانی سیف الاباحی خواجه مظفر بتکچی بآن بلدهٔ فاخره رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف مستمال و امیدوار گردانیده اعلام رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر هراة بگریخت در حدود غرجستان باحشام قبچاق پیوست و

پیوست و باستظهار آن جماعت نابکار لشکر مقدمه عنایتیه را تاخت کرده بجدار انجذ و دمیود تا وقتی که امیر ادو شاه خروج کرده تیغ تیز بخون ریز او بیالود والحمد لله الملک المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر وصول پادشاه عالی مکان بالنگر رادکان و متعلق شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب مملکت پناهی زینل خان

لوای کشورگشای شاهی و موکب گردون مراتب ظل الهی بعد از تعاقب جلیل سلطان بسه چهار روز از کالپوش نهضت فرموده کوچ بر کوچ بجوشان شتافته در اثنای راه خبر انهزام سلاطین ماوراء النهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانیده از جوشان بالنگر رادکان خرامید و در آن مرغزار نزهت آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط و سماط عیش و انبساط ممهد و مبسوط گردانید و در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده ده بیک که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را باز گذاشته بود بپایه سریر اعلی رسید و بواسطه آن حرکت ناهنجار پادشاه حمیت شعار حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیده و بر درازگوشی سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما بعد از آن روز بار دیگر عنایت جرم سوز شامل حال ده ده بیک گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امرا منتظم شد و هم در النگر رادکان خاطر همایون مآثر شاهی بر تربیت زمرهٔ از امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم ساخت و زینل بیک را خان لقب داده بسبب تفویض ایالت دار السلطنه هراة و توابع و مضافات پایهٔ قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه دین پناه احرام طواف عتبه کعبه مرتبه امام عالیمقام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از رادکان بدان مکان بهشت نشان شتافت و چنانچه شیوه ستوده آنحضرتست از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار مرحمتش بر وجنات حال مجاوران آن روضه عرش منزلت تافت و از آنجا بصوب ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از وصول بدان حدود چنان معلوم شد که پیرقیان و صحرانشینان نعاریا که از معرکه غجدوان مراجعت نموده بودند تعرض بسپاهی کرده اند و طایفه را شهید ساخته یراق زمره را بغارت برده اند و ایضا در وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب غاشیه اطاعت ایشان بر دوش گرفته اند و بی شایبه اکراه متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته اند بنا علی هذا آتش قهر پادشاه نصرت پناه بقتل عام فرمان داد و دیلو بختی که بنابر اقتضای رای کشورگشای چوجی سلطان لقب یافته و او را قزلباشان چوبه سلطان و چوقه سلطان نیز گویند با جمعی کثیر از اعاظم امرا بصولت تمام بآن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت از خون آن قوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج برداده صدای من یعمل سوء یجز به در طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه ربع مسکون در النگر بابا خاکی که مرغزاریست در غایت نضارت و طربناکی بروزی چند میل اقامت نمود از پای فتادگان زاویه بیدادی و از دست رفتگان بادیهٔ نامرادی که در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات دیدهٔ امید بر شاهراه انتظار داشتند چون از وصول چتر همایون بآن منزل آگاهی وقوف یافتند قدم از سر ساخته و آنرا سرمایهٔ رفع درجات شناخته باردوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان حال و قال بدعای افزونی دولت و اقبال ملازمان آستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند حصول مراد و مرام نهادند و در خلال آن احوال امیر نظام الدین عبد الباقی بمهم سرانجام معظم مهام سرکار سلطنت و کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بآن بلده فاخره شتافت و قضایای فرق برایا را بتیغ عدالت تفصیل داده بیمن اهتمام خدامش امور مملکت و ملت در سلک نظام انتظام یافت

ذکر مآل حال خواجه کمال الدین محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود

نامه مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه بر صحیفه بیان رقم زده که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه غجدوان از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چند گاه رایت مقاومت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ بدرو رسید و ذخیرهٔ شهر نماند بوبای سلطان بعزمان برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرموده بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمده و بکهمرد بدخشان که ضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر میرزا بود در رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه جمادی الاخری سنه تسع عشر و تسعمائه استماع نمود که بوبای سلطان باتفاق سایر سلاطین بلخ را باز گذاشته بماوراء النهر رفت بنا بر آن خواجه محمود بار دیگر ببلخ شتافت اما اشراف و اعیان آن بلده بتصور آنکه شاید خواجه محمود ایشانرا بجرم اطاعت بوبای سلطان مؤاخذه نماید آنجناب را در شهر نگذاشتند و خواجه محمود در اواخر ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول بالنگر پیل چراغ ادهم نامی که سردار بعضی از احشام ولایت جرزوان بود و در شیوه قطع طریق سلوک نمود خواجه را

از جملهٔ خواهران سلاطین اوزبک پیشتر بآنجناب دو چار خورده بود آنچه پسندیده اخلاق شوده اوصاف را دستگیر کرده در اوایل رجب سنهٔ مذکوره شربت شهادت چشانیدند و چون این خبر بمعرض پادشاه والا گهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق بابا خاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ و اندخود و شبرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان بحکومت توقف نماید و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جهت کوبک زینل خان بخراسان باز آید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه مظفر لوا روی بمقصد آورده پس از وصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب شهر بر روی امید امرا گشودند و از بلخ نیز سادات و قضات و اشراف و اعیان مقالید شهر و قلعه از نواب بالاجناب دیو سلطان آوردند و شرایط نیاز و نثار تقدیم رسانیده اظهار اخلاص و خدمتکاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود بقرا ابقال پیشوای خود ساخته طریق عدوان و طغیان مرعی و مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت عناد و نفاق افراشتند بنابر آن دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قرا ابقال و اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و محاربه به پنج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابد پیوند قهراً قسراً آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داده کار ساکنان اندخود از حیز تدبیر در گذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ بقتل رسیدند مگر قرا ابقال که امرا او را بند کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلال که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بر وجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از مراجعت لوای کشورگشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید

ذکر توجه شاه رخ بیک افشار بصوب ولایت گرمسیر و قندهار

در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم محمد خان شیبانی خاطر عالی باز پرداخته فارغ ساخته در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بلوای نشاط و کامرانی بر افراخت سپهر کلاه امیر ذو النون ارغون شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر و قندهار بدرگاه سپهر اقتدار آمده اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده نواب پادشاه سکندر حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیک را بحسین بیک لله سپردند تا در قلعهٔ اختیار الدین محبوس گردانید و حسین بیک لله حسب فرموده عمل نموده شجاع بیک بعد از چند گاه که در آن محبس اوقات گذرانید یکی از موکلان را بمواعید دلفریب با خود متفق گردانید و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسپان با هون بود و الات بر در آن در قلعه که بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بیک در لیلهٔ موعود موکلان را باطعام اطعمه که مخدرات در آن تعبیه کرده بود ضیافت نمود و چون آن جماعت در خواب شدند بکمند حیله و تدبیر از بالای فصیل خود را بخاک ریز رسانید و بپای جلادت از خندق گذشته بنوکران خویش که مسلح و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و بر اسپی صبا رفتار سوار شده بصوب قندهار فرار نمود و روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیک لله رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس را هر جا یابند معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم در آن روز در بلدهٔ فاخرهٔ هراة فتنهٔ عظیم حادث شده جمعی کثیر مقتول گشتند و بسیاری از جهات بیگناهان غارت و تاراج یافت و درین اوقات که فروغ رایت علم ظفر پیکر بساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان همایون نفاذ گشت که شاهرخ بیک افشار با جوقی از سپاه جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر مهم بلخ و اندخود فیصل یافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد و شاه رخ بیک راه قندهار پیش گرفته چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیک بجانب سوی رفته و عمش امیر سلطان علی در قندهار تحصن نموده بظاهر آن بلده شتافت و چند گاهی بامر محاصره و محاربه پرداخت اما چنانچه باید مهمی از پیش نرفت و در آن اثنا شنود که اوروق شجاع بیک در شال و مستونگ است بدان طرف ایلغار کرده و مردم آن خطه را غارت نموده طبل مراجعت فرو کوفت و عازم اندخود گشته در اثنای راه خبر واقعهٔ آن ولایت را شنود و عنان یکران بطرف اردوی نصرت نشان انعطاف داده و در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود بپایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت حالات آن یورش را

بعرض نواب کامیاب رسانید **گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق** چون امور و مهمات ممالک خراسان بر طبق دلخواه خدام آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود و ممالک امری که موجب انقسام ضمیر منیر تواند بود نماند رای عالم آرای پادشاه کشورگشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز آمده اوزان لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شهریاری از النگ بابا خاکی نهضت نموده هرچند که هندستان را از یمن مقدم همایون رشک فضای گلستان ساخت و در متنزهات هراة جمعها عن الآفات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطه اصفهان برافراخت متوطنان دار السلطنه هراة که از استظلال بسایه چتر فرقدسای شاه کشورگشای در مهاد امنیت بودند از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت منغمس بودند بیکبارگی بتاب آفتاب فرقت آشنا و بسموم هموم مهاجرت گرفتار شده خاطر بتجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند و اردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشابور شتافته در آنحدود بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوقی از اوباش پسر سلطان محمد بایسنغر اولاد میرزا ابوالمحسن را بپادشاهی برداشته در نسا و باورد نایره ظلم و فساد اشتعال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده اند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک ساجلو که بچایان سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر سلب جهة دفع شر آن جماعت متوجه گشتند و بسرپنجه شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه باغیه را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد بایسنغر اگر بحیله بیچارگان الجائی از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی و چایان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان تکاور بصوب آستان ملایک آشیان تافتند و در اصفهان بمنظر منصور بپایه سریر اعلی رسیدند و مهماتی را که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در صفاهان امان ملک مثال صفاهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت در موسم دی از شعله ساغر می بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت و صحرا بر دمید جمشید خورشید از زمستان خانه حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بستان در نضارت از بهشت برین در گذشت مثنوی

چو بشکفت بار دگر گل بباغ
برافروخت لاله بسان چراغ
ببرج حمل رایت زرنشان
برافراخت جمشید گردون مکان
دررربار شد ابر اردیبهشت
فضای چمن گشت همچون بهشت

پادشاه نیکو سرشت مایل گشت صحرا و دشت شده اعلام فرقد اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آنولایت از مضرب سرادقات عزت گردانیده بتمهید بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در ییلاق قاآن یار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال نشاط و دوستکامی اوقات گذرانید و در صباح و رواح باصباح و ملاح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی در کشید و در آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شد مجلس بزم در نوشت **گفتار در بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیه مخالفت فرمانفرمای هفت اقلیم** از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم این خبر بمشام جان مستنشقان نسیم سحر رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت برسا و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و میان موسی چلبی و اخوان و برادر زادگان مواد خلاف در هیجان آمده آخر الامر کوکب مراد سلطان مراد بن کرشجی بن ایلدرم بایزید بدرجه اقبال تصاعد نمود و سلطنت مملکت روم بر وی قرار گرفته از حدود روس تا کفه و قرم بتسخیر در آورد و بر اکثر کفار آن امصار جزیه مقرر کرد و آنگاه لشکر بجانب مصر کشید و سلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته بین الجانبین صلح واقع گردید مشروط بانکه من بعد هر ساله سلطان مراد خانه کعبه را جامه پوشاند و سلطان فرج آن خدمت را مخصوص سلطان مراد داند و سلطان مراد مقضی المرام از آن یورش مراجعت کرده چون سی سال در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بملک بی زوال منتقل گردید و ولد ارشدش

سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و سالک مسالک غزو و جهاد شده مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد درگذشت نظم بجای پدر شاد و خرم نشست
بنیکی ز نام آوران برد دست جهان را بخوبی جهاندار شد بتخت حکومت سزاوار شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بعلو
علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ لشکر نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیر نگاشتی
تا آنکه قسطنطنیه را که باستنبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لوای جهاد در سایر امصار و جزایر برافراخت و باندک
زمانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان فتح کرده در قلع نهال اقبال اهل ضلال القدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورد و چون سلطان محمد مدت سی و هشت سال
پادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش از فرق فرقدین درگذشت و او نیز خسروی عادل امجد
بود و نسبت بخدام پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک مینمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال باقبال بگذرانید در سنه سبع عشر و تسعمائه بعالم
باقی منتقل گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جادهٔ مستقیمه سلامت نفس تجاوز نموده و
با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز کشود و در شهور سنه عشرین و تسعمائه از اطراف ولایات روم لشکر
فراهم آورد که هر یک در صحرای هیجا بنوک سنان ثعبان باشند کوه الوند را از پیش بر داشتندی و در معرکهٔ نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در
زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حزر و تخمین مستوفیان کامل افزون و عدد آن خیل گمراه از احاطهٔ دایرهٔ خیال محاسبان مهارت پناه بیرون مثنوی سپاهی
چو دریا بجوش و خروش سراسر نهنگان پولاد پوش همه کینه کوش و همه رزم جوی تمامی سبع سیرت و دیو خوی آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی
بدرگاه عالم پناه فرستاده کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصد او در همدان باستان آسمان نشان رسید و بوسیلهٔ نواب سدهٔ سنیه
و حجاب عتبهٔ علیه سعادت زمین بوس دریافت و خبر نهضت سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما نیز
با وفور تاییدات الهی و جنود توفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته‌ایم و مقابله و مقاتلهٔ خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت بلند ساخته
در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدور باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة نظم به پیش عدو بازگرد
و بگوی که ای گشته با سروران رزم جوی من اینک رسیدم بمیدان جنگ بنیروی شیر و بخشم پلنگ کشم بر سر و میان تیغ تیز بدیشان کنم
طریق ستیز ز خون دلیران مردم شکار همه دشت با هون کنم لاله زار بنوک سنان سعادت هجوم جهان را کنم پاک از خیل روم آنگاه ایلچی را
بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داد و او بپایهٔ سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد

ذکر توجه رایات نصرت هجوم باستقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال با حاکم روم

ضمیر فیض پذیر نقاشان
جاه و جلال و خاطر مهر مآثر خوش نشان بادیهٔ دولت و اقبال بهمین ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی کیفیتی
دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشئه انگیزد که ابواب فرح و سرور بر روی روزگار خمار زدگان بزم سپهر جفا کار بگشاید
و اگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور و پندار از آنچه انجام عجب انجام اندک بهره یابد چنان عربده سازد و طرح بدمستی اندازد که عیش عالمی را منغص
گرداند نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بزداید ع بوی نسیم باده بس مستان را بنظر این عبارات مشکین رقم که شمایم نفحات قلم مشکبار
جان فضلای سود و شیم رسانید صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بوفور خیل و سپاه مغرور گشته
عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه
چون شاه نیکو نیت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داد و عازم میدان قتال شده پای فلک فرسا بر پشت اشهب جهان پیما
گردانید و عنان ظفر نشان بدست قاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید مثنوی
برآمد جهان جو بپشت سمند چو خورشید بر اوج چرخ بلند لوایش برافراخت سر تا سپهر سر رایتش گشت معشوق مهر جنیبت کشانش همه سروران
تفاخر کنان در رکابش سران سر سرکشان خاک راهش شده ظفر مقتدای سپاهش شده و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر سرشت گشت نوید
پیوسته که سلطان سلیم بی نشانهٔ خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه بی آنکه باجتماع سپاه پردازد با ده دوازده هزار سوار تیغ

تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان یکران بطرف دشمنان منعطف ساخت و در اوایل رجب سنهٔ عشرین و تسعمائه در منزل چالدران که در بیست فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین اتفاق افتاد پادشاه والانژاد میمنهٔ لشکر شجاعت بنیاد را بفر وجود خان محمد و بعضی دیگر از امراء منصور مؤید مشید گردانیده و در میسره دورمش خان با جمعی کثیر از بهادران پولاد پوش و شجعان کینه کوش منزل گزیده و ما بقی علم انجم حشم از افق طلعت طالع گشته مقرر شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه و امیر شریف الدین علی باتفاق فوجی از شیران بیشهٔ یکدلی در سایهٔ رایت ظفر آیت توقف نمایند و آنحضرت بنفس اشرف اعلی با بسیاری از نهنگان لجهٔ وغا و پلنگان قلهٔ هیجا در یک جانب قول صف کشیده تا در هر طرف که بکومک احتیاج شود ابواب اعانت و امداد برگشایند مثنوی بیاراست شاه ظفر اقتباس صفی از سپاه قیامت هراس نه صف بلکه سدی سکندر پناه نموده ببینش طریق فنا و چون سیال بی اختلال بشکوه ابطال رجال صفت متانت پذیرفت سنان غازیان فتنه نشان از جای برخواست و لوای فیروزی نمای باوج نصرت و اقبال سر کشیده فروغ صبح اش فضای معرکهٔ قتال را بیاراست مثنوی علمها برآمد باوج سپهر شده هر علم پیکر ماه و مهر سنان گشت چون شمع افروخته شعاعش دل دشمنان سوخته و از آنجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملک روم است بر فراز پشته فرود آمده که معسکر خود را عرابه و چپر دیواری بلند گردانیده و عرابها را بزنجیر بر یکدیگر بسته و در آن حصار استوار منزل گزیده و دوازده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که در پیش صف ستیز بکار خود پردازند و زیاده بر دویست هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه هر دو طرف پلنگان قلهٔ جلادت و مردانگی و نهنگان لجهٔ صلابت و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بردند مثنوی ز هر سوی مانند غرنده شیر بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف جمله را تیغ خارا گذار فکنده بسر جوشن زرنگار بمردانگی هر یکی رستمی بهم برزده لشکری در دمی نشسته بر اسپان پولاد سم بجولان در آواز رویینه خم غریو کوس رعد آواز بلند شده و ولولهٔ جانگداز در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر صور تأثیر بمیمنه و میسرهٔ عالم رسیده حقیقت آیهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت مثنوی برآمد بگردون خروش نفیر بلرزید بر خویش چرخ اثیر چنان آمد آواز سورن بگوش که شد بیدلان را از سر عقل و هوش شعلهٔ سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان شعله افروز همچون صاعقهٔ ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی را بباد فنا برداد و رماح ثعبان کردار غازیان مواکب سپهر اساس مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه کشید و تفنگ سریع آهنگ رومیان از درع و خفتان غازیان [illegible] دستگیر از لباس حریر بیرون پرید سر سروران در دست و پای اسپان گوی مثال در خم چوگان غلطان گشت و خون نام آوران از ابر تیغ باران کردار از جوف میغ فرو باریده از هفت طبقهٔ زمین درگذشت مثنوی فرو ریخت خون از دم تیغها چو قطرات امطار از میغها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و در آن روز هولناک جمعی کثیر از رومیان بیباک بضرب تیغ و سنان دلیران سفاک پادشاه شرفناک بر خاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان سلیم همچون حرکات دوایر افلاک بی‌نهایت بودند و در لوازم میدان داری و خنجر گذاری بقدر مقدور سعی نمودند و توپچیان ایشان در آتش دادن تفنگ و افروختن نایرهٔ جنگ بمرتبه طریقهٔ جد و اهتمام بجای می‌آوردند که هر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ در عالم انداخت و از شرار شررش کانون درون پردلان را سوخته بوفور دود فضای سپهر کبود را تاریک میساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه مانند حسین بیک لله و خلفا بیک و ساروپیره قورچی باشی و امیر عبد الباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا بزخم خدنگ و تفنگ دشمنان تیز چنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای غمزدای ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند در اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر غیرت مآثر زبانه زدن گرفت و شعلهٔ قهر قیامت لهب باطن حمیت پیرامن صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اعیان بر صف دشمنان چالاک حمله کرد و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سرپنجهٔ کرامت و هدایت گرد از وجود محنت فرسود خلقی از سالکان مسالک شجاعت برآورد و بی تکلف و بیخودی و غایلهٔ تصلف و مدح گستری در آن معرکه آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک خنجر از سهم خدنگ مارپیکرش زبان زنهار بگشاد و شیر چرخ مدور از تاب سنان آتش فشانش در بیشهٔ التهاب و اضطراب افتاد مثنوی شه شیر دل در صف کارزار چنان صف‌دری نمود آشکار

که در چشم اعدا جهان شد سیاه
نهان گشت در گرد خورشید و ماه
ز بس کشته کانداخت بر یکدگر
نهان شد زمین سربسر از نظر

و در آن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم ملقوچ اوغلی که نهنگی بود در بحر پردلی در برابر آنحضرت درآمد تا بیش از آنکه دست بتیغ و سنان برد پادشاه حیدر اثر شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه‌اش منشق گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان ملقوچ اوغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم آن ضرب را ملاحظه نمود بر زبان راند که غیر از کسی که همت نفس بلندی مظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند القصه چون سپاه سلطان سلیم آن شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده کردند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضهٔ اقتدار ایشان بیرون رفت و عنان بصوب حصاری که از عرابه و چپر ترتیب کرده بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان یکبار بر ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک انداختند تا بقیة السیف که باضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار ایشان بازداشته بار دیگر تنور جنگ و پیکار گرم دیدند چون بر ضمیر انور پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار به پیکار موجب هلاک خدام موکب نصرت شعار میشود خاطر عالی مآثر بر آن قرار داد که بموجب کلمهٔ الحرب خدعة چند کوچ باز پس نشینند که رومیان مانند محمدخان شیبانی دلیر گشته جهة تکامشی از میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطف عنان کرده بار دیگر بسر ایشان تازد و بنیاد حیات آن قوم پرستیز را براندازد بنابر آن با خیل و حشم و طبل و علم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت و ایلچیان باطراف و جوانب ممالک محروسه ارسال داشته باجتماع سپاه ظفر پناه فرمان داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک آذربایجان خرامیده شنید که پادشاه صاحب تایید عساکر فیروزی مآثر را جمع کرده متوجه آنجانب است بنابر آن خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته از سر ضبط آذربایجان درگذشت و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود رباعی

هرچند بود گوزن پر زور و دلیر
هرگز نشود مقیم در بیشهٔ شیر
گنجشک وطن کند بهر جای ولی
در مسکن شاه باز کی ماند دیر

و این خبر بهجت اثر در موضع درگزین بمسامع پادشاه والاگهر رسید و بالقای غیب در مخاطبهٔ آن مرکز دایرهٔ عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید رباعی

کای سرور عالی گهر قدسی جناب
وارای فریدون فر اقبال مآب
با حزم تو کید خصم چون نقش بر آب
با ملک تو قصد او چو در یا حباب

لاجرم موکب ظفر قرین از درگزین متوجه تبریز گردید و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضاة و اکابر و اعیان بلوازم استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون دیدهٔ امید را جلا داده مراسم نثار و ایثار بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند روح که بجسد درآید و مثال نور که حدیقهٔ حدقه را بیاراید بدار الملک آذربایجان درآمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود و بتدارک اختلالی که در غیبت خدام بارگاه سلطنت دست داده بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت برگشود و مشتوی جهان از نوید زندگی یافت

عدالت مژده پایندگی یافت
فلک بنیاد غم از بیخ برکند
عوض طرح بنای عشرت افکند

ذکر وصول کوکب طالع زمرهٔ از خدام درگاه فلک اقتدار بدرجهٔ اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

در آن زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهانبان بر فضای جان فزای روضهٔ رضوان تفاخر مینمود خاطر خورشید مآثر ذره پرور و ضمیر حیدر تنویر ضیا گستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی را در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و باحجای فکر دوربینش قاعدهٔ ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از نسیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد و از نسیم محاسن آدابش نضارت قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد و نصفت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاملش مهمومان زاویهٔ بیدادی را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت آثار معدلت فایز گرداند ابر نیسانی را از ایثار دست دررنثارش عرق خجالت بر جبین آید و کان بدخشانی از رشک کف گوهر بخشش خون دل از دامن بکشاید نظم

خجسته رای او بر خلق راه فتنه بربندد
مبارک مقدم او در ملک راه خیر بگشاید
سعادت چشم بگشاید که تا رویش کجا بیند
زمانه گوش

کلمات شاهی

گوش وا دارد که تا رایش چه فرماید و بعد از استشاره و استخاره خلعت این منصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت اشرف افراد انسانی میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک نواب بلند جناب حضرت فردوس مکانی منتظم بود چست آمد و حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت که آنجناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش نمایند و غاشیه مطاوعت بر دوش گرفته بی وقوف و مشورتش در هیچ مهم از مهمات جزئی و کلی مدخل ننمایند لاجرم علم علیّه میرزا شاه حسین ملاذ امرا از خافقین و پناه ولاة مشرقین گشت و پایه حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته از فرق فرقدین درگذشت بیت پناه سروران شد درگه او سر نام آوران خاک ره او و هم در آن ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت شریعت ارکان غرا و تمشیت مهام سادات و قضات و علما گشته منصب صدارت را بجناب سیادت مآب امیر شهاب الدین عبد الله ولد سید نظام الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب کما ینبغی از عهده سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع است و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال ستوده اعمالش لامع توضیح کلام الهی اعتبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی بیان اشارت حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف از منطق بلیغش مبین و رفع شبهات مسایل خلف از بیان بدیعش متضمن خلاصه افکار متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوه آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر نظم هست نوک کلکش مفتاح باب مشکلات هست نور رای او مصباح راه اهتدا میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات میزند بحر کمالش موج بر اوج سما یعنی افتخار اعاظم صدور و استظهار اکابر نزدیک و دور خلاصه دودمان آل عبا نبیره برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مقتدی ملت علیّه امامیه قدوه اولاد امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی امیر جمال الحق والملة والحقیقة والدین محمد الحسینی الشیرکی لا زال مسند صدارة مشرفا بوجوده و ریاض الشریعة ناضرة باضافته سحاب فضله وجوده و قطع نظر از تکلفات نفسانیه و تعلقات منزلانه ساحت گلزار ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر و این صدر عالی قدر بتجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و التفات این دو بزرگ فرخنده صفات در خضرت و نضارت از سر البستان جنان درگذشت مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمه هدی علیهم سلام الله تعالی بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافت نظم

چو از لطف شهنشاه سرافراز
دو عالی قدر گردیدند ممتاز
یکی در مملکت فرمان روا شد
یکی محراب دین را مقتدا شد
یکی مرجع شد احکام اسلام
بلندی یافت زین یک نام اسلام
ز عدل آن فضای ملک آراست
ز فضل این بنای شرع شد راست

و پادشاه عالیجاه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده و در اوایل فصل بهار و مبادی دمیدن ریاحین و ازهار بصحرای اوجان شتافت و از آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطه اردبیل تافت و چون بآن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال رسید چنانچه عادت آن مؤید پاک اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورده مجاوران آن سده سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرموده عزم ییلاق سهند کرده موسم تابستان و فصل پاییز در سهند اوقات خجسته ساعات بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شتا کرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری نور بخش در عقد لآلی مجد و معالی افزوده دری آفتاب درخشش از افق خلافت و کشورستانی طلوع نمود مثنوی

بر آمد ماهی از اوج سعادت
ز رویش لامع انوار سیادت
نگویم مه که روشن آفتابی
ببرج سرفرازی کامیابی
درخشن شمع شبستان امامت
وجودش گوهر کان کرامت

یعنی شاهزاده ستوده خصال سرو گلزار جاه و جلال القاس میرزا انبته الله نباتا حسنا در ساعتی محمود و طالعی مسعود متولد گشت و چند روز بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور تهیه و ترتیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کیوان درگذشت بیت

بار از نوشهریاری اختری آمد پدید
بر سپهر شاهان عالم اختری آمد پدید

والحمد لله العلی الحمید و منه الاعانة و التائید

بیان کشته شدن خلیل سلطان

خلیل سلطان ذو القدر که بهمین تربیت پادشاه جمجاه در بلده فاخره شیراز بحکومت قیام نموده و از حسن رعایت

خسرو فریدون فر ساعت بساعت جاه و حشمتش می افزود و در آن روز که در صحرای چالدران کابی از شعلهٔ تیغ عالم سوز شاه گیتی افروز خرمن حیات سپاه سلطان سلیم محترق می گردید و احیاناً تفنگ سریع آهنگ رومیان مانند تیر تقدیر بدیده و دل غازیان می رسید ناگاه نظر مبارک پادشاه مرتضوی خصال بر روی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در یکجانب معرکه ایستاده نه جهت اقدام بر امر جنگ دست به تیر و کمان و سیف و سنان میبرد و نه اندیشهٔ تلاش نام و ننگ بر خاطر فاترش میگذرد و مشاهدهٔ این صورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را فرمود که بر خلیل سلطان بگو که عنان جرات بدین جانب انعطاف دهد و باتفاق سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب روی بمحاربهٔ مخالفان نهد و آن قورچی فرمان واجب الاذعان را بخلیل سلطان رسانید موافق مدعا جواب نشنود و آمد شد قاصد مکرر اتفاق افتاد از آن صورت فایده روی ننمود بلکه عکس مطلوب و مقصود نتیجه داد و حاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده انگاشته روی بصوب فرار نهاد و در خلال احوال گذشته کیفیت جبن و نافرمانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی جلوه نمود و شعلهٔ غضب قیامت لهب سر بچرخ اثیر کشید و کور سلیمان قورچی از موقف سیاست بسوختن خرمن حیاتش مامور گردید و او از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده روی بدار الملک شیراز آورد و در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی در کمال زیب و زینت آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود و در غایت مسرت و کامرانی ابواب عیش و شادمانی مفتوح گردانیده و از غایت غفلت و نادانی اندیشهٔ انقطاع رشتهٔ زندگانی بر ضمیر کسیر نگذرانیده و کور سلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل در آمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که اگر باظهار ما فی الضمیر پردازد شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده او را ناچیز سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا امضا بر این جمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نموده حقیقت بر انام در ساعت باز گردم و اگر درین بزم مرتکب آن امر شوم ناموس تو از میان میرود لایق آنکه بخلوتخانه در آیی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان بنهانخانه در آمده کور سلیمان از عقبش شتافت و نشانی که در باب قتلش از مهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت هیچ چکند بنده که گردن نهد فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد و آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایهٔ سریر سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز را در عهدهٔ یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده همان روز علم مراجعت برافراشت و سر خلیل سلطان را باردوی نصرت نشان رسانید و از دارای عنایت بنیاد بخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیگ ذوالقدر را منظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانید و او خرم و سرافراز ببلدهٔ فاخرهٔ شیراز خرامیده بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و تا غایت ایالت آن مملکت تعلق بوی میدارد و در دارایی سپاهی و رعیت لوازم سعی و اهتمام بجای می آرد

مثنوی

فلک تا هست زین معنی ملالی که گردد هر دم از حالی بحالی
ثبات از شیوهٔ او دور باشد دوام از طور او مهجور باشد
یکی را بر سریر سرفرازی برید چون بتیغ بی نیازی
دگر را بر زبان بینوائی دهد در مملکت فرمان روائی

ذکر وقوع بلیهٔ قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان بآستان پادشاه وافر احسان

بسبب وفور عبور عساکر و حدوث نوایب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی فقدان لمعان مهر عاطفت پادشاهی در اواخر سنهٔ تسع عشر و تسعمایه در بلاد خراسان سیما در دار السلطنهٔ هراة صانها الله عن البلیات قحطی در غایت شدت و عسرتی در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و امیر و وزیر اشتعال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می افزود و از صبح تا شام غبار آه درد آلود گرسنگان در پیچ و دامان دودی مرتفع میگشت و از شام تا بام فغان و ناله و نفیر صغیر و کبیر و برناه پیر از ذروهٔ چرخ اثیر میگذشت طایر وهم در طلب لقمهٔ هر چند بلند میپرید در غیر سنبله دانه نمیدید و برید خیال چندانکه آهو مثال در گرد دشت و صحرا میدوید بجز سبزهٔ خط جوانان از سبزی چیزی نمی شنید از نان جو و گندم هیچکس از طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و گربه هر کس را تیسیر میشد دهان میگشاد بعضی از اهل تنعم انبان پوسیده و سختیان جوشیده می نوشیدند و زمرهٔ مغز پنبه دانه و نان ارزن و ذرت اوقات میگذرانیدند اکثر درویشان و محتاجان این اغذیهٔ لطیفه را نیز بگدائی نمی یافتند هر روز جمعی کثیر در سواد هراة فوت شده بعالم عدم میشتافتند و گدایان را از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در می افتادند و توانگران را از گرانی مطعومات وجه معاش باتمام رسیده در مقام گدائی می ایستادند

می‌نمایاند مثنوی قشر و انجمان قحط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات دو صد منزل از دیگ شد آش دور فراموش شد نام نان از تنور ز قحط آتش دیگها نهان برد چه قحطی که آتش از آن جان ببرد و سال دیگر نیز حال بر همین منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و در آن دو سال اکثر مادر اخرواری گندم از ولایتی بهراة آوردی اغلبا به شش هزار دینار تبریزی میخریدند و در ان اوقات در محلات درون و بیرون هراة جمعی از رنود و اوباش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میگرفتند و چون بیچاره تنها بدانجا میرسید بیکبار در روی او جسته در خانه یا ویرانه می‌کشیدند و بقتل رسانیده و جوشانیده روغنش را جیره میساختند و گوشتش را خورده رایت عشرت می‌افراختند و بعد چند روز فوجی از این طایفه بواسطه فروختن پیه و روغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زنبلخان ایشان را بسیاست ملحق نمودند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته بسر وقت آن کشتگان آمده گوشتهای ایشان را مانند لحوم گاو و قربان در میربودند بیت عشق عالم سوز او چندانکه عاشق میکشد زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سر بر میزنند القصه بجهة امتداد بلای قحط و غلا ویرانی هراة و توابع و مضافات بان مرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات احیا و اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی‌نمود مع ذلک گاهی تاخت فرق باغیه طاغیه اوزبکیه بعضی حدود خراسان میرسید و زنبلخان و دیو سلطان را دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نمیگردید بنابران در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه امیر سلطان که ولایت قاین الکاء او بود بدرگاه والا و سدهٔ علیا شتافت و در قشلاق تبریز بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و شمهٔ از کیفیت خرابی خراسان و جرات معاندان بعرض داشت و مقارن آن احوال دیو سلطان نیز از جانب بلخ باستان جاه و جلال و عتبهٔ دولت و اقبال رسید و قضیهٔ طغیان محمد زمان میرزا و امیرزاده را در غرجستان حقیقتش بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت و در باب انهدام مبانی شوکت اعدای دولت رایت اجتهاد و اهتمام برافراخت

ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزادهٔ مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و سعت معیشت در میان فرق برایا

چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال نایرهٔ فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون جهانبانی خطور نمود که منصب سلطنت آن مملکت را از سر حد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزادهٔ جوانبخت زیبندهٔ تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را لله آنحضرت ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایات را در قبضهٔ اختیار او نهد و فرمان واجب الاذعان بر همین موجب نفاذ یافته ایضاً حکم شد که امر صدارت آن شاهزادهٔ نامدار ادام الله دولته و سعادته و پیشوایی ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط موقوفات متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزادهٔ کامیاب روی بدار السلطنهٔ هراة آورد و وجهه استمالت رعایا برادر خود میرزا ابراهیم را پیشتر بآن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اوایل سنهٔ اثنین و عشرین و تسعمائه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط گردانید و از کمال فهم و فراست و عقل و کیاست تفقد حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته همگنان را از بادیهٔ ویرانی و پریشانی بشهرستان جمعیت و آبادانی رسانید و ذیل جان متوجه درگاه عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بمعنان سادات و قضاة و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نثار و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل انامل شریفه مشرف گشته زبان حال و قال بدعای دوام دولت گردان کردند و در وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین اصناف زینت و حلیه آرایش یافته بود و سلطان نوشیده گل در غایت تجمل بر تخت بخت برآمده از تشنیم نسیم اردی بهشتی زمان زبان فصاحت بشکرانه می‌افزود طهماسب میرزا باغ شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد و بر مسند حشمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم خراسان را در آن بهار غنچهٔ کامرانی در چمن آمال و امانی سیراب گشته صفت خضرت پذیرفت و از یمن مقدم مکرم حضرت شاهزادهٔ صاحب سعادت در انسال محصولات در کمال خوبی رفع شده از کثرت حصول حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت و نیز فراغ بال و رفاه حال از افق عنایت منعم ذو الجلال طالع گشته بر وجنات روزگار صغار و کبار تافت و امیر سلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان بمنصب صدارت و پیشوائی سا

و قضاة و علما و فضلا را با میر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال هرچه تمامتر متکفل امور مذکور شده سیورغالات و وظایف و ادرارات آن زمره کما ینبغی بموجب احکام همایون و شروط واقفان مجری داشت منصب وزارت امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان بشیخ محمد محمد کرمانی که جامع فضایل نفسانی بود تعلق گرفت و بیمن نصفت و حسن کفایت آنجناب مهام رعایا و مزارعان باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اما حضرت اعلی در بهار و تابستان آن سال در کمال دولت و استقلال در ییلاق تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و هنگام دم سرد دی و ایام زمستان و چلهای دی بار دیگر بدار الملک آذربایجان شتافته قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین و تسعمائه هنگام بهار و موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار از رایات آثار فروغ مانند اعلام فایض الانوار مزید نضارت پذیرفته زینت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند ماه در غایت عز و جاه در آن ییلاق ببسط بساط نشاط و کامرانی پرداخته از آنجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کوکب سپهر کشورگشا دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شد و طنطنه بهجت و شادمانی از ذروه بروج آسمانی درگذشت

ذکر ولادت شاهزادگان عظام بلغهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام

نوای روح افزای عندلیب کلام عز تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التفضیل تناکحوا توالدوا تکثروا دلیلیست بر آنکه وجود اولاد از جمله جزیل عطایای الهی است و کثرت اخلاف از قبیل کرایم آلای نامتناهی زیرا که بقای نوع منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام احوال عالم بآن منوط است بوجه این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات ازکاها در مقام مناجات زبان وحی بیان بسؤال ابتهال آیین قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء گشوده اند و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت بی‌غایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر دینه علی التعاقب و التوالی عقد امید او را از وجود لآلی متلالی بیاراید چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخجوان بود در عرض یکهفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه در منزل فراآورد در مراغه بتاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه مثنوی

گل گلشن شاه ملک عرب
ابوالنصر سام حسینی نسب
برآمد چو خور بر سپهر وجود
نظام جهان را وجودش سبب
ز رخ بیش عیان فر فرماندهی
ز خویش نمایان علو حسب
فلک ساخت پستان مه پر ز شیر
بامید ارضاع آن نوش لب
غذایش شدی شیره جان چو نشو
نمودی اگر شیر او طلب
برآمد پی خدمتش مهر و ماه
برین قصر فیروزه کون روز و شب
فروغ ضمیر منیرش زدود
ز آیینه مهر زنگ تعب
زمین قدومش بفرمان شاه
مهیا شد اسباب عیش و طرب

و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرای عظام و مقربان سده سدره مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای باده ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر للکی حضرت شاهزاده بامین الحضرة النبویة و جلیس العتبة العلیة درمش خان بن مبارز الدین عبدی بیک تواچی که از جمیع امرا در وفور اخلاص بمزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت و استثنا داد مفوض گردید و آن خان بلند مکان بسبب تفویض آن منصب خسروی بلیمان مناصب را طوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید مثنوی

ز جنس زر و گوهر شاهوار
فزون از حساب و برون از شمار
ز دیبای چین و پرند فرنگ
ز کتان روم و ختن تنگ تنگ
ستوران رهوار کوه آن خرام
همه نقره نعل و مرصع لگام
در آن بزم فرخ دستی کامگار
درآورد و گفت از سر اعتذار
که شاها من از بهر ایثار تو
ندارم متاعی سزاوار تو
ز لطف عمیم تو شرمنده ام
بجان بندگان ترا بنده ام

و پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زردوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه قدر و منزلتش را باوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام که زبان بلاغت انجام چند بیتی در ولادت شاهزاده سام قلم ستوده ارقام برداشت کلک دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد الحقیری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه بر لوح روزگار نگاشت قطعه

شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار
کامد بجان و دل فلکش چاکر و رهی
سام است نام نامی این کوکب و مدام
با او کند سعادت و اقبال همرهی
او کوکبیست در برج شهنشاهیش مقام
تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی

و هنوز بساط جشن و طوی

شاهزاده سام متولد شده بود که در روز جمعه بیست و ششم شعبان ماه شاه زاده سیم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی تجدید ابواب بزم و شادمانی بر گشاد شمشادقدان سروساقیان برخاستند باز بزم نقل و می آراستند و از فروغ ساغر چون آفتاب گشت گلزار طرب پر آب و تاب از نوای دلگشای اهل سماع باز ابواب فرح گردید باز و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزادهٔ گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از افق آمال و امانی شعشعهٔ جمال اختری نورگستر پرتو بهجت بر احوال فرق بشر تافت یعنی نوگل بوستان شاه زادهٔ سکندر مقام معزالدوله والدین بهرام روی نمود و توسن ایام بیگانگی رام مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور خواطر جمهور نزدیک و دور بیفزود بار دیگر ساقیان ناهید رخسار باده های خوشگوار با کواکب اباریق و کأس من معین در گردش آوردند و لمعات آفتاب و بیدا اطراف آن بزم بهشت آثار را از سیب ذقن و پستهٔ شکرین دهن و فاکهه مما یتخیرون مزین کردند مثنوی بکف جام می ساقی عشوه ساز سوی ماه نو دست مردم دراز ز هر جانبی گلرخی نیم مست چو شاخ گل جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمهٔ گوناگون و لحم طیر مما یشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند مثنوی ببزم خسرو جمشید اورنگ برآمد صوت عود و نغمهٔ چنگ شکر لب مطربان کردند آغاز دعای دولت شاه سرافراز که بادا تابع رای تو ایام یکی از چاکرانت باد بهرام مدام از لطف تو باد اکرم بعالم صد هزاران همچو رستم ز خون چشم دشمن گاه جنگ حسام خانه زادت باد گلرنگ ز اولاد تو عالم باد آباد دلت هر دم بفرزندی دگر شاد و چون ایام جشن و طوی بنهایت رسید اردوی کیهان پوی بنخجوان شتافته آن سال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود

گفتار در بیان اطاعت و انقیاد شیخشاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی

رباعی جانا اگرت لطف ازل یار بود توفیق شفیعی مددکار بود با آنکه در اول زدی راه صواب آخر وطنت منزل اخیار بود نظیر این گفتار آنکه فرمانفرمای شروان یعنی شیخشاه سلمه الله و ابقاه بعد از چندگاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نمود بارشاد ملهم توفیق سالک طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاغت مآثر با تنسوقات وافر و پیشکشات نادره بدرگاه عالم پناه فرستاده باظهار اطاعت و فرمان برداری زبان گشاد و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولتخواه بآب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر شسته شود من بعد بر جادهٔ مستقیمهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری ثابت قدم ورزیده سر از حلقهٔ عبودیت بیرون نیارم و بپای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه همواره خود را یکی از بندگان آستان فلک آشیان شمارم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا و چون این معانی بعرض مقربان پایهٔ سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق تابنده لوامع خورشید از مطالع مرحمت بدیع طالع گشته ظلمت لیالی عصیان والی شروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسروی و مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران وزیدن آغاز نهاده دفاتر جرایم و آثام او را صفحت هبا منثور انگاشت و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سید ثقلین امیر جمال الدین محمد بشروان شتافته خاطر شیخشاه را بتأکید مراسم عهود و پیمان مطمئن گردانند تا بیدغدغه بر شارع هدایت بخش فرمان برداری ثابت قدم بوده دیگر خیال خلاف ننماید و هرگاه که خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت بموجب حکم جهان مطاع از قشلاق نخجوان متوجه شروان گشتند چون نزدیک بآن حدود رسید شیخشاه لوازم استقبال بجای آورد و در بسط بساط ضیافت و مهمانداری بکمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانیده از جانبین رسوم گذرانیدن تحفه و تبرک بوقوع انجامید و جناب میرزائی چنانچه از کمال کیاست خدمتش متصور بود بشرایط امر رسالت پرداخته شیخشاه را بغایت عنایت پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم شریعت آرائی بوفور جودت طبع سلیم شبهاتی که حاکم شروان در بعضی از مسائل علمیه تأملی داشت رفع کرده اعلام ارشاد و نیکوخواهی برافراخت لاجرم شیخشاه عن صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان را حسب المدعا رخصت انصراف داد و مصحوب ایشان از اسبان بدوی و استران بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ آنچه توانست لایق دانست بآستان سلطنت آشیان فرستاد و وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون

نفاذ یافته خود نیز بسدهٔ سنیّهٔ امامت و کرامت شتافته و میرزا شاه حسین و علما و سادات خافقین هم در قشلاق نخجوان بپایهٔ سریر سلیمان نشان باز آمده تحف و تبرکات شهنشاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب مشاهده نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و [illegible] از دیدار فرح و سرور پادشاه شمول منصور گشته آن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفای لذات [illegible] واستحصال مرضات سبحانی بگماشت

ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخجوان بییلاق ایقار و اشتغال بامر فرح افزای صید و شکار

چون خورشید بلند محل از منزل حوت بعزم صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت توق سنجوق پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده روزی چند ییلاق نضارت آثار ایقار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت فرمود آنگاه بفضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت برودخانهٔ تلوار تافته مدت یکماه در آن منزل بصید ماهی پرداخت بعد از ان بموجب فرمان واجب الاذعان اردوی همایون بصحوب وکیل السلطنة و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و شاه هما چتر خجسته ظلال عازم کوه بیستون و رودخانهٔ چچال گشته خسرو گیتی فروز چهل روز در آن مواضع بشکار نخجیر و آهو اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه بقشلاق قم آورد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و تسعمائه خطهٔ قم از مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام پناه ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه هلال عید بدور قدح اشارت کرد باقامت مراسم آن روز سعید پرداخت و در بزم نشاط کامرانی اقداح دوستکامی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا بمسامع خدام پایهٔ سریر اعلی رسید که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در اداء مال و خراج اهمال مینمایند و باقدام خلاف طریق عناد نموده بدست تعدی ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد میگشایند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر الحضرة البهیه دورمش خان و زینل خان و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضاء فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده در آن مملکت مزاج همایون از سرحد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرد و اندک سمی عارض ذات ملکی ملکات شده قوی طبیعی روی بضعف آورد و ذاتی که بصنوف دعای زنده دلان محفوف است بتغیر گشته وجود یگانه بهمگی همتش باظهار عواطف و مکارم مصروف است متأثر شد حکمای مسیحا دم در تحیر افتادند که عرض مرض با چنین جوهری پاک از چه روی آمیزش گرفت و اطبای حضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که الم سقم با آن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت شعر سبحان الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای مضرت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال را تواند پیمود ارتفاع درجات منزلین را چند روزی عارضه دست داد و بر طبق کلمهٔ حمی یوم کفارة ستین سنة فی الجمله مرضی اتفاق افتاد مولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا از طبیب انفاس روح افزایش هویدا بود و رای صواب نمایش در ازالهٔ امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات مینمود در معالجهٔ آن عارضه اغذیهٔ نافعه و اشربهٔ مناسبه ترتیب کرد و بعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء اذا مرضت فهو یشفین شربت شفا عاجل نصیب پادشاه عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در روز دهم از حدوث آن علت مسألت فقرا و مساکین عز اجابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت و الحمد لله علی الصحة والسلامة والصلوة علی حبیبه کاشف الغمة و شفیع الامة و آله و عترته ما باحت حمامة

ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیلهٔ امیر الحضرة البهیه دورمش خان

حکام مازندران یعنی امیر عبد الکریم که خامهٔ عنبر شمیم یکی دو نوبت بذکر مجملی از احوال او عطر افشان شده و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون در خلال احوال گذشته از جادهٔ مستقیم اطاعت موکب خدام همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده در ادای خراج باب التغافل و الاهمال میزدند و این خبر در بلدهٔ قم بمسامع جاه و جلال رسیده بر حسب مثال لازم الامتثال امیر الحضرة البهیه دورمش خان با زینل خان و جمعی کثیر از ابطال رجال نسبت نهنگان دریای رزم خاصه جنگ زده پنجه بر کوه چون پلنگ متوجه تسخیر آن ولایت و متکفل تادیب ارباب غوایت گشتند و نخست روی توجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد بود آوردند و چون این خبر باو رسید خود در قلعهٔ اولاد که در

که در متانت حکم حصار تسخیر شده بود و از تحصن حصین قلعهٔ کلیس که از غایت رفعت متوطنان آن جلیس جبین اندیشگی با اهل اعتماد سپرده و در محافظتش شرایط الحاح و مبالغه بجای آورده و ماهچهٔ رایت فتح آیت درمش بتاریخ هفتم ذی الحجه سنهٔ اربع و عشرین و تسعمائه پرتو وصول بر ظاهر قلعهٔ کلیس انداخته قلعه‌نشینان غازیان مؤید گشت که پاسبان بامش با کوتوال حصار سپهر مینا فام همراز بود و ماهی آب خندقش با گاو زمین و مساوی بود در رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه را ببال وهم و خیال بپرواز برفراز آن دست نمیداد و در متانت بنیانش بمثابهٔ که جاسوس خیال را کمند تدبیر صعود بر شرفات آن اتفاق نمی‌افتاد

مثنوی

قلعهٔ چون حصار چرخ بلند کنگرش فارغ از گزند کمند
خاکریزش چو کوه خاراسنگ پای اندیشه از صعودش لنگ
خندق آن عمیق پهناور همچو دریای فکر اهل هنر

و خان عالیشان بمجرد آنکه بنواحی آن حصار استوار رسید سپاه انجم جاه را بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ و سنگ مأمور گردانید و دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده خروش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش بهادران رسانیدند تیر تحمل ناپذیر خون از چشم سنجقان گشاده جان را از مصاحبت بدن باز رهانید و آواز پرواز تفنگ آوازهٔ صور اسرافیل در قلعه افکنده نمونهٔ روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک دلدوز مازندرانیان بسان باران از غمام کمان فرو بارید جمعی را بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بر همین منوال جاری بوده در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه جنگ پیش برده و از خندق گذشته مانند کبک دری بر خاکریز برآمدند و بزخم تیر خدنگ و تفنگ تیز آهنگ معاندان را از فراز فصیل منهزم ساخته فتح آن حصار استوار تیسیر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضهٔ اقتدار نواب درمش خان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعهٔ اولاد شد آقا محمد چون بر این معنی وقوف یافت کثرت رعب و هراس اساس پندار او را اندراس داد و قاصدان چرب زبان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبید و بزبان حال و قال بمضمون کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردید که اذا عاستنی فی کل امر فافضل الکریم علی اللئیم اینس الحضرة البهیه بر عجز و بیچارگی آقا محمد رحم نموده برطبق کلام اعجاز نظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس از جرایم و آثام او درگذشت و اشارت فرمود که عالیجاه آصف پناه نظام الدوله و الدین احمد بیک و عالیجناب قدوة الاشراف و الاعیان قاضی جهان بقلعه درآمده خاطر آقا محمد را بعهود و پیمان اطمینان دهند تا بیرون شتافته شرف ملاقات شریف دریابد و همعنان آنحضرت بپایهٔ سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد بدلالت بخت سرمد سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بعز ملاقات درمش خان معزز شده مقالید خزاینی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام سپرد و بعد از آن درمش خان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آن دیار امیر عبد الکریم غیر سلوک سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سلطان محمود را با ده هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات رایقه باستقبال خان فرستاد و ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالم پناه مراجعت فرماید من نیز متعاقب بپایهٔ سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوس همایون رسانیده سعادت دیدار شاه فلک اقتدار درخواهم یافت و خان سید زاده را مشمول انعام و احسان گردانیده و خلع نفیسه پوشانیده جهت امیر عبد الکریم تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزارجریب و رستمدار و ولاة سایر آن بلاد و دیار چون سید حسین هزارجریبی و ملک کاوس و ملک بهمن باستانهٔ علیه اینس الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای موفور و تبرکات غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمانبری کرده در ملازمت موکب عالی متوجه اردوی همایون که در حدود اصفهان بود گردیدند

گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان جهت اقدام بامر صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار

در آن ایام که مزاج با ابتهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضهٔ که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر ستوده مآثر بلکه اکابر و اصاغر جرگه کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی ستان در ساعتی فرح افزا پای فلک فرسا در رکاب ظفر انتساب آورده و جرگه کرده نهضت فرمود و چون هوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطر افشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجهٔ اعراض علت انفاس مسیحا مظاهر مینمود بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد چون زمان حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال اشربه و ادویه صلاح نافع

و منتج انقیاد و ساعت بساعت صعوبت آن عارضه از پیشتر بیشتر گشت و بعد از [illegible] روز در منزل لهار که داخل ولایت اصفهانست الحکیم مطلق تعالی از عالم ناپایدار در گذشت قطعه درین دقیقه بماند جمله حکما که آدمی چگونه باقتضای کن فیکون اصول نبض چو شد منحرف بجنبش اصل بلای مجبر فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی فنا درون نهاد بماند بهیده در دست بوعلی قانون القصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا علاء الدین بغایت متاثر گردیده و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانید و پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف نواخته قایم مقام پدر ساخت و بدستور لوای کشورگشا منصور بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت و در منزل چاله سیاه قمرغا بهم رسیده گور بسیار از آهو و نخجیر بسیار و سایر جانوران شکاری پابسته دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر و عظام امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و هنوز چاله سیاه مضرب خیام شاه انجم سپاه بود که درمشغانها پایه سریر ظفرنشان رسید حکام مازندران و رستمدار را باپیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس نواب کامیاب فلک اقتدار رسانید و بواسطه آن نیکو خدمتی بیشتر از پیشتر منظور نظر عواطف و اشفاق شده عنایت بی دریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا درگذرانید

ذکر طلوع ماهچه رایات فیروزی آیت از افق بلده قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم موکب ظفر پناه

پادشاه عالیجاه بعد از فراغ بال از شکار چاله سیاه براه ولیجان عازم خطه قم شده و در آن بلده فاخره جهة سرتراشی شاهزاده سعادت انتما ابو النصر سام میرزا فرمان اشرف اعلی بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خداوندگار سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی میمنت انجام سر آن اختر برج شرف و کامکار را تراشیدند و موی مشکبوی او را بطریقه سنت بانقره برابر کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی فروز ببزم نشاط و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت و امرا عظام و نواب بارگاه فلک احتشام را بخلع فاخره و انعام و اکرام خوشحال و مسرور ساخت و مقارن انتقال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری جامههای زرنگاری پوشیدند و نورسیدگان نسرین و سمن از جامهای لاله ارغوانی شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح زرین برکف سیمین گرفته در بزم بساتین دایر ساخت و بلبل سرمست از دیدار گل بی تحمل شده نوای نغمه سرایی در عالم انداخت مثنوی

نرگس سرمست بکف جام می
کرد بساط غم و اندوه طی
شاهد گلچهره گلگون نمود
باده کرهوش ز بلبل ربود
شاخ شکوفه درم بیشمار
کرد ببزم سمن و گل نثار

و در روز نوروز پادشاه گیتی فروز بآیین خسرو خاوری بر تخت بخت و فیروزی برآمد و بلوازم طوی نوروزی پرداخته از سر نو ضمیر آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی ساخت

باز دو بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد
بر رخ اهل شرف درهای دولت باز شد
بانگ آواز بریشم رفت تا چرخ برین
ارغنون ساز فلک را نغمهها دمساز شد
باز بی اندیشه ساقی جام می برکف نهاد
شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد

و در آن جشن بقاعده معهود و بدستور [illegible] امرا و ارکان دولت پایدار خصوصاً ملاذ اکابر خاقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار نوشیده از جامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند و هم در آن موسم بدیع آیین پادشاه ظفرقرین مایل صید و شکار و راغب سیر دشت و صحرا گشته نواحی ساوه را شکارگاه نمود و آن صحاری و بیابانها را از خون آهو و نخجیر غیرت افزای لاله زار ساخته از آنجا بصوب الکای خرقان نهضت فرمود و بعد از وصول بآن منزل حاکم ساری امیر عبد الکریم برطبق وعده که با امین الحضرة البهیة در میان کرده بود با پیشکش فراوان باستان ملایک آشیان رسید و بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده محفوظ عین تربیت و رعایت گردید مثنوی

هر که را سرنوشت دیده بخت
سوی درگاه شاه آرد رخت
چون بخاک درش جبین ساید
با سعادات همنشین آید

گفتار در بیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف

در آن زمان که پادشاه کامران در فضای جنت نشان خرقان تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از فوت والد خویش امیر حسام الدین در کومن و رشت فرمانفرما شده است در طریق عصیان سلوک مینماید و با وجود نیکو سرشتی ابواب ارتکاب افعال زشت بر روی روزگار خود میگشاید بنا علی هذا مقرر شد که امین الحضرة البهیة در میان [illegible] و حکام رستمدار و مازندران [illegible]

کارکیا سلطان احمد عنان بگردان بطرف رشت تابد و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطریق تومن متوجه امیره دباج شود و در همین حال برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان درحرکت آمده ماهچه رایت فیروزی نشان پرتو وصول بر حدود سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت و پشیمانی گشت و تدبیر کار خود منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده در ساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع هدایای دلپسند ترتیب کرده مصحوب ساخت که عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید تعین ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم نیاز و تضرع و مراسم تخضع و تخشع بجای آورده بظلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایرهٔ غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهة التماس شفاعت رقعهٔ نیازمندی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته در الکای سلطانیه باردوی ظفر قرین رسیدند و نزد نواب والاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین پناه را لب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از مال و جهات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانهٔ عامره رسانند بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره دباج گشت و مضمون کلمهٔ همایون والکاظمین الغیظ والعافین عن النّاس مطمح نظر انور شده از سر جریمهٔ عظیمهٔ او درگذشت نظم زهی بخشنده شاه مکرمت کیش که هست از جرم مجرم عفو او بیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست بآب لطف گرد زلتش شست آنگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سوابق ایام با امیره دباج مسلّم باشد و رسولان با متابعان بآستان خلافت آشیان مراجعت نماید و چون آن نشان فتنه نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده بهمه در الکای سلطانیه بشرف تقبیل پایهٔ سریر گردون مسیر یافتند و ایلچیان جیلان بانعام اسبهای زرین زین و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال مثال قدح سیمین برکف خوبان زهره جبین هویدا گردید آداب عید سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط بگسترد و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق عباد برگشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح گردید که اگر رومیان آن عزیمت را از حیّز قوّه بفعل رسانند حاکم دارالسلام شاه علی بیگ نام که عوض نام خویش موسوم و ملقب بعوض سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاتلهٔ اعدای دولت روزافزون قیام نمیتواند نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیر الحضرة بایلخان و حاکم کردستان جوجی سلطان عنان بگردان بکومک عوض سلطان شتافت آنگاه شاه عالیجاه اردوی همایون را مصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم گسیل کرده بنفس نفیس عازم حدود کوه بیستون گشت و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب قم معطوف ساخت و روزی چند در متنزهات آن ولایت دلپسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان گردید و توسن سرکش ایام رام مرام خدام عالی مقام و اسباب دوام اقبال و احتشام بر وفق مدعای رای صایب انجام در سلک انتظام والحمد لله الملک العلام والصلوة والسلام علی نبینا محمد خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام **ذکر طوی مدبر امور مشرقین میرزا کمال الدین شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال فرمانفرمای خافقین** چون ولایت کاشان سیورغال سرو بستان جاه و جلال و دوحهٔ چمن عزت و اقبال وکیل السلطنة و اعتماد الدولة میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب همایون فال از غبار سم مرکب شبدیز مثال هوای آنجا را عطرافشان ساخت بیراق طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام نمود و در مرغزاری که عذوبت زلال نوشگوارش از عین سلسبیل حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان چابکدست خرگاهای منقش مطلّا و خیام زرکش سپهرآسا برافراختند و سراپردها از اجناس روم و فرنگ و شامیانها از تاچه و مخمل هفت رنگ مرتفع ساختند مصرع شد افراخته خیمه و سایبانها ز دیبای زرحلقه و پرنیان و از گوسفند فربه و گاو پرواره و قاز سمین و مرغ جوان جهة پختن الوان اطعمه مقدار بیحد فرستاد

که خوانسالاران و طبخیان چند روز علی الدوام بمتشبث و تهیهٔ آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربیات و اقراص لیمو و حواشات چندان ترتیب نمود که قبل از آن مردم سپر دیده وجود آن قدر قندیات را در خارج محال می‌پنداشتند شیره‌چیان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شراب صافی ترازها بمعین چندان حاضر آوردند که آن ساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت و از میوه‌های نایاب و فواکه حلاوت آثار لطافت مآب در طوی خانه انعقاد مجمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات طرب و حضور پادشاه مؤید منصور متوجه آن منزل دلگشا گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آثار را از اطلس مصری و ختائی و دیبای شوشتری و دارائی رشک نگارخانهٔ چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار گرفته امرا و قوراچی هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت را در خور مناسب منصب جلوس دادند و ساقیان لاله‌عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش و شادمانی بر گشادند و از شعاع اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را در آن زمان نضارت می‌فزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان چالچیان آهنگ ساز زهره چنین یاد کرد راه تیز از آمده نغمهٔ یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما می‌سرود عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا گل گل می‌شکفت و زبان مطربان روح افزا دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلگشا میگفت رباعی شاها فرح تو هر دم افزون بادا از غم دل اعدای تو پر خون بادا تا بزم فلک فروزد از ساغر مهر از جام طرب روی تو گلگون بادا خوانسالاران چابکدست و بکاولان پاکیزه نهاد بر سماط مائده‌های رنگارنگ مشحون باطعمهٔ گوناگون میکشیدند و بعد در ثوابت و سیارات اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیهٔ لذت آثار در آن صحبت جنت رتبت حاضر میگردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین نقود نامعدود و اسپان تازی و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنگ و الجهای مصری و تاجهای هفت رنگ بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش شاه سکندر روش نمود و بانعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسب با زین زر مفتخر و مفتخر شده اقتدار و اعتبارش در افزود و چون بساط جشن و طوی مطوی گشت وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان خرامیده طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را بمصلحت استخلاص اموالی که حاکم گیلان قبول کرده بود پیش از ده روز بعقب روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل حسد فی جیدها حبل من مسد انتهاز فرصت نموده وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف یرغو حاضر سازند این مبلغ را خاطرنشان کرده بتحصیل رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن متاثر گشته بزبان همایون گذرانید که لله الحمد و المنه که مرا چنین وکیلی است که از غایت علو همت میتواند که پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان برگشاید و بعد از آن مجلس تاج و دستار و خلعی را که در برداشت بمیرزا شاه حسین فرستاد و مفتریان را زجر کردانیده هذیانات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا ظاهر گردید پادشاه صاحب تایید از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده چند روز دیگر بسور و سرور گذشت

ذکر شکار کردن پادشاه همه‌دان در حدود ساوه و همدان و رسیدن زمرهٔ از حکام ولایات بآستان ملایک اشیان

چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در بلدهٔ قم اوقات فرخنده مآل بگذرانید باز دیگر هوای اشتغال بصید و شکار در خاطر دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردید و عساکر گردون مآثر کران تا کران دشت و بیابان را فرو گرفته جرگه انداختند و براندن آهو و نخجیر قیام نموده افکندن گور و گوزن را پیش نهاد همت ساختند فضای شکارگاه از فر طلعت پادشاه سکندرجاه نضارت نگارخانهٔ چین یافت و نسر طایر بهوای آنکه طعمهٔ شاهین شاهی گردد از سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ و بال بلند پرواز گشاده عقاب و چنگ از خون آهو رنگ دادند و سگ و یوز از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد روی بسوی نخجیر و گوزن نهادند مثنوی بردن جستند بازان بنخجیر بقصد صید کرده چنگ را تیز در آمد چنگل شاهین بتاراج نه طوطی ماند بر بالا نه دراج کمین بگشادن یوزان زهر سو فرو بسته زه چین بر آهو ز نبیر تازیان تیزآهنگ فضای دشت بر نخجیر شد تنگ و قهوه قادر صحرای اسفجان بهم رسیده بدستور اسمترا پادشاه شیرشکار

بلوازم آن کار قیام نمود و بضرب تیغ و تیر آهو و نخچیر فراوان کشته گشته از احشا و امعاء آنها بقدری مدید زاغ و زغن را مائده پر فایده مهیا بود و شاه فلک
اقتدار بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرمود و در کمترسی آن بلده امیر الحضره درمشخان و زینلخان و سایر تکلوییان که جهة امداد عوض سلطان
بدار السلام بغداد رفته بودند همعنان رفیق توفیق باز آمده از خاک بارگاه سلاطین پناه روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب همایون از ساوه بقزوین
و از فراهان بکره رود رفته از آنجا بدامان کوهی که در دو فرسخی مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیه شتافت و زیاده بر بیست روز آن مرغزار دلفروز مضرب
سرادقات جاه و جلال بود و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر خیال عبور از آب آمویه و مرور بر ولایات خراسان
در خاطر مخمر ساخته اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که درمشخان باتفاق زینلخان و سایر امراء عراق و مازندران بحدود فیروزکوه
رفته ییلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرق اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان ایپش نهاده همت عالی گردانند و امیر الحضره حسب فرموده
بدان ممالک رفته مدت دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاق فیروزکوه لوا اوقات بهجت آثار مصروف داشت و پادشاه مؤید منصور از منزل مذکور
بمزار مطهر فیض جلی امام سهل علی شتافته همت بر احراز طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را
باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید آنگاه از راه سیلاخور تا الکای همدان خرامیده و از آن الکا آهنگ الکای همدان
کرده پس از وصول بدان فضای جان افزا امیره دباج که سالها در مقام اطاعت عدم پایه سریر اعلی آمده باج و خراج بر گردن گرفته بود بدرگاه سلاطین
پناه رسید و در صباحی که شاه صاحب تأیید مانند جمشید خورشید بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پای بوس همایون که نهایت آرزوی
ملوک ربع مسکون تواند بود فایز شده پیشکش بسیار کشید و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه نهاده زبان بادای دعا و ثنا گویا گردانید شعر
که شاها بقای تو جاوید باد لوای تو از چرخ خورشید باد سزد تختگاهت فضای سپهر منور بانوار رخسار مهر همان به که سیر مه و خور مدام
موافق بحکمت بود صبح و شام سزد گر ز تخت ملک بین تا بچین سلاطین ایران و توران زمین بخدمت ببندند پشت کمر که نپیچند از طوق فرمانت سر
بود خاک راهت بسر سروران چه حکام گیلان چه مازندران و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود و بعضی زر احمر که هر اشرفی از آن
بسان درست مغربی آفتاب درخشان بودی و همچو دو بیت آن سرور خواطر جمهور زر دیگ و دو سفره وی که نسیم الناظرین درخشان ایشان و بعضی
سیم ابیض که مشاهده هنگام آن آتش غیرت در خرمن ماه شب چهارده زدی و صیرفی فلک هر چند نقد کرد نقود ثوابت و سیاره گشتی نظیر آن کوکبی منتقد
ندیدی تیغ و ال جهان خوا بان ایشان و چون نقد اخلاص امیره دباج از خلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء جعفری رواج یافت
و بانواع الطاف و اصناف اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار مرحمت بیدریغ بر وجنات احوالش تافت در دانه که در
صدف عز و شرف پرورش یافته بود تا مرد از دو احیش گشته و تاج امید او بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش از منزل چهره ماه در گذشت و موکب
نصرت نشان از آن الکا بمیدان برودخانه طلوار شتافته جهة شکار ماهی چند روزی آنجا توقف افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقا بپایه سریر
اعلی آمده بود مشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهیجان نهاد و فرمانفرمای بلاد و عباد از رودخانه طلوار متوجه مراغه گشته در اثناء
راه بدستور مستمر لوازم صید و شکار تقدیم میرسید و بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجددا بپوشیدن اهنفیه نگار در خلع شاهانه مفتخر و مباهی
شده بر صوب گیلان رخصت گردید و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ست و عشرین و تسعمایه بود سایه شرف بر منزل نیاب مراغه
انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور درمشخان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثناء وقایع
مسطوره و حالات مذکوره رای جهان آرای نواب کامیاب متوجه بتشخیص مهمات حکام و امراء ماوراء النهر گشته بود و حکم همایون بانام سامی درمشخانی
صادر شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد بپایه سریر اعلی مراجعت نموده جماعت مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز
جمعه غره شوال که در پیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای زرنگار مهر گسترده گشت و طوایف نجوم سعادت بهجوم مستغرق انوار دعوات لم یزلی شده غلغله
تهنیت و مبارکباد از ذروه سموات در گذشت پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد نشسته جهة اقامت نماز عید بر عزازی برامت آثار که
فراشان چابکدست اطراف و جوانب آن بخیام زرین طناب و سایبانهای سپهر نصاب آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از اداء نماز

و عرض نیاز در مجلس بزم نشسته رایت عیش و عشرت برافراشت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم در آن هفته اینس بحضرة رخصت یافته بجانب قم که اولکاء ملازمانش بود متوجه گردید در همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام شمه از حالات او بر زبان خامه سخندان جواید گذشت انشاء الله تعالی در نظر اذکیا نامناسب نماید و زلات بنان قاصر بیان بعفو و اغماض فصحاء بلاغت انتما مقابل آید و من الله الاعانة و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق **ذکر استیلاء سلطان سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام** عزیز مصر نبوت و سلطان تختگاه فتوت علیه السلام و التحیة میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی لهما ثالثا و لایملأ جوف ابن آدم الا التراب رباعی وارد اگر آدمی دو وادی از مال خواهد که شود ثالث آن مالامال مالی نکند درون انسان را پر جز خاک که غیر آن نداریم مآل تقریب ایراد این حدیث صحیح الاسناد آنکه در آن ایام که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان محال دانسته از دار الملک تبریز جلو ریز بجانب روم بازگشت ملک الامرا حلب خیر بک که از سلطان مصر قنصو توهمی تمام داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نمود و عرضه داشت نمود که اگر موکب عالی بدین جانب شتابد بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته در سایه علم سعادت پرتو بهمه دفع سلطان قنصو بجانب مصر توجه نمایم و در فتح آن ممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد در روی روزگار خدام عالی مقام بگشایم و سلطان سلیم با وجود مملکت عظیم از غایت حرص با فزونی مال و ازدیاد اسباب جاه و جلال ایمنی با فزونی بزرگت دانسته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب گشت و خیر بک بوعده وفا نموده لوازم استقبال مرعی داشت و مفاتیح قلاع و خزاین تسلیم نواب سلطان سلیم کرده بمراسم نیاز و نثار اقدام فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که بنهایت بود در میان امرا و لشکر سپاه منقسم گردانید و دوازده هزار شتر را آب بار کرده از راه بیابان همعنان خیر بک روی توجه بمصر آورد و چون بحدود آن مملکت رسید شنید که سلطان قنصو رایت سعادت پرتو بقصد جولان در میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب افراخته لشکری از حیز حصر بیرون توان گذرانیده بیشتر همه را مغفر طولانی بر سر و جوشن بهشتی در بر مستعد مقابله و مقاتله ساخته از استماع این خبر ترس و بیم بضمیر سلطان سلیم راه یافت و مصلحت در عدول بقایای سپاه که در عقب بود ندید یکی از جبال حصین که در آن حوالی بود توقف نمود و بحسب تقدیر مالک الملک قدیر همدر آن ایام روح عزیز سلطان قنصو از مصر بدن بعالم آخرت انتقال کرد و سلک جمعیت جنود بابیش از هم گسیخته هر کس روی بطرفی آورد و سلطان سلیم بعد از اطلاع برین حادثه استمالی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر خرامید و عروس آن مملکت را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفته بعضی از امرا و اعیانی را که خیال سرکشی در سر داشتند بقتل رسانید لاجرم تمامی ممالک مصر و شام و حجاز و یمن در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه و سکه باسم و لقب او زیب و زینت پذیرفت الحاصل سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصر را در قبضه اقتدار خیر بک نهاد و از آن مرز و بوم باعز و موفور و اموال نامحصور عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد بعد از وصول باستنبول آفتاب دولتش که بذروه کمال تصاعد نموده بود بدرجه زوال رسید و مرضی جان گزای بر مصر بدنش مستولی شده زمان حیات مستعار بنهایت انجامید در روز شنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه هادم اللذات بسروقت آن سلطان مکان شتافت و از آن همه حدت و ابهت منتفعی باو نرسیده عنان عزیمت بمملکت آخرت تافت نظم چنین است رسم سرای سپنج که گه گنج دهد گنج و گاه بیت رنج پر از مهر کین است چرخ کهن کهی سر کشد که برآرد ز بن امرا و ارکان دولت جسدش را بنهج سنت سید المرسلین تجهیز و تکفین کردند و در مقبره آبا و اجدادش بخاک سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان را که در صغر سن بود پادشاه ساختند و بر پیوند عهود و مستعد سرانجام امور جمهور شده لوای مملکت داری و فرمانفرمایی برافراختند و در آن تیرماه که پادشاه دین پناه در بناب مراغه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب کامیاب رسید و انهدام مبانی عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده زبان زمان بمضمون این مقال گویا گردید که بیت بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد و هم در آن منزل نبات دولت و نهال ریاض اقبال شاهی بر دمید و پسر سرافرازانشاه سلطان جنید پایه بسریر اعلی آمده خرق افتخار و مباهاتش باوج سموات رسید چنانچه مرقوم کلک سخن گذار گردد و کیفیت این اجمال تفصیل می پذیرد **ذکر [illegible] سلطان**

بیت [illegible]

خلیل بدرگاه پادشاه بی‌عدیل در خلال احوال گذشته شیخشاه شروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت و جهانبانی کرده بود تحف نفیسه و هدایا شریفه ترتیب نموده پسر ارشد خویش سلطان خلیل را متوجه آستان ملایک آشیان گردانیده بنواب بلند جناب عرضه داشت فرستاد که اگر سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه والاگهر گشته پایهٔ قدر و منزلتش بازدواج یکی از حجله نشینان تتق امامت و کرامت ارتفاع یابد هر آینه این کمینه را وثوق اعتماد بکمال التفات حضرت پادشاهی صفت ازدیاد پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه جاه و جلال شتابد مثنوی

جوار الطافت شاهنشاها جای میسر گردد ار این سرفرازی
ظفر گرد آیم سوی درگاه ز فرق سر قدم سازم در آن راه
کنم نقد دل و جان را فدایش نثارم گردن اندر طوق وفایش

و در آن ایام که منزل نایب حضرت خیام زرین طناب عساکر ظفرمآب بود سلطان خلیل باردوی همایون رسید حجاب درگاه فلک بارگاه سپهر اشتباه او را بشرف بساطبوسی رسانیدند و پیشکشهائی را که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعای شیخشاه را معروض گردانیدند شاه دین پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از بنات مکرمات را نامزد او کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش برگشاد و سلطان خلیل چند روز در آستانهٔ امامت و کرامت بسر برده هر ساعت لطفی مجدد و هر لحظه تفقدی مجدد نسبت باو وقوع می‌یافت و زمان زمان نیز الطاف پادشاهانه از افق اشفاق بیکرانه بوجهی غیر مکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در وقت طلب رخصت بانعام خلع زرنگار و تاج مرصع بلآلی شاهوار و کمر شمشیر بند و بار طلا و اسب تازی نژاد جهان پیما سرافراز و مفتخر و مباهی و مستظهر گشته روی بشروان آورد و بعد از فوز بملاقات پدر شمه از لطف و عنایتی که از پادشاه دوست نواز دشمن گداز مشاهده نموده بود عرض کرده شروانشاه نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شد و خدام درگاه خود را باستعداد یراق السفر و ترتیب پیشکش پادشاه والاگهر مامور گردانید نظم

چنین که شاه مرا طبع پاک و خوی نکوست عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست
بوقت ملکستانی چه حاجتش بسپاه که کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست

ذکر توجه موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار مهمات ولایت مازندران و رستمدار و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار

پادشاه بلند جناب از منزل نایج ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یکماه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان بگردان بقشلاق نخجوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بعزم تاخت ولایت گرجیان بی ایمان رایت نهضت برافراخت و در آن دیار بیمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بحیز ظهور رسانیده چند قلعه و شهر مسخر و مفتوح ساخت و از حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر طهقاو کرگا بملازمت دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و انقیاد و خدمتکاری نمودند و آنجناب ایشان را بجان امان داده و همراه خود گردانیده بصوب آستان ملایک آشیان توجه فرمودند و بعد به قشلاق نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم سریر سپهر نشان سرافراز گشته بواسطهٔ نیکو خدمتی عنایت و التفات بینهایت یافت و پادشاه پوزش پذیر امراء گرجی را نیز مشمول الطاف پادشاهانه ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانواع تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شدند و فرامین مطاعه در باب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و بهدران اوان در باب قرار مهمات ولایت مازندران و هزارجریب و رستمدار نواب درگاه فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بیتکچی برین موجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ مفوض بآقا محمد گردد مشروط بآنکه هر ساله مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزار جریب بهزار تومان مقطع پذیرفت و برین قیاس قضیهٔ رستمداریان نیز بمبلغ معین قرار گرفت و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون بنفاذ انجامید که از جمله هفت هزار تومان مذکور مبلغ چهار هزار تومان که حصهٔ امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الاسلامی تحصیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت اما آقا محمد حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده اورکماس بیک جهت تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصهٔ او بود متوجه قلعهٔ کلیس و اولاد شد و بعضی وکلایش را همراه برد و چون موسم زمستان و سرما بپایان رسید و بر کنار جویبارها سبزهٔ خط نوش لبان گلعذار سر بر زد و دمید سلطان گل بر رخسار افروخته

غزو گرجستان

عثمان عزیمت بجانب باغ و بستان انعطاف داد و بلبل بی تحمل با دلی بر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد و پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان عازم النگ سهند و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردیده در مرغزاری بهشت آثار قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخته بساط عشرت و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا از جانب خراسان ایلچی رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه عبور نموده و در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته دست تعدی بایذا و عجزه و علا ابواب تفرقه بر روی روزگار برایا برگشوده بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرت البهیه درمیشخان باتفاق زینلخان متوجه مدد حکام خراسان گردد و آنحضرت عالیشان حضرت مملکت پناهی حبیب الهی را در قم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بخرقان سلطانیه شتافته جهت آسایش مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از نزد والی هراة امیر سلطان قورچی شاه قلی نام باستان سپهر احتشام رسید و اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبید الله خان با جنود بیکران بظاهر هراة آمده چندروزه بامر محاصره پرداخت و چون دید که کاری از پیش نمیتواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراءالنهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن میر یوسف بهواخواهی [illegible] السلطنة والخلافة محمد پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعهٔ اختیار الدین محبوس شده روز دیگر حکم او از هم گذشت و پادشاه عدالت پناه در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان در ظاهر هراة نشسته بود و بامر محاصره قیام می نمود از امیر سلطان اصلا جلادتی بوقوع نپیوسته بنا بر آن اوزبکان در بلوکات هراة خرابی بسیار کرده و امیر غیاث الدین محمد بن میر یوسف از جریمه که باو نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده و امیر سلطان بنا بر غرضی که داشته بتیغ ظلم آن سید فاضل نیکو عقاید را شربت شهادت چشانیده لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر لوا ابوالفتح طهماسپ میرزا و امیر سلطان متوجه پایهٔ سریر اعلی گردند و ایالت خراسان بمفوض نواب نامدار شاهزاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب بتفصیل این حکایت مرقوم قلم اهتمام خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر تتمهٔ احوال مازندران و رسیدن والی شروان باستان پادشاه کامران

چون جناب سلطانی سیف الانامی از وجه تقبل میر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بتحصیل رسانید حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدار السلطنه هراة رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابوالنصر سام میرزا بسر برد و تحصیل تتمهٔ آن وجه بعهدهٔ جوکت بیک باشد تا او در مجلس بیک که متعهد شده هزار تومان تقبل آقا محمد بود و پیش از آنکه آن وجه بوصول رسد آقا محمد از پایهٔ سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت و میان او و امیر عبد الکریم نایرهٔ نزاع التهاب یافته بقوة دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعهٔ کلیس و اولاد را استحکام داده در بعضی از جنگلهای آنحدود متحصن شد چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ انجامید که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایهٔ سریر اعلی رساند و جوجی سلطان حسب فرموده لشکر بآن ولایت کشیده بتسخیر قلعهٔ اولاد شتافت و در عرض یکهفته آن حصار استوار را بجنگ گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا توطن داشتند مقید و مغلول ساخت آنگاه بجنگلی که مقر آقا محمد بود در رفته او را نیز در دام اسر انداخت و رایت مراجعت بصوب سدهٔ سنیهٔ سلطنت برافراخت بعد از وصول بمقصد نیکو خدمتی او عز قبول یافت و پرتو انوار عنایت پادشاه عالیجاه بر ناصیهٔ حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ایضاً عفو خسرو عطابخش جرم پوش شامل حال روزگار آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او صادر گشت و او رخصت انصراف بجانب مازندران یافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم گرفته آنجناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان رانجام جواب گوید و تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنه ثلثین و تسعمائه رسیده آقا محمد در ملازمت آستان خلافت آشیان روزگار میگذراند و امیر عبد الکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرساند و در خلال احوال گذشته شهنشاه بموجب وعده که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود احرام خدمت بسته از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالی مکان جمعی کثیر از امرا و نوئینان را باستقبال آنجناب مامور گردانید و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه در بیابان مراغه پادشاه شروان باردوی نصرت نشان رسید و صباح عید بوسیلهٔ امداد امراء خافقین میرزا شاه حسین از دریافت شرف پابوس همایون فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانید

میر عبد الکریم
ص

رسانیده و از اسپان تازی نژاد و مرصع بلجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس عقود و جواهر آنچه دست تمکنش بآن رسید و لایق و مناسب دید پیشکش کرد و از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد مثنوی روی بر پای پادشاه نهاد و ز پی اعتذار لب بگشاد گفت کای آفتاب اوج شرف سرور خاندان شاه نجف جمله عالم ترا مسخر باد همچو من صد هزار چاکر باد چرخ را با درت برابر است سجده گاه ملوک درگاهت من که در ملک خویشتن شاهم بنده بندگان درگاهم گرچه زین پیش از کمال غرور بوده ام از چنین خادمات دور داشت بخت بدم ستیزنده وز غلامی تو گریزنده شکر کامروز نهاده ام از اقبال رخ برین بارگاه جاه و جلال چاکران ترا شدم چاکر سوده ام از فخر بر فلک افسر جرم این بنده گرچه بسیار است لیک عفو ترا سزاوار است هست از لطف عام تو مامول که شود اعتذار من مقبول و چون نقد اخلاص شیخشاه در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش ریا مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف شاهانه از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل و گلزار عقیدهٔ بی خلل او را نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت خاص بدست اصطناع اختصاص قامت قابلیتش را بخلع طلادوز و افسر زرنگار و کمر مرصع بلآلی شاهوار مزین و آراسته گردانید رباعی هر کس ره اخلاص غلامی پوید در حضرت شاه نیکنامی جوید در گلشن امید وی از فیض ازل بی شبهه گیاه کامی روید و بساط جشن و سور و مجلس عیش و حضور ممهد و مرتب یافته پادشاه جمجاه شیخشاه را در صحبت بهشت زینت طلب نمود و از شاهین لطف و احسان او را بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشود و چون شروانشاه چندروز در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت مسرت و کامرانی اوقات گذرانید و کرات و مرات از جام التفات شاهی سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و خلعت افتخار در بر نقد سعادات در آستین و مرکب مرادات در زیر زین رخصت انصراف یافت و شاه والاتبار در آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بتوجه موفور انوار معدلتش بر وجنات احوال رعایای آذربایجان تافت

مثنوی خدیو کامران بنده پرور شه عالیمکان عادل گستر در آن موسم که بود از سردی دی فسرده خون مردم در رگ و پی ز دست ساقیان عشوه انگیز کشیدی می بدار الملک تبریز دماغش دایم از می گرم بودی از آن فارغ ز سرما می‌نمودی ولی گاهی بتوفیق الهی نشستی بر سریر پادشاهی ز احوال رعایا یاد کردی دل غمدیدگان را شاد کردی غلط گفتم نباشد در زمانش ز عدل شامل فتنه نشانش دل بیچارهٔ از ظلم غمناک که یابی ز دست ظالمی بیباک [illegible] طپانچه خورده از دست رعیت نباشد اندرین دوران پریشان بجز زلف بتان بر روی ایشان الهی دولت و اقبال شاهی مصون بادا همیشه از تباهی جهان معمور بادا از عدل وجودش سر نام آوران اندر سجودش اکنون وقت آنست که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب گلستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایات که تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن موقوف مانده تقریر نماید و منه الاعانة و التایید

گفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع که در ایام ایالت او روی نمود والد امیر سلطان کلابی بیک در سلک اعاظم امرای یعقوب سلطان انتظام داشت و پدر کلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابوالنصر حسن بیک بغایت معتبر بوده همواره همت بر تمشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان چون بعنایت بیغایت شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی طهماسب میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقاً سمت تحریر یافت زمام منصب وزارت بلکه عنان اختیار ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجدالدین محمد کرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد و لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر روی بمعموری آورد و رعایای متفرق گشته باوطان خود باز آمده باغ عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال حال بر این منوال بگذشت و اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان گشت امیر سلطان باغوای بعضی از قرابتان که اعتبار و اقتدار شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار نصفت دثار را معزول ساخته مواخذه و مصادره نمود و آنگاه برادر خوردتر خود ظهیرالدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را وزیر گردانیده دیگر بکار شیخ مجدالدین محمد نپرداخت و مولانا امیر بر بعضی از اغنیا و متمولان هراة تحمیلات کرده در مقام کفایت شد و بدان جهت اندک پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلث و عشرین و تسعمائه در اردوی همایون جاسوسی روحی بدست خدام درگاه

پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم این خبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و او را فرستاده که تحقیق آن حال نماید بنابر آن فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگاهدارند و کس بهراة فرستند تا امیر سلطان را متوجه آستان خلافت آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جادهٔ عبودیت تجاوز نموده آنگاه او را اجازت معاودت دهند و تایقود میرزا جهت آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در ذی حجهٔ حجهٔ مذکوره بهراة رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم منشیان درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اما چون مقصور بود که در مهام آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند امیر سلطان را توجه بپایهٔ سریر اعلی مناسب دولت ننمود و از جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب قضا مضا جمیع مهمات خراسان به آب استصواب او منفصل میبایست داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت طهماسب میرزا تعلق بوی میداشت التماس کرد که بپایهٔ سریر سپهر اساس فتنه سلب توقف او را بمسمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان مطلع گردانند بنا علی هذا جناب سیف الامامی و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمائه متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بعز بساط بوسی فایز شده موجب تقلل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطهٔ کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متضرر گشته بود و بی‌شایبهٔ لاف و گزاف بحسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمزید عنایت و رعایت سرافراز ساخته و بانعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را تا اوج فرقدین برافراخت و مجدداً فرمان همایون بنفاذ انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان مفوض برای صواب نمایش باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را به آب استصواب آن عالیجناب فیصل داده مال و جهات ولایت هراة رود را در وجه مواجب ملازمانش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد منشیان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد اما جناب سیف الامامی در ملازمت آستان ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر غیاث الدین محمد بهراة رسد امیر سلطان خبر تضاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده این معنی موافق مزاجش نیفتاد و ظهیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال مذکور جهت عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در غرهٔ ماه مبارک رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا امیر سمرقندی را گرفته بعد از دو روز بقتلش حکم فرموده منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان کره رودی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد در اواخر همان ماه بهراة رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی بلوازم استقبال استعجال کردند و در سر پل فوشنج بعز دستبوس آنحضرت فایز شده مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بکمال السنه فاصل نشود و حصه‌ای نیز ذات و مبلغ کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صواب نمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایهٔ سریر اعلی رسید و بکمال صلاحیت و قابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود را عرضه داشت کرده و بر طبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده مقتضی المرام مراجعت فرموده و ظاهر شد آنکه بخلاف مقصود امیر سلطان باغوای پیر احمد بیک و بدایت بیک و خواجه علیجان در این نوبت با آنجناب کم التفاتی آغاز نهاد و رقم بطلان بر خدمات پسندیدهٔ ملازمانش کشیده خدمتش را در هیچ مهم از مهمات خراسان دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل تظلم و تعدی نبود و با قامت صلوة مکتوبه قیام نموده هر روز جزو قرآن تلاوت مینمود اما صفت تکبر و نخوت بروی استیلاء تمام داشت و هرگز بپرسش دادخواه و غوررسی عجزه و ضعفا نمیپرداخت و نواب او پیر احمد بیک و بدایت بیک و قاسم مهردار و خواجه علیجان دست تجور و طغیان برآورده رعایای بیچاره در تفرقه و تشویش افتادند و هرگاه امیر غیاث الدین محمد و ابراهیم سلطان از این باب لفظی بعرض امیر سلطان میرسانید تحمل بر غرض نموده بسمع رضا نمیشنود و این معنی موجب مزید جسارت آن جماعت میشد بنا علی هذا ابراهیم سلطان رخصت طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاخری سنه ست و عشرین و تسعمائه بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه هفدهم ماه مبارک

رمضان در نیابت مراتب سعادت رهین نویس استعفا داده منصب صدر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر آزار تمام در خاطر داشت درین ایام که در پایه سریر سپهر احتشام مرا سخن یافت از غایت سلامت نفس و صلاح زبان بغیبتش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان بحکم ساخته ارسال فرمود اما دران اثنا از پایه سریر اعلی بتحقیق انجامید که معلم شاهزاده صاحب تایید طهماسب میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که در خدمت امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمائم من حیث الاستقلال تعلق بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت قبایح اعمال فرا مینماید و عمال آنحضرت را بتصرف در اموال اوقاف متهم داشته در خلوات زبان بغیبتش میگشاید بنابران امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میدارد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب مقطع دیده و منصب معلمی شاهزاده را نیز مفوض بآن عالیجاه دانسته مولانا احمد طبسی را از آن امر معاف داند و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هراة شتافته پروانچه را که دران باب بمهر همایون موشح گشته بود بر امیرخان خواند و او را برعایت امیر غیاث الدین محمد مامور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هراة رسیده تا امیر خان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخره شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون پروانچه عالیه مذکوره را بسمع امیرخان رسانید هرچند صدور این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بدستور از پیشتر بتعظیم امیر محمد قیام نمود و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود باز بدستور سابق مسالک طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا بمقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل نمود و در اثنا حالات گذشته وقایع مذکور گشته حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة و الدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال بهاء الدین شجاع بیک فرمود و از کابل لشکر بقندهار کشیده ابواب حرب و قتال بازگشود و چون شجاع بیک با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر متحصن شده همت بر ضبط برج و باره گماشت و محمد بابر پادشاه ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور در تضییق محصوران میکوشید و در اکثر ایام برابرش گردون خرام سوار شده و نزدیک بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را باشتغال آتش قتال مامور میگردانید از انجانب نیز دلاوران قندهار بقدم محاربت و مخالفت پیش آمده باستعمال تیغ و تیر و شمشیر پرداختند و بزخم پیکان برق نشان و سنگ مرگ آهنگ رخنه در قصر حیات کابلیان می انداختند اما اکثر اوقات بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص مییافتند و مخالفان را مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه از عقب میشتافتند و در خلال این احوال خان میرزا در بدخشان از عالم گذران انتقال نمود و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات خون از فواره دیده بارگشود و چون این خبر بمحمد بابر پادشاه رسید بر فوت برادر غم بسیار خورد و بالاخره دست در دامان شکیبائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگتر خویش شاهزاده مظفر لوا محمد همایون میرزا تفویض کرد و بجمعیت خاطر و فراغ بال در ظاهر قندهار مقیم گشت و تمامی ولایات گرمسیر را تحت تصرف درآورده صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان درگذشت و امیرخان در بلده هراة از وقوع این خیالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون محمد بابر پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد لواء خلاف مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چند کرت شجاع بیک قاصدان بهراة فرستاده از امیرخان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت شاهزاده طهماسب شتافته مدت العمر قدم از جاده خدمتکاری برندارد بنابران امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایه سریر آن زبده اولاد امیر تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هرچند شجاع بیک در ازمنه سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر و غضب مینمود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول مینماید که من بعد مسالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد و هرساله باج و خراج بخزانه عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصره قندهار گفته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم قندهار و متوطنان آن دیار را انباز ارند محمد بابر پادشاه جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیک حکم ایمان یأس دارد و اعتماد در آنجا نشاید

انشاء الله تعالی بعد از آنکه فتح قندهار میسر گردد او را معیت بآستان ملایک آشیان روانه خواهیم نمود و کلید مملکت گرمسیر و قندهار را بهر کس که حکم همایون نفاذ یابد تسلیم خواهیم فرمود از شنیدن این جواب امیرخان اندکی اطمینان حاصل گشت لیکن در آن اوان امری دست داد که روزی چند از سر گفت و شنود آن مهم درگذشت

ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنه هراة و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات

در بهار سنه سبع و عشرین و تسعمائه که سپهدار نامیه لوس ریاحین بفضای بساتین کشید و لاله گون تاج از هجوم جنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال متحصن گردید عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از کچکونجی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاصد والی سرخس سونیدک بیک افشار بهراة رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانید و ضعفا و اکابر و اصاغر را پریشان گردانید زیرا که محصول سال گذشته در شهر نمانده بود و نو هنوز نرسیده و حکام خراسان هر یک در مقر حکومت خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال می‌نمود لاجرم خاطر هرویان بتحصن قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را تا برج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری سلطان باتفاق صوفیان خلیفه میراست دروازه عراق را متکفل نمود و پیر احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحیطه ضبط در آوردند و اسحق بیک با برادرش مقصود بیک اختیار الدین را مضبوط و محفوظ کردند مرجوبک سلطان در دروازه خوش رایت جلادت برافراشت و محمود بیک همت بر حراست دروازه فیروزآباد گماشت و امیرخان بدستور مستمر در باغ شهر اقامت ورزیده با پانصد پیاده و سوار پیش خود نگاه داشت که در هر طرف کومک احتیاج شود آنجا عنقریب بدان جانب فرستد و سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله که بحکم امیرخان در قصبه چهل دختران ساکن بوده بمحافظت آن طریق اشتغال داشت بشهر رسید و خبر قرب وصول عبید الله خان را شایع گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر بیرون رفته و یراقهای در رب باغ زاغان را محل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله خان مسلح و مکمل از راه دره دو برادران بسر خیابان رسیده بطرف ساقلمان شتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شرر شور و شر کانون درون هرویان را تافت و بواسطه قلت حبوبات ابواب دکاکین خبازی و علافی مسدود گشت و آتش جوع در بواطن اشتعال یافته ناله و نفیر عجزه و فقرا از مزرعه سپهر خضرا درگذشت و امیرخان در تحیر افتاده بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات ملوکات که اندکی خرمن شده بود و بسیاری هنوز بدرو نرسیده هر کس هر مقدار درود از آن او باشد بنابر آن بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان دزدیده از شهر بیرون شتافتند و بهر حیله که توانستند خوشهای گندم و جو را بشهر در می‌آوردند و همین معنی موجب آن شد که در اسواق نان و آرد بر دکان ظهور آمده خلایق از بلاء غلا نجات یافتند و چون عبید الله خان دو سه روز در نواحی ساقلمان ساکن بوده از رنج راه برآسود صباحی سوار شده متوجه شهر گشته فوجی کثیر از شجاعان سپاه اوزبک را باشتعال آتش قتال مامور گردانید و زمره از آن اوزبکان از راه مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و فرقه از سر خیابان درآمده نزدیک بمدارس سلطانی رسیدند و از این جانب امیر حسین علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران نیزه‌سنان و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان هر دو مدرسه غبار پیکار سمت ارتفاع پذیرفت و شاطر عبد الله در باغ زاغان بمضبوط ساختن بزخم ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک باضعاف مضاعفه لشکریان اینجانب بودند امیر غیاث الدین محمد مضطرب گشته کس نزد امیرخان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت شنید و همین معنی موجب مزید ملال خاطر آن سید پسندیده خصال شده با خود جزم کرد که چون از محنت تحصن نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد القصه در آن روز میان نوکران امیر غیاث الدین محمد و اوزبکان جنگی صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه را بتمامی پیچیده لشکر ماوراء النهر روی بار دوی خود آوردند و هرویان بشهر بازآمدند و شاطر عبد الله نیز در آن روز غایت جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که اوزبکان از آن در رب باغ زاغان که بطرف مزار پیر مجرد است پیش آیند و برین قیاس اوزبکان از طرف دروازه عراق بجنگ پیش آمدند اما بی از آنکه کاری سازند مراجعت نمودند و عبید الله خان بعد از آنکه دوازده روز در تضییق و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از خرمنهای جو را

سوخته بسیاری از کنبد مهاء سبزوار انجامید دولت ابد پیوند شاهی مدد کرده بر طبق کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا یافت و در روز جمعه دوم ماه رجب از کنار سبحی هراة کوچ کرده در نواحی پل سالار و در پایان منزل گزید و روز شنبه آنجا توقف نموده صباح روز یکشنبه چهارم ماه مذکور از راه دهانه شاربندک علم عزیمت بر افراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشت و هرویان از مشقت محاصره و محافظت برج و باره فرج یافته بسر مزروعات خود شتافتند و بفرح هر چه تمامتر آغاز درویدن غلات و کوفتن خرمنها کردند اما بعد از آن ایام صورت محنتی روی نمود که بعکس آن از اهل عقل و کیاست بر خاطر نگذشته بود چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت ان شاء الله وحده العزیز **گفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت مقرون باصناف تحسر و تاسف** چون خامه مسکین عمامه و بنان عنبرین شمامه بنا بر اشارۀ علیۀ آن قدوة آل خیر البریه در تالیف این نسخۀ شریفه شروع نموده بود و در اثناء اشتغال با نتظام جواهر عقد اول از درج لآل انواع انعام و اکرام از آن سید عالی مقام مشاهده فرموده و درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردید که بحسب صحایف این اوراق را بتحریر شمه از احوال خجسته مآلش بیاراید تا کیفیت آن واقعه هایله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانة والتوفیق نسب شریف آن سید والا قدر مناقب بر حاشیه کتاب عمدة الطالب بخط ید مبارکش مرقوم بود بنظر این ذره احقر در آمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین بن پادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن فرامرز بن نجیب الشکرابی و نسب عالی آن سید حسیب نجیب منتهی میشود بابی جعفر احمد بن ابی عبدالله جعفر بن محمد بن سلیق بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام و امیر غیاث الدین محمد در صغر سن از عم بزرگوار خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و تصنیف سرآمد علماء اعلام بود و انوار زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیۀ همایونش ظاهر و هویدا می‌نمود بعضی از متداولات را مطالعه کرد و در تحصیل علوم محسوس و معقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید فخر الدین بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و عالیجناب شیخ الاسلامی مولانا محمد و مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شد فرمود و باندک زمانی سرآمد علماء عالم گشته شمایم نتایج سلیمش مانند روایح گلهای طری از وزیدن نسیم سحری بمشام ناظمان مناظم فضیلت در رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مؤلفات عالم معالم سخن سازی را ناضر گردانید لفظ دُربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم و افاضل را تزیین داد و خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست امانی شرایف اماثل نهاد نظم لفظ درفشانش گشت بعقل مبین معنی آیات تنزیل زابر کلک او بحر معانی شدی پر از زلال زندگانی لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس یک صفه از مدرسه که محتوی بر مقبرۀ آن پادشاه مغفرت پناه بآنحضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعۀ شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته بنشر علوم دینیه قیام نمود و غایت فضل و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه فاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود در رعایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مطالب و مقاصدش را بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند و بر این قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از خود بتقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته بر امثال و اقران فایق و راجح میدانست و بعد از آنکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلدۀ هراة طالع گشته ساحت امانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل مرضی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیۀ حال آن نقاوة السعادات دینوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضای تمامی ممالک خراسان را در قبضۀ اقتدار آنحضرت نهاد و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش داد لاجرم علیۀ علیه اش ملاذ اکابر اطراف و آفاق شد و سدۀ سنیه اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق گشت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایۀ رعایت و تربیت پادشاه حشمت آیین از درجه بدرجه ترقی نمود تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرد و صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنه هراة روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورد و از این جهت مادۀ عصبیت در کانون درون امیر خان برافروخته بنیاد غمز و سعایت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب آن آتش

وتفصیل این اجمال بر زبان خامه بلاغ گذشت

سمت ازدیاد می گرفت و مطلقا باب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش و متوسطان نیکوکیش صفت انطفا نمی پذیرفت تا کار بجائی رسید و مهم بدانجا انجامید که امیر محمد در ایام محاصره عبید الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هراة کوچ نمایند بپایه سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید و شمه از خرابی ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان ازین معنی اندیشمند شده گرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مخمر گردانید از نوادر وقایع آنکه در شب شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده بهر طرف که توجه مینماید براه نمی یابد در اثنا حضرت خیر البشر علیه و آله من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها بنظرش درآمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد داعی آی امیر محمد بدانجانب روان گشته بیدار شد و صباح این واقعه را بعضی از نزدیکان در میان نهاده بعد از آن مجلس یکی از محرمان آن سید مسعود صفات گفت که من دوش در خواب دیدم که پدر شما اسپی بوز آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برد و بدین جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر زبده اولاد خیر الانام یافته آمد و نوشته حال آنکه امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر سید محمد بباغ شهر درآید آنحضرت را بی اختیار ساخته بقلعه اختیار الدین برند و چون دو ساعت از روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ پیدا گشت امیرخان پیر احمد بیک و قاسم مهردار و اسحق بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدیدن آن یگانه زمانه فرستاد تا او را گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و همان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته و نکبت آنحالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمره دیگر از اصحاب آن قدوه اولو الالباب مؤاخذ و مقید گشتند و طوفان بلا در آن روز بمرتبه بالا گرفت که هر کس از نوکران امیرخان در هر جا دکانی برد که چیزی از امتعه و نوبه بحصول می پیوندد بهانه آنکه جهات امیر محمد درین منزلست بدانجا درآمده دست نهب و تاراج برآوردند و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان با جمعی از ملازمان سوار ساخته تا گرد شهر برآیند و بتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز و آنشب در قلعه اختیار الدین محبوس بود و این بیت را در سلک نظم کشیده و بر رقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید بیت بتیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید که عاقبت چکند با تو خون ناحق من اما هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت درنگذشت صباح روز دیگر قدوه اولاد خیر البشر یعنی عالیجاه نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص امیر محمد فرمود و امیرخان سخن آن قدوه سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصرصر بیداد شمع شبستان ولایت را منطفی سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هر چند که حسب روزگار از ظهور این فتنه میلرزید و رخسار خورشید از نهیب این آشوب زرد میگردید اما امیرخان بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم مهردار را بقلعه فرستاد تا نجیبه آن نخبه آل خیر العباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم عز اسمه نیندیشیده خود را در ورطه خصومت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه انداخت مثنوی

دریغ آن نقابت قبابی که بود دلش کان علم و کفش بحر جود

دریغ آن صدارت پناهی که مهر بخاک ره او همی سود چهر

دریغ آنکه بود از علو نسب سر دودمان رسول عرب

دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاد کردی مدام

دریغ آنکه بود از وفور کمال عطابخش اصحاب جاه و جلال

دریغ آنکه بودی ز خلق حسن نوازنده واقفان سخن

دریغ آنکه از بهر فکر صواب عیان ساختی سلک در خوشاب

دریغ آنکه در زیر چرخ کبود بفضل و هنر مثل او کس نبود

دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین نبیند نظیرش بروی زمین

چگویم که متوطنان بلده هراة را از حدوث آن واقعه هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسیم که افاضل و سادات را از وقوع آن حادثه شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد رباعی

گفتم که ز قصه مشکلی بنویسیم و ز درد و فراق حاصلی بنویسیم

کو دل که از آن حال غمی شرح دهیم کو دست که زان درد دلی بنویسیم

حقا که اگر کوه از آن اندوه متزلزل گشتی جای آن بود و اگر سپهر از آن حضرت از حرکت باز ایستادی غریب نمی نمود بیت تا دیده دید واقعه زین صعبتر ندید دل کین خبر شنید گسستش با خبر ندید القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نموده جسد مطهر آن قدوه اولاد خیر البشر را از قلعه بخیابان برده بر نهج سنت سنیه خیر البریه غسل دادند و تجهیز و تکفین کرده نماز گذاردند و بکوه مختار که مقبره آبا و بزرگواران اوست بخاک سپردند نظم

سرو بالای تو در خاک دریغست دریغ زیر خاک آن بدن پاک دریغست دریغ

دامن پیرهن عمر تو ای یوسف عهد

شده چون دامن گل چاک گشت دریغ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین میرم در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود رباعی چون میر محمد خلف آل عبا زین دیر فنا رفت سوی دار بقا تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا والله شهید یحیی الموتی و این رباعی دیگر نتیجهٔ طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک از لوح زمانه نام میرک را حک گفتم که حساب سال این واقعه چیست دل گفت که قتل سید کان میرک و امیر خان بعد از این واقعه شنیعه بدو سه روز اصحاب و اقربای آن زبدهٔ آل عبا را طلبیده تسلی نمود و بدست اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان گشود و منصب قضای دار السلطنه هراة را برای صواب نمای عالیجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الحی و زبدهٔ سادات زمن امیر کمال الدین حسین تفویض نمود و بعضی از کتب سید سعید شهید را بخدام سلیل النقبا امیر خسرو که از قرابتان و داماد آنحضرت است باز داد ع نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند **عرض بعضی دیگر از وقایع روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار** بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلد امیر خان شاه قلی قورچی را بدرگاه عالمپناه فرستاده عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف در حقوق تربیت خدام سدهٔ سدره مرتبت را بر طاق نسیان نهاده داعیه نموده بود که محمد بابر میرزا را بهراة طلب دارد و باین جریمهٔ عظیمه مؤاخذ و معاقب گردیده بتیغ سیاست اوقات حیاتش بانقطاع انجامید رباعی دوران زمان بکام ما شد راست هنوز با ما سر کینه و غوغاست هنوز بیجرم بریخت خون ما خسته دلان وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز و امیر خان بعد از فرستادن شاه قلی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر محمد با آنحضرت باور آید آوازهٔ یورش قندهار شایع گردانیده روز یکشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمایه از شهر بیرون رفته و در النگ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاه قلی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایرهٔ غضب خدام بارگاه پادشاهی گردیده و ممکن که عنقریب اثر آن بحیز ظهور آید لاجرم اضطراب آنجناب از پیشتر بیشتر گشت و امرا و دیوانیان او دل از حکومت خراسان بر گرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و بسر اشمار نموده رعایا و تجار کاران را بتحصیلات گران و توجیهات بیکران بیازردند و امیر خان از کهدستان بسلمالان شتافته از آنجا عنان یکران بالنگ نشین تافت و قریب یکهفته آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هراة بازگشت و در باغ جهان آرا فرود آمده در روز شنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و بوروون سلطان را که بعد از استماع مراجعت خبر اوبک از استراباد و اسفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داد و در روز جمعه هجدهم از ملازمان انیس الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة درمشخان حسین بیک و کبر اسحق و از نواب نیلچان امیر شیخ بلیاد بدار السلطنه هراة رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیر خان روی در ازدیاد نهاده در روز دوشنبه بیست و یکم والی طوس و مشهد مقدسه احمد سلطان افشار که مصحوب زین الدین سلطان و بوروون سلطان نزد امیر خان آمده بود اجازت طلبیده روی بالکای خود آورد و امیر خان از غایت خوف و اضطرار نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز شنبه نوزدهم ذیقعده از باغ جهان آرا در ملازمت شاهزاده عالی مقدار طهماسب میرزا بصوب قصبهٔ سبزوار در حرکت آمد و هنوز در نواحی آن دیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق درمشخانی نورانی گشت و شب محنت بیرو مالان بروز مسرت تبدیل یافته غلغلهٔ بهجت و شادمانی از مطرب سرای ناهید در گذشت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید

گفتار در بیان ارتفاع پایهٔ قدر و منزلت شاهزادهٔ عالمیان ابو النصر سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و معمور شدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة درمشخان

چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیر خان از دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه گردد و مضمون بصدق مقرون اذا اراد الله بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عالما عادلا ظاهر شده در اطراف آن بلدان فراغت و امنیت بوقوع پیوندد رای گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صور مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده امیر خان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام را نامزد سلطنت دار الملک

ذکر سلطنت شاه اسمعیل صفوی

میرزا شاهرخ کرده لوای معدلت امین الحضرت درمشخان را در اطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهان مطاع بر این جمله صدور یافته منشیان بارگاه تؤتی الملک من تشاء عنوان فایض النور ایالت آن ولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی ابو النصر سام میرزا مرقوم گردانیدند و طغرانویسان درگاه انّ الارض لله یورثها من یشاء پرداختند و آنچه نفاذ امر و جریان فرمان درمشخان را در ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض رسانیدند و یکی از نواب بلندجناب آن پایه سریر اعلی اعلاه الله تعالی نزد درمشخان که در الکای خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت که حکم همایون بر این موجب صادر گشته که موکب عالی خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح رحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلدان مبسوط سازد و تا بیش ازین اختلال باحوال ملک و مال راه نیابد و امین الحضرة انگشت قبول بر دیده نهاده عنان تکاوران بجانب مقصد انعطاف داد و چون مقصود بود که هرگاه امیرخان از توجه موکب امین الحضرة بصوب خراسان وقوف یابد بنابر توهمی که بسبب شهادت امیر غیاث الدین محمد علیه الرحمة بر ضمیرش استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت فرمان بپیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه درمشخان و زینل خان مکتوبات محبت آمیز بامیرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بآنجناب است و ما چونکه موکب متوجه آنجانب شده ایم و این مکاتیب را مصحوب حسین بیک برادر قاسم مهردار و کبر اسحق و شیخ بنیاد بیک بدار السلطنه هراة ارسال داشتند و چنانچه سابقاً مذکور شد ایشان در روز جمعه هفدهم شوال بخدمت امیرخان رسیدند و آن نوشتها را معروض گردانیدند مع ذلک خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانه یورش قندهار در روز دوشنبه نوزدهم ذیقعده در رکاب شاه زاده عالیجناب طهماسب میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اواخر روز چهارشنبه پنجم ذی الحجه منزل پل الان از فر نزول درمشخان و زینل خان بفضا [illegible] ریاض رضوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق درمشخان در اهتزاز آمده هوای دار الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده و زبان بتهنیت و شادمانی بدعای دولت خانی گشاده باستان اقبال آشیان خرامیدند و بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد و مآرب امیدوار گردیدند و روز جمعه باغ جهان آرا از فر طلعت آن مهر سپهر کامرانی حضرت درمشخانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت در آن اثنا بوضوح پیوست که امیرخان داعیه مراجعت بدار السلطنه هراة ندارد و بقلم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر می‌نگارد بنابران بر خاطر مبارک خانی که مطلع انوار الهامات ربانیست چنان خطور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و بشرف ملازمت شاه زاده عالیمقدار طهماسب میرزا دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب طغیان بر روی روزگار امیرخان بگشاید و سحر روز شنبه هشتم ذی حجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب روان گشت و روز عید بنواحی سبزوار رسید و امیرخان در ملازمت شاه زاده عالمیان طهماسب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده از جانبین لوازم گذرانیدن تحفه و تبرک تقدیم رسانیدند و مجلس بزم تهیه یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر گردید و در آن مجلس امین الحضرة البهیه چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان بدستور سابق تعلق بوی میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هراة گشت و درمشخان هم از آن منزل بندهٔ امارت و دین و دولت سیف الدین مظفر بیک را نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه فرستاده پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان رسیدیم شاه زاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند و بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان دل آنجانب استیلا داده بالتماس تمام شاه زاده را از طرف هراة باز گردانیدیم امید آنکه خدام عالی مقام نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از ظاهر قندهار بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیک مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقه وفاق بین الجانبین بشوب خلاف و نفاق متبدل نیابد و بعد از رفتن مظفر بیک درمشخان باتفاق امیرخان در ملازمت شاه زاده عالمیان روی بدار السلطنه هراة آوردند و در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصد رسیده حضرت شاه زاده و امیرخان بقاعده مستمره باغ شهر را نشیمن ساختند و امین الحضرة البهیه در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود و در روز سه شنبه بیست و پنجم همان ماه خضر بیک از نزد حضرت ممالک پناهی حبیب الهی که حسب الحکم از قم باردوی همایون رفته بود رسید و سواد حکم همایون را که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابو النصر سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال آنجا بجناب امیر درمشخان شرف صدور یافته بود [illegible]

نسخه
حسن

رسانید و خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام آن بلاد را ببشارهٔ خرم و مسرور گردانید نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان عشرت
اشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن ویران سرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته در روز پنجشنبه
سیوم صفر سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه از باغ شهر سفر کرد و در ملازمت شاهزادهٔ والاگهر مکرمت طهماسب میرزا بنواحی قریه بیاقسلمان منزل گزید و آخر
روز یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه الله و ابقاه بمسامع هرویان رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت و دین نظام ملک جلالت حبیب
اهل الیقین بلند مرتبه آن آصفی که میسزدش تمام ملک سلیمانیش بزیر نگین و صباح روز دوشنبه سادات و قضاة و اکابر و اشراف بلوازم استقبال
استعجال نموده در نواحی سیرپایان بشرف دستبوس مشرف گشتند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان
از صحرای بیاقسلمان کوچ کرده روی بآذربایجان آورد و حضرت ملک مداری در سر خیابان نقره دستبوس ابن الحضره مفتخر گشت و خلع فاخرهٔ شاهی را
که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانید و کیفیت مهمات خراسان را بر وجهی که با نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود
و پروانچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام بامثل همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده ظاهر ساخت مضمون پروانچه عالیه
آنکه امرا و اعیان ولایت خراسان بدانند که در این زمان بنسبت آنجناب فرزندی داده و بنابر آن زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام را در قبضهٔ
اقتدارش نهادیم و او را رخصت دادیم که هرکس گردن بحلقهٔ اطاعتش در نیاورد به تیغ سیاست سرش از تن بیندازد و خان عالیشان آصف بلندمکان
را باصناف لطف و احسان بیکران بنواخت و لوازم آفرین و تحسین بتقدیم رسانیده بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد و سررشتهٔ اقتدارش
را در قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد و تمشیت امور جزئی و کلی و ملکی و مالی تمام ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید و آنخواجه نصفت نهاد من
حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت و دارائی تکیه زده همگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و بقلم
لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نمود و تتابع
اقوال مظلومان پریشان حال گوش هوش گشود و دست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا و عجزه کوتاه کرده عمال امین بر سر اعمال بگماشت و صورت مطلوب
و چهرهٔ مقصود محتاجان جفا رسیده را در نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت از غایت فراست و نهایت کیاست بفحوای راحت افزای انزلوا الناس
منازلهم مطمح نظر خجسته اثر گردانید و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت بتقدیم رسانید و سادات
صاحب سعادات را که دراری سپهر رسالت و درر دریای ولایت اند بنوعی تعظیم و تبجیل کرد که لوح ضمیر بصورت کمال مخلصش نقش پذیر ساختند
و علمای عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمای ایشان مشکوة ایمان و مصابیح عرفان واضح و روشن است بمثابهٔ ملحوظ عین عاطفت و مرحمت
گردانید که از روی فراغت در بحر علوم تبحر نموده بافاده و استفاده پرداختند و قضاة اسلام و مفتیان عظام را که ترویج مهام شریعت غرا و تنظیم امور
ملت بیضا باجتهاد رای صواب نمای ایشان باز بسته است در محکمه حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و محل ملتمسات آن طایفه فرخنده صفات را بتوشیح
اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری برافراخت و شعرا و ارباب انشا را که در نوادر منظومات ایشان کانهن الیاقوت و المرجان جهت ترصیع
اکلیل حور مقصورات فی الخیام مناسب نماید و جواهر زواهر منثوراتشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوشوار گردن ولدان مخلدون را شاید باصناف
لطف و کرم امیدوار و مستظهر داده و خواطر آن زمره واجب الاعزاز بانثار دینار و درهم مسرور و خرم کرده بنقود مرادات در آستین تمنای ایشان
نهاد و دهاقین و مزارعان را که نظام حال عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید و از
سحاب مکارم و امتنان مزرعهٔ امید آن طایفه را بصفت خضرت و نضارت رسانید تجار و امصار را که در بحر طلب و بادیه تعب در بلاد عجم
و عرب طریق سیاحت و مساحت می‌پیمایند عزیز و گرامی داشته همگنان را بنوعی نواختی کرد و از تمغا و باج و خراج مسلمانها تخفیف نموده شرایط مهمان نوازی
و غریب نوازی بجای آورد و محترفات و اهل اسواق که محتملان انواع مشاق و متکفلان امور مالایطاق بودند از تحمیلات و اخراجات معاف و
مقرریات ایشان را حسب المقدور قرار داده و در جمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت مثنوی کریم الدین حبیب اهل بینش خجسته در بحر
آفرینش بهین دولت در گیتی خدایی اساس عدل را گردید بانی بجست چارهٔ بیچارگان شد مراد خاطر آزادگان شد ز دور دینش گشت [illegible] پر نور

ز خویش خاطر غمناک مسرور نمود ابر بخشش گوهرفشانی نضارت یافت گلزار امانی سحاب بخشش آمد در تحرّک درخت بخت دهقان شد ثمر بخش کبوتر انصاف او در بیشه آهو رود با شیر پهلو به پهلو شاهین مرغ آبی را نگوید کبوتر حال خود با باز گوید نلرزد برگ بید از تندی باد دنیا بیکس پناه یاد بیداد و قطع نظر از بسط بساط تکلّف و رفع اساس تصلّف بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان عالی مقدار و انتشار نسایم خلق کریم و صفت نصفت دثار دیار خراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در چمن طبقات انسانی شکفته حبال امور جمهور از یک جهت بود و در سلک نظام نمط انتظام پذیرفت ثبت نمود آن بهرام مریخ سرفرازی زبان افتادگان را چاره سازی و تمهیدان مآل بموجب اشارۀ علیه خاقانی عالیجاه معالی پناه نظام الدولة والوزارة احمد بیک جهة عرض مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده عالمیان ابو النصر سام میرزا متوجه پایه سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه خراسان بود بسمت خیابان رسید و امین الحضرة البهیة باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایر اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان بخدمت سیف الاسلامی مشرف و بعنوان تحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم بسمت تمهید پذیرفته فروغ بیاضهای ارغوانی بر وجنات احوال همگنان تافت و همچنین در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکّام ولایات خراسان بتمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان رسیده در هراة جمعیت تمام دست داده در روز نوروز امین الحضرة البهیة در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی فرموده امرا و ولاة و نقبا و سادات و فضلا و قضاة و اکابر و ارباب قلم و مزارعان و حشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و چندین مرقع شعار مربع دثار و برهنه دوش را اطلس پوش ساخته بانعام ناجبهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانید در خلال آن احوال مظفر بیک از سفر قندهار بازآمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنة محمد بابر میرزا بر حسب اشارت خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده بصوب کابل توجه نمود و مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب تقوی منقبت ملّت ولی عربی تاج الملة والدین حسن چلبی جهة تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی الاولی سنه ثمان و عشرین و تسعمائة از هراة روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاخری ایلچیان ظهیر السلطنة محمد بابر پادشاه بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یکانگی را مؤکد گردانیدند و کیفیت فتح قندهار چنان بود که چون بابر پادشاه بموجب التماس خان عدالت پناه از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیک که از محنت محاصره و بلای غلا تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا عبد الباقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود وفا نمود و عزیمت توجه کنار آب سند برافراخت و مولانا عبد الباقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده قاصدی بهمعنان برق و باد بطلب ظهیر السلطنة بابر میرزا فرستاد و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی بدو روز از کابل بقندهار رفته آن خطه را بحیز تسخیر و تصرف درآورد و آنجناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراهش گردانیده رخصت معاودت ارزانی داشت و آنگاه زمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار و لوا مدار خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سیوم شعبان بدار السلطنة هراة رسیده کیفیت حالات آن گلستان را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از یک چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود و بانعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در آن اثنا امین الحضرة البهیة همت عالی نهمت بر سر انجام مهام ولایات گماشته زینل خان را بتفویض حکومت جرجان مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و نیشاپور برافراخت و منصب فرمانفرمای سبزوار را بدستور استمرار بچکور سلطان داد و زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت یوره دن سلطان نهاد و چون در زمان امیرخان دارائی استرآباد تعلق باحمد سلطان افشار میداشت غبار نقار بر خاطرش نشسته اجازت توجه بدرگاه عالم پناه طلبیده مرخص گشته عنان بکیران تا ولایت ری بازکشید و ایلچی بعرض نواب پایه سریر اعلی رسید حکم همایون بشرف نفاذ یافت که هم از آنجا بازگشته در ولایات خراسان توطن نماید و محکوم فرمان امین الحضرة البهیة در استخلاص طریق وفا سلوک نماید لاجرم طبل

مراجعت فرموده و بعد از وصول بدار السلطنه هراة خان خجسته صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت هراة رود و سرکار لنگر مقدسه غیاثیه و ساغر و تولک و فراه و سبزوار و اوک و قلعه کاه را [illegible] بجانبش مفوض گردانید و بتزیین قبایل مهام جمهور حکام و اشراف انام بحسن انجام اقتران یافته فرامین سیورغالات ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم بامضا رسید والحمد لله العلی العظیم والصلوة والسلام علی حبیبه النبی الکریم **گفتار در بیان طلوع توق مهر مخوق شاه زاده مظفر لوا ابو النصر سام میرزا از افق دار الملک خراسان لازالت ساحتها منورة بانوار العدل والاحسان** چون نظام الدولة والوزارة احمد بیک بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة و ولایات را معروض گردانید هرچند که مفارقت شاه زاده سام بر خاطر انور همایون شاهی صعب می نمود اما بنابر آرایش ملک و آسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن درّ درج سلطنت و سرافرازی متوجه ذروهٔ شرف خویش گردد و امرا عظام خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیک و جمعی بسیار با فوجی از اهل جلادت و تهور در ملازمت آنحضرت در معیت نمایند و شاه زاده سام در ساعتی سعادت انجام بر ابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد مثنوی روان گشت شهزادهٔ ماه چهر چو خورشید باوج چارم سپهر ملک گفته در موکبش دور باش ز گرد سپاهش فلک عطرپاش بهر بیابان که آن خورشید تابان عبور نمود از یمن مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مسام زمین بر دمید و بر صحرا که پرتو لوای جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان شکفته مشام زمان معطر گردید نظم بهر جا چو باد بهاری گذشت بسان فضای فلک سبز گشت بهر سرزمین کرد یکدم مقام شد از مقدمش رشک دار السلام و در اواخر شعبان سنه ثمان وعشرین وتسعمائه موکب عالی شاه زاده کامران بحدود خراسان رسید و در روز یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان بتیر اقبال انجمن بهجت اثر بدار السلطنه هراة رسانید غزل بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید و همانروز عالیجاهی ممالک پناهی حبیب الهی اکابر و اشراف هراة را بخود ملحق گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت زاوه و محولات بشرف پایبوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بر صفحات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاه زاده منصور شایع شده شهریان از روی نشاط و سرور در باب تزیین و آذین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین و جداران را در اطلس و پرنیان گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند بیت گذرها را عبیر آلود کردند گلاب افشان و مشک اندود کردند و صباح یکشنبه هفدهم موکب عالی سامی از راه کوچه خیابان متوجه باغ شهر گشته امین الحضرة در خیابان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تا باغ شهر پای انداز آن مسافت را رشک نگارخانه چین ساخت و حضرت شاه زاده با دولت و سعادت در مستقر حشمت و اقبال نزول اجلال فرموده هر یک از امرا عظام که در ملازمت رکاب میمنت انجام بودند در منزلی مناسب رحل اقامت انداختند و بتمهید بساط عیش و عشرت پرداخته نشیمنگاه خاقان سعید را از فر وجود فایض الجود شاه زاده جوانبخت غیرت افزای بلاد ربع مسکون ساختند صیت میمنت مقدم همایونش از فلک بوقلمون در گذشت و فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار تافته آوازه احسان فراوانش شایع گشت از میامن سیاست آن زبدهٔ خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار غایت فراغت و امنیت وقوع یافت و نیر مرحمت آن قدوهٔ دودمان خلافت از افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی بر تافت شکوه ذات کرامت سماتش نگاهبان رخنه خوف و خطر و شعاع وجود مهر ارتفاعش منور دیدهٔ اهل فضل و هنر گشت گویا همای چتر دولتش ابر رحمتیست که بر مفارق خلایق سایه گسترده و رایت لوای عدالتش آفتاب سعادتیست که فضای ایالت را روشن کرده مثنوی تعالی الله عجب عالی مکانیست که از نور جبینش روشن جهانیست ز رویش لامع انوار امامت ز خویش لایح آثار کرامت بطفلی عالمی گشته طفیلش نباشد جز بعدل و داد میلش بعهدش کشور اقبال معمور بدورش فتنه در آفاق مستور بجود از حاتم اندر پیش باشد بهر کاری صواب اندیش باشد چرا نیکو نباشد جمله کارش چو دهقان بود آموزگارش جهان معدلت خان فلک قدر براوج سرفرازی چون مه بدر انیس پادشاه تاجداران مراد خاطر امیدواران فریدون لقب جمشید همت

کواکب موکب خورشید حشمت غضنفر صولت رستم تهوّر ز عدلش روح کسری در تحیّر کفش کان سخا چون ابر نیسان حسامش حارس ملک خراسان سریر جاه از ذاتش مشرّف و کنکاش را ملازم صد چو آصف زهی آصف پناه دادگستر این ملک شاه هفت کشور کریم دین و دولت آن حسینی که هرکس یابد از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان درفشانست ریاض ملک و دین خرّم از آنست الهی ظلّ عدلش باد ممدود ز احسانش عباد خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ملاذ اهل شمشیر و قلم باد **ذکر وصول شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیرخان بپایهٔ سریر اعلی و بظهور آمدن کمال نصفت و عدالت پادشاه دین پناه سیادت انتما** چنانچه سابقا کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیرخان در رکاب شاه زاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه شنبه هشتم ماه صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از صحرای اسفلمان روی توجه بآذربایجان آورد و بر طبق کلام اعجاز نظام من یعمل سوء یجز به در اثنای راه جبار رشد ید الانتقام مرضی هلاکت انجام بروی گماشت و مضمون لحوم العلما مسمومه بظهور آمده عارضهٔ مفاصل عام و الم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسپ پیاده شده در محفّه نشست و ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از یکدو فرسخ مسافت قطع نمیتوانست نمود و چون نزدیک باردوی ظفر مآل منزل گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاه زادهٔ عالیشان طهماسپ میرزا را استقبال نمودند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده زبان بادای دعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا در بعضی از ییلاقات نواحی تبریز بعز تقبیل انامل همایون معزّز گشته پادشاه ربع مسکون اورا ببوسید و تنگش ببر در گرفت و بدیدار فرخ آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بساط جشن و حضور صفت تمهید پذیرفت در آن اثنا جناب زبدة النقبا امیر خسرو و امیر زین الدین علی که بجرم مصاحبت امیر عنایت الدین محمد امیرخان مبلغهای کلی از وی گرفته بود از جانب دار السلطنه هراة بدرگاه عالم پناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم رجب در مقام اوجان بر تخت عدالت نشسته همت عالی بپرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بواسطه شدت مرض مجال حرکت نداشت حاجب بارگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه علیجان و مولانا نظام الدین احمد طبسی و قاسم چمدار و خواجه عنایت الله که رتق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان تعلق بدیشان میداشت بدیوان ایشان حاضر گردانیدند و امیر خسرو و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که بسید شهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کما ینبغی بغور آن قضیه رسید و مضمون یوما یجعل الولدان شیبا شامل حال مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که جماعت بنابر اغراض دنیوی امیرخان را بر شهادت سید صاحب سعادت اغوا کرده بوده اند و اکثر جهات آنحضرت و مصاحبان و ملازمانش را جهة خاصهٔ خود متصرف نموده اند لاجرم حکم همایون از مکمن عدالت رهنمون بمؤاخذهٔ آن جماعت و استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نشان قد خاب من حمل ظلما همه ایشان بسلاسل و اغلال مقیّد گشتند و محصّلان گروه بکلانتران ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بتحصیل پیوسته از آنجمله موازی سیصد تومان بامیر خسرو و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم هراة که امیرخان جهات ایشانرا بتعدی گرفته بود متعلق گشت و بعد از آن ایام مرض امیرخان اشتداد و تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض ارواح سپرد و مظلمهٔ خون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد فقطع دابر القوم الذین ظلموا **مثنوی** چنین است که عرش برین گاه اوست سر سرکشان خاک درگاه اوست چنین کرد تقدیر فرزانه است که هرکس که بد کرد از بد نرست بداندیش را نیک ناید به پیش دل بدکنش هست پیوسته ریش منه نیش بد تا نخفتی بپای اگر خیر خواهی بنیکی گرای القصه چون امیرخان بدار الجزا انتقال نمود نواب اعلی آنچه مظلمه از هر کس گرفته بود بدین اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرو داوردند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر جراید سایر جرایم ایشان کشید و امیر خسرو را بانعام خلع فاخره و سیورغالات وافره راضی و شاکر ساخته بطرف هراة بازگردانید و شاه صاحب تایید بقیهٔ ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان روزگار دولت آثار بعیش و خرمی مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود به تبریز مراجعت فرموده همت بر انجاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله والصلوة علی النبی و آله **ذکر اثر از صرصر خزانی از مهب تقدیر سبحانی در ایام بهار چمن زندگانی میرزا شاه حسین** اصفهانی دردا که سپهر فتنه انگیز بود وین عمر گرانمایه سبک خیز بود در جنگ اجل خنجر کین تیز بود آمد شد عمر بهر خونریز بود افسوس که سپهر غدار

والحمد لله رب العالمین

غدار را باب دولت و اقبال را بر موقف اقتدار گشوده و بر قرار میگذارد و فریاد که زمانهٔ ستمکار آناء اللیل و اطراف النهار تخم آزار در فضای ضمیر مرتقیان مدارج اعتبار میکارد نظم یا رب چرا اساس بقا استوار نیست در گلشن زمانه امید قرار نیست گردون همیشه چنگ جفا ساز میکند با هیچ همنفس نفسی سازگار نیست در خانهٔ سپهر ندیدم ستاره‌ای کز محنت و بال دل افکار نیست با عنبان قدر و قضا سرو قامت کدام نهال در چمن زندگانی بنسیم بهار کامرانی صفت نضارت بخشید که بالاخره حریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را بباد فنا بر نداد و منشی دیوان تقدیر منشور نام کدام کامگار را در اوج رفیع درجات منشور ثبت کرد که عاقبة الامر رقم ختم بر حاشیهٔ منشور حیاتش ننهاد رباعی در باغ گلی شگفته نبود بجهان بیداغ کجاست لاله در گلزار هر چند که سرو سر کشد طوبی وار از باد فنا نیافت آخر کار غرض از این تشبیب و مقصود از تحریر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنة و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سر انجام مهام سلطنت کوتاه گردید مایهٔ رشک که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است در کانون ضمیر ایشان و ارکان پایهٔ سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش غیرت بنسیم عصبیت در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت برافروخته شرار مکر و خدیعت بر وجنات روزگار ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان آن عرض انجناب رسانند و صورت عداوتی را که در پردهٔ خاطر مستور داشتند بر منصهٔ ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که از حضور مجلس عیش و سرور پادشاه موید منصور هوای تبریز عطر بیز بود و میرزا کمال الدین شاه حسین بافراغ محاسبهٔ داد و ستد مهتر شاه قلی که جهة اخراجات کارخانه همایون مبلغها کلی بتحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر آن خاین باقی کشیده طالب آن وجه بود و مهتر شاه قلی بواسطهٔ صعود بر درجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمیکرد و در سرانجام آن وجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت شدهٔ امانت و کرامت بجای می آورد و در اواخر ایام شتا میرزا شاه حسین شمهٔ از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح و فساد مهتر شاه قلی برای صوابنمای جناب میرزائی مفوض گردید و آنجناب بنابر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر با شاه قلی مدارا و مواسا می نمود اما او از غایت شرارت استیصال نهال زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده منتهز فرصت میبود در این اثنا نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوان بسان مژگان خونریز عاشقان عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از کرهٔ ژاله سنگ تفرقه در میان معاشران انجمن چمن انداخت بید بخیال اختلاف خنجر زمرد یکبار از غلاف برکشید پیکان خار عازم خونریز شده لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشهٔ هجران گل غزل سرائی آغاز نهاد و قمری بنیاد نوحه گری کرده زبان بادای مضمون این گفتار برگشاد رباعی دردا که زمان بجنگ تیز آهنگست با خرد و بزرگ روز و شب در جنگست گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون گاهی فلک از خون شفق گلرنگست در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ جامهای ارغوانی رنگ زنگ کدورت از لوح دل میشست و از مکر زمانهٔ غدار غافل بوده همواره از جوانان گلعذار ساغر بادهٔ خوشگوار بصحبت آواز چنگ و عود و صفیر مرغ اجل بگوش هوش میرسانید و بنغمهٔ آهنگ قانون و رباب آیت انتقالش میخواند و او مشعوف جام روح پرور در آن ولا بتاریخ چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی پادشاه هفت کشور در بهشت بهشت تبریز مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داد و ساغرهای مالامال در کشیده ابواب نشاط و انبساط برگشاد میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب تجرع مینمود و چون آفتاب حیاتش بمغرب زوال رسید و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه باشخانهٔ خود شده از خمار آن بادهٔ خوشگوار غافل بود و در آن حین شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشته آن جناب را تنها دیده بدست بیشرم خنجر خونریز از میان برکشید و آن تیغ بیدریغ را بر شانهٔ آن یگانهٔ زمانه فرو برده قورچیانی را که در آستانهٔ علیه بودند گفت که حکم همایون بر موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر تیز برکشیده نقش وجود آن جهان فضل و هنر را در یکنفس از صحیفهٔ زندگانی محو گردانیدند مثنوی دریغ آن سپهر سخا و کرم پناه کرام از عرب تا عجم دریغ آن سرافراز والا گهر نوازندهٔ اهل فضل و هنر دریغ آن عدالت پناهی که بود دلش کان احسان کفش بحر جود دریغ آن که بودی بهر صبح و شام برارندهٔ حاجت خاص و عام دریغا که ایام ناسازگار ندارد بنای وفا استوار دریغا که این چرخ پر اضطراب همیشه بخونریز دارد شتاب بجوید آتش سرخ از خون ما ندارد غم جان محزون ما

القصه چون شاه علی بصرصر قتل نهال زندگانی خسرو ریاض کامرانی را [illegible] بهشت از پای در انداخت قبل از آنکه این خبر بعرض شاه عالی گهر رسد بر بارگیر قمر سیر سوار شده علم عزیمت بصوب آذربیجان و حدود و دیار بکر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعله غضب شاه والا جناب سر بفلک اخضر کشید و رؤس کواکب از بدن فلک انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون برنگ کسوت ماتم زدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا امضا یافت و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه علی نموده بودند سمت صدور پذیرفت و همان روز که پنجشنبه چهارم جمادی الاولی بود کور سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه علی مامور شده بر جناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالم‌پناه بتجهیز و تکفین بدن بی بدیل آن سرور شهید را ابیض نهاد ضمیر ساختند و سادات و قضاة و اشراف و اعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام از غایت اهتمام بحال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بکربلا برند و جسد مطهر آن مظهر لطف و احسان را در جوار ائمه علیهم حایر به بخاک سپردند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسه چهار روز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن که برادرزاده قاضی عیسی بود و در اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود در عالم رؤیا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده یکبار بر زمین افتاده درخت هستی بباد فنا داد و از وقوع آن صورت متحیر گشته در آن اثنا کسی باوی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب القضوی از خواب در آمده از غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد آن حروف را با آنچه در خواب باو گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جلال الحق والحقیقة والدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار میکشید که تعبیر آن خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از حیز قوه بفعل رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید زبدة الاشراف والاعاظم خواجه ضیاء الدین مرحوم در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا شاه حسین فرماید

قطعه
مهر سپهر لطف که از رای انورش
آئینه فلک شده جام جهان نما
در نفیس بحر کرم لعل کان حلم
یعنی نظام ملت و دین معدن سخا
دریای جود شاه حسین آنکه از شرف
مثلش ندیده دیده ایام عمرها
با قصر همتش که فلک آستان اوست
کرسی ده کوهی نگنبد هست منتهی
زاکسیر گرد موکب گردون نورد او
شد آفتاب بهره ور از عین کیمیا
با کوه گفته‌اند همانا ز حکم او
کز زیر پر بغل رودش آب از حیا
چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت
بخت سیه چو سایه‌اش افتاد در قفا
از پای خود دل فلک از دست افتاد
سنگ از دست حادثه افتاد چون ز پا
دردا که چشم زخم زمانش شهید کرد
واحسرتا که دست ستم ساختش فنا
در گلشن زمانه چو گل گشت غرقه خون
چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا
از بار ماتمش بفلک گرده نشست
نخل قد سپهر ازین بار شد دوتا
بگرفت شام ماتم او بر سپهر راه
زهره سیاه کرد دف خود درین عزا
این دار عاریت چو مقام قرار نیست
بربست رخت و رفت سوی عالم بقا
در کربلا که جنت عدنست شد مقیم
فی روضة تقدر ارضها السما
نازل ز آسمان شده در وصف این مقام
یا احسن المنازل یا خیر ملتجا
بنوشته بر کتابه این منزل رفیع
کلک قضا و من دخله کان آمنا
چون کربلاست مدفن او خاک مرقدش
خوشبوی تر ز عنبر سارا است مشکسا
باشد سمی شاه شهیدان ازین قبیل
نور مراد اوست تتق بسته تا سما
تاریخ فوت او چو ضیائی ز عقل جست
آمد بگوش جان من از غیب این ندا
بر صفحه ز نور نوشتست کلک صنع
خطی که خون چکیده ازو در دم قضا
مضمونش آنکه چون بجوارش مقام یافت
تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا

ذکر قتل خواجه جلال الدین محمد تبریزی در سر انجام امور ملک و مال و کشته شدن شاه علی بصمصام انتقام خدام بارگاه جاه و جلال

چون نواب پایه سریر اعلی از ارسال نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند بمصلحت آنکه کدام یک از ارکان ملک و ملت را قایم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت سازند قرعه مشورت در میان انداختند و بنابر آنکه از نواب جناب میرزائی کسی که از عهده سرانجام امور کشورگشائی بیرون تواند آمد و سنن سنیه آن واصل جوار خالق البریه را احیا تواند نمود غیر خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالعز القاهر کسی نبود شاه جمجاه آن خواجه واجب الاعزاز را بمنصب جلیلة المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانید و بانعام خلع فاخره و تاج زردوزی

زر دوزی قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیهٔ فراست و کاردانی و وفور کیاست و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب و علو حسب و سمو نسب و مجدت شان و رفعت مکان از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بدلی قوی و املی فسیح و رای صواب و فکری صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و بدستور میرزا شاه حسین در تشیید دعایم مبانی دولت استوا و تاکید قوایم سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیراهن یوسف زجهان گشته بود عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد اما شاه قلی که بعد از ان جسارت خسارت مآل بجانب آذربایجان و حدود دیار بکر گریخته بود چون بشنود که بفرمان پادشاه فلک اقتدار قریب هزار سوار جرار او را تعاقب مینمایند در آن دیار مجال توقف نیافت و تنگ بر اسپ فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شروان شتافت پس از وصول بعز بساط بوس شهنشاه از آنحضرت التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه فلک اشتباه فرستاده لب بشفاعتش گشاید شهنشاه جواب داد که جریمهٔ تو از آن عظیم تر است که شفیع آن تواند گشت و عصیان تو از ان جسیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع ذلک ترا نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی نایرهٔ غضب قیامت لهب را فرو نشاند و بمقتضای کلام اعجاز انجام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عمل فرموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات سر از نیزهٔ ایشان بر افراشتن شیوهٔ اولو الالباب و از ایشان امید بهی داشتن شیمهٔ پادشاهان عالیجناب نیست بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ نه ز دانش بود فسوس و درنگ لاجرم چون شاه قلی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت شفاعت شهنشاه معروض گردید مضمون بصدق مقرون ولکم فی القصاص حیوة یا اولو الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او به بعضی از غلامان میرزا شاه حسین سپرده شد تا مرافعهٔ قضیهٔ قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را از صحیفهٔ هستی سترند نظم

ستمکاران هر کس که سرکش افتاد
میدهد چون شمع آخر سر بباد
هر که پای از حد خود بیرون نهد
سر دهد بر باد و تن در خون نهد

گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه با شهنشاه و انبساط یافتن بساط نشاط بر وجه دلخواه

نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع بفروغ رخصت عقد ازدواج حجله مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را حلی آراید و جمال نورانی عرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت خواطر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را بآن کار خیر آثار می افزاید بنا علی هذا در شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن نو عروس مقاصد حمایل بود و بموافقت تایید لم یزلی از وراء استار غیب هر لحظه مطلوبی دیگر در نظر انور چهره میگشود و همساز عنایت پروردگار نقاب حجاب از رخسار ابکار مرام مقدام واجب الاحترام میگشاد و مشاطهٔ زودکار طاعت گذار عارض عرایس مراد ملازمان سدهٔ سدره مقام را آرایش میداد خاطر عاطر پادشاه والا نژاد متوجه آن شد که از ثمرهٔ شجرهٔ زندگانی شهنشاه شروانی که در ریاض سلطنت و جهانبانی برشحات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل نماید و آن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت و کامرانی بر نهج شریعت غرا در آغوش آمال و امانی کشیده ابواب جشن و سرور بر روی روزگار همایون آثار گشاید و جهت تمشیت این مهم در سه شنبه بیستم شوال سنهٔ مذکوره از منزل شنب غازان که در آن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود افتخار النقبا امیر جلال الدین محمد سلمه الله تعالی و دوری بیک تواچی عازم شروان گشته از عقود جواهر دامان دامان و از نقود ابیض و احمر تومان تومان و از اقمشهٔ نفیسهٔ مصر و روم و فرنگ چندین شتروار و از اسپان تازی و راهوار بیش از حساب و شمار برای سرانجام آن کار همراه بردند شروانشاه و ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت دستگاه را باقدام تعظیم و احترام استقبال نموده باحسن وجهی و ابلغ صورتی شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آوردند و چون شهنشاه دانست که بسبب تشریف قدوم شریف مخادیم حیثیت انگشت قبول بر دیده نهاده سر افتخار و مباهات باوج سموات رسانید و در ساعتی که بر جبین سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود و زهره ز برج از نظر محبت و ولا بجانب خورشید عالم آرا ناظر بوکالت امیر جلال الدین محمد با سپهر دولت و اقبال در عقد ازدواج پادشاه با استقلال منتظم گشت و امرا و مقربان شروانشاه زر و جواهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد از ایوان کیوان درگذشت آنگاه شهنشاه براق فرستادن مهد علیا و ستر عظمی

پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدره سراپرده عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت مثنوی بدو داد از کنیزان پرستار
هزاران لعبت ناهید رخسار سراسر گلرخان سرو بالا همه سیمین بر و خورشید سیما ز غلمان پری دیدار رومی ز زنگی زادگان آبنوسی بدو بخشید بعد چون
شب و روز همه پوشیده خلعتهای زردوز زگوهرهای نادر طبلها پر ز زرکش جامهایش از تفوق ز اجناس فرنگی صد شتروار ز کتانهای روسی چند
خروار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بویش جهانی شد معطر ز خرگاه و خیمه داد چندان گران شد تنگ صحرا و بیابان ز خرگه خانه چون
بیت معمور ز خیمه حجله چون قبه نور تکمل ساخت چندین اسب و استر لجام و زین هر یک پر ز گوهر شتر با او جمله پر تجمل بیابانها بپیموده بی تحمل
تمامی را جهاز و جل مذهب قطار و تنگ ز ابریشم مرتب و بر این قیاس شروانشاه از غرایب و عجایب تحفها آنچه توانست و مناسب دانست
ترتیب نموده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مجدداً نسبت بحضرت نقابت
منقبت صدارت مرتبت و دمودی بیک انواع انعام و احسان تقدیم رسانیده ابواب عذر خواهی بگشود و در چهارشنبه بیست و پنجم
ذی حجه حجه مذکوره در منزل اوسونج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول مهد علیا بپایه سریر اعلی رسید و پادشاه کامران صاحب
اعاظم امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن مطوی پرداختند و پرستاران سراپرده
پادشاهی حجلهای عروسی را بفرشهای زردوزی مزین ساختند مثنوی مرتب گشت چندین حجله ناز شد ابواب سرور و خرمی باز زیبا
انداز صحرا یافت تزئین لبالب سقف صورتخانه چین ز تجمیر گلاب و مشک و عنبر معطر شد فضای شهر و کشور و در ساعتی بسعادت اقتران
محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانه همایون رسیده و در روز پنجشنبه بیست و ششم در یک فرسخی تبریز که بهوای جان
فزایش لسان نسیم ارم و کاهستی روح پرور و آب عذوبت تابش تسنیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور گسترده گشت و شاه جمشید جاه بر مسند
کامرانی قرار گرفته نغمه چنگ و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروه سپهر بوقلمون در گذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار ساقیان
خورشید رخسار و ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤ منثورا جرعه رنگین تر از عقیق و شرابی صافی تر از ضمیر اهل تحقیق باکواب و اباریق و کأس من
معین بگردش آوردند و خوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهه مما یتخیرون در ظرفهای زرین و سیمین
که مرصع بود بجواهر زواهر نقش ساخته قافله جوع را ندره و کردند سازندگان بخروش آواز چنگ بعود و چنگ زده هر دم با هنگی دیگر لوازم
تهنیت تقدیم رسانیدند و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلکشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت کامرانی آفتاب آسمان
کشورستانی گویا گردانیدند مثنوی که ای شاه عطابخش جوانبخت مقامت باد دایم زیب تخت بکف بادا ترا جام امانی در آغوشت
عروس کامرانی شبستان جلالت باد انور ز شمع عارض هر ماه پیکر ز اقبال تو بادا چشم بد دور فضای ملکت از عدل تو معمور و چون جمشید
روشن چهر از بزم سپهر عازم حجله مغرب گشته نقش استیفاء لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطه روزگار گیسوی مشکبوی شب را شانه زده نقاب
حجاب از رخ گلگون عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری ماهیت از بارگاه خاص بخلوتخانه خاص خرامیده مقارنه
سعدین اتفاق افتاد و بر جبین اوج شرف و نامداری از ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از کمر آمال و امانی
برگشاد مثنوی پس آنگه پادشاه نیک اندیش کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت بر کام امیدش از آن شد لعل گون درج
سفیدش دری در حقه از نقره اکنون گران در حقه شد یاقوت مانند بالماس تجلد گوهری سفت سخن زین بیش اینجا کی توان گفت علی الصباح که خورشید
فیض گستر بر سریر سرافرازی بر آمد ماز انوار انعام عام پیکر وجود حاضران بزم سهود در البسهای رنگارنگ بیاراست و بار دیگر بزم سپهر ابتهاج
طلعت مهر منور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخواست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند مشید سلطنت
و سرافرازی نشست امرا و ارکان دولت ساچقها کشیده نقود ابیض و احمر و عقود در و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد تقدیم
رسانیدند نظم که ای از نور رایت چرخ روشن ز فرقت افسر شاهی مزین مبارکباد بر تو این عروسی غلام تو چهر آبنوسی بزم مست باد و ایزد جام
خورشید یکی از ساقیانت باد و ناهید رخت از ساغر اقبال گلگون عدوییت را دل از اندوه پر خون و بدستور روز پنجشنبه مجلس عیش و عشرت مرتب

در قصابی

مرتب گشته نوای اغانی و نوش بلند گردید و دست عطا بخش خدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع ملمع و قباهای مرصع پوشانیدند زمره از مقربان بارگاه شهنشاه را که مصحوب مهد زر نگار سپهر عفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان بنواخت و سه روز متعاقب بر موجب در بزم نشاط نشسته در آن ایام هر روز بانعام هزار تومان از نقد و جنس سروران مشرق را مفتخر و سرافراز ساخت نظم بدینسان پادشاه هفت کشور ز دست ساقیان ماه پیکر کشد پیوسته جام ارغوان رنگ به آهنگ رباب و نغمه چنگ ولیکن مرکز آن خاقان عادل ز کام ملک و ملت نیست غافل همه وقت از کمال صدق نیت بود چشم و دلش سوی رعیت ندارد جز رعیت پروری کام نخواهد جز رواج دین اسلام و لله الحمد و المنة که تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنه ثلثین و تسعمائه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین عالم کن فیکون سر بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت به پیرامن ضمیر نمیگذارد و بیمن دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عمده ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در معموری و آبادی بدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن متصور نتوان بود و انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در هیچ قطر از اقطار ممالک محروسه بدست جرات ابواب فسق و بدعت بر روی روزگار نمیتواند گشود و سوختگان تاب آفتاب حوادث ازمنه سابقه در ظلال عدالت لایزال ماوی دارند و سرگشتگان بوادی خوف و تعدی اوقات سابقه در حمای امن و امان غنوده مشاهده بیداد را امری محال می پندارند اکاسره بلند مقدار و قیاصره گردون اقتدار از صولت آوازه دولتش چون برگ بید از اهتزاز تندباد میلرزند و پلنگان قله کهسار و نهنگان دریای کارزار از خوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان هیمه خشک در نیران سوزان میگدازند معاذ اجبها و اصابت آثارش همواره تعمیر مبانی دین قویم را پیش نهاد ضمیر مهر تنویر میسازد و جوهر جان حسام ذو الفقار کردارش پیوسته در انجام مواد طغیان مخالفان ملت مستقیم اعلام اهتمام می افرازد بمقتضای همت همایونش استخراج اطراف اکناف استیصال اعداء دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش از سیر در انحاء آفاق آسایش امت سید المرسلین لاجرم مثنوی جای آنست که اهل اسلام از سر صدق باخلاص تمام متصل دست دعا بر داشته روی در قبله حاجت آرند دولت و نصرت او را بنیاد طلبند از ملک بی انباز بیت بود لایق حال کروبیان که گویند او را دعا هر زمان شمه از بدایع وقایع حالات و اندکی از نوادر خصایل و محامد صفات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشائی و اوایل ظهور نیر معدلت و عالم آرائی الی یومنا هذا این بود که خامه مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر نمود و امید بکمال مکرمت جاوید چنانست که تا تیغ آفتاب در و دیوار پادشاه سرافراز بر نشیب و فراز عرصه سایر امصار و بلاد ربع مسکون تابد زمان عمر و کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمه و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام این جهان فانی امتداد یابد نظم جهانبانیش پاینده و دولت ملازم ز جوهر کی عرض را انفصالست بحمد الله که ذیل دولتش را بجیب روز محشر اتصالست و چون دعای جاه و جلال این سپهر اوج سلطنت و استقلال چنانچه از مقدمه مسلمه سابقه محقق میگردد بر جمیع افراد امم واجب و لازم و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم کلک سخن گذار بسؤال امتداد و ازدیاد دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را زیب و زینت میدهد آنگاه بموجب التزامی که در این تالیف کرده شده قدم در ساحت ذکر شمه از احوال بعضی از فضلاء عظام این دوران میمنت انجام مینهد مثنوی الهی که این شاه فیروز بخت مراتب فزاینده تاج و تخت بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر کسی دلش روشن از نور علم الیقین تمام جهانش بزیر نگین

ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قوینلو معاصر بوده اند و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده اند

از جمله اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر فضلاء دانشور در زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی ببلده فاخره شیراز حقیقت باعزاز بنشر علوم محسوس و مفهوم قیام و اقدام مینمود و بجودت طبع و دقت ذهن از جمیع علماء متبحرین و فضلاء متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب والد امیر غیاث الدین منصور است که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف و اعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی و احسان بر الواح خواطر عالمیان مینگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری تحصیل علوم نمود

و باندک زمانی در تمامی فنون متداوله بدرجه کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود و در بلده شیراز مدرسه رفیع وسیع ساخته هر روز بآن بقعه شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبه علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده همت بر تالیف و تصنیف میگماشت از جمله فواتح قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید در میان طلبه علوم مشهور است و دقایق نکات آن مؤلفات افادت آیات بر الواح ضمایر علما و فضایل مآب مسطور و وفات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آنماه و سال راقم حروف را معلوم نشد خامه بتقریر آن زبان نگشاد و از امیر صدر الدین محمد الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و علوم [illegible] **غیاث الدین منصور** نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است مهارتش در فنون حکمی و ریاضی ضرب المثل جمهور علماست و یک دو دور در مدرسه پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام مینماید و گوش هوش طلبه علوم را از نتایج دربار طبع نقاد خود حلی آراید **مولانا جلال الدین محمد الدوانی** از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلا عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بوده و در میدان تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح جلیات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران میربود و فنون مکنون که از ابوعلی و علامه طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که معلم اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفه ضمیرش نگاشت بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی و مولانا جلال الدین محمد ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریه دوان که از اعمال کازرون است بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام مینمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بوده اند و در زمان میرزا احمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام مینمودند ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سیدی دانشمند بود بشرایط تلمذ بجای آورده القصه بواسطه قابلیت اصلی بلکه محض عنایت لم یزلی هنوز جمال مولوی در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از نفحات قلم گوهربارش ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم درگذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و روم و ایران و آذربایجان و هرموز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بوده و بعد از ادراک این سعادت عظمی از شعشعه ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسه بیگم که آنرا دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام نمود و در زمان دولت سلاطین آق قوینلو منصب قضای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه که از درس فارغ میشد همت عالی بر فیصل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علاء الدین قوشچی حاشیه در کمال دقت تالیف نمود ❀ و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدر الدین محمد نیز در آن اوان بر کتاب مذکور حاشیه ❀ نوشته بر حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرد و آنجناب جهت رد آن سخنان حاشیه دیگر بهتر از پیشتر در قلم آورد و برین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامید هر کس که از اهالی شیراز میبود جهت تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردید و از جمله تصانیف جناب مولوی دیگری رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت انتما گردانیده راقم حروف از شیخ مجد الدین محمد کرمانی لازال مؤیدا بتائید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف بود در روضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیه روزی بر پای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و بآن مناسبت مصنف آنرا بزورا موسوم گردانید و چون زورا اسمی است بغداد مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشید و دیگر از مؤلفات آن عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در باب اخلاق

فقیر مؤلف
مطالعه کنندگان
[illegible] یاد کرد غیاث الحکما امیر
غیاث الدین منصور دشتکی
کبیر رساله اثبات واجب
[illegible] نوشته
ذکر نموده که مولد پدرش
صباح روز [illegible] دوم
شعبان سنه [illegible] و عشرین و ثمانمائه
بوده و صباح روز جمعه دوازدهم
ماه مبارک رمضان سنه [illegible]
[illegible] بدست ظلم طایفه
[illegible]
[illegible]
[illegible] مدفون
[illegible]

و انتقال امیر غیاث
الدین منصور از این
دار پر شور بسرای
سرور فی سنه ثمان
و اربعین و تسعمائه
اتفاق افتاده و در
جوار والد بزرگوار
خود آسوده
حرره محمد تقی الحسینی
۱۴

اخلاق ناصری نوشته شده و از جملهٔ مصنفات مولوی است و از جملهٔ حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ
مطالع و حاشیهٔ انوار شافعیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمایر افاضل طلبه مسطور و وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل
پادشاه باندک زمانی روی نمود و مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و آنجناب دو پسر داشت امیر سعد الدین که حالا در سلک دانشمندان
شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا
جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل نفسانی قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت و هم در وطن مالوف مدفون
گشت مولانا شرف الدین علی شیفتکی در سلک اشراف علمای کرام و اعیان فضلای عظام انتظام داشت و در درس مولانا محیی الدین
و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل محسوس و مفهوم بر صحیفهٔ ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن
فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیهٔ تلویح از کتب نفیسه
از جملهٔ مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنهٔ سبع و تسعمائه در شهر مذکور فوت شده دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا
مرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد و مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از
شیراز ببلدهٔ هراة آمده در مدرسهٔ اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر تربیت امیر نظام الدین علیشیر شده همگی ایام شباب را بتحصیل مصروف
ساخت و باندک زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیرهٔ والدهٔ خاقان مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه
بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ما وراء النهر بود بجهة سرانجام بعضی از مهمات همراه
رفت و در معرکهٔ غجدوان از جهان گذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت و شعر متانت امتیاز
داشت قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده آن ابیات را بالتماس امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرمود و تا
حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد والا نژاد اشرف علمای ربانی
امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادر زادهٔ آنجناب بود و
حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و ظاهرا او
ولایت قضای شیراز منصوب بوده همت بتفصیل قضایای فرق برایا میگمارد سید نعیم الدین نعمة الله ثانی سرور اولاد امجاد پیغمبر آخر زمان
و مرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد و ذات
فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باحیای سنن سنیهٔ آبای بزرگوار مصروف درگاه کرامت بنیان
آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق نظم قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب بوسه از تعظیم خاک
روضهٔ جان پرورش خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش و آنحضرت در سلک اعاظم اولاد
عظام سید نعمة الله ولی که شمهٔ از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنهٔ
تسعمائه در دار الامان کرمان بجوار مغفرت رحیم رحمان درگذشت امیر تاج الدین کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعالی مکان بود
همواره خوان کرم و احسان گسترده آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره‌ور گردانیدی قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل علمای عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت و دیانت
می افراشت از جملهٔ مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الغفران تصنیفی ست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه
دانشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و هدایهٔ حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن مؤلفات کمال
دانش و جودت طبع خود را بمنصهٔ عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله ایست سنجیده بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوایل
ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی روزی چند مؤاخذ بوده درگذشت امیر غیاث الدین

[illegible]

و در تاریخ مولانا حسن
روملو بنظر احقر رسید
که مولانا جلال الدین
محمد دوانی هفتاد و
هشت سال در این
دار ناپایدار زندگانی
نموده و در ماه رجب
سال مذکور مرض
اسهال بجهان جاودانی
انتقال فرموده
حرره محمد تقی التستری
۱۴

محمد ولد ارشد امیر میران بود که از جملهٔ سادات اصفهان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی میبود و کثرت مکنت و ثروت آنجناب بدان مرتبه داشت که بدستیاری قلم و بنان شرح آن نتوان داد و بکمال اعتبار و اختیارش نه در آن مثابه بود که بتبیین آن زبان بلاغت بیان توان کشاد و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورگشائی نواب کامیاب شاهی مؤاخذ گردید و ببعضی از امور نالایق متهم شده قضا منشور حیاتش را درنوردید خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود و بنوشتن تاریخ وقایع احوال یعقوب میرزا التفات بوی میداشت و در آن باب کتابی ببلاغت آیات بر صحایف روزگار بنگاشت و چون خواجه مولانا اصفهانی در مذهب تسنن بغایت متعصب بود در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان بهرات آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا و اولاد عظامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایات خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگرچه گاهی با وی اظهار التفات مینمود اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت طعن میفرمود و خواجه مولانا پس از واقعهٔ محمد خان در ماوراء النهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه سبع و عشرین و تسعمائه به بلدهٔ فاخرهٔ بخارا درگذشت سید قوام الدین حسین از عظام نقبای اصفهان بود و بعلم و دانش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل معقول و منقول منشورات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات خامهٔ گهر نثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش بلغا و فضلا از من رباعی ای مشکل اهل فضل از کلکت حل گشته بفنون علم فرد و بی‌مثل طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر حدود خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبة الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیهٔ آن خطه را بر نهج ملت علیهٔ امامیه قرار داد و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان بلوازم منصب قاضی القضاتی اشتغال دارد و بشایستگی همت بر فیصل قضایای برایا میگمارد سید معز الدین محمد از جملهٔ نقبا و نقبای اصفهان بمزید تقوی و بیداری و وفور عرفان و پرهیزکاری اعتبار تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل نبوی از صفحات افعالش در دمیدنست و نسایم گلزار خصایل مرتضوی از ورقات احوالش در وزیدن ذات فایض البرکاتش بادای وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا مصروف بیت شد از سعیش قوی ارکان اسلام مدار جز شریعت پروری کام پدر القدوة اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که برادر عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی میبود و سید معز الدین محمد درین ایام سعادت انجام بنابر فرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علمای مذهب ائمهٔ کرام غایت اهتمام بجای می‌آرد مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روزافزون در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و پرتو انوار دیانت و امانتش بر وجنات روزگار اهالی آنجا بار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن امیر سید اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود امیر عبد الوهاب در سلک اجلهٔ سادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود و از اکتساب فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بقلم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت پروری و بیداری بر لوح خاطر مینگاشت در مبادی ایام کشورستانی شاه دین پناه هراس بعضی ناس بخاطر راه داده از تبریز بهرات شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال آن سید ستوده خصال تافت چنانچه در مجالس اکثر سادات خراسان آن سید عالیشان را تقدیم دادند و سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبد الوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت حاصل کرده باذربایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنهٔ احدی و عشرین و تسعمائه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام

صاحب سعادات

نسخه صفی

بمهام باعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم بناکام بهمدان ولایت رحل اقامت انداخت و ظاهرا تا غایت که تاریخ هجری بسنه ثمان و عشرین و تسعمائه رسیده آنجناب در قید حیاتست و بفراغت اوقات میگذراند شیخ ضیع الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلده فاخره تبریز بر سجاده تقوی و پرهیزگاری متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار بتزکیه نفس نفیس و تصفیه خاطر خطیر اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش میپویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش تیمن و تبرک میجویند قاضی مسافر عالمی است متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان ممتاز و مفتخر و آنجناب در ایام دولت ابد الاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب جلیله المراتب قضا سرافراز شد و تا غایت بلوازم آن امر اشتغال مینماید و گاه ابواب افاده علوم نیز بر روی روزگار طلبه میگشاید قاضی شیخم فاضلی است عالم و بحسب نسب از جمله اشراف و اعاظم و حالا منصب تدریس و تولیت مدرسه شریفه نصریه تعلق بآنجناب میدارد و بر وفق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام مینماید قاضی نصر الله بغدادی در دار السلطنه تبریز بر مسند قضا متمکن است و از علوم شرعیه وقوفی تمام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا عبد الصمد بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلا آذربایجان است و بواسطه سعت مشرب احیانا بشرب آب العنب اشتغال مینماید بتدریس یکصفه از مدرسه مبارکه نصریه تعلق بآنجناب میدارد و در مدرسه خواجه علیشاه جیلانی نیز بشرایط افاده بجای می آرد مولانا میرک کیلانی در سلک عظماء علماء تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا صفائی معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان جوانی جهة تحصیل بدار السلطنه هراة توجه فرمود بعد از چندگاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر بسر برد میل وطن کرده بار دیگر روی توجه بتبریز آورد و او بتجر حیثیه و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صحیفه ضمیر منیر مینگاشت این مطلع از نتایج مطلع خوش الصناعت است که آید ترک من شمشیر کین با او رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او شیخ علاء الدین علی بن عبد العالی علو مرتبه آن نقطه دایره تقوی و تحصیل در علم و فقاهت بمثابه ایست که در مذهب علیه امامیه نزدیک بسر حد اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد حکام اسلام و مرجع علما واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجه توصیف بلندتر است و نهایت دینداری و پرهیزکاریش نزد اکابر و اصاغر اشهر امری مقرر از جمله مولفات بلاغت سماتش حاشیه الفیه و رساله جعفریه در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور حدود بغداد و نجف از طلعت خورشید خاصیتش فایض النور شیخ ابراهیم قطیفی بصفت علم و عمل موصوف است و بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و سیورغال قبول ننموده و بمختصر چیزی که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر میبرند و از نتایج طبع و میامن انفاسش بهره ور بوده شرایط تلمذ و ارادت بجای می آورند سید محمد نیث قدوه نقباء نجف و زبده اصحاب فضل و شرفست ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوه اشراف علماء عرب و جامع اصناف فضل و ادب است بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هراة تشریف آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان انیس الحضرة البهیه و مستحسن گشت و بمنصب شیخ الاسلامی و اقضی القضاتی منصوب شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بعد از آنکه قریب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مألوف نموده علم عزیمت بصوب دیار عرب برافراخت سید نعمة الله حلی در سلک اجله سادات و علماء حله انتظام دارد و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه بلده فاخره هراة را بیمن مقدم شریف مشرف ساخته چندگاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برد و همراه آنجناب روی توجه بعربستان آورد قاضی ضیاء الدین نور الله ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکر الله وزیر و برادرزاده قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیرخان در بلده فاخره هراة متکفل منصب قضا شده چند سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آنجناب از اقسام فضایل و کمالات بهره تمام داشت و بجودت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار دلفریب بر صحیفه روزگار مینگاشت و در انشاء مکاتیب غایت بلاغت بجا می آورد و بدانه بر و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید می کرد وفاتش در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و در کازرگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بوده از قاضی نور الله قدوه پسری در غایت رشد و صلاحیت موسوم بامیر مخدوم و آن مخدوم حالا در سلک خواص حضرت ممالک پناهی حسب الحکم انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب پیوسته همت بر تشیید مهام فرق انام میگمارد قاضی عبد الرحمن برادر خوردتر قاضی نور الله بود و در ایام دولت [illegible] شاهی

بیست سال در دار السلطنهٔ تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام می‌نمود و جمال حالش بحلیهٔ علم و دیانت آرایش داشت و در اواخر سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالم‌پناه اولاد امجاد آن قاضی والا اثر را بتربیت و نوازش اختصاص داده زمام امور منصب قضا در قبضهٔ درایت ولد ارشدش نهادند مولانا درویش دهکی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خشت مالی مشغولی می‌نمود جودت نظمش بمرتبه‌ای که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که تا مرا بحال شعر شعور واقع است از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده‌ام این مطلع از نتایج کلک بلاغت نظام اوست که مطلع خواب دیدم در هوا شاهین او صیدی ربود چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود مولانا شهیدی در سلک شعرای بلدهٔ قم انتظام داشت و در هزل و مزاح بغایت عجب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم می‌نمود و این مطلع از نتایج طبع اوست که مطلع سبا ای عشق آتش زن دل افسردهٔ ما را بنور خویش روشن کن چراغ مردهٔ ما را مولانا شمس الدین محمد خضری در سلک اعاظم علما و اتقیای بلدهٔ فارس انتظام داشت و درین اوقات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت عالی نهمت بر افادهٔ علوم می‌گمارد و در اوایل امسال یعنی سنهٔ ثلثین و تسعمائه دو رساله یکی تفسیر سورهٔ کریمهٔ فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک‌پناهی حبیب الهی تالیف نموده بدار السلطنهٔ هراة فرستاد و از وفور انعام آن ملاذ انام بنعمای گرامند محظوظ و بهره‌ور گشت سید جعفر ولد بزرگتر افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالی‌مقام گشت و امرا عظام و صدور کرام جهة مدد معاش آنجناب سال مبلغ مطلع ترک من دست چو بر خنجر بیداد برد تشنهٔ آب زلال خضر از یاد برد پادشاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایت‌پناه امجد سید محمد نوربخش و برادر بزرگتر سید جعفر بود لوامع انوار شمایل معنوی از ناصیهٔ حالش ظاهر و لوایح آثار خصایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس‌پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد و آنجناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم آن عالی‌مقام ذوی الاحترامش مبالغه فرمود و میرزا کیچیک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت میامنش اقتباس انوار سعادت می‌نمود و بعد از آنکه میرزا کیچیک داعی حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف و احسانش بر وجنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین‌پناه لوای کشورگشایی برافراخت آنجناب را کما ینبغی مشمول مراحم بی‌دریغ گردانیده از سایر سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغبال اوقات خجسته ساعات می‌گذرانید تا در شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا پسر آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته باحیای سنن سنیهٔ آبا عظام قیام می‌نماید و بصفت علو همت و سمو رتبت موصوف ابواب لطف و مکرمت بر روی روزگار کبار و صغار می‌گشاید شیخ بیادگار بجائی که بوی او وادی شاه بهاء الدین فاضل‌ترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و در علم و دانش از سایر سادات صاحب‌کمالات ممتاز و مستثنی می‌نمود همواره اوقات خجسته ساعات را بادای وظایف طاعات مصروف می‌داشت و در تتبع سنن سنیهٔ آبا عظام خویش کوشیده نقش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر می‌نگاشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده در خانقاه خواجه فضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرمود و منظور نظر عنایت آن پادشاه عالیجاه گشته چندگاه در ظل عاطفتش بیاسود و چون حضرت خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی درون متوطنان بلاد خراسان را فرو تافت شاه بهاء الدین بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالم‌پناه شاهی منتظم گشت و بعد از دو سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بحسب اقتضای قضا [illegible] شده درگذشت مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعرای زمان و مرجع فضلای دوران بود و آنجناب در ذی الحجهٔ سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه در ملازمت نواب [illegible] بدار الملک خراسان آمده چندگاه ساحت آن ولایت را بیمن مقدم شریف مشرف و بهشت‌آسا ساخت و در آن اوقات با اصحاب علم و کمال با حسن وجهی سلوک نموده همواره همت بر سرانجام مهام می‌گماشت و در شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه بمبالغه و الحاح تمام رخصت حاصل کرده بصوب مملکت ری که وطن مألوف و مسکن معهودش بود حاصل نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده در بیست و پنجم ماه [illegible] بیاسود و در آن اثنا جمعی از اهل شر و فساد که از آنجناب کینه در سینه داشتند قاصد تهدم بنای حیاتش گشتند و شبی با تیغهای کشیده بر سر بالینش رفته چند زخم بوی زدند تا مرغ

تا برحمت الهی پیوست و دیگری هرچند حکام الولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند و به حقیقت جریمهٔ مقتول مطلع نگردیدند مطلع از نتایج طبع مولانا امیدیست که
مطلع تو ترک غمزه هستی من مرغ نیم بسمل کار تو زمین آسمان کام من از تو مشکل امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دینداریست و گوهر درج سعادت و بزرگواری آنجناب
سیر حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و بوفور فضل و کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید اساس
دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگمارند و امیر رکن الدین محمد در ولایت استراباد که مولد و منشاء ایشانست اقامت مینماید و پیوسته ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار متوطنان جرجان میگشاید در باب معموری و آبادانی آنمملکت مساعی جمیله بتقدیم میرساند و در اشاعهٔ خیرات و مبرات اهتمام معتبر مینماید بدانچه مفوض اند امیر قاسم
اشرف سادات جرجان و قدوهٔ اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آنولایت بحکم پادشاه امامت مرتبت تعلق بدانجناب میدارد و از روی امانت و دیانت
همت بر تحقیق انساب سادات میگمارد ذات واجب الاحترامش بصفت بذل و سخا موصوف و زمام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف ان الله
رؤف مولانا سلطان حسین خیابانی بر مسند قضاء ولایت اسفراین تمکن دارد و خود را در سلک افاضل و علما منتظم میشمارد امیر شمس الدین علی سبزواری در نسبت الی علی
و رتبت حسب متعالی از فرق نقبا و ذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود و علی الدوام خوان ضیافت در نظر خواص و عوام انام میگسترد
و وجه معاش و مادهٔ انتعاش آنجناب از زراعت مواضع ملکیهٔ موروثی و مکتسبی هر دور و نزدیک و ترک و تاجیک را از حاصل مزارعش کامیاب بهره ور بود در فرخنده
اختران قدوهٔ اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب نجف که نبیرهٔ امیر شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفیست و والدهٔ ماجده اش صبیهٔ میرزا محمود و خواجه آفاق
که پسر عمهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است از جناب نقابت مآب میر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولو الالباب بود استماع افتاده
که امیر سید شمس الدین علی النقیب بواسطهٔ اختلافی که در میان نقبای نجف دست داد از وطن مألوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان
رسید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آنسید ستوده شیم بمثابه بود که ظاهر ایشان از آن نقیب باحشمت و عظمت از عراق عرب باین بلاد نیامده بود و آنحضرت از جملهٔ سادات صحیح النسب
و علو حسب و سمو نسب بنی مختار در عربستان بدرجهٔ شهرت اشتهار دارد که صغار و کبار آن دیار بکلام السماء للملک الجبار و الارض للنبی المختار اقرار دارند و سلسلهٔ نسب سیادت احتسابش
که از زمرهٔ کریمهٔ علیه بی‌نهایت بامام چهارم زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلام اتصال مییابد و اکنون امیر شمس الدین علی اخلاق رضیه و اعراق مرضیه علاوهٔ این نسب
عالی ساخته بر مسند تقدیم در رتبهٔ نقابت متمکن است و توقع ترفع و تقدم مردم برآنجناب غیر ممکن و صحت آنچه قلم رقم کرد نزد اهل عالم بمرتبت ثبوت خبر الشهادة و
عالم الغیب امیر ابو القاسم در ولایت نیشابور قدوهٔ سادات و نقبا و ذو المکارم است و ناظم امور و مهمات اصاغر و اعاظم پدر بزرگوارش میر سراج
الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار در کمال اعتبار روزگار میگذرانید و بامر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت از آن ممر بهم میرسانید
تمهید اسباب عیش و نشاط بغایت مایل و راغبست و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید که بشرف سعادت دستگیری کرده
بالاخره بسلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب باز داشته ابواب انابت بر روی روزگار خویش بگشاید و التوفیق من الله تعالی
اتقا در علی ما نشاء امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین عزیزیست که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور اکثر نقبای مشهد مقدسهٔ رضویه علی ساکنها التحیة والسلام
والتحیه رتبهٔ تقدم داشت و صحت انتساب امیرزاده محمد و سایر نقبای آن بقعهٔ متبرکه مانند میر علی اکبر که با میر مهدی اشتهار دارد و برادر خجسته سیرش میر غیاث الدین محمد
بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق معشر بشر ظاهر و هویداست و عظم شان و شرف دودمان این سادات عالیمکان محتاج بشرح و بیان نیست کجا بآفتاب چه حاجت
تجلی را امیر محمد ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقبای روضهٔ رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و در این اوقات
بمنصب قضای ولایت طوس و مشهد مقدسه منصوب گشته و در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای میآورد امیر نظام الدین عبد الحی پدر بزرگوارش سید
عبد الوهاب در مملکت جرجان از جملهٔ اعاظم سادات عالیجناب بود و مدتی مدید بمنصب قضا و احتساب منصوب گشته در فیصل قضایا و انتظام امور رعایا اهتمام مینمود و امیر
عبد الحی در شهور سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه از بلدهٔ استراباد بدار السلطنهٔ هراة خرامیده همگی اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطهٔ
جودت ذهن و حدت طبع در اندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظور نظر عاطفت
ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت و کما ینبغی بلوازم افاده مشغولی مینمود تا وقتی که لوای
کشورگشای شاهی بلاد خراسان را تسخیر فرمود آنگاه بیشتر از پیشتر تربیت و رعایت یافت و آفتاب انعام و احسان حکام خراسان بر وجنات احوال اقبال

مالش یافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست آنجناب متعهد تفصیل قضایای شرعیه شده
سالها بکمال استقلال بمراسم آن امر خطیر پرداخت و اکنون حضرتش در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هراة مقام و آرام دارد و همواره خاطر ستوده مآثرش
بر نشر مسایل علوم دینیه و اظهار خفیات معارف یقینیه میگمارد و بی شائبه تکلف و غایله تصلف درین روزگار امیر عبد الحی بمزید علم و دانش بر اکثر فضلا و دیگر خراسان فایقست و علم
فصاحت بیان و زبان بلاغت نشانش مظهر انوار حقایق و دقایق نقوش مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتاوی و قضایای شرعیه بیمن توجه خاطر خطیرش منتظم
شعر لیس کلامی یعنی بعثت بکماله صلّ الهی علی النبی و آله امیر علاء الدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد است که در سلک امجد سادات قهستان
انتظام داشته و پیوسته تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت میکاشته و پایه قدر و منزلت امیر سید علی بمزید مکنت و ثروت و کثرت ضیاع و عقار
وافر و فزونی اتباع و اموال از مرتبه و الدنیا مدار تجاوز نموده و بواسطه کرم جبلّی و سخاوت اصلی همواره خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان بر گشوده همت و الا
مکرمتش خورشید صفت صفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر مرحمتش از مطلع سیادت بر وجنات احوال فقرا شکسته بال تافته بیت همیشه طالعش مسعود باد و اقبال او
ممدود باد امیر عبد الحی رازی در میان خورد و بزرگ بامیر خورد مشهورست و بوفور جود و احسان بر السنه و افواه طوایف انسان مذکور و آنجناب در سلک انتساب
اعمام حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد و در صغر سن از ری ببلده فاخره هرات آمده در ظل تربیت و عنایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود و بواسطه وفور
قابلیت باندک زمانی ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالمپناه شتافته باصناف الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت
و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان بیدریغ گشته رخصت مراجعت حاصل کرده عنان بصوب دار السلطنه هراة تافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در پناه
دولت درخشان در نهایت آسایش و فراغت بسر میبرد امیر کمال الدین حسن الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوفست و از جمله اشراف
سادات جرجان بمزید فضل و احسان معروف و آنجناب نیز در زمان روز افزون شاهی در منصب قضاء بلده هراة با امیر نظام الدین عبد الحی شریک بود و چندگاه
بتفصیل امور شرعیه میپرداخت و مهمات فرق انام بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت مقرون میساخت و اکنون بمنصب تدریس یکی از صفههای مدرسه سلطانی آنجناب
تعلق میدارد و گاهی نقش افاده و استفاده بر لوح خاطر مینگارد مولانا عبد العلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و حاوی انواع مسایل فروع و اصول
در علم نجوم و حکمیات بیمثل و بدلست و در شیوه زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد
مولانا معین الدین کاشی تحصیل فرموده و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین القنوی کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد
التفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و حلم و دینداری اتصاف دارد و همواره نقش
افاده و تالیف بر صحیفه خاطر شریف مینگارد و بر تذکره و تحریر مجسطی و شمسیه حساب و زیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب
اللهی رساله شریفه در باب العبادات و احرام در عقد انشا منتظم گردانیده امیر نظام الدین سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده افعالند بکمال صلاح و تقوی
موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان میر جمال الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت پناه هدایت دستگاه امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین
عطاء الله سلمه الله و ابقاه و میر جمال الدین در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بامر درس و افاده میپرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال نموده
فرق انام را از نصایح سودمند مستفید و بهره ور میساخت اما حالا بنابر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل گزیده همگی اوقات شریف را باداء وظایف
طاعات و عبادات مصروف گردانیده و از دو پسر فضیلت اثرش امیر نظام الدین سید احمد در یکی از صفههای مدارس سلطانی بتدریس و افاده مشغولی مینماید و
سید میرک بر سر مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری در ایام متبرکه بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر میگشاید از فطانت طبع دراکش آن طلبه علوم
محسوس و مفهوم مستفید و کامیابند از افاضه ضمیر فیض پذیر این یگانه روضه هدایت و ارشاد ناصر و سیر همیشه ظل ایشان باد ممدود و خواجه عبد المؤمن و خواجه محمد مؤمن جوانان حمیده
اخلاق پسندیده اطوارند بسلامت نفس موصوف و باستقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید است که شمه از فضایل و کمالات او در اثنای ذکر صدور
خاقان منصور سبق ذکر یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره که مدتی مدید پرتو اهتمامش بر سر انجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه تافته و
خواجه محمد مؤمن در تحریر خطوط اصول بدرجه رسیده که حالا در عراق و خراسان تمامی خوشنویسان آنجناب را مسلم میدارند و رشحات خامه مشکین علامتش را سرمشق خویش میشمارند و خواجه محمد
مؤمن درین زمان خجسته نشان مشمول عنایت و التفات حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی گشته بمنصب جلیل المراتب تعلیم شاهزاده و الا مناقب ابو النصر سام میرزا سرافراز شده

واکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی خاطر بر کتابت کلام مجید سبحانی میگمارد میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت و پهلوانی است پدر خجسته سیرتش خواجه جلال الدین میرکی در علم نجوم و سیاق تمثیل زمان خود بود و مدتی مدید بوزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا قیام مینمود بعد از آن ترقی فرموده بمنصب وزارت دیوان رسید و امور ملک و مال بیمن سعی و اهتمامش منتظم گردید و میرزا قاسم از اوایل ایام جوانی میل بتحصیل علوم کرده بمطالعه مسایل متداوله پرداخت و در خط تعلیق و نستعلیق رایات خوشنویسی برافراخت و ایضاً آنجناب در فن شطرنج خواه صغیر خواه کبیر مهارت تمام دارد و بواسطه اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره نقش خیرخواهی بر صحایف ضمایر اکابر و اصاغر مینگارد و اشعار دلفریبش بسلاست الفاظ و جودت معانی مزین است و منشآت بلاغت آیینش در نظر فضلا بسخن مطبوع و مستحسن و میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد تعالی در سلک ملازمان الحضرة العلیة البهیة در شمار در سلک الحکیمان انتظام یافته و پرتو انوار عاطفت نواب مدار الخاقانی معدلت آثار چنانچه میباید بر وجنات احوالش تافته از منظومات کلک دربار میرزا قاسم این بیت بخاطر بود خامه تحریر بیان آن مبادرت نمود نظم شد مرا کاسه سر خاک در میخانه باشد اگر گردش ایام شود پیمانه ز اسبابم بلند بهمه بیگانه شدم بهر تو ای من آشنا ناشده گشتی تو ز من بیگانه پیش واعظ منشین قصه طوبی مشنو قد برافراز که کوته شود این افسانه مولانا نورالدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبدالقادر طبسی است و در علوم شرعیه و نوشتن سکوک و سجلات و تمسکات وقوف تمام دارد و در زمان سلطنت خاقان منصور بمنصب قضای کارزرگاه منصوب گشت و در ایام دولت ابد پیوند شاهی چون این قضیه ترتیب یافته سه چهار سال در دار السلطنه هراة باتفاق سایر قضاة اسلام قضایا رفع قرار نام بتفصیل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می آورد مولانا حسامی واعظ از جمله اقربا و تلامذه مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست و بمناسبت حسامی تخلص مینماید و او ببلاغت لسان و فصاحت بیان موصوفست و بکثرت حفظ حکایات حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل را بهمان عبارت که در کتب مصنفین مسطور است بر سر منبر بر زبان می آورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه میپردازد و در روزهای چهارشنبه در مزار فیض آثار حضرت خواجه ابوالولید احمد قدس سره خلایق را از نصایح و مواعظ محظوظ و بهره ور میسازد امیر نظام الدین عبدالحی منشی در سلک سادات عظام طبقات پور منتظم است و پدرش میر ابوتراب از جمله اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام الدین بواسطه صلاحیت جبلی و ملایمت اصلی از مبادی ایام صبی و حداثت سن بتحصیل علوم صرف نموده در هنگام جوانی اکثر کتب متداوله را مطالعه فرموده و چون آنجناب بحسن خط تعلیق و جودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت خاقان جنت آشیانی چند گاه صاحب منصب انشا بوده بتحریر احکام و مناشیر میپرداخت و در ایام دولت شاهی مدرس مدرسه میر نظام الدین علیشیر شده یکدو سال لوازم آن امر بجای آورد و در مسند عزلت نشین و بتمامه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استرآباد نمود و حسب المدعا فرمان عالی حاصل کرده بدان جانب توجه فرمود مولانا میر علی بسیادت مشهور است و در خط نستعلیق سرآمد خوشنویسان روزگار و در صنعت نظم اشعار ملایمت تمام دارد و احیاناً ابیات و معمیات بر صحیفه روزگار مینگارد و این معما باسم مهدی از جمله منظومات اوست معما خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش و آشنا گردیده یکباره کی از قید خرد وارسته در میکده با سبو بپا گردیده و این رباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر و مبنی است بر مدح مربی اهل فضل و هنر نتیجه طبع اوست که مطلع دلا بکوی عجم دردم اگر بیابی راه بپیش آصف عالی گهر حبیب الله صفت این مطلع آنست که هر حرف از حروفی که در مطلع مسطور است چون در ضمیر نگاه دارند و باصطلاحی که متعارفست عمل نمود بمصراعی که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوندد که حرف مضمر کدام است رباعی ای ذات تو فیض بخش با اهل طلب وز حسن تو گر دیده فزون ذوق و طرب تو معدن ملکت جودی و دیده بهند صاحب جان بیابت از عین ادب شرف ملک و صاحب عهدی مولانا نظام الدین احمد جیلانی از مشاهیر منجمان فطنت نشانست و در علم رمل و طالع مسئله نیز وقوفی تمام دارد و آنجناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان بطالعی که قوتا کند بدان تقویم بدار الملک خراسان آمده رحل اقامت بر صحیفه خاطر نگاشت و همگی اوقات خجسته ساعات بکسب فضایل مصروف داشت و الی یومنا هذا در آن بلده فاخره مقیم است و مشغول مطالعه فن حکمت و تنجیم والحمد لله الخبیر العلیم والصلوة علی رسوله الکریم پوشیده نماند که از این زمره عظیم الشان در این زمان میمنت نشان جمعی کثیر در بلاد عراق عرب و عجم و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان توطن دارند و در ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال در سایه مرحمت خدام بارگاه جاه و جلال در غایت فراغت و رفاهیت بسر میبرند و ذکر جمیع ایشان موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بر تحریر اسامی بعضی از مشاهیر اقتصار نمود و اکنون عنان بیان بصوب اختتام کتاب حبیب السیر انعطاف مییابد و بر حسب وعده که در دیباچه مجلد اول کرده شده به تو اهتمام ببیان نبذه از غرایب و عجایب ربع مسکون می نماید

امید که توفیق مساعد گردد

حرره میرزا محمد علی شیرازی سنه ۱۲۷۳

خاتمهٔ حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

اختتام در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرایب آیین و پس از درود و دعای خاتم انبیا و مرسلین نموده میشود که حکمای دقیقه شناس و فضلای خرد اقتباس برین معنی اتفاق دارند که نصفی از کرهٔ زمین در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است و نصفی دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت بیضهٔ که آن را در آب افکنند و این نصف که مکشوفست نصفی که در جانب جنوب افتاده ویرانست پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آن را ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز در آنجا پیوسته مساوی باشد و در سالی هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو تیرماه و دو زمستان و در اکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریحان بشکفد بنابران جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان بر آن رفته اند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدای خط استوا از شرقی اراضی چین است و بر جزایر جمکوت کذرد و پس بر جنوبی بلاد چین و کنکدژ پس بر جزایر زابه که آن را عرض الذهب نیز کویند پس بر شمال سراندیب میان جزیرهٔ کله و سریره و وسط جزیرهٔ دیوه و شمال جزایر زنج و منقطعات بلاد زنجیان کذرد و بر شمالی جبال قمر و جنوبی بلاد سودان و مغرب کذرد تا ببحر اعظم منتهی کردد و حکما ربع مسکون را از آنجا که خط استوا است تا نهایت معمورهٔ عالم بهفت بخش کرده اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه آنکه مشتمل است بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز زیاده از سایر اقالیم است زیرا که محتویست بر قفار و بیابانهای بسیار **اقلیم اول** بزحل منسوب است و عامهٔ اهل این اقلیم اسود اللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جانبیست که ساعات روز آن دوازده ساعت و نصفی باشد تقریباً و وسط این اقلیم آنجاست که روز درازتر آن سیزده ساعت بود و حد دوم اقلیم اول آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریباً و ابتدای این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیرهٔ یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و وسط بلاد هند و سند کذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن کذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و میان جزایر یونان و جنوبی امصار مرطانیه کذرد تا ببحر محیط منتهی شود و بعضی از بلاد عجیبهٔ این اقلیم برین موجب است که مسطور میکردد **بلاد نوبه** دیار طویل عریض است برکنار نهر نیل و طول آن را بمدت هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و دار الملک نوبه را دنقله کویند و ساکنان دنقله مردم سیاه فام صاحب

جمال باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرّه و خرما از اطراف و جوانب بدانجا برند و خوردن گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و زرافه آنجا بسیار پیدا میشود و مملکت نوبه مشتمل است بر بلاد السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارت است چنانچه اهالی آن بروز در سردابهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانها بیرون شتابند و آن زر را بدست آورند و متاع ایشان همان است و طعام ایشان ارزن است و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان بتعب و رنج فراوان نزدیک بمواطن ایشان روند و چوب صنوبر و خشب ترنج و مهرهٔ آبگینه و دستینه و خاتمها از آبگینه و مس همراه برند و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در موضع معیّن جدا جدا بنهند و اهالی آنجا از آواز طبل بر آمدن تجار وقوف یابند و شب بسر امتعهٔ ایشان رفته در برابر هر متاعی جهت ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته بها و بضاعت خود را دیده اگر بدان راضی شوند برداشته و متاع را بگذارند و الّا بضاعت را از ثمن آن دورتر نهند و باز طبل زده باز گردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی دیگر اضافه بها کنند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معاملهٔ ساکنان بلاد السودان باین طریقه باشد **بلاد الزنج** شمالی آن صعید مملکت یمن است و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت که بر هوای آن دیار استیلا دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و خانهای ایشان را باستخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطور است که هرگاه زنگیان با اعدا جنگ نمایند هر که در معرکه کشته شود بردارند و گوشتش را بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آنجانور اشتغال نمایند و در آن سرزمین درختیست که برگ آن را در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیل بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من باشد و احیاناً تا بسیصد من نیز رسد **تغازه** شهریست در جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمین آن موضع شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است چنانچه کار عامّهٔ تغازه جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک ببلاد السودان برند و پادشاه ایشان زنی باشد و اصلا زرع در آن ولایت وقوع نیابد **حضرموت** ناحیتی است در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آنجا بار خوشهٔ گندمی یافتم که هر گندم از آن برابر بیضه بود و پیر زن پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود رفته از حقیقت حال آن گندم سؤال کردم جواب داد که در اوقات سابقه بواسطهٔ عدل سلاطین و امانت عمّال بزرگی حبوبات باین مرتبه میبود و از غرایب آنکه گویند در حضرموت آبیست که هر کس از آن آب آشامد مخنّث گردد **ظفار** شهریست در میان حضرموت و عمّان و مردم آنجا بعدم غیرت و حمیّت اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون رفته با هر کس که خواهند خوش برآیند و شوهران مانع نیایند **سباء** شهریست که میان آن و صنعاء سه روزه راه است و بانی آن بلده سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و اشجار میوه دار چنانچه حق عزّ اسمه در شان آن نازل کرده است که لقد کان لسباء فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلدة طیبة و رب غفور و بعقیدهٔ صاحب عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد **صنعاً** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت ماء و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر بیمار را که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یکهفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعاء بن ازال بن عیبر بن عابر است و هو هود النبی علیه السلام و از غرایب صنعا قصر غمدان است که بعضی از تبابعهٔ یمن آن را بنا کرده اند و یک رکن آن خانه زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که غمدان آن مقدار ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایهٔ آن بسه میل میرسید و سقف آن خانه از یکپارهٔ سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی از ارکان اربعهٔ آن صورت شیری تصویر کرده چون باد بر آن خانه وزیدی از آن تمثالها آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان رضی الله عنه در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد بعضی از اهل کیاست با وی گفتند که بر کتابهٔ آن قصر این کلمه مکتوب است اسلم غمدان انّ هادمک مقتول و ایضاً طایفهٔ کاهنان میگفته اند که ویران کنندهٔ غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب نیست که انهدام آن بنا درگذری عثمان این سخن را بسمع قبول جا نداد و آن قصر را ویران کرده بعد از اندک زمانی کشته شد و بعضی از نسخ بنظر در آمده

که در صنعا نوعی از گندم میباشد که در یک غلاف دو دانه منعقد میشود **جهره** داخل مواضع یمن است و در آن منزل درختی است که در ماههای حرام از آن چندان آب بیرون آید که همه حوضها را پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد و سال دیگر باز حال بر همین منوال باشد **چین** مملکتی طویل و عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار و اثمار حلاوت آثار و ابتدای اقلیم اول و دوم و سیوم و چهارم از آن مملکت و اهالی ولایات چین بحسن صورت اتصاف اما بینی ایشان کوتاه و قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود در عجائب البلدان مسطور است که در یکی از قرای چین غدیریست و در سالی که نوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن کو اندازند و مردم بر اطراف آن بایستند و هر چند اسپ میل بیرون آمدن کند او را نگذارند و مادام که اسپ در آب باشد باران بر آن سرزمین بارد لاجرم اسپ را چندان از خروج مانع آیند که بقدر کفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا اسپ از غدیر بیرون آید و او را کشته بر قله کوهی که نزدیک بآن غدیر است اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوستش انتفاع یابند و در سالی که این فعل از مردم آن قریه صادر نشود باران نبارد و قحط و غلا هویدا گردد و در آن سرزمین معادن زر و جواهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود و گویند در وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی نداشته باشد و چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی دهد صاحب تحفة الغرائب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرک است و سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست و لون جامه بلاد آن میان حمره و سواد باشد و ابتدای این اقلیم از مشرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب گذرد پس بر شمال بلاد هند و بلاد قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد برقه و افریقیه و شمال بربستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطابه گذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجائب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود

مکه مکرمه مکه بمیم عبارت از آن بلده شریفه است و بکه بباء موحده تحتانیه موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را بکه خوانند لازدحام الناس فیه لانه بکتای ازدحمه و مکه را ام القری نیز گویند بجهة آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم آن بلده را ام الارضین نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام طوائف خلایق مختلفة المذاهب معزز و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است که بر طبق آیه کریمه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً طواف آن بر جمیع فرق برایا واجبست و حجر الاسود که استلام آن از جمله مناسک حج است و یکی از ارکان آن خانه متبرکه موضوع است و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام فیه آیات بینات مقام ابراهیم مبنی بر تکریم و تعظیم آنست داخل آن موضع مبارکست و در عجائب البلدان از عبدالله بن عباس رضی الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهر از جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آن را بسوزندی هر علیلی و مریضی که آن را مس کردی شفا یافتی و دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است که از یمن مقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرکه آنکه همچنانکه تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان می‌بخشد و از جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که بر روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر کس کله بریان بر سر آن کوه بخورد مادام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که آیه ان الصفا و المروة من شعائر الله مشعر بتعظیم شان آنهاست از جبال مکه است و در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها مرویست که فرمود دابة الارض که خروجش از علامات قیامتست از کوه صفا بیرون خواهد آمد

مدینه معظمه در قدیم الایام نامش یثرب بود و رسول صلی الله علیه و سلم آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد منورش در آن بلده است در عجائب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه هر غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر و العلم عند الله تعالی

هندوستان مملکتی است در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا و اکثر معموره آن از اقلیم اول و دوم و سیوم اندکی از آن داخل اقلیم چهارم و مذاهب متوطنان آن بلدان مختلف باشد و اکثر بت پرستند و از عبادت معبود حقیقی گردن پیچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و انواع نباتات نافعه و ادویه مفیده که در آن دیار بحصول پیوندد در دیگر امصار نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که شمه از ذکر وقایعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین بهمت تبیین پذیرفت

در عجایب البلدان مسطور است که در هند درختیست که میوه‌اش شیرین دارد و طیور مثل کبوتر و فاخته و غیر ذلک بر آن شجره می‌نشینند و از آن میوه خورده بیهوش میگردند و مار قصد آن مرغان کرده هر یک که در سایه آن درخت افتاده باشند از تعرض ایمن باشند و بقیه طعمه حیّه شوند دیگر از غرایب هند شهریست که چون غریبی بآنجا در آید اصلا بر جماع کردن قدرت نیابد و هرگاه از آنجا رحلت کند باز بحال خود آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در بعضی بلاد هند زمینی است که ریگ آن با زر آمیخته است و نوعی از موران در آن موضع باشند بهیات سگ بزرگ جسم و تیز تک و هوای آن موضع در غایت حرارت است بنا بر آن جانوران در وقت ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند و در وقت اختفاء آنها تجار فرصت نگاه داشته بر باد پایان برق رفتار سوار شده خود را بآن زمین رسانند و از آن ریگ چندانکه توانند بار کرده بتعجیل باز گردند زیرا که اگر آن موران دوچار خورند بداد و ستد شان جان نبرند و از جمله نباتات غریبه آن ملک برگ تنبول است و آن مشابه است ببرگ نارنج در اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را معتقد باشند و کیفیت تناول آن چنانست که مقداری فوفل که آنرا سپاری نیز گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول را که بمقدار اندکی آهک تر کرده بر او مالیده باشند پیچیده در دهان گذارند و با سپاری بخایند و همچنین تا چهار برگ در دهان نهند و بخایند و گاهی کافور با آن ضم کنند و برگ تنبول آب دهان را بغایت سرخ سازد و رخساره را فروغ و کیفیتی مشابه نشئه شراب پدید آورد و گرسنگی را تسکین دهد و سیر را اهل طعام گرداند و بوی دهن ببرد و بیخ دندان محکم کند و در تقویت باه و انگیز شهوت هیچ چیز بآن مرتبه نباشد و این ابیات شاعر بعضی از اوصاف آن برگست مثنوی نادره برگی چو گل بوستان خوبترین نعمت هندوستان تیز چو گوش فرس تیز خیز صورت و معنی بصفت هر دو تیز تیزی او آلت قطع خدام قول نبی رفته علیه السلام برگ و در گشته نشانی ز خون لیک هم از رگ دو دش خون برون طرفه بنائی که شده در دهن خونش چو حیوان بدر آید ز تن خوردن او بوی دهن کم کند سستی دندان همه محکم کند سرخی رویش زده خنده منکرش آهک و فوفل شده رنگ آورش طرفه که با آن دو نشد بیش پس مرتبه و نام همو داست پس گرچه که آتش نبوی بهست بیش کهنه شود بیش کند آب خویش برگ عجب بین که گسسته ز بر از پس ششماه بود تازه تر در دهنش گیر و بصحبت خرام تا نگری فضل عجب والسلام دیگر از نسخ مسطور در آمده که در بعضی از حدود هند بتخانه ایست در دامن کوهی و زنجیری از سر آنکوه آویخته اند تا سطح بتخانه و در ایام عید خود بت پرستان آن بیت الصنم را می آرایند و از اطراف و جوانب خلقی جمع می آیند و شراب میخورند و شخصی در غایت حسن و چالاکی در آن مجمع حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کنان بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده بقله کوه صعود مینماید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سه سنگ که همراه میدارد یکی را بر جانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را به پس پشت خود می افکند و با آواز بلند چیزی میگوید که همه مردم میشنوند بعد از آن دست در سلسله زده پایان می آید و مانند مرده می افتد و او را باعزاز و اکرام تمام برداشته پیش صنم میبرند و از وی احوالی که در آن سال واقع خواهد شد از صلح و جنگ و غیر ذلک میپرسند و او همه را مطابق واقع جواب میگوید بعد از آن بحال خود می آید و برخاسته بمنزل خویش میرود و تا سال دیگر هیچکس او را نمی بیند **باداهم** داخل بلاد هند است و در آن بلده بتی است بر یک پهلو خفتیده و در بعضی از سنوات بی تحرکی نایی ایستد و از وی صدائی ظاهر میشود و آن معنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی که آن حرکت از آن بت صادر نگردد در آن شهر قحط و غلا وقوع یابد **سمرپره** بلده ایست در مملکت هند و در آن شهر مناریست که بزعم مردم آنجا جبالی آنست که در آن مناره کنجی تعبیه کرده اند و بر سر منار کنجی از سنگ موضوع است و بر سر آنکنج خروسی از طلا منصوب هرکس قصد سر مناره کند آن خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانچه همه مردم شهر مطلع شوند و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند **کلب** ایضا از جمله بلاد هند است و بزعم صاحب تحفة الغرایب در آن بلده عمودیست از مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش آن عمود چشمه آبیست هر سال در روز عاشورا آن بط بالها گشاید و منقار خود در آب آن چشمه رساند و آب آنچشمه را بیاشامد بعد از آن از آن عمود چندان آب مترشح گردد که تا یکسال مردم آنجا را کفایت کند **کالیکوت** بندریست در هندوستان مشابه هرموز و متوطنان آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند و دو مسجد جامع متکلف از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در آن بقاع جمع آیند و باداء نماز قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت بمرتبه ایست که تجار با ثروت صورت تجارت دارند و از دریا بدان بلده مال بسیار آرند و بر ساحل دریا در کوچه و بازار گذارند و بواسطه اشتغال ضروریه

چنانچه در بار آن بپردازند و عمال دیوان آن اموال را محافظت نمایند و هرگاه فروخته شود زکوة چهل یک ستانند و دیگر هیچ وجه تعرض نرسانند و رسم سایر بنادر های هند آنست که هرگاه کشتی را بی اختیار تاجر و ملاح باد تند بدانجا آرد و هندیان آن را باد آورده گفته غارت کنند مگر کالیکوت که از اموال کشتی باد آورده نیز مثل زکوة چهل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند لنگوتها از ناف تا بالای زانو بسته و در یک دست کتاره هندی چون قطره آب و در دستی دیگر کاو سپری چون قطعه سحاب و کالیکوتیان پادشاه خود را سامری گویند و هرگاه سامری فوت شود خواهرزاده اش را قایم مقام کردانند و پسر و برادر و سایر اقربا حاکم را معتبر ندانند و هیچکس نتواند که بتغلب و قهر بر آن شهر استیلا یابد و در کالیکوت همه اشیا پیدا شود و هیچ کار در آنجا عیب نیست مگر کشتن کاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم کردد که کسی کاوی کشته یا گوشت آن را خورده در ساعت آن کس را بکشند و کاو را آن کافران مرا چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبد الرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را برسم رسالت بجانب هند فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت اگرچه در اصل شرک و بت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما هر قومی را روشی علیحده است قومی از آن قبیل اند که یک زن ایشان را شوهر متعدد باشد و هر یک متوکی از مئونات آن زن را متعهد شده اند از وثاق و پوشیدنی و خوردنی و بوی خوش و غیرها و اوقات شبانه روز را قسمت کرده اند چون یکی از آن شوهرها بخانه زن رود نشانی بر در سرا گذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بدانجا رسد آن نشانی را دیده باز گردد و بیجانگر شهریست که سیاح بینا مردمک هیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیز گوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن بلده چنانست که هفت حصار تو بر تو متصل بند در گرد یکدیگر کشیده اند و گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی در زیر زمین و نصفی بیرون بقد آدمی متقارب یکدیگر محکم کرده اند تا سوار و پیاده بسهولت نزدیک سور نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهربند را نسبت بلده فاخره هراة تصور کند چنان بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول طولاً از دره و برادران تا پل مالان باشد و عرضاً از پل منار ده وار تا قریه شنیان و حصار دوم در طول از پل جوی نو تا پل دره قراو و در عرض از پل رکینه و چغان تا باغ زبیده و قریه حسان و حصار سیم از مزار ملا فخر رازی تا گنبد محمد سلطان شاه و چهارم از مدارس سلطانی تا پل کارده و پنجم از کوچه و باغ زاغان تا دربند شیخ خرم و ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد و مجموع این شش قلعه بکرد یکدیگر در آمده و دروازه های آنها در کمال متانت و استحکام است و حصار هفتم در میانه واقع است تخمیناً ده برابر چهار سوق هراة و کریاس پادشاه که او را ارای گویند در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دوم تا سیم مزارعات و باغات و عمارات بسیار و از سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بسیار و متصل بقصر پادشاه چهار بازار است و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی بدیع ساخته اند و بازارهای آن بلده را بغایت کشاده پرداخته اند و در بیجانگر پیوسته گل خوشبوی باشد و در دکاکین آنجا گل فروشند زیرا که متوطنان آنجائی چنانچه خوردن طعام را ضروری دانند بی استشمام گل صبر نتوانند کرد و همچنین در آن بلده صرافان جواهر و اهل شاهوار باشند مروارید و یاقوت و الماس و زمرد در بازار آشکارا سودا و معامله کنند و از هیچکس باک ندارند و بر جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته اند در غایت وسعت و رفعت بصورت چهل ستونی و در پیش آن چهل ستون صفه که ارتفاعش بمقدار قامت شخصی باشد و سی گز طول و شش گز عرض برافراخته و آن دفترخانه باشد و نویسندگان پیوسته آنجا نشسته خاطر بر نوشتن دفاتر گمارند و خط مردم بیجانگر دو نوعست یکی آنکه بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنائی باستعمال رنگی بقلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد دوم آنکه جنس سفیدی را سیاه کنند و ابار داده مهره زنند چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند و سنگ نرمی را که در آن دیار میباشد بشبیه دسته قلم تراش تراشند و بآن آغاز نوشتن کنند و از آن سنگ رنگی سفید بر آن جنس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار بماند و در اعتقادی مردم بیجانگر این باشد و در میان چهل ستون مذکور خواجه سرائی که آن را نایک خوانند من حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت نشیند و یساولان چوبها بر دست در پایان آن صفه بایستند و هر کرا مهمی باشد بمیان ایشان در آمده تحفه گذرانند و روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستند و حاجت خود را بعرض نایک رسانند و او بر وجهی که مقتضای عدالت است حکم کند و دیگری هیچ آفریده را مجال دخل نباشد و چون نایک از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان زبان بدعا بکشایند

بدعا لیش گشایند و از آن دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت حاجب و دربان نشسته باشند و چون پایک متوجه ملازمت پادشاهی گردد و نزد هر دربانی جمعی از
ملازمانش باز ایستند چنانچه از در بند هفتمین تنها در آید و مهمات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه
است و زر آن مردم سه نوع است از طلای مغشوش یکی را ورهه گویند و آن نزدیک یک مثقالی باشد و بده دینار کپکی خرج شود و دوم را که نصف آنست
پرتاب خوانند و سیم را که ده یک ورهه است فلم نامند از آن دو نوع رایج تر باشد و ششیک فلم از نقرهٔ پاک سازند و تار گویند و آن نیز بغایت
رایج است و سه یک تار از مس باشد و آنرا جیتل خوانند و قاعدهٔ آن مملکت چنانست که از تمامی بلاد و بقاع مقرر زر بضرابخانه فرود آورند و
هر کرا از دیوان چیزی دهند بر ضرابخانه نویسند و سپاهیان در هر چهار ماه یکبار بضرابخانه رفته مواجب ستانند و یکدینار هیچ آفریده را بر ولایات
حواله ندارند لاجرم معموری ولایت بیجانگر بمرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانهٔ رای خانها باشد که در زمین حفر کرده اند مانند حوضها از
طلای گداخته مصمت مالا مال و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و سر دست و انگشتان
کنند و در برابر ضرابخانه شحنه گاه است و دوازده هزار عسس در آن شهر باشند که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فلم است و آن وجه را از
حاصل خرابات بدیشان رسانند و کار عسسان آنست که از قضایا و مهمات این هفت حصار خبردار باشند و هر چه گم شود و دزد را پیدا کرده
بخداوند مال سپارند یا تاوان دهند و شرح شمه از احوال خرابات آنست که در قضای ضرابخانه صورت بازاریست در صد گز طول و پانزده
گز عرض تخمیناً و در دو طرف آن بازار ستونها بر افراخته صفّهای مکلف ساخته اند و پیش آن صفّها خانهای زیبا پرداخته هر روز بعد از نماز پیشین
درهای خانها را آب زده کرسیها و صندلیها نهند و قحبگان خورد سال صاحب جمال هر یک از جوهر و زیور توانگر بر آن کرسیها و صندلیها نشینند
و در پیش هر یک یکدو کنیزک بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهد آنجا شتابد و با هر که خواهد خوش برآید و آنچه داشته باشد
اهل خرابات محافظت نمایند و اگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین مرقوم کلک لطایف نگار گردانیده
که چون حضرت خاقان سعید مرا جهت رسالت بدان دیار فرستاد در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بمقصد رسیدم و بعد از چند روز که از رنج راه
برآسودم روزی قاصدی از پیش رای بطلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج سر اسپ خوب و دو تقوز کمخاب و اطلس پیشکش بردم
پادشاه در چهل ستونی بعظمتی هرچه تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودند همه جامهای فاخره پوشیده و جواهر گرانبها در
گوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس زیتونی در بر داشت و از دریای شاهوار گردن بندی بگردن انداخته بود و سبز رنگی لاغر اندام قامتش
بلندی مایل و در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام دمیده و بر ذقن هنوز موی نرسته و چون مرا پیش او بردند سر فرود
آورد و هم التفات نمود و فرمود تا بر دست چپ نشانیدند و نشان خاقان سعید را ستانده سپرد و گفت خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگ
ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که در آن دسته تنبول و بسته پانصد فلم و چند مثقال کافور پیش من آوردند و رخصت دادند تا بوثاق رفتم و هر روز دو
گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو تنکه زر علوفه مقرر کردند و تا آنجا بودم هفته دو نوبت آخر روز پادشاه
مرا طلبیده و از احوال خاقان سعید میپرسید و بدستور روز اول طبقی که در آن دسته برگ تنبول و بسته فلم و چند مثقال کافور بود بمن می بخشید و بزبان ترجمان
میگفت با وبگو که قاعده چنانست که ایلچی را طعام دهند و مائده پیش او نهند چون ما و شما بجهت مخالفت مذهب با هم چیزی نمیخوریم مصراع
این تسته زر دعوت ایلچی باشد و پادشاه بیجانگر را در آنوقت بمقصد خاتون و فتان بود و در مجموع حرمهای او هیچ پسر ده ساله را نمی گذاشتند
و هیچ دو عورت در یکخانه نمی نشستند و مهمات ایشان ضبطی تمام داشت و در تمامی مملکت خود هر جا خبر دختر جمیله می شود پدر و مادر دختر را
طلبیده رعایت بسیار میکرد و دختر را بتجمل تمام بحرم سرای خویش میبرد و دیگر هیچکس از والدین و اقربا او را نمی دید و سلاطین بیجانگر در سالی
یکنوبت اندروی بتعظیم و اقتدار و تجبر و افتخار جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب نمایند و آن را مهنادی گویند شرح این سخن آنکه از تمامی
ممالک رای که طول آن سه چهار ماهه راهست سرداران و کلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل را بسلاحها آراسته و تختها و صندوقها
بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام سلخ ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

در فضائی بغایت وسیع و مقامی بسیار بدیع سرداران بلاد رایت اقامت برافرازند و فیلان کوه نهاد حاضر سازند و در آن فضای دلگشای چهار
طاقها بسته باشند سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از بالا تا پایان مصور بصور مجسم و هر صورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور تا مگس و پشه در اطراف
آن چهار طاقها ظاهر نماید و بعضی از آن چهار طاقها چنان باشد که پیوسته در گرد بود و هر ساعت روی دیگر بنظر آورد و در منظرها و غرفهای
آن دختران و پسران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر نه طاق جهت خاصهٔ پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار
طاقها میدانی وسیع باشد و مطربان گلعذار و دختران خورشید رخسار در آن میدان قوالی کنند و رقص نمایند و بازیگران لعبهای غریب و عجیب
بجای آورند و چنانچه مولانا کمال الدین عبد الرزاق در سلک تحریر کشیده پیل را بزیر چراغ پایه فرستند و هر اصولی که مطربان سازند
فیل از آن بخرطوم نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید منگلور بندریست در سرحد بیجانگر و در سه فرسخی آن شهر بتخانه ایست مربع متساوی
الاضلاع ده گز در ده گز و پنج گز ارتفاع مجموع جدار آن مجسم از روی بصورت چهار صفه و در پیش آن صفه که در برابر است بتی بصورت آدمی
تمام قد از طلا ساخته اند و دو یاقوت احمر در دو چشم او پرداخته در غایت دقت و نهایت صنعت که گوییا بکسی مینگرد و امثال این بتخانه در ممالک
هند بسیار است و عجایب و غرایب آن امصار بیرون از حیز تعداد و شمار و العلم عند الله الملک الغفار **الاقلیم الثالث** صاحب این
اقلیم مریخ است و اهالی اینجا اسمر اللون باشند و ابتداء اقلیم سیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج و تمامی بلاد هند و
جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد و پس بامصار قندهار رود و بر وسط بلدان مکران و سجستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق
جنوب دیار بکر و شمال دیار مغرب و وسط ولایت شام بگذرد و پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و وسط بلدان قیروان و بلاد
طنجه بگذرد تا ببحر اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد غربیه این اقلیم بدین موجب که مسطور میشود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است و در آن
بلده دو ستونست که جسم آن باحجار و اجرام مشهوره مشابهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند و در سایر
روزها اصلا آن آب موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندر بن فیلقوس رومیست و سوری از سنگ و چهار دروازه دارد
و یکی از آن ابواب را باب رشید گویند و دیگری را باب السدره و سیم را باب البحر و چهارم دروازه را نمیگشایند مگر در روز جمعه و حرارت بهوای اسکندریه
غالب باشد و آبش از رود نیل و قنوات بود و از غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سه سال نگاه دارند متغیر نگردد و قریب
باسکندریه حصاریست در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس حکیم بفرمان ذو القرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آئینهٔ بقطر هفت گز در آن
میل نشانده و آن را بطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه بروی دریای فرنگ که میان اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کردی
در آن آئینه پدید آمدی و این آئینه تا زمانی که عمرو بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان بغایت
متوهم بودند عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند و چون مردم را نسبت بدیشان
اعتقادی پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده است و عمرو بن العاص با وجود دعوی ذکا و فطانت
فریب یافته بطمع گنج آن آئینه را از آنجا برگرفت و از آنچه شنیده بود اثری ندید و چون بار دیگر آئینه را در موضعش نصب کرد آن خاصیت را
باطل یافت در عجایب البلدان مسطور است که اصل منارهٔ اسکندریه آن آئینه بود و صورت خرچنگی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده
بودند و بر پشت آن منارهٔ بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود و العلم عند الله الودود **مصر** از جملهٔ اعاظم بلاد قدیمه است
بوفور عمارت و آبادانی و مزید شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز و استثنا دارد و معموری آن سرزمین و کثرت باغات و بساتینش در
ازمنهٔ سابقه بمرتبهٔ بود که بسبب غرور فرعون شده گفت که الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی و المعز لدین الله اسمعیلی در وقتی که آن مملکت
مسخر ساخت شیار توطن را از مصر برانداخت و نزدیک بآن شهری دیگر در غایت تکلف و زیبائی بنیاد نهاد و آن را موسوم بقاهرهٔ معزیه گردانید
و آل ایوب در ایام سلطنت خویش قاهرهٔ معزیه را بکمال معموری و آبادانی رسانیدند و در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالیه مرتفع گردانیدند
و قاهرهٔ معزیه بلده ایست طولانی در کنار بحر نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه است اکثر ملون و منقش مشتمل بر طاقهای بدیع و رواقهای

و روایتهای دلکش از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند و بعد از انقضاء چند روز بعد از هر بیضه جوجه بیرون آید و اعانة
جنینه جوز دا نکرده بتدریج بزرگ شود دیگر آنکه در بعضی از حدود آن ولایت کوهیست که آب شیرین از آن مترشح شود و در حوضی جمع گردد و از آن حوض باطراف
و جوانب جریان نماید و اگر شخصی جنب یا حایض بکنار آن آب رسد از رفتار باز ایستد و تا آن کس دور نشود و آب حوض را بیرون نریزند آب روان نگردد
دیگر آنکه در تاریخ مغرب مسطور است که در حدود مصر بجانب غرب ریگ روانست و در ازمنهٔ سابقه طلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت
مهابت و بافسون راه را چنان مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نکنند و تا بعمارات ضرر نرسانند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آنرا ابو الهول خوانند و دیگر از جملهٔ عجایب آنکه در آن مملکت دو گنبد هرمان مصر است و آن عمارات از گنبدهای بزرگ است که حکماء سلف ساخته اند و بروایت
بعضی از مورخان بانی آن عمارات ادریس پیغمبر است علیه السلام و آن گنبدها در دو فرسخ مسافت تعمیر یافته و کوچکترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات
اهل عالم بغایت کلانتر است و در زمان عزت یوسف علیه السلام در مصر غلات را در آن گنبدها انبار کرده بودند و از آنجمله سه گنبد بزرگست و از آن
سه گنبد کوچکتر و آن دو گنبد بزرگتر را هرمان گویند و هر یک از هرمان چهار صد گز در چهار صد گز است و ارتفاع آن نیز بهمین مقدار است
و آن گنبد کوچکتر سیصد گز است و در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی یکی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را بتخریب هرمان ترغیب
نمود و سلطان بسیاری از بیلداران را با منجنیق و کلنگ بدانجا فرستاد و ایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچک مشغولی کردند اندکی از آن ویران شد
چنانچه از دور بنظر بیننده در نیاید و از نزدیک چنان نماید که گویا موی آن دیوار را خراشیده اند صعید ناحیتی است در جنوبی فسطاط
و در صحرای صعید مغارهاست که مردگان در آنجا افتاده اند از آدمیان و طیور و وحوش و اموات انسانی را از کتانهای سطبر کفن کرده اند
و ادویه بران مالیده که پاره و پوسیده نشود گویند نوبتی کفن جاریه را از آن مردگان باز کردند اصلا تغییر بدنش راه نیافته بود و اثر حنا در
دست و پای آن میته باقی بود و در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند که مومیائی مصری از آن مردگان حاصل شود و آن بهترین
مومیائیها باشد عین الشمس شهریست در حدود مصر که بقولی تختگاه فرعون بوده است و درختی که روغن البلسان از آن حاصل شود در عجایب
البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آنجمله منارهٔ ایست از سنگ رخام
سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانیست از مس بر یمین و یسار آن دو صورت دیگر مشابه دو
خادم ساخته اند و از آن صورت پیوسته آب مترشح کند و آن آب بهر جا که رسد سبزه روید حلب از مشاهیر بلاد شام است وجه تسمیه اش بزعم
بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل الله علیه السلام در ایام جمعه گوسفندان خود را آنجا میدوشیده و شیر را بر فقرا قسمت میکرده گویند که در نواحی آن بلده
چاهیست که چون سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن چهل روز از آب آنچاه بیاشامد شفا یابد حمص و در آن بلده هیچ آفریده از مار و کژدم زیست
نیابد و اگر جامه را در آب حمص بشویند و بپوشند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند کژدم متعرض نگردد و در بعضی از نسخ بنظر رسیده و العهدة
علی الراوی که بر در یکی از مساجد حمص تمثالیست نصف اعلی مشابه مردم و نصف اسفل بصورت کژدم چون پاره گل پاک بران صورت نهند و آنرا
در آب اندازند هر کژدم گزیده که از آن آب خورد شفا یابد دمشق دار الملک بلاد شام است و تخت ارم بن سام بن نوح علیه السلام در آنجا
باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت از آنست و بعد از ارم شداد بن عاد تقلید بهشت هم در آن سرزمین
بستانی فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی از مفسرین آیت ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آنموضع است پس از آن تارخ که بزعم
اهل سنت و جماعت پدر ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود و اسکندر رومی تجدید آن عمارت فرمود و هوای دمشق بغایت
عالیست و آبش که از طرف بعلبک می آید اکثر در سایهٔ درختان است بدین سبب گوارنده نیست و غوطه دمشق یکی از چهار بهشت عالمست و آن
سه موضع دیگر که عبارت از شعب بوان و ابلهٔ بصره و صغد سمرقند است در لطافت و نزاهت دون غوطه باشد و ملوک بنی امیه در ایام
دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته و ولید بن عبد الملک بن مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه در عالم
بقعه بدان زیب و زینت کم توان یافت غایت سعی و اهتمام بجای آورد چنانچه گویند که هفت ساله مال ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد

در آنجا باشد صح

و دهقانان بلهو و لعب مشغولند و اکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی و مناهی مصروف انه هو الغفور الرؤف **انطاکیه** شهریست بزرگ نزدیک بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارت و بانیهٔ آن بلده دختر روم بن یقن بن سام بن نوح علیه السلام بوده و در سواد انطاکیه سیصد و شصت برجست و جهة محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری متعین بوده اند در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه در درون انطاکیه اصلا پشه نبوده و در بیرون انقدر پشه بود که اگر کسی دست از پنجره سور شهر بیرون کردی صد هزار پشه بر دست وی چسپیدی تا که عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکست و از درون آن حقه از مس ظاهر گشت ما لامال از تمثال پشه بعد از آن در داخل شهر نیز پشه پیدا شد و در انطاکیه موشی است که گربه از صید آن عاجز شود **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیاء بنی اسرائیل بوده و آن بلده بنا کرده داود است صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود در آن شهر تعمیر فرموده و حکایت عظم شان و رفعت مکان و وفور زیب و زینت بیت المقدس و مسجد اقصی در مجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج بتکرار نیست و شرف مسجد اقصی همین بس است که بر طبق آیت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها و انمیها از آن بقعه متبرکه بعالم بالا عروج کرد در عجایب البلدان مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصائی منصوب بود از آبنوس و هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیاست او را گفتندی که آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بتصدیق اقتران داشتی اصلا متضرر نشدی و الا صاعقه ظاهر گشته آن مدعی کذاب را بسوختی **شیراز** همیشه دار الملک سلاطین سرافراز و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن بلدهٔ شریف را در سنهٔ اربع و سبعین پسر عم حجاج بن قاسم الحکم بن عقیل الثقفی بنا فرموده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و عمارات اتصاف دارد و در بازار آن اطعمهٔ لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و بیهو و در زمان عضد الدوله دیلمی از دحام خلایق در آن بلده بر تبه رسید که لشکریان را جای نشستن نماند بنابر آن عضد الدوله نزدیک بشیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام که موسوم بفنا خسرو و مشهور بسوق الامیر بود ساکن گردانید و اکنون آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدال است و آبش از قنوات جریان می یابد و بهترین آن کاریزها قنات رکن آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ مشعر بلطافت و عذوبت آن آب در دیوان حقایق ابیات دارد و این بیت از آنجمله است بیت شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است و در شهر شیراز از بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از آنجمله است و گویند که آن بقعه هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و قصهٔ ثنیة الله اکبر که قریب بلدهٔ شیراز واقعست مشهور است و صحت آن خبر بالسنه و افواه اهل سفر مذکور از غرایب آنکه در عجایب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسپ حکیم آنجاست و بر زبر آن قبر آهن پاره ها ریخته اند و هر کس که پارهٔ آهن از آنجا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن پاره را بجا نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته همدر آن سال معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال البصری که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر میگذشت بعضی از نواب او را گفتند مناسب نیست که راه بگردانیم یا پیاده شده از قبر جاماسپ بگذریم التفات بآن سخن نکرد و گفت هذا من خرافات العجم و همچنان سواره بگذشت و همان سال حسب الحکم دست از حکومت باز داشته فوت گشت **اصطخر** از بلاد قدیمهٔ فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده است و بر طبق آیهٔ کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت صباح در بعلبک شام بودی و شام در اصطخر نمودی و آتشکده که فرو مردن آن از جملهٔ علامات ولادت حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم در آن بلده بوده است و در بیرون آن شهر ابنیهٔ عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر هیکلی عظیم ساخته اند و پیوسته باد بر آن هیکل میوزد بنابر آن گویند که سلیمان علیه السلام باد را در آن هیکل حبس کرده است و العلم عند الله تعالی **ابرقوه** از مشاهیر بلاد فارس است در عجایب البلدان در سلک بیان انتظام یافته که از عجایب آنکه در درون بلدهٔ ابرقوه باران نبارد مگر اندکی و در بیرون شهر بدستور سایر امصار امطار در فیضان باشد و این معنی بسبب دعای خلیل الرحمن است صلوات

پدر یوسف محمد بن

صلوة الله علیه و علی سایر الانبیاء و المرسلین الی یوم الدین **الاقلیم الرابع** این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و وسط معموره عالم و مسکن ابو البشر و اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و بوفور حسن خلق و لطف طبع مظهر اصناف فضل و هنر و ابتداء اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود و پس بر اراضی تبت و خرخیز و ختا و جبال کشمیر و بلغر و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان و امصار کرمان و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد عراق و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و صقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد دیاریقی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از غرایب این اقلیم برین موجب است **خان بالیق** دار الملک مملکت ختاست و بصحت فضا و لطافت آب و هوا غیرت بساتین روح افزا چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری بزرگ و سی گز عرض در میان شهر جریان دارد و نزدیک بکنار آن جوی جاده ایست که بدار الملک ماچین منتهی میشود و تمامی آن شارع را که چهل روزه راه است بسنگ فرش کرده اند و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانچه مسافران در سایه طی مسافت مینمایند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره و یارا نیست که شاخی از آن درختان بشکند یا اسپی برگ آن رساند و در دو طرف آن راه قری معموره مشتمل بر تنخانها و دکاکین بسیار است و بعضی از غرائب احوال و اطوار اهالی خان بالیق درین حکایت که نوشته میشود مرقوم کلک لطایف نگار میگردد **حکایت** در مطلع سعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان که سردار ایشان شادیخواجه بود برسالت ختای نامزد فرمود و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش را که از زیور فضل و هنر بی بهره نبود مصحوب آنجماعت ارسال نمود و با خواجه مشار الیه مقرر کرد که از آن زمان که از دار السلطنه هراة سفر کند تا هر روز که باز آید آنچه مشاهده نماید بی زیاده و نقصان در قلم آورد چنانچه از روزنامه که خواجه غیاث الدین بموجب حکم نگاهداشته بود بوضوح می پیوندد که ایلچیان شانزدهم ذیقعده سنه مذکوره از بلده فاخره هراة عازم ختای گشته بیست و دوم محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بسمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش و امیرشاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند و غره صفر از سمرقند بیرون رفته بیست و هشتم جمادی الاولی بالجکاه یلدز و ایل شیر بهرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان آب مقدار دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات باران و ژاله میبارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا در اواخر جمادی الآخر بشهر طوقان رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت میپرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده بگفتند که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان را مفصل کردند و بیست و یکم همان ماه شادیخواجه و رفیقان را در شهر قامل اتفاق نزول افتاد و در آن بلده سید فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزئین ساخته بود و قریب آن بقعه عبده اوثان بتخانه بزرگ داشتند که اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و جوان شکلی مصور بپری نام در غایت حسن و جمال در قامل بحکومت اشتغال داشت و از قامل روانشده و بیست و پنج مرحله پیموده دوازدهم شعبان و در آن بیابان بگاو قطاس باز خوردند گویند که آن گاو حیوان بزرگ و با قوت میباشد که نوبتی سواری را از پشت زین ربوده مدتی بر سر شاخ نگاهداشت القصه ایلچیان در چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که اول شهر از شهرهای ختاییست ده روزه راه بیابان بی آب بود و جمعی از ختاییان بموجب فرمان باستقبال شتافته در آن مرحله با شادیخواجه و رفیقان ملاقات نمودند و یک روز در مرغزاری نضارت آثار صفه عالی ساخته سایبانها برافراختند و میزها و صندلیها نهاده از ماکولات گوشت قاز و مرغ و گوسفند و انواع میوهای خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب گردانیدند و بر زبر هر میزه نخلی بسته بودند و باصناف سبزی خوانها را آرایش داده و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو داده و نسخه گرفتند

که هر یک از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که زیاده نگویند و گفتند که هر کس که دروغ گوید او را در پیش پادشاه ما اعتبار نماند و بازرگانانی که
همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته که خدمتکاری ریسمان بستند و شانزدهم شعبان داتکت داجی که حاکم سرحد بود طوی عظیم
مرتب ساخته ایلچیان را بصورت خود برد و ختائیان بدستوری که معهود ایشانست مربع فرود آمده بودند طناب اندر طناب چنانچه هیچ آفریده بمیان
ایشان راه نمی یافت مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیام ایشان فضائی بزرگ بود و در وسط آن فضا
دکانی بلند که ساحتش یکجریب بود ساخته بودند و خیمه بزرگ دو بیره ختائی بر آن موضع کرده بود و اطنابش را بر داشته و تالاری از چوب و سایبانها
بر افراخته چنانچه در آن یکجریب مطلقا آفتاب نمی تافت و در زیر آن خیمه دو بیره صندلی داجی نهاده بودند و از چپ و راست دیگر صندلیها
بود و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امرای ختائی بر طرف راست قرار گرفتند و پیش ایشان التعظیم در جانب چپ زیاده است و پیش هر یک از
ایلچیان و امرا دو شیره نهادند و بر یکی غاز و مرغ و گوشت پخته و میوه های خشک و تر ختائی و در دیگر کلیچها و نانهای خوب و گلی از کاغذ و ابریشم بغایت
مرغوب و در پیش سایر مردم بعدد هر یک یک شیره بود و در مقابل کورکه پادشاهی که بر موضعی مرتفع نهاده بودند چینیها صراحیهای خرد و بزرگ
بعضی نقره و بعضی چینی موضوع بود و در چپ و راست کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده بودند و با توغن و کمانچه و نی و تنبک و موسیقار و سنج
و چهار پاره و دهل نوازش در آورده و پسران صاحب جمال مانند دختران سرخی و سفیده بر روی مالیده و مروارید با در گوش کشیده بازی
گریها کردند و ازین فضای گشاده تا چهار دروازه سپاهیان جبه پوش چنان بهم تنگ بین و قطار ایستاده بودند که از محل خویش یکقدم پیش و پس نمی نهادند
و نیزها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شرب شراب کرده امیر دیوان که حاکم دیوان بود کاسه داشت و صندوق نخلبندی
با وی میگردانیدند هر کس را که کاسه دادی شاخچه از آن بر سرش زده مجلس را عشرت افزای گلشن ساخت و بازیگران از کاغذ مقوی صور جانوران
ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ وجه روی و گوش و گردن ایشان نمی نمود و بر اصول ختائیان برقص اشتغال داشتند
و بعضی از پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و جوز و شاه بلوط مقشر و لیمو و سیر و پیاز در سرکه پرورده و خربزه و هندوانه بریده بر کف
نهاده بودند و چون ایلچیان کسی را کاسه داشتی یکی از ایشان طبق خود در پیش آوردی تا آنکس هر نقل که مایل بودی تنقل نمودی و یکی از بازیگران صورتی
مشابه لکلک در غایت بزرگی ساخته بود و چنانچه بسر می رساند در اندرون آن رفتی و آن لکلک با اصول پای کوفتی القصه آن روز از صباح تا رواح بعیش
و نشاط و فرح و انبساط گذرانیدند و هفدهم شعبان بجول و بیابان در آمدند و قطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند و قراول قلعه ایست در غایت
متانت در میان جبال واقع شده و دیگر راه پیش ندارد و ایلچیان بدان حصار در آمده متوطنان آنجائی همه را شمردند و نام نوشتند بعد از آن
قراول بسکجو رفتند و در یامخانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آمدند و ختائیان آنجائی الاغان در خور آنجماعت را بتمام رسانده بدفتر بردند و سیر
و مایحتاج ایشان را از مأکول و مشروب و مرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب مرتب ساختند و برای هر کس کتی و یکدست جامه خوب ابریشمین
و یک خدمتکار فرمان بردار مقرر فرمودند و از آنجا تا دار الملک ختای در جمیع یامخانها ایلچیان را بدین نهج خدمت میکردند سکجو شهریست
در غایت عظمت و سوری مستحکم برگرد آن کشیده و میانش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه عرض هر بازاری پنجاه گز شرع
باشد همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای آن بلده خوک اهلی بود و در دکاکین قصابی گوشت گوسفند و خوک پهلوی هم آویخته میفروختند
و در آن شهر بازار و چارسوی بسیار است و بر سر هر چهارسوئی طاقی از چوب بسته اند در کمال زیب و زینت و کنگرها بر آن تعبیه کرده هم از چوب
و مقرنس ختائی در آن بکار برده و بر تفصیل سکجو در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته اند و چهار دروازه بر چهار رکن شهر در برابر هم گشاده
و با آنکه از میان شهر تا هر دروازه مسافت بسیار است اما از غایت راستی بازار با کثرت مردم راه اندک می نماید و بر پشت هر دروازه کوشکی
دو طبقه بنا کرده اند و درین شهر بیت الصنم متعدد است و هر بتخانه در وسعت قریب ده جریب است و تمامی صحن آن از خشت پخته تراشیده فرش
انداخته اند و بر در آن بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده اند و صلای عشرت و دخول در داده و از سکجو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختای
نود و نه یام بود همه معمور و آبادان هر یامی در برابری نزدیک بشهری و در میان هر دو یام چند قرغو بود و قرغو عبارتست از خانه که [illegible]

ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته درین خانه ده کس نشینند آن منزل را چنان ساخته اند که قرغوی دیگر پیدا باشد و چون حادثهٔ دست دهد مثلاً اگر لشکر بیگانه اثری ببینند فی الحال در قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال را مشاهده کرده هم باین عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس تا اشتعال آتش مرئی ایستادگان پایهٔ سریر اعلی گردد و بعد از یک شبانه روز از افروختن نیران حالی که از دار الملک تا آنجا سه ماهه راه باشد بر سبیل اجمال معلوم کنند و بمتعاقب این صورت کیدقو مکتوبی مبنی از شرح واقعه بدست یکدیگر داده بدرگاه رسانند و کیدقو کنایتیست از خانه واری چند که در محل معین جا کن گردانیده اند و نامزد بآنکه اگر مکتوبی یا خبری بدیشان رسد فی الحال بکیدقوی دیگر رسانند تا آن قضیه باندک زمانی مفصلاً بعرض پادشاه رسد و از کیدقوی تا کیدقوی دیگر ده مره است و هر شانزده مره یک فرسنگ شرعیست و هر روز بنوبت ده کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که منسوب بکیدقو اند همانجا اقامت ورزند و خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو تا قمجو که بلدهٔ دیگر است و بزرگتر نه یام بود و دانکچی که کلانتر داجیان سرحد است درین شهر حکومت نماید و در هر یامی صد و پنجاه اسپ و دراز گوش و قریب شصت عرابه جهة ایلچیان می آورند و پسرانی که اسپان را محافظت مینمایند موسومند بیاقو و متعهدان دراز گوش را لوقو گویند و عرابه کشان را چقو و این طبقه بسیار باشند و ریسمان های عرابه بر دوش گرفته بصوب مقصد کشند و هر عرابه در عهدهٔ دوازده کس است و هرچند در راه باران و سرما باشد ایشان از عرابه کشیدن باز نمانند همه پسران خوش صحا و سیمین بدن مروارید های درشت غلطان ختائی در گوش کشیده و موها بر سر گره زده و اسپانی که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشند و باقوچیان متعقب یکدیگر پیش اسپان میدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهة ایلچیان گوسفند و قاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده و بقول دیگر آماده و مهیا باشد و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و بطوی دیوانخانه که آنرا دوسون گویند مرتب بود و در هر دوسون اول پیش کور که رو بجانب تختگاه پادشاه تختی نهند و پرده آویزند و شخصی بپهلوی تخت ایستاده باشد و نمدی بزرگ زیر پای انداخته بغایت پاک و پاکیزه و ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زده بسان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص که بر پهلوی تخت ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند سه نوبت بعد از آن سر بر زمین نهند و ایلچیان را تکلیف کنند که سه بار باین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر سیرهٔ خود روند و در قمجو بتخانهٔ بنظر ایلچیان درآمد پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی خفته بطول قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور کلهٔ آن بیست و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یک بطول گزی و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان بنظر آمد که کشیده بودند چنان متحرک که بیننده را گمان میشد که مگر زنده اند و بر دیوار با صورت گرهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن بتخانه عمارات بود مانند پوست کاروانسرا همه پردهای زربفت و گرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیها چینی آراسته و درین شهر خانهٔ دیگر ساخته بنحوی که اهل اسلام آنرا چرخ فلک میخوانند مانند کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بنقش ختائی و غرفها و ایوانها پرداخته شده بود و بر گرد منظرها انواع صور غریبه بظهور آورده از آنجمله تختی ساخته بودند که پادشاهی بر آن نشسته و از چپ و راست آن خادمان و غلامان و دده ایستاده و در زیر آن کوشک صور دیوان پدیدار بود که آنرا بر دوش گرفته بودند و دور آن کوشک بیست گز بود و ارتفاعش دوازده گز همه از چوب تراشیده اما آنرا چنان تذهیب کرده بودند که بیننده انگاشتی مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه بود و میلی از آن سردابه تا بالا کوشک تعبیه کرده بودند و یکسر میل را بر زیر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه که آن کوشک در آنجاست محکم ساخته چنانچه باندک حرکتی که آن میل را دادندی آن کوشک عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای میبردند درین شهر از ایشان ستاندند مگر شیری را که پهلوان صلاح الدین شیربان آنرا خود بدرگاه رساند القصه ایلچیان هرچند بخان بالیق نزدیکتر میرفتند داروغگان و حکام و کلانتران یام در ادای طوی مبالغه و اهتمام مینمودند و ایشان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال در کنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد و آن آب مساوی آب رود جیحون است و بیست و شش کشتی جسری بر آن بسته اند و آن کشتیها را به زنجیری که در سطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از هر طرف ده گز بر خشکی گذشته بود و بر دو طرف آب دو میل آهن هر یک بسطبری میان آدمی در زمین محکم کرده اند و زنجیر با آن استوار ساخته و کشتیها را بقلابهای بزرگ و زنجیرهای متعدد استحکام داده بودند و بر بالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان بی تعبی از قراموران بگذشتند و در آن

طرف آب شهری بود در غایت فسحت مشتمل بر عمارات پر زیب و زینت و در آن بلده ایلچیان را زیاده از بلدان دیگر طوی دادند و در آنجا بتخانه عظیم بود چنانچه از سرحد ختای تا آنجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان در نیامده بود و آن شهر سه خرابات داشت که در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بودند و زیبائی رخسار ایشان در آن بلده بمثابه ایست که بحسن آباد اشتهار یافته. القصه چون ایلچیان از آن شهر نیز روان شدند از چند رود دیگر عبور نموده در بیست هفتم ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه به بلده صدین قوره نزول نمودند و آن شهر بغایت معظم بود و محتوی بر خلق بسیار و بتخانه بزرگ داشت و بتی جسیم در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و بر همه اعضای آن صورت دستها بود و بر کف هر دستی هیأت چشمی و آن بت را هزار دست گویند و از مشاهیر اصنام ختائیانست و این بت در عمارتی بدیع رفیع بر کرسی سنگی که درکمال غرابت تراشیده اند موضوع است و در اطراف او منظرها بر گرد این بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقه نخستین از کعب بت گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانوی او تجاوز کرده و تا ثدیین قیاس تا سر صنم و سر آن عمارت را بمقرنس در آورده اند و چنان پوشیده که دیده نظارگی در مشاهده آن حیران میماند و در مجموع طبقات این عمارت از درون و بیرون توان گردید و چنانچه از سیاق سخن مفهوم میگردد این بت را ایستاده ساخته اند و قدمش که طول هر یک بده گز نزدیک است بر روی تخته ریخته منصوبست و میگفتند که مقدار صد هزار خروار برنج تخمیناً در آن عمل صرف شده است و دیگر بتان کوچک در آن بتخانه بود و آنچه که آن را رنگ آمیزی کرده بودند و کوهها و کمرها و مغارها در آن کشیده و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان بر آن تصویر نموده که در چله نشسته اند و قچقار و تکه و ببر و پلنگ و اژدها و اشجار بقلم سحر آثار پدیدار کرده و بر جدار آن بتخانه صورتگرها از کمال حذاقت و مهارت بجای آورده و در این شهر نیز چرخ فلکی بود بزرگتر و بتکلف تر از چرخ شهر قمچو و ایلچیان آنجا نیز طوی خورده و رحلت کرده صبح هشتم ذی الحجه سنه مذکوره بدروازه خان بالیق رسیدند و شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون در سور آن شهر معمور استادان بنا کار میکردند خواره بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازه خان بالیق را نگشوده بودند و ایلچیان را از برجی که بعمارت آن اشتغال داشتند بشهر در بردند و بر درگه یاس کرده اساس دایمنگ خان که پادشاه بود فرود آوردند و بر در بارگاه مقدار هفتصد قدم بسنگ تراشیده فرش انداخته بودند و خراسانیان پیاده از آن فرش گذشته بهر طرف را پنج پیل ایستاده دیدند خرطومها برراه داشته ایلچیان تمام از میان آن پیلان گذشتند تا بفضای در سرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قریب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش کوشک دایمنگ خان کرسی بنظر در آمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن طبقی ترتیب داده شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده و دروازه میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه ممر پادشاه است و از طرفین خلایق آمد شد مینمایند و بر زبر کوشک پشت دروازه کورکه و ناقوس نهاده و آویخته و چند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد و قریب سیصد هزار آدمی بهنگام روشنائی روز بر درگاه جمع گشتند و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستادند و دو هزار نفر از لشکریان تاچخ و دورباش و ژوبین و حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف و جوانب فضای کریاس خانها و صفها و ستونها در غایت عظمت ساخته اند و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار پادشاه میکشیدند کورکه و دهل و نقاره و سنج و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشاده مردم بسرعتی تمام باندرون رفتند زیرا که در وقت دیدن پادشاه رسم ختائیان دویدن باشد و چون ایلچیان از آن دروازها در آمدند فضائی وسیع دیدند دلگشاتر از فضای اول و کوشکی در غایت عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی آورده نهادند و آن سریر مثلث بود و در اطلس زرد ختائی گرفته و در آن سیمرغ و اژدر و دیگر صور نقش کرده و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست ختائیان صف کشیده ایستادند اول امرا تومان و بعد از آن هزاره و صده و هر یک از آن جماعت تخته در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض موازی چهار یکی و چشم بر آن تخته دوخته بطرف دیگر نمی نگریستند و در عقب امرا افزون از مرتبه تخمین و قیاس جبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده در غایت استوا ایستاده و مجموع ختائیان خاموش بودند که گوئیا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمد نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند پادشاه

خاتمه

بالا رفته بر آن صندلی نشست میانه بالا محاسنش نه بزرگ و نه خرد و مقدار دویست سیصد موی از میان محاسنش چنان دراز که بر کنار او سه چهار حلقه زده بود و از چپ و راست تخت دو دختر قمر پیکر ایستاده و موی مشکبوی بر میان سر گره زده و عارض و گردن مکشوف و گشاده و مرواریدهای بس بزرگ در گوش کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هرچه گوید قلمی کنند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی تغییر باید کرد آن خط را بیرون فرستند تا دیوانیان بران موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را با بندیان یکبار پیش بردند و پادشاه بر تخت بر غوی بندیان و مجرمان پرسید و ایشان هفتصد کس بودند بعضی دوشاخه بر گردن و برخی بر تخته طولانی مقید سرهای ایشان از سوراخهای تخته بیرون آمده و هر کس را نفری موکل بود و مویش بر دست گرفته منتظر تا پادشاه چه حکم کند دایمینگ خان طایفه از ایشان را بزندان فرستاده زمره را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای هیچ حاکم و داروغه مرخص بکشتن کسی نیست و هر آفریده که گناهی کند آن را بر تخته پاره نوشته در گردنش آویزند و حد گناهش را بر قلمی کنند که در کیش کافری چه بود و بزنجیر دوشاخه بسته بخان بالیق فرستند و اگر فی المثل از مکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا توقف نتوانند کرد و چون در آن روز مهم ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزدیک تخت بردند و مسافت پانزده گز دور نگاه داشتند و یکی از امرا زانو زده صحیفه را که مشتمل بر احوال ایلچیان بود برخواند مضمون نوشته آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او آمده اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا سر ارادت بر زمین عبودیت نهند و منظور نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان دایمینگ خان بود و دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق بدو میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که بتخت قامتهای خود در اخم کنید و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین نهید ایلچیان دو تا گشته سر فرو آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنغر و سایر شاهزادگان و امرا ایران را که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند باشارت خواص دایمینگ خان ایلچیان بدو دست بلند گرفتند و قاعده اهل ختا آنست که هرچه متعلق بپادشاه باشد گردد آن را در چیزی زرد پیچند و مولانا یوسف مشارالیه آن مکاتیب را از ایشان ستانده بخواجه سرائی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود و خواجه سرا آن را بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوبات را گشاده و ملاحظه کرده بخواجه سرای سپرد آنگاه دایمینگ خان از تخت فرود آمد بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند هزار دگله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانید و از جمله ایلچیان هفت کس را نزدیک صندلی بردند بموجب شادی خواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین ملازمان میرزا بایسنغر و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش و اردوان قاصد میر شاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان و این جماعت بزانو درآمده دایمینگ خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی میفرستد و مال ارسال مینماید گفتند آری و ایلچیان شما دیدند که فرستاده او آمده بود و پیشکش و اموال آورده دیگر پرسید که در آن ولایت نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت اندکست یا فراوان جواب دادند که نعمت و غله از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راستست منعم حقیقی اسباب تنعم بسیار ارزانی داشته است دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستیم تا از ولایت او اسب آورند زیرا که آنجا اسپان خوب میباشند دیگر سؤال کرد که راه امن هست ایلچیان گفتند که بفرمان شاهرخ سلطان آینده و رونده بفراغ بال آمد شد مینمایند پادشاه گفت آنرا دانسته ام اکنون شما از راه دور آمده اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانیده بفضای اول بردند و پیش هر کس کشیره نهادند و یک صندلی با آن منضم بود و چون از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بیامخانه رفتند و در آنجا هر خانه کتی متکلف و بستر و بالش اطلس یا کمخاب و کوشکه و صندلی و منقل و آتشدان و زیلوچها و حصیرهای نازک مرتب بود و از زمین و بسیار آن کت کتهای چوب در زیر بود و هر یک از فرستادگان را برین نهج خانه مقرر ساختند و دیگ و کارد و قاشق و شیره ترتیب کرده هر روز ده کس را یک سر گوسفند و یک قاز و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال تعیین نمودند و در صباح نهم ذی الحجه سنه مذکوره تنقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد و ایشان حسب الاشارت بتقدیم رسانیده چون بدرگاه رسیدند ازدحام خلایق را بدستور روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای اول و دوم که بتختگاه پادشاه است

گذرانیده بکریاس سیم درآوردند صحنی بغایت وسیع و خوش هوا مشتمل بر فرشهای بدیع از سنگ تراشیده و در پیش آن طنبی در شصت گز طول و در درون آنخانه تختی بعظمت نهاده بودند اندازه قامت مردی بلندتر و در سه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه سرا نزدیک آن تخت ایستاده کاغذ مقوی بر دهان بسته بودند تا بن گوش و تختی کوچک بر زبر آن تخت بزرگ منصوب بود مانند صندلی اما کوشهای بسیار و پایهای غرایب آثار داشت و از یمین و یسار آن تخت مانند عود سوزها اشیاء مرتب مجموع از چوب مطلا مولانا قاضی ایلچیان را گفت مدت شصت سالست که این تخت را ساخته‌اند و از آن چیزی نسوده و از چپ و راست تخت دو جوان صاحب وجود ایستاده بودند مسلح و مکمل و نزدیک پنجره طنبی کورکه بزرگ نهاده بودند و قریب بان شخصی بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او ابلها صف کشیده و در پیش تخت هفت چتر هفت رنگ منصوب بود و در بیرون طنبی قریب دویست هزار سلاحدار ایستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای پادشاه پرده بزرگ بطنابهای ابریشمین از آن در آویخته بودند و سر طنابها دو خواجه سرا بر دست داشتند و میان آن طناب را بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سر طنابها را کشیدندی آن پرده در هم پیچیده شدی و در بازگشتی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن در بیرون آمد و سازندگان یکبار آغاز نواختن ساز کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در دو گز ارتفاع پرده بسته بودند مانند شامیانه از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حمله بودند بر آن نقش زده و پس از نشستن دایمینک خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش بردند پنج نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه ایشان را بفضای اول برده در پیش شیرهای طعام که آماده بود بنشاندند و ختاییان هر کس را که تعظیم کنند در پیش او سه شیره نهند و از آن فروتر را دو شیره و از آن نازلتر را یک شیره و در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بودند و آش پادشاه را نزدیک بان هفت چتر ملون در محوطه که از اطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را پیش میبردند مطربان و مغنیان یکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش که در حقه بزرگ بود میرفتند تا نزدیک تخت و با آنکه در آن روز در هر شیره از اصناف اطعمه و اشربه بسیار موجود بود هر لحظه جوالسالاران آشها و گوشتهای بره و قاز و مرغ می آوردند و در پیش مردم مینهادند و در آن روز پسران و دختران صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بتغنی و زمره بلعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و غیره ذلک بودند که ریزهای طعام و میوه از یکدیگر میربودند و از هیچکس نمیترسیدند و کسی متعرض ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا نماز پیشین امتداد یافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند و ایلچیان مدت پنجاه روز در خان بالیق ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر کرده بودند بی تنقیص بایشان میرسید و چند نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در بیست و هفتم محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمائه مولانا یوسف قاضی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نو است و پادشاه باردوی نو در می آید و قولیست که هیچکس جامه سفید نپوشد زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند و شب بیست و هشتم نیم شب تنقاول آمده ایلچیان را باردوی نو برد و آن عمارتی عالی بود بعد از آنکه نوزده سال در آن کار کرده بودند باتمام رسیده بود و در آن شب خلایق در دکاکین و بیوت و اسواق چندان فانوس و شمع و مشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمود و از ولایات ختای و چین و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک صد هزار کس در اردو جمع آمده بودند و از در بارگاه تا انتهای آن عمارت هزار و نهصد و بیست و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ و خشت تراشیده ترتیب یافته بود و آن خشتها از خاک چینی پخته شده و در آن روز دایمینک خان امرا و اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در آن سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابر آن دایمینک خان بدستور معهود حکم شب چراغ نفرمود و رسم چراغ در آن دیار بدین موجب است که در درون کریاس پادشاه کوهی سازند از چوب و روی آن چوب را بشاخ سرو بپوشند و صد هزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بندند بر وجهی که چون یک چراغ را برافروزند موشک بر آن ریسمانها دویده بهر چراغ که رسد روشن سازد و یک لحظه از بالای کوه تا پایان برافروزد و این شب چراغ تا هفت شبانه روز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در دکاکین و بیوتات چراغ بسیار روشن کرده باشند و پادشاه در آن هفت روز نکته بر کسی نگیرد و بخششهای بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد فرماید و در روز

در روز سه شنبه دهم صفر صباحی سقاول آمد و ایلچیان را برده بدر کریاس اول نشاندند و خلایق هر دو بار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمده بودند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و در بار گشاده و بعد از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر بر زمین نهادند آنگاه تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه نصب کردند و سه کس در بالای آن تخت بر آمده حکمی که از دامینک خان صدور یافته بود در جای مثبت گشته دو کس بر داشتند و یکی باواز بلند آن نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون بزبان ختائی بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش را از مردم زبان دان چنان معلوم نمودند که دهم این ماه از شب چراغ پادشاه سه سال گذشته و سوم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناهکاران و باقی داران دیوان را مطلق العنان گردانند که جرایم ایشان را بخشیدیم مگر کسانی را که خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن این نشان چتری به سر یرلیغ داشتند بر چوبی بزرگ گرفته و حلقه بر آن تعبیه کرده و طناب ابریشمین زرد بر آن حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرود آمد و خلایق و مجموع خوانندگان و سازندگان با سازها همراه آن از فضای در کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا یامی که ایلچیان آنجا می‌بودند و از آن یامخانه سواد نشان را بولایات فرستادند و در غره ربیع الاول دامینک خان شنقار حاضر ساخته ایلچیان را طلب داشته گفت شنقار بکسی میدهم که برای من اسب خوب آورده است پس سه شنقار بایلچی میرزا الغ بیک که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد و سه بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنقر و بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود که باید تا وقت رفتن شما این جانوران را قوشچیان ما نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول دامینک خان بشکار رفت و در غره ربیع الآخر بازگشته ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در یامخانه از مولانا یوسف قاضی شنیدند که آن اسب حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته و ازین جهت غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را مقید بشهرهای شرقی ختای برند لاجرم خراسانیان بغایت محزون شدند و روی باردوی پادشاه آورده چاشتگاه بمنزلی که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود در رسیدند دیواری دیدند بر گرد معسکر کشیده پانصد قدم در پانصد قدم که چهار قدم عرض و ده گز ارتفاع داشت که در یکشب ختاییان آن را ساخته بودند و بر آن محوطه دو دروازه نشانده و چون خاک دیوار را از همانجا بر گرفته بودند خندقی عمیق در گرد آن جدار پدید آمده بود و در میان محوطه دو چتر مربع هر یک بیست و پنج گز در بیست و پنج گز بچهار ستون بر افراشته بودند و بر گرد آن خیمه‌ها سایبانها از اطلس زرد زرافشان نصب کرده و چون میان ایلچیان و اردو موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف بایشان گفت پیاده شوید و در همین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید ولیداجی و جانداجی را در پایه سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان داشتند و مولانا یوسف باتفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و سخنان معقول خاطر نشان نمودند که تعرض بجماعت موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن ضرر نقصانی نمیرسد و دامینک خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنوده آتش خشم را آب حلم تسکین داد و مولانا یوسف مبتهج و مسرور نزد ایلچیان آمده گفت ایزد عز و جل بر شما غریبان رحم کرد و پادشاه گناه ناکرده شما بخشید آنگاه دامینک خان سوار شد بر اسب سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیک فرستاده بود و عبائی زرد زربفت بر آن انداخته و دو اختاجی از چپ و راست دهنه میگرفتند و پادشاه در آن روز قبای زرد زربفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته و هفت محفه خرد سرپوشیده که دختران در آنجا بودند بر شانه گرفته از عقب می‌آوردند و یک محفه بزرگ را هفتاد کس بر دوش گرفته می‌کشیدند و یک تیر پرتاب دور از یمین و یسار سوار بسیار بیسال می‌آمدند و هیچ آفریده یک قدم پیش و پس نمی‌نهاد و از هر صف سواران تا صف دیگر موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیک بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند و دامینک خان ایشان را گفت سوار شوید و ایشان پای در رکاب آورده در موکب پادشاهی روان شدند و پادشاه شادی خواجه را نزدیک طلبیده بر سبیل شکایت گفت که تحفه و سیلاک و اسب و جانور که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه اسبی که تو آورده‌ای بغایت پیر مرا در صیدگاه انداخت و دست من درد بسیار کرد شادی خواجه معروض داشت که این اسب یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکانست و جناب شاهرخی ملاحظه تعظیم بندگان این آستان کرده آن را ارسال نمود و این عذر در محل قبول یافته پادشاه شادی خواجه را تحسین فرمود و بعد از آن شنقاری طلب

کرد و یک کلنگ بپرانید و شنقار بر وانداخت شنقار بسه لگد زده کلنگ را بگرفت و صندلی در زیر پای پادشاه نهادند تا فرود آمد و بر
صندلی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطانشاه را یک شنقار داد و بشادی خواجه عنایت نکرد و باز سوار شده روی بدار الملک نهاد
و نزدیک بخان بالیق مردم بسیار بیرون آمده بودند و بزبان ختائی او را دعا می کردند و دامینک خان بچیل اسپ میراند تا بقصر سلطنت رسید و در رابع
ربیع الآخر یاز سنقاول آمده ایلچیان را پیش برد و گفت امروز پادشاه شنقار بکسی نمیدهد بدیعی بانعام خاص مخصوص میگرداند و چون آنجا بپای تخت رسیدند
دیدند که پادشاه نشسته است و شیرها در پیش او نهاده اند و چون دامینک خان ایلچیان را دید اشارت کرد تا شیرها را یک طرف بردند و امرا
بسر شیرها فرستاد و ایشان شیرها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله در شیره شادی خواجه ده بالش نقره بود و سی طلس و هفتاد پارچه قلعی طوقو و لوسا
کیکی و پنجهزار چاو و جهت خاتون او ثلث اقمشه مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوکچه و ارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده طلس
و طوقو و لوسا و کیکی و هر یک را از این سه کس خاتون بود و چهار صله بود و هر کدام را دو هزار چاو و خواجه غیاث الدین و اردوان و
تاج الدین بدخشی را هر یک را هفت بالش نقره و شانزده طلس و طوقو و لوسا و کیکی و قلعی و دو هزار چاو و جهت هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیک
که سلطان شاه و بخشی ملک نام و اشتغنه هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و بیست و چهار قطعه قلعی و طوقو و لوسا و کیکی و دو اسپ
که یکی از آنجمله زین داشت و صد چوب تیرنی و بیست و پنج کیپ سه پهلوی ختائی و پنجهزار چاو دادند و جهت خاتونان ایشان نیز قماشها نامزد کردند و
ایلچیان اشیاء مذکوره را التصرف نموده بایلچیخانه بازگشتند مقارن آنحال یکی از خواتین محبوبه پادشاه فوت شد و جهت سرانجام مراسم ظاهر بساختند و
در روزی که آنجا شهرت یافت و داعیه نمودند که روز دیگر میتبه را بدفن برند بحسب منجمان راست شده از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته
افتاد و چه بارگاهی که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و ستونهای یکپاره تمام بسوخت و آتش از آنجا بکوشکی که شصت گز دورتر بود در رسید
و حرمسرای پادشاه نیز احتراق یافت و قریب دویست و پنجاه خانه که متصل آن بود خاکستر گردید و آن شب تا تمام روز دیگر چندانچه جهد نمودند
آتش فرو ننشست و پادشاه و امرا التفات بآن ننمودند چه آن روز از روزهای نیک دین ایشان بود و بکار دنیا نمی پرداختند بعد از آن پادشاه
به بتخانه رفته تضرع بسیار نمود و گفت خدای آسمان بر من غضب فرمود و تختگاه مرا بسوخت و حال آنکه من کاری بد نکرده ام و پدر و مادر را نیازرده ام و ظلمی
از من در وجود نیامده و از این غصه بیمار گشت و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه دفن کردند آورده اند که در ختای جهت دفن
خواتین معظمه کوهی معین است و چون یکی از ایشان بمیرد بآن کوه برده در سردابه نهند و اسپان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود چرا نمایند
و دیگر هیچکس متعرض آن اسپان نشود و در آن سردابه که بغایت وسیع میباشد بسیاری از دختران و خواجه سرایان را علوفه یکساله بلکه زیاده داده محبوس
گردانند و بعد از تمام شدن قوت ایشان همانجا فوت شوند القصه چون پادشاه بیمار بود که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی
الاولی از خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از دواچیان با ایشان همراهی نموده بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشان را طوی دادند
و در یامخانها الاغ و عرابه تسلیم نمودند تا در پنجم ذیقعده بشهر سکچو رسیدند و حکام و دیوانیان سکچو هر چه در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بدفتر برده
بودند بی زیاده و نقصان بدیشان رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم که از شیراز و اصفهان متوجه خان بالیق بودند
بشادی خواجه و رفیقان دوچار خوردند و راه را بغایت ناامن نشان دادند بنا بر آن ایشان مدتی در سکچو ماندند و منتصف محرم سنه خمس و عشرین و
ثمانمائة از سکچو روان شده و عمرانات و صحراها پیموده بیست و یکم جمادی الاولی بقصبه اندکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک راه
سمرقند پیش گرفته سایر ایلچیان بطرف خراسان روان شدند و از آب گذشته غره رمضان ببلخ رسیدند و از آنجا بصوب هراة خرامیده در
یازدهم همان ماه بتقبیل بساط همایون پادشاه جهان استسعاد یافتند و احوال را بنهج مسطور بعرض رسانیدند طمغاج از جمله بلاد ترکستان گویند که خاصیت
آن سرزمین آنست که هر چند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید و در بعضی از نسخ بنظر در آمده که در آن بلده دو چشمه آبست
یکی شیرین و دیگری شور و آب این دو چشمه در یک غدیر جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه دو جوی از آن غدیر جریان مییابد که آب یکی شور است
و از دیگری شیرین کشمیر چنانچه استاد الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه برقوم خامه مشکین شمامه گردانیده اند کشمیر ولایتی

[illegible]

ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ آن مملکت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوف است بجبال بلند کوه جنوبیش بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد هند اتصال دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربیش پیوسته بمنازلیست که محل توطن اقوام افغان میباشد و شرقیش منتهی میشود بمبادی اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار است از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک بچهل فرسخست و عرض آن از جانب جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در بعض این دشت هموار که در میان کوهسار وقوع یافته ده هزار قریه معمور است مشحون بچشمهای آب عذوبت تاب و مرغزارهای نضارت ایاب و زبان زدهٔ عامهٔ خلایق آمده یا آنکه در تمامی آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریه مزروع است و از علامات جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن رخسار و لطف شمایل خوبان انجا در السنه و افواه ناظمان مناظم و اناسی مثل گشته و در این معنی بزبان بلاغت بیان بعضی از شعرا سخن آرا این رباعی گذشته رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی خرم دل آن سپاه کشمیر توئی آن حور که روح را بسر دکش گویند کان کف پای نازکش میر توئی و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار هست و اثمارش بغایت خوب و سازکار و اگرچه بسبب سردی هوا دران ولایت میوه های گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود ولیکن از گرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت شهریست نغز نام که تختگاه حکام آن دیار میباشد و مانند دجلهٔ بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح مینماید و منبعش بهاران ولایتست و اهالی کشمیر بر آن نهر نزدیک بپنجاه جسر بسته اند و راه آمد شد گشاده هفت جسر از آنجمله در نفس نغز است و این آب بعد از آنکه از کشمیر میگذرد آن را بحسب مواضع آب زندانه و بهت میخوانند و آن آب در بالای مولتان بآب چناب می پیوندد و از مولتان و اچه گذشته در حدود ونهته بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و القینا فیها رواسی سوری از راسیات جبال بر این فضای سبع المحال کشیده که اهالی آن شهر زمین بسبب آن سور از تعرض اعدا فراغت دارند بی کلفت مرمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب باد و باران اختلال آن راه یابد زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن راهیست بسیار مضیق و دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال انسان راه برپشت دواب میسر نمیشود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی ببرند آن را بر دوش گرفته طی عقبات ناهموار مینمایند تا بجایی رسند که آنچه داشته باشند بر چهارپایی بار توان کرد و دو راهی که بصوب هند و تبت است بهمین طریقه باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه از آن دو راه آسانتر است اما در چند منزل گلی است از هر دو سیلابست بیرون بردن چهارپایان از آن هم بغایت دشوار و الله اعلم بحقایق الامور و الاسرار

هراة واقفان عجایب اخبار و غرایب آثار در کیفیت بنای این بلدهٔ بهشت آثار و اسامی بانیان این خطهٔ فردوس مقدار اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بر تحریر بعضی از روایات غریبه که در آن باب وارد شده اختصار مینماید و منه الاعانة و التوفیق ابوالحسن صغوانی باسناد خود روایت نموده که قایل کلمهٔ انا مدینة العلم و علی بابها علیه من الصلوات اتمها و اکملها فرموده که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هراة خوانند و خضر و الیاس و ذوالقرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب اقدس الهی برای آن شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابوالمظفر محمد المالینی منقولست که گفت روزی بر بارهٔ هراة نشسته بودم و در احوال گذشته از روی اعتبار تاملی میکردم ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که در چه کاری گفتم در اندیشهٔ روزگارم یا ... گفت ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خارستانی از آن رسته بعد از آن بمشاهدهٔ من گشت که کشت زاری شده و حالا می بینم که شهریست باین معموری و هم از خضر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مرویست که زمین هراة دریایی بوده جایی که اکنون چهارسوق هراتست گردابی خطرناک چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طرفه آنکه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع بغرقاب فنا فرو میرود ع هر زمینی را بود خاصیتی در تاریخ هراة مذکور است که چون اسکندر فیلقوس بر دارا استیلا یافته او را بدار جزا فرستاد در حین طواف ربع مسکون بنواحی هراة رسید و در آن زمان هراة قهندز مجمع و در آن نواحی عمارت و آبادانی نبود لاجرم خاطر خطیر اسکندر مایل بآن شد که در آن منزل شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم قهندز از وهم آنکه ایشان را تکلیف بیگار نماید اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که رضاء ما باین بنا که در خاطر پادشاه کشورگشا گذشته مقرون نیست

بنا بر آن اسکندر به تعمیر هراة متمایل گشته در آن اثنا از نزد مادرش مکتوبی بدو رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده که داعیه نموده که در خراسان بتعمیر شهری فرمان دهی و مردم آنجا طریق اتفاق مسلوک نمیدارند باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین استدلال نمایم و اسکندر توبرهٔ خاک نزد مادر فرستاد آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آنخاک را در خانه تنک ساختند و بساطی بر زبرش گسترده اعیان روم را طلب داشت و بر آن فرش نشانده رغبت اسکندر را ببنای آن شهر با ایشان در میان نهاد فرقهٔ گفتند که تعمیر آن بلده بغایت بیفایده است و زمرهٔ جانب نقیض گرفته بر زبان آوردند که مناسب چنان مینماید که آنچه مکنون ضمیر همایون است بظهور آید و آن شهر ساخته شود مادر اسکندر ایشان را اجازت انصراف داده گفت فردا باز آیید تا کرت دیگر درین باب استخاره نماییم و چون روز دوم حکما و علمای روم بدرگاه حاضر گشتند ملکه آنخاک را از آنخانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش ساختند آنگاه آنجماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد مجموع متفق اللفظ والمعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصواب نیست و بنا شهری چنین مستلزم نام نیک و مستوجب ادراک ثواب آنگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت مضمون آنکه از آن خاک استدلال کردم که اهالی آن سرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که درین امر با ایشان مشورت نماید و بعمارت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعهٔ نامهٔ مادر آغاز تعمیر آن بلدهٔ فاخره نموده بر وجه دلخواه آنرا با تمام رسانید و دار السلطنه هراة از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام و مسکن علمای اعلام و مأمن طبقات امم و نزهتگاه طوایف بنی آدم بوده هست غبار توتیا نثارش سرمهٔ دیدهٔ روشنان افلاک و زلال حیاض کوثر مثالش آبروی ساکنان خطهٔ خاک ساحت پاکش منبت الوان ریاحین و از انهار و اطراف بساتین طرب ناکش مشاکل جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب خوشگوارش بمرتبه که هوای اردی بهشتی از خجالت آن قطرات شبنم بجای عرق فرو باریده و اعتدال هوای روح افزایش بمثابه که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بهر سو دویده سواد روضش از روضهٔ ارم دلگشای تر و شمال گلشنش از فوایح مشک ختا عطر سای تر **نظم** چو باغ ارم ساحتش دلگشا چو صحن فلک عرصه‌اش جانفزا ز روح صبا از نسیم گلش معطر هوا از دم سنبلش درختانش طوبی صفت سر بسر برآورده بر اوج افلاک سر میوه‌های لطافت آیینش شیرین تر از شیرهٔ جان و سبزه‌های صحن بساتینش دلفریب تر از خط عذار جانان **مثنوی** چو خط بتان سبزه‌اش دلفریب عذار بساتین از و دیده زیب بود عطر گلهاش آرام دل شود حاصل از میوه‌اش کام دل و این بلدهٔ جنت صفات در زمان فرخنده نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسید و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته زراعت و عمارتش در افزود و بیمن همت آن پادشاه وافر مکرمت و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آیین محتوی بر قصور دلپذیر صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجهٔ انجامید که ساحت کوه و دشت سمت نضارت گرفت و فی الواقع در آن اوان از قریهٔ باشتان تا ساقلمان که چهار فرسخ مسافتست در طول او و از درهٔ دو برادران تا پل مالان که قریب دو فرسخ است در عرض تمامی فضای صحرا و بیابان باغ و بستان و حظیره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات فردوس وش آن عرصه و سبعهٔ عبرت افزای طارم فیروزه گون گردون مینمود بلکه از قبهٔ کوسویه تا اوبه که سی فرسخ است باغات و حظایر و قصور و ملوکات این بلده بشوده ماثره بیکدیگر اتصال داشت و هر جهان دیده که در فصل بهار بر آن موضع نضارت آثار عبور مینمود بهشت عدن را در دار دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانهٔ موهوم می پنداشت نه باغی همه در خرمی بسان بهار گشته در دیده با بهارگاه از سپهرش برفعت آمده ننگ وز بهشتش بنزهت آمده عار و چون ایام رعیت پروری سلاطین تیموری در خراسان باختتام انجامید و آن مملکت بمحمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میشود ویرانی تمام بعمارات بقاع خیر و باغات و بساتین راه یافت و بواسطهٔ وقوع ظلم و تعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا بیمن معدلت دادستانی و فرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی حضرت ممالک پناهی حبیب الهی بار دیگر سواد هراة بغایت معموری و آبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات و گلزار مراد اصحاب متمنیات از رشحات سحاب عاطفت و احسان ناضر و ریان گردیده مضمون همایون بلدة طیبة و رب غفور در شان او صادق می آید

می آید و بهوای بهجت افزای و روضهٔ ماء بهر با سلسال وصف بساتینش را ادا نمیتوان نمود و از جمله نوادر عمارات ظاهر دار السلطنهٔ هرات جسریست که بر آب هرات رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده و در هیچ یک از تواریخ هرات مذکور نیست که بانی آن جسر کیست و آنچه از السنه و افواه استماع می افتد آنست که ضعیفه بوده آن پل را بنا کرده و درین حین که خامهٔ بلاغت آئین بتحریر نقط مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید مثبت گردید نقلست که در ایام حکومت عبد الله بن طاهر جماعتی از مجوس در هرات متصل مسجدی آتشکده داشتند و چون جزیه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از وعاظان که در قریهٔ مالان صحبت تطوف انسان بسر پرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در رفع این صورت اهمال و تغافل مینمایند از شنیدن این سخن نایرهٔ عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر بشی آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان چون صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکدهٔ خویش نشان ندیدند دود حیرت بروزنهٔ دماغ ایشان تصاعد نمود حقیقت حال را معلوم کرده از هرات بنیشابور رفتند و نزد عبد الله داد خواهی نمودند و عبد الله بن طاهر جمعی از مردم امین را جهة تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر معمر از نفس هرات و توابع مجتمع گشتند و گواهی دادند که مدة العمر این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بوده و نه مسجدی دیگر و امناء عبد الله دست از جبر و زیان بازداشته آن گواهان ورا از آن شهادت ثواب طمع کردند و از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه قریب بالنک واقعی که در پنج فرسخی آن بلده است کوهی است که در آن مکانی عظیم ظاهر گشته بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه آب میچکد بنا بر آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا مترشح است ساخته اند و سابقاً احیاناً ماهی بزرگ در آن حوض ظاهر میشد و میان مردم شهرتی داشت که هر کس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الان آن موضع بمزار خواجه عباس مشهور است و پیوسته بر سم سیر مردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور میمنت و کثرت زیب و زینت مسجد جامع هرات و سایر عمارات این بلده [illegible] و در رسالهٔ مآثر الملوک و خاتمهٔ خلاصة الاخبار صفت تبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت انجام بتعداد و توصیف آن بقاع نپرداخت و عنان بیان را بصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت **جیلان** ولایتیست متصل بجبال سپهر آثار و عقبات بسیار و در شوارع اطراف و بیشه‌های آن انبوهی اشجار بمرتبه ایست که مسافر شمال و صبا از فرود و فراز آن افتان و خیزان میگذرد و آب تیز رفتار با وجود طبیعت سیال از هیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیبرد بیت به پیرامنش بیشه‌های خدنگ بهم بر شده شاخ بر شاخ تنگ و چون آن ولایت متصل بدریاست و در دشت و جبال آن فوران چشمه‌های آب بلا انتها پیوسته در هوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهر بار است و تواتر قطرات امطار در آنجا در لیل و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و توابع آن و هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمهٔ گیلانیان در اغلب اوقات و اوان از برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب می یابد و خوردن گوشت گوسفند و سمیات در آن ولایت ضرر بسیار میرساند گویند که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد و کار بر مردم باضطرار انجامد اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته باد و باران تسکین یابد و هوا منکشف شود و ذکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده که من این حکایت را شنوده بودم و قبول نمینمودم تا آنکه بآن ولایت افتادم و کرات آن معنی را مشاهده کردم دانستم که مطابق واقع است **آذربایجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره و دار الملک آن ولایات تبریز است و تبریز بعقیدهٔ صاحب نزهة القلوب و مؤلف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر در آمده که تبریز را زبیده خاتون که منکوحهٔ هارون الرشید بود بنا نموده و بعد از چندگاه بزلزله انهدام بمبانی آن بلده راه یافت و متوکل عباسی بتجدید عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القائم بامر الله فی رابع عشر صفر سنهٔ اربع و ثلثین و اربعمائه ابو طاهر منجم شیرازی تبریزیان را گفت که بسبب زلزلهٔ عظیم بساکنان این شهر میرسد بنا بر آن در آن روز بخروج مردم از دیوار و بیوت تبریز فرمان داد زمرهٔ انقیاد حکم کرده فرقهٔ بموجب

کلمهٔ کذب المنجمون برب الکعبه عمل نمودند و بحسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده بیش از چهل هزار کس در زیر خاک مأوی گزیدند و روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز از زلزله خراب نشود و استادان بنا در آن ساعت بنیاد کرده بعد از آن بواسطهٔ زلزله انهدام بمبانی آن خطه راه نیافت و در زمان هلاکو خان و اولاد او تبریز دار السلطنه گشته چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شد که شرح آن تیسیر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنهٔ ثلثین و تسعمایه هجری بیمن معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطهٔ وفور عمارات و زراعت غیرت افزای فضای چرخ بوقلمون گویا کلمهٔ ادخلوها بسلام آمنین آیتی است در شان آن و کریمهٔ جنة عرضها السموات کنایتی است از فسحت ساحت جنت نشان آن نظم آب حیوانست آن یا زلال سلسبیل عرصهٔ جنت صحنش یا بهشت جاودان آب باد اوست چون باد مسیح و آب خضر باد جانبخشش چو جان و آب دلجویش روان و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر اثمار اشجارش در لطافت رشک میوهٔ بوستان جنان اما هوایش در زمستان بغایت سرد میشود و چنانچه در بعضی از سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبهٔ میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت تردد نمی توانند کرد و بنابران تبریزیان آذوق و سایر ضروریات فصل را در خانهائی که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند و در وقت دم سردی دی در آن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند در صباح هر کس با ایشان سخنی گوید جواب درشت شنود و بعد از پیشین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت و متکبر باشند و بسرعت خلل بمبانی محبت و مودت ایشان راه یابد بنا بر علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی دوست مغز ندهد همه جهان و تبریزی پوست آن را که بدوستی نیابی صادق گو نیز عزیزیست که تبریزی خوست و مولانا همام الدین تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی تبریز نکو و هرچه زانجاست نکوست مغز ندهند ار تو ایشان را پوست با طبع مخالفان موافق نشوند هرگز نشود فرشته با دیوان دوست اردبیل از آن حیثیت که مسکن زبدة الاصفیا و قدوة الاولیا شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین قدس سره و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی آدم است و اردبیل بعذوبت ما و لطافت هوا موصوفست و بکثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان مذکورست که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمیناً و درستانت بمثابهٔ که آهن بر آن تاثیر نکند و هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند آن سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر میبرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده و چون آنرا باز بیرون نقل کنند باران تسکین یابد و حالا اردبیل در کمال معموری و آبادانیست و ملجأ و مأمن اشراف طوایف انسانی و مشاهد عطرسا و مراقد جنت آسای زبدة الاصفیا مشار الیه و ذریت امامت منزلتش پیوسته خوان احسان گسترده اند و همواره سدهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده بیت در ضیافتخانه خوان نوالش منع نیست در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته ساوه از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت تاب مالامال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و آن خاکش در نظافت پاکتر از آستین مریم و شکر ریزهٔ آبش از غایت جودت غیرت عقود لآلی یم و آن بلدهٔ فاخره را همین شرف بسنده است که منشأ و مولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را بعد از آنکه صفت وادی غیر ذی زرع گرفته بود در خضرت و نضارت رشک نگارخانهٔ چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش بتقویم دعایم دین مبین و تاسیس قوایم ملت خاتم النبیین پرداخته از اثر طبع نقادش مهام ناظمان بیخوزی در سلک نظام منتظم و از میامن تدبیر اصابت پذیرش امور صاعدان مصاعد دولت بپروری بر وجه مراد ملتئم نظم مشتری عقل و دوربین ترا در بد و نیک پیشوا داند ماه عالم نورد در شب تار رای تو مشرق رجا داند یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرور جم اقتدار معالی دستگاه کریم الدنیا و الدین ملاذ الفقرا و المساکین بیت حبیب الله آن عالی مقامی که عدلش داد عالم را نظامی عمت ماثر نصفته و شاعت میامن رافته و چون فاتحه و خاتمهٔ مجلدات ثلثه حبیب السیر بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده ازین بتحریر مدح و ثنایش اقدام نمینماید و ابواب تقریر غرابت کوهی را

کوهی را که در حدود ساوه است میگشاید در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب از آن بالا روند ایوانی بزرگ که گنجایش هزار کس داشته باشد بنظر درآید و متصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است بسان پستان نسوان و از سه پستان پیوسته آب ترشح مینماید و از چهارم اصلا نم مرئی نمیشود و متوطنان آن دیار گویند که در ازمنهٔ سابقه از آن پستان نیز آب بیرون می آمده اما چون کافری آنرا مکیده است آب آن خشک گشته و بر در این ایوان سوراخی است که بعضی از عمر آن گشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل ساوه آنست که هر فرزندی که رشید باشد در آن نشیند در تواند رفت و اگر او را رشدی نباشد در آنجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله تعالی **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شأن آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار از محدثان فضیلت آثار بصحت نپیوسته و در آن بلده باغات و بساتین ۲ و مردم آنجائی بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین بمقبرهٔ علی جده دارد و چون دواب ایشان وجع البطن عارض شود و آنجا برند و در جانب راست و چپ آن موضع بگردانند تا آن دابه از آن الم نجات یابد **قم** شهریست بزرگ در میان ساوه و اصفهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجائی را از مار و کژدم اصلا ضرر نمیرسیده و در آن ناحیه کوهیست که از بسیاری حیات و عقارب صعود بر آن امکان ندارد و در عجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بوی ندهد و نزدیک بآن شهر وادی است که آنجا یوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش در اصل نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هرکس را غایبی باشد و یا مریضی خواهد که از حالت حالش وقوف یابد نزدیک بآن سنگ رود و بنیت استکشاف احوال آنکس شب آنجا بسر برد البته سرانجام مهمش در خواب ببیند و این معنی تخلف نکند **همدان** شهری عظیم الشان و بلدهٔ رفیع البنیان است هوای خوب و آبی مرغوب دارد در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه هوای همدان در غایت سردی بوده و یک نیزه وار در آن دیار برف می افتاده سلیمان علیه السلام صخر جنی را گفت که حیلتی ساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود و صخره شیری سنگین ساخته بطلسم و بسیاری سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی از فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جملهٔ اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم بالصحة **شهرزور** نزدیک بهمدانست و در آن بلده تاکی است که سالی انگور بار آورد و سالی دیگر میوهٔ سرخ رنگ که در بزرگی موازی جوزیست و مشهور چنانست که در شهرزور رمد و آبله قلیل الوقوع باشد **نینوی** بر شرقی دجله بغداد نزدیک بموصل واقعست صاحب تحفة الغرایب گوید که در نینوی طاحونه ایست تمامی آلات و ادوات آن مجسم از سنگ و چون آسیابان خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و هرگاه آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت یابد گوید از مهم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید **بغداد** بعقیدهٔ صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست و بعضی دیگر از واقفان مسالک ممالک آن خطه را از جملهٔ بلاد اقلیم ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد دوم مرقوم قلم خجسته رقم گشت بغداد را ابوجعفر منصور دوانیقی بنا نمود و مبلغ هژده هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف فرمود و مشهور است که نوبخت منجم جهة بناء بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع را قوس نهاد و بعرض منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وقوع وفور عمارات و طول بقاع و اجتماع خلایق درین شهر و ایمن بودن متوطنان اینجائی از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته گفت الحمد لله علی ذلک و فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دار السلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند برآنکه منصور در بئر میمون وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساریه که موضعی است در شرقی بغداد و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر در سامره و قس علی هذا نقلست که در بغداد در کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شویند بغایت پاکیزه و با طراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان مثابه لطافت و طراوت نیابد و چون وجه تسمیه و سایر حالات بغداد از ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد درین مقام سلوک طریق اختصار مناسب نمود و هو الغفور الودود **الاقلیم الخامس** صاحب این اقلیم زهره است و عامهٔ متوطنان آنجائی سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد ترکستان

۲ موقوفات بسیار است

ذکر عجایب و غرایب ربع مسکون

و ماوراءالنهر گذرد و از آنجا جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد دری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط
ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوبی هیکل الزهره و میان بلدان اندلس گذشته ببحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از بلاد غریبه اقلیم خامس ازین
موجب است که مسطور میشود **سمرقند** دارالملک بلاد ماوراءالنهر است و در نفس شهر آب روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و آن بلده
در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی
میبود و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصه سمرقند قلعه بود و مسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت گرشاسف
بدانجا رسید و مقارن وصولش زلزله واقع شده دیواری که از ابنیه قلعه باقی مانده بود بیفتاد و گنجی عظیم پیدا آمد و گرشاسف از آن گنج تجدید عمارت
آن قلعه کرد و گشتاسپ بن لهراسپ نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید در آن عرصه
شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف سمر نامی که از اقربای تبابعه یمن بود بر ماوراءالنهر استیلا یافته آن شهر را ویران
ساخت و مردم آن ویرانه را سمرکند گفتند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه بسمرقند قرار یافت والله اعلم بحقیقة الحال
روم مملکتی است بنهایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد و در یکی از کتب بنظر رسیده که در
روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت فرسی بر یک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت میداده و در مسالک
الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هیچ از قیاصره آن را نگشودی بلکه قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آنجا
جمع آمد و چون نوبت حکومت بآخرین ملوک روم رسید او را دغدغه شد که آن قفلها را بگشاید و حقیقت حال آنخانه را معلوم نماید و هرچند اساقفه علما
نصاری او را ازین حرکت منع آمدند بجائی نرسید و چون در آنخانه را باز کرد تمثالی چند دید بر هیأت اعراب بعضی شترسوار و برخی بر اسب نشسته و حسب
اتفاق بعد از آن اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند **تحماخ** حصاریست در بلاد حدود روم بر روی سنگپاره بلند
بتعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرایب آنکه در آن سرزمین هرسال در فصل ربیع آثار بهار
سه روز متعاقب طیور صغار بجثه گنجشکی از هوا بر زمین فرود آیند و مردم آنها را بگیرند و نمک سود کرده در اوانی و ظروف ذخیره سازند و از آن طیور هیچ
در آن سه روز گرفتار نشود چنانچه بزرگ شده پرواز نماید **قیصریه** شهری بزرگ است از بلاد روم بر دامن کوهی افتاده سلطان علاءالدین
کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بحجر افروختن حجری
گرم میشد **یونان** ولایتی است متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکما آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هرکس در یونان
چیزی حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود و هرکس چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسد بیادش آید **ارمینیه** ناحیتی است در میان
آذربایجان و روم بر بسیاری از غرایب و عجایب اشتمال دارد و در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقولست که در ارمینیه آتشکده ایست سطح آن از
صاروج و میزابش از مس و در زیر ناودان حوضی است بزرگ از سنگ خام و در آن آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشک سال شود در آنجا
در آنخانه آتش افروزند و سطحش را بآب نجس معمول سازند چنانچه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آن آب را از حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
پاشند و هنوز درین شغل باشند که ابر بر هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده و حوض از آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد
اندلس مملکتی است عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات مذکور است که در آن ولایت بر سر بیابانی که آن را بادیة
النمل خوانند طلسم اسپی و مردی ساخته اند و روی آن را بآن بادیه کرده هرکه خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر اگر روندگان
بدان التفات ننموده بگذرند در آن صحرا مورچگان باشند هر یک برابر سگی و آن مردم را هلاک سازند و بعد از آن دریا کنیسه ایست در پیش آن درختی
و چشمه و در سالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در این روز آن درخت بعد پیدا و انعقاد زیتون حاصل شود که تا
وجه معاش کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهة تداوی در ظروف کنند و نگاه دارند **شنتره** شهریست در اندلس
بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل میشود که دور آن سه شبر باشد و شنتره را در سنه اربعین و خمسمایه کفار فرنگ متصرف گشتند تفلیس مدینه

مدینه ایست در غایت حصانت و در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش هوایش در غایت حرارت میبود زیرا که آن گرمابه را به بالای چشمهای گرم ساخته بودند و آن حمام باهل اسلام اختصاص داشت و کفار به آنجا در نمی توانستند رفت **الاقلیم السادس** صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجا اشقر اللون باشند و مبداء اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک و اسبیجاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد فلیقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالبه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد تا ببحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه غریبه این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سه طرفش را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذراع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در آن بلده کلیسیائی که عمودی عالی در سیصد گز طول و ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از آن جنس منصوب ساخته و در یک دست آن سوار کره بود و دست دیگرش بنوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن دست دیگر میکرد قیل ذلک صورة قسطنطین بانی هذا البلده و در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن باهن و ارزیز و هرگاه باد در وزیدن آید میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان مناره جوز و سفال و غیر ذلک در پای آن نهند و چون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیا را از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده و هر کس را که عضوی بدرد آید یا مجروح شود بآن خانه در آمده عضو مأوف را که بر صورتی که مشابه آن باشد مالد فی الحال آن وجع بفرحه صحت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور و مجربست و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان بود تا آنکه سلطان محمد آنرا فتح نمود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود **الاقلیم السابع** این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامه ساکنانش میان صفرت باشد و ابتدای این اقلیم نیز از مشرق است و از آنجا ببلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلج و جنوب بلدان ترخان گذرد و از جمله اصناف غرایب آثار این اقلیم **بلغار** است که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است نزدیک برود اتل و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجایب البلدان صفت مسطور یافته که سور بلغار از چوب بلوط است و از آنجا تا قسطنطنیه دو ماهه راهست و نهار اطول بلغار بیست ساعتست و شب اقصر آن دیار چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد شمه از عجایب بعضی از بلاد پرداخت نوبتی دیگر در بحر سخنوری شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و انهار که قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار** بر ضمایر سیاحان بحار اخبار مخفی نخواهد بود که دریاها را احوال مختلفه بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آنجمله است اما سبب هیجان آب بتشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسان هیجان اخلاط است در بدن آدمی اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر قعور دریاها سنگهای بزرگ باشد و چون ماه برابر تک دریا رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع آن بر آن احجار تابد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متحلل شده مکان وسیع تر طلبد بنابران در تموج آمده متلاطم شود و حالش بر همین موجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السما زایل گردد آنگاه این غلیان فرو نشستن یابد و اجزاء آب بقوام آید و جزر عبارت از همین حال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود بهمان طریقه که گفته اند تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السما رسد باز آغاز جزر باشد و در شبانروزی دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر اتقان مسالک ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنجست بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شش فرسخست و عرضش هفتصد فرسخ و ازین جمله سیصد و سی فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا که داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در آید آنرا خلیج بربریه خلیج احمر و خلیج فارس خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا

صحیح
قسطنطنیه

۲
وبیاض
۴

حسب وقع باد
که تغیر کفر طول شهریست
مقابله بسمت
سخن سرد و عام
از بلغار گویند
هرزه محمد تقی
التستری

ذکر عجایب و غرایب ربع مسکون

عجیب بزرگ جزایر هست بعضی از آن جزایر تجار میروند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر از جهة انسداد طرق نمیتوانند رسید **اما بحر الشام** که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا مشرق هزار و ششصد فرسنگ و عرضش با آنجا که بمحیط می پیوندد سه فرسنگست و دو شعبه ازین دریا بمیان اقالیم سبعه درآید یکی را خلیج آدریس و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بجهة تجارت در آنجا آیند و بعضی جزایر دیگر نیز دارد که کسی بدان جاها نتواند رفت **اما بحر المغرب** که آن را دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب در برابر ارض السودان است در حدود سوس و بلاد اندلس و فرنس گذرد و بجانب مشرق جاری بود و بر اراضی غیر مسلوک عبور کند تا ببحر اعظم منتهی شود در نهایة الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر جریان نتواند مگر آنکه قریب بسواحل این بحر رسند و اندک منفعتی گیرند و صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آن را مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر هند باین دریا پیوندد و در آنجا مناره ساخته اند از حجر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دو بحر بشکل غریب بهم متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند نیز رود و از زوال تا غروب حال بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض درآید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست و جزایر خالدات درین بحر معمور است **اما بحر منطش** که آنرا بحر ترابزون و بحر الروس نیز گویند از عقب قسطنطنیه جاری بود و بزمین روس و سقلاب ممتد شود و بنای قسطنطنیه برین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایة الادراک چهار صد و سی و سه فرسنگ باشد و درین بحر جزایر بسیار است که در اکثر آنمواضع حیوانات غریبة الاشکال عجیبة الصور باشند و از آن جزایر تجار منافع بسیار یابند و ازین بحر دو شعبه باقلیم سبعه درآید یکی قریب بجزیره سودان و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ گویند **اما بحر طبرستان** که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از مشرق تا بمغرب دویست و شصت فرسنگ است و عرضش دویست فرسنگ و این دریا از آب سکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان و دنباله خزر بگذرد و باز بسکون منتهی شود و از با مسالک گویند که رکوب این دریا خطر عظیم دارد و چه امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل گردد **اما بحار صغار و خلیجات و بحیرات و بطایح** در ربع مسکون بسیار است و از آنجمله بذکر بعضی که بمزید غرابت امتیاز دارد اختصار میرود **بحر بربر** از جمله خلیجات دریای هند است و آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش صد و شصت ذراع و کف این دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و از آنجا باطراف برند و جهة تصفیه و طراوت رخسار استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز از سواحل آن بحصول پیوندد **بحر فارس** این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر سند نیز گویند و دریای کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین از آنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معادن درر و لآلی دارد طولش چهار صد و شصت فرسنگ و عرضش صد و هشتاد فرسنگ است و بعضی از جزایر غریبه این بحر در محل خود مسطور و مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی **بحر الشمال** دریاییست در زیر قطب شمالی و ساکن و قعر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از رکوبش تقاعد ورزند و گویند که مردم آبی درین دریا بسیارند **بحر السحاب** دریاییست بولایت زنگبار و سوده و پیوسته دخان و سحاب بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهة آن بحر را بسحاب نسبت کرده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا بوده است **بحیره ارشیه** در حدود آذربایجان است و در میان این بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است و چنین گویند که ازین بحیره ماهی طریخ بآفاق برند و آن بغایت لذیذ بود و استخوان ندارد **بحیره تنیس** در زمین مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و ماهی دیگر نیز هست که چون آنرا بخورند خوابهای هایل بینند و فزع ناک از خواب درآیند **بحیره قامیه** در حدود شام است و بغایت بعید العمق آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته در میان دریاچه رفت و لنگری بر سر طنابی بسته در آب گذاشت و چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرد تا درازی طناب بچند هزار گز رسید همچنان بود که طناب گران شده بر بالای هم نشسته است پس آنرا برکشید

برکشیده و فرمود که سنگ دست آسی بر سر طناب بستند و خریطه تخم مرغ در زیر آن سنگ آسیا تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بیضها درست بود دانستند که بعمق بحیره نرسیده است دست از آن کار باز داشتند **بحیره الصخر** دریاچه ایست بحدود ولایت شمال و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب جوانب این دریا چنان سیاه بود که از آب جوانب دیگر بحس ظاهر فرق توان کرد و چون خاک را باین آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه معلوم کند چهارده هزار گز رسن فرو گذاشت بجائی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گوئیا چهار گز عمق دارد **بحیره اخلاط** دریاچه ایست نزدیک بآن بلده گویند که درین بحیره ده ماه ماهی باشد و دو ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست **بحر حمر** دریاچه ایست در حدود مغرب بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان نوح علیه السلام درین دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف امواج دیگر بحار از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور غریبه درین بحیره چه مشاهده نمودی گفت سلامت نفس اعجب مشاهدات ایا لبیب

قول در انهار آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ثلج آب در آن مغارها مجتمع گردد و بنابر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار غریبه که بسمت تسطیر میآید **نهر اتل** ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بر آن شعبات باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و منصب این جوی دریای ابسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا با آب این دریا نمیآمیزد **نهر آذربایجان** آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال آن ولایتست و نهایتش بحیره طبریه و در بعضی از مواضع جداولی از این نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی سفید لطیف بغایت ملایمت در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند **نهر جیحون** که آنرا آمویه نیز گویند ابتدایش از جبال صغانیانست و انتهایش بحیره خوارزم و در بعضی از سنوات بفصل شتا آب آنچنان منجمد گردد که چندگاه کاروانها بر بالای آن گذرند و هیچ اندیشه ننمایند **دجله** نهری بعظمت است و مبدا آن از جبال ارزن الروم یا کوههای صنیلیقن حصن ذو القرنین باشد و از فرضه عبادان گذرد و ببحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست **نهر الذهب** در زمین شام است و در صفت آن گفته اند که ینبوع هذا النهر اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند و محصولاتش نیکو آید و نهر الذهب چون بآخر رسد آبش در زمین نفوذ کند و هیچ از آن آب ضایع نشود **نهر ارس** از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتداء آن از جبال ارمنیه است و آبش بغایت سریع الجریان و سلوک کشتی در آن متعسر است بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگ لاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس مهیبت تمام دارد و هر چه از حیوانات در وی افتد اگر بسلامت بیرون آید **نهر زنده رود** در بلده فاخره صفاهانست بعذوبت و لطافت ماء اتصاف دارد و بساتین و بساتین صفاهان از آن رود منتفع باشند **نهر سیحه** رودی بزرگست نزدیک بمصر و بر آن قنطره عظیم ساخته اند و آن یک طاق است و عرضش قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگ از آن ده گز در پنج گز باشد **نهر اندلس** آبیست که کشتی بر آن نتواند رفت و بر کنار آن آب موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر ناصیه وی نوشته اند که یا ایها الرجل لا تتجاوز فی فانک لم ترجع **نهر قنجامی** بدایت آن از جبال چین باشد و آن جوی در غایت شناعت است و اکثر کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون سیاحان از احوال غافل شوند چیزی در ربایند و در آب غوص نمایند **نهر طبریه** آبی بزرگست بعضش سرد و بعضی گرم و مصب آن بحیره طبریه است **نهر نیل** از معظمات انهار ربع مسکون است و جریان آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و وصف او رده ام است و نهری دراز تر ازوی در تمامی ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه در میان بلاد اسلام رود و دو ماهه در میان دیار نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیاده نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان

[illegible]

در آید چو آفتاب از سمت الرأس ایشان دورتر افتد و باین بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و عبد الصمد بن ابراهیم الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع شود هیجان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در پیش رود نیل چون سدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین جهت نیل رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون بمقدار کفاف محصول بپوید باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره رود نیل روان گردد و این نیز از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان برکهٔ نیل موضوعست و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید و غایت زیاده هژده خط بود و هر گاه از این بیشتر گردد بمصر خرابی راه یابد و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق علیه السلام است حکایت مشهور است که در زمان جاهلیت در سالی که نوبت آب نیل بمرتبهٔ طغیان میکرد که نزدیک بآن میرسید که مصر را منهدم گرداند و چون دختر بکر صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته در آب می انداختند تسکین می یافت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ گشت و در رود نیل نهنگ و اسپ آبی بسیار بود و ماهی سقنقور و رعاد نیز خاصهٔ این نهر است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الایجاز و الاختصار بر طبایع صافیه و ضمایر زاکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محالست و هر گاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را مددی از محل دیگر برسد و زمین صلب بود و چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی را بشکافد و بروی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد بمعالجه احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبارها بجای آورند و اختلاف بقاع و تغییرات هواها در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن اثری تمام است و بعضی از چشمهای غریب این است که مذکور میشود **عین ارونشک** از ضیاع قزوین است و آبش مسهل باشد و چون از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت ندهد **عین اللطف** در میان اسفراین و جرجان است و آب بسیار از آن حاصل گردد و در بعضی اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب مناهی و ملاهی بدانجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود **عین باد خان** در حدود دامغانست و هر گاه نجاستی در آن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر متواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه ایست **عین ملطیه** چشمه ایست که آب سفید از آنجا بیرون می آید و چون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر بمقداری دورتر برند و بخورند در بدن سنگ گردد و سبب هلاکت شود **عین داراب** درین چشمه گیاهیست که هر گاه کسی جهت غسل در آنجا در آید آن گیاه در وی پیچد و هر چند اضطراب بیشتر نماید محکمتر گردد و چون لحظه صبر کند بخاصیت همان آب از وی دور شود **عین دوراق** آبش در غایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعهٔ واحده بآن چشمه در آید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج در آن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلهای سرخ و زرد و سبز از آن بدرخشد **عین الجراد** در میان شیراز و اصفهانست و آب آن دافع مضرت ملخ است و هر گاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود آب آنرا در ظرفی کرده بآن شهر برند و اصلا بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند آنگاه از جائی آنرا بیاویزند لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را بر اندازند و مشهور چنانست که هر گاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مسکوره** چشمه ایست برابر بسیری در اراضی اندلس با وجود صغر اگر لشکری بکنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود **عین النار** در نواحی انطاکیه است و هر وقت قصبی در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الفار** بحدود مصر در مرغزاریست و در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود از آن موش متکون گردد **عین سلیمان** در قلعه ایست بحدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاهزاده که درین قلعه بودی از آب آن چشمه تجرع نمودی البته بپادشاهی رسیدی **عین سهراب** چشمه ایست در بالای حمص قریب برباط کرکوت و در تک آن سنگهای ملون است که خواص عظیم از آن ظاهر میشود و این احجار بدان چشمه اختصاص دارد **عین الفضه** چشمه ایست در مغرب و پاره های نقره بوزن یک مثقال و نیم مثقال در آن پیدا شود **عین الکرم** در نواحی سیلقانست و چون قدری از آب آن در بیخ تاک خشک ریزند باز سبز شود **عین نهاوند** چشمه ایست در شکاف

خاتمه

در شکاف کوه نهاوند هر کس که آب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب میباید فی الحال از انجا آب در ترشح آید و چون مهم کفایت کرد و پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد **عین الشجره** گویند که این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستانست و آب آن در غدیری مجتمع میگردد که دور آن یک تیر پرتاب است و در میان این غدیر درختی بزرگست و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و بعد از آن ظاهر میشود نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار گردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید مسامیر بگسیخت و آن شجره ناپیدا شد غواصی جهة تحقیق احوال آب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قرب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم **عین المغرب** چشمه ایست در هند که صندوقی مقفل بر سر آن چشمه موضوع است و هرگاه که سر صندوق را کشاده از آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور بود و اما قطراتی که از ان ترشح کند شیرین باشد و برین آب قصبات و رساتیق مزروع و معموراست و چون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آنمقدار طعام ببرند که هزار کس را کفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد **عین العلاج** در میان زنجان و قزوین است و آبی گرم دارد هر انسانی و حیوانی که بر عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در ان آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن استخوان شکسته از بدن بیرون آید و قولنج و استسقا و اسهال و درد معده و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و نمک اندرانی و توتیا و ضفادع از انجا بحصول پیوندد **عین الحجر** این چشمه در قریه فنجار است از قرای دامغان گویند که اگر زنبوری را در ان افکنند سنگی منقش شود **عین السم** در مملکت چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از انجا یکفرسنج دور برند زهری هلاهل و سمی قاتل گردد **عین الذهب** آن آب از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود و گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند و روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و سبب آن معلوم نیست **عین الشمس** از عبد الملک بن عبد الله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب باز گشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آن دیار سبب این صورت پرسیدم جواب دادند که تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نپیوسته **عین المسک** چشمه ایست در دیار چین منفجر از پایان کوهی که هرچه بآن بشویند بغایت پاکیزه شود و بوی مشک و عنبر از ان بمشام رسد **عین الهرماس** چشمه ایست نزدیک بنصیبین و سر آن را بسنگ و ارزیز مسدود ساخته اند زیرا که پیش مردم آن دیار مقرر است که اگر آنرا بگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود **عین الفرات** در ارزن الروم است چنان شهرت دارد که هر کس در بهار بآب آن غسل کند تا یکسال دیگر از امراض ایمن بود دیگر در تالش چشمه ایست که در تابستان آبش چون مقداری برود سنگ شود و در زمستان آن آسیب نرساند دیگر جزیره سلامت که در دیار هنداست چشمه ایست که آب آن در ثقبه که نزدیک بآن چشمه است فرو میرود و از قطراتی که بر کنار آن ثقبه میماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه متکون میگردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب در ان چشمها فراوان باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند و لایزال حال برین منوال جاری دیگر در حدود چین چشمه ایست که چون مریضی آب آن را بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد و الا در ساعت صحت یابد دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه انجا روند و از آب آن بیاشامند اسهال قوی آرد و اگر آن آب را بجای دیگر برند آن خاصیت ندهد و در سفید کوه که در نواحی بلده فاخره هراة است مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربزه که مردم بدانجا میرفتند و دفع فضلات کرده باز می آمدند دیگر در سه فرسنگی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزیکه هوا خنک باشد یخش گم میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که از انجا بقدر دو سه آسیا آب بیرون می آید و مدت سی سال آب آن در جریانست و سی سال دیگر انقطاع مییابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال برین منوال جاریست دیگر در ولایت ارمن چشمه ایست که آب آن بقوت جهد که از مسافت بعید آوازش توان شنید و هر جانور که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه دو چشمه است متصل یکدیگر از یکی آبی در غایت برودت ترشح نماید و از دیگری در کمال حرارت اما از چاههای متبرکه یکی بئر بضاعه است و آنچاه در مدینه طیبه واقعست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک

در آن افکنده اند بنا بر آن هر بیماری که از آب آنچاه بیاشامد شفا یابد بئر التوفیق در زمین مغرب است و بخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بر سر در آنجا افکنند بیرون اندازد و البته بقعر چاه نرسد بئر ازرق چاهیست بزمین طرابلس و چنان شهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد بعقل شود و بئر سامش آبی خوش دارد و چون خشت خام در آنچاه افکنند آوازهای مهیب بر آید و بعد از گذشتن سه ساعت تسکین یابد بئر الصواعق آبش سهل باشد و چون آن آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دورتر برند سنگ گردد و اگر خرقهٔ حیض در آن افکنند صاعقهٔ عظیم پدید آید و بادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که عمارات را منهدم سازد بئر بامیان گویند که چون نخچیر بقصد آشامیدن آب بکنار آنچاه رود آب از قعر چاه بالا آید و چون نخچیر دهان بر آن نهد غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهای نخچیر بر کنار آنچاه افتد و حقیقت آن معلوم نیست بئر الاصوات بحد هندست واقعست هر کس نزدیک آنچاه رود آوازهای غریب شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها انقطاع یابد و هرگاه که باران باز ایستد بار دیگر اصوات مسموع گردد بئر سکل و یب هر کس که در قعر آن نگرد سنگی مانند تیر بر پیش خورد و زخم آن را بحکیمان اند بئر الصمیح در دیار هندوستانست چون آبش را در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی منعقد شود و بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند بئر عبد الرحمن در ناحیه از نواحی فارس است قریب بقریه که باین اسم مخصوص است و آن چاهیست بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی یکنوبت بوقت معین آبی عظیم از قعر آن بر جوشد و بسر چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز یک جا خونه بآن دایر شود و مزروعات بآن معمور گردد و باز آن آب در زمین فرو رفته قطره در چاه نماند بئر خور در میان حوض صنیست در شهر خور و بر سر آنچاه دیگی بزرگ از مس نهاده اند و در بن آن یک سوراخی کرده اند و از آن سوراخ که بغایت مضیق است انقدار آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند که این صورت از جملهٔ طلسمات است و الا شهر خور از کثرت آب ویران میشد بئر سیامک در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخاری گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آنچاه پرواز نماید بسوزد و العلم عند الله تعالی **ذکر بعضی از جزایر غرایب** حضرت واهب المواهب بر ضمایر اولو البصایر مستتر نخواهد بود که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است که باری سبحانه و تعالی بعضی از آنها را محل معیشت فرق غبا ساخته و برخی را جهة اخذ فواید و منافع پرداخته و از جزایر بسیاری بتصرف آدمیان است و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند بر صورت انسان نه بر صفت ایشان و برخی از جزایر مستقر وحوش و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیار از جزیرها از آن قبیل است که مذکور میشود جزیرهٔ واق در بحر محیط است و در آن جزیره درختی است که میوهٔ مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ثمر پخته میشود آواز واق مسموع میشود جزیرهٔ جملوت در عین خط استوا واقعست و مساحت الجزیره صد و پنجاه فرسنگست و از عجایب آنکه درین جزیره شجره ایست که ثمر آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت تمام شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو با دو سر پستان که شیر از آن در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آن صورت از آن پستان کدو شیر مکیده کلان میشود تا مقدار یک گز بلند گردد و بعد از یکسال خشک شود و بمدار آن جزیره کرمیست که یک گز طول دارد و هر چند او را پاره کنند بهم پیوندد و حیات یابد و اگر بقدر و ابلیق آبی از آن کرم بگیرند هر کس را که استخوان اندام بشکند چیزی بر آن شکسته بندد و از آن آب بیاشامد آن شکسته درست شود و قوت گیرد جزیرة الیاقوت جزیرهٔ معظم در میان بحر اعظم و در وی اصناف یاقوت زرد و سفید و کبود و الوان یافت و نوعی دیگر از جوهر که اهالی مشرق آن را از یاقوت بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پیدا شود جزیرة الفضه نزدیک بخط استوا است در اقصی مشرق و در محل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا نیم مثقال جزیرة المهراج در دریای چین است در بعضی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول الجزیره هزار فرسخست و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال شش هزار من طلا از مال و اخراجات و اصل خزانه اش گرد آمده و مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند اندازد و آن پادشاه ایشان باشد که موی گردنشان بر زمین کشد و نیز درین جزیره مرغیست که آن را خواری گویند و الفاظ بسخن کند فصیح تر از طوطی لکین مدت حیات

۳
کسیکه بر
چگونگی حال آنها اطلاع
یافت بعضی از جزایر عجیبه
اینست
۳

[illegible]

حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره فارة المسک و طاوس باشد و صنفی از روباه دران پیدا شود که شبیل گاو پیش او فرو تواند برد **جزیره حلی واق** متصل است بجزیرة الزنج و از انجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه قلاده و سلسلهٔ کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط ننمایند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزند **جزیرهٔ سلا** درین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن مردم گوشت آدمی خورند **جزیرة القصر** در دریای هند است و در آنجا قصریست که هرکس بآنجا رود بیهوش گردد و ساکنان آنجزیره قومی اند که ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابه روی سگ **جزیرهٔ جاوه** در همان بحر است و دران جزیره کوهیست که در شب آتش عظیم بر انجا مرئی میشود و در روز غیر دود چیزی نمینماید و هیچ آفریده قدرت ندارد که بآن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و نی و قصب السکر دران جزیره بسیار است **جزیرة الشجاع** جزیره معمور است مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آنجزیره را تلف میکرد و آنحیوان را شجاع میگفتند و چون ضرر شجاع بحیوانات آنجزیره از سر حد اعتدال تجاوز نمود متوطنان آن جا هر صباح دو گاو در کنار دریا برده می بستند تا شجاع بیرون آمده آن گاوان را میخورد و زیاده بر آن تعرض نمیکرد و بعد ازانکه اسکندر بر کیفیت آنحال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهک و نوره پر کردند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و شجاع بعادت مألوف از دریا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد پس ازان کسی او را ندید **جزیرة البرق** درین جزیره سه موضع که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن معلوم نیست **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره اصفر اللون اند و موی زرد بر سینه داشته باشند و نارجیل و عود و شکر درانجا بسیار بود **جزیرهٔ کالوس** درانجا جمعی از هنود توطن دارند که هرگز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و نارجیل باشد **جزیرة المحرقه** از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت الراس ایشان رسد آفتی عظیم پیش آید چنانچه امتعه و اقمشه و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آنجماعت پیوسته مترصد و مترقب آن وقت میباشند و چون نزدیک بدان رسد از انجا رحلت کنند و هرگاه که کوکب ازان محل تجاوز کند بجای خود باز آیند **جزیرة النسناس** از جمله جزایر چین است و ساکنان انجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک نیمهٔ بدن مفلوج نقلست که درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع گشته با آن جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند **جزیرة المناره** در بحر مغربست و در انجا مناره ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بران متیسر نمیشود زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بر بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست بجانب بحر دراز کرده است و گویا بچیزی اشارت میکند **جزیرة الکنیسه** در همان دریاست و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در برابر آن کنیسه مسجدیست و هر دعائی که دران مسجد کنند بیشتر آن باشد که مستجاب شود و بر سر قبهٔ کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هرکس از زایران بتفرج و زیارت آن مسجد رود آن صورت سر از کنیسه در آورده و آواز دهد که فلانی بمهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامهای کافی جهت آن شخص بیرون آید و باز در بسته گردد و پیوسته حال برین منوال باشد **جزیرهٔ خالط** در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند بی مانعی هرچند گوسفند خواهند تصرف نمایند **جزیره عادیان** در دریای بشقر است باقلیم هفتم و آنجزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار درآن توطن دارند و طول و عرض آنجزیره صد و شصت فرسخ است در عجایب البلدان مذکور است که در آنجزیره درختی است بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هرکس هر سوال که از آن درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در غربی جزیره عادیان چهار جزیره است هریک را پنجاه فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ عرض و در دو جزیره ازان جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست و آن مردان وقت معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد ازانکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن

زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند **جزیرهٔ قامرون** در بحر چین است و در آن جزیره
جانوریست که آن را کرگ خوانند و در پیشانی کرگ شاخیست نزدیک بیک گز و چون آن شاخ را ببرند بموضع قطع صورتی از صور حیوانات
پدید آید **جزیرهٔ کله و سریره** خط استوا در حدود شرقی از میان این جزیره گذرد و معدن قلعی آنجا بسیار بود و در آن جزیره ماران باشند که
گاو و پیل را فرو برند **جزیرهٔ لنکابالوس** متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده علیمین شکرف شناسند
جزیرهٔ الرامی در بحر اخضر است و در آن جزیره نوعی از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره گاومیش
باشد که وی را دم نبود و در آنجا جنسی از آدمی هست که قامت هر یک از ایشان چهار شبر باشد و مویهای ایشان سرخ بود ۹ و بیشتر اوقات بر بالای
درختان بسر برند و طایفهٔ از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سیاحت کنند زورق‌ها دریابند **جزیرة العقارب** هم از جزایر
بحر اخضر است و درین جزیره کژدمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت چشم آن کژدمان برابر چشم شتر بود و
جزیرهٔ سراندیب جزیرهٔ معظم است و مساحت آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و در وی کوهیست که هبوط آدم علیه السلام بر آن واقع شده
و مردمی که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و درین کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روزی آنقدر باران بارد که اثر قدم آدم
شسته شود و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و بعضی انهار آنجزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان المسک
نیز در آن جزیره باشد و در جزیرهٔ سراندیب در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود و جهة وی از عراق بکشتی شراب میبرده اند **جزیرهٔ**
مسلا و در آنجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر خوشهٔ فلفل برگی بزرگ باشد که چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند
تا بر وی نبارد و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد **جزیرهٔ زنگبار** در دریای حبشست و در آن جزیره زنگیان سفید پوست باشند
که ذوائب و حواجب و اشعار ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت **جزیرهٔ موال** در دریای فارس است
و گاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد و آنسال مردم آن نواحی بسعت معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را
گرفته بجوشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آنقدر روغن از آن ماهی بحصول پیوندد که مصارف و اکابر را تا یکسال جهة سوختن چراغ
و آحاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند ترشح کرده **جزیرهٔ**
قبرس در دریای افریقیه است و دور آن شصت و سه فرسنگ و در آنجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگر سر و گوش وی
دیگر در شمال جزیرهٔ یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و در آنجا بتخانه ایست و بتی بزرگ در آن خانه نهاده اند و هر کس در
روز معین باین بتخانه رسد گویند که حج اکبر او را میسر شد و عقیدهٔ عبدهٔ اصنام چنانست که این بت هر سال یکبار حرف کند و هر گاه آن وقت
در رسد غریبی را گرفته دست بسته در آن خانه گذارند و صباح که در بتخانه را باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که در
اوقات که تاریخ سنوات هجری بهفتصد رسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی در بتخانه
انداختند و آن مسلمان حافظ کلام الله بود در تمامی آن شب تلاوت قرآن اشتغال نمود روز دیگر که کفار در بتخانه را باز کردند او را زنده
یافتند و بغایت متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است و زر و جوهر بسیار بداو دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان
محترم و صاحب اختیار شد که هر حکمی میکرد اطاعت مینمودند **ذکر بعضی از جبال غرایب احوال** در انعقاد این جبال از مقال ارباب حکمت
بسیار است و از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدنیات آنست که چون آب برف و باران
در مسامات جبال نفوذ کند بواسطهٔ حرارت جوف مغارات میاه مذکوره مستحیل ببخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون
شدن نیابد اجزای آن بخار تکاثف پیدا کرده زمانی بعید العهد بر آن حال بماند و چون توقف آن امتداد یابد صفا و غلظ او تزاید پذیرد
و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با اجزای ترابی متنوعه طبخ و نضج بوده از آن اجناس جواهر مختلفة الطبایع و الالوان حدوث
یابد و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال غریبه خصوصا [illegible]

۹
و مجموع برهنه
باشند و هرگز جامه
نپوشند و سخن ایشان
فهم نتوان کرد و موی
سر ایشان کوتاه
بود
صح

نسخه
وال

[illegible]

جبل دماوند در حدود طبرستانست وچهار فرسنگ ارتفاع دارد وبر قلة الجبل قطعهٔ زمینی است که ده گز مساحت دارد ودروی سوراخهاست که بشب
از ان شعب شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود چنانچه بروشنائی آن از مسافتی بعید توان دید ودر روز دودی از آن موضع متصاعد که دود دیده میان عوام مشهور است
که سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را درین کوه حبس نموده است در عجایب البلدان از علی بن رزین منقولست که گفت من وجماعتی از اهل سیاحت عازم کوه دنباوند
گشتیم ودر قلهٔ آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان کبریتی از آنجا متصاعد بود وچون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر نمود واز آنجا
جوی کوچک مرئی میگشت وبر سر آن کوه غمامیست متراکم که در تابستان وزمستان اصلا منکشف نمیشود جبل نهاوند نزدیک آن بلده است ودر آن
کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت گاو ودیگری بهیأت ماهی وازین کوه آبی بیرون می آید ومنقسم میگردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود وقسمی بدینور جبل ثور
نزدیک بمکهٔ مبارکه است ودر آنجا غاریست که سید ابرار صلی الله علیه وعلی آله الاطهار واصحابه الاخیار در وقت هجرت برافقت ابو بکر صدیق رضی الله
تعالی عنه دو سه روز آنجا ساکن بود جبل اسپیره در ولایت ترکستانست در اراضی شاش ومعادن نفط وفیروزه وطلا ونقره وآهن در آنکوه
بسیار است ودر آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افگنند سفید گردد واثوابی را که بآن بشویند بغایت پاک ولطیف شود جبل سبلان کوهیست
در غایت بلندی نزدیک اردبیل مشتمل بر اشجار بسیار وچشمهای آب گرم وسرد مشهور است که هر حیوانی که قصد خوردن اثمار آن اشجار کند بمیرد جبل
الصورت در حجازی کرمانست وجه تسمیهٔ او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند ودر ظرف آب افگنند البته بصورت انسان قرار گیرد جبل
فرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا اسپرغ الصنم گویند وآن گیاه در قوت باه اثری تمام دارد جبل مورجان در زمین فارس
است ودر آن کوه غاریست که آب از سقف آن در تقاطر است وطلسمی ساخته اند که اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرود آید
واگر هزار کس باشند بمقدار آب چکد که همه را کفایت شود جبل واسط تا بیلا در اندلس ممتد باشد ودر آن جبل شگافی پدید آید که میان آن تیری از آهن
بود وهرگاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد وچون دست از آن عزیمت باز دارند باز پیدا شود وهیچکس را بر حقیقت آن حال اطلاع نیست
جبل برطایل در میان دریای هندست واز آنجا آواز دف ونی وسنج شنوند وپی بفاعل آن نبرند جبل نوبه کوهیست در دریای هند ودر
آنجا چشمهٔ آبی باشد وبزعم هندوان شارب آن عمری دراز یابد ودر حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ وچون کسی قصد آن کند مانع شوند ودر
هلاکت خلق کوشند جبل بیستون در میان همدان وبغداد است گویند که صورت شیرین بعمل فرهاد در آن کوه موجود است جبل تبت کوهیست
که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید وآتش را بمیراند ودر وقتی از اوقات پادشاهی بجهت امتحان از دیار تبت بدان کوه آمد و[illegible]
با نفط وگوگرد وهیزم بسیار بر قلهٔ آن جبل جمع آورد ودر آن آتش زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو نشاند جبل السم مضاد در
اراضی تبت واقعست وهر که بدانجا عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد یا زبانش از نطق باز ماند جبل اللبنان گویند که در آن کوه اشجار میوه دار
بسیار است ولی از آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه وبد الطعم وبوی آن ثمار چندان لطافتی نداشته باشد وچون آن میوه ها را ببلخ رسانند خوش
بوی گردد جبل الحدید در دیار هندست واز ان کوه آهنی سرخ بحصول میپیوندد که چون زخمی از آن بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید اما
گمان شود که آن را داغ کرده اند جبل الانهار در اقصای بلاد مغربست وازین کوه سه چهار جوی عظیم بیرون آید وقریب هزار قنطره بران
جویها ساخته اند ویاقوت سرخ وزرد وکبود از آنکوه بحصول میپیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بمصر ودر اخبار آمده است
که در آن جبل روضه ایست از ریاض بهشت ودر زمان خلافت عمر رضی الله عنه اهل کتاب مبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند فاروق راضی نشد وگفت
روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست واول کسی از مسلمانان که در ان کوه مدفون شد عامر مغافری بود گویند که در جبل الروضه گوسفندان
وحشی بسیارند وکسی متعرض آنها نمیشود جبل الکوکبان نزدیک بصنعاء واقعست وبر آنکوه دو قصر است که هیچکس راه آنها نمیداند وعقیدهٔ
بعضی از مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است جبل النار کوهیست درمیان بحر عدن
پیوسته آتش از آن جبل در اشتعال باشد وبعضی از عدنیان گویند که قومی از نسل عاد وان پیغمبر علیه السلام در آن کوه ساکن اند والعلم عند الله تعالی جبل
المعظم کوهیست در اراضی حبشه ودر آنجا مساجد وصوامع واقعست وگویند که در آنکوه مغارها باشد که میت در آنجا اصلا پوسیده نگردد

طعم وخوش

و چنان استماع افتاده که در ولایت قاین نیز مغاره‌ایست که اموات در آنجا خفتیده اند و نشسته و اصلا تغییر در ابدان ایشان محسوس نشود و در چیچکتو نیز غاریست که شش مرده در آن موجود است و اجساد آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجائی آن موضع را لتی خواجه گویند و زیارت کنند دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهیست در سه چهار فرسخی قزوین و در آنجا صورت حیوانات است که بتقدیر الهی مسخ شده اند و متحول بسنگ گشته از آنجمله شبانیست تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی او از سنگ و همچنین زنی بنظر در می آید که گاو میدوشد و نیز مسموع شده که چون از قهستان بکرمان روند بر دست راست بمسافت پانزده فرسخ زمینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن متحول بسنگ شده و هرچه از آدمی و حیوان و نباتی که در آنجا بوده حجر گشته تا بحدی که گهواره در آنجا یافتند سنگین و در آن کودکی از سنگ در سنی از سنگ بسته و بعضی دیده‌اند از سنگ که در آن کبکی سنگین بوده و در کنار این بیابان که بخصوصه شتها یافته حلبی باشد از کژدم بغایت سیاه و شب در هوا طیران نماید و زخم نیش آن مهلک بود و دیگر در ترکستان کوهیست و در آن کوه غاریست که هرکه در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب‌تر آنکه در آن نواحی غاریست که هرکس از پیش آن گذرد روح از بدنش مفارقت نماید و دیگر در مملکت چین کوهیست و در آن کوه دره و در آن جاده‌ایست که بر آن جاده مردم از چین به تبت روند و هرکس از جاده انحراف نماید فی الحال نفسش منقطع شده بمیرد و دیگر در ختا کوهیست و بر سر آن جبل چشمه‌ایست و آب چشمه از جمیع جوانب آن کوه سیلان مینماید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل شود و دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهیست و در آن کوه مناره‌ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوع است و بر سر آن تغار مرغی از سنگ منصوب که در منقار خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آن مرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور هر یکی انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن تغاره اندازند و شخصی که متصدی همین باشد از آن انجیرها تناول کند و هرچه از وی فاضل آید بفروشد و چنان مشهور است که این طلسم بلیناس حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی

ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال و الافعال

ثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة و السلام با سی کس از بنی لخم و جذام جهت تجارت در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضای قضا باد مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه آن سفینه از موضعی بموضعی میبرد و چون بانتهای دریای مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج تسکین گرفت و تمیم با رفیقان بآن جزیره در آمدند ناگاه دابه که کثرت و غلظت اشعار او بمثابه بود که پیش و پس از یکدیگر متمیز نمیگشت با ایشان ملاقات نمود از غایت غرابت هیأت آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی جواب داد که من جساسه ام اکنون ایقوم بروید نزد مردیکه در این دیر است زیرا که او بشنیدن خبر شما بغایت مشتاقست تمیم داری گوید که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پایهای او را به بندهای آهنین مقید ساخته بودند و هرگز بعظمت خلقت او شخصی بنظر ما در نیامده بود لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شما بگوئید تا چه کسانید جواب دادیم که ما از عربیم که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نمودیم باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرد و گفت خبر دهید مرا از نخل عمان گفتیم از کدام صفت او خبر میپرسی گفت سؤال میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نی جواب دادیم که بلی گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت او خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه آب بسیار است گفت زود باشد که آبش نبود باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از کدام حالتش خبر میجوئی گفت آیا در آن چشمه آب هست و مردم آنجائی بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آن چشمه آب بسیار است و اهالی آن سرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امین که چکار کرد گفتیم بدرستیکه آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد گفت با وی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت بایشان پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر معاندان غالب آمده قبایلی را که نزدیک باو بودند مطیع گردانید پس گفت خیریت عرب در متابعت اوست و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم که بدرستیکه منم المسیح که زود باشد که ماذون شوم بخروج پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و هیچ نخواهم گذاشت قریه‌ای که بدانجا در نیایم در چهل شبانه روز

بهر کوی مکه و مدینه که آن دو بلده بر من حرام‌اند و هر گاه خواهم که یکی از آن دو شهر در آیم فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید و همچنین بر هر نقبه از نقبات آن دو بلده ملایکه باشند که آن را حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بحجاز بازگشته بشرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دریافت و مسلمان شده کیفیت واقعه را بازگفت و حال آنکه آنحضرت قبل از این اخبار دجال را بهمین منوال باصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت از تمیم مهاجر و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را بمسامع ایشان رسانید و فرمود که اعجبنی حدیث تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه و عن المدینة و مکة و در صحیحین بروایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبری مگر بیم کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا و انه اعور و ان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم دجال که کفر و در صحیح مسلم از حذیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار است و با وست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس که در رود با آتش او بدخول جنت استسعاد یابد و هر کس ببهشت او مغرور گردد بعد از آمدن بدوزخ مبتلا شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این احادیث بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامهٔ خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج انعطاف یافت **تعریف عوج بن عنق** اکثر مورخان بر آن رفته‌اند که عنق مادر عوج و دختر آدم است علیه السلام و او را بعظم جثه توصیف نموده‌اند چنانچه گویند هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکور است که بلندی قامت عوج بیست و سه هزار و سیصد ذرع و ثلث گز بوده و در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب از سر مرتفع ترین جبال چهل گز گذشته بود از سر زانوی او تجاوز ننموده و نیز در کتاب مذکور مسطور است که در آن اوان که موسی علیه السلام داعیهٔ جنگ جباران شام داشت عوج موازی طول و عرض معسکر بنی اسرائیل قطعهٔ سنگی ببرید از کوهی و بر سر گرفت بعزیمت آنکه بر بالای موسی و یاران اندازد تا همه بیکدفعه زیر آن کوه پاره نیست و نابود گردند ایزد سبحانه و تعالی مرغی را امر کرد که بالماس آن سنگ را سوراخ کرد تا در گردن عوج افتاد و جناب موسوی بحسب وحی سماوی بر کیفیت اطلاع یافته خود را بعوج رسانید و عصا بکعبش زده او را از پای درآورد و چون عوج بمقر جهنم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بر آن جسر آمد شد می‌نمودند **صفت یاجوج و ماجوج** در روضة الصفا مسطور است که یاجوج و ماجوج پسران منوشلخ بن یافث بن نوح بودند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجائی که سد ذو القرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند چنانکه عبد الله بن عمر گوید که بنی آدم ده جزو اند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی از اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند که بچهار صد قسم منقسم میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیأت منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی اند که هر یک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن بدان مثابه نباشد و صنف دوم زمره اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سیوم گروهی اند که طول و قصر قامت ایشان از یک شبر تا چهل ذراع گشته و این صنف را کلیم گوش نیز گویند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش و سباع ضاره هر چه بدیشان باز خورد بخورند و یکی از عادات مذمومهٔ آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و یاجوج و ماجوج را ملتی نباشد نه خدای را شناسند و نه خلق را و مانند حیوانات معاش کنند دیگر از غرایب صور معتبر تر آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه موی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران باشد چنانچه از درختی بدرختی دیگر پرواز کنند قال فی عجائب المخلوقات البغوی فی جانب الصین قوم شکل الانس ما شعرهم کشعر القردة یطیرون من شجرة الی شجرة دیگر آنکه در نواحی ترکستان موضعیست مشتمل بر اشجار بسیار و در آنجا جماعتی توطن دارند که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن نواحی واقعست رسانند و بعد از وصول اگر باران بروی بارد آن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بمثابهٔ زیان کرد که مرده ببرد

[illegible]

و حقیقت الحال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست و در آنجا مرده که قامتش مشابه درخت خرماست و دو دست ندارد و شکمش
که دست بروی زنند آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد دیگر در قریه از قرای ولایت قبره در زمان الجایتو سلطان دختری را در وقت بلوغ
درد زا گرفت و بعد از چندی ذکر و آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت
و چون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردان از میان هر دو پای او سر برزد و آن دختر پسر شده زنی بحباله نکاح در آورد
و از وی فرزندان پدید آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضرموت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت دیگر در زمان
سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مردی بود که بر تمامی اندامش موی طبیعی داشت بسان موی خرس الا لحیه او مانند سایر مردم بود و سخنش مفهوم نمیشد
و بگدائی اوقات میگذرانید دیگر از سنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در
جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از من بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسبیده بود و قریب
به بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم دیگر بود دیگر در ولایت ارمینیه قریه ایست و در آنجا طایفه اند
که هر کس از ایشان ریش بر می آرد نصف ریش او سیاه است و نصفی سپید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر شد که روی و دستهایش پر موی بود مانند
خرس که دندانهای زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این تحفه غریب آورده دیگر در عجایب البلدان
مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهیست و در آن کوه جمعی ساکنند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور دیگر آدمیان نیز بر روی آنها چشمها ظاهر است
دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامة و در قوت بمثابه که ساق اسب را
بدست گرفتی و بشکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی خصم را هزیمت نمودی
دیگر از ابو اسحق طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنه که نزدیک بما بود بیفتاد و چند سر
آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته دندانهایش ریخت بزرگی آن دندانها بمثابه بود که یکی از آنها دو من وزن داشت
و دیگر در اراضی مغرب ریگستانیست و در میان آن ریگستان شهریست که متوطنان آن تمام نسوان باشند و اگر مردی بدانجا رسد بحسب اقتضای
آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه در اندک زمانی بمیرد و در آن بلده چشمه ایست که چون زنان در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر
آرند و اگر بسبیل ندرت پسری در وجود آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیضش معاودت
کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک رسد و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز هوس مجامعت بخواطر ایشان خطور نکند
و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند
و عورات آن شهر مسلمان باشند و هر کاری که جهة انتظام امور دنیوی مردان را باید کرد آن زنان بدان قیام نمایند و هر چیز از هر محل حاصل
کنند بسویت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهة سود او معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال و طلب تنعم و ذخیره
نهادن را از جمله مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب بر تلی دو قریه است و متوطنان
آن قری مردم بلند قامت احمر اللون ازرق چشم باشند و غیر زراعت صنعتی ندانند و هیچ یک از سلاطین مال و خراج ندهند و تابع دین و ملتی
نباشند و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد در زیر زمین مثال سردابه یکی مخصوص رجال و دیگری منسوب بنسوان و جمعی از مردم
جهة ساختن کار اموات متعین اند و کارسازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابه که برجال مخصوص باشد برند و بکارد
اعضایش از یکدیگر جدا گردانند و مغزهای استخوانهایش را بیرون آورده عظام را در خریطه اندازند و اگر میت توانگر بوده باشد در خریطه دیبا و اگر فقیر
بود در خریطه چرم و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای
مرده را از سردابه بیرون آورده بتلی برند که در خارج القریه است و آنجا بنهند و کلاغی چند که بر آن تل آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها را از هم
بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن پشته نشیند و بر این قیاس عورات آنجا غسالت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنانکه سردابه زنان علیحده

علیحده است پشته که مطرح گوشتهای ایشانست غیر پشته‌ایست که گوشت مردان را بران اندازند حکایت در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلولا نضلة بن معاویه را با سیصد سوار بجانب رساتیق حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کافران را تاخت کند و نضله در وقت مراجعت از ناحیت حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده باداء بانگ نماز قیام نمود چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که کبرت تکبیرا یا نضله و چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آواز آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله هاتف بر زبان راند که این پیغمبریست که بعد از وی کسی بمرتبهٔ نبوت نرسد و چون گفت حی علی الصلوة بار دیگر گفت که این نمازیست که فریضه کرده اند خنک آنکس که بران مواظبت نماید و آن را بوقت گذارد و چون نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح الصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ نماز فارغ گشته تکبیر گفت در وقت اداء قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که امت محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و نضله از شنیدن این سخنان تعجب نموده پس از فراغ از اداء نماز بر پای خواست و بآواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو از جنس فرشتگانی فضل الله علیک و اگر از پریانی مرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر از آدمیانی بیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر برهنه که موی روی و سرش سفید بود و دو جامهٔ صوف سفید پوشیده بود و عصایی بر دست گرفته از عقبة الجبل بیرون آمد و بران عصا تکیه زده گفت السلام علیکم و رحمة الله و نضله لب بجواب گشاده از وی پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصی عیسی بن مریم علیهما السلام و مسیحا درباره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزگار گذرانم باید که سلام مرا بعمر بن الخطاب برسانید و او را بگویید که متابعت سنت سنیهٔ نبویه را از دست مده و بران مواظبت نمای و بدانکه قیامت نزدیک رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای نضله هر وقت که مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت کنند و امرا با علما در نسازند و اگر چه غلات بسیار باشد نرخ ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزند و حشمت غلامانی بمرتبه رسد که اگر درویشی سالی گدائی کند ده درم صدقه نیابد و حفاظ قرآن را بالحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارهای بلند افرازند و گواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خوردن ربا شایع گردد بباید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور نماید و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون نضله بخدمت سعد بن ابی وقاص رسید کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خویش بآن کوه رفته هر چند جستجوی و تک و پوی نمود و بانگ نماز گفت دیگر از زریب اثری ندید و خبری نشنید والعلم عند الله الحمید المجید و دیگر حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود روایت کند که جمعی از تجار گفتند که درین سنوات که فوجی از کفار لشکر ترکستان کشیده در نواحی بیلقان جماعتی از اهل اسلام را شهید گردانیدند از آنجمله شخصی که او را قرابتها در سمرقند بزخم تیغ کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال و قرابتهای او از گوشهٔ خانه از خانهای او آوازی شنیدند که منم قرابتهای در که در فلان روز کفار مرا شهید کردند و اکنون من بغایت خوشحالم و با هفتاد هزار روح باستقبال روح پیره زنی آمده ام که سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خاطرم متعلق بشما بود بدینجا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید میباید که اهل این شهر را بگویید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع شود و چون مردم قرابتهای او این آواز شنیدند بسرعت هر چه تمامتر آن گوشهٔ خانه را خراب کردند هیچکس در میان دیوار ندیدند و از گوشهٔ دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم ذی حیوة نبود بلکه آوازی بود که از خمی بیرون آید و درین نوبت از کرت اول مبالغه بلیغتر نمود که مردم شهر را بگویید که صدقه دهند و الا ببلیهٔ عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما باور نخواهند کرد گفت اهل شهر را بگویید تا در میدانی حاضر شوند و چوبی در زمین فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بران موجب عمل نموده همان سخنان استماع کردند و ایضاً گفت که این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السؤال و تا سه روز این آواز را مردم بیکی از مواضع مختلفه میشنیدند بعد از آن آن پیره زن درگذشت و آن آواز منقطع گشت ذلک من عجایب الحالات و غرایب الواقعات و دیگر تفسیر گازرونی از امام شافعی مرویست که هرم بن حیان مدت چهار سال در رحم مادر مانده چون متولد گشت

باتف

نسخه
پادمی

دندانهایش بیرون آمده بود و دیگر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست عشر وتسعمائه در بعضی از محلات دار السلطنه هراة از ضعیفهٔ پسری متولد
گشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دو لبش دو دندان رسته بود و بر پشت او پارهٔ گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی
که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند و آنجناب تعبیر کرده گفت
که وقوع امثال این صورت از جمله علامات انتقال مملکت و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان بلده در محلهٔ خواجه معز الدین ملک زن کرعوری بیک شکم چهار
فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران با مادر ایشان نیز پس از سه چهار روز وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی
گفته بود در شعبان همان سال ماهچهٔ رایت دولت نواب کامیاب شاهی از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن مملکت بحیز تسخیر فرمانفرمای جهانیان
درآمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه وآله المعصومین **ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست** در کتب علماء
وافر مناقب بروایت خزیمة بن ثابت از ابو عامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته که در آن فن شبیه و نظیر
ندارد و آرزوی ملاقاتش بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که شمشیرهای اشرار عرب در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که در اثنای
راه بتصوب مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرده پس از آنکه بحالت تیقظ و انتباه آمدم خود را در بیابانی غریب منکر دیدم نظر بر اطراف و جوانب
آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهدهٔ من شد از دور که مانند ستاره میدرخشید و نزدیک بآن شعلات شتافته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم
که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم و شتر نیز هراسیده بزانو درآمد و من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من برخاستند
و من بتضرع نموده زنهار خواستم زمرهٔ از آن قوم جماعتی را که متوجه اضرار من بودند منع کرده چهار شخص نزد من بنشستند یکی از ایشان مرا آنجا طلب کرده
و گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم از قبیلهٔ غسان از بطن قیله آنگاه از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت حال را معروض داشته بزبان آوردم
که ما در اخبار مغیبه اعتماد بر قول کاهنان از آن میکنیم که ایشان حقایق اسرار را از شما میشنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایای آینده را
بیواسطه از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشارت بچهارمی کردند که داناترین ما اوست و من متوجه او گشتم آن جنی گفت که یا ابا عامر فراگیر علمی را
که نه از کتاب باشد بیدار شده درویش بی سامان و فقیر و آزرده باران ریزان که همراهیه رود باشد که بیاید صاحب شتران با یک همیان که
گرامی ترین تحریض کننده مردم را بر جنگ و فصیح ترین فرمایندهٔ همگنان را بطلب غنیمت و همراه به فرود آید از آسمان سخنی برین معنی که جهاد در
ملتی هر بد خواهی کند که جنگها دیده باشند و سختیها کشیده و تند خوی و افسانه گوی را ازهم و خاموش گردانند بدرستیکه کسان بیباک حق را خشمناک
گردانیده اند و شخصی را که شکننده پادشاهان فارس و روم باشد خواهند ابو عامر گوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب داد
که نی پیغمبری باشد از بنی هاشم با شرف و وفا و کرم بعد از آن شمهٔ از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم بر زبان آورده گفت گوش
کن این سخنان را از فرشتگان استماع نموده که نوشتند کان اجمال نبد ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظر من غایب
شد و من آنشب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم از غرایب آنکه با وجود مشاهدهٔ این حال و شنیدن این مقال
ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت از غایت حسد ایمان نیاورد و در کفر و ضلالت بمرد حکایت در
بسیاری از نسخ سیر بنظر درآمده که سواد بن قارب که در میان یمنیان از اجانب و اقارب امتیاز و استغنا داشت در ایام خلافت عمر
ابن الخطاب روزی بدار الخلافه آمد عمر رضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اشرف جنی
که همزاد تو بوده آگاه گردانیده و کیفیت آن حکایت را میخواهم که بیواسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیر المؤمنین من شبی در خوابگاه خویش
باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد و پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو اگر فهمی داری دریاب که رسولی از لوی بن غالب رسید و نسیم دولت
او وزیده و وی خلق را بسجده خوانده و طریق عبودیت حضرت الوهیت روشن کرده و بیتی چند بر زبان راند بهمان مضمون من این سخن را وقعی ننهادم
و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بوده ام و آن جنی آنشب غایب شده شب دیگر باز آمد و همان سخنان را اعاده کرد و من بدستور اول از آن
حدیث ملتفت نگشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان ابیات را بر زبان آورد و پوشیده نماند که ابیات مذکوره را بعضی از علماء فن سیر بر

بدین موجب ترجمه کرده اند ابیات شگفتی در دلم از جنیانست که براه مکه شان مقصود جان است بر آن جنی که چون یکسان نباشند پری و آدمی یکسان نباشند همه را بر هدایت گشته طالب که تا بر کرهان کردند غالب تو نیز از سوی بهترین شتابی هر آن کامی که هیچ لی بیابی القصه سواد گوید که در شب سوم سخنان منثوره و منظومه آن جنی با تر افتاده روز دیگر روی بصوب مکه آوردم و در اثنا راه شنیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم بمدینه هجرت فرموده بسرعت شتافتم و بشرف ملازمت آنحضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هرگز آن جنی را ندیدم حکایت از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی میفرمود که قاضی اختیار الدین حسن گفت که از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی شنیدم که نوبتی تقریر میگفت که در وقتی که متوجه گذاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت بما طریق ارادت سلوک داشت و همره و بمنزل ما میرسید و چون ببادیه درآمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از وی پرسیدیم که درین چند روز کجا بودی و چه حال داری جوابداد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاد اما بهمت شما از آن بلیه نجات دست داد و چون از تفصیل این اجمال سؤال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکه ماری عظیم دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم همان لحظه گرد و غباری عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی از هوا درآمده مرا برداشتند و بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار نمود یکی از آن طایفه آهسته مرا گفت که بگوی هر چه شرع فرماید و من این لفظ را بر زبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید گفتم که من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آن جماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بدانجا شتافته بود گفتند بهیات ثعبان گفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول الثقلین صلی الله علیه و سلم شنودم که فرمود من تزیا بغیر زیه فان قتل فدمه هدر اکنون این شخص را برداشته بقافله او ملحق گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر برکه رسانیدند و من از عقب قافله می آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تأسف کرده گفت کاشکی من در زمان حیات مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بی واسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم مینمودم و هم از مقرب حضرت سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از قرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شده پیش از صبح برخاستم و بحمام سبزوار شتافتم اتفاقا همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود و من فوطه بستم و بحمام درآمدم و دیدم یکی از خلوت خانها غسل کرده چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از وی پرسیدم که صبح دمیده است یا نه گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه خود را بلند ساخته دست بشیشه روزنه سقف حمام رسانید تا آنرا برداشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشته در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ شهر رسیدم بهیات مردم آشنا پیدا شده گفت درین سحر از کجا می آئی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز نیز گفت خود را برکشیده تا سر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و بزبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلند تر بود یا من و من از مشاهده این صورت غش کرده تا روز آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و بتعهد حال تا بهتر شدم و هم از جناب مشار الیه استماع افتاد که فرمود که یکی از نوکران امیر حسین ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود بزغاله سیاه بنظرم درآمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم او نمی نمود و من متحیر شده اسپ بدان طرف راندم و آن بزغاله را گرفته بقاش زین رسانیدم در آن اثنا دست من میان هر دو پایش درآمده دیدم که خصیتان او در غایت بزرگیست زبان بتعجب با خود گفتم که فی الغنم ما لا یری بار بزغاله روی باز پس کرده گفت که پیش بابای بجان بولغای لاجرم هراس بی قیاس بمن راه یافته بزغاله را دور انداختم و در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم ذکر بعضی از غرایب

او صاف و امور که منقولست از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است
که در سایر انهار و بحار نیست قرش و نهنگ و فرس البحر اما قرش جانوریست بهیأت وزغ که طول و عرض او یک گز باشد و نقطها ی کرد لون
بر بدن دارد و راکبان کشتی و مسافران دریا از وی بغایت هراسان باشند و برای طعمه وی در آب اندازند تا بخوردن مشغول شده از قصد کشتی
تقاعد ورزد اما نهنگ جانوریست که در اندامش یک سوراخ دهان بیش نیست و خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است
و در رسالة الصید که تصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت
سوسمار است و دهان گشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش در فک اعلی دارد و چهل دندان پیش در فک اسفل و در میان هر دو
دندان پیش آن دندان خورد چهار گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد دندان پیش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ
جانوری را در دهن گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته مشبک شود و اصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ شبیه به پشت
سنگ پشت است و آهن بروی کار نکند و نهنگ را چهار پایست و دم دراز که باشد که طول آن بده گز رسد و پهنایش بدو گز و نهنگ
را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش
آنچه به آب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضاً در رساله مذکوره مسطور است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از
آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک بدهان وی در آید و آنچه از اندرونش بیرون آید بخورد و آن مرغک را چیزی ست بر سر
مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود بر هم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید اما فرس البحر جانوریست که سر و گردنش مشابه گاو
و نیشش ناب مانند دندانهای خوک اند و پانش بیرون آمده باشد و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای
او بغایت کوتاه است و سطبر مشابه بدست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانوری که بیابد هلاک گرداند
و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را این معنی میسر نشد و هم در
عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل دریای هرموز مشاهده افتاد که مردی ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دنباله
دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت دیگر در رسالة الصید مذکور است که نوعی از ماهی که
آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد و اما چون ساکنان سفینه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا
اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد بهمین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از بحار ماهی میباشد که طول آن صد و بیست
گز است و عرض او بیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش و هم در ان بحر ماهی است که بپرد و در وقت طیرانش ماهی از دو بر سکر از
عقبش در پرواز می آید و او را گرفته بخورد و دیگر در یکی از دریا ها ماهی میباشد که در روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوان بحری
که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و بدهانش در می آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد و دیگر در تحفة الغرایب مسطور است
که در هندوستان دریاییست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیأت انسان که چون شب شود از آن جنس بسیاری از
آب بیرون آیند و بر ساحل بحر باهم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند
بر غیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون می آیند و مردم آنجا به در شبهای مهتاب نزدیک آن دریا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان
کنند راقم حروف گوید که در سنه ثمان و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا بخیال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی
مردم از آن نهر ماهی گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و سطبری نصفی بالایش برابر عصایی و نصفی پایانش بمقدار رقمی و فک اسفل نداشت
و غیر دهان منفذی در اعضایش ظاهر نبود و از جمله حیوانات آبی دیگر سرطانست که او را خرچنگ نیز گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم
بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانه خود را مبنی از دو در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی
و چون پوست افکند در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی را باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ بطریقه آدمیان بدست

بدست خود وی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات نهند گویند که اگر سرطان را بر پشت مرده یابند علامت امنیت باشد اما حیوانات برّی که غریبة الاشکال والافعال اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی تولد نماید و تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر صباح آن جهان نو رسیده ولدی متولد شود و مادر هنگام غروب بمیرد و لا یزال توالد و تناسل و فوت الحیوان بر همین موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جهنده بر همین منوال است که از رساله [illegible] و دیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود **شیر** در میان وحوش بمنزله پادشاه است و غایت شجاعتش در میان طوایف انسان مَثَل گشته مع ذلک از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف سینی و روئین وهم نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانه روز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و بادی در روی دمد تا صورت شیر پیدا گرده و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانه روز چشم باز نکند و چون شیر شکار کرد و شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر بار مانده خود نرود از ارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم که روی مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال دم کژدم بود و نوعی دیگر دیدم بشکل درازگوش که شاخهای سیاه داشت بدرازی یک وجب **پلنگ** متکبرترین سباع است و چون سیر شود سه شبانه روز خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بدبوی بود و هرگاه پلنگ مریض گردد موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب آنقدر محبت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد که او را شعور نماند و گرفتار گردد **یوز** بشکل مانند پلنگست و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود ترک شکار کرده با یوزی جوان مصاحب گردد و از صیدی خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسیکه آن جانور را بر ساغری اسپ سوار ساخت یزید بن معاویه بود **گرگ** چون در خواب شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هرچند بزنند بچوب یا شمشیر آواز بر نیارد تا بمیرد و گرگ از یک فرسنج مسافت بوی مردار شنود و هر وقت خوردنی نیابد باستنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون سر گرگ را در کبوترخانه آویزند گربه بدانجا در نیاید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند مویش بریزد **کفتار** از گفتار بعضی از علما آنا چنان معلوم میشود که کفتار حایض میشود و سالی نر میباشد و سالی ماده و او بحماقت اشتهار دارد چنانچه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و درازگوش و طعمه سباع را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرس از دهان زاید و او در زمستان کم تردد نماید و هرگاه گرسنه گردد دست و پای خود را بلکد تا گرسنگی مندفع شود **خوک** قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است در هشت ماهگی بجفت میل نماید و ماده اش در ششماهگی آبستن شود و احیانا در چهار ماهگی حامله گردد و هشت بچه زاید و چون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاجش باشد از غرایب آنکه چون خوک را به ریسمانی بر درازگوش بندند و درازگوش بول کند خوک بمیرد و ایضاً اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کنند سقط گردد و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد بعد از آن روده خوردنی دهند فربه شود و نصاری بر همین موجب او را پروار کنند **روباه** بحیله و تدبیر نظیر ندارد و گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تا همه کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند و بگریزد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسپد و پاها بلند سازد تا جند بدانگمان برند که مرده است و نزدیکش روند و او برجسته آنها را صید کند و در حدود بلغر نوعی از روباه میباشد که از درختی بدرختی میپرد و هر مریضی که از گوشتش بخورد شفا مییابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید و بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد **شغال** جانوری مشهور است گویند که اگر دندانش را در سرائی گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برده اند که آن جانور سالی ماده میباشد و سالی نر و این سخن اصلی ندارد و آنچه از غرایب حالات او بصحت پیوسته آنکه حایض میشود و خنثی میباشد و اعراب گویند که جنیان از خرگوش میگریزند و چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز بدریا نرود و **سوسمار** هرگز آب نیاشامد و باستنشاق هوا اکتفا کند لاجرم در چهل روز یکقطره بول کند و او بهفتاد بیضه نهد نرش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش بهفتاد سال رسد

بوزینه از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت بیشتر دارد بخندد و خوردنی طلب نماید و بغایت غیور باشد بر ماده خود و صنعتها آموزد چنان استماع افتاده که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد چون دست دیگر باختند باز بوزینه غالب شد و در وقتی که حریف را بمات خانه رسانید طبقچه‌ای که در آن مجلس بود بر سر نهاد آنگاه کشت گفته او را مات ساخت گویند که اگر از پوست بوزینه غربال سازند و بآن گندم و جو بیزند و بدان زراعت کنند محصول از آفت ملخ ایمن باشد بوتیمار عرب او را مالک الحزین گویند جهت آنکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هرگاه قطره‌ای از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد سگ بوفاداری در حمایت صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است چنانچه در یکی از کتب بنظر درآمده که روزی در قزوین شخصیکه سگی داشت وفات یافت و آن سگ همراه تابوتش تا سر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع میباشد از اهلی و صحرائی و از آنجمله گربه زباد است و آن جانور دم دراز دارد و موی وی مایل بسواد بود و گربه زباد در هند و دیار مغرب بسیار باشد و چون خواهند که زباد از آن گربه بحصول پیوندد او را بر چوبی بندند و نه روز هر روز چند نوبت شیر دهند و در آن ایام آن گربه برگرد چوب گردد و خود را بر آن مالد زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب احوال گربه آنکه گاهی سیاهی چشمش گرد و بزرگست و گاهی در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در گربه بسیار دیده شده و سببش معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرر است گویند که اگر دم موش را ببرند و در خانه دفن کنند دیگر موش بآن خانه در نیاید از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که فرمود در وقتیکه بجهت رباط پنجده اشتغال داشتم در زمینی که آنرا اصلاح عمارت میساختند خانه موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و برنج و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا در صحن آن سوراخ ریخته بود بترتیبی که در دکان علافان ریزند و موشی سه چهار موش بچه را دور پیش گرفته نشسته بود و مطلقاً از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد و چون این حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل او چیدند و بالایش را پوشیدند تا جهت آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند متضرر نگردد و چون روز دیگر از او خبر گرفتیم معلوم شد که در آن شب نقبی زده و بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده چنانچه یکدانه باقی نمانده **خارپشت** شب راه رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی وی را بگزد جو خورد تا نیک شود **سلحفات** او را سنگ پشت و کاسه پشت و کشف نیز گویند چون تخم کند منتظر گردد تا وی بچه بیرون آورد زیرا که شکمش در سختی بنهایتیست که اگر تخم رسد آن را بشکند گویند که چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را سرما ضرر نرساند **مار** چندین صنف است از آنجمله یکی مکلله است که بمجرد رؤیت او سبب هلاک میشود دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد و گویند که چون عمرش بهزار سال رسد کور گردد و درخت بادیانرا پیدا ساخته چشم بر آن مالد تا بار دیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش برکنند باز بروید و همچنین اگر دمش را ببرند و دندانش را برکنند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی درخت زیتون خوردن باشد و مطلق مار را بشراب میل بسیار بود و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بیخود گردد و گاه باشد که در مستی بمیرد بیت بسر خم که نیایم بدر از میخانه تا بدانم که مرا پر نشود پیمانه از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد **کژدم** بقول صحیح از دهان وضع حمل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد و نایم را نیز مادام که بدست حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را گزد فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر از جائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند **کرگدن** صورتش بگاومیش نزدیکست و او یکشاخ بزرگ سرتیز دارد بر پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند و چون شاخش را بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن کمرها سازند و قوایم کرگدن از دستها و پایهای جمیع حیوانات برّی و اهلی بزرگتر است چنان اشتهار یافته که کرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده در گدازش آید و چشم کرگدن از روغن فیل پر شده نابینا گردد سبب هلاکتش گردد **رخ** طایریست که هرگاه کرگدن و فیل را [illegible] ببیند هر دو را از زمین در ربوده بمنزل خویش رساند و چندگاه

[illegible]

وچند گاه بگوشتشان بگذرانند گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او بقولی چهار سال و بروایتی هفت سال بماند و بعد از آن سر از فرج او بیرون آورد و چند گاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون خود را از آن موضع بیرون انداز د از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت عطوفت باشد و اگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچهٔ خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم فرو ریزد **فیل** جانوریست بغایت زکی الحس در پنج سالگی بجفت میل نماید و ماده اش بعد از دو سالگی حامله گردد و بچه سه سال در شکمش بماند و چون وضع حمل کند سه سال دیگر نزد نرش نگردد و فیل نر ماده خود بغایت غیور باشد و عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل در مطلع سعدین برین وجه مذکور است که در راهی که فیل در وقت رفتن بطرف آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن را بخس و خاشاک بپوشند و چون فیل در آنجا افتد دو سه روز کسی گرد او نگردد و بعد از آن شخصی بسر آن مغاک رفته چند چوب محکم بر وی زند و در آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع نماید تا فیل باو انس گیرد و بآهستگی آن شخص نزدیک فیل رفته خوردنیهائیکه مرغوب او باشد پیش برد و او را گرفته بفیلخانه رساند نقلست که نوبتی فیلی از فیلخانهٔ یکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه او چاه کندند و چون آن فیل کرّتی در آن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین مینهاد تا داند که چاه در کجاست لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بر بالای درختی که فیل از پایان آن میگذشت پنهان شده در وقتی که فیل بآنجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینهٔ آن فیل بسته بودند و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب کرده برجست آن شخص از وی جدا نشد بعد از آن بر پهلوی غلطان گشت و هر پهلو که میغلطید فیلبان بپهلوی دیگر میجست و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند در داد و فیلبانان او را بفیلخانه آورده پادشاه دربارهٔ او انعامات فرمود گویند که احیانا ملوک هند بشکار فیل روند و قرب چهل روز در جنگل بوده اگر فیلی صید نمایند تا آن مباهات کنند و تجار گاهی فیل از ولایتی بولایتی برند و گرمی در گرا اعتبار کرده فروشند **زرافه** جانوریست دستهایش از پایها دراز تر سرش مشابه بسر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و دمش شبیه دم آهو و در وقت رفتار نخست پای چپ را بردارد بخلاف حیوانات دیگر و در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که کفتار با ناقه جمع شود و از و حیوانی که بعضی اعضایش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر بوجود می آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد **شتر** گویند که شتر را زهره نباشد و چون چشمش بر ستارهٔ سهیل افتد بمیرد **اسب** بهترین مراکبست بحسب صورت و سیرت چنانچه در کتب علما سمت تحریر یافته و در بارهٔ او احادیث صحیحه مرویست و در یکی از نسخ بنظر در آمده که پادشاه اسفیجاب برسم تحفه جهة نوح بن منصور سامانی اسپی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و بهر پایش دو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بر بامی باشد و آواز شیر شنود خود را از ترس بپایان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند و در یکی از تواریخ مذکور است که نوبتی از اردشیر بابکان درازگوشی بصحرا گریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی از و حاصل گشت و اجناس گورها تمام از آن درازگوش پیدا شده والعلم عند الله تعالی **استر** نتیجهٔ اسب و درازگوش است از غرایب آنکه اگر کسی زکام داشته باشد اگر کنده استر را بوی کند و آب دهن بر آن انداز د صحت یابد و هر کس دیگر که بر آنجا بگذرد او را زکام شود **گاو** چند نوع باشد و از آنجمله گاومیش است که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی مردی بقره را بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب او نگریسته گفت که من خلق کرده نشده ام بجهة بار کردن بلکه آفریده شده ام برای زراعت و مردم متعجب شده گفتند سبحان الله بقره تکلم مینماید نقلست که در زمان سلطان محمد خدابنده گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز گوساله از شکم گاوی که آنرا ذبح کردند بیرون آمد که چشمهایش در زیر حلقوم او بود و آن پادشاه عالیجاه آن گوساله را براقم حروف نمود و فرمود که چون تو تاریخ می نویسی باید که این قضیهٔ غریبه را در جائی ثبت نمائی **گوسفند**

[illegible]

گوشتش ملایم‌ترین لحوم است بنسبت بمزاج آدمی و مستوفی اوراق در بلخ گوسفندی دید که هشت دست و پا می داشت لیکن چهار دست و پایش
کوتاه بود و بزمین نمیرسید ایّل او را گوزن و گاو کوزن نیز گویند و گوزن مشابه است بگاو کوهی و تا دو ساله نشود شاخ برنیارد آنگاه دو شاخ
راست برآرد و در سه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد تا شش سالگی بعد از آن در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز
بروید از غرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان او را بصوت و نقش و عمل مشغول سازند و از عقب درآمده بگیرند و دیگر
آنکه ایل و ماهی را بدیدن یکدیگر شغف بسیار باشد بنابر آن زمرهٔ از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار آب روند و ماهی جهة دیدن او
نزدیک بساحل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه ایل در تابستان افعی خورد و چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته بر لب رود بایستد
و بنمی که از روی آب بروی ورد قانع شود و چندان آب بیاشامد که زهر افعی از درونش بیرون رود و اگر چنین نکند بمیرد گویند که بعد از
خوردن افعی چند قطرهٔ آب در گوشهٔ چشم گوزن ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فادزهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف سابق
آنکه فادزهر حیوانی از درون ایل بیرون آید و فادزهر تریاق اکثر سموم باشد آهو بر چند نوع میباشد و از آنجمله صنفی است که مشک هم از ناف
او بحصول می‌پیوندد و رنگ آهوی مشکین بسواد مایل باشد و بحسب جثّه از سایر انواع آهو بزرگتر بود و او را دو دندان سفید است در حنک اسفل
و ظبی المسک پیوسته در سنبل چرا کند و مردم آنجا متعرض او نگردند تا وقتی که خون در نافش مجتمع شود آنگاه خارشی در آنموضع پدید آید و
کسانی که منتظر آن وقت باشند میخها و چوبها در صحرا فرو برند و آهو ناف خود را بدانجا مالد تا نافه از وی جدا شود و در باب حصول مشک از آن
آهو اقوال دیگر نیز مروی و یافته که تحریر آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبّت دابهٔ است کوچک که
آن را فارة المسک خوانند و هرگاه او را صید کنند نافه از نافش جدا سازند و آن را در میان جو گذارند تا خونش فسرده گردد و مشکی
نیکو شود و چون شمّهٔ از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد **شترمرغ** هر چند
که طبیعتش بهوایش وابست و قوت طیران ندارد اما چون پر دارد و بیضه می‌نهد او را از طیور شمرده اند و شترمرغ را گردنی بلند و پایهای
کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیأت قاز و بط می‌ماند لیکن بعظم جثّه برابر گوسفندی باشد و او را حاسهٔ سامعه نیست و اصلا
آواز نشنود اما شامه اش بغایت قویست و او آب نخورد مگر اندکی و اگر یک پایش بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شترمرغ بسلامت
مشهور است چنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد و سایر اعضا را ظاهر و پیدا گذارد و گویند که شترمرغ بیضهای
خود را سه بخش کند قسمی بچه بیرون آرد و بخشی دیگر را بخورد و یک بخش را بگذارد تا گندیده شود و کرمها از آن بیرون آید طعمهٔ بچگانش گردد
و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بقناره فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا ایلچی مصری شترمرغی بهراة آورده
بود و راقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چیلانی آهن را با آتش سرخ میساختند و پیش وی انداختند و او در حال آنرا میخورد
و اثر حرقت در هیچ عضوش ظاهر نگشت از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که گفت در وقتی که میرزا ایلچیکی از سفر حجاز باز آمد بیضهٔ شترمرغی
جهة خاقان منصور آورد و پس از آنکه قریب دو سال آن بیضه در خزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دو نیم ساخته از هر قسمی قبچکی ترتیب
نماید چون بیضه را دو پاره کردند از آنجا شترمرغ بچهٔ زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه از آن غریب‌تر است که عقل
وقوع آنرا تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود **عنقا** عبد الله یافعی در مرآة الجنان از شرح مقامات
حریری که مصنف ابو البقا عبد الله بن الحسین العکبریست نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت
و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل گزیده بودند و در سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه بروی آدمیان
بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی نمونهٔ مینمود در آنکوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانید و بعضی را هلاک میگردانید و گاهی متعرض
اطفال آدمیان نیز میگشت و اهالی رس آن مرغ را عنقا مغرب میگفتند و المغرب الذی یجیء بالغرایب و چون آن مردم از عنقا بسیار متضرر شدند
نزد پیغمبر خود حنظلة بن صفوان علیه الرحمة و الرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان اندفاع پذیرفت و فرغانی مورخ

[illegible]

[illegible]

مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیلی بود در تاریخ خود آورده است که از صعید مصر طایری در غایت عظم خلقت که بسان آدمیان لحیه و غبغب داشت و پرهایش ملون بود بچند رنگ و شبیه اکثر طیور در اعضایش می‌نمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می‌گفتند و زمخشری در ربیع الابرار از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایرة اسمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب و وجه کوجه الانسان و صانع بی علت هرچیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود و بعد از چندگاه جفت او زوجی مشابه او آفریده بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کرده‌ام و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساخته‌ام و باندک زمانی از آن دو طایر فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت ایزد سبحانه و تعالی انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بصحاری نجد و حجاز آمدند و همواره وحوش و صبیان نجد را طعمهٔ خود میساختند لاجرم در وقت ظهور شاهباز قاف قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه و سلم از آن طیور شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یافعی گوید که آنچه در عدم بعضی از اشیا مثل شده است که مانند عنقا مراد آنست که بعد از دعا مذکور کسی آنرا ندیده است و چیزی از وی نشنیده والله اعلم بالصواب **عقاب** نزد ارباب صید مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیزپرواز است چنانچه چاشت در عراق و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهاده در سی روز بچه بیرون آرد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد که چند سه بچه طعمه بهم رساند و بچه را که عقاب بیرون افکند مرغی که بشکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بر وی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود و از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش گفته اند که تمامی عقابان ماده میباشند و با غیر خود جفت میکنند و دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد و دیگر آنکه چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش تازه با خورد صحت یابد **باز** بعضی از اهل راز گفته اند که باز نمی باشد مگر ماده و نر وی از جنس طیور دیگر میباشد **چرغ** چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکاری آهو صید نتوان کرد مگر چرغ و مزاج چرغ بمرتبهٔ سرد است که هرگز میل خوردن آب نکند و از آن جهت از دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمرهٔ گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسری کسی را فرمود که بدترین مرغی از مرغان را شکار کنند و هیزمی که بدترین هیزمها باشد کباب سازند و بدترین مردمان دهد آنکس بوم گرفت و هیزم تلخه کباب کرد و بعالم ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده ماند و یکی پوشیده و هر کس آن چشم گشاده را با خود دارد در خواب نشود **موش گیر** او را غلیواژ و خات و حداة نیز گویند در رسالة الصید باین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دو تخم نهد و گاهی سه تخم و هر حال سه بچه بیرون آرد و ازین عبارت چنان استفاده میگردد که موش گیر گاهی از یک بیضه دو بچه بیرون می آورد و این صورت در غایت غرابتست گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیرا که اگر از گرسنگی بسر حد هلاکت رسد قصد بچه و بیضهٔ مرغان همسایگان نکند نوبتی شخصی از عزیزی پرسید که این سخن راستست که غلیواژ شش ماه ماده شده و شش ماه نر جواب داد که این معنی را کسی داند که یکسال همسایهٔ غلیواژ باشد **کرکس** عرب کرکس را عریف خوانند یعنی خبردار از کارها و او در درازی عمر و حدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهارصد فرسنگ مسافت چیزی ببیند و در یک روز از شرق بغرب رود و همچنین آورده اند که بوی مردار از دور بشنود و اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد و بجز خوردن حرص بسیار داشته باشد و گاهی بمقدار خورد که حرکت نتواند کرد و گرفتار شود و کرکس را با جفتش آنمقدار محبت باشد که هرگاه از و جدا گردد و از اندوه بمیرد **لکلک** گویند که او جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان لکلک با خود غم و اندوه از دل ببرد و اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود هرچند که شناوری نداند **کبوتر** جانوریست بغایت مقبول و انواع او بسیار است چون خلت و پرپا و بغدادی و شوشتری و شیرازی و پردم و صحرائی و از خواص طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه معهود خود دور افتد و ده سال بران بگذرد طلب همان موضع کند و کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر تعشق میورزند و در وقت جفت شدن سر و روی همدیگر را

می بوسند از ارسطو منقولست که عمر کبوتر بهزار سال میرسد طوطی با صناف اوصاف متصف میباشد از انجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار و پایهای وی سیاه بود و بر سر خود اکلیلی فستقی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ از هند آورده بودند و در زمان فرمانفرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه و پایهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هرکس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هرکس زهره اش را تناول نماید لکنت در زبانش پدید آید **طاوس** بحسب صورت بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زیب و زینت پرهای وی بکمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و چون پای خود بسیار بازی کند تخمش بشکند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند تا بچه بیرون آید و ماکیان از آن بیضها زیاده از دو عدد را محافظت نتواند کرد و در رساله الصید مسطور است که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت نمی نمایند بلکه چون طاوس نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید و طاوس ماده آنرا بخورد و این معنی سبب بیضه نهادنش گردد اما راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را بسان زوجیت خروس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون چشم طاوس بر طعامی افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد کند **خروس** بوقت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علما و مجتهدین بران رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار آمده است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی خیری طلبید زیرا که خروس ملکی می بیند و بانگ میکند و خروس بر ماده خود بغایت غیور است و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور **تذرو** خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و هنگام هبوب باد جنوب لاغر گردد **دراج** مرغیست مشهور و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش طیران نماید و در زمان هبوب باد جنوب بال بپرواز نگشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پرهای خود پاشد و بیضه آرد و کبک دو آشیانه سازد و بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بیضه که بچه ماده گردد نگاه دارد و کبک نر بر ماده خود در غایت غیرت باشد و ده سال عمر یابد **هدهد** رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان ببیند که مردم در شیشه مشاهده نمایند گویند که هرکس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهدی را در خانه بیاویزند ساکنان آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته** با آدمی انسی تمام دارد لاجرم پیوسته در مواضعی که دست بآن نرسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار ساکن نگردد زیرا که هرگاه آوازش را بشنود بگریزد و گویند که فاخته چهل ساله شود و جناب شیخ الاسلامی در رساله الصید نوشته اند که این معنی مشاهده شده **قمری** بعضی از ناظمان مناظم سخنوری آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با نر دیگر جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی بمیرد در بعضی از تواریخ مثبت است که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد که هرگاه طعامی مسموم در مجلس حاضر میگشت اشک از چشم آن مرغ میرفت و مانند سنگ منعقد میشد و آن سنگ را چون تراشیده بر جراحتها مینهادند التیام می یافت **چغوک** مانند طیور دانه چیننده و بی آنکه ناخن درنده داشته باشد مثال سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغوک بهزار سال رسد و زمره جانب نقیض کرده بران رفته اند که چغوک بکثرت مجامعت مشغوفست بنابران زیاده از یکسال عمر نمی یابد **فراشترک** طایریست بغایت معروف و از وی غرایب بسیار منقولست از جمله آنکه چون چشمش را برکنند باز برجهد و جهة دفع خفاش که دشمن بچگان وی است همواره کرفس در آشیانه خود اندازد زیرا که خفاش از بوی کرفس بگریزد دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نمایند تصور کند که بعلت یرقان حادث شده و فی الحال رفته سنگ یرقان آورد اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف یکی از خانهای من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود و بر بام پرید و افغان میکرد تا وقتی که فراشترک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشتند آنگاه همه از بام بپائین پریده در همان موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آن فراشترک بآنجا درآمده فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از مخادیم

صادق القول فرمودند که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در روز پنجشنبه بحظیرهٔ سلطان احمد میرزا که در کازرگاه است رفته بودیم و در صحن نشسته که آشیانهٔ فراشتروکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که با آن آشیانه برفته بچکان فراشتروک را بخورد و مادر بچکان چون اشتغال مشاهده نمود بیرون پرید و پیش از آنکه مار خود را به آشیانه رساند باز آمده نزدیک مار پرید و چیزی در دهانش انداخت چنانچه مار بیطاقت شده از سقف خانه پایان افتاد جمعی برخاسته او را کشتند و دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشتروک خار خسک در دهان مار افکنده بود و از بچه شر او مندفع گردیده هرچند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه تحریر آن زبان گشود **عکّه** بدزدی و خیانت موصوفست و او بیضهٔ خود را ببرگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک تخم وی رود گنده شود و همچنین عکّه قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه و موش و هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد **غراب** چندین نوع میباشد و طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولست که از خلق کناره کرده در جائی جفت شود که کس نه بیند و نداند و بعضی از علما بر آن رفته اند که کلاغ مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه بر منقار خود طعمه بماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یک ماده مکرر مواصلت جایز نمی دارد و از این جهة او را بعدم وفا منسوب سازند از غرایب آنکه چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر کریه المنظر نماید که چند روز گرد وی نگردند و در آن ایام رزّاق علی الاطلاق پشه را به آشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچکانش گردد و هرگاه غراب بچه پر برآرد پدر و مادرش به آشیانه آمده تعهّد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت یا غراب وحّد الله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنک** جانوریست ابله و زیرک زیرا که در وقتی که در هوا پرواز نماید چون کسی دست جنبانده اشارت کند متوهّم شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع نگذارد و بهر جا رود همراه برد و طعمه بدو نماید **حباری** بفارسی او را تغذری گویند و تغذری مرغیست بغایت تیزپرواز چنانچه نوبتی در بصره تغذری صید کرد از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد شام میباشد بیرون آمد و او در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی می میرد و ضرب المثل شده که الیس حرب تغذری افکندهٔ وی است چه هرگاه جانوری برو اندازند نجاسات بروی افکند و اگر پری از جناح تغذری کنده شود و دیگر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغذری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بط** در وقتی که بط ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بط نو خود را دوست دارد **سمندر** مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد سمندر هم در میان آتش بچه کند و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود والعلم عند الله تعالی **خفاش** که او را شپرک گویند طایریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زاید و شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش دراز باشد دیگر آنکه محل پروازش در شبانه روزی دو ساعت است از زمان دمیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و در سایر اوقات چشمش از رؤیت اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت طیران خفاش بیرون آمده خون جانوران خورد و خفاش در اثنای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما در تفسیر گفته اند که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنابراین صفت مرغان دیگر ندارد **تتمّهٔ** از غرایب امور طیور غیر مشهور برین موجب است که مذکور میگردد **نقل** است که در ساحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن بحر خورد و هرگاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید الله فوق الفوق چنانکه همه کس این کلمه را شنود **دیگر** در صعید مصر مرغیست که آن را قاروان گویند و قاروان همواره همراه کشتی طیران مینماید

و هر گاه سفینه بمحلی خوفناک میرسد یا بجائی منتهی میشود که از جانوری ضرری متصور است سه نوبت بانگ میکند و ملاحان کیفیت حال را دانسته بتدارک اشتغال مینمایند دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از یکجنس بر درختان میباشند و مرغان دیگر بجثهٔ گنجشکی همه از یک صنف می آیند و مگس و پشه می گیرند و بآن مرغان میدهند و چون روز بآخر میرسد آن طیور کور این مرغان ضعیف را میگیرند و میخورند دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که بر درخت کافور بیضه مینهد و هر گاه ماری قصد میکند که بیضهٔ او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه نمی شکند و هر گاه بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوست آن را نزد ولد خود می نهد و مار بواسطهٔ دیدن پوست بیضه گرد بچهٔ آن مرغ نمی گردد و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی سازد مگر بر درخت کافور دیگر در جزیرهٔ صقلاب طیریست که هر گاه راه بر اهل کشتی مشتبه می شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم میرسند دیگر در هندوستان مرغیست که دهن بزرگ دارد و این مرغ دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و آب از دهانش میخورند و چون آب تمام می شود باز بر سر شغل خود میرود دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار میخورد باین طریقه که دم مار را می گیرد و می پرد و اگر مار قصد او میکند می گذارد و باز در میان زمین و آسمان او را می گیرد تا در برابر قلهٔ جبلی میرساند آن گاه رها می کند و مار بر زمین خورده چند قطعه میشود و بعد از آن نشسته او را میخورد اما دم و سر او را نمی خورد زیرا که اگر آن دو عضو را بکار برد کور میشود دیگر در حدود خرم و بیابان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمارات پیدا آید مردم آنجا را یقین شود که در آن سال در میان ایشان قحط و عسرت اتفاق افتد و همیشه تخلف نکند دیگر در عجایب المخلوقات بغوی مسطور است که مرغی هر سال در روز عاشورا علی الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام آید تا هنگام غروب نوحه کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورای دیگر هیچکس او را نه بیند دیگر در دریای بلغار مرغیست که منقاری دراز دارد و منقار زیرینش ششماه بجانب راست مایل باشد و ششماه بطرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است حصاة کلیه و مثانه را هر گاه بیضهٔ آن مرغ را بر یخ یا برف نهند آن یخ و برف از حرارتش بگدازد و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف مرغان صد و سی صنف یافته اند اکثر غریبة الاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فیکون بیشمار و تحریر جمیع آن امور مقدور زبان بیان نیست و میسور خامهٔ مکسور اللسان نی ع و هل کان فی الایام غیر عجایب و از همه عجیب تر آنکه این ذرهٔ احقر را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و ساعد تائید معاونت فرمود تا در اندک زمانی معظم وقایع انبیا و ائمه هدی و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا را از اول آفرینش تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را باتمام رسانید بیت شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر بپایان رسید و چون این نامهٔ نامی بآثار انبیا و ملوک محتویست اتمامش در سالی اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیاء از تاریخش خبر داد و ایضاً لفظ خبر از جهانبانان ازین سال مخبر است و باین تاریخ مشعر بیت چون خامه کرد قصهٔ اهل جهان بیان شد سال اختتام خبر از جهانبانان و ایضاً اخبار صحیحه مخبر عن هذا السنة کما قال مولانا شهاب الدین احمد الحقیری شعر هذا الکتاب یحکی عن جملة الوقایع اخباره صحاح الفواره صریحه اذ تم قد سألت تاریخه وشنا ان مجمع فقالوا اخبار صحیحه اکنون بیتی چند که مضمونش از اغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه معرّاست برای ممالک آرای صاحب دولتی که نضارت گلزار این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بغایت اوست عرض مینماید و بدعائیکه متضمن همه دعائی تواند بود اختتام کلام را حلی آراید نظم

ممالک مدارا هنر پرورا کرم گسترا آصفا سرورا درین روزگار همایون اثر نداند کسی چون تو قدر هنر

شناسد کمال سخن هوش تو
نماید گهر لایق گوش تو
ازین پیش از جور چرخ کبود
ریاض سخن را نضارت نبود
زرستی در آن خشکسال ستم
بباغ تمنا گیاه کرم
زجور سموم غم روزگار
درخت سخن بود بی برگ و بار
کنون که نسیم عنایت وزید
بگوش خرد این بشارت رسید
که از ابر احسانت ای سرفراز
ریاض هنر گشت سرسبز باز
ز ایثار آن ابر گوهرنثار
نهال سخن میوه آورد بار
ازان روی اهل هنر شادکام
کشیدند کلک بلاغت نظام
نمودند مدح و ثنایت رقم
ستردند از لوح دل نقش غم
مرا نیز خاطر سخن‌ساز شد
برویم در خرمی باز شد
ز فیض سماوی مدد خواستم
عجب بوستانی بیاراستم
بگنجینهٔ طبع و بحر ضمیر
بسی داشتم گوهر دلپذیر
کشیدم بگوش دل آگهت
باخلاص کردم نثار رهت
بنام تو کردم کتابی تمام
که نامی بود تا بروز قیام
ز نام تو این نامه شد نامور
ازان گشت نامش حبیب السیر
سه قسمست این نامه و هر کدام
چو در حلیت مشحون بدر کلام
بیاضش منور چو رخسار یار
سوادش معطر چو مشک تتار
حکایات آن بس عجب افزا همه
ز ضعف روایت مبرا همه
صحاح روایات آن بی‌سخن
خبر گفته از راز نو و کهن
عباراتش از عیب اغلاق دور
مسلسل چو زلف سمن سای حور
سطورش چو خط بتان دلفریب
عذار سخن را فزوده زیب
حروفش ز نور شرف یک بیک
بچشم خرد گشته چون مردمک
معانیش در کسوت مشکفام
درخشنده چون نور اختر بشام
چو آید ضمیرت جواهرشناس
زرایت کند مهر نور اقتباس
بود ظاهر از بخت فرخ اثر
بمعیار طبعت عیار هنر
چه حاجت که من خودستائی کنم
باوصاف او مشکسائی کنم
کنون ای عطابخش حاتم شیم
چنان می‌سزد کز کمال کرم
مرا از اهل دنیا کنی بی‌نیاز
زهم کسوتانم دهی امتیاز
بسی وقت از بخت نااعتماد
نموده بدستم عنان مراد
چو یابم بتحسین تو اختصاص
سرافراز گردم باحسان خاص
شوم بر سمند سعادت سوار
کشم تخت چرخ در زیر بار
بهر چیز باشد مرا دسترس
دگر احتیاجم نماند بکس
درین باب زین بیشتر قیل و قال
نباشد ز آداب اهل کمال
ازان رو که بی‌گفتگوی هزار
بود روح‌پرور نسیم بهار
چو فیض سحابست بیش از حساب
شود دایم از وی چمن کامیاب
برآید چو خورشید تابان بلند
ز نورش جهانی شود بهره‌مند
پسندیده باشد نزد کرام
که یابد سخن بر دعا اختتام
الهی بحق رسولی که بود
دلش کان احسان کفش بحر جود
باعزاز شاه ولایت نژاد
بزهرا و سبطین و زین العباد
باولاد و احفاد آل عبا
نجوم درخشان اوج هدا
که پیوسته این آصف سرفراز
باقبال باد از عنایت نواز
سرش باد از تاج عزت بلند
ز نور شرف خاطرش بهره‌مند
زمان تا زمان دولتش بیش باد
ز آصف بالطاف درویش شاد
باقبال و فتح و ظفر شادکام
بکاما دور دار دنیا مدام
خدایا که این نامهٔ دلفریب
که از نام این نامور یافت زیب
بانظار تحسین اهل سخن
که هستند واقف ز راز کهن
همیشه بفضل تو منظور باد
عیوبش ز چشم کسان دور باد
مرا هم که خون جگر خورده‌ام
که این روضه را در برآورده‌ام
مکن از عطایای خود ناامید
بعفو از خطایا کرم کن نوید
برآور گل معرفت از گلم
منور کن از نور عرفان دلم
بانجام اسلام ده اختتام
کتاب البقای مراد السلام

تمام شد خاتمهٔ حبیب السیر

مجملی از حالات مؤلف که از کتب تاریخ باستنباط رسید بجهة اطلاع ناظران سخندان مرقوم گردید

احوال مؤلف کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر میرزا غیاث الدین بن میرزا همام الدین طاب ثراه و جعل الجنة مثواه انچه از کتب تاریخ که از انجمله است صبح صادق تالیف شیخ محمد صادق بن شیخ محمد صالح اصفهانی و تحفه سامی تالیف سام میرزا بن شاه اسمعیل الحسینی الصفوی

و تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندوشاه استرآبادی و منتخب التواریخ عبد القادر بداونی مستنبط شده برین موجب است که مؤلف مبرور نبیرهٔ دختری امیر خواند مورخ است که مؤلف روضة الصفا است و شیرازی الاصل بوده و در هرات نشو و نما یافته و در زمرهٔ اوباوندها روزگار بفراغت میگذرانیده و در علم انشا و فصاحت گوی مسابقت از امثال و اقران میربوده بخصوص در تاریخ نویسی سرآمد ابنای زمان و اعجوبهٔ دوران بوده و در این فن شبیه و نظیر نداشته و از جملهٔ منشآت بلاغت سمات آن فاضل بی‌بدیل صفات خلاصة الاخبار و اخبار الاخیار و منتخب التاریخ وصاف و مکارم الاخلاق و مآثر الملوک و دستور الوزرا است و دیگر نسخ فواید اشتمال نیز در سلک نظام انتظام داده اما شروع در تحریر این تألیف منیف فی شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه نموده و در شهور سنهٔ ثلثین و تسعمائه جلد سیوم آنرا باتمام رسانده و در اواسط شوال سنهٔ ثلث و ثلثین و تسعمائه از دار السلطنه هرات صینت عن الآفات بجانب قندهار نهضت فرموده و در ایام توقف در آن بلدهٔ محروسه باتمام جلد اول همت گماشت اما هنوز عدد اجزا از مرتبهٔ آحاد تجاوز ننموده بود که بتاریخ عاشر جمادی الثانی سنهٔ اربع و ثلثین و تسعمائه مستعد سفر هندوستان جنت نشان گردیده در روز شنبه چهارم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و ثلثین و تسعمائه بدار الخلافه آگره که مستقر سریر سلطنت نصیر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بود رسید چنانچه در رسالهٔ واقعات بابری که سلطان مغفور بلسان ترکی نوشته و مولانا شیخ زین الدین خوافی بعبارتی بلیغ ترجمه کرده مسطور است که در شنبهٔ ربیع الاول سال مذکور در باغ هشت بهشت که بر جمنا بانی ترتیب یافته بود و ایلچیان اطراف و امرا اکناف حضور داشتند که خواندامیر مورخ کتاب حبیب السیر و مولانا شهاب الدین معمائی و میر ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هر یک در فن خود نظیر و همتا نداشتند در آن روز بملازمت رسیدند و نوازشات یافته از جملهٔ مقربان گردیدند انتهی کلامه و مؤلف مرحوم جلد نخستین را در اثنای سفر بنگاله باتمام رسانید و اوقات فرخنده ساعات را در سواد طبع نشان هندوستان بنحو بهترین وجهی میگذرانید تا آنکه در ایام سلطنت نصیر الدین محمد همایون پادشاه جنت آشیان که حدود دیار پورب را تاخته نمود و نزول اجلال فرمود فی شهور سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه مؤلف مبرور که ملازم رکاب سعادت انتساب بود بمرض اسهال از جهان گذران رخت بسرای جاودان کشید و برحمت ایزدی مقرون گردید حسب الوصیه نعش آن مرحوم را بدار الخلافه دهلی نقل نمودند و در جوار مزار فایض الانوار شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و امیر خسرو دفن کردند رحمة الله علیهم

رحمة واسعة کاملة

تمهید

بر ضمیر مهر نظیر سخنوران بدایع احوال و خاطر خطیر سخنوران نوادر اقوال پوشیده و پنهان مباد که چون در این اوان سعادت نشان بواسطهٔ تغییر دوران و تصریف زمان کتب اخبار اندراس و زبر آثار انطماس یافته و احوال انبیاء عظام و مشایخ کرام و حکماء لازم الاحترام و چگونگی حالات سلاطین عدالت فرجام و وزراء و حکام عالی مقام که موجب عبرت ناظرین است از خواص و عوام در پردهٔ اندراس مختفی و مستور مانده بنابراین از مدتی ممتد مرکوز خاطر فاتر اقل بندگان حضرت سبحانی محمد حسین خلف مرحوم مغفور حاجی محمد مهدی کاشانی بود که کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که تألیف مرحوم مبرور میرزا غیاث الدین المدعو بخواندامیر بن میرزا همام الدین است و مجملی از حالات آن سبق ذکر یافت بقالب طبع درآورده و از جلباب خفا بجلوه گاه ظهور رساند و الحق بر دقیق طبعان ساحت مساحت سخن دانی ظاهر و بر ضمایر روشن ضمیران واقف مواقف نکته دانی باهر است که پای بیان از عروج باوج بروج توصیفش قاصر و کلک کبیران از صعود بر ذروهٔ سپهر نعوتش مقصر و بی شایبهٔ تجوزی هر سطر و شطرش سپهر بلاغت را ماهیست تابان و وقایع عالم و عالمیان را اختریست درخشان و این مجموعه محتویست بر سه جلد و هر جلدی مشعر است بر چهار جزو که در حقیقت دوازده مجلد است که بروج اثنی عشر و حوادث دوران را از بدو ایجاد آسمان و زمین تا سنهٔ تسعمائه و ثلثین هجریه مقدسهٔ نبویه علیه آلاف التحیه که آثار الملوک و الانبیا مادهٔ تاریخ اتمام تألیف آنست بتفصیل بیانات و تبیین مقالات بی تطویل بلا طایل کافل و عبارات دلنشینش مانند طرهٔ محبوبان دلاویز و سخنان نمکینش بسان رخسار تابان شورانگیز سطور بدیع آن و کلماتش قلاید النحور و نقاطش خال جمال الحور فبکل سطر منه روض الی المنی و بکل شطر منه عقد من الدرر و لسان ارباب کمال در توصیف و نعت

آن کتاب عدیم المثال بدین مقال گویاست که کتاب مثل روح فی جنان کتاب مثل روح من جنان کتاب ماله فی الحسن شبه کتاب ماله فی الدهر ثانی کتاب یورث القلب ارتیاحا بمنزلة الربیع من الزمان کتاب کله فی الحسن یزری بعقد الدر فی جید الحسان کتاب خط یحکی الغوالی یفوح بطیبها فرع الغوانی کتاب بل عباب بل سحاب یروی فیضه روض الامانی ولکن این اراده بسبب عدم اسباب مطلوبه و کتب صحیحه و نسخ معتبره در پردهٔ اختفا مستور و محجوب بود تا اینکه در اوایل شهر ربیع الاول سنه احدی و سبعین و مائتین بعد الالف اسباب بای نحو کان چنانکه باید و شاید فراهم آمد از نسخ متعدده و معتبره حتی جلد سیوم آن که بخط خود مصنف است و در سنه نهصد و سی و دو مرقوم شده بهم رسید چنانچه این ابیات در آخر آن مرقوم بود که باد آن سرافرازی که باشد بنامش نامهٔ احسان موشح نظام مملکت آصف پناهی که رای اوست انه خورشید او صبح مسمی احمد مرسل که آمد جهان از فیض الفاظش مروج شد از سعی مؤلف این صحایف بسال الف و لب مصحح لهذا الطبع آن همت گماشت و بخط خوب و کاغذ مرغوب و قطع مطلوب هر سه جلد آنرا که عبارت از دوازده جزو است هر جزوی بمنزلهٔ جلدیست در دو جلد مجلد گردانید و حتی الامکان در تنظیم و تصحیح آن کوشید و مرةً بعد اولی و کرةً بعد اخری در مقابله و تنقیح آن سعی بلیغ بتقدیم رسانید و از دوستان جانی و خلان روحانی در تشهیر این امر خطیر که فایدهٔ کثیر خواص و عوام در آن مقصور است استعانت جسته کسوت طبع پوشانید و باحسن وجهی بانصرام و اختتام انجامید چنانچه بر ضمیر مهر تنویر مطالعه کنندگان این صحیفهٔ فصاحت بنیان فروغ این معنی خواهد تافت که در توضیح و تلویح حالات سلاطین و وزراء و حکماء و حکام و فضلا و شعرا که مؤلف مغفور در متن ذکر نموده از تاریخها و تذکرها و دیوانها که در اوان طبع در نظر احباب بلا ارتیاب بوده بکمال دقت بوقوع رسیده و در تبیین احوال هر یک آنچه بوضوح پیوسته در حاشیه ثبت شده اما چون تصحیح کتاب مطبوع چنانچه باید و شاید از قوه بفعل نمی آید و دانندگان فن طبع صدق این سخن را نیکو دانند که در حین طبع ممکن است که پارهٔ از کلمات و نقاط صفحات مطبوع تغییر و تبدیل یابد لهذا امیدوار است که هرگاه [illegible] بنظر انصاف نگرند و اگر احیانا خطائی ببینند مضمون السهو و النسیان کالطبیعة الثانیة للانسان را بخاطر گذرانند و بذیل عفو پوشند و بقلم اصلاح در تصحیح آن کوشند و بانی و مصحح و محرر و مطبع را بدعای خیر یاد و شاد فرمایند استکتاب این کتاب مستطاب فی اوایل شهر ربیع الاولی سنه احدی و سبعین و مائتین بعد الالف شروع شد و در غرهٔ شهر رجب المرجب سنه ثلث و سبعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویه مطابق بیست و ششم فبروری سنه سبع و خمسین و ثمانمائه بعد الالف العیسویه باتمام رسید در عهد حکومت نواب مستطاب معلی القاب لارد الفنستن بهادر در دار الحکومة بمبئی بید الحقیر الفقیر میرزا محمد علی الشیرازی الشهیر بکشکول در مطبع محمدی باهتمام استاد المهرة سمی آقا محمد کاظم خلف مرحوم مغفور مشهدی محمد رضا شیرازی حلیهٔ طبع پوشید

والحمد لله الذی وفقنا لاتمامه و رزقنا من احسانه و انعامه و الصلوة و السلام علی سید الانام
و آله الکرام و اصحابه العظام و تابعیه الفخام ما سجی طیر
و غرد حمام

اشتهار

این کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر بموجب قانون بیستم سنه ۱۸۴۷ عیسوی در دفتر خبری
گورنمنت سرکار هندوستان ثبت گردیده کسی بدون اجازت اقل بندگان حضرت
سبحانی محمد حسین کاشانی غفر ذنوبه طبع نفرماید

نمبر

۵۵

[illegible]

UNIVERSITY LIBRARY
ABDUL HAI FIRANGI
MAHALLI COLLECTION
MUSLIM UNIVERSITY, ALIGARH.

CALL No. { ف ۹۲۰ خ۲م۲ج ACC. No. ۹۸۶۶
AUTHOR ج۳
TITLE خواندامیر غیاث الدین
حبیب السیر

خ۲م۲ج ف ۹۲۰
ج۳ ۹۸۶۶
خواندامیر غیاث الدین
حبیب السیر

Date	No.	Date	No.

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

-:RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.